



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

مبانی قرآنی

# فکر و اندیشه

جلد ۱-۳

علامه علی عباسی فردوسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مباني قرآني خطبه ي فديه

نويسنده:

غلامعلي عباسي فردوي

ناشر چاپي:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه عليها السلام

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۹	مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه
۲۹	مشخصات کتاب
۳۰	جلد ۱
۳۰	اشاره
۳۴	فهرست مطالب
۴۱	مقدمه پژوهشکده
۴۳	سرچشمه نور
۴۳	اشاره
۴۶	تابش قرآن در نگاه معصوم علیه السلام و بازتاب آن
۴۶	قرآن در نگاه علی علیه السلام
۵۱	قرآن و تحولات اجتماعی
۵۲	علی علیه السلام ترجمان قرآن
۵۷	امامان علیهم السلام رازداران ملکوت
۵۹	آفاق عرشی مصحف فاطمه علیها السلام
۶۴	علی علیه السلام اولین مفسر قرآن
۶۶	فاطمه بر این مکانت قدسی!
۶۸	فاطمه، لیلہ القدر است
۶۹	بر افق برین شعر و ادب
۷۳	فاطمه نور خدا
۷۵	نور چیست؟
۷۸	بارش قرآن بر روح فاطمه
۷۹	مصحف شریف فاطمه علیها السلام بر مشرق ملکوت
۸۱	مکانت عرشی امامت

۹۴	امامت از نگاه متکلمان
۱۰۰	آفتاب مصحف
۱۰۲	فاطمه و قرآن
۱۰۴	فضّه کیست؟
۱۱۱	مبانی قرآنی خطبه فدکیه
۱۱۱	فدک
۱۱۴	خطبه فاطمه
۱۱۷	حضور فاطمه علیها السلام در مسجد
۱۱۸	متن خطبه
۱۲۳	ترجمانی از خطبه
۱۲۷	سند خطبه
۱۳۳	چشمه آفتاب
۱۳۶	تابش وحی از آسمان خطبه
۱۳۸	پرتو اول
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	فلسفه خدانشناسی
۱۴۱	فرق حمد و مدح
۱۴۳	فقط حمد برای اوست
۱۴۷	مشرق حمد فاطمی
۱۵۲	حمد یا دانشگاه معرفت
۱۵۲	زلالی از زمزم حمد
۱۶۰	پرتو دوم
۱۶۰	وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلَّهَمَّ
۱۷۲	ناسپاسی
۱۷۳	آینه جان
۱۷۵	آفاق الهام

- ۱۷۹ ..... شکر بر افق برین وحی
- ۱۸۳ ..... پرتو سوم
- ۱۸۳ ..... والثناء بما قدم
- ۱۸۶ ..... دیدار محبوب
- ۱۸۸ ..... پرتوی از شکر و سپاس در صحیفه
- ۱۹۳ ..... سخنی با غزالی
- ۱۹۶ ..... گستره نعمت از نگاه فاطمه علیها السلام
- ۱۹۹ ..... پرتو چهارم
- ۱۹۹ ..... وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
- ۲۰۴ ..... جلوه اخلاص
- ۲۰۵ ..... تاویل چیست ؟
- ۲۱۹ ..... پرتو پنجم
- ۲۱۹ ..... دو تجلی گاه برین
- ۲۱۹ ..... قلب و عقل
- ۲۲۱ ..... دو سویه قلب
- ۲۲۵ ..... نگاه قرآن
- ۲۴۲ ..... پرتو ششم
- ۲۴۲ ..... اشاره
- ۲۴۳ ..... عقل در نگاه روایات
- ۲۴۵ ..... ستیغ و راهبرد عقل
- ۲۴۵ ..... شگفتی های آفرینش
- ۲۴۹ ..... نظم آفرینش
- ۲۵۴ ..... پرتو هفتم
- ۲۵۴ ..... تنزیه ساحت کبریایی
- ۲۷۱ ..... زلال وحی
- ۲۷۴ ..... تابش سخنان فاطمه علیها السلام

۲۷۹	پرتو هشتم
۲۷۹	فلسفه آفرینش
۲۸۰	نگارستان آفرینش
۲۹۱	آفاق: قدرت، اراده
۳۰۰	دو کتاب آفرینش
۳۰۱	سخنان فاطمه ترجمان وحی
۳۰۳	هدف از آفرینش
۳۰۳	حکمت
۳۱۲	هدف متعالی
۳۱۶	محراب بندگی و اطاعت
۳۱۹	موجودی انتخابگر
۳۲۸	عصاره سخن
۳۳۲	پرتو نهم
۳۳۲	ربوبیت یا فلسفه رسالت
۳۳۶	بعثت پیامبران
۳۴۰	تعالی طلبی انسان
۳۴۸	پیامبران هادیان نور
۳۵۲	محمد صلی الله علیه و آله برگزیده پیامبران
۳۵۴	خلاصه کلام
۳۵۵	مقام بندگی
۳۶۰	آفاق بندگی
۳۶۱	آرمان پیامبران
۳۶۲	تجلیات مقام بندگی
۳۷۰	شناخت قرب
۳۷۴	بر ستیغ عبادت
۳۸۰	پرتو دهم



۳۸۰	عزت و قدرت (وَإِغْزَاظًا لِلْأَهْلِ دَعْوَتِهِ )
۳۸۶	آفرینش در پرتو ولایت
۳۹۰	اسلام بر اوج عزت
۳۹۳	دریچه ای به معاد
۳۹۵	فرهنگ عمل گرایی
۴۰۱	اوج مقام مراقبت
۴۰۲	فرجام نیک
۴۰۴	فرجام بد
۴۰۵	بازتاب اعمال بد و نیک در همین دنیا
۴۰۶	کتابنامه
۴۱۶	جلد ۲
۴۱۶	مشخصات کتاب
۴۱۷	اشاره
۴۲۱	فهرست مطالب
۴۴۲	سخن ما
۴۴۶	پرتو اول: رسول برگزیده
۴۴۶	اشاره
۴۵۱	آیات و نشانه های برگزیدگی
۴۵۱	الف) قرآن
۴۵۱	اشاره
۴۵۵	اعجاز قرآن
۴۵۷	آفاق اعجاز قرآن
۴۵۷	اشاره
۴۵۷	۱. اعجاز بیانی
۴۵۹	۲. اعجاز تشریحی قرآن
۴۶۰	۳. اعجاز عددی قرآن

۴. اعجاز قرآن از منظر هماهنگی ..... ۴۶۱
۵. اعجاز علمی ..... ۴۶۵
۶. اخبار غیبی ..... ۴۶۸
۷. اعجاز محتوایی ..... ۴۷۰
۸. اعجاز در آهنگ و لحن ..... ۴۷۴
- قرآن از منظر اهل البیت علیهم السلام ..... ۴۷۵
- اشاره ..... ۴۷۵
۱. نخستین مهمانان خدا ..... ۴۷۵
۲. برترین موجود خداوند ..... ۴۷۵
۳. قرآن، منجی و نجات دهنده ..... ۴۷۷
۴. مشعل فروزنده راه بهشت ..... ۴۷۷
۵. وسیله ربانی و قدوسی شدن ..... ۴۷۷
۶. قرآن، بال پرواز ..... ۴۷۸
۷. قرائت قرآن درجه ای از نبوت ..... ۴۷۸
۸. قرآن، عامل نورانیت ..... ۴۷۹
۹. دست یابی به ثواب شاکران ..... ۴۸۰
۱۰. حاملان قرآن محشور با پیامبران ..... ۴۸۰
۱۱. قرآن، مایه نشاط دل ها ..... ۴۸۰
۱۲. قرآن بحر بی کرانه معرفت ..... ۴۸۱
۱۳. یگانه عامل بی نیازی ..... ۴۸۱
- (ب) خاتمیت، آیت برگزیدگی ..... ۴۸۲
- اشاره ..... ۴۸۲
- آخرین پیامبر از منظر روایات ..... ۴۸۷
- پرتو دوم: علت برگزیدگی ..... ۴۹۵
- اشاره ..... ۴۹۵
- بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۵۰۲

پیامبران	۵۰۲
تجلی اعظم	۵۱۱
جهان در آستانه بعثت	۵۱۸
اشاره	۵۱۸
سرزمین وحی یا جزیره العرب	۵۱۹
اشاره	۵۱۹
۱. اوضاع سیاسی	۵۲۰
۲. فرهنگ، آداب و رسوم	۵۲۲
۳. زن و نظام خانواده	۵۲۵
۴. وضعیت اقتصادی	۵۲۷
۵. وضعیت دینی	۵۲۸
جاهلیت	۵۳۰
اوضاع سایر ملل در آستانه بعثت	۵۳۳
اشاره	۵۳۳
امپراتوری ایران	۵۳۳
اشاره	۵۳۳
۱. حکومت و نظام جامعه	۵۳۴
۲. نظام خانواده و حقوق زن	۵۳۵
۳. دین و مذهب	۵۳۶
امپراتوری روم شرقی	۵۳۷
اشاره	۵۳۷
دین و فرهنگ رومیان	۵۳۷
رسالت جهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله	۵۳۹
اشاره	۵۳۹
جهانی بودن رسالت و نامه به سران کشورها	۵۴۱
اشاره	۵۴۱

- ۵۴۳ ..... سفیر اسلام به دربار ایران
- ۵۴۴ ..... نامه به مقوقس
- ۵۴۷ ..... پیک اسلام در سرزمین حبشه
- ۵۵۰ ..... نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر غسان
- ۵۵۱ ..... سفیر اسلام در سرزمین یمامه
- ۵۵۳ ..... نشانی بارز بر جهانی بودن اسلام
- ۵۵۶ ..... فطرت، آینه خدانما
- ۵۵۸ ..... پرتو سوم: تجلیات بعثت
- ۵۵۸ ..... اشاره
- ۵۶۲ ..... تمدن، جلوه ای از رسالت
- ۵۶۷ ..... تحولات تاریخی یا نظامی قانونمند
- ۵۸۰ ..... پرتو چهارم: غروب آفتاب
- ۵۸۰ ..... اشاره
- ۵۸۸ ..... رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در نگاه عرشی فاطمه علیها السلام
- ۵۹۱ ..... بازتاب رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در امت
- ۵۹۶ ..... پرتو پنجم: امت، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۵۹۶ ..... اشاره
- ۵۹۹ ..... سخن حضرت فاطمه علیها السلام به اهل مجلس
- ۶۰۵ ..... عبادت، آرمان پیامبران علیهم السلام
- ۶۰۵ ..... آرمان بندگی
- ۶۰۷ ..... شیطان در کمین گاه
- ۶۰۹ ..... فلسفه محاکمه و دادگاه
- ۶۱۴ ..... حضرت زهرا علیها السلام و یادآوری بیعت عقبه
- ۶۱۷ ..... پرتو ششم: چراغ های هدایت
- ۶۱۷ ..... اشاره
- ۶۱۸ ..... الف) عترت، آفتاب هدایت

- ۶۱۸ ..... اشاره
- ۶۲۷ ..... علی ولی الله
- ۶۲۸ ..... عصمت ائمه عليهم السلام
- ۶۳۸ ..... مشرق امامت و تجلی امام از نگاه علی علیه السلام
- ۶۵۱ ..... از منظر حضرت فاطمه علیها السلام
- ۶۵۲ ..... بازگشت به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۶۵۴ ..... گلایه از قریش
- ۶۵۵ ..... (ب) قرآن، چراغ هدایت
- ۶۵۵ ..... اشاره
- ۶۵۸ ..... عترت، ترجمان قرآن
- ۶۶۰ ..... برخی از اصحاب مفسر
- ۶۷۰ ..... جمال قرآنی آل الله در زیارات
- ۶۷۳ ..... سیمای اهل بیت عليهم السلام در قرآن
- ۶۷۳ ..... اشاره
- ۶۷۳ ..... سوره حمد
- ۶۷۴ ..... سوره بقره
- ۶۷۸ ..... سوره آل عمران
- ۶۸۱ ..... سوره نساء
- ۶۸۲ ..... سوره مائده
- ۶۸۵ ..... سوره اعراف
- ۶۸۶ ..... سوره انفال
- ۶۸۸ ..... سوره توبه
- ۶۸۹ ..... سوره یونس
- ۶۹۱ ..... سوره هود
- ۶۹۲ ..... سوره یوسف
- ۶۹۲ ..... سوره رعد

٦٩٤	سوره ابراهيم
٦٩٥	سوره حجر
٦٩٦	سوره نحل
٦٩٧	سوره اسراء
٦٩٨	سوره كهف
٦٩٩	سوره مريم
٧٠٠	سوره طه
٧٠٢	سوره انبياء
٧٠٤	سوره حج
٧٠٥	سوره مؤمنون
٧٠٧	سوره نور
٧٠٨	سوره فرقان
٧٠٩	سوره شعراء
٧١٠	سوره نمل
٧١٠	سوره قصص
٧١٢	سوره عنكبوت
٧١٣	سوره روم
٧١٤	سوره لقمان
٧١٤	سوره سجده
٧١٦	سوره احزاب
٧١٨	سوره فاطر
٧١٩	سوره صافات
٧١٩	سوره ص
٧٢٠	سوره زمر
٧٢١	سوره غافر
٧٢١	سوره فصلت

- سوره شوری ..... ۷۲۱
- سوره زخرف ..... ۷۲۲
- سوره جائیه ..... ۷۲۳
- سوره محمد صلی الله علیه و آله ..... ۷۲۳
- سوره فتح ..... ۷۲۵
- سوره حجرات ..... ۷۲۶
- سوره ق ..... ۷۲۶
- سوره ذاریات ..... ۷۲۷
- سوره طور ..... ۷۲۷
- سوره الرحمن ..... ۷۲۷
- سوره واقعه ..... ۷۲۸
- سوره حدید ..... ۷۲۹
- سوره مجادله ..... ۷۳۰
- سوره حشر ..... ۷۳۱
- سوره صف ..... ۷۳۱
- سوره جمعه ..... ۷۳۲
- سوره تغابن ..... ۷۳۲
- سوره تحریم ..... ۷۳۲
- سوره ملک ..... ۷۳۳
- سوره قلم ..... ۷۳۳
- سوره حاقه ..... ۷۳۴
- سوره معارج ..... ۷۳۴
- سوره جن ..... ۷۳۵
- سوره مزمل ..... ۷۳۵
- سوره مدثر ..... ۷۳۵
- سوره قیامت ..... ۷۳۶

۷۳۶	سوره انسان
۷۳۷	سوره مرسلات
۷۳۷	سوره نبأ
۷۳۸	سوره نازعات
۷۳۸	سوره عبس
۷۳۹	سوره مطففين
۷۳۹	سوره فجر
۷۴۰	سوره بلد
۷۴۱	سوره شمس
۷۴۱	سوره ضحی
۷۴۲	سوره شرح
۷۴۲	سوره تین
۷۴۲	سوره بینه
۷۴۳	سوره قارعه
۷۴۳	سوره تکاثر
۷۴۴	سوره عصر
۷۴۴	سوره کوثر
۷۴۶	فروغ اهل بیت علیهم السلام
۷۴۸	نمایش حقیقت
۷۵۰	مصادیق اهل بیت علیهم السلام
۷۵۲	امامان معصوم در دایره اهل بیت علیهم السلام
۷۵۲	اشاره
۷۵۵	۲. عصمت عملی
۷۵۵	اشاره
۷۵۸	همراهی و همتایی قرآن و عترت
۷۶۰	دو جلوه همتایی قرآن و عترت



۷۷۰	پرتو هفتم: شریعت، چراغی فراروی امت
۷۷۰	اشاره
۷۷۱	الف) زلال ایمان
۷۷۱	اشاره
۷۷۵	ایمان و بندگی
۷۷۶	انسان و جهان از منظر ایمان مذهبی
۷۷۶	اشاره
۷۷۷	جلوه کلام فاطمی
۷۸۰	ایمان در قرآن
۷۸۳	مراتب و آفاق ایمان
۷۸۵	آلایش به شرک
۷۸۵	درکات شرک
۷۸۷	تاریکی ریا
۷۸۸	نفاق و ریا پیامد شوم شرک
۷۹۳	درمان ریا
۷۹۴	نشانه های اخلاص در کلام اهل بیت علیهم السلام
۷۹۶	آثار اخلاص
۷۹۶	اشاره
۷۹۶	۱. بصیرت و نورانیت دل
۷۹۶	۲. خضوع همه موجودات در مقابل او
۷۹۶	۳. کفایت امور
۷۹۶	۴. کامیابی و سعادت
۷۹۸	۵. کمال عبادت
۷۹۸	۶. قبول عبادت
۷۹۹	بازگشت به کلام عصمت کبری
۸۰۴	ب) نماز مخزن اسرار ملکوت

اشاره ..... ۸۰۴

۱. راز طهارت ..... ۸۰۴

۲. راز قبله ..... ۸۰۵

۳. راز تکبیرهای نماز ..... ۸۰۸

۶. راز قرائت ..... ۸۱۰

۸. رازهای رکوع و سجود ..... ۸۱۵

اشاره ..... ۸۱۵

جایگاه سجده در روایات ..... ۸۱۷

۹. راز قنوت ..... ۸۲۰

اشاره ..... ۸۲۰

نزاهت و پیراستگی از خودپرستی ..... ۸۲۲

سیمای متکبران در آینه وحی ..... ۸۳۰

ج) روزه و پایداری اخلاص ..... ۸۳۵

د) زکات مایه فزونی مال و رزق ..... ۸۴۴

ه - حج، تجلی گاه بندگی و اقتدار اسلام ..... ۸۴۹

اشاره ..... ۸۴۹

۱. حج در نگاه قرآن ..... ۸۴۹

۲. حج در آینه روایات ..... ۸۵۰

اشاره ..... ۸۵۰

آفاق عرشی ..... ۸۵۳

تجلی بندگی ..... ۸۵۴

حج، وحی مجسم ..... ۸۵۶

حج، توحید مجسم ..... ۸۵۸

حج تجلی معاد ..... ۸۵۸

حج نمایشی از اقتدار اسلام ..... ۸۵۹

کانون قیام ..... ۸۶۱

- ۸۶۳ ..... کعبه افق برین آزادی و آزادگی
- ۸۶۴ ..... حج، افق برین برائت و دوستی
- ۸۶۶ ..... حج، مکتب ولایت و دوستی
- ۸۶۸ ..... حج در عرصه ملک و ملکوت
- ۸۷۰ ..... اماکن قدسی حج
- ۸۷۲ ..... حجرالاسود
- ۸۷۲ ..... ارکان کعبه
- ۸۷۲ ..... اشاره
- ۸۷۳ ..... مُلتَزَم
- ۸۷۳ ..... مُسْتَجَار
- ۸۷۴ ..... مقام ابراهیم علیه السلام
- ۸۷۴ ..... حجر اسماعیل
- ۸۷۵ ..... حطیم
- ۸۷۵ ..... زمزم
- ۸۷۶ ..... حرم و مکه
- ۸۷۸ ..... مکه
- ۸۷۹ ..... بازتابشی از سخن حضرت فاطمه علیها السلام
- ۸۷۹ ..... (و) عدل جلوه یقین
- ۸۷۹ ..... اشاره
- ۸۸۲ ..... عدل، آرمان پیامبران علیهم السلام
- ۸۸۶ ..... (ز) امامت محور وفاق و همدلی
- ۸۸۶ ..... (ح) جهاد، مایه عزت اسلام
- ۸۸۶ ..... اشاره
- ۸۸۸ ..... جهاد رمز عزت
- ۸۹۱ ..... جهاد از منظر امام علی علیه السلام
- ۸۹۵ ..... ط ( جایگاه صبر در کلام حضرت زهرا علیها السلام

- ۹۰۲ ..... (ی) قصاص در کلام بانوی عصمت
- ۹۰۴ ..... (ک) امر به معروف در خطبه حضرت زهرا علیها السلام
- ۹۰۴ ..... اشاره
- ۹۰۷ ..... آثار معروف
- ۹۰۸ ..... فروغ سخن حضرت فاطمه علیها السلام
- ۹۰۹ ..... (ل) جایگاه والدین در خطبه حضرت زهرا علیها السلام
- ۹۱۲ ..... (م) صله ارحام در خطبه فاطمیه
- ۹۱۷ ..... (ن) وفای به نذر در خطبه فاطمیه
- ۹۱۹ ..... (س) پیامد کم فروشی
- ۹۲۰ ..... (ع) خمر و آثار زیانبار آن
- ۹۲۳ ..... (ف) بازدارندگی از پلیدی
- ۹۲۵ ..... (ص) جامعه عفیف
- ۹۲۶ ..... (ق) پاسداری از مال یتیم
- ۹۲۷ ..... (ر) زلال عدل و انس رعیت
- ۹۲۸ ..... (ش) تاریکی شرک
- ۹۳۴ ..... کتابنامه
- ۹۴۴ ..... جلد ۳
- ۹۴۴ ..... مشخصات کتاب
- ۹۴۵ ..... اشاره
- ۹۴۹ ..... فهرست مطالب
- ۹۶۳ ..... سخن ما
- ۹۶۷ ..... پرتو اول: دادنامه
- ۹۶۷ ..... اشاره
- ۹۶۸ ..... ریشه ها و مبانی روانی - اجتماعی سقیفه
- ۹۶۹ ..... حسادت و دنیاگرایی
- ۹۷۰ ..... بازگشت از اسلام

- بازگشت از ولایت ..... ۹۷۴
- سال دهم نقطه عطف ..... ۹۷۶
- ابلاغ ولایت ..... ۹۸۲
- تثبیت ولایت ..... ۹۸۳
- اجرای ولایت ..... ۹۸۶
- زیر سقف سقیفه ..... ۹۸۸
- علل و عوامل پیروزی سقیفه ..... ۹۹۵
- فاطمه علیها السلام حقیقتی عرشی ..... ۹۹۹
- محمد صلی الله علیه و آله بر افق رسالت ..... ۱۰۰۴
- پرتو دوم: پیام رسالت ..... ۱۰۰۹
- اشاره ..... ۱۰۰۹
- افق اول: ابلاغ و انذار ..... ۱۰۰۹
- افق دوم: پرتوی از ره آورد رسالت ..... ۱۰۱۵
- اشاره ..... ۱۰۱۵
- زلزال دین ..... ۱۰۱۶
- اسلام یگانه دین الهی ..... ۱۰۱۷
- انسان از منظر قرآن ..... ۱۰۱۹
- آموزه های وحی ..... ۱۰۲۱
- اشاره ..... ۱۰۲۱
۱. آفاق بی کران علم ..... ۱۰۲۱
۲. تزکیه و تربیت ..... ۱۰۲۱
۳. اقامه عدل و داد ..... ۱۰۲۲
۴. آزادی انسان ..... ۱۰۲۲
۵. همدلی و رفع خلاف ..... ۱۰۲۳
۶. یادآوری و تذکر ..... ۱۰۲۴
۷. دعوت به حیات و زندگانی ..... ۱۰۲۴

۸. وحدت و همدلی ..... ۱۰۲۵
۹. امنیت ..... ۱۰۲۶
۱۰. اقتدار امت ..... ۱۰۲۷
- اشاره ..... ۱۰۲۷
- ارکان اقتدار امت ..... ۱۰۲۷
- الف) جزم صائب و عزم صالح ..... ۱۰۲۷
- ب) رفتار هماهنگ و آهنگ واحد ..... ۱۰۲۷
- ج) قلب خدایی ..... ۱۰۲۸
- د) پرهیز از فرومایگی ..... ۱۰۲۸
۱۱. اسلام آفتاب اعتدال ..... ۱۰۳۰
۱۲. اسلام منادی صلح جهانی ..... ۱۰۳۰
۱۳. اسلام و تعالی و آرامش انسان ..... ۱۰۳۴
- بازتابش دین در تمدن ها ..... ۱۰۳۷
- پرتو سوم: صبح ایمان ..... ۱۰۳۹
- اشاره ..... ۱۰۳۹
- جنگ بدر در قرآن ..... ۱۰۳۹
- اشاره ..... ۱۰۳۹
- آغاز نبرد ..... ۱۰۴۱
- امدادهای غیبی ..... ۱۰۴۲
- جنگ احد در قرآن ..... ۱۰۴۴
- اشاره ..... ۱۰۴۴
- تبیین علل شکست از منظر قرآن ..... ۱۰۴۷
- تعقیب دشمن ..... ۱۰۵۱
- جنگ خندق (احزاب) در قرآن ..... ۱۰۵۳
- اشاره ..... ۱۰۵۳
- غزوه احزاب در آینه وحی ..... ۱۰۵۵

- فتح مکه و علل مؤثر در آن ..... ۱۰۵۹
- اشاره ..... ۱۰۵۹
- طلیعه حرکت ..... ۱۰۶۱
- حرکت برای فتح ..... ۱۰۶۲
- حرمت مکه ..... ۱۰۶۴
- پاسداشت قدس و حرمت مکه ..... ۱۰۶۶
- بازگشت به سخن حضرت فاطمه علیها السلام ..... ۱۰۶۹
- اشاره ..... ۱۰۶۹
- جاهلیت در سخن فاطمه علیها السلام ..... ۱۰۶۹
- پرتو چهارم: سیمای ولایت ..... ۱۰۷۹
- اشاره ..... ۱۰۷۹
- آفتاب جمال و جلال علی علیه السلام ..... ۱۰۷۹
- اشاره ..... ۱۰۷۹
۱. جلوه هایی از جلال علی علیه السلام ..... ۱۰۸۰
- اشاره ..... ۱۰۸۰
- الف) یورش به خانه وحی ..... ۱۰۸۰
- ب) بدر ..... ۱۰۸۱
- ج) احد ..... ۱۰۸۱
- د) جنگ احزاب ..... ۱۰۸۳
- اشاره ..... ۱۰۸۳
- ارزش ضربت علی علیه السلام ..... ۱۰۸۵
- ه) جنگ خیبر ..... ۱۰۸۵
- و) جنگ ذات السلاسل ..... ۱۰۸۷
- ز) نبرد حنین ..... ۱۰۸۸
۲. جلوه هایی از جمال علی علیه السلام ..... ۱۰۸۹
- اشاره ..... ۱۰۸۹

- ۱۰۹۶-----معادشناسی عارفانه
- ۱۰۹۹-----رسالت شناسی شهودی علی علیه السلام
- ۱۱۰۰-----مشاهده فرشتگان
- ۱۱۰۱-----اوج شهود علی علیه السلام
- ۱۱۰۶-----علی علیه السلام تجلی صفات خدا
- ۱۱۱۲-----علم لدنی
- ۱۱۱۵-----علی علیه السلام تجلی گاه قدرت خدا
- ۱۱۱۸-----علی علیه السلام مظهر جود و بخشش خدا
- ۱۱۲۱-----علی علیه السلام مظهر هدایت الهی
- ۱۱۲۳-----علی علیه السلام مظهر حلم خدا
- ۱۱۲۶-----علی علیه السلام مظهر رحمت خدا
- ۱۱۲۷-----گستره فراگیر رحمت
- ۱۱۲۸-----تجلی رحمت علی علیه السلام در قیامت
- ۱۱۲۹-----علی علیه السلام بر ستیغ کرامت
- ۱۱۳۰-----علی علیه السلام مظهر سلام الهی
- ۱۱۳۱-----جایگاه اهل بیت در کلام مولای متقیان
- ۱۱۳۸-----بازنمایی سخنان فاطمه علیها السلام
- ۱۱۳۹-----علی علیه السلام مظهر ولایت خدا
- ۱۱۴۳-----ولایت علوی
- ۱۱۴۸-----تابش آیه ولایت بر سایر ائمه علیهم السلام
- ۱۱۵۱-----ولایت رسول خدا و امام معصوم علیهما السلام
- ۱۱۵۲-----تمثیل تجلی ولایت
- ۱۱۵۲-----ولایت و تفاوت آن با تفویض و توکیل
- ۱۱۵۵-----غدیر، آینه ولایت خدا
- ۱۱۵۶-----غدیر، عید بزرگ ولایت
- ۱۱۵۷-----صیانت الهی



- ۱۱۶۱ - ..... ناامیدی کافران
- ۱۱۶۱ - ..... اشاره
- ۱۱۶۳ - ..... آیا منافقان هم؟
- ۱۱۶۵ - ..... امامت از منظر روایات
- ۱۱۶۹ - ..... جایگاه امام در بیان مولای متقیان
- ۱۱۷۴ - ..... نمی از یم عظمت مولی علی علیه السلام از نگاه دانشوران
- ۱۱۸۰ - ..... شخصیت قابل شناخت علی علیه السلام
- ۱۱۸۱ - ..... بارش و تابش وحی
- ۱۱۸۵ - ..... پرتو پنجم: ظهور نفاق
- ۱۱۸۵ - ..... اشاره
- ۱۱۸۶ - ..... هشدارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۱۸۹ - ..... نفاق در قرآن
- ۱۱۹۴ - ..... علل پیدایش نفاق
- ۱۱۹۶ - ..... پیامدهای منفی نفاق
- ۱۱۹۶ - ..... اشاره
- ۱۲۰۶ - ..... الف - ویران ساختن بنیاد دین
- ۱۲۰۶ - ..... اشاره
- ۱۲۰۹ - ..... دین حق و دین باطل
- ۱۲۱۰ - ..... علل چهارگانه تبیین دین حق
- ۱۲۱۲ - ..... یکتایی دین حق
- ۱۲۱۳ - ..... امامت پاسدار و نگهبان دین
- ۱۲۱۶ - ..... ب - دگرگونی در نظام رهبری
- ۱۲۱۸ - ..... ج - بازگشت به جاهلیت
- ۱۲۱۸ - ..... اشاره
- ۱۲۱۹ - ..... ۱. شیطان و نقش او از منظر قرآن
- ۱۲۲۰ - ..... ۲. خطرات شیطان در کلام امام علی علیه السلام

- ۱۲۲۳ ..... پرتو ششم: فتنه بزرگ
- ۱۲۲۳ ..... اشاره
- ۱۲۲۳ ..... فتنه از نگاه قرآن
- ۱۲۲۶ ..... فتنه از منظر سنت و روایات
- ۱۲۳۰ ..... تحلیلی از سرشاخه های فتنه
- ۱۲۳۴ ..... آتش فشان فتنه
- ۱۲۳۴ ..... اشاره
- ۱۲۳۶ ..... پادشاهی اموی
- ۱۲۳۷ ..... پادشاهی مروانیان
- ۱۲۳۹ ..... باز نمایش فتنه
- ۱۲۴۰ ..... امتداد خط فتنه و نفاق در حکومت بنی عباس
- ۱۲۴۱ ..... مکتب سازی و حقیقت سوزی بنی عباس
- ۱۲۴۴ ..... بزرگترین فتنه فرهنگی یا پیدایش فرقه ها
- ۱۲۴۵ ..... ولایت محور وفاق امت
- ۱۲۴۷ ..... فحشا و مال اندوزی شاهان آل عباس
- ۱۲۴۹ ..... مقابله سقیفه با عترت و قرآن
- ۱۲۴۹ ..... ۱. جفا به حریم امامت
- ۱۲۴۹ ..... اشاره
- ۱۲۵۸ ..... اوج سوگنامه سقیفه در بیان علی علیه السلام
- ۱۲۶۰ ..... ۲. سقیفه، رویارویی با قرآن
- ۱۲۶۵ ..... پرتو هفتم: غصب فدک
- ۱۲۶۵ ..... اشاره
- ۱۲۶۸ ..... تحلیلی بر جریان فدک
- ۱۲۶۸ ..... اشاره
- ۱۲۶۹ ..... ۱. فدک در آینه جغرافیا
- ۱۲۷۰ ..... ۲. اختصاص فدک به رسول خدا صلی الله علیه و آله

- ۱۲۷۳ ----- ۳. بخشش فدک به فاطمه علیها السلام در منابع روایی و تفسیری
- ۱۲۸۰ ----- ۴. پاسخ به شبهاتی درباره فدک
- ۱۲۸۶ ----- پرونده سیاسی فدک
- ۱۲۸۶ ----- اشاره
- ۱۲۸۹ ----- ۱. بررسی دادرسی
- ۱۲۹۴ ----- ۲. دادخواست های فاطمه علیها السلام
- ۱۲۹۸ ----- ۳. بررسی حدیث ابوبکر درباره ارث
- ۱۳۰۵ ----- داوری یا بیداد
- ۱۳۱۱ ----- درآمد فدک
- ۱۳۱۲ ----- انگیزه غصب
- ۱۳۱۸ ----- فدک و سیاست های متضاد
- ۱۳۲۴ ----- پاسخ ابوبکر به حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۳۲۸ ----- حقیقت سوزی به نام مصلحت
- ۱۳۳۱ ----- پرتو هشتم: فراخوان فاطمه به پاسداری از حق
- ۱۳۳۱ ----- اشاره
- ۱۳۳۵ ----- اجلال رسول خدا در قرآن
- ۱۳۳۷ ----- هشدار حضرت زهرا علیها السلام به انصار
- ۱۳۳۷ ----- اشاره
- ۱۳۴۱ ----- نبرد حژه
- ۱۳۴۷ ----- پرتو نهم: تبیینی از مرگ و معاد
- ۱۳۴۷ ----- اشاره
- ۱۳۴۹ ----- مرگ و معاد از نگاه فاطمه علیها السلام
- ۱۳۴۹ ----- اشاره
- ۱۳۴۹ ----- نگاه اول: مرگ، اوج تعالی انسان
- ۱۳۵۴ ----- نگاه دوم: بهشت و جهنم دو عامل حرکت و بازدارندگی
- ۱۳۵۷ ----- نگاهی به مرگ و قیامت

- ۱۳۵۸ ..... سرمنشأ ایمان به معاد
- ۱۳۵۸ ..... اشاره
- ۱۳۶۱ ..... مراتب ایمان به آخرت
- ۱۳۶۲ ..... شاهراه شناخت معاد
- ۱۳۶۳ ..... مرگ، تحولی بزرگ
- ۱۳۶۵ ..... راز انکار قیامت
- ۱۳۶۶ ..... مرگ در تابش وحی
- ۱۳۶۹ ..... زندگی پس از مرگ
- ۱۳۶۹ ..... عالم برزخ
- ۱۳۷۳ ..... قیامت کبری
- ۱۳۷۴ ..... رابطه و پیوستگی زندگی دو جهان
- ۱۳۷۵ ..... تجسم اعمال
- ۱۳۷۹ ..... تجسم اعمال از منظر حدیث
- ۱۳۸۰ ..... تحلیل استدلالی معاد از منظر قرآن
- ۱۳۸۰ ..... اشاره
- ۱۳۸۴ ..... افق اول: تبیین معاد از منظر عدل در نگاه قرآن
- ۱۳۸۷ ..... افق دوم: معاد در قرآن از منظر حکمت الهی
- ۱۳۹۲ ..... بازگشت به سخنان یادگار نبوت
- ۱۳۹۳ ..... بشارت بهشت
- ۱۳۹۷ ..... نمایش بهشت در زلال حدیث
- ۱۳۹۹ ..... نقش بازدارندگی قیامت، دوزخ و محاسبه
- ۱۴۰۵ ..... کتابنامه
- ۱۴۱۹ ..... درباره مرکز

سرشناسه:عباسی، غلام علی، 1334 -

عنوان قراردادی:خطبه فدک. فارسی. شرح

عنوان و نام پدیدآور:مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه [کتاب]/مؤلف غلامعلی عباسی فردویی.

مشخصات نشر:قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1390 -

مشخصات ظاهری:3 ج.

فروست:انتشارات آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه ، 446

شابک:40000 ریال : ج.1 : 9-184-180-964-978 ؛ 150000 ریال : ج.2 : 5-351-180-964-978 ؛ 200000 ریال :

ج.3 : 0-372-180-964-978

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:ج.2 (چاپ اول: [1392]).

یادداشت:ج.3 (چاپ اول: 1393) (فیپا).

مندرجات:ج.1. توحید یا فروغ خداشناسی. - ج.2. نبوت، ولایت و فلسفه احکام. - ج.3. سقیفه، فدک، امامت، معاد

موضوع:فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11ق. . خطبه فدک -- نقد و تفسیر

موضوع:الهیات

شناسه افزوده:فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11ق. . خطبه فدک . شرح

شناسه افزوده:آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره:BP27/22ع/13م2 1390

رده بندی دیویی:297/973

شماره کتابشناسی ملی: 2423028

ص: 1

جلد 1

اشاره



تقدیم:

به ساحت ملکوتی اول مظلوم جهان اسلام

مولی امیرالمؤمنین علیه السلام

اجر و پاداش معنوی این اثر - اگر مقبول درگاه حضرت حق

است - نثار روح پدر و مادر بزرگوارم که زلال محبت و

دل دادگی به قرآن و عترت را در جانم جاری ساختند

و به همه ی شهیدان انقلاب اسلامی به ویژه برادر

شهیدم علی اکبر رنجبر فردوئی.

ص: 3





مقدمه پژوهشگرده 11

سرچشمه نور 13

تابش قرآن در نگاه معصوم علیه السلام و بازتاب آن 16

قرآن در نگاه علی علیه السلام 16

قرآن و تحولات اجتماعی 21

علی علیه السلام ترجمان قرآن 22

امامان علیهم السلام رازداران ملکوت 27

آفاق عرشی مصحف فاطمه علیها السلام 29

علی علیه السلام اولین مفسر قرآن 34

فاطمه بر این مکانت قدسی! 36

فاطمه، ليله القدر است 38

بر افق برین شعر و ادب 39

فاطمه نور خدا 43

ص: 5

نور چیست؟ 45

بارش قرآن بر روح فاطمه 48

مصحف شریف فاطمه علیها السلام بر مشرق ملکوت 49

مکانت عرشی امامت 51

امامت از نگاه متکلمان 63

آفتاب مصحف 69

فاطمه و قرآن 71

فضّه کیست؟ 72

مبانی قرآنی خطبه فدکیه 79

فدک 79

خطبه فاطمه 82

حضور فاطمه علیها السلام در مسجد 85

متن خطبه 86

ترجمانی از خطبه 91

سند خطبه 95

چشمه آفتاب 100

تابش وحی از آسمان خطبه 103

پرتو اول

فلسفه خداشناسی 105

فرق حمد و مدح 108

فقط حمد برای اوست 110



حمد یا دانشگاه معرفت 119

زلالی از زمزم حمد 119

پرتو دوم

وَأَلَّهُ الشُّكْرَ عَلَى مَا أَلَّهَمَ 125

ناسپاسی 135

آینه جان 136

آفاق الهام 137

شکر بر افق برین وحی 140

پرتو سوم

والثناء بما قدم 144

دیدار محبوب 147

پرتوی از شکر و سپاس در صحیفه 149

سخن فاطمه علیها السلام 152

سخنی با غزالی 154

گستره نعمت از نگاه فاطمه علیها السلام 157

پرتو چهارم

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ 160

جلوه اخلاص 165

تأویل چیست؟ 166

ص: 7

پرتو پنجم

دو تجلی گاه برین 177

قلب و عقل 177

دو سویه قلب 179

نگاه قرآن 183

پرتو ششم

عقل در نگاه روایات 201

ستیغ و راهبرد عقل 203

شگفتی های آفرینش 203

نظم آفرینش 207

پرتو هفتم

تنزیه ساحت کبریایی 212

زالال وحی 225

تابش سخنان فاطمه علیها السلام 228

پرتو هشتم

فلسفه آفرینش 233

نگارستان آفرینش 234

آفاق: قدرت، اراده 244

دو کتاب آفرینش 252

سخنان فاطمه ترجمان وحی 253

هدف از آفرینش 255

حکمت 255

هدف متعالی 263

محراب بندگی و اطاعت 267

موجودی انتخابگر 269

عصاره سخن 277

پرتو نهم

ربوبیت یا فلسفه رسالت 281

بعثت پیامبران 285

تعالی طلبی انسان 289

پیامبران هادیان نور 296

محمد صلی الله علیه و آله برگزیده پیامبران 300

خلاصه کلام 301

مقام بندگی 302

آفاق بندگی 306

آرمان پیامبران 307

تجلیات مقام بندگی 308

شناخت قرب 315

برستیغ عبادت 319

ص:9

عزت و قدرت (وَإِعْزَازًا لِأَهْلِ دَعْوَتِهِ) 325

آفرینش در پرتو ولایت 330

اسلام بر اوج عزت 334

دریچه ای به معاد 337

فرهنگ عمل گرایی 339

اوج مقام مراقبت 344

فرجام نیک 345

فرجام بد 347

بازتاب اعمال بد و نیک در همین دنیا 348

کتابنامه 349

ص: 10



إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ... 1

قرآن کتاب انسان سازی و بزرگترین معجزه جاوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، اگر نوع مردم در برابر معجزات فعلی چون شق القمر و تسبیح سنگ ریزه و شفای مریضان و زنده کردن مردگان انگشت تعجب به دندان گرفته و به عجز و ناتوانی خود اعتراف و اقرار می کنند، عالمان و فرهیختگان در برابر قرآن کریم که معجزه قولی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله است به خاک افتاده و خدای آنرا پرسش و سجده می کنند و اشک شوق از قلب و دل در برابر عظمت قرآن جاری کرده و گویای آن هستند که «الخواص للقولیه و العوام للفعلیه اطوع».

وجه اعجاز قرآن گرچه در فصاحت و بلاغت آن آشکار است اما مهمترین وجه اعجاز این کتاب الهی نه مسأله «صرفه» است و نه معجزات علمی و خیرهای غیبی و نه جنبه های ادبی و فصاحت و بلاغت آن، بلکه قرآن کتاب انسان سازی است و تربیت قرآنی، فردی چون حضرت امیر علیه السلام پدید آورده است که فخر کائنات و سرآمد و قطب اولیاء الله است، اعجاز قرآن را باید در معارف بلند آن و در خداشناسی و معرفی اسماء و صفات الهی جستجو نمود، هرگز و هرگز کتابی در معرفی توحید که غایت آمال و کعبه آرزوهای اولیاء الله است به پایه قرآن نمی رسد این همه فیلسوف و متکلم و عارف در طول تاریخ آمده اند و همه ریزه خوار سفره قرآن بوده و هستند و همه در برابر آن سر تعظیم فرود آورده اند.

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله با فضل و عنایت خداوند متعال و با استعانت از حضرت ولی عصر علیه السلام و در پرتو کرامات حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که با هدف

جذب محققان، مؤلفان و مترجمان و صاحب نظران در زمینه های مختلف علوم و معارف قرآنی جهت استفاده از ظرفیت های موجود انقلاب شکوهمند جمهوری اسلامی به منظور پژوهش و تحقیق در علوم قرآنی، ترویج و تبیین معارف والای قرآن کریم، تدوین کتب و پژوهش های علمی و تحقیقی و تربیت محققان و مدرسان در حوزه های مختلف علوم قرآنی توسط آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در سال 1388 تأسیس گردید و پژوهش های روز آمد را وجهه همّت خود قرار داده است.

پژوهشکده

علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله

ص:12

قالت فاطمه عليها السلام:

«... وَ نَحْنُ بَقِيَّةُ اسْتَخْلَفْنَا عَلَيْكُمْ وَ مَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، وَ آيَ فِينَا مُنْكَشَفَةٌ سَرَائِرُهُ، وَ بُرْهَانٌ مُنْجَلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُدِيمٌ الْبَرِيَّةِ اسْمَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ، فِيهِ بَيَانٌ حُجَجِ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ، وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةِ، وَ مَحَارِمِهِ الْمُحَذَّرَةِ، وَ تَبْيَانِهِ الْجَالِيَّةِ، وَ جَمَلُهُ الْكَافِيَّةِ...» (1).

و ما یادگارانی هستیم که خداوند ما خاندان را در میان شما به خلافت گماشت و همراه ما کتاب ناطق الهی و قرآن صادق که تأویل و ترجمه ی آن را بر عهده ی ما گذاشت، قرآنی که حجت های آن رخشنده و آشکار است و آیاتی که درباره ی ماست از افق های تابناکش پدیدار، برهان آن روشن و از تاریکی وهم و گمان به کنار، و زمزمه و آوای آن در گوش مایه ی آرام و قرار، پیرویش راهگشای روضه ی رحمت پروردگار و شنونده ی آن در دو جهان رستگار.

دلیل های روشن الهی را در پرتو آیت های آن توان دید و تفسیر احکام واجب او را از مضمون آن باید شنید. حرام های خدا را بیان دارنده و حلال های او را رخصت دهنده و مستحبات را نمایانده، و شریعت را راهگشاینده و این همه را با رساترین تعبیر گوینده و با رساترین بیان رساننده و روشنگر است.

قرآن تابناک ترین زلال هدایت است که از مطلع النور، الهیه، بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید، این حقیقت قدسی، در سرشت آدمی که طبیعتی آسمانی است بهاران فضیلت و تقوا آفریده و می آفریند. (2)

ص: 13

1- (1) بلاغات النساء، ص 16؛ دلائل الامه، طبری، ص 113 با کمی تفاوت.

2- (2) شعراء/ 193 و 194؛ بقره/ 2؛ طلاق/ 11؛ نساء/ 174؛ نور/ 35.

زلزال آسمانی وحی بر جان رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری و نورش از افق وجود آن حضرت بر مردم تجلی کرد. این حقیقت ملکوتی، با آن که به لفظ عربی و از همان الفبایی بود که عرب با آن سخن می گفت و شعر می سرود، ولی معجزه ی جاودانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله تا ابد گردید و براساس فرمایش قرآن: اگر جن و انس با هم هماهنگ شوند نمی توانند مانندش را بیاورند، و نیز از آوردن سوره ای همانند سوره های قرآن عاجزند! (1)

قرآن، فروغ هدایت فرا روی پارسایان است (2)؛ آیاتش محکم، مشروح و از معدن و سرچشمه ی علم و حکمت خدا جاری است (3)؛ روشنگر هر چیز در جای خود، فصیح و گویا برای آگاهان است (4)؛ عزیز و شکست ناپذیر است (5)؛ زلال حکمت و علم، وارستگی و آراستگی است (6)؛ بیانگر حقیقت و نشانگر برای هر چیز است (7)؛ راهنمای مردم، نشانه های هدایت و فرقان میان حق و باطل است (8)؛ به راهی که استوارترین راه هاست هدایت می کند و به مؤمنانی که اعمال صالح انجام می دهند بشارت می دهد که برای آنها پاداش بزرگی است (9)؛ کوثر شفاء و رحمت است برای مؤمنان و ستمگران را جز خسران و زیان نمی افزاید (10)؛ باری، مبین، حکیم و مجید است (11)؛ ذکر و یادآوری است (12)؛ نور و آفتاب تابان هدایت است، شگفت و معجزه ی ابدی رسول خداست.

تجلی زلال حقیقت و معرفت است، اقیانوس بی کران معارف و معرفت است. آیاتش محکم و متشابه است و فقط خدا و راسخان در علم، تفسیر و ترجمه و تأویل آن را می دانند (13).

ص: 14

---

1- (1) اسراء / 88؛ بقره / 23.

2- (2) بقره / 2.

3- (3) هود / 1.

4- (4) فصلت / 2.

5- (5) همان / 41.

6- (6) جمعه / 2.

7- (7) نحل / 89.

8- (8) بقره / 185.

9- (9) اسراء / 9.

10- (10) همان / 82.

11- (11) نحل / 1؛ یس / 2؛ ق / 1.

12- (12) ص / 1.

13- (13) آل عمران / 7.

ظاهر قرآن زیباست و باطن آن ژرف و ناپیداست، عجایب آن سپری نگردد و غرایب آن به پایان نرسد و تاریکی ها جز بدان ز دوده نشود(1).

به هر روی، قرآن دارای بطون است و افق های فروزنده ای از باطن آن ساطع است، تفسیر و تأویلش را فقط پیشوایان معصوم می دانند. مولوی نیکو سروده است:

حرف قرآن را بدان که ظاهر است زیر ظاهر باطنی بس قاهر است

زیر آن باطن یکی بطن سوم که درو گردد خردها جمله گم

بطن چهارم از نبی خود کس ندید جز خدای بی نظیر بی ندید

همچنین تا هفت بطن ای بوالکرم می شمر توزین حدیث معتصم(2)

نراقی نیز پرتوی از این حقیقت را می سراید:

ره به تأویلش نیابد هیچکس جز خدا و راسخون در علم و بس

هست قرآن را بطون اندر بطون بطن ها از حد تقریرم فزون(3)

قرآن کریم در سراسر قرون تا ابد، بر جان ها نور هدایت می افشاند و از تصرف و دخالت دشمنان محفوظ است. این موضوع (تحریف ناپذیری قرآن) ضروری اسلام و مورد وفاق جامعه ی اسلامی است.

قرآن کتاب هدایت و نور است. ریسمان ممدود و آویخته از عرش به سوی فرش است، که انسان ها با تمسک به آن، آویزه ی عرش خدا می گردند.

تفسیر و تبیین این سخن الهی، به بیان خود، چون نگاه خورشید به خورشید است که فقط در تمّوجی از اقیانوس نور، تفسیر و تبیین می گردد و مصداقی از «نور علی نور» است.

ص: 15

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 18، ص 20.

2- (2) مثنوی معنوی.

3- (3) طاقدیس، ص 109.

ذات مقدس معصوم، که زلال ترین حقیقت وجود پس از حقیقت الهیه ازلیه است و به پاس داشت این مکانت و عظمت سرنوشت و هدایت انسان به او واگذار گردیده، تا آدمی را به خلعت خلیفه الهی بیاراید و او را به حلی صفات جمال و جلال خداوند متعال مزین نماید.

او، به عنوان مربی آسمانی در رشد و تعالی فرد بکوشد و جامعه را نیز در پرتو سیاست قدسی خود به کمال و تعالی برساند.

باری، ذات معصوم است که افق های مبین و اعلاسی این کتاب خدا، فرا روی او باز است، ظاهر زیبایش برای او جلوه گر است و باطن عمیق آن در پرتو فروغ عقل او روشن.

به هر روی، تابش و بارش این نور الهی بر جان علی علیه السلام آفتابی از معارف و معرفت و علوم آفریده که پرتوی از آن در فرازهایی از نهج البلاغه نمایان است.

### قرآن در نگاه علی علیه السلام

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُلْطَفُ مَصَابِيحُهُ، وَسِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ، وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ...» (1)؛ پس فرو فرستاد بر او قرآن را؛ نوری که چراغ های آن فرو نمیرد، و چراغی که افروختگی اش کاهش نپذیرد، و دریایی که ژرفای آن را کس نداند، و راهی که پیمودنش رهرو را به گمراهی نکشاند، و پرتوی که فروغ آن تیرگی نگیرد، و فرقانی که نور برهانش خاموش نشود و بنایی که ارکانش ویرانی نپذیرد، و بهبودی که در آن بیم بیماری نباشد، و ارجمندی که یارانش را شکست نباشد، و حقی که یاورانش را زیان و خواری نباشد. پس قرآن معدن ایمان است و میان جای آن، و چشمه سار دانش است و دریاهای آن، و باغستان داد است و انگیزه های آن، و بنیاد اسلام است و بندگان استوار آن، دشتستان حقیقت است و سبزه زارهای آن، دریایی مالا مال و لبریز است که بر دارندگان آب، آن را خشک نگردانند، و چشمه سار هاست که آب کشندگان، آب آن را به ته نرسانند، و مشرب هاست که درآیندگان، آب آن را کم نکنند، و منزل گاه هاست که مسافران راهش را گم نکنند، و نشانه هاست که روندگان از نظرش دور ندارند، و پشته هاست که روی آورندگان، از آن نگذرند و آن را نگذارند.

ص: 16

خدایش مایه سیرابی دانشمندان کرده است، و بهار دل های فقیهان و مقصد راه های پارسایان. دارویی که از پس آن بیماری نیست، و نوری که با آن تاری نیست، و ریسمانی که گرفتن گاه آن استوار است و پناهگاهی که قله ی آن پناهنده را نگاهدارست...»(1).

در این سخن، افق هایی از ملکوت قرآن روشن و فراروی مردم قرار می گیرد که:

«فِيهِ شِفَاءُ الْمُشْتَقَى وَ كِفَايَةُ الْمُكْتَفَى (2)؛ در آن شفای خواهنده درمان است و بسنده خواهنده ی این جهان و آن جهان است».

به هر روی، فرستاد او طیب حاذق و درمان [چون نازل کرد بر ختم رسل از لطف قرآن را

و نیز آن حضرت می فرماید:

«كِتَابٌ رَبُّكُمْ فِيكُمْ بَيْنًا حَلَالُهُ وَ حَرَامُهُ وَ فَرَائِضُهُ وَ فَضَائِلُهُ وَ نَاسِخُهُ وَ مَنْسُوخُهُ...» (3)؛ کتاب پروردگار در دسترس شماست، حلال و حرام آن پیداست، واجب و مستحب آن هویداست، ناسخ و منسوخش روشن، رخصت و عزیمت آن معین، خاص و عامش معلوم، پند و مثل هایش مفهوم، مطلق و مقیدش پدیدار، محکم و متشابهش آشکار، مجمل آن تفسیر شده، و نامفهومش تعبیر شده...».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«... وَاعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَعْشُ، وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ...» (4)؛ و بدانید که این قرآن پندگویی است که فریب ندهد، و راهنمایی است که گمراه نکند و حدیث خوانی است که دروغ نگوید، و کسی که با قرآن نشست جز این نبود که چون برخاست افزون شد یا از وی کاست، افزونی در رستگاری و کاهش از کوری و دل بیماری او؛ و بدانید کسی را که با قرآن است، نیاز نباشد و بی قرآن بی نیاز نباشد؛ پس بهبودی خود را از قرآن بخواهید و در سختی ها از آن طلب یاری نمایید؛ که قرآن بزرگترین آزار را موجب بهی است و آن کفر و دورویی و بیراهه شدن و گمراهی است. پس از خدا بخواهید به وسیلت قرآن، و

ص: 17

---

1- (1) همان، ترجمه: دکتر سید جعفر شهیدی رحمه الله، ص 234.

2- (2) همان، خطبه 152، ص 150.

3- (3) همان، خطبه 1، ص 7.

4- (4) همان، خطبه 176، ص 182.

بدان روی آرید به دوستی آن، و به قرآن خیری خواهید از آفریدگان، که بندگان روی به خدا نکردند با وسیلتی مانند قرآن؛ و بدانید که قرآن میانجی ای پذیرفته است و گوینده ای گواهی شده، هر که را روز رستاخیز قرآن میانجی شود بپذیرند؛ و آن را که سعایت کند، گواهی به زیان او گیرند...»؛

«وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ، وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ، وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَ يَنْبِيعُ الْعِلْمِ، وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ... (1)؛ و همانا خدای سبحان کسی را که به چیزی پند نداده است چون قرآن، که آن ریسمان استوار خداست و وسیلت اوست که امین است - و مصون از خطاست - در آن بهار دل است و چشمه های دانش و زنگار دل را تنها مایه ی جلاست».

و نیز آن حضرت در وصف قرآن می فرماید:

«وَ عَلَيْنَا بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَ التَّوْرُ الْمُبِينُ، وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ... (2)؛ بر شما باد به کتاب خدا که ریسمان استوار است و نور آشکار، درمانی است سوددهنده و تشنگی را فرونشاند، چنگ در زنده را نگهدارند، و در آویزنده را نجات بخشنده، نه کج شود تا راستش گردانند و نه به باطل گراید تا آن را برگردانند، کهنه نگردد به روزگار، نه از خواندن و نه از شنیدن بسیار».

از ملکوت حقیقت قرآن دو چشمه نور جاری است که خوبی و بدی را می نمایاند و به منهج حق جویان نور می افشاند، از بدی ها بازدارنده، و به خوبی ها می کشاند.

علی علیه السلام در تبیین این حقیقت می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ، فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا (3)؛ همانا خدای سبحان کتابی راهنما نازل فرمود و در آن نیک و بد را آشکار نمود؛ پس راه خیر بگیرید تا هدایت شوید».

قرآن که آینه ی تمام نمای آفرینش است، دو چهره آفرینش را ترسیم می کند، و دو راه را نشان می دهد و باطن و ظاهر را می نمایاند.

ص: 18

1- (1) همان، خطبه 176، ص 182-184.

2- (2) همان، خطبه 156، ص 156.

3- (3) همان، خطبه 167، ص 174.



به قول مولوی:

از جهان دو بانگ می آید به ضدّ تا کدامین را تو باشی مُستعدّ

آن یکی بانگش نُشورِ اتقیا وین دگر بانگش فریب اشقیا

بانگ خار و بانگ اشکوفه شنو بعد از آن شو بانگ خارش را گرو(1)

و نیز آن حضرت می فرماید:

«وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِبْعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشَفُّوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَأَحْسَبُ نُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْقَصَصِ (2)؛ قرآن را فرا گیرید که بهترین گفته ها است، و در آن بیندیشید که بهار قلب ها است، از نور آن شفا بجوید که شفای دل های بیمار است، آن را به زیباترین وجه تلاوت کنید که سودبخش ترین سرگذشت ها است».

و به گفته ی سنایی:

دل مجروح را شفا قرآن دل پر درد را دوا قرآن

سخن اوست واضح واثق حجت اوست لایح و لائق(3)

و نیز آن حضرت در سفارش خود پیرامون قرآن می فرماید:

«فَاللَّهِ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ وَاسْتَوَدَّكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ (4)؛ شما را به خدا، خدا را در نظر آورید، و برای آن چه از شما حفظ آن را خواسته اند (یعنی قرآن مجید) بکوشید».

این بود پرتوی از فروغ و تجلّی قرآن در نهج البلاغه؛ سایر امامان علیهم السلام نیز سخنان فراوانی پیرامون قرآن گفته اند:

امام باقر علیه السلام در توصیف و تمجید از قرآن می فرمایند:

«خدای تبارک و تعالی چیزی از احتیاجات امت را وانگذاشت جز آن که آن را در قرآن فرو فرستاد و برای رسولش بیان فرمود»(5).

ص: 19

1- (1) مثنوی معنوی، تصحیح: قوام الدین خرّمشاهی، ص 558، دفتر چهارم، ش 1622.

2- (2) همان، خطبه 110، ص 107.

3- (3) همان، خطبه 110، ص 107.

4- (4) دیوان حدیقه الشعراء، ص 171-172.

5- (5) اصول کافی، ج 1، کتاب فضل العلم، ص 59، باب الرد الی الكتاب و السنّه، ح 2.

و نیز امام صادق علیه السلام در وصف قرآن می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تِبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ...؛ خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیزی را فرو فرستاده تا آن جا که به خدا سوگند! چیزی از نیازهای بندگان را فروگذار نکرده است؛ تا آن جا که هیچ بنده ای نمی توند بگوید: ای کاش این در قرآن آمده بود جز آن که خداوند آن را در قرآن فرو فرستاده است»(1).

و نیز آن حضرت در حدیثی دیگر فرموده اند:

«هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف کنند جز آن که در قرآن ریشه و اساس آن اختلاف وجود ندارد بلکه اصل صحیح و راه حل آن اختلاف وجود دارد ولی عقل های مردم به آن نمی رسد»(2).

و نیز آن حضرت فرمود:

«قَدْ وَلاَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا أَعْلَمُ...؛ من فرزند رسول خدایم و به قرآن آگاهم. آغاز خلقت و فرجام آن در این کتاب است. خبر آسمان و زمین و بهشت و جهنم در اوست. خبر گذشته و آینده در آن کتاب است. تمام این علوم و حقایق را می دانم آن گونه که به کف دست خود می نگرم همانا خدا می فرماید: «در قرآن است بیان آشکار هر چیز»(3).

و نیز در بیان دیگری فرمود:

«... همانا قرآن کتابی است که اخبار گذشتگان و آیندگان در آن است و آن کتاب، داور میان شماست و ما به آن آگاه هستیم»(4).

ص: 20

1- (1) همان، ح 1.

2- (2) همان، ص 60، ح 6.

3- (3) همان، ص 61، ح 8.

4- (4) همان، ح 9.

امام کاظم علیه السلام نیز در پاسخ سؤالی فرمود:

«قَالَ بَلْ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله؛ آری همه چیز در کتاب خدا و سنت رسول خداست» (1).

به هر روی، قرآن سرچشمه‌ی همه‌ی حقایق است و علم اول و آخر در آن قرار دارد. فروغ هدایت گر و حیات آفرینش، در همه‌ی آفاق اعجازآمیز است. قلب‌ها را خاضع و خاشع می‌کند، جامعه‌ها را متحوّل می‌سازد.

## قرآن و تحولات اجتماعی

امیرالمؤمنین علیه السلام نقش تحول آفرین قرآن را در شبه جزیره‌ی عرب و مردم جاهل آن زمان چنین بیان می‌کند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، وَ أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، وَ أَنْتُمْ آمِيُونَ عَنِ الْكِتَابِ وَ مَنْ أَنْزَلَهُ...» (2)؛ ای مردم! خدای تبارک و تعالی، پیامبر صلی الله علیه و آله را به سوی شما فرستاد و قرآن حق را به او نازل کرد در حالی که شما از قرآن و فرستنده‌ی آن بی‌خبر بودید، و نیز از پیامبر و مبعوث کننده‌ی او. در زمان فترت و خواب طولانی ملت‌ها، و پیامد آن گسترش نادانی و سرکشی، فتنه و گسیختن اساس محکم و کوری بصیرت و طغیان ستم و کاهش دین و شعله‌ور شدن آتش جنگ‌ها؛ هم‌زمان با زردی گلستان باغ جهان و خشکیدن شاخه‌ها و پراکندگی برگ‌ها و نومیدی از میوه و فرورفتن آب‌های آن، پرچم‌های هدایت فرسوده و پرچم‌های هلاکت و نادانی افراشته بود.»

دنیا روی در هم کشیده و عبوس به مردم پشت کرده بود و روی خوشی نشان نمی‌داد، میوه‌ی دنیا آشوب، و خوراکی آن مردار بود. نهانش ترس و آشکارش شمشیر بود. بند از بند شما جدا گشته و پراکنده بودید. دیدگان مردم جهان کور، و روزگارشان تاریک بود. پیوند

ص: 21

---

1- (1) همان، ص 62، ح 10.

2- (2) همان، ص 60، ح 7.

خویشی خود را بریده و خون یکدیگر را می ریختند. دختران خود را در جوار خود زنده به گور می کردند. زندگی خوش و رفاه و آسایش از آنان دور گشته بود. نه از خدا امید پاداش و نه از او بیم کیفری داشتند. زنده ی آنان کور مشرک و مرده ی آنان در آتش و نومید.

در این هنگامه ی غم بار و در این ظلمتکده ی جهل، تجلی اعظم جلوه کرد و رسول حق با قرآن هدایت گرش مبعوث شد. قرآنی که کتاب های پیشین را تصدیق کرد و حلال را از حرام و مشکوک جدا نمود.

## علی علیه السلام ترجمان قرآن

آری، این قرآن بود که تحولی بزرگ و انقلابی شگفت در آن جامعه پدید آورد ولی با همه ی این عظمت:

«ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسَّ تَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ، اخْبِرْكُمْ عَنْهُ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَى وَ عِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ حُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ، وَ بَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ (1)»؛ از او بخواهید تا با شما سخن گوید، ولی هرگز با شما سخن نگوید. اما من از او به شما خبر می دهم، در قرآن علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت وجود دارد، میان شما داور و حاکم است، اختلافات شما را بیان و برطرف می نماید. ولی من سخن گوی قرآنم، اسرار و رموزش نزد من است آفاق رفیعش بر من روشن است».

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف حال خود چنین فرمود:

«اصحاب آن حضرت می دانند که آن حضرت فقط با من چنین رابطه ای داشت. بسا بود که در خانه بودم و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من می آمد و گاهی نیز من بر آن حضرت وارد می شدم. آن حضرت زنان خود را بیرون می کرد و تنها با من بود؛ ولی چون آن حضرت برای خلوت به منزل ما می آمد، فاطمه و فرزندانم را بیرون نمی کرد. چون از او می پرسیدم جواب می داد و چون پرسش تمام می شد شروع به پاسخ می کرد. هیچ آیه ای از قرآن به رسول خدا نازل نشد، جز آن که بر من خواند و املا فرمود و من به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن

ص: 22

را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را به من عطا فرماید و از زمانی که آن دعا را درباره ی من فرمود هیچ آیه ای از قرآن و هیچ علمی را که از آن حضرت فرا گرفتم فراموشم نشد. و آن چه را که خدا به پیامبر آموخت از حلال و حرام، امر و نهی، گذشته و آینده و آن چه بر پیامبران پیش از او نازل شده بود از اطاعت و معصیت، همه را به من تعلیم داد و من آن را حفظ کردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم، سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست دلم را مالا مال از علم و فهم و حکمت و نور کند و چنین شد» (1).

و نیز آن حضرت فرمود:

«... وَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَظٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ، لَا يَنْطِقُ بِلسَانٍ، وَ لَا بَدُّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ، وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ...» (2)؛ ولی این قرآن خطوطی است که در میان دو جلد نهان است. با زبان سخن نمی گوید و نیازمند به ترجمان است و تنها انسان ها از آن سخن می گویند.

به هر حال، نزول قرآن و تجلی آن حقیقت عرشی بر مردم در قالب الفاظ است. مردم فقط با این الفاظ در ارتباطند و این الفاظ زبان ندارند، ولی ظاهری و باطنی دارند و نشانی از آن حقیقت قدسیه الهیه ازلیه، که اشراق ذات ذوالجلال است. از افق اعلا تاییده و از اوج ملکوت ارسال شده است.

به راستی چه کسی می تواند آن حقیقت ملکوتی را از افق الفاظ ظاهر نماید؟ آیا به جز رسول خدا و بهترین تربیت شدگانش علی و فاطمه و فرزندان معصومش علیهم السلام کس دیگری می توان یافت؟ بدون تردید هرگز! این خانه ی علی و فاطمه است که محل نزول قرآن و فرشتگان الهی است، اسرار الهی در این خانه پنهان است. رسول خدا در آن خانه با علی و فاطمه خلوت می کند و اسرار ملکوت را برای آنان نمایان می سازد. بام این خانه عرش الرحمن است و رودی از نور از عرش خدا بر این خانه جاری است. علی و فاطمه و فرزندان معصوم آن دو بزرگوارند که مفسران قرآنند، آنانند که ترجمان وحی الهی می کنند.

ص: 23

---

1- (1) همان، ص 64، باب اختلاف الحدیث، ح 1.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 125، ص 123.

مر نهفته دفتر تنزیل را [معنی و تأویل حیدر زیور است

مشکل تنزیل بی تأویل او بر گلوی دشمن دین خنجر است(1)

بیان این حقیقت شعر «بهار» را فروغ می بخشد، او نیز چنین می سراید:

برون ز یک سخت حکمتی نمی بینند اگر به چله نشینند صد هزار حکیم

تویی حقیقت قرآن برتر از قرآن که صامت است و کریم و توناطقی و کریم

بود بهشت برین، ساحت ولایت تو طریقت تو در آن، جوی کوثر و تسنیم(2)

و نیز همو سروده:

راز قرآن را ز صاحب خانه جو یا شو که هست [از مراد میزبان بی شبهه مهمان بی خبر]

آنکه از قرآن همان الفاظ تازی خواند و بس [هم به قرآن کاو بود از راز قرآن بی خبر(3)]

به هر روی، چون آنان دانش را از منابع بشری و از لابه لای کتاب ها فرا نگرفته اند؛ بلکه شهد علم را دست خدای علیم و دانا در کامشان ریخته است. علم آنان از مقوله علم حضوری است نه از جنس علم حصولی؛ بلکه پرتوی از مقام قرب آنان است بدون شک، مقصود از نزدیک شدن انسان به خدا نزدیکی مکانی و جسمی نیست؛ بلکه قرب روحی است، یعنی روح انسان به خدا نزدیک می شود، پس قریبی که انسان کمال یافته به آن می رسد درک عمیق ارتباط خود با خداست، تکامل روح، رهایی از تیرگی و اکتساب شفافیت است. شما اگر به جسم بسیار شفاف بنگردید، گاهی در وجود آن شک می کنید؛ یعنی این جسم به حدی از شفافیت رسیده است که فقط ماورای خود را نمایش می دهد و خود آن چیزی به حساب نمی آید، بلکه فقط جنبه ی جلوه گری و نمایش دهی دارد. خودآگاهی در انسان، گاهی به حدی می رسد که خود را عین الربط می یابد، از خود وجودی ندارد و برای خود جدای از آن منبع، وجودی قائل نیست، هر چه هست از او دارد و با اراده ی اوست، با نیروی او حرکت، درک و

ص:24

1- (1) دیوان ناصر خسرو، ص 35.

2- (2) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 206 به نقل از دیوان ملک الشعراء بهار، ص 219-224.

3- (3) ملک الشعراء بهار، ص 224-319.

زندگی می‌کند. تکامل روحی رسیدن به چنین مرحله ای است و این مرحله یافتن است نه تنها دانستن، نه فقط می‌داند؛ بلکه حضوراً و شهوداً ربطی بودن خود را می‌یابد. به هر حال، اسم چنین مقامی را چه می‌توان گذاشت؟ شاید برای این مقام نامی بهتر از «قرب الی الله» یا «عندالله» یافت نشود. نتیجه این که آدمی می‌تواند به مرحله ای از خودآگاهی برسد که بین خود و خدا واسطه و حجابی را نبیند و به تعبیر رسا قرب به خدا پیدا کند. در این صورت است که ابزار دیدن و هر چیزی را که می‌بیند از خداست و برای خود هیچ استقلالی نمی‌یابد و این است معنای قرب حقیقی.

انسانی که به این مقام رسید، دیگر چشم او چشم خدایی، گوش او گوش خدایی و اراده‌ی او نیز خدایی می‌شود. هر علم و لذات و کمال و بهجت و سرور آن جا است (1).

این جا مقام جوشش علم لدنی است. چشمه خورشید علم «الله» در این مقام ساطع می‌گردد. و آنان که بر اوج این مقام درخشیدند، بر همه‌ی علوم آگاهند، چیزی نزد آنان ناپیدا نیست تا با کاوش و جست و جو آن را بیابند.

آنان فرمان روایان اقالیم معرفتند، که زمزمه‌ی وحی در زبان آنان زمزم حیات آفرین انسان کامل را پدید می‌آورد. گفتار آنان پرده‌های نور از ظواهر قرآن برمی‌دارد و فروغ آفاق قرآن را نمایان گر است.

جوشش سخن، از چشمه‌ی عصمتشان، چونان نور از چشمه‌ی خورشید، که بی‌پایان و بی‌کران است.

ده‌ها روایت این حقیقت عرشی را نمایان می‌نماید.

در روایتی علی علیه السلام شریک علمی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. جبرئیل دو انار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، آن حضرت یکی از انارها را تناول کرد و دیگری را به دو قسمت نمود، نیمی از آن را خود میل نمود و نیم دیگر آن را به علی علیه السلام عطا کرد تا آن حضرت تناول نماید. آن گاه آن حضرت فرمود:

«يَا أُخِي! هَلْ تَدْرِي مَا هَاتَانِ الرُّمَانَتَانِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: أَمَّا الْأُولَىٰ فَالْتُّبُوَّةُ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ، وَأَمَّا الْأُخْرَىٰ فَالْعِلْمُ، أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ...» (2)

؛ علی جان! برادرم آیا سر این دو انار را می‌دانی؟ آن حضرت عرض کرد نمی‌دانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن

ص: 25

1- (1) نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، آیت الله مصباح یزدی، ص 349-350.

2- (2) اصول کافی، ج 1، کتاب الحججه، باب إن الله عزّ و جلّ لم يعلم نبیه علماً الا...، ص 263، ح 1.

انار نخست نبوت و پیامبری است که مخصوص من است و انار دومی علم است که خداوند متعال تو را شریک من در آن قرار داد».

راوی از امام صادق علیه السلام پرسید چگونه آن حضرت شریک علم رسول خدا بود؟ آن حضرت فرمود: «خداوند علمی را به پیامبرش نیاموخت مگر آن که به او فرمان داد تا آن علم را به علی تعلیم نماید».

باری مکانت علمی پیشوایان معصوم و حضرت فاطمه علیها السلام همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. آنان نیز چون رسول خدا، از همان سرچشمه زلال ملکوتی اشراب شده اند. و آفاق ملکوت اعلی بر آنان باز بود.

آن ذوات مقدس و معصوم «محدث» بودند؛ مقصود آن که فرشتگان «جبرئیل» با آنان سخن می گفت.

امام صادق علیه السلام در تعریف و تبیین «محدث» می فرماید:

«إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يَرَى الشَّخْصَ؛<sup>(1)</sup> آن بزرگواران صدا را می شنیدند، ولی شخص فرشته را نمی دیدند».

روایاتی روشنگر این حقیقت است:

1. در حدیثی عبید بن زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«... أَنْ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ»<sup>(2)</sup>.

2. و نیز امام کاظم علیه السلام فرمود:

«الْأئِمَّةُ عُلَمَاءٌ، صَادِقُونَ، مُفَهِّمُونَ، مُحَدَّثُونَ»<sup>(3)</sup>.

افزون بر این فضیلت قدسی، وجود آن گنجینه داران علم خدا و گنج بران دانش و نور، به پنج روح، که اولین آن روح القدس است، آراسته اند.

ص: 26

---

1- (1) همان، باب أن الأئمة عليهم السلام محدثون...، ص 271، ح 4.

2- (2) همان، ص 270، ح 1.

3- (3) همان، ص 271، ح 3.



از این منظر و از افق ملکوتی این روح بر ملکوت الهی می نگریستند و همه ی آفاق و گستره جهان هستی مسخر آنان بود، همه چیز را می دانستند و به آینده و گذشته آگاه بودند.

در حدیثی چنین آمده:

«... فَبُرُوحِ الْقُدُسِ يَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى» (1). مکانتی علمی و شکوه ملکوتی «عترت» - که فاطمه علیها السلام کوکب الدری و فرزندانه آنان است - در سخن رازدار وحی علی علیه السلام و نگاه آسمانی او چنین درخشیده است:

«هَانَ! فَأَيْنَ يَمَاهُ بِكُمْ، بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ...» (2) گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کی و چرا؟ خاندان پیامبرتان میان شماست که زمامداران حق و یقینند و پیشوایان دینند، با ذکر جمیل و گفتار راست فریند، پس از همان مشرق قرآن تابانند، آنان را بر همان افق نظاره کنید و آزمندانان جهت سیراب شدن از زلال هدایت آنان به سویشان بشتابید.

و نیز آن حضرت در وصف و ستایش این خاندان می فرماید:

«عِتْرَتُهُ خَيْرُ الْعِتْرِ، وَأَسْرَتُهُ خَيْرُ الْأُسْرِ...» (3)؛ فرزندان او بهترین فرزندانند، و خاندانش نیکوترین خاندان و دودمان او بهترین دودمان، در گرداگرد مکه روئیدند و در کشتزار بزرگواری بالیدند، شاخه هایشان بلند و سر به آسمان کشیده است و دست کسی به میوه ی آن نارسیده است».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«وَإِنَّمَا الْأَيْمَةُ قُوَامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعُرْفَاءُهُ عَلَى عِبَادِهِ...» (4)؛ همانا امامان از جانب خدا تدبیرکننده ی کار مردمانند و کارگزاران بندگاند».

ص: 27

1- (1) همان، باب فيه ذكر الارواح التي في الائمة عليهم السلام، ص 272، ح 2.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 87، ص 70.

3- (3) همان، خطبه 94، ص 87.

4- (4) همان، خطبه 152، ص 150.

و نیز می فرماید:

«نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ، وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ...» (1)؛ ما خاصگان و یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم؛ این خاندان:

«فِيهِمْ كَرَائِمُ الْقُرْآنِ، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ...» (2). مصداق آیت های بلند معنی قرآن اند، و گنجینه های خدای رحمانند. اگر سخن گویند جز راست نگویند، و اگر خاموش مانند بر آنان پیشی نجویند؛ و نیز آن حضرت می فرماید:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ، وَ مَحَطُّ الرَّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنَابِيعُ الْحِكْمِ...» (3)؛ ما درخت نبوتیم و فرود آمد رسالت، جای آمد و شد فرشتگان رحمت و کان های دانش و چشمه سارهای بینش و نیز در ستایش عترت می فرماید:

«... فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَ مَوْتُ الْجَهْلِ...» (4) آنان حیات و زندگی دانشند و جهل و ظلمت به فروغ دانش آنان مرده، نیکو سروده اند:

آن باغ راز مهر علی بر جو خود گر دلت ز دانش مشحون است

حکمت ز خاندان علی آموز کاین خوبتر ز رأی فلاطون است

به هر حال، این حقیقت تابان که ذوات معصومین علیهم السلام مکاتبی قدسی و ملکوتی داشته، هم راز و هم سخن فرشتگان بوده اند؛ درهای به سوی جهان غیب بر آنان باز و از دانش اول و آخر برخوردار بودند، از مسلمات مذهب شیعی است. آیات قرآن این حقیقت را مدلل می نمایند و صدها حدیث و روایت این مکانت را ارج می نهند.

ابوبصیر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم قربانت، می خواهم از شما پرسشی کنم، آیا در این جا کسی هست که سخن مرا بشنود؟ امام علیه السلام پرده ای که میان او و اتاق دیگری آویخته بود بالا زد و نگاهی به آن سوی کرد و فرمود: «ای ابومحمد، از هر چه خواهی بپرس». گفتم فدایت، شیعیان می گویند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام بابتی از دانش آموخته که از آن هزار باب به روی وی گشوده شده است». امام فرمود: «ای ابومحمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی هزار باب دانش آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده شد». گوید:

ص: 28

1- (1) همان، خطبه 154، ص 152.

2- (2) همان.

3- (3) همان، خطبه 109، ص 106.

4- (4) همان، خطبه 147، ص 144.

گفتم به خدا سوگند علم این است؛ ساعتی آن حضرت سر انگشت به زمین نهاد و سپس فرمود: «به حقیقت این علم است؛ ولی باز آن نهایت علم ما نیست. همانا «جامعه» نزد ماست و مردم چه می دانند که جامعه چیست؟» گفتم: فدایت جامعه دیگر چه می باشد؟ فرمود: «یک دفتری است که هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله درازا دارد و به املائی آن حضرت است که از زبان خود بیان کرده و علی علیه السلام به دست خود نگاشته اند. هر حلال و حرام و هر چه مورد نیاز مردم باشد در آن است، حتی غرامت یک خراش در تن...». باز فرمود: «این هم کرانه ی بی انتهای دانش ما نمی باشد؛ بلکه «جفر» نیز در نزد ماست و مردم از جفر چه می دانند؟». گفتم: بفرمایید که جفر کدام است؟ فرمود: «ظرفی است از پوست که در آن است علم پیامبران و اوصیای آنان و نیز علم دانشمندان گذشته از بنی اسرائیل»، گفتم به راستی این است همان علم کامل! فرمود: «این هم علمی است، ولی نهایت و پایان آن نیست». آن گاه ساعتی خاموش ماند و بار دیگر فرمود:

«وَإِنَّ عِنْدَنَا لَمُصَّحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصَّحَفُ فَاطِمَةَ...؛ نزد ما مصحف فاطمه علیها السلام است. اینان نمی دانند که مصحف فاطمه چیست؟» و آن گاه در تبیین مصحف چنین فرمود:

«مُصَّحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ...». گفتم به خدا کمال علم در این است. فرمود: «این نیز علمی است ولی نهایت و پایان آن نیست»، آن گاه ساعتی خاموش ماند و باز فرمود: «همانا نزد ماست علم به آن چه بوده و هر آن چه خواهد بود تا روز قیامت»<sup>(1)</sup>.

### آفاق عرشی مصحف فاطمه علیها السلام

در تعریف و چگونگی تدوین این کتاب آسمانی و محتوای قدسی آن در ادامه ی خبر ابو عبیده چنین آمده: امام صادق در پاسخ این سؤال که مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: «شما از آن چه می خواهید یا نمی خواهید کاوش و پژوهش می نمایید. حق این است که فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده بود و اندوه فراوانی از مرگ پدر در دل داشت. جبرئیل می آمد و او را سرسلامتی می داد و در مرگ پدر به او تسلیت می گفت و او را خوش دل می داشت و از پدرش و جایگاه رفیع او گزارش می داد، و از آن چه پس از او برای فرزندانش پیش می آید به او خبر می داد و علی علیه السلام آنان را می نوشت و این است مصحف فاطمه علیها السلام»<sup>(2)</sup>.

ص: 29

1- (1) همان، باب فیه ذکر الصحیفه...، ج 1، ص 238-239.

2- (2) همان، ص 241، ح 5.

در این مصحف، علم به تمام حوادث و رخ دادهای آینده موجود است:

«وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ» (1)

این جام جهان نمای قدسی، در دسترس اهل بیت علیهم السلام بود. بدان می نگریستند و از حوادث و رخ دادهای تلخ و شیرین آینده خبر می دادند.

امام صادق علیه السلام پیرامون «زنادقه» می فرماید:

«تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ... (2)؛ فتنه آنان در سال 128 ظاهر خواهد شد و من این خبر را از مصحف فاطمه دریافتم».

شگفتنا! فاطمه کیست و بر چه افق مبینی می درخشد که امام صادق علیه السلام نیز از سرچشمه زلالی که خداوند در جان زهرا جاری کرد و آن روح عرشی را لبریز نمود استفاده می کند، باید به این مکانت قدسی نگریست!

به هر روی، آنان وارثان جمله ی پیامبرانند، نشانه های الهی پیامبران نزد آنان بود. امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْوُحَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَنَا، وَعَصَا مُوسَى عِنْدَنَا، وَنَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّينَ (3)؛ آنان بر افق بلند «اسم اعظم» خدا می درخشند و از اشراق آن، همه ی موجودات مطاع و فرمانبر آنانند».

جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا...»؛ همانا اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و یک حرف آن را «آصف» فرا گرفت و آن را به زبان آورد، زمین میان او و میان تخت بلقیس - از بیت المقدس تا صنعای یمن - حدود دو ماه بود. این فاصله در هم نوردید تا تخت حاضر شد. و سپس زمین به حال خود برگشت. این کار در کم تر از چشم به هم زدن انجام شد.

«هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف از آن که همان اسم «مستأثر» است مخصوص خدا است که برای خویش برگزیده است» (4).

ص: 30

1- (1) همان، ص 240، ح 2.

2- (2) همان.

3- (3) همان، باب ما عند الائمه من آیات الانبياء، ص 231، ح 1 و 2.

4- (4) همان، باب ما اعطى الائمه عليهم السلام من اسم الله الاعظم، ص 230، ح 1 و 2 و 3.

باری، ائمه هدی علیهم السلام بر آن مکانت می درخشند و از تجلیات اسم اعظم برخوردارند آنان وارث دانش پیامبران و اوصیای آنانند. در خبری، عبدالله بن جندب این مقام را تعریف و از مکتوب امام رضا علیه السلام چنین نقل می کند که آن حضرت در پاسخ نامه ای چنین نگاشت:

«... فَتَحْنُ اَمْنَاءَ اللّٰهِ فِي اَرْضِهِ، عِنْدَنَا عِلْمُ الْمَنَائِيَا وَ الْبَلَايَا وَ اَنْسَابُ الْعَرَبِ...»؛

همانا خدای متعال محمد را امین خود در خلق قرار داد و چون آن حضرت وفات کرد، ما خاندان او وارثان آن حضرتیم. ما امناء خدا بر روی زمین می باشیم، و نزد ماست علم بلاها و مرگ ها و انساب عرب و علم پیدایش «زایش» اسلام. همانا ما هر که را ببینیم می شناسیم، و می دانیم که آیا از روی حقیقت ایمان آورده و یا آن که نقاب ایمان بر چهره دارد - و باطنش مالا مال از کفر است - شیعیان، به نام خود و پدرانشان در دفاتر ما ثبتند؛ خدا از ما و آنان تعهد گرفته است. شیعیان، از همان زلال می نوشند که ما نوشیده ایم و به راهی می روند که ما می رویم. جز ما و آنان، کسی مسلمان واقعی نیست ما نجیب و ناجی هستیم و ما بازماندگان همه پیامبرانیم، ما زادگان اوصیائیم و ما را خداوند در کتابش امتیاز و برتری بخشیده است. از همه ی مردم به کتاب خدا شایسته تریم، و از همه به رسول خدا نزدیک تریم. خداوند دینش را به حساب و پاس داشت ما تشریح کرده و در قرآن چنین می فرماید:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...1.

«برای شما از دین همان را تشریح کرد که نوح را بدان سفارش نمود و آن چه ما به تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و...»؛

خدا به ما آموخته است آن چه را باید بدانیم و به ما سپرده است علم آنان را، ما وارثان رسولان اولوالعزم می باشیم(1).

و هر کتابی از آسمان نازل گردید:

«وَ كُنَّا نَزَّلُ الْكِتَابَ نَزْلًا...» همه ی آنان نزد ما خاندان است؛ صحف و تورا، انجیل و زبور و ذکر و الواح، چون ما میراث بران رسول خدا هستیم(2).

ص: 31

1- (2) اصول کافی، ج 1، کتاب الحج، باب الائمه و رثوا علم النبی و جمیع الانبياء...، ص 223، ح 1.

2- (3) همان، ص 224-225، ح 2 و 3 و 4 و 5 و 6.

امام سجاد علیه السلام نیز در تبیین این مکانت علمی فرمود:

«... فَنَحْنُ وَاللَّهِ شَجَرَةُ النَّبِيِّ، وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ...»(1)؛ مردم کجا ما را می شناسند و قدر ما را می دانند، آخر چه خرده ای بر ما می گیرند؟ سوگند به خدا ما درخت نبوت و خاندان رحمت و معدن و سرچشمه زلال دانش می باشیم».

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کلیدهای حکمت نزد ماست، معدن دانش ما هستیم، اسرار خداوند نزد ماست و ما امانت خداوند در میان بندگان و «حرم الله الاکبر» می باشیم»(2).

و نیز امام کاظم علیه السلام می فرماید:

«ما وارث قرآنیم که در آن است آن چه کوه ها را به گردش آورد، و کشورها را قطع مسافت کند، و مرده ها بدان زنده شوند. ما آب زیر هوا را بشناسیم و به راستی در کتاب خدا آیاتی است که هر چه به وسیله ی آن خواسته شود به اذن خدا اجرا گردد و با آن چه که خدا بدان اجازه داد و در کتب گذشتگان ثبت شده و خدا همه را در ام الکتاب برای ما قرار داد».

خداوند می فرماید:

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ 3؛

«هیچ نهفته و پنهانی در آسمان ها و زمین نیست مگر در نامه ای آشکار است».

و نیز می فرماید:

«آنگاه ما به ارث دادیم کتاب را به برگزیدگان از بندگان خود»(3)، «ما را خدای عزوجل برگزیده است و به ما ارث داده است، این کتابی را که در آن شرح و بیان هر چیزی است»(4).

ص: 32

---

1- (1) همان، باب إنّ الاثمه معدن العلم...، ص 221، ح 1.

2- (2) همان، ح 2 و 3.

3- (4) فاطر / 32.

4- (5) اصول کافی، ج 1، کتاب الحجّه، باب إنّ الاثمه ورثوا علم النبی، ص 226، ح 7.

به پاس داشت همین مکانت قدسی است که افق برین دانش ائمه علیهم السلام در زیارت جامعه چنین تعریف گردیده:

«شما گنجینه داران علم خدا، گنج بران دانش و نور و برهان الهی، نگاه داران راز الهی، خزانه داران علم خداوندی، ودیعه داران حکمت ربانی و زبان های وحی الهی هستید»(1).

به هر حال، همه ی کتب آسمانی نزد ائمه بود؛ به خصوص قرآن، این قطب نمای پارسایی و هدایت. به همین دلیل، امام باقر علیه السلام فرمود:

«آیا جز علی علیه السلام، همه ی قرآن را آن گونه که نازل شد، جمع آوری نمود؟ بدون شک کسی که چنین ادعایی کند دروغگو می باشد فقط آن حضرت بود که قرآن را جمع آوری نمود و نگهداری کرد و امامان پس از او نیز چنین کردند»(2).

باری، قرآن در جام جهان نما و ملکوت نگر روح امامان بدرخشید. امام صادق فرمود: «به خدا سوگند، از اول کتاب تا آخرش را می دانم - با همه ی آفاق و بطونش - چنان چه گویا در کف من قرار دارد و در آن است خبر آسمان و زمین و خبر آن چه در آینده رخ خواهد داد»(3).

شگفتا! گویا امام علیه السلام بر افق اعلا ی آفرینش خداوند ایستاده و همه چیز در کف حقیقت نمایش جلوه گر است.

در حدیثی دیگر آن حضرت فرمود:

«گفت آن که نزد او علمی از کتاب بود آن را برایت می آورم پیش از آن که چشم بر هم زنی»(4).

راوی می گوید: آنگاه امام صادق علیه السلام انگشتان خود را از هم گشود و دست بر سینه نهاد و فرمود:

«به خدا سوگند همه ی علم کتاب نزد ماست»(5).

اکنون که پرتوی از دانش الهی ائمه هدی علیهم السلام آشکار شد، می توان فهمید که چرا قرآن بدون حجاب فقط بر جان آنان می تابد و چرا آنان رازداران و گنجینه داران علم خدایند. بدون شک قرآن معصوم است، چون سخن خداست و تجلی حقیقی آن بر افق منیر جان معصوم است.

ص: 33

1- (1) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، ص 1060.

2- (2) همان، باب إنه لم یجمع القرآن کله...، ص 228، ح 1.

3- (3) همان، ص 229، ح 4.

4- (4) نمل / 40.

5- (5) اصول کافی، کتاب الحججه، باب إنه لم یجمع القرآن...، ص 229، ح 5.

از این رو، علی علیه السلام را باید اولین مفسر و ترجمان قرآن دانست. او بود که شریک علم رسول خدا و عالم به تأویل کتاب و راسخ در علم بود. به روح القدس مزین بود و همه ی حقایق عالم در پیش روی او قرار داشت.

آن حضرت حجاب های نور را از سیمای آیات قرآن برمی داشت و زلال مفاهیم قرآن را بر جان پارسایان جاری ساخت. فاطمه و فرزندان معصومش نیز بر این افق درخشیدند و با رفع حجاب های نور از ظاهر الفاظ قرآن، دریچه هایی از ملکوت را گشودند و فروغی از حقیقت آن را فراروی مردم نهادند.

به عبارت دیگر، مفاهیم قرآن و آموزه های وحی که از زبان ائمه هدی علیهم السلام صادر می شد و گفتار، اعمال و سیره ی آن ذوات مقدس، در تفسیر و ترجمه و تبیین دین و قرآن مبین، ترجمانی از وحی و بازتابی از تجلی آن نور ربانی بر جان روح القدس آن ذوات مقدس بود؛ چون تابش و تجلی وحی بر آن جان بود که چشمه ی جوشان نور سنت را جاری ساخت. زلالی که دین و معارف دینی را تفسیر و جانی تازه بخشید. بارش وحی بر آن چشمه ی نور بود که «نور علی نور» شد. این فروغ و تجلی، گاه در محراب عبادت و راز و نیاز و مقام بندگی نسبت به ساحت کبریایی بود که در بستر دعا و نیایش جلوه گر می شد و قرآن صاعد تجلی می کرد، ملکوت را نورباران، و مفاهیم عرشی مناجات شعبانیه، و مناجات های دیگر و ادعیه ای همانند کمیل، صباح، عرفه و... عالم قدس را نورباران می ساخت. به هر روی، دعاهای مأثور ائمه علیهم السلام از این مقوله تجلیات قدسی است و گاهی آن تابش و بازتاب، در رابطه با مفاهیم و معارف کاربردی و مورد نیاز مردم بود. ارائه راه کارها و رهیافت های کارآمد برای شناسایی مصادیق فضیلت و پارسایی و رذیلت های اخلاقی که انسان را بالنده و متعالی می ساخت، جامعه ی اخلاقی - علمی - فرهنگی، پدید می آورد. ناهنجاری ها را از جامعه می زدود، انسان را آراسته به فضیلت و گهر اخلاق می نمود. حقوق و احکام و معارف را بیان می داشت، آدمی را به مقام «کرمناء» و «احسن تقویم» می رساند و به خلعت مقام خلیفه الهی او را می آراست.



و این همه گهر تابان را معصوم، از معدن قرآن استخراج می نماید، چون او خود فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلِّ شَيْءٍ...»<sup>(1)</sup>.

به هر روی، سرچشمه ی زلال علم الهی و کتاب خدا، خاندان معصوم رسول خداست؛ آنانند که «خزان علم» و «معادن حکمت» خداوندند. قرآن با حقیقت الهیه آسمانی، قبل از نزول، بر قلب آنان تابید و این قدسیان را آگاه بر همه ی اسرار و حقایق ساخت و علم «ما کان و ما یکون» را در خدمت آنان قرار داد.

این حقیقت آن چنان آفتابی و روشن است که خادمان و حواریون این خاندان که در پرتو این حقیقت تابان بودند، دریچه ای از ملکوت اعلی بر جان آنان گشوده شد تفسیر قرآن را از این خاندان آموختند و آگاه به اسرار الهی گشتند.

اگر عبدالله بن عباس، مفسر قرآن است، او دانش آموخته مکتب قرآنی علی علیه السلام است. از محضر آن حضرت تفسیر قرآن را فرا گرفت و نامش را به عنوان اولین مفسر در تاریخ اسلام رقم زد. کتابی در تفسیر قرآن، بجز «مقیاس» برای او نگاشته اند.<sup>(2)</sup>

میثم تمار، نیز از حواریون امیرالمؤمنین و از اصحاب مخصوص امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. او از محضر امیرالمؤمنین تفسیر قرآن را فرا گرفت؛ با وجود آن که ابن عباس از مفسران ممتاز قرآن است، ولی از محضر میثم استفاده می کرد. روزی میثم به او گفت: «پسر عباس آن چه از تفسیر قرآن می خواهی از من بخواه که من تنزیل و تأویل قرآن را از علی علیه السلام آموخته ام. ابن عباس سخن میثم را پذیرفت. قلم و دوات و کاغذی طلب کرد و بیانات او را نگاشت. میثم تفسیری را به املا ی امیرالمؤمنین نگاشته اند<sup>(3)</sup>. او از آینده و وقایع آینده می گفت، به حبیب خبر شهادتش را می داد و حبیب نیز با او چنین می گفت<sup>(4)</sup>. از اخبار آینده و حوادث پیش روی می گفت؛ و این نبود جز فراگیری این حقایق در پرتو علی و قرآن، که علی و قرآن با همند.

سعید بن جبیر (التابعی الشهید) نیز دانش آموخته این مکتب است. او تفسیر قرآن را از مکتب علی و شاگردش ابن عباس آموخت و کتاب معتبری تألیف کرد. باری پرتوی از قرآن در

ص: 35

1- (1) همان، کتاب فضل العلم، باب الرد إلى الكتاب و السنه...، ص 59، ح 1.

2- (2) رجال نجاشی، ص 240، ش 640؛ الذریعه، ج 4، ص 233.

3- (3) الذریعه، ج 4، ص 317، ش 1339؛ نضدالایضاح، ملامحمد بن ملامحسن فیض کاشانی، ص 344-345.

4- (4) رجال کشی، ص 80-87، احادیث 134-140.

سایه سار مکتب علی، جان او را روشن و آسمانی ساخت و او را در پرتو مکتب ولایت قرار داد. او از دوستداران و اصحاب امام زین العابدین علیه السلام بود و به همین دلیل، حجاج او را به شهادت رساند.

ابوحمزہ ثمالی، ثابت بن دینار «ابوصفیہ» (1) از خاصان و حواریون امام سجاد علیه السلام بود، امام صادق علیه السلام در شأن او فرمود:

«ابوحمزہ فی زمانہ مثل سلمان فی زمانہ» این فقیہ پارسا و عارف ربانی که جامع عقل و عشق بود کتابی در تفسیر قرآن تألیف کرد» (2).

به هر روی، نمی از یم زلال قرآن از دریای نور امامت جاری، و جان صدها مفسر قرآن را نورباران ساخت، چهره هایی در این راستا تربیت شدند که فروغ نام و یادشان صفحات زرینی از کتب تراجم و رجال را مزین کرده، و مدام آوازه ی نامشان در گوش تاریخ طنین افکن است (3).

این افراد، فقط قطره ای از زلال قرآن را چشیدند؛ ولی ذوات مقدس ائمه هدی علیهم السلام که خود «خزان علم خدا و ترجمان کلام اویند» آیا می توان به نگاه قرآنی آنان نگاه کرد هرگز! فاطمه علیها السلام «کوکب فروزنده» و مشکاه این خاندان است (4)، خاندانی که منزلت آنان نیکوترین منزلت قرآن است. و از مشرقی فروزاننده که قرآن از آن ساطع است.

علی علیه السلام فرمود:

«فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ» (5).

### فاطمه بر این مکانت قدسی!

او کیست و پرتو جلالتش از چه افقی می درخشد؟

او محمد است که گفته اند:

هی احمد الثانی و احمد عصرها هی عنصر التوحید فی عرصاتها (6)

ص: 36

1- (1) همان، ص 176، ش 81؛ و ص 346، ش 265-268.

2- (2) همان؛ رجال نجاشی، ص 115، ش 296.

3- (3) ر. ک: الذریعه، ج 4، ص 240-282.

4- (4) اصول کافی، ج 1، کتاب الحجّه، باب أنّ الائمة علیهم السلام نور الله عزوجل، ص 195، ح 5.

5- (5) نهج البلاغه، خطبه 87، ص 70.

6- (6) فاطمه الزهراء، سرّ الوجود، عادل علوی، ص 85.

بلکه او جان و قلب پیامبر است؛ که آن حضرت فرمود:

«... فَهِيَ بَضْعَةٌ مِّنِّي هِيَ قَلْبِي وَرُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنَبِي، فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي» (1).

فاطمه علیها السلام، شخصیت فرزانه و انسان والاگه‌ری است، که نشان و ویژگی زن بودن را به همراه دارد تا هم نشان قدرت رسا و بی بدیل خدا و توانایی شگرف او در بیکرانه‌ی هستی باشد و هم شاهکار بدیع آفرینش بر تارک تاریخ؛ چرا که خدای توانا بنده‌ی برگزیده‌اش «محمد صلی الله علیه و آله» را آفرید تا نشان اقتدار و توان بی‌همانند او در میان همه‌ی پیامبران باشد و آن‌گاه دخت فرزانه و پاره‌ی تن او «فاطمه» را از او پدید آورد تا نشان اقتدارش در آفرینش انسان بی‌نظیر از جنس زن باشد، انسان والایی که عصاره همه‌ی فضیلت‌ها و مجموعه‌ای از موهبت‌هاست، و وجود مبارکش افق برین مکارم و چشمه فیاض ارزش‌ها.

به راستی که خدای متعال کامل‌ترین بهره از شکوه و بزرگی را به او ارزانی داشت و او را به حلی و خلقت انسان کامل بیاراست، به گونه‌ای که از فجر آفرینش تا پایان آن برای هیچ بانویی جز او، اوج گرفتن بر ستیغ این قله و بال کشیدن به این مقام و منزلت والا امکان پذیر نبوده است. چرا که او در حقیقت از آن گروه از بندگان برگزیده و دوستان پاک و محبوب خداست که پیش از آن که زمینیان آنان را بشناسند آسمانیان ساختشان را ستوده و مقامشان را ارج نهاده‌اند. آیات روشنی از قرآن شریف در مورد منزلت شکوه‌بار فاطمه و خاندانش در بارگاه خدا فرود آمده است. آیاتی که، از هنگامه تجلی بر قلب شفاف پیامبر تا هنگامه رستاخیز همواره تلاوت می‌گردد و تابش مجد و عزت و عظمت آنان را به نمایش می‌گذارد. او به افقی می‌درخشد که انسان به هر اندازه بیش تر و افزون تر به سوی کمال و معنویت اوج بگیرد و حقایق جهان هستی را بهتر دریابد و از راز و رمز آفرینش و صعود و تعالی‌ها و سقوطها آگاه تر گردد، شکوه و شخصیت این برترین بانوی گیتی برای او به صورت آفتاب تابانی از افق آشکار می‌گردد و امتیازات و ویژگی‌هایش به صورت درخشنده تری جلوه‌گر می‌شود؛ چرا که فاطمه علیها السلام همان بانوی گران‌مایه‌ای است که خدای بزرگ او را می‌ستاید، به خشنودی او خشنود می‌گردد و با غضب و خشم او خشمگین می‌شود. پیامبر بزرگ خدا او را به شکوه و بزرگی مقام و منزلت یاد می‌کند و امیر مؤمنان علیه السلام به دیده‌ی بزرگی و احترام

ص: 37

به او می نگرد و از او تجلیل می کند و همه ی ذوات مقدس ائمه هدی علیهم السلام ساحت آن مادر آسمانی را می ستایند و در مقابل نام آن بانوی با عظمت تواضع می نمایند.

بانوی بزرگی که در قرون و اعصار به نام بلندآوازه ی او نظام ها بر پا گشته و قدرت ها تأسیس شده و نیز نام ستم سوزش قدرت ها و حکومت ها را نابود ساخته است او که در هفتاد و پنج یا نود و پنج روز، بزرگ ترین دانشگاه ولایت و امامت را تأسیس کرد و میلیاردها انسان را به پرتو فروغ ولایت منور ساخت.

آری، فاطمه انسان برتری که به خاطر دوستی او در روز رستاخیز فوج فوج وارد بهشت می شوند و نیز پیامبران از آدم تا پدر بزرگوارش به زیارت او می روند(1).

### فاطمه، لیلۀ القدر است

امام باقر علیه السلام در تفسیر و بیان سوره ی «قدر» فرمود:

«إِنَّ فَاطِمَةَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ مَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا، مَا تَكَامَلَتِ النَّبُوَّةَ لِنَبِيِّ حَتَّى أَقْرَبَ بِفَضْلِهَا وَ مَحَبَّتِهَا، وَ هِيَ الصَّدِيقَةُ الْكُبْرَى، وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى.»(2)

امام صادق نیز در تفسیر آیه: إنا أنزلناه في ليلته القدر 3 فرمود:

«الْأَلَيْلَةُ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ، وَالْقَدْرُ اللَّهُ، فَمَنْ عَرَفَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ «فاطمه» لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا؛(3) چون فاطمه در وادی حجاب های نور مستور است، کسی او را نمی شناسد و خلق از نظاره بر مکانت آسمانیش عاجز و ناتوانند؛ او لیلۀ القدر است، چون لیلۀ القدر، ظرف نزول قرآن و فرشتگان است. در آن شب امواج نور خداوند موج می زند، فرشتگان و روح به محضر

ص: 38

1- (1) بحار الانوار، ج 43، ص 225-228؛ تفسیر فرات، ص 476؛ عوالم، ج 11، ص 318.

2- (2) بحار، ج 42، ص 105.

3- (4) بحار، ج 43، ص 13.

امام زمان «عج» می‌رسند، امور مردم تقدیر می‌گردد، و سینه‌ی فاطمه، ظرف حقایق و انوار الهی است فروغ قرآن در آن می‌تابد، معارف قرآن از آن ساطع است؛ و چون «لیله القدر»، ظرف نزول قرآن است، و قرآن هدایت برای پارسایان، و نیز فرقان است، میزان برای تشخیص حق از باطل».

فاطمه علیها السلام نیز فرقان حق و باطل است، اهل ایمان نشانه‌ی ولایت او را بر چهره دارند و پیروان مکتب فاطمی اند.

او لیله القدر است، که از سپهر قداست و عصمتش یازده قرآن تجلی کرد؛ و نیز مقام و مکانت رفیعش جز بر پدر و شوهر و فرزندان معصومش بر دیگران پوشیده است. آخر او سرالوجود است و درک مقام والایش تشرف به مقام رفیع لیله القدر است، بعضی در همانندی و شباهت های فاطمه علیها السلام به «لیله القدر» چهارده وجه شباهت ذکر کرده اند (1) به هر روی او محور وجود و روح عالم امکان است، فروغ آسمان ها و شکوه بهشت برین است.

محقق اصفهانی پیرامون کرامتش می‌سراید:

لأنها قطب الریحی الوجود فی قوسی النزول و الصعود

بهبه قلب عالم الامکان و بهبه الفردوس فی الجنان

و مرکز الخمسه من اهل العبا و محور التسع علوًّا و اباً

وفی محیایها بعین الاولیاء عینان من ماء الحیاه و الحیا

بل وجهها الکریم وجه الباری و قبله العارف بالاسرار

روح النبی فی عظیم المنزله و فی الکفاء کفو من لا کفوله (2)

### بر افاق برین شعر و ادب

محور اصلی پنج تن آل عباس است و محور نه امام معصوم که همگی بلندمرتبه هستند. بزرگ جمع دوستان است و دو چشمه از آب حیات و حیات از کوهسار و ملکوت معنویتش جاری است.

ص: 39

1- (1) فاطمه الزهراء لیله القدر، السید عادل العلوی، صص 9-29.

2- (2) صدیقه شهیده، صص 45-46.

سیمای کریم او، فروغ کرامت خداوند باری تعالی است و او قبله ی عارفان به اسرار است. در منزلت جان و روح پیامبر خداست و هم شأن و هم کفو کسی است که همتایی ندارد.

شگفتا! او قطب عالم وجود است و محبت به او سبب پایداری و بالندگی و کمال و تعالی است.

وحبّها من الصفات العالیه علیه دارت القرون الخالیه

و در سروده ای دیگر محبوب خدا چنین ستایش می گردد:

جوهره التّدی من الكنز الخفی بدت فأبدت عالیات الاحرف

وقد تجلی من سماء العظمه من عالم الاسماء اسمی کلمه

بل هی امّ الکلمات المحکمه فی جنب ذاتها فکانت مبهمه

فی الافق المجد هی الزهراء للشمس من زهرتها الضیاء

بل هی نور عالم الانوار و مطلع الشمس و الاقمار

یا قبله الارواح و العقول و کعبه الشهود و الوصول (1)

فاطمه، گوهر تابناک قدس و پاکی از گنجینه ی پنهان آفرینش است که با فروغ میلادش، واژه ی بلند «فضیلت» آشکار شد. او از افق آسمان عظمت و از مشرق پرفروغ ترین «اسماء» تجلّی کرد.

او مادر کلمات محکم خداوند است و خداگونه ذاتش در غیب نامعلوم است. در افق و کرانه ی عظمت فروزنده است و خورشید، درخشندگی از او دارد. او منشأ نور عالم انوار است و او سرآغاز طلوع خورشیدها و ماه هاست. او کهربای جان ها و عقل هاست و کعبه عرفان و شهود و وصل است.

باری، زهرا علیها السلام، کوثر قرآن، و جلوه ی جمال و جلال خداست. ادامه ی رسول است و همتای علی علیه السلام، حصن محکم ولایت است و آموزگار مکتب شهادت؛ تلاوت بیداری است و بهار سرشار دل های آشنا. زهرا علیها السلام، معرف نهایت کمال زن است، اوج عروج یک انسان؛ و چشمه ی غدیر در ادبستان معارف او جاری شد و غدیری ها در دامان عصمتش به رویش رسیدند.

ص: 40

او، دریایی است بی کرانه، و کوهی است بر افراز همه ی فرازها، از این روست که هر چه به قله اش نزدیک تر شویم چشم انداز بیش تری می بینیم. سخنرانی او در مسجد، چون منشوری است که ابعادش به عدد زاویه ی دیدها و حوادث روزهاست.

به هر روی، به عشق نوشیدن قطره ای از صاغر ولایتش و برگرفتن نمی از یم دریای قدسش جلوه ای از جلوات و شمه ای از ملکاتش فروغ دیدگانمان باد.

آیا می توان او را شناخت، شخصیت والایی که طنین فریادش در مسجد همپای ضربت علی علیه السلام در خندق است و جغرافیای خانه ی گلی اش تاریخ انسان کامل را تفسیر می کند. او که وسعت سینه ی سوزانش درس چگونگی دفاع از امام زمان خویش را تحلیل کرد و بانوی نمونه دیگری چون زینب علیها السلام را پرورش داد.

او که وجودش مشرق کلمات الهی بوده، و فروغ معرفه الله از آن ساطع بود.

دوره ی جنینی انیس و همراز مادر بود، و با او سخن می گفت و غبار هجران از چهره ی مادر می زدود. (1)

كانت تحدّث أمّها و أمّها تکتّمه اذا النبی دخلا

فقال: یا بنت خویلد لمن تحدّثین و البیت خلا

فقال: الجنین فی بطنی غدا یؤنّسنی حدیثها قال بلی

هی ابنتی و إنّها الانثی التي قد فقدت بفضلها المماثلا (2)

او که، چون از مادر متولد گردید سر به سجده نهاد و خدای را ستایش کرد. (3)

او که، شاخسار درخت طوبا در بهشت بی مانند بود؛ درختی که اصل آن رسول خدا و فرع آن فاطمه بود. در بستر امامت علی به رشد و شکوفایی رسید حسن و حسین میوه ی آن درخت و شیعیان برگ های آن درختند. (4)

ابو یعقوب بصری پیرامون این حدیث چنین سروده:

یا حبّذا دوحه فی الخلد نابته ما فی الجنان لها شبه من الشجر

ص: 41

---

1- (1) الغدیر، ج 3، ص 18.

2- (2) صدیقه شهیده، ص 27.

3- (3) الغدیر، ج 3، ص 18.

4- (4) المستدرک، حاکم، ج 3، ص 160؛ تاریخ ابن عساکر، ج 4، ص 318؛ الغدیر، ج 3، ص 8.

المصطفى اصلها و الفرع فاطمه ثم اللقاح على سيد البشر

والهاشميان سبطاه لها ثمر و الشيعة الورق الملتف بالثمر

هذا مقال رسول الله جاء به اهل الروايات في العالي من الخير (1)

او كه زيباترين جلوه هاي آفرينش بود، كوكب دري، كه فروزنده ترين تابش را بر آسمان كرامت و عظمت داشت، گوهری بی بدیل و بی همتا؛ كه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف او فرمود:

«لَوْ كَانَ الْحُسْنُ شَخْصًا لَكَانَ فَاطِمَةَ، بَلْ هِيَ أَعْظَمُ، إِنَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ عُنْصُرًا وَ شَرَفًا وَ كَرَمًا» (2) او اسوه ی آسمانی برای اهل ایمان است. از زندگانی معصومانه ی او فروغ هدایت می تابد، عصاره ی آفرینش و لطیفه ی خلقت است».

محقق اصفهانی این حقیقت را چنین می سراید:

تمثلت رقیقه الوجود لطیفه جلت عن الشهود

تطوّرت فی افضل الاطوار نتیجه الأدوار و الأکوار

تصوّرت حقیقه الكمال بصوره بديعه الجمال

فإنّها الحوراء فی النزول و فی الصعود محور العقول (3)

در پرتو آفرینش او، لطیفه ای از بیکران خلقت آشکار گردید. در بهترین افق های برین تجلی کرد؛ و به رشد و بالندگی رسید. او ثمره ی زمان ها سرشت ها و طینت ها است. حقیقت کمال در وجود او نمایان گردید. او جمال بدیع آفرینش بود. در تابش او از آسمان سیمای «حورا» درخشید و بازتاب این تجلی به سوی آسمان محور عقول را تحقق بخشید.

باری، این اشعار که ترجمانی از مفاهیم ده ها روایت است، رفعت و مدحت این بانورا به نمایش می گذارد و افق هایی از مکانت عرشی این صدیقه را می نمایاند.

ص: 42

1- (1) الغدير، ج 3، ص 8.

2- (2) فرائد السمطين، ج 2، ص 68.

3- (3) از اشعار آیه الله شیخ محمدحسین اصفهانی طالب ثراه؛ صدیقه شهیده، ص 7.



به هر حال، این حقیقت زمزمه همه ی پارسایان است که:

«ففاطمه الزهراء قطب الاولیاء و العرفاء و معراج الانبیاء و الأوصیاء، صدرها خزانه الاسرار، و وجودها ملتقى الانوار، فهی حلقة الوصل بین انوار النبوه و انوار الامامه، فأبوها محمد «رسول الله» و بعلمها علی وصیّه و خلیفته امام المتقین و امیرالمؤمنین، و منها أئمه الحق و الرّشاد و ارکان التوحید و ساسه العباد» (1)

## فاطمه نور خدا

او نور است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«... فَالسَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ مِنْ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ اللَّهِ...» (2)

امام صادق علیه السلام نیز در تبیین این حقیقت فرمود:

«جز خدا هیچ نبود پس خداوند «پنج نور» را از مشرق جلال و عظمت خود آفرید و برای هر یک از آن انوار اسمی از اسم های خود را قرار داد؛ چرا که خدا «حمید» است و این نام در محمد صلی الله علیه و آله ظهور یافت و خدا «اعلی» است و این نام در علی علیه السلام تجلی کرد و برای خدا «اسماء حسنی» می باشد که در نام های حسن و حسین آشکار گردید و از اسم «فاطر» خداوند، نام فاطمه علیها السلام بدرخشید؛ چون خداوند آن انوار را آفرید آنان را در میثاق قرار داد؛ سپس در طرف راست عرش جای گرفتند».

خدای متعال فرشتگان را نیز از نور آفرید، چون فرشتگان به این پنج نور نگریستند شأن و منزلت این انوار به آنان بزرگ جلوه نمود و تسبیح خدای متعال را از آنها فرا گرفتند... و آن هنگام که خداوند آدم علیه السلام را آفرید آن حضرت در یمین عرش این انوار فروزان را مشاهده کرد. از ساحت کبریایی از نام آنان جو یا شد. خدای متعال در پاسخ فرمود: «ای آدم! آنان برگزیدگان من هستند و آنان را از نور عظمت خود آفریده ام و از نام های خود نامی برای آنها انتخاب کرده ام. آدم عرض کرد پروردگارا! به حقی که تو بر آنان داری نام های آنان را به من

ص: 43

---

1- (1) فاطمه الزهراء ليله القدر، ص 12.

2- (2) بحار، ج 15، ص 10.

بیاموز. باری تعالی آن اسامی را به آدم آموخت و فرمود: «ای آدم این اسم ها در نزد تو امانت می باشد که غیر تو نباید به آن آگاه گردد آدم قبول کرد»(1).

بازتاب این حقیقت در قرآن چنین آمده:

«و خدا همه ی نام ها را به آدم بیاموخت، پس از آن، همه ی اسماء را به فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می گوئید مرا از نام اینها خبر دهید. گفتند تو را تنزیه می کنیم که ما دانشی جز آنچه تو به ما آموخته ای نداریم که دانای فرزانه تنها تویی. گفت ای آدم فرشتگان را از نام ایشان آگاه کن و چون از نام آنها آگاهشان کرد گفت مگر به شما نگفتم که من نهفته های آسمان و زمین را می دانم، آنچه را که شما آشکار کرده اید و آنچه را پنهان می داشتید می دانم»(2).

به هر روی، فاطمه علیها السلام نور تابناکی است که خداوند قنادیل مشعشع و فروزنده ی عرش و فروغ آسمان ها را از تلالؤ آن آفرید و شگفتا! که یازده زلال ترین ذات مقدس معصوم نیز از مشرق نور او فروزان است(3). او نور است و از نور خداست و خدا نور آسمان ها و زمین است(4). قرآن نیز نور و کتاب منیر است(5).

فاطمه، زهرا و زهره است، حورا انسیه است؛ چون بدر تمام و خورشیدی تابان بود که از پس ابر نمایان گردد.

آن گاه که فرشتگان و آسمان و زمین در ظلمت بودند، فروغ زهرا بر همه ی آفاق نور افشاند. فروغ نور زهرا علیها السلام فرشتگان را به حمد و تسبیح خدا و داشت و خداوند تمام ثواب آن تسبیح و تقدیس را برای فاطمه و شوهر و فرزندان و دوست داران آن حضرت قرار داد(6).

باری ده ها حدیث با عبارات مختلف و افق های گوناگون جلوه ای از نورانیت فاطمه علیها السلام را به نمایش می گذارد و حجاب نور از چهره ی قدسی این کوکب دری برمی دارد. از سوی دیگر دانسته شد که قرآن نور و کتاب منیر است؛ بنابراین زهراء از منظر قرآن و قرآن از منظر فاطمه مصداق بارز نور علی نور است و چون دو نور بر هم بدرخشند و دو بحر عصمت با هم ملاقات، از این تابش «نور علی نور» گوهر سنت جاری می گردد سنتی که حجت خداست.

ص: 44

1- (1) ر. ک: الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء، ج 1، ص 289-334.

2- (2) بقره / 31-33.

3- (3) الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء علیها السلام، ج 1، ص 289.

4- (4) نور / 35.

5- (5) آل عمران / 184؛ تغابن / 8.

6- (6) الموسوعه الکبری، ج 1، ص 302، ح 14؛ ص 307، ح 19.

براستی می توان برای نور تعریف و تبیین درستی ارائه کرد؟

آیا می توان به نور نگریست و آن را تحلیل کرد و شناخت؛ یا آنکه هر چه به کانون نور نزدیک تر شویم افق دید و بینش ما محدودتر می شود. بدون شک کشف و درک صحیح واقعیات نه تنها کاری بسیار مشکل، بلکه در پاره ای از امور غیرممکن است. و باید پذیرفت که: «أن التعاريف للحقائق كلها ليست إلا بيان بعض الآثار» و نیز: «العلم بحقائق الاشياء صعب المنال جداً»<sup>(1)</sup>. بخصوص مقولاتی همانند: «روح، علم، وحی، موت، حیات وجود و نور؛ بنابراین وقتی نگاه بر افق حقیقت نمای این مقولات ممکن نیست پس تعریفی برای این گونه حقایق در دسترس ما نیست و جز اندکی بر ستیغ این حقیقت نگری ندرخشد.

و لذا به آثار و پیامدها باید روی آورد و از این منظر به وصف آن حقایق پرداخت. از این رو برای یک حقیقت ده ها تعریف ارائه شده با آنکه ذات آن یک حقیقت است.

به همین دلیل در تعریف نور نیز گفته ها فراوان است:

بعضی در تعریف نور گفته اند: «أنه كيفية خاصة ظاهرة بنفسها»؛ و نیز گفته اند: «و أنه خلاف الظلمه»؛ و نیز گفته اند: «هو الظاهر في نفسه المظهر لغيره»؛ و نیز گفته اند: «أنه حقيقة الوجود»؛ و نیز گفته اند: «أنه الصراط المستقيم الموصل للحقيقة»؛ و نیز گفته اند: «أنه القوة، او الحلاوه في الباطن، او الوصول الى الحق»<sup>(2)</sup>.

بنابراین، باید پذیرفت که تعابیر و تعاریف گوناگون برای یک حقیقت، بیانگر آن است که شناخت آن ماهیت دور از دست رس انسان است و راهی برای شناخت واقعی آن حقیقت پیش روی انسان باز نیست؛ و اینکه گفته اند حقایق دست یافتنی نیستند و فقط خواص و آثار آن برای انسان تعریف می گردد - تا آنکه ذهن را قانع سازد، اگر چه روح قانع نگردد - مطلبی علمی و مدلل است.

باری، مشرق تابان نور حقیقی که هیچ گونه اختلاف تشکیکی در آن راه ندارد، مختص مبدء ذوالجلال و الاکرام است<sup>(3)</sup>.

ص: 45

1- (1) مواهب الرحمن، ج 11، ص 127.

2- (2) همان.

3- (3) همان.

خداوند خود را با وصف نور می ستاید:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ 1؛ «نوری بی نهایت از جمیع جهات».

«جلالاً و جمالاً و اشراقاً و ملکوتاً؛ و تمام انوار ساطع و جاری از دریای جبروت اوست».

خداوند در دعا چنین ستایش می گردد:

«يَا نُورَ الثُّورِ، يَا مُنَوَّرَ الثُّورِ، يَا خَالِقَ الثُّورِ، يَا مُدَبِّرَ الثُّورِ، يَا مُقَدِّرَ الثُّورِ، يَا نُورَ كُلِّ نُورٍ، يَا نُوراً بَعْدَ كُلِّ نُورٍ، يَا نُوراً فَوْقَ كُلِّ نُورٍ، يَا نُوراً لَيْسَ كَمِثْلِهِ نُورٌ» (1).

بنابراین تمام عالم امکان پرتوی از فروغ نور او و فیضی از بحار انوار اوست. او از فرط نور خود پنهان است و حجاب او نور است.

به همین دلیل حکیم سبزواری در منظومه خود چنین سروده:

یا من هو اختلفی لفرط نوره...

در دعا می خوانیم:

«اللهم رب النور العظيم...؛ نور فاطمه از نور خداست و از این افق نمایان است و برای او دو نور است» (2).

قرآن نیز نور خداست و نور حقیقت نماست. هر آنچه از این افق نمایان گردد از مصدر ذات ذوالجلال است، اگر کتابی آسمانی مشرق تابان تجلیات الهی گردد، و یا قلب پیامبری مطلع الانوار گردد، و یا صدیقه ای معصومه چون فاطمه جلوه ای تابان از این حقیقت باشد این تابش ها و تجلیات از یک چشمه نور است و آن نور خداست که نور آسمان ها و زمین است فاطمه بر این مکان و ستیغ عظمت می درخشد.

اوست که چنین ستایش می گردد:

«وَنَادَيْتَ فِي الْمَاءِ الْعَلِيِّ: أَنَا الْفَاطِرُ وَهِيَ فَاطِمَةُ، وَبَنُورِهَا ظَهَرَتِ الْأَشْيَاءُ مِنَ الْفَاتِحَةِ إِلَى الْخَاتِمَةِ، فِإِسْمِهَا اسْمُكَ، وَنُورِهَا نُورُكَ، وَظُهُورِهَا ظُهُورُكَ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَكُلِّ

ص: 46

1- (2) فرازی از دعای جوشن کبیر.

2- (3) ر. ک: الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء، ص 289-334.

كمال ظلّك، و كل وجود ظلّ وجودك، فلما فطرتها فطمتها عن الكدورات البشرية، و اختصاصتها بالخصائص الفاطميه، مفطومه عن الرعونات العنصريه، و نزهتها عن جميع النقائص، مجموعه من الخصائل المرضيّه؛ بحيث عجزت العقول عن ادراكها، و الناس فطموا عن كنه معرفتها، فدعا الاملاك في الافلاك بالنوريه السماويه و بفاطمه المنصوره،... ام السبطين و اكبر حج الله على الخافقين، ريحانه سدره المنتهى، و كلمه التقوى، و العروه الوثقى، و سترالله المرفى، و السعيده العظمى، و المريم الكبرى، و الصلاه الوسطى، و الانسيه الحوراء، التى بمعرفتها دارت القرون الاولى، و كيف احصى ثناها، و إنّ فضائلها لا تحصى، و فواضلها لا تقضى، البتول العذراء، و الحرّه البيضاء، ام ايها و سيده شيعتها و بنيتها، ملكه الانبياء، الصديقه فاطمه الزهراء عليها السلام».

نعم ما قال:

خجلاً من نور بهجتها تتوارى الشمس فى الافق

وحياءً من شمائلها يتغطى الغصن فى الورق(1)

او كه:

«... قد اشرفت الجنان من حسن وجهها...»(2)

بدون تردید، جمالی که جنان را نورباران سازد، جلوه ی عبادتش در محراب بندگی، مدینه را نورباران خواهد ساخت.

ابان بن تغلب می گوید:

قلت لابی عبداللّه الصادق علیه السلام یابن رسول اللّٰه لم سمّیت الزهراء بالزهراء، فقال لِأَئِثْها ترهر لا میرالمؤمنین فى النهار ثلاث مرات بالنور، کان یزهر نور وجهها نوراً ابيض عند صلاه الغداه، و الناس فى فراشهم فیدخل بياض ذلك النور الى حجراتهم بالمدينه... (3)

آرى، نوری که مدینه را روشن و خانه ی اصحاب در پرتو آن روشن می شد، سرانجام در چهره ی امام حسین نمایان شد و سیمای ذوات مقدس امامان به آن فروغ منور گردید.

ص: 47

1- (1) فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفى، احمد رحمانى بحرامى، ج 1، ص 24، نقلاً من الخصائص الفاطميه.

2- (2) الكوكب الدرى، ص 138.

3- (3) علل الشرايع، ج 1، ص 180؛ بحار، ج 43، ص 12.

مشکاه نورالله جلّ جلاله زیتونه عمّ الوری برکاتها

هی قطب دائره الوجود و نقطه لما تنزلت اکثرت کثراتها

هی احمد الثانی و احمد عصرها هی عنصر التوحید فی عرصاتها(1)

### بارش قرآن بر روح فاطمه

اکنون بر این مشرق تابناک، باید نگاه فاطمه به قرآن را نگریم. نگاهی که مصداق «نور علی نور» است و در این ساحت قدسی باید فاطمه و قرآن را زیارت کرد. چون دو نور، نظاره گر یکدیگرند، حجابی در کار نیست، حتی حجاب نور. بنابراین باید گفت که فاطمه خود تفسیر و ترجمان قرآن است. و قرآن با تمام آفاق نورانش، ظاهر و بطون عرشی خود بر آن حضرت تجلی کرده و سرچشمه معرفت نیز در بازتاب این نور «نور علی نور» است و فروغ هدایت و معرفت از آن ساطع و نمایان است. بر افق های گوناگون دینی فروغ و هدایت می پراکند از قرآن می گوید و قرآن وصف جمال اوست.

مگر نه این است که ابن عباس می گوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«همانا قرآن به چهار قسمت تقسیم شده است: یک چهارم آن در جلالت من و اهل بیت من است و یک چهارم آن در بیان رذیلت دشمنان ماست و یک چهارم آن در بیان حلال و حرام خداوند و یک چهارم باقیمانده آن در بیان واجبات و احکام نازل شده است».

و در پایان فرمود:

«همانا خداوند کرائم قرآن را در شأن علی علیه السلام نازل کرد»(2).

و نظیر این روایت را اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«ثلث قرآن در بیان فضیلت ما اهل بیت نازل گردیده و ثلث آن در سرزنش دشمنان ما نازل شده است و ثلث آن پیرامون فرائض و سنن و معارف اسلامی است»(3).

ص: 48

1- (1) فاطمه الزهراء ليله القدر، ص 18.

2- (2) شواهد التنزل، حسکائی، ج 1، ص 57، ح 57.

3- (3) همان، ص 58، ح 59.

«المصحف و ما ادراک ما المصحف»؛ صحیفه ای بیضاء و نورانی است. کتابی است که امام صادق علیه السلام به وجود آن افتخار می کند و آن را سرچشمه علوم معرفی می کند و می فرماید: «علم ما یکون» در آن موجود است.

آن حضرت می فرماید:

«... وَ إِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفٌ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفٌ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؟ قَالَ قُلْتُ: وَ مَا مُصْحَفٌ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؟ قَالَ: مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ اللَّهُ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ...» (1)

شگفتا: حماد بن عثمان می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود:

«در سال 128 زنادقه ظهور کنند و من این راز را از مطالعه ی مصحف فاطمه دریافتم».

عرض کردم مصحف فاطمه چیست؟ فرمود:

«چون خدای تعالی جان پیغمبر را گرفت و آن حضرت همشین رفیق اعلی شد فاطمه علیها السلام از وفات آن حضرت تا آنجا اندوهناک شد که جز خدای عزوجل نداند...» (2)

در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

«فاطمه علیها السلام پس از پدر، هفتاد و پنج روز زنده ماند. اندوه سختی از مرگ پدر در دل داشت. جبرئیل برای تسلیت و آرامش او نزد او می آمد و نسبت به پدرش به او تسلیت می گفت و او را دل داری می داد و از حال پدر و مکان آن حضرت به او گزارش می داد و آنچه را در آینده نسبت به ذریه ی او رخ می داد به او گزارش می داد و علی علیه السلام آن ها را می نوشت» (3).

باری، مصحفی به فاطمه علیها السلام نازل گردید که رایحه وحی به همراه داشت از سر چشمه علم ازلی حضرت حق جاری بود.

ص: 49

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 239، ح 1.

2- (2) همان، ص 240، ح 2.

3- (3) همان، ج 1، ص 458، ح 1.

امام صادق علیه السلام در تبیین این حقیقت فرمود:

«... وَ خَلَقْتُ فَاطِمَةَ مُصْحَفًا مَا هُوَ قُرْآنٌ، وَ لَكِنَّهُ كَلَامٌ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ أَنْزَلَهُ عَلَيْهَا، إِمْلَاءَ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطَّ عَلَيَّ» (1).

این که امام صادق علیه السلام به کرات می فرمایند این صحیفه قرآن نیست بیانگر شباهت این کتاب آسمانی با قرآن است و این که این کتاب نیز از سرچشمه علم لایزال حق جاری شده و امین وحی «جبرئیل» آن را نازل کرده است، بدون شک سخن، سخن خداست. جبرئیل از خود چیزی نمی گوید او امین خداوند است و هر آنچه خداوند فرمان دهد همان را انجام می دهد.

از این منظر است که امام صادق علیه السلام مکرر به آن کتاب می نگریست، جام جهان نمای آن حضرت بود؛ آن حضرت فرمود: «کنت أنظر فی کتاب فاطمه علیها السلام...» (2).

و نیز، صحیفه یکی از آن دو کتابی است که امام صادق علیه السلام در تبیین آن فرمود:

«والله إنَّ عندی لکتابین...» دو کتابی که تاریخ نامه از زندگانی همه پیامبران و همه سلاطینی است که بر زمین سلطنت و حکمرانی کرده اند (3). و آن کتابی است که به عنوان ناموس خاندان عترت مزین است.

حبابه و البیه به حضرت امام صادق می گوید:

إِنَّ لِي إِخْوَانَ أَخِي وَ هُوَ يَعْرِفُ فَضْلَكُمْ وَ إِنِّي أَحِبُّ إِنْ تَعَلَّمَنِي أَمِنْ شَيْعَتِكُمْ هُوَ؟ قَالَ: «وَ مَا اسْمُهُ؟» قَالَتْ فَلَانُ بْنُ فَلَانٍ... «فَقَالَ يَا فَلَانُ هَاتِ النَّامُوسَ، فَجَاءَتْ بِصَحِيفَةٍ...» (4).

شگفتا! صحیفه، ناموس خاندان عترت و شناسنامه شیعیان تا قیامت است. و هر آن کس که به گوهر تشیع آراسته گردد، نامش در این کتاب آمده است.

افزون بر چهل حدیث ساحت «مصحف» را می ستایید (5) و افق هایی از این مصحف آسمانی را فرا روی دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار می دهد.

ص: 50

1- (1) بحار، ج 26، ص 41، ح 73 به نقل عن البصائر؛ بصائر الدرجات، ص 155 با کمی زیاده؛ القطره، ج 1، ص 364، ح 254.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 242، ح 8؛ علل الشرایع، ج 1، ص 207، ح 7؛ بصائر الدرجات، ص 169، ح 3 با کمی تفاوت.

3- (3) اصول کافی، ج 1، ص 242، ح 7؛ ینابیع المعاجز، ص 128.

4- (4) بصائر الدرجات، ص 170.

5- (5) ر. ک: الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء، ص 292-330.



این کتاب همانند وحی است و زلال آسمانی است که از سرچشمه ی علم خدا به وسیله ی امین وحی، جبرئیل بر جان فاطمه جاری گردید.

قدسی و ملکوتی بودن این مصحف چنان است که از آن فروغ قرآنی ساطع بود و آن چنان در نزده ائمه هدی علیهم السلام از مکانت قدسی برخوردار بود که بعضی از اصحاب تصور می کردند که قرآن است. از این رو ذوات مقدس ائمه علیهم السلام بارها هشدار دادند که این مصحف قرآن نیست:

«أما والله ما هو بالقرآن»(1).

ولی همان فروغ تابناک است و از سرچشمه وحی تجلی کرده و امین وحی آن را بر جان فاطمه نازل کرده است.

مصحف قابل تعریف و شناخت نمی باشد و بی کران دانش الهی است که خداوند در هفتاد و پنج روز به فاطمه آموخت، خدایی که در یک شب قرآن را بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد و نیز رسول خدا که در یک لحظه ی آسمانی، آفاق هزار باب علم که از هر بابی هزار باب علم باز می گردد در جان علی گشود؛ لیل القدر فاطمه چه گسترده و دامنه دار است و هفتاد و پنج روز آن حضرت در پرتو تابش علم خداست.

همین افق بلند و مکانت آسمانی مصحف است که ذوات مقدس ائمه هدی علیهم السلام بوجود مصحف افتخار می کنند و آن را مشرق تابان رخ دادها و علم «بما یکون» تا قیامت می دانند.

### مکانت عرشی امامت

امامی که خود در فرهنگ اسلامی از اوج مکانت قدسی برخوردار است، او فروزنده ترین ستاره آسمان نبوت است.

امامتی که ده ها آیه و حدیث مقام او را تبیین می کند، و مکانت آسمانی او را ارج می نهد و فاطمه علیها السلام نیز به پاسداشت این منزلت است که بر کودتاگران سقیفه بانگ می زند که چرا حقیقت را دگرگون کردید:

«وَيَحْتَمُّ أُنِّي زَحْزُحُوهَا عَنْ رِوَايَةِ الرَّسَالَةِ، وَقَوَاعِدِ التُّبُوَّةِ، وَ مَهْبِطِ الرُّوْحِ الْأَمِينِ، الْأَطْيَبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ»(2).

ص: 51

1- (1) بصائر الدرجات، ص 151، ح 2؛ بحار، ج 26، ص 38، ح 69.

2- (2) بلاغات النساء، احمد بن ابی طاهر المعروف به ابن طیفور، ص 20.

وای بر آنان! چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد، و خلافت بر پایه های نبوت استوار ماند، آنجا که فرود آمد جبرئیل امین است، و چرا نگذاشتند حکومت به عهده آن که آگاه به امور دنیا و دین است قرار گیرد.

به هر روی، فاطمه علیها السلام بر آنان فریاد می زند و هشدار می دهد؛ چرا که نگذاشتند امامت اسلامی از همان مطلعی که نبوت از آن ساطع است، تجلی کند، چرا امامت را که یک مقام قدسی و الهی بود و از افق ملکوت می درخشید زمینی و انتخابی جلوه دادند.

امام باقر علیه السلام در تبیین مقام و مکان امامت فرمود:

فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا... 1 فقال يا اباخالد

«النُّورُ، وَاللَّهِ الْأَيْمَةُ»<sup>(1)</sup>؛ به خدا سوگند مقصود از نور در این آیه پیشوایان از آل محمد می باشند.

و نیز همین فروغ در سخن امام کاظم می درخشد آن حضرت فرمود:

«الْإِمَامَةُ هِيَ النُّورُ»<sup>(2)</sup>.

در حدیثی نادر و جامع امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام به تبیین امامت می پردازد و افق های این مکان آسمانی را روشن و فراروی مسلمانان می نهد. آن حضرت در پاسخ به عبدالعزیز بن مسلم در حدیثی طولانی می فرماید: «ای عبدالعزیز! این مردم نادانند و در معرفت دین خود حیران و فریب خورده، همانا خدای عزوجل جان رسول خود را نگرفت، تا دینی را برای او کامل کرد و قرآنی به او نازل کرد که شرح همه چیز در آن است. حلال و حرام و حدود و احکام و آنچه مردم بدان نیاز دارند همه را در آن بیان کرده است و فرموده است:

مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ 4.

در آخرین سفر رسول خدا «حجه الوداع» نیز این آیه بر پیامبر خدا نازل گردید:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ 5

ص: 52

---

1- (2) نورالثقلین، ج 5، ص 341.

2- (3) همان.

«امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما پسندیدم تا دین شما باشد».

«... وَ أَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ (1)؛ امر و فرمان امامت کمال و تمام دین و نعمت الهی است».

رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا برای مردم همه ی معالم و معارف دینی را بیان کرد و راه را برایشان روشن ساخت و آنها را بر جاده حق رهنمون ساخت و علی علیه السلام را رهبر و پیشوای آنان قرار داد و از چیزی که مورد نیاز امت باشد چیزی فرو نگذاشت تا آن را بیان نمود. هر که گمان برد که خداوند دینش را کامل نکرده است کتاب خدا را رد کرده است و هر که کتاب خدا را مردود سازد، کافر است.

آگاه باش! آیا مردم قدر و مکانت امامت را می شناسند تا امام را اختیار و انتخاب کنند.

«إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا...؛ همانا امامت اندازه ای فراتر و مقامی والاتر و موقعیتی برتر و آستانه رفیع و منیع، و عمقی ژرف تر از آن دارد، که مردم با عقل خود بدان رسند و با اندیشه خود آن را درک کنند و امامی همتای این مکانت آسمانی برگزینند» (2).

امامت، مقامی است که حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آن که به مقام نبوت و خلت رسید، خدایش او را به این مقام مزین نمود و نامش را به وسیله ی آن مقام و مرتبت بلند آوازه نمود و فرمود:

إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا... 3 خلیل از شادمانی این تشرّف، عرض کرد: قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؛ و از ذریه و نژادم، هم؟ خدای متعال فرمود: قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ 4؛ عهد و فرمان من به ظالمان نخواهد رسید.

این آیه امامت و پیشوایی هر ستمگری را تا روز قیامت باطل کرد. و امامت را مخصوص برگزیدگان پاک قرار داده است.

ص: 53

---

1- (1) اصول کافی، کتاب الحجّه باب نادر جامع فی فضل الامام و صفانه، ص 385، ح 1.

2- (2) همان.

سپس خداوند، ابراهیم را گرامی داشت و امامت را در ذریه و نژاد برگزیده ی او نهاد و فرمود:

«اسحاق و یعقوب را به او غنیمت بخشیدیم و همه را شایسته نمودیم و آنها را رهبرانی قرار دادیم که به دستور ما هدایت می کردند و انجام کارهای خیر را به آنها وحی کردیم و به پا داشتن نماز و پرداخت زکات را و تنها ما را عبادت می کردند»(1).

این امامت همیشه در ذریه او بود و از هم ارث می بردند و قرن به قرن تا زمان رسالت پیامبر خدا رسید و تجلی اعظم رخ داده این مقام امامت به آن حضرت رسید و به دستور خدا، پیامبر این خلعت آسمانی را به علی واگذار نمود. آن چنان که خدای متعال بدان فرمان داده بود و پس از او به ذریه برگزیده اش منتقل گردید. آنان که خدا به آنها علم و ایمان داده و در شأن شان فرموده است: *وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ... 2*؛ و کسانی که به علم و ایمان مزین شدند گویند همان طور که خدا در کتابش خبر داده بود... آنها فرزندان علی علیه السلام هستند تا قیامت؛ زیرا پس از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری نخواهد بود.

«فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هَؤُلَاءِ الْجُهَّالُ؟»(2)؛ این جاهلان از چه روی، برای خود امام می تراشند، با آن که:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَارِثُ الْأَوْصِيَاءِ...»(3)؛ امامت مقام پیامبران و میراث اوصیاء آنان است.

امامت خلافت و جانشینی از سوی خدا و رسول است. و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین است.

«إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ، وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ...؛ همانا امامت زمام دین و نظام مسلمین و عزت مؤمنین است».

«إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي(4)»...؛ امامت بنیان و اساس اسلام بالنده و شاخسار برین آن است».

به وسیله ی امامت، نماز و روزه، زکات و حج و جهاد بر پا می شوند، غنیمت و صدقات فراوان می گردند، حدود و احکام اجرا می شوند، مرزها و نواحی کشور مصون می ماند، امام

ص: 54

1- (1) انبیاء / 72-73.

2- (3) همان.

3- (4) همان.

4- (5) همان.

حلال و حرام خدا را آشکار می کند و حدود خدا را بر پا می دارد و از دین خدا دفاع می کند و با حکمت و پند نیک و برهان رسا مردم را به راه خدا دعوت می نماید.

«الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ...؛ امام خورشید فروزنده آسمان هدایت است که جهان را به امواج نورانی خود فروزان ساخته و بر افقی می درخشد که دست و دیده ی مردم بدان نمی رسد».

امام مهتاب روشنی بخش و چراغ فروزنده، نور ساطع و ستاره ی هدایت در تاریکی شب ها و تنهایی بیابان ها و گرداب دریاها است.

امام آب گوارایی برای تشنگان هدایت و رهبر به حق و نجات بخش از نابودی هاست.

امام چون آتشی، حرارت زندگی برای سرمازدگان است و دلیلی در تاریکی هاست که هر که از آن جدا شود هلاک می گردد.

امام ابری است بارنده، بارانی است سیل آسا، آفتابی است فروزان، و آسمانی است سایه گستر، و زمینی است گسترده و چشمه ای جوشنده و غدیر و باغی است.

امام همدمی است یار و رفیق، پدری است مهربان، و برادری است دلسوز، و مادری است مهربان و نیکوکردار نسبت به فرزند خردسال، و پناه گاه بندگان خدا، در ترس ها و پیشامدهای ناگوار است.

امام، امین خدا در میان مخلوق، و حجت و رهنمای او بر بندگان، و خلیفه ی اوست در بلاد و دعوت کننده به سوی خدای «عزّوجلّ» و دفاع کننده از حقوق خدای «جل جلاله» است، امام از گناهان پاک و منزّه از عیوب است، به گوهر دانش آراسته و به حلم و بردباری مزین است.

او نظام دین و عزّت مسلمین و موجب خشم منافقین و نابودی کفار است.

«الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ...»؛ امام یگانه روزگار خویش است، هیچ کسی با او همتا و هیچ دانشمندی با او همتا نیست. جایگزینی ندارد و همانند و نظیری برای او نمی باشد، معدن فضیلت ذاتی است بدون آن که در طلب و اکتساب آن باشد، این آبشار فضل از سوی «مفضّل وهّاب» بر جان او جاری شده است.

کیست که بتواند امام را بشناسد و بتواند او را انتخاب کند؟ هیئات هیئات!

خردها در توصیف آن گمراهند و خاطرها در گمگاه، عقل ها سرگردان و چشم ها بی بصیرت، بزرگان در این مقام کوچکنند و حکیمان در حیرت، بردباران کوتاه نظر و هوشمندان

گیج و نادان، شعرا لال و گنگند و ادیبان درمانده، و سخنرانان بی زبان؛ شرح یک مقامش نتوانند و وصف یکی از فضائلش ندانند، همه به عجز و ناتوانی معترفند، چگونه توان کنهش را وصف کرد و اسرارش را فهمید؟ چطور کسی به جای او ایستد و حاجت مربوط به او برآورد؟ نه چطور؟ از کجا؟ او در مقام خود اختری است فرزونده که برافروزد، و از دست رس دست یازان و وصف واصفان فراتر است. انتخاب بشر کجا به این پایه رسد؟ عقل کجا و مقام امام کجا؟ «فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا، وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا، وَ أَيْنَ يَوْجَدُ مِثْلُ هَذَا؟!»

به هر روی، کجا چنین شخصیتی یافت شود! گمان برند که در غیر خاندان رسول صلی الله علیه و آله امامی یافت شود؟ خودشان تکذیب خود کنند، بیهوده آرزو برند و به گردنه ی بلند لغزاننده ای گام نهند که آنها را به نشیب پرتاب کند، خواهند به عقل نارسای خود امامی سازند و به رأی گمراه کننده ی خود پیشوایی پردازند؛ جز دوری از مقصد حق بهره نبرند، خدا آنها را بکشد، آخر تا کی دروغ گویند، به پرتگاه درآمدند و دروغ بافتند و سخت به گمراهی افتادند و به سرگردانی گرفتار شدند. دانسته و فهمیده امام خود را گذاشتند و پرچم باطل افراشتند:

وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ 1 ؛

«شیطان کارشان را برابرشان آرایش داد و آنها را از راه باز گرداند؛ با آنکه حق فراروی آنها قرار داشت.»

از انتخاب و گزینش خدای «جَلَّ جلاله» و رسول او، روی برتافتند و به انتخاب خویش گزیدند با آنکه قرآن به آنان هشدار دهد که:

«پروردگار تو بیافریند آنچه بخواهد، و انتخاب کند. آنان در کار خود اختیاری ندارند، منزّه است خدا و برتر است از آن چه شریک او شمارند»(1).

و نیز می فرماید:

«برای هیچ مرد و زن با ایمانی اختیاری در برابر حکم خدا و رسولش در امری از امورش نیست»(2).

ص: 56

---

1- (2) قصص / 68.

2- (3) احزاب / 36.

و نیز می فرماید:

«چیست برای شما، چگونه داوری می کنید، آیا کتابی شما راست که از آن آموخته اید، که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شماست، و یا ما سوگند خورده ایم که شما تا روز قیامت می توانید هر حکمی برانید، ای پیامبر! از ایشان جویا شو که این کتاب بر کدامشان نازل شده است؟ نکنند شرکایی دارند که در قیامت با شفاعت آنها دارای سرنوشتی برابر با مسلمانان می شوند، اگر چنین است پس شرکایشان را معرفی کنند اگر راست می گویند»(1).

و نیز فروغ وحی است:

«آیا در قرآن تدبر نکنند، یا قفل بر دل دارند یا خدا دلشان را مهر کرده و نمی فهمند»(2).

و نیز در قرآن چنین آمده:

«و مانند کسانی مباشید که گفتند شنیدیم و حال آن که نمی شنوند، همانا بدترین جانداران نزد خدا کر و گنگ هایی هستند که عقل ندارند، اگر خدا در آنان خیری می دانست آنان را شنوا می ساخت هر چند اگر هم می شنیدند پشت کرده و رو بر می گرداندند»(3).

و یا گویند:

«شنیدیم و عمداً مخالفت کردیم»(4)

و نیز در قرآن آمده:

«آن فضل و برتری است که خدا به هر که خواهد دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است»(5).

به هر روی، امام علیه السلام پس از تبیین مکانات عرشی امامت و افق های روشن آن که فقط با جعل اشراقیه نورانیه الهیه، امام برگزیده می شود، این فروغ و حقیقت را به پرتو آیات قرآن

ص: 57

---

1- (1) قلم / 36-41.

2- (2) محمد / 24.

3- (3) انفال / 21-23.

4- (4) بقره / 93.

5- (5) حدید / 21.

مزین و مدلل ساخته، و در ادامه ی سخن خود می فرماید:

«فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ»؟! چگونه می توانند امام را انتخاب کنند با آنکه امام باید:

1 - دانای مطلق باشد؛

2 - پیشوا و رهبری باشد که هرگز از بار سنگین مسؤولیت شانه خالی نکرده و نکول ننماید؛

3 - معدن قدس و طهارت، نور و زهد، علم و عبادت باشد؛

4 - از سوی رسول خدا معین شده باشد؛

5 - از نژاد فاطمه ی زهرا باشد؛

6 - در نسب او تیرگی و گفتگو نباشد و از بالاترین خاندان در قبیله ی قریش و برگزیده از هاشم و عترت رسول اکرم و مرضی خدای «عزّوجلّ» باشد؛

7 - شرف اشراف و زاده ی عبد مناف باشد؛

8 - موجب بالندگی علم گردد و دارای مقام کامل بردباری و حلم باشد؛

9 - مملو و لبریز از معنویات امامت و دانای به تدبیر و سیاست باشد؛

10 - واجب الاطاعه باشد و به امر خدا قیام کند؛

11 - ناصح بندگان خدا و حافظ دین خدای عزوجل باشد.

خداوند به پیامبران و امامان علیهم السلام توفیقی خاص عنایت کرده و آنان را از مخزن علم و حکمت خود عطا فرموده است. دیگران را از آن دانش و حکمت بهره ای نیست از این رو آنان از همه برترند و علمشان سرآمد دانش روزگار است.

- مولوی سروده:

هین مکش بهر هوا آن بار علم تا شوی راکب تو برد هوار علم

هین بکش بهر خدا این بار علم تا بینی در درون انبار علم

از هواها کی رهی بی جام هوای ز هو قانع شده با نام هو

خویش را صافی کن از اوصاف خویش تا به بینی ذات پاک صاف خویش



بینی اندر دل علوم انبیاء بی کتاب و بی معیر و اوستا (1)-

ص: 58

---

1- (1) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 339.

خداوند در قرآن می فرماید:

«آیا کسی که رهبری به حق کند شایسته ی پیروی و هدایت است یا آن که خود نیازمند هدایت است، چه شده شما را؟ چگونه فضاوت می کنید»(1).

و یا می فرماید:

«به هر که حکمت داده شد خیر بسیار داده شده و جز خردمندان یادآور آن نباشند»(2).

و نیز پیرامون طالوت می فرماید:

«به راستی خدا او را بر شما برگزید و افزونی در علم و جسم داد، خدا به هر که خواهد ملکش را بدهد، خدا واسع و داناست»(3).

و درباره پیامبر خود «محمد صلی الله علیه و آله» می فرماید:

«کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و آنچه نمی دانستی تعلیمت کرد و فضل خدا بر تو بزرگ است»(4).

و پیرامون ائمه هدی علیهم السلام از اهل بیت پیامبر و ذریه آن حضرت که جلوه های خاندان ابراهیم اند چنین فرماید:

«آیا حسد برند به مردم در آنچه خدا از فضل خود به آنها داده، محققاً عطا کردیم به آل ابراهیم کتاب و حکمت را و به آنها ملک بزرگی بخشیدیم\* برخی بدان ایمان داشته و برخی نداشته، آتشی افروخته به قدر کفایت دارد»(5).

امام علیه السلام در ادامه می فرماید:

«وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ «عَزَّوَجَلَّ» لَأُمُورٍ عِبَادِهِ، شَرَحَ صَدْرَهُ لِيَذَلِكَ، وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَتَابِعَ الْحِكْمَةَ، وَالْهَمَّهُ الْعِلْمَ إِلَهُاماً...»؛ همانا چون خداوند بنده ای را برای اصلاح و

ص: 59

---

1- (1) یونس / 35.

2- (2) بقره / 269.

3- (3) همان / 247.

4- (4) نساء / 113.

5- (5) همان / 54-55.

اجرای امور بندگانش برگزیند او را به شرح صدر می آراید و در دلش چشمه های حکمت و زلال فرزانهگی جاری می کند. دانش خود را از راه الهام به او بیاموزد، تا در پاسخ هیچ سؤالی در نماند و از حق و حقیقت سرگردان نشود، زیرا از طرف خداوند، معصوم است و مشمول کمک و تأییدات اوست. از خطا و لغزش و برخورد نادرست در امان است.

خداوند او را به این صفات مزین ساخته تا حجت بالغه بر تمام بندگانش باشد و گواه او بر همه ی مخلوقاتش، این فضل و علورتب از سوی خداوند است که به هر که خواهد عطا می کند و خدا دارای فضل بزرگی است.

- از این منظر رفیع و قدسی - آیا بشر قادر است که چنین امام و شخصی را برگزیند؟ و آیا آن که آنان او را برگزیدند دارای چنین صفات و نشانه هایی بود؟ هرگز!

«تَعَدُّوا - وَ بَيْتِ اللَّهِ - الْحَقِّ، وَ نَبِّدُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ...»؛ سوگند به کعبه به حریم حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر انداختند.

- آشکارا گمراه شدند و به بیراهه رفتند - نمی دانند که هدایت و شفا در کتاب خداست به قرآن پشت کردند و پیرو هوای خود شدند. خدا آنان را نکوهش کرده و دشمن داشت و در وصف آنان چنین گفته است:

«کیست گمراه تر از آن که پیرو هوی و هوس خویش است، بدون راهنمایی خدا، به درستی که خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی کند» (1).

و می فرماید:

«و این جدال عداوت بزرگی است نسبت به خدا و به کسانی که ایمان آورده اند و خداوند مهر می زند بر هر قلبی که متکبر و جبّار باشد» (2).

این حدیث شریف (3) افق هایی از مقام و ملکوت قدسی «امامت» را روشن و نمایان می سازد. محتوای آسمانی آن که جلوه هایی از باطن و ظاهر، تفسیر و تأویل قرآن در آن موج می زند، بهترین گواه و سند صحت این حدیث شریف است.

ص: 60

---

1- (1) قصص / 50.

2- (2) غافر / 35.

3- (3) اصول کافی، ج 1، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ص 198-203، ح 1.

به راستی، به جز ذات مقدس معصومی چون امام هشتم که زلال ترین حقیقت آسمانی است چه کسی می تواند سخنانی با این محتوا و آفاق بلند بیان فرماید، به همین دلیل با آن که حدیث از نظر سند مرفوعه است و عبدالعزیز بن مسلم نیز در هیچ کتاب رجالی، به جز رجال شیخ تعریف نشده، بزرگان عرصه دین و معرفت ساحت حدیث را ستوده و به عنوان «روایه مبسوطه شریفه» آن را مزین ساخته اند.

به هر روی، ساحت قدسی امامت در آیات و روایات تبیین گردیده و فروغ جعل اشراقیه الهیه دانسته شده است.

امام صادق علیه السلام در خطبه ای آراستگی آسمانی امام را این گونه بیان می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ «عَزَّوَجَلَّ» أَوْضَحَ بِأَتَمِّهِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ، وَأَبْدَحَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مِنْهَا جِهَةٍ، وَفَتَّحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَتَابِعِ عِلْمِهِ، فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ وَجَدَ طَعْمَ حَلَاوَةِ إِيْمَانِهِ، وَعَلِمَ فَضْلَ طَلَاوَةِ إِسْلَامِهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ «تَبَارَكَ وَتَعَالَى» نَصَبَ الْإِمَامَ عِلْمًا لِخَلْقِهِ، وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِّهِ وَعَالَمِهِ، وَالْبَسَهُ اللَّهُ تَاجَ الْوَقَارِ، وَغَشَّاهُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ، يَمُدُّ بِسَبِّهِ إِلَى السَّمَاءِ، لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوَادُّهُ، وَلَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِجَهَةِ أَسْبَابِهِ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ مُلْتَبَسَاتِ الدُّجَى، وَ مَعْمِيَّاتِ السُّنَنِ، وَ مُشَبِّهَاتِ الْفِتَنِ، ... حُجَّجُ اللَّهِ وَدُعَاتُهُ وَرِعَاتُهُ عَلَى خَلْقِهِ، يَدِينُ بِهِدْيِهِمُ الْعِبَادَ، وَتَسْتَهْلُ بِنُورِهِمُ الْبِلَادَ، وَيَتَمُو بِبَرَكَتِهِمُ التَّلَادَ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ، وَ مَصَابِيحَ لِلظُّلَامِ وَ مَفَاتِيحَ لِلْكَوَالِمِ، وَ دَعَائِمَ لِلْإِسْلَامِ، جَرَتْ بِذَلِكَ فِيهِمْ مَقَادِيرُ اللَّهِ عَلَى مَحْتَوَمِهَا، فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُتَنَجِّبُ الْمُرْتَضَى، وَ الْهَادِي الْمُتَنَجِّجِي، وَ الْقَائِمُ الْمُرْتَجِي، إِصْطَفَاهُ اللَّهُ بِذَلِكَ، وَ اصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ فِي الذَّرِّ حِينَ ذَرَأَهُ، وَ فِي الْبَرِيَّةِ حِينَ بَرَأَهُ، ظِلًّا قَبْلَ خَلْقِ نَسَمِهِ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ، مَحْبُورًا بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ، إِخْتَارَهُ، بِعِلْمِهِ، وَ انْتَجَبَهُ لِطَهْرِهِ...» (1).

باری درخشش ساحت امام از زبان امام صادق علیه السلام نیز به این شرح است: آن حضرت فرمود: «خدای «عزَّوَجَلَّ» به وجود ائمه هدی علیهم السلام از خاندان رسول صلی الله علیه و آله فروغ دین خود را نمایان ساخت و به وسیله ی آن ذوات مقدس راه و روش خود را آشکار نمود و عمق چشمه ی

ص: 61

دانش خود را شکافته، و جاری ساخت. هر کس از امت محمد صلی الله علیه و آله حق واجب امامش را بشناسد، طعم شیرین ایمان را چشیده و زیبایی برین اسلامش را درک کند؛ زیرا خدای تبارک و تعالی امام را رهبر خلق خود قرار داد و او را حجت بر اهل عالم قرار داد.

تاج وقار بر سر او نهاد و نور جبروتش او را فرا گرفته، با ریسمانی ممدود او را آسمانی ساخته و آبشار فیوضاتش بر او جاری، و از او قطع نشود و آنچه نزد خداست جز به وسیله ی او تبیین نگردد، و اعمال بندگان در پرتو معرفت به او پذیرفته می گردد. او به امور مشتبه و تیره و سنت های کور و درهم و فتنه های پیچیده داناست، خداوند امامت را در نسل امام حسین قرار داده و از فرزندان آن حضرت انتخاب می کند. امامی برمی گزیند که رهبر و هادی و روشنگر و سرپرست و حجت و عالم است، امامانی از طرف خدا که به حق رهبری کنند، و بدان دادگستری نمایند، حجت های خدا و دعوت کنندگان به حق و رعایت کنندگان خلق که به برکت رهبری آنها بندگان هدایت شوند و به نورشان کشورها آباد شود و به برکتشان ثروت های کهن افزوده گردد، خدا آنها را وسیله ی زندگی مردم نموده و چراغ های تاریکی برافروخته و کلید سخن و ستون های اسلام ساخته، تقدیر حتمی خدا بر این جاری است که امام همان شخصی باشد که منتخب است و پسندیده، و رهبر و محرم اسرار، خدایش او را برگزید و در عالم ذر او را دیده و شناخته و برای همان هدف او را آفریده و در میان آفریده ها او را نمایش داده است پیش از آفرینش بشر سایه ی او بر عرش نور تابیده و در سمت راست عرش جای گرفته و در بحر حکمت و دانش غیب او شناور گشت....

امام یادگاری از آدم و بهترین نژاد نوح است. برگزیده ی خاندان ابراهیم و سلاله ی اسماعیل و زبده و انتخاب شده از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. همیشه او مقصود و منظور خداست، او را نگه می دارد و در حمایت اوست. دام های شیطان و لشکرش را از او دور می سازد، افسون جادوگران و شر شب صفتان را از او مانع می گردد، چنگال بدی را از او برمی گرداند. و او را از عاهات بر کنار می دارد و از آفات بر حذر می دارد. از گناه معصوم، و از هرگونه پلیدی و هرزگی مصون است. هر جا باشد به بردباری و نیکوکاری معروف است، و به عفاف و دانش و فضل بی نهایت موصوف و آراسته.

مسندنشین پدر باشد و تا پدر هست دم به گفتار نزند، چون دوره ی امامت پدر سپری شد و تقدیر و خواست خداوند درباره ی او به پایان رسید و اراده ی خداوند او را به سوی دار محبت خود کشید، او پس از وی بر مسند امر خدا نشیند، خداوند دین خود را بر عهده ی او سپارد و او را حجت بر بندگان خویش نماید. سرپرست بلاش قرار دهد و به فرشته روح او را تأیید نماید، و علم خود را به وی عطا نماید. و به حق گویی خود آگاهش نماید و راز خود را به او

سپارد و برای کارهای بزرگ او را نماینده خود قرار دهد، فضیلت بیان و دانش خود را در اختیار او گذارد. رهبر خلقتش نماید و حجت اهل عالمش گرداند، و چراغ فروزان اهل دینش نماید، و والی بر بندگانش. او را برای امامت مردم پسندید و راز خود را به او سپرد و او را نگهبان دانش خویش ساخت. گنج حکمتش را در وجود او نهاد و رهبری دینش را به او سپرد و او را برای این مقصود بزرگ و متعالی، جانشین و نماینده ی خود قرار داد. روش های دین و فرائض و حدود خود را به وجود او زنده داشت، و آن امام برحق، هنگام سرگردانی نادان ها و گمراهی جدال چپان، عدل و راستی را با نور درخشان فروزان ساخت، و درد مردم را با درمان سودمند شفا بخشید...»(1).

این بود تبیین مکانت امامت، و صفات بارز امام از نگاه دو امام علیهما السلام؛ البته تا آنجا که برای انسان قابل درک است و إلا واقعت آن است که باید گفت:

«و ما أدراک ما الامامه».

### امامت از نگاه متکلمان

براساس همین مفاهیم آیات قرآن و روایات است که متکلمین شیعی، امامت را یک مقام قدسی الهی دانسته و در تعریف آن گفته اند: «الإمامة ریاسة عامه الدینیه، مشتمله علی ترغیب عموم الناس فی حفظ مصالحهم الدینیه و الدنیویه، و زجرهم عما یضرهم بحسبها»(2).

امامت ریاست و پیشوایی دین و دنیای امت اسلامی است که مردم را به کمال و رستگاری رهبری می نماید و عموم مردم را بر آنچه که صلاح دنیا و آخرتشان در آن است هدایت نموده و از آنچه موجب ضرر و زیان آنان است باز می دارد. و نیز علامه حلی در «الفین» چنین می گوید: «هو الانسان الذی له الرئاسه العامه فی الدین و الدنیا بالاصاله فی دارالتکلیف»(3) و نیز ابن میثم بحرانی در این رابطه گفته است: «و هی رئاسه عامه فی امور الدین و الدنیا بالاصاله».

و امام از جانب خداوند معین می گردد: «لیکون لطفاً لنا لاداء الواجبات العقلیه... إنه یجب أن یکون الامام معصوماً»(4).

ص: 63

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 203-204.

2- (2) کشف الفوائد، علامه حلی، ص 77.

3- (3) الفین، علامه حلی، ص 12.

4- (4) قواعد المرام فی علم الکلام، میثم بن علی بحرانی، ص 174-179.

آری، از همین منظر و نگاه قرآنی است که بزرگان مکتب شیعی آن کس را که به صفات برین آسمانی آراسته، و به گوهر ولایت الهی، مزین و به نشان عصمت فروزنده باشد امام می دانند.

شریف مرتضی در «الشافی» در این رابطه چنین می نگارد: «من كان بهذه الصفه فهو الامام المفترض الطاعه»<sup>(1)</sup>؛ او که دارای مقام ولایت و برترین کمالات باشد امام است.

پس آنگاه در پرتو استدلال به آیه شریفه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ<sup>2</sup> چنین نگاشته است: «و هو منصوب عليه معصوم»<sup>(2)</sup> اطاعت و پیروی از امام را خداوند بر همگان واجب کرده، پس بدون شک باید او از هرگونه خطا و اشتباه مصون بوده و به ملکه عصمت مزین باشد.

شیخ طوسی نیز که از پویندگان راه و از شاگردان علم الهدی است در تبیین مقام امامت می فرماید:

«و هو الامامه التي لا يتم التكليف عن دونها...، وإِنَّمَا قَلْنَا إِنَّ الْإِخْلَالَ بِهَا يَعُودُ بِالنَّقْضِ عَلَى ادْلِهِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ»<sup>(3)</sup> امامت شرط بقاء تکلیف و فروغ عدل خداوند است و به عبارت دیگر، تزلزل در این بنیان، عدل و توحید را می لرزاند».

و در ادامه می گوید:

«فلا بدّ - على هذا - من أن يكون الامام معصوماً ليخرج عن العله المحوجه إلى الامام»<sup>(4)</sup>؛ وجود امام به ملکه عصمت آراسته گردیده و او نیز چون پیامبر چهره ای معصوم و قدسی است. نیازمندی جامعه به وجود امام می طلبد که امام معصوم باشد».

و نیز فرموده است:

«والعصمه عند الاماميه شرط اساسي لجميع الانبياء و الائمة»<sup>(5)</sup>.

ص: 64

1- (1) الشافى فى الامامه، شريف مرتضى، ج 2، ص 281.

2- (3) الشافى فى الامامه، ج 2، ص 257.

3- (4) تلخيص الشافى، شيخ طوسى، ج 1، ص 49.

4- (5) همان، ص 418.

5- (6) همان، ص 62.

حکیم لاهیجی نیز در کتاب «گوهر مراد» چنین می نگارد:

«پس مراد از امامت نیست مگر ریاست عامه مسلمین در امور دنیا و دین بر سبیل خلیفگی و نیابت از پیغمبر، و از عجایب امور آن است که تعریف مذکور برای امامت متفق علیه است میان ما و مخالفین ما و حال آن که هیچ یک از خلفا و ائمه که ایشان مختص اند به قول به امامت ایشان متصف نیستند به جمیع امور معتبره در مفهوم امامت»<sup>(1)</sup>.

در فراز دیگری می نگارند:

«از مواضع خلاف عصمت امام است. امامیه عصمت امام را واجب دانند بنا بر آن که وجود امام از مقومات دین است نزد ایشان و با عدم عصمت مأمون از تغییر و تبدیل نتوان بود»<sup>(2)</sup>.

مرحوم قاضی در «احقاق الحق» نیز همین معنا را دنبال کرده و چنین نگاشته است:

«فإنّ الامام يجب أن يكون معصوماً ذهب الاماميه إلى أنّ الأئمة كالانبياء في وجوب عصمتهم»<sup>(3)</sup>.

امام چون پیامبر، باید معصوم بوده و از آغاز زندگی تا پایان آن از گناه منزّه باشد:

«لأنّهم حفظه الشرع والقوامون به، حالهم في ذلك كحال النبي صلى الله عليه وآله...»<sup>(4)</sup>؛ چون همانند پیامبر حافظ و نگهبان دین و به پا دارنده ی احکام آن می باشد».

باری امام از روح قدسی برخوردار است، چون از مطلع نبوت فروزان است: «النبوه تختصّ في روحها بقوه قدسيه...»<sup>(5)</sup>؛ نبوت در هویت الهی اش به قوه قدسی اختصاص یافته، که در پرتو آن قوه ی قدسی روح و جان جهان آفرینش است و همان گونه که روح در بدن انسان تصرف می نماید و موجب حرکت اعضاء می گردد فروغ قدسی روح پیامبر منشأ افاضه در جهان ممکن است و در آن تصرف می نماید و جلوه های اعجاز و کرامات از این مشرق تجلی می کند.

ص: 65

1- (1) گوهر مراد، لاهیجی، ص 329.

2- (2) همان، ص 333.

3- (3) احقاق الحق، قاضی نورالله شوشتری، ص 292-286.

4- (4) همان، ص 293.

5- (5) فصوص الحکم، فارابی، فص 32، ص 44.



«الروح القدسیه لا یشغلها جهه تحتہ عن جهه فوقہ...»<sup>(1)</sup> این مکانت و مشرق امامت است. «امام» در تعریف شیعه ی امامیه یک انسان کامل آسمانی است که به مقام قدسی و عقل مستفاد رسیده، روحش به دو عالم باطن و ظاهر مشرف است. جهت و توجه به عالم حس و فهم احکام محسوسات او را از مشاهده ی عالم عقل و حقایق غیبی باز نمی دارد و به گفته مولوی:

جسم ظاهر روح مخفی آمده است جسم همچون آستین، جان همچو دست

باز عقل از روح، مخفی تر بود حس به سوی روح، زودتر ره برد

روح وحی از عقل پنهان تر بود زآنکه او غیب است و او زان سر بود

آن حسی که حق بدان حس مظهر است نیست حس این جهان آن دیگر است

حس حیوان گر بریدی آن صور با یزید وقت بودی گاو و خر

غیر فهم و جان که در گاو و خر است آدمی را فهم و جان دیگر است

باز غیر فهم و جان آدمی هست فهمی در نبی و در ولی<sup>(2)</sup>

به هر روی، پیغمبران و اوصیای آنان راهنمایان انسان به جهان غیبند، آمده اند تا آن افق را بر انسان بکشایند و مردم را به غیب و ماورای ظاهر معتمد سازند. آنان آمدند تا چراغ عقل و ژرف اندیشی را فراروی انسان قرار دهند، و لایه های پنهان جهان را به انسان بنمایانند.

علی علیه السلام می فرماید:

«هُم عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ»<sup>(3)</sup>؛ حیات دانش بوده، و نادانی در پرتو فروغ علمشان نابود گشت، دین در پرتو عقل تابانشان تفسیر شد

«عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَعَايَهُ وَرَعَايَهُ...»<sup>(4)</sup>؛

یاعلی از تنگنای ظلمت جهلم رهان گمراهان را هم تویی در دیده مصباح الضیاء<sup>(5)</sup>

ص: 66

1- (1) همان، فص 47.

2- (2) امدادهای غیبی در زندگی بشر، شهید آیه الله مرتضی مطهری، ص 71-70، به نقل از مثنوی.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 239، ص 268.

4- (4) همان.

5- (5) حدیقه الشعراء، ج 3، ص 1910.

باری، دین در پرتو خرد، انسان را به کمال و تعالی می‌رساند، و از این منظر، در نگاه پیشوایان دینی ما، عقل مشعل فروزان فضای دین پیمایی است، و مهندسی حدیثی ما بر آن قرار گرفته که در نخستین جامع حدیثی ما کتاب «العقل» مطلع النور زلال آسمانی حدیث شیعه است.

ناصر خسرو چنین سروده:

راست آن است ره دین که پسند خرد است که خرد اهل زمین را از خداوند عطاست  
عدل بنیاد جهان است بیندیش که عدل جز به حکم خرد از جور به حکم که جداست  
خرد آن است که مردم ز بها و شرفش از خداوند جهان اهل خطاب است و ثنا است  
خرد اندر ره دنیا سره یارست و سلاح خرد اندر ره دین نیک دلیل است و عصا است  
خرد از هر خللی پشت و ز هر غم فرج است خرد از بیم امان است و ز هر درد شفاست  
بی خرد گر چه رها باشد در بند بود با خرد گر چه بود بسته چنان دان که رهاست (1)

این ذوات مقدس و معصوم به دنبال آنند که میان مردم و جهان غیب رابطه برقرار نمایند و حلقه‌ی اتصال میان مردم و عالم غیب باشند. مردم را به مددهای غیبی به ویژه در شرایط خاص، معتقد نمایند، و افقی برین و امیدآفرین فراروی انسان باز نمایند (2).

چه نیکو گفته است سید ابن طاووس به فرزند خویش:

«... و منها أن يقال لمن زعم أن الأئمة لا يحتاجون إلى العصمة هل تقبل عقولكم...» پس خدای «عزوجلّ» پیامبر را معصوم قرار داد و به او وحی فرستاد و در هر چه امت را به آن نیاز بود با او سخن گفت. او را تا سدره المنتهی بالا برد و آنچه لازم بود به او وحی کرد و خدای «عزوجلّ» می‌دانست و آگاه بود که پس از رحلت او مردم به رهبر و امام محتاجند، اسلام دینی جهانی است آمده تا فروغش بر همه‌ی جهان بتابد و کلمه‌ی «لا إله إلا الله» بر جهان طنین افکند، بدون شک جنگ‌ها و فتوحات در پیش خواهد بود. دروازه‌های کشورهای بر مسلمانان باز و موج اسلام کرانه‌های جهان را فرا خواهد گرفت. مسلمانان به فزونی و کثرت می‌رسند و در سراسر جهان پراکنده خواهند شد و میانشان اختلاف روی خواهد داد و در این زمان دریچه‌ی وحی مسدود خواهد بود. آیا کسی وجود نخواهد داشت که به جای پیامبر اکرم امت اسلام را رهبری کند و

ص: 67

1- (1) دیوان ناصر خسرو، صص 123-22-21.

2- (2) همان.

بار امت را بر دوش کشد و با عدل و علم و ملکه عصمت خویش کارها را سر و سامان دهد و مورد اعتماد مردم باشد؟ هر کس به خدای «جلّ جلاله» و نیای تو «محمد صلی الله علیه و آله» چنین گمانی داشته باشد همانا شخصی غافل و یا دشمنی جاهل خواهد بود. فرزندم با توجه به این که انسان ها نابرابر و از عناصر گوناگونی آفریده شده اند و آفرینش آنان از گوهرها؛ مواد خاکی، عقول و ارواح افلاکی مختلفی است.

بنابراین، اگر امام دارای همان صفات نبوت - که از جمله ی آن صفات ملکه ی عصمت کبری است - نباشد هرگز جامعه به سر منزل مقصود و ستیغ فرزاندگی انسان کامل نخواهد رسید»(1).

حال روشن گردید که همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله پای بر فرش و سر در عرش خدا دارد، چرا که:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ 2؛ او همانند مردم است.

با مردم می نشیند و گفتگو می کند، غذا می خورد و آنچه یک انسان داراست او نیز دارا می باشد؛ ولی در همان حال سر بر عرش الرحمن می ساید و در ملکوت اعلی سیر و سیاحت می کند، با رفیق اعلی هم راز و با فرشتگان و جبرئیل هم آواز است.

امام در نگاه اعتقادی و کلامی شیعی از همان مطلع نبوت می تابد و از همان مکانت عرشی برخوردار است. در حقیقت نبوت و امامت تابش یک حقیقتند بلکه امامت فروزنده ترین آفتاب این آسمان است؛ البته بعضی از پیامبران خدا امام بوده اند.

به هر روی، امام شخصیتی آسمانی است، درک مقام و جلالت او بر غیرراسخان در علم پنهان است. اوست که 72 مقام و رتبه ی اسم اعظم را فرا گرفته، فقط «حرف مستأثر» بر او پنهان است(2) همه ی نشانه های پیامبران را داراست(3) گنجینه دار دانش پیامبران است(4) و هر زمان که اراده کنند بدانند هر چه بخواهند می دانند(5). و علم بما کان و ما یکون نزد آنان است(6).

ص: 68

---

1- (1) کشف المحجّه، ابن طاووس، فصل 59، ص 39-40.

2- (3) همان، ص 230، ح 1 و 2.

3- (4) همان، ص 231، ح 1 و 2 و 3 و 4 و 5.

4- (5) همان، ص 225-223.

5- (6) همان، ص 258، ح 1 و 2 و 3.

6- (7) همان، ص 260-262.

این ستیغ تالو امامت است و فاطمه را بر این افق باید نگریست و سخنان آن بانو در این عرصه ی نور تحلیل و تفسیر می گردد. او گوهری آسمانی است و آراسته به ملکه ی عصمت و ولایت؛ و «مصحف» آن حضرت آفتاب این افق است.

امام صادق و سایر امامان به وجود مصحف افتخار می کردند. آن را از اسرار امامت می شناختند. در واقع جام جهان نمای امامان و مشرق تابان علم خدا بود، و لوح فاطمه علیها السلام نیز که مزین به اسماء ائمه اثنی عشر «صلوات الله علیهم» بوده، جلوه ای دیگر از مکانت قدسی فاطمه است (1).

شگفتا فاطمه کیست؟ او که ثمره ی هفتاد و پنج روز از زندگانش در سیر صعودی و نگاه آسمانی آن حضرت مصحف تجلی می کند و در نگاه سیاسی اجتماعی او اساس مکتب تشیع پایه ریزی می شود، مکتبی که میلیاردها انسان را در پرتو ولایت علی نورباران می سازد، مکتبی عاشورایی و انقلاب آفرین که پرتوی از آن امروزه افق روشن و امیدآفرینی را فراروی مسلمانان گشوده است.

بدون شک فاطمه علیها السلام دارای مقام امر و ولایت کبری است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«عَلَى كُلِّ امْرٍءٍ غَنَمٌ أَوْ اِكْتَسَبَ الْخُمْسَ مِمَّا اَصَابَ لِفاطِمَةَ عَلَيْهَا السلامَ وَ لِمَنْ يَلِي اَمْرَهَا مِنْ بَعْدِهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهَا الْحُجَجِ عَلَى النَّاسِ...» (2).

اگر چه در سند این روایت نام عبدالله بن قاسم خضرمی دیده می شود و نامبرده را نجاشی تضعیف کرده، ولی او از ر اویان کامل الزیارات بوده و به توثیق ابن قولویه موثق می باشد. به هر روی، این جمله

«وَ لِمَنْ يَلِي اَمْرَهَا مِنْ بَعْدِهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهَا الْحُجَجِ عَلَى النَّاسِ...» مقام ولایت آسمانی را برای آن صدیقه معصومه آشکار می سازد، او دارای مقام امر است. همان مقام امری که فقط به فرزندان معصوم آن حضرت رسیده است.

و در حدیثی دیگر، امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

«نَحْنُ حُجَجُ اللهِ عَلَى الْخَلْقِ وَ فاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ حُجَّةُ اللهِ عَلَيْنَا (3)؛ ما حجت خدا بر مردمیم و فاطمه ی زهرا حجت خدا بر ماست».

ص: 69

1- (1) الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء، ج 19، ص 334-344، مجموعاً 15 حدیث.

2- (2) وسائل الشیعه، ج 4، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب 8، ص 351، ح 8.

3- (3) فاطمه الزهراء سرّ الوجود، سیدعادل علوی، ص 59.

آن بانوی بزرگ، اسوه ی قدسی و پاکی برای امام زمان علیه السلام است. در توقیع مبارک آن حضرت در پاسخ به مکاتبه ای چنین نگاشته:

«وَفِي إِبْنَتِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ...»<sup>(1)</sup>.

شگفتا! به راستی چه فروزنده جایگاه قدسی برای این بانو است؛ او که حبیبه ی خدا، محبوبه رسول خدا روح، قلب و جان نبوت و مادر امامت است. او که سرّ وجود، و آفرینش و راز آسمانی اصحاب کساء است. خدای متعال هم اصحاب کساء را به نام مبارک او آغاز می کند:

«هُمُ فَاطِمَةُ وَابُوهَا وَبَعْلُهَا وَبَنُوهَا»<sup>(2)</sup> و چهار چهره ی آسمانی دیگر را نیز به نام او می خواند.

این بود پرتوی از جمال فاطمه، که جمال حسناى الهی است<sup>(3)</sup> او که صدها آیه ی قرآن به تفسیر و تأویل، باطن و ظاهر، با قلم نور سیمای عرشى او را آراسته و نمایان می سازد<sup>(4)</sup>. صدها سخن و حدیث رسول حق صلی الله علیه و آله ساحت قدسی آن محبوبه ی پدر و حبیبه خدا را می ستاید<sup>(5)</sup> علی علیه السلام از مقام شفاعت آن بانو می گوید و او را «نعم العون» در محراب اطاعت و بندگی خدا معرفی می نماید<sup>(6)</sup>.

حسن علیه السلام فرزند نازنینش از عبادت و شب زنده داری او می گوید و از مهرورزی و مهربانی و دعای او برای مؤمنین و مؤمنات گزارش می دهد<sup>(7)</sup>.

حسین علیه السلام از زبان رسول خدا، او را سرور قلب رسول خدا

«فاطمه بهجه قلبی» می داند<sup>(8)</sup>.

آری، فاطمه سرور قلب پیامبر و فرزندان فاطمه میوه ی قلب آن حضرت، و شوهر فاطمه فروغ دیده پیامبر خدا بودند، و امامان از فرزندان فاطمه امناء پروردگار و ریسمان ممدود از

ص: 70

1- (1) بحار، ج 53، ص 179-180، ح 9، به نقل از احتجاج طبرسی.

2- (2) مفاتیح، حدیث شریف کساء.

3- (3) فرائد السمطين، ج 2، ص 68.

4- (4) ر. ک: مجامع روائی و به خصوص شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحافظ الکبیر عبیدالله بن عبدالله بن احمد المعروف بالحاکم الحسکانی.

5- (5) همان، ذخائر العقبی، محب الدین احمد بن عبدالله الطبری.

6- (6) کشف الغمه، ج 1، ص 506؛ بحار، ج 43، ص 117.

7- (7) بحار، ج 43، ص 81.

8- (8) فرائد السمطين، ج 2، ص 66.

عرش تافرش بوده که بندگان را به خدا متصل می ساختند. آری، علی علیه السلام در سخنی کوتاه در نهج البلاغه ساحت این بانو را این گونه می ستاید: «وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»<sup>(1)</sup>؛ بهترین زنان جهان از ماست، فاطمه علیها السلام بر آسمان عزت و قدس بی نظیر است و شبیه و همانندی ندارد.

اقبال لاهوری این شکوه و مجد آسمانی را چنین به نظم آورده:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا عزیز

نور چشم رحمه للعالمین آن امام اولین و آخرین

بانوی آن تاجدار هل اُتی مرتضی مشکل گشا، شیر خدا

مادر آن مرکز پرگار عشق مادر آن کاروان سالار عشق

آن یکی شمع شبستان حرم حافظ جمعیت خیر الامم

و آن دگر مولای ابرار جهان قوت بازوی احرار جهان<sup>(2)</sup>

و شهریار ملک ادب نیز چنین می سراید:

همسری تاج سرستم که به جانم پیوستم کرم خاص خدایی که به جانم پیوستم

فخر از زهره ی زهرا و دو والا پیوستم خود نبی داشته ی دامادم و فخر پیوستم<sup>(3)</sup>

رفعت سمنانی نیز چنین سروده:

هر چه خدا در خفا کمال نهان داشت کرد عیان در وجود حضرت زهرا

وی که به اخلاق علم و فضل تو معروف وی که به جود و کرم یگانه ی دنیا<sup>(4)</sup>

## فاطمه و قرآن

حیات و زندگانی فاطمه علیها السلام، ترجمانی از «تربیت و حیانی» است. فاطمه در دامان پدری پرورش یافت که قلب مبارکش تجلی گاه فروغ وحی بود. از این منظر، قرآن بیش ترین اثر را در تربیت «فاطمه» و زندگی آن بزرگوار داشته است.

ص: 71

1- (1) نهج البلاغه، نامه 28، ص 293.

2- (2) دیوان اقبال لاهوری، ص 103.

3- (3) دیوان شہریار، ج 2، ص 1137.

4- (4) دیوان رفعت سمنانی، ص 176.

موج نورانی وحی آن چنان خانه ی فاطمه را لبریز ساخته که فضّه خادمه آن حضرت با زبان قرآن گفتگو می کند.

## فضّه کیست؟

آری، خدمتگزار خانه ی فاطمه، فضّه که بنا بر نقل بعضی از روایات خواهر قنبر غلام علی علیه السلام و از اهل حبشه بوده است.

او بانوی بانوان است. فضّه را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه بخشید تا خدمتگزار او باشد؛ ولی خانه ی علی برای او بهترین آموزشگاه گردید. به پاس حضورش در خانه ی علی علیه السلام و فراگیری معارف اسلامی دُر بی همتای معرفت و ایمان شد.

خانه ی گلین علی علیه السلام برای او عرش الرحمن بود، او در پرتو آیات سوره انسان نورباران شد؛ او نیز چون معصومان آن خاندان روزه گرفت و چون آن عرشیان ایثار کرد و خداوند ایثارشان را ستود و در پرتو این آیات (1) مجد و عظمت این بانو نیز جاودانه گردید.

البته سرشت پاک و آموزش فاطمه و علی علیهما السلام از آن خادمه بانویی نمونه تربیت کرد؛ آن گونه که مردان بزرگ نیز مبهوت جلالت و دانایی او گردیده اند. در خبر است که او حافظ قرآن بود و پیوسته آیات قرآن را تلاوت می کرد، از سروده ی وحی جانش به بهجت ملکوتی مزین گشته و مدام با آیات قرآن گفتگو می کرد. او بیست سال جز با قرآن سخنی نگفت.

ابوالقاسم قسری می گوید:

در سفر حج از کاروان عقب افتادم. در بیابان به زنی برخورد کردم او را نشناختم، متعجب و شگفت زده شدم از او پرسیدم تو کیستی؟ در جوابم گفت: **وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** 2 سلام کردم، پاسخ سلامم را داد. گفتم: در اینجا چه کار می کنی؟ در پاسخم گفت: **وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ** 3 دانستم که راه را گم کرده، از او پرسیدم: از آدمیانی یا از جن؟ در پاسخم گفت: **يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ** 4 گفتم از کجا می آیی؟ پاسخ گفت: **يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ**

ص: 72



بَعِيدًا 1 از هدف و مقصود او پرسیدم. پاسخم گفت: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا 2 گفتم چند روز است که از کاروان جدا شده ای؟ جواب داد: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ 3 گفتم گرسنه ای؟ پاسخ گفت: وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ... 4 گفتم پشت سر من سوار شو. در پاسخ گفت: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا 5 پس پیاده شدم و آن بانوی باکرامت سوار شد و گفت: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا 6. چون به قافله رسیدیم، پرسیدم آیا کسی را در قافله داری؟ پاسخ داد: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ 7؛ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ 8؛ يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ 9؛ يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ 10؛ دانستم که این اسامی آشنایان با او هستند. گفتم چه نسبتی با این افراد داری؟ پاسخ داد: الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا 11 آگاه شدم که این

افراد پسران او هستند، آن گاه پاداشی به من عطا کرد. از فرزندان او پرسیدم که این بانوی با عظمت کیست؟ گفتند مادر ما فضّه خادمه حضرت فاطمه زهرا است که از بیست سال پیش تاکنون فقط با زبان قرآن گفتگو می کند. آن بانو چنان با عظمت است که مخالفان نیز شکوه او را می ستایند. در خبر است که روزی عمر بن خطاب تحت تأثیر دانش این بانو قرار گرفته و گفت: «یک تار موی آل ابی طالب هم از عمر بن خطاب داناتر است».

به هر روی، فضه در پرتو تربیت و حیانی علی و فاطمه، بانوی نمونه ای می گردد که هنوز آوازه ی نامش در تاریخ طنین می افکند. او به دانش غریبه نیز آگاهی داشت پیرامون او

گفته اند: او به دانش کیمیا آگاهی داشت چون گام در خانه ی علی علیه السلام نهاد قطعه مسی را گرفته و به طلا تبدیل کرد و نزد امیرالمؤمنین آورد. آن حضرت فرمود: «آفرین فضه؛ ولی اگر فلان کار را کرده بودی این طور رنگش بهتر و در نتیجه ارزش بیشتری می یافت. فضه پرسد: «مگر شما علم کیمیا می دانید؟ آن حضرت پاسخ داد آری، و آن گاه اشاره به حسین علیه السلام کرد فرمود: این کودک نیز می داند. آن گاه اشاره ای به زمین کرد. زمین شکافته شد و خزانه ای مملو از شمش طلا نمایان گردید؛ سپس فرمود: «فضه این شمش را هم روی آنها بگذار.»

گویی آیه الله محقق اصفهانی در سروده ای در ثنا و ستایش فاطمه علیها السلام اشاره به این داستان کرده و می گوید:

مفتقرا متاب روی از در او به هیچ سو زانکه مس وجود را فضّه او طلا کند(1)

به هر روی، آن بانوی بزرگواری است که امیرالمؤمنین در توصیفش گفته اند:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي فَضَّتِنَا» و او در نهضت عاشورا همراه امام حسین علیه السلام بود و کمک می کرد زینب علیها السلام را در حفظ و نگهداری اطفال در مسیر کوفه و شام. برخی او را با قنبر برادر دانسته و فرزند پادشاه حبشه و بعضی او را از هندوستان دانسته اند خلاصه،

«كانت فضة النوبية جارية الزهراء في درجة عالية من الايمان والتقوى». این تائبش قرآن بر فضّه کنیز زهرا علیها السلام است؛ ولی فاطمه با آن سرشت و طینت عرشی بارش وحی بر روح او چه معجزه ای می آفریند خدا و رسولش و ائمه معصومین علیهم السلام می دانند!

به هر روی، با توجه به روح عرشی و طینت بهشتی آن صدیقه، فروغ وحی با بیش ترین پرتو در زندگی آن حضرت درخشش داشته است. تسبیح، تحمید، شکر و ثنا، نیایش و پرستش، توحید و یگانه ستایی و صدها مفاهیم آسمانی دیگر که از زبان آن حضرت ساطع است، جلوه هایی از آیات قرآن است. زندگی آن حضرت چون دانشگاهی برای همه ی تاریخ است که در آن انسان و قرآن چون جسم و روح شاکله ی واحدی را پدید آورده و قرآن با همه آفاق بطونش در آن تفسیر گردیده است.

قرآن در اوج فروغ عرشی و حقیقت آسمانی خود بر جان «فاطمه» تاییده و انوار آن در رفتار، اندیشه و مقال آن حضرت فروزان است.

ص:74

---

1- (1) الذریعه، ج 9، ص 1082؛ الدر المنثور فی ربات الخدور، ص 439؛ اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، ص 595-597، ش 356؛ بحار، ج 41، ص 273؛ و.ر. ک: الموسوعه الکبری، ج 17، ص 428-522.

آن حضرت در دعای روز دوشنبه خود چنین می فرماید:

«وَتَبَصَّرْنَا فِي كِتَابِكَ، وَفَهَّمْنَا فِي حُكْمِكَ... وَلَا تَجْعَلِ الْقُرْآنَ بِنَا مَا حِلًّا...» (1) او در این نیایش از خداوند بصیرت و بینایی در قرآن و فهم حکم و فرمان خدا را می طلبد و آن گاه با درود بر محمد و آل محمد از خداوند طلب می کند: «خدایا قرآن را به ما خصم و در ستیز و مجادله قرار مده».

و نیز در تعقیبات نماز ظهر همین مفهوم را تکرار نموده و چنین نیایش می کند:

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي جَاهِدًا لِيَشِيءَ مِنِّي كِتَابِهِ (2)؛ حمد و سپاس برای خدایی است که فروغ وحی را بر جانم جاری ساخت و مرا منکر آیات کتابش قرار نداد».

آن حضرت در خطبه بلیغ و منشور آسمانی فدکیه نیز پیرامون قرآن سخنان شیوایی را بیان فرمود که در آغاز کتاب ذکر گردید:

«وَنَحْنُ بَقِيَّةٌ...». در این سخن، فاطمه علیها السلام جایگاه و مکانت قرآن و اهل بیت علیهم السلام را می نگرد و تعامل این دو آینه حق نما و مشرق فروزان حقیقت را نمایش می دهد، مشرقی که تجلی گاه نور علی نور است و تفسیری از حدیث شریف ثقلین که قرآن و اهل بیت با هم اند و هرگز میان آن دو جدایی نخواهد بود.

بدون شک فاطمه و اهل بیت علیهم السلام ستارگان هدایت گر قرآنند، ده ها آیه در تبیین و توصیف این مقام نازل شده است و آیات فراوانی از قرآن - با تفسیر و تأویل - بر جلالت فاطمه علیها السلام دلالت می کنند. از همین منظر است که «فاطمه» مشکات، کوکب دری، بحر موج عصمت و عفت، شاخسار درخت طوبی و مبارک قرآن است.

آن بانو قلب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و قلب پیامبر تجلی گاه تابش وحی بود (3). او همراز جبرئیل، آورنده ی وحی خداست و به همین دلیل شمیم قدسی فاطمه از گلوآژه های وحی جان را به زیارت ملکوت می برد.

در پرتو آیه ی نور، امام صادق علیه السلام فرمود: «فاطمه علیها السلام مشکات قرآن کریم است» (4). و امام کاظم علیه السلام فرمود: «فاطمه کوکب دری در آیه ی نور است» (5).

ص: 75

1- (1) بحار، ج 87، ص 338.

2- (2) همان.

3- (3) بحار، ج 43، ص 24.

4- (4) کشف، زمخشری، ج 4، ص 220.

5- (5) کشف الیقین، ص 416.

فاطمه، تابش جمال حق در سوره مبارکه «دهر» است، که به پاس حرمتش «حور» محو جمال الهی او شده است(1).

آن حضرت شخصیت ممتاز آیات مودت فی القربی است(2).

و منظور از قُرَّةَ أَعْيُنٍ آیه مبارکه: وَ ذُرِّيَّتَنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا آن بانو و حسن و حسین فرزندان آن حضرت می باشند.

و نیز، مقصود از دو بحر در آیه: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ 4 علی و فاطمه علیهما السلام می باشند(3).

انس بن مالک گفته است: مقصود از دو بحر علی و فاطمه علیهما السلام می باشند(4). ابوسعید خدری می گوید: «چون آیه: قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ... 7 نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین را فرا خواند و فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند»(5).

عکرمه می گوید: مقصود از آیه أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ 9 پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می باشند(6).

جابر بن عبدالله انصاری می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند علی و فاطمه و فرزندان معصومشان را «حجت» قرار داد و آنان افق های رحمت و درهای علم و دانش در میان امت هستند، کسی که آنان را هادی و پیشوای خود قرار دهد به صراط مستقیم هدایت شده است و این است جلوه ی نورانی: إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» جابر در روایتی دیگر می گوید: که پیامبر خدا فرمود: «زهرا زهره ی فروزان آسمان هدایت است»(7).

ص: 76

1- (1) روح المعانی، آلوسی، ج 29، ص 157.

2- (2) کشف، ج 4، ص 220.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 2، ص 208؛ درالمشور، ص 697.

4- (6) شواهد التنزیل، ج 2، ص 208.

5- (8) ذخائر العقبی، ص 25.

6- (10) شواهد التنزیل، ج 1، ص 342.

7- (11) همان.

و نیز در پرتو آیه: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ 1 از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«رسول خدا اصل و ریشه درخت است، علی فرع آن حسن و حسین ثمره ی آن و فاطمه شاخسار آن است و در حدیثی دیگر از پیامبر خدا نقل شده که فاطمه فرع آن درخت مبارک است»(1).

از عبدالله بن مسعود روایت شده که آیه ی: إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ 3 در شأن و منزلت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده است و پاداش صبر و بردباری برای آن رستگاران است(2).

و نیز از ابن عباس روایت شده که منظور از کلمات فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ 5 محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می باشند(3).

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لیله القدر؛ فاطمه و الروح؛ روح القدس است که در جان و روح فاطمه نازل می گردد و این است تأویل سوره قدر».

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«خانه علی و فاطمه قسمتی از حجره رسول خداست و سقف آن عرش الرحمن است و باطن این خانه تا عرش خداوند امتداد دارد که فرودگاه فرشته ی وحی است»،

و در بیانی دیگر فرمود:

«خداوند متعال در بصیرت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نوری نهاده است که آنان بر عرش خدا می نگرند و بام خانه ی آنان عرش الرحمن است»(4).

ص: 77

---

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، ص 311-312.

2- (4) فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 31.

3- (6) مناقب، ابن مغازلی، ص 63.

4- (7) تأویل الآیات الظاهره، علی الحسینی الاسترآبادی، ص 792.

ابن عباس روایت می کند که آیه ی: **وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ** 1 در شأن و منزلت رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل گردید(1). و نیز هموروایت می کند که آیه ی: **وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ** 3 در ستایش و مدح فاطمه و علی و فرزندان آن دو بزرگوار علیهم السلام نازل گردیده است(2). ابوسعید خدری روایت می کند که پس از نزول آیه ی **وَ اَتٰ ذَا الْقُرْبٰی حَقَّهُ** 5 رسول خدا فاطمه را فرا خواند و فدک را به وی بخشید(3).

ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت از پدران بزرگوارش روایت می کند که چون آیه ی فوق نازل گردید رسول خدا دخترش فاطمه علیها السلام را دعوت کرد و فدک را به وی بخشید، ده ها سند و حدیث این حقیقت را تبیین و مدلل می کند و روایات پیرامون بخشیدن فدک فراوان است که در موضوع فدک به آن اشاره خواهد شد(4).

به هر روی، فروغ مکارم و جلالت زهرا علیها السلام بر افق های نورانی قرآن ساطع است. آنچه گفته شد پرتوی از مکارم و جلالت آن صدیقه است، شأن و افق اعلاّی مکارم آن حضرت را باید در این آیه: **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ** 8 زیارت کرد. آری آن صدیقه، زهره ی این افق برین است، افقی که خورشید فروزنده اش رسول خداست، و ماه تابانش علی و فرقدین آن حسن و حسین(5).

آنان فاطمه را در قرآن زیارت می کنند که بصیرت جانشان درهای ملکوت را گشوده و مخاطبان و عالمان راسخ در علم کتابند، در بطون قرآن شناور و شهد علم را دست توانای علیم در کامشان ریخته است.

آنان رابطه بین این سخن رسول خدا را که فرمود:

«فاطمه ثمره ی قلب من است و روح و جان من است»

ص: 78

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، ص 198.

2- (4) شواهد التنزیل، ج 2، ص 246-247.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 1، ص 339-341.

4- (7) ر. ک: الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهرا، ج 12، الفصل الثانی، ص 100-151.

5- (9) شواهد التنزیل، ج 2، ص 288.

با این آیه که: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ 1 را می دانند و اینکه آن ذوات مقدس فرموده اند:

«فینا کرائم القرآن» از همین افق می درخشد.

## مبانی قرآنی خطبه فدکیه

اکنون به موضوع کتاب بازگشته و سخنان فاطمه را در این خطبه از افق وحی بنگریم. بدون شک، این سخنرانی تاریخی، شیوا، بلیغ، گله آمیز، ترساننده و آتشین، بازتابی از وحی و ترجمانی از قرآن است. می طلبد پیش از ورود در مباحث قرآنی خطبه، نیم نگاهی به داستان فدک در تاریخ و نیز مصادر و منابع خطبه داشته باشیم.

### فدک

فدک سرزمین بابرکت و غله خیزی است در شمال حجاز، که فاصله ی آن تا مدینه صد و چهل کیلومتر است. و در روزگاران پیش «مسیره یومین» بوده است (1). سال هفتم هجرت فرارسید، دژهای یهودیان خبیر گشوده و فتح شد. فدکیان از این رخ داد پیروزمندانه مسلمانان ترسیدند. آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و نصف یا تمام آن سرزمین را به رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار کردند، و از آن تاریخ به ملک خاص و خالص رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد. زیرا از اراضی «ما لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب» بود و خداوند در پرتو وحی بیان داشتند:

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى

وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ 3.

بنابراین «فکانت خالصه لرسول الله صلی الله علیه و آله» (2)؛ پس بنابر صریح این دو آیه، فدک ملک طلق رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و این موضوع مورد وفاق مسلمانان است. و چون آیه مبارکه: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ 5 نازل شد رسول خدا فاطمه علیها السلام را فراخواند «و اعطاها فدکاً».

ص: 79

1- (2) الموسوعه الكبرى، ج 12، ص 62، ح 61.

2- (4) الموسوعه الكبرى، ج 12، ص 46.

احمد بن حنبل در مسند خود در باب صله رحم از ابوسعید خدری نقل کرده است که چون آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ نازل شد پیامبر خدا فرمود:

«یا فاطمه لکِ فدک» براساس این خبر فدک به ملک زهرا علیها السلام درآمد.

خلیفه ی اول آن را از تصرف فاطمه علیها السلام در آورده و عاملان آن حضرت را از آن جا بیرون کرد. و آن را از جمله اموال عمومی اعلام نمود. بنا بر نقلی عمر فدک را به ورثه ی رسول خدا باز گرداند تا در همان مواردی که ابوبکر و خود او درآمد آن را مصرف می کردند آنان نیز چنین کنند. عثمان آن را باز پس گرفت و ارزانی مروان بن حکم داشت (1). امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عثمان آن را از مروان پس گرفت. در زمان پادشاهی معاویه، او فدک را به سه قسمت تقسیم کرد، یک سوم آن را به مروان و یک سوم آن را به پسر خود یزید و یک سوم آن را به عمرو بن عثمان بخشید. بعد از مردن یزید و کناره گیری پسرش از حکومت، چون حکومت به مروان رسید تمام فدک را به تصرف خود در آورد و آن گاه نصف آن را به فرزندش عبدالملک و نصف دیگر آن را به پسر دیگرش عبدالعزیز داد.

عبدالعزیز، سهم خود را به پسرش عمر بن عبدالعزیز بخشید و بعد از مردن عبدالملک تمام فدک به تصرف عمر بن عبدالعزیز درآمد.

عمر بن عبدالعزیز پس از رسیدن به حکومت و سلطنت با اعلان رسمی، آن را از ملکیت خود بیرون آورد و آن را از بیت المال قرار داد؛ ولی تولیت و مصرف آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام واگذار نمود. برخی او را ملامت کردند که تو با این کار خود بر ابوبکر و عمر طعنی وارد کرده و توهین نمودی. او در پاسخ آنان گفت:

«إِنَّمَا طَعْنَا أَنْفُسَهُمَا طَعْنًا بَغْضَبِ فَدَكٍ».

یزید بن عبدالملک آن را از بنی فاطمه پس گرفت و در تصرف بنی مروان بود تا سلطنت این خاندان شوم به پایان رسید. چون حکومت و سلطنت به بنی عباس رسید اولین حاکم این خاندان، سفاح آن را به فرزندان فاطمه بازگرداند و به حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام واگذار کرد، چون منصور به سلطنت رسید آن را باز ستاند. بار دیگر مهدی عباسی آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند. هادی آن را باز پس گرفت و بار دیگر مأمون فدک را به فرزندان فاطمه برگرداند. متوکل آن را پس گرفت و آن را به مازیار از فرماندهان خود بخشید و او شخصی را فرستاد تا یازده درخت خرما را که رسول خدا آنان را غرس کرده

ص: 80



بود ببرد و آن شخص چنین کرد و فلج گردید(1)، منتصر پسر متوکل آن را به فرزندان فاطمه برگرداند؛ ولی آن چه در این میان قابل طرح است فرمانی است که مأمون در سال دویست و ده هجری می نگارد: او به قثم بن جعفر عامل خود در مدینه چنین فرمان می دهد: «امیرالمؤمنین «مأمون» از روی دیانت و به حکم منصب خلافت و به خاطر خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله از دیگر مسلمانان به پیروی سنت پیغمبر و اجرای امر او و پرداخت عطایا و صدقات جاری به مستحقان و گیرندگان آن سزاوارتر است. خدا امیرالمؤمنین «مأمون» را توفیق دهد. و از لغزش باز دارد و او را به کاری که موجب قرب اوست وادارد. و اگذاری فدک به فاطمه علیها السلام در زمان پیغمبر امری آشکار و معروف بوده و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند. فاطمه علیها السلام تا زنده بود حق خود را مطالبه می کرد. امیرالمؤمنین «مأمون» لازم دید فدک را به ورثه ی فاطمه باز گرداند و آن را به ایشان تسلیم نماید و با اقامه حق و عدل و تنفیذ فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجرای صدقه ی او، به رسول خدا تقرب جوید. امیرالمؤمنین «مأمون» دستور داد این فرمان را در دیوان ها ثبت کنند و به عاملان وی در شهرها بنویسند. هرگاه پس از آنکه رسول خدا از جهان رفت، رسم چنین بوده است که در موسم حج در جمع مسلمانان اعلام می کرده اند: «هر کس صدقه ای، یا بینه ای یا عده ای دارد سخن او را بشنوید و بپذیرید» فاطمه علیها السلام سزاوارتر است که گفته او درباره آن چه پیغمبر به او بخشیده، تصدیق شود.

مأمون به مولای خود مبارک طبری می نویسد: فدک را هر چه هست و با همه حقوقی که بدان منسوب است و هر چند برده که در آن کار می کند و هر مقدار غله که درآمد آن می باشد و نیز دیگر متعلقات آن به ورثه ی فاطمه دختر پیغمبر برگرداند.

مأمون تولیت فدک را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب می دهد تا درآمد آن را به مستحقان آن برسانند. توقثم بن جعفر! از دستور «امیرالمؤمنین» و طاعتی که خدا وی را بدان ملزم ساخت و توفیقی که در تقرب خود و پیغمبر خود نصیب او نمود. آگاه باش و کسان خود را نیز از آن آگاه ساز، و محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله را به جای مبارک طبری بگمار و آنان را در کار افزون کردن محصول فدک و آباد نمودن آن یاری کن این شاء الله روز چهارشنبه دوم ذوالقعدة سال دویست و ده»(2).

ص: 81

---

1- (1) همان، ص 488-489.

2- (2) فتوح البلدان، احمد بن یحیی بلاذری، ج 1، ص 37-38.

این فرمان موجب سرور و خوشحالی شیعیان گردید و این استرداد حق را ستودند. دعبل خزاعی، شاعر شیعی مشهور قرن دوم و نیمه قرن سوم در این باره چنین سرود:

أَصْبَحَ وَجْهُ الزَّمَانِ قَدْ ضَحِكَ بِرِدِّ مَأْمُونٍ هَاشِمٍ فَدَكَ(1)

چهره روزگار خندان شد، چون مأمون فدک را به بنی هاشم باز گرداند.

به هر روی، واگذاری فدک به فاطمه در زمان رسول خدا امری مسلم و آشکار و معروف بود و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند.

این فرمان در آغاز قرن سوم هجری یکصد سال پیش از مرگ طبری و یکصد و سی سال پیش از مرگ بلاذری نوشته شده، فرمان به ظاهر خلیفه ای است به مأمور خود یعنی فرمان رسمی و سندی دولتی است.

از مضمون فرمان روشن است که آن چه در روزهای نخستین پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داده بدعتی خلاف و مصلحت بینی سیاسی - شیطانی بوده است. این مصلحت نگری و بدعت گذاری، سنت جاری رسول خدا را تغییر داد و پیامدهای ناگواری را در تاریخ اسلام رقم زد.

در این فرمان حکومتی، مأمون بدعت غصب فدک را باطل و مردود اعلام کرده است باری، علی علیه السلام در زمان خلافت خود از این بدعت و غصب شکایت کرده و در نامه ی خود به عثمان بن حنیف می نگارد:

«بَلَى كَأَنَّ فِي آيِدِينَا فِدَكَ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتُهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ (2) آری، از همه آنچه آسمان به آن سایه انداخته تنها فدک برای ما بود که آن را هم عده ای بخل ورزیده و از ما گرفتند، شگفتا فقط فدک در اختیار فاطمه است، ولی دست ظلم و بیداد آن را از فاطمه می گیرد و عوامل آن حضرت را از فدک اخراج می کند»(3).

### خطبه فاطمه

باید فاطمه علیها السلام در مقابل این بدعت و دگرگونی سنت رسول خدا قیام کند. بدون شک نهضت فاطمه به خاطر آن نبود که این دهکده در دست فاطمه و فرزندان او باشد تا امرار

ص: 82

1- (1) دیوان دعبل، ص 247.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 45، بند 7.

3- (3) الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء، ج 12، الفصل الثالث، ص 156-484، با افزون بر 150 متن مختلف.

معاش خود و فرزندان را بنماید. مشکل فاطمه این بود که فرهنگ ویرانگر اجتهاد در مقابل نص آغاز شده، و این آغاز فتنه شومی بود و بدون شک پایان آن نخواهد بود. فردا اجتهادی دیگر پیش می آید و همچنین آن گاه چه کسی ضمانت خواهد کرد که خلیفه دیگری با اجتهاد خود دگرگونی های اساسی در دین پدید نیاورد؟ (1) این رمز و راز نهضت و ایستادگی فاطمه علیها السلام در مقابل سقیفه و بنیانگزاران آن بود، البته آنان نیز می دانستند که اگر امروز در مقابل حق خواهی فاطمه کوتاه بیایند و حق او را به رسمیت بشناسند، اگر امروز مزرعه ای که او مطالبه می کند به او برگردانند، فردا حق مسلم دیگری را مطالبه خواهد کرد و آنان باید تسلیم خواست آن حضرت باشند. ابن ابی الحدید این راز را در بیانی طنزآمیز از استاد خود نقل می کند: از استاد خود علی بن فارقی مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم: آیا فاطمه علیها السلام راست می گفت؟ جواب داد: آری! اگر چنین بود چرا فدک را به او برنگردانند؟ او با لبخندی پاسخ داد: اگر آن روز فدک را به او باز می گردانند فردا خلافت شوهر خود علی را مطالبه می کرد و او هم نمی توانست سخن وی را نپذیرد؛ چون قبول کرده بود که دختر پیغمبر صدیقه است و هر چه می گوید راست است (2).

به هر روی فاطمه علیها السلام بر افق مبین روح قدسی خویش خطرات و پیامدهای ناگواری را برای اسلام مشاهده کرد. بدعت امروز خلیفه آغاز یک دگرگونی در اسلام خواهد شد. شگفتا چگونه پیش بینی آن حضرت به وقوع پیوست و کمتر از پنجاه سال چه بدعت ها پدید آمد، و در نظام عقیدتی، سیاسی، فرهنگی اسلام چه دگرگونی هایی آشکار شد روح اسلام را از پیکره ی اسلام جدا کردند و جسدی بی روح از آن بیشتر باقی نگذاشتند (3).

فاطمه علیها السلام در سخنانی که با زنان مهاجر و انصار - که به عیادت آن بانو آمده بودند - پرده از آن فجایع و رخ دادهای آینده برداشته و در فرازهایی از سخنانش چنین فرمود:

«... أَمَا لِعَمْرِ الْهَكُنِّ لَقَدْ لَفِحَتْ فَنظَرَهُ رَيْمًا تَتَبَّحُ، ثُمَّ احْتَلَبُوا طِلَاعَ الْقُعْبِ دَمًا عَيْيَطًا، وَ دُعَاةً مُمَقْرَأً، هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، وَ يَعْرِفُ التَّالُونَ غَيْبَ مَا أَسَسَ»

ص: 83

1- (1) زندگانی فاطمه زهرا، شهیدی، ص 119.

2- (2) نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 284.

3- (3) ر. ک: قیام حسین علیه السلام پس از پنجاه سال، سید جعفر شهیدی.

الْأُولُونَ؛ ثُمَّ طِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ أَنْفُسًا، وَطَامِنُوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا، وَأَبْشُرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ، وَبِقَرْحِ شَامِلٍ، وَاسْتَبْدَادِ مِنَ الظَّالِمِينَ، يَدْعُ فَيْئَكُمْ زَهِيدًا، وَجَمْعَكُمْ حَصِيدًا، فَيَا حَسْرَةَ لَكُمْ وَأَنَّى بِكُمْ (1)».

به خدایان سوگند! آنچه نباید بکنند کردند. نواها ساز و فتنه‌ها آغاز شد حال لختی بپایند! تا به خود آیند و ببینند، چه آشوبی بپا خیزد و چه خونها بریزد. شاهد زندگی در کام‌ها شرنگ و جهان پهناور بر همگان تنگ گردد. آن روز زیانکاران را باد در دست، و آیندگان به گناه رفتگان گرفتار و پای بستند.

اکنون آماده باشید که گرد بلا انگیزخته شد و تیغ خشم خدا از نیام انتقام آهیخته، شما را نگذارد تا دمار از روزگارتان بر آورد، آن گاه دریغ سودی ندارد.

جمع شما را بپراکند و بیخ و بتان را برکنند. دریغا که دیده‌ی حقیقت بین ندارید. بر ما هم تاوانی نیست که داشتن حق را ناخوش می‌دارید (2). این سخنان که در آن روز درد دل و گله و شکوه بانویی داغ دیده و ستم دیده می‌نمود، به حقیقت اعلام خطری بود که نه تنها مهاجر و انصار؛ بلکه نظام حکومت و آینده امت اسلامی را تهدید می‌کرد.

رخ دادها و حوادث آینده‌آینه حقیقت نمای این گفتار گردید فروغی که از جام جهان نما و خدانگر جان فاطمه در این گفتار می‌درخشید آینده را خوب به نمایش گذاشت.

چون دیری نپایید که آن چه دختر رسول خدا در بستر بیماری و نیز پیش از آن در «خطبه فدکیه» از آن خبر داد و مردم را از پایان آن ترساند، تحقق یافت. آن روز گفتند پیامبری و رهبری نباید در یک خاندان بماند. گفتند «قریش» این طایفه خودخواه و برتری جو، باید هم چنان مهتری کند؛ آن روز پایان کار را نمی‌دیدند، ندانستند که مهتری از قریش به خاندان امیه و سپس به فرزندان ابوسفیان و تیره حکم بن عاص و مروانیان می‌رسد، ندانستند که تندباد این تصمیم عجولانه و خودخواهانه شیطانی، گردی را که بر روی اخگر سوزان دشمنی دیرینه و کهنه اعراب قحطانی و عدنانی است به یک سو خواهد زد، چه خون‌ها جاری خواهد شد، چه تاریخ خون بار و سیاهی رقم خواهد خورد، آنان آتشی را فروختند که سراسر شرق و غرب جهان اسلام را در بر گرفت، بار دیگر، امتیازهای قبیله‌ای و نژادی بر جای فرهنگ

ص: 84

1- (1) بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 20.

2- (2) زندگانی فاطمه ی زهرا، ص 152-153.

توحید و خداشناسی قرار گرفت، چنددستگی‌ها چهره‌ی زشت خود را نمایان ساخت، اعراب در دو صف حق و باطل و یا دو باطل در مقابل هم می‌ایستادند ابتدا، صف بندی با عنوان دو طایفه بزرگ عدنانی و قحطانی شکل گرفت، ولی کم کم و در سال‌های بعدی در طول تاریخ درگیری نام‌های دیگری به خود گرفتند چون: یمانی، مضری و یمانی، قیسی و کلبی، ازدی و تمیمی و صحنه مبارزه و میدان تاخت و تاز و خون ریزی این اقوام از خراسان بزرگ گرفته تا خوزستان، از سیستان تا غرب ایران، از عراق تا شام و حجاز و مصر، سراسر افریقا، جزیره‌های سیسیل و رودس و تا جنوب اسپانیا بود(1). در این سرزمین‌های پهناور هر جا جنگی در می‌گرفت، ریشه در همان جریان بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت و تا امروز نیز این شط خون جاری است.

### حضور فاطمه علیها السلام در مسجد

فاطمه علیها السلام که در اندیشه تابناکش این پیامد شوم را مشاهده می‌کرد و می‌دید که آتشفشان فتنه در سرزمین اسلام فوران کرده است، تصمیم گرفت که با جهاد و ارشاد خود جلو این خطر بزرگ را بگیرد. او به مسجد آمد؛ تا در جمع مسلمانان آنان را از خواب غفلت و جهالت بیدار کند و آب حیات بر سرزمین جانشان جاری سازد. در آن روزگار، مسجد تنها مرکز دادخواهی بود. هر کس از حاکم یا صاحب قدرتی شکایتی داشت، اگر حقی را از دست داده و یا خطری بر اسلام و مسلمانان را مشاهده می‌کرد به مسجد می‌آمد و شکوه‌ی خود را بر مسلمانان عرضه می‌کرد و مسلمانان مکلف بودند تا آنجا که می‌توانند او را یاری کنند و حق او را بشناسند و یا از آن پیامد شوم جلوگیری کنند. اکنون از دختر پیغمبر حقی گرفته شده و با گرفتن این حق سنتی شکسته شده و این آغاز خطرناکی برای اسلام است. او می‌دید که نزدیک است حکومت در اسلام رنگ نژاد و قبیله را به خود گیرد و امامت را که از مطلع نبوت ساطع است، لباس سلطنت پوشد، و سلطنت و آن کاخ‌ها و فساد و فحشاء، ظلم و ستمی را که به دنبال دارد، به راستی دیگر از اسلام چه می‌ماند، از اخلاق و مکارم، از توحید و معادش، از حریت و آزادگی و فرزاندگی.

ص: 85

متکبران قریش از مهاجران، براساس برتری طلبی خود انصار را از میدان سیاست راندند؛ انصار که خود یاوران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، پس از او خواهان زمام داری و ریاست گشتند و نغمه ی شوم «امیر منکم و امیر منا» را نواختند.

قریش خودخواه و برتری طلب، در دوره پیش از اسلام خود را عنصری ممتاز می دانست و امتیازاتی برای خویش قائل بود. با آمدن اسلام آن امتیازها از میان رفت. اکنون بار دیگر، این مردم گردن افراشته اند و ریاست مسلمانان را حق خود می دانند آن هم نه براساس امتیازات معنوی چون علم و پارسایی و عدالت و جهاد، بلکه فقط بدین جهت که از قریش هستند.

دختر رسول خدا نمی توانست در مقابل این بدعت و نوآوری ها آرام و خاموش بماند. باید مسلمانان را از این خطر برحذر دارد؛ اگر پذیرفتند که آن حضرت به آرمان الاهی خود رسیده است و اگر نه، نزد خداوند متعال معذور خواهد بود. این بود که آن بانوی بزرگ، خود را برای طرح شکایت و یا پیامی تاریخی برای عموم مسلمانان در طول تاریخ آماده ساخت. در حالی که جمعی از زنان خویشاوندش گرد وی را گرفته بودند روانه مسجد، این مجمع عمومی مسلمانان گردید. چون به سوی مسجد می رفت راه رفتن او به راه رفتن پدرش می ماند. ابوبکر با گروهی از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بودند. میان فاطمه و حاضران چادری آویختند. فاطمه علیها السلام نخست ناله ای کرد که مجلس را لرزاند، حاضران به گریه افتادند سپس لحظه ی خاموش ماند تا مردم آرام گرفتند آن گاه سخنان خود را آغاز کرد که به حق «کالنور علی الطور» است و آفتابی از براهین ساطع و نشانه های هدایت گر خداوند می باشد (1).

### متن خطبه

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ، وَ الشَّانُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمومِ نِعْمِهِ إِبْتَدَاهَا، وَ سُدْبُوعِ آلَاءِ أَسْدَاهَا، وَ إِحْسَانِ مَنِّ وَالْأَهَا، جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدَدُهَا، وَ نَأَى عَنِ الْمُجَازَاتِ أَمْدُهَا، وَ تَقَاوَتْ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْدُهَا، وَ اسْتَحَمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْرَالِهَا، وَ ثَنَّى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا، وَ أَشَدَّ هَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا، وَ أَنْارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا، الْمُؤْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَاهَا، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةَ بِهَا. إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهَا، وَ احْتَدَاهَا بِلَا مِثَالٍ، لِغَيْرِ فَايْدِهِ زَادَتْهُ، إِلَّا إِظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ، وَ تَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ، وَ إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، زِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ

ص: 86

حِيشَهُ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ. وَ أَشَدُّ هُدًى أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، إِخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ يَجْتَبِلَهُ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ يُبْتَعَثَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اسْتَجَبَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغُيُوبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسِطَ الْأَهْوِيلَ مَصُونَةً، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةً. عَلِمًا مِنَ اللَّهِ «عَزَّوَجَلَّ» بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاضِعِ الْمَقْدُورِ. إِنْبَتَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَزَّوَجَلَّ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، فَرَأَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْأَمَمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا. فَأَنَارَ اللَّهُ «عَزَّوَجَلَّ» لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ظُلْمَهَا، وَ فَرَّجَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَ جَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غَمَمَهَا، ثُمَّ قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ. رَغْبَةً بِأَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ، مَوْضُوعًا عَنْهُ الْعِبَ وَ الْأَوْزَارُ، مُحَقَّفًا بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ مُجَاوِرَهُ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، وَ رِضْوَانَ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُحَمَّدٍ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ، وَ أَمِينِهِ عَلَى وَحْيِهِ، وَ صَدَفِيهِ مِنَ الْخَلَائِقِ وَ رَضِيهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) وَ رَحْمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ. ثُمَّ أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ (تُرِيدُ أَهْلَ الْمَجْلِسِ) نُصِبُ أَمْرَ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ، وَ حَمَلَهُ دِينَهُ وَ وَحْيِهِ، وَ أَمَنَاءَ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ بُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأَمَمِ. زَعَمْتُمْ حَقًّا لَكُمْ لِلَّهِ فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ، وَ نَحْنُ بَعِيهِ اسْتَخْلَفْنَا عَلَيْكُمْ، وَ مَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، وَ آيَ فِينَا مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ وَ بُرْهَانٌ مُنْجِلِيهِ ظَوَاهِرُهُ، مُدِيمٌ الْبَرِيهِ اسْمَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاهِ اسْتِمَاعُهُ، فِيهِ بَيَانٌ حَجَجَ اللَّهُ الْمُنُورَةَ، وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةَ، وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَدِّدَةَ، وَ تَبَيَانُهُ الْجَالِيَةَ، وَ جَمَلُهُ الْكَافِيَةَ، وَ فَضَائِلُهُ الْمَدْدُوبَةَ، وَ رُخْصَتُهُ الْمَوْهُوبَةَ، وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةَ. فَفَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبَرِ، وَ الصِّيَامَ تَنْزِيهًا لِلْإِخْلَاصِ، وَ الزَّكَاةَ تَزِيدًا فِي الرِّزْقِ، وَ الْحَجَّ تَسْلِيمًا لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَسْكَكًا لِلْقُلُوبِ وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا وَ إِمَامَتَنَا أَمْنًا مِنَ الْفُرْقَةِ، وَ حُبَّنَا عَزًّا لِلِاسْتِوَامِ وَ الصَّبْرَ مَنَاجَا، وَ الْقِصَّةَ صَحْفًا لِلدَّمَاءِ وَ الْوَفَاءَ بِالتَّدْرِ تَعَرُّضًا لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَايِلِ وَ الْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبَيْخَسَةِ، وَ النَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهًا عَنِ الرَّجْسِ، وَ قَذْفَ الْمُحَصَّنَاتِ إِجْتِنَابًا لِلْعَنَةِ، وَ تَرْكَ السَّرْقِ إِجَابًا لِلْعَفْوِ، وَ حَرَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الشُّرْكَ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ 1 وَ أَطِيعُوهُ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ

عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ 2».

ثُمَّ قَالَتْ: «أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٍ، أَقُولُ هَا عَوْدًا وَعَلَى بَدءٍ، لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ 1، فَإِنْ تَعَرَّفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ آبَائِكُمْ، وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، فَبَلِّغِ النَّذَارَةَ، صَادِعًا بِالرَّسَالَةِ، مَا نِلَّا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا لِتَبَجُّهِمْ، آخِذًا بِكَيْطَمِهِمْ، يَهْشِمُ الْأَصْنَامَ، وَيَنْكُثُ الْهَامَّ، حَتَّى هَزَمَ الْجَمْعَ وَوَلَّوْا الدُّبْرَ، وَتَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَخَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ، مُدْفَعَةَ الشَّارِبِ، وَنُهْزَةَ الطَّامِعِ، وَقَبْسَةَ الْعَجْلَانِ، وَمَوْطَأَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَتَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ، أَدِلَّةَ خَاسِنِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ، فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ بِرَسُولِهِ بَعْدَ اللَّيْتِيَا وَالَّتِي، وَبَعْدَ مَا مَنَى بِهِمُ الرَّجَالِ، وَذُؤْبَانَ الْعَرَبِ، وَمَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ.

كَلَّمَا حَسَنُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَاءَهَا، أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الضَّلَالِ، وَفَعَرَتْ فَاغِرَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، قَدَفَ بِأَخِيهِ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكَفِي حَتَّى يَطَأَ صِدْمَا خَهَا بِأَحْمُصِهِ، وَيَخْمِدَ لَهَبَهَا بِحَدِّهِ، مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَأَنْتُمْ فِي بُلْهَنِيهِ، وَادْعُونَ آمِنُونَ، حَتَّى إِذِ احْتَمَرَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ، ظَهَرَتْ خَلَّةُ النَّفَاقِ، وَسَمَلُ جِلْبَابِ الدِّينِ، وَنَطَقَ كَاطِمُ الْعَاوِينَ، وَتَبَعَ خَامِلُ الْأَهْلِينَ، وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَأَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرَزِهِ صَارِخًا بِكُمْ، فَوَجَدَكُمْ لِدُعَائِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَلِلْغَرِّ فِيهِ مَلَا حِظِينَ، فَاسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا، وَأَحْمَشَ كُمْ فَالْقَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ إِبِلِكُمْ، وَأَوْرَدْتُمُوهَا غَيْرَ شَرِبِكُمْ، هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَالْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ 2، فَهَيَّاتَ مِنْكُمْ وَأَنْتِي بِكُمْ، (وَأَنْتِي تُؤْفَكُونَ) (1) وَهَذَا كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ، زَوَاجِرُهُ بَيْنَهُ، وَسَوَاهِدُهُ لَانِحَهُ، وَأَوَامِرُهُ وَاصِحَهُ، أَرْغَبَهُ عَنْهُ

ص: 88



تُرِيدُونَ... أَمْ بَغْيِهِ تَحْكُمُونَ؟ بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا 1 ، وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ 2.

ثُمَّ لَمْ تَرِيثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنْ نَعْرِيهَا، تَشْرَبُونَ حَسَوًا وَ تَسْرَبُونَ فِي أَرْتَعَاءٍ، وَ نَصَبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمَدَى، وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ (1) وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ 4.

وَيَهَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ الْأُبْتَرِ إِرْثَ أَبِي؟ يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ! أَيْ الْكِتَابِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثَ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا 5.

فَدُونَكُمْ مَخْطُومَةً مَرْحُومَةً، تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكَمَ اللَّهُ، وَ الزَّعِيمَ مُحَمَّدًا، وَ الْمَوْعِدَ الْقِيَامَةَ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (2) ، وَ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ 7.

ثُمَّ انْحَرَفَتْ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هِيَ تَقُولُ:

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هُنْبَيْتُهُ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخَطْبُ

إِنَّا فَقَدْ نَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَابِلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمَكَ فَأَشْهَدُهُمْ وَ لَا تَعْبُ

مَعْشَرَ الْبَقِيَّةِ وَ أَعْصَادَ الْمِلَّةِ، وَ حُصُونَ الْإِسْلَامِ، مَا هَذِهِ الْعِمِيزَةُ فِي حَقِّي؟ وَ السُّنَّةُ عَن طَلَامَتِي، أَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْمَرْءُ يَحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟ سَرَعَانَ مَا أَجْدَبْتُمْ فَأَكْدَيْتُمْ، وَ عَجَلَانَ ذَا إِهَالِهِ، تُقُولُونَ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَخَطَبُ جَلِيلٍ اسْتَوْسَعَ وَ هَيْبُهُ، وَ اسْتَنْهَرَ فَتَقُّهُ، وَ فَقَدَ رَائِقَهُ، وَ أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ، وَ اكْتَابَتْ خَيْرَهُ اللَّهُ لِمَصْرِ بَيْتِهِ، وَ خَشَعَتِ الْجِبَالُ، وَ اكْدَتِ الْأَمَالُ، وَ أَضْبَعِ الْحَرِيمُ، وَ أَذْيَلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ، وَ تِلْكَ نَازِلَةٌ عَلَيْنَا، بِهَا كِتَابُ اللَّهِ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ فِي مُمَسَاكُمِ وَ مُصْبِحِكُمْ، يَهْتَفُ بِهَا فِي أَسْمَاعِكُمْ، وَ

ص: 89

1- (3) اشاره به مائده / 50.

2- (6) اشاره به: جاثيه / 37.

قَبْلَهُ حَلَّتْ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَرُسُلِهِ. وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُدَّرَ اللَّهُ شَيْئاً وَسَ يَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ 1. إِيهَاءَ بَنِي قَيْلَةَ أَهْضِمَ تُرَاثُ أَبِيهِ «هَاءَ سَكَتَ» وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى وَمَسَّحَ، تُلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ، وَ تَمَثَّلُكُمْ الْحَيْرَةُ، وَ فِيكُمْ الْعَدَدُ وَ الْعُدَّةُ، وَ لَكُمْ الدَّارُ وَ عِنْدَكُمْ الْجَنُّ.

وَ أَنْتُمْ الْآنَ تُحِبُّهُ اللَّهُ الَّتِي انْتَحَبْتَ لِدِينِهِ، وَ أَنْصَارُ رَسُولِهِ، وَ أَهْلُ الْإِسْلَامِ، وَ الْحَيْرَةُ الَّتِي اخْتَبَرْتَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَبَادَيْتُمُ الْعَرَبَ، وَ نَاهَضْتُمُ الْأُمَّمَ، وَ كَافَحْتُمُ الْبُهَمَ.

لا- نَبْرَحُ نَأْمُرُكُمْ وَ تَأْمُرُونَ، حَتَّى دَارَتْ لَكُمْ بِنَارِ حَى الْإِسْلَامِ، وَ دَرَّ حَلْبُ الْأَنْامِ، وَ خَصَّعَتْ نَعْرَةَ الشَّرِكِ، وَ بَاخَتْ نِيرَانُ الْحَرْبِ، وَ هَدَاتِ دَعْوَةُ الْهَرَجِ، وَ اسْتَوَسَّقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَإِنِّي حُرْتُكُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْأَقْدَامِ، وَ اسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْأَعْلَانِ. «لِقَوْمٍ نَكثُوا أَيْمَانَهُمْ» (1) أ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ 3.

أَلَا قَدْ أَرَى أَنْ اخْتَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ وَ رَكَنْتُمْ إِلَى الدَّعَةِ، فَعَبَجْتُمْ عَنِ الدِّينِ، وَ مَجَجْتُمْ الَّذِي وَ عَيْتُمْ وَ دَسَّعْتُمْ الَّذِي سَوَّعْتُمْ إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ 4 أَلَا وَقَدْ قُلْتُ الَّذِي قُلْتَهُ عَلَى مَعْرِفِهِ مِنِّي بِالْخِذْلَانِ الَّذِي خَامَرَ صُدُورَكُمْ، وَ اسْتَشَّ عَرْتَهُ قُلُوبَكُمْ، وَ لَكِنِ قُلْتَهُ فَيُضِنَهُ النَّفْسِ، وَ نَفَثَهُ الْغَيْظِ، وَ بَثَّهُ الصَّدْرِ، وَ مَعَذَرَةَ الْحُجَّةِ، فَادُونَكُمْ مَوْهَا، فَاحْتَقَبُوهَا مُدْبِرَهُ الظَّهْرِ، نَاكِبَةَ الْحَقِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ، مَوْسُومَةَ بِسَنَارِ الْأَبَدِ، مَوْسُولَهُ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفِيدَةِ، فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَعْمَلُونَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ 5 وَ أَنَا ابْنُهُ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابِ اللَّهِ، «فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ» (2) وَ انْتِظَرُوا إِنَّا مُنْتَظَرُونَ 7.

ص: 90

1- (2) اشاره به: توبه / 13.

2- (6) اشاره به: هود / 121.

ستایش خدای را، بر آن چه ارزانی داشت، و سپاس او را، بر اندیشه ی نیکو که در دل نگاشت، سپاس بر نعمت های فراگیر که از چشمه لطفش جوشید و عطاهای فراوان که بخشید و نثار احسان که پیاپی پاشید. نعمت هایی که از شمار افزون است و پاداش آن از توان بیرون و درک نهاییش نه در حد اندیشه ی ناموزون.

سپاس را مایه ی فزونی نعمت نمود، و ستایش را سبب فراوانی پاداش فرمود، و به درخواست پیاپی، بر عطای خود بیفزود. گواهی می دهم که خدای جهان یکی است، و جز او خدایی نیست. ترجمان این گواهی، دوستی بی آرایش است و پایبندان این اعتقاد، دل های با بینش، و راهنمای رسیدن بدان چراغ دانش. خدایی که دیدگان، او را دیدن نتوانند و گمان ها، چونی و چگونگی او را ندانند. همه چیز را از هیچ پدید آورد و بی نمونه ای انشا کرد. نه به آفرینش آنها نیازی داشت و نه از آن خلقت سودی برداشت؛ جز آن که خواست قدرتش را آشکار سازد و آفریدگان را بنده وار بنوازد و بانگ دعوتش را در جهان اندازد. پاداش را در گرو فرمان برداری نهاد و نافرمان را به کیفر بیم داد؛ تا بندگان را از عقوبت برهاند و به بهشت کشاند.

گواهی می دهم که پدرم محمد بنده ی او و فرستاده ی اوست. پیش از آن که او را بیافریند، برگزید، و پیش از پیمبری، تشریف انتخاب بخشید، و به نامیش نامید که می سزید. و این هنگامی بود که آفریدگان، از دیده نهان بودند و در پس پرده بیم نگران. و در پهنه بیابان عدم سرگردان. پروردگار بزرگ پایان همه ی کارها را دانا بود و بر دگرگونی های روزگار محیط بینا و به سرنوشت هر چیز آشنا. محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا کار خود را به اتمام و آن چه را مقدر ساخته به انجام رساند. پیغمبر که درود خدا بر او باد دید: «هر فرقه ای دینی گزیده و هر گروه در روشنایی شعله ای خزیده و هر دسته ای به بتی نماز برده و همگان یاد خدایی را که می شناسند از خاطر سترده اند».

پس خدای بزرگ، تاریکی ها را به نور محمد روشن ساخت و دل ها را از تیرگی کفر برداخت و پرده هایی که بر دیده ها افتاده بود به یک سو انداخت. سپس از روی گزینش و مهربانی جوار خویش را به او ارزانی داشت و رنج این جهان که خوش نمی داشت از دل او برداشت و او را در جهان فرشتگان مقرب گماشت و چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت و طغرای مغفرت و رضوان را به نام او نگاشت.

درود خدا و برکات او بر محمد صلی الله علیه و آله پیامبر رحمت، امین وحی و رسالت و گزیده از آفریدگان و امت باد. سپس به مجلسیان نگریست و چنین فرمود: «شما بندگان خدا! نگاهبانان حلال و حرام و حاملان دین و احکام و امانت داران حق و رسانندگان آن به خلقید».

حقی را از خدا بر عهده دارید و عهدی را که با او بسته اید، پذیرفتار. ما خاندان را در میان شما به خلافت گماشت و تأویل «کتاب الله» را به عهده ما گذاشت. و حجّت های آن آشکار است و آن چه درباره ی ماست پدیدار، و برهان آن روشن. از تاریکی گمان به کنار و آوای آن در گوش ها مایه آرامش و قرار و پیرویش راهگشای روضه ی رحمت پروردگار و شنونده ی آن در دو جهان رستگار است. دلیل های آن روش الهی را در پرتو آیت های آن توان دید و تفسیر احکام واجب او را از مضمون آن باید شنید. حرام های خدا را بیان دارنده است و حلال های او را رخصت دهنده، و مستحبات را نماینده و شریعت را راه گشاینده، و این همه را با رساترین تعبیر گوینده و با روشن ترین بیان رساننده. سپس ایمان را واجب فرمود و بدان زنگ شرک را از دل هایتان زدود.

با نماز، خودپرستی را از شما دور نمود. روزه را نشان دهنده ی دوستی بی آمیغ ساخت و زکات را مایه افزایش روزی بی دریغ، و حج را آزماینده در حبّ دین، و عدالت را نمودار مرتبه ی یقین، و پیروی ما را مایه ی وفاق، و امامت ما را مانع افتراق، و دوستی ما را عزّت مسلمانی، و بازداشتن نفس را موجب نجات، و قصاص را سبب بقاء زندگانی. و فاء به نذر را موجب آموزش، و تمام پرداختن پیمانانه و وزن را مانع از کم فروشی و کاهش قرار داد. فرمود: می خوارگی نکنند تا تن و جان را از پلیدی پاک سازند و زنان پارسا را تهمت نزنند تا خویش را سزوار لعنت نسازند. دزدی را منع کرد تا راه عفت پویند و شرک را حرام فرمود تا به اخلاص طریق یکتاپرستی جویند. پس آن گونه که می باید، ترس از خدا را پیشه ی خود سازید و جز مسلمانان از دنیا نروید. آن چه فرموده است به جا آرید و خود را از آن چه نهی کرده باز دارید که «تنها دانایان از خدا می ترسند».

مردم! چنان که در آغاز سخن گفتم: من فاطمه ام و پدرم محمد است «همانا پیامبری از میان شما به سوی شما آمد که رنج شما بر او دشوار بود و به گرویدنتان امیدوار و به مؤمنان، مهربان و غمخوار».

اگر او را بشناسید، می بینید او پدر من است، نه پدر زنان شما. و برادر پسر عموی من است نه مردان شما. او رسالت خود را به گوش مردم رساند و آنان را از عذاب الهی ترساند. فرق و

پشت مشرکان را به تازیانه توحید خست و شوکت بت و بت پرستان را در هم شکست؛ تا جمع کافران از هم گسیخت، صبح ایمان دمید و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید. زبان پیشوای دین در مقال شد و شیاطین سخنور لال. در آن هنگام، شما مردم بر کنار مغاکی از آتش بودید خوار و در دیده همگان بی مقدار. لقمه هر خورنده و شکار هر درنده و لگدکوب هر رونده.

نوشیدنیتان، آب گندیده و ناگوار، خوردنیتان پوست جانور و مردار پست و ناچیز، ترسان از هجوم همسایه و همجوار؛ تا آن که خدا با فرستادن پیغمبر خود، شما را از خاک مذلت برداشت و سرتان را به اوج رفعت افراشت پس از آن همه رنج ها که دید و سختی که کشید. رزم آوران ماجراجو و سرکشان درنده خو و جهودان دین به دنیا فروش و ترسایان حقیقت ناخوش، از هر سو بر او تاختند و با او نرد مخالفت باختند.

هرگاه آتش کینه افروختند آن را خاموش ساخت و گاهی که گمراهی سر برداشت یا مشرکی دهان به ژاژ انباشت برادرش علی را در کام آنان انداخت. علی باز ناپستاد تا بر سر و مغز مخالفان نواخت و کار آنان با دم شمشیر ساخت. او این رنج را برای خدا می کشید و در آن، خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر صلی الله علیه و آله را می دید و مهتری اولیای حق را می خرید، اما در آن روزها شما در زندگانی راحت و آسوده، و در بستر امن و آسایش غنوده بودید.

چون خدای تعالی همسایگی پیامبران را برای رسول خویش برگزید، دورویی آشکار شد و کالای دین بی خریدار. هر گمراهی دعوی دار، و هر گمنامی سالار، و هر یاهو گویی در کوی و برزن در پی گرمی بازار. شیطان از کمین گاه خود سر بر آورد و شما را به خود دعوت کرد و دید چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید و در دام فریبش خزیدید و به آواز او رقصیدید.

هنوز دو روزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته و سوز سینه ی ما خاموش نگشته، آن چه نبایست، کردید و آن چه از آنتان نبود، بردید، و بدعتی بزرگ پدید آوردید. به گمان خود خواستید فتنه برنخیزد و خونی نریزد اما در آتش فتنه فتادید و آن چه کشتید به باد دادید که: «دوزخ جای کافران است و منزل گاه بدکاران» است. شما کجا و فتنه خواباندن کجا؟ دروغ می گوید! و راهی جز راه حق می پوید! و گرنه این کتاب خداست میان شما! نشانه هایش بی کم و کاست هویدا و امر و نهی آن روشن و آشکارا. آیا داوری جز قرآن می گیرید؟ یا ستمکارانه گفته ی شیطان را می پذیرید؟ «کسی که جز اسلام دینی پذیرد، روی رضای پروردگار نبیند و در آن جهان با زیانکاران نشیند». چندان درنگ نکردید که این سوار سرکش

رام و کار نخستین تمام گردد، نوایی دیگر ساز و سخنی جز آن چه در دل دارید آغاز کردید! می پندارید ما میراثی نداریم. در تحمل این ستم نیز بردباریم و بر سختی این جراحت پایداریم. مگر به روش جاهلیت می گرایید؟ و راه گمراهی می پیمایید؟ «برای مردم با ایمان چه داوری بهتر از خدای جهان».

ای مهاجران! این حکم خداست که میراث مرا بر بایند و حرمت مرا نپایند؟ پسر ابوقحافه! خدا گفته تو از پدر ارث بری و میراث مرا از من ببری؟ این چه بدعتی است در دین می گذارید! مگر از داور و روز رستاخیز خبر ندارید؟ اکنون تا دیدار آن جهان، این ستور آماده و زین نهاده ترا ارزانی باد! وعده گاه، روز رستاخیز! خواهان محمد صلی الله علیه و آله و داور خدای عزیز! آن روز ستم کار رسوا و زیان کار و حق ستم دیده برقرار خواهد شد!

به زودی خواهد دید که هر چیزی را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی.

پس به روضه ی پدر نگریست و گفت:

رفتگی و پس از توفتنه بر پا شد کین های نهفته آشکارا شد

این باغ، خزان گرفت و بی برگشت وین جمع بهم فتاد و تنها شد (1)

ای گروه مؤمنین! ای یاوران دین! ای پشتیبانان اسلام! چرا حق مرا نمی گیرید؟ چرا دیده به هم نهاده و ستمی را که به من می رود می پذیرید؟ مگر نه پدرم فرمود: «احترام فرزند، حرمت پدر است»؟ چه زود رنگ باختید و بی درنگ در غفلت خفتید، پیش خود می گوئید محمد صلی الله علیه و آله مُرد، آری او مُرد و جان به خدا سپرد! مصیبتی است بزرگ، و اندوهی است سترگ، و شکافی است که هر دم گشاید و هرگز به هم ناید. فقدان او زمین را لباس ظلمت پوشاند و برگزیدگان خدا را به سوگ نشاند. شاخ امید بی بر و کوه ها زیر و زبر شد، حرمت ها تباه و حریم ها بی پناه ماند. اما نه چنان است که شما این تقدیر الهی را ندانید و از آن بی خبر مانید. قرآن در دست رس شما است شب و روز می خوانید؛ چرا و چگونه معنی آن را نمی دانید؟ که پیامبران پیش از او نیز مردند و جان به خدا سپردند. محمد نیز جز پیغمبری نبود، پیغمبرانی پیش از او آمدند و رفتند. «اگر او کشته شود یا بمیرد، به گذشته خود باز می گردید؟ کسی که چنین کند خدا را زیانی نمی رساند و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد. آوه! پسران قیله پیش چشم شما، میراث پدرم ببرند و حرمت مرا ننگرند! و شما هم چون بی هوشان فریاد مرا نشنوید؟ در حالی که سربازان دارید با ساز و برگ فراوان و اثاث و خانه های آبادان.

ص: 94

امروز شما برگزیدان خدا، پشتیبانان دین و یاوران پیغمبر و مؤمنین، و حامیان اهل بیت طاهرینید! شما میدانید که با بت پرستان عرب در افتادید! و برابر لشکرهای گران ایستادید! چند که از ما فرمان بردار و در راه حق پایدار بودید، نام اسلام را بلند، و مسلمانان را ارجمند، و مشرکان را تار و مار، و نظم را برقرار، و آتش جنگ را خاموش و کافران را حلقه بندگی در گوش کردید.

اکنون پس از آن همه زبان آوری، دم فرو بستید و پس از پیش روی، واپس نشستید، آن هم برابر مردمی که پیمان خود را گسستند و حکم خدا را به کار نبستند، «از اینان بیم مدارید تا هستید از خدا بترسید اگر حق پرستید!» ولی جز این نیست که به تن آسایی خو کرده اید و به سایه ی امن و خوشی پناه برده اید. از دین خسته اید و از جهاد در راه خدا نشسته، و آن چه را شنیده به کار نبسته، ولی بدانید که:

گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریاییش نشینند گرد

باری من آن چه شرط بلاغ است با شما گفتم؛ ولی می دانم خوارید و در چنگال زبونی گرفتار؛ چه کنم که دلم خون است و باز داشتن زبان شکایت، از طاقت برون! و نیز می گویم برای اتمام حجت بر شما مردم دون! بگیریید! این لقمه ی گلوگیر بر شما ارزانی و ننگ حق شکنی و حقیقت پوشی بر شما جاودانی باد؛ ولی شما را آسوده نگذارد؛ تا به آتش افروخته ی خدا بیاندازد! آتشی که هر دم فرزند و دل و جان را بسوزد. آن چه می کنید خدا می بیند و ستم کار به زودی داند که در کجا نشیند. من پایان کار را نگرانم و چون پدرم، شما را از عذاب خدا می ترسانم. به انتظار بنشینید تا میوه ی درختی را که کشتید، بچینید و کیفر کاری را که کردید ببینید» (1).

### سند خطبه

این خطبه ی شگفت و منشور آسمانی با اسناد فراوانی نقل گردیده و ده ها کتاب به نقل تمام یا فرازهایی از این خطبه ی هدایت گر و رسواگر مزین و آراسته اند.

ابوالفضل، احمد بن ابی طاهر «ابن طیفور» متولد به سال 204 این خطبه را به روایت حضرت زینب کبری علیها السلام و نیز به روایت امام حسین علیه السلام و عبدالله بن الحسن نگاشته است (2).

ص: 95

1- (1) زندگانی فاطمه ی زهراء علیها السلام، ص 126-135.

2- (2) بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 15-19.

و نیز طبری در کتاب «دلائل الامه» این خطبه را نقل می نماید(1).

صدوق رحمه الله در «من لا يحضره الفقيه» فرازی از آن می نگارد که صاحب وسائل نیز همان فراز را نقل می نماید(2).

صدوق در «علل الشرايع» نیز قسمتی از این خطبه را می نگارد(3).

طبرسی در «احتجاج» نیز این خطبه را به روایت عبدالله بن الحسن علیه السلام نقل نموده اند(4).

و نیز علم الهدی سیدمرتضی در کتاب «الشافی» به روایت عایشه این خطبه را می نگارد(5).

شیخ طوسی در «امالی» نیز قسمتی از این خطبه را ذکر می نماید(6).

اربلی نیز در کتاب «کشف الغمه» این خطبه را نقل کرده اند(7).

ابن طاوس نیز این خطبه را به روایت عایشه می نگارد.

بزرگان دیگری چون ابن ابی الحدید معتزلی این خطبه با سه روایت نقل نموده اند؛

یوسف بن حاتم شامی به روایت حضرت زینب کبری آن را نقل می نمایند، ابی سعد منصور بن حسین آبی، محمد اخباری نیشابوری، خوارزمی، ابن اثیر، ابن جوزی، شیخ مفید، ابن شهر آشوب، علامه ی مجلسی، ابن میثم، سیدامین، عبدالوهاب کاشی، محمد علی قراجه داغی انصاری، عمر رضا کحاله، عبدالمنعم فرطوسی، مسعودی، شیخ حر عاملی، سیدشرف الدین جبل عاملی، زمخشری، زبیدی، ابن منظور... (8).

باری، ده ها کتاب و موسوعه و جزوه به تمام خطبه یا فرازهایی از آن مزینند همانند: دلائل الامامه، علل الشرايع، تذکره الحمدونیه، الفاضل فی صفه الاب الکامل، بحار الانوار، احقاق الحق، اهل البیت علیهم السلام لتوفیق ابی علم، الزهراء فی السنه و التاريخ و الادب، اعیان النساء عبر العصور المختلفه، اعلام النساء المؤمنات، وفاه الصدیقه الزهراء للمؤتمّم، مسند فاطمه الزهراء، بلاغات النساء، عوالم العلوم، انوار الیقین فی امامه امیرالمؤمنین علیه السلام، العبقریات الاسلامیه،

ص: 96

1- (1) دلائل الامامه، محمد بن جریر بن رستم طبری، ص 111-123.

2- (2) من لا يحضره الفقيه، صدوق، ج 3، ص 372، ش 1754؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 14، ح 22.

3- (3) علل الشرايع، صدوق، ص 248-249، ح 2 و 3 و 4.

4- (4) الاحتجاج، ج 1، ص 131.

5- (5) الشافی، سیدمرتضی، ج 4، ص 68.

6- (6) امالی، شیخ طوسی، ج 2، ص 295.

7- (7) کشف الغمه، اربلی، ج 1، ص 480.





سفینه البحار، مناقب اهل البيت عليهم السلام، المرأه فی ظل الاسلام، اعلام النساء، الاحتجاج، هدی المله إلى أن فدک نحلہ، النص و الاجتهاد، معادن الحکمه فی مکاتیب الائمه، الجنه العاصمه، الفوائد الطوسیة، فاطمه الزهراء من المهد إلى اللحد، شرح خطبه الصدیقه فاطمه الزهراء للخاقانی، من فقه الزهراء، شرح خطبه الزهراء و اسبابها لنزیه قمیحا، فاطمه الزهراء ام الائمه و سیده النساء، شرح خطبه الزهراء للنقوی، شرح خطبه الزهرا للزنجانی، فاطمه صوت الحق الالهی، فدک و فاطمه قصه جهاد الزهراء، قیسات من حیاة سیده نساء العالمین فاطمه الزهراء، قدیسه الاسلام، ریاحین الشریعه، ظلمات فاطمه الزهراء، الدمعه الساکبه، الزهراء و خطبه فدک للشریعتمداری، فاطمه الزهرا من قبل المیلاد إلى بعد الاستشهاد، فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی صلی الله علیه و آله، اللمه البیضاء فی شرح خطبه الزهراء، فاطمه الزهرا للعکبی، اعلموا انی فاطمه، حق الیقین، الشافی، شرح الاخبار، الطرائف، الفائق، الاربعین، المناقب لابن مردویه، الانوار النعمانیة، کشف الغمه، السقیفه و فدک، شرح نهج البلاغه، تظلم الزهراء علیها السلام، موسوعه الامام الصادق علیه السلام، فدک فی تاریخ، مسند فاطمه الزهراء علیها السلام للعطاردی، الدر التظیم فی مناقب الائمه الهامیم، نشر الدر للآبی، جواهر المطالب للباعونی، کتاب المبین، کتاب المنظوم و المنشور فی ذکر خطب النساء و اشعارها «مخطوط» عن مسند عبدالله بن الحسن، مسند عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب «مخطوط» مقتل الحسین علیه السلام، منال الطالب فی شرح طوال الغرائب، لابن اثیر، تذکره الخواص، امالی مفید، من لا یحضره الفقیه، وسائل الشیعه، المناقب لابن شهر آشوب (1).

به هر روی، بسیاری از بزرگان عرصه ی دین و دانش و معرفت و ادب، تمام متن یا فرازهایی از آن را نقل کرده اند و پیرامون آن به تحلیل و تفسیر پرداخته و به پاس تجلیل از این سند ملی اسلامی شعر سروده اند. هر کسی که از خم ولایت - که همان اجر رسالت است - قدحی نوشیده، خود را در منظر و نگاه این خطبه ی آفتاب قرار داده تا پرتوی از آن جانش را فاطمی کرده و مشعلی فراروی او گردد.

اگرچه در این میان، بعضی از دشمنان و مخالفان لجوج توانسته اند فروغ هدایت گر این منشور آسمانی را برتابند، چون مفاهیم هدایت گر و افشاگرش خوشایند آنان نبوده است، بدین سبب به سجع زیبای معجزه گونه اش متعرض شده و خواسته اند در صدور این سخنان بلیغ

ص: 97

آسمانی از فاطمه تردید کنند. عجباً! دشمن چگونه کر و کور می گردد، ابوالعینا می تواند چنین کلماتی را بگوید؛ ولی آن که خود مظهر جمال و حسن خداست و رسول خدا در بیان کرامتش می فرماید:

«لو كان الحسن شخصاً لكان فاطمه، بل هي اعظم...»<sup>(1)</sup> او که قلب و جان رسول خدا بود، رسولی که خدای بزرگ اعجاز سخن جاوید قرآن را بر مشرق زبانش ساطع کرد، او که جلوه ی اتم و احسن بلاغت و فصاحت بود.

بدون تردید، این شک و تردید نسبت به صدور این خطبه، به خاطر مفاهیم افشاگر و رسواگر آن است. آنان این حقیقت تاریخی را بر نمی تابند و نمی خواهند با این واقعیت آشنا گردند، چون اگر چنین بوده باشد سقیفه و بانیان آن زیر سؤال می روند و پذیرش این واقعیت برای آنان تلخ و ناگوار است. البته این گونه مخالفت و عناد ریشه دیرینه دارد. و القای شک و تردید، در چنین خطبه هایی با آن افق های معرفتی، سیاسی، اجتماعی، چیزی نیست که مسبوق به سابقه نباشد. در طول تاریخ، هر اثر و شخصیتی که از ویژگی خاصی برخوردار بود، از اتهام و بدگویی حسودان و معاندان کوتاه نظر مصون نبوده است. از قرآن کریم و شخصیت والای پیامبر صلی الله علیه و آله تا امیرالمؤمنین و نهج البلاغه اش؛ پس از نزول قرآن کریم کفار هم به اصل قرآن و هم آیات آن شک و تردید روا داشتند، گاه آنرا «سحر یوثر» و گاه اساطیر می خواندند.

مولوی نیکو سروده:

چون کتاب الله بیامد هم بر آن این چنین طعنه زدند آن کافران

که اساطیر است و افسانه نژند نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

به هر روی، این خطبه بلند - که هدفی آسمانی را دنبال کرده، می خواهد نقد جامعه حاضر، پیدایش تحول و دگرگونی در نظام رهبری اسلام و رویش بدعت ها را نهادینه و ثبت تاریخی نماید - از نقدها و شبهه ها و دشمنی ها و انکارها در امان نخواهد بود. و فرقه ای بر پایه ی تعصبات مذهبی و اعتقادی خود حتی حاضرند بر چهره خورشید نیز خاک پاشند و به تصور خود نور خدا را خاموش نمایند.

ص: 98

باری، باید گفت در خطبه بلیغ فاطمه، تشبیه و استعاره و کنایه موج می زند و نظیر چنین هنری در گفتار خاندان رسالت فراوان است. - گذشته از این که عرب حجاز مزین به گوهر سجع گویی بوده و این هنر پیش از اسلام در مکه رواج داشته است و به پاس همین همنوایی، نخستین دسته از آیات مکی قرآن کریم از این هنر آسمانی لبریزند، پس از نزول قرآن، فروغ این هنر جلوه ی دیگری یافت و به خصوص خاندان رسالت که محل نزول قرآن بودند، جبرئیل در خانه آنان رفت و آمد می کرد.

شاهد علم را دست توانای عالم علیم در کامشان ریخته بود. نهج البلاغه نیز از این افق ساطع است، آن کتاب نیز خطبش مسجع است، و چون در آن کتاب خطبه ی شقشقیه است، خطبه ای رسواگر و افشاگر، این زلال حقیقت را مخالفان برنمی تابند. از این نگاه است که ذهبی می گوید: هر آن کس که به نهج البلاغه نظری کند یقین پیدا می کند که این سخنان از آن علی نیست بلکه دروغ هایی است که به آن حضرت نسبت داده شده است(1).

و نیز ابن حجر عسقلانی می گوید: در نهج البلاغه به طور آشکارا به ابابکر و عمر دشنام داده شده است و آنها مورد بی احترامی قرار گرفته اند(2).

ابن عبدربه مالکی نیز می نگارد: خطبه شقشقیه از مانند علی که خداوند به وسیله ایمان به او شرح صدر داد و سینه ی او را پر از حکمت و بیان کرد و در رثای ابی بکر گریان شد و در جنگ های «رده» از لشگریان مخلص او بود و فرماندهی عده ای به عهده ی او و وزیر و ابن مسعود واگذار شد و با ابوبکر بیعت کرد و تا آخر در کنار او بود و با عمر نیز بیعت نمود و با او بود و او را به دامادی خود برگزید و ام کلثوم دختر خود را به ازدواج او درآورد و با خلیفه سوم (عثمان) نیز بیعت کرد و از ملازمت او و موافقت و حمایت او دریغ نکرد؛ حتی در حالی که عثمان مورد ملامت عایشه قرار گرفت علی او را تأیید و حمایت کرد و وقتی که افرادی مانند معاویه از او روی برگرداندند باز هم علی او را ترک نکرد، بعید می باشد(3).

به هر روی، این نقدها مبنای خاص خود را دارد، چون شخص نمی خواهد در مقابل کج راهه ی خود به صراط مستقیم هدایت گردد، اکنون که چراغی فراروی او نهاده و چهره ی

ص: 99

1- (1) میزان الاعتدال، ذهبی، ج 2، ص 228.

2- (2) لسان المیزان، ج 4، ص 223.

3- (3) عقد الفرید، ج 3، ص 239.

حق آشکار و نقاب از آن برداشته شده، به انکار حقیقت می پردازد و به صدور این سخن از مولی «علی» شک می کند.

زینب علیها السلام دختر علی و فاطمه علیهما السلام در اوج مصائب و مشکلات، چون وارد بر ابن زیاد می گردد با فصاحت تمام می گوید:

«لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي وَ أْبْرَتَ أَهْلِي، وَ قَطَعْتَ فَرْعِي، وَ اجْتَشَّتَ أَصْلِي، فَإِنْ يَشْفِكَ هَذَا فَقَدْ أَشْفَيْتَ (1)؛ مهتر ما را کشتی، از خویشانم کسی نهشتی، نهال ما را شکستی، ریشه ما را از هم گسستی، اگر درمان تو این است، پس همانا درمان شده ای».

ابن زیاد گفت سخن به سجع می گوید، پدرش نیز سخن های مسجع می گفت (2).

باری، باید اذعان کرد که آن چه سبب انکار منکران است، سجع زیبای خطبه نیست بلکه محتوای آسمانی آن است که چون دایره المعارفی از فرهنگ و معرفت اسلامی است و نیز پرچم انقلاب نهضت شیعی است که در طول تاریخ اسلام بر بام رفیع اسلام به اهتزاز است و در پرتو آن میلیاردها انسان به مکتب امامت و ولایت هدایت و رهبری شده اند.

### چشمه آفتاب

فاطمه علیها السلام چون پدر و شوهر خطبه می خواند، و زمزم حیات آفرین معارف و معرفت اسلامی از مشرق زبانش جاری می گردد. او زلزله می آفریند و بنیان سقیفه را به لرزه درمی آورد، و آنان که دل به سیاست و ریاست سپرده بودند، کاخ آمال خود را در حال فروپاشی می بینند.

شگفتا! این خطبه ی آسمانی، با افق های برینش چون گوی نور می درخشد و روشنگر راه حق جویان است. بلاغت و فصاحت، در آن موج می زند و لبریز از مفاهیم الهیه و آموزه های وحی است، منشور هدایت و رستگاری و سندی تابناک بر حقانیت مکتب تشیع است.

چون فاطمه در این خطبه، خطبه ی پدر در غدیر را شرح می دهد و آیات نازله آن رخ داد آسمانی را تفسیر می کند و فروغ جعل ولایت الهیه ی «علی» را نمایان می سازد. او فدک را بهانه ی آن بها می داند و امامت علی علیه السلام را می طلبد، اگر فریاد فاطمه نبود، اگر

طنین این

ص: 100

1- (1) تاریخ طبری، ج 7، ص 372.

2- (2) زندگانی فاطمه ی زهرا، ص 125.

خطبه در تاریخ اسلام ایجاد نمی شد، اگر اعتراض فاطمه نبود، اگر آن بانو در مقابل سقیفه و بانیان آن نمی ایستاد و فریاد روشنگر و افشاگرانه خود را بلند نمی کرد، معلوم نبود تاریخ اسلام چگونه رقم می خورد و آیا این جمع بزرگ شیعی امروز وجود داشت یا خیر؟ بدیهی است که شجره مبارکه تشیع را آن بزرگوار غرس نمود و نهضتی آفرید که علی علیه السلام پس از 25 سال بار دیگر پرچم آن را به اهتزاز درآورد و برافراشت و در سخنان بلیغ خود در خطبه ها و به خصوص «شقشقیه» از آن ظلم بزرگ که بر اسلام روا داشته بودند پرده برداشت و مسیر و منهج امامت را نمایاند.

در ستودن و ستایش این خطبه هیچ جمله و سخنی کافی نیست، این خطبه سند عزت اسلام و مسلمین، و عصاره معارف و معرفت اسلامی است، فروغ عقائد و اعتقادات از آن نمایان است و تشریح احکام و فلسفه آن از مشرق آن تابان است.

بیان اسلام ناب محمدی است و منشور هدایت است تا روز قیامت.

برکتی آسمانی در تاریخ است و چشمه جوشان خورشید است که از آن نور و حرارت و حیات جاری است. ترجمانی از آموزه های وحی و گنجینه ای از حقایق است. نوای مظلومیت حق و عدل، و فریاد بلند انسان ستم دیده و غارت شده است که همیشه در گوش تاریخ زمزمه می گردد. عقیده و دین و سعادت برای بشر است، بهشت رضوان و شهر سلام و مدینه ی فضیلت است، تأویلی از «والشمس و الضحی» است. شعاع آن جهان گستر است و امواجش کرانه های تاریخ را در هم نوردیده و صخره های بیداد و جهالت را متلاشی می کند. آهنگش چون مزامیر داودی موسیقی «سَبَّوحٌ قَدَّوس» است. خدانمایی اش چون مناجات کلیم، پندآموزی آن چون نصایح لقمان، احتجاج و اندارش چون سخن نوح و هود، و صلح و احیای آن چون دم عیسی است، پیامدنامی آن را تاریخ خون بار جهان اسلام به نمایش می گذارد. افق عرشی این خطبه، آیات قرآن را ترجمان است. باطن آن، طنین آموزه های وحیانی و ظاهر آن آراسته به آیات قرآنی است. مفاهیم آن تفسیری از آیات قرآن، و رمز شناخت حق از باطل در آن تجلی فرقان است.

فصل الخطاب همه ی قیل و قال ها پیرامون جریان محکوم سقیفه است.

هنر بلاغت و فصاحتش جلوه ای از بلاغت قرآن است. این خطبه در حقیقت ترجمانی از فرهنگنامه قرآنی و دائره المعارفی از معارف اسلامی است.

شاهد معرفت به خدا و اعتقادات ناب اسلامی از آن به کام جان جاری است. افق های این سخنان بلیغ به فروغ وحی الهی فروزنده و روشن است. صدیقه شهیده در این خطبه،

آموزه های وحی را تفسیر و تحلیل می نماید و راهی روشن و صراط مستقیمی را فراروی مردم قرار می دهد. این خطبه آیه ای از حمد و ثنای الهی است، توحید و یگانه شناسی، بعثت پیامبران و تجلی اعظم رسالت مصطفوی، راه رشد و هدایت گر رسالت، انذار و تبشیر به مردم، پند و اندرز و بیم به مهاجران و انصار، قرآن و اهل بیت، اسرار و فلسفه احکام و دستورات الهی، مکانت و وحدت آفرین امامت و ولایت، مهر و رحمت پیامبر خدا، جایگاه و جهاد علی، رخ دادها و بدعت های پس از رحلت رسول خدا را تبیین و آشکار می سازد.

محکمه ای به گستردگی حقیقت را بر پا می کند و در درازای تاریخ از حق و عدل دفاع و باطل و بدعت را محکوم می نماید.

البته باید چنین باشد! چون این خطبه فاطمی است و فاطمه بر ستیغ همه فضیلت ها تابان است.

اوست که کوثر خدا، روح نبی و همتای علی است؛ حبیبه خدا و ليله القدر قرآن است؛ مشکات خدا، مصباح هدی و شمس و ضحای اسلام است؛ معنای جمال، تفسیر جلال و تأویل کمال است.

واژه وفا، مظهر صفا و سوره هل اتی است؛

دختر رسالت، شوهر ولایت و مادر امامت است،

فاطمه جان و ای ریحانه رسول خدا،

ای با عصای موسی؛ ای بر صلیب عیسی،

ای ایوب بلاها، ای مغصوب فراق ها، ای یوسف جفاها

ای کوه پرابهت، ای زلال محبت، ای چشمه طهارت.

ای اسوه خدایی ای جلوه الهی، ای عشق کبریایی

بر ما بیخشای، که از تهجدت گفتیم، از جهادت، از اسرار وجودت؛ ولی زلال پیامت را نشنیدیم.

از خانه گلی تو شنیدیم ولی از رنج قرنهای و بلوغ بیداری و راز کوفتن در کوبه های هرگز!

وصف تو گفتیم و چه بی روح، چون که بلندای خورشید را در جلوه ای از شمع به نظاره نشستیم.

ای آموزگار ظرافت، تو خود به ما بیاموز، تلاوت بیداری، بلوغ انذار و رنج تاریخ را که سخت محتاج آنیم.

دشت را از تدبیر تو نشانی نیست، که با نیم نگاهی کوه و کرانه اش را در آغوش می نشانیم، تدبیر و عمق نگاه تو، دریایی است بی کرانه، کوهی است همپای تاریخ؛ ای آفتاب سفرکرده، من فریاد سبز تو را که از پشت دیوار قرن ها طنین افکن است شنیدم، و شعله های درب خانه ات که در آتش کین می سوخت دیدم، من سراغ خونین تو را از لاله ی سوخته ی در میان در و دیوارهای تاریخ گرفتم، و شاهد تاریکی زمین در روز نفرین تو بر کسانی که قرص آفتاب را به قرص نانی فروختند.

من از گلوی تو صدای خدا و حق طلبی را شنیدم و به لب های سوخته ات آیه تشنگی مردم را از فرهنگ و معارف اسلامی مشاهده نمودم.

فاطمه جان، در جغرافیای خانه ی گلی تو، تاریخ انسان کامل تفسیر شد و رنج ها و جهادها، به راستی این خانه معجزه ی تاریخ است.

فاطمه جان، در ناله های پرسوزت بر زمین از دست رفته فدک، آیات غدیر تفسیر شد و زلال چشمه غدیر سیرابم کرد، از دیدگان نورانی ات اشک های تو را دیدم که چگونه طوفان آفرین تاریخ است، اشکی که ترجمانی از کتاب مظلومیت شماس، و پیوسته بر علیه ستم و ستم گر جاری است.

### **تابش وحی از آسمان خطبه**

از دو افق برین و آسمانی فروغ وحی از این سخنان بلیغ و ماندگار فروزان است؛ نخست آن که در حقیقت، مفاهیم و محتوای این خطبه همان آموزه های وحیانی و بازتاب تابش وحی بر روح فاطمه اطهر است، روح محمدی صلی الله علیه و آله فاطمه که با طنین وحی هماهنگ است و عظمت آن جبرئیل را از آسمان به زمین فرود می آورد. بدیهی است که او گهر بی همتایی است که در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت گردید و فروغ روحش بر افق اعلاهی الهی نمایان است که از آن جلوه های نور ساطع است. از نگاه دیگر، آن بزرگوار سخنان خود را به آیات قرآن مزین و مدلل ساخته تا با این تجلی نور علی نور چلیچراغی هدایت گر فرا روی آن مردم قرار داده و راه صحیح را به آنان بنمایاند. بنابراین نوشتار حاضر در سه بخش پیرامون این خطبه و مفاهیم آن به تحلیل می پردازد. در بخش اول به تبیین و جلوه نمایی ریشه ها و سرچشمه های وحیانی این سخنان می پردازد که پیرامون توحید و خداشناسی است و دفتر اول این مجموعه در واقع ترجمان همان آیات قرآنی است که در توصیف خدای متعال و اسماء و صفات آن ذات اقدس



نازل شده است. دفتر دوم به تحلیل و تفسیر مجموعه آیاتی می پردازد که در تبیین مقام و مکانت پیامبر خدا و رسالت آن حضرت نازل گردیده است، در این دفتر به تبیین فلسفه احکام و نیز آفاق برین و ملکوتی قرآن نیز پرداخته می گردد، دفتر سوم این مجموعه، به تبیین جایگاه و مکانت آسمانی امامت در قرآن پرداخته و نیز به تبیین مسائل سیاسی اجتماعی و دگرگونی هایی که بعد از رحلت جانکاه نبی اعظم صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست می پردازد و از آن مجموعه حقایق و معارف تاریخی اسلامی پرده برمی دارد، در خاتمه ی همین دفتر، مجموعه ی آیات قرآنی که حضرت فاطمه علیها السلام در متن سخنان خویش به آنان استناد کرده و فرمایشات خود را به فروغ آیات مزین ساخته اند تفسیر و تبیین می گردند. امید است لطف و عنایت آن بانوی بزرگوار شامل این سطور گردد و این مقصود حاصل و این آرمان تحقق یابد. انشاءالله.

با وجود آن که جامع ترین کلمه ی «تحمید» الحمد لله رب العالمین است که هم شامل عالم تکوین اعم از آسمان ها و زمین و عالم مجرد و ماده می گردد و هم عالم تشریح و تدوین را شامل است؛ ولی فاطمه علیها السلام که خود گوهر «تحمید» است و در پرتو نور عرشى آن ذات مقدس، فرشتگان تحمید و تسبیح و تهلیل را فرا گرفتند، طلیعه ی این خطبه نورانی را این گونه آغاز می کند:

«أَبْتَدُءُ بِحَمْدِ مَنْ هُوَ أَوْلَىٰ بِالْحَمْدِ وَالطَّلْوِلِ وَالْمَجْدِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَنْعَمَ...» آن حضرت از حمد و ستایش بر نعمت های خداوند آغاز می کند با آن که آن حضرت می داند «حمد» مقام ستایش و سپاس است، خواه در مقابل نعمت که شکر نام می گیرد و خواه بدون نعمت، که آن ذات استحقاق ستایش را دارد. در لغت چنین آمده: والحمد هو الثناء بالجميل على قصد التعظيم والتبجيل للممدوح سواء النعمة و غیرها(1).

### فلسفه خداشناسی

اکنون این پرسش مطرح است: چرا فاطمه از حمد بر نعمت های خدا آغاز می کند؟ در پاسخ باید گفت آن بزرگوار می خواهد از دین و ارکان آن توحید و معرفت و معارف الهی سخن بگوید، باید در آغاز اشاره ای به فلسفه خداشناسی نموده و پرده از چهره این حقیقت بردارد.

به راستی چرا ما باید خدا را بشناسیم و ساختش را ستایش نماییم، چون خداوند منعم است و سپاس منعم فریاد فطرت و آهنگ روح آدمی است. این حکم عقل و داوری وجدان است.

از سوی دیگر، فاطمه می خواهد در پرتو این سخنان گرد بیداری به چشمان به خواب رفته مسلمانان بیافشاند، آنان که به یک باره به همه ی حقایق گذشته پشت کرده و در انجمنی نظام رهبری اسلام را دگرگون ساخته و بدعتی بزرگ آفریده اند. بنابراین باید فاطمه از نعمت رسالت و برکت هدایت پدر بگوید و از نعمتی بزرگ که همه نعمت ها به طفیل وجود اویند سخن بگوید، او می خواهد مسلمانان را به رسالت پیامبر رحمت بازگردانده و از عزت آفرینی آن رسالت برای آن جمع پرده بردارد: مگر در پرتو نعمت رسالت آن حضرت، شما به آن همه

ص: 105

شکوه و عزت نرسیدید؟ مگر آن حضرت شما را از خاک بر آسمان کرامت و عزت قرار نداد؟ مگر آن شعله های خشم و جهل و کین را در میان شما خاموش نساخت؟ پس چرا حرمت این نعمت بزرگ را پاس نمی دارید؟! و چرا نسبت به این نعمت بزرگ قدر ناشناسید؟

بنابراین باید فاطمه از نعمت های الهی بگوید و خدای را به پاس همه نعمت ها و به خصوص نعمت های معنوی که اوج آن در رسالت رسول خدا بدرخشید و تجلی اعظم رخ داد بیان نماید.

به هر روی، آن صدیقه از حمد شروع می کند، واژه مقدسی که افزون بر 60 مورد این واژه و مشتقات آن در قرآن استعمال شده است و بر آفاق روشنی می درخشد.

مقام حمد، محراب بندگی و ستایش خداست. ستایش ذات مقدسی که جامع همه کمالات است و بدین سبب همه مدح ها و ستایش ها به او باز می گردد. آیاتی از قرآن این فروغ را می نمایند همانند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ 1

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي... 2

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ 3

وَهُوَ لَهُ الْحَمْدُ 4.

و از آنجا که حمد تنها در برابر نعمت های خدا نمی باشد، بلکه همه اسماء و صفات و کلمات تکوینی و تدوینی او را شامل می گردد، خواه اثر و مقتضای آن اوصاف به غیر برسد یا نرسد. زیرا تنها جلوه جمال خدا نیست که باید حمد گردد؛ بلکه جلوه ی جلالی او نیز محمود است.

قرآن این حقیقت را نمایان ساخته و چنین می فرماید:

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا 5.

به هر روی، افزون بر آن که کمال و جمال خدای سبحان مستحق ستایش است، منزّه بودن او نیز جای حمد و ستایش است. تحمید نه تنها از چنین گستره ای برخوردار است، بلکه تمام مصادیق و جلوه های تسبیح، تهلیل و تکبیر را نیز شامل می گردد پس تسبیح، تهلیل و تکبیر خدای سبحان همه از مصادیق حمد و ستایش خداوند است. برعکس آن نیز حقیقت، تحمید و تهلیل و تکبیر خداوند نیز همه از مصادیق و جلوه های تسبیح ذات اقدس الهی است.

در حقیقت باید گفت تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر، اگر چه با هم اختلاف مفهومی دارند، ولی همه از وحدت مصداقی برخوردارند. دلیل این حقیقت، آیات مبارکی است که در قرآن تسبیح و تحمید را به هم آمیخته اند همانند:

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ 1

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا 2

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ 3

سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ 4 .

باری، نه تنها تحمید و تسبیح انسان ها فروغ یک حقیقت است که فرشتگان نیز چنین می باشند در قرآن چنین می خوانیم:

وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ 5

وَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلُهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ 6.

وَ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ 7.

فراتر آن که همه موجودات در اقیانوس حمد و تسبیح خداوند شناورند و این حقیقت در این آیه جلوه گر است:

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ 8.

خلاصه، این اقتران حمد و تسبیح، همه ی پدیده ها و عالم هستی را در بر گرفته است و تسبیح خداوند همان تحمید، و تحمید خداوند تسبیح اوست.

حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز این حقیقت را بازگو می نماید، آن حضرت در تبیین «الله اکبر» می فرماید:

قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ؟» فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ؟» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حَدِّثْتَهُ» فَقَالَ الرَّجُلُ: وَكَيْفَ أَقُولُ؟ فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» (1).

به هر روی، حمد در برابر قدح و بدگویی، به معنای ستایش در برابر کمال و کار اختیاری زیباست. خواه اثر آن کمال به غیر برسد و یا نه و در صورت رسیدن به غیر خدا، خواه دریافت کننده همان شخص ستایش گر باشد و یا غیر او و نیز چه او از خردورزان و صاحب اندیشه و عقل باشد یا از غیر ذوی العقول.

حمد خدای سبحان در برابر اسمای حسناى جمالی و جلالی اوست؛ چه این اسماء نمایان گر کمالاتی باشد که اثر آن به غیر نیز می رسد، همانند: «خالقیت» و «رازقیت» یا آن که فقط حمد در مقام تنزیه و تقدیس از ماده و ماهیت، و چه به لحاظ کلمات تکوینی او چون: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ 2.

و چه به لحاظ کلمات تدوینی او همانند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ 3.

باری، الفاظ «حمد»، «مدح»، «ثناء» و «شکر» گرچه از نظر معنا به هم نزدیکند، ولی مرادف هم نمی باشند و تفاوت لطیف و دقیقی با یکدیگر دارند. چنان که در زبان فارسی نیز واژه ی «سپاس» که معادل شکر است با واژه ی «ستایش» که معادل حمد است با هم متفاوتند گر چه به ظاهر مرادف هم پنداشته شده اند.

### فرق حمد و مدح

مشهور است که حمد و مدح همتا و همانندند همان گونه که دو واژه ی «قدح و هجو» نیز همتا و هم ردیف همنند؛ ولی باید دانست که این دو واژه که دو ریشه متفاوت دارند دارای دو معنای متفاوتند و بدین سبب کاربرد آن دو نیز با هم فرق می کند (2).

ص: 108

1- (1) بحار، ج 90، ص 219.

2- (4) کشف، ج 1، ص 8.

حمد فقط در برابر صاحب کمالی است که دارای عقل و اندیشه باشد، ولی مدح «قول حاکی از عظمت حال ممدوح» که در مقابل ذم است پیرامون غیر عاقل نیز استعمال می شود. مثلاً گوهری زیبا و ارزشمند قابل مدح است ولی قابل ستایش و حمد نمی باشد (1). «یقال مدحتُ اللؤلؤ علی صفاته و لا یقال حمدته علی صفاته» (2).

تفاوت دیگر حمد و مدح، آن است که حمد تنها در برابر کارهای اختیاری است، ولی مدح درباره امور غیراختیاری نیز به کار می رود مثلاً بلندی قامت و زیبایی چهره در انسان با این که اختیاری نیست قابل مدح و سپاس است؛ ولی قابل ستایش و حمد نیست برخلاف انفاق و علم آموزی که هم ممدوح است و هم محمود. بنابراین هر حمدی مدح است، ولی هر مدحی حمد نمی باشد (3).

برخی گفته اند: در مفهوم حمد، وصول اثر کمال محمود به غیر نهفته است و به اصطلاح حمد آن است که نه تنها از فضایل، بلکه از فواصل نیز باشد برخلاف مدح که از این جهت نیز اعم است (4).

مفسر بزرگ «تسنیم» این مطلب را نمی پذیرد و می گوید: این سخن درست نیست زیرا در قرآن کریم و بعضی از ادعیه، خدای سبحان بر کمالاتی حمد می گردد که اثر آن به غیر نمی رسد همانند: اولیت و آخریت و تجرد همانند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا<sup>5</sup> و یا در این نیایش امام سجاده در صحیفه چنین خدا را ستایش می کند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَالِدِ الْوَالِدِ الْأَوَّلِ كَمَا كَانَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ بَلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ، الَّذِي قَصَّ رَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ» (5).

بدیهی است بی آغاز و بی انجام، مجرد، نداشتن فرزند و ولی و شریک و مانند آن از کمالاتی است که اثر آن به دیگری نمی رسد (6).

ص: 109

1- (1) تسنیم، آیه الله جوادی آملی، ج 1، ص 326-327، به نقل از المیزان، ج 1، ص 19.

2- (2) همان.

3- (3) همان، به نقل از تفسیر کبیر، ج 1، ص 223.

4- (4) همان، به نقل از المنار، ج 1، ص 50.

5- (6) صحیفه سجادیه، دعای اول.

6- (7) تسنیم، ج 1، ص 328.

برخی نیز با این تفاوت که حمد، تنها در ستایش سزاوار به کار می رود ولی مدح در ستایش های باطل نیز کاربرد دارد چون: «احتوا فی وجوه المداحین التراب»<sup>(1)</sup> این نیز پذیرفته نیست، زیرا حمد در مورد ستایش باطل نیز به کار رفته است چون:

وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا<sup>2</sup>.

و نیز امیر پارسایان علی علیه السلام می فرماید:

«وَأَبْتَلِي بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي<sup>(2)</sup>؛ و به ستودن کسی مبتلا شدم که به من عطایی ارزانی داشته».

و نیز می فرماید:

«وَتَبَتَّعِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤَلِّيكَ الْحَمْدُ دُونَ رَبِّهِ...<sup>(3)</sup>؛ تو از آن که سخت را به کار بندد چشم داشت داری که تو را سپاس گوید و پروردگارش را به حساب نیاورد».

### فقط حمد برای اوست

به هر روی، حمد و ستایش برای خداست و هر حمد و ستایشی از هر حامد و ستایش گری و برای هر محمود و ستایش شده ای که باشد در حقیقت حمد خدای سبحان است، جز او هیچ کس سزاوار حمد نیست او حمید محض و محمود علی الاطلاق است.

قرآن کریم سراسر عوالم هستی امکانی و این اقیانوس بی کرانه ی هستی را مخلوق خداوند سبحان دانسته و بدون شک چون هستی ممکن جلوه ای از اوست زیبا و نیکوست:

قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ وَالَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ ۖ خَلَقَهُ<sup>6</sup>.

بنابراین هر چه به خلعت «شی» آراسته گردیده، که شامل سراسر عوالم و هستی امکانی است به لباس زیبایی و حسن آراسته است و چون حمد در برابر کمال، جمال و عطای نعمت

ص: 110

1- (1) بحار، ج 70، ص 294.

2- (3) نهج البلاغه، دکتر شهیدی، خطبه 225، ص 260.

3- (4) همان، خطبه 79، ص 58.

است پس حمد مطلق ازلی و ابدی از آن خداست و هیچ کس دیگر، سزاوار حمد نیست و بر این افق نور آنان که واسطه های فیض و مجاری رحمت اویند تحت الشعاع و سرآغاز سلسله ی فیض تنها ذات اقدس الهی است.

فاطمه چون از این مطلع می تابد و سخن خود را از حمد آغاز می کند به چنین گستره ی عظیم و بی نهایت نیز می نگرد و از همان ابتداء از حمد شروع می کند که در واقع روح توحید را نمایان کرده باشد و ثنا و ستایش را فقط از آن خدا بداند، خدای بزرگ حمید است که هم به معنای محمود و هم به معنای حامد به کار می رود او محمود است. بر این اساس تمام ستایش های موجودات از آن اوست و هم حامد حقیقی ذات اقدس متعال است و تنها اوست که می تواند حق ستایش خود را ادا نماید و در زیبا سخن «الحمد لله» این دو افق نمایان است که افق نخست آن که مقام محمود است در این سطور پیش رو تبیین می گردد:

الف) او محمود است(1) زیرا: حمد در برابر نعمت است و چون منعم حقیقی و بالذات، اوست، و همه ی نعمت ها (با واسطه یا بی واسطه) به او باز می گردد. پس محمود حقیقی اوست: *وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ* 2 در قرآن کریم هر جا سخن از حمد «الحمد» مطرح است، نعمتی از نعم الهی و فیضی از فیوضات او به عنوان دلیل مطرح است؛ و نیز از منظر قرآن کریم سراسر عوالم هستی امکان از آن جهت که آفریده ی خداست زیبا و نیکوست پس همه جمال ها از آن خدای سبحان است.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

چون حمد همان ثنا و ستایش در بربر کار زیباست از این رو همه ی حمدها از آن خداوند جمیل جمال آفرین است(2).

باید توجه داشت که زیبایی کارهای خدا مطلق است نه نسبی، تا تنها نسبت به خود آن ذات اقدس یا برخی اشیاء خوب و زیبا باشد. فعل خدا سراسر جمال، و جمال او جمیل مطلق، و کمال او کامل صرف است، و این راز نیایش بندگان خدا در محراب عبادت سحر ماه رمضان است:

ص: 111

---

1- (1) تسنیم، ج 1، ص 340.

2- (3) تسنیم، ج 1، ص 343.



«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلِّ جَمَالِكَ جَمِيلٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلِّهِ» و

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَمَالِكَ بِأَكْمَلِهِ وَكُلِّ كَمَالِكَ كَامِلٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَمَالِكَ كُلِّهِ»(1).

و نیز براساس ربوبیت مطلقه خدای سبحان و فروغ توحید افعالی، در اسناد فعل به فاعل، سهمی برای غیر خدا نمی ماند. زیرا تنها فیض الهی است که همه ی عوالم هستی را اداره می کند و کارهایی که به دیگران اسناد داده می شود، جز ظهور و تجلی فیض و فعل خدا نیست.

به همین دلیل، قرآن کریم در پرتو آیاتی، پیروزی رزمندگان و جهاد آنان را عمل خود معرفی می کند همانند: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ  
2.

و نیز پیرامون رسول اکرم می فرماید: وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى 3 چون تنها فیض خداست که همه ی هستی و از جمله میدان های نبرد حق با باطل را اداره و تدبیر می کند. براساس همین نگاه عارفانه ی قرآنی است که امام خمینی پیرامون آزادسازی خرمشهر فرمود: خرمشهر را خدا آزاد کرد. و نیز در مدح رزمندگان حماسه آفرین فتح المبین فرمود: از دور دست و بازوی قدرتمند شما را که دست خدا بالای آن است می بوسم(2). عارفی چون امام خمینی، دستی را می بوسد که ظهور و تجلی دست خدا است و گرنه عارف، دست غیرخدا را نمی بوسد. باری این قرآن است که می فرماید:

فَقُطِعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ 5.

به هر روی، این سروش وحی است که پس از شکست کافران، رزمندگان را ستایش نمی کند بلکه قلع و قمع و قطع ریشه ستم کاران را بیان کرده و از ذات مقدس خود ستایش می کند.

اگر در آیاتی از قرآن، بهشت را پاداش و جزای عمل مؤمنان دانسته، و یا سخن از خریدن جان و مال مؤمنان در برابر بهشت است، و یا از قرض الحسنه بندگان به خدای غنی سخن

ص: 112

1- (1) مفاتیح الجنان، دعای سحر.

2- (4) صحیفه نور، ج 16، ص 96.

می گوید، نه بیانگر استحقاق است، بلکه همه این ها برای تشویق است، زیرا ملک و مُلک آسمان ها و زمین از آن اوست (1).

او جامع کمالات است از مشرق جودش فروغ وجود ساطع و عدمستان را به خلعت وجود آراسته است. همه چیز از او و برای اوست، پس حمد و ستایش ها نیز از برای خداست و به او باز می گردد. جلوه های قدس الهی و ذوات معصومین این حقیقت را آشکار ساخته و در تبیین آن چنین گفته اند:

امام سجاد می گوید:

«وَلَوْ دَلَّ مَخْلُوقٌ مَخْلُوقًا مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مِثْلِ الَّذِي دَلَّتْ عَلَيْهِ عِبَادَكَ مِنْكَ كَانَ مَوْصُوفًا بِالْإِحْسَانِ... فَلَكَ الْحَمْدُ» (2).

و امام محمد باقر علیه السلام در مقام ستایش خداوند چنین ستایش می کند:

«وَأَنْتَ جَمَالُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَلَكَ الْحَمْدُ، وَأَنْتَ زَيْنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَلَكَ الْحَمْدُ» (3).

و امام موسی بن جعفر علیهما السلام در نیایش جمعه، خدای سبحان را چنین حمد می کند:

«... وَ لَكَ الْحَمْدُ... وَاللَّهُ تَخَلَّصَتْ الْحَمْدُ لِنَفْسِكَ، وَ جَعَلْتَ الْحَمْدَ مِنْ خَاصَّتِكَ، وَ رَضِيتَ بِالْحَمْدِ مِنْ عِبَادِكَ، وَ فَتَحْتَ بِالْحَمْدِ كِتَابَكَ، وَ خَتَمْتَ بِالْحَمْدِ قِصَائِكَ، وَ لَمْ يَعْدِلْ إِلَى غَيْرِكَ، وَ لَمْ يَقْصِرِ الْحَمْدُ دُونَكَ، فَلَا مَدْفَعٌ لِلْحَمْدِ عَنْكَ، وَ لَا مُسَدِّقٌ لِلْحَمْدِ إِلَّا عِنْدَكَ وَ لَا يَنْبَغِي الْحَمْدُ إِلَّا لَكَ» (4).

امام سجاد در نیایش خود می گوید:

بار خدایا اگر مخلوقی بتواند چون تو چنین فروغ هدایت گری را فراروی مردم قرار دهد او نیز سزاوار حمد و ستایش است؛ ولی همه ی نعمت ها و علوم از آن توست پس فقط تو سزاوار حمد و ستایشی.

ص: 113

1- (1) اعراف / 43؛ توبه / 111؛ حدید / 11؛ آل عمران / 189؛ بقره / 116؛ یونس / 31.

2- (2) صحیفه سجادیه، دعای 45.

3- (3) بحار، ج 84، ص 258، دعای پایان نماز شب.

4- (4) بحار، ج 87، ص 129، دعای روز جمعه.

و امام باقر علیه السلام می فرماید:

سراسر عوالم هستی امکان، جلوه ای از زیبایی توست و حمد نیز شایسته مقام زیبایی آفرین است؛ و در نیایش جمعه نیز با تصریح به این که حمد جز حریم و ساحت قدس خدای سبحان هیچ قرارگاهی ندارد و حمد جز برای او سزاوار نیست به وضوح حمد را فقط از آن خدای سبحان می داند.

به هر روی، اگر چه مقام محمود فقط از آن خداست، حامد نیز جز ذات لایزال حق نمی تواند باشد، بلکه حامد حقیقی او نیز جز خود او نیست، زیرا حمد حقیقی بدون شناخت حقیقی نعمت های الهی ممکن نیست و شناخت همه نعمت های او برای غیر خدا ممکن نمی باشد پس مقام حامد نیز اختصاص به خدا دارد.

### مشرق حمد فاطمی

مقام حمد، افق مبینی است که فروغ ستایش از آن به ساحت معبود محمود می تابد. حامد و ستایش گر، ستایش ممدوح خود می کند و در پرتو حمد، به مقام محمود می رسد. او ذات معشوق خود را که جامع همه ی کمالات است می ستاید و او را ثنا می گوید خواه نعمتی در میان باشد یا نباشد. مقام حامدان خدا، در قرآن چشم افروز است، در مدح آنان خداوند می فرماید:

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ... 1.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعریف این مقام می فرماید:

«أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَّادُونَ الَّذِينَ يَحْمَدُونَ اللَّهَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ؛ (1) آری، اولین کسانی که به سوی بهشت خوانده می شوند حامدانند؛ آنانند که در حال خوشی و ناراحتی خدا را حمد و ستایش می نمایند».

و در حدیث دیگر می فرماید

:«لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا كُلَّهَا لُقْمَةٌ وَاحِدَةٌ فَأَكَلَهَا الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ، ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ لَكَانَ قَوْلُهُ ذَلِكَ خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (2).

ص: 114

1- (2) بحار، ج 90، ص 215.

2- (3) همان، ص 216.

به راستی چرا حمد خدای سبحان از دنیا و همه چیز آن برتر است؟ چون حمد خداوند مصداقِ **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ** 1 کلم طیب است و هر چه چنین باشد به سوی خدای منزّه، از هر جهت بالا می رود و هر چه به سوی او بالا رفت، به مقام «عند» رسیده و عندالهی می گردد و دیگر فناپذیر نیست **مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ** 2.

در نتیجه چیزی که ابدی و جاوید است از آن چه که محدود و زودگذر است بهتر خواهد بود. از این رو حمد مؤمن بهتر از دنیای زودگذری است که دل بستگی به آن اساس همه ی گناهان است.

با توجه به مکانت عرشی مقام تحمید است که رسول خدا به ستیغ این مقام می درخشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا عَلَى كُلِّ حَالٍ ثَلَاثُمَاةَ وَ سِتِّينَ مَرَّةً وَإِذَا أَمْسَى قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ» (1).

و در حدیثی دیگر چنین آمده:

«وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا أَصْبَحَ وَ طَلَعَتِ الشَّمْسُ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا عَلَى كُلِّ حَالٍ يَقُولُهَا ثَلَاثُمَاةَ وَ سِتِّينَ مَرَّةً شُكْرًا» (2).

فاطمه علیها السلام در این مقام، عالی ترین الگوست. او از آموزه های وحی خدای حمید و دامان پدری که محمود و محمد است، آموخته که در این فراز بلند و محراب نیایش با معبود محمود چگونه سخن بگوید و با چه کلام و گویشی با خدا راز و نیاز کند. گویی فروغ آیات خداوند است که از جان فاطمه به ساحت ملکوت برمی تابد. آن مجموعه آیات قران پیرامون «تحمید» به روح آن حضرت تابیده و بدون شک بازتاب آن این ستایش ها خواهد بود.

در این محراب قدس، آن حضرت این گونه خدا را ستایش می کند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمِهِ بَلَغْتُ مَا بَلَغْتُ مِنَ الْعِلْمِ بِهِ، وَ الْعَمَلُ لَهُ، وَ الرَّغْبَةُ إِلَيْهِ...» (3) ستایش مخصوص خداوند سبحان است که ما را در پرتو نعمت هایش قرار

ص: 115

1- (3) نورالتقلین، ج 1، ص 15.

2- (4) بحار، ج 90، ص 216.

3- (5) فلاح السائل، ابن طاووس، ص 159.

داده و شناخت به او - که از بالاترین نعمت هاست - به ما ارزانی داشته و پاس بندگی اش را به ما عنایت نموده و دل های ما را به سوی خود متوجه ساخته و اطاعت اوامرش را بر ما لازم گردانیده است. سپاس او را می گویم که مرا منکر آیات کتابش قرار نداده، بلکه فروغ آیات قرآن بر جانم جاری گشته - و نیز با بصیرت مرا هدایت کرده که سرگردان و متحیر در منهج بندگی اش نیستم. او را می ستایم که مرا به دین خود هدایت کرد و جز بندگی خودش چیزی در جانم نهاد و فقط پرستش خودش را به من ارزانی داشت».

و در فرازی دیگر چنین ستایش می کند:

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي كَافِرًا لِّأَنْعَمِهِ، وَلَا جَاهِدًا لِّفَضْلِهِ، فَالْخَيْرُ مِنْهُ وَهُوَ أَهْلُهُ...» (1).

و در مقام حمد خداوند به پاس رفعت و جلالش چنین ستایش می کند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْمَكَّانِ، الرَّفِيعِ الْبُنْيَانِ، الشَّدِيدِ الْإِمْكَانِ، الْعَزِيزِ السُّلْطَانَ، الْعَظِيمِ الشَّانِ، الْوَاضِحِ الْبُرْهَانَ، الرَّحِيمِ الرَّحْمَنِ، الْمُنْعِمِ الْمَنَّانِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي...» (2)؛ سپاس شایسته ی خداوندی است که مکانتش بلند، بنیانش برتر و پابرجا، ارکانش استوار، سلطنتش پایدار، مقامش رفیع، برهانش روشن و نیز بخشنده، مهربان و روزی رسان و منان است؛ ستایش از آن خداوندی است که از هر مخلوقی که او را به حقیقت ربوبی و قدرت خداوند می شناخت مستور مانده است. دیدگان، او را نمی یابند و اخبار، او را در بر نمی گیرند. به راستی چه کسی را یارای حمد اوست؟»

به هر روی طنین «حمد» فاطمه، عالم گستر و بی نهایت است. او در ستایشی چنین می گوید:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ مِلْءَ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ، وَ مِلْءَ طِبَاقِهِنَّ، وَ مِلْءَ الْأَرْضِ السَّبْعِ وَ مِلْءَ مَا بَيْنَهُمَا، وَ مِلْءَ عَرْشِ رَبِّنَا الْكَرِيمِ...» (3).

ص: 116

1- (1) همان، ص 186.

2- (2) همان.

3- (3) فلاح السائل، ص 188.

و در ستایشی دیگر این گونه خدا را می ستاید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَنْسَى مَنْ ذَكَرَهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُخَيِّبُ مَنْ دَعَاهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ...» (1).

و نیز مقام ذات، افعال و نعمت های مادی و معنوی خدا را این گونه می ستاید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ، مُنْزِلِ الْآيَاتِ، وَاسِعِ الْبَرَكَاتِ، سَاتِرِ الْعُزَاتِ، قَابِلِ الْحَسَنَاتِ، مُقْبِلِ الْعَثَرَاتِ، مُنْفَسِ الْكُرْبَاتِ، مُنْزِلِ الْبَرَكَاتِ، مُجِيبِ الدَّعَوَاتِ، مُحْيِي الْأَمْوَاتِ، إِلَهٍ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ» (2).

آن حضرت به پاس شکر نعمت عبادت و مکارم اخلاق خدای سبحان را این گونه می ستاید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَمْدٍ، وَ ذِكْرٍ، وَ شُكْرٍ، وَ صَبْرٍ، وَ صَدْلَةٍ، وَ رِزْقٍ، وَ قِيَامٍ، وَ عِبَادَةٍ، وَ سَعَادَةٍ، وَ بَرَكَهٍ، وَ زِيَادَةٍ، وَ رَحْمَةٍ، وَ نِعْمَةٍ، وَ كَرَامَةٍ، وَ فَرِيضَةٍ، وَ سَرَاءٍ، وَ ضَرَاءٍ، وَ شِدَّةٍ، وَ رَخَاءٍ، وَ مُصِيبَةٍ، وَ بَلَاءٍ، وَ عُسْرٍ، وَ يُسْرٍ، وَ غِنَاءٍ، وَ فَقْرٍ، وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ فِي كُلِّ أَوَانٍ وَ زَمَانٍ وَ كُلِّ مَثْوَى وَ مُتَقَلَّبٍ وَ مَقَامٍ (3)؛ سپاس و ستایش خداوند را سزاوار است بر هر مدح و ذکرش، بر هر شکر و صبرش، او را سپاس می گویم بر هر نماز و زکات، و در هر قیام و عبادتی، بر هر سعادت و کامیابی، و بر هر برکت و زیادتی. او را ستایش می کنم بر هر رحمت و نعمتی، و او را می ستایم بر هر کرامت و فریضه ای. بر هر خوشی و ناخوشی، در هنگامه های سخت و آسایش او را ستایش می کنم و در هر مصیبت و بلائی ساحتش را می ستایم، در هر تنگنا و گشایشی او را حمد می گویم، بر هر بی نیازی و فقری ستایش می نمایم و در هر زمان و مکان و در حال حرکت و توقف و در هر لحظه و جایگاه او را می ستایم».

اوج تابش حمد خداوند، در این جملات آشکار گردیده است.

فرزند بزرگوارش امام سجاد علیه السلام نیز اوج فروغ و فروز حمد را در نیایشی این چنین می نمایاند:

ص: 117

1- (1) همان، ص 228.

2- (2) همان.

3- (3) همان.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوْلٍ كَمَا نَقَبْلَهُ، وَالْآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ، الَّذِي فَصَّرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارِ النَّاطِرِينَ، وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاوِصِينَ...؛ حمد ویژه ی خدایی است که در اولیت بی آغاز و در آخریت بی انجام است، خدایی که دیده ی کوتاه بین اهل نظر توان رؤیت و مشاهده ی او را ندارد و اوهام و اندیشه های واصفان را یارای وصف او نیست».

ستایش از آن خدایی است که اگر توفیق شناخت حمد خود را از بندگانش دریغ می کرد و به انسان ها نمی آموخت تا در برابر نعمت های پیاپی او حمد کنند در نعمت هایش تصرف کرده، از آن بهره مند می شدند و او را حمد نمی کردند و بدون هیچ گونه سپاسی از رزق الهی به طور گسترده بهره برداری می کردند و با چنین کفرانی از حدود انسانیت خارج، و به مرز بهیمیت می رسیدند آن گاه همانند چهارپایان یا فروتر از آنها می شدند.

حمد و ستایش خدای را...، حمدی که خدای سبحان با آن ما را هم زیست حامدان و شاکران قرار داد تا با آن بال به سوی رضایت و عفو ذات اقدس الهی از دیگران سبقت گیریم؛ حمدی که تاریکی های برزخ با آن زدوده شود و پیمودن راه برزخ به سوی قیامت کبری و رستاخیز عمومی با آن آسان گردد و جایگاه ما در نزد شاهدان اعمال «پیامبران، امامان و فرشتگان» با آن، شریف و گرامی شود. در روزی که هر کس برابر ره آوردش جزا داده شود و به هیچ کس ستمی نمی رود؛ حمدی که ما را به برترین مقام علین برساند؛ حمدی که در روز خیره شدن چشم ها، دیده ی ما بدان روشن گردد و در روز سیاه شدن سطح اندام ها، روی ما به آن سفید گردد؛ حمدی که مایه ی رهایی از آتش دردناک الهی و عامل نیل به جوار کریمانه ی حق باشد؛ حمدی که با آن به عالم فرشتگان مقرب راه یافته با آنان رقابت کنیم و با آن به پیامبران مرسل بیونندیم، در جایگاه بی زوال ابدی و محل کریمانه و تحول ناپذیر... و ما چگونه می توانیم سپاس او را به جای آوریم و از عهده شکرش برآیم؟ هرگز چنین توانی نداریم....

حمد و سپاس خدای را به سان حمد نزدیک ترین فرشتگان و کریم ترین بندگان و پسندیده ترین حامدان و ستایش گران؛ حمدی که همانند برتری خدا بر همه ی آفریدگان، از همه سپاس ها برتر است؛ و سپاس خدای را در برابر نعمت هایی که به ما و گذشتگان عطا کرده و به آیندگان می بخشد؛ حمدی که گستردگی آنچه علم خدا به آن احاطه دارد و به میزان چندین برابر هر یک از آنها؛ حمدی جاویدان تا روز قیامت؛ حمدی که به آن گستردگی که نه مرزپذیر است و نه شمارش بردار؛ نه پایانی برای امتداد آن و نه تمامیتی برای زمان آن

است؛ حمدی که عامل رسیدن به طاعت و عفو او باشد و سبب رضایتش و وسیله مغفرتش و راهی برای بهشتش و رهاننده از عذابش و مایه ی ایمنی از خشم او و توان و قدرت بر طاعت او، و مانعی در برابر معصیت او، و دست یاری بر ادای حقش؛ حمدی که با آن در ردیف اولیای سعادت‌مند خدا و در سلک شهیدان راه او قرار گیریم؛ زیرا او «إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ» سرپرستی ستایش شده است (1).

### حمد یا دانشگاه معرفت

امام سجاده علیه السلام در این دعا «حمد» را با توحید خدای سبحان آغاز و پس از بیان رازقیت خدا، حسابرسی اعمال و کیفر تبهکاران و پاداش نیکوکاران به تبیین ویژگی ها و آثار حمد، در دنیا، برزخ و قیامت و مقام رفیعی که با حمد می توان به آن دست یافت می پردازد.

### زلالی از زمزم حمد

الف) در این نیایش، حمد فصل مقوم انسان است فراتر از آن چه فیلسوفان می گویند که «نطق» فصل مقوم و مرز انسانیت انسان است، در فرهنگ قرآن و عترت، انسان فقط حیوان ناطق نیست بلکه حیوان ناطق حامد است. (2)

بنابراین اگر کسی حامد و ستایشگر نبود و این زلال بر روحش جاری نگشته بود، او ولو ناطق و گویاست، ولی هنوز از قلمرو حیوانیت خارج نشده است، زیرا چهارپایانند که از نعمت های الهی بهره مند بوده، ولی حامد و ستایشگر منعم نمی باشند.

شگفتا، آن چه انسان را بر افق انسانیت آشکار می سازد و او را از حیوانات جدا می کند، مرتبه کامل حمد است که امام سجاده علیه السلام در این دعا و دعای پنجاه و یکم صحیفه بیان کرده اند و گرنه همه ی موجودات مسبح و حامد ذات اقدس الهی هستند: **إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** 3 راز این که خدای متعال پیرامون بعضی از انسان ها می فرماید که **أَنَّا وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا**

ص: 119

1- (1) صحیفه سجادیه، دعای اول؛ تسنیم، ج 1، ص 364-369.

2- (2) شبنم، ج 1، ص 369.



يَقْفَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا<sup>1</sup> همین است که حیوانات نیز مرتبه ی ضعیف شکر و سپاس را دارند ولی چون از عقل بی بهره ند به کمال حمد «معقول» نمی رسند، ولی انسان با داشتن عقل، اگر عقل خود را مغلوب شهوت و غضب حیوانی نسازد بر اوج کرامت می درخشد، و اگر عقل خود را مغلوب ساخت از حیوانات نیز پست تر می گردد؛ چون با چراغ به بیراهه می رود، عقل او در اسارت هوس هاست:

«وَ كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»<sup>(1)</sup>.

ب) حمد، عامل همزیستی با پیامبران و فرشتگان و ره توشه ای برای سرعت و سبقت به سوی رضایت و عفو الهی است.

ج) حمد، روشنگر تاریکی های جهان برزخ و هموارکننده ی عقبه های راه انسان به سوی رستاخیز است؛ تاریکی برزخ پیامد گناهان است که فروغ حمد، این ظلمتکده را روشن می سازد. با روشن شدن برزخ، راه انسان به سوی قیامت کبری هموار، و پیمودن این راه آسان می گردد.

به هر روی، حقیقت مرگ، انتقال از عالمی به عالم دیگر است:

«لَكِنَّكُمْ تَتَّبِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»<sup>(2)</sup> مرگ جسد، مرگی است که در دانش زیست شناسی مطرح است، ولی جان نمی میرد و این نور حق خاموش نمی شود. انتقال و پرواز از دنیا به جهان برزخ، برای بعضی بسیار آسان و نسبت به افرادی بسیار دشوار است.

رزمنده ای که صبح گاهان در میدان نبرد، هدف تیر دشمن قرار گرفته و مدت ها در خون خود می غلتد و شناور است؛ گرچه به ظاهر پنداشته می شود که با فشار مرگ دست به گریبان است، ولی این چنین نمی باشد، او هرگز توجهی به دنیا ندارد و همانند تشنه ی بی تابی است که در هوای گرم و سوزان، چشمه ساری از آب خنک و زلال می یابد و تن به آن می سپارد. از این رو امام باقر علیه السلام در پاسخ این پرسش، که شهیدان کربلا در برابر رگبار تیرها چه احساسی داشتند؟ فرمود: «همان احساسی که شما از فشار دادن یکی از انگشتان خود با دو انگشت دیگر دارید»<sup>(3)</sup>.

ص: 120

1- (2) نهج البلاغه، حکمت 211، ص 397.

2- (3) بحار، ج 37، ص 146.

3- (4) معانی الاخبار، شیخ صدوق، باب معنی الموت، ح 4 و 5.

مرگ سرخ و پرواز از دنیا به برزخ، برای شهید لذت بخش است نه رنج آور. ولی تبهکار که به سرعت جان می دهد گر چه به ظاهر فشار جان دادن ندارد؛ ولی جدا شدن روح او از جلوه های دنیوی و انتقال به عالم برزخ، برای او سخت و دردناک است.

قرآن، این حقیقت را این گونه بازگو می کند:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ 1.

سر زدن بر چهره و پشت آنان شاید این باشد که: فرشتگان مأمور دنیا که انسان گناهکار را تهی دست می بینند، با زدن بر پشت او، وی را از دنیا بیرون می رانند و مأموران برزخ نیز چون او را تهی دست در حال آمدن مشاهده می کنند به صورتش می کوبند، او این گونه استقبال و بدرقه می گردد و این خود گونه ای از عذاب و فشار قبر است و بر این اساس که عالم قبر همان جهان برزخ است، انسان تبهکار گرچه در فضای باز آسمان یا دریا بمیرد، فشار قبر دارد. کسی که توانست به آسانی از دنیا به برزخ راه یابد، راه برزخ به سوی قیامت نیز بر او آسان و هموار خواهد بود.

به هر روی، راز این که حمد و ستایش خدا، راه برزخ به قیامت را آسان می سازد این است که انسان ستایشگر، خدا را ولی خود می داند و کسی که ولی نعمت خود را به خوبی بشناسد، او را حمد می کند و هرگز به سوی کس و چیز دیگری گرایش نخواهد داشت.

کسی که نعمت ها را از سوی غیر خدا بداند، رشته محبت و ولایتش به خدا را پاره کرده، ارتباطی با آن مبدء نور و فیض و رحمت نداشته، و لذا اگر چه به زبان «أَلْحَمَّ لِلَّهِ» بگوید، فقط لقلقه زبانی دارد و روح او، روح حامد نیست. بنابراین کسی که طلب کارانه نعمت را دست رنج خود می داند، به حقیقت حمد نرسیده و ولی نعمت خود را نشناخته است.

دنیاگرایان پس از مرگ، همانند حال خواب، یک سلسله خاطرات دارند و بسیاری از آنان مرگ را نمی فهمند و از انتقال به جهان دیگر آگاه نیستند، آن گاه است که چون تلقین میت را می شنوند و اموری را مشاهده می کنند که با آن مانوس نیستند، تازه می فهمند که مرده اند و به عالم برزخ منتقل شده اند و چون حقیقت مرگ انتقال است و انسان وابستگی و دل بستگی های فراوانی به دنیا دارد، تا همه ی آن وابستگی ها قطع نشود، او وارد برزخ نمی شود. برای گسستن همه ی این پیوندها نیز زمانی طولانی لازم است.

انسان شیفته دنیا همانند معتادی است که در بازداشتگاه به سر می برد که اعتیادش باقی است؛ ولی مورد اعتیادش در دسترس او نیست و از این رو به عذابی دردناک گرفتار است. انسان دنیاگرا با قلبی آکنده از تعلق به دنیا می میرد و این علاقه تا مدت ها او را می سوزاند تا به تدریج و بر اثر اشتغال به عقبات برزخ علاقه اش از دنیا بریده شود، زیرا آن جا راه درمانی وجود ندارد.

(د) حمد، جایگاهی شرافتمندانه نزد گواهان قیامت به انسان می بخشد.

ه - حمد، عامل ترفیع انسان به اعلی علین، مایه ی روشنی چشم و روسفیدی در قیامت است.

به هر روی، با این افق های معرفتی و معارفی حمد، روشن می گردد که حمد فقط گفتن «الحمد لله» نیست بلکه حمد حقیقی، عقیده و اخلاق عملی است که اگر کسی به آن آراسته شد به آن مقام رفیع می رسد.

حامد باید با تمام وجود، خدا را ستایش کند، هم نعمت های الهی را بشناسد و هم آنها را از خدا بداند و هم آنها را در بستر مناسب صرف نماید.

و) حمد، عامل رهایی از عذاب دردناک آتش و رهایی به جوار کریمانه حق است.

ز) حمد، وسیله ای برای رقابت با فرشتگان و پیوستن به پیامبران در بهشت است.

ح) حمد، عامل دست یابی انسان به طاعت، عفو، رضوان و مغفرت حق است.

ط) حمد، راهی به سوی بهشت لقای حق و نگهبانی در برابر انتقام ها و عقوبت های الهی و مایه ی ایمنی از خشم خداوند است.

ی) حمد، حاجز و مانعی در برابر عصیان و دست یاری برای ادای حق خداست.

ک) حمد، عامل عروج به اوج سعادت اولیاء و پیوستن به سلک شهیدان راه خداست(1).

باری، حمد، دانشگاه بزرگ معرفت است و حامدان، بندگان خاص خدا هستند که در محراب نیایش مقام محمود، مفهوم انسان کامل را ترجمانند.

بر بلندای این طاق ملکوت چهره ی پیامبران و اولیای خدا می درخشد؛ آنان که پس از حقیقت ازلیه الهیه، زلال ترین جلوه های حقیقتند و مصادیق آن در کامل ترین نصاب چهارده معصومند(2).

ص: 122

1- (1) تسنیم، ج 1، ص 364-374.

2- (2) استفاده از سخنان استاد علامه محمدرضا حکیمی.

امام سجاد در نیایشی پرده از رخ این مقام برمی افکند و در مقام حضور «عندی» چنین نیایش می کند:

«فَأَنْتَ عِنْدِي مَحْمُودٌ، وَصَنِيْعُكَ لَدَيَّ مَبْرُورٌ، تَحْمَدُكَ نَفْسِي وَ لِسَانِي وَ عَقْلِي، حَمْدًا يَبْلُغُ الْوَفَاءَ، وَ حَقِيْقَةَ الشُّكْرِ، حَمْدًا يَكُوْنُ مَبْلَغَ رِضَاكَ عَنِّي فَتَجَنَّبِي مِنْ سُخْطِكَ» (1).

با وجود این اوج و تابش باز هم، فتح ملکوت حمد را ناممکن می دانند و امیرالمؤمنین می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ...» (2)؛ سپاس خدایی را که سخنوران در ستودن او بمانند.

عطار این گونه می سراید:

عقل جان را گرد ذات راه نیست وز صفات هیچ کس آگاه نیست

عقل اگر از تو وجودی پی برد لیک هرگز ره بکنهت کی برد

چند گویم چون نیایی در صفت چون کنم چون من ندارم معرفت

ذره ذره در دو گیتی وهم توست هر چه دانی نه خداست آن فهم توست

صد هزاران طور از جان برتر است هر چه خواهم گفت او زان برتر است (3)

و همو سروده است:

وصف او چون کار جان پاک نیست عقل را سرمایه ی ادراک نیست

هیچ دانایی کمال او ندید هیچ بینایی جمال او ندید

در کمالش آفرینش ره نیافت دانش از پی رفت و بینش ره نیافت

او سلیمان است ما موری گدا در نگر کو از کجا ما از کجا

انبیا در وصف تو حیران شده سرشناسان نیز سرگردان شده (4)

باری حمد و ستایش او همه جا را فرا گرفته است علی علیه السلام می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ» (5)

عالم پر از حمد و ثنا از طوطیان آشنا

- 1- (1) صحيفه سجاديه، دعای 51.
- 2- (2) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 2.
- 3- (3) منطق الطير، ص 8-9.
- 4- (4) همان، ص 10، 12، 19، 40.
- 5- (5) نهج البلاغه، خطبه 191، ص 208.

مرغ دلم بر می پرد چون ذکر مرغان می رود(1)

و همه باید ستایش او کنند و حمد او گویند:

«وَلَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ»(2)

همه تسبیح گویند اگر ماهست اگر ماهی

و لیکن عقل استاد است او مشروح تر گوید(3)

آری، حمد و ستایش او را سزاوار است که همه ی آفریده ها را براساس علم و حکمت خلقت وجود بخشد:

«مُبْتَدِعُ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِهِ، وَ مُنْشِئُهُمْ بِحِكْمَتِهِ»(4)؛ و ستایش او را سزد که فرجام همه امور به سوی اوست:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ...»(5) ستایش خدای را که به سوی اوست بازگشتن آفریدگان و پایان کارهای جهان، او را سپاس می گویم به احسان وی که فراوان است و برهان او که رخشان است و بخشش او که افزون است و نعمت او که از اندازه برون است.

فاطمه علیها السلام آن در صدف معرفت و پرورش یافته دامن پیامبر و قران، پس از حمد بار دیگر به حمد خدا می پردازد و فلسفه و حکمت آن را بیان می دارد:

«مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ اِئْتَدَاهَا، وَ سُبُوحِ آلَاءِ اُسْدَاهَا...»(6) و ترجمانی از آیات قرآن را ارائه می کند چون کتاب مبین گویای آن است:

وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوها اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُورٌ رَّحِيْمٌ 7.

و نیز می فرماید:

«وَ اَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَّا سَأَلْتُمُوهُ وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوها»(7).

هر کس به زبانی صفت و نعت تو گوید بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه(8)

ص: 124

1- (1) کلیات شمس تبریزی، ص 238.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 16، ص 18.

3- (3) کلیات شمس تبریزی، ص 251.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 191، ص 208.

5- (5) همان، خطبه 182، ص 189.

6- (6) فرازی از خطبه.

7- (8) ابراهیم / 34.

8- (9) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، محمد دشتی، ص 256 به نقل از دیوان شیخ بهائی «ره».

## وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَهُ

فاطمه علیها السلام پس از حمد و ستایش خداوند، زبان به شکر خدای سبحان می گشاید و می گوید:

«وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَهُ» (1).

اگر چه میان واژه حمد و شکر تفاوت هایی موجود است، از این رو که: شکر به معنای سپاسگزاری در مقابل کفران است و چنان که کفران صحیح نیست مگر از کسی که استفاده از نعمت نموده و از آن بهره مند شده است و در مقابل نافرمانی کرده و از آن قدردانی نکرده است، شکر و سپاس نیز بر نعمتی صحیح است که به شخص سپاسگزار رسیده باشد برخلاف حمد که ستایشی است در برابر مطلق نیکویی. بنابراین به جای «الْحَمْدُ لِلَّهِ» الشکر لله نمی توان گفت، چون شکر، سپاس نعمتی بود که به خود سپاسگزار رسیده است، فاطمه علیها السلام با بیان شکر، پس از حمد می خواهد بیان کند از نعمتی می گویم که همه در آن شناوریم و پرتو آن بر همه ی ما تابیده است. تفاوت دیگری نیز در میان این دو واژه مشهود است و آن این که حمد مختص ذات حضرت حق است، محمود حقیقی، فقط خدای سبحان است. (2)

و اگر خداوند، حمد مقام صالحان کرده و در بیان علی علیه السلام این فروغ می درخشد آن حضرت می گوید:

«فَرَضِي سَعْيُهُمْ وَ حَمْدَ مَقَامِهِمْ» (3). علی علیه السلام چشم اندازی را فراروی درک و خرد مردمش می گشاید و گرنه در یک تحلیل و جمع بندی نهایی غیر خداوند سهمی در حمد نداشته بلکه خدای سبحان حامد و ستایش گر کمال خویش است. او با فعلی از افعال خود ستایشگر فعل دیگری است. باری براساس توحید افعالی و ربوبیت مطلق خدای متعال، اعمال صالح و سعی مشکور بندگان خدا چیزی جز ظهور و تجلی فعل خدا نمی باشد و حمد نسبت به آن در حقیقت حمد و ستایش فعل خداست. از سوی دیگر حمد خدا از مقام صالحان، نیز نعمتی از خداوند است که در برابر آن حمد خدا لازم است. بنابراین، کسی که در دید و نظر ابتدایی محمود خداست، به نگاه نهایی به خاطر این که محمود خدا بوده، باید حامد خدا باشد و خدا را ستایش کند.

ص: 125

1- (1) بلاغات النساء، ص 19.

2- (2) تسنیم، ج 1، ص 348.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 222، ص 257.



خلاصه، حمد از آن خداوند است، و لک الحمد، آهنگ نیایش ذوات مقدس معصومین علیهم السلام است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تبیین این حقیقت می فرماید:

«وَلَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ»<sup>(1)</sup>.

ولی شکر، چنین نیست و در فرهنگ دینی و قرآن چنین آمده: «أَشْكُرُ لِي وَلِوَالِدَيْكَ 2 که دستور شکر غیر خدا آمده است.

با وجود این تفاوت، فروغ «حمد» بر شکر نیز می تابد و در روایاتی این حقیقت نمایان است.

1. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَغُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا أَدَى شُكْرَهَا»<sup>(2)</sup>.

2. و نیز می فرماید:

«الشُّكْرُ لِلنَّعْمِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»»<sup>(3)</sup>.

3. و نیز حماد بن عثمان می گوید:

خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَدْ ضَاعَتْ دَابَّتُهُ فَقَالَ: لَيْنُ رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيَّ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ» قَالَ: فَمَا لَبِثَ أَنْ أَتَى بِهَا فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» فَقَالَ قَائِلٌ لَهُ: ... جُعِلَتْ فِدَاكَ أَلَيْسَ قُلْتَ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: أَلَمْ تَسْمَعْ عَنِي قُلْتُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»<sup>(4)</sup>.

باری، در واقع شکر، یکی از مصادیق حمد است و واژه حمد از جوامع الکلمی است که چون آفتاب فروغش فراگیر است<sup>(5)</sup>.

از جن وانس و جامد و نامی و وحش و طیر

هر یک جدا به حمد تو داستان سرا شود<sup>(6)</sup>

ص: 126

1- (1) همان، خطبه 16، ص 18.

2- (3) تفسیر صافی، ج 1، ص 71.

3- (4) بحار، ج 90، ص 214.

4- (5) نورالثقلین، ج 1، ص 15.

5- (6) تسنیم، ج 1، ص 357.

6- (7) دیوان لامع، ص 279.

اکنون جای این پرسش است که فاطمه علیها السلام که در ابتدا با «حمد» مقام خدا را ستایش نمود اکنون چرا باز با واژه ی شکر آن مقام را می ستاید و سپاسگزاری می کند؟

پاسخ آن که، تابش شکر فاطمه از دو منظر پدیدار است؛ نخست آن که فاطمه است با آن روح عرشی و آسمانی مقام حمد و سپاس خدا طراوت روح اوست.

او که حبیبه ی خدا و فانی در عشق و محبت خداوند است؛ آن گاه که پدر به او می گوید: «فاطمه جانم! اینک جبرئیل در کنار من است و از سوی خدا پیام آورده که فاطمه هر چه از خدا می خواهد بخواهد که خدا به او عطا می کند»، در پاسخ می گوید:

«سَعَلْتَنِي عَنْ مَسْأَلِهِ لِدَّةِ خِدْمَتِهِ، لَا حَاجَةَ لِي غَيْرِ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ الْكَرِيمِ فِي دَارِ السَّلَامِ»<sup>(1)</sup>.

و نیز آن حضرت در نیایش خود می گوید:

«وَ أَسْأَلُكَ لِدَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ»<sup>(2)</sup> و نیز:

«وَ أَسْأَلُكَ النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ، وَ الشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ»<sup>(3)</sup> و نیز چنین نیایش می کند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ كَانَتْ يَرَاكَ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي فِيهِ يَلْقَاكَ، وَ لَا تَمُتْنَا إِلَّا عَلَى رِضَاكَ»<sup>(4)</sup>.

فاطمه علیها السلام بر افق برین «لقاء» می درخشد، مقامی که از آن «خاص الخواص» است.

مقامی که فروغ آن در قرآن می درخشد و افزون بر بیست مرتبه از این افق پرده برداری شده و واژه «لقاءالله» نورافشانی کرده است. به راستی مقام «لقاءالله» کدام است؟ آیا همان مرگ است آن گونه که بعضی گفته اند یا آن که مقام لقاء روح بر مشرق نور حضرت حق است و ملاقات جان عاشق با خداوند، همان وصول و زیارت و نظر بر وجه الله و دیدن قلب است. فیض سروده است:

خوشا آن دل که از اغیار ببرید خوشا آن جان که از جز یار بگسست

خوشا آن دل که با دلدار آمیخت خوشا آن جان که با جانانه پیوست

خوش آن کو از سر کونین برخاست بخلوت خانه ی توحید بنشست<sup>(5)</sup>

ص: 127

1- (1) ریاحین الشریعه، ج 1، ص 105.

2- (2) فلاح السائل، ابن طاووس، ص 187.

3- (3) فاطمه الزهراء امّ الائمة، ص 252، دعا الرضا بالقضاء.

4- (4) همان، ص 257، دعاء فاطمه الزهراء فی یوم الجمعة.

5- (5) دیوان فیض کاشانی.

دل می نتوان به غیر بستن باید بجز از خدا گسستن(1)

به هر روی، در تفسیر «قد قامت الصلوه» امیرالمؤمنین می فرماید: «نزدیک شد وقت زیارت» و در دعاها مکرراً وارد شده است

:«و لا تحرمنى النظر إلى وجهك»؛ بارالها مرا از نظر به وجهت محروم مفرما و علی علیه السلام فرمود:

«و لکن تراه القلوب بحقایق ایمان(2)» که دل ها خدا را می بینند، و در مناجات شعبانیه آمده است:

«و ألحقتى بنور عیزک الأبھج، فأكون لك عارفاً(3)»؛ بارالها مرا به نور عزتت که خلعتی بهجت آفرین است بیارای تا تو را بشناسم. و نیز در همین مناجات می خوانیم:

«و أنز أبصار قلوبنا بضيائ نظرها إليك، حتى تحرق أبصار القلوب حجب النور، فتصل إلى معدن العظمه، و تصير أرواحنا معلقه بعز قدسك(4)»؛ بار خدایا! چشم دل ما را به نوری که بتواند به تو نگاه کند منور فرما؛ تا فراسویی که چشمان دل ها حجاب های نور را بشکافد و به کان عظمت برسد. و جان های ما آن چنان شود که به عزت قدس تو تعلق یابد».

و نیز در دعای کمیل زمزمه می شود:

«و هبني صبرت على عذابك فكيف أصبر على فراقك؛ گیرم که به سوز عذابت بردباری کنم، ولی چگونه بر فراق تو شکیبیا باشم».

به هر روی، این مقام لقاء و زیارت الرحمن است که بر این افق ذوات خاص «حجج الله» می درخشند. شگفتا! این چه مقام و مرتبتی است؟ آنان که خود، وجه الله و اسم اعظم پروردگارانند و آنان که از پرتو نورشان خداوند بهشت و نعمت های آن را آفرید.

این مقام لقاء است نه دیدار بهشت و حورالعین.

ص: 128

1- (1) همان، ص 39.

2- (2) رساله لقاء الله، ص 38-39-40.

3- (3) مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

4- (4) مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

مگر در دعای شب شنبه که در جمال الاسبوع و ربیع الاسابیع آمده پس از نیایش و تقدیم درود و صلوات و دعا به وجود مبارک رسول خدا چنین نمی خوانیم:

«وَ اَرْزُقُهُ نَظْرًا اِلَى وَجْهِكَ يَوْمَ تَحْجِبُهُ عَنِ الْمُجْرِمِينَ»؛ خدایا به او روزی کن که به وجه تو نظر کند آن روز که وجهت را از گناهکاران پوشیده می داری. این نظاره بر وجه، افق اعلی است که وصف بهشت و نعمت های آن در آن نمی گنجد.

آخر این نیایش و ادعیه ای است که پیامبران و اولیاء خداوند حتی رسول خدا می خواندند، آن حضرت که خود اسم اعظم و وجه خداست در خبر معراج است که آن حضرت پس از رکوع خطاب رسید:

«فَانْظُرْ اِلَى عَرْشِي، قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فَتَنَظَرْتُ اِلَى عَظْمِهِ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَ عُشِيَ عَلَيَّ... (1)؛ به عرش من نگاه کن حضرت فرمود: پس نگاه کردم عظمتی را دیدم که از شکوهش جانم برون رفت و پوشانده شد بر من».

آنان که پس از نیل به درجه قرب و فانی فی الله، مصداق کامل «وجه الله» و «جنب الله» و «اسم الله» می گردند، آنان که خود فرموده اند: «نحن الاسماء الحسنی» ماییم نام های زیبای خداوند؛ و بدون شک مقصود از این نام ها اسم لفظی نیست، پس مقصود اسم عینی خواهد بود، آن گونه که اخبار از این راز پرده برمی دارد و افق این غیب را می گشاید که خداوند متعال را اسماء عینی غیر لفظیه است که با آن ها تدبیر جهان آفرینش می نماید. خداوند با آن اسماء در عوالم تجلی می کند و تأثیرات در عالم به وسیله ی آن نام ها واقع می شود؛ بلکه وجود همه ی عوالم از تجلیات اسماء الهیه است؛ آن گونه که در نیایش های ائمه علیهم السلام جلوه گر است در دعای سمات چنین آمده:

«وَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ عَلَيَّ...؛ بار خدایا تو را به آن نامت می خوانم که به آن بر حضرت موسی، ابراهیم و... تجلی کردی» (2).

و نیز:

«وَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ... خدایا تو را به آن نامت می خوانم که به وسیله آن آسمان ها و زمین را آفریدی».

ص: 129

1- (1) رساله لقاء الله، ص 10.

2- (2) مفاتیح الجنان، دعای سمات.

و در دعای کمیل است:

«وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ؛ بَارِئًا تَوَرَّأَى خِوَانِمِ بِيهِ أَنْ نَامَ هَيْتُ كَمَا أَرْكَانَ هَمَّةٍ شَيْءٍ رَأَى بِرِ كَرْدَةٍ اسْتِ»<sup>(1)</sup>.

باری، مقام اسم که شناخت و بینش آن برای غیرذوات معصومین ممکن نیست فقط آنان که خود مظهر اسماء حسناى خداوند بوده اند، آن را می شناسند و از آن می گویند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ «تَبَارَكَ وَتَعَالَى» خَلَقَ إِسْمًا بِالْحُرُوفِ غَيْرِ مُتَّصَوِّتٍ وَبِاللَّفْظِ غَيْرِ مُنْطَقٍ، وَبِالشَّخْصِ غَيْرِ مُجَسَّدٍ، وَبِالتَّشْبِيهِ غَيْرِ مَوْصُوفٍ، وَ بِاللُّونِ غَيْرِ مَصْبُوغٍ...»<sup>(2)</sup> همانا خدای تعالی اسمی را آفرید که به حرف صدادار نیست و در لفظ به نطق نمی آید و در مقام تشخیص در قالب جسد نیست و در تشبیه قابل توصیف نیست و در رنگ، رنگ آمیزی نشده است: آن اسمی است بی کران و نامحدود، از حس توهم کنندگان در حجاب است و پوشیده ای است بدون نقاب، پس او را کلمه تمامی قرار داد بر چهار جزء که قرین هم بوده و هیچ یک بیش از دیگری نبود و سه اسم از آن چهار اسم را چون خلق بدان ها نیازمند بود ظاهر کرد و یکی از آن ها را محجوب نمود. آن اسم مکنون مخزون است. و اینان بودند نام هایی که ظاهر شدند. پس ظاهر همان الله تعالی است. و خدای سبحان برای هر یک از این اسماء چهار رکن را مسخر کرد؛ پس همگی دوازده رکنند، سپس برای هر رکن از این رکن ها سه اسم آفرید که فعلی منسوب به آن ارکان بودند و آن اسم ها عبارتند از «الرحمن، الرحيم، الملك، القدوس، الخالق، الباریء، المصور...» پس این اسماء و آن چه از اسماء حسنی باشد تا سیصد و شصت اسم تمام نسبشان به آن سه اسم است. سه اسم پنهان، و در خزینه ی غیب نگه داری شده و این است آن چه خدای تعالی می فرماید:

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى 3.

این منزلت و افق برین اسم است که در روایات و ادعیه می درخشد.

ص: 130

1- (1) مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 112؛ التوحید، صدوق، ص 19، باب 29.

در تبیین این مقام ائمه ما علیهم السلام فرموده اند:

«که ما اسماء حسناى خدا هستیم. بلکه امام اسم اعظم است. به اعتقاد شیعه امامیه، اشرف مخلوقات رسول خداست. و بر این تقریر او اسم اعظم خداست و در ادعیه، آن حضرت را حجاب اقرب خوانده اند، یعنی فقط امکان تو، حجاب بود میان تو و خدایت، همان تعبیری که می گوید ما را جز به مقام الوهیت، به هر مقامی خواستید ستایش کنید، آری حجاب، امکان موجود است»<sup>(1)</sup>.

و به گفته حافظ:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

به هر حال، پس آن حضرت اقرب مخلوقات است، و اکنون اگر این اسماء و صفات از مراتب حقیقت رسول خدا باشد، لابد قرب آن بزرگوار، قرب معنوی، و معرفت او حقیقت خواهد بود؛ اکنون که این افق بدرخشید و مقام اسم اعظم ساطع شد که آن وجود رسول خدا است، مقام عرشی فاطمه نیز تابان می گردد، چون او روح رسول خدا بود. و تجلی لقاء آن حضرت نیز آشکار می گردد. که آن حضرت فرمود:

«فَجَعَلَنِي كَأَنِّي أَرَاكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ الَّذِي فِيهِ الْفَاكُ»<sup>(2)</sup>.

آری فاطمه، بر ستیغ این مقام است، مقامی که اگر انسان بر آن ایستاد، چشم جانش باز می گردد، و جهان غیب را مشاهده می کند.

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ أَعْيُنٍ: عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دِينِهِ وَدُنْيَاهُ، وَعَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ لَهُ الْعَيْنَيْنِ الَّذَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ...»<sup>(3)</sup>: همانا برای بنده چهار چشم می باشد که با دو چشم، امر دین و دنیا را می بیند و با دو چشم دیگر، آخرتش را نگاه می کند. پس چون خدای تعالی برای بنده ای نیکی بخواهد، آن دو دیده که در دل است می گشاید، پس با آن دو دیده، نادیدنی ها را مشاهده می کند. «آن چه نادیدنی است آن بینی».

ص: 131

1- (1) مفاتیح الجنان، دعاهای هر روزه ماه رجب.

2- (2) فرازی از دعای روز جمعه صدیقه فاطمه زهرا علیها السلام.

3- (3) رساله لقاء الله، پاورقی، به نقل از تفسیر صافی ذیل آیه «وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ».

چهار چشمم از برون و از درون بر رخ زیبای عشق ذوفنون

عشق هر دم جلوه ای دیگر کند عاشقان بر روی خویش ناظرون(1)

جرعه نوشان عشق، در این محراب به معراج می روند، بصیرتشان، پرده های حجاب را می شکافد و افق های جهان غیب را می بینند، حال که چنین است، حضرت زهرا علیها السلام که بر اوج این تجلی است، او که شوق لقاء خدا، همه ی وجودش را احاطه کرده، اسرار غیب و نهان بر او آشکار است. او مقام شکر و شاکرین را می شناسد، چون بارش آبشار نعمت های الهی را در عالم شهود و غیب می بیند و ثناگوی خداست.

فاطمه در محراب شکرگزاری سرآمد است، چون خانه ی او خانه ی وحی و نبوت و امامت است، رسول خدا صلی الله علیه و آله بنده ی شکور خداست و علی بر این افق تابان است و فاطمه علیها السلام ستاره ی فروزنده ی خانه محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است.

علی علیه السلام پیرامون شکر می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدُ بِالنَّعْمِ، وَ النَّعْمُ بِالشُّكْرِ»(2)؛ سپاس خدای راست که ستایش را به نعمت ها پیوسته می دارد و نعمت ها را به سپاس وابسته می کند».

و نیز می فرماید همه موجودات به پاس نعمت های او سپاسگزار اویند:

«وَ سَجَدَتْ لَهُ بِالْعُدْوِ وَالْأَهْصَالِ الْأَشْجَارُ النَّاطِرَةُ...»(3)؛ و درختان شاداب سبزفام، هر بام و شام به درگاه او نماز برند؛ و نیز می فرماید:

«وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى»(4)؛ و سپاس و شکر آرایش توانگری است؛ و فرمود:

«وَ مَنْ شَكَرَهُ جَزَاءً»(5)؛ و هر که او را سپاس دارد جزا دهد؛ و فرمود:

«وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ»(6)؛ و آن را که سپاس عطا شد، از فزوده گشتن محروم نگردید. با وجود سپاس و شکر ولی چه کسی می تواند از عهده شکر او برآید:

«يَعْجِزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ...»(7)؛ در سپاس آنچه بدان داده اند ناتوان است.

ص:132

1- (1) رساله لقاء الله، ص 22، پاورقی.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 114، ص 111.

3- (3) همان، خطبه 133، ص 131.

4- (4) همان، کلمات قصار شماره 68، ص 371.

5- (5) همان، خطبه 90، ص 73.

6- (6) همان، کلمات قصار شماره 135، ص 385.

7- (7) همان، ص 389، شماره 150.



از سپاس نعمت های او همه عاجزند:

عاجزیم از شرک نعمت های تو عجز ما بین بگذر از کفران ما

ای بدی از ما و نیکویی ز تو آن خود کن پرده پوش آن ما(1)

باری، بندگان شکور خداوند اندکند، و از خاصان این بندگان فاطمه است. او رفتار خود و خاندانش مشکور و مورد قدرشناسی خداوند است:

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا<sup>2</sup> آری خدای سبحان ایثارشان را تقدیر می کند و آنان که شکورند خداوند به نعمت های مادی و معنوی آنان می افزاید.

باغم و درد تو کنم دم به دم شکر که «بالشکر تدوم النعم»(2)

زمزمه فاطمه در این مقام چنین است در دعای روز شنبه:

«وَزِدْنَا لَكَ شُكْرًا»؛(3)

در دعای روز سه شنبه:

«وَأَجْعَلْ ذِكْرَهُمْ لَنَا شُكْرًا»؛(4)

در دعای روز پنج شنبه:

«وَأَعِنَّا عَلَى شُكْرِكَ وَذِكْرِكَ...»؛(5)

و نیز در دعای نور:

«... وَ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ مَشْكُورًا».(6)

بنابراین در عرصه ی نعمت های الهی است که فاطمه حمد و شکر و ثنای خدا می گوید، پس از حمد می گوید:

«وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ» چون در منظر فاطمه دو افق پدیدار است از یک سو افق اعلا و تابش انوار نعمت، پس باید ساحت کبریایی خدا را ستایش کند و سپاس گوید؛ ولی از سوی دیگر، او با مردمی سخن می گوید که حق ناشناس و قدر ناسپاسند؛ مردمی که تا دیروز در لجن زار جاهلیت غوطه ور بودند، در بدترین بستر و فضا زندگی می کردند،

ص: 133

2- (3) دیوان جامی، ص 508.

3- (4) بحار، ج 87، ص 338.

4- (5) همان، ص 339.

5- (6) همان.

6- (7) فاطمه الزهراء ام الائمه، ص 253، به نقل از مهج الدعوات ابن طاووس.

خوراکشان مردار و سوسمار، و آب آشامیدنی آنان گنداب بود. نه تمدنی و فرهنگی، نه جامعه ای و سیاسی، نه اخلاق و انسانیتی، دختران را زنده به گور می کردند و مجسمه های سنگی و چوبی را ستایش می نمودند، خرافات به آنان چنگ زده بود و در آتش جهل و بیداد می سوختند.

دو جامعه متمدن آن روز - ایران و روم - آنان را به رسمیت نمی شناختند؛ تا آن که دریچه آسمان بر آنان باز شد و بر افق برین نبوت، فروغ رحمت و مهربانی بدرخشید و ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد - تجلی اعظم رخ داد و بر شب جهل و خرافه ی آنان نور افشاند. تلاوت وحی را به آنان آغاز کرد و در پرتو تعالیم وحی آنان را از خاک برگرفت و بر تارک افلاک نشانید. مردمی بزرگ، عزیز و مقتدر تربیت نمود، بت ها را شکست و نور توحید را نمایان ساخت. غبار از چهره فطرت آنان برگرفت و فروغ فطرت خدانما و خدانگر آنان را جلوه گر ساخت، آخر، انسان موجودی است که خداوند لباس احسن را خلعت و جودش ساخته و او را به تاج «کَرَمْنَا» آراسته است. پای در خاک و دست بر افلاک دارد، بر زمین نشسته و بر ملکوت ایستاده است، هم عرشی است و هم فرشی؛ گستره ی جودش بی نهایت است؛ جهانی بزرگ در ژرفای جان او به ودیعت نهاده اند. از افق جان او، چشمه خورشید حقیقت و معرفت تابان است، روحش جام جهان و آینه ی حق نماست که زلال معرفت و معبودستایی از آن جاری است، به همین دلیل است که مردمانی با دیدن پیامبران و ایمان به آنان، گویی گمشده ی دل خویش را می یافتند. این حقیقت، همان فروغ «سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد» می باشد.

خدانگر و خداشناس است، زشتی و زیبایی ها را می شناسد، خوبی و بدی را تشخیص می دهد.

قرآن این حقیقت را برمی افروزد و پیرامون انسان می فرماید:

وَنَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا \* فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ۚ ۱.

مراد از الهام، همان علم است که به صورت تصور و تصدیق در جان آدمی نهاده شده است. الهام فجور و تقوا از جانب خداوند بدین معناست که شناخت، بدی و خوبی، زشت و زیبایی را خداوند به طور فطری به انسان آموخته است.

در سوره روم نیز نقاب از چهره فطرت می‌گشاید و می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ 1.

«پس روی خویش را به سوی دین یکتاپرستی فرا دار، در حالی که از همه ی کیش ها روی برتافته ای و حق گرا هستی، به همان فطرتی که خدا مردم را بر آن آفریده است. آفرینش خدا «فطرت توحیدی» را دگرگونی نیست این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

به هر روی، از چشمه ی فطرت انسان زلال معرفت جاری است. دست آفریدگار علیم، بذر خوبی ها را در سرزمین فطرت انسان افشاند است، چون اوست که خوبی ها و بدی ها را الهام می‌کند.

### ناسپاسی

و اینک افق تابناک سخن فاطمه که می‌فرماید:

«وَلِلَّهِ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلَّهَمَّ» آشکار می‌گردد. آن حضرت با نامردمانی سخن می‌گوید که نعمت بزرگ رسالت را کفران و ناسپاسی کرده اند، اجر رسالت را نادیده انگاشته اند، اینک بر آنان هشدار می‌دهد که هان! ای مردم! آیا این است شکر نعمت های خداوند؟ این است اجر و مزد رسالت پدرم؟ چرا بر چهره ی اسلام سیلی زدید، دگرگونی و بدعت آفریدید، نظام رهبری اسلام را دگرگون ساختید. آیا این است مودت به ذوالقربی؟ (1) این است تمسک به عترت و قرآن (2)؟

باری، فاطمه از شکر بر نعمت الهام می‌گوید، چون چراغ فطرت، فروغی حقیقت نما دارد و سرچشمه جوشان معرفه الله است، شناخت خوبی و بدی، و زشتی و زیبایی از این سرچشمه است، و اکنون مسلمانان به آن چه کرده اند بنگرند و در همان آینه حق نمای فطرتشان زشتی کار خود را می‌بینند.

ص: 135

1- (2) اشاره به آیات مودت.

2- (3) اشاره به حدیث متواتر ثقلین.

باری، زلال معرفت از چشمه ی جان جاری است. علی علیه السلام در بیان این حقیقت می فرماید:

«وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ»<sup>(1)</sup>؛ و یگانه دانستن پروردگار که مقتضای فطرت انسانی است.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«... اللَّهُمَّ... وَ جَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا شَقِيهَا وَسَعِيدِهَا»<sup>(2)</sup>. شگفتا امیرالمؤمنین به گونه ی نیایش از این نعمت فطرت سخن می گوید: بار خدایا! ای آفریننده دل ها بر وفق فطرت؛ خواه تاریکی شقاوت بر آن سایه افکند و یا فروغ سعادت و توحید بر آن پرتو افکند.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبَ»<sup>(3)</sup>؛ خدایا دل ها به سوی تو روان است و تو را می جوید و می خواند، ما را با تو عهد بندگی است، میثاقی فطری.

به گفته ی نظامی گنجوی:

خدایا چون گل ما را سرشتی وثیقت نامه ای بر ما نوشتی

من آن خاکم که مغزم دانه ی توست بدین شمعی دلم پروانه ی توست

دل مست مرا هشیار گردان ز خواب غفلتم بیدار گردان<sup>(4)</sup>

و فیض نیکو سروده است:

منزل گه یار است دل، مأوای دل دار است دل وز غیر بیزار است دل، کی جای اغیار است دل

از پرتو رخسار او جان مجمع انوار شد از عکس خال و خط او، پیوسته گلزار است دل

تا روی او را دیده ام، محراب جان ابروی اوست تا چشم او را دیده ام، پیوسته بیمار است دل

بر دور شمع روی او، پروانه ی دل بی شمار در تار زلفش مو به مو گم گشته بسیار است دل

ص: 136

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 110، ص 107.

2- (2) همان، خطبه 72، ص 54.

3- (3) همان، نامه 15، ص 280.



تا در دل من جا گرفت، عشقش به دل مأوی گرفت کار جنون بالا گرفت از عقل بیزار است دل

گاهی ز وصلش سرخوشم، گاهی به هجران مبتلا که سود دارد گه زیان، در عشق ما زار است دل (1)

و امام خمینی قدس سره:

ذرات وجود عاشق روی ویند با فطرت خویشتن ثناگوی ویند

ناخواسته و خواسته دل ها همگی هر جا که نظر کنند در سوی ویند (2)

این شعله فروزان فطرت است.

### آفاق الهام

به هر روی، اگر چه «ما ألهم» در نگاه اول همان فطرت است که همه ی مردم از آن برخوردارند و نعمتی بسیار بزرگ است و سپاس خدا را می طلبد؛ ولی با نگاهی ژرف، جلوه ای دیگر نمایان می شود و پرده ای دیگر آشکار می گردد و آن الهام ویژه و خاص خداوند است که مخصوص بندگان مقرب و ذوات معصومین علیهم السلام است، افقی ملکوتی و آسمانی است که معارف حقیقت از آن تجلی می کند.

تقطه ی نور و جعل مقام و قیام به امر است:

«فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَثَ فِي قَلْبِهِ فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ» (3).

الهام تقوا و پارسایی است:

«اللَّهُمَّ أَلْهِمْنِي التَّقْوَى» (4)

و عمل خیر است:

«اللَّهُمَّ أَلْهِمْنِي الْخَيْرَ وَالْعَمَلَ» (5)؛

فروغ بصیرت است:

«هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ» (6)؛ همراهی جبرئیل و میکائیل است.

ص: 137

1- (1) دیوان فیض کاشانی، ص 243.

2- (2) دیوان اشعار امام خمینی رحمه الله، ص 212.

3- (3) بحار، ج 2، ص 71، ح 29.

4- (4) دعای مکارم الاخلاق.

5- (5) زیارت امیرالمؤمنین.

6- (6) بحار، ج 23، ص 44، ح 91؛ نهج البلاغه، ص 388، حکمت 147.



سخن گفتن جبرئیل است، چون تدوین مصحف، و فروغ علم خداست:

«لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مَلَكٍ فَأَنْطَلَقَ بِهِ لِسَانَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَمَّاهَا فَاطِمَةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي فَطَّمْتُكَ بِالْعِلْمِ وَفَطَّمْتُكَ مِنَ الطَّمْتِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: وَاللَّهِ لَقَدْ فَطَّمَهَا اللَّهُ بِالْعِلْمِ... (1)؛ چون فاطمه متولد شد، خدا به فرشته ای وحی کرد و به وسیله ی آن زبان محمد صلی الله علیه و آله را گشود تا او را فاطمه نامید سپس فرمود: من تو را با دانش از شیر گرفتم و تو را از حیض بریدم امام باقر فرمود: به خدا سوگند که خداوند او را به علم و دانش از شیر باز گرفت و هم او را از حیض بر کنار داشت از روز میثاق».

این فرایند مبارک افقی برین است که بر جان اولیاء خدا باز می شود. و صدیقه بر ستیغ این کمال و تعالی است. این گونه الهام حصول و دریافت حالات انجذاب و کشیده شدن به اعمال نیک و حقایق عالیه است؛ حالتی ویژه که شخص به طور دفعی آن را می یابد. به هر روی چون نفس به آخرین مرحله کمال عقلی و عملی نائل گردید و از حرکات و افکار برای رسیدن به مطلوب و مجهول بی نیاز شد، قدرت علمی و عملی وی متحد می گردد، علمش عمل، و عملش علم می شود، چون علم و قدرت در موجودات مجرد نسبت به مادون خود، و در این مقام است که نفس انسان و قوا و جوارح، همه یک چیز می گردند، جسد و روح دو چیز نیست، بلکه هر دو یک تابش و یک فروغند.

به گفته ی شاعر:

از صفای می و لطافت جام به هم آمیخت رنگ و جام مدام

همه جام است نیست گویی می یا شراب است نیست گویی جام

در چنین مرتبه ای است که انسان در ملک و ملکوت تصرف کرده و همه ی جهان به فرمان او می گردد.

حکیم سبزواری می گوید: «قوه و نفس آدمی تا بدان جا می رسد که هیولای این جهان در فرمانش می آید که آن را از صورتی به صورت دیگر مبدل سازد، فرمان می دهد، هوا منقلب می گردد، و به خواست او باران می آید و یا به اراده ی او طوفانی بر پا می شود، خلاصه عنصر این عالم در اطاعت و فرمان اویند، همه ی این جهان، مانند اجزاء بدنش در اختیار او، و او روح کلی این عالم می گردد:

ص: 138

باری، در عالم امکان، اشرف از عقل و پست تر از ماده ی عنصری وجود ندارد، که در واقع دو سویه ی وجود ممکنند و هر دو در انسان کامل جمع می شوند و انسان کامل در وحدت خود همه ی هستی را در بر دارد.

در اشعار منتسب به علی علیه السلام چنین آمده:

دَوَائِكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ وَ دَائِكَ مِنْكَ وَ لَا تُبْصِرُ

وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الَّذِي بآيَاتِهِ يُظْهَرُ الْمُضْمَرُ

أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جُرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

در مصباح الشریعه چنین گوید:

صورت آدمی، بزرگ ترین دلیل قادر متعال است و آن صورت کتابی است که رب العزه به قلم قدرت خویش نگاشته است و آن بنایی است که به حکمت خود ساخته، و همان صورت به تنهایی همه ی صورت ها و حقایق آفرینش است و همان مختصری از دانش های لوح محفوظ است و آن بر همه غائب شاهد و دلیل بر همه ی معاند و منکر است و همان راه مستقیم به خیر و نیکویی و صراط موجود در میان بهشت و دوزخ است.

پس در نوع انسان چنین قدرتی است که می تواند تا این اوج پرواز کند، ولی انسان قدر خود نشناخته و گوهری که از صدف کون و مکان بیرون است آن را به سفال بی ارزش مادی این دنیا می فروشد؛ تا چه رسد به آنانی که بر این سپهر عقل محض و صادر اولند، آنان که آغاز و پایان آفرینش به برکت وجود آنان است، بلندپایگانی که خدا آنان را بدون کسب و اکتساب، به وجود روح القدسی مزین ساخته، و آفاق بلند ملکوت آنان در زیارت جا معه چشم افروز است.

از این منظر است که شیخ الرئیس در مقامات العارفين می گوید:

«پیش مردم، ساده لوح کسی است که آن چه را شنیده، باور کند و نزد من ساده تر از او کسی است که آن چه را از مقامات این ذوات مقدس شنید انکار نماید».(1)

بنابراین آینه چهره نمای آن جلوه های الهی سخنان خود آن بزرگواران و آیات قرآن است.

و جز بر آن ستیغ ندرخشند که امام رضا علیه السلام فرمودند:

«... فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارَهُ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! ضَلَّتِ الْعُقُولُ، وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ، وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ، وَ خَسَّتِ الْعُيُونُ، وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ...» (1) چه کسی را توان و یارای معرفت و شناخت امام است، یا می تواند او را برگزیند؟ هرگز، هرگز، عقل ها گمراه و افکار حیران، و خردمندان سرگشته، و چشم ها خیره اند. بزرگان در این محضر کوچکنند، و حکیمان سرگردان، صاحبان حلم و گویندگان و شعراء و ادیبان و بلیغان عاجزند و نمی توانند یک شأن از شؤون امام و یا فضلی از فضایل او را توصیف کنند، آنان به عجز خود اعتراف می کنند، چرا این گونه نباشد که «امامت چون ثریا است که از دست جویندگان و توصیف کنندگان دور است».

خلاصه، فاطمه آراسته به این حقیقت آسمانی و بر این مکان استاده است و باید خدای را بر این «الهام و اشراق» الهی که وجودش را نورباران ساخته شاکر و سپاسگزار باشد.

### شکر بر اقی برین وحی

این واژه «ش - ک - ر» و مشتقات آن افزون بر هفتاد مورد در قرآن کریم تکرار گردیده و فروغ شکر را آشکار ساخته است. در آیاتی بندگان را به این وصف می ستاید و ماجور می شناسد چون:

وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ 2

وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ 3

وَ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ 4

وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ 5

ص: 140

وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ 1

وَلِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ 2

وَعِبَادِي الشَّاكِرِينَ 3

وَإِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا 4

وَشَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ 5

وَفَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا 6

وَكَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا 7

وَأَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ 8

وَأَنْ اشْكُرْ لِي 9

وَاشْكُرُوا لِي 10

وَاشْكُرُوا لِلَّهِ 11

وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ 12

وَاشْكُرُوا لَهُ 13

وَيَشْكُرْ لِنَفْسِهِ 14

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ 15.

ص: 141

و در پرتو آیاتی ناسپاسان ملامت و سرزنش شده اند چون:

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ 1

وَوَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ 2

وَقَلُوا لَا تَشْكُرُونَ 3 و....

بنا بر نقل مصباح الشریعه، امام صادق علیه السلام در تعریف شکر چنین می فرماید:

«فی کُلِّ نفسٍ من أنفاسک شکر لازم لک، بل الف او اکثر، و أدنی الشکر... (1)؛ در هر نفسی از نفس های تو شکری لازم است، بلکه هزار شکر و بیشتر، و کمترین شکر آن است که آگاه باشی نعمت از سوی خدا به تو رسیده است و آن را از آن محبوبی سوی الله ندانی و نیز به آنچه او عطا می کند و می بخشد راضی باشی، و نعمت های وافر او را بستر گناه و نافرمانی خدای متعال قرار ندهی، پس در همه ی اوقات زندگی خود بنده شاکر و سپاسگزار خدا باش. و در همه ی حالات، خود را در پرتو فروغ مهربانی خدایت بنگر، و بدان! اگر در نزد خداوند عبادتی برتر و بالاتر از شکر بود، خدای سبحان آن را نام می برد و به انجام آن فرمان می داد ولی چون از شکر عبادتی برتر نیست، فرمان به شکرگزاری داده و از میان بندگان خود آنان را برگزید که به خلعت شکرگزاری آراسته اند و البته آنان بسیار کمند».

کمال و فراز شکر آن است که به زبان قلب و با اخلاص تمام، به عجز و ناتوانی سپاس او اقرار کنی که از انجام کمترین مرتبه شکر خدا عاجز و در مانده ای، زیرا اگر به شکرگزاری او موفق گشتی بدان که فروغ توفیق خدا بر تو تابیده و آن نیز نعمتی بزرگ است و شکر می طلبد. پس انجام هر شکری نیز خود شکری دیگر می طلبد،

ص: 142

به هر روی، انسان مستغرق دریای نعمت های اوست و بدون شک در انجام شکر و سپاس خدا عاجز و ناتوان است. پس چگونه انسان می تواند بنده ی شکور خدا باشد، جز با اظهار عجز و ناتوانی از سپاس و بندگی او.

به هر روی، شکر و سپاس از یک سو فرمان خدای سبحان است و از سوی دیگر، فریاد فطرت که در مقابل منعم بزرگ باید سپاسگزار بود. خداوند بندگان صالح و پارسای خود را به این صفت آراسته و تکریم نموده است. ناسپاسان را نیز توبیخ و سرزنش کرده آیات بسیاری از قرآن این حقیقت را بیان نموده است.

فروغ شکر را می توان در سیمای پیامبران خدا تماشا کرد، و آنان به این خلعت برین آراسته اند؛ ستیغ این وصف، توصیف خدای سبحان خویش را به شکور و شاکر است. آن جا که می فرماید:

وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ 1 وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا 2

و نیز می فرماید:

إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ 3 وَإِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ شَكُورٌ 4

و وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ 5.

خلاصه آن که، این تابش و جلوه ی «مقام شکر» در پرتو آیات قرآن است. و بدون شک آموزه های وحی جان های مؤمنین و بندگان مقرب خدا را به این حقیقت آسمانی مزین ساخته اند، شگفتا که فاطمه علیها السلام که دریای بی کران روحش مالا مال از عشق و محبت به خداست و جانش از موج شوق لقاء خداوند لبریز و در مقام بندگی خدا بر بلندای این سپهر می درخشد، وحی و سخن خداوند در جان الهی او چه بازتابی دارد و چه موج هایی می آفریند او در آراستگی به مقام شکر خداوند، چگونه تجلی خواهد کرد و آموزه های وحی او را بر چه اوجی می رساند؟ بدیهی است که او نیکو می درخشد و در مقام شکرگزاری خداوند چون پیامبران و بندگان مخصوص خدا «شکور» خواهد بود که خداوند فرموده است:

وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ 6 و این است ترجمان ده ها آیه ی پیرامون شکر که:

«وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلَّهَمَّ» بازتابی از فروغ این آیات است.

فاطمه علیها السلام حمد و شکر را با ثناء و ستایش خداوند به کمال می رساند و آن گاه حمد و شکر و ثناء را مدلل ساخته و می فرماید:

«مِنْ عُمُومِ نِعْمَةٍ ابْتَدَأَهَا، وَ سُبُوغِ آلَاءِ أَسْدَأَهَا، وَ إِحْسَانِ مَنِنٍ وَ أَلَاهَا» (1).

حمد و شکر و ثناء فریاد و ندای فطرت، و پیام جان انسان است، آخر شکر و حمد و ثناء منعم علی الاطلاق از یک سو و ذات جامع کمالات از سوی دیگر، لازم عقلی است. و بدون تردید خدای متعال مستحق ستایش و سپاس و ثناء است. او که پیش از وجود ما، بی کرانی از نعمت ها را تقدیم کرد، سفره ی جود و احسان خود را گسترد، نظامی هماهنگ و بی کران بر پا داشت، نظامی بدیع و زیبا، که از آن بهتر ممکن نیست «لیس فی الامکان ابداع مّا کان» آسمان را برافراشت و کوه ها را استوار نمود و زمین را گسترد (2). خورشید و گستره ی نور آن را آفرید، تا نور افشاند و حرارت بخشد و حیات بیافریند. و شب را به گهر درخشنده ی ماه آراست و نورافشان نمود، و روز را روشن نمود و با شب، روز را پوشاند، با ستارگان، آسمان را زیبا نمود. طبیعتی زیبا آفرید که جز خود طبیعت آینه زیبایی های او نیست. هیچ نقاش هنرمند، نمی تواند پرتوی از این همه زیبایی را که در بی کران پدیده های خدا موج می زند، جلوه گر سازد. سبحان الله! آن همه عظمت در دریاهايش که مشرق تابانی از عجایب خداست، آن همه شکوفه، که از دل سیاه خاک می روید و نمایان می گردد، شگفتا از این همه راز و عظمت و بزرگی، که ذوات مقدس معصوم در مقابل این همه عظمت مبهوت می گردند، انسان و بدایع آفرینش او، کدام نقاش می تواند در «ظلمات ثلاث» این گونه صورت آرایی کند، که جلوه ای از جمال او، زنان مصری را بی تاب کند، که دست از نارنج شناسند و زبان بر ستایش او بگشایند و بگویند:

قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ 3؛

«دست های خود بریدند و گفتند منزه است خدا، این که بشر نیست این فرشته ای بزرگوار است».

1- (1) فرازی از خطبه.

2- (2) اشاره به آیات 18-20 سوره غاشیه.

باری، دریای بی کران نعمت های الهی مّوَج است، و به راستی چه کسی می تواند ساحت این منعم کریم را سپاس و ستایش کند؛ به جز آنان که وجودشان ترجمان وحی الهی بود. این فروغ فقط در ادعیه و نیایش های آنان می درخشد آنانند که کلمه طیب خداوند بوده، و کلمه تکوین و تشریح خدای را ترجمانند. ادعیه و نیایش های آن ذوات مقدس - که قرآن صاعد است - نمایشی از سپاس و ستایش در این ساحت و محضر ربوبی است.

آن گاه که علی علیه السلام در دعای صبح چنین نیایش می کند:

«اللَّهُمَّ يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقِ تَبَلُّجِهِ... (1)؛ ای خدایی که صبح را با نطق فصیح و زبان گویای نور هویدا ساختی! و شب تار را با قطعات سیاه ظلمت به عالم فرستادی، و آسمان را با گردش در حد معین و متقن برانگیختی، و شعشعه ی نور خورشید تابان را پرتو فروزان عطا کردی»،

«يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ (2)؛ ای خدایی که هستیش دلیل هستی اوست».

که گفته اند:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

و نیز امام حسین علیه السلام در دعای عرفه که گستره ای بی نهایت از معارف و معرفت است، افق هایی فراروی بصیرت دل می گشاید. بر مفاهیم و مضامین این نیایش، شعاع تابناک نعمت های مادی و معنوی خدا جلوه گر است و به پاس داشت آن، با زمزمه ی حمد و سپاس، ساحت قدسی منعم را می ستایید، زمزمه ای عارفانه و عاشقانه، که زلال زمزم آن، هزاران جان عارف مشتاق را به سرور و بهجت می رساند.

و اینک فراهایی از آن نیایش فروغ دیدگان می گردد، آن حضرت نیز، از اولین نعمت ها می گوید، نعمت هایی که بستر پیدایش من گردید:

«إِبْتَدَأْتَنِي بِبِعْمَتِكَ، قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً... (3) پروردگارم، جودت، وجودم بخشید، و خلعت وجود پوشیدم، و نابود بودم، هستی ام بخشیدی».

ص: 145

1- (1) طلّیعه دعای صبح.

2- (2) طلّیعه دعای صبح.

3- (3) مفاتیح الجنان / دعای عرفه / ص 419.



و آن گاه گستره ی نعمت های بی شمار الهی را می ستاید:

«لَمْ تَرْضَ لِي يَا إِلَهِي نِعْمَةً دُونَ أُخْرَى، وَرَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ،... تَقَدَّسَتْ أَسَدَ مَاؤُكَ وَعَظُمَتْ آلَاءُكَ، فَأَيُّ نِعْمِكَ يَا إِلَهِي أُحْصِي عَدَدًا وَذِكْرًا، أَمْ أَيُّ عَطَايَاكَ أَقْوَمُ بِهَا شُكْرًا...»؛ نام های مقدس پاک، و نعمت های بزرگ، پروردگارا کدام یک از نعمت های بی حسابت را می توان نام برد و شمارش کرد و کدام یک از عطاها را می توان سپاس گزار و شاکر بود، در صورتی که نعمتت بیش از آن است که ریاضیدانان به شمار آرند و حافظه های دانا آن را بفهمند...».

چگونه بتوانند؟ هرگز که تو خود در کتابت قرآن خبر دادی، که اگر خواهید نعمت های خدا را به شمار آرید هرگز نتوانید(1).

امام علیه السلام در بی نهایت امواج نعمت های الهی شناور است، نعمت هایی که هر کدام جلوه ای از ربوبیت خدا را نمایش می دهد او خدا را بر این محراب می ستاید و سپاس می گوید، طنین

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الْحَمْدُ» آن حضرت ملکوت را نورباران می کند، به کرات این جلوه عشق و معرفت در نیایش امام نمایان است:

«تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ، فَ لَكَ الْحَمْدُ دَائِمًا وَ لَكَ الشُّكْرُ وَاصِبًا أَبَدًا(2)؛ تویی که نعمت ها عنایت کردی، حمد و ستایش مخصوص توست و شکر و سپاس دائم تو را سزد».

آن حضرت، در فرازی، فروغ سپاس و ستایش خود را چنین جلوه گر می سازد:

«أَنْ لَوْ حَاوَلْتُ وَ اجْتَهَدْتُ مَدَى الْأَعْصَارِ وَ الْأَحْقَابِ، لَوْ عَمَّرْتُهَا أَنْ أُودِيَ شُكْرَ وَاحِدِهِ مِنْ أَنْعَمِكَ، مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنِّكَ الْمُوجِبِ عَلَيَّ بِهِ شُكْرَكَ أَبَدًا جَدِيدًا وَ ثَنَاءً طَارِفًا عَتِيدًا(3)».

شگفتا سپاس امام در مقابل نعمت ها، انسان را حیران می کند این چگونه سپاس گزاری است؟ مردم ما، به مدح سعدی می پردازند که مقام شکر را چه نیکو در نثر و نظم خود تبیین

ص: 146

1- (1) ابراهیم / 34؛ نحل / 18.

2- (2) مفاتیح الجنان / دعای عرفه / ص 428.

3- (3) همان / ص 422.

ساخته: «هر نفسی که فرو می رود ممدّ حیات است و چون برمی آید مفرّج ذات، پس در هر نفسی دو نعمت و بر هر نعمتی شکر لازم پس:

از دست و زبان که برآید کز عهده ی شکرش به در آید

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد(1)

سخن و نیایش امام اوج و ستیغ است، آن حضرت می فرماید: «اگر قرن ها عمر کنم و پیوسته در شکرگزاری و سپاس تو باشم، شکر یکی از نعمت های بی کرانت را انجام ندهم، مگر در پرتو لطف و منت خودت، که آن هم نعمتی دیگر است و شکر و سپاسی جاوید می طلبد، هیئات! افق برین این سخن کجا و سخن سعدی، فقط می توان گفت پرتوی از آفتاب سخن امام در کلام سعدی جلوه گر است»(2).

### دیدار محبوب

به هر روی، امام با وجود سپاس و شکر، ستایش و نیایش به ساحت خدا در مقابل نعمت های بی کران او، در یک تابش و جلوه ای دیگر، حجاب های نور نعمت ها را می شکافد و از افقی برین ساحت خدا را زیارت کرده و او را می ستاید آن حضرت می گوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَخْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ (3)؛ خدایا مرا مقامی از خوف و خشیت عطا کن که گویا تو را می بینم».

در اوج و پروازی دیگر، ستیغ قله معرفت را فتح می کند و بر آن افق خدای را چنین نیایش می کند:

«أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ، مَتَى غَبْتُ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَ مَتَى بَعُدْتُ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَّتُ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا (4)؛ آیا موجودی غیر تو ظهوری دارد

ص: 147

1- (1) طلیعه گستان سعدی.

2- (2) مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص 422.

3- (3) مفاتیح الجنان، ص 423.

4- (4) همان، ص 438.

که تو نداشته، و او سبب پیدایی و ظهور تو گردد؟ کجا پنهان بوده ای تا نیاز به دلیلی برای آشکار شدنت باشد؟ کور باد چشمی که تو را نمی بیند با آن که همیشه مراقب او هستی».

و پایان معراج حسین علیه السلام، رفع همه ی حجاب هاست. او به مقام تجلای کامل می رسد، تجلایی که همه چیز آینه است و فقط رخ یار را می نمایاند او که صورت معشوق در آینه می بیند به آینه فکر نمی کند، معشوق را می خواهد و آینه، فانی در صورت معشوق است.

آن حضرت چنین نیایش می کند:

«وَأَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ، فَرَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ، يَا مَنْ اسْتَوَى بِرَحْمَانِيَّتِهِ، فَصَارَ العَرْشُ غَيْبًا فِي ذَاتِهِ، مَحْفَتَ الأَثَارِ بِالأَثَارِ، وَ مَحْوَتَ الأَعْيَارِ بِمُحِيطَاتِ أَفلاكِ الأَنْوَارِ، يَا مَنْ احْتَجَبَ فِي سِرِّ رَادِقَاتِ عَرْشِهِ عَنِ أَنْ تُدْرِكَهُ الأَبْصَارُ، يَا مَنْ تَجَلَّى بِكَمَالِ بَهَائِهِ...» (1).

این چه مفاهیم بلند و آموزه های عرشی است که ترجمانی برای آن، به جز روح معصوم نمی باشد، هیچ عبارتی نمی توند این حقیقت را ترجمه نموده و بنمایاند فقط تجلی گاه این ملکوت، روح معصوم است، البته زلال ترین روح و حقیقت قدسی. و گرنه تجلای خدا آن هم نه در تابش «بکمال بهائه» موسی علیه السلام را بی هوش ساخت.

به هر روی، این زلال در ادعیه و نیایش های صادره از سوی ذوات معصومین علیهم السلام جاری است.

در دعای افتتاح که نیایش شب های ماه رمضان مؤمنین است این گونه زمزمه می شود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أفتتِحُ الشَّاءَ بِحَمْدِكَ» (2).

و آن گاه در ادامه می خوانیم:

«الأَحْمَدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا، عَلَي جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا» (3).

ص: 148

1- (1) همان، ص 441.

2- (2) مفاتیح الجنان، آغاز دعای افتتاح.

3- (3) همان، دعای افتتاح، ص 286. این دعا در یک سند از علی بن رثاب از امام کاظم علیه السلام نقل گردیده، و نیز سندی از مکتوبات عمری نائب خاص امام زمان علیه السلام نقل می کند.

حسن مقال، در مقام سپاس و شکرگزاری نیایش امام سجاد علیه السلام در صحیفه است. آن حضرت چنین نیایش می کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّ أَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةَ إِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا يُلْزِمُهُ شُكْرًا، وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَإِنْ اجْتَهَدَ إِلَّا كَانَ مُقْصِرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ، فَاشْكُرْ عِبَادَكَ، عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ... (1)؛ بار خدایا کسی به پایان شکر و سپاس تو نمی رسد مگر این که از احسان و نیکی تو به او نعمتی فراهم می آید که او را شکر لازم است. و هر چند کوشش نماید به حدی از طاعت و فرمان برداریت نخواهد رسید، جز آن که در ساحت فضل تو عاجز و ناتوان است. پس شکرگزارترین بندگانت از سپاس تو و پرستنده ترین آنان از فرمان برداریت ناتوان است».

«فَسَدِّ بَحَانِكَ! مَا أُبَيِّنُ كَرَمَكَ فِي مُعَامَلَةٍ مِنْ أَطَاعِكَ أَوْ عَصَاكَ: تَشْكُرُ لِلْمُطِيعِ مَا أَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَهُ، وَ تُمَلِي لِلْعَاصِي فِيمَا تَمَلِكُ مُعَاجَلَتَهُ فِيهِ...» (2).

منزه و پاک، شگفتا چه روشن و آشکار است کرم و بزرگواریت در رفتار با کسی که ترا اطاعت و فرمان بری کرده و یا معصیت و نافرمانی نموده است: فرمان بر را برای آن چه خود برای او آماده نموده ای، پاداش می دهی، و گنه کار را با آن که به شتاب در کیفر او توانایی مهلت می دهی! به هر یک از مطیع و عاصی چیزی عطا کرده ای که سزاوار آن نیست و بر هر کدام چیزی احسان نموده ای که عمل و کردارشان از آن کوتاه است...

«فَمَنْ أَكْرَمُ - يَا إِلَهِي - مِنْكَ، وَ مَنْ أَشَقِي مِمَّنْ هَلَكَ عَلَيْكَ؟» باری، منتهی شکر نعمت خداوند اقرار به عجز و ناتوانی از ادای شکر است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خدای عزوجل به موسی علیه السلام وحی نمود: ای موسی شکر مرا آن گونه که شایسته است بجا آور، موسی گفت: پروردگارا چگونه شکر ترا آن چنان که شایسته توست به جا آورم؟ در حالی که شکرگزاری من نیز خود نعمتی است که بر من احسان کردی؟ خدای تعالی فرمود: اکنون شکر مرا بجا آوردی که دانستی آن نعمت شکرگزاری نیز از جانب من است» (3).

ص: 149

1- (1) صحیفه سجادیه، دعای 37، ص 244-249.

2- (2) همان.

3- (3) همان، ص 244، درج در ترجمه.

به هر روی، سپاس و ستایش، زلال بندگی خداست که از سرچشمه ی عصمت جاری است. آن ذوات مقدس بودند که در پاس داشت نعمت های بی شمار الهی مدام در نیایش و ستایش خدا بودند و نعمت های اول و آخر الهی را می ستودند، نیایش های آن بزرگواران از این زلال لبریز است. و اوج سپاس و شکر آن ذوات عجز از مقام شکرگزاری است.

چه نیکو گفته است مصلح الدین شیرازی:

باری، باران رحمت بی حساب خدا، همه را رسیده، و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده، پرده ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی، به خطای منکر نبرد.

ای کریمی که از خزانه ی غیب گبر و تصرسا وظیفه خور داری

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری (1)

ادیم، جهان سفره عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

در قرآن کریم مجموعه ی آیاتی، نظام آفرینش را رحمت و نعمت دانسته که خداوند، این نظام را در اختیار انسان قرار داده و برای او آفریده است در آیاتی چنین آمده:

وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ 2.

و نیز می فرماید: وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ 3

و نیز می فرماید: وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ 4

و نیز می فرماید: وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ 5

و نیز می فرماید: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ 6

و نیز می فرماید: وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ 7.

شگفتا! همه ی آن چه در آسمان و زمین است مسخر انسان است.

ص: 150

در مجموعه ای دیگر از آیات قرآن می فرماید:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً 1

و نیز: الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا 2

و نیز: وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النَّجْمَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّجْمِ 3

و نیز: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا 4

و نیز: وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا 5

و نیز: وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ 6

و نیز در واژه ی خلق: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا 7.

خلاصه افزون بر صد آیه ی نور در پرتو واژه های مختلف «جعل» و «سخر» و «خلق» و واژه های دیگر، بحر بی کران پدیده های حضرت حق را به پاس خلقت انسان دانسته و مجموعه ی آفرینش را صدف پرورش گهر تابان انسان تعریف کرده است و آبشار نعمت ها را به پای این موجود جاری ساخته است. و در واقع، آهنگ همه ی پدیده های الهی آن است که ما از برای توایم. مفهوم همان حدیث شریف قدسی که

«خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ» و در نثر زیبای سعدی که از آموزه های وحی سرچشمه می گیرد، این حقیقت چنین بازگو گردیده است که: «فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد. در ختان به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده، عصاره ی نالی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی بتریش نخل باسق گشته.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری(1)

ص: 151

اینک که پرتوی از آیات قرآن پیرامون شکر و مقام شاکرین نمایان شد و با واژگان: «جعل لکم» و «سخر لکم» و «خلق لکم» و آیات دیگر همه ی آفرینش را به پای انسان نثار کرد و همه چیز را طفیل وجود او معرفی کرد، به سخن فاطمه علیها السلام باز گشته، بدیهی است که این سخن

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلْهَمَ، وَ الثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومٍ نِعَمٍ ابْتَدَاهَا...» (1) ترجمانی از آیات قرآن و آموزه های وحیانی است.

فاطمه علیها السلام در این فراز از گستره بی نهایت نعمت ها می گوید، از عموم و شمول نعمت ها، از این که او آغاز به احسان و بذل نعمت ها نمود، پیش از آن که انسان باشد، و یا بعد از وجود، استحقاق این همه نعمت را داشته باشد، چون آفریدگار نظام تکوین و تشریح را به یمن وجود انسان پدید آورد، همه را فرمان بر او قرار داده، و همه چیز را وقف خدمت به او دانسته است، فرشته تدبیر امور او می کند، حافظ اوست، و پدیده های هستی مسخر فرمان او.

او آفرید تا جودی کند، و چشمه فیاض جودش جاری گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز خطبه متقین چنین می گوید:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ...؛ أما بعد، خدای سبحان و برتر از همگان، جهانیان را آفرید در حالی که از اطاعت آنان بی نیاز و از نافرمانی آنان در امان بود. چون از نافرمانی آن که او را نافرمانی کند بدو زیانی نرسد و طاعت آن کسی که فرمانش برد، به او سودی ندهد، سپس روزی آنان را میانشان قسمت کرد و بداد و هر یک را در جایی که درخور اوست نهاد» (2).

باری، خداوند، دریای بی کران نعمت های خود را در اختیار بشر قرار داد، نعمت هایی که بر همه جاری است، دوست و دشمن نمی شناسد، عوض نمی طلبد، و نمی خواهد چون او منعم علی الاطلاق است ابتداء به جود نعمت می کند.

ص: 152

1- (1) طلبعه خطبه.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 193، ص 224. وصف پرهیزکاران و پارسایان.

مگر امام سجاد در نیایش خود خدای را این گونه نمی ستاید:

«يَا مُبْتَدِئُ بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا...؛ (1) کدام استحقاق، مگر او نعمت نمی دهد و توفیق شکر و سپاس او را».

نعمت های خدای سبحان به پاس داشت استحقاق شخص نمی باشد، زیرا داشتن حق آن جا صحیح است که شخص از ناحیه ی خود چیزی دارا باشد و آن را به رایگان و یا در برابر پاداشی به کسی بدهد، این جاست که «استحقاق» معنا و مفهوم پیدا می کند ولی اگر موجودی از خود هیچ ندارد و در اصل هستی که کمال اول اوست و نیز در قوای دیگر که کمال های بعد از کمال است عین احتیاج و فقر است، هیچ چیز از او نیست و او مالک آن نمی باشد، در این صورت چه حقی متصور است؟ اگر کارفرمایی به کارگر، نیروی بدنی که فاقد آن بود عطا کرد، اعضاء و جوارح بخشید، همت و مدد و قدرت به او داد و سپس از او خواست کاری انجام دهد، آیا در چنین موردی حقی برای کارگر منظور می گردد؟ هرگز زیرا در همه ی احوال از سر تا پا نیاز محض است.

امام سجاد زین العارفين، این حقیقت را در تابش نیایش خود می نمایاند و می گوید: «پروردگارا! هیچ کس مستوجب آن نیست که به پاس استحقاقش او را بیامری و یا به سبب شایستگی از او خشنود باشی. پس هر که را می بخشی از انعام و فضل و احسان توست، و از هر که خشنود شوی از تفضل توست... اگر فرمان بر را به مجرد عملش - با آن که تو خود او را بر آن موفق کردی - پاداش می دادی، نزدیک بود که پاداش تو را نیابد، و نعمت و بخشش از دست او برود (چون کسی به عمل و کردار دیگری سزاوار پاداش نمی گردد) ولی تو به کرم و بزرگواریت او را در مقابل عمل در مدت کوتاه و نابود شدنی، به پاداش طولانی و پایدار پاداش داده ای...؛ سپس از او در مقابل رزقی که از خوان نعمت تو خورده تا به وسیله آن بر طاعتت نیرو گرفته از او مطالبه ی عوض و بها نکردی و در آلات و ابزاری که استعمال آن ها را وسیله ی رسیدن به آمرزش قرار دادی با او سخت گیری نمودی، و اگر با او چنین رفتار می نمودی آن چه «عبادت و بندگی» که برای آن رنج کشیده و آن چه در آن کوشش نموده بود، در برابر کوچک ترین احسان ها و نعمت های از دست رفته بود و در نزد تو در مقابل سایر نعمت ها در گرو می بود. شگفتا! پس چه کسی چیزی از پاداش ترا سزاوار می باشد؟! نه هرگز سزاوار نمی باشد، خدای من، این حال و چگونگی بندگان فرمان بر توست که در محراب

ص: 153

---

1- (1) جمال الاسبوع، ص 275؛ فرج المهموم، ص 246. هر دو کتاب از سید بن طاووس می باشد.



بندگیت کوشش نموده اند؛ ولی حال عاصیان و نافرمان بران که فرمانت را اطاعت نکرده، و مرتکب معصیت تو گشته اند چگونه است؟ با این حال تو در کیفر این گناه کار شتاب نکردی، تا باز شاید به خود باز گردد و به توجوع کند و توبه نماید پرتو طاعت به او بتابد و خود را تغییر دهد سبحان الله! حقا سزاوار بود که در همان آغاز نافرمانی و اولین گناه همه ی کیفرهایت را که برای همه ی آفریدگانت آماده ساخته ای بر او جاری می ساختی، پس هر کیفری را که از او به تأخیر انداختی و هر عذاب و شکنجه ی خوارکننده ای را که از او باز داشتی چشم پوشی از حق خود و رضا و خشنودی به کمتر از استحقاق خویش می باشد بنابراین است که باید فریاد زد:

«فمن أكرم - یا الهی - منک» (1).

خدای راست مُسلّم بزرگواری و حکم که جرم بیند و نان برقرار می دارد (2)

و نیز وحشی سروده است:

رازق ما آن که به خوان نعم خواند جهان را به وجود از عدم

هست جهان سفره ی احسان او اهل جهان زله خور خوان او

هر که نه پرورده ی این نعمت است از سر خوان عدمش قسمت است

مانده ی فیض چه جزء و چه کل برده از او فیض چه خار و چه گل (3)

به هر روی، وقتی که با نگاه بر این افق و نظاره ی مطیعان، مشاهده می گردد که جداً هیچ گونه حقی قابل تصور نیست، تا استحقاق گردد، حساب گناه کاران و گردن کشان دیگر به خوبی روشن است پس فضل و کرم خدا فراگیر است و چون همه هستی و توفیقات از زلال چشمه فیض و فضل خداوند جاری است.

### سخنی با غزالی

از پرتو فروغ سخن فاطمه علیها السلام عموم و شمول نعمت ها، از بدو آفرینش تا ابدیت تاریخ آشکار است. بنابراین تعریف منحصر و محدود غزالی از «نعمت» در کتاب «احیاءالعلوم» وی مورد مناقشه و اشکال است. او در تبیین نعمت ها چنین می نگارد: «نعمت عبارت از هر خیر و

ص: 154

1- (1) مفاتیح الجنان.

2- (2) گلستان، ص 54.

3- (3) دیوان وحشی بافقی، ص 387.

لذت و سعادت و بلکه هر مطلوبی است که مقدمه برای نیل به مطلوب دیگری نباشد و نعمت حقیقی و راستین سعادت اخروی است و غیر از سعادت اخروی را نعمت و سعادت نامیدن، غلط و مجاز است، به همین بیان سعادت دنیوی را نعمت نمی توان نامید. به هر روی، نعمت عبارت از هر وسیله و سببی است که با واسطه یا بدون واسطه آدمی را به سعادت جاوید و ماندگار آخرت برساند و هر چیز غیر آن باشد نعمت نیست. بنابراین تقریر و تعریف، نگاه غزالی به نعمت های دنیا جنبه ی آلی و واسطه ای دارد که اگر به ذی المقدمه رسید نعمت است. و إلا نعمت نیست. غزالی در ادامه به شرح و تقسیم نعمت ها پرداخته و در شش مبحث مطالبی را ارائه می کنند»(1).

پاسخ به گفته ی ناصواب غزالی، همان آموزه های وحی است، از چشمه آفتاب وحی نیز همان زلال سخن فاطمه ساطع است که گستره نعمت ها عام و بی نهایت است و شمول آن فراگیر است و بر این خوان همه میهمانند و در پرتو بندگی و سپاس این نعمت ها فزونی می یابد و ناسپاسی موجب حرمان و کم شدن نعمت هاست.(2)

از بهاران کی شود سر سبز سنگ خاک شو تا گل برویی رنگ رنگ

سال ها تو سنگ بودی دل خراش آزمون را یک زمانی خاک باش

آب از بالا به پستی و رود شود آنگه از پستی به بالا در رود

گندم از بالا بزیر خاک شد بعد از آن، آن خوشه چالاک شد(3)

و نیز فیض کاشانی سروده:

بگذار کبریا ز در مسکنت درآ خاتم به عرش هم به تضرع نماز کرد(4)

قرآن در پرتو آیاتی، این حقیقت را نمایان و آفتابی می کند.

1. وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ 5؛

ص: 155

1- (1) شرح خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام، ص 68، به نقل از محجه البیضاء، ج 7، ص 175.

2- (2) همان.

3- (3) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 496.

4- (4) دیوان فیض کاشانی، ص 121.

«خدا مثلی می زند، دهکده ای امن و آرام، و روزیش از هر طرف فراوان می رسد آن گاه منکر نعمت های خدا شدند و خدا به سزای اعمالی که می کردند پرده گرسنگی و ترس بر آنها افکند».

2. وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ... 1؛

«و خدا برای آسایش شما از گرما، سایه بان ها از درختان و سقف و دیوار و کوه ها مهیا ساخت و از غارهای کوه، پوشش و اتاق ها برایتان قرار داد تا از سرما و گرما پناهی گیرید، و نیز لباسی که شما را از گرمای آفتاب و سرمای زمستان بپوشاند، آفرید و نیز برای آن که در جنگ محفوظ مانید لباس آهنی مقرر گردانید، چنین نعمت های خود را بر شما تمام و کامل کرد تا مگر مطیع و تسلیم امر او باشید».

3. وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا 2؛

«و نعمت خدا بر خویشتن را بیاد آرید که با یکدیگر دشمن بودید و او بین دل هایتان الفت برقرار کرد و در نتیجه برادر شدید...».

4. وَ اِذَا اَنْعَمْنَا عَلٰى الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ وَ نَاى بِجَانِبِهِ وَ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُّسَا 3؛

«و ما هرگاه به انسان نعمتی عطا کردیم رو بگردانید و دوری جست و هرگاه شر و بلائی به او روی آورد، به کلی مأیوس و ناامید گردید».

5. وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ 4؛

«آیت های خدا را به مسخره نگیرید، و یاد آورید نعمت خدا را بر خویشتن با این کتاب و حکمت که بر شما نازل کرده و به وسیله ی آن پندتان می دهد و از خدا بترسید و بدانید که خدا به هر چیز دانا است».

6. وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ 1 ؛

«و چون دریا را برای شما بشکافتیم و نجاتان دادیم و فرعونیان را در جلو چشم شما غرق کردیم».

7. وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ 2 ؛

«هر نعمتی دارید، از خداست و باز چون رنجی به شما رسد در پیشگاه او زاری می کنید».

### گستره نعمت از نگاه فاطمه علیها السلام

این آیات و ده ها آیه دیگر که به ظاهر و باطن، تفسیر و تأویل گستره بی نهایت نعمت های خدا را گزارش می کنند؛ نعمت هایی که به پاس داشت آفرینش انسان آفریده شده اند. زهرا علیها السلام این نثار و عطای الهی را که آموزه ای از ده ها آیه قرآن است با این فراز از خطبه

«و سُبُوغِ آلاءِ أَسْدَاهَا، وَإِحْسَانِ مَنِّ وَالْأَهَاءِ»<sup>(1)</sup> را تفسیر می نماید. بدون شک از نای آفرینش، دو آهنگ طنین افکن است، نخست آن که نظام هماهنگ پدیده ها، از آفریدگاری یگانه و بی همتا گزارش می کند و به گفته ی صدرای «همبستگی موجودات با ترتیب و نظم حکمت آمیز نشان گر آن است که آفریدگار آنها یگانه و بی همتاست، و این نظام چون پیکره آدمی است که اگر چه در ظاهر از اعضای مختلف که به هم شباهتی ندارند تشکیل گردیده؛ ولی مجموعه ی کاملاً به هم مرتبط بوده و در خدمت یکدیگرند و هماهنگی و نظم واحدی بر این اعضا و جوارح مختلف حاکم است. جهان هستی هم با وجود پدیده های گوناگونی که از همدیگر جدا است دارای اثر و طبیعت خاصی است؛ و در یک طرح کلی و شاکله ی عظیم هماهنگ بوده و همه، آهنگ توحید می سرایند، و تسبیح و تحمیدگویان حضرت حقند<sup>(2)</sup> و این هماهنگی دلالت دارد که مدبر و نگاهدارنده واحدی آنها را آفریده و بقای آنها را استمرار بخشیده است؛ زیرا اگر دو صانع بود، فساد و اختلاف نظام آفرینش را نابود می کرد<sup>(3)</sup>. ولی چنین نیست، نظمی اعجازگونه بر آفرینش جاری است، قرآن نیز این حقیقت را ضمن آیاتی و از جمله این آیه بیان می دارد:

ص: 157

1- (3) خطبه فدکیه.

2- (4) به ده ها آیه تسبیح و تحمید در قرآن کریم مراجعه گردد.

3- (5) انبیاء / 22.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ \* ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ 1 ؛

«آن خدایی که هفت طبقه آسمان را آفرید، تو در آفرینش رحمان هیچ تفاوتی نمی بینی، به دقت نظر کن، آیا هیچ سستی و ناهماهنگی در نظام عالم به چشم می خورد؟ نه! مسلماً اگر بار دیگر هم نظرافکنی و ژرف بیاندیشی، پلک چشمت از خستگی می افتد و اختلافی نخواهی یافت».

این نظام، هماهنگ است که همه چیز آن از ذره تا کهکشانش همه در پرتو نظم او هماهنگ و منظمند و هر چیز آن به جا و زیباست و به قول مولانا:

تشنه می گوید که کو آب گوار آب هم گوید که کو آن آب خوار

آسمان گوید زمین را مرحبا من ترا چون آهن و آهن ربا

آهنگ دوم؛ این نظام هماهنگ آن است که همه ی هستی به پاس داشت آفرینش انسان است از این حقیقت آیاتی از قرآن پرده برداری می نماید که بحث آن گذشت و اینک به پاس آراستگی این فراز از مبحث به آیات قرآن قسمتی از سوره نباء ذکر می گردد:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْآسْمَاءَ مِهَادًا \* وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا \* وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا \* وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا \* وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا \* وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا \* وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا \* وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا \* وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا 2 ؛

«آیا ما زمین را برای شما گهواره و کوه ها را میخ قرار ندادیم؟! آیا شما را جفت نیافریدیم؟ خواب را برای شما آسایش و شب را لباس و روز را برای زندگی قرار ندادیم؟ هفت آسمان محکم را برای شما بنا نکردیم؟ خورشید را چراغ نورافشان آن نساختیم و باران از ابرهای فشرده نازل نساختیم؟...».

باری، امواج بی کران نعمت های الهی طنین افکن است و انسان غوطه ور در این اقیانوس بی کران است. باید پیوسته انسان نعمت های الهی را یادآوری نماید و سپاسگزار منعم خود باشد. قرآن سفارش می کند: فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ 1.

بنی اسرائیل را سرزنش می کند که چرا نعمت های الهی را فراموش کردند و به آنان فرمان می دهد: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ 2؛ و عموم مردم را به یادآوری نعمت ها سفارش می کند: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ 3.

شگفتا! در سوره مبارکه «الرحمن» سی مرتبه انسان و جن را مورد عتاب خود قرار داده و می فرماید: فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

به هر روی، مقام سپاس و شکر آهنگ عقل و فطرت و دل است، و انسان تا آن جا که می تواند باید سپاس گزار خدا باشد؛ اگر چه هیچ کس را یارای شکر و سپاس خدا نمی باشد.

فضل خدای را که تواند شمار کرد یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد

در فراز نخست، فاطمه علیها السلام از نعمت های بی کران الهی سخن گفت، و نیز از حمد و سپاس او از نعمت ها پرده برداشت، تا لزوم شکر منعم را جلوه گر سازد و پیش فرضی برای این فراز به نمایش گذارد. چرا معرفت الهی و یگانه پرستی؟ چون او منعم علی الاطلاق است و شکر منعم لازم و ضروری است. فراز نخست در حقیقت فلسفه و حکمت برای معرفه الله است که آن حضرت جلوه هایی از ده ها آیه قرآن و آموزه های وحیانی را در آن گفتار نمایان ساختند.

در این فراز افقی ملکوتی می گشاید که جلال نام و معرفت الهی از آن ساطع است. از توحید و معرفه الله می گوید و مفاهیم بلند آسمانی را که در حقیقت نور نوشته ای از ده ها آیات قرآن و آموزه های وحیانی است تفسیر می نماید.

در این فراز چنین می گوید:

«وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا وَأَبَانَ «أَنَارًا» فِي الْفِكْرَةِ مَعْقُولَهَا، الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَاهُ وَمِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتَهُ، وَمِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةَ بِهِ... (1)؛ گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست که شریکی ندارد این شهادت کلمه ای است که تأویل آن اخلاص است و فروغ توحید و معرفت الهی از افق قلب ها نمایان است و توحید دل نوشته ی انسان است، و جلوه ی تابناک آن از مشرق عقول فرزوان، خدایی که فراتر از آن است که در حلقه ی چشم گنجد، و به زبان ها توصیف گردد، چشم عقول ساحت ذات کبریائی اش را درک نتوان کرد و هرگز به خیال کسی نگنجد».

او که همه ی پدیده ها را از نیستی به وجود آورد و بدون نقشه و صورتی آنان را به صورت ها آراست و در پرتو قدرتش به آنان خلعت وجود بخشید....

فاطمه علیها السلام در این فراز از گفتار آسمانی اش، دو تجلی گاه فروغ معرفه الله را تبیین می نماید.

نخست، از کعبه دل می گوید که آشیان قدسی الهی است و از افقش فروغ «الرحمن» جلوه گر است. آری از دلی که دل نوشته اش «لا إله إلا الله» است.

بدون تردید آنچه بر زبان فاطمه جاری است، بازتابی از فروغ ایمان و معرفت الهی است، آموزه های قرآن کریم است، آخر اوست که بر ستیغ معرفت و افق بلند عرفان می درخشد و در نیایش هایش درخشنده ترین واژه های عرفانی می درخشند. آن حضرت در نیایش خود می گوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْإِخْلَاصِ، وَحَسْبِيكَ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ... وَأَسْأَلُكَ النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ، وَالشُّوقَ إِلَى لِقَائِكَ...»(1).

و نیز می فرماید:

«وَأَسْأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ»(2).

و نیز در ستایشی دیگر:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ كَانَتْ يَرَاكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي فِيهِ يَلْقَاكَ»(3).

اوست که فانی در عشق و محبت خداوند است؛ آن گاه که پدر به او می گوید: «فاطمه جانم! اینک جبرئیل نزد من است و از سوی خدا پیام آورده: «فاطمه هر چه از خدا می خواهد بخواهد که به او عطا می کنیم» فاطمه علیها السلام جواب داد:

«شَعَلْتُ»

نَبِيَّ عَن مَسْأَلَتِهِ لَذَّةَ خِدْمَتِهِ، لَا حَاجَةَ لِي غَيْرَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِ الْكَرِيمِ فِي دَارِ السَّلَامِ»(4).

به همین دلیل، رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصیت قدسی و معنوی فاطمه علیها السلام را این گونه می ستاید:

«إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَتْ اللَّهُ قَلْبَهَا وَجَوَارِحَهَا إِيمَانًا وَ يَقِينًا(5)؛ خداوند قلب و همه جوارح دخترم فاطمه را مالا مال و لبریز از ایمان و یقین ساخته است».

ص: 161

1- (1) بحار، ج 91، ص 225، دعاء الرضی بالقضاء.

2- (2) فلاح السائل، ص 187، الدعقب الصلوه العصر.

3- (3) بحار، ج 87، ص 339.

4- (4) رباحین الشریعه، ج 1، ص 105.

5- (5) بحار، ج 43، ص 29.



به هر روی، این افق برین عرفان فاطمه است و از عرفان او فروغ قرآن ساطع است. نیایش های آن حضرت آموزه های وحیانی و قرآن صاعد است، چون زلال قرآن بر جان فاطمه جاری گشته و شکوفه های معرفت و محبت به خدا در جان آن صدیقه شکوفا گشته است.

این فراز از سخنان فاطمه ترجمانی از صدها آیات قرآنی است، آیاتی که نور توحید می افشانند و آفاق بلند معرفت را می گشایند؛ و توحید حقیقی را تفسیر می نمایند.

آیاتی که همه صفات کمالی را در ذات او منحصر می نماید چون:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى 1

و نیز: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ 2.

و نیز: هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى 3.

و نیز: هُوَ هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ 4.

و نیز: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ 5.

و ده ها آیه ی دیگر، که علم و قدرت، قوت و عزت، حکمت و ملک و ملکوت را از او می دانند، و نیز آیاتی که قهر و جباریت حضرت حق را می ستایند همانند:

هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّازُ 6 وَأَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّازُ 7

و نیز آیاتی که همه ی گستره ی جهان هستی را از پرتو فیض پروردگار دانسته و این حقیقت را از زبان مشرکین نقل می نماید:

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ 1؛ اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید، گویند خدای عزیز و دانا آفریده است؛

و نیز آیه ی: وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ 2 و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی ایشان را آفریده است، گویند خدا؛

و نیز آیه ی: وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ 3؛

و نیز آیه ی مبارکه: وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ 4 و ده ها آیه ی دیگر، که همه موجودات را جاری از چشمه جود حضرت حق می داند.

به هر روی، زمزمه یگانه ستایی و حمد و تسبیح خداوند، از زبان همه ی موجودات طنین افکن است و همه ی پدیده ها با زبان نقص و نیاز و فقر خود او را می ستایند:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ 5.

جمله ی اجزاء عالم در نهران با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

و به گفته ی ابونصر:

«صَلَّتِ السَّمَاءُ بِدُورَانِهَا وَالْأَرْضُ بِرَجْجَانِهَا...» (1).

آسمان با حرکت خود و زمین با جنبیدنش و آب با جریانش و باران با ریزش خود، نمازگزار خدای متعالند، او را می ستایند و هر آینه یاد خدا بزرگتر است.

باری، صدها آیه در توصیف و توحید خداوند، به همان جمال و جلال حقیقی و ملکوتی که بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل می گشت بر جان فاطمه علیها السلام تجلی کرد. - گویا فاطمه نیز شاهد تجلی اعظم بود -؛ چون زهرا علیها السلام قلب و روح رسول خدا است. از این منظر است که نگاه و

ص: 163

اندیشه توحیدی فاطمه علیها السلام، نگاهی خاص و فوق درک و تصور ماست، نگاهی عرشی است، افقش تجلی گاه نور خداست، بسیار فراتر از نگاه‌ها و اندیشه‌های فلاسفه و عارفان به جا مانده در شهر اول است.

صرف الوجود شیخ اشراق و ملاصدرا پرتوی از این حقیقت است:

«صِرْفُ الْوُجُودِ الَّذِي لَا أَتَمُّ مِنْهُ كُلَّمَا فُرِضَتْ ثَانِيًا فَإِذَا نَظَرْتَ فَهُوَ هُوَ، إِذَا لَا مَيِّزَ فِي صِرْفِ شَيْءٍ، فَوُجُوبُ وَجُودِهِ الَّذِي هُوَ ذَاتُهُ بِذَاتِهِ تَعَالَى يَدُلُّ عَلَى وَحْدَتِهِ» (1).

با آنکه این مقوله بسیار ژرف و بلند است و برای هر کسی قابل درک نیست و این نیز اشاراتی آسمانی و وحیانی دارد:

«كَمَا فِي التَّنْزِيلِ: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (2).

و نیز گفته ابونصر که چنین گفته:

«وَاجِبُ الْوُجُودِ مَبْدَأُ كُلِّ فَيْضٍ وَهُوَ ظَاهِرٌ عَلَى ذَاتِهِ، فَلَهُ الْكُلُّ مِنْ حَيْثُ لَا كَثْرَةَ فِيهِ...» (3)

و نیز گفته اند:

«هُوَ الْحَقُّ وَكَيْفَ لَا، وَقَدْ وَجَبَ، وَهُوَ الْبَاطِنُ وَكَيْفَ لَا وَقَدْ ظَهَرَ، فَهُوَ ظَاهِرٌ مِنْ حَيْثُ هُوَ بَاطِنٌ وَبَاطِنٌ مِنْ حَيْثُ هُوَ ظَاهِرٌ، فَخَذُّ مِنْ بَطُونِهِ إِلَى ظُهُورِهِ حَتَّى يَظْهَرَ لَكَ وَيَبْطُنَ عَنْكَ» (4)

و نیز می گویند:

«أَنْفِذْ إِلَى الْأَحَدِيَّةِ، تَدْهَشْ إِلَى الْأَبَدِيَّةِ وَإِذَا سَأَلْتَ عَنْهَا فَهِيَ قَرِيْبَةٌ أَظَلَّتِ الْأَحَدِيَّةُ...» (5) این اندیشه‌های برین فقط پرتوی از آن آفتاب است.

به هر روی، اگر چه آفاق این مفاهیم و سخنان بسیار بلند بوده و زلال حیات آفرینی است که نیز از سرچشمه وحی «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...» و سنت مالا مال از بیان توحید جاری

ص: 164

1- (1) اسفار، صدرالدین محمد شیرازی «صدرالمتألهین»، ج 1، ص 135.

2- (2) آل عمران / 18.

3- (3) فصوص، فص یازدهم.

4- (4) همان، فص دوازدهم.

5- (5) همان، فص پانزدهم.

گشته و درک آن برای همه آسان نیست؛ آخر جان این حکیمان و عارفان است که در پرتو تابش وحی و سخنان ذوات معصومین علیهم السلام به چنین تجلی و تابناکی رسیده و چنین گهرهای تابان از آن نمایان گردیده است. نیکو سروده اند:

چون که سنگ تیره گردد لعل ناب پر شود او از صفات آفتاب

خیره گشتم خیره گی هم خیره گشت موج حیرت عقل را از سر گذشت (1)

این شخصیت های بزرگ بودند که فروغ آیات قرآن و زلال سنت بر جانشان جاری گشت. یافتند آنچه را باید بیابند، و پرتو هستی آفرین از همه ی هستی بر جانشان تابید و هر چه بود در نگاه آنان تسبیح گوی ذات الهی بود. این طنین موج خداشناسی است که گاه در روح دریایی این حکما طنین افکنده و مروارید پروریده است و درج گهری به نگارش خود آفریده اند. در این نگاه، همه موجودات، پرتو اویند و همه نالان و با عشق، او را می ستایند و تنزیه می کنند. سعدی نیکو می سراید:

دوش مرغی بصبح می نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید بگوش

گفت: باور نداشتم که ترا بانک مرغی چنین کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خاموش (2)

و در نگاهی شامل و جامع:

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

با وجود این سخنان بلند و برین، لیک خورشید سخنان فاطمه علیها السلام را جلوه ای دیگر است، توحید نابی است که همه چیز در آن فانی است و حکایتی آسمانی است تفسیر سخنانش فقط در بیان خود آن حضرت آشکار می گردد.

### جلوه اخلاص

پس از شهادت و گواهی بر یگانگی خدا می گوید:

«كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا» (3).

ص: 165

1- (1) حکمت الهی، الهی قمشه ای، ج 2، ص 21، در شرح فصوص ابونصر فارابی.

2- (2) گلستان سعدی، باب دوم، ص 192، حکایت 26.

3- (3) خطبه فدکیه.

«التأویل»، بیان حقیقت المراد، تفسیر دلیل مراد است و تأویل حقیقت و واقعیت مراد، و به عبارت دیگر، تأویل آشکار شدن حقیقت مقصود است. از سیر و بررسی آیات قرآن استفاده می شود که «تأویل» از مقوله ی مفاهیم و الفاظ نیست بلکه از سنخ مقوله موجودات خارجی است؟ (1)

یازده ستاره و خورشید و ماه در عالم رؤیا، یوسف را سجده کردند (2) سال ها می گذرد و پس از فراز و فرودها: وَرَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا 3.

اینک که برادران به پای یوسف افتاده و در مقابلش تواضع می کنند و ساحت او را می ستایند یوسف به پدر می گوید: «پدر جان این تأویل آن رؤیای من است که یازده ستاره و خورشید و ماه بر من سجده کردند». (3)

و نیز قرآن تجلی و بروز حقایق و واقعیت ها را در قیامت تأویل می نامد: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ 5 و نیز آیه: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ و لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ 6 ؛ بلکه آنان تکذیب کردند آنچه را که بدان آگاه نبودند و هنوز تأویلش نیامده بود.

به هر روی، «تأویل» اگر چه مفاهیم و معانی دیگری نیز دارد؛ ولی بدون تردید بارزترین معنای آن واقعیت و حقیقت خارجی است.

از این رو در تعریف «تأویل» باید گفت: تحقق و واقعیت خارجی مفهوم است. اینک آفتاب سخنان فاطمه علیها السلام نمایان می گردد و او که پس از شهادت بر توحید در تبیین و تعریف آن می گوید:

«كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا، وَأَنَارَ فِي الْفِكْرَةِ مَعْقُولَهَا...» (4).

ص: 166

1- (1) مفردات الفاظ القرآن، ص 27.

2- (2) یوسف / 4.

3- (4) همان.

4- (7) فرازی از خطبه.

توحید کلمه ای است که حقیقت و واقعیت آن اخلاص است.

نور توحید از افق اخلاص متجلی است و اینک اخلاص آفاقی دارد، اخلاص در مقام توحید ذات، که فقط از آن صدیقین و مخلصین است؛ آنان که نیایششان: «یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» بوده و آفتاب را دلیل آفتاب می شناسند، آنانند که در قالب مثال، دیدگان جانشان مرکز خورشید را می نگرد، آنجا را نگاه می کنند که پرتو و شعاع را می آفریند و به مرکز تشعشع نور رسیده اند.

آنان که بر قله ی انقطاع ایستاده، و از خدا می خواهند: «خدایا مرا انقطاع کامل به سوی خودت عطا فرما، و روشن ساز دیده های دل ما را به نوری که به آن نور تو را ببیند، تا آنکه دیده ی بصیرت ما حجاب های نور را بدرد، و به نور عظمت تو واصل گردد و جان های ما به مقام قدس عزت پیوندند.

ای خدا! مرا از آنان قرار ده که چون او را ندا کنی تو را اجابت کنند و چون به او متوجه شوی از تجلی جلال و عظمت مدهوش می گردد، پس تو با او در باطن راز می گویی، و او به عیان به کار تو مشغول است... خدایا! مرا به نور عزت که از هر بهجت و نشاطی برتر است ملحق فرما، تا آنکه فقط شناسای تو باشم و از غیر تو رو برگردانم. (1) اخلاص بر افق اعلا ی توحید ذات، جلوه ی نفی صفات ساطع می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«... وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ...» (2).

مقام، نفی صفات را، ذات معصوم و مقربان درگاه خدا درک می کنند. نفی صفات زائد از ذات بسیط الهی. شگفتا از این منظر و مشرق، که چون عارف به مقام وصال و شهود احدیت ذات رسد در آن نگاه، اوصاف جمال هم فانی شود، روح را دهشتی بزرگ و حیرتی ابدی رسد، حیرتی نورانی که در وصف و بیان ننگند. نگاه دل بر این مقام احدیت است که تا ابد انسان را مدهوش و حیران می سازد چه مقامی است قاهر بر کل، که فقط او هست و غیر - حتی مفهوم غیر - هم در آن مقام معنا ندارد.

ص: 167

1- (1) فرازهایی از مناجات شعبانیه.

2- (2) نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، خطبه اول، ص 2.

ابونصر در فصوص همین فروغ را جلوه گر است که می نگارد:

«أَنْفِذْ إِلَى الْأَحَدِيَّةِ تَدْهِشَ إِلَى الْأَبْدِيَّةِ، وَإِذَا سَأَلْتَ عَنْهَا فَهِيَ قَرِيبَةٌ أَظَلَّتِ الْأَحَدِيَّةَ فَكَانَ قَلَمًا وَأَظَلَّتِ الْكُلِّيَّةُ فَكَانَ لَوْحًا جَرَى الْقَلَمُ عَلَى اللَّوْحِ بِالْخَلْقِ» (1).

نظری به دیده ی دل به سوی مقام احدیت کن که چگونه قاهر بر کل است که تا ابد مدهوش و حیران بمانی و چون از آن ذات یکتا از دل خود جوینا شوی، «فانی قریب» او را در قلب خود می یابی.

خلق در راه دیر و کعبه و لیک تو نهان در دل شکسته بدی

و حضرتش را به نور اشراق او در باطن ذات خود شهود نمایی.

پس فرمود: «سایه انداخت مقام احدیت، یعنی مقام بساطت و هویت ذات اقدس الهی و از آن سایه قلم اعلی بوجود آمد و تمام کتاب آفرینش را رقم زد، و سایه افکند مقام الهیت یعنی جامعیت آن ذات در مقام کل مراتب اسماء و صفات کمال و از آن سایه الهیت، لوح عالم خلق پدید آمد و آن قلم اعلی بر آن لوح جاری شد و نقش نظام احسن عالم که مرآت خداست پیدا گشت:

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا

باری، خورشید توحید، از افق های مختلفی فروزان است و زلال فرهنگ توحید ناب باید در همه ی عرصه های انسانی جاری باشد.

در عبادت، فقط او باید پرستش و عبادت گردد و در افق ولایت، فقط نور ولایت الله باید ساطع باشد. او باید تصرف نماید و غیر از ذات خدای متعال را تصرفی نباشد، اداره و رهبری مردم از آن اوست و همان گونه که همه موجودات در پرتو ولایت او «تکویناً»، «وحده لا شریک له» می گویند و همه در دریای توحید شناورند، در عرصه تشریح و تدبیر نیز فقط فرمان او باید اطاعت شود، همه چیز باید رنگ خدایی داشته باشد.

به هر روی، بازتاب عقیده توحید، در جامعه آن است که زلال فرهنگ ناب توحیدی بر پیکره جامعه و فرد جاری باشد و فروغ توحید بر سرای زندگی انسان بتابد. در اسلام عقیده ی ذهنی و موهوم معنا ندارد، بلکه عقیده ای سرآمد است که در بستر خارج تحقق یابد، جهات خارجی زندگی را جهت دهد، سازنده و عمل آفرین باشد. این تأویل خالص توحید است. فاطمه

ص: 168

این افق را فراروی آن مردم می‌گشاید که هان! ای مسلمانان شما موحد و توحیدگرائید، به ظاهر از شرک دور و متنفرید از شما می‌پرسم، اخلاص در تأویل توحید کدام است؟ و امت موحد و یگانه پرست کدام امت است؟ باید پاسخ دهید: امتی که همه شئون او در پرتو فرمان خدا اداره و تدبیر گردد. هیچ کسی غیر از او، در سرنوشت او دخالت و تصرف ننماید و همان گونه که فروغ توحید از آفاق تکوین متجلی است و همه موجودات: «وحده لا شریک له» می‌گویند در عالم تشریح و فرمان و اختیار آدمی نیز، فرمان او باید مطاع و اراده او ممضی باشد. و گرنه جامعه به آلودگی شرک مبتلا می‌شود، همان شرکی که ظلم بزرگ است (1) گناهی غیرقابل بخشایش است (2)؛ افتتری و اثم بزرگ است (3)؛ گمراهی پلید است (4)؛ بهشت خدا بر مشرک حرام است (5)؛ و هر که به خدا شرک آورد چنان است که از آسمان افتاده، مرغان او را برابیند و یا باد او را به جایی دور افکند (6).

آنان که مشرک بودند، برای بتان خود تدبیر و دخالت می‌دانستند، برای آنان سلطنت می‌شناختند، آنان را شفیع می‌دانستند پس هر چیز غیرخدایی، رنگ شرک داشته و از توحید به دور است بنابراین تأویل «لا اله الا الله» در عرصه مدیریت جامعه و رهبری نظام چه خواهد بود.

بدیهی است که باید پرتوی از ولایت او باشد زیرا اگر رهبری نظام از سوی او نباشد اخلاص در توحید تحقق نیافته است به همین سبب وقتی امام رضا علیه السلام در مسیر هجرتش به سوی خراسان، به نیشابور می‌رسد، علما از محضر مبارکش درخواست حدیثی می‌کنند و آن حضرت در پاسخ به تقاضایشان حدیثی را از نیاکان معصومش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل و او از خدای متعال که فرمود:

«کلمه لا إله إلا الله حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی» و در ادامه فرمود:

«بشروطها و أنا من شروطها».

ص: 169

1- (1) لقمان / 13.

2- (2) نساء / 48 و 116.

3- (3) همان / 48.

4- (4) همان / 116.

5- (5) مائده / 72.

6- (6) حج / 31.



توحید دژ امن و امان خداست و هر آنکه در آن دژ وارد شود از عذاب در امان است؛ ولی شروطی دارد و آن ولایت اهل البیت علیهم السلام است که در آن هنگام مصداق اتم آن امام هشتم بود.

باری، حکومتی که از سوی خدا و به جعل اشراقی، ولایی او نباشد، زبانه ای از آتش شرک است ولو آنکه مردم آن را برگزینند.

قرآن کریم می فرماید:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ 1؛

«برای هیچ مرد و زن مؤمن اختیاری و گزینشی در مقابل فرمان و حکم خدا نیست».

شگفتا و أسفا! آنان در سقیفه چگونه برگزیدند و انتخاب کردند. اکنون بازتاب فرهنگ توحیدی را باید نگرست، فاطمه علیها السلام به آنان هشدار داد که انتخاب در مقابل فرمان خدا، مصداق شرک است.

از این منظر باید به این سخن فاطمه نیز نگرسته شود که فرمود: «کلمه جعل الاخلاص تأویلها»، هان! ای مردم، جلوه ای از حقیقت توحید و اخلاص در آن تعیین امامت و پیشوایی مردم از سوی خداست. حقیقتی که در «غدیر» بدرخشید و بر دستان سبز رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز هجدهم ذی الحجه و در قامت علی علیه السلام تجلی کرد؛ لیک افسوس بر شما مردم! بدانید که مسیر شما آلوده به شرک گردید و ظلمت ارتداد شما را فرا گرفت.

گوهر اخلاص از شما چهره پنهان کرده و گنداب شرک بر شما جاری شد، زندگی شما در همه شؤون مادی و معنوی، اجتماعی و فرهنگی آلوده به فرهنگ شرک شد؛ بدون شک اگر زلال اخلاص بر جان و جامعه شما جاری بود چنین نمی شد، اخلاصی که زلال چشمه یقین است.

علی علیه السلام می فرماید:

1.

«سَبَبُ الْإِخْلَاصِ الْيَقِينُ (1)؛ یقین منشأ اخلاص است».

2.

«الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ (2)؛ اخلاص میوه درخت یقین است».

ص: 170

1- (2) فهرست موضوعی غرر، ص 433.

2- (3) همان، ص 91.

«إِخْلَاصُ الْعَمَلِ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ وَصَلَاحِ النَّبِيِّ (1)؛ إخلاص عمل از یقین قوی و اندیشه نیک سرچشمه می گیرد».

«عَلَى قَدْرِ قُوَّةِ الدِّينِ يَكُونُ خُلُوصُ النَّبِيِّ (2)؛ خلوص انسان به اندازه ی قوت دین اوست».

«ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ (3)؛ اخلاص میوه درخت علم و معرفت است».

«أَوَّلُ الْإِخْلَاصِ أَلْيَاسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ (4)؛ سرآغاز اخلاص ناامیدی از ماسوی الله است».

«الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْعِبَادَةِ (5)؛ اخلاص میوه عبادت است».

به هر روی، اخلاص فروغ تابناک یقین، قدرت ایمان، شناخت و معرفت، قطع امید از مردم و عبادت و بندگی خدای متعال است.

بصیرت و نورانیت دل را به همراه می آورد و زلال حکمت و معرفت از چشمه دل به زبان جاری می سازد.

رسول خدا فرمود:

«مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ (عَزَّوَجَلَّ) أَزْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» (6).

و نیز اخلاص انسان را قدرتمند می سازد و موجودات را مستخر او ساخته و ترسی از او در دل همه قرار می دهد.

«... إِذَا كَانَ مُخْلِصاً لِلَّهِ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى هَوَامِ الْأَرْضِ وَ سِبَاعِهَا وَ طَيْرِ السَّمَاءِ (7)؛ اگر بنده ای با اخلاص باشد خداوند ترس

اورا در همه چیز قرار می دهد. حتی حشرات زمین و درندگان آن و پرندگان آسمان از او می ترسند».

ص: 171

1- (1) همان، ص 92.

2- (2) همان، ص 93.

3- (3) همان، ص 92.

4- (4) همان، ص 430.

5- (5) همان.

6- (6) عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 69، ح 321.

7- (7) بحار، ج 64، ص 305، ح 36.

و در حدیث قدسی چنین آمده است: اگر بنده ی خود را دوست دار اخلاص و خداجوی بیایم اداره امور را به او می سپارم (1).

به هر روی، کامیابی و سعادت، در اخلاص است.

علی علیه السلام فرمود:

«أَخْلَصُوا أَعْمَالَكُمْ تُسْعَدُوا (2)؛ اعمال خود را خالص کنید تا سعادتمند گردید.»

و فرمود:

«الْإِخْلَاصُ أَعْلَى فُوزٍ (3)؛ اخلاص برترین رستگاری است.»

امام جواد علیه السلام فرمود:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْإِخْلَاصُ (4)؛ برترین عبادت ها اخلاص است. و اخلاص رمز قبولی عبادات است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَخْلَصُوا أَعْمَالَكُمْ لِلَّهِ تَعَالَى فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا مَا خُلِّصَ لَهُ... (5)؛ ای مردم اعمالتان را برای خدای متعال خالص سازید زیرا خدا فقط اعمال خالص را می پذیرد.»

این فروغ اخلاص و بندگی خداست، پرتوی از آفتاب توحید است، اخلاص نیز چون سایر صفات و ملکات دارای فراز و فرود است، مراتبی دارد، گاه اخلاص در سیمای «مخلصین» جلوه گر است قرآن می فرماید: فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ 6 این پایین ترین مرتبه ی اخلاص است، اکثر مردم از چنین اخلاصی برخوردارند در هنگام خطر پرده از فطرت مشرک نیز برداشته می شود او نیز خدا را می خواند؛ ولی فرازهای دیگری دارد که برخی خاص مؤمنین و پارسایان است، چون خلوص از شرک و ریا؛ ولی بر سستیغ پرنور آن چهره کمترین می درخشد، و آنان که اصحاب قلوبند، اخلاص کمترین فوق تصور ماست، در این مقام است که اخلاص در چهره «مخلصین» نمایان می گردد قرآن این چهره ها را می ستاید:

ص: 172

1- (1) همان، ج 82، ص 136، ح 16.

2- (2) فهرست موضوعی غرر، ص 93.

3- (3) همان، ص 91.

4- (4) بحار، ج 67، ص 249.

5- (5) الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، ص 180.

لَا تُؤْتِيهِمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ 1؛ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ 2 این گروه برخوردار از قلب سلیم بوده، و قلب سلیم آن است که در آن احدی سوای خدا نباشد. این همان چشمه معرفت که زلال عرفان ناب از آن جاری است.

این افق تجلی گاه سیمای پیامبران چون: ابراهیم، موسی و یوسف است(1). و مقام توحید ناب است. نراقی این حقیقت را چنین سروده است:

دل یکی دلدار هم باید یکی می نگنجد در یکی دو بی شکی

آن چه آن او بود بسپر به او حیث لا یطمع إلیه غیره

دل بود آئینه رخسار یار پرده زین آئینه بفکن زینهار

خالی این آئینه از زنگار کن پس مقابل با رخ دل دار کن

او همی گوید تو را با صد گله می روی آخر کجا ای صد دله

رو متاب از ما که ما آن توایم دلبر و دلدار و جانان توایم

ما از آن تو، تو آن کیستی ما به یاد تو، تو یاد چیستی

می کشد گاهی به لطفت گه به ناز که به خود خواند به بانگت گه به راز

گه فرستد نامه ات گاهی پیام گه به بیداریت خواند گه منام

حسن او گر با تو طنازی کند لطف او یاری و دمسازی کند

تو مبادا با رقیبان خو کنی رو به غیر آری و ترک او کنی(2)

باری، اگر انسان بر قله «مخلصین» یعنی خالص شده های ناب صعود کند آراسته به مقام قدسی عصمت می گردد، در این بارگاه قدس او از ولایت شیطان و نفس اماره آزاد شده و در میقات ولایت الهی گام نهاده است. برای او غیر و غیریت معنا و مفهوم ندارد. در آتش قهر نمرود هم شعله عشق خدا را می بیند، چیزی جز او نمی بیند، چون ابراهیم علیه السلام به سوی آتش پرواز می کند، به طرف در بسته چون یوسف علیه السلام می دود و همانند موسی علیه السلام گام در دریا می گذارد، همه چیز برای او، آینه ی جمال خداست.

ص: 173

1- (3) مریم / 51؛ یوسف / 24.

2- (4) طاقدیس، نراقی، ص 84-85.

عارف جامی می گوید:

آنکه با ما سر سودا سپرد نیست لایق که دگر جا نگرد

هست آئین دویینی ز هوس قبله ی عشق یکی باشد و بس

توحید ناب، افق اعلائی است که به جز خدا، نبیند و خود را هم نبیند، تا نیاز خود را حتی از خدا بخواهد، خودی نیست که بگوید «من و نیازم».

چه نیکو سروده:

چون رها از منجنیق آمد خلیل آمد از دربار عزت جبرئیل

گفت «هل لك حاجه يا مجتبی» گفت اُمّا منک یا جبرئیل لا(1)

من ندارم حاجتی از هیچ کس با یکی کار من افتاده است و بس

گفت با او جبرئیل ای پادشاه پس ز هر کس باشدت حاجت بخواه

گفت اینجا هست نامحرم مقال علمه بالحال حسبی بالسؤال

گر سزاوار من آمد سوختن لب ز دفع او ببايد دوختن

می تواند آتشم گلشن کند شعله ها را شاخ نسترون کند

من نمی خواهم جز آنچه خواهد او حال من می بیند و می داند او

آنچه داند لایق من آن کند خواه ویران، خواه آبادان کند

او اگر خواهد بسوزاند مرا من کجا بگریزم از آتش چرا(2)

بر شهپر اخلاص می توان عروج کرد و فتح ملکوت نمود. به بالاترین آفاق دست یافت و به مقام قرب رسید، در این ساحت است که انسان فقط خدا را می بیند و به او می نگرد و پیرامون او طواف می کند. قلبش مالا مال و لبریز از دوستی خداست؛ دیگر جایی برای غیر خدا نیست. چه نیکو فرمود:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَلَى عَبْدٍ أَجَلٌ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ...»(3).

ص: 174

2- (2) طاقديس، مولی احمد نراقی، ص 309-310.

3- (3) مستدرک الوسائل، ج 1، ص 101.

جلوه اخلاص از وجود و جوارح او ظاهر می گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«فَأَمَّا عَلَامَةُ الْمُخْلِصِ فَأَرْبَعَةٌ: يَسْلَمُ قَلْبَهُ، وَ تَسْلَمُ جَوَارِحُهُ، وَ بَدَلُ خَيْرِهِ، وَ كَفُّ شَرِّهِ»<sup>(1)</sup>؛ «مُخْلِصٌ» چهار نشان دارد: دلش پاک، اعضا و جوارحش تسلیم، خیرش فراگیر و بذل شده و شرش مأمون است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرَّهُ وَعَلَانِيَهُ وَفَعَلَهُ وَمَقَالَتَهُ فَقَدْ آدَى الْإِمَانَةَ وَاخْلَصَ الْعِبَادَةَ...»<sup>(2)</sup>

و نیز آن حضرت فرمود:

«تَمَامُ الْإِخْلَاصِ تَجَنُّبُ الْمَعَاصِي»<sup>(3)</sup>؛ کمال اخلاص اجتناب از گناهان است.

و نیز فرمود:

«الزُّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِينَ»<sup>(4)</sup>؛ زهد، شیوه و منش مخلصان است.

و نیز فرمود:

«الْعِبَادَةُ الْخَالِصَةُ أَنْ لَا يَرْجُو الرَّجُلُ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ»<sup>(5)</sup>.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«لَا يَكُونُ الْعَابِدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ إِلَيْهِ، فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي...»<sup>(6)</sup>؛ هیچ عابدی خدا را آنچنان که سزاوار است پرستش نمی کند مگر آنکه امیدش از تمام خلق بریده شود.

در این هنگام است که خداوند می فرماید:

«این بنده خالص من است آنگاه او را با لطف و کرمش می پذیرد».

ص: 175

1- (1) تحت العقول، ص 16.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 26.

3- (3) بحار، ج 74، ص 213.

4- (4) فهرست موضوعی غرر، ص 149.

5- (5) همان، ص 229.





امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمِدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» (1).

و نیز فرمود:

«مَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبُّ أَنْ يَحْمِدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ... (2)؛ هیچ بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر آن که دوست نداشته باشد که مردم او را بر کارهایی که برای خدا انجام داده است ستایش کنند».

این جلوه هایی از اخلاص، و روزنه هایی از فروغ و فروز نور اخلاص است. خلاصه، آنکه موحد شد و مخلص، و قلبش حریم خدا گشت همه رفتارش رنگ خدایی می گیرد و به گفته سعدی:

موحد چه دریای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس (3)

ص: 176

---

1- (1) اصول کافی، ج 2، ص 16، ح 4.

2- (2) مشکوه الانوار، ص 11.

3- (3) گلستان، سعدی، باب هشتم، حکایت 104، ص 603.

## دو تجلی گاه برین

اینک فاطمه علیها السلام پس از تبیین حقیقت توحید در اخلاص، به شرح و تفسیر آن پرداخته و تجلی گاه این فروغ را دل و عقل تعریف می کند. آری دل، چون کلمه «لا إله إلا الله» دل نوشته ی انسان است. در حدیث قدسی چنین آمده:

«الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اسْتَوْدَعْتَهُ قَلْبٌ مِنْ أَحِبِّتَ مِنْ عِبَادِي (1)؛ اخلاص سرّی از اسرار من است که آن را در دل بندگانی که دوست شان دارم به امانت می سپارم».

حال تابش سخن فاطمه چشم افروز است که می فرماید:

«وَصَدَّ مَنْ «حَمَنَ» الْقُلُوبَ مَوْضُوعَهَا، وَ «أَبَانَ» أَنْارَ فِي الْفِكْرَةِ مَعْقُولَهَا» (2): درک توحید، در درون دلهاست و فکر عقل انسان به این فروغ منور است».

## قلب و عقل

کعبه دل و افق عقل، دو مشرق فروغ توحیدند.

آیات قرآن آینه دل را خدانما می شناسد.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ 3؛

«پس روی خود به سوی دین حنیفت قرار ده که مطابق فطرت خداست، فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست این است دین مستقیم، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

فطرت دل، یعنی انسان بر حسب غریزه و خلقت خداجوست. آری، خداشناسی نور نوشته ای، بر جان آدمی است. فروغ خداشناسی از چشمه دل می تابد و جمال معبود و معشوق از جام جهان بین و آینه حق نمای «دل» نمایان است.

ص: 177

1- (1) بحار، ج 67، ص 249، ح 24، چاپ بیروت؛ منینه الحریه، ص 43.

2- (2) متن خطبه فدکیه.

ممکن است غباری بر چهره ی فطرت بنشیند و سبب گردد که تابش خداجویی دل پنهان گردد، ولی چون نسیمی بوزد، بار دیگر آن غبارها زدوده می گردد و زبان نهان انسان «لا إله إلا هو» گویان گشته و ترانه توحید می سراید این فروغ حتی در نهان مشرکین نیز تابان است:

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ 1 .

«آن گاه با خود فکر کردند و گفتند البته شما ستمکارید».

دو دهان داریم گویا همچونی یک دهان پنهان است در لب های وی

یک دهان نالان شوی سوی شما های و هوایی در فکنده در سما

به هر روی، قرآن این بازگشت را چنین تبیین می نماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَسْؤُونَ مَا تُشْرِكُونَ 2 ؛

«بگو اگر راست می گویند به من خبر دهید اگر بیاید شما را عذاب خدا و یا روز قیامت آیا غیر خدا کسی را به فریاری خود می خوانید، قطعاً نه، هرگز، بلکه تنها همورا می خوانید و اوست که اگر بخواهد آن گرفتاری را از شما می برد و آن روز شرکای امروز را فراموش خواهید کرد».

و نیز می فرماید:

فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ 3

«و چون به کشتی سوار شدند خدا را همی خوانند و دین را خالص برای او دانند ولی همین که ایشان را نجات داده و به خشکی می رساند باز هم شرک می ورزند».

آری، این فروغ فطرت و فریاد دل است، که او را می خواند و می ستاید، موج محبت او در دریای دل طنین افکن است.

فطرت دل، یعنی انسان براساس غریزه و آفرینش خود، خداجوست و مدام «هُوَ، هُوَ» می گوید، مغناطیس محبت او عقربه ی دل را می چرخاند و به سوی او قرار می دهد خواه بداند و یا نداند.

همانند میل و غریزه کودک به مادر، کسی به او این میل را نیاموخته، ولی همین که از مادر زاده شد، دنبال او می‌گردد و او را جستجو می‌کند و به سوی پستان مادر می‌رود.

همچو میل کودکان با مادران بهر میل خود نداند در لبان

جزء عقل این از آن عقل کل است جنبش این سایه زان شاخ گل است

آری، قلب مرکز تشعشع فروغ معرفت الهی است.

## دو سویه قلب

به راستی قلب چه جایگاهی از منظر وحی داراست؟

قلب در قرآن با دو چهره تعریف شده، سیمایی قدسی، و آسمانی و سیمایی شیطانی، در پرتو آیاتی از قرآن، قلب چنین می‌درخشد:

1. إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ 1

2. إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ 2

3. مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ 3

4. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ 4

5. إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ 5

6. أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالِ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي 6

7. أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ 7

8. أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ 8

9. أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَتَّقُوا...1

10. الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ 2

و آیات دیگر قرآن، که قلب را، می ستایند و تجلی گاه فروغ ایمان می شناسند.

از سوی دیگر، در قرآن چهره ی قلب بسیار تیره و تاریک تعریف گردیده، و ده ها آیه قرآن با عناوین مختلف قلب را مزبله دان، کفر، شرک، نفاق، شک، قساوت، مرض و سرچشمه گناهان دانسته است؛ همانند:

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ 3؛ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ 4؛ وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فُهْمٌ 5؛ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ 6؛ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً 7 و...

بنابراین از آیات قرآن استفاده می شود که مکانت «قلب» در قرآن همانند انسان است او با دو چهره در قرآن آشکار گردیده است، در تعریف قرآن، انسان در آیاتی با این چهره می درخشد؛ «او خلیفه خدا بر زمین و مسجود فرشتگان است» (1) به خلعت «احسن» آراسته گردیده (2) و مزین به تاج «کرّما» است (3).

از سوی دیگر، واژگانی چون «کنود» (4) و «مغرور» (5) «هلوع» (6) و «جزوع» (7) و «منوع» (8) و عناوین توییحی دیگر، که گاه انسان را با واژه ی «بل هم اضل» سرزنش می کند.

ص: 180

1- (8) بقره / 30 و 34.

2- (9) تین / 4.

3- (10) اسراء / 70.

4- (11) عادیات / 6.

5- (12) انفطار / 6.

6- (13) معارج / 19.

7- (14) همان / 20.

8- (15) همان / 21.

به هر روی، با دقت روشن می‌گردد که ستایش و توییح انسان در واقع به همین قلب باز می‌گردد و قلب سرچشمه همه خوبی‌ها و بدی‌هاست، مرکز الهام فجور و تقواست. آن‌گاه که قلب آدمی کعبه‌ی خدا گردیده و بر افق مبینش نور خدا جلوه‌گر بوده و چشم دل فقط او را می‌نگرد و از چشمه‌ی دل زلال ایمان و عشق جاری است، صاحب این «قلب» مسجود فرشته، و مشرق تابان صفات حسنا‌ی الهی است. و آن‌گاه که «قلب» آشیانه‌ی شیطان گردیده، و مزبله و مرکز کفر و شرک و نفاق و سرچشمه‌ی تاریک گناه گشته است، انسان در این صورت از حیوانات و بهائم نیز پست‌تر است.

از همین منظر و نگاه است که آن‌را «قلب» نامیده‌اند؛ چون تحول و فراز و فرود دارد. بعضی در تعریف مقام قلب چنین گفته‌اند: «مقام قلب» مقام توجه به عالم غیب است؛ ولی با نظر به عالم شهود، و این مقام از جهت بقاء فوق همه مقامات و جامع همه و آخرین رتبه نفس است، زیرا آنجا مقام نفوس کامل مکمل پیغمبران است که در سفر «من الحق إلى الخلق» بالحق‌اند که مقام جامعیت و احاطه‌ی سدره المنتهی و عرش الرحمن است؛ لیک از جهت حدوث اول طلوع مقام انسانیت است و آن وقتی است که نفس ناطقه را از قفس بدن روزنه به عالم غیب باز شد؛ ولی چون از چنگ قوای نفسانی شهوت و غضب خلاص نگردیده، پس گاهی از آن روزنه به عالم غیب می‌نگرد و به بال علم و عمل خالص پرواز می‌کند و گاهی محکوم نفس حیوانی شده به شهوت دنیوی پردازد. (1)

از این نگاه، این مقام را قلب گویند که گویا همیشه در دگرگونی و تحول است. گاهی به مقام روح که عالم مافوق است عروج می‌کند و گاهی به مقام نفس که مرتبه‌ی نازلی است باز می‌گردد. (2)

البته اگر چه قلب در چنین تب و تاب‌ی است ولی باید این مقام را میقات نخستین قلب نامید. قرآن مقام ثابت و پایدار، آرام و مطمئن را برای قلب تعریف می‌کند و آن هنگامی است که قلب در پرتو نیت خالص و ذکر خدا، به دریای الوهیت حضرت حق متصل گردد و به آرامش مطلق نائل شود.

چون قلب مرکز نیت است و نیت با اخلاص، روح عبادات است نقش قلب در عروج انسان و خداشناسی نقش اساسی و اول است.

ص: 181

1- (1) حکمت الهی، ج 1، ص 332-333.

2- (2) همان.

امام خمینی قدس سره در این رابطه چنین نگاشته اند: «و باید دانست که نیت از اهم وظایف قلبیه است که صورت کمالیه عبادت به آن است، و نسبت آن به صورت اعمال، نسبت باطن به ظاهر، و روح به بدن و قلب به قالب است و از اهم وظایف و اشد شرایط آن بر عامه، تخلیص آن است و کمتر نیتی اخلاص حقیقی تواند داشت؛ بلکه خلوص مطلق، از اعلی مدارج اولیای کَمَل است، زیرا اخلاص عبارت از تصفیه عمل از مطلق شوب غیر حق است؛ و آن در عبادت «عامه» تصفیه از شرک جلی و خفی است از قبیل ریا و عجب و افتخار: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»<sup>1</sup> و در عبادات «خواص» تصفیه آن است از شوب طمع و خوف که در مسلک آنها شرک است و در عبادت «اصحاب قلوب» عبارت است از تصفیه از شوب «أَنَانِيَّة» و «إِنِّيَّة» که در مسلک اهل معرفت شرک اعظم و کفر اکبر است: «مادر بت ها بت نفس شماست»<sup>(1)</sup>.

و در عبادت «كَمَل» عبارت از تصفیه آن از شوب رؤیت عبودیت و عبادت؛ بلکه رؤیت کون، چنان که امام علیه السلام فرمود: «قلب سلیم آن است که ملاقات کند پروردگار را و در آن احدی سوای او نباشد»<sup>(2)</sup> پس وقتی سالک إلى الله، قدم بر فرق حظوظ خود، بلکه خود و عالم نهاد و خود را یکسره خالص کرد از رؤیت غیر و غیریت و در قلب او جز حق جایگزین نشد و بیت الله را از بت ها به دست ولایت پاک کرد...، دین او و عمل او و باطن و ظاهر او برای حق خالص شود...»<sup>(3)</sup>.

به هر روی، «اصحاب قلوب» برستیغ خداشناسی و معرفه الله می درخشند و گوهر تابناکی که از آن فروغ خداشناسی جلوه گر است همان «قلب سلیم» آنان است.

این گروه، از نفس کلیه الهیه برخوردارند؛ نفسی که امیرالمؤمنین علیه السلام در تبیین آن به کَمیل چنین فرمود: «... یا کَمیل... این نفس دارای پنج قوه است: بقاء فی فناء، نعیم فی شفاء، عزُّ فی الذل، فقر فی الغناء و صبرٌ فی البلاء و دو خاصیت و جلوه تابناک آن تسلیم و رضا می باشد. این مکانت کَمَلین و اصحاب قلوب است که ابراهیم علیه السلام اسوه و قهرمان توحید، آن را می خواهد قالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيُظْمَرَنَّ قَلْبِي...»<sup>(5)</sup>.

ص: 182

1- (2) نقطه های آغاز در اخلاق عملی، آیت الله مهدوی کنی، ص 411-412.

2- (3) اصول کافی، ج 2، ص 16، ح 5.

3- (4) معراج السالکین، امام خمینی.



از مجموعه ی آیات قرآن که فروغ ایمان را برمی تابند، روشن می گردد که تابش آیات بر قلب است و فروغ ایمان از آینه دل انعکاس این تابش است.

واژگان مکرر «آمنوا» و «ایمان» و مؤمن و مشتقات آن در قرآن کریم، نگاه قلب مدارانه ی قرآن را تفسیر می نماید، چون قلب کانون ایمان و محبت به خداست، و قلب است که حریم امن اوست.

در مصباح الشریعه در تعریف عارف چنین آمده:

«الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ، وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ، وَلَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرْفَةً عَيْنٍ لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ... (1)؛ جسم عارف با مردم است - و در میان آنان زندگی می کند - ولی قلب او مدام با خداست و اگر لحظه ای خدا را فراموش کند هر آینه خواهد مرد به پاس شوق و اشتیاق او به خداوند».

عارف امین ودایع و امانات الهی است، و مخزن اسرار خداوند است دلیل و راهنمای رحمت خداوند بر مردم است و گنجینه دار و حامل علم اوست. نطق و اشاره، نفس کشیدن او - همه ی حرکات او - به سبب خداست، برای خداست، و از خداست و با خداست.

او در فضای قدس و ملکوت پروردگار قدوس حرکت می کند و سیر و سیاحت دارد؛ پیوسته از الطاف فضل و کرم او بهره مند می باشد، و معرفت ریشه و پایه است برای ایمان، و ایمان شاخسار آن است. شگفتا از این سخن که چه افق برینی فرا روی دل می گشاید و زلالی از چشمه قدسی بر جان عارف جاری می سازد.

این اکسیر و کیمیای عشق و محبت به خداست، «حب الله» انقلاب و طوفان می آفریند و جان عاشق، همیشه در خیزش و پرواز به سوی معشوق معبود است.

بنا بر نقل در مصباح الشریعه امام صادق علیه السلام در تبیین دوستی و محبت به خدا چنین می فرماید:

«حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَصَدَّاءَ عَلَي سَيِّرٍ عَبْدِهِ أَخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَ كُلِّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ، (وَ كُلُّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ ظُلْمَةٌ) وَ الْمُحِبُّ أَخْلَصَ النَّاسِ سَيِّرًا لِلَّهِ...؛ (2) آفتاب محبت

ص: 183

1- (1) مصباح الشریعه، باب 95، ص 545.

2- (2) همان، باب 96، ص 549.

خدا چون بر جان تایید او را از هر چیز غیر خدایی منزّه و پاک سازد، ذکر و یاد خدا فقط دل مشغولی او خواهد بود».

دوست دار خدا، خالص ترین مردم است از جهت باطن، و قلب او صندوق اسرار خداست؛ سخنش راست و عهدش برقرار و تعهداتش محکم و استوار، اعمالش پاک، فرشتگان به گاه مناجاتش مسرور، و مباحثات و افتخار می کنند و خداوند به پاس داشت وجود او، زمین ها را آباد و معمور می گرداند.

امیر ایمان علی علیه السلام در بیان «حب الله» فرمود:

«حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ... فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ (أَحَبَّهُ اللَّهُ) أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ أُمَّتِي قَذَفَ فِي قُلُوبِ أَصَدِقَائِهِ وَأَزْوَاجِ مَلَائِكَتِهِ وَسَكَّانِ عَرْشِهِ مُحِبَّتَهُ لِيُحِبُّوهُ، فَذَلِكَ الْمُحِبُّ حَقًّا، طُوبَى لَهُ ثُمَّ طُوبَى لَهُ، وَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (1) شگفتنا! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود، شعله محبت به خدا چنان است که به هر چه بتابد آن را می سوزاند و نور الهی است که بر هر قلبی اشرف پیدا کند آن را روشنی بخشد، و چون آسمانی است که هر چه در سایه آن قرار گرفت از فیوضات آن بهره مند گردد و همانند نسیم رحمت رحمانی است که به هر چه بوزد آن را حیات و حرکت بخشد، و مثل آب بارانی است که همه چیز را زنده می کند، و چون زمین است که گیاهان و شکوفه در آن بشکفد، پس کسی که خدا را دوست داشته باشد خداوند از ملک و ملکوت به آن ارزانی دارد».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«چون خداوند متعال بنده ای را دوست بدارد محبت او را در دل بندگان برگزیده و پاک خود و ملائکه آسمان و ساکنان عرش خود قرار می دهد، همگی او را دوست می دارند و محب و دوست خداوند متعال چنین آدمی است. خوشا به حال او، پس خوشا به حال او باد و برای او در روز قیامت مقام شفاعت است تا هر که را می خواهد شفاعت کند. خاستگاه و تجلی گاه همه ی دوستی ها باید به سمت و سوی خدا باشد، و هر چه که محبوب انسان قرار می گیرد به خاطر او باشد، همه ی دوستی ها و عشق ها را باید به ساحت او نثار کرد، و هر آنچه که محبوب دل شماست برای او باشد، زیرا که قلب

ص: 184

1- (1) همان، ص 551-552.

انسان، تجلی گاه معرفه الله است و این کعبه ی قدسی و توحید را نباید بتکده ساخت؛ بلکه باید با فروغ ولایت بت ها را از آن کعبه توحید بیرون افکند و در همه ی افق هایش نور خدا را جلوه گر ساخت»(1).

امام صادق در تبیین این مقصود عالی می فرماید:

«الْمُحِبُّ فِي اللَّهِ مُحِبُّ اللَّهِ وَالْمُحْبُوبُ فِي اللَّهِ حَبِيبُ اللَّهِ، لِأَنَّهُمَا لَا يَتَحَابَّانِ إِلَّا فِي اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، فَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا فِي اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحَبَّ اللَّهُ...؛ (2) کسی که در راه خدا محبت پیدا می کند او دوست دار خداست و شخصی که در این مورد در پرتو این محبت قرار می گیرد محبوب و حبيب خداست، زیرا محبتی که در این میان جریان می یابد در راه خداست».

رسول خدا فرمود:

«هر مردی با آنچه که محبوب و مورد علاقه ی اوست محشور می گردد. پس کسی که دوست بدارد بنده ای را در راه خدا، خدا را دوست داشته است و خدا را دوست نمی دارد، مگر آن که خدا او را دوست داشته باشد»(3).

رسول خدا فرمود:

«برترین مردم بعد از پیامبران الهی، در دنیا و آخرت، آنانی هستند که خدا را دوست داشته باشند و نیز یکدیگر را در راه خدا دوست بدارند. هر محبتی که برای خدا نباشد، فرجامش دوری از محبوب و کینه و دشمنی است، فقط دوستی خداوند و محبت در راه اوست که از یک سرچشمه جاری شده و این زلال پیوسته در افزونی و زیاد شدن است و هرگز نقص و کمبود در آن پیدا نمی شود»(4).

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ 5؛

«دوستان در روز قیامت دشمنان یکدیگرند مگر گروه پرهیزکاران».

ص: 185

1- (1) همان، ص 552.

2- (2) همان، باب 97، ص 555.

3- (3) همان.

4- (4) همان.

البته دوستی و محبت به خدا می طلبد که دشمنی از غیر خدا را در قلب قرار دهی چون ابتدا باید خانه ی دل را از دوستی غیر خدا پیرایش نمود و سپس آن را به فروغ مهر خداوند آراسته ساخت.

«لَا أَنْ أَصَلَ الْحُبَّ التَّبَرِّيَّ عَنْ سَيِّئِ الْمَحْبُوبِ» (1).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

«إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَ أَلَذَّهُ حُبُّ اللَّهِ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ...» (2)؛ پاک ترین و لذیذترین چیزی که در بهشت مورد استفاده قرار می گیرد محبت به خدا و دوستی در راه خداست و آخرین دعای آنان حمد و ستایش خداوند متعال است.

به هر روی، کیمیای محبت، مس وجود ما را طلایی می کند، قلب انسان را تجلی گاه نور خدا می سازد و بنده ی عارف را مشتاق زیارت خدا می سازد و در این ساحت است که در جان مشتاق شعله ای افروخته می گردد که همه چیز او را به جز محبت به خدا می سوزاند.

بنا بر نقل مصباح الشریعه، امام صادق در تبیین این مقام متعالی نیکو فرموده اند:

«الْمُسْتَأْتِقُ لَا يَشْتَهِي طَعَامًا، وَلَا يَلْتَذُّ شَرَابًا وَلَا يَسْتَطِيبُ رُقَادًا وَلَا يَأْسُ حَمِيمًا...» (3)؛ آنکه به لقای پروردگار اشتیاق دارد، به غذا و طعام اشتها نداشته، و لذت شراب را نمی شناسد، خواب و استراحت و قرار نداشته، و با کسی انس نمی گیرد، منزلی برای خود اختیار نمی کند و در میان آبادی سکنی نمی گزیند.

پوشاک لطیف در بر نکرده، و هرگز آرام و قرار ندارد، شب و روز مشغول عبادت و بندگی و تمام اندیشه و هدفش رسیدن به مطلوب و مقصود است.

او در همه حال با زبان و سخنان آتشین که از قلبی آرزومند شعله ور است با خدای محبوب خود مناجات و راز و نیاز می کند.

چنانکه حضرت موسی هنگام میعاد عرض نمود:

«... وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» (4)؛ پروردگارا شتاب و عجله ام برای خشنودی تو بود.

ص: 186

1- (1) مصباح الشریعه، باب 97، ص 557.

2- (2) همان.

3- (3) همان، باب 98، ص 561.

4- (4) طه / 84.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف حال حضرت موسی می فرماید:

«آن حضرت در طول مسیر رفت و برگشت به کوه طور که چهل شبانه روز بود، غذایی تناول نکرد و آبی نیاشامید، و استراحت و خوابی نداشت و به هیچ چیز میل نداشت و سراسر وجود او مالا مال و لبریز از شوق وصال بود»(1).

از این منظر است که عارف چون قدم در میدان شوق می نهد بر هر آنچه غیر از اوست، - خواسته ها و دل بستگی ها - «نه» می گوید و تکبیرگوی کوه یار است و از غیر معشوق بریده و برستیغ قله انقطاع تجلی می کند در چنین حالی در میقات عشق «اللهم لیبیک» گویان قیام می کند. و با همه ی توان در خدمت اوست و از جان و دل تسلیم فرمان خداست و این مقام قلب سلیم است.

خدای متعال هم به پاس داشت این مقام بندگی آنچه شایسته و سزاوار اوست به او عطا می کند، که به حقیقت باید گفت رسیدن به این مقام خود بهترین پاداش است که در حدیث آمده:

«وَمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ أَعْظَمَ وَأَنْعَمَ وَأَزْفَعَ وَأَجْزَلَ وَأَبْهَى مِنْ الْحِكْمَةِ لِلْقَلْبِ...»(2).

باری، در این مقام دل را به دل دار سپردن است و جان را به جانان؛

دل دادمش به مژده و خجالت همی برم زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

گر باد فتنه هر دو جهان را بهم زند ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست(3)

در این مقام است که انسان «بوجه الله» می نگرند و خود نیز مصداق «وجه الله» می شود صفات خدایی در آن تجلی کرده و به اخلاق خداوند آراسته می گردد.

از حضرت امام صادق چنین نقل شده که فرمود:

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ، فَمَا فَقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَمَا خُفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ...»(4) بندگی خدا، گوهری است که اساس و ذات آن ربوبیت است. پس آنچه از مقام عبودیت کم و ناپیدا شد در مقام ربوبیت پیدا

ص: 187

1- (1) مصباح الشریعه، باب 97، ص 563.

2- (2) مصباح الشریعه، باب 99، ص 566.

3- (3) همان.

4- (4) همان، باب 100، ص 571.

و آشکار می گردد و هر مقداری که از مراتب و صفات ربوبیت مخفی و پوشیده گشت در مراحل عبودیت جلوه گر می شود».

خداوند متعال می فرماید:

سُنُّهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ 1 ؛

«ما آیات و نشانه های خود را در آفاق و انفس نشان می دهیم، تا حق برای آنان روشن گردد و آیا برای آنان کافی نیست که خداوند بر همه موجودات حاضر و شاهد است».

تفسیر حقیقت بندگی، گذشت از همه ی دل بستگی ها و نثار همه ی چیزها به ساحت معبود است.

این مقام در حدیث قدسی نیز تجلی کرده آنجا که می فرماید: «عَبْدِي أَطْعَمَنِي...» بنده من اطاعت مرا کن و فرمان مرا فرمانبر باش تا تورا همانند خود گردانم - یعنی تو را نیز به خلعت برین ولایت بیاریم - من می گویم: «کن فیکون» باش، پس ایجاد می گردد و تو نیز بگویی: «کن» پس خواسته ات تحقق یابد. باری، اگر همت داشته و می خواهی از اهل معرفت شوی، بشری روحانی باشی، همدم فرشتگان و رفیق پیامبران و اولیا علیهم السلام گردی، کمر همت را محکم بسته و در مسیر شریعت گام گذار، در یک پیرایش روحی، صفات حیوانات و خوی بهائم را از خود دور کن و در کسوت و اخلاق روحانیون درآی، حرکتی از گِل به عالم دل، و از ماده به سوی عوالم علین و محل مقربین بنما؛ تا فروغ جان الهی ات بر تو ظاهر گردد، و جمال جانان بر تو نمایان شود، چون با خودشناسی است که به این فوز نائل می گردی، و راز این گهر که «من عرف نفسه عرف ربه» بر تو تجلی می کند دو چشم باطنت باز می گردد و آفاق غیب در محضرت نمایان می شود. (1)

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ أَعْيُنٍ: عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ، فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ وَ أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ (2)؛ همانا برای بنده چهار چشم است که با دو چشم امر دین و دنیایش را می بیند و با دو چشم

ص: 188

1- (2) مستدرک الوسائل، نوری، ج 2، ص 298، کتاب الجهاد، ابواب جهاد نفس و ما یناسبه.

2- (3) تفسر الصافی، ج 2، ص 493.

امر آخرتش را می بیند، پس چون خدای تعالی درباره بنده ای اراده ی خیری نماید آن دو چشمی که در دل اوست می گشاید پس با آن دو چشم به آفاق غیب می نگرد».

همانند این حدیث از امام صادق علیه السلام نیز روایت گردیده است(1) عارفی در پرتو این روایت چنین سروده است:

چار چشمم از برون و از درون بر رخ زیبای عشق ذوفنون

عشق هر دم جلوه ای دیگر کند عاشقان بر روی خویش ناظرون(2)

باری، معرفت و شناخت نفس، افق برین خداشناسی است. در خبر چنین آمده که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الرَّبِّ؟» فرمودند:

«معرفه النفس»(3).

و بالجمله، انسانیت انسان به صورت او نیست زیرا صورت آدمی را می توان نقش بر دیوار کرد و نیز به جسمانیت و غرایز او نیست زیرا بهائم نیز از آن برخوردارند بلکه، انسانیت، به توحید و معرفت است، و دانشی که توحید آفرین است.

چنانچه در روایت آمده:

«ليس العلم في السماء فينزل إليكم ولا في الارض ليصعد لكم، بل هو مجبول في قلوبكم، تخلقوا بأخلاق الروحانيين حتى يظهر لكم؛ علم در آسمان نیست تا بر شما فرود آید و در دل زمین نیست تا از دل خاک بر آید؛ بلکه در اندرون دل های شما سرشته است، به خلعت اخلاق روحانیون در آید تا برای شما آشکار گردد».

این که سرچشمه معارف و معرفت قلب آدمی است ترجمان آیات قرآن است قرآن، در دو سویه، نور و ظلمت این حقیقت را بیان می کند.

از یک سو، می فرماید: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا4.

و از سوی دیگر می فرماید: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ 5.

ص: 189

1- (1) همان.

2- (2) رساله ی لقاء الله، آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، ص 22.

3- (3) همان، ص 23.

به هر روی، انسان طرفه معجونیه است که تابلو آفرینش است. از همه ی عوالم امکان در او نشانی هست، بلکه از تمام صفات و اسماء الهی تأثیری در آن موجود است. کتابی است که «احسن الخالقین» او را با دست خود نوشته است، اوست طرحی از لوح محفوظ، و اوست بزرگترین حجت خدا، اوست حامل امانتی که آسمان و زمین نتوانستند آنرا حمل نمایند.

انسان مشرق تابانی است که جلوه عالم حس، مثال، و عقل از آن تابان است. اگر انسان دو عالم حس و مثال، خود را تابع عقل خویش نماید، به جهانی پرواز می کند که نگاه بر افقش خیره کننده است. او معدن شرافت و عزت و تجلی گاه بهجت و نور و معرفت حضرت حق می گردد؛

ولی اگر عقلش تابع غرایز پست حیوانی شد، او در گردنه عالم حیوانی سرگردان و حیران است و ماندگار در ظلمت زمین خواهد بود و درگاه مرگ که روح از بدنش جدا می شود شقاوت و حرمان ابدی دامنگیر او می شود و بالجمله، تحصیل معرفت به خدا و «ما انزل الله»، انسان را آسمانی می کند و او را مصداق بارز این روایت قرار می دهد که فرمود:

«... وَ أَدْرَكَ الْعُلُومَ اللَّاهُوتِيَّةَ، وَ مَنْ أَدْرَكَ الْعُلُومَ اللَّاهُوتِيَّةَ، صَارَ مَوْجُوداً بِمَا هُوَ إِنْسَانٌ، دُونَ أَنْ يَكُونَ مَوْجُوداً بِمَا هُوَ حَيَّوَانٌ وَ دَخَلَ فِي بَابِ الْمَلَكِي الصُّورِي، وَ مَا لَهُ عَنْ هَذِهِ الْغَايَةِ مَعْبَرٌ (1)؛ و آن که به علوم لاهوتی آراسته گشت موجودی خواهد شد از آن رو که موجودی انسانی است نه آن که موجودی باشد از جهت حیوانیت، او در جوار و بارگاه فرشتگان راه یافته و از این مقام و منزل، معبری برای او نمی باشد».

این فراز و فرود در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز درخشیده است. آن حضرت فرمود:

«خلق الانسان ذا نفس ناطقه، إن زكاهما بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر أوائل عُللهما، و إذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد (2)؛ انسان به گونه ای آفریده شده است که دارای نفس ناطقه ای است که اگر آن نفس را به وسیله ی علم و عمل تزکیه نماید آن وقت است که به گهرهای نخستین علت هایش شباهت دارد و اگر مزاج نفس ناطقه به سر حد اعتدال رسید و از آنچه با

ص: 190

1- (1) الصراط المستقیم، الفصل الثامن عشر، علی بن یونس عاملی، ج 1، ص 214.

2- (2) غررالحکم، ص 240، ش 4849.



روحانیتش ضدیت دارد جدا شد به تحقیق که با هفت آسمان محکم و استوار، مشارکت جسته است».

باری، اگر این دولت برای کسی حاصل گشت و از حجاب ظلمت آب و گل آزاد گشت، و بر افق «معرفت النفس» که همان شناخت خداوند است برآمد، سرمست از صهبای می توحید است. حجاب های ظلمت را دریده، و دیگر میان او و محبوبش به جز حجاب های نور پرده ای نیست، که باید این حجاب های نور را نیز بشکافد همان گونه که گفته اند: «حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور»<sup>(1)</sup> پس از طی این مقامات و پرواز وراء حجاب های نور است که به مقام وصل می رسد «فتصل إلى معدن العظمة» چه شکوه و اجلالی، چه لذت ها از این مقام انس و وصل، و چه ابتهاجی برای او رخ می دهد، او در نیایش خود چنین زمزمه می کند:

«إلهی و ألحقنی بنور عزک الابهج، فأکون لک عارفاً و عن سواک منحرفاً»<sup>(2)</sup>؛ خدایا مرا به نور مقام عزتت که نشاطش از هر نشاطی بالاتر است برسان، تا آن که فقط شناسای تو بوده و از غیر تو روگردان باشم».

لذتی که در شهود این مراتب بر اهلش دست می دهد همان است که امام صادق علیه السلام بیان می فرماید:

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ «عَزَّوَجَلَّ» مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا... إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ «عَزَّوَجَلَّ» آتِسٌ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ، وَ صَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ، وَ نُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ، وَ قُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ، وَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ...»<sup>(3)</sup>؛ اگر مردم می دانستند که در معرفت خدای تعالی چه فضیلتی است دیگر به آنچه دشمنان از آن بهره مند هستند از جلوه ها و مظاهر دنیوی، چشم نمی دوختند و دنیای آنان از خاکی که زیر پا لگدمال می گردد کم بهتر بود و به نور معرفت خدا از لذتی، توصیف ناپذیر، بهره مند بودند، همانند لذتی - که عاشق از وصال معشوق می بیند - که کسی در کنار اولیاء خدا و در بهشت جاودان و ابدی از آن برخوردار است. همانا معرفت خدا مایه ی آرام و قرار دل و روان است، و یار دل نواز تنهایی، و روشنی بخش هر تاریکی است، کمک و توان در برابر هر ناتوانی و شفای همه دردهاست».

ص: 191

1- (1) مفاتیح الجنان، فرازهایی از مناجات شعبانیه.

2- (2) مفاتیح الجنان، فرازهایی از مناجات شعبانیه.

3- (3) کافی «الروضه»، ج 8، ص 247، ح 347.

آنگاه امام در ادامه فرمودند: «پیش از شما مردمی خداپرست و پارسا بودند که به سختی کشته شدند و جان دادند، بیدادگران، آنان را در شعله های خشم خود سوزانده و یا با اهره اعضای آنان را بریدند و زمین با همه گشادگی آن بر آنان تنگ شد ولی آنان همه ی این ناملایمات را به جان پذیرفتند و هرگز از راه خود باز نگشتند، بی دلیل آنان را آزدند، بی آنکه کینه ای در میان باشد و یا آزاری از آنان دیده باشند، جرمشان فقط آن بود:

وَ مَا تَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ 1

عجبا! به جرم اینکه آنان خدای عزیز و حمید را می پرستیدند باید این گونه مجازات شوند.

هان! ای یاران، شما نیز درجات آنان را از خداوند طلب کنید و بر ناملایمات روزگارتان شکبیا باشید تا پاداش آنان نصیب شما هم بشود.

باری مقام معرفت النفس، همان مقام اتصال به معدن عزت و عظمت الهی است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«... إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَا تَشُدُّ إِتِّصَالَ بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شِعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا(1)؛ همانا روح مؤمن اتصالش به روح خدا از اتصال شعاع خورشید به آن شدیدتر است».

عارف در این مقام است و از این منظر نگاه می کند، ولی چه می بیند و چه مشاهده می کند فقط خدا می داند. او در آن مقام از دنیا و آنچه در آن است بی نیاز است و جز خدای متعال همدمی ندارد، همه حرکات و رفتارش به اشاره ی اوست، بوسیله ی او و به امر اوست. عارف در این فضای نور در گلزارهای قدس خرامان است، از الطاف بی نهایت او توشه بردار و خوشه چین است، او مستغرق انوار رحمت خداست.

و همان گونه که در حدیث قدسی آمده در پرتو انجام فرائض و نوافل به مقام قرب می رسد و آن قدر نزدیک می شود که محبوب خدا می گردد، و آنگاه به خلعت اخلاق الهی آراسته می شود و در این هنگام:

«كنت سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش بها، إن دعانی اجبته و إن سألنی اعطیته»(2)؛ من گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با

ص: 192

1- (2) کافی، ج 2، ص 166، ح 4.

2- (3) رساله لقاءالله، ص 30.

آن سخن می گوید و دست او می شوم که جلوه ی قدرت اوست، و با آن اشیاء را می گیرد؛ اگر مرا بخواند اجابتش کنم و اگر از من خیری بخواهد به او عطا می کنم».

این فراز از انسانیت، در گفتار اهل معرفت و اعیان دین غیر قابل وصف است.

خواجه نصیرالدین قدس سره در بیان وصف عارف چنین می گوید: العارف اذا انقطع عن نفسه و اتصل بالحق رأی کل قدره مستغرقه فی قدرته المتعلقة بجمیع المقدورات، و کل علم مستغرقاً فی علمه الذی لا یعزب عنه شیء من الموجودات و کل اراده مستغرقه فی اراده التی لا یتأبی عنها شیء من الممكنات...»(1).

شگفتا! عارف چون از نفس خود بریده شد و به مقام انقطاع رسید، به حق می پیوندد و می بیند که هر چه قدرت است در قدرت او نهفته که بر همه قادر است و همه چیز مقهور قدرت اوست، هر چه دانش است در دانش اوست، فروغ دانش او همه چیز را فرا گرفته و چیزی از دایره علم او بیرون نیست. هر اراده ای در اراده ی اوست، همه ممکنات مسخر اراده ی اویند، بلکه می یابد که او سرچشمه ی افاضه وجود است و هر کجا جلوه وجود جلوه گر است از او می تابد و سرچشمه فیض است. پس در این هنگام چشمی که با آن می بیند و گوشی که با آن می شنود و قدرت و توانی که با آن کارهای خود را انجام می دهد و علمی که با آن اشیاء را می شناسد و در یک جمله، تمام وجودش تجلی حق می گردد و لبریز از فروغ خداوند می شود. در این هنگام عارف آراسته به اخلاق گشته و مزین به این خلعت آسمانی می شود(2).

ابونصر در فصوص به تبیین این مقام پرداخته و جلوه ای از این شرافت عظمی را این گونه نگاشته است: «إِنَّ لَكَ مِنْكَ عَطَاءً فَضِلاًّ عَنِ لِبَاسِكَ مِنَ الْبَدَنِ، فَأَجْهَدُ أَنْ تَرْفَعَ الْحِجَابَ فَحِينَئِذٍ تَلْحَقُ، فَلَا تَسْأَلُ عَمَّا تَبَاشِرُهُ فَإِنَّ أَلَمْتَ فَوَيْلٌ لَكَ وَإِنْ سَلِمْتَ فَطُوبَى لَكَ وَنَفْسُكَ وَانْتِ فِي بَدْنِكَ كَأَنَّكَ لَسْتَ فِي بَدْنِكَ وَكَأَنَّكَ فِي صَقَعِ الْمَلَكُوتِ، فَتَرَى مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ فَاتَّخِذْ لَكَ عِنْدَ الْحَقِّ عَهْداً إِلَى أَنْ تَأْتِيَهُ فَرْداً»(3)؛ افزون بر جامه ای که پوشش توست، تو را پوشش دیگری است که تو را از خودت نهان ساخته «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز» پس جهاد و کوشش کن تا آن حجاب را برداری که اگر برداشتی به مقامی می رسی که آنچه را انجام دهی مسؤول نیستی. پس اگر دردناک شدی و

ص: 193

1- (1) همان، ص 30.

2- (2) همان، ص 31.

3- (3) فصوص، ابونصر فارابی، فص 26، ص 36-37.

شکست خوردی پس وای بر تو و اگر به سلامت رستی خوشا به حالت باد که در این هنگام است که جانت در حالی که در بدن تو است گویی در بدنت نیستی و گویی که در باطن ملکوت نفوذ کرده ای. پس خواهی دید آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل هیچ آدمی خطور نکرده است.

عجبا! از این مقام وافق رفیع که فروغش چشم خرد ذوی العقول را می پوشاند و در توصیف این مقام مانده و عاجزند.

بوعلی در اشارات، در وصف این مقام می گوید: «چه بسا عارف را در آن مقام حالتی دست می دهد که در آن حال از همه چیز غافل می شود و در حکم کسی است که تکلیفی ندارد، و چگونه تکلیف داشته باشد و حال آن که تکلیف از برای آن کس است که آن را تعقل کند و متوجه آن تکلیف باشد» (1).

و خواجه نصیرالدین طوسی در شرح کلام شیخ می گوید: «مراد شیخ آن است که عارف در حال اتصال به عالم قدسی، از این عالم غافل می شود و از هر چه در این عالم است غفلت می کند و در آن حال نسبت به وظایف و تکالیف شرعی اش اخلاقی روی می دهد که در این اخلاص از برای او گناهی نیست که او در آن حال مانند کسی است که اصلاً تکلیف نداشته باشد زیرا تکلیف در حق کسی است که متوجه تکلیف باشد و بتواند تکلیف را تعقل نماید که در حال تعقل مکلف خواهد بود» (2).

حافظ در سرایش خود می گوید:

رشته ی تسبیح ار بگسست معذورم بدار دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود (3)

البته این تصویر و تبیین و تعقل این مقام در افق ذهن و درایت بزرگانی است که هنوز پای در گل دارند، آفاق ملکوت بر آنان باز نگشته است؛ ولی آنان که پس از «حقیقت ازلیه الهیه» زلال ترین حقیقتند در عالم وجود و در چهره پیامبران و اولیاء تجلی کرده و در کامل ترین نصاب چهارده معصومند افق برینی می گشایند، او که در پرتو قرب نوافل و انجام فرائض، به مقام والای «کنت سمعه و بصره و یده» می رسد، و به اخلاق الهی آراسته می گردد، نه تنها مقام سهو و محو و غفلت از تکلیف نیست، بلکه اوج مقام تکلیف است، چون

ص: 194

1- (1) رساله ی لقاءالله، ص 32، به نقل از اشارات شیخ الرئیس نمط نهم.

2- (2) رساله ی لقاءالله، ص 32، حاشیه از آقای سیداحمد فهری.

3- (3) همان، ص 33.

آرمان تکلیف مقام فرمان بری و امثال است و عبد در این مقام، چشم خدا و گوش خدا و دست او می‌گردد، او فانی در اراده و فرمان خداست، هر آنچه او بخواهد و اراده کند او انجام می‌دهد، چون به مقام عقل رسیده، دیگر نیازی به تعقل ندارد و چون به علم رسیده، تعلّم نمی‌خواهد انسان و بندگی او وجود او را احاطه کرده، و هر آنچه او بخواهد، چون ابراهیم بر لبه منجیق است، سؤال برای چه، هر آنچه او می‌خواهد تکلیف من است و من همورا می‌خواهم، او می‌خواهد در آتش نمرود بسوزم، من می‌سوزم، اگر نخواهد نمی‌سوزم، چرا من از او بخواهم، بطور کلی من در محضر او چه معنا دارد، هر آنچه هست اوست، باید سکوت محض کرد که «علمه بحالی» را کفایت از سؤال می‌داند، اطاعت محض و مقام امثال امر، است(1).

باری، بنده ی خدا در اثر مجاهدات دریافت های شرعی و انجام فرائض و نوافل به این مقام می‌رسد، چون عبودیت جوهری است که کنه آن ربوبیت است(2)، در این حال مجرای اراده ی حق و ظرف مشیت الهی می‌گردد. روایات این مقام را تبیین کرده اند. بنده در این مقام، سمع و بصر و دست او می‌گردد، یعنی دیگر خودی نیست، چون خود حجاب بود، و از این منظر هر چه او بخواهد انجام می‌گردد و هر چه رخ دهد و انجام گیرد از اوست، بنابراین فانی در دریای تکلیف است، و همه ی وجودش فرمانبر خداست، مقام، مقام امثال محض است، در این عرصه اگر سخن از رفع تکلیف بشود منظور تکلیف لفظی است یعنی در این عرصه سنگینی و سختی معنا ندارد امثال فرمان او تکلیف نیست، چون به عشق یار است، سنگینی معنا ندارد. اگر بر دوش شما باری نهاده اند تا به مقصدی برسانی، تا آنجا که مقصود را نمی‌شناسی و به مقام او عارف نگشته‌ای، این بار برای بسیار سنگین است. خسته و درمانده ات می‌کند، برای ایجاد سؤال و پرسش می‌نماید و ده‌ها چرا و چرا شما را احاطه می‌کند، ولی همین که مقصود را شناختی و جمال او را مشاهده کردی.

عجبا! این همان معشوق پنهان من است که از شوق لقایش قلبم آرام نداشت این هدیه را به ساحت او می‌برم، پس از لقا و اتصال دیگر، آن بار بر دوش سنگینی نمی‌کند، بلکه می‌خواهی از شوق پرواز کنی، چون این هدیه برای دلدار است به عنوان مثال، اگر ظرف آبی به شما داده اند و گفته اند برای آقایی ببر که تشنه است پیش از آنکه او را بشناسی، ظرف آب برای سنگینی دارد و حرکت شما به سوی مقصد برای خستگی آفرین، ولی چون دانستی که

ص: 195

1- (1) همان، ص 33.

2- (2) مصباح الشریعه، باب 100، ص 571.

آب را برای «امام زمان ارواحنا فدا» می بری، هان، چه حالی به شما دست می دهد؟ خستگی می شناسی؟ طی راه برایت سخت است؟ ظرف آب سنگینی می کند؟ هرگز، بلکه همه شوق و اشتیاق است.

به هر روی، این حقیقتی است که ده ها روایت آن را گزارش کرده اند و طبق آن در نیايش های ائمه هدی علیهم السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوه گر است. هرگز مقام اتصال و قرب، مقام رفع تکلیف و سهو غفلت نیست، بلکه اوج اطاعت است و مقام فنای محض، فنای عاشق و عشق در معشوق، زنان مصری آن گاه که جمال یوسف علیه السلام بر آنان تجلی کرد، دست خود را فراموش کردند و به جای ترنج دست خود بریدند، ولی آرمان و هدفی برتر را فرا روی خود قرار دادند، در همان حال، تعقل و تدبر و خیراندیشی همه وجود آنان را احاطه کرده بود. اینکه می گویند عشق چشم عقل را نابینا می سازد و عقل مقام تکلیف است هرگز، عشق خود چشم عقل است و عقل و دل، دو چهره ی تابان یک خورشیدند البته، فرق میان عارف و فیلسوف و پیامبر و امام همین است فرقی از آسمان تا زمین، در بیان امام چون به مقام عقل رسید، باز افقی برتر را روی اوست که تعقل می کند. او پرتوی است که اگر به مرکز خورشید بازگشت، باز به خورشید می نگرَد و خود را خورشید نمی شناسد.

ولی عارف چنین نیست، چون به خورشید بازگشت و متصل شد خود را خورشید می شناسد. ادعیه و سخنان آسمانی ذوات معصومین روشنگر این فاصله عرش تا فرش است آنان بودند که بر این افق درخشیدند.

علی علیه السلام در نهج البلاغه به کمال می فرماید:

«... هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَ اسْتَتَلْنَا مَا اسْتَتَوَعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَ اُنْسُوا بِمَا اسْتَتَوَحَّشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ، أَرْوَاحُهَا، مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى... (1)؛ دانش، نور حقیقت بینی را بر آنان تافته و آنان روح یقین را دریافته و آنچه را نازپروردگان دشوار دیده اند، آسان پذیرفته اند. و بدانچه نادانان از آن رمیده اند خو گرفته، همنشین دنیايند با تن ها و جان هایشان آویزان است در ملاء اعلی، اینان جانشینان خدا بر زمینند و مردم را به دین او می خوانند. وه! که چه آرزومند دیدار آنانم؟».

ص: 196

ولیک، با رسیدن بر این ستیغ و مقام افتراق جان از بدن، غوطه ی بحر تکلیفند و مدام به انجام فرائض و نوافل مشغول.

ابوالورداء نقل می کند شبی علی علیه السلام را در مناجات و نماز و دعا دیدم که ناگهان آوای آن حضرت قطع شد. دیگر حرکتی نداشت. پنداشتم خواب بر آن حضرت عارض شده، گفتم بروم و برای نماز صبح بیدارش کنم. می گوید: نزد آن حضرت آمدم، دیدم علی علیه السلام چون چوب خشکی روی زمین افتاده است نزدیک شدم او را حرکت دادم، ولی حرکت نکرد دست و پایش را جمع کردم، جمع نشد. گفتم: علی از دنیا رفته است. استرجاع گویان نزد فاطمه علیها السلام آمدم و چون داستان را برای فاطمه بیان کردم، او فرمود: «علی نمرده است و آنچه تو دیده ای، حالتی است که بر علی عارض شده از خوف و خشیت خدا»<sup>(1)</sup>.

آری این مطلع عرشی و این دل دادگی به حضرت دوست، در محراب نماز و ستایش و دعا، فرائض و نوافل است، که از جمال علی علیه السلام جلوه گر است.

اوست که:

«وَهُوَ قَابِضٌ عَلَىٰ لِحْيَتِهِ وَيَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ السَّلِيمِ وَيَبْكِي بِكَاءِ الْحَزِينِ...»<sup>(2)</sup>

آیه مبارکه: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ 3 در شأن اوست و ترجمانی از عبادتآن بزرگوار است»<sup>(3)</sup>.

این طنین عرفان علی علیه السلام است که تجلی آن ملکوت را پر کرده بود، ولی در همه ی لحظه ها و آنات زندگی، در محراب بندگی و اطاعت و مسؤولیت است. او در محراب فرائض و تکلیف به سوی خدا در پرواز است، هر چقدر نزدیک تر و مقرب تر می گردد خدایش را بزرگ تر و خود را فانی و محو در انجام فرمان و تکلیف خدا می شناسد.

او که جلوه ای از عرفانش در مناجات شعبانیه می درخشد:

«إِلٰهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي وَاقِعَةٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَقَدْ أَظْلَمَ حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ...؛ إِلٰهِي فَسَّرَنِي بِلِقَائِكَ...؛ إِلٰهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ...؛ إِلٰهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ، إِلٰهِي وَالْحَقُّنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ...».

ص: 197

1- (1) بحار، ج 41، ص 12.

2- (2) همان، ص 15.

3- (4) بحار، ج 41، ص 13.

شگفتا! او که نیایش هایش در دعای صباح و کمیل و... عرفای بزرگ را مبهوت و متحیر ساخته است، و خطبه های توحیدیش در نهج البلاغه حکمای بزرگ را به اعجاب و شگفتی وا داشته.

عجبا! که از فهم مفاهیم یگانه ستایی او همه عاجزند، او همیشه بنده ی خداست و در محراب بندگی ساجد و راکع است.

مناجات علی علیه السلام در محراب مسجد کوفه، پرتوی از مقام بندگی او است. انبیاء و اولیاء خدا چنین بوده اند. حضرت شعیب علیه السلام بر بام بلند هفت شهر عشق ایستاده است. روحش لبریز از محبت خداست، ولی یک لحظه از مقام بندگی و تکلیف غافل نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«بِکَيِّ شُعَيْبٍ مِنْ حُبِّ اللَّهِ حَتَّى عَمِيَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ، ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ، فَلَمَّا كَانَتْ... (1) همانا شعیب پیغمبر، از حبّ خدا آن قدر گریست تا چشمان او نابینا شد، بار دیگر خداوند چشمان او را به او باز گرداند، باز آن قدر گریه کرد تا چشمان او نابینا شد، باز خداوند دیدگان او را به او باز گرداند، باز آن قدر گریه کرد تا نابینا شد و دفعه سوم نیز خداوند دیدگان او را به او باز گرداند؛ چون نوبت چهارم شروع به گریستن نمود، خدای متعال به او وحی کرد ای شعیب! تا کی چنین خواهی کرد؟ اگر این گریه از ترس آتش است من تو را از آتش پناه دادم و اگر از شوق بهشت است، بهشت را بر تو مباح کردم. شعیب عرض کرد ای خدای من! تو می دانی که نه از بیم آتشت گریانم و نه به شوق بهشت و لکن محبت تو بر دلم سخت جایگزین شده است و اگر این حالت ادامه یابد دامن شکیب را از دست خواهیم داد مگر آنکه به دیدارت برسیم».

پس خدا (جلّ جلاله) به او وحی کرد حال که چنین است کلیم خود (حضرت موسی) را به خدمتگزاریت می فرستم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر افق اعلاى سدره المنتهى تجلی کرد و در عین بلندی رتبه اش به خدا نزدیک و نزدیک تر شده، آن قدر بالا رفت که بیش از دو کمان و یا کم تر فاصله نماند، و در آنجا جبرئیل به بنده ی خدا وحی کرد آنچه را وحی کرد... با اینکه او را یک بار دیگر در نزد

ص: 198



سدره المنتهی دیده بود، که جنت المأوی آنجاست و هنگامی دیده بود که آنچه بر سدره احاطه داشت آن را پوشانده بود»(1).

رسول خدا که آن قدر بالا رفت، که به وهم و اندیشه صدراها نیز نرسد، دریا‌های نور را هم در هم نوردید، گام در بهشت خدا نهاد و آن را مزین ساخت. این همه اوج و فراز و عروج و تجلی، که گستره ملکوت را پوشاند، مدام آن حضرت تکرار می فرمود: «چه کسی از من بنده تر»؛

«أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»(2)؟ آیا بنده ی شکرگزار خدا نباشم؟ بنده ای سپاسگزار، هر لحظه و آن زندگی او، محراب عبادت خدا بود. و فرمانش بر فرائض و نوافل، امتثال و اطاعت امر خدای متعال. به راستی این اختلاف چرا؟

چرا عارف و فیلسوف، چون مقداری اوج می گیرد سخن از رفع تکلیف و محو آن می گوید؟

ابونصر فارابی: «فلا تسأل عما تباشره»(3) می گوید و بوعلی نیز می گوید:

«چه بسا عارف را در حالتی که به او دست می دهد غفلتی حاصل می شود که در آن حال از همه چیز غافل می شود، او در آن حالت در حکم کسی است که تکلیفی ندارد و چگونه تکلیف داشته باشد و حال آنکه تکلیف از برای کسی است که تکلیف را تعقل کند و متوجه آن تکلیف باشد»(4).

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در شرح کلام شیخ فرموده است:

«مقصود شیخ آن است که عارف در حال اتصالش به عالم قدس از این عالم غافل می شود و از هر چه در این عالم است غفلت می کند و در آن حال نسبت به وظایف و تکالیف شرعیه اش اخلاقی روی می دهد که در این اخلال از برای او گناهی نیست که او در آن حال مانند کسی است که اصلاً تکلیف نداشته باشد زیرا تکلیف در حق کسی است که متوجه تکلیف باشد و بتواند تکلیف را تعقل نماید که در حال تعقل مکلف خواهد بود»(5).

ص: 199

1- (1) نجم / 7-16.

2- (2) بحار الانوار، ج 16، ص 264، ح 59 و ص 222، ح 20.

3- (3) فص، 26.

4- (4) اشارات، بوعلی، النمط التاسع فی احوال العارفين، ص 394.

5- (5) همان.

آری، پاسخ این اختلاف دو مکتب، در بیان فاطمه علیها السلام است آنگاه که می فرماید:

«وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا وَ «أَبَانَ» أَنْزَلَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا» (1).

قلب انسان سراج نور توحید است و «لا- إله إلا الله» دل نوشته انسان است، افق قلب تجلی گاه عشق به خداست؛ ولی فروغ چشمه خورشید قلب از نورافشانی عقل است، آفتاب عقل بر سرزمین دل پرتو می افکند و محبت به خدا بازتابش این فروزندگی و پرتوافشانی است.

در ده ها آیه ی قرآن به نقش اساسی، هدایت گر و توحیدی عقل در قالب واژه ها و مفاهیم مختلفی اشاره گردیده است. گاهی انسان را با فرمان به «تدبر» به خداشناسی و معرفت الله می خواند همانند: «این کتابی است که ما به سوی تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبر کنند و در نتیجه خردمندان متذکر شوند» (2).

و در آیات بسیاری از واژه ی «عقل» و مشتقات آن، فروغ معرفت الله ساطع و فروزان است.

گاهی اندیشه در آیات الهی، چلچراغ این راه است همانند: «به درستی که در خلقت آسمان ها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی ها که در دریا به سود مردم در جریانند و در آنچه که خدا از آسمان نازل می کند، یعنی آبی که با آن زمین را بعد از مرگش زنده می سازد و از هر نوع جنبنده در آن منتشر می کند و گرداندن بادها و ابرهایی که میان آسمان و زمین مسخرند آیات و دلیل هایی است برای مردمی که تعقل می کنند» (3).

باری واژه «عقل» و مشتقات آن فروغ حق ستایی و توحیدی را جلوه گرند و آیات بسیاری در قالب: أَفَلَا تَعْقِلُونَ 4 و لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ 5 و إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ 6 و... افق برین و هدایت گر عقل خداشناس را نمایان می سازند.

ص: 200

1- (1) خطبه فدکیه، بلاغات النساء، ص 19.

2- (2) ص / 29.

3- (3) بقره / 164.

واژه «فکر» و مشتقات آن نیز بازتابی از این حقیقت را تبیین می نمایند و آیاتی از قرآن تفکر و اندیشه در آفرینش خداوند را رمز و راز و دلیل خداشناسی می دانند همانند: «آنان که در همه ی حالات خدا را یاد می کنند و همیشه فکر در خلقت و آفرینش آسمان و زمین کرده، می گویند این دستگاه باعظمت را بیهوده نیافریده ای...» (1).

واژه «نظر» و مشتقات آن نیز چشمه ی زلال دیگری است که از آن آب حیات آفرین معرفت و خداشناسی جاری است، انسان را به تفکر و نظر در ملکوت آسمان ها و زمین و گستره زیبای آفرینش فرا می خواند و این جهان با همه جلوه هایش را آینه تجلی نور خدا می داند همانند این آیه:

«چرا در ملکوت آسمان ها و زمین و هر چه را خدا آفریده است نمی نگرند و نمی اندیشند...» (2).

بدون شک، آن که در این بحر بی کران هستی شناور گردد و مرغ اندیشه و خرد او بر این آسمان پرواز کند، از هر پدیده ای طنین «لا إله إلا الله» می شنود و آیا ممکن است بر چهره جان او غبار شک باقی بماند؟ هرگز! اَفِي اللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ 3.

به هر روی، آموزه های وحی عقل را افق برین معرفت خدا می شناسد، و فاطمه علیها السلام از این گل واژه های وحی فروغ سخن خود را منور ساخته، و فرمود:

«وَأَبَانَ (أَنَارَ) فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا» (3).

همین حقیقت که «عقل» مشرق فرهنگ توحید و خداشناسی است در سخنان سایر اهل بیت علیهم السلام چون گوهری تابناک می درخشد و عقل را باب توحید و خداشناسی معرفی کرده اند.

### عقل در نگاه روایات

گفتار ذوات مقدس معصومین علیهم السلام نیز ترجمانی از وحی است و همان مکانت معرفتی - دینی را برای عقل تعریف می کنند.

ص: 201

1- (1) آل عمران / 191.

2- (2) اعراف / 185.

3- (4) بلاغات النساء؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 126.

امام باقر علیه السلام در وصف عقل می فرماید:

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِي مَنِّ أَحِبُّ أَمَّا إِنِّي إِيَّاكَ أَمُرُّ، وَإِيَّاكَ أَنْهِي وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أُثِيبُ (1)؛ چون خدا عقل را آفرید، او را به سخن آورد - و مزین به نطق ساخت -، فرمانش داد پیش آی، پیش آمد و گفتش پس رو، پس رفت. آن گاه فرمود: «به عزت و جلال خودم سوگند، خلقی از تو محبوب تر نیافریدم، تو را به کسی دهم که محبوب من است، تو مخاطب امر و نهی من هستی و کیفر و پاداشم به حساب توست».

و در حدیث اصبع بن نباته از علی علیه السلام آمده که:

«خاستگاه دین و حیاء عقل است، آنجا که عقل باشد فروغ دین و حیاء نمایان است» (2).

امام صادق علیه السلام در تعریف عقل می فرماید:

«الْعَقْلُ: مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ... (3)؛ عقل آن چیزی است که به وسیله ی آن خدا عبادت و پرستش می گردد و بهشت به دست می آید».

راوی با تعجب می پرسد: پس آنچه در معاویه بود چه بود؟ - آیا او از گوهر خرد و عقل بهره مند بود یا نه و اگر بود پس چرا به جای بندگی خدا به جنگ با خدا و ولی او برخاست و جهنم را برای خود آماده ساخت؟ - امام صادق فرمود:

«تِلْكَ النَّكَرَاءُ! تِلْكَ الشَّيْطَنَةُ، وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ (4)؛ آن نیرنگ و شیطنت بود که مانند و شبیه به عقل است ولی عقل نیست».

و نیز آن حضرت فرمود:

«مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَ مَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ (5)؛ هر که از گوهر عقل بهره مند باشد دین دارد و هر که دین دارد به بهشت می رود».

به هر روی، دین پدیده مبارکی است که تجلی گاه آن آفاق عقل و خردورزی است. این

ص: 202

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 10، ح 1.

2- (2) همان، ح 2.

3- (3) همان، ح 3.

4- (4) همان.

5- (5) همان، ص 11، ح 6.

مفهوم عصاره ده ها روایت است. ثواب و پاداش به یمن وجود عقل است و قدر منزلت ایمان و عبادت با آن محاسبه می شود(1).

رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف عقل و مکان آن می فرمایند:

«مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ...»(2)؛ خدا میان بندگانش چیزی بهتر از عقل قسمت نکرده است، خواب عاقل بهتر از شب زنده داری جاهل است، و اقامت عاقل بهتر از رنج و حرکت و جهاد جاهل است، خدا پیغمبر و رسولی را مبعوث نساخت مگر آنکه عقل او را کامل ساخت و عقلش بهتر از عقل همه امتش بوده، هیچ بنده ای فرائض خدا را انجام ندهد تا در پرتو عقل خود آن را دریابد. همه ی عابدان از نظر برتری عبادت به عاقلان نرسند. عقلا، همان خردمندان، و صاحبان لب و اندیشه ژرفند(3) که قرآن آنان را می ستاید و می فرماید: وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ 4.

### ستیغ و راهبرد عقل

در عرصه توحید و دین مداری در روایت هشام بن حکم از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مشاهده می گردد، روایتی که افزون بر 36 آیه قرآن در آن می درخشد و مصداق بارز «نور علی نور» است. افق های هدایت و دلالت عقل، در تمام عرصه ها و ساحت های دینی از توحید و معارف، احکام و اخلاق و آداب و... در آن نمایان و به آیات قرآن مستند و مدلل گشته است. شگفتا! که در تمام این عرصه ها، عقل نور هدایت می افشاند.

### شگفتی های آفرینش

باری، با دقت و اندیشه و خردورزی، در پرتو چراغ عقل، انسان به معرفت الهی می رسد بهترین کتاب این مکتب، کتاب آفرینش بدیع و زیبای خداست، نظامی هماهنگ که هر شیء آن جلوه ای از معرفت خدا را به نمایش می گذارد. آموزه ی وحی گزارش می دهد که پروردگار متعال همه چیز را نیکو آفریده: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ 5 وَرَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى 6.

ص: 203

1- (1) همان، ح 7-9.

2- (2) همان، ح 11.

3- (3) همان، ص 12، ح 11.

پروردگار متعال، همه چیز را زیبا و نیکو آفریده و آنچه را لازم داشت تا به سیر خود ادامه داده و روند تعالی و تکامل خویش را ادامه دهد به او عنایت کرد، همه ی موجودات حتی حشرات از این فیض و لطف خداوند محظوظند.

امیرالمؤمنین در خطبه ای چنین می فرماید:

«وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَ جَسِيمِ النِّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَ لَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ، وَ الْبَصَائِرُ مَدْخُولَةٌ... (1)؛ اگر در بزرگی قدرت و کلانی نعمت او می اندیشیدند، به راه راست باز می گردیدند و از آتش سوزان عذاب می ترسیدند؛ لیکن دل ها بیمار است و بینش ها عیب دار، آیا به خردترین چیزی که آفریده نمی نگرند، که چسان آفرینش او را استوار داشته و ترکیب آن را برقرار؟ آن را شنوایی و بینایی بخشیده، و برایش استخوان و پوست آفریده. بنگرید به مورچه و خردی چته آن و لطافتش در برون و نهان چنان است که به گوشه ی چشمش نتوان دید، و با اندیشیدن به چگونگی خلقتش نتوان رسید، چگونه بر زمین جنبد و به کسب روزی خود کوشد، دانه را به لانه ی خود برد و در قرارگاه خویش آماده اش کند. در گرما برای سرمای خود فراهم آورد، و به هنگام درون رفتن، برون شدن را فریاد دارد، رزق او پذیرفته گردیده و روزی اش در خور وی رسیده، نعمت دهنده او را وانگذارد، و پاداش دهنده محرومش ندارد، هر چند بر خشک سنگی باشد صاف و تابان، یا بر سنگی فسرده در بیابان، و اگر بنگری در گذرگاه های خوراک او که - چسان - از بالا و زیر - پیوسته است به هم - و آنچه درون اوست از غضروف های آویخته به دنده تا شکم، و آنچه در سر اوست از چشم و گوش هم، از آفرینش او جز شگفتی نتوانی و در وصف او به رنج درمائی».

پس بزرگ است خدایی که او را بر دست و پاهایش بر پا داشت و به ستون های - بدنش - نگاهش داشت. در آفرینش آن آفریدگاری با او شریک نبود و در خلقت آن توانایی وی را کارساز نه. اگر چشم اندیشه ات را در گونه گون راه های آفرینش بگردانی تا خود را به نهایت آن راه ها رسانی، تو را جز این نشان ندهد که آفریننده ی مورچه و خرما بن یکی است، به خاطر دقتی که جدا جدا در آفرینش هر چیز به کار رفته است و اختلاف دقیق و دیریب که در خلقت هر جاندار با جاندار دیگری نهفته است و میان کلان و نازک اندام، و گران و سبک و نیرومند و ناتوان، در آفرینش جز همانندی نیست و خلقت آسمان و هوا، و بادها و آب یکی است.

ص: 204

پس به چشمه آفتاب و ماه بنگر و درخت و گیاه و آب و سنگ و شب و روز رنگارنگ و روان گشتن این دریاها و فراوانی این کوه ها و درازی ستیغ های کوه و گونه گونی لغت ها و زبان های مردم، پس وای بر آن که تقدیرکننده را نپذیرد و تدبیرکننده را ناآشنا گیرد، پنداشته اند همچون گیاهانند که آنان را کارنده ای نیست و اختلاف صورت هایشان را سازنده ای... و اگر خواهی از ملخ بگویم که دو دیده ی سرخ آفرید برای آن، و دو حدقه برایش افروخت چون ماه تابان، و او را گوشه بداد پوشیده و پنهان و برایش دهانی گشود به اعتدال و حسی نیرومند و به کمال، و دو دندان نیشش که به آنها ببرد و دو پای داس مانند که بدان ها چیزی را بگیرد، کشاورزان در کشت خود از آن می ترسند و توانایی راندنش را ندارند هر چند همه ی کسان خود را فراهم آرند، تا گاهی که در جست و خیزهایش روی به کشته آرد، و هر چه خواهش آن است روا دارد؛ و همه ی اندام ملخ به اندازه ی یک انگشت باریک نیست.

پس بزرگ است خدایی که آنچه در آسمان ها و زمین است خواه ناخواه او را سجده نماید و خوار و فروتن گونه و چهره بر زمین ساید، و از سر تسلیم و ناتوانی طاعت او بپذیرد و از بیم و ترس رشته فرمان بری او را در گردن گیرد؛ و پرنده رام فرمان اوست... این کلاغ است و این عقاب و این کبوتر است و این شتر مرغ، هر پرنده را به نام خواند و روزی او را پذیرفته و به او رساند؛ و ابر گران بار را بیافرید و باران پیوسته را از آن بیاراند و نصیب هر جا را معین گردانید؛ و زمین را، از پس آنکه خشک بود تر کرد و پس از آنکه رستنی نداشت گیاه از آن برآورد»(1).

نیکو مولوی سروده است:

پس یقین در عقل هر داننده هست این که با جنبنده جنباننده هست

گر تو او را می بینی در نظر

فهم کن آن را به اظهار اثر

تن به جان جنبند نمی بینی تو جان لیک از جنبیدن تن جان بدان(2)

باری، فروغ معرفت او از همه چیز ساطع و فروزان است و این تابش را با چشم عقل می توان مشاهده کرد و همه موجودات به پاس این عظمت و شکوه به ذکر و تسبیح او مشغولند.

ص: 205

---

1- (1) همان، ص 198-199.

2- (2) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 248 به نقل از مثنوی.

به ذکرش هر چه بینی در خروش است دلی داند درین معنا که گوش است

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است که هر خاری به تسبیحش زبانی است(1)

باید با پای جان به سویش خرامان شد، و او را در نگاه عقل شناخت و در کعبه قلب زیارت کرد

ای خوشا نفسی که شد در جستجو

پس تفحص کرد حق را کوبه کو(2)

در خطبه ای دیگر نیز آن حضرت جلوه ای از شکوه آفرینش خدای را بیان داشته و در آن از راز هماهنگی اضداد پرده برداشته و فرموده است: «هر چیزی را به اندازه پدید آرد، نه با اندیشیدن در کیفیت و مقدار... هستی او بر زمان ها پیش است و وجودش بر عدم مقدم است و ازلیت او را آغازی نیست، با نهادن قوه ادراک - در انسان - معلوم گردید که او را مرکزی برای ادراک نیست، و از اینکه برخی آفریده ها را ضد دیگری آفرید نمودن ضدی برای او دانسته گردید و با سازواری که میان چیزها پدید آورد دانسته شد که برای او قرینی تصور نتوان کرد(3).

روشنی را ضد تاریکی قرار داد و سپیدی را ضد سیاهی و تری را مخالف خشکی، و گرمی را مخالف با سردی نهاد. ناسازواریهای طبیعت را با یک دیگر هماهنگ کننده است، و جداها از هم را فراهم آورنده و دورها از یک دیگر را نزدیک سازنده، و نزدیک ها را جداگرداننده....

پس:

«بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَبِهَا امْتَنَعَ عَنِ نَظْرِ الْعُيُونِ»(4)

این آفرینش بدیع و زیبا با آن همه راز و عظمت، فروغ خداشناسی را به عقل ها نمایان ساخت.

ص: 206

1- (1) همان به نقل از کلیات سعدی.

2- (2) دیوان شیخ بهائی، ص 153.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 186، ص 200.

4- (4) همان.



نظامی هماهنگ، که ذره ای از آن بیهوده آفریده نشده است، همه ی پدیده ها چون رود نوری به سوی هدفی در حرکتند. و این همه عظمت و زیبایی در پرتو عنایت و حکمت خدای متعال است.

اذ مقتضى الحكمة والعناية ایصال كل ممكن إلى النهايه

همه باید بر قله هدف برسند، چون اقتضای حکمت ربانی است و به گفته شاعر:

خرامیدن لاجوردی سپهر همی گرد برگشتن ماه و مهر

مپندار کز بهر بازیگری است سرا پرده ی این چنین سرسریست

در این رشته یک ذره بیکار نیست سر رشته بر ما پدیدار نیست

نه زین رشته سر می توان تافتن نه سر رشته را می توان یافتن

آری، این سروش وحی است که این آموزه ها را به بشر می آموزد: *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ 1* ؛ همانا در خلقت آسمان ها و زمین و جریان شب و روز و نظم و ترتیب دقیق آن ها نشانه هایی است برای اندیشمندان، آنان که همواره و در همه حال به یاد خدا هستند و می اندیشند در آفرینش بدیع آسمان ها و زمین، فریاد بر می آورند: *رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ 2* پروردگارا! این گردونه ی هستی، این بی کران پدیده ها، این آسمان ها و زمین و این همه آفریده، پروردگارا، این مجموعه ی عظیم را بیهوده نیافریدی و تواز هر کار بیهوده و عبث منزهی.

به هر روی، رخسار جمال یار در نهایت اشراق و روشنگری است، همه جا را احاطه کرده و پرتو آن همه چیز را فرا گرفته ذره ای از ملکوت آسمان ها و زمین از تجلای جمال او محروم نیست و به قول عطار:

نه بینم در جهان مقدار مویی که او را نیست با روی تو رویی

جهان از تو پر و تو در جهان نه همه در تو گم و تو در میان نه

ترا تا ذره ذره راه بینم دو عالم ثم وجه الله بینم

شگفتا از این تابش و فروزندگی، او که جمالش همه ی هستی را احاطه کرده و در پرتو نور و جهش همه جا و همه چیز روشن است و اسماءش تمام ارکان هستی را آکنده و لبریز ساخته، چگونه بر ما مخفی و نهان است؟

آری، گاهی شدت ظهور خود حجاب آشکار بودن است زیرا چیزها را با ضدش می توان شناخت؛ ولی آن وجود اقدس که هستی آن همه جا را فرا گرفته تا آنجا که ضدی را در برابر او مجال ظهور نیست، شناختش - بر مانند ما - مشکل خواهد بود. به راستی اگر خورشید را غروبی نبود و مدام این چشمه نور در حال نورافشانی بر ما بود، ما باور می کردیم وجود او را؟ و به قول محمود شبستری:

اگر خورشید بر یک حال بودی شعاع او به یک منوال بودی

ندانستی کسی کاین پرتو اوست نبودی هیچ فرق از مغز تا پوست

جهان جمله فروغ نور حق دان حق اندر وی ز پیدایی است پنهان

چه نور حق ندارد نقل و تحویل نیابد اندر او تغییر و تبدیل (1)

بنابراین باید به ساحت قدسی او زمزمه و نیایش کرد که:

«فَسَّ بَحَانَ مَنْ أَحْتَجَبَ بِإِشْرَاقِ نُورِهِ، وَ اخْتَفَى عَنِ الْبَصَائِرِ وَالْأَبْصَارِ بِظُهُورِهِ (2)؛ پاک و منزّه است خدایی که اشراق نورش پرده جمالش گشته و از دیده ها و عقل ها به خاطر شدت ظهورش ناپیداست».

او از فرط پیدایی و ظهور نهان و ناپیداست. و به گفته مرحوم حکیم سبزواری:

یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره

شدت ضیاء و نورانیتش، موجب نابینایی ما و نهان بودن او گشته است. البته ما چنین هستیم، چون معرفت دارای مراتب مختلف و آفاق گوناگون است آنچه که بر ما نهان است،

ص: 208

1- (1) به نقل از امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص 74.

2- (2) بحار، ج 64، ص 139، ح

آفتاب زندگی دیگران است، آنان که پرده پندار دریدند، و حجب نور را به فروغ بصیرت جان شکافتند آنان، به جز او چیزی ندیده و نمی بینند.

و در نیایش عرفه ی آن چهره های عرشی چنین می خوانیم:

«إِلَهِي تَرُدُّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ، فَاجْمَعْنِي عَلَيْكَ بِخِدْمَةِ تَوْصِي لُنِي إِلَيْكَ، كَيْفَ يُسَدُّ تَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ وَجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ، مَتَى غَيْبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا، وَ خَسِرَتْ صَفْقَةٌ عَبَدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيًّا... (1)؛ خدای من! تماشا و سیاحت و سیر من در نمودها و جلوه های جهان هستی، مقصدم را که زیارت بارگاه تو است دور می سازد، پس مرا خدمتی فرما که به وصال و شهود جمالت زود رساند، چگونه به آثاری که در وجود خویش محتاج تو اند بر وجود تو استدلال کنم، آیا موجودی غیر تو ظهوری دارد که آن ظهور از تو نیست؛ تا او سبب پیدایی تو شود. تو کی از نظر پنهانی تا با دلیل و برهان آشکار شوی و کی از ما دور شوی تا آثار و مخلوقات ما را به تو نزدیک سازد. کور باد چشمی که تو را نمی بیند، با آن که همیشه تو مراقب و همنشین او هستی و در زیان باد بنده ای که بهره ای از عشق و محبت تو نیافت ای خدا، تو امر کردی که خلق برای شناسانیت به آثار رجوع کنند، اما مرا رجوع ده به تجلیات انوار خودت تا بی توجه به آثار به شهود حضرتت نائل گردم...».

باری، اگر چه برای قلب اصطلاحات و کاربردهای گوناگونی استعمال شده و قلب را به خوب و بد تقسیم کرده اند، و عقل را فقط گوهری فروزنده و قدسی که درخشش آن در عبودیت خداست؛ ولی از یک نگاه دیگر می توان این دو را تجلای یک حقیقت دانست، عقل چون نور و قلب افق نورانیت اوست.

در قرآن واژه ی قلب به کرات استعمال شده، ولی عقل به عنوان گوهری مستقل به کار نرفته و فقط کاربرد آن بیان گردیده است، ولی گاهی قلب استعمال گردیده و منظور عقل است.

ص: 209

اگر در قرآن می خوانیم: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا 1 و نیز: فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا 2 و نیز: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا 3 و همانند این آیات، که فروغ و فروز عقل از سیمای قلب نمایان است و قلب همان قوه و چشمه زلال معرفت و ادراک تعریف گردیده است.

در روایات نیز، چنین تعریفی برای قلب شده است، در پرتو آیه: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ 4 در حدیث هشام، امام کاظم علیه السلام می فرماید: «یعنی عقل» (1)؛ و نیز امام صادق می فرماید:

«القلب يتكل على الكتابه» (2)؛ و نیز روایت هشام بن حکم که قلب را امام و راهبر حواس بدن معرفی می نماید و می گوید:

«... فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوَارِحِ؟ قَالَ: نَعَمْ؛ قُلْتُ لِأَبَدٍ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ تَسْتَيِّقَنَّ الْجَوَارِحُ؟ قَالَ نَعَمْ...» (3).

در حدیث مفصل هشام بن حکم از حضرت امام کاظم علیه السلام «عقل» و «قلب» تجلای یک حقیقت بوده، و آثار و کاربرد و پیامدهای مشترک و هماهنگ دارند (4). هر دو فروغ و فروز «نفس ناطقه قدسیه» می باشند؛ نفسی که امیرالمؤمنین در تبیین آن برای کامل فرمود: «آن نفس دارای پنج قوه است: فکر، ذکر، دانش، بردباری و حلم و تعالی طلبی» (5).

به هر روی، آفتاب روح قدسی، دو جلوه گاه دارد؛ عقل و قلب، چون چشم عقل بر جمال معبود می نگرد، چشمه عشق از قلب جاری می گردد، پس عقل عاشق می شود و چون اوج آدمیت که تجلی آن در «نفس کلیه الهیه» است به مقام ذات احدیت متوجه می گردد، در آن مقام که جلوه اش: «یا من دل علی ذاته بذاته» می باشد، باز مقام دلیل و دلالت و عقل فروزنده است.

ص: 210

- 
- 1- (5) اصول کافی، ج 1، ص 16، ح 12.
  - 2- (6) همان، کتاب فضل العلم، ص 52، ح 8.
  - 3- (7) همان، کتاب الحججه، ص 170، ح 3.
  - 4- (8) همان، ج 1، کتاب العقل و الجهل، ص 13، ح 12.
  - 5- (9) حکمت الهی، در شرح فصوص، فص 33، ص 52.

و نیز در حدیث امام صادق در بیان جنود عقل و جهل، این یگانگی و وحدت مشاهده می شود، گویی هر دو تابش و جلوه ی یک خورشیدند، اگر به جنود و سربازان این دو لشکر نظاره شود، مشهود است که فرماندهان این سربازان قلب و عقل عملی با هم می باشند، گاهی عقل و گاهی قلب آن سرباز را فرا می خواند.

از این منظر و نگاه آسمانی ادعیه و نیایش های مأثوری که از ذوات مقدس معصومین علیهم السلام به ما رسیده قابل تحلیل و تبیین است؛ چرا که در آن نیایش طنین فروغ عقل، و عشق دل با هم موج می زند، عقل و عشق در هم تنیده اند، گویی دلالت و هدایت یک چهره عقل و محبت و عشق چهره دیگر همان گوهر قدسی است، عقل آنگاه که به او می نگرد عاشق است و زلال عشق از قلب سلیم جاری می سازد، و چون به مقام عبد باز می گردد دلیل و برهان است.

این زلال معرفت جاری از آموزه های وحی و سنت است و ادعیه و مناجات ائمه هدی علیهم السلام تجلی گاه آن است.

این نگاه وحدت گرا از آموزه های مکتب امامت است آن ذوات مقدس میان عقل و قلب جدایی نمی دیدند، ولی فلاسفه و عرفا راهی دیگر پیموده اند، یکی بر مرکب عقل سوار، و چشم قلب را تاریک می بیند، و آن دیگری قلب را افق برین معرفت دانسته و پای استدلالیان را چوبین می داند.

گویند: «بوعلی سینا را با ابوسعید ابوالخیر ملاقاتی رخ داد و پس از آنکه از خلوت بیرون آمدند از ابن سینا سؤال شد ابوسعید را چگونه دیدی؟ گفت آنچه ما می دانیم او می بیند و از ابوسعید پرسیدند شیخ الرئیس را چگونه یافتی؟ گفت: به هر جا که من با قدم شهود رفتم این کور را عصازنان آنجا دیدم»<sup>(1)</sup>.

در نگاه برین و آسمانی مکتب اهل بیت علیهم السلام، میان دل و عقل دیواری نیست بلکه در نگاه توحید محور این مکتب، «موصول» معقول و معقول «موصول» است. از هر دو، فروغ یک حقیقت می درخشد و آفتاب «معرفه الله» از هر دو ساطع و فروزان است.

ص: 211

## تنزیه ساحت کبریایی

فاطمه، پس از توحید و تبیین آن به توصیف خداوند متعال می پردازد و در مقام تنزیه باری تعالی صفاتی را از ساحت عظمت او نفی می کند و می گوید:

«الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتْهُ، وَ مِنْ الْأَوْهَامِ إِلَّا حَاطَهُ بِهِ»<sup>(1)</sup>؛ خداوندی که امکان دیدن او نیست، توصیف او برای کسی مقدور نمی باشد و به خیال کسی نمی گنجد.

در این فراز فاطمه علیها السلام جلوه ای از جلال خدای متعال را نمایان ساخته است. آری

«الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتْهُ»؛ هرگز امکان دیدنش نمی باشد. این حقیقت چون زلال نوری است که در سخنان اهل بیت علیهم السلام جاری است و آموزه ی وحی و قرآن است.

امیرالمؤمنین به کرات در توصیف و تقدیس خداوند، موضوع «امتناع رؤیت» را مطرح، و ساحت کبریایی خداوند را از این صفت منزّه دانسته اند.

آن حضرت می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَاطِرُ...»<sup>(2)</sup>؛ سپاس خدایی را که حس های ظاهری او را نتواند دریافت؛ و هیچ جای قرار گرفتن وی را در خود، بر نتواند تافت و دیده ها او را نخواهد دید».

در این ستایش آن حضرت در آغاز می فرماید:

«هیچ حس ظاهری او را نمی یابد و آن گاه دیده را مطرح فرموده که هرگز آن خورشید بر افق تنگ چشم نمایان نمی گردد».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ فَتُخْبِرَ عَنْكَ»<sup>(3)</sup>؛ دیده ها تو را ندیده است تا از تو خبر دهد که تو پیش از هر آفریده ای که خواهد وصف تو گوید».

ص: 212

1- (1) بلاغات النساء، ص 23؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 126.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 185، ص 197.

3- (3) همان، خطبه 109، ص 102.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«وَالظَّاهِرِ لَا بَرُؤِيهِ، وَالْبَاطِنِ لَا بِلَطَافِهِ (1)؛ آشکار است نه پدیدار و نهان است نه ناپدیدار».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«وَلَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَالْقُلُوبُ (2)؛ و نه دیده ها و نه دل ها او را فراگیر است».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيِهِ... (3)؛ ستایش خدایی را که شناخته است بی آنکه دیده شود».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«وَالرَّادِعِ أَنَا سَيَّ الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ (4)؛ دیده ها را نگذارد تا بدو تواند رسید، یا عظمت و بزرگی وی را تواند دید».

باری، فروغ حق متجلی است و همه ی ملکوت آفرینش را لبریز ساخته، ولی هرگز خدای متعال در دیده ها ننگند و هیچ حسی را قدرت مشاهده او نیست

«وَلَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ فَتُحِسَّهُ، وَلَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسَّهُ» (5).

با آن که ناپیداست و لیک، معرفتش فرزونده ترین مهر تابان است.

این حقیقت در نظم بعضی از عارفان ادیب درخشیده و طنین افکن است. ابوسعید ابوالخیر چنین سروده:

ای در طلب تو عالمی در شر و شور نزدیک تو درویش و توانگر همه عور

ای با همه در حدیث و گوش همه کر وی با همه در حضور و چشم همه کور

ای در دل من اصل تمنا همه تو وی در سر من مایه ی سودا همه تو

ص: 213

---

1- (1) همان، خطبه 152، ص 149.

2- (2) همان، خطبه 85، ص 66.

3- (3) همان، خطبه 90، ص 73 و خطبه 183، ص 193.

4- (4) همان، خطبه 91، ص 74.

5- (5) همان، خطبه 186، ص 201.

هر چند روزگار در می نگرم امروز همه تویی و فردا همه تو(1)

و همو سروده است:

ای در دل و جان صورت و معنا همه تو مقصود همه ز دین و دنیا همه تو

هم با همه همدمی و هم بی همه تو ای با همه تویی همه تویی همه تو(2)

باری

حجابش ز هر دیده عین ظهور به خلق است نزدیک و از جمله دور

و به قول حافظ:

نه در برابر چشمی نه غایب از نظری نه یاد می کنی از من نه می روی از یاد

این حقیقت که او با همه ی ظهور و پیدایش دیدنی نیست از چراغ عقل نمایان است.

علی علیه السلام می فرماید:

«بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ، وَ بِهَا امْتَنَّ عَنْ نَظْرِ الْعُيُونِ (3)؛ به آفریده ها، آفریننده بر خردها آشکار گردید که آفریننده را هرگز نتوان دید».

به قول شیخ محمود شبستری:

به زیر پرده ی هر ذره پنهان جمال جانفزای روح جانان

هر آن چیزی که در عالم عیان است چو عکس آفتاب آن جهان است(4)

و در سروده ی فیض چنین آمده:

کردی تجلّی بی نقاب تابان تر از صد آفتاب ما را فکندی در حجاب از ابر استدلالها

آثار خود کردی عیان در گلشن حسن بتان تا سوی حسن بی نشان جان ها گشاید بال ها

ای فیض بس کن زین انین در صنع صانع را ببین تا آن ز من کز این زمین افتد برون ائقالها(5)

ص: 214

---

1- (1) دیوان ابوسعید ابوالخیر، ص 45.

2- (2) همان، ص 46-83.



- 3- (3) نهج البلاغه، خطبة 186، ص 200.
- 4- (4) گلشن راز، شيخ محمود شبستري، ص 97 و 73.
- 5- (5) ديوان فيض كاشاني، ص 1.

فاطمه علیها السلام در ادامه پیرامون مقام تنزیه می فرماید:

«وَمِنَ الْأَلْسِنِ صِفَتُهُ»<sup>(1)</sup>؛ و زبان ها را قدرت توصیف او نیست، آری سپاس خدایی را که سخنوران در ستودن و توصیف او بمانند، این گهر از زبان علی شوی فاطمه علیها السلام فرو می ریزد:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ»<sup>(2)</sup>.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«... وَلَا يَصِفُهُ لِسَانٌ»<sup>(3)</sup>؛ هیچ زبانی وصف او نتواند.

باری، هیچ زبانی را توان توصیف و ستایش او نیست؛ زیرا:

«لَا فُتْرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْمُوعِ، وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ، وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ»<sup>(4)</sup>. سازنده و ساخته از یکدیگر جدایند و فراگیرنده و فراگرفتن یکسان نیند، و پروردگار و پرورده دو تاینند.

کجا در تصور آید، تا زبان پرده از رخ یار بگیرد و در او هام گنجد، تا در سخن به پایش بیافشانند، هیهات! هرگز مرغ پران اندیشه را بر ساحش توان پرواز نیست، بدین دلیل هیچ توصیف گر و ستایشگری را توان مدحت او نمی باشد:

در وصف تار مویت یک مو بیان نکردم با آنکه در تکلم هر موی من زبان شد<sup>(5)</sup>

و به گفته ی مولوی:

منطقم را کرد ویران وصف تو راه گفتن بسته شد مانده است آه

آه دردت را ندارم محرمی چون علی آه می کنم در قعر چاه

چه بجوشد نی بروید از لبش نی بنالد راز من گردد تباہ<sup>(6)</sup>

باید همانند سعدی با عجز و ناله فریاد زد که:

من در همه قول ها فصیحم در وصف شمایل تو اخرس

ص: 215

1- (1) بلاغات النساء، ص 23؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام.

2- (2) همان، خطبه 1، ص 2.

3- (3) همان، خطبه 178، ص 186.

4- (4) همان، خطبه 152، ص 149.

5- (5) دیوان فروغی بسطامی، ص 106.

6- (6) کلیات دیوان شمس تبریزی، ص 886.

باری برای تسکین جان و آرامش روان زمزمه کنیم:

ای روی تو آرام دل خلق جهانی بی روی تو شاید که نبینند جهان را

در صورت و معنا که تو داری چه توان گفت حسن توز تحسین تو بسته است زبان را(1)

و نیز آن حضرت می فرماید:

«وَمِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةُ بِهِ؛ آری به خیال کسی هم نمی گنجد»(2).

فاطمه علیها السلام در این فراز، نخست فرمود: هرگز با چشم دیده نمی شود. شاید کسی تصور کند که او هرگز دیده نمی شود ولی هستند موجوداتی که دیده نمی شوند ولی توصیفاتشان در زبان جاری می گردد، آن حضرت فرمود: هرگز! هیچ زبانی نمی تواند او را توصیف نماید؛ و زیان کم تر از آن است که مشرق تابان وصف خدا گردد.

اکنون ممکن است در ذهن کسی خطور کند که او دیده نمی شود و به زبان هم توصیف او ممکن نیست، ولی ممکن است در وهم و خیال بگنجد! فاطمه علیها السلام می فرماید: «هرگز! چنین نیست و مرغ و هم و پندار اندیشه کوچک تر از آن است که به آن ساحت پرواز کند».

علی علیه السلام نیز در زلال سخنان حق نمای خود این مقصود را بیان داشته و فرموده است:

«لَا تَفْعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَتِهِ (3)؛ نه پندارها برای او صفتی داند و شناسد».

و نیز می فرماید:

«لَا تُقَدِّرُهُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَالْحَرَكَاتِ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَدْوَاتِ (4)؛ مرغ اندیشه و گمان ها نتوانند او را بسنجند به حدها و حرکتها و اندام ها و آلت ها، نگویند او کی بود و نه تا کی خواهد دوام نمود».

و نیز می فرماید:

«لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ، بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا... (5)؛ وهم ها او را فرا نگیرد بلکه برای آن ها - در دیگر آفریده ها - جلوه کرد و نمایاند که او را به تصور نتوانند در آورد و داوری را به عهده ی آن ها انداخت - تا بدانند که او را هرگز چنان که باید نتوانند شناخت -».

ص: 216

1- (1) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 233 به نقل از کلیات سعدی.

2- (2) بلاغات النساء، ص 23؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام.

3- (3) همان، خطبه 85، ص 66.

4- (4) همان، خطبه 163، ص 166.

5- (5) همان، خطبه 185، ص 197.

و نیز می فرماید:

«لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدِرُهُ، وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتَصَوِّرُهُ»<sup>(1)</sup> و هم ها او را نرسد تا او را در اندازه ای در آورد، و اندیشه های دورس او را در نیابد تا صورتی از وی انگارد».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«الْبَاطِنُ بِجَلَالِ عِزَّتِهِ عَنِ فِكْرِ الْمُتَوَهِّمِينَ»<sup>(2)</sup>؛ و او با بزرگی و ارجمندیش از اندیشه خداوندان و هم برکنار است».

در جمله ای علی علیه السلام این حقیقت را مدلل می کند و می فرماید:

«وَلَا صَمَدَةٌ مِّنْ أَشَارٍ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ»<sup>(3)</sup>؛ و نه قصد او کرده، آن که بدو اشارت نموده و یا به و همش در آورده است».

شگفتا!

ای چشم خرد حیران در منظر مطبوعت وی دست نظر کوتاه از دامن ادراکت

مولوی نیکو سروده است:

از عدم ها سوی هستی هر زمان هست یا رب کاروان در کاروان

فاصله هر دم جمله افکار و عقول نیست گرد و غرق در بحر نغول

در ساحت کبریایی او زمزمه ی عارفان چنین است:

ای برتر از آسمان افکار مدهوش تو هست عقل هشیار<sup>(4)</sup>

ولی آفتاب سخن این عرصه، گفتار علی علیه السلام است.

با نگاهی از منظر گفتار علی در توحید و توصیف خداوند متعال این حقیقت مدلل است، که آن ذات لایزال احدیت هرگز، در وهم و عقل نگنجد و هیچ دیده ای را یارای دیدن او نیست و هیچ زبانی توصیف او را نشاید و چشم عقول از دیدن فروغ عظمتش نابیناست.

ص: 217

1- (1) همان، خطبه 186، ص 201.

2- (2) همان، خطبه 213، ص 245.

3- (3) همان، خطبه 186، ص 200.

4- (4) دیوان الهی قمشه ای، ص 931.

خدای بزرگ که: «یگانه اش ندانسته آن که برای او چگونگی انگاشته و به حقیقت او نرسیده، آن که برایش همانندی پنداشته و بدو نپرداخته آن کسی که او را به چیزی همانند ساخته است، و نه قصد او کرده آن که بدو اشارت نموده و یا به و همش درآورده است.

هر چه به ذات شناخته باشد ساخته است و هر چه به خود بر پا نباشد دیگری اش پرداخته، سازنده است نه با به کار بردن افزار، هر چیز را به اندازه پدید آورده نه با اندیشیدن در کیفیت و مقدار، بی نیاز است بی آنکه از چیزی سود برد. با زمان ها همراه نیست، و دست افزارها او را یاری ندهد، هستی او بر زمان پیش است و وجودش بر عدم مقدم است، و ازلیت او را آغازی نیست. با نهادن قوه ادراک در انسان معلوم گردید که او را مرکزی برای ادراک نیست، چه ذات او با ادراک چون دیگر قوه های او، یکی است؛ و از اینکه برخی آفریده ها را ضد دیگری آفرید نبودن ضدی برای او دانسته شد، و با سازواری که میان چیزها پدید آورد دانسته شد که برای او قرینی تصور نتوان کرد. روشنی را ضد تاریکی قرار داد و سپیدی را ضد سیاهی، و تری را مخالف خشکی، و گرمی را مخالف با سردی نهاد. ناسازواری های طبیعت را با یکدیگر سازواری دهنده است و جداها از هم را فراهم آورند، و دورها از یکدیگر را نزدیک سازنده، و نزدیک ها را جداگرداننده، نه در حدی درآید و نه در شمار آید، که افزارها - جسمی - چون خود را محدود کردن تواند؛ و آلت ها به نظر خود اشارت راند... به آفریده ها آفریننده بر خردها آشکار گردید که آفریننده را هرگز نتوان دید، نه آرام است و نه گردان و چگونه چنین بود که خود پدید آورنده هر دو آن است؛ و چسان صفتی را که در چیزی آفرید به آفریننده باز تواند گردید، یا چیزی در آن پدید گردد که آن چیز را خود پدید گردانید؛ که اگر چنین بود دگرگونی گیرد و کنه او تجزیه پذیرد، آن گاه نتوان گفت ازلی است - چه با دیگر ممکنات یکی است - و اگر او را پشت سری بود - به ناچار - پیش روی هم باید، پس ناقص بود در این حال و نیازش بود به کمال و نشانه مخلوق در آن آشکار،... خدایی که نه دگرگون شود، نه جای به جای، و نه روا بود که پنهان شود. نزاید تا خود زاده ی چیزی بود و نزاده است تا وجود او به زمان محدود گردد. برتر است از آنکه او را پسرانی بود و منزه از آن است که با زنان بیارمد. وهم ها به او نرسد تا او را در اندازه ای درآورد و اندیشه ی دور رس او را در نیابد تا صورتی از وی انگارد. حس ها بدان نتواند رسید و دست ها او را نتواند سایید، بر نگردد به هیچ حال و دگرگون نشود در احوال، شب و روز کهنه اش نگرداند و تاریکی و روشنی تغییرش نتواند... و نه گویند او را کرانه و نهایتی است، و نه معدوم گردد و نه هستی او را مدتی است، نه چیزی

آن را در خود بگنجانند تا بالایش برد یا فرودش آرد و نه چیزی اش بردارد تا کجش سازد یا راستش نگهدارد، نه در چیزی درون است و نه برون از آن...»(1).

اقیانوسی موج آفرین، با طنین خود عظمت و جلال او را فریاد می زند، و همه چیز را پیوسته و دل بسته ی ذات حضرت حق می داند و با هزاران زبان زمزمه می کند و همان ترجمان سخن علی را می گوید: که آن حضرت فرمود:

«فَلَا شَيْءٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ»(2).

خداست و خلق جز نور خدا نیست ولی زو نور او هرگز جدا نیست

حق است و نور حق چیزی دگر نیست باید گفت حق، جز حق دگر کیست

اگر آن نور را صورت هزار است ولی در پرده یک صورت نگار است(3)

باید همصدا با هاتف سرود:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا إله إلا هو(4)

و همه او را می خوانند و می جویند و ستایشگر اویند

سنایی می گوید:

هست ها تحت قدرت اویند همه با او و او همی جویند(5)

و در این دریای بیکران آفرینش که مجموعه ای از اضداد است، چه طنین هماهنگی ایجاد کرده که گویای آن است که برای ذات اقدس الهی ضدی نیست. مولوی می گوید:

پس نهانی ها به ضد پیدا شود چون که حق را نیست ضد پنهان شود

پس به ضد نور دانستی تو نور ضد ضد را می نماید در صدور

نور حق را نیست ضدی در وجود تا به ضد او را توان پیدا نمود(6)

ص: 219

---

1- (1) نهج البلاغه، دکتر شهیدی، ص 200-201.

2- (2) همان، ص 203.

3- (3) دیوان خسرونامه عطار، ص 6.

4- (4) دیوان اشعار هاتف اصفهانی، ص 25.

- 5- (5) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 251.
- 6- (6) دیوان صدر معانی، ص 24 به نقل از مثنوی مولوی.



علی علیه السلام فرمود:

«وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ» (1)

و در نظم شبستری چنین آمده:

ظهور جمله ی اشیاء به ضد است ولی حق را نه مانند و نه نَد است (2)

سبحان الله چه بگویم و چه می توان گفت دلبرا

تشبیه روی تو نکم من به آفتاب کاین مدح آفتاب نه تعظیم شأن تست (3)

علی علیه السلام در خطبه های دیگرش نیز به ستایش و توحید و تنزیه ذات اقدس الهی پرداخته و زلال معرفه الله را بر جان جاری ساخته است.

آن حضرت می فرماید:

«و گواهی می دهم که خدایی نیست جز خدای یکتا، که بی انباز است و بی همتا، آغاز اوست که پیش از او چیزی نیست، انجام اوست و نامنتهی است، نه پندارها برای او صتفی داند و نه خردها اثبات چگونگی برای او تواند، نه تجزیه بردار است و نه تبعیض پذیر، و نه دیده ها و دل ها او را فراگیر است» (4).

کی عقل به سر حد جمال تو رسد بی جان به سراچه ی وصال تو رسد

گر جمله ی ذرات جهان دیده شود ممکن نشود که بر جمال تو رسد (5)

و نیز می فرماید:

«سپاس خدای را که شناخته است بی آنکه دیده شود؛ و آفریننده است بی آنکه اندیشه ای به کار برد. بود، و کار جهان را اداره می نمود؛ هنگامی که نه از آسمان نشانی بود و نه از ستارگان؛ نه از فلک توی بر توی، که در شدن در آن نتوان، نه شبی تیره فام، نه دریایی آرام، نه کوهی باراه های گشاده، و نه درّه ای پیچ و خم در آن افتاده، نه زمینی گسترنده و نه آفریده ای بر روی آن رونده، او پدیدآورنده آفریدگان و وارث همگان است...» (6).

ص: 220

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 186، ص 200.

2- (2) دیوان گلشن راز، ص 70.

3- (3) کلیات سعدی، ص 432.

4- (4) همان، خطبه 85، ص 66.

5- (5) دیوان رباعیات اوحدی کرمانی، ص 99.

6- (6) همان، خطبه 90، ص 73.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«برتر و بزرگ است خدایی که اندیشه های ژرف نگر به کفه شناخت او نرسد و حدس زیرکی ها حقیقت او را در نیابد، اول است که نهایتش نیست تا به پایان رسد و آخری ندارد تا سپری گردد»(1).

خورشید را حاجب تویی امید را واجب تویی مطلب تویی طالب تویی هم منتها هم مبتدا

و به گفته اسرارنامه:

یکی اول که پیشانی ندارد یکی آخر که پایانی ندارد

فروغ معرفت الله و ستایش و توحید و تنزیه خداوند در این خطبه می درخشد. آن حضرت می فرماید: سپاس خدایی راست که آفریننده ی بندگان است، و گستراننده ی زمین. و روان کننده آب در زمین های پست و رویاننده ی گیاه در بلندی ها و دشت های فرازین. اول او را آغاز نیست و بقای او سپری ناشدنی است. او اول است همیشه و جاودان و پایدار است بی مدت و زمان. پیشانی ها برای او به خاک سوده است و لب ها یگانگی او را ورد خود نموده است. هنگام آفرینش هر چیز، حدی برای آن معین داشت تا خود بی حد نماید، و همانندی برایش نتوان انگاشت. گمان ها او را سنجیدن نتواند، به حدها و حرکت ها و اندام ها و آلت ها. نگویند او کی بود و نه تا کی خواهد دوام نمود. پیداست و نگویند از چه عیان است، نهان است و نگویند در چه پنهان است. کالبد نیست تا او را نهایتی بود، در پرده نیست تا فرا گرفته شود به هر چیز نزدیک است نه بدانها چسبیده، و از آن ها دور است نه جدا و بریده... پیش از هر نهایت و مدت است که در نظر آرند، و مقدم است بر هر چه در ضبط گیرند و شمارند، برتر از حدی است که پدیدکنندگان حد برای او انگارند، و اندازه ها و قطرها که برای او پندارند، و جایگاه ها که در آن استوار نمی شمارند، چه حد و اندازه آفریده او را شایسته است و به غیر او منسوب و جز او را بایسته است، آنچه آفریده ماده ای نبود که ازلی است و نه از نمونه هایی که ابدی است؛ بلکه آفرید آنچه را آفرید و حد آن را بر پا داشت و صورت داد آنچه را داد و در نیکوترین صورتش نگاشت هیچ چیز از فرمان او سر بر نتابد و او از طاعت چیزی سودی نیابد، علم او به مردگانی که رفته اند همچون علم او به زندگانی است که مانده اند: و علم او به آسمان های برین چون علم اوست به زمین فرودین»(2).

ص: 221

1- (1) همان، خطبه 94، ص 86-87.

2- (2) همان، خطبه 163، ص 166.

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم صانع خدایی کاین وجود آورد بیرون از عدم

و همو سروده:

اول دفتر به نام ایزد دانا صانع پروردگار حی توانا

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

به هر روی، ملکوت همه ی اشیاء به دست اوست، در نطفه ای زیباترین صورت ترسیم نمود، و از ذره تا کهکشان لبریز از فیض جود اوست، همه اوست و به سوی او در حرکت است و جهان مجموعه ای زیبا و نیکوست و به گفته شبستری:

بدان کایزد تعالی خالق اوست ز نیکو هر چه صادر گشت نیکوست

و همه فرمان بر اویند:

این جهان و آن جهان هر دو غلام امر تو گر نخواهی بر همش زن ور همی خواهی بدار

نگاه به این آفرینش بدیع و صنع بی نظیر است که موجب عبرت و اعجاب انسان می گردد و عاجزانه زمزمه می کند:

سر انگشت تحیر بگزد عقل به دندان چون تأمل کند این صورت انگشت نما را

باری، آن حضرت در ادامه ی نگاه عرفانی خود می فرماید: «هیچ کاری او را از - کاری - باز نمی دارد، و گذشت زمان در او دگرگونی نیارد. هیچ جا گنجایش وی را ندارد، و هیچ زبانی وصف او نیارد؛ و از علم او پنهان نیست شمار قطره های باران و نه ستارگان آسمان و نه آن خاکریزه ها که باد با خود به هوا بردارد و نه موری که بر سنگی صاف پای گذارد، و نه آرام جای مورچه ای - خرد و باریک - در شبی سیاه و تاریک. می داند جای افتادن برگ های درختان را، و آهسته باز و بسته شدن دیدگان را. و گواهی می دهد که جز خدای یکتا خدایی نیست و او را همانند و همتایی نیست، نه در یکتایی او جای گمان است و نه دین او پوشیده و نهان است، نه آفرینش موجودات را - به دست قدرت او - انکار توان کرد، - نه بندگی او، چنان که وی را شاید توان به جای آورد -؛ گواهی است که نیت او راست است و درون او پاک - از عیب و عار -، یقین وی بی آمیغ و ترازوی او گران بار...» (1).

ص: 222

و نیز آن حضرت می فرماید: «ستایش خدای را که به سوی اوست بازگشتن آفریدگان، و پایان کارهای - جهان - . او را سپاس می گوئیم بر احسان وی که فراوان است و برهان او که رخشان است، و بخشش او که افزون است و نعمت او که از - اندازه برون است - . ستایشی که حق او را گزارد و سپاس او را به جای آورد و به پاداش او نزدیک کننده باشد...» (1).

و نیز آن حضرت می فرماید: «ستایش خدایی را که شناخته است بی آنکه دیده شود؛ و آفریننده است بی آنکه رنجی برد، خلاق را به نیروی خود بیافرید و مهتران با چیرگی در بند بندگی کشید، و بزرگان را با بخشش خویش مهتری بخشید؛ و اوست که آفریده ی خود را در این جهان ساکن گرداند، و پیامبرانش را بر جن و انس برانگیزاند...» (2).

آینه ی آفرینش تجلی عظمت اوست، و با سیر در بیکرانه های جهان و جان زلال عشق و معرفت به او را در جان جاری می سازد. چه نیکو سروده است عطار:

چون دمی در گل دمد آدم کند و ز کف و دودی همه عالم کند (3)

و بازتاب و فروغ این حقیقت در شعر مولانا چنین منعکس گشته:

دم او جان دهدت روز نفخت پذیر کار او کن فیکون است نه موقوف علل (4)

و نیز آن حضرت می فرماید: «سپاس خدایی را که حس های ظاهری او را نتواند دریافت؛ و هیچ جای فرا گرفتن وی را در خود برنتواند تافت. دیده ها او را نخواهد دید، و پوشش ها وی را نتواند پوشید. به حادث بودن آفریده هایش، قدیم بودن خود را بیان دارنده است؛ و با پدید آوردن مخلوقاتش، هستی خویش را نماینده، و با همانند بودن آنان به یکدیگر بی همانندی خود را نشان دهنده. خدایی که در وعده ی خود راست گفتار است و از ستم کردن بر بندگان به دور و به کنار. با آفریدگانش به داد کار کند، و در حکم خود بر آنان با عدل رفتار کند. نوپدید بودن موجودات گواه است که او همیشه بوده است و نشان عجزی که در آفریده ها نهاده توانایی او را نموده است؛ و به نیست شدنی که آفریدگان را از آن ناچار ساخته، دلیل آرد که خود پاینده است. یگانه است نه به شمار؛ همیشه است و به خود پایدار، بر پاست نه با نگاهدار.

ص: 223

1- (1) همان، خطبه 183، ص 189.

2- (2) همان، خطبه 183، ص 193.

3- (3) فرهنگ تلمیحات، ص 279.

4- (4) همان، ص 577.

ذهن ها او را - از روی اوصاف - نشناسد و به درک او نرسد؛ و - نشان خلقت او - هر جا بر وجود وی گواهی دهد، نه آنکه او تنها در آنجا بود. وهم ها او را فرا نگیرد، بلکه برای آنها - در دیگر آفریده ها - جلوه کرد و نمایاند که او را به تصور نتوانند در آورد؛ و داوری را به عهده آنها انداخت. او نه بزرگی است دارای درازا و پهنا و ژرفا گردیده، و درازا و پهنا و ژرفا او را دارای جسمی بزرگ گردانیده، و نه تناوری است حدها آن را به نهایت رسانیده، و کالبدی ستبرش گردانیده، بلکه بزرگی او در مقام و رتبت است و عظمت او در قدرت و سلطنت»(1).

چه نیکو سروده است:

اهل دل بینند در هر ذره از حق جلوه ای هر دم ایشان را به رخسارش نگاهی دیگر است

عاقلان جویند حق را در برون خویشان عاشقان را از درون با دوست راهی دیگر است

عاشقان را در درون جان ز شوقش ناله است هر نفس کایشان زند آن دود آهی دیگر است(2)

و باید چون مولانا زمزمه کرد:

عالم چو کوه طور دان ما همچو موسی طالبان هر دم تجلی می رسد بر می شکافد کوه را

یک پاره اخضر می شود یک پاره عبهر می شود یک پاره گوهر می شود یک پاره لعل و کهربا(3)

و سخنان دیگر...

به هر روی، ستیغ و افق برین این گفتار آسمانی در توصیف و توحید خداوند متعال، و نیز در تنزیه ساحت کبریایی حق، خطبه نخست نهج البلاغه است که از آن تجلیات معرفه الله ساطع و فروزان است آن حضرت چنین می فرماید: «سپاس خدایی را که سخنوران در ستودن او بمانند و شمارگران، شمردن نعمت های او ندانند، و کوشندگان، حق او را گزاردن نتوانند. خدایی که پای اندیشه ی تیزگام در راه شناسایی او لنگ است و سر فکرت ژرف رو به دریای معرفتش بر سنگ. صفت های او تعریف ناشدنی است و به وصف درنیامدنی، و در وقت ناگنجیدنی، و به زمانی مخصوص نابودنی. به قدرتش خلاق را بیافرید و به رحمتش بادها را بپراکنید و با کوه ها لرزه ی زمین را در مهار کشید(4).

ص: 224

1- (1) همان، خطبه 185، ص 197.

2- (2) دیوان فیض کاشانی، ص 48.

3- (3) دیوان شمس تبریزی، ص 54.

4- (4) نهج البلاغه، دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه 1، ص 2.

سرلوحه ی دین شناختن اوست؛ و درست شناختن او، باور داشتن او، و درست باور داشتن او، یگانه انگاشتن او؛ و یگانه انگاشتن، او را به سزا اطاعت نمودن؛ و به سزا اطاعت نمودن او، صفت ها را از او زدودن، چه هر صفتی گواه است که با موصوف دو تاست و هر موصوف نشان دهد که از صفت جداست، پس هر که پاک خدای را با صفتی همراه دارند او را با قرینی پیوسته و آن که با قرینش بیبوندند، دو تایش دانسته و آن که دو تایش خواند، جزء جزء اش داند؛ و آن که او را جزء جزء داند، او را نداند، و آن که او را نداند در جهتش نشاند؛ و آن که در جهتش نشاند محدودش انگارد؛ و آن که محدودش انگارد، معدودش شمارد. و آن که گوید در کجاست؟ در چیزیش درآرد؛ و آن که گوید فراز چه چیزی است؟ دیگر جای ها را از او خالی دارد. با هر چیز هست و همنشین و یار آن نیست، و چیزی نیست که از او تهی است. هر چه خواهد پدید آرد و نیازی به جنبش و وسیلت ندارد. از ازل بیناست و تا به ابد یکتاست، دمسازی نداشته است تا از آن جدا افتد و بترسد که تنهاست»(1).

آنچه از گهرهای تابان از لبان علی علیه السلام ساطع گردید در واقع ترجمانی از قرآن کریم است.

## زلزال وحی

به راستی این دریای بی کران معرفت توحیدی از چه آبشاری جاری است و این رود نور از چه سرچشمه ای می جوشد، این مفاهیم بلند عرشى که از زبان علی علیه السلام ساطع است، مفاهیمی در بیان توحید، و ستایش خداوند، تسبیح و تنزیه او و بیان اتقان و حکمت در آفرینش خداوند؟

آیا به جز از بارش وحی بر جان علی علیه السلام است، این آموزه ها، جز ترجمانی از آیات قرآن کریم است. این فروغ توحیدی به جز از تابش نور وحی بر جان علی می درخشد. آری، زلال وحی و جان علی از یک سو و تربیت رسول خدا، این واژگان آسمانی را می آفریند.

قرآن سرچشمه این نور و آفتاب این تابش است.

قرآن حکیم و نور آشکاری که: «نوشته در علم پروردگار، که نوری است رخشان، و چراغی است فروزان و دستورهایش روشن و عیان تا گرد دودلی از دل ها بزدايد و با دليل و حجت ملزم فرماید»(2).

ص: 225

---

1- (1) همان، خطبه 1، ص 2-3.

2- (2) همان، خطبه 2، ص 8.

امیرالمؤمنین علیه السلام خود این سرچشمه را معرفی می کند. آن حضرت در پاسخ شخصی که از او پرسید خدا را چنان وصف کن که گویی آشکارا او را می بیند، آن حضرت در خشم شد و توصیفی از خداوند به این شرح بیان کرد: «سپاس خدایی را که نابخشیدن و بخل ورزیدن بر مال او نیفزاید و دهش و بخشش او را مستمند نماید...، اولی است که آغازی ندارد تا پیش از او چیزی بود؛ و آخری است که پایانش نیست تا تصور چیزی پس از او رود، دیده ها را نگذارد تا بدو تواند رسید، یا عظمت و بزرگی وی را تواند دید. روزگار بر او نگذشته تا دگرگون شود در جایی نبوده تا به جای دیگر رود، اگر ببخشد آنچه از کان های کوهستان بر آید، و صدف های دریاها بدان دهان گشاید، از سیم و زر ناب، برآورده از زمین و مروارید غلطان و مرجان دست چین در بخشش او اثری نگذارد و خزانه ی گسترده ی وی را به پایان نیارد...»(1)

در ادامه حضرت می فرماید:

«فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَيُّ»

تَمَّ بِهِ، وَ اسْتَضَىءَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ...»(2)؛ پس ای پرسشگر بیندیش! و آنچه قرآن از وصف پروردگار به تو می نماید بپذیر و نور هدایت قرآن را چراغ راه خود گیر. و از آنچه شیطان تو را به دانستن آن وا می دارد و کتاب خدا آن را بر تو واجب نمی شمارد و در سنت رسول و ائمه هدی علیهم السلام نشانی ندارد دست بدار و علم او را به خدا واگذار؛

بدان کسانی در علم دین استوارند که اعتراف به نادانی بی نیازشان کرده است؛ تا نا اندیشیده پا در میان گذارند و فهم آنچه را در پس پرده های غیب نهان است آسان انگارند، لا جرم به نادانی خود در فهم آن معین های پوشیده اقرار آرند و خدا این اعتراف آنان را به ناتوانی در رسیدن بدانچه نمی دانند ستوده است. و ژرف نگرستن آنان را در فهم آنچه بدان تکلیف ندارند راسخ بودن در علم فرموده است.

پس:

«فَأَقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكِ، وَلَا تَقْدِرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»(3)؛ بدین بس کن و بزرگی خدای سبحان را با میزان خرد خود مسنج، تا از تباہ کنندگان مباحی.

مگر می شود او را شناخت هرگز!

ص: 226

1- (1) همان، خطبه 91، ص 74.

2- (2) همان.

3- (3) همان، ص 75.



علی علیه السلام در ادامه می فرماید:

«هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا أَرْتَمْتَ الْأَوْهَامَ لَتُدْرِكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ، وَ حَاوَلَ الْفِكْرُ...؛ او توانایی است که اگر وهم ما چون تیر پیران شود تا خود را به سرحد قدرت او رساند، و اندیشه مبرا از وسوسه بکوشد تا سمند فکرت به ژرفای غیب ملکوتش براند و دل ها خود را در راه شناخت صفات او سرگشته و شیدا گرداند و باریک اندیشی خرد خواهد تا به صفات او نرسیده ذات وی را داند، دست قدرت بازش گرداند. چه خواهد پرده های تاریک غیب را برد، و راه به ساحت خدای بی عیب برد، آن گاه پیشانی خورده باز گردد و به خردی خود اعتراف کند که: «ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست؛ با بیراهه رفتن او را چنان که باید نتوان شناخت و خداوندان اندیشه صورتی از جلال او را در خاطر خویش نتوانند پرداخت»(1).

امام صادق علیه السلام نیز در این رابطه می فرماید:

«فَاعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ...»(2).

به هر روی، فروغ خداشناسی را باید از مشرق قرآن نازل بر قلب رسول و جاری در جان علی علیه السلام و فرزندان معصومش نگریست»(3).

اگر طنین توحید و یگانه پرستی در سخنان علی علیه السلام موج می زند؛ چون علی با قرآن است. رسول خدا فرمود:

«عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُ...»(4). این تجلیات قرآن کریم است.

این سوره توحید است(5) که مقام احدیت را بیان می دارند و این آیه قرآن است:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ 6.

و نیز: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ 7.

ص: 227

1- (1) همان.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 100، ح 1.

3- (3) همان، ص 72-167.

4- (4) بحار، ج 22، ص 222، ح 2؛ امالی شیخ طوسی، مجلس 16، ص 460.

5- (5) سوره الاخلاص.

و نیز: وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ 1.

و نیز: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا 2.

و صدها آیه دیگر؛ که فروغ توحید و اخلاص و نفی صفات از آن ساطع است.

علی علیه السلام و فرزندان معصومش از این زمزم آسمانی نوشیدند و سخنان آن ذوات مقدس در خداشناسی ترجمان قرآن است. اگر در سخنان علی علیه السلام از لیت و ابدیت، قدرت و حکمت، علم و حیات، اراده و درک و همه ی صفات ثبوتی و سلبی آن گونه درخشیده است چون علی علیه السلام عالم به وحی است، ظاهر و باطنش را می داند و درخشش اسماء و صفات جمال و جلال خدا از این افق اعلا بر روح علی علیه السلام جلوه کرده است، آری، تابش آیات قرآن بر جان علی چنین آفتابی را نمایان می کند، او که در یک سخنی که رسول خدا با او گفت امام صادق فرمود: «هزار باب علم بر جان علی گشوده گردید که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شد» (1).

سبحان الله!

وحی و سخن خداوند بر این جان آسمانی چه افق اعلائی را می گشاید، باید گفت که به جز خودش و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدای متعال کسی نداند.

باری، خدای متعال، ازلی و ابدی است، ظاهر و باطن است، با همه چیز هست به هر جا که نظر کنید جلوه ای از اوست، مثل و همانند ندارد و صفات دیگر، که قرآن برای خداوند معرفی می کند چون:

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ 4

وَقَائِمًا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ 5 وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ 6.

### تابش سخنان فاطمه علیها السلام

از آنچه از سخنان مولی در توصیف خداوند گذشت این مفاهیم قرآنی تفسیر و تبیین گردید، و اینک سخنان فاطمه که فرمود:

«الْمُتَّبِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ، وَ مِنَ الْأَلْسُنِ

ص: 228

صِفَّتُهُ وَ مِنْ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةُ بِهِ»<sup>(1)</sup> نفی این صفات از ساحت کبریایی، زلال قرآن است، که از دو سرچشمه این زلال می جوشد و مدلل می گردد:

نخست، آن که خدایی با آن عظمت، که فهم اوصافش بر خردمندان بزرگ ممکن نیست و جلوه ای از آن حقیقت در سخنان علی علیه السلام تایید و تفسیری از آیات قرآن را که در وصف خدا و بیان اسمای الهی است به نمایش گذاشت؛ آیا این خداوند با عظمت در دیده ها گنجد و یا زبان ها بتوانند توصیفش کنند و یا مرغ و هم و خیال بر آستان قدسش پرواز کند؟ هرگز! افق برین دیگری که در قرآن تابش نفی این صفات از آن نمایان است آیاتی همانند این آیه: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ<sup>2</sup>؛ دیدگان او را درک نمی کند ولی او دیدگان را درک می کند و او لطیف و داناست که به صراحت دلالت می کند که خدای متعال با دیدگان دیده نمی شود. و نیز آیاتی چون: وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا<sup>3</sup> وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَ سِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ 4 وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ<sup>5</sup>.

این آیات، مجموعه این صفات را از ساحت کبریایی حق می زدایند. باری علی علیه السلام می فرماید:

«وَ لَا صَمَدَهُ مَن أَسَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ»<sup>(2)</sup> او فراتر و برتر از آن است که به سوی او قصد شود و به او اشاره گردد.

این حقیقت در روایت صفوان از امام هشتم به خوبی گزارش گردیده است.

در این روایت از صفوان چنین گزارش شده که ابوقرّه از من درخواست نمود که او را به محضر امام رضا علیه السلام ببرم، او را بردم، ابوقرّه گفت روایت از شما رسیده که خداوند متعال دیدار و کلام را میان دو پیامبر تقسیم نمود سخن از آن موسی بن عمران گردید و کلیم شد و

ص: 229

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 23؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 126.

2- (6) نهج البلاغه، خطبه 186، ص 200.

دیدار نصیب محمد شد حضرت رضا علیه السلام فرمودند: (1) «اگر سخن چنین است پس آن کسی که از طرف خدا به جن و بشر ابلاغ نمود: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ... وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (2).

آیا این رسول خدا نبود که این آیات را بر مردم خواند، ابوقره گفت بلی. امام فرمود: «چگونه ممکن است روایتی به شخصی همانند رسول خدا نسبت داده شود که مخالف قرآن باشد، او در قرآن «لا تدركه الابصار» گوید و...»

شگفتا! او خود مدعی باشد که من خدا را با چشم دیده ام و به او احاطه علمی پیدا کردم و او بصورت انسان بود «و هو علی صوره البشر» و آنچه را خود رسول او بوده و از سوی خداوند به مردم ابلاغ کرده است مردود اعلام کند؟! آیا شما شرم و حیا نمی کنید که چنین نسبتی را به رسول خدا روا می دارید. زندیقان چنین اهانتی را به رسول خدا روا نداشتند که او خود پیامی بیاورد و سپس بر خلاف آن بگوید. ابوقره گفت خدا فرموده است:

وَ لَقَدْ رَأَهُ نَزَلَةً أُخْرَى 3.

او را موقع فرود آمدن دید... امام علیه السلام پاسخی دادند که خلاصه آن این است افق این سه آیه یکی است:

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى \* أَفْتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى \* وَ لَقَدْ رَأَهُ نَزَلَةً أُخْرَى 4.

قلب پیامبر در آنچه دیده بود صادق بود، سپس آنچه را دیده بود به روشنی خبر داد چه دیده بود این آیه آن را بیان می دارد:

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى 5؛ او آیات و نشانه های خدا را دیده بود و آیات و نشانه های خداوند غیر خدا هستند بنابر این وَ لَقَدْ رَأَهُ نَزَلَةً أُخْرَى مصداق همان حقیقت کلی است که آن آیه بیان می دارد که او آیات خداوند را بار دیگر هنگام فرود آمدن مشاهده کرد ابوقره گفت آیا این گونه روایات را تکذیب می کنید؟

ص: 230

---

1- (1) اصول کافی، ج 1؛ کتاب التوحید، باب فی ابطال الرؤیه، ص 128، ح 2.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«هر روایتی که مخالف قرآن باشد تکذیب می‌کنم»(1).

بنابراین آیات دیگری همانند:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ 2؛ صورت‌ها در «روز قیامت» در شادمانی و مسرت هستند و نگاه‌کنندگان به پروردگارشان؛

و نیز: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا 3؛

و نیز يَدْ اللّٰهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ 4 و همانند این آیات، باید از نگاه و منظر آیات محکم قرآن در تعریف و توصیف یکتای بی‌همتا تحلیل و تفسیر گردند.

بدون شک ظاهر این آیات مقصود نیست؛ چرا که مفهوم ظاهری این آیات با محتوای ده‌ها آیه محکم که در توحید و توصیف ذات اقدس الهی نازل گردیده است ناسازگار است و

عقل نیز که آینه‌ی معرفت الهی است این ظواهر را نمی‌پذیرد پس باید در پرتو آیات دیگر و تحلیل عقلانی تفسیر و تبیین گردند.

به هر روی، پروردگار یکتا و بی‌همتاست، شبیه و نظیر ندارد. فروغ علم به او نرسد.

امام باقر علیه السلام در تبیین این حقیقت فرمود:

«... هل سمى عالماً وقادراً إلا أنه وهب العلم للعلماء والقدره للقادرين...؛ راهی برای درک و معرفت نحوه‌ی قدرت خدا نیست، چه اینکه خدای متعال به عالمان علم و به نیرومندان قدرت داد و هر آنچه در افکارتان راجع به ذات ربوبی از معانی بسیار دقیق آید همان مخلوق و پدیده فکر شماست و به خودتان برمی‌گردد»(2).

آفریدگار بزرگ بخشنده زندگی و تقدیرکننده‌ی مرگ است و اندیشه‌ها در مقابل عظمت پروردگار مانند مورچه‌ی بسیار کوچکی است که برای خدا تصور دو شاخک می‌کند، زیرا کمال در نزد آن حشره داشتن دو شاخک است و به خیال او نداشتن آن دو شاخک عیب و نقصان

ص: 231

1- (1) اصول کافی، ج 1، کتاب التوحید، ص 95، ح 2.

2- (5) شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، آیت الله سید عزالدین حسینی زنجانی، ص 258.

است و حال دانشمندان در وصف خدای متعال چنین است، آنان آنچه در عظمت خدای سبحان توصیف می کنند مانند پندار همان مورچه است و باید به خدا پناه برد»(1).

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُشَبِّهُ شَيْئًا وَلَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ وَكُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ(2)؛ آفریدگار جهان همانند ندارد و هیچ چیز به او شبیه نیست و هر آنچه که در فکر آید او فراتر و برتر است».

خلاصه کلام ذات اقدس الهی، با چشم دیده نشود، و هرگز مرغ وهم و خیال به او نرسد و به زبان توصیف و ثنای او ننگنجد، چون زبان تجلی گاه اندیشه است، آنچه در اندیشه تصور شود، زبان آن را آشکار نماید، و لیک کدام فکری به او رسد، و لا جرم کدام زبانی بتواند توصیف و ستایش او کند، او همان گونه است که خود ثنای خویش گفته است:

«أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِي(3)».

ص: 232

1- (1) همان، ص 260.

2- (2) همان، ص 259.

3- (3) همان.

خدایی با این توصیف، علم و قدرت و حکمتش بی نهایت است، گویی فاطمه علیها السلام در این تنزیه و تقدیس ساحت الهی، پرتوی از فلسفه آفرینش را بیان می کند؛ زیرا چنین آفریدگاری بی همتا، آفرینش و صنع او بدیع و بی مانند است. اکنون پس از اشاره ای به فلسفه آفرینش می طلبد چگونگی و کیفیت آفرینش را بیان دارد از این منظر، فاطمه در این فراز به خلقت عالم آفریده ها پرداخته و چنین می گوید:

«إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَتْ قَبْلَهَا، وَأَنْشَأَهَا بِلَا احْتِذَاءٍ أَمْثَلَتْهُ أَمْثَلَهَا، كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ، وَذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَلَا فَايِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيثًا لِحُكْمَتِهِ، وَتَنْبِيهًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَإِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ، وَدَلَالَةً عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ، وَتَعْبُدًا لِكِرْبِيَّتِهِ، وَإِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ؛ ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ، وَحِيَاثَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ (1)؛ خداوندی که تمام اشیاء را بدون آنکه چیزی قبل از آنان باشد آفریده است و بی آنکه از نمونه هایی پیروی کرده باشد آنان را خلعت و جود آراسته؛ آفریدگاری که همه پدیده ها را به قدرت خویش آفرید و به اراده ی خود آنان را خلق و پراکنده ساخت، بدون نیازی به آفرینش آنان، و کسب فایده ای که به او باز گردد؛ بلکه علت آفرینش آن بود که حکمت خویش را آشکار نماید و آنان را به اطاعت خود متوجه سازد و فروغ قدرت خویش بنمایاند، و دلیل بر ربوبیتش اقامه کند، خلق را به عبادت خود بخواند و به دعوت خود عزت و غلبه بخشد، به انگیزه اطاعت و فرمانبری خویش پاداش را بر اطاعت مقرر ساخت و به پاس دوری از معصیت و گناه عقاب و عذاب را بر نافرمانی قرار داد تا بندگان به دلیل فرمانبری به سوی بهشت شتابان گردند و از عذابش دور شوند».

ص: 233

این فراز، ترجمانی از ده‌ها آیه‌ی قرآن کریم است. یادگار نبوت در این قسمت از سخنان خود عطر گل‌واژه‌های قرآن را می‌پراکند و پرتوی از آیات قرآن را به بصیرت جان‌ها جاری می‌سازد.

این مفاهیم عرشی، افزون بر آنکه چگونگی آفرینش، حکمت در آفرینش، هدف از آفرینش، تجلی ربوبیت، مقام بندگی، پاداش و عقاب را تبیین می‌نماید، باز در مقام توصیف و ستایش مقام خداوندی است و پرتوی از جمال دو صفت از صفات ثبوتی آفریدگار متعال را نمایان می‌سازد. آری خداوند متعال قادر و مرید است.

به هر روی فاطمه علیها السلام در این گفتار دو افق می‌گشاید، نخست افقی که از آن فروغ خداشناسی می‌درخشد و آنگاه به توصیف نگارستان آفرینش می‌پردازد.

### نگارستان آفرینش

«إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَتْ قَبْلَهَا»

خورشید جود و هستی بخش آفریدگار از مشرق صفات حسنای او تجلی کرده و بر عدمستان تاریک، نور وجود افشانده و قامت ماهیات معدومه را به خلعت وجود ممکن آراسته است.

آفرینش بدیع و آغازین او بدون هیچ‌گونه الگو و نمونه‌ای که از آن پیروی کرده باشد رخ می‌نمایاند.

او خود می‌فرماید:

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ 1؛

«اوست که آسمان‌ها و زمین را بدون الگو آفرید و چون فرمانش بر چیزی تعلق گیرد می‌فرماید باش، پس هست می‌شود».

و نیز می‌فرماید:

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ... 2؛

«او آفریدگار آسمان‌ها و زمین است چگونه او را فرزندی باشد؟!...».



افزون بر اینکه آفرینش بدیع و بدون نمونه بوده، بسیار زیباست، این حقیقت نیز از واژه بدیع نمایان است، چون بدیع از اسماء حسناى الهی است، پس آفرینش جلوه ای از جمال الهی است، البته از سه مفهوم «خَلَقَ»، «فَطَرَ» (1) و «أَنْشَأَ» نیز همین دو افق نمایان است یعنی هم بر خلقت و آفرینش آغازین و هم بر زیبایی جهان ممکن؛ واژه ی «خلق» نیز چنین پیام و پیامدی دارد. ده ها آیه در این واژه و مشتقات آن آفرینش جهان را تعریف و ساحت قدسی آفریدگار را می ستاید همانند:

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ 2

و نیز: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ 3؛

و نیز مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ 4؛

و نیز اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ 5 و آیات دیگر.

«فطر» نیز چون بدیع بیان گر آفرینش بدیع و زیبای خداوند متعال است.

خداوند می فرماید:

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَمِى اللّٰهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... 6؛

و نیز: الْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا 7؛

قُلِ اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ 8؛

و نیز: إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِى فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا... 9 و آیات دیگر (2).

ص: 235

---

1- (1) معجم مفردات الفاظ القرآن، الراغب الاصفهانی، ص 158 و 396.

2- (10) شوری / 11؛ انعام / 14؛ یوسف / 101؛ انبیاء / 56 و...

واژه «أنشأ» نیز روایتگر آفرینش است، پرتوی از معدن جود ذات اقدس متعال را گزارش می کند. در قرآن ضمن آیاتی این حقیقت بیان گردیده است.

خداوند متعال می فرماید: وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ 1؛

و نیز می فرماید: ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ 2.

آیات قرآن افق روشن آفرینش را می گشایند، و این کتاب بزرگ و خدا «محور» را پیش روی انسان می گشایند.

به هر روی، از مشرق جمال صفات الهی، رود آفرینش جاری می گردد، رود نوری که مظهر زیبایی ها و جمال است و مدام از سرچشمه جود او این رود جاری است.

نراقی نیکو سروده:

هر چه از زیبا رسد زیبا بود زهر از شیرین لبان حلوا بود(1)

امیرالمؤمنین پیرامون این آفرینش زیبا و بدیع چنین می فرماید:

«الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مَثَالٍ امْتَثَلَهُ، وَلَا مَقْدَارٍ احْتَدَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعْهُودٍ كَمَا أَنْ قَبْلَهُ، وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتٍ قُدْرَتِهِ...؛ خدایی که آفریدگان را از هیچ پدید آورد. نمونه ای نداشت تا به کار برد، و نه مقیاسی از آفریننده ای پیش از خود، تا بدان دستور کار کند؛ و از ملکوت قدرت و عجایب گویای حکمت - و اعتراف آفریدگان بدین حقیقت، که سراسر ناتوان و فقیرند و نیازمند و حقیر؛ و اوست که باید بر آنان رحمت آورد، و به قوت خود برایشان دارد - به ما آن نشان داد که دیدیم، به حکم ضرورت آشکار است که این نشانه ها بر شناخت او دلیلی استوار است. و در آنچه آفریده، آثار صنعت و نشانه های حکمت او پدیدار است، چنانکه هر چه آفریده او را برهانی است، و به قدرت و حکمت او نشانی؛ و گرچه آفریده ای باشد خاموش، بر تدبیر او گویاست و بر وجود پدیدآورنده دلیلی رساست»(2).

ص: 236

1- (3) طاقدیس، ص 137.

2- (4) نهج البلاغه، خطبه 91، ص 75-76.

باری، خدا نشانه های فراوانی از قدرت خویش را به نمایش نهاده، و آینه ی آفرینش جلوه گر این حقیقت است.

ای لطف تو سرمایه ی ارباب فلاح و مرحمتت مردم را فوز و نجات

مسئله ی خیریت موجودات است آن چیز که حکمت تو دانسته صلاح

صنعت بزوده زنگ دیجوری شب با مصقله ی فلق ز الواح صباح

مشاطه ی قدرتت گذارد هر شب بر چهره ی روزگار گیسوی رواج

از بهر نتاج حکمت آبای سپهر دوشیزه ی امهات را کرده نکاح

از باد بهار ساغر نامیه را ساقی صنایع تو پر کرده زراح

از پیکر آدمی نماید صنعت ابواب کنوز معرفت را مفتاح

تا زود به عنکبوت واصل گردد گنجور عطایت به مگس داده جناح

لامع نرسد فکر به ذاتش ندهد در پرتو مهر روشنایی مصباح(1)

در اندازه های زیبا مخلوقات را آفرید و به خوبی تدبیرشان نمود و هر یک از مخلوقات را در خور شأن و لیاقتشان با تقدیری حکیمانه، خلعت وجود پوشاند.

موجودات را بدون کاستی آفرید و در بیکران امتداد، آهنگ وحدت و هماهنگی نواخت.

ای آنکه قدرتش به تن مرده جان دهد در کام جان برای ثنائش زبان دهد

از زنده مرده آرد و از مرده زنده باز آن را به این پیرورد این را از آن دهد

از ابر قطره بارد و از قطره در کند از نی شکر زکان گهر، از نطفه جان دهد

در شهر بند عرصه ی ایجاد ممکنات هر چیز را چنان که باید چنان دهد(2)

باری، در این مطلب، سخن علی علیه السلام و فاطمه یکسان و همانند است، چون آن دو بزرگوار هر دو از سرچشمه وحی نوشیده و این گفتار بازتاب تابش وحی است، آخر، هر دو مفسّر و ترجمان قرآن کریمند.

ص: 237

1- (1) دیوان لامع، ص 219.

2- (2) همان، ص 284-285.

همین فروغ در خطبه ی دیگری از علی علیه السلام می درخشد. آن حضرت می فرماید:

«لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أُصُولِ أَرْزَلِيهِ، وَلَا أَوَائِلَ أْبْدِيَّتِهِ... (1)؛ آنچه آفرید از مادّتی نبود که ازلی است و نه از نمونه هایی که ابدی است؛ بلکه آفرید آنچه را آفرید و حد آن را بر پا داشت و صورت داد آنچه را داد، و در نیکوترین صورتش نگاهت».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«... بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقَنِّ، وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ، فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ، خَلَقَ السَّمَوَاتِ مُوَطَّدَاتٍ بِأَلَا عَمَدٍ، قَائِمَاتٍ بِأَلَا سَنَدٍ، دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُذْعِنَاتٍ... (2)؛ بلکه بر خردها آشکار گردید با نشانه های تدبیر درست که به ما نمایاند و قضای مبرم که - در آفرینش - راند. از نشانه های آفرینش او خلقت آسمان هاست، که بی ستون ها پابرجاست، و بی تکیه گاه برپاست. آنان را بخواند و پاسخ گفتند».

عطار نیکو سروده:

آسمان را در زبردستی بداشت خاک را در غایت پستی بداشت

آن یکی را جنبش مادام داد و آن دگر را دائماً آرام داد

آسمان چون خیمه ای بر پا کرد بی ستون کرد و زمینش جای کرد

عرش را بر آب بنیاد او نهاد خاکیان را عمر بر باد او نهاد

کرد در نقش روز هفت انجم پدید وز دو حرف آورد نه طارم پدید

عرش بر آب است و عالم بر هواست بگذر از آب و هوا جمله خداست (3)

و نیز می فرماید:

«خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالِ خَلَا- مِنْ غَيْرِهِ، وَ لَيْسَ تَعْنِ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، وَ أَنْ شَأْلَ الْأَرْضِ فَأَلَسَ كَهَا مِنْ غَيْرِ اسْتِغَالٍ... (4)؛ خلاق را بیافرید بی نمونه ای

ص: 238

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 163، ص 166.

2- (2) همان، خطبه 182، ص 190.

3- (3) منطق الطیر، ص 1 و 7.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 186، ص 202.

که به جای مانده باشد از دیگران، و در آفرینش آنها یاری نخواست از هیچ یک از آفریدگان. زمین را پدید آورد و نگاهش داشت، بی آنکه خود را بدان مشغول دارد، و بر جایش ایستاده گرداند، بی آنکه آن را بر چیزی استوار بگذارد؛ و برپایش داشت بی پایه ها و بالا بردش بی استوانه ها، و نگاهش داشت از کجی و خمیدن، و باز داشت آن را از افتادن و شکافته گردیدن. میخ های آن را استوار ساخت و سدها را گرداگردش برافراخت، چشمه های آن را روان گردانید. و درّه های آن را بشکافانید... با قدرت و بزرگی خود بر آفریده ها صاحب اقتدار است، و قدرت او پدیدار و با علم و معرفتی که دارد درونشان بر او آشکار، و با جلال و عزتش از همه برتر و بر همه سالار. آنچه را خواهد از دست او نجهد و نه با او درافتد، تا بر وی پیروز شود، شتابنده از او نگریزد تا از وی پیش افتد؛... همه چیز برای او فروتن است و خوار، و برابر بزرگی او بی ارج و مقدار. از سطوت و قدرت او به سوی دیگری گریختن نیارد، تا خود را از سود و زیان او باز دارد. همتایی ندارد تا با او برابر کردن تواند؛ و او را همانندی نیست که بدو ماند. اوست که آفریده ها را نابود کند پس از وجود چنانکه بوده آن چنان شود که گویی نبود». (1)

اسدی طوسی می فرماید:

سپاس از خدا ایزد رهنمای که از کاف و نون کرد گیتی به پای (2)

و نیز آن حضرت، از شگفتی آفرینش و بخصوص آفرینش زیبای طاووس پرده برمی دارد:

«إِنْتَدَعُهُمْ خَلْقًا عَجِيبًا مِنْ حَيَّوَانٍ وَ مَوَاتٍ وَ سَاكِنٍ وَ ذِي حَرَكَاتٍ. فَأَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صُنْعَتِهِ، وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ...» (3)؛ آنان را بیافرید آفریدنی شگفت، از جاندار و مرده، و آرام و جنبنده. پس گواهانی آشکار گماشت بر صنعت دقیق، و قدرت عظیم خود که در این آفرینش به کار داشت، چندان که خردها حکم او را گردن دادند و سر به فرمان او نهادند. بانگ دلیل های یکتایی او در گوش ما پیچید، و از آن چه از گونه گون پرندگان بیافرید و در شکاف های زمین و رخنه ی درّه ها و فراز کوه هاشان ساکن گردانید. از بال دارانی

ص: 239

1- (1) همان.

2- (2) لغت نامه دلخدا، ص 636 و 1957.

3- (3) همان، خطبه 165، ص 169.

ناهمسان، و هیئت این جدا از آن، هر یک را کاری به عهده نهاد که در خور است بدان، پرزنان با بال های خود، در راه های گشاده میان زمین و آسمان و فضای گسترده ی بی کران، نبودند و آنان را پدید آورد و ظاهرشان را در صورتی شگفت انگیز درآورد...؛ بر دسته ای از آنها یک رنگ ریخته است و رنگی دیگر بدان رنگ نیامیخته است. دسته ای از آنها را تن به رنگی است و گردن آن ها بدان رنگ نیست؛ و شگفت انگیزترین آن پرندگان در آفرینش طاووس است که آن را در استوارترین هیئت پرداخت، و رنگ های آن را به نیکوترین ترتیب مرتب ساخت، با پری که نای استخوان های آن را به هم درآورد، و دمی که کشش آن را دراز کرد. چون به سوی ماده پیش رود، آن دم در هم پیچیده را و سازد و به سر خود برافرازد، که گویی بادبانی است برافراشته و کشتیبان زمام آن را بداشته. به رنگ های خود می نازد و خرامان خرامان دم خود را بدین سو و آن سو می برد و سوی ماده می تازد. چون خروس می خیزد و چون نرهای مست شهوت با ماده در می آمیزد. این داستان که تو را گویم داستانی است از روی دیدن، نه چون کسی که روایت کند براساس حدیثی ضعیف شنیدن. و اگر چنان باشد که گمان برند طاووس نر، ماده را آبستن کند با اشکی که از دیده بریزاند، و آن اشک در گوشه چشمانش بماند و ماده آن را بخورد، سپس تخم نهد، تخمی که از درآمیختن با نر پدید نگردیده، بلکه از آن اشک بود که از دیده ی طاووس برجهیده، شگفت تر از آن نیست که - گویند - زاغ طعمه به منقار ماده می گذارد - و ماده از آن باربر می دارد - پنداری نای های پر او شانه هاست از سیم ساخته، و آن گردی های شگفت انگیز آفتاب مانند که بر پر او رسته است، از زرناب و پاره های زبرجد پرداخته. و اگر آن را همانند کنی بدانچه زمین رویانیده، گویی گل های بهاره است، از این سو و آن سوی چیده و اگر به پوشیدنی اش همانند سازی؛ همچون حله هاست نگارین و فریبا، یا چون بردیمانی زیبا و اگر به زیورش همانند کنی نگین هاست رنگارنگ، در سیم ها نشانده خوشنما.

شگفتا از این همه زیبایی که در وجود این پرنده موج می زند. عطار می سراید:

بعد از آن طاووس آمد زرنگار نقش پرّش صد چه بلکه صد هزار

چون عروسی جلوه کردن ساز کرد هر پر او جلوه ای آغاز کرد

گفت تا نقاش غیبم نقش بست چینیان را شد قلم انگشت دست (1)

ص: 240

آری، زیبائیش او را به غرور می رساند و چون بال و پر برافراشت و قهقهه سر داد نگاهش به پاهای زشت خویش می افتد و می گوید:

پیراهن گل چاک ز بیداد نسیم است از خنده ی بی وقت دل غنچه دو نیم است

کامل هنران در وطن خویش نبینند در بطن صدف گوهر شهوار دو نیم است (1)

چون خود بینی نازنده به راه می رود، و به دم و پره‌های خویش می نگرد، و از زیبایی پوششی که بر تن دارد و طوق‌ها که بر سر و گردن، قهقهه سر می دهد، و چون نگاهش به پاهای خود می افتد، بانگی برآورد که گویی گریان است و آواز کند چنانکه پنداری فریادخواهان است فریادش گواهی است راست، بر اندوهی که او راست؛ چه پاهای او لاغر است و سیه فام، همانند خروسی که از هندی و فارسی زاده است - زشت و نا به اندام -؛ و از تیزی استخوان ساق او خارکی خرد سر زده است، و بر جایگاه یال او دسته ای موی سبزنگار بر زده؛ و برآمد نگاه گردنش چون ابریقی است راست کشیده، و فرورفتنگاه آن تا به شکم رسد، سیاه است، چون و سمه ی یمانی سبز و به سیاهی رسیده؛ یا پرینانی است بر آینه ی صیقل زده افکنده، یا با چادری سیاه سر و گردن خویش را پوشیده، جز آنکه رنگ او چون بسیار آبدار است و رخشان، پنداری رنگ سبز تندی آمیخته است بدان؛ و آنجا که شکاف گوش اوست، خطی باریک چون نوک خامه به رنگ بابونه ی نیک سپید، نمایان است. و آن سپیدی در رنگ سیاهی که بدانجاست درخشان است و کمتر رنگی است که طاووس را نصیبی از آن نه در پیکر است، و رنگ او در رخسندگی و درخشندگی و آبداری از آن رنگ‌ها برتر است. پس او با آن - نقش‌های آکنده - چون گلزاری است با گل‌های پراکنده، نه باران بهاری اش پروریده و نه آفتاب گرم تابستان را به خود دیده؛ و گاه پر خویش را بریزاند، و خود را برهنه گرداند. پرهایش پیایی بیفتد و پشت هم برآید. پرها چنان ریزد از نای استخوان که برگ‌ها از شاخه ی درختان. پس پرها به هم پیوند رویان، و باز گردد به هیئتی که بود پیش از آن، نه رنگی با رنگ پیشین مخالف بود، و نه در غیر جای خود جایگزین شود. و اگر پری از پره‌های نای استخوان او را نیک بنگری، تو را رنگی سرخ گلگون نماید و گاه به رنگ سبز زبرجدی، و گاه به رنگ زرناب درآید.

ص: 241

پس اندیشه های ژرف نگر - این زیبایی - را وصف کردن چگونه تواند؛ یا خردهای نهاده در طبیعت بشر آن را چسان داند، یا گفتار بندگان از چه راه آن را در رشته ی وصف کشاند؛ و کم ترین اندام او را وهم ها از شناختش در مانده است و زبان ها از ستودش در کام مانده (1).

این همه شگفتی حیرت آفرین است، عارفان با زبان عجز پاس بندگی خود گزارند. ابوسعید ابوالخیر سروده:

هر چند که جان عارف آگاه بود کی در حرم قدس توان راه بود

دست همه اهل کشف و ارباب شهود از دامن ادراک تو کوتاه بود (2)

و سنایی سروده:

نیست از راه عقل و وهم و حواس جز خدای هیچ کس خدای شناس

هست در وصف او بوقت دلیل نطق تشبیه و خامشی تعطیل

ذات او را نبرده ره ادراک عقل را جان و دل در آن ره چاک (3)

به هر روی باید زمزمه کرد:

عقل در عشق تو سرگردان بماند جسم و جان در روی تو حیران بماند (4)

و کدام مرغ خرد را توان پرواز بر آن ساحت است.

ز آغازش اندیشه آگاه نیست خرد را به انجام او راه نیست (5)

و اگر همه او را ستایش کنند و بستایند، فروغ نامش همه ی آفاق را می پوشاند.

من چه گویم که گر اوصافِ جمیلت شمرند خلق آفاق بماند طرفی نامعدود (6)

به هر روی، این است جلوه ای از نگارستان آفرینش از نگاه علی علیه السلام که در تبیین و تفسر آیات قرآن بیان نموده اند؛ به راستی جلوه های بدیع آن محیرالعقول است، از ذره تا کهکشان؛

ص: 242

---

1- (1) همان، ص 169-171.

2- (2) دیوان ابوسعید ابوالخیر، ص 39.

3- (3) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 215.

4- (4) دیوان عطار، ص 257 و 247.

5- (5) حدیقه الشعراء، ج 1، ص 136.





دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی (1)

همه در بستر تعالی و تکامل شناورند، نظم و هماهنگی موجودات غیر قابل توصیف است. نه خورشید بر ماه سبقت می گیرد و نه شب بر روز و همه در مدار خود شناورند زمین و آسمان فرمان بردار اویند؛ اگر آسمان فرمائش را نمی پذیرفت آن را به جلوه های قدسی نمی آراست، مأمّن فرشتگان و معبر دعای اولیاء خود قرار نمی داد و کرسی قدرتش بر آن نهاده نمی گشت.

شگفتا! آفرینش موجودی کوچک چون طاووس در وصف نمی گنجد، وهم ها از شناخت آن در مانده و زبان ها از ستودنش در کام مانده، پس ساحت کبریایی خالق چگونه قابل ثناست:

«فَسَدِّحَانَ الَّذِي بَهَرَ الْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقِ جَلَّاهُ لِلْعُيُونِ فَأَدْرَكَتُهُ مَحْدُوداً مُكْوَنًا، وَ مُؤَلَّفًا مُلَوَّنًا» (2)؛ پس پاک است خدایی که خردها را مقهور داشته، از ستودن آفریده ای که آشکارایش برابر دیده ها نداشته، چنانکه چشم ها آن را ببیند در اندازه ای معین و پدیدار، به هم ترکیب شده و رنگ های با یکدیگر سازوار، و زبان ها ستودن آن، چنانکه شاید نتواند، و در بیان وصفش در ماند.

پاک است آن که در اندام مورچه و مگس خرد پاها پدید آورد و جان داران بزرگ تر از آن ها را خلق کرد از ماهیان دریا و پیلان صحرا... (3).

عقل را نیست تاب معرفتش چون نهد نام و کی کند صفش (4)

با این نگاه به ساحت قدسی و کبریایی حق است که علی علیه السلام می فرماید:

«وَ أَنْقَذَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ بِأَرْمَتَيْهَا، وَ قَذَفَتْ إِلَيْهِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضُونَ مَقَالِيدَهَا، وَ سَدَّ جَدَّتْ لَهُ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ الْأَشْجَارُ النَّاضِرَةُ...» (5)؛ دنیا و آخرت او را فرمان بردار است، و رشته آن دو به دست پروردگار است آسمان ها و زمین ها کلیدهای خویش بدو سپردند؛ و درختان شادات سبزه نام، هر بام و شام به درگاه او نماز بردند. از شاخه های

ص: 243

1- (1) دیوان هاتف اصفهانی، ص 110.

2- (2) همان، ص 171.

3- (3) همان.

4- (4) دیوان شیخ محمود شبستری «سعادت نامه»، ص 211.

5- (5) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، خطبه 133، ص 131.

- سبز - خود آتش - سرخ - افروختند و به فرمانش میوه های رسیده، روزی و خوردنی اندوختند.

به هر حال باید همراه امام خمینی قدس سره زمزمه کرد:

بشکنم این قلم و پاره کنم این دفتر نتوان شرح کنم جلوه ی والای تو را (1)

## آفاق: قدرت، اراده

«كُونَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَاهَا بِمَشِيَّتِهِ...» (2)

در این فراز یادگار نبوت «فاطمه علیها السلام» افق هایی از جلال و عظمت خداوند متعال را فرا روی مسلمانان گشوده است؛ آری او با قدرتش آنان را به خلعت وجود بیاراست و با اراده ی خود آنان را خلق و آشکار ساخت او قادر و تواناست و آفرینش او با اراده و مشیت او انجام گرفته است. به این معنا که او قادر و مرید است و ذات اقدس الهی به سبب ذات خود چشمه ی فیض هستی بخش را جاری ساخت. در این افاضه، مجبور نبود بلکه او با اراده و اختیار خود سفره ی جودش را گستراند. او قادر است چون

«إِنْ يَشَاءُ يَفْعَلْ وَإِنْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَفْعَلْ» (3) چون علم و اراده ی او عین ذات اوست.

از منظر حکما و فلاسفه قدرت چنین تعریف شده است، محقق اصفهانی در تحفه الحکیم خویش چنین می گوید:

قدرته بحيث إن شاء فعل و هی له ثابتة من الأزل

اذ لیس قوه و لا امکان فی ذاته فإِنَّه نقصان

بل النعوت کلها فعلیه للذات بالضروره الذاتیه

ولیس فی الوجوب من ایجاب لبعده جداً عن الصواب

بل هو فی قبال الاختیار لا وصف الامکان علی المختار

والاختیاریه بالکلیه بالعلم و القدره و المشیه

ص: 244

1- (1) دیوان امام خمینی، ص 42 و 137.

2- (2) فرازی از خطبه.

3- (3) معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، واژه «شیاً» ص 278 و کتاب های لغت دیگر.

لا دخل للوجوب و الامكان فى الاختياريه بالبرهان

فهو بنفس ذاته قدیر من نور ذاته یفیض النور

والاختياريه فى الإفاضه كالعلم عين ذاته الفیاضه(1)

قدرت خدای متعال آن گونه است که اگر خواست انجام دهد و این قدرت فروغ ازلی ذات خدای لم یزل است. دلیل آن این است که ذات اقدس متعال از قوه و استعداد و امکان منزّه است، چون وصف امکان موجب نقصان ذات باری تعالی است، و ذات باری تعالی عین کمال و فیاض مطلق است بنابراین قدرت می باید ازلی باشد و گرنه لازم می آید ذات واجب نباشد.

به هر روی، فاطمه علیها السلام در این گفتار عرشى که ترجمانی از ده ها آیه ی قرآن است؛ هم ذات الهی را می ستاید و او را به وصف قدرت ازلی ذاتی موصوف می نماید و هم او را به مشیت و اراده می ستاید که تجلی آن از مشرق افاضه وجود بر ممکنات می باشد و نیز از صفات فعل ذات اقدس الهی است از سوی دیگر، آفرینش و هدف مداری آن را بیان گر است.

و آنچه فاطمه علیها السلام می فرماید: «آموزه ی وحی است تربیت معلم قرآن، رسول اکرم او را به چنین مکانتی رسانده و بارش آیات قرآن بر جان قدسی او این گونه کلمات را بر زبان آن صدیقه ی معصومه جاری ساخته است. او در واقع قرآن را ترجمه و تفسیر می کند و ازگان و مفاهیم گوناگونی از قرآن حقیقت گفتار فاطمه را بیان می دارد از یک سو آیاتی همانند:

وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ 2؛

«زمین و آسمان ها در قبضه قدرت اوست، منزّه و متعالی است از اینکه شریکی برای او قرار دهند».

و نیز:

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ 3؛

«پربرکت خدایی است که ملک به دست اوست و او به هر چیزی تواناست».

ص: 245

---

1- (1) شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، ص 266-267، به نقل از تحفه الحکیم محقق اصفهانی.

و نیز:

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ... 1؛

«برای خداوند ملک آسمان ها و زمین است و هر چه را بخواهد می آفریند...».

و نیز:

فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ 2؛

«منزه است خدایی که سلطنت همه چیز به دست اوست و به سوی او بازگشت می کنید».

واژه های دیگری نیز از «ملک» فروغ قدرت خدای را می نمایاند همانند:

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ 3؛

«در جایگاهی، که همه قرب و نعمت و سرور و قیامت نزد مالکی مقتدر...».

و «مالک» همانند: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ و «مالک الملک» (1)؛

و «مَلِكًا»: الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ 5؛

به هر روی، ده ها آیه قرآن بر افق این واژگان، فروغ قدرت خدای متعال را جلوه گرند و ساحت او را می ستایند.

واژه «قدر» نیز مشرق تابانی از تجلی قدرت اوست. آیاتی این حقیقت را می نمایاند، همانند:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ 6؛

«آیا ندیدند و ندانستند که آن خدایی که زمین و آسمان را آفرید قادر است که مانند این ها را دوباره خلق کند...».

ص: 246

و نیز:

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ 1؛

«آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده نمی تواند مانند آن را بار دیگر بیافریند؟ چرا و او آفریدگار داناست».

ده ها آیه نیز در واژه های «قدیر»، «تقدیر»، «مقتدر» قدرت خدای متعال را می ستایند و ساحت کبریایی او را تقدیس می کنند(1).

فاطمه در این گفتار آسمانی نگارستان آفرینش خدا را تبیین نمود، تا پرتوی از قدرت ذات اقدس را آشکار سازد؛ آنچه فاطمه می فرماید، در حقیقت ترجمانی از صدها آیه قرآن است که از افق های گوناگون فروغ قدرت خداوند را به نمایش می گذارند؛ چون اوست که:

وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ 3.

و نیز: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ 4

و نیز: وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ 5.

شگفتا! هر چه را بخواهد می فرماید باش پس هست می شود.

اراده و مشیت او به هر چه تعلق گیرد لباس هستی بر تن می کند، او قادر و مرید است «وَذَرَّاهَا بِمَشِيَّتِهَا»(2) می آفریند با مشیت و اراده و اختیار خود، واژه ی «شاء» و مشتقات آن در قرآن نیز قدرت و مشیت الهی را بیان می دارد. ده ها آیه در واژه های گوناگون، «شاء» و «شئت» و «شئنا» و «انشأ» و «شاء» و «نشاء» و «یشاء» و... مفسر و ترجمان حقیقت قدرت خداوند متعال می باشد.(3)

ص: 247

1- (2) بقره / 20، 106، 109، 148، 259، 284؛ آل عمران / 26، 29، 165، 189؛ مانده / 17، 19، 40، 120؛ انعام / 17؛ انفال /

41؛ توبه / 9؛ هود / 4؛ نحل / 70، 77؛ و...

2- (6) بلاغات النساء، ص 22.

3- (7) المعجم الفهرس لالفاظ القرآن الکریم واژه «شاء» و مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی واژه «شیا» ص 278.

به هر روی، شکوه قدرت ذات اقدس الهی محیرالعقول است، و کیست که این شکوه را بنگرد. و ساختش را نستاید، و او را سجده نکند، آفتاب و زمین او را سجده می کنند، و همه ی موجودات ذات اقدسش را می ستایند.

امیرالمؤمنین در تبیین این حقیقت می گوید:

«وَلَوْ لَا إِفْرَازُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَ إِذْعَانُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَّةِ، لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعاً لِعَرْشِهِ وَ لَا مَسْكناً لِمَلَائِكَتِهِ... (1)؛ و اگر نه اقرار آسمان ها بود به پروردگار، و در بندگی او گردن نهاده و خوار، نه جایگاه عرش خویششان می کرد و نه آرمیدنگاه فرشتگان، و نه جای بالا رفتن شهادت مؤمنان و عمل صالح آفریدگان».

باید او را ستایش کنند، که این گستره آفرینش از زلال جودش جاری است و همیشه به او وابسته و پیوسته، که فقر ممکن بدون وابستگی به غنی حمید او را بر پای ندارد که او «حی قیوم» است و در همه ی لحظه ها و آنات از اناره ی نورش و فیض جودش، ممکنات به سوی هدف متعالی خویش در حرکتند.

به هر روی، از آن جهت که جهان پیوسته ثابت و برقرار و دائم به قیومیت حق باقی و پایدار است با تمام تغییر و حرکت ذره ای از آن راه عدم نپوید و هرگز زوال و نیستی به یک قطره ی دریای هستی دست نیابد، بلکه نگارستان آفرینش چون رودی جاری و مداوم است و در واقع کتاب فطرت دیگری است.

به نزد آنکه جانش در تجلاست همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حروفند مراتب جمله آیات و وقوفند

از او هر عالمی یک سوره خاص یکی زان فاتحه و آن دیگر اخلاص (2)

آن نگارگر غیبی که صورتگر نگارستان آفرینش است، آیات حسن و جمال خود را در اوراق آفاق و انفس پدیدار ساخته است که می فرماید:

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ 3 .

ص: 248

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 182، ص 190.

2- (2) همان، ص 260.

اولین قلم او که واسطه ی ظهور نقش زیبای «نظام احسن» گردید قلم قدرت او بود که «کتابه بیده، ای بقدرته» و حقیقت نور محمدیه که آدم اول و عقل نخست است تجلی کرد و قلم دوم، کتاب حق اوست.

آنچه اول شد برون از جیب غیب بود نور پاک او بی هیچ ریب

بعد از آن چون نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم

یک علم از پاکش عالم است یک علم ذریت است و آدم است

ذات او چون معطی هر ذات بود جود او چون اصل موجودات بود

واجب آمد طاعت هر دو جهانش طاعت ذرات پیدا و نهانش(1)

به هر روی، تمام قوای فعاله از عقول قاهره و نفوس قدسیه و سایر قوای عالم نیز چون به دست قدرت و اختیار حق می گردند، همه قلم های آن ذات اقدسند که هیچ چیز جز به قدرت و مشیت الهی حرکت نکند.

چون قلم در دست آن کاتب مدام کرده بین الاصبغین او مقام

نیست از من جنبشی در ذات من اوست در من دمبدم جنبش فکن(2)

و ماده المّواد عالم یعنی استعداد کلی و قابلیت جهان، لوح کتاب خداست و استعدادات جزئیه اوراق دفتر هستی است، و تجلیات خاص اسمائی و صفاتی مداد آن است.

نهج البلاغه آینه ای از این حقیقت نمایی است. جلوه ای از ملکوت قدرت خداوند که بازتاب و ترجمان قرآن است - در آن جلوه گر است. آن حضرت می فرماید:

«... وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»(3)؛ خداوند بر هر کاری تواناست.

فروغ قدرتش بر همه چیز تابیده، و چشم جهان در مقابل قدرت نمایی او مات و مبهوت است.

و نیز امیرالمؤمنین می فرماید:

«أَمْرُهُ قِضَاءٌ وَ حِكْمُهُ، وَ رِضَاؤُهُ أَمَانٌ وَ رَحْمَتُهُ... وَ مَا الَّذِي نَرَى مِنْ خَلْقِكَ، وَ

ص: 249

1- (1) حکمت الهی، ج 1، ص 289.

2- (2) همان، ص 290.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 111، ص 108.



نَعَجَبُ مِنْ قُدْرَتِكَ (1)؛ فرمان او قضای حتمی و حکیمانه و خوشنودی او موجب امان و امنیت است... چیست آنچه از آفرینش تو می بینیم و از قدرتت به شگفت می آیم».

و)

كَيْفَ عَلَّقْتَ فِي السَّمَاوَاتِ، وَ كَيْفَ مَدَدْتَ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ (2)؛ چنان آسمان هایت را در هوا آویخته ای و زمینت را بر موج آب گسترده ای».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوْدَهَا... وَلَا أَمَّ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُضَادِّهَا... (3)؛ پس کجی های هر چیز را راست کرد و مرزهای هر یک را برابر آورد. و ناهماهنگ ها را به قدرت خود هماهنگ ساخت».

دریایی موج از موج های متضاد را چنان هماهنگ نمود که سرود وحدت و «لا إله إلا الله» می سرایند. به هر روی افق های روشن قدرت الهی در آفرینش حضرت حق آشکار است.

علی علیه السلام می فرماید:

«وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ، وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ... (4)؛ و از ملکوت قدرت و عجایب گویای حکمت و اعتراف آفریدگان به این حقیقت، که سراسر ناتوان و فقیرند و نیازمند و حقیر و اوست که باید بر آنان رحمت آرد و به قوت خویش بر پایشان دارد».

کدام قدرت می تواند از هیمنه ی قدرت تو فرار کند و هر آن کس را به قدرت خود بگیری از قدرت تو بیرون نرود (5). و خدایا!

«وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ (6)؛ به راستی چه هول انگیز و تحیر آفرین است نگاه به ملکوت تو. بارالها! اساس وجود هر جنبنده ای در دست تو و بازگشت هر جان داری به سوی توست. خدایا:

«وَمَا أَصْغَرَ عَظِيمِهِ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ (7)؛ و هر بزرگی در ساحت قدرتت کوچک است».

ص: 250

1- (1) همان، خطبه 160، ص 160.

2- (2) همان.

3- (3) همان، خطبه 91، ص 77.

4- (4) همان، ص 75.

5- (5) همان، خطبه 109، ص 102.

6- (6) همان، ص 103.

7- (7) همان.

آری اوست که همه ی چیز را به قدرت خود آفرید:

«خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ» (1) و قدرتش مطلق و فراگیر است:

«وَكُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَيَعْجِزُ» (2).

پرتو همین معرفت و معارف در جان عارفان مسلمان سروده ها در ثنای قدرت خداوند پدید آورده و هر یک با زبانی به ستایش خدای قادر متعال پرداخته اند. شیخ محمود شبستری چنین سروده:

قدرت او چو ذات او کامل همه ی ممکنات را شامل (3)

عطار در نظم خود چنین آورده:

چه گویم گر زمین گر آسمان است یکی لب خشک و دیگر تشنه جان است

همه در راه او سرگشته گانند بدو تشنه بدو آغشتگانند

و همو سروده:

چون دمی در گل دمد آدم کند و زکف دودی همه عالم کند

جامی می سراید:

فرمان روا کسی است که منشور قدرتش یفعل کما یرید و یحکم کما یشاست (4)

سنایی نیز لب به ستایش گشوده و چنین سروده:

هر چه بودست و هر چه خواهد بود آن توانند کرد کوفرمود (5)

در شعر مولانا چنین آمده:

تو سبب سازی و دانایی آن سلطان بین آنچه ممکن نبود در کف او امکان بین

آهن اندر کف او نرمتر از مومی بین پیش نور رخ او اختر را پنهان بین

ص: 251

---

1- (1) همان، خطبه 183، ص 193.

2- (2) همان، خطبه 65، ص 50.

3- (3) سعادتنامه، ص 189.

4- (4) دیوان جامی، ص 25.

5- (5) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 154.

نم اندیشه بیا فلزم اندیشه نگر صورت چرخ بدیدی هله اکنون جان بین (1)

و شهریار می سراید:

بیا که جز به خدا از خدا گریزی نیست جزا دهنده ی قهار و غافر است و دود

از این ملکوت مطلق فرار ممکن نیست کجا روی که نه در زیر آسمان باشی (2)

وحشی بافقی سروده است:

شاهها دو جهان عرصه ی درگاه تو باد آفاق پر از خیمه و خرگاه تو باد

این خیمه ی بی ستون که چرخش خوانند قایم به ستون خیمه ی جاه تو باد (3)

به هر روی، جهان به اعتبار آن که تجلی حسن و جمال اوست پیوسته در حمد و ستایش آفریدگار است: **تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** 4.

## دو کتاب آفرینش

خداوند را دو کتاب تکوینی است؛ یکی کتاب آفاق که گستره ی آن از ذره تا کهکشان و ماورای آن است و دیگری کتاب انفس، که دفتر نفوس ناطقه است و هر چه در کتاب آفاق به قلم قدرت نگاشته همه را به طور عصاره و چکیده در کتاب نفوس آدمی منظوی و پنهان ساخته است و انسان را متن کتاب هستی و عالم را شرح او قرار داده است؛ هر چه در عالم کبیر بود، همه شرح کتاب اکبر انسان است که امیرالمؤمنین فرمود:

أترعم انك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر

وانت الكتاب المبين الذى باحرفه يظهر المضممر

آری به گفته فیض:

جهان را بهر انسان آفریدند در ایشان سر پنهان آفریدند

ص: 252

1- (1) کلیات شمس تبریزی، ص 753.

2- (2) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 142.

3- (3) دیوان وحشی بافقی، ص 341.

به انسان می توان دیدن جهان را از آن در چشم انسان آفریدند

چو انسان بود روح آفرینش ز روح الله در جان آفریدند

بیا جان در ره جانان فشانیم که جان را بهر جانان آفریدند(1)

به هر روی، همه آفرینش، جلوه جمال الهی است و به گفته شاعر:

همه عالم صدای نغمه اوست که شنید این چنین صدای دراز(2)

### سخنان فاطمه ترجمان وحی

اکنون که آفتاب قدرت حق تجلی کرد و از افق خالقیت ذات اقدس الهی نمایان شد، فاطمه بار دیگر بارشی از آموزه های قرآنی را بر آن مردم نثار کرده، و افقی فرا روی آنان باز می کنند و می فرمایند:

«مَنْ غَيْرِ حَاجِهِ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَلَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيثًا لِحِكْمَتِهِ، وَتَثْبِيهَا عَلَى طَاعَتِهِ، وَإِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ، وَدَلَالَةً عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ، وَتَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ، وَإِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ»(3).

افق های این فراز: «حکمت، هدف، ربوبیت، عبودیت، و فلسفه رسالت و عزت طلبی» به راستی چرا آفرید؟! آیا آفرید تا سودی کند؟ هرگز!

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم(4)

سبحان الله! او غنی بالذات است.

علی علیه السلام در آغاز خطبه همام می فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلْقِ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَيْرًا عَنْ طَاعَتِهِمْ...»(5) خدای سبحان و برتر از همگان: جهانیان را آفرید حالی که بی نیاز بود از طاعتشان و از نافرمانی شان در امان. چه از نافرمانی آن که او را عصیان کند بدو زبانی نرسد و طاعت آن کس که فرمانش را برد به او سودی ندهد».

ص: 253

1- (1) دیوان فیض کاشانی، ص 134.

2- (2) حکمت الهی، مهدی الهی قمشه ای، ج 1، ص 288.

3- (3) بلاغات النساء، ص 23-24.

4- (4) حکمت الهی، ج 1، ص 282.

5- (5) نهج البلاغه، خطبه 193، ص 224.

الهی قمشه ای چنین سروده است:

در اول پاک یزدان را ثنا گفتم درود حق به جان مصطفی گفتم

پس آنکه، قفل این گنجینه بگشاد که ایزد چون جهان را کرد بنیاد

نخست افروخت انوار قواهر زد آنکه نقش اعراض و جواهر

به ذات خویش بر خلقتش عطا بود نه سودی با گدایان کرد بر سود

به عالم ذات پاکش کرد احسان ز طاعت بی نیاز ایمن ز عصیان(1)

و نیز آن حضرت در بیانی دیگر فرمود:

«لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لِيُوحِشِهِ، وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ... (2)؛ بیم تنهایی نداشتی تا خلق را بیافرینی و آنان را نیافریدی تا از ایشان سودی ببینی. آن را که بجویی از تو پیش نیفتد، و آن را که بگیری از دستت نرهد، و آنکه فرمان تو نبرد از قدرتت نکاهد، و آن که تو را مطیع باشد بر ملک تو نیفزاید. امر تو را باز نگرداند، آن که به قضای تو خشم گیرد؛ و بی نیاز از تو نبود آن که فرمانت نپذیرد».

نکوکاری که عالم کرد موجود که در عالم نبودش هیچ مقصود

باری از «جلوه های ملکوت قدرت و عجایب گویای حکمت، و اعتراف آفریدگان بدین حقیقت، اینکه سراسر عالم هستی ناتوان و فقیرند و نیازمند و حقیر، و اوست که باید بر آنان رحمت آرد و به قوت خود برایشان دارد»(3).

شگفتا! اگر می فرماید: *إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ* 4

و یا می فرماید: *مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا* 5.

ص: 254

---

1- (1) دیوان الهی قمشه ای، ص 14-15.

2- (2) همان، خطبه 109، ص 102-103.

3- (3) همان، خطبه 91، ص 75.

خدا از روی خواری از شما یاری نمی خواهد و از تنگدستی وام از شما نمی گیرد. از شما یاری خواسته در حالی که سپاهیان آسمان ها و زمین در فرمان اوست و نیرومند و حکیم است و از شما وام می گیرد و حال آنکه گنج های آسمان و زمین از آن اوست و بی نیاز و حمید است (1). آری، او خواسته است شما را بیازماید؛ تا کار کدام یک از شما بهتر آید (2).

## هدف از آفرینش

اکنون، جلوه ی این چرا گفتن آشکار می گردد، که هان! این چرا، مشرق تابان معرفت و حکمت است، سرچشمه زلال نور هدایت است.

ز آن همی پرسى چرا این می کنی که صور زیت است و معنی روشنی

ور نه این گفتن چرا از بهر چیست چونک صورت بهر عین صورتیست

این چرا گفتن سؤال از فایده است جز برای این چرا گفتن بد است

از چه رو فایده جویی ای امین چون بود فایده ی این خود همین

پس نقوش آسمان و اهل زمین نیست حکمت کان بود بهر همین

گر حکیمی نیست این ترتیب چیست و حکیمی هست چون فعلش تهیست

کس نسازد نقش گرمابه و خضاب جز پی قصد صواب و ناصواب (3)

فاطمه علیها السلام چرایش را پاسخگو است و رازش را بیان می دارد. او به قدرت خویش آفرید و آفریده ها را به زیباترین خلقت بیاراست تا آنکه:

«إِلَّا تَنْبِيهَا لِحُكْمَتِهِ...» (4) فروغ حکمت خویش را بنمایاند و راز گنج پنهان آشکار گردد.

## حکمت

حکمت چیست؟ برای حکمت تعریف های مختلفی مطرح شده که به بعضی از آن تعاریف اشاره می گردد.

ص: 255

1- (1) اشاره به سوره فتح / 7.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 185، ص 196.

3- (3) مثنوی معنوی، ص 774.

4- (4) بلاغات النساء، ص 23-24.

حکما گفته اند: الحکمه معرفه الوجود الواجب؛ حکمت عبارت از معرفت و شناخت واجب الوجود و صفات و اسماء اوست؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از علم تام است؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از صناعت نظری است که بدان استفاده شود؛ چگونگی حال وجود آن طور که فی نفس الامر باشد؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از علم به اسباب و علل تکمیل قوای انسانی است؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از تشبّه بذات حق تعالی است؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از صیوروت انسان است جهان عقلی که مشابه با جهان عینی باشد؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از چیزی که نظر کند در صورت اولی و غایت: «إِنَّ هَيْهَنَا عَلِمًا وَاحِدًا يَسْمَى حَكْمَةً، وَ هُوَ الَّذِي يَخْتَصُّ بِالنَّظَرِ فِي الصُّورَةِ الْاُولَى وَ الْغَايَةِ»؛

و نیز برای اقسام حکمت و زمینه کاربرد آن تعاریفی کرده اند، چون حکمت اشراق؛ حکمت جامعه، حکمت خاصه، حکمت ذوقی، حکمت شرقی، حکمت عملی، حکمت نظری، حکمت کشفیه، حکمت مجهوله، حکمت مسکوت عنها، حکمت مشارقه، حکمت مطلقه، حکمت منطوق بها»(1).

با وجود این تعریف های گوناگون مقصود و منظور فاطمه علیها السلام از این تعریف نمایان است که گفته اند: «حکمت عبارت از فعل و عمل محکم است و فعل محکم آن فعلی است که:

«هُوَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ حَقَّهُ، وَ يَأْتِي الشَّيْءَ جَمِيعًا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، ضَرُورَةً فِي الْوَجُودِ وَ فِي حِفْظِ وَجُودِهِ، بِحَسَبِ الْاِمْكَانِ إِنْ كَانَ ذَلِكَ الْاِمْكَانَ فِي مَادَةٍ فَبِحَسَبِ الْاِسْتِعْدَادِ الَّذِي فِيهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي مَادَةٍ فَبِحَسَبِ الْاِمْكَانِ الْاِمْرَ فِي نَفْسِهِ كَالْعَقُولِ الْفِعَالَةِ...»(2).

می توان گفت که این عالی ترین تعریف از نگاه حکما پیرامون حکمت است، بنا بر این تعریف، کتاب بدیع آفرینش، طغرای حکمت خداوند متعال است. او اشیاء را به خلقت وجود آراست و با افاضه ی نور وجود آنان را استمرار بخشید، برای چه، همان رازی است که

ص: 256

---

1- (1) فرهنگ علوم عقلی، دکتر سیدجعفر سجادی، ص 232-234، به نقل از اسفار، ج 1، ص 325 و ج 2، ص 82 و ج 3، ص 110 و شفا، ج 2، ص 282 و اخوان، ج 3، ص 152 و دستور، ج 2، ص 45-52.

2- (2) همان، ص 232.



آموزه های وحی آن فروغ را در جان زهرا علیها السلام قرار داده و او در این گفتار آنان را تفسیر می کند.

آری، آفرینش در پرتو حکمت رقم خورده و حکیمانه است، خداوند حکیم این صنع بدیع را آفرید.

او: إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ 1 است

و إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

و أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ<sup>2</sup> و ده ها آیه که خداوند بزرگ را با این صفت می ستایند.

قرآن درس حکمت است، که از نزد حکیم خبیر نازل گردیده است (1) از سرچشمه حکمت او زلال هستی و آفرینش زیبا جاری است بنابراین حکیم که کار بیهوده و عبث انجام نمی دهد و این آفرینش با این شکوه و جلال بیهوده نیست؛ بلکه مقصودی عالی فرا روی اوست.

قرآن این حقیقت را ترجمه می کند و خداوند می فرماید:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ 4 ؛

«آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده ایم و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد».

و می فرماید:

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى 5 ؛

«آیا آدمی پندارد که او را مهمل از تکلیف و ثواب و عقاب گذارند».

انسان جلوه خاص آفرینش است و بدون شک افقی بلند فراروی آفرینش او نهاده شده بلکه این هدفمندی را در گستره پهناور آفرینش می

توان دید خداوند می فرماید:

ص: 257

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ 1

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ 2

«آسمان ها و زمین و هر آنچه که در میان آن دو است به بازی نیافریده ایم».

همین راز بزرگ، که جهان هدفدار است، و هیچ چیز بدون انگیزه و هدفی آفریده نشده است ترجمه آیات دیگری از قرآن است.

خداوند متعال می فرماید:

الَّذِينَ يَدْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَفُجُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَمَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ 3؛

«آنانی که در هر حالت ایستاده، نشسته، و خفتن، خدا را یاد می کنند و دائم در آفرینش آسمان ها و زمین در اندیشه اند و می گویند: پروردگارا! این نظام با عظمت را بیهوده نیافریده ای، پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب دور نگاهدار».

این آیه افق مبینی را روشن می کند ولی آیه ی دیگری، نگاه منفی و باطل کافران را؛ و می فرماید:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ 4؛

«و پنداشتند که ما آسمان و زمین را به باطل آفریده ایم و حال آن که چنین نبود و این پندار کسانی است که کفر ورزیدند پس وای بر کافران از آتش».

به هر حال، آیات متعددی از قرآن با واژه های مختلف و مفاهیم گوناگون از هدفمندی نظام آفرینش چهره می گشایند و این حقیقت را آفتابی و تفسیر می کنند. این نظام بدیع با آن جلوه ها و مظاهر زیبایش - که پرتوی از آن از مشرق زبان علی علیه السلام تجلی کرد - برای هدفی بزرگ آفریده شده و بیهوده، باطل و بازی نیست.

آموزه های وحی و سنت، در سروده عرفانی ما نیز جلوه گر است و این راز را آشکار می کند.

مولانا در سروده ی خود می گوید:

هر چه روید از پی محتاج رست تا بیابد طالبی چیزی که جست

حق تعالی گر سموات آفرید از برای دفع حاجات آفرید

هر کجا دردی، دوا آنجا بود هر کجا فقری، نوا آنجا رود

هر کجا مشکل، جواب آنجا رود هر کجا کشت است آب آنجا رود

آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آب از بالا و پست

تا نژاید طفلک نازک گلو کی روان گردد ز پستان شیر او

زرع جان را کش جواهر مضمهرست ابر رحمت پر ز آب کوثر است

تا «سقاهم ربهم» آید خطاب تشنه باش الله اعلم بالصواب(1)

سبحان الله! چه نظم دقیق و هماهنگی حیرت آفرینی در این نظام آفرینش طنین افکن است! این اقیانوس بزرگ آفریده که مالا مال از اضداد است؛ و لیک چه مجموعه ی هماهنگی را پدید آورده است، فروغ هماهنگی از همه آفاق جهان متجلی است، و نوای وحدت و یگانه ستایی از نای آفرینش زمزمه می گردد، عجبا از این همه ضد و آهنگ واحد!

قطره ی کو در هوا شد یا بریخت از خزینه قدرت تو کی گریخت

گر درآید در عدم یا صد عدم چون بخوانیش او کند از سر قدم

صد هزاران ضد را ضد می کشد بازشان حکم تو بیرون می کشد

از عدم ها سوی هستی هر زمان هست یا رب کاروان در کاروان

خاصه هر شب جمله افکار و عقول نیست گردد غرق در بحر نغول

باز وقت صبح آن اللهیان برزنند از بحر سر چون ماهیان

در خزان آن صد هزاران شاخ و برگ در هزیمت رفته در دریای مرگ

زاغ پوشیده سیه چون نوحه گر در گلستان نوحه کرده بر خضر

باز فرمان آید از سالار ده مر عدم را کانچ خوردی بازده

آن چه خوردی واده ای مرگ سیاه از نبات و دارو و برگ و گیاه

ای برادر عقلی یکدم با خود آر دم به دم در تو خزان است و بهار(2)

ص:259

---

1- (1) مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 542.

2- (2) همان، دفتر اول، ص 93.

این آموزه‌ی آیات قرآن کریم است که آفرینش مجموعه‌ای شگفت، زیبا، هدفمند و هدایت شده است.

خداوند می‌فرماید:

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى 1 ؛

پروردگاری که اجزای عالم را از عدم به وجود آورد و هر یک را در جایی قرار داد که باید قرار می‌داد، و پروردگاری که هر چیزی را دارای حدود و اندازه کرد به گونه‌ای که برای رسیدن به هدف نهایی از خلقتش مجبزه باشد.

باری تسویه و قرار گرفتن هر پدیده‌ای در جای و مدار خویش از آموزه‌های وحی است؛ و به بیان آیات قرآن این فروغ بر همه‌ی آفرینش می‌تابد، از انسان که در واقع تجلی‌گاه اوج معنویت است که پیرامونش خداوند می‌فرماید:

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ 2 تا اوج آسمان‌ها که به ظاهر طاق آفرینش ممکن است: ثُمَّ اسَّ تَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ 3 و نیز می‌فرماید: أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا \* رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا 4؛ آیا خلقت شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خدا بنایش کرده و سقف آن را بالا برده و منظم ساخته است؟!؛

عطار نیکو سروده است:

سبحان صانعی که گشاید به هر شبی از روی لعبتان فلک نیلگون غطا

از زیر حُقه، مهره انجم کند پدید زان مهره‌ها به حُقه ارزق دهد ضیا

شب را ز اختران همه دندان کند سفید چون زنگی‌ای که خنده زنان افتد از قفا

در دست چرخ مصقله‌ی ماه نو نهد تا اختران آینه‌گون را دهد جلا

گویی که آفتاب مگر ذره‌ذره کرد بر کهکشان ز ریزه‌ی مرجان و کهربا(1)

ص: 260

بنابراین خداوند متعال، پس از آفرینش موجودات، آنان را در مقام و جایگاه خودشان قرار داد؛ و چون چشمه فیاض مطلق مدام و اِلٰی الابد جاری است رود آفرینش از این سرچشمه اشراب و در حالت نوشیدن است و در پرتو هدایت حق به سوی کمال خود در حرکت است.

یگانه ای که ز حکمت نظام دوران داد به سنگ رنگ و به گل بو به جانور جان داد

نخست آینه بی بهر دیدن خود خواست قرار کار به خلق سرای امکان داد

به عقل آیه ی والایی دو عالم خواند به عرش پای به بالایی نه ایوان داد

ز مرحمت بطربگاه هشتمین ایوان ضیاء مشعله ی اختران تابان داد

زهفت منظر دیگر بهفت سیاره خجسته منزلی از ماه تا به کیوان داد(1)

خداوند می فرماید:

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى 2؛

«موسی گفت پروردگار ما همان است که هر چیزی را آفرید و سپس هدایتش کرد».

علی علیه السلام در تبیین آفرینش و هدایت آن می فرماید:

«قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَ دَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ، وَ وَجَّهَهُ لِرُؤُوسِهِ، فَلَمَّ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ، وَ لَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ... (2)؛ آنچه آفرید سنجید و نیکش استوار کرد، و پایان کارش را نگرست پس به لطف خود تدبیرش کرده و بدان چه برایش آفریده شده گسیلش داشت؛ چنان که از حد خویش گامی فراتر نتوانست گذاشت و در رسیدن بدان جا که باید رسد قصوری روا نداشت، و مأموریتی که بدو واگذاشته بود دشوار نینگاشت؛ و چگونه نپذیرد که کارها به خواست خدا انجام گیرد که پدیدآورنده ی گونه گون چیزهاست»(3).

بنگر که خدای چون به تدبیر بی آلت چرخ را پی افکند(4)

ص: 261

1- (1) دیوان آذر بیگدلی، ص 40.

2- (3) نهج البلاغه، خطبه 91، ص 76.

3- (4) همان.

4- (5) دیوان ناصر خسرو، ص 24.

برخلاف پندارها آفرینش چون رودی جاری و به سوی هدفی در شتاب است.

خداوند متعال می فرماید:

و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي لَأَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ 1 ؛

«و کوه ها را بینی و پنداری که بی حرکتند ولی مانند ابر در حرکتند؛ صنع و آفرینش خدای یکتاست که همه چیز را به کمال آفریده که او از کارهایی که می کنید آگاه است. بنابراین از کاه تا کهکشان و از ذره تا سموات همه در پرتو حکمت و تدبیر او به سوی هدفی می شتابند».

خرامیدن لاجوردی سپهر همی گرد برگشتن ماه و مهر

مپندار کز بهر بازیگری است سرا پرده ای این چنین سرسریست

در این رشته یک ذره بیکار نیست سر رشته بر ما پدیدار نیست

نه زین رشته سر می توان تافتن نه سر رشته را می توان یافتن

باری، آغاز و فرجام کتاب بزرگ آفرینش با آن همه رمز و رازش، و هدفی که پیش روی دارد بر عقل ناقص ما ناپیداست و این فروغ وحی است که آن هدف را می نمایاند.

بی کران اضداد، که در کنار هم لباس صلح و دوستی بر تن کرده و هم دیگر را در آغوش گرفته و نظام واحد و هماهنگی را آفریده اند بر طاق بلند این هستی چراغ عدل خالق یکتا می درخشد: وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ 2 و در پرتو عدل تکوینی حق همه چیز به جای خود و امانتدارند، چون آسمان ها و زمین و کوه ها نمی توانند از امانت خاص الهی محافظت کنند، آن را نمی پذیرند: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا 3 مولوی نیکو سروده:

خاک امین هر چه دروی کاشتی بی خیانت جنس از او برداشتی

ص: 262

## هدف متعالی

خلاصه، این هستی شگفت به سویی می شتابد. اکنون آن هدف کدام است؟ با توجه به آموزه های وحی آن هدف متعالی خداوند متعال است که همه به او باز می گردند؛ آیاتی از قرآن الهام بخش این حقیقت است:

1. وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى 2؛ و این که انتهای سیرشان به سوی پروردگار است.

2. فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا \* إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا 3؛ تو از بسیار سخن گفتن از آن چه به دست می آوری؟ هیچ! برای این که انتهای آن نزد پروردگار توست.

3. وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ 4؛ و آنچه در آسمان ها و زمین است ملک خداست و همه امور به سوی خدا باز می گردد.

خداوند متعال همین حقیقت را در سوره حدید بیان داشته و می فرماید:

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ 5

و نیز در سوره علق: إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى 6.

خلاصه آن که: وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ 7

و نیز: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ 8؛ بازگشت همه به سوی اوست و این فروغ از افق برین ده ها آیه ی قرآن جلوه گر است.

حکما و عرفا از صاغر وحی نوشیده و این حقیقت را به نظم آورده اند.

ص: 263



محقق اصفهانی می گوید:

وغایه الكل الذی سواها إنّ الی ربک منتهاها

و او غایت و هدف همه چیز جز خودش می باشد، چه اینکه پایان و انتهای همه موجودات به اوست.

مولوی نیز چنین سروده است:

جزءها را روی ها سوی کل است بلبلان را عشق با روی گل است

آنچه از دریا به دریا می رود از همان جا کامد آن جا می رود

از سرگه سیل های تند دو وز تن ما جان عشق آمیز دو(1)

خلاصه، این حقیقتی تابناک و روشن است که بازگشت به سوی خداوند هدف عالی برای آفرینش است، همه به او باز می گردند خواه بخواهند و یا نخواهند، فروغ ولایت و قدرت او بر همه چیز طنین افکنده و به گفته مولانا:

آسمان هاست در ولایت جان کار فرمای آسمان جهان(2)

عجایب و شگفتی های جهان آفرینش، مشرق تابان حکمت خداوند است، و به حق این نظام، نظام احسن و اکمل است و از او برتر نتوان یافت و هر چیز آن به جای خویش نیکوست، آن گونه که:

ابروی تو گر راست بدی کج بودی(3)

و نظام موجود همان است که گفته اند: «لیس فی الامکان ابداع مّما کان».

به هر روی، جلوه ی حکمت الهی از دو افق نمایان است، نخست همان تکوین و افاضه وجود است همان گونه که در تعریف حکمت گفته شد: «هو أن یکون قد اعطی کل شیء حقه»(4) افق دیگر آن تشریح است.

ص: 264

1- (1) امدادهای غیبی در زندگی بشر، مرتضی مطهری، ص 42.

2- (2) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 98.

3- (3) البته مسأله شرور و شیطان، مسأله ای است که حکمای اسلامی جواب کافی و شافی آن را داده اند رجوع شود به کتاب عدل الهی، استاد آیه الله شهید مرتضی مطهری.

4- (4) فرهنگ علوم عقلی، ص 232.

فاطمه علیها السلام فرمود کتاب زیبای آفرینش، تدبیر و حکمت خدای متعال را می نمایاند و آشکار می کند که آفرینش از قلم حکمت الهی رقم خورده است.

و به گفته منسوب به حضرت امام صادق علیه السلام:

«الْحِكْمَةُ ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ وَ مِيزَانُ التَّقْوَى وَ ثَمَرَةُ الصَّدْقِ... (1)؛ حکمت روشنایی و جلوه معرفت است، میزان و میراث تقوی و میوه راستی و درستی می باشد».

پروردگار متعال به بنده ای احسان و انعام نفرموده، به خیری برتر و والاتر، روشن تر و ارزشمندتر از نعمت معرفتی که در دل او پدیدار می شود.

خداوند متعال می فرماید: «حکمت را به هر کسی که بخواهد می دهد و کسی که به او حکمت داده شد، خیر فراوانی به او عطا شده است» (2)، و بر این ستیغ نمی رسند مگر آنان که صاحب لب و بصیرت جانند.

حکمت، آموزه ی نگارستان آفرینش است، آفرینشی که عظمت و شکوهش حیرت آفرین است. هر چیز آن دو چهره دارد، دو چهره ی متضاد، هم نور است و هم نار، حضرت موسی علیه السلام برای به دست آوردن نار می رود، ولی به نور می رسد.

شگفتا از این عظمت و این جهان پر رمز و راز!

هست باران از پی پروردگی هست باران از پی پژمردگی

نفع باران بهاران بوالعجب باغ را باران پاییزی چو تب

آن بهاری ناز پروردش کند وین خزانی ناخوش و زردش کند

هم چنین سرما و باد و آفتاب بر تفاوت دان و سر رشته بیاب

هم چنین در غیب انواع است این در زیان و سود و در ربح و غبین

غیب را ابری و آبی دیگر است آسمان و آفتابی دیگر است

ناید آن إلا که بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جدید (3)

ص: 265

---

1- (1) مصباح الشریعه، ص 566، باب 99.

2- (2) بقره / 269.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 100.

باری، جهان شگفتی ها، حکمت خدا را می نمایاند و به ما درس حکمت می دهد و درس و آموزه ی حکمت بالاترین درس هاست که گفته شد: «کسی که به او حکمت داده شد خیر فراوانی به او عطا شده است»(1).

وَالْحِكْمَةُ هِيَ النَّجَاهُ...

حکمت یگانه وسیله نجات از گرداب سختی ها و نامالایمات است و شخص حکیم در مقابل سختی ها ثابت قدم و استوار است و در هنگامه های سخت از اطمینان خاطر برخوردار، و در محضر آفریدگار حکیم راضی و تسلیم است و هدایتگر و راهنمای مردم است به سوی خداوند عزیز متعال»(2).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند:

«اگر خداوند به دست و راهنمایی تو بنده ای از بندگان خود را هدایت فرماید بهتر است از برای تو از همه دنیا از مشرق تا مغربش».

باری، حکمت را چنین منزلت تابانی است او گهر برین آسمانی و گمشده ی مؤمن است.

ز آنک همچو ناقه ضاله است همچو دلاله شهان را داله است

جلوه ی زیبای آفرینش و صفت آفریدگار متعال است، و آن برترین دانش هاست و به گفته شیخنا الاعظم بهائی قدس سره:

تو چه از حکمت به دست آورده ای حاش لله ار تصور کرده ای

چیست حکمت طائر قدسی شدن سیر کردن در وجود خویشتن

ظلمت تن طی نمودن بعد از آن خویش را بردن سوی انوار جان

پا نهادن در جهان دیگری خوش تری زیباتری بالاتری

کشور جان و جهان تازه ای کش جهان تن بود دروازه ای

خالص و صافی شوی از خاک پاک نه ز آتش خوف و نه از آب پاک

هر طرف وضع رشیقی در نظر هر طرف طور انیقی جلوه گر

ص: 266

1- (1) بقره / 269.

2- (2) مصباح الشریعه، ص 569.

هر طرف انوار فیض لایزال حسن در حسن و جمال اندر جمال

حکمت آمد گنج مقصود ای حزین لیک اگر با فقه و زهد آید قرین

فقه و زهد از مجتمع نبود بهم کی توان زد در ره حکمت قدم (1)

## محراب بندگی و اطاعت

اینک که فروغ حکمت خدای متعال تجلی کرد؛ و آفرینش ترجمانی از این حقیقت گشت؛ و هستی ممکن با بدایع و جلوه های خود کلمات حکمت و تدبیر آفریدگار را رقم زد، بر این آسمان، افقی دیگر نمایان می گردد و از آن نور بصیرت و بیداری به جان های خفته جاری می شود. فاطمه علیها السلام در طنین سخن خود از این حقیقت پرده برمی دارد و افقی فراروی مردم می گشاید و می فرماید:

«وَتَنْبِيهَا عَلَي طَاعَتِهِ» (2)؛ که هان! این آفرینش بدیع و نگارستان زیبایی ها، با همه ی شگفتی ها و عجایبش، بیدارگر است و فروغ بیداری می افشاند. بر خفتگان صدای بیدارباش بر اطاعت و پیروی از آفریدگار تواناست. اطاعت و پیروی از ذات اقدس الهی دوافع دارد نخست در افق تکوین و وجود که همه هستی وابسته و پیوسته به اوست. ممکنات با فقر و امکانشان مدام او را می خوانند و در مدار پیروی و اطاعت از فرمان او حرکت می کنند. علم، قدرت، حیات، حکمت و وجوب او از یک سو، فقر و نیاز و امکان جلوه های هستی از سوی دیگر این وابستگی و پیوستگی را رقم زده اند.

آسمان و جهان کیهان و کهکشان با آن شکوه و گستره، مطیع فرمان اویند. میلیاردها و بیشتر، ستاره و سیاره که بخش کوچکی از آن چشم ما را آینه کاری و دنیای ما را چراغانی کرده و خود هر یک جهانی هستند به ید قدرت او می چرخند و فرمان او را فرمانبرند به فرموده قرآن:

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ 3 .

«همه هستی برای اوست و او فرمانروای مقتدر هستی بوده و همه فرمانبر اویند».

خداوند می فرماید:

سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ 4

ص: 267

1- (1) مثنویات، مثنوی نان و پنیر، ص 49.

2- (2) بلاغات النساء، ص 23-24.

امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف ستارگان فرمود:

«إِنَّ هَذِهِ مَدَائِنٌ كَمَدَائِنِكُمْ...».

شنیدستم که هر کوكب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است (1)

گستره ای پهناور که زمین ما با آن همه بزرگی اش در برابر او چون خشخاش بر روی دریاست.

زمین در جنب این افلاک مینا چو خشخاشی بود بر روی دریا (2)

همه ی این هستی از پرتو قدرت و فیض جود او برپاست؛ و اگر آتی کند نازی فروریزند قالب ها؛ چون وجود ممکن سایه ای از آن آفتاب است و وجودی ربطی است.

باری، قرآن کریم این حقیقت را با عناوین گوناگونی مدلل می فرماید، خداوند می فرماید:

وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ 3؛

«تمامی ساکنان آسمان ها و زمین - چه با میل و رغبت و یا کراهت - تسلیم اویند».

و نیز می فرماید:

وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ 4؛

«که تمامی موجودات زمین در قبضه ی او و آسمان ها به دست قدرت اوست».

و نیز می فرماید:

بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ 5؛

«آن که سلطنت همه چیز به دست اوست و به سوی او بازگشت می کنید».

و نیز می فرماید:

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ 6؛

«کلیدهای آسمان و زمین برای اوست».

ص: 268



آن خدایی که:

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ 1؛

«او الله! که آفریننده و پدیدآورنده و صورت گر است، او را اسماء حسناست، آن چه در آسمان و زمین است تسبیح او گوید و او عزیزی است حکیم».

باری، همه پدیده ها با زبان فقر و نیازشان او را ستوده و تقدیس و تنزیه می کنند، او مسجود همه ی موجودات، و مالک و فرمانروای مطلق و ملیک مقتدر بر افق بلند هستی است فرمانش مطاع و لازم الاجراست.

جمله عالم خود مسبح آمدند نیست آن تسبیح جبری مردم اند(1)

صدها آیه ی قرآن این حقیقت فروزنده را تفسیر می نماید و فقط انسان، این موجود ویژه و استثنایی.

### موجودی انتخابگر

انسان هم، در بستر وجود طبیعی - امکانی خود، فرمانبر محض خدای مهربان است. همه حرکات طبیعی جوارح و جوانح او به فرمان آفریدگار تواناست؛ ولی در عرصه ی اختیار که این موجود به فرمان تکوینی خالق متعال موجودی مختار آفریده شد و بدین سبب گل سرسبد آفرینش و مسجود فرشته واقع گردید و در این عرصه و میدان است که گاهی طغیان می کند، حریم می شکند و حرمت نگاه نمی دارد، از حدود خود تجاوز می کند.

این دو مداره بودن، که گاهی از ملک پران شود و بر افق اعلا تجلی کند و مقام قاب قوسین را فتح کند و به خلعت لباس احسن مزین گردد، و گاهی در درک «اسفل» سقوط کرده و لباس «بل هم اضل» بر تن نماید فقط امتیاز و خصوصیت انسان است.

عطار عالی سروده است:

جزو کل شد چون فروشد جان به جسم کس نسازد زین عجایب تر طلسم

ص: 269

جان بلندی داشت تن پستی خاک مجتمع شد خاک پست و جان پاک

چون بلند و پست با هم یار شد آدمی اعجوبه اسرار شد (1)

آری، و انسان مشرق تابان صفات و اسماء الهی گشت. این حقیقت در شعر مولانا می درخشد:

خواست تا بیند جمال خویشتن بست نقشی بر مثال خویشتن

کرد آدم را تجلی گاه خود دید روی چون مجال خویشتن (2)

این پدیده استثنایی که از دو گوهر خاکی و آسمانی آفریده شده است، موجودی اعجاب انگیز است، که بر طاق بلند آفرینش نمایان است؛ نه چون ملک است که فقط عقل مجرد باشد و نه چون حیوان که شهوت و غضب خصیصه او باشد؛ بلکه جامع این دو جریان متضاد است.

امیرالمؤمنین در حدیثی به تبیین این حقیقت پرداخته و فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ «عَزَّ وَجَلَّ» رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِإِلَهِهِ هُوَ، وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِإِعْقَلٍ، وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْتَهُمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ» (3).

امام صادق علیه السلام در پاسخ به عبدالله بن سنان نیز که پرسید:

«... الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أُمَّ بَنُو آدَمَ؛ به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام همین گونه گوهر انسان را توصیف نموده اند» (4).

مولوی در مثنوی خود در تبیین این حدیث چنین سروده:

در حدیث آمد که یزدان مجید خلق عالم را سه گونه آفرید

یک گروه را جمله عقل و علم و جود او فرشته ست او نداند جز سجود

نیست اندر عنصرش حرص و هوا نور مطلق زنده از عشق خدا

ص: 270

1- (1) منطق الطیر، ص 12.

2- (2) فرهنگ تلمیحات، ص 67.

3- (3) علل الشرایع، صدوق، ج 1، ص 5، باب 6.

4- (4) وسائل الشیعه، ج 11، ص 164؛ علل الشرایع، ج 1، باب 6، ص 5.



یک گروه دیگر از دانش تهی همچو حیوان از علف در فربهی

او نبیند جز که اصطبل و علف از شقاوت غافل است و از شرف

این سوم هست آدمی زاد و بشر نیم او زافرشته و نیمیش خر

نیم خر خود مایل سفلی بود نیم دیگر مایل عقلی بود

آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب وین بشر با دو مخالف در عذاب

وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند آدمی شکلند و سه امت شدند

یک گروه مستغرق مطلق شدند همچو عیسی با ملک ملحق شدند

نقش آدم لیک معنی جبرئیل رسته از خشم و هوا و قال و قیل

از ریاضت رسته و ز زهد و جهاد گویا از آدمی او خود نژاد

قسم دیگر با خران ملحق شدند خشم محض و شهوت مطلق شدند

وصف جبرئیلی دریشان بود رفت تنگ بود آن خانه و آن وصف زفت

مرده گردد شخص کوی جان شود خر شود چون جان او بی آن شود (1)

باری؛

تا کدامین غالب آید در نبرد زین دو گانه تا کدامین برد نرد

عقل اگر غالب شود پس شد فزون از ملانک این بشر در آزمون

شهوت ار غالب شود پس کمتر است از بهائم این بشر زانک ابتر است

باری، این موجود ویژه که به خلعت عقل مختار آراسته گردیده و گوی سبقت از همه موجودات ربوده است؛ اختیاری که لازمه ی آن مسؤولیت است و موجب ارزش کارهای آدمی گشته و او را در معرض ستایش و سرزنش قرار می دهد. به همین سبب است که انسان کارهای خود را از میان راه های مختلفی که پیش رو دارد گزینش و انتخاب می کند.

خداوند انسان را به گونه ای آفریده که در درون او گرایش ها و خواسته های متضادی وجود دارد؛ گرایش هایی که معمولاً در مقام عمل با هم در تزاخم و جنگ و ستیزند و هر یک انسان را به سو و جهتی فرا می خوانند. بنابراین نقش انتخاب و اراده ی آزاد انسان در این عرصه بروز می کند. او همانند آهنی نیست که وقتی در میان دو آهن ربای قوی و ضعیف قرار می گیرد محکوم جاذبه و کشش آهن ربای قوی باشد؛ بلکه آدمیان در این عرصه و میدان گرایش ها و

---

1- (1) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 700.

کشش ها، با اختیار و اراده خود می توانند در برابر جاذبه های بسیار نیرومند مقاومت کنند و برخلاف جریان سیل غرایز و تمایلات نفسانی خود مقصود خود را برگزینند. انسان نیرویی دارد که می تواند با استمداد از آن از انفعال در برابر غرایز و امیال سرکش حیوانی خارج شده و بر جاذبه های مختلف درونی اش فائق آید. این نیروی انتخاب و اراده ی آزاد است. به همین سبب می توان او را نسبت به کارها و پیامدهای اعمالش مسؤول دانست و او را مورد سؤال قرار داد و این همان مقوله ای است که انسان را برتر قرار داده است. آیا به راستی انسان از چنین اختیار و اراده ای برخوردار است؟ و آیا آدمی می تواند بر نیروهای محیطی، درونی و عوامل ژنتیکی و اجتماعی مؤثر در او فائق آید یا آن که اسیر دست نیروهای آشکار و نهان خود است؟

پاسخ: به نظر می رسد قدرت تصمیم گیری و انتخاب، یکی از یقینی ترین اموری است که مورد شناسایی انسان واقع می شود. هر انسانی این مسأله را با علم حضوری خطاناپذیر می یابد که دارای اختیار است.

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم(1)

هر فردی با اندک توجهی در رفتار خود می یابد که با اختیار عمل می کند. او می تواند سخن بگوید یا سکوت کند، دستش را حرکت دهد یا ندهد.

در تردد مانده ایم اندر دو کار این تردد کی بود بی اختیار

این کنم یا آن کنم خود کی شود چون دو دست و پای او بسته شود

هیچ باشد این تردد در سرم که روم در بحر یا بالا پریم

پس تردد را ببايد قدرتی ورنه آن خنده بود بر سبلیتی(2)

ممکن است این غبار بر ذهن بنشیند و منظر عقیده ما را مه آلود کند، که بدون شک یکی از صفات خداوند «قادر مطلق» است چون او بر هر کاری تواناست و از این نگاه، انسان و کارهایش تحت قدرت اویند و هر قدرت دیگری در برابر قدرت خداوند عرضی و تبعی است؛ بر این اساس، بعضی از اندیشمندان غربی پنداشته اند که اراده ی بشر هم چون اراده ی چارپای

ص: 272

---

1- (1) فلسفه اخلاق، استاد محمد تقی مصباح، ص 136.

2- (2) همان، ص 137.

حامل یک محموله است که به واسطه خدا یا شیطان رانده می شود. اگر خدا براند به همان جا می رود که خدا می خواهد و اگر شیطان براند به آن جا می رود که شیطان می خواهد؛ ولی خود او در هیچ موردی راننده ی خود را انتخاب نمی کند.

براساس قدرت خداوند، جایی برای قدرت نمایی آدمی و اعمال اراده و اختیارش باقی نمی ماند. برخی از فرقه های اسلامی با استناد به این صفت الهی، هرگونه تأثیر و علیتی را از اسباب و وسایط دیگر نفی می کنند و صراحتاً اعلام می دارند که:

«إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ يَخْلُقُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَّ الْعِبَادَ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يَخْلُقُوا مِنْهَا شَيْئاً»<sup>(1)</sup>.

نتیجه این کج اندیشی، این است که افعال انسان مستقیماً به خدای متعال مستند گردد و فاعلیت انسان نسبت به آن ها به طور کلی سلب شود و در فرجام کار، هیچ کس نسبت به کارهای خودش مسؤولیتی نداشته باشد.

پیامد منفی این کژاندیشی آن است که هر نظام تربیتی، اخلاقی و معنوی و از جمله نظام تشریحی اسلام پوچ و بیهوده شمرده می شود؛ زیرا اگر قدرت خداوند به گونه ای است که جایی برای اختیار و اراده ی آزاد انسان ها نمی گذارد دیگر وظیفه و تکلیف، امر و نهی، پاداش و کیفر معنا نخواهد داشت<sup>(2)</sup>.

اختیار آمد عبادت را نمک ورنه می گردد به ناخواه این فلک

گردش او را نه اجر و نه عقاب که اختیار آمد هنر وقت حساب

جمله عالم خود مسیح آمدند نیست آن تسیح جبری مردم اند<sup>(3)</sup>

باور و اعتقاد منطقی و عقلانی آن است که: «الفعل فعل الله و هو فعلنا» و هیچ منافاتی وجود ندارد؛ البته به شکل طولی و نه عرضی<sup>(4)</sup>.

فعل حق و فعل ما هر دو بین فعل ما را هست دان پیدا است این

گر نباشد فعل خلق اندر میان پس مگو کس را چرا کردی چنان

ص: 273

1- (1) مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین، اشعری، ج 1، ص 321.

2- (2) فلسفه اخلاق، استاد محمدتقی مصباح یزدی، ص 134-135.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 546.

4- (4) فلسفه اخلاق، استاد محمدتقی مصباح، ص 137.

خلق حق افعال ما را موجد است فعل ما، آثار خلق ایزد است

لیک هست آن فعل ما مختار ما زو جزا که مار ما گه یار ما

به هر روی اختیاری بودن افعال ما، ندای فطرت و وجدان ماست؛ هر انسانی در مسیر حرکت خویش مدام خود را بر سر چهارراه اختیار و انتخاب مردّد می بیند، که کدام راه را برگزیند و انتخاب کند، عسل برگزیند و یا زهر مار؛

ز آنک «کَرْمَنَّا» شد آدم ز اختیار نیم زنبور عسل شد نیم مار

مؤمنان کان عسل زنبوروار کافران خود کان زهری همچو مار

ز آنک مؤمن خورد بگزیده نبات تا چونحلی گشت ریق او حیات

باز کافر خورد شربت از صدید هم ز قوتش زهر شد دوری پدید

اهل الهام خدا عین الحیات اهل تسویل هوا سَمّ الممات

در جهان این مدح و شاباش وزهی ز اختیاریست و حفاظ آگهی(1)

اکنون که در پرتو سخن فاطمه علیها السلام:

«وَتَنْبِيهَا عَلَى طَاعَتِهِ» این دریچه علمی - کلامی - که انسان موجودی است انتخاب گر و در قبال اعمال خود مسؤول - گشوده شد، چون بدون تردید بیدارباش فاطمه بر آن نامردمانی بود که در مقابل فرمان خدای متعال بر طبل مخالفت کوبیده و از شیپور شیطان نواخته بودند. فاطمه آنان را به فرمان بری خدا می خواند، و إلا سایر موجودات که فرمان بر خدای متعالند گویی فاطمه فرمود شما مردم بر سر دوراهی انتخاب بد مسیری را پیموده و بد گزینیه ای را انتخاب کردید با آن که می توانستید راه درست را انتخاب کنید.

اکنون که مجال نوشتار به اینجا رسید، می طلبد که پاسخ بعضی از شبهات داده شود، همچون: الف) «از آموزه های دینی ماست که خداوند به هر چیزی آگاه است: إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ<sup>2</sup> برخی با تمسک به این حقیقت عقلی و دینی پنداشته اند که اختیار و اراده ی آزاد انسان توهمی بیش نیست و آدیان چگونه می توانند برخلاف علم خداوند عمل نمایند».

ص: 274

1- (1) همان، از شماره 3290 تا 3296.

اگر خداوند از پیش می‌داند که من در زمان معینی کار خاصی را انجام خواهم داد، و از سوی دیگر اگر به هنگام فرارسیدن آن زمان خاص، من هنوز توانایی انجام غیر آن کار را داشته باشم، لازمه آن این است که علم خداوند جهل باشد.

این پندار واهی در رباعی معروف و منسوب به خیام به خوبی نمایان است:

من می‌خورم و هر که چو من اهل بود می‌خوردن من به نزد او سهل بود

می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست گر می‌نخورم علم خدا جهل بود(1)

در پاسخ به این پندار واهی باید گفت که: علم الهی به هر حادثه‌ای به همان گونه که واقع می‌شود نقش بسته است. افعال اختیاری انسان نیز با قید اختیاری و گوهر اختیاری بودن، معلوم خداوندند، لذا اگر به وصف جبریت تحقق یابند، خلاف علم الهی است. بنابراین هیچ منافاتی میان علم ازلی و مطلق خداوند با اختیار و اراده‌ی آزاد انسان وجود ندارد. علم پیشین الهی هیچگونه تهدیدی برای آزادی اراده‌ی انسان نیست. در واقع علم او به سعادت و شقاوت فرد، مستلزم آن نیست که او علی‌رغم اراده‌اش سعادت‌مند یا شقاوت‌مند خواهد شد و چه زیبا در پاسخ خیام گفته‌اند که:

علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهل بود(2)

ب) مقتضای اعتقاد به «قضا و قدر عینی» خداوند این است که وجود پدیده‌ها در همه‌ی مراحل پیدایش، رشد و شکوفایی و انقضای آن‌ها در پرتو تدبیر حکیمانه خداوند می‌باشند. فراهم شدن شرایط پیدایش آن‌ها و رسیدن به مرحله‌ی کمال، به اراده و مشیت اوست. حال اگر انسان واقعاً مختار است و برخوردار از اراده‌ی آزاد، چگونه می‌توان کارهای او را مستند به اراده و قضای الهی دانست؟ و اگر تحقق همه‌ی پدیده‌ها و از جمله افعال انسانی به قضا و اراده‌ی خداوند است، پس اراده و اختیار انسان چه معنایی دارد؟

به عبارت دیگر، هر فعل اختیاری، فاعلی دارد که با اراده و اختیار خودش آن را انجام می‌دهد و محال است که فعل واحد مستند به اراده‌ی دو فاعل باشد. بنابراین اگر افعال انسان به اراده و اختیار شخص مستندند جایی برای استناد آن‌ها به اراده‌ی الهی باقی نمی‌ماند و اگر آن‌ها به اراده و مشیت و قضای الهی مستندند باید استناد آن‌ها را به اراده انسانی مردود دانست؛ بنابراین تقریر، انسان موجودی بی‌اختیار و بی‌اراده در برابر قضا و قدر الهی است(3).

ص: 275

1- (1) فلسفه اخلاق، استاد محمدتقی مصباح یزدی، ص 137.

2- (2) فلسفه اخلاق، ص 136.

3- (3) المغنی فی ابواب التوحید و العدل، قاضی عبدالجبار، ص 109-161.

در پاسخ به این پندار، بعضی با تکیه بر قضا و اراده ی الهی، اختیار انسان را نادیده گرفته و به دامان جبر افتاده اند و در نتیجه مسؤلیت اخلاقی انسان را منکر شده اند. عده ای نیز برای فرار از جبر، قضا و اراده ی الهی را در حیطه ی افعال انسانی نادیده گرفته و در دره ی تقویض سقوط کرده اند (1).

حق آن است که آن چه قرآن و مخاطبان حقیقی آن که ترجمان قرآن کریمند در تبیین این حقیقت گفته اند درست است، و آن این که: *إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا* 2 و

«لا- جبر و لا تقویض بل امرٌ بین الامرین» بدین شرح و بیان که استناد یک عمل به دو عامل در صورتی محال است که هر دو عامل در عرض یک دیگر و هم طراز فرض شوند، ولی اگر در طول یکدیگر باشند در آن صورت استناد عمل به هر دوی آنها صحیح است.

به این دلیل، قضا و اراده ی الهی با اراده انسان با هم جمع می شوند، شاعر نیکو سروده:

بل قضا حق است و جهل بنده حق هان  
مباش اعور چو ابلیس خلق (2)

صدور فعل و استناد آن به انسان در یک افق است و به خدای متعال در افقی برتر و بالاتر که در آن افق، وجود خود انسان و وجود ماده ای که کارش را روی آن انجام می دهد و وجود ابزارهایی که کار را به وسیله آن ها انجام می دهد همگی مستند به خداوند است.

جبر آن است که اراده ی خداوند جانشین اراده ی ما شود ولی اگر اراده ی خدا در طول اراده ی ما باشد موجب جبر نمی شود.

خداوند متعال چنین خواسته که آدمی با اختیار و با همه ی شئون وجودی اش در این جهان آفریده شود و جبری در کار نیست اختیار انسان به تبع وجود او عین ربط به خداوند است ولی جبر نیست.

ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدم هاییم و هستی های ما تو وجود مطلق فانی نما

ما همه شیران ولی شیر علم حمله شان از باد باشد دم بدم

باد ما و بود ما از داد تست هستی ما جمله از ایجاد تست (3)

ص: 276

1- (1) الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بغدادی، ص 114.

2- (3) فلسفه اخلاق، ص 137-138.

3- (4) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 30، ش 601-605.

با وجود این وابستگی و پیوستگی، انسان مجبور نیست و از اراده و اختیار برخوردار است.

مولوی این ارتباط و استقلال اراده و اختیار انسان را در پرتو آیه: **وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ** 1 چنین می‌سراید:

توز قرآن باز خوان تفسیر بیت گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت

گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ما کمان و تیر اندازش خداست

این نه جبر این معنی جباریست ذکر جباری برای زاریست

زاری ما شد دلیل اضطرار خجالت ما شد دلیل اختیار

گر نبودی اختیار این شرم چیست وین دریغ و خجالت و آزرم چیست

زجر استادان و شاگردان چراست خاطر از تدبیرها گردان چراست

ور تو گویی غافل است از جبر او ماه حق پنهان شد اندر ابر او

در هر آن کاری که میل استت بدان قدرت خود را همی بینی عیان(1)

## عصاره سخن

فاطمه علیها السلام فرمود:

«خدای قادر متعال کتاب شگفت‌انگیز آفرینش را فراروی شما قرار داد؛ تا زلال حکمت به جانتان جاری و با برق بیداری دیدگانتان را روشن نماید. گرد بیداری بر شما بیافشاند که هان! تو ای انسان آراسته به آفتاب عقل، عقل خدانشناس و خدانگر، عقلی که مطیع فرمان خداست چون خدا فرمود: «أَقْبَلُ» به پیش آمد و چون فرمود: «ادبر» پس رفت. تو که بر فطرت خدانشناسی آفریده شده و در برابر فرمان: **لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ۗ ۓ** 3 گفתי، طوق بندگی و اطاعت او را بر عهده گرفته. ولی چرا امروز خفته ای و لباس مخالفت آفریدگار بافته و بر تن کرده ای؟ بیدار شو و از چاه غفلت بیرون آی که تو یوسف نگارستان آفرینشی». (2)

ص: 277

1- (2) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 30-31، شماره 615-635.

2- (4) بلاغات النساء، ص 23-24؛ دلائل الامامه، ص 111-112.



شیخ بهایی رحمه الله نیکو سروده است:

ای مرکز دایره ای امکان وی زبده ای عالم کون و مکان

تو شاه جواهر ناسوتی خورشید مظاهر لاهوتی

تا کی ز علائق جسمانی در چاه طبیعت تن مانی

تا چند به تربیت بدنی قانع بخزف ز دُر عدنی

صد ملک ز بهر تو چشم براه ای یوسف مصری بدر آی از چاه

تا والی مصر وجود شوی سلطان سریر شهود شوی

در روز الست بلی گفتمی امروز به بستر لا خفتی

تا کی ز معارف عقلی دور بزخارف عالم حس مغرور

از موطن اصلی نیاری یاد پیوسته به لهو و لعب دل شاد

نه اشک روان نه رخ زردی الله الله تو چه بیدردی!

یک دم بخود آی و ببین چه کسی به چه دل بسته ای، به که همنفسی!

زین خواب گران بردار سری برگیر ز عالم اولین خبری (1)

به هر روی عقل، فرمان بر خدای متعال است. فاطمه علیها السلام با لطافت سخن خویش: «و تنبیهاً علی طاعته» پرده از رخسار این حقیقت برمی دارد و هشدار می دهد که «حجت باطنی» عقل پیوسته تو را به سوی خدا و اطاعت او فرا می خواند، چون قادر متعال منعم و آفریدگار تو است و طاعت از منعم و مولی فرمان عقل و ارشاد شرع است. به همین دلیل بزرگان ما آیاتی از قرآن را که فرمان اطاعت و فروغ پیروی از خدا را می پراکنند، ارشاد و هدایت به همان حکم عقلی می دانند. آموزه ی وحی، سیر و اندیشه در آفاق هستی و مشاهده ی نشانه های الهی را بهترین کتاب خدانشناسی و معرفت الهی می داند:

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۚ

ص: 278

به زودی آیات خود را هم در آفاق و خارج از وجود آنان و هم در وجود خودشان به آنان نشان خواهیم داد، تا روشن گردد که خدا حق است آیا این شهادت برای پروردگار تو بس نیست که او ناظر و گواه بر هر چیزی است.

به راستی اگر انسان در نشانه های شگفت و حکیمانه ی جهان هستی - که خود نیز قطره ای از این اقیانوس موج است - بیندیشد، با صد زبان، طنین ستایش و بندگی و اطاعت و پیروی از ذات اقدس الهی را فریاد نمی کند؟!!

آیا با همه وجود در محضر آن ذات اقدس، سر تعظیم فرود نمی آورد و در محراب بندگی او نمی نشیند، و چهره بر خاک نمی ساید؟ بدون شک آری، چنین خواهد بود قرآن خود این معرفت را آفتابی و نمایان می سازد و آیات 190 تا 194 آل عمران این حقیقت را بازگو می کنند:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِثَابِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ 1 ؛

همانا در خلقت آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز، دلایلی روشن است برای خردمندان، آن هایی که در هر حالت (ایستاده و نشسته و خفته) خدا را یاد می کنند و دائم اندیشه و فکر در خلقت آسمان و زمین کرده و گویند پروردگارا! این دستگاه باعظمت را بیهوده نیافریده ای، پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار، ای پروردگار ما! هر که را تو در آتش افکنی او را سخت خوار کرده ای و او ستمکار بوده و ستمگران را هیچ کس یاری نخواهد کرد، پروردگارا ما چون صدای منادی را که خلق را به ایمان می خواند شنیدیم، اجابت کردیم او را و ایمان آوردیم، پروردگارا از گناهان ما درگذر و زشتی کردار ما را بپوشان و هنگام جان دادن ما را با نیکان محشور فرما، پروردگارا ما را از آن چه به رسولان خود وعده دادی نصیب فرما و از آن محروم مگردان که وعده تو هرگز تخلف نخواهد کرد. (1)

طنین بندگی انسان از این آیات جلوه گر است. انسان با تدبر و اندیشه در هستی اطاعت و پیروی از هستی آفرین را می پذیرد، - البته آنان که به صورت انسانی خود باقی مانده اند - و اطاعت از فرامین خداوند دستور عقل و فطرت خداشناس انسان است. آیاتی از قرآن نیز انسان را به پیروی و اطاعت از قادر متعال فرا می خواند و به همان فرمان عقلی ارشاد می کند و

ص: 279

اینک پرتوی از آن آیات: با طلیعه اَطِيعُوا اللَّهَ در آیاتی چون: آل عمران، 32 و 123؛ نساء، 59؛ مائده، 92؛ انفال، 1 و 20 و 46؛ نور، 54؛ محمد، 32؛ مجادله، 13 و تغابن، 12. (1)

در این مجموعه آیات خداوند ارشاد به اطاعت از خودش می فرماید و اطاعت خود را لازم می شمرد. آیاتی دیگر نیز از همین واژه بر اطاعت و فرمان بری از آفریدگار دلالت می نمایند همانند:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ 2

و نیز:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا 3

و همانند این آیات شریف. (2)

باری، فاطمه علیها السلام در طلیعه این خطابه ی آتشین و روشن گر، مردم را به اطاعت و فرمان بری از خدای متعال فرا خواند، و پیروی از ذات اقدس الهی را لازمه ی تدبیر و اندیشه در خلقت بدیع و حکیمانه آفریدگار دانا و توانا بیان نمود.

و اینک آن بانو، ضمن سخنان خود، دریچه ای دیگر از معرفت و معارف می گشایند و افق برین رسالت و فلسفه آن را جلوه گر می سازند.

ص: 280

---

1- (1) ر. ک: المعجم الفهرس لألفاظ القرآن واژه «ماع».

2- (4) نساء / 69؛ نور / 52؛ فتح / 17.

آن حضرت فرمود:

«وَدَلَالَةٌ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ»<sup>(1)</sup>؛ آن چه از افق های پرفروغ آفرینش بدیع و نگارستان شگفتی ها ساطع است، آفتاب عالمتاب ربوبیت خداوند است که آفریدگار توانا: «رب» فلق است و رود نور بر پایانه ی سیاه شب جاری می سازد<sup>(2)</sup> «رب» مشرق و مغرب است<sup>(3)</sup> «رب» مردم است<sup>(4)</sup> «رب» کعبه است<sup>(5)</sup>. «رب» السموات و الارض<sup>(6)</sup>؛ «سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»<sup>7</sup> و رب العالمین است.

صدها آموزه و آیه ی وحی مقام ربوبیت خدای متعال را تعریف و تبیین می نماید<sup>(7)</sup> و نور رشد و تعالی و بالندگی را بر عالمیان از این افق جاری می سازد.

در لغت گفته اند:

«الرَّبُّ فِي الْأَصْلِ التَّرْبِيَةُ وَهُوَ إِنْشَاءُ الشَّيْءِ حَالًا فَحَالًا إِلَى حَدِّ التَّمَامِ»<sup>(8)</sup>

بنابراین تعریف مقام «ربوبیت» افق جود وجود و فیض و اسعه ی حق از آبشار رحمت ربوبیت است که پیوسته و مدام فیض آفریدگار جاری است او آفرید و با اناره و استمرار نور وجود هر موجودی را به کمال و تمام رساند.

آفرینش به این آراستگی و زیبایی که همه چیز آن مناسب و در جای خود قرار گرفته است و در پرتو عدل تکوینی از نظم و مناسبت و هماهنگی لبریز است، که خداوند آسمان را برافراشت و بر بلندای آن ترازوی عدل نهاد!<sup>(9)</sup> که هان! در این گستره ی شگفت، هر چیز در جایگاه خود قرار گرفته و به سراچه ی مقصود می رسد.

ص: 281

1- (1) صدای فاطمی فدک، محمد باقر انصاری و سید حسین رجایی، ص 5.

2- (2) فلق / 1.

3- (3) الرحمن / 17؛ مزمل / 9.

4- (4) ناس / 1.

5- (5) قریش / 3.

6- (6) نباء / 37.

7- (8) ر. ک: المعجم الفهرست للالفاظ القرآن واژه «رب».

8- (9) معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص 189.

9- (10) الرحمن / 7.

خواجه شیرازی نیکو سروده است:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه ی اوهام افتاد

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

امیرالمؤمنین علیه السلام این فروغ آفرینش را به نمایش گذاشته و فرموده است:

«... أَحَالَ اللَّهُ يَاءَ لِأَوْقَاتِهَا، وَلَا مَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا، وَ غَرَزَ غَرَائِزَهَا...»<sup>(1)</sup>. آفرینش را آغاز کرد و آفریدگان را به یک باره پدید آورد، بی آنکه اندیشه ای به کار برد یا از آزمایشی سودی برد، یا جنبشی پدید آورد، یا کسی را به خدمت گمارد، از هر چیز به هنگام پرداخت و اجزای مخالف را با هم سازوار ساخت و هر طبیعت را اثری بداد و آن اثر را در ذات آن نهاد.

به هر روی، مجموعه نگارستان آفرینش نمایشگاهی از تربیت الهی است، رشد و پویایی و بالندگی در آن موج می زند.

این نظام شگفت و هدفمند مالا مال از زیبایی است.

چنان که سروده اند:

یگانه ای که ز حکمت نظام دوران داد به سنگ رنگ و به گل بو به جانور جان داد

نخست آینه ای بهر دیدن خود خواست قرار کار به خلقت سرای امکان داد

به عقل آیه ی والایی دو عالم خواند بعرش پای به بالایی نه ایوان داد

زمرحمت به طربگاه هشتمین ایوان ضیاء مشعله ی اختران تابان داد

زهفت منظر دیگر به هفت سیاره خجسته منزلی از ماه تا به کیوان داد<sup>(2)</sup>

نراقی نیز در طاقدیس این شکوه را می ستاید و می سراید:

زامر تو بسته کمر از کهکشان بر میان از بهر خدمت آسمان

ابر را سقای بستان کرده ای باد را فراش دوران کرده ای

دانه مان را تو بر آوردی ز خاک میوه مان را تو نمودی از شناک

ص: 282

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 3.

2- (2) دیوان آذر بیگدلی، ص 40.

خون ز امرت بهر کودک شیر شد کودک یک روزه پستان گیر شد

کودکان را گریه تو آموختی دایه را دل از برایش سوختی(1)

نظامی که از اعجاز و اعجاب لبریز است، و از رازها مالا مال، دو پر پرواز را یکی خرابه نشین ساخته و یکی را قصر مأوایش پرداخته است.

دو تاجر متساوی متاع را در دهر یکی به سود حوالت یکی به خسران داد

دو طایر متمائل جناح را در شهر یکی به قصر نهان جا یکی به ویران داد(2)

و اکنون انسان، این جلوه خاص و ممتاز و گوهر بی مثل، که در پرتو آفتاب عقل جانش منور گردیده و با سرشت محبت خداوند آمیخته گشته است.

گفت اول ما فرشته بوده ایم راه طاعت را به جان پیموده ایم

سالکان راه محرم بدیم ساکنان عرش را همدم بدیم

پیشه ی اول کجا از دل رود مهر اول کی ز دل زائل شود

در سفر گر روم بینی یاختن از دل تو کی رود حب الوطن(3)

انسانی که مسجود فرشته بود، جان او برترین و شگفت انگیزترین موجودات است، مشرق تابان اسماء الهی است، خورشید وجود او برتر از کهکشان، و ستیغ افراشته نام و مقامش بر فراز ملکوت و عمق وجودش، دژ ناگشودنی است، او ناشناخته است، چو اگر تعریف شد، بی نهایت محدود گشته است.

وجودش تجلی گاه آیات و نشانه های خداست، که سیر در آفاق جهان و گستره ی دولت جان آدمی، جولانگاه اندیشه خردمندان و فرمان خداوند متعال است.(4)

روح انسان عجائبی است عظیم آدم از روح یافت این تعظیم(5)

ص: 283

1- (1) طاقدیس، مولی احمد نراقی، ص 125.

2- (2) دیوان آذر بیگدلی، ص 41.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر دوم.

4- (4) فصلت / 53.

5- (5) دیوان حدیقه الحقیقه، ص 382.

خواجه نصیرالدین، در پرتو آموزه های قرآن، پس از ذکر مقدمات و براهینی برتری و والا گهری آدمی را اثبات کرده و در پایان تعریف فراز ملکوتی، و ستیغ این موجود برین را با چهره هایی می آراید و فراروی ما قرار می دهد: «پس از این شرح، شرف رتبت انسان و فضیلت او بر دیگر موجودات عالم و با خصوصیتی که او را ارزانی فرموده اند، معلوم شود، بل شرف رتبت کسانی که مطلع نور الاهییت و مظهر فیض وحدت، ضمائر ایشان است و غایت همه غایات و نهایت همه نهایت وجود ایشان، از انبیاء و اولیاء، که خلاصه موجودات و زبده ی کائنات هستند ظاهر گردد که: «و لو لاک لما خلقت الافلاک» مصداق این معناست. (1)

باری، انسان به حلی و زینت عقل آراسته گردیده است همان عقلی که از نور خدای سبحان است نیکو سروده است

چیست دانی عقل در نزد حکیم؟ مقتبس نوری ز مشکوه قدیم

از برای نفس تا سازد عیان از معانی آن چه می تابد بر آن

چون جمال عقل عین ذات اوست نیستش محتاج عینی کو نکوست

بلکه ذاتش هم لطیف و هم نکوست دیگران را نیز نیکویی به اوست

پس اگر گویی چرا نیکوست عقل خواهمت گفتن نکوزان اوست عقل

جان و عقل آمد به عینه جان نور که بود از عین ذات او ظهور

او بذاته ظاهر آمد نی لذات فهم کن تا وارهی از مشکلات

تیر اعظم دو باشد شمس و عقل جسم و جان باشند عقل و شرع و نقل

نور عقلانی فزون از شمس دان ز آنکه این تابد به جسم و آن به جان

نور عقلانی کند تنویر دل نور شمسایی کند تنویر گل

شمس بر ظاهر همین تابان بود لیک باطن از خرد ریّان بود

گر تو وصف عقل از من بشنوی گوش کن ایات چند از مثنوی (2)

ص: 284

---

1- (1) اخلاق ناصری، ص 30.

2- (2) نان و پنیر، شیخ بهایی، ص 52-53.

با وجود این رتبت و شرف انسان، در روند آفرینش و پیدایش، غباری از مادیت و سیاهی، جهل و تباهی بر سیمای فطرت خداشناس انسان و چراغ عقل او می‌نشیند و دیده‌ی حقیقت‌شناس او را تاریک می‌سازد؛ اینجاست که بار دیگر افق‌اعلای ربوبیت خدای متعال جلوه‌گر می‌شود، آفریدگاری که در پرتو ربوبیتش وجود انسان را به زیباترین قامت بیاراست و او را بر بام آفرینش قرار داد؛ او که: **الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ۗ ۱** ذات مقدس و فیاضی که: **قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ۗ 2**.

او که از معدن جودش بر هر موجودی افزوده وجود کرد و سپس آن را در بستر تکامل و تعالیش هدایت نمود؛

آن مهربان آفریدگار توانا، اینک باز فروغ ربوبیتش را نمایان می‌سازد و انسان را در پرتو رشد و تربیت خود قرار می‌دهد و بر افق برین ربوبیت جمال پیامبران الهی نمایان می‌گردد.

به فرموده علی علیه السلام:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ...»؛ **(1)** پی در پی رسولان آمدند، تا موجودی را که در پرتو عدل تکوینی از زیباترین قامت‌ها برخوردار بوده، در پرتو نظام تشریح به تعالی و رشد و بالندگی برسانند».

این تواند بود اما آمدند انبیاء این صد هزار و بیست و اند

تا شود این نفس کافر یک زمان یا مسلمان یا بمیرد در میان **(2)**

به هر روی، بر مشرق تابان افق ربوبیت، چهره‌ی پیامبران تجلی کرد و در پرتو ربوبیت ذات اقدس الهی نورباران شدند؛ که خداوند متعال پروردگار همه‌ی پیامبران و مردم است. پیامبران مبعوث شدند تا این حقیقت را یادآوری کنند.

ص: 285

---

1- (3) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 6.

2- (4) منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص 110.



خداوند متعال در قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ 1

وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ 2.

ده ها آیه و آموزه ی قرآن این حقیقت را مدلل می کند که او: «رب و پروردگار همه پیامبران است و آدم در پرتو ربوبیت او بساط آدمیت می نهد و مسجود فرشته می گردد. حضرات نوح و ابراهیم، اسماعیل و اسحاق، یعقوب و یوسف، موسی و هارون، هود و صالح، داود و سلیمان، یحیی و مسیح همه در کوثر ربوبیتش شناور و از زلال ربوبیتش مست باده ی بندگی اویند.

و از همه برتر، رسول خدا صلی الله علیه و آله که قرآن همیشه او را در پرتو ربوبیت حق می ستاید و فرمانش می دهد: **وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا 3**؛ **إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ 4**؛ **وَ رَبِّكَ فَكْبِيرٌ 5**؛ **وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ 6**؛ **وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً 7**؛ **قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ 8**؛ **سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى 9**؛ **لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى 10** و آیات دیگر، از این پیوستگی و مقام فناء رسول پرده برمی دارند.

رسول برتر و خاتم که:

نبوت را ظهور از آدم آمد کمالش در وجود خاتم آمد

شود او مقتدای هر دو عالم خلیفه گردد از اولاد آدم (1)

ص: 286

1- (11) مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، ص 83.

او که صدف نبوت از طلعت جمالش تابان و نگین آفتاب نبوت را خاتم رخشان بود.

ملاهادی سبزواری در توصیف او چنین سروده:

در خاتم رسالتی ای خاتم انبیاء همچو نگین به خاتم و چون نقش در نگین

تو بدر از هری و همه انبیاء سماء تو مهر انوری و نجومند مرسلین

پیشش خرد ز دانش اگر دم زند چنان کاید مگس بعرضه ی عنقا کند طنین

اندر بیان بدیع معانی حکمتش چون در شکر حلاوت و شهد اندر انگبین

از شوق ذروه ی تو فلاطون فیلسوف مست و خراب بوده و چون باده خم نشین(1)

پیامبران مبعوث شدند و پرتو آفتاب نبوت را بر عقل و خرد مردم جاری نمودند و در مدرسه عقل به تدریس پرداختند، تا چشم خرد مردم روشن و آنان را به سوی مقصود و هدف متعالی هدایت کنند.

انبیاء را چیست تعلیم عقول گوش کن گر نیستی ز اهل فضول

عقل از بند هوا چون وارهد روی و جهت سوی علین کند

کشف سرست آن چه بتوانند دید نقل ذکرست آن چه باشد شان شنید(2)

امیرالمؤمنین علیه السلام در شعری که به آن حضرت منسوب است می فرماید: العقل عقلان مطبوع و مسموع، و لا ینفع مسموع، اذا لم یک مطبوع، کما لا ینفع ضوء الشمس و ضوء العین ممنوع(3).

فروغ عقل مسموع «نبوت» بر دیدگان عقل طبیعی می تابد و آن را روشن می کند و اگر عقل مطبوع نباشد، عقل مسموع نقشی در هدایت انسان ایفا نمی کند، همان گونه که نور خورشید آن گاه مسیر رهپویان را با نور خود روشن می سازد که دیدگان، روشن و منور باشند.

غزالی در این رابطه چنین نگاشته: بدان که آدمی را به بازی و هرزه نیافریده اند، بلکه کار وی عظیم است و خطر وی بزرگ، چرا که اگر ازلی نیست ابدی است، و اگر چه کالبد وی خاکی و سفلی است، حقیقت روح وی علوی و ربانی است و گوهر وی اگر چه در ابتداء

ص: 287

1- (1) دیوان حاج ملاهادی سبزواری، ص 99.

2- (2) نان و پنیر، شیخ بهایی، ص 61.

3- (3) معجم الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص 354، واژه «عقل»

آمیخته‌ی صفات بهیمی و سبعی و شیطانی است، چون در بوته‌ی مجاهده از این آمیزش و آرایش پاک گردد شایسته‌ی جوار حضرت ربوبیت شود و از اسفل السافلین تا به اعلیٰ علیین همه نشیب و بالا کار اوست(1).

پیامبران مبعوث شدند تا بر آن آینه نور افشانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ (2)؛ پس هر چند گاه پیامبرانی فرستاد و به وسیله‌ی آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاقی «الست» بگذارند و نعمت فراموش کرده را به یاد آرند، با حجت و تبلیغ، چراغ معرفتشان را بیفروزند، و گنج‌های پنهانی عقل‌ها را آشکار سازند.

باری پیامبران آمدند تا میثاق الست را طلب نمایند.

چون بگوش جان شنیدستی اَلست از بلی گفتن مکن کوتاه دست

بسته‌ی عهد اَلست از پیش تو از بلی سر در مکش زین پیش تو

چون بدو اقرار آوردی درست کی شود انکار آن کردی درست

ای به اول کرده اقرار اَلست پس به آخر کرده انکار اَلست

چون در اول بسته‌ای میثاق تو چون توانی شد در آخر عاق تو

ناگزیرت اوست پس با او بساز هر چه پذیرفتی وفا کن کژ مبارز(3)

پیامبران آمدند، تا عهد الست طلب کنند، و غبار از چهره فطرت بزدایند تا فروغ حق از آن ساطع گردد، چون به گفته مولانا:

ما هم از مستان این می بوده ایم عاشقان درگه وی بوده ایم

ناف ما بر مهر او ببریده اند عشق او در جان ما کاریده اند

روز نیکو دیده ایم از روزگار آب رحمت خورده ایم از جویبار(4)

ص: 288

1- (1) کیمیای سعادت، غزالی، ص 3.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 6.

3- (3) منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص 175.

4- (4) مثنوی معنوی، دفتر دوم.

شعله‌ی عشق خفته و خاموش در عمق جان آدمی را روشن و بر شجره‌ی سبز انسان نور خدانشناسی را ظاهر نمایند.

ای در میان جانم و جان از تویی خبر از تو جهان پر است و جهان از تویی خبر

چون پی برد به تو دل و جانم که جمله تو در جان و در دلی، دل و جان از تویی خبر

نقش تو در خیال و خیال از تویی نصیب نام تو در زبان و زبان از تویی خبر<sup>(1)</sup>

## تعالی طلبی انسان

با توجه به سرشت الهی انسان و علو مرتبه آن، پیوسته انسان در جهاد و کوشش است تا فتح قله‌ی کمال کند، اگر چه ممکن است در این حرکت و نیل به مقصود، دچار انحراف گشته و به جای آب به سراب برسد؛ ولی حس تعالی طلبی جزء ذات انسان است و از نقص خویش همواره در رنج است، می‌کوشد به هر وسیله‌ی ممکن آن خلاء و فقر را پر کند. به همین دلیل انسان در مقابل هر کمالی خاضع می‌شود چه آن کمال علم و دانش باشد که از ویژه‌گی‌های روان انسان است و یا قدرت بدنی و یا جلوه‌های دیگر مادی و معنوی، به هر روی کمال و تعالی طلبی در انسان ذاتی و فطری است. این سرزمین همان کشت زار پیامبران الهی است، آنان در پرتو تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه، این سرزمین را بارور می‌سازند و به مدد وحی و آموزه‌های الهی این دشتستان وجود انسانی را به عطر گل‌های مکارم و فضائل معطر می‌سازند.

اقبال سروده:

می‌شناسی طبع درّاک از کجاست حوری اندر بنگه خاک از کجاست

قوت فکر حکیمان از کجاست طاقت ذکر کلیمان از کجاست

این دل و این واردات اوز کیست این فنون و معجزات اوز کیست

این همه فیض از بهار فطرت است فطرت از پروردگار فطرت است<sup>(2)</sup>

ص: 289

---

1- (1) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 27.

2- (2) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 79.

و شیخ محمود شبستری نیز نقاب از چهره این فطرت می گشاید و می سراید:

به یاد آور مقام و حال فطرت کز آنجا باز دانی اصل فکرت

«ألسْتُ بِرَبِّكُمْ» ایزد چرا گفت که بود آخر آن ساعت بلی گفت

در آن روزی که گل ها می سرشتند به دل در قصه ایمان نوشتند

تو بستی عقد و عهد بندگی دوش ولی کردی به نادانی فراموش (1)

اگر چه کمال طلبی و تعالی خواهی انسان دریافت و نیل به کمالات گوناگون تجلی می کند، ولی از آن جا که:

جزءها را روی ها سوی کل است بلبلان را نقش با روی گل است

هر جزء به کل و جزئی به کلی باز گشته و هر ذره ای از نور به سرچشمه آفتاب متصل است، فرجام این تعالی طلبی خداخواهی و خداجویی است و این همان آرمان بلند پیامبران الهی است که مبعوث شدند تا پرتوربوییت و الاهییت حق را نمایان سازند و انسان را در محراب عبودیت خدای به کرنش و ستایش و دارند، فروغ معرفت و بندگی بر جان آدمی بیافشانند که معرفت الهی اکسیر اعظم انسانیت است.

به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ... (2)؛ سرلوحه دین، شناختن اوست و درست شناختن او، باور داشتن او».

سرآغاز دین و سرچشمه این زلال معرفت است و شهد و شراب طهور آن، عرفان؛

عرفان طلب نخست و پس آنگاه بندگی بی معرفت، عبادت عابد تمام نیست (3)

حدیثی قدسی با فروغ آسمانی خود این مکان را آراسته که هان ای انسان:

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا...؛ گنجی مخفی و نهان از عقل ها و وهم و خیال ها بودم، تو را آفریدم تا از مشرق آفرینش تو، صفاتم تجلی کند و مرا بشناسند».

ص: 290

1- (1) گلشن راز، ص 84.

2- (2) نهج البلاغه، ص 2.

3- (3) دیوان فیض کاشانی، ص 36.



- 1- (1) فرهنگ تلمیحات، ص 67.
- 2- (2) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 30-31، شماره 615-635.
- 3- (3) منطق الطیر، ص 13 و 194 و 199.
- 4- (4) دیوان عطار نیشابوری، ص 1؛ معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 23.

دعوت پیامبران از امتیاز خاصی برخوردار است، در معرفی خدای متعال به صرف بیان مفاهیم عقلی اکتفا نکرده، بلکه دست بشر را صمیمانه گرفته و او را وارد نمایشگاه بزرگ آفرینش نمودند، این کتاب پر رمز و راز را پیش روی او گشودند و دریچه ای به سوی ملکوت برایش باز نمودند. قرآن کریم، که عصاره ی همه ی آموزه های وحیانی است از آغاز تا پایان، همه ی کلاس های درس و آموزش خود را بر محور معرفت خدا و شناساندن اسماء و صفات ذات مقدس او قرار داده؛ ولی کتاب آموزشی آن همان نگارستان آفرینش است:

أَفِي اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ 1 و صدها آیه در تعریف و تبیین جلوه های آفرینش که جلوه های هر یک آفتابی از معرفتند:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

فردوسی نیکو سروده است:

از ویست پیدا زمان و مکان پی مور بر هستی او نشان

زگردنده خورشید تا تیره خاک همان باد و آب آتش تابناک ]

به هستی یزدان گواهی دهند روان ترا آشنایی دهند

هم او بی نیاز است و ما بنده ایم به فرمان و رأیش سر افکنده ایم

جز او را مدان کردگار بلند کز او شادمانی و زو مستمند (1)

خداوند متعال انسان را به زیباترین جمال ظاهری بیاراست، و او را بر بام آفرینش رخشنده و تابان قرار داد، صنع و آفرینش خویش را در او تمام و زمینه های رشد و تعالی را در او قرار داد، او را برخوردار از استعدادها و قابلیت های بی نهایت نمود، چراغ فطرت و عقل را در جان او روشن ساخت و او را در پرتو عقل انتخاب گر و مختار، مسجود فرشته و برترین موجودات معرفی کرد.

آنگاه برای رشد و تعالی و تربیت این موجود مسجود، باب تکلیف و شریعت را گشود تا آن که این موجود در این کوثر نور شناور گردد(2).

ص: 292

1- (2) شاهنامه، فردوسی، ج 1، ص 19.

2- (3) مواهب الرحمن، ج 12، ص 67.



پیامبران مبعوث شدند تا راه را بر آدمی نشان دهند و میثاق معهود را طلب کنند، زنگار از چهره ی فطرت او بگیرند و نعمت توحید و معرفت را بر او یادآور شوند.

توبستی عقد و عهد بندگی دوش ولی کردی به نادانی فراموش

کلام حق بدان گشته است منزل که با یادت دهد آن عهد اول (1)

سروش و حی پرده از این راز بزرگ بر می دارد:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ 2 .

هر کجا هست او حکیم است اوستاد بانک او زین کوه دل خالی مباد ]]]

دل کعبه معرفت اوست، او را می خواند و می ستاید، از سرچشمه معرفه الله نوشیده، و لباس بندگی خدای سبحان را بر تن کرده و به رنگ الهی، خود را آراسته است.

از که خوردم شیر غیر شیر او که مرا پرورده جز تدبیر او

خوی کان با شیر رفت اندر وجود ]کی توان آن راز مردم واگشود

پس پیامبران مبعوث شدند تا فروغ فطرت را ظاهر سازند. و راز پنهان تعالی طلبی و کمال مطلق خواهی انسان را بر او بنمایانند. و به او یاد آور شوند که تواز او و برای او و به سوی او باز می گردی

هر کجا بوی خدا می آید خلق بین بی سر و پا می آید ]

زانک جان ها همه تشنه به اوست تشنه را بانگ سقا می آید

شیر خوار کر مند و نگران تا که مادر ز کجا می آید

در فراقند و همه منتظرند کز کجا وصل و لقا می آید

از مسلمان جهود و ترسا هر سحر بانگ دعا می آید

ص: 293

گوش خود را ز جفا پاک کنید زانک بانگی ز سما می آید(1)

در سروده فیض نیز این زمزمه عارفانه درخشان است:

هر دو از پستان فطرت شیر با هم خورده ایم یک صدف پرورده ما را هر دو در یک یمیم

می درخشد نور عرفان از سواد داغ دل چشم ما این داغ و ما چشم و چراغ عالمیم

جان ما را اتحادی هست با سلطان عشق نیستیم از هم جدا هرگز همیشه با همیم

می رساند عشق ما را تا جناب کبریا [گر چه جسم ما ز خاک و ما ز نسل آدمیم(2)]

و نیز می سراید:

آنکه را هستی همیشه در طلب در تو پنهان است از خود می طلب

زانچه می جویی به روز و شب نشان در بر تو حاضر است او روز و شب

تار و پود هیكلت او می تند در دلت از وی فتد شور و شعب [

از فراق او تن تو در گداز رشته ی جانت از او در تاب و تب

مایه ی شادی درون جان تست از چه غم داری تو ای کان طرب(3)

خلاصه، در بیان فاطمه علیها السلام عرصه ی آفرینش شگفت تجلی گاه ربوبیت الهی است و این فروغ از دو مطلع النور می تابد؛ نخست آن که در پرتو افاضه نور وجود عدمستان تاریک را روشن ساخت و آن را به جلوه های بدیع بیاراست. در پرتو عدل و فیضش از مجموعه ای متفاوت و ضدّ، نظامی هماهنگ و سازوار پدید آورد، نظامی که هر چیز آن بجا و برای هدف و مقصودی خاص آفریده شده، این نظام را بالنده و پویا به پیش می برد.

و از آنجا که در این نظام شگفت، انسان یگانه موجود برتر و والاست که خود مقصد و مقصود از آفرینش ماسوای خود می باشد، ده ها آیه ی قرآن این حقیقت را تفسیر می کنند که همه نعمت ها از آن اوست و خداوند آن نعمت ها را بی دریغ در اختیار انسان قرار داده است و انسان بر این خوان کرم میهمان خداست.

ص: 294

1- (1) دیوان شمس تبریزی، ص 340.

2- (2) دیوان فیض کاشانی، ص 247.

3- (3) همان، ص 34.

آسمان و زمین، خورشید و ماه، کوه و دریا، خلاصه از ذره تا کران، همه برای انسان آفریده شده و فرمان بر او هستند.

روز و شب این هفت پرگار ای پسر از برای تست در کار ای پسر

طاعت روحانیان از بهر تست خلد و دوزخ عکس لطف و قهر تست

قدسیان جمله سجودت کرده اند جزء و کل غرق وجودت کرده اند

جسم تو جزوست و جانت کل کل خویش را عاجز مکن در عین ذلّ

صد هزاران ابر رحمت فوق تو می ببارد تا فزاید شوق تو

هر چه چندانی ملائک کرده اند از پی تو بر «فذلک» کرده اند(1)

خورشید با آن همه عظمت و شگفتی، هر صبحگاهان دهان نور می گشاید و زندگی انسان را نوریاران می کند. برای او حیات و نشاط می آفریند، به زندگی او روشنی و حرارت می بخشد و زمین با همه امکاناتش از درون گرم و مذاشش تا ظاهر سرد و آرامش فرمان بر انسان است، چهره خود را زیر قدم های او گسترده و بر قدم های او بوسه می زند شگفتا

منت کردگار هادی بین کادمی را ز جمله کرد گزین(2)

و همه چیز برای او آفریده شده است

ابر و باد و مه خودشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری(3)

چون انسان را به ویژه گی خاصی آراسته، و همه ی آفرینش را به طفیل وجود او آفریده است او از مکانت والایی برخوردار است، همه برای او و او برای خداست.

ص: 295

---

1- (1) منطق الطیر، ص 105.

2- (2) دیوان صور مکانی، ص 37.

3- (3) گلستان، ص 7.

بدیهی است که انسان در مقابل این همه عظمت و شگفتی، رحمت و نعمت که به پاس وجود او آفریده شده مسؤول و پاسخگوست، او برای رسیدن به هدف خاصی آفریده شده و باید به آن مقصود برسد.

به همین دلیل او در پرتو ربوبیت خاص الهی قرار گرفته و افزون بر هدایت تکوینی در پرتو هدایت تشریحی واقع و افق برین نبوت بر او ساطع گشته است تا از آن نور رحمت و هدایت بر زندگی او جاری گردد.

انبیاء راستان دین بودند خلق را راه راست بنمودند(1)

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ 2 .

و نیز می فرماید:

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ 3 ؛

«و برای هر امتی رسولی است همین که رسولشان آمد و ابلاغ رسالت نمود...».

باری، بر آسمان ربوبیت آفریدگار مهربان افق برین «نبوت» ظاهر شد و زلال آسمانی رحمت از این سرچشمه نور بر آدمیان جاری گردید. رسالت دریچه ی رحمت و اسعه خداوند مهربان گشت و پیامبران سفیران رحمت الهی.

چون خدا اندر نیاید در عیان نایب حق اند این پیغمبران(2)

نبوت، تابش آفتاب رحمت پروردگار است که از مطلع النور «ربوبیت» خداوند تجلی کرده، و تحقق و واقعیت عطوفت و مهربانی آفریدگار عالمیان است البتّه سیمای آن رازداران ملکوت بر ما پوشیده است.

ص: 296

1- (1) سنایی.

2- (4) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 33، ش 673.

امام صادق در توصیف آن آسمانیان چنین می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ «عَزَّ وَجَلَّ» مَكَرَنَ أَنْبِيَاءَهُ مِنْ خَزَائِنِ لُطْفِهِ وَكَرَمِهِ وَرَحْمَتِهِ، وَعَلَّمَهُمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ، وَأَفْرَدَهُمْ (واختارهم) مِنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ لِنَفْسِهِ، فَلَا يُشَبِّهُهُ أَحْوَالُهُمْ وَأَخْلَاقُهُمْ أَحَدٌ (احداً) مِنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، إِذْ جَعَلَهُمْ وَسَائِلَ سَائِرِ الْخَلْقِ إِلَيْهِ، وَجَعَلَ حُبَّهُمْ وَطَاعَتَهُمْ سَبَبَ رِضَاةٍ... (1) خداوند متعال مقام و منزلت مخصوصی به پیامبران عطا فرموده، آنان را از مخزن لطف و کرم و مهربانی خویش تعلیم داده است و از میان همه ی خلائق آنان را برای خویش برگزیده است، هیچ یک از مخلوقات الهی از نظر حالات و اخلاق همانند آنان نبوده و به مقام و رتبه آنان نمی رسد».

خداوند متعال آنان را دلیل و وسیله سیر و سلوک مردم به سوی خود قرار داده است و محبت و طاعت آنان را وسیله ی رضا و خشنودی خود معین کرده، و مخالفت و انکار آنان را سبب غضب و خشم خود دانسته است.

خداوند متعال هر گروه و امتی را موظف کرده تا از دین و روش پیغمبر خود پیروی کنند، اراده ی او بر آن تعلق گرفته که اطاعت هیچ کس را قبول نکنند مگر آن که از پیامبران اطاعت کرده و آنان را محترم و گرامی داشته است.

پس پیامبران یگانه مشعل داران راه هدایتند، بر مردم چون آفتاب نورافشاننده و انسان را به مقام بندگی و قرب الهی رهبری می کنند.

بدین دلیل:

«فَعَظَّمْ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، وَلَا تُنْزِلُهُمْ مَنَزِلَةَ أَحَدٍ مِمَّنْ دُونَهُمْ، وَلَا تَتَصَدَّرَفْ بِعَقْلِكَ فِي مَقَامَاتِهِمْ، وَأَحْوَالِهِمْ وَأَخْلَاقِهِمْ إِلَّا بَيِّنَاتٍ مُّحْكَمٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَاجْتِمَاعِ أَهْلِ الْبَصَائِرِ... (2) پس همه ی پیامبران الهی را بزرگ بشمار و آنان را به جای دیگران مگذار و با فکر و عقل محدود خود احوال و اخلاق و روش آنان را تفسیر مکن، مگر آنکه بیان روشن و محکمی از جانب پروردگار به تو برسد و یا اهل دل و بصیرت که دریچه های ملکوت بر دیده ی جانشان باز است در آن مورد با تو همراه و یا نشانه های فروزنده، نشانگر آن فضائل و مقامات باشد».

ص: 297

1- (1) مصباح الشریعه، باب 86، ص 364.

2- (2) همان، ص 366.

با این حال درک حال و موقعیت ممتاز آنان بسیار مشکل است و چون اعمال و گفتار آنان را به دیگران مقایسه و مقابله نمودی بدان که کار بسیار خطا و خطرناکی انجام داده ای و از مصاحبت و آشنایی آنان استفاده نکرده و مقامات آنان را آن گونه که باید بشناسی، نشناخته ای و به خصوصیات و منزلت والای آنان گمراه و نادان شده و در این موقع از درجه ی حقایق ایمان و معرفت به خداوند متعال محروم گشته ای پس پیوسته از این خطر بزرگ بر حذر باش و از این عمل دوری و پرهیز کن.

باری، کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیر شیر(1)

این رسولان - با این رتبه و مقام - آمدند تا فروغ رحمت و اسعه حق را بر مردم جاری نمایند و با تجلیات ملکوتی زندگی آدمیان را نور و ضیاء بخشند؛ آنان آمدند تا چون آفتاب که بر چشم طبیعی انسان نور می افشانند و مسیر او را روشن می کند بر چشم جان و خرد او نور بیافشانند، آمدند تا خلعت برین انسانیت بر قامت او بپوشانند و او را به زینت مکارم و معالی اخلاق بیارند، هدف مقدس همه آنان یک حقیقت بود و آن رساندن انسان به مقام آدمیت و خلیفه الهی، اگر در گستره ی تاریخ از مطالع و مشارق گوناگونی تجلی کردند.

نور هر دو چشم نتوان فرق کرد چونک در نورش نظر انداخت مرد

ده چراغ ار حاضر آید در مکان هر یکی باشد به صورت غیر آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی چون بنورش روی آری بی شک

گر تو صد سیب و صد آبی بشمیری صد نماند یک شود چون بفشری

در معانی قسمت و اعداد نیست در معانی تجزیه و افراد نیست(2)

همه آنان با یک هدف و طرح آمدند، آمدند تا اقامه قسط کنند و در پرتو نظام عدل محور الهی، زنگار ظلم و ستم از انسان بزدایند، او را به سر منزل مقصود رهبری کنند، و ظلمت شرک که ظلم بزرگ است، از سیمای روحش بزدایند، او را عارف و آگاه به مقام و منزلت

ص: 298

---

1- (1) همان، ص 367.

2- (2) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 33، ش 677 تا 681.

خویش نمایند و از ظلم بر خود بر حذر دارند. آنان آمدند تا معجزه آفرینش را آشکار سازند، انسانی را که آفرینش او از ویژه گی مخصوصی برخوردار است، نه چون فرشته جمله عقل و علم و خرد است:

یک گروه را جمله عقل و علم و جود او فرشته است او نداند جز سجود(1)

و نه چون حیوان فاقد عقل و علم:

یک گروه دیگر از دانش تهی همچو حیوان از علف در فری(2)

بلکه گروه سومی که مرکب از دو عنصر آسمانی و زمینی است:

این سوم هست آدمی زاد و بشر نیم او ز فرشته و نیمش خر(3)

آمدند تا نیم آسمانی او را بر خاکی آن پیروز نمایند و او را از ملک پران کنند. البته در پاسخ به پیام رسولان حق، انسان ها سه راه را برگزیدند: گروهی با گوش جان شنیدند و بر ستیغ مقام بندگی خداوند درخشیدند و گروهی دیگر، با عناد و دشمنی، در مقابل این پیام ایستادند و گروه سومی در میانه ی این دو گروه قرار گرفتند.

یک گروه مستغرق مطلق شدند همچو عیسی با ملک ملحق شدند

نفس آدم لیک معنی جبرئیل رسته از خشم و هوا و قال و قیل

از ریاضت رسته وز زهد و جهاد گویا از آدمی او خود نژاد

قسم دیگر با خران ملحق شدند خشم محض و شهوت مطلق شدند

وصف جبریلی دریشان بود رفت تنگ بود آن خانه و آن وصف زفت

مرده گردد شخص کوبی جان شود خر شود چون جان او بی آن شود(4)

ص: 299

---

1- (1) همان، دفتر چهارم، ص 700، ش 1498.

2- (2) همان، ش 1500.

3- (3) همان، ش 1502.

4- (4) همان، ش 1506 تا 1511.

در اوج این تابش و تجلی از آفتاب ربوبیت الهی، غار حرا نور باران شد و تجلی اعظم در سیمای عرشی رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نمایان گردید.

او برانگیخته شد تا کاروان سالار قافله ی نور و رحمت گردد و بر شبستستان جهل و ظلمت، شرک و خرافه و بداخلاقی نور افشاند، و زلال رحمت «رب العالمین» را بر جامعه مرده ی انسانیت جاری سازد، و بار دیگر انسان را به حیات طیبه، نوید و امید دهد و او را به خصال فرشتگان بیاراید و چنین رسول بزرگی نمی باید در گلیم خسبد و زنار بر چهره افکند. و خدایش فرمان به قیام و نهضت می دهد.

خواند مزمل نبی را زین سبب که برون آی از گلیم ای بوالهرب

سر مکش اندر گلیم و رو مپوش که جهان جسمیت سرگردان تو هوش

هین مشو پنهان ز ننگ مدعی که تو داری شمع وحی شعشی

هین «قم اللیل» که شمعی ای همام شمع اندر شب بود اندر قیام

بی فروغت روز روشن هم شب است بی پناهت شیر اسیر ارنب است

باش کشتیبان درین بحر صفا که تو نوح ثانی ای مصطفی

خیز بنگر کاروان ره زده هر طرف غولی است کشتیبان شده

پیش این جمعی چو شمع آسمان انقطاع و خلوت آری را بمان

وقت خلوت نیست اندر جمع آی ای هدی چون کوه قاف و تو همای

بدر بر صدر فلک شد شب روان سیر را نگذار از بانگ سگان

طاعنان همچو سگان بر بدر تو بانگ می دارند سوک صدر تو

این سگان کردند ز امر انصوا از سفه عوعو کنان بر بدر تو

هین بمگذار ای شفا رنجور را تو ز خشم کر، عصای کور را

نه تو گفتمی قاید اعمی براه صد ثواب و اجر یابد از اله

هر که او چل گام کوری را کشد گشت آمرزیده و یابد رشد

پس بکش تو زین جهان بی قرار جوق کوران را قطار اندر قطار



کار هادی این بود تو هادی ماتم آخر زمان را شادی

ص: 300

هین روان کن ای امام المتقین این خیال اندیشگان را تا یقین

خیز در دم تو بصور سهمناک تا هزاران مرده بر روید ز خاک

چون تو اسرافیل وقتی راست خیز رستخیزی ساز پیش از رستخیز

هر که گوید کو قیامت ای صنم خویش بنما که قیامت نک منم(1)

## خلاصه کلام

خداوند می فرماید:

قَالَتُ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ 2 . هدف از آفرینش، تفسیر و تبیین مقام بندگی است، آفرینش محراب عبادت آفریدگار متعال است و همه ی جلوه های آن در حال رکوع و سجودند و ذات اقدس الهی را می ستایند و عبادت می کنند.

او فاطر است، انسان را نیز بر فطرت خداشناسی خود آفریده است، و همه جلوه های آفرینش کتاب آموزش این معرفت است.

امیر پارسایان علی علیه السلام می فرماید:

اَللّٰهُمَّ... وَ جَابِلَ الْقُلُوْبِ عَلٰى فِطْرَتِهَا... (2)؛ ای خدایی که دل ها را با فطرت خداشناسی آفریدی؛ آری، دل انسان کعبه خداست و مالا مال و لبریز از محبت به اوست:

بر رهگذر نفعه ی یار است دل ما خرم تر از ایام بهار است دل ما

از غیب رسد قافله تازه به تازه آن قافله را راهگذار است دل ما

روشن تر از آینه و آب و مه و مهر است پاکیزه ز زنگار و غبار است دل ما

خالی نبود یک نفس از حورسرشتی پیوسته نگارش به کنار است دل ما

هم صومعه هم میکده هم مسجد و هم دیر یک معنی و بنموده هزار است دل ما

غافل منگر منبع فیض است دل فیض گستاخ مبین مسند یار است دل ما(3)

ص: 301

1- (1) همان، دفتر چهارم، ص 697-698، ش 1453 تا 1472.

2- (3) نهج البلاغه، خطبه 72، ص 54.

3- (4) دیوان فیض کاشانی، ص 7.

فاطمه علیها السلام این درس طبیعت و فطرت را آفتابی و فراروی مردم قرار می دهد و می فرماید:

وَ تَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ (1)، آری او آفرید، شگفت و زیبا آفرید، و لیکن دنیا خود هدف نمی باشد و برای غیر خود آفریده شده است.

به فرموده علی علیه السلام:

«الْدُنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا؛ (2) دنیا برای غیر خود آفریده شده و آن سفره ای است که پیش روی انسان گسترده است، هان ای انسان، به هوش باش و مرکب دنیا را براق سیر در آفاق ملکوت قرار ده».

زندگانی چیست دانی جان منور داشتن بوستان معرفت را تازه و تر داشتن

عرش و فرش پای کوب تست همت کن بلند تا کی از این خاکدان بالین و بستر داشتن

بگسل این دام هوس ای مرغ قدسی آشیان گر دو عالم بایدت در زیر شهپر داشتن (3)

این کتاب بدیع را فراروی انسان قرار داد تا از آن آموزه های معرفت و بندگی فراگیرد عبادتی که هدف متعالی از خلقت و آفرینش انسان است.

خداوند می فرماید: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ 4 .

عبادتی که بنا بر تعریف بزرگان عبارت است: خضوع خاص، ناشیء عن الاعتقاد بَأَنَّ للمعبود عظمه؛ و عقل و نقل آن را ویژه ی ذات اقدس الهی می داند، چون اوست که بر افق اعلائی کمال تابان است و هیچ کمالی برتر و فوق آن تصور نمی شود (4).

عبادتی که گاه با عنوان طاعت و انقیاد تجلی می کند، اگر چه از نظر شعاع و فروغ یکسان نیستند، عبادتی که توجه به سوی معبود است، معبودی که خالق و رب کل شیء است وظیفه انسان بندگی اوست، عبادتی که سراجی رخشنده و تابناک او دل است و مغناطیس قلب مدام به سوی او می چرخد و او را می طلبد.

ص: 302

1- (1) بلاغات النساء، ص 24؛ دلائل الامامه، طبری، ص 112.

2- (2) نهج البلاغه، حکمت 463، ص 443.

3- (3) دیوان عمان سامانی، ص 18.

4- (5) مواهب الرحمن، ج 1، ص 44-45.

از حلقه ی بندگیت بیرون نرود تا نقش حیات در نگین دل ماست(1)

عبادتى که به فرموده امام صادق علیه السلام تجلی گاه آن سه افق است:

«إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ «عَزَّوَجَلَّ» خَوْفًا فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ «تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» طَلَبَ الثَّوَابِ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ «عَزَّوَجَلَّ» حُبًّا فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ، وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»(2).

در برخی از روایات به نقل از علی علیه السلام چنین آمده:

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»(3).

به هر روی، بدون شک عبادتی که براساس عشق و محبت خدا باشد، زیباترین جلوه ی عبادت است: «لِأَنَّ الْمَحْبَبَةَ قَدْ تَصَلُّ إِلَى مَرْتَبَةِ الْفَنَاءِ فِي الْمَحْبُوبِ فَلَا يَرَى شَيْئًا آخَرَ أَبَدًا وَرَاءَ أَهْلِيهِ الْمَحْبُوبِ، وَ الشُّكْرُ هُوَ لِحَاطِ شَيْءٍ آخَرَ وَرَاءَ ذَاتِ الْمَحْبُوبِ»(4).

محبت به خدا، چه سودای گران سنگی و چه اکسیر کیمیای است، که، محبت خدای متعال به بنده را به دنبال دارد. محبتی که از عالی ترین مراتب کمال و تعالی انسان است و او را به مقامات عالی می رساند، بندگی و انقیاد کامل از سوی بنده افاضه فیض کامل خدا را به دنبال دارد و انسان را به خلعت برین مقام ولایت الهی می آراید.

نیک بخت آن کسی که بنده ی اوست در همه کارها بسنده بر اوست(5)

البته چه کسی می تواند فتح این قله کند و بر این ستیغ ظاهر گردد، کوشش و جهادی مداوم می طلبد، حق او بزرگ است و همه چیز در برابر او ناچیز است، و هر آن کس که او را شناخت دیگر به چیز و به کس دیگر رونمی آورد.

امیرالمؤمنین می فرماید:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ، وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعَظَمِ ذَلِكَ كُلِّ مَا سِوَاهُ»(6).

ص: 303

1- (1) دیوان ابوسعید ابوالخیر، ص 9.

2- (2) کافی، ج 2، ص 84.

3- (3) وسائل الشیعه، ج 1، ص 63.

4- (4) مواهب الرحمن، ج 1، ص 47.

5- (5) دیوان حدیقه الحقیقه، ص 99.

6- (6) نهج البلاغه، خطبه 216، ص 249.

بدون تردید کسی که به عظمت و جلال پروردگار آگاه شد، غیر خدا را ناچیز می‌شمارد.

جمال دوست چندان سایه انداخت که سعدی ناپدید است از حقارت

همه چیز در پرتو جمال او محو است و هر چه هست لطف و کرم اوست

گر جمله ببخشایی فضلست بر اصحابت و جمله بسوزانی حکمت بر املاکت

خون همه کس ریزی از کس نبود بیمت جرم همه کس بخشی از کس نبود باکت

بندگی او فخر و عزت آفرین است، خیرخواه ترین بندگان نسبت به خود آن کسی است که اطاعت و فرمان برایش از او بیشتر باشد.

امیرالمؤمنین فرمود:

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ (1)؛ خیرخواه ترین بندگان به خویش فرمان برترین آنان نسبت به خداوند متعال است».

به هر روی، باید جان در این مقام رام گردد و بر قله «تسلیم» به قلب سلیم آراسته،

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«... فَعَبِّدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ وَأُخْرِجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ (2)؛ نفس خود را برای عبادت خدا رام کنید و حق طاعتش را بگذارید».

بندگی او پرواز و بالندگی است، عروج تا بی نهایت است، تجلی بر افق ملکوت است، دل را به دلدار سپردن است، نقطه ی عطف، خاک بر افلاک و فرش به عرش است، اتصال قطره به دریا و فقر به غناست، دل بستگی و دلدادگی است و به قول نراقی:

پس نه هر کس بنده باشد ای پسر بندگی را هست آداب دگر

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواجه اش در پیش نیست

گر ببرد خواجه او را پا و دست دست دیگر آورد کاین نیز هست

ور کشد تیغ او کشد گردن درست یعنی اینک گردنم در حکم تست

نی ز خدمت مزدخواهی نی عوض نی سبب جوید ز امرش نی غرض (3)

ص: 304

1- (1) همان، خطبه 86، ص 68.

2- (2) همان، خطبه 198، ص 233.

3- (3) طاقدیس، ص 36.

او سایه ای است که محو جمال آفتاب است بدین سبب است که در محضر او وجودی نیست، هر آنچه هست اوست و یاد و ذکر اوست که بالا می برد؛ پس اطاعت و بندگی او، حریت و فضیلت طلبی است، تعالی و تکامل است.

امیرالمؤمنین فرمود:

«وَأَطِعَ اللَّهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَيَّ مَا سِوَاهَا»<sup>(1)</sup>؛ پیوسته بنده و فرمان بر او باش که اطاعت او فوق همه چیز است. انسان را بالا می برد و به گفته سعدی:

فرمان بر خدای و نگهبان خلق باش این هر دو قرن، اگر بگرفتی سکندری<sup>(2)</sup>

ما مملوک او هستیم، و اوست که ما را آفرید و پرورش داد.

«فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ»<sup>(3)</sup>

علی علیه السلام می فرماید: جز این نیست که ما و شما بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست.<sup>(4)</sup>

پس بیندیش در حقارت خویش سر تسلیم و طاعت آور پیش<sup>(5)</sup>

از این رو باید دل به فیاض بخشید و همراه با فیض زمزمه کرد:

جز خدا را بندگی حیف است حیف بی غم او زندگی حیف است حیف

در غمش در خلد، عشرت چون کنم ماندگی از بندگی حیف است حیف

جز بدرگاه رفیعش سر مننه بهر غیر افکنده حیف است حیف

سر ز عشق و دل ز غم خالی مکن بی خیالش زندگی حیف است حیف

عمر و جان در ساحت حق صرف کن در جهان جز بندگی حیف است حیف

یارب از عشقت بده شوری مرا فیض را افسردگی حیف است حیف<sup>(6)</sup>

ص: 305

1- (1) نهج البلاغه، نامه 69، ص 354.

2- (2) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 413.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 216، ص 250.

4- (4) همان.

5- (5) دیوان شہریار، ج 2، ص 1079.

6- (6) دیوان فیض کاشانی، ص 226.

باری، به گفته محقق طوسی، آفتاب عبادت از سه افق تجلی می کند:

«أنَّ العبادَةَ اقسام ثلاثه: قلبی كالعقائد الحسنه، و بدنی كالاعمال الحسنه، و اجتماعی كالمعاملات الشرعیه و الاخلاق الحسنه مع الناس؛ (1) عقیده و ایمان نیکو که مشرق تابناک آن دل است و اعمال نیکو که رفتار جسم انسان است و معاملات و روابط مردمی و اخلاق نیکو که تجلی گاه آن جامعه و مردم است».

فاطمه علیها السلام در سخنان جاودانه خود، آفتاب عبادت و مقام بندگی خدای متعال را نمایان ساخت و فروغ و عبادت را پیام و آموزه ی آفرینش آفریدگار بزرگ تبیین نمود و به مخاطبان خود هشدار داد که هان! بندگی و اطاعت او را پاس دارید و لباس طغیان و سرکشی به تن ننمایید. (2)

مقام بندگی و پیروی از فرامین خداوند نه تنها پیام و الهام آفرینش است و انسان آن را از آموزه ها و جلوه های کتاب صنع خداوند فرا می گیرد، بلکه روح و جوهره ی ادیان آسمانی است. سرشت دین، تعریف و تبیین مقام بندگی و معرفت به آفریدگار است و زبان دین که همان وحی است با واژه های مختلف به تبیین این مقام پرداخته است. در فرهنگ نامه اسلامی این مقام تابشی بی نهایت داشته آن گونه که مقام رسالت که اوج مقام خلیفه الهی است در صدف عبادت می درخشد.

در قرآن کریم، تبیین مقام بندگی در پرتو آیات بسیار و با استفاده از واژه های مختلفی است؛ چون واژه «عبادت» و «طاعت» و «متابعت» و ...

در این مقال گزیده ای از آیات فروغ دیدگانتان:

خداوند متعال می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ 3؛

«هان ای مردم پروردگار خویش را که شما و گذشتگان شما را آفرید بپرستید شاید پرهیزکار گردید».

ص: 306

1- (1) مواهب الرحمن، ج 1، ص 48.

2- (2) بلاغات النساء، ص 23-24.



و نیز می فرماید:

ذِكْمُ اللّٰهِ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ 1 ؛

«این خدای یکتاست که پروردگار شماست؛ خدایی که جز او نیست، خالق همه چیز است پس او را بپرستید که عهده دار همه چیز است».

## آرمان پیامبران

پیامبران مردم را به بندگی خدای متعال فرا می خواندند:

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ 2 ؛

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ 3 .

و نیز می فرماید:

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ 4 .

و نیز می فرماید:

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ 5 .

و نیز می فرماید:

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ 6 .

خلاصه، در یک پیام عام و در گستره ی تاریخ رسالت همه ی پیامبران الهی این بود که مردم را به خداپرستی و بندگی او فرا خوانند و او را به این خلعت برین بیاراند و از اسارت شیطان و بندگی طاغوت برهانند.

ص: 307

در این رابطه خداوند می فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ 1 ده ها آیه قرآن مقام بندگی انسان را تبیین نموده و آفاق پرنور آن را می گشایند(1).

## تجلیات مقام بندگی

یک افق برین بندگی تقدیس و ستایش مقام ربوبی خداوند است، جلوه ی بندگی انسان بازتابی از آفتاب ربوبیت آفریدگار جهان است، چون از آبشار ربوبیت ذات اقدس الهی است که فیوضات و برکات، رشد و پویایی و بالندگی جاری است. می آفریند و تربیت می کند و همه موجودات در پرتو هدایت و اشراق او به سوی کمالات خود می شتابند به گفته حکیم قانّی:

حمد بی حد را سزد ذاتی که بی همتاستی واحد یکتاستی هم خالق اشیاستی

منقطع گردد اگر فیضش دمی از کائنات هستی از ذرات عالم در زمان برخاستی

نسبت واجب به موجودات چون شمس است و ضوء نی به مانند بنا و نسبت بتّاستی

مقامی است فراگیر و پرورش دهنده، که همه را در پرتو فروغ خود قرار داده است. از رسول اعظم اسلام که لطیفه ی آفرینش بی نظیر است تا سایر مخلوقات، این مقام را ستایش کرده و در ساحت ربوبی راکع و ساجدند و نیز سایر پیامبران بزرگ الهی، و عموم مردم.

آیاتی از قرآن این حقیقت را تبیین و مدلل می فرماید.

خداوند می فرماید: وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ 3

و نیز می فرماید:

وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ 4 مقام تابناک دیگری است که گروهی در این محراب به نور نشسته و به خصال برین مزینند: وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا 5.

ص: 308

مقام بلند فَأَعْبُدْنِي 1 اوج مقام بندگی خداست که در این محراب عشق فرزانه‌گانی به عبادت و پرستش خدای متعال قیام می کنند.

خداوند می فرماید: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي 2.

آری، این مقامی است که از شش جهت فروغ «إِنِّي أَنَا اللَّهُ»، موسی را نورباران نموده و او را در دریایی از نور معرفت الله شناور ساخته است و در آن تجلی همه چیز برای موسی، اوست.

این مقام، خاص اولیاء و پیامبران خداست و از بندگان مخصوص خدا به حساب آمده اند و به عنوان فَادْخُلِي فِي عِبَادِي 3 مزین گشته اند.

این فرزندگان انسانی، به موهبت ملکه عصمت مزین گردیده و از کید و مکر شیطان در امانند: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا 4.

باری، این مقام اوج مقام بندگی خداست که به جز «مخلصین» درکش نکنند. مقام بندگی ساحت «الوہیت» که در قرآن کریم با واژه ی نورانی «الله» می درخشد و با ضمیر «ه - و هو» آیه و نشانه ای از آن مقام بلندمرتبه است مقامی بسیار جامع و فراگیر است که بر سایر مقامات نیز پرتو افکنده است.

ده ها آیه ی قرآن با عنوان «اعبدواالله» به این مشرق المشارق ارشاد و فرمان بندگی «الله» را که حکم عقل و نقل است، بیان می کند.

باری، بندگی و پرستش خدای یکتا و بی همتا تعالی آفرین و عزت بخش است و انسان را بر قله کمالات می رساند.

خدمت او کن که سلطانت کند خار او شو تا گلستانت کند

هر سری کز لطف او افسر گرفت افسر از خاقان و از قیصر گرفت

بنده او گر شدی آزاد زی گر غم او می خوری دلشاد زی

سر بنه در آستانش بر زمین پس سر خود برتر از کیوان بین

پیش او دست گدایی کن بلند دست شاهان آن گهی بر پشت بند

نزد او عجز و نیاز آغاز کن پس برو بر هر دو عالم ناز کن

ای خدا بر روی من بگشا تو در ور بیند هر که می خواهد دگر(1)

به همین دلیل گفته اند که از مطلع عبودیت، فروغ ربوبیت خدا جلوه گر است. در سخن و کلامی که به امام جعفر صادق علیه السلام منسوب است این حقیقت تبیین گشته؛ آن حضرت می فرماید:

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوِيَّةُ، فَمَا فَقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرَّبُّوِيَّةِ، وَمَا خُفِيَ عَنِ الرَّبُّوِيَّةِ أُصْدِيَ فِي الْعُبُودِيَّةِ؛... وَ تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ بِذَلِّ الْكُلِّ وَ سَبِّ ذَلِيكَ مَنَعَ النَّفْسَ عَمَّا تَهْوَى، وَ حَمَلُهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ، وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَرْكُ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْعُزْلِ، وَ طَرِيقُهُ الْإِفْتِقَارُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»(2).

امام صادق علیه السلام فرمود:

بندگی حقیقی گوهری است که سرشت و ذات آن ربوبیت است، پس آنچه از مقام عبودیت کم و ناپیدا شد، در مقام ربوبیت پیدا و هویدا گردد و هر مقداری که از مراتب و صفات ربوبیت پوشیده گشت در مراحل عبودیت جلوه گر می شود.

خداوند متعال می فرماید:

«آیات و نشانه های خود را در آفاق و انفس ظاهر و نشان می دهیم تا اصل حق روشن گردد، آیا برای آنان کافی نیست که آفریدگار جهان بر همه ی اشیاء و موجودات حاضر و شاهد است؟»(3).

تفسیر و تحلیل حقیقت عبودیت، گذشتن از همه علائق و لذت ها و بخشیدن و بذل همه چیز در راه اوست. نردبان این عروج، باز داشتن نفس از خواست ها و امیال شخصی است. و نیز انجام اموری که بر نفس و میل و هوای ناخوشایند است.

یگانه کلید گشودن این راز و فتح قله ایمان و عبودیت آن است که راحتی نفس و خوشی های آن را ترک کند و از معاشرت های مادی و نفسانی دوری کند.

ص: 310

1- (1) طاقدیس، مولی احمد نراقی، ص 124.

2- (2) مصباح الشریعه، ص 571، باب صدم.

3- (3) فصلت / 53.

راه و صراط آن این است که: ایمان خود را به این که سرپای وجود او محتاج و نیازمند به افاضه ی خداوند است محکم و استوار سازد و پیوسته در کوشش و جهاد باشند تا رضایت و خشنودی خداوند را فراهم کند و همیشه در پرتو هدایت و تدبیر او خود را قرار دهد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: خدای متعال را آن گونه بندگی کن که گویی تو او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او که تو را می بیند.

شگفتا! از این مکانت برین و محراب قدسی؛ پس از تبیین و تعریف 99 باب در معالی و مکارم اخلاق و کسب کمالات، و فتح قله های معرفت، پایان بخش این سلسله ی نورانی و باب صدم آن مقام عبودیت و بندگی خداست. گویی نتیجه و ثمره ی همه ی آن معارف برای درک و تشرّف به این مقام است؛

بنده چون بندگی بکار آرد بندگی خواجگیش بار آرد(1)

عبودیتی که گوهری برین و آسمانی است، سرشت آن ربوبیت است و انسان را به مقام ولایت الهی می رساند. انسان عاشق و مشتاق بر این محراب نورباران می گردد به سوی ملکوت بال می گشاید و آسمانی می شود.

هو هو و زمزمه عارفانه اش، تهلیل و تحمید و تسبیحش، رود نوری می شود و او را به دریا متصل می سازد.

فیض کاشانی نیکو سروده است:

دلَم هیهای او دارد سرم سودای او دارد تنم بادا فدای جان که جان غوغای او دارد

گهی در جعد مشکینش گرفتارم به بوی او گهی این آهوی جانم غم صحرای او دارد

گهی در دام هجرانم اسیر قید حرمانم گهی در قاف قربت دل سر عنقای او دارد

زمانی از گلی مستم که آرد بادی از بویش گهی از لاله ای داغم که آن سودای او دارد

گه از زلفی پریشانم برویی گاه حیرانم که آن سودای او دارد که آن سیمای او دارد(2)

به هر روی، آفتاب بندگی خدا و پرستش او جان را روشن می سازد، او را به اخلاق الهی می آراند، لباس عزت و بی نیازی به او می پوشاند و ایستادن بر این مقام، همه اش جذبه و

ص: 311

1- (1) سعادت نامه، ص 238.

2- (2) دیوان فیض کاشانی، ص 141.

کشش است، مغناطیس عشقش دل ربایی می کند و جان را در تلاطم فرار از قفس تن می سازد.

امیرالمؤمنین در وصف پارسایان می فرماید:

«وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كُتِبَ لَهُمْ لَمْ تَسْتَعِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ (1)؛ و اگر مدت عمرشان مقرر و مکتوب نبود و این که باید مدتی را در این جهان بمانند، یک چشم به هم زدن، جانشان در کالبدشان آرام و قرار نداشت، از شوق رسیدن به پاداش آن جهان و یا از بیم ماندن و بر گناه خود افزودن».

عرصه ی لا مکان سرای من است این کهن خاکدان چه جای من است

دلم از غصه خون شدی گرنه مونس جان من خدای من است

مقصدم حق و مرکبم عشق است شعر من ناله و درای من است (2)

و گفته شده که: حُرُوفُ الْعَبْدِ ثَلَاثَةٌ، الْعَيْنُ وَالْبَاءُ وَالذَّالُ، فَالْعَيْنُ عِلْمُهُ بِاللَّهِ، وَالْبَاءُ بُونُهُ عَمَّنْ سِوَاهُ، وَالذَّالُ دُنُوهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِلَا كَيْفٍ وَلَا حِجَابٍ (3)؛ کلمه عبد از سه حرف تشکیل شده که هر یک سرچشمه زلال معرفتی است. عین آن، اشاره و دلالت می کند به شناسایی بنده پروردگار متعال «معرفه الله» مقصود آن که فروغ و شعله باور و یقین به آن ذات اقدس، وجود ایشان را می گدازد، در شعله عشق او می سوزد، فریاد بندگیش تا اوج ملکوت طنین می افکند و به گفته امیر دولت ایمان علی علیه السلام:

«وَكَانَ لِيْلَهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا، تَخَشَعًا وَاسْتِغْفَارًا» (4)؛ شب آنان روز بود و به بیداری گذرد در محراب عشق الهی با خضوع و خشوع و استغفار و روزشان شب باشد، به پاس دوری گزیدن و بریدن از مردم، و به قول باباطاهر:

خوشا آنان که هر شامان تو بیند سخن واته گرن واته نشیند

گرم دسرس بنی آیم ته و نیم بشم آنان بونیم که تو بیند (5)

ص: 312

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 193، ص 225.

2- (2) دیوان فیض کاشانی، ص 65.

3- (3) مصباح الشریعه، ص 574، باب صدم.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 190، ص 207.

5- (5) دیوان بابا طاهر عربیان ص 8.

شگفتا از این جذبۀ و عشق و دلبری و شوق وصال از یک سو و شکوه و فریاد از دوری بریدگی، که به گفته سعدی:

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را(1)

و نیز او سروده:

کسی که روی تو دیدست حال من داند که هر که دل به تو پرداخت صبر نتواند

چنان به پای تو در مردن آرزومندم که زندگانی خویشم چنان هوس نکند(2)

به هر روی بندگان خدا را شب آرام و قرار نیست و به گفته علی علیه السلام در وصف پارسایان:

«أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلاً».(3)

صبر از تو کسی نیاورد تاب چشمم ز غمت نمی برد خواب

شک نیست که بر ممر سیلاب چندان که بنا کنی خراب است(4)

چه بآ «عبد» که اشاره به دوری قلب انسان از غیر خداست، مقصود آن که فقط این دل آشیان و حریم عشق اوست. قلب انسان به حسب فطرت خداجوست و خدای خود را می شناسد.(5)

در کنار این شناخت فطری، از خدا، گرایش فطری نیز در نهاد انسان وجود دارد. در فطرت و خلقت هر انسانی یک احساس و تمایلی وجود دارد که خود به خود انسان را به سوی خدا می کشاند. و از این نگاه، مثل محبت خداوند و انسان، همانند مغناطیس و آهن است. به عبارت دیگر در انسان میلی وجود دارد که آرام نمی گیرد مگر آن که خود را با خدا و منبع هستی متصل ببیند. چنین تمایل فطری به خداوند است که سبب شده انسان به نحو فطری پرستش خدا کند و به تبع این پرستش، در محراب عبادت نشیند و این جلوه ی فطری خود را به نمایش گذارد. گذشته از فروغ پرستش و معرفه الله که از جام جهان بین و آینه ی حق نمای دل جلوه گر است؛ باورهای دیگر دینی، چون اصل نیاز به دین، و باور به اسلام و معاد نیز از این سرچشمه جاری و از این آفتاب جلوه گرند.

ص: 313

1- (1) کلیات سعدی «غزلیات»، ص 413، 490 و 497.

2- (2) همان، ص 413.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 193، ص 225.

4- (4) کلیات سعدی «غزلیات»، ص 430.

5- (5) مصباح الشریعه، ص 574-575، باب صدم.

باری، این گرایش روح و خدانمایی آن که بازتابش آن در محراب عبودیت و بندگی خدا جلوه گر می شود دل انسان را مشتاق و بی قرار او ساخته است. و به قول مولوی:

جان مشتاقان نمی گنجد همی در زمین و آسمان از سلسله (1)

و در ترانه عشق نراقی:

بار بریست از دلم هوش و خرد تا کجا دیگر جنونم می پرد

بگسلم اکنون دو صد زنجیر را چار تکبیری ز نم تدبیر را

فاش می گویم که من دیوانه ام هم ز عقل و هم خرد بیگانه ام

دفتر فرزانیگی بر باد رفت مصلحت بینی مرا از یاد رفت

عاشقان را عار نبود از جنون آری آری عشق باشد ذوفنون

می کند معجون گهی فرزانه را گاه عاقل می کند دیوانه را

فیلسوفی را گهی نادان کند هم سبق با طفل ابجد خوان کند

طفل امی را گهی گردد دلیل تا سبق آموز از وی جبریل

اندر آتش افکند گاهی خلیل گاه موسی را کشد تا رود نیل (2)

آری، عشق دل دار چنین است، جنون می آفریند و به فرموده ی علی علیه السلام امیر ایمان:

«يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَدُ بِهِمْ مَرَضِي، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ: قَدْ خُولِطُوا؛ وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ...» (3) چون کسی بدان ها نگرند، پندارد بیمارند، اما آنان را بیماری نیست و گوید خردهاشان آشفته است، آری، ولی این پریشانی را سبب دیگری است، و آنچه موجب آشفته گی شان شده است کاری است بزرگ».

آری، آفتاب معرفت خدا در جان نشان تجلی کرده، و عشق به او ماسوای او را کوچک ساخته است:

«عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَ الْجِنَّةُ كَمَنْ قَدَرَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدَرَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَدَّبُونَ» (4).

ص: 314



2- (2) طاقديس، ص 51-52.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 193، ص 226.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 193، ص 225.

او بزرگ است و همه چیز کوچک، دنیا برای چنین روحی زندان و قفسی بیش نیست و جان او چون مرغ اسیر قفس، که خود را به در و دیوار قفس می زند و زمزمه می کند:

جرعه ای را جام و مینا تنگ شد مستیم را دار دنیا تنگ شد

اشک و آهم را دگر جایی نماند هفت گردون هفت دریا تنگ شد

تنگ گردد سینه چون دل شد فراخ از فراخی سینه را جا تنگ شد

وقت شد کز آسمان هم بگذرم منظرم را زیر و بالا تنگ شد

جان در این عالم نمی گنجد دگر می روم آنجا که اینجا تنگ شد

ساغرم سرشار شد از فیض حق آب شد بسیار دریا تنگ شد

یافتم چون ره به عشرتگاه قدس بر دلم عقبا و دنیا تنگ شد

سینه بیش از کوه دارد تاب فیض نور حق را طور سینا تنگ شد(1)

## شناخت قرب

به هر روی، گفته اند: دال «عبد» دلیل و نشانه ی قرب و دنو به خداوند متعال است قربی که تجلی آن مکانی نیست، بلکه حجاب های نور را پاره می کند و انسان را به سرچشمه و معدن عظمت و عزّ و قدسی می رساند.(2)

قربى که بنیان حیات طیبه است. مگر در قرآن کریم خداوند قرب خویش به بندگان را به رگ گردن: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ3

تشبیه نمی کند؟ و مگر نزدیک ترین عنصر به حیات و زندگی انسان رگ گردن نیست؟ بدیهی است که اگر رگ گردن کسی را جدا کنند حیات دنیوی خود را از دست می دهد با وجود این ارتباط بین رگ گردن و زندگی مادی انسان است که خدای متعال در مقیاسی لطیف می فرماید: از رگ گردن به شما نزدیکتریم. این آیه، گویای رابطه ی وجودی هر مخلوقی با خالق و خدای خویش است زیرا نزدیک ترین رابطه ای که میان اشیاء قابل تصور است، رابطه ی آفریده و آفریننده است.

ص: 315

1- (1) دیوان فیض کاشانی، ص 131.

2- (2) مصباح الشریعه، ص 574-575، باب صدم.

وجود ربطی و فانی حقیقت معلول است و جدایی معلول از علت مساوی با نابودی و نیستی اوست. از این رو فیلسوفان می گویند: معلول نسبت به علت مفیض یا فاعل مفید یا علت ایجاد خود «عین الربط» است. در حقیقت وجودش عین بستگی است نه آن که معلول وجودی مستقل دارد و آن وابسته به علت است.

پس این وابستگی حقیقی و فنای معلول در حقیقت علت، یکی از معانی قرب است.

آیا مقصود از رسیدن انسان به کمال و مقام قرب همین معنای فلسفی آن است؟ جواب منفی است. زیرا چنین قربی همیشگی و برای همه ی انسان هاست و تمامی مخلوقات الهی قائم به اراده او هستند و از او تفکیک ناپذیرند(1):

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

وَيَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ 2.

پس حقیقت قرب، قربی است که علم و اراده انسان در آن نقش اساسی ایفا می کند و محصول و معلول آگاهی و شناخت و اراده ی انسان است.

بنابراین محراب بلند تعبد و بندگی، اختیار و اراده ی انسان است و قرب روح به مبدأ فیاض.

بدیهی است که مقصود از نزدیک شدن به خدا نزدیکی جسمی و مکانی نیست بلکه قرب روحی است یعنی روح انسان به خدا نزدیک می شود.

البته روح با همه ی مظاهر و جلوه هایی که دارد و با این که هستی خودش در فروغ دانش حضوری او نمایان است هنوز هم از مجهول ترین موجودات عالم است. در عین حال آن چه بدیهی است این است که علم و آگاهی یکی از ویژه گی های روح انسان است.

روح که همان فرمان خداست و معجزه آفرینش؛ موجودی است که وجودش عین علم و آگاهی است و به همین دلیل روح «خودآگاه» است، بنابراین معنای تکامل و تعالی روح، یعنی تکامل و آگاهی خود انسان است.

تکامل روح، یعنی تقویت خودآگاهی انسان، و از طرف دیگر ضعف روحی به معنای ضعف خودآگاهی است. وقتی که روح از سنخ علم شد کمال و ضعف او به معنای کمال و ضعف علم

ص: 316

---

1- (1) نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، آیه الله محمدتقی مصباح، ص 347-348.

و خودآگاهی است. از سوی دیگر، معلوم گردید که وجود هر مخلوقی قائم و وابسته به آفریدگار خویش بوده و از او تفکیک ناپذیر است. در این صورت اگر آفریده خودش را به درستی بیابد (من عرف نفسه) این در پرتو علم حضوری است و خواهد یافت که وجود او عین وابستگی به خدای متعال است.

بنابراین خودآگاهی انسان آن قدر مراحل و مراتب دارد که قابل تصور نیست. پس افق برینی که انسان کمال یافته از آن نمایان می گردد درک عمیق ارتباط خود با خداست که در سایه تعبد و معرفت و بندگی او حاصل می گردد و این رابطه است که موجب تکامل روح و رهایی او از تیرگی و کسب شفافیت و درخشش او می شود و گویی در پرتو آفتاب عبودیت بر خلعت قدسی ربوبیت آراسته گردیده و فروغ ولایت الهی از آن ساطع گشته است. در این مقام، او فانی است، عبودیت او در پرتو ربوبیت حضرت حق قرار می گیرد، او آینه گردیده ماورای خود را نمایش می دهد و خود چیزی به حساب نمی آید بلکه فقط جنبه جلوه گری و نمایش دهی دارد، خودآگاهی در انسان گاهی به حدی می رسد که خود را «عین الربط» می یابد، از خود وجودی ندارد و برای خود جدای از آن منبع وجودی قایل نیست.

هر که پیمان با هوالموجود بست گردنش از بند هر معبود رست

فرض کنید شخصی به آینه ای کاملاً صیقلی و شفاف می نگرد، رخ و صورت و گاهی همه پیکره خود را در آن می بیند در حالی که او، به چیزی که فکر نمی کند، وجود خود آینه است، واسطه ای مفروض نیست چون بازتابی از خود اوست بنابراین خود را می آراید تا آن صورت آراسته گردد در این حال برای آن صورت و خود جدایی نمی بیند چون واسطه محو گردیده است، در این مقام، فقط خود و بازتاب خودش قابل تصور است. به هر حال تعبد و بندگی، قرب می آورد. و انسان در مقام قرب به چنین مکان و شفافیتی می رسد و هر چه هست و می بیند به علم حضوری از او و با اراده ی او می داند. با نیروی او حرکت می کند، پدیده ها را درک می کند و زندگی می نماید. بنابراین تکامل روحی رسیدن به مرحله یافتن است نه فقط دانستن، نه تنها می داند، بلکه حضوراً و شهوداً ربطی بودن خود را می یابد، حال این افق برین چه جایگاهی است، نامش چه می باشد، شاید نامی بهتر از «قرب الی الله» یا «عندالله» و یا «عندملیک مقتدر» برای چنین مقامی یافت نشود، چون که این مقام در واقع تجلی ربوبیت است.

نتیجه این که آدمی می تواند به مرحله ای از خودآگاهی برسد که بین خود و خدا واسطه و حجابی را نبیند و به تعبیر دیگر به مقام قرب خدا برسد، در این صورت است که ابزار دیدن و

هر چیز را که می بیند از خداست و برای خود هیچ استقلالی نمی یابد و این معنای قرب حقیقی است که از پرتو عبودیت «الله» حاصل می گردد مکاتبی که ده ها روایت در تحلیل و تبیین آن صادر شده و خودشناسی و خداشناسی را توأمان بیان کرده اند.

بنده از بندگی شود مهتر چیست جز بندگی ترا مهتر

انسانی که به این مقام می رسد به صفات خدایی آراسته می گردد، چشم او چشم خدایی، گوش او گوش خدایی و اراده ی او نیز خدایی می گردد، هر علم و لذت و کمال و بهجت و سرور آن جاست و مصداق «تخلّقوا باخلاق اللّٰه» می گردد و «العبودیه جوهره کنهها الربوبته»<sup>(1)</sup> در وجود او نماین می شود.

هر آن دل روشن از نور الهی است به چشمش هر دو عالم خاک راهی است

چون بیند چشمی آن خورشید جان را نبیند ذره ای هر دو جهان را

چو حسن اعظم یکتای ایزد بر ایوان دل پاکان علم زد

حجاب آفرینش را دیدند ز الله ماسوی الله را ندیدند<sup>(2)</sup>

عزت و قدرت و حکمت، غنیمت این نبرد با شیطان و فتح قلعه تن است. آراستگی و پیراستگی جان مشاطه ی این اقلیم است، طلوع بر بام شکوه و عظمت ثمره و حاصل این کشت و آرامش جان شهد مجاهده با هوای دل.

اقبال نیک و سروده است:

تا عصای «لا اله» داری به دست هر طلسم خوف را خواهی شکست

هر که حق باشد چو جان اندر تنش خم نگرود پیش باطل گردش

خوف را در سینه ی او راه نیست خاطرش مرعوب غیر الله نیست

هر که در اقلیم لا آباد شد فارغ از بند زن و اولاد شد

می کند از ماسوی قطع نظر می نهد ساطور بر حلق پسر<sup>(3)</sup>

ص: 318

1- (1) مصباح الشریعه، ص 571، باب صدم.

2- (2) دیوان الهی قمشه ای، ص 20.

3- (3) دیوان اقبال لاهوری، ص 30.

پیامبران و اولیاء خدا بر این ستیغ درخشیدند، آنان در محراب بندگی خدا شکوه عبودیت را به نمایش گذاشته و پرده از چهره ی ربوبیت آن برداشتند. در پرتو عبادت و بندگی خدا به اوج عزت و عظمت رسیده و به مقام قرب و «عند ملیک مقتدر» نائل شدند. فتح قله انسانیت کرده و رمز سجده ی فرشتگان را آشکار ساختند.

زالال عشق و معرفت الهی سرمستشان ساخته، چون نگار یار بر آنان رخ می نمایاند، از عصای خود و چوپانی خود می گویند، چون عاشق به هر بهانه با معشوق بدون حجاب خود می خواهد گپ و گفتگو کند، و از سوی معشوق نیز اشراق جلوه ی محبت است، و محبت او می سازد و می سوزاند.

بهشت و خلد و نعمیش کی التفات افتد کسی که حسن رخ دوست در نظر دارد

بهشت یک طرف و عشق یک طرف چو نهند غلام همت آنم که باده بردارد

نهال زهد اگر سدره گردد و طوبی درخت عشق جمال حبیب بردارد

ز زهد خشک لقای حبیب نتوان چید درخت عشق بود آنکه این ثمر دارد(1)

بندگی او عزت می آورد و غبار ذلت و پستی را از انسان می زداید. زنجیر اسارت و بردگی از گردن انسان می گشاید و ربوبیت بندگی تجلی می کند.

پیامبران بزرگ بر این معبد بلند ایستاده، و به شهد لقای خدا واصل و از فیض حضور «عند ربهم» فریاد مستانه ی ما عرفناک حق معرفتک را زمزمه می کردند و ساحت کبریایی او را می ستودند:

دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عزّ خود مستغرق است(2)

حضرت ابراهیم علیه السلام بر افق برین بندگی خدا می درخشید، تسلیم فرمان اوست، هر چه او بخواهد و اراده کند همان مقصد و مقصود ابراهیم است.

این اوج بندگی و مقام فناست.

ص: 319

1- (1) دیوان فیض کاشانی، ص 163.

2- (2) منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص 40.

موسی علیه السلام در طور، غرق نور معرفت می گردد، و شعیب در شوق او چنان می گرید که سه بار دیدگانش نابینا می شود؛ شعله محبت او، چشمه ی اشک یحیی را همیشه جاری ساخته، و سدره نشین پیامبران در محراب بندگی خدا آن چنان بر پاهای خود می ایستند که مجروح می شوند و خداوند پیام می فرستد: طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِشِقْتِي 1 .

اگر چه خود فرمان دادیم که: يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ \* قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا<sup>2</sup> ولی نه به آن مقدار که پاهای مبارکت ورم کند.

به هر روی، قرآن پیامبران و اولیاء خدا را با وصف بندگی می ستاید، آنان در محراب بندگی و معرفت بر همه سرفراز آمدند و در پرتو این مقام به فوز رسالت نائل گشتند.

خدای متعال می فرماید:

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ 3 ؛

«و آنان را پیشوا قرار دادیم تا به فرمان ما رهبری و هدایت کنند و انجام کارهای نیک و نماز و زکات دادن را به آنان وحی کردیم و آنان پرستندگان ما بودند».

بدون شک، وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ در مقام تعلیل است.

چرایی آن همه مقام و تعالی را مدلل می کند. آنان به خلعت قدسی رسالت مزین شدند؛ از وجودشان زلال خیر و برکت جاری گردید، نماز را به پا داشتند و زکات را پرداختند، و این همه شکوه و جلالت از آبشار بندگی خدا جاری است. آنان از دولت بندگی خدا بر افق اعلای رسالت درخشیدند.

ده ها آیه قرآن آنان را با عناوین بلند بندگی خدای سبحان چون: أَنْ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ 4 و اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ 5 و فَادْخُلِي

فِي عِبَادِي 1 وَإِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ 2 وَإِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ 3 وَإِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ 4 وَثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا 5 وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ 6 وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ 7 وَ نِعَمَ الْعَبْدُ 8 وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ 9 وَ آيَاتٍ دِيْغَرٍ .

باری، حضرات آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و موسی و هارون و داود و سلیمان و یحیی و زکریا و عیسی و سرآمد همه پیامبران محمد مصطفی و دودمان معصوم و برگزیده اش که در نصاب کامل چهارده معصومند، از زلال ترین چهره های محراب عبودیت و بندگی خدای متعالند.

آنان مزین به رنگ الهی گشته و چه رنگی زیباتر از آن: وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِدْقَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ 10 . آنان به پاس بندگی خدا به مقام عظمای رسالت و ولایه الهی رسیدند و در صدف عبادت به گوهر ربوبیت حق نائل آمدند. ربوبیت خداوند در وجود آنان تقسیر شد و آنان آغاز و فرجام فیض حضرت الهی گشتند. اگر در زیارات ائمه هدی علیهم السلام و به خصوص «زیارت جامعه» آن عناوین بلند عرشی فرا روی ما قرار می گیرد و آفاق بلند و ملکوتی آن عرشیان را نمایان می سازد، همه از فروغ سحر و محراب عشق است. رسول اعظم در پرتو تهجد و شب زنده داری به مقام محمود می رسد و از مشرق مقام محمود اوست که در قیامت خورشید شفاعت ساطع می گردد.

آری بندگی او یک چنین آفتاب فروزنده ای است در زیارت رجبیه که چهره آرای ائمه هدی و نگارستانی از عرش خداست، در وصف آن ذوات مقدس چنین آمده:

«فَجَعَلْتُهُمْ

ص: 321



مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ، وَ أَرْكَاناً لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ» (1) و در ادامه این همه قدس و عظمت چنین مدلل و تبیین می گردد که:

«لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ...» (2).

آری، آنان بندگان خدایند و بندگی ذات اقدس الهی آنان را از مقام الوهیت فرود آورده و برستیغ همای مقامات دیگر ساطع ساخته است. به هر روی، زلال بندگی خدا از چشمه هایی جاری است:

«أَدَاءُ حَقِّهِ، وَ حِفْظُ حُدِّهِ، وَ شُكْرُ عَطَائِهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَائِهِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى بَلَائِهِ، وَ تَعْظِيمُ حُرْمَتِهِ، وَ الشُّوقُ إِلَيْهِ» (3).

شاید بتوان گفت که این تصویری از همان هفت شهر عشق است که در کلمات عرفا آمده است. آخرین مقام آن، محراب شوق و دلدادگی به اوست، چون کسی که به این مقام رسید، دیگر:

«الْمُسْتَأْتِقُ لَا يَشْبُ تَهَيُّ طَعَاماً وَلَا يَلْتَذُّ شَرَاباً...» (4) میل به غذا نداشته و از آشامیدنی ها لذت نمی برد، هرگز چشمانش به خواب آلوده نگردد و جز خدا همه را غیر می شناسد، منزل و مأوایی نداشته، پوشاک نرم و حریر نپوشیده و هرگز آرام و قرار ندارد و شب و روز مشغول به بندگی و عبادت خدا خواهد بود و تمام مقصد و مقصود او رسیدن به معشوق است (5).

و به فرموده ی امیر دولت ایمان علی علیه السلام:

«وَ تَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ...» (6) و قلب های عاشقان شیدای حضرت اوست.

امام قدس سره نیکو سروده است:

درد خواهم دوا نمی خواهم غصه خواهم نوا نمی خواهم

ص: 322

1- (1) مفاتیح الجنان، زیارت رجبیه، ص 226.

2- (2) همان.

3- (3) مصباح الشریعه، باب صدم، ص 574.

4- (4) همان، باب نود و هشتم، ص 561.

5- (5) همان، ص 562.

6- (6) نهج البلاغه، خطبه 91، ص 75.

عاشقم عاشقم مریض توام زین مرض من شفا نمی خواهم

من جفایت به جان خریدارم از تو ترک جفا نمی خواهم

توصفای منی و مروه ی من مروه را با صفا نمی خواهم (1)

خوشا به حال فرشته خصالان که شهد معرفت او را چشیدند:

«قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَ شَرِبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِيَّةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ، وَ تَمَكَّنَتْ مِنْ سُؤْدَاءِ قُلُوبِهِمْ...» (2)؛ شیرینی معرفت او را چشیده اند و جام مالا مال از محبت او نوشیده اند، بیم پروردگار در دل آنان ریشه دوانیده، آن سان که پشتشان را از بسیاری طاعت خمانیده است.

و به قول عطار:

می طپد پیوسته در سوز و گداز تا بجای خود رسد ناگاه باز

ماهی از دریا چو بر صحرا فتد می طپد تا بوک در دریا فتد

گر ز غیبت دیده ای بخشند راست اصل عشق اینجا بینی کز کجاست

ور به چشم عقل بگشایی نظر عشق را هرگز نبینی پا و سر

مرد کار افتاده باید عشق را مردم آزاده باید عشق را (3)

عاشق، غرق دریای یاد و نام معشوق است و یاد خدا نیکوترین یادهاست.

علی علیه السلام می فرماید:

«أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ؛ (4) غرق در یاد خدا باشید زیرا یاد خدا نیکوترین یادهاست».

دم به دم از تو یاد خواهم کرد هوش جان را زیاد خواهم کرد

دستم از وصل چون شود کوتاه دل بیاد تو شاد خواهم کرد

ص: 323

1- (1) دیوان اشعار امام خمینی، ص 160.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 91، ص 79.

3- (3) منطق الطیر، ص 187.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 110، ص 107.

تا که از خود شود فراموشم لطف و قهر تو یاد خواهم کرد

هم ز دام فراق خواهم جست هم شکار مراد خواهم کرد

نالہ را سر به کوه خواهم کرد از غم هجر داد خواهم کرد

فیض را درد عشق می سازد دل بدین درد شاد خواهم کرد(1)

و در غزلی دیگر چنین می سراید:

من و یاد خدا دگر همه هیچ بندگی و فنا دگر همه هیچ

شمع بیگانه پرتوی ندهد من و آن آشنا دگر همه هیچ

صمدم پس بود دگر همه پوچ صحبت با خدا دگر همه هیچ

باده ی مصطفای حق چو رسد از کف مرتضی دگر همه هیچ

به مناجاتش ار شبی گذرد پس بود آن مرا دگر همه هیچ

در دل شب چو شمع گریه و سوز طاعت بی ریا دگر همه هیچ

بی نیازی ز خلق و صحبت و امن دوری از ماسوا دگر همه هیچ

فیض را بس پس از نبی و علی یازده پیشوا دگر همه هیچ(2)

ص: 324

---

1- (1) دیوان فیض کاشانی، ص 171.

2- (2) همان، ص 93.

## عزت و قدرت (وَإِعْزَازًا لِأَهْلِ دَعْوَتِهِ)

(1)

فاطمه علیها السلام افقی دیگر باز و فروغ معرفت و معارف از آن جاری می سازد. صفحه ای از کتاب بدیع آفرینش را با آموزه ی تعالی خواهی و کمال یابی تدریس می نماید، آفرینشی که جلوه ای از شگفتی های آن در سخنان علی علیه السلام، همسر فاطمه تجلی کرده و جهان را نورباران نموده است.

آن حضرت می فرماید:

«وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ، وَعَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارِ حِكْمَتِهِ... وَظَهَرَتْ فِي الْبَدَائِعِ الَّتِي أَحَدَتْهَا آثَارُ صَمْعَتِهِ، وَأَعْلَامُ حِكْمَتِهِ...» (2) و خدا نشانه های فراوانی از قدرت خویش را به ما نشان داد که از ملکوت قدرت و عجایب گویای حکمت اوست و اعتراف آفریدگان به این حقیقت که سراسر ناتوان و حقیرند و نیازمند و حقیر، و اوست که باید بر آنان رحمت آورد و به قوت خود برایشان دارد. به ما نشان داد که این همه، فروغی از معرفت به اوست و جلوه هایی است که او را نشان می دهد، در آنچه آفریده آثار صنعت و نشانه های حکمت او پدیدار است، چنانکه هر چه آفریده او را برهانی است و بر قدرت و حکمت او نشانی:

بلی ز آفرینش توان برد پی به آن آفریننده دانای حیّ

زمصنوع صانع توان فاش دید که هر چشم از نقش نقاش دید

کشید آسمان بر فراز زمین هم آن شاهد قدرت است و هم این

گل تر بر آورد از چوب خشک به نی شهد پرورد از نافه مشک

رطب ز استخوان کرد و چشمه ز خاک ز آب سیه قطره ی تابناک

پدیدار کرد آب و آتش ز سنگ یکی سیمگون و یکی لعل رنگ (3)

ص: 325

1- (1) دلائل الامامه، ص 112.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 91، ص 75-76.

3- (3) دیوان آذر بیگدلی، ص 401.

شگفتا، آفرینش او آینه ای فروزنده از حکمت و قدرت است.

علی علیه السلام در تبیین این حقیقت می فرماید:

«فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوْدَهَا، وَ نَهَجَ حُدُودَهَا وَ لَاءَمَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادِّهَا» (1).

موجودات را بدون هیچ کم و کاستی آفرید، کجی های آنان را راست، و مرزهای هر یک را برابر نمود و ناهماهنگی ها را به قدرت خود هماهنگ ساخت.

قدرت نمای حکم تو از حرف کاف و نون مشتق نموده آن چه ز هستی بردنمون

صورت نگار صنع تو از پرده ی عدم اشکالی آورد که نگنجد چرا و چون

از مار مهره آرد و از قطره در کند لعل آورد ز خار و مشک آورد ز خون

از نیست هست می کند از هست نیست کن از مرده زنده و ز تحرک دهد سکون

از خاک و نور و نارچه اجسام مختلف از باد و آب ساخته اجرام سیم گون

معمار قدرتش بنگر چون نهاده است بنیاد نه رواق معلا ی بی ستون

و هم و خرد ز کنه کمالش نیاورد با دقت زیاده ز حد هیچ سر برون

هر کس به قدر دانش خود زو نشان دهد تا بد به قدر روزنه، خورشید اندرون (2)

منشأ و سرچشمه ی همه ی امور فرمان و اراده اوست: «إِنَّمَا صَدَرَتِ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيئَتِهِ...» (3) که کارها به خواست خدا انجام گیرد، که پدیدآورنده ی گونه گون چیزهاست بی آنکه او را اندیشه و فکری باشد که بدان روی آرد و یا غریزه و طبیعت نهفته ای که از آن سود برد.

به هر روی،

«قَدَرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَ دَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ، وَ وَجَّهَهُ لِرُوحِهِ، فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنَزِلَتِهِ، وَ لَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ» (4)

آنچه آفرید سنجید و نیکش استوار کرد، پایان کارش را نگرست؛ پس به لطف خویش تدبیرش کرد و به آنچه برایش آفریده شد گسیلش داشت؛ چنانکه از حد خویش گامی فراتر

ص: 326

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 91، ص 77.

2- (2) دیوان لامع «خزائن الاسرار»، ص 453-454.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 91، ص 77.

4- (4) همان، ص 76.

نتوانست گذاشت و در رسیدن بدانجا که باید رسد قصوری روا نداشت و در شهر بند عرضه ایجاد ممکنات هر چیز را چنان که باید آن داد. بیکران جلوه‌ی شگفتی آفرین، از زنده مرده آرد و از مرده زنده باز، به مرده جان داد و در کام آن زبان نیایش نهاد، از ابر باران فروریخت و زمین را لباس زمردین پوشاند و قطره خجل و شرمنده را در ساحت دریا مروارید غلطان ساخت، قطره را به دریا افکند و در پرورید، از نی شکر و از عمق کوه‌ها و صخره‌ها زلال آب جاری کرد، خیاط قدرت او درختان را به خلعت گل پوشاند، از چشمه‌ی پستان، شیر خوش گوار و از سنگ، لعل آورد و گل ز نوک خار؛

به هر روی،

قدرت نمای حکم تو در ساحت وجود اضداد را ز صنع چه سان داد ارتباط (1)

عجبا، نظمی بزرگ پدید آورد که به فرموده‌ی علی علیه السلام:

«وَنَظْمٍ بِأَلْتَعْلِيقِ رَهَوَاتِ فَرْجِهَا، وَ لَأَحْمَ صُدُوعِ انْفِرَاجِهَا؛ (2) شگفتا پستی و بلندی آسمان‌ها را نظام بخشید و فاصله‌ها و شکاف‌های آن را با یکدیگر پیوند داد، آن گونه که هر چیز به جای خویش نیکوست...».

و به گفته‌ی خواجه نصیرالدین طوسی:

هر چیز که هست آن چنان می‌باید آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست (3)

لامع، پرتوی از قدرت و حکمت خداوند متعال را که در آفرینش جلوه‌گر است چنین سروده:

ای لطف تو سرمایه‌ی ارباب فلاح و زمرحمتت مرام را فوز و نجاح

مستلزم خیریت موجودات است آن چیز که حکمت تو دانسته صلاح

صنعت بزوده زنگ دیجوری شب با مصقله فلق ز الواح صباح

مشاطه قدرتت گذارد هر شب بر چهره روزگار گیسوی رواح

از بهر نتاج حکمت آبای سپهر دوشیزه امهات را کرده نکاح

ص: 327

---

1- (1) دیوان لامع، ص 284؛ معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 116.

2- (2) همان، خطبه 91، ص 77.

3- (3) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 116.

از باد بهار ساغر نامیه را ساقی صنایع تو پر کرده زراح

از پیکر آدمی نماید صنعت ابواب کنوز معرفت را مفتاح

تا زود به عنکبوت واصل گردد گنجور عطایت به مگس داده جناح

لامع نرسد فکر به ذاتش ندهد در پرتو مهر روشنایی مصباح(1)

این بود لمعه ای از آفتاب آفرینش آفریدگار، که همه آن زیبایی و حسن است. فرجام آفرینش او به نیک فرجامی ترین است، فروغ حکمت خداوند از همه آثار صنع بدیع او فروزنده و آفرینش حق خیر است. دنیای طبیعی او به سان یک کارخانه عظیم پتروشیمی است که پلیدی ها و آلودگی ها در آن پالایش می شوند، همه گنداب ها در عرصه دریا به اصل پاکی و طهارت خود باز می گردند، از تلخی ها شیرینی و از لابلائی گل و لای، گلبرگ های لطیف می رویاند، چنین نظامی احسن و بدیع که همه اش شعشعه حکمت اوست به گفته شیخ بهایی:

بین چه حکمت هاست در دور سپهر بین چه حکمت هاست در تنویر مهر

بین چه حکمت هاست در خلق جهان بین چه حکمت هاست در تعلیم جان

بین چه حکمت هاست در خلق نبات بین چه حکمت هاست در این میوه جات(2)

آفتاب رسالت از این مشرق می درخشد، آفریدگار بر آسمان تکوین فروغ نبوت را ساطع نموده و از این مطلع فیوضات حضرت حق بر همه موجودات جاری است.

آیات قرآن به تأویل و تفسیر این حقیقت را مدلل می نمایند و صدها حدیث در ترجمه و تبیین این حقیقت از ذوات مقدس معصومین علیهم السلام صادر گردیده است. رسولان خدا، سفیران معارف و معرفتند، حکمت و عزتند، آنان راه انسان به ملکوت را گشوده و آفاق آنچه را نمی داند بر او می گشایند، زنجیر اسارت و بردگی از انسان باز و از دام خرافه و جهل او را می رهانند.

خلق را از بند صندوق فسون کی خرد جز انبیاء و مرسلون(3)

ص: 328

1- (1) دیوان لامع، ص 119.

2- (2) دیوان شیخ بهایی، ص 155.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1263.



آنان مشتری گوهر دل و جان آدمی بودند، باغبانانی که در این سرزمین، گل فضیلت پروریدند، گلی جاوید و ماندنی، چون:

گلشنی کز بقل روید یک دمست گلشنی کز عقل روید خرمست

گلشنی کز گل دمدم گردد تباہ گلشنی کز دل دمدم و افرتاہ(1)

البته، این تابش وحی است که شمع عقل انسانی را از تاریک شدن می رهند و آن را فروزنده می سازد، بدون وحی عقل و دل چون دیده ای بدون آفتاب ماند که هرگز تصور بینایی را نکند.

نقل آمد عقل او آواره شد صبح آمد شمع او بیچاره شد

عقل چون شحنه ست چون سلطان رسید شحنه ی بیچاره در کنجی خزید

عقل سایه ی حق بود حق آفتاب سایه را با آفتاب او چه تاب(2)

بنابراین باید گفت که همان گونه که فرمان خدا در عرصه ی تکوین و آفرینش قاهر و غالب است و امرش موجب و موجد،

امر و خلقتش به یکدیگر مقرون جمله پیدا شده به کن فیکون(3)

در عرصه رسالت و نبوت نیز فرمان او قاهر و پیروز است

و به طاق بند آفرینش چنین نقش است که:

كَتَبَ اللَّهُ لِأَعْلَبِينَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ<sup>4</sup>

خدای متعال چنین نوشته و تقدیر نموده که من و رسولانم غالب و پیروزیم، همانا خدا قوی و عزیز است.

غلبه و پیروزی با خدا و پیامبران است. این آموزه کتاب تکوین و تشریح الهی است.

ص: 329

---

1- (1) همان، ص 1271.

2- (2) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 730.

3- (3) سعادت نامه، ص 189.

دلیل ارتباط اظهار قدرت الهی و اثبات حکمت او در آفرینش جهان با گرمی داشت و اعزاز پیامبران آن است که در آغاز بعثت پیامبران، افق برین قدرت و اعجاز پیامبران عرصه ی تکوین است، ابتدا فروغ ولایت پیامبران در طبیعت آشکار می گردد، خورشید و ماه به فرمان آنان است؛ چوب در دستان آنان اژدها می گردد، آب و آتش در فرمان آنان است و نفس حیات آفرین، مرده زنده می کند، ولایت الهیه آن ذوات مقدس از جلوه های طبیعت آشکار است، با اشاره انگشتی، ماه را به دو نیم می کند، آیا بروز چنین قدرت و نمایش چنین عظمتی نشان آشکاری بر غلبه و پیروزی پیامبران نمی باشد؟ با پشتوانه چنین قدرتی بدیهی است که جام پیروزی به نام آنان است و دشمنان آنان خوار و ذلیلند. از سوی دیگر مطالعه ی آیات الهی در گستره ی آفرینش و حکیمانه بودن این نظام، پیامی جز غلبه ی حق بر باطل نخواهد داشت که این همانا رمز و راز این نظام است؛ خدایی که پرتو ولایت عمومیش این نظام بزرگ را بر پا داشته و افاضه و اشراقش آن را به سوی کمال به پیش می برد. نسبت به ذوات خاصی که مشمول ولایت مخصوص او می باشند، پیروزی و غلبه را رقم زده و فرجام عزتمند آنان را مسجل نموده است. آری، پیامبران در محراب عشق و بندگی او به عزت جاوید نائل گشتند:

عشق آن بگزین که جمله انبیاء یافتند از عشق او کار و کیا (1)

پیامبران، رسولان عزت و شرف و حریت بوده، نزد پروردگار دارای مقامی بس بزرگ و ارجمند می باشند، ولی بعضی این مکان را شناخته و آنان را چون خود پنداشته و در مقابل آنان صف آرای کرده و به جنگ و ستیز با آنان برخاستند. مولوی می گوید:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه ماند در نبشتن شیر شیر

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

همسری با انبیاء برداشتند اولیاء را همچو خود پنداشتند

گفته اینک با بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته ی خواییم و خور

این ندانستند ایشان از عمی هست فرقی در میان بی منتها (2)

ص: 330

---

1- (1) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 11، ص 220.

2- (2) همان، ص 14، ش 263-267.

این آموزه ای از قرآن کریم است؛ آیاتی از قرآن، جدال کافران با پیامبران را بازگو می کند.

در سوره ی ابراهیم خداوند متعال می فرماید:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ \* وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ 1؛

«کافران به پیامبران گفتند: ما شما را از سرزمین خود بیرون می رانیم مگر اینکه از دعوت خود دست برداشته و به راه و روش ما بازگردید. خداوند در مقابل این تهدید به آنان پاسخ می دهد - شما از این تهدیدها نهراسید و ما بدون تردید ستمکاران را پس از فرصتی که به آنان داده ایم هلاک خواهیم نمود و پس از آنان، شما را در سرزمین آنان ساکن می کنیم».

آری، سرانجام پیامبران خدا، پیروز این میدان مبارزه بوده اند. آیاتی از قرآن این حقیقت را آشکار می نماید.

خداوند متعال می فرماید:

... وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ 2

و نیز می فرماید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ 3

و نیز می فرماید: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا 4 و آیات دیگر (1).

پرتوی از آموزه های این آیات در سروده مولانا چنین جلوه نموده:

صد هزاران نیزه ی فرعون را در شکست از موسی با یک عصا

صد هزاران طب جالینوس بود پیش عیسی و دمش افسوس بود

صد هزاران دفتر اشعار بود پیش حرف امی اش عار بود

با چنین غالب خداوندی کسی چون نمیرد گر نباشد او خسی (2)

ص: 331

1- (5) ر. ک المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، واژه «بان» و «رسول».

2- (6) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 26، ش 527-530.

فاطمه علیها السلام این حقیقت تاریخی را - که ده ها آیه قرآن آن را بازگو می کند و مقابله و جنگ پیامبران با کفار را در طول تاریخ یادآور می شود - بیان می دارد. از شکوه و جلال پیامبران و اولیاء پرده برمی دارد و ترجمه ای از آیات قرآن را جلوه گر می سازد و می گوید: «وَإِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ»<sup>(1)</sup> آری دعوت رسولان و سفیران حق بر آسمان عزت می درخشد و پیامبران خدا عزتمند و با جلالند.

اگر چه به ظاهر آنان از جلال و پیرایش های قدرت بی بهره اند و دشمن گاهی بر آنان چیره می شود و بر صلیب دشمن بالا رفته و یا در درون آتش کینه و کفر پرتاب می شوند، ولی آنان پیروز این میدان های مبارزه بوده و از اوج آسمان ها طلوع کرده و آتش دشمن به گلستانی سرد و سلام تبدیل می گردد. خدای بزرگ لباسی از قدس و عزت بر آنان پوشانده و چشم هر بیننده ای را مبهوت شکوه و جلال آنها می گرداند.

خداوند متعال می فرماید:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا<sup>2</sup>

و این عزت را ارزانی پیامبران و مؤمنان می کند و می فرماید:

لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ<sup>3</sup>.

امیرالمؤمنین سیمای عزیز و قدرتمند پیامبران را چنین می آراید:

«وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، جَعَلَ رَسُولَهُ أُولَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ، وَصَدَّ عَفْهَ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنَى، وَخَصَّاصَهُ تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أَدَى»<sup>(2)</sup> ولی خدای سبحان فرستادگان خود را در اراده ایشان نیرومند گرداند، و در آنچه دیده ها از ظاهر آنان می بیند خوار نمایاند، با قناعتی که دل و چشم ها را از بی نیازی پر دارد و درویشی که دیده ها و گوش ها را پر بیازارد».

باری، دست فیض افشان الهی بر سر پیامبران بود و در پرتو الطاف بی کران او به چنین مکانتی رسیدند.

ص: 332

1- (1) بلاغات النساء، ص 24-23، فرازی از خطبه فدکیه.

2- (4) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 215.

گفت اطفال منند این اولیاء در غریبی خرد از کار و کیا

از برای امتحان خوار و یتیم لیک اندر سر منم یار و ندیم

هان و هان این دلق پوشان منند صد هزار اندر هزار و یک تنند

ور نه کی کردی به یک چوبی هنر موسی فرعون را زیر و زبر(1)

آنان به خلعت عزت آراسته اند، در مقابل آفتاب قدرتشان، شب پرستان محو می گردند، قدرت خداوند از مشرق وجودشان ساطع است، و دست خداوند فوق دست های آنان است.

بر افق برین رسالت، فروغ تابناک تجلی اعظم، و بعثت پیامبر اسلام است که دین و آئین او پایدار و ابدی است و بر همه ی مکتب ها و آئین ها پیروز است.

خدای متعال می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ 2

«او کسی است که پیامبرش را برای هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غلبه دهد. هر چند که مشرکین کراهت داشته باشند».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از همه بالاتر و بر افق اعلائی عزت و اقتدار الهی می درخشد. خدای متعال دین او را بر همه ی ادیان و مکتب ها پیروز و فروغ اسلام بر سراسر جهان گسترش می دهد. دشمنان او به خصوص «صهیونیست» خوار و ذلیل گشته و به چاه مکر خود سقوط می کنند.

هر که در مکر تو دارد دل گروگردنش را می زخم تو شاد رو

بر سر کوریش کوری ها نهم او شکر پندارد و زهرش دهم(2)

آری، آنان که بخواهند به او مکر کنند با مکر «خیرالماکرین» نابود می شوند او و آئینش، نور خدایند و خداوند اراده کرده که نورش را به کمال برساند.

ص: 333

1- (1) مثنوی معنوی، دفتر دوم.

2- (3) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 698، ش 1473 و 1474.

خداوند می فرماید:

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُّورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ 1 .

رسول خدا و آئین فروزنده اش، شعشعه آفرینشند، می تابند و نور می افشانند و تا ابد این درخشندگی برقرار است.

به فرموده امیر دولت ایمان:

«قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ، وَ لَمَعَ لَامِعٌ، وَ لَاحَ لَائِحٌ وَ اعْتَدَلَ مَائِلٌ... (1)؛ آن کس که باید طلوع می کرد، طلوع کرد و درخشنده ای درخشید، و آشکار شونده ای آشکار گشت و جامعه ی منحرف از صراط حق، به راه راست درآمد و خدا به وسیله گروهی امتی را به انسان های اصیل و پاک سرشت مبدل ساخت.»

و نیز می فراید:

«أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الصَّلَاةِ الْمُظْلِمَةِ، وَ الْجَهَالَةَ الْعَالِيَةَ (2)؛ جهان به وجود او روشن گشت، در حالی که گمراهی مرگبار و جهالت و حشتناک بر همه چیز چیره بود.»

آنکه عالم را ز شرک و جهل و حیرانی رهاوند

با فروغ دانش و دین آن دل داناستی (3)

خلاصه، فاطمه علیها السلام در مجلسی سخن می گوید که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پا گشته و دگرگونی هایی در نظام رهبری اسلام رخ داده است. باید بر آن مردم هشدار داد و گرد بیداری بر آنان افشانند، که هان! تصور نکنید که رسول خدا از دنیا رفت و آئین او از بین خواهد رفت هرگز!

### اسلام بر اوج عزت

خدا دعوت پیامبرانش را که دعوت خود اوست عزیز و والا داشته و شعشعه دین خدا تا ابد بر آسمان دل ها می تابد و فروغ راه هدایت پیشگان است.

ص: 334

1- (2) نهج البلاغه، خطبه 152، ص 149.

2- (3) همان، خطبه 151، ص 147.

3- (4) دیوان الهی قمشه ای، ص 298.

علی علیه السلام می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أُمَّناً لِمَنْ عَلِقَهُ، وَسِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهَاناً لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِداً لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَنُوراً لِمَنْ اسْتَبَصَّاهُ بِهِ، وَفَهْماً لِمَنْ عَقَلَ، وَبُلاً لِمَنْ تَدَبَّرَ...» (1) سپاس خدای را که راه اسلام را گشود و در آمدن به آبشخورهای آن را بر تشنگان آن آسان فرمود، و ارکان آن را استوار ساخت تا کسی با آن چیرگی نتواند و نستیزد، و آن را امانی ساخت برای کسی که بدان درآویزد و آرامش برای آن که در آن درآید، و برهان کسی که بدان زبان گشاید، و هر که بدان دادخواهی کند گواه آن است و برای آن که از آن روشنی خواهد، نوری درخشان است، و فهم است برای خردمندان و خرد است برای کسی که اندیشید و نشان است برای آن که نشانه خود است، و بینایی است برای آن که در کار کوشید، و عبرت است برای کسی که پند پذیرفت و نجات است برای کسی که تصدیق آن کرد، و تکیه گاه است بر آن که بر آن اعتماد کرد و آسایش است برای کسی که کار را بدان وا گذاشت و نگاهبان آن کسی که خود را «از گناه» باز داشت و روشنی راه و پدیدار، درون آن آشکار، نشانه های آن بر بلندای پدیدار، راه های آن نمایان، چراغ های آن روشن و درخشان...» (2).

این جمال دین اسلام و چهره این دلبر و یار آسمانی است، و دست گیره محکم اوست، بالاترین مأمن و پناهگاه است، بلند و متعالی، جاودانه و پایدار و با عزت و قدرت است.

به گفته مولانا:

شاه راه باغ جان ها شرع اوست باغ و بوستان های عالم فرع اوست

اصل و سرچشمه ی خوشی آن است آن زود «تجری تحتها الانهار» خوان (3)

خلاصه، اسلام:

«وَتَقَهُ لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَرَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ...» (4)؛ اسلام آرامش توکل کنندگان و آسایش پناه آورندگان است.

ص: 335

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 106، ص 98.

2- (2) همان.

3- (3) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 139.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 106، ص 98.

لامع نیکو سروده است:

طپیدن های دل از دیدنش آرام می باید بلی لب تشنه چون سرچشمه بیند کام می باید

دلم هر دم کند پرواز بهر مژده ی وصلش چو عضوی از کسی پرسش کند پیغام می باید(1)

و هم سروده:

دل بتاب از خلق تا با حق توان آرام یافت نکته ی امید خلقت بر در حق منظرست(2)

رسول این دین، بر اوج عزت و اقتدار است، آبشار رحمت و وسعه ی حق است و آفتاب نورافشان هدایت؛ امیر دولت ایمان علی علیه السلام می فرماید: «تا آنکه شعله ای افروخت که جوینده بدان چراغ دانش بیفزود، و نشان راه را بر پا کرد تا گمراه دیده بدان دوزد، پس او امین توست و مورد اعتماد، و گواه تو بر امت در روز معاد؛ انگیخته تو و موجب نعمت، و فرستاده بر حق تو و آیت رحمت، خدایا! بهره او ساز نصیبی از عدل خود و پاداش نیک و فراوان از فضل...»(3)

وجودش «رحمه للعالمین» باد ز حق بر جان پاکش آفرین باد(4)

خداوند او را از میان سلسله ی پیامبران و سرچشمه های نور برگزید:

«إِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مَشْكَاهِ الصَّيِّئِ»(5).

مصطفی جان است و عالم جمله جسم مصطفی معنا بود کونین اسم(6)

خلاصه، همان طور که نظام آفرینش در پرتو ولایت تکوینی الهیه استوار، پا بر جا و هماهنگ است و به سوی هدف معینی می شتابد، دین و حقایق آن نیز از افق ولایت تشریحی الهیه نمایان و در پرتو هدایت و ولایت او به سوی مقصد و مقصود خود می شتابد و بدیهی است که اسلام که گهر کمال یافته ی دین است سرانجام بر همه ی مکاتب پیروز و بر جهان

ص: 336

1- (1) دیوان لامع، ص 234-235.

2- (2) همان، ص 543.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 106، ص 99.

4- (4) دیوان الهی قمشه ای، ص 74.

5- (5) نهج البلاغه، خطبه 108، ص 100.

6- (6) طاقدیس، ص 89.



شرك و كفر استیلا می یابد. به امید و انتظار آن صبحدم که خورشید ولایت بر آسمان اسلام بدرخشد و بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه، بر افق کعبه نمایان گردد و سروش دلربای وحی بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ 1 در گستره عالم طنین افکند. صبح ظفر بدمد و همای دولت مهر و عشق، عقل و علم، ایمان و عدل او بر سر مردم محروم و مستضعف جهان سایه افکند انشاءالله.

## دریچه ای به معاد

اکنون حضرت فاطمه علیها السلام پس از تبیین، حکمت، قدرت، ربوبیت، عبودیت و عزت دینی، در آخرین قسمت از این فراز به بحث پیرامون ثواب و عقاب پرداخته و افقی برین و جاودانه به جهان آخرت می گشایند.

آن حضرت می فرماید:

«ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ، وَحِيَاثَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ (1)؛ سپس خدای متعال ثواب و پاداش را بر طاعت و عمل نیک و عقاب و عذاب را بر معصیت و نافرمانی خود قرار داد، تا اینکه بندگان خود را از خشم و غضب خود باز دارد و آنان را به بهشت و سعادت ابدی نزدیک گرداند».

قرار ثواب و عقاب بر اعمال نیک و بد، افقی جاودانه و حیاتی ابدی فرا روی انسان می گشاید، او را آینده نگر و آینده گرا می سازد، زندگی او را جاودانه و هدفمند نشان می دهد، به فرجام خوب و یا بد خود می اندیشد و بازتاب این اندیشه و عاقبت سنجی در اعمال و رفتار او منعکس می گردد. این آموزه ای سازنده، هدایت گر و تلاش آفرینی است که صدها آیه ی قرآن با مفاهیم و واژه های گوناگونی به انسان می آموزد.

بدیهی است انسانی که می داند زندگی و تمام رفتار او با دقت رصد و ارزیابی می گردد، ذره ای از رفتار و اعمال او فراموش نمی شود؛ بلکه:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ

ص: 337

يَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ 1 هر عملی از نیک و بد انجام دهد آن را می بیند، زندگی آینده او در گرو اعمال و رفتار امروز او می باشد، خود را آماده می کند، به فرهنگ مراقبت نزدیک می گردد، مراقبه ای که یکی از ارکان سیر و سلوک است، در قلب او دریچه ای از معرفت باز می گردد و بازتاب آن در اعمال و رفتارش جلوه گر می شود.

او مراقب است و مراعات رقیب خود را می کند که: **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا** 2 و نه تنها بر انسان که خداوند بر همه چیز رقیب است: **وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا** 3 این نگاه از او یک انسان مؤمن و مجاهد می آفریند، درهایی از ملکوت بر روی او باز می شود، دل او حریم خداست و غیر خدا در دل او جای ندارد. به گوهر فروزنده ی «محاسبه» مزین می گردد که می داند این گفته خداوند تحقق می یابد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ** 4 که هان ای مؤمنین از خدا بترسید و هر کس باید نگاه کند که برای فردایش چه از پیش فرستاده است. یعنی در اعمالی که انجام داده محاسبه و رسیدگی نماید و

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» «وَزِنُواهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا» (1) به هر روی، بنا به فرموده رسول خدا:

«لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الْمُتَمِّينِ حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَتَمَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ شَرِيكِهِ وَ الشَّرِيكَانِ إِنَّمَا يَتَحَاسَبَانِ بَعْدَ الْعَمَلِ» (2) بنده از زمره ی پرهیزکاران محسوب نمی گردد مگر آن که به حساب خود برسد بهتر و تمام تر از آن که به حساب شریکش می رسد و دو شریک پس از انجام کار به حساب همدیگر می رسند.

در کافی از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ (3) ؛ از ما نیست کسی که هر روز به

ص: 338

1- (5) رساله لقاء الله، میرزا جواد ملکی تبریزی، ص 101، پاورقی.

2- (6) همان.

3- (7) همان.

حساب خود رسیدگی نکند تا اگر کار نیک انجام داده از خدای تعالی بخواهد آن را افزون کند و اگر کار بد انجام داده از خداوند طلب آمرزش و توبه نماید».

در حدیثی که در مصباح الشریعه به امام صادق علیه السلام منسوب است چنین آمده:

«لَوْلَمْ يَكُنْ لِلْحَسَابِ مَهْوَلَةٌ إِلَّا حَيَاءُ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَفَضِيحَةُ هَتِكِ السِّتْرِ عَلَى الْمُخْفِيَاتِ؛ لِحَقِّ لِلْمَرْءِ أَنْ لَا يَهْبِطَ مِنْ رُؤْسِ الْجِبَالِ... (1)؛ اگر برای حساب روز قیامت هول و هراسی نبود مگر شرم و حیایی که از عرضه کردن اعمال آدمی بر خدای عزوجل به انسان دست می دهد و زشتی و فضاحتی که در نتیجه پاره شدن پرده ستاریت و آشکار شدن کارهای پنهانی به بار می آید هر آینه سزاوار بود که آدمی سر به کوه و بیابان بگذارد و از سر کوه ها فرود نیاید و در آبادی جای گزین نشود، نخورد و نیاشامد و به خواب نرود مگر از روی ناچاری که به حد تلف شدن برسد؟».

### فرهنگ عمل گرایبی

آری کسی که قیامت و عرصات آن با آن همه عظمت و جلال و جمال حق بر چشم دل او نمایان گردد و آن روز را با همه ی شکوه مشاهده کند؛ که گویی پروردگار می آید و نمایان می گردد، چون قیامت تجلی گاه اوج عظمت و اقتدار ذات اقدس الهی است.

این نگاه انسان ساز و این مدرسه ی آموزش و پرورش است که درس حکمت و عرفان، عشق و دل دادگی می دهد، زندگی انسان را میدان نبرد و ستیز با شیطان می سازد، به او درس «معاتبه» و «معاقبه» و «مجاهده» می دهد.

بدون شک انسان را به بهشت خدا و مقام رضوان او نزدیک می سازد، زیرا انسان در گرو اعمال خود است خداوند می فرماید:

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى \* وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى \* ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى 2

«و اینک برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست، و اینک تلاش او به زودی دیده می شود، سپس به او جزای کافی داده خواهد شد».

ص: 339

باری، فرهنگ ثواب و عقاب الهی، فرهنگی عمل گراست. فرهنگ کار و تلاش است تعالی طلبی و کمال یابی است، تشویق به اعمال نیک و پرهیز از بدی ها و زشتی هاست. برستیغ آن سیمای پارسایان می درخشد، آنان که شوق به بهشت و خوف از آتش بی قرارشان ساخته بود.

امیرالمؤمنین می فرماید:

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَّرَ آهَاهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدَّرَ آهَاهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»؛ (1) به مرحله ای از یقین رسیده اند که بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده اند و در آسایش آن به سر می برند و دوزخ را چنان که آن را دیده اند و در عذابش اندرند».

پرواز در فضای بهشت موعود، تلخی ها را به کامشان شیرین می کند، در محراب عبادت و بندگی خداوند سرفرازند، با شوق و علاقه فرمان خداوند را انجام می دهند،

تو گویی آن گروه عشق سیرت عیان بینند با چشم بصیرت

چو ارواح نهران، غیب جهان را مکان خود بهشت جاودان را

همه در شادی و عیش و تنعم بدان گلشن چو بلبل در ترم

خوشا آنانکه با دل های مسرور نشینند اندر آن گلزار پرنور

خوش آن آزاد مردان کز نکویی بهشتی گشته جانهاشان تو گویی

خوش آن ارواح پاک عرش پرواز در آن باغ تجرد نغمه پرداز

نشسته رویوی یکدیگر شاد ز هر رنج و غم و اندیشه آزاد (2)

البته اوج فرح و سرور پارسایان نگاه به وجه الله و نیل به مقام رضوان است

به گفته شهریار:

من بدین نکته رسیدم که بهشت موعود هست در حسن تو مشغول تماشا گشتن (3)

از فروغ همین نگاه است که انسان به کسب مکارم اخلاقی روی می آورد و خود را به خلعت ایمان و علم، تقوی و صدق و عدل، امید و بیم و سایر فضیلت ها می آراید و از صفات

ص: 340

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 193، ص 225.

2- (2) دیوان الهی قمشه ای، ص 20.



بد و پستی ها دوری می کند؛ و این همه از جلوه های اخلاقی قرآن کریم است، به عنوان مثال، مقام صدق و آن جلوه هایش، و آیاتی که آن همه مراتب و مدارج را تبیین می کند و فراز بی نهایتش را: *فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ* 1 توصیف می نماید و یا بیم و امید و رجاء و خوف چه نقش آفرینی در تربیت انسان دارد، بدون شک او را به بهشت نزدیک و از جهنم دور می سازد، حتی پیامبران و اولیاء خداوند نیز مشمول این قانون هستند. آنان در محراب بیم و امید به نیایش پروردگار خود می پرداختند.

خداوند متعال می فرماید: *وَيَدْعُونَنا رَغَباً وَرَهَباً وَكانُوا لَنَا خاشِعِينَ* 2

و نیز می فرماید: *يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* 3

و نیز می فرماید: *وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَطَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ* 4.

آری، نگاه و نظاره به جمال خدا و افق رحمت و وسعه از یک سو و جلال جبروت الهی و قهر غضب او از سوی دیگر.

به هر حال، آفاق امید و بیم چون سایر فضایل تدریجی و دارای مراتب است. اوج و فراز آن امید و رحمتی است که به اشراق فیوضات ذات اقدس الهی و تجلیات مقام اسماء و صفات او متصل می گردد، و در پرتو آن پیوستگی و دل بستگی به خدا و جدایی از هر چه ماسوای اوست پدید می آید یگانه معشوق و محبوب و معبود خداست از او بیم دارد و به او عشق می ورزد.

فیض در این راستا چنین می سراید:

منزلگه یار است دل مأوای دل دار است دل از غیر بیزار است دل کی جای اغیار است دل

از پرتو رخسار او جان مجمع انوار شد از عکس خال و خط او پیوسته گلزار است دل

تا روی او را دیده ام محراب جان ابروی اوست تا چشم او را دیده ام پیوسته بیمار است دل

بر دور شمع روی او پروانه ی دل بی شمار در تار و نقش مو به مو گم گشته بسیار است دل (1)

ص: 341

و نیز همو سروده است:

پرتوی از مهر رویت در جهان انداختی آتشی در خرمن شوریدگان انداختی

یک نظر کردی به سوی دل ز چشم شاهدان زان نظر بس فتنه ها در جسم و جان انداختی

در دلم جا کردی و کردی مرا از من تنهی تا مرا از هستی خود در گمان انداختی(1)

و نیز همو زمزمه می کند:

فیض نور خداست در دل ما از دل ماست نور منزل ما

تخم محنت به سینه ی ما کشت آنکه مهرش سرشته در گل ما

بوی جان می وزد در این وادی ساریانا بدار محمل ما

هر کجا می رویم او با ماست اوست در جان ما و در دل ما

جان چو هاروت و دل چو ماروت است ز آسمان اوفتاده در گل ما(2)

عارف، چشم جاننش روشن و حجاب های نور را می شکافد و به سکوی انقطاع می ایستد و به سوی جانان بال می گشاید و به دریای عظمت و جلال حق متصل می گردد، جان را به حلقه ی محبت او معلق می سازد و از این افق است که فروغ بندگی معرفت و محبت، عشق و امید او را منور می سازد.

قرار دادن پاداش که از آن جمله، لقاء محبوب است، همه ی سختی ها را بر او آسان می سازد و کوشش در پرتو جلوه جمال خدا و لقای او برای او دل پذیر می گردد.

خداوند متعال می فرماید:

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا<sup>3</sup>

فراز و اوج روند مکتب تربیتی پاداش و عقاب همان مقام لقاء خدا و خوف و ترس نیز از آن مقام است که چرا محبوب ناخشنود است و چرا فراغ یار، که این زمزمه عارفانی بزرگ چون کمیل بن زیاد است که علی علیه السلام به او می آموزد:

ص: 342

1- (1) همان، ص 393.

2- (2) همان، ص 8.

«صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ، وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَىٰ كَرَامَتِكَ»(1).

قرآن برای آنان که از مقام خدا می ترسند دو بهشت تعریف کرده است: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ ۙ ۲ که یکی از آن دو بهشت مقام حضور و شهود و لقاء است.

فرهنگ «امید و بیم» خلاق و تعالی بخش است و افق های روشنی فراروی افراد می گشاید، چون:

1 - امید و رسیدن به پاداش نیک از چشمه عشق و محبت خدا می جوشد و زلال آن ایمان و اخلاص شخص را کامل می کند.

2 - پاداش موجب تجلی بندگی خدا می گردد و چون فقر بی نهایت خود را در پرتو وجود بی نیاز قرار داد، به غنا و بی نیازی می رسد و به خلعت عزت مزین می گردد.

3 - پاداش نیک و ترس از عذاب، انسان را بر سکوی پرواز قرار داده و در سنگر تلاش و کوشش قرار می دهد و مدام تلاش می کند که بر اعمال نیک خود بیفزاید تا به مقصد و مقصود عالی خود برسد.

4 - پایان زندگی را برای او روشن و او را به رضای خود امیدوار می کند. زندگی را پوچ و هیچ نمی داند، خوب و بد برای او یکسان نیست، اطمینان و سعادت برای او حاصل می کند، چون او معتقد است که دنیا پلی است که او را به جهانی ابدی متصل می سازد، و خورشید عمر او بر خاک غروب نمی کند او فرجام زندگیش بهشت و یا جهنم است، عذاب و عقاب یا پاداش نیک است. چنین انسانی، گستره ی وجودش بی نهایت می گردد و برای بی نهایت کار می کند او به مقام مراقبه و محاسبه می رسد، همیشه، اعمال خود را محاسبه می کند و مراقب است که خدای متعال را فراموش نکند، به یاد خداست و پیوسته به خدا و عاقبت خود می اندیشد و کسی که با خدا در مقام رابطه و مراقبه باشد و عهد بندگی با او برقرار کند، مراقب و نگران است که مبادا در اثر غفلت عهدی را که بسته است بشکند و از مقام بندگی سقوط کند.

ص: 343



افق برین مراقبت مقربین است که این درجه از مراقبت، مراقبت، تعظیم و اجلال است؛ به این بیان که قلب در تماشای جلال الهی محو و در پرتو هیبت ذات او شکسته می شود و دیگر جایی برای توجه به غیر باقی نمی ماند. در این صورت تمام مقصدش یکی است، فقط به خدا می اندیشد، در نتیجه خداوند متعال هم او را از سایر گرفتاری ها نجات می دهد.

افق دیگر مراقبت، مراقبت پرهیزکاران است؛ آنان که قلبشان به نور یقین روشن است و آگاهند که خدا به ظاهر و باطن آنان آگاه است، ولی در ملاحظه جلال و جمال خدا از خود بی خود نشده، قلبشان همچنان در حال اعتدال است، آن گونه که می توانند متوجه احوال و اعمال خود بوده و از خود مراقبت نمایند. این گروه چون از خدا حیا می کنند بدون اندیشه در عاقبت کار، عملی انجام نمی دهند و هر عملی را که سبب رسوایی در قیامت است ترک می کنند. ایشان جهان را محضر خدا می دانند و خدا را همه جا ناظر بر خود می بینند و بنابراین مراقب رفتار و اعمال خود هستند.

به هر روی، هر بنده ای از سه حال خارج نیست، یا در حال اطاعت خدا و یا در حال عصیان و گناه و یا در حال انجام عمل مباح، و در هر سه حالت به مراقبت نیازمند است.

مراقبت در اطاعت خداوند آن است که نفس خویش را خالص و دل را فقط حریم خدا سازد و سایر بت ها را بشکند و عمل را در بهترین جلوه برای خدا انجام دهد، همچنین باید شرط ادب را در ساحت ربوبی مراعات کرده و عمل خود را از آفات مصون دارد.

دلیل این همه تأکید و اصرار بر مراقبت، نقش سازنده ی آن در تربیت آدمی است.

امیرالمؤمنین می فرماید:

«وَرَاقِبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ...» (1) آن که امروز به فردایش فکر کند و مراقب باشد و همیشه چند قدم جلوتر را ببیند عاقل و فهیم است.».

و نیز فرموده است:

«رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً... رَاقِبَ رَبِّهٖ وَ خَافَ ذَنْبَهُ» (2).

و نیز فرموده است:

«يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ، مُرَاقِبًا لِقَلْبِهِ...» (3) سزاوار است که انسان بر خویش اشراف داشته و همیشه مراقب قلب خود باشد.».

ص: 344

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 83، ص 63.

2- (2) همان، خطبه 76، ص 56.

3- (3) غررالحکم، ص 393.

و نیز فرموده است:

«طوبی لِمَنْ رَاقَبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ؛ (1) خوشا به حال آن که همیشه خدا را در نظر داشته و از گناه خویش بیمناک است».

## فرجام نیک

به هر روی، فلسفه ثواب و عقاب، آینده نگری و آینده گرایی است، تشویق و هشدار است، تلاش و جهاد است، بازدارندگی و پرهیز است، شوق و گریز است، امنیت و آرامش روان است، فرانگری و فراندیشی و خدا باوری است، باور و نگاه حکیمانه به آفرینش است، حکمت مداری آفریده هاست.

بهشت و تجلیات آن که جلوه ی مخصوص رحمت و اسعه خداست برای مؤمنین و حق باوران است.

در نگاه اول و کلی قرآن، آبشار رحمت بی کران خدا بر «سابقون» و اصحاب «یمین» جاری است (2) و سپس به تبیین اصناف و گروه هایی که بر این دو افق ملکوتی می درخشند می پردازد و آیاتی این حقیقت را تفسیر می نمایند.

1 - بهشت برای اهل ایمان:

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ 3

2 - بهشت برای پارسایان:

لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ 4

3 - بهشت برای توبه کنندگان:

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ 5

4 - بهشت برای مهاجران و رنج کشندگان:

لَاذْخِلْنَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ 6

ص: 345

1- (1) همان.

2- (2) واقعه / 10-40.

5 - مقام فرمان بری و اطاعت:

مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ 1

6 - آنان که نماز بر پا می دارند و زکات می دهند:

وَلَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ 2

7 - ایمان و خداترسی:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ 3

8 - حق جویان:

فَأْتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ 4

9 - راستگویان:

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

5

10 - هجرت و جهاد در راه خدا:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا... يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ 6

و ده ها آیه دیگر قرآن کریم که در آن آیات، زلال رحمت و رضوان خداوند بر مؤمنین و پارسایان جاری است. آنان که فروغ ایمان و معرفت به خدا جانشان را لبریز و مالا مال از عشق و محبت به خداوند متعال ساخته است و جلوه های باورشان در اعمال و رفتارشان

ص: 346

می درخشد و در پرتو آن باور و رفتار نیک به خلعت قدسی مکارم اخلاق آراسته و به زینت فضایل مزین گشته اند. بهشت و نعمت های آن در قرآن بیان، و این مقام عالی، آراسته و آماده برای مؤمنان و پارسایان است. البته عظمت بهشت برای ما قابل درک نمی باشد و فقط جلوه ها و تجلیاتی از این مشرق تابان و آفتاب مهربانی خداوند بر افق سوره هایی از قرآن همانند: «الرحمن» و «الواقعه» و «انسان» و «مطففین» و صدها آیه دیگر می درخشد، گوارا باد بر بهشتیان هم جواری با ذوات مقدس پیامبران و اولیاء الهی و نیل به مقام رضوان و نظر به وجه الله.

## فرجام بد

از سوی دیگر، آیاتی در قرآن برای بازدارندگی و گریز از گناه به بیان عذاب و عقاب خداوند پرداخته و به تبیین و بازگویی عذاب جهنمیان می پردازد، البته در ابتدا با همان نگاه کلی و با عنوان «اصحاب شمال» به بیان عذاب آنان پرداخته و سپس با عناوین خاصی به شرح عذابشان می پردازد البته، سرآمد اهل جهنم منافقان کافرند.

### 1 - گروه اول منافقان کافر:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا 1

و نیز: وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ 2

و نیز: جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ 3

و خلاصه در یک عنوان کلی پیروان شیطان:

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ 4

ص: 347

فرمود: «از آن مقام با ننگ و عار و خواری بیرون رو! و (سوگند) که هر کس از آنها از تو پیروی کند جهنم را از شما همگی پر می‌کنم»<sup>(1)</sup>.

صدها آیه قرآن این حقیقت را تبیین و بازگو می‌کند و فرجام سخت و رنج‌آوری را برای گناهکاران رقم می‌زند.

### بازتاب اعمال بد و نیک در همین دنیا

البته افزون بر مجازات جهنم، مرتکبین بعضی از گناهان در همین دنیا به جزای عمل زشت خود می‌رسند همانند گناهایی که موجب حد و تعزیز می‌شوند و نیز پیامد منفی بعضی از گناهان در عرصه‌ی زندگی افراد بروز می‌کند، همانند قطع رحم، عاق والدین و اعراض و دوری از ذکر و یاد خداوند، خداوند می‌فرماید:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا ۚ

«و هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی سخت و تنگی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محسور می‌کنیم».

از منظر دیگر پرهیز از بعضی گناهان سبب عزت و شکوه شخص در همین دنیا می‌گردد و او را بر کرسی عزت و عظمت می‌نشانند، فرار حضرت یوسف از گناه، او را از چاه برگرفته و عزیز مصر می‌کند و خورشید و ماه و یازده ستاره‌ی آسمان عظمت «پدر، مادر و برادران» ساحت او را می‌ستایند. بعضی از اعمال نیک نیز، نتیجه و پاداش آن در همین دنیا آشکار می‌شود: احسان به پدر و مادر، صله ارحام، خدمت به مردم، صدقه و ذکر و یاد خدا و نماز شب، خیر و برکت خود را در همین دنیا آشکار می‌کنند و چشمه‌ای از فیوضات مادی و معنوی را به همراه دارند که از آن، زلال خیر و برکت در زندگی انسان جاری می‌گردد.<sup>(2)</sup>

نخستین دفتر از این مجموعه همزمان با میلاد امام هشتم علی بن موسی الرضا علیهما السلام به پایان رسید. بمنه و کرمه

11 ذی‌قعدة الحرام همزمان با دهه کرامت 1431

ص: 348

1- (1) اعراف / 18.

2- (3) یوسف / 4 و 100.

1. اخلاق در تفسیر مواهب الرحمن، غلامعلی عباسی فردوئی، ناشر: شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر، چاپ اول، 1389، قم.
2. اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله ترجمه اولین کتاب شیعه در زمان امیرالمؤمنین، تألیف: سلیم بن قیس متوفای 90 هـ - ق.
3. الاشارات و التنبیها، ابی علی حسین بن عبداللہ بن سینا مع الشرح للمحقق نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی و شرح الشرح للعلامه قطب الدین محمد بن محمد بن ابی جعفر الرازی، 1379 هـ - ق، مطبعه الحیدری.
4. اصول کافی، ثقه الاسلام کلینی رحمه الله، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، الطبعة الثامنة، 1387 هـ - ش، تهران.
5. امدادهای غیبی در زندگی بشر، استاد شهید آیہ اللہ مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم.
6. انساب الاشراف، تألیف: المورخ الشهیر احمد بن یحیی بن جابر البلاذری من اعلام القرن الثالث الهجری، حقه و علقه علیہ الشیخ محمداقر محمودی، دارالتعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى، 1977 م - 1397 هـ - ق، بیروت، لبنان.

7. بلاغات النساء، تأليف: ابی الفصل احمد بن ابی طاهر المعروف بابن طيفور، منشورات مکتبه بصيرت، قم.
8. پرتوی از مکتب زهرا عليها السلام، نویسنده: غلامعلی عباسی فردویی، ناشر: زائر آستانه مقدسه قم، چاپ اول، تابستان 1386 هـ - ش، قم.
9. تاریخ یعقوبی، تأليف: احمد بن ابی یعقوب «ابن ابی واضح یعقوبی» ترجمه: دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1347 ش، تهران.
10. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، تأليف: آیه الله السید حسن الصدر، طبع بامر نجله السید الصدر، شرکه النشر و الطباعه العراقیه المحدوده منشورات الاعلمی، تهران.
11. ترجمه تفسیر مجمع البیان، مؤلف: شیخ ابوعلی فضل بن حسن الطبرسی، ترجمه: حجه الاسلام والمسلمین آقای علی کرمی، مؤسسه انتشارات فراهانی.
12. تسنیم، آیه الله جوادی آملی، تحقیق و ویرایش حجه الاسلام علی اسلامی، ناشر: مرکز نشر اسراء، چاپ ششم، تیر 1386 هـ - ش، قم.
13. تفسیر الصافی، مولی محسن فیض کاشانی، صححه و قدم له و علق علیه العلامه الشیخ حسین الاعلمی، ناشر: منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولى، سال 1429 هـ -- 2008 م، بیروت - لبنان.
14. التفسیر الکبیر، فخر رازی، دار احیاء التراث العربی للطباعه و النشر، الطبعة الاولى، 1429 هـ -- 2008 م، بیروت، لبنان.
15. الجامع لاحکام القرآن، ابی عبدالله محمد بن احمد الانصاری القرطبی، الناشر: دارالمکاتب العربی للطباعه و النشر، 1387 ق 1967 م، قاهره.
16. چشمه در بستر، تأليف: مسعود پورسیدآقایی، ناشر: مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی حضور، چاپ دوم، پاییز 1375 هـ - ش.

17. حدیقه الشعراء، سیداحمد دیوان بیگی، زرین.
18. الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، صدرالدین محمد شیرازی، ناشر: شرکه دار المعارف الاسلامیه، قم.
19. حکمت الهی، محی الدین مهدی الهی قمشه، تهران.
20. خاستگاه فرهنگه نهج البلاغه، مؤلف: محمدحسن نادم، ناشر: نشر ادیان، چاپ دوم، زمستان 1384، قم.
21. خمسہ نظامی، نظامی گنجوی، امیرکبیر، تهران.
22. دلائل الامامه، المحدث الشیخ ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری، الناشر: مرکز الطباعه و النشر، فی مؤسسہ البعثه، الطبعة الاولی، 1413 هـ - ق، قم.
23. دیوان آشفته ی شیرازی، از انتشارات کانون تربیت شیراز، چاپ اول، اسفند 1349، شیراز.
24. دیوان ابوالخیر، ابوسعید ابوالخیر، کتابخانه سنایی.
25. دیوان اقبال لاهوری، اقبال، کتابخانه سنایی.
26. دیوان الهی قمشه ای، محی الدین الهی قمشه ای، علمیه اسلامیه.
27. دیوان امام خمینی قدس سره، امام خمینی قدس سره، مؤسسہ نشر آثار امام.
28. دیوان امیری فیروزکوهی، غزلیات و قصائد، جمع و تدوین و شرح و تعلیق: دکتر امیر بانوی مصفا، سال 1354 ش، تهران.
29. دیوان حافظ شیرازی، مقدمه: دکتر سیدمحمدرضا جلالی نائینی، خط: حسین خسروی، چاپ اول، بهار 1367 ش.



30. دیوان خلاق المعانی، ابوالفضل کمال الدین اسماعیل اصفهانی با مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهرست ها، به انضمام رساله القوس به اهتمام حسین بحرالعلومی، انتشارات کتابفروشی دهخدا، اسفند 1348، تهران.
31. دیوان رفعت سمنانی، رفعت سمنانی، بامداد.
32. دیوان شبستری، شیخ محمود شبستری، کتابخانه طهوری.
33. دیوان شرف الشعراء، بدرالدین قوامی رازی، از گویندگان نیمه اول قرن ششم، به تصحیح و اهتمام میرجلال الدین حسینی ارموی معروف به محدث، چاپ نخستین 1374 قمری 1334 شمسی، چاپخانه سپهر.
34. دیوان صائب، صائب تبریزی، نشر طلوع.
35. دیوان صدر معانی، عطار نیشابوری، انتشارات سنایی.
36. دیوان غزلیات و قصاید عطار، به اهتمام و تصحیح دکتر تقی تفصّلی، انتشارات انجمن آثار ملی (44).
37. دیوان کامل فروغی بسطامی، کتابفروشی سیروس.
38. دیوان کامل، دکتر قاسم رسا، ملک الشعراء آستان قدس رضوی، ناشر: کتابفروشی باستان، چاپ دوم، اسفند 1344 ش، مشهد.
39. دیوان لامع، محمد رفیع بن عبدالکریم در میانی، ناشر: دکتر محمود رفیعی، چاپ اول، سال 1365 ش، تهران.
40. دیوان مجیرالدین بیلقانی، تصحیح و تعلیق: دکتر محمدآبادی، ناشر: انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، اردیبهشت 1358 ش، تبریز.
41. دیوان ملاهادی سبزواری، ملاهادی سبزواری، نشر طلوع.

42. دیوان ملک الشعراء بهار، ملک الشعراء بهار، انتشارات علمی.
43. دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهرعلی گرگانی، از انتشارات کتابفروشی محمودی.
44. دیوان ناصر خسرو، ناصر خسرو، دانشگاه تهران.
45. دیوان وحشی، وحشی بافقی، جاویدان.
46. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، تألیف: محب الدین احمد بن عبدالله الطبری، دارالمعرفه للطباعه و النشر، 1974 م، بیروت - لبنان.
47. الرائد، فرهنگ الفبایی عربی - فارسی، تألیف: جبران مسعود، ترجمه: دکتر رضا انزابی نژاد، به نشر: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ پنجم، سال 1386 ش، آستان قدس رضوی.
48. ربیع الابرار و نصوص الاخبار، تصنیف محمود بن عمر الزمخشری، تحقیق: الدكتور سلیم النعیمی، احیاء التراث الاسلامی، بغداد.
49. رساله لقاء الله، آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی قدس سره، مقدمه، ترجمه، توضیح و تعلیق و اضافات از سید احمد فهری، ناشر: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی، چاپ چهارم، پاییز 1370 هـ - ش.
50. زن و اسوه های آسمانی، غلامعلی عباسی فردوئی، ناشر: زائر آستانه مقدسه قم، چاپ اول، 1387، قم.
51. زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، تألیف: دکتر سیدجعفر شهیدی، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دهم، تابستان 1368 هـ - ش، تهران.

52. سرالصلوه (معراج السالكين و صلوه العارفين)، امام خمینی قدس سره، ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ پنجم، پاییز 1377 ه - ش.

53. سعادت نامه، شیخ محمود شبستری، طهوری.

54. شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، تألیف: آیه الله حاج سیدعزالدین حسینی زنجانی، ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، آذر 1370 ه - ش، قم.

55. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، به تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه عیسی البابی الحلبی و شرکاه، الطبعة الاولى، 1378 ه - ق - 1959 م.

56. شواهد التنزیل، تألیف: الحافظ الکبیر عبیدالله بن عبدالله بن احمد المعروف بالحاکم الحسکانی، تحقیق و تعلیق: الشیخ محمدباقر المحمودی، مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، احیاء الثقافه الاسلامیه، الطبعة الاولى، 1411 ه - ق - 1990 م، تهران.

57. صحیفه ی فاطمیه، نویسنده: حمید احمدی، ناشر: انتشارات زائر آستانه مقدسه، چاپ اول، زمستان 1381 ش، قم.

58. صدای فاطمی فدک، محمد باقر انصاری - سیدحسین رجایی، انتشارات دلیل ما، چاپ یازدهم، بهار 1389، قم.

59. صدیقہ شہیدہ، مؤلف: سیدعبدالرزاق موسوی مقرر، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، سال 1414 ه - ق - 1372 ه - ش، قم.

60. طاقدیس، مولی احمد نراقی، امیرکبیر، تهران.

61. علل الشرایع، للشیخ الصدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، عنی بتصحیحہ و التعلیق علیہ، السید فضل الله الطباطبائی الیزدی، تصدی لنشره: مکتبه الطباطبائی بالمدرسه الفضیہ بقم.

62. علم امام «مجموعه مقالات» گزینش و تصحیح محمدحسن نادم، ناشر: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول، بهار 1388، قم.
63. الغدير، فی الكتاب و السنه و الادب، تألیف: الحبر العلم، الحجه المجاهد شيخنا الاكبر، الشيخ عبدالحسين احمد الاميني النجفي، ناشر: دارالكتب الاسلاميه، چاپ دوم، سال 1366 ش، تهران.
64. فاطمه الزهراء أمُّ الأئمة و سيده النساء، تألیف: الشيخ محمد حسن النائيني، الناشر: انتشارات النبوغ، چاپ دوم، سال 1416 هـ - ق، قم.
65. فاطمه الزهراء سرّ الوجود، السيد عادل العلوي، نشر: مكتب سماحه آيه الله العظمى الشيخ ميرزا جواد التبريزي، الطبعة الاولى، 1421 هـ - ق - 2000 م، قم.
66. فاطمه الزهراء ليله القدر، تألیف: السيد عادل العلوي، نشر: المؤسسة الاسلاميه العامه للتبليغ و الارشاد، الطبعة الاولى 1416 هـ - ق، مكتبه بصيرتي، قم.
67. فاطمه الزهراء عليها السلام من المهد إلى اللحد، تألیف: السيد محمدكاظم القزويني، دارالعالم الاسلامي، چاپ دوم، 1401 هـ - ق، 1981 م، بيروت.
68. فاطمه الزهراء عليها السلام في القرآن، السيد صادق الحسيني الشيرازي، ناشر: مؤسسه الفكر الاسلامي، چاپ دوم، سال 1412 هـ - ق، 1370 هـ - ش، قم.
69. فاطمه الزهراء عليها السلام بهجه قلب المصطفى صلى الله عليه وآله، احمد الرحمانى الهمدانى، ناشر: مؤسسه النعمان للطباعة و النشر و التوزيع، حسن محمد ابراهيم على، سال 1413 هـ - 1992 م، بيروت، لبنان.
70. فاطمه دختر محمد صلى الله عليه وآله، سيد جعفر شهيدى، كتابروشى حافظ، تهران.
71. فاطمه زهرا عليها السلام از ولادت تا شهادت، مؤلف: آيه الله سيدمحمدكاظم قزوينى، مترجم: على كرمى، ناشر: نشر مرتضى، چاپ دوم، تابستان 1377، قم.

72. الفتوحات المکیه، محی الحق و الدین أبی عبداللہ، محمد بن علی المعروف بابن عربی الحاتمی الطائی، دار صادر، بیروت.

73. فرهنگ تلمیحات، دکتر سیروس شمیسا، فردوس.

74. فرهنگ علوم عقلی، تألیف: سیدجعفر سجادی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، اردیبهشت 1361 هـ - ش، رجب 1402 هـ - ق، تهران.

75. قصائد و غزلیات سعدی، سعدی، امیرکبیر، تهران.

76. کشکول شیخ بهایی موش و گربه، دفتر اول، اشعار فارسی شیخ بهایی «غزلیات، مثنوی، نان و حلوا، مثنوی شیر و شکر، مثنوی نان و پنیر».

77. کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی، مقدمه: استاد سیدمحمدعلی صفیر، تصحیح: محمد پیمان، ناشر: از انتشارات کتابخانه سینایی، چاپ سوم، سال 1368 هـ - ش.

78. کلیات سعدی، سعدی، امیرکبیر، تهران.

79. کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد مولوی رومی، مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، 1345 هـ - ش، تهران.

80. الکوکب الدری، تألیف: الشیخ مهدی المازندرانی الحاتری، الناشر: انتشارات الشریف الرضی، الطبعة الاولى، 1410 هـ - ق - 1368 هـ - ش، قم.

81. گلستان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ چهارم، تهران.

82. لسان العرب، تألیف: العلامة ابن منظور، صححه و علق علیه و وضع فهارسه، علی شیری، دار احیاء التراث العربی للطباعة و النشر و التوزیع، الطبعة الاولى 1408 هـ - ق - 1988 م.

83. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهاردهم، 1381، چاپ پانزدهم، سال 1383، تهران.
84. مجمع البحرین، للعالم المحدث الفقیه الشیخ فخرالدین الطریحی، ناشر: دار و مکتبه الهلال، الطبعة الاولى، 1985 م، بیروت - لبنان.
85. مخزن الاسرار، جامی، انتشارات سکه.
86. مصباح الشریعه، منسوب به امام صادق علیه السلام، ترجمه و شرح: علامه مصطفوی، ناشر: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ اول، 1382 ش، تهران.
87. مصنف ابن ابی شیبہ فی الاحادیث و الآثار، للحافظ عبدالدین محمد بن ابی شیبہ، ضبطه و علق علیه الاستاذ سعید اللحام، دار الفکر، سال 1414 هـ - ق - 1994 م، بیروت - لبنان.
88. معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، محمد دشتی (با همکاری جمعی از محققان)، ناشر: نشر مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین، چاپ اول، زمستان 1374 ش، قم.
89. معجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی، ناشر: انتشارات اسلامی، چاپ دوم، 1374، تهران.
90. المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، سیدکاظم محمدی - محمد دشتی، ناشر: نشر امام علی علیه السلام، چاپ دوم، آبان 1369، قم.
91. معجم مفردات الفاظ القرآن، الراغب الاصفهانی، تحقیق: ندیم مرعشی، دار الکاتب العربی.
92. منطق الطیر، شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر سیدصادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1342 ش، تهران.

93. مواهب الرحمن فى تفسير القرآن، آيه الله العظمى السيد عبدالاعلى الموسوى السبزوارى، الناشر: انتشارات دارالتفسير، الطبعة الثانية، 1428 هـ - 2007 م، النجف الاشرف.
94. الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء عليها السلام، تأليف: اسماعيل الانصارى الزنجانى، ناشر: دليل ما، الطبعة الاولى، 1428 هـ - ق 1386 هـ - ش، قم.
95. الميزان فى تفسير القرآن، تأليف: العلامة السيد محمدحسين الطباطبايى، منشورات مؤسسه الاعلمى، الطبعة الاولى، 1417 هـ - ق - 1997 م، بيروت، لبنان.
96. نهج البلاغه، نقدها و پاسخ ها، مؤلف: محمدحسن نادم، ناشر: نشر اديان، چاپ اول، زمستان 1388، قم.
97. نهج البلاغه، مترجم: دكتور سيدجعفر شهيدى، ناشر: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، چاپ دوم، سال 1370، تهران.
98. نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار، محمد بن معتمدخان البدخشانى الحارثى، تقديم و تحقيق و تعليق، محمد هادى الامينى، ناشر: مكتبه الامام اميرالمؤمنين على عليه السلام، الطبعة الاولى، 1403 هـ - 1362 ش، اصفهان.
99. وسائل الشيعه، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملى، عنى بتصحيحه و تحقيقه، الشيخ عبدالرحيم الربانى الشيرازى، دار احياء التراث العربى، الطبعة الرابعه 1391 هـ - ق، بيروت، لبنان.
100. ينابيع الموده، قندوزى، چاپ سنگى، قطع رحلى، بى تا، بى جا.

سرشناسه: عباسی، غلام علی، 1334 -

عنوان قرارداد: خطبه فدک. فارسی. شرح

عنوان و نام پدیدآور: مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه [کتاب] / مولف غلامعلی عباسی فردویی.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1390 -

مشخصات ظاهری: 3 ج.

فروست: انتشارات آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه، 446

شابک: 40000 ریال : ج. 1 : 9-184-180-964-978 ؛ 150000 ریال : ج. 2 : 5-351-180-964-978 ؛ 200000 ریال : ج. 3 : 0-372-180-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: ج. 2 (چاپ اول: [1392]).

یادداشت: ج. 3 (چاپ اول: 1393) (فیپا).

مندرجات: ج. 1. توحید یا فروغ خداشناسی. - ج. 2. نبوت، ولایت و فلسفه احکام. - ج. 3. سقیفه، فدک، امامت، معاد

موضوع: فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11ق. . خطبه فدک -- نقد و تفسیر

موضوع: الهیات

شناسه افزوده: فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11ق. . خطبه فدک . شرح

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره: BP27/22/ع13م2 1390

رده بندی دیویی: 297/973

شماره کتابشناسی ملی: 2423028



ص: 1

اشاره

مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه

مؤلف غلامعلی عباسی فردویی

ص: 2

تقدیم:

به ساحت ملکوتی اول مظلوم جهان

مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام

اجر و پاداش معنوی این اثر - اگر مقبول درگاه حضرت حق

واقع شود - نثار روح پدر و مادر بزرگوaram که زلال محبت و

دل دادگی به قرآن و عترت را در جانم جاری ساختند

و به همه ی شهیدان انقلاب اسلامی به ویژه برادر

شهیدم علی اکبر رنجبر فردوئی.

ص: 3



سخن ما 17

پرتو اول: رسول برگزیده

آیات و نشانه های برگزیدگی 26

الف) قرآن 26

اعجاز قرآن 30

آفاق اعجاز قرآن 32

1. اعجاز بیانی 32

2. اعجاز تشریحی قرآن 34

3. اعجاز عددی قرآن 35

4. اعجاز قرآن از منظر هماهنگی 36

5. اعجاز علمی 40

6. اخبار غیبی 43

7. اعجاز محتوایی 45

8. اعجاز در آهنگ و لحن 49

قرآن از منظر اهل البیت علیهم السلام 50

1. نخستین مهمانان خدا 50

ص: 5

2. برترین موجود خداوند 50
3. قرآن، منجی و نجات دهنده 51
4. مشعل فروزنده راه بهشت 51
5. وسیله ربانی و قدوسی شدن 51
6. قرآن، بال پرواز 52
7. قرائت قرآن درجه ای از نبوت 52
8. قرآن، عامل نورانیت 53
9. دست یابی به ثواب شاکران 54
10. حاملان قرآن محشور با پیامبران 54
11. قرآن، مایه نشاط دل ها 54
12. قرآن بحر بی کرانه معرفت 55
13. یگانه عامل بی نیازی 55
- ب) خاتمیت، آیت برگزیدگی 56
- آخرین پیامبر از منظر روایات 60
- پرتو دوم: علت برگزیدگی
- بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله 74
- پیامبران 74
- تجلی اعظم 83
- جهان در آستانه بعثت 89
- سرزمین وحی یا جزیره العرب 90
1. اوضاع سیاسی 91

2. فرهنگ، آداب و رسوم 93

3. زن و نظام خانواده 96

4. وضعیت اقتصادی 98

5. وضعیت دینی 99

جاهلیت 101

ص:6

اوضاع سایر ملل در آستانه بعثت 104

امپراتوری ایران 104

1. حکومت و نظام جامعه 105

2. نظام خانواده و حقوق زن 106

3. دین و مذهب 107

امپراتوری روم شرقی 108

دین و فرهنگ رومیان 108

رسالت جهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله 110

جهانی بودن رسالت و نامه به سران کشورها 112

سفیر اسلام به دربار ایران 114

نامه به مقوقس 115

پیک اسلام در سرزمین حبشه 118

نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر غسان 121

سفیر اسلام در سرزمین یمامه 122

نشانی بارز بر جهانی بودن اسلام 124

فطرت، آینه خدانما 127

پرتو سوم: تجلیات بعثت

تمدن، جلوه ای از رسالت 133

تحولات تاریخی یا نظامی قانونمند 138

پرتو چهارم: غروب آفتاب

رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در نگاه عرشی فاطمه علیها السلام 159





پرتو پنجم: امت، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

سخن حضرت فاطمه علیها السلام به اهل مجلس 170

عبادت، آرمان پیامبران علیهم السلام 175

آرمان بندگی 175

شیطان در کمین گاه 177

فلسفه محاکمه و دادگاه 179

حضرت زهرا علیها السلام و یادآوری بیعت عقبه 184

پرتو ششم: چراغ های هدایت

الف) عترت، آفتاب هدایت 188

علی ولی الله 197

عصمت ائمه علیهم السلام 198

مشرق امامت و تجلی امام از نگاه علی علیه السلام 208

از منظر حضرت فاطمه علیها السلام 221

بازگشت به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله 222

گلایه از قریش 224

ب) قرآن، چراغ هدایت 225

عترت، ترجمان قرآن 228

برخی از اصحاب مفسر 230

جمال قرآنی آل الله در زیارات 240

سیمای اهل بیت علیهم السلام در قرآن 243

سوره حمد 243

سوره بقره 244

سوره آل عمران 247

سوره نساء 250

ص: 8

- سوره مائده 251
- سوره اعراف 254
- سوره انفال 255
- سوره توبه 257
- سوره يونس 258
- سوره هود 260
- سوره يوسف 261
- سوره رعد 261
- سوره ابراهيم 263
- سوره حجر 264
- سوره نحل 265
- سوره اسراء 266
- سوره كهف 267
- سوره مريم 268
- سوره طه 269
- سوره انبياء 271
- سوره حج 273
- سوره مؤمنون 274
- سوره نور 276
- سوره فرقان 277
- سوره شعراء 278

سوره نمل 279

سوره قصص 279

سوره عنكبوت 281

سوره روم 282

سوره لقمان 283

سوره سجده 283

ص: 9

سوره احزاب 285

سوره فاطر 287

سوره صافات 288

سوره ص 288

سوره زمر 289

سوره غافر 290

سوره فصلت 290

سوره شوری 290

سوره زخرف 291

سوره جائیه 292

سوره محمد صلی الله علیه و آله 292

سوره فتح 294

سوره حجرات 295

سوره ق 295

سوره ذاریات 296

سوره طور 296

سوره الرحمن 296

سوره واقعه 297

سوره حدید 298

سوره مجادله 299

سوره حشر 300

سوره صف 300

سوره جمعه 301

سوره تغابن 301

سوره تحریم 301

سوره ملک 302

سوره قلم 302

ص: 10

- سوره حاقه 303
- سوره معارج 303
- سوره جن 304
- سوره مزمل 304
- سوره مدثر 304
- سوره قیامت 305
- سوره انسان 305
- سوره مرسلات 306
- سوره نبأ 306
- سوره نازعات 307
- سوره عبس 307
- سوره مطففین 308
- سوره فجر 308
- سوره بلد 309
- سوره شمس 310
- سوره ضحی 310
- سوره شرح 311
- سوره تین 311
- سوره بینہ 311
- سوره قارعه 312
- سوره تکاثر 312



سوره عصر 313

سوره کوثر 313

همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام 314

فروغ اهل بیت علیهم السلام 317

نمایش حقیقت 320

مصادیق اهل بیت علیهم السلام 322

ص: 11

امامان معصوم در دایره اهل بیت علیهم السلام 325

عصمت، نشانه ای ملکوتی 327

1. عصمت علمی 327

2. عصمت عملی 329

همراهی و همتایی قرآن و عترت 332

دو جلوه همتایی قرآن و عترت 334

پرتو هفتم: شریعت، چراغی فراروی امت

الف) زلال ایمان 346

طنین اخلاص 347

ایمان و بندگی 352

انسان و جهان از منظر ایمان مذهبی 353

جلوه کلام فاطمی 354

فواید ایمان 355

ایمان در قرآن 360

مراتب و آفاق ایمان 362

آلایش به شرک 364

درکات شرک 364

تاریکی ریا 366

نفاق و ریا پیامد شوم شرک 367

درمان ریا 372

نشانه های اخلاص در کلام اهل بیت علیهم السلام 373

1. بصیرت و نورانیت دل 375

2. خضوع همه موجودات در مقابل او 375

3. کفایت امور 375

4. کامیابی و سعادت 375

ص: 12

5. کمال عبادت 376

6. قبول عبادت 376

بازگشت به کلام عصمت کبری 377

ب) نماز مخزن اسرار ملکوت 383

1. راز طهارت 383

2. راز قبله 384

3. راز تکبیرهای نماز 387

4. راز تکبیره الاحرام 389

5. راز نیت 389

6. راز قرائت 390

7. راز قیام 394

8. رازهای رکوع و سجود 396

راز دو سجده 399

جایگاه سجده در روایات 400

9. راز قنوت 403

نزاهت و پیراستگی از خودپرستی 404

سیمای متکبران در آینه وحی 411

ج) روزه و پایداری اخلاص 416

د) زکات مایه فزونی مال و رزق 424

ه -) حج، تجلی گاه بندگی و اقتدار اسلام 428

1. حج در نگاه قرآن 428

2. حج در آینه روایات 429

آفاق عرشی 432

تجلی بندگی 433

حج، وحی مجسم 435

حج، توحید مجسم 437

حج تجلی معاد 437

ص: 13

حج نمایشی از اقتدار اسلام 438

کانون قیام 439

کعبه افق برین آزادی و آزادگی 441

حج، افق برین برائت و دوستی 442

حج، مکتب ولایت و دوستی 444

حج در عرصه ملک و ملکوت 446

اماکن قدسی حج 448

حجرالاسود 450

ارکان کعبه 450

مُلْتَزَم 451

مُسْتَجَار 451

مقام ابراهیم علیه السلام 452

حجر اسماعیل 452

حطیم 453

زمزم 453

حرم و مکه 454

مکه 456

بازتابشی از سخن حضرت فاطمه علیها السلام 457

(و) عدل جلوه یقین 457

عدل، آرمان پیامبران علیهم السلام 460

(ز) امامت محور وفاق و همدلی 464

ح) جهاد، مایه عزت اسلام 464

جهاد رمز عزت 466

جهاد از منظر امام علی علیه السلام 469

ط) جایگاه صبر در کلام حضرت زهرا علیها السلام 473

ی) قصاص در کلام بانوی عصمت 479

ک) امر به معروف در خطبه حضرت زهرا علیها السلام 481

ص: 14

فروغ سخن حضرت فاطمه علیها السلام 485

ل) جایگاه والدین در خطبه حضرت زهرا علیها السلام 486

م) صله ارحام در خطبه فاطمیه 489

ن) وفای به نذر در خطبه فاطمیه 494

س) پیامد کم فروشی 496

ع) خمر و آثار زیانبار آن 497

ف) بازدارندگی از پلیدی 500

ص) جامعه عقیف 502

ق) پاسداری از مال یتیم 503

ر) زلال عدل و انس رعیت 504

ش) تاریکی شرک 505

کتابنامه 511

ص: 15





خطبه «فدکیه» حضرت فاطمه علیها السلام منشوری الهی، آفتابی هدایتگر و بازتابش و ترجمانی از آیات قرآن کریم است. در حقیقت، یادگار نبوت با جلوه‌هایی از تجلیات وحی که از آینه حقیقت نمای جان آن حضرت می‌درخشید و مفاهیمی که از صقع ملکوت بر لوح ضمیر او نگاشته بود مخاطبان را پند و اندرز داد و هدایت نمود. آن حضرت در این سخنان، آیات قرآن را تفسیر کرد و حجاب نور از چهره عرشی این آیات برگرفت. او از سرچشمه وحی، رود نور جاری ساخت و آیات هدایتگر قرآن را فراروی مخاطبان قرار داد؛ قرآنی که کتاب هدایت است و در آیاتی به معرفی و بیان عظمت و حقانیت خود پرداخته است. در برخی از این آیات نکته‌هایی آمده که هر خردمند و صاحب تأملی را به ممتاز بودن قرآن کریم از دیگر کتاب‌ها و فکرها و الهی و آسمانی بودن این کتاب معتقد می‌سازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف و ستودگی قرآن فرمود:

«الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ؛ (1) قرآن بعد از خداوند از همه کائنات برتر است».

و نیز فرمود: «فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ». (2)

در جایی دیگر فرمود: «الْقُرْآنُ غِنَى لَا غِنَى دُونَهُ وَلَا فَقْرَ بَعْدَهُ». (3)

همچنین فرمودند: «الْقُرْآنُ مَادِبُهُ اللَّهُ فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَادِبِهِ اللَّهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ وَهُوَ التُّورُ الْمُبِينُ». (4)

ص: 17

1- (1) جامع الاخبار، محمد بن محمد الشعیری، ص 40؛ بحار الانور، ج 92، ص 19.

2- (2) همان.

3- (3) همان.

4- (4) همان.

علی علیه السلام نیز قرآن را در آفاق «نهج البلاغه» به تجلیات سرمدی متجلی ساخته؛ همان گونه که امام سجاد علیه السلام نیز در زبور آل محمد صلی الله علیه و آله قرآن را دارای معارف عجیب و پایان ناپذیر خوانده است و افق های برین و روشنی از آفاق ملکوتی این کتاب حکیم را، برابر چشم خرد اندیشمندان گشوده است. (1)

زلال این کوثر نور که مقدس ترین، الهی ترین، عقلانی ترین، انسان سازترین، هدایت بخش ترین، فردسازترین و جامعه پردازترین کتاب آسمانی است، خطبه فاطمی را لبریز ساخته و بانوی عظمی حضرت صدیقه کبری علیها السلام الهیات و معارف ربانی، ولایتمداری، نبوت، همتایی قرآن و عترت، و فلسفه هدایتگر احکام را از بطون موج و گنجینه علم «لدن» این کتاب حکیم، چون رودی از نور به سرزمین فرهنگستان اسلامی جاری فرمود تا شکوفه های فضیلت و پارسایی، حق بینی و حق شناسی و حق مداری، علی شناسی و ولایتمداری شکوفا گردد.

بدون شک، قرآن کریم و امام معصوم، دو چهره یک واقعیت و دو ظهور از یک حقیقتند؛ یعنی انسان کامل، قرآن ممثل است و قرآن کریم، انسان کامل مدون. امام معصوم، قرآن عینی است و قرآن، امام علمی؛ امام قرآن ناطق و قرآن، امام صامت است. در واقع، این حقیقت، ظهور و تجلی حدیث شریف «ثقلین» و راز و رمز جاودانگی دین است.

از سوی دیگر، یادگار نبوت به مردم بیم داد و آنان را از فرجام بدعتی که آفریدند ترساند، چون او همانند پدر بزرگوارش بشارت دهنده و بیم دهنده است، تا شاید بار دیگر مردم به راه سعادت که همان عبودیت و بندگی خداست راه یابند به بیان دیگر، آن حضرت می خواستند حق به صاحب ولایت و آفتاب غدیر باز گردانده شود و اگر هم چنین اتفاقی نمی افتد آن حضرت به تکلیف الهی خود عمل کرده و نزد خدای متعال مأجورند.

باری، آن حضرت به پاسداشت صیانت و حراست از دین خطبه ای خواند تا این ودیعه الهی و موهبت آسمانی باقی و جاودانه بماند و شمس طالع دین، گستره حیات بشر را روشن نماید و فرصت بهره مندی از مواهب الهی را فراهم سازد تا آدمی با بهره گیری از دین و تمامی توانمندی های لازم به برترین جایگاه خود، یعنی مقام خلافت الهی در زمین، و عبودیت و عنایت در آسمان نایل گردد.

ص: 18

این برترین موهبت الهی همواره مورد تهدیدهای جباران و نیز تحریف اربابان قدرت و نیرنگ بوده است. در واقع، انسان های برخوردار از دین در پرتو قدرت و عزت دین به جایگاهی می رسند که قدرت های طغیان گر همواره از آنها هراسناک اند و در مقام طرد و نفی آنان اقدام می کنند. اربابان قدرت، تمام توان خویش را در جدایی دین از عرصه حیات بشری به کار می گیرند و این فرموده قرآن شامل حال آنان است: **وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ 1**.

این پیکار مستمر و همه جانبه گاهی در لباس جنگ نظامی رخ می نماید و زمانی در کسوت فرهنگی و عقیدتی، یا دامن زدن به انحرافات و بدعتها.

بدیهی است که مقابله در این کارزار به مراتب از نبرد در میدان نظامی سخت تر است. به هر روی دین نیز چون هر پدیده دیگر اوج و فراز و فرود و نزول دارد. از طرفی با قیام پیامبران و یاران آنان پیروز و فروزنده است و با غروب آنان ابر غربت بر آن سایه می افکند.

در روزگاری که حق مداران و خداپرستان پیروز و فاتحاند، دین با فروغ و طنین تمام در ذهن ها و زبان ها، در عقل ها و قلب ها در حرکت و حضور است. دین، دریایی خروشان و موج است که موج های آن صخره های بیداد و جهالت را می شکند. این مقوله آسمانی و آفتاب هدایت - که سابقه ای به امتداد تاریخ بشر و ادامه ای به استمرار جهان دارد - پیوسته بر چهره حق جویان نور می افشاند.

در دوران اوج و پیروزی دین است که فرشتگان و مؤمنان با سروش: **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ 2** و **إِذَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا 3** این شکوه و جلال را جشن می گیرند. ولی آن گاه که نفاق و شیطان با هم یکی شدند و به نبرد با دین برخاستند و بوی نفرت انگیز فتح و ظفر آنان استشمام گردید، دین باوران و حافظان آن به یاری دین می شتابند و اگر سخنان آنان شنیده نشد، لاجرم زانوی غم در بغل گرفته به کناری می روند.

صدیقه شهیده این دفاع و یاری از دین خدا و ولایتمداری دینی را با تمام وجود انجام داد و در خطبه الهی خویش، این جهاد حماسی را جاودان و ابدی نمود. آن حضرت با کلام

آسمانی اش حجاب نور از چهره همتایی قرآن و عترت - این دو یادگار پیامبر - برگرفت و هماهنگی این دو حقیقت ربوبی و میراث ماندگار نبوی صلی الله علیه و آله را مصباح هدایت مردم قرار داد، تا آنان تأملی کنند و از بیراهه بدعت و نفاق بازگردند. یادگار نبوت با انقلاب بزرگ فرهنگی و نهضت اشک 75 روزه خود، افق برین اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را نشان داد و دانشگاه بزرگ معرفت و معارف شیعی را بنیان نهاد. بنابراین در ثنا و ستایش آن بانوی عرشی باید چنین گفت:.

«فقاطمه الزهراء قطب الاولياء والعرفا و معراج الأنبياء والأوصياء صدرها خزانه الأسرار و وجودها ملتقى الأنوار، فهي حلقة الوصل بين انوار النبوة و انوار الامامة» .

در پایان با سپاس از درگاه الهی به خاطر توفیق این خدمت، از حمایت های تولیت محترم آستان مقدس حضرت آیت الله سید محمد سعیدی دامت افاضاته، مدیریت پژوهش آستان مقدس دکتر احمد عابدی و معاونت ایشان حجت الاسلام والمسلمین علی اشرف عبدی و آقایان محمدرضا هوایی و محسن زند و کلیه دست اندرکاران امور چاپ قدردانی می نمایم.

مدیریت پژوهشی

آستان مقدس

ص:20

فاطمه علیها السلام در فراز آغازین خطبه، توحید و یگانه شناسی را تبیین و ستود و افق های ملکوتی معرفت و خداشناسی را گشودند؛ حمد و سپاس و ثنای خدای متعال را بجا آورد، و نعمت های خدا را بیان نموده و آفرینش بدیع آفریدگار را تمجید کرد. نگارستان بی کران هستی را به تماشا نشست و آفتاب حکمت جهان آفرین را نمایان ساخت. هستی ممکن را در پرتو ربوبیت آفریدگار بالنده و هدفمند توصیف نمود. آفاق آفرینش را نورباران و به خلعت حکمت الهی بیاراست، بندگی و عبودیت را ثمره معرفت و عزت پایدار را دست آورد بندگی خدا بیان داشت.

آفرینش حکیمانه را تعالی خواه و مقصد نیک آفرینش را بازگشت به خدا معرفی کرد و در این دو سویه نور و مشرق تابان، از خدا به خدا، فلسفه رسالت و هدایت تشریحی را بیان نمود.

اینک با این بیان، از رسالت و نبوت اعظم رسولان و هدف آسمانی آن حضرت سخن می گوید:

وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إِخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ يَجْتَبِيَهُ، وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اسْتَجِبَهُ...؛(1)

گواهی می دهم که پدرم محمد صلی الله علیه و آله بنده او و فرستاد اوست، پیش از آنکه او را بیافریند، برگزید و پیش از پیمبری تشریف انتخاب بخشید و او را به «محمد رسول برگزیده» نامید که سزاوار بود؛ و این هنگامی بود که آفریدگان از دیده نهان بودند، و در پس پرده بیم، نگران، و در پهنه بیابان عدم، سرگردان.

ص: 21

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 15؛ دلائل الامامه، طبری، ص 112؛ کشف الغمه، إربلی، ج 2، صص 204 و 205؛ الأحتجاج، طبرسی، ج 1، ص 120، بحار الانوار، ج 29، ص 221.

به هر روی، رسول خدا فروغ نخست است که از مشرق جود رحمانیت خدای متعال تجلی کرد. او صادر اول و عقل نخست است و همه آفرینش جلوه جمال و جلال اویند.

در حدیث شریف از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي؛ (1) اول موجودی که خداوند آفرید نور من بود».

و در حدیث دیگری نیز امام هفتم از رسول خدا پیرامون رمز و راز برتری ائمه هدی علیهم السلام بر فرشتگان چنین نقل می فرماید: «لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحَنَا». (2)

باری، انتخاب و برگزیدگی محمد صلی الله علیه و آله به پیش از آفریدنش باز می گردد و به قول شاعر:

بودم آن روز من از طائفه دردکشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

عترت معصومین علیهم السلام نیز از همان تجلی نورند. امیرالمؤمنین در حدیثی می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ...؛ بدون شک خدای تبارک و تعالی یکتا و بی همتاست و در وحدانیت و یگانگی خود یگانه است، سپس تکلم فرمود به کلمه ای که نور شد و از آن نور محمد صلی الله علیه و آله و من و عترت مرا خلق نمود. بار دیگر تکلم فرمود که روح شد و پیامبر و ما را در آن روح نهاد و بدین سبب است که ما روح و کلمات خدا و واسطه های خدا و خلقت هستیم. همواره در سایه سبزی بودیم، آن گاه که از خورشید و آفتاب و شب و روز خبری نبود و بیننده ای وجود نداشت و قبل از آفرینش مخلوقات خدا را عبادت و تقدیس و تسبیح می گفتیم و خدا از همه پیامبران بر ایمان و نصرت ما پیمان گرفت و آیه مبارکه به این حقیقت اشاره می کند. (3)

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَضُكُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ 4 .

ص: 22

1- (1) عوالم اللغوی، ج 4، ص 99، ح 140.

2- (2) کمال الدین، ج 1، ص 255.

3- (3) تأویل الآیات الظاهره، صص 121 و 122.

باری، آن کاتب غیبی صور و نقوش کتاب آفرینش را نگاشت و آیات حسن و جمال خود را در اوراق آفاق و انفس پدیدار ساخت؛ همان طور که فرمود: آیَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمُ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ<sup>1</sup>

اولین قلم او که واسطه ظهور و تجلی همه جلوه های آفریده ها از مجردات و ملکوت تا نظام ماده و ناسوت گردید، نور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که به عنوان حقیقت محمدیه تجلی کرد که او آدم اول و عقل و صادر اول است.

آنچه اول شد برون از جیب غیب بود نور پاک او بی هیچ ریب

بعد از آن چون نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم

یک علم از نور پاکش عالم است یک علم ذریت است و آدم است(1)

ابن عربی در فتوحات پیرامون این حقیقت چنین می نگارد: «... و أوَّل موجود فيه الحقیقه المحمديه الرحمانیه...»(2)

و نیز همو در باب دوازدهم از این کتاب چنین می نگارد:

إعلم أيُّدك الله أنه لما خلق الله الإرواح... خلق الروح المدبره روح محمد صلی الله علیه و آله ثم صدرت الارواح عند الحركات فكان لها وجود في عالم الغيب دون عالم الشهاده و أعلمه الله بنبوته و بشره بها و آدم لم يكن إلا كما قال بين الماء و الطين و انتهای الزمان بالاسم الباطن في حق محمد صلی الله علیه و آله(3).

او طلیعه این باب را به این اشعار می آراید:

ألا بابی من كان ملكا و سیدا و آدم بين الماء و الطين واقف

فذاك الرسول الابطحي محمد له في العلي مجد تليه و طارف

أتى بزمان السعد في آخر الهدى و كانت له في كل عصر مواقف(4)

ص: 23

1- (2) حکمت الهی، ج 1، ص 289.

2- (3) الفتوحات المکیه، ابن عربی، ج 1، ص 118.

3- (4) همان، ص 143.

4- (5) همان.



به هر روی، آن حضرت فرمود: «کنت نبیاً...»؛ من پیامبر بودم آنگاه که آدم هنوز در لایه آب و خاک نهان بود و نقرمود من موجود یا انسان بودم؛ پس همان گونه که فاطمه علیها السلام فرمودند: «إِخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ يَجْتَبِيَهُ وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ يَتَعْتَهُ...»؛ خداوند او را پیش از آنکه بیافریند برگزید و پیش از رسالت تشریف انتخاب بخشید».

این سخن حضرت فاطمه همان بازتاب حقیقت قرآن در جان فاطمه علیها السلام است؛ زیرا آن حضرت قلب رسول خدا بوده و قلب آن حضرت نیز تجلی گاه حقیقت کلام خداست.

اگر پرتوی از این تجلی در اندیشه و گفتار ابن عربی ظاهر گشته، از این روست که فتوحات او مزین و آراسته به تجلیات قرآنی است و این جلوه و حقایق قرآنی برای او فتح آفاق کرده و پرده از چهره حقایق و اسرار برگرفته و او را به نگارش «الفتوحات» مفتخر ساخته است.

پس در عالم باطن و غیب او آفتاب نبوت است که در بستر زمان و در عرصه عالم شهود فروغ او از مشارق خاصی تجلی کرده و سلسله پیامبران نائبان آن بزرگوارند. (1)

ظاهراً آن شاخ اصل میوه است باطناً بهر ثمر شد شاخ هست

گرنبودی میل و امید ثمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر

پس به معنی آن شجر از میوه زاد گربه صورت از شجر بودش ولاد

مصطفی زین گفت کادم و انبیاء خلف من باشند در زیر لوا

بهر این فرموده است آن ذوفنون رمز نحن الاخرون السابقون

گر به صورت من زادم زاده ام من به معنی جدّ جدّ افتاده ام

کز برای من بدش سجده ی ملک وزپی من رفت تا هفتم فلک

پس زمن زایید در معنی پدر پس زمیوه زاد در معنی شجر (2)

به همین دلیل گفته شده که: «آدم ابوالبشر خلیفه ی جناب رسول خداست». (3)

به راستی شخصیت آن بی مثال چگونه ستودنی است و مگر آدمی را یارای توصیف آن والا گهر است؟

ص: 24

1- (1) الفتوحات المکیه، ج 1، ص 144.

2- (2) نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص 391.

3- (3) شرح دفتر دل، آیت الله حسن زاده آملی، ج 1، ص 275.

آنکه مظهر اتم انسان کامل است و وجودش واسطه رحمت رحمانیه و رحمیه خداوند متعال.

عارفان در توصیفش چنین نگاشته اند:

«الحقیقه المحمّديه هی حقیقه هذا النوع الانسانی فی الحضرة العلمیه» (1).

و نیز در توصیف نبوتش گفته اند:

«إِنَّ المربته المحمديه محیط بجميع مراتب الانبیاء نبوه و ولایه» (2).

به هر روی، او سر خط حلقه هستی است و همه پیامبران از مشکلات وجود او درخشیدند (3).

دو سر خط حلقه هستی به حقیقت به هم توپیوستی (4).

خداوند قلب او را وسیع ترین قلب ها یافت و قرآن را که کتاب مدون انسان و عالم است یکباره در قلبش نهاد.

نه آن پیغمبر ختمی مآب است که جان پاک اوام الکتاب است

نه حرفی خواند و نی خطی نوشته است ولیکن ماسوی در وی سرشته است (5).

از این رو، دین و رسالتش بر همه ادیان ظاهر و غالب است؛ همان طور که خدای متعال می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ 6

نابغه در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین سروده است:

ألم تر أن الله أعطاك سورة تری كل ملك دونها يتذبذب

بأنك شمس و الملوك كواكب اذا طلعت لم يبد منها كوكب (6).

ص: 25

---

1- (1) همان، ص 616.

2- (2) همان، ص 261.

3- (3) همان، ص 262.

4- (4) همان.

5- (5) همان، ص 615.

6- (7) الفتوحات المکیه، ج 1، ص 145.

این منزلت محمد برگزیده خداست که چون آفتاب نبوتش تجلی کرد، ستارگان در پرتو نور آن محو گردند.

او تجلی نور خداست:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ... بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ 1

ابن عربی در ادامه می نگارد:

... فشبّه نوره بالمصباح فلم يكن اقرب إليه قبولاً في ذلك الهباء إلا حقيقه محمد صلى الله عليه وآله المسماه بالعقل، فكان سيد العالم بأسره، وأول ظاهر في الوجود، فكان وجوده من ذلك النور الالهي... وعين العالم من تجليه واقرب الناس إليه على بن ابي طالب وأسرار الانبياء اجمعين. (1)

خلاصه آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرصه هستی و آفرینش، یگانه بی همتا و برگزیده ای بی نظیر است و ذات اقدس الهی او را قبل از همه برگزید.

## آیات و نشانه های برگزیدگی

### الف) قرآن

#### اشاره

مشرق دیگری که فروغ برگزیدگی محمد صلی الله علیه و آله از آن ساطع است، این است که قلب او منزل و فرودگاه قرآن کریم است؛ قرآنی که بی نظیر و بی همانند است و او نیز چون «محمد» برگزیده حق است. قرآنی که در تعریف خود فرموده:

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ 3

(و ما این کتاب را بر تو فرو فرستادیم که بیانگر همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است).

باری، قرآن بهترین نازل شده از سوی خدا (2) و معجزه جاوید و ماندگار رسول خداست که در طول تاریخ، همواره خصم را به تحدی و مبارزه طلبیده است. (3) قرآن کتاب غیب

ص: 26

1- (2) الفتوحات المکیه، ج 1، ص 119.

2- (4) سوره زمر، آیه 55.

3- (5) سوره بقره، آیه 23.

است (1) و آنگاه که پرده حجاب را کنار زده و شاهد جمالش رخ نموده و به معرفی خویش نشست است، چون آفتاب به جمال آفتابی خود می‌نگرد، و تمّوجی از نور علی نور است. قرآن کتاب علم، (2) حکمت، (3) خیر و رحمت، (4) حق، (5) مبارک، (6) برهان، (7) عظیم، (8) منادی ایمان، (9) بشیر و نذیر است، (10) و خود را بهترین سخنی (11) می‌داند که به حق و راه راست هدایت می‌کند. (12)

قرآن، شفای قلب هاست (13) و نیز، موعظه، (14) هدایت، (15) رحمت، (16) بشارت، (17) درمان درد، (18) و مایه شرف مؤمنان و پرهیزکاران و نیکوکاران است. (19) از سویی بیانش برای دانشمندان، مایه اندیشه وری، (20) و در عین حال قابل استفاده برای عموم مردم (21) و مایه ذکر و یادآوری جهانیان است. (22) این واژگان همانند افق‌های برینی است که از آنها فروغ ملکوتی این کلام بی‌ظنیر جلوه‌گر است. (23)

ص: 27

- 1- (1) سوره آل عمران، آیه 44.
- 2- (2) سوره بقره، آیه 120.
- 3- (3) سوره رعد، آیه 37.
- 4- (4) سوره بقره، آیه 105.
- 5- (5) سوره بقره، آیه 91.
- 6- (6) سوره انعام، آیه 92.
- 7- (7) سوره نساء، آیه 174.
- 8- (8) سوره حجر، آیه 87.
- 9- (9) سوره آل عمران، آیه 193.
- 10- (10) سوره فصلت، آیه 4.
- 11- (11) سوره زمر، آیات 18 و 23.
- 12- (12) سوره احقاف آیه 30.
- 13- (13) سوره یونس، آیه 57.
- 14- (14) سوره آل عمران، آیه 138.
- 15- (15) سوره بقره، آیه 2.
- 16- (16) سوره اعراف، آیه 52.
- 17- (17) سوره احقاف، آیه 12.
- 18- (18) سوره اسراء، آیه 82.
- 19- (19) سوره انبیاء، آیه 10.
- 20- (20) سوره انعام، آیه 105.
- 21- (21) سوره آل عمران، آیه 138.
- 22- (22) سوره ص، آیه 87.

23- (23) ر. ک: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم.

قرآن! فروزنده حقیقت تابناکی است که در ساحت ربوبی به وصف «علی» و «حکیم» آراسته گردیده: **وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ** 1 و برای هدایت همه انسان ها تا ابد نازل شده است.

این کلام خدا، درجات قوس نزولی را یکی پس از دیگری به نحو «تجلی» و نه تجافی طی کرد تا در جام الفاظ ریخته شد و لباس کلمات در بر کرد و در کسوت عربی مبین محبوب شد: **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** 2 تا باز تابش این نور خدا در تجلیات دعا و عبادات به گونه قرآن صاعد به سوی او باز گردد و به حضور قدس ربوبی بار یابد. اگر گفت وگو با قرآن میسر بود و انسان می توانست از آن نور منزل سؤال کند که شما چه احساسی از هجران مشهد الهی و فراق ساحت خدای سبحان دارید، شاید پاسخ این بود که از دوری خدایی که من کلام اویم و از جدایی از موطن اصلی خود که همان «مقام لدن» و نزد خدای سبحان است غمین و اندوهناکم. (1)

البته، قرآن را مقاماتی است از اعلی مراتب وجود تا مقام های نازل تر؛ **إِعْلَمَ أَنْ لِّلْقُرْآنِ مَقَامَاتٍ مِّنْ أَعْلَى الْمَرَاتِبِ الوجودِ إِلَى أَنْزَلِهَا؛** (2)

چو قرآن را مراتب هست محفوظ زکتبی گیر تا در لوح محفوظ

البته این آفتاب فقط بر مشرق قلب پیامبر می تابد، چون وسعت روح تا ملکوت اعداست.

زوسع قلبش آن نور مؤید نبوت را شده ختم مؤبد (3)

او بود که بدون معلم از اقلیم هشتم گذشت.

بسی افراد امی بی تعلم گذشته از سراقلیم هشتم (4)

همه علوم و معارف تجلیات قرآن است.

ص: 28

---

1- (3) تسنیم، آیت الله جوادی آملی، ج 3، صص 220-221.

2- (4) دفتر شرح دل، ج 1، ص 657.

3- (5) همان، ص 274.

4- (6) همان، ص 619.

به هر روی، قرآن در سیر نزولی خود نیز متصل به مبدأ و مصدر است و در جلوه تجلی فرود می آید، به این معنا که با فرود آمدن هرگز موطن اصلی خود را در عالم بالا رها و آن را تهی نمی کند، بلکه حقیقت آن همواره در موطن خود موجود است. لیکن جلوه و زلال آن نیز در مراحل نازل تر تحقق می یابد؛ همانند تنزل دانش و اندیشه عقلانی انسان فرزانه ای که از صحیفه جان او به صورت آهنگ گفتار یا نقوش نوشتار در فضای خارج یا روی صفحه نگارش جلوه می کند. در این گونه موارد هرگز مطلب عمیق علمی از حوزه ذهن اندیشه و خارج نمی گردد تا ذهن وی از آن خالی شود. (2)

در مثل، حقیقت قرآن کریم چون چشمه آفتاب است که تجلیات آن مشرق می آفریند و رود نور جاری می سازد، ولی حقیقت آن در همان مقام که باید باشد، جای دارد و هرگز تجلیات و بارش نور خورشید، خورشید را از مرکز خود فرو نمی کشد.

قرآن کریم حقیقتی گسترده است که مرتبه برین و اعلائی آن از دسترس فهم انسان های معمولی به دور است و در مکانتی بالا و والا وجود دارد، و مرتبه نازله آن در قالب لفظ و مفهوم جلوه گر گردیده تا قابل گفتن و شنیدن و نوشتن و خواندن باشد. بنابراین، وقتی که قرآن از مقام «لدن» فرود آمد و بر مردم پرتو افکند، این تجلیات نازله قرآن است؛ ولی حقیقت و مرتبه برین معارف آن در «ام الکتاب» و «کتاب مبین» می باشد و فقط در دسترس گنجینه داران و گنج بران علوم الهی است و مرتبه متوسط آن در دست فرشتگان حامل آن می باشد. (3)

به هر روی، نزول قرآن چون نزول باران از ابر نمی باشد که با فرود آمدن آن، ابر از آن تهی گردد.

قرآن یگانه کتاب جامع و کامل الهی است، و همه معارف و اسرار کتاب های آسمانی و صحف پیشین را به همراه دارد و چتر نورش بر همه گسترده و مهیمن بر همه آنهاست:

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ... 4

ص: 29

1- (1) همان، ص 657.

2- (2) تسنیم، آیت الله جوادی آملی، ج 2، ص 192.

3- (3) همان، ص 193.

اعجاز این کتاب به عنوان متنی مقدس، که از سوی خدای متعال نازل گردیده و از همان زمان نزول، مردم را به هم‌آوردی دعوت کرده و بشر تا ابد از آوردن سوره کوچکی همانند سوره‌های آن عاجز و درمانده بوده همواره می‌درخشیده، و این حقیقت ضمن آیاتی که به آیات «تحدی» موسوم اند جلوه‌گر است.

البته پیرامون اینکه معجزه چیست و ماهیت و شرایط آن کدام است؟ در کتاب‌های کلامی بحث‌های مفصلی شده که در این گفتار کوتاه به برخی از شروط آن اشاره می‌گردد.

نخست آنکه هر امر خارق العاده‌ای معجزه نیست، بلکه زمانی معجزه است که مدعی پیامبری آن کار خارق العاده را شاهد صدق ادعای خود معرفی کند. ثانیاً مخاطبان و مخالفانش را به هم‌آوردی و معارضه فرا خواند، ثالثاً مخاطبان انگیزه معارضه داشته باشند، و رابعاً از معارضه سالم بماند. (1)

این چهار مورد از ارکان و اصول معجزه است. در قرآن کریم آیاتی می‌درخشند که همه مخاطبان را فرا خوانده تا اگر در معجزه بودن قرآن تردیدی دارند، ده سوره‌ام بگویند: *فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* 2 و یا یک سوره: *إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* 3 همانند قرآن بیاورند و در پاسخ این هم‌آوردی با صراحت تمام اعلام می‌کند که هرگز نمی‌توانند سوره‌ای همانند آن را بیاورند. از این رو اعجاز قرآن پیوندی ناگسستنی با تحدی دارد؛ به گونه‌ای که هر جا سخن از اعجاز باشد باید سخن از تحدی و هم‌آوردی نیز به میان آید و لازم است تحدی به همان گونه باشد که پیرامون آن ادعای اعجاز شده است.

بر همین اساس، در آیات هم‌آوردطلبی قرآن از کسانی که قرآن کریم را ساخته و بافته پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند و می‌پنداشتند که قرآن چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست و آنان

ص: 30

نیز به آوردن همانند آن قادرند، با صراحت تمام اعلام می دارد: فَلَيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ 1 و نیز: إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ... 2.

شگفتا! شما سخنوران، شاعران، و ادیبان عرب که افق زبان و بیان، تجلی گاه هنر شماسست از آوردن سوره ای ولو بسیار کوچک همانند قرآن عاجز و درمانده اید! و این است نشان معجزه بودن.

سوره های قرآن از آغاز، مزین به وصف اعجاز و مایه اعجاب سخنوران عرب بوده و این حقیقت از تأثیر این سخن الهی در جان گروندگان به اسلام مشهود است. البته در این جمع، ناباورانی بودند که با دیده تردید و انکار به این کتاب آسمانی می نگریستند و آن را ساخته شخص پیامبر معرفی می کردند. بر همین اساس به باور بعضی از دانشمندان، معجزه از آن جهت برای پیامبر ضرورت دارد که موجب دفع یا رفع شبهه از ذهن مخاطب گردد و زمینه هرگونه انکاری را از میان ببرد، ولی برای عرضه دین حق که با فطرت بشری هماهنگ است نیازی به آن نیست. (1)

موجب ایمان نباشد معجزات بوی جنسیت کند جذب صفات

معجزات از بهر قهر دشمن است بوی جنسیت پی دل بردن است (2)

آغاز موضع گیری و برخورد در برابر آیات قرآن به عصر نزول و دوران مکه باز می گردد؛ جایی که برخی سخن شناسان عرب را به خضوع و کرنش در برابر آیات وحی واداشت. در آن روزگار تلاش قابل توجهی از سوی مخاطبان مخالف در پاسخگویی به تحدی قرآن و آوردن سوره ای همانند آن رخ نداد و آنچه مخالفان انجام دادند در مقام معارضه با این تحدی نبود، بلکه به جای آوردن سوره ای همانند قرآن به مبارزه و اقدام جنگ جویانه علیه پیامبر اقدام نمودند تا جایی که سنگ های جفا به سوی او افکندند و با بهتان و افترا به ساحت آن پیشوای عرشی، او را آزدند.

ص: 31

1- (3) التمهید، محمد هادی معرفت، ج 4، ص 16.

2- (4) دفتر ششم، ص 858، ش 1176.



لازم به یادآوری است که محور بحث ما در آن روزگار همان تحدی و هموردی است و اصطلاح معجزه رایج نیست. (1) در اواخر قرن اول عنوان «معجزه» در سخن امام زین العابدین علیه السلام می درخشد: «هذا هو معجزه لمحمدصلى الله عليه وآله» (2) البته این سخن پیرامون قرآن نیست؛ بلکه امام علی بن موسی الرضا در روایتی به اعجاز نظم قرآن اشاره می کند.

به هر روی، تحدی قرآن و عجز همه مخالفان در طول تاریخ مشرق تابان اعجاز قرآنی است و این فروغ از آفاقی ساطع و متجلی است.

## آفاق اعجاز قرآن

### اشاره

فروغ این اعجاز از افق های گوناگونی فروزان است، همانند: «اعجاز بیانی، تشریحی، عددی، عدم اختلاف در قرآن، اعجاز علمی، اعجاز غیبی، اعجاز هدایتی و معارفی و اعجاز نظم و آهنگ». (3)

و نیز جلوه هایی همانند: اعجاز بدایع قرآن، تأثیر شگفت انگیز آن، اعجاز تصویری قرآن، اعجاز تناسب آیات و سوره، اعجاز جامعیت قرآن، اعجاز جاودانگی قرآن، اعجاز صوتی قرآن، اعجاز اخلاقی، استدلالی، محتوایی، جدلی، و سایر افق های برینی که اعجاز این کلام الهی از آن جلوه گری می نماید. (4)

### 1. اعجاز بیانی

این جنبه از اعجاز، از مشهورترین و فراگیرترین دیدگاه های اعجازی قرآن است که بازتاب و تأثیر فراوانی در حوزه مطالعات علوم قرآنی، همانند اندیشه های کلامی، ادبی و تفسیری داشته و مجموعه ای وسیع از مجادلات و مباحثات را گرد خود پدید آورده است. این دیدگاه بر این پایه استوار است که ساختار بیانی قرآنی با برخورداری از ویژگی های مافوق بشری، عجز بشر را از هموردی با آن در پی داشته و بی پاسخ ماندن «تحدی» قرآن در بیشتر موارد ناظر به همین ساختار بیانی است.

ص: 32

1- (1) دائرة المعارف قرآن کریم، ج 3، واژه «اعجاز»، صص 558-560.

2- (2) بحار الانوار، ج 21، صص 238-239.

3- (3) همان، ج 11، ص 70.

4- (4) اصطلاح نامه علوم قرآنی، ص 449.

جامعه عربی در آغاز ظهور اسلام در حالی با قرآن روبه‌رو شد که در عرصه‌های گوناگون زندگی او زبان و ادبیات، نقش ویژه‌ای ایفا می‌کرد. ادیبان و شاعران، شمع بزم محفل‌ها و حرارت آفرین عرصه‌های میدان‌های جنگ بودند. از سویی در بازارهای تجاری نیز نقش مهمی ایفا می‌نمودند. جملات مسجع کاهنان و معلقات هفت‌گانه شاعران بزرگ و رجزهای موزون جنگاوران دلیر، همگی به زبان و بازتاب‌های اجتماعی آن، نقش محوری داده بود.

اینک برای نخستین بار این جامعه با متنی منسجم و پیوسته مواجه می‌شد که سخنان تازه و غیرمتداولی با ساختاری شگفت و ناهماهنگ با ساختارهای بیانی موجود داشت، شگفتا که این بیان و کلام از همان الفبای موجود و متداول فرهنگ کنونی آنان شکل گرفته است.

اکنون، عکس‌العمل آنان در مقابل این گوهر فروزنده آسمانی که فروغش جان آنان را لبریز از عشق و ادب و حماسه و تأثیرگذاری می‌کند و برای آنان بهجت آفرین و مسرت‌زاست، ولی از سوی دیگر با امیال و اهداف و مقاصد دنیاخواهی و ثروت و مقام آنان ناسازگار است، چگونه خواهد بود؟ کلامی است که تار و پود زرینش از الفبای گویش و فرهنگ آن جامعه است، ولی نظام و آهنگش، متفاوت! بنابراین، باید این کلام را متهم کرد:

سحر است! (1)

افسون و جنون است! (2)

شعر و شاعر (3) و یا کهنات است. (4)

به هر روی، قرآن در دفاع برابر این تهمت‌ها، افزون بر تکذیب آنها به طرح تحدی و هم‌اوردی پرداخت و در این میدان تا ابد پیروز است. (5)

ص: 33

- 
- 1- (1) سوره انبیاء، آیه 3؛ سوره سبأ، آیه 43؛ سوره احقاف، آیات 7-8؛ سوره مدثر، آیه 24.
  - 2- (2) سوره صافات، آیه 36؛ سوره دخان، آیه 14؛ سوره طور، آیه 29؛ سوره قلم، آیات 2 و 51؛ سوره تکویر، آیه 22.
  - 3- (3) سوره انبیاء، آیه 5؛ سوره یس، آیه 69؛ سوره طور، آیه 30؛ سوره حاقه، آیه 41.
  - 4- (4) سوره طور، آیه 29؛ سوره حاقه، آیه 42.
  - 5- (5) ر. ک: دائرة المعارف قرآن کریم، ج 3، واژه اعجاز.

از وجوه و جلوه های دیگر اعجاز قرآن کریم که اخیراً بر آن تأکید شده اعجاز تشریحی قرآن است که مجموعه دستورالعمل های قرآن کریم در عرصه های مختلف فردی و اجتماعی، فرهنگی و سیاسی از آن ساطع است. این جنبه اعجاز آمیز در برگیرنده احکام و قوانینی است که گستره زمان را در می نوردد و در هر زمان و مکانی و برای هر گروه و طایفه ای جاری و ساری است. شگفت آورتر اینکه چنین قوانین متقن، مبرهن و مدلل و پایداری از سوی فردی امّی و تعلیم ندیده، آورده شده، از این رو مشرق تجلی اعجاز است.

جلوه این اعجاز برای نخستین بار در تفسیر مرحوم بلاغی می درخشد. او در تفسیر «آلاء الرحمن» در بحثی کوتاه و کلی، پیرامون وجوه مختلف اعجاز قرآن از جنبه تشریح عادلانه و نظام مدنی قرآن کریم پرده برداشته و شگفتی و عظمت احکام و قوانین مدنی و اجتماعی قرآن را با نگاهی به عرصه و ابعاد اجتماعی و فرهنگی آن عصر، می ستاید و اعجاز بودن این قوانین را آفتابی تابان می شناسد.

بلاغی در تبیین اعجاز تشریحی قرآن به ویژگی رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می کند که در عصر خویش و از جهت محیطی که در آن رشد کرده و مردمی که در میانشان می زیسته همراه با عادت های بدوی آنان بشری عادی بوده است. بنابراین با در نظر گرفتن این شرایط برای آورنده قرآن کریم و تأمل و دقت در احکام و قوانین حقوقی و اجتماعی و خانوادگی، عادتاً برای چنین بشری ممکن نیست بدون پشتوانه وحی الهی جاعل قوانین باارزش و معقول موجود در قرآن کریم باشد. (1)

البته همزمان با بلاغی، رشید رضا نیز یکی از وجوه اعجاز قرآن کریم را اعجاز در علوم دینی و تشریحی معرفی کرده است. به نظر وی معارف الهی، اصول عقاید، احکام عبادات، قوانین، فضایل و آداب و قوانین سیاسی، مدنی و اجتماعی قرآن کریم که با شرایط هر زمان و مکانی سازگار است از ظاهرترین وجوه اعجاز قرآن است و این همه را نشانه و حیانی بودن معارف و قوانین و احکام قرآن کریم معرفی کرده است. (2)

ص: 34

1- (1) آلاء الرحمن، بلاغی، صص 13-14.

2- (2) تفسیر القرآن الکریم، «المنار»، ج 1، صص 206-207.

همزمان با طرح این دیدگاه‌ها، نظریات دیگری در میان برخی دانشمندان شیعی، چون میرزا مهدی اصفهانی و شیخ مجتبی قزوینی شکل گرفت که منحصرأعجاز در علوم و معارف و احکام قرآن کریم را اعجاز دانسته‌اند و آیات «تحدی» را ناظر به همین افق از اعجاز برشمرده‌اند. (1)

### 3. اعجاز عددی قرآن

فروغ اعجاز قرآن را می‌توان از جنبه عددی آن نیز شگفت آور دانست. این جنبه از اعجاز قرآن، وجود نظم ریاضی میان کلمات و حروف این کتاب آسمانی است. نخستین کسی که این سخن را مطرح کرد پژوهشگر مصری به نام «محمد رشاد خلیفه» بود. وی ادعا کرد که پس از سه سال کار مداوم و با استفاده از دانش مدرن رایانه موفق شده نظمی حیرت‌انگیز در قرآن کشف کند و چون هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند ضمن نگارش کتاب خود تعداد تکرار حروف و کلمات خود را مراعات کرده، در میان کلمات متناظر یا متضاد، نظم و تناسبی شگرف ایجاد کند، پس چنین پدیده‌ای گواه و حیانی بودن قرآن و عدم تحریف آن است. با اعلان این خبر و پنخس آن از رسانه‌های گروهی و جراید موجی از شادی مسلمانان را فراگرفت و بسیاری از آنان پنداشتند که میدان مبارزه جدیدی در برابر ملحدان گشوده‌اند. (2)

به دنبال آن، عده دیگری نیز از این نظریه حمایت کردند و با تألیف کتاب و مقاله‌هایی درصدد دفاع از آن برآمدند. حتی برخی تلاش کردند اثبات این وجه اعجاز را به دانشمندان سابقی چون باقلانی و زمخشری نسبت دهند. مهم‌ترین نگاه‌ها در این زمینه عبارت است از: «معجزه القرآن الکریم و علیها تسعه عشر»، «معجزه القرآن العشرین فی کشف سباعیه و ثلاثیه»، «المنظومات العددیه فی القرآن العظیم»، «الاعجاز العددی للقرآن الکریم».

به هر روی، رشاد خلیفه - نظریه پرداز این وجه اعجاز - بر این باور بود که تناسب شگفتی در رابطه با شماره حروف هر سوره‌ای موجود است، بدین سان که اگر سوری که مزین به حروف مقطعه هستند معدل گیری شود رابطه مجموعه حروف استعمال شده در

ص: 35

---

1- (1) دائرة المعارف قرآن کریم، ج 3، ص 579.

2- (2) همان، ص 583.

آن سوره و آن حروف با حروف مقطعه رابطه مستقیم است و بدون تردید سوره ای که با «ق» شروع گردیده استعمال قاف در آن با سوره ای که طلیعه آن «نون» است، بیشتر است و همین مقیاس را نسبت به سایر حروف جاری می داند. (1)

البته این گونه از اعجاز پیرامون قرآن کریم مورد مناقشه بعضی از پژوهشگران عرصه ادبی قرآن واقع گردیده است. (2)

#### 4. اعجاز قرآن از منظر هماهنگی

قرآن کریم بر این نقطه اصرار می ورزد که اگر از سوی غیر خدا می بود، مردم در آن ناسازگاری و ناهمگونی فراوانی می یافتند:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا<sup>3</sup>

در این گل واژه وحی، قرآن نداشتن هرگونه کجی و اختلاف را از اوصاف خود برمی شمارد و نیز همین مقصد را به این آیه مدلل می فرماید:

قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ<sup>4</sup>

از این رو پاسداشت چنین زلال هدایتگر آسمانی که هیچ گونه اختلاف و شک و کجی در آن نیست حمد و ستایش ذات اقدس است که آن را فرو فرستاده است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا<sup>5</sup>

اگرچه بحث کلاسیک اعجاز قرآن به ویژه اعجاز همگونی و سازواری این جام حقیقت نما به قرن دوم و سوم باز می گردد، لیکن، طلیعه و سرچشمه آن، به زمان نزول قرآن و دعوت این کتاب مقدس به همآوردی در همان دوران است.

دانشمندان و مفسران علوم اسلامی - قرآنی، پیرامون این مقوله سه نگاه اساسی ابراز داشته اند؛

نگاه اول: گروهی پیرامون این گونه اعجاز قرآن سکوت کرده و ابراز عقیده ای نکرده اند

ص: 36

1- (1) همان.

2- (2) همان، صص 584-590.

و فقط به اندک موارد اختلاف نما پاسخ داده اند. زرکشی از این طایفه از علماست. او در کتاب «البرهان» این بحث را مستقل از بحث «معرفه الاعجاز» آورده و عنوان مستقلی به آن نهاده، و چنین نگاشته: «معرفه الموهوم و المختلف»<sup>(1)</sup>.

نگاه دوم: مفسران بزرگی بر عدم اختلاف و تناقض در قرآن تأکید می‌ورزند، ولی آن را از وجوه اعجاز نمی‌شمارند؛ از جمله این بزرگان شیخ طوسی و طبرسی بوده اند. آنان معتقدند این احتمال وجود دارد که در سخن برخی عالمان نیز تناقض یافت نشود.<sup>(2)</sup>

فخر رازی نیز اعجاز مورد تحدی خداوند را در همگونی و عدم تناقض و اختلاف نمی‌داند، به دلیل آنکه خداوند به هر یک از سوره های قرآن تحدی کرده و بسیاری از انسان ها نیز می‌توانند در حد سوره ای کوتاه، سخن خالی از تناقض بگویند.<sup>(3)</sup>

ابن حمزه علوی، افزون بر این گفته است: «معجزه باید امری ضروری و بدیهی باشد در حالی که به تصریح خود قرآن درک این شاخه از اعجاز نیازمند تدبر است». صدر المتألهین و زرقانی نیز عدم اختلاف را از وجوه اعجاز قرآن نمی‌دانند، زیرا کلمات فصحا و بلغا نیز در بسیاری از موارد از تناقض و اختلاف تهی است.<sup>(4)</sup>

در پاسخ این گروه می‌توان گفت که عدم اختلاف در قرآن به جامع این کتاب مقدس باز می‌گردد و به سوره ارتباطی ندارد تا گفته شود بزرگان عرصه ادب و سخن نیز کلمات و جملات بدون اختلاف و تناقض فراوان دارند، بلکه قرآن کتابی جامع و آن هم براساس نزول تدریجی و شأن نزول های خاص است که در راستای تبیین حوادث و وقایع مختلف و ارائه فرهنگ های اقوام و ملل مختلف گذشته سخن می‌گوید، ولی در طول این بیست سال، در گویش و بیان این وقایع و حوادث و احکام و معارف هیچ گونه تناقض و اختلافی در آن یافت نمی‌گردد.

از نگاه و منظر عقلانی آیا این وجه از اعجاز از شگفت‌انگیزترین جلوه های اعجاز قرآن کریم نیست؟ جداً پاسخ مثبت است، و در پاسخ به آنان که تحدی به سوره را دلیل نارسایی این وجه از اعجاز معرفی کرده اند باید گفت که تحدی پیرامون قرآن، آفاق و مراتب گوناگونی دارد که از آن جمله تحدی به کل قرآن است.

ص: 37

1- (1) البرهان فی علوم القرآن، ج 2، ص 176.

2- (2) التبیان، ج 3، ص 271؛ مجمع البیان، ج 3، ص 82.

3- (3) نهاییه الایجاز فی درایه الاعجاز، ص 57.

4- (4) دائرة المعارف قرآن کریم، ج 3، ص 591.

قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا<sup>1</sup>

(بگو اگر انسان ها و پریان اتفاق و اجتماع کنند که همانند قرآن را بیاورند همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را در این کار کمک کنند).

البته نباید تصور کرد که چون ابتدا گمان می رفت ممکن است سوره ای همانند قرآن را بیاورند به مجموعه قرآن تحدی گردیده و پس از عجز از هماوردی در کل قرآن و ده سوره، به یک سوره تحدی شده است؟ خیر چنین نیست و این پندار و توهمی بیش نخواهد بود؛ زیرا تحدی به قرآن عرصه ها و مراتب گوناگونی دارد که از آن جمله عدم اختلاف است که در رابطه با جامعیت قرآن منظور گردیده است.

نگاه سوم: به هر روی، گروه سومی هستند که عدم اختلاف و تناقض در قرآن را از وجوه اعجاز قرآن به شمار آورده اند. این نظریه مدافعان بیشتری دارد، به خصوص در جمع مفسران متأخر، و عقل گرایان که از منظر عقلانیت به تحلیل مسائل می پردازند. از معتزلیان عقل گرا، ابوهاشم جبائی نبود ناسازگاری را در قرآن دلیلی بر اعجاز آن می داند.<sup>(1)</sup>

باقلانی نیز این وجه را مطرح کرده و به تفصیل از آن سخن گفته است. قاضی عبدالجبار معتزلی هم فصلی را به این بحث اختصاص داده و از قول ابوالهذیل نقل می کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به همین جهت عدم اختلاف، با عرب تحدی کرده است.<sup>(2)</sup>

همچنین زمخشری و قطب الدین راوندی و سیوطی این وجه را از اعجاز شمرده اند.<sup>(3)</sup>

از معاصران نیز مفسرانی چون عبدالله شبر، محمد عبده، صدر بلاغی، علامه طباطبایی، سید ابوالقاسم خویی و سید محمدباقر صدر این نظریه را پذیرفته و از آن دفاع کرده اند.<sup>(4)</sup>

ص: 38

1- (2) المغنی فی ابواب التوحید و العدل، عبدالجبار، ص 328.

2- (3) همان، ص 387.

3- (4) دائرة المعارف قرآن کریم، ج 3، ص 592، به نقل از «الکشاف» و «الخرائج و الجرائح».

4- (5) همان.

به هر روی، عدم اختلاف، خواه به معنای عدم تناقض حق و باطل باشد یا تفاوت در بلاغت یا نبودن اختلاف در قرآن پیرامون اخبار غیبی یا نبود اضطراب و تضاد در آن، به هر حال ساحت قرآن از همه این اختلافات مبراست.

سیر در قرآن این حقیقت را نمایان می‌سازد که معانی قرآن با هم تعارضی ندارند و از هرگونه اضطراب و پراکنده‌گویی به دور است. در واقع همه‌ی آنچه قرآن به دنبال بیان آن است از زمین و زمان و آسمان، به منزله دانه‌های تسییحی است که آنها را به نظم کشانده است.

قرآن با حقایق بیرون خود نیز هم‌خوان و هماهنگ است و با علم و عقل برخوردی ندارد و نیز با واقعیات در تناقض و تعارض نیست؛ یعنی چنین نیست که واقعیت خارجی چیزی باشد و قرآن چیز دیگری را ارائه کند.

قرآن در بیان نظرات و آرای یهود و نصارا آن چنان سخن می‌گوید که آنان ناگزیر از پذیرش شدند و اگر به پاره‌ای از خرافات و پنداره‌های راه یافته در شریعت و مسلک آنان انتقاد می‌کند بدون هیچ‌گونه کم و زیاد است.

قرآن با علم و ره آورده‌های علمی آن نیز، در تناقض و اختلاف نیست، زیرا تاکنون آنچه از نظریات علمی مدلل و قطعی است قرآن پیش از این آن را پذیرفته است. قرآن، خورشیدی است که بر عقل می‌تابد و هرگز با ارزش‌های عقلانی مخالفتی ندارد. خلاصه، همه آهنگ‌های خلاف در هر عرصه و پیرامون هر موضوعی از ساحت این سخن الهی به دور است و هیچ‌گونه تفاوت و اختلافی را بر نمی‌تابد. قرآن مجموعه‌ای به همه پیوسته و در هم تنیده است که معانی معطوف به هم و هدایتگر دارند. اگر در بعضی از آیات قرآن اجمالی باشد آیات دیگر قرآن آن را شرح می‌دهند و به تعبیر امیر ایمان علی علیه السلام:

كِتَابُ اللَّهِ تَبَيَّرُونَ بِهِ، وَ تَنْطَلِقُونَ بِهِ، وَ تَسْتَمْعُونَ بِهِ، وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَ يَسْتَهْدِي بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ، لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ، وَ لَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ؛ (1)

کتاب خدا که بدان - راه حق - را می‌بینید، و بدان سخن می‌گویید و بدان حق را می‌شنوید. بعضی آن بعض دیگر را تفسیر کند و پاره‌ای بر پاره دیگر گواهی دهد. همه آیه‌هایش خدا را یکسان شناساند و آن را که همراهش شد از خدا برنگرداند.

ص: 39



از افق های روشن قرآن جلوه های علمی آن است و منظور از علم در اینجا شاخه های گوناگون آن، اعم از علوم تجربی، طبیعی، زیست شناسی و علوم انسانی است.

مقصود از اعجاز علمی قرآن وجود آیاتی در آن است که نوعی رازگویی علمی و گشودن آفاق «ما لم یعلم» است، بدین معنا که شاخه ای از دانش را که کسی قبل از نزول آیه از آن آگاهی نداشته بیان می دارد.

این موضوعات علمی چنان بوده که با توجه به وسایل و امکانات عادی آن عصر، قابل فهم و درک نبوده و این فروغ وحی بوده که از چهره آن پرده برداری کرده است.

مبحث اعجاز علمی قرآن از سویی زیر مجموعه بحث اعجاز قرآن است و از سوی دیگر زیر مجموعه فروغ افق های علمی - تفسیری این کتاب خداست. از این رو با مبانی ایجاد شده در تفسیر علمی قرآن ارتباطی محکم دارد. البته روشن است که هدف اصلی قرآن هدایت انسان به سوی خداست و اشارات علمی آن از اهداف فرعی است که در راه خداشناسی و معادشناسی از آنها استفاده می شود.

آیاتی همانند آیه 190 آل عمران؛ آیات 2 الی 4 رعد؛ 5 تا 8 طارق و آیه 10 لقمان و 88 نمل، از این مشرق فروزان اند و زمینه های رشد و تعالی و اندیشه و شکوفایی، مکاشفه های علمی، و بارقه های ابداع را در اذهان پدید می آورند.

تعمق و دقت در این آیات ملکوتی حقیقت های پنهان را آشکار و چشمه هایی از علم را در جان انسان جاری می سازد. البته این بدان معنا نیست که ظاهر قرآن، همه علوم بشری را تأیید می کند و مجموعه علوم از این زلال الهی جاری است.

اگر چه قرآن تبیان برای همه چیز است و جام جهان نمای حقیقت است که همه چیز در آن آینه بازتاب دارد، ولی این مخصوص «من خوطب به» است و در دسترس همگان نمی باشد، لذا تحمیل نظریه های علمی نوبر قرآن جایز نیست و نوعی تفسیر به رأی و حرام است؛ چون بطون قرآن و افق های غیب آن بر ما پوشیده است. در این میان آنچه در اختیار ماست این است که فهم و عقل و علم را در خدمت قرآن قرار داده، از شیوه استخدام علوم در فهم و تفسیر بهتر آیات قرآن استفاده کنیم.

تفسیر علمی قرآن هر چند از قرن چهارم و پنجم هجری قمری در آثار مکتوب بوعلی سینا دیده می شود و با فراز و نشیب هایی تا قرن حاضر ادامه یافته است؛ ولی بحث اعجاز

علمی قرآن که برگرفته از تفسیر علمی است تنها در قرن حاضر مورد توجه مسلمانان و غیر مسلمانان قرار گرفته است.

برخی از کتاب های تألیف شده در این باره عبارت است از:

1. معجزات القرآنی فی وصف الكائنات و الاعجاز و الطب الحديث، اثر عبدالعزیز اسماعیل؛

2. اعجاز قرآن از نظر علوم امروزی، اثر یدالله نیازمند شیرازی؛

3. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، اثر سیدرضا پاک نژاد؛

4. الاسلام و الهیته، اثر هبه الدین شهرستانی؛

5. الاعجاز العلمی فی القرآن الکریم، اثر سامی محمدعلی؛

6. الاعجاز العلمی فی الاسلام اثر محمد کامل عبدالصمد؛

7. القرآن و العلم و الحديث؛

8. الاعجاز العددی للقرآن الکریم؛

و ده ها کتاب دیگر در این زمینه. (1)

در میان خاورشناسان نیز «موريس جوکای» در کتاب مقایسه ای میان تورات، انجیل و قرآن کریم، از جمله کسانی است که رویکردی مثبت به اشارات علمی قرآن داشته و در برخی موارد به صراحت اذعان کرده که قرآن مطالبی علمی را بیان می کند که تا قرن ها بعد برای انسان ناشناخته بوده است.

اگر چه از نگاه مخالفان اعجاز علمی قرآن پرسش هایی مطرح است؛ ولی قائلان به اعجاز علمی پاسخ آن پرسش ها را گفته و این حقیقت را اثبات نموده اند. مواردی چون: نیروی جاذبه که در پرتو آیه: **اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا 2** و **(خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) 3** و حرکت های خورشید که در پرتو آیه ای همانند: **(وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمَسَدٍ تَقَرَّرَ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) 4** جلوه هایی از این حقیقت اند.

ص: 41

و نیز لقاح که در آیه 22 حجر به بادهای زایا و باردار کننده اشاره شده است:

(وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاحِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ) 1 و مسئله زوجیت در میان پدیده ها که در آیات متعددی به آن اشاره شده، (1) از جمله مباحث علمی قرآن است.

همچنین مسئله آغاز و چگونگی پیدایش جهان از توده ای گاز مانند «دخان» (2) را از اخبار غیبی و اعجاز علمی قرآن دانسته اند و نیز هفت آسمان را که آیاتی از قرآن گویای آن است، در جلوه های کشفیات در عرصه کیهانشان ها تفسیر کرده اند.

موضوع حرکت زمین را که برخی از مفسران از آیه 88 نمل: (وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ) 4 استفاده کرده اند نیز جلوه ای دیگر از اعجاز علمی قرآن است.

از آیاتی چون: (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) 5 و همانند آن، یعنی آیه 53 سوره طه و نیز آیه 7 نبأ، 4 شمس و 30 نازعات حرکت وضعی و انتقالی زمین را برداشت کرده و از آیات 25 تا 27 سوره مرسلات حرکت های مختلفی را استفاده نموده اند.

اگر چه پاره ای از اشکالات به این گونه برداشت ها وارد است، ولی باید پذیرفت که قرآن در عصر نزولش بر خلاف نظریه حاکم و مشهور خبر داده است. در آن زمان نظریه بطلمیوس در محافل علمی محور بحث ها و گفت و گوهای علمی بود؛ یعنی نظریه ای که مبتنی بر سکون و مرکزیت زمین ارائه شد. بدون شک با توجه به مرکز نزول قرآن و امی بودن پیام رسان این سرور الهی و مطرح نبودن نظریات علمی در آن سرزمین این خبر جلوه ای از اعجاز است، اگر چه برخی دانشمندان همانند فیثاغورس، فلوطه خوش، ارشمیدس، استرخوس ساموس و کلیانتوس آسوسی که قبل از بطلمیوس زندگی می کرده اند قائل به حرکت زمین بوده اند. (3)

ص: 42

---

1- (2) سوره رعد، آیه 3؛ سوره شعراء، آیه 7؛ سوره یس، آیه 36؛ سوره حج، آیه 5.

2- (3) سوره انبیاء، آیه 30؛ سوره فصلت، آیه 11.

3- (6) اسلام و هیئت، صص 174-175.

باری، جلوه های متعدد علمی قرآن همانند پیدایش حیات از آب(1) آثار زیانبار می خوارگی و پیامدهای آن(2) و حرمتش و نیز مفسد و آثار زیانبار آمیزش با زنان در عادات ماهیانه، شکوه و عظمت علمی قرآن را نمایش داده و پرتوی از افق های «ما لم یعلم» را روشن می سازد.

## 6. اخبار غیبی

افق برین دیگری که از آن فروغ اعجاز می درخشد اخبار غیبیه پیامبران گذشته و امت آنان است. بهترین دلیل بر وجود این اخبار بیان گویای خود قرآن کریم است.

خداوند متعال در سه سوره «آل عمران» و «هود» و «یوسف» پس از گزارش اخباری از دوران گذشته به غیبی بودن آن اخبار تأکید کرده است؛ از جمله بعد از بیان داستان و قصه حضرت یوسف می فرماید: (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ...)3

علاوه بر آن در بسیاری از آیات نیز مطالبی ذکر شده که از امور غیبی به شمار می آید، هر چند در قرآن به خبر غیبی بودن آن اشاره نشده است؛ همانند آیاتی که از سرنوشت پیشینان خبر می دهد که آگاهی از برخی از آنها، با روش ها و ابزارهای متعارف در دست بشر، نه در زمان نزول قرآن ممکن بوده و نه اکنون میسر است. همچنین آیاتی که از چگونگی آغاز آفرینش خبر می دهد و نیز آیاتی که از حوادث و وقایع آینده جهان و فرجام آن و برپایی قیامت و عوالم پس از آن می گوید؛ عوالمی که حوادث و حقایق آن بیرون از قلمرو معارف بشری است و به جز ذات اقدس الهی و سفیران او از علم آن آگاهی ندارند.

به هر روی، وجود اخبار غیبی در قرآن قطعی است، ولی پیرامون معجزه بودن آن نظریه های متفاوتی وجود دارد:

1 - برخی از مفسران با وجود بحث از اخبار غیبی قرآن پیرامون معجزه بودن یا نبودن آن سکوت کرده اند. طبری روایاتی پیرامون پیشگویی های قرآن درباره بعضی از حوادث ذیل آیات مربوط به آن آورده است،(3) ولی به معجزه بودن قرآن از این منظر نپرداخته است.

ص: 43

1- (1) سوره نور، آیه 45؛ سوره انبیاء، آیه 30.

2- (2) سوره مائده، آیه 90؛ سوره بقره، آیه 219؛ سوره نحل، آیه 67؛ سوره نساء، آیه 43.

3- (4) جامع البیان، مجلد 13، ج 25، صص 143-146.

2 - بعضی دیگر، اخبار غیبی را از وجوه اعجاز قرآن ندانسته اند و اعجاز قرآن را در نظم و فصاحت و درستی معانی آن می دانند. ابن عطیه اندلسی این عقیده را به عموم عالمان مسلمان نسبت داده است. در میان قداما شیخ طوسی، یحیی بن حمزه علوی، ابن قیم و از معاصران مرحوم محمد حسین فضل الله، عایشه بنت الشاطی و عبد القادر حسین از طرفداران این عقیده اند. (1)

3 - گروه سومی، اخبار غیبی قرآن را یگانه وجه اعجاز آن به شمار آورده اند.

4 - گروه چهارمی از قرآن پژوهان بر این باورند که اخبار غیبی از وجوه اعجاز قرآن است، ولی آیات تحدی (هماوردی) شامل آن نمی شود. خطابی، عبد الجبار معتزلی و علامه محمد باقر مجلسی از پیروان این نظریه اند.

5 - گروه پنجمی نیز بر این عقیده اند که اخبار غیبی از وجوه اعجاز قرآن بوده و به آن تحدی شده است. این نظریه در میان عالمان قرآن پژوه از دیرباز رواج داشته و در کتاب های تفسیر و علوم قرآنی به آن استدلال گردیده است. این عقیده به جریان خاصی اختصاص ندارد و همه فرق اسلامی اعم از شیعه و سنی به آن قائل هستند. باقلانی دو وجه از اعجاز قرآن را، گزارش غیبی از حوادث آینده و اخبار از قصص گذشتگان از سوی کسی که نه کتابی خوانده و نه از کسی آموخته است، می داند. (2)

طبرسی، در مقدمه مجمع البیان هنگام بحث از مسائل اعجاز، نامی از اعجاز به خبرهای غیبی نبرده؛ ولی در ذیل آیه 23 سوره بقره که از مخالفان دعوت به هماوردی شده است به اعجاز غیبی قرآن تصریح کرده است. (3)

فخر رازی ذیل آیه 102 سوره یوسف به معجزه بودن داستان یوسف در قرآن تصریح کرده است. (4) همچنین قرطبی در تفسیر خود (5) و فیروزآبادی در «بصائر» (6) و ابن کثیر (7) و زرکشی (8) اخبار غیبی را از جمله وجوه اعجاز قرآن دانسته اند.

ص: 44

---

1- (1) دائرة المعارف قرآن کریم، ج 3، ص 609.

2- (2) اعجاز القرآن، صص 51 و 74-73.

3- (3) مجمع البیان، ج 1، صص 83-84 و 157.

4- (4) التفسیر الکبیر، ج 18، ص 222.

5- (5) الجامع لاحکام القرآن، ج 1، صص 53-54 و 163.

6- (6) بصائر ذوی التمیم، ج 1، ص 74.

7- (7) تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 63.

8- (8) البرهان فی علوم القرآن، ج 2، ص 228.

از معاصران محمد عبده و رشید رضا، (1) محمد جواد بلاغی، (2) احمد مصطفی مراغی، (3) علامه طباطبایی، (4) آیه الله ابوالقاسم خویی، (5) محمد تقی مصباح، (6) محمد هادی معرفت (7) و محمد باقر حکیم اخبار غیبی را معجزه قرآن دانسته و برخی از آنان چگونگی و تحدی به آن را مدلل و مبرهن ساخته اند. (8)

باری، مقصود از معجزه بودن اخبار غیبی قرآن این است که برخی آیات قرآن از امور ناپیدای گذشته و لایه های ناپیدای تاریخ حال یا آینده سخن گفته که آگاهی بشر به آنها از راه متعارف و معمولی ممکن نمی باشد و این جلوه ای از خدایی بودن قرآن کریم است. در این کتاب نور نوشته، مطالب و مفاهیم و اخباری است که سرچشمه آن علم الهی است، خواه اخبار غیبی، یا مکنونات قلبی کافران باشد و خواه مطالب مربوط به آفرینش جهان و اوصاف کائنات و مطالبی که از دسترس بشر در زمان نزول قرآن بیرون بوده است. به هر روی، از این افق جلوه اعجاز قرآن نمایان است.

## 7. اعجاز محتوایی

افق دیگری که فروغ اعجاز قرآن از آن ساطع است محتوای الهی قرآن است. در این کتاب مضامین عالیله هدایتی و معرفتی است که از مشرق وحی بر قلب رسول خدا تابیده است. مفاهیمی آسمانی چون: (هُدًى لِّلنَّاسِ) 9، (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) 10، (تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ 11 و (فَصَّلْنَا عَلَىٰ عِلْمٍ) 12 و (نور) و (برهان) و (حکمت) و (حکیم) و (بصائر) و (فرقان) و (ذکر) و (شفاء) و (رحمت) از این ملکوت قرآن پرده برداری می کند و هر

ص: 45

1- (1) تفسیر المنار، ج 1، ص 204.

2- (2) آلاء الرحمن، ج 1، صص 46-48.

3- (3) تفسیر مراغی، مجلد 4، ج 12، صص 13-14.

4- (4) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، صص 64-65.

5- (5) نفحات الاعجاز، صص 34-36.

6- (6) راه و راهنماشناسی، صص 130-131.

7- (7) التمهید، ج 6، صص 186-197.

8- (8) دائرة المعارف قرآن کریم، ج 3، ص 611.

یک از این عناوین، آفاق و سرچشمه‌هایی است که زلال و معارف و معالم قرآنی از آن جاری است.

بر این اساس، آیات تحدی که جن و انس را به هم‌آوردی خوانده و آنان تا ابد از پاسخ به هم‌آوردی عاجزند، اگرچه به مقوله نظم و آهنگ، و ترتیب و چینش معجزه‌گون الفاظ ناظر است، ولی چهره دیگر آن جهت هدایتگری و روشنگری و نفوذ معنوی این رحمت الهی است که با بارش آن بر جان انسان، گلستانی از مکارم و فضائل آدمی شکوفا می‌گردد.

حقیقتاً، آوردن کلامی با این نفوذ و اثرگذاری که در بردارنده همه معارف و حکمت هاست از قدرت جن و انس خارج است.

زالال سخنان ائمه علیهم السلام نیز این حقیقت را می‌نمایاند. امیرالمؤمنین در وصف رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خداوند آن حضرت را با نور روشنگر، برهان آشکار و راه هویدا و کتاب هدایتگر برانگیخت».<sup>(1)</sup>

و در سخنی دیگر می‌فرماید: «قرآن نوری است که چراغ هایش خاموش نشود، چراغی که فروزندگی اش کاستی نیابد و پرتوی که روشنایی آن تاریکی نگیرد و فرقانی که برهانش خاموشی نپذیرد».<sup>(2)</sup>

در روایت ابن سکیت از امام رضا علیه السلام این بعد از اعجاز قرآن به خوبی بیان گردیده است. آن حضرت در پاسخ ابن سکیت که پرسید: چرا خداوند رسول خدا را با کلام و خطب برانگیخت؟ پاسخ فرمود:

خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را زمانی برانگیخت که بر اهل روزگار، خطب و کلام چیره بود. شاعران و ادیبان شمع محفل مردم بودند، پس آن حضرت از جانب خداوند مواعظ و حکمت‌هایی آورد که سخن ایشان را باطل ساخت و بدین وسیله حجت را برایشان تمام کرد.<sup>(3)</sup>

ص: 46

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 161، ص 163.

2- (2) همان، خطبه 133، ص 132 و خطبه 198، ص 234.

3- (3) کافی، ج 1، ص 24؛ علل الشرایع، ج 1، صص 147-148.

در این حدیث شریف بر این نکته تأکید شده که وحی علاوه بر نظم و آهنگ بدیع آسمانی خود، محتوایی مملو از حکمت و معارف داشته و صدف متألّف الفاظ اگر چه خود معجزه بود، ولی گوهر تابان و فروزنده مفاهیم آن معجزه ای اعظم و بالاتر است.

باری، این وجه از اعجاز قرآن بازتاب گسترده ای در گفتار بزرگان عرصه دین و دانش دارد. ابوحامد غزالی با تکیه به سخنی از امیرالمؤمنین قرآن را سرچشمه جوشان کلیات همه علوم دانسته است. (1)

راوندی نیز وجه سوم اعجاز قرآن را درستی معانی و هماهنگی آنها با نظر و استدلال و سازگار بودن آن با عقل می داند. (2)

ابن میثم بحرانی، زیبایی و فصاحت و بلاغت مشتمل بر علوم شریفه را وجه اعجاز قرآن دانسته، علوم قرآن را شامل علم توحید، اخلاق، سیاسات، چگونگی سلوک الی الله و احوال و اخبار امت های گذشته می داند و تأکید می کند که دانش ها و معارف قرآن بسی بیشتر از فصاحت، و اسلوب آن دور از دسترس انسان هاست.

قرطبی، نیز ضمن ده وجهی که برای اعجاز قرآن می نگارد، به دو وجه زیر نیز تصریح می کند: نخست آنکه قرآن مشتمل است بر دانشی که مایه قوام تمامی انسان ها در مسائل احکام و حلال و حرام است و دوم این که این کتاب دارای گنجینه بزرگ حکمت هاست که بدون شک هیچ انسانی را قدرت بر آن نیست. (3)

ابن جزّی، هم معتقد است که آنچه در قرآن پیرامون معرفت خدا و اسماء و صفات جمال و جلال او آمده و نیز ادله محکم و براهین خداشناسی در این کتاب، احکام و قوانین این کتاب، معارف و معالم و آداب و سنن و اخلاقی که این کتاب از آن مالا مال است همه جلوه گر نور اعجاز قرآن می باشند. (4)

صدرالمتألّهین شیرازی، در کنار فصاحت و بلاغت قرآن، مشتمل بودن این کتاب بر علوم الهی و معارف ربانی و احوال مبدأ و معاد و ارشاد به مکارم اخلاق و متون حکمت عملی و مصالح دینی و دنیوی را از وجوه اعجاز این کتاب مقدس یاد کرده است. (5)

ص: 47

1- (1) احیاء علوم الدین، ج 3، ص 135.

2- (2) الخرائج و الجرائح، ج 3، ص 981.

3- (3) الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج 1، ص 54.

4- (4) التسهیل، ج 1، صص 23-24.

5- (5) تفسیر صدرالمتألّهین، ج 2، ص 127.



فیض کاشانی، درخشنده ترین وجه اعجاز قرآن را نزد خردمندان، علوم و اسرار و معارف و انوار این کتاب دانسته است. او می گوید: «قرآن، سرچشمه جوامع حکم و انوار حکمتی است که خردها از ادراک آن عاجز و ناتوان اند».<sup>(1)</sup>

علامه مجلسی نیز قرآن را در بردارنده معارف ربانی، دانسته و اینکه در این کتاب هدایت، هیچ امری که مخالف عقل سلیم و فهم مستقیم باشد، وجود ندارد و نیز این کتاب را سرچشمه زلال حکمت و آداب کریمه برمی شمارد و آن را در بردارنده شرایع و قوانینی ذکر می کند که همیشه استوار و موجب رشد و صلاح و بالندگی جامعه بشری است و این از درخشنده ترین افق تابناک اعجاز قرآن است.<sup>(2)</sup>

بلاغی، از شیوه های استدلال قرآن در مباحث گوناگون الهیات، شکل و نحوه قانون گذاری عادلانه در آن، ساماندهی نظام مدنیت و عرضه آموزه های اخلاق در حوزه ارزش ها و ضدارزش به عنوان سه وجه اعجاز یاد کرده است.<sup>(3)</sup>

علامه طباطبایی، نیز آیات تحدی را عام دانسته و فروغ اعجاز را از همه این افق ها جاری می داند. از نگاه او قرآن برای یک انسان بلیغ و ادیب از منظر بلاغت و فصاحت و برای فیلسوف و حکیم از منظر علم و حکمت و برای یک عالم جامعه شناس و آگاه به مسائل اجتماعی از منظر قانون و شریعت و برای یک سیاسی از منظر سیاست و برای حاکمان و مدیران جامعه از منظر ارائه حکومت، اعجاز تابان است.<sup>(4)</sup>

پیروان مکتب تفکیک همچون میرزا مهدی اصفهانی و مجتبی قزوینی نیز علوم و حکمت بدیع قرآن را از وجوه اعجاز آن دانسته اند.<sup>(5)</sup>

به هر روی، علما و دانشمندان هر یک به ساحت این آفتاب هدایت نگریسته اند و تموج معارف، حکم و قوانین، علوم و معالم و سیاست آن را معجزه دیده و در مقابل این همه عظمت و شکوه، زبان به عجز گشوده اند.

ص: 48

---

1- (1) علم الیقین، ج 1، ص 486.

2- (2) حیاة القلوب، ج 3، ص 413.

3- (3) دائرة المعارف قرآن کریم، ج 3، ص 624.

4- (4) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، صص 59-60.

5- (5) دائرة المعارف قرآن کریم، ج 3، صص 624-625.

افق دیگری که از آن جلوه اعجاز قرآن ساطع است آهنگ خاص قرآن است. این بعد از اعجاز، اگر چه ریشه در آراء و نظریات دانشمندان کهن دارد، ولی تأکید به آن و کاوش در زوایای آهنگ های بدیع برخاسته از آیات قرآن به دوران معاصر باز می گردد.

در زمان معاصر برای نخستین بار این بعد از اعجاز قرآن توسط «مصطفی صادق رافعی» در کتاب «اعجاز القرآن و البلاغه النبویه» (چاپ به سال 1332 ق) مطرح گردیده است. رافعی با ارائه نظریه اعجاز در نظم موسیقی قرآن به بررسی تأثیر ترتیل قرآن بر شنونده و اصوات و آواهای هر یک از مخارج حروف و فواصل پایانی آیات پرداخته است و با طرح اعتدال در تأثیر شگفت این نوای آسمانی بر روح و روان مخاطب و پیرایش الفاظ آن از هرگونه حشو و زواید، این بعد از اعجاز قرآن را می ستاید.

همزمان با این دانشمند، مصطفی محمود نیز در کتاب «القرآن محاوله لفهم عصری» بر اعجاز قرآن از جنبه صوتی و موسیقی تأکید کرده است. از نگاه او موسیقی و آهنگ برآمده از آیات با معنای آنها هماهنگی کامل دارد. او موسیقی را به دو قسم بیرونی و درونی تقسیم کرده و موسیقی اعجاز قرآن را از نوع درونی و باطنی معرفی می کند، در حالی که موسیقی شعر از نوع موسیقی بیرونی است و همین تفاوت، سبب امتیاز قرآن از موسیقی سایر متون آهنگین به ویژه شعر است. (1)

البته باید خاطر نشان ساخت که همین تفاوت برون و درون، تفاوتی بی نهایت است و هرگز نباید آهنگ و موسیقی قرآن به سایر آهنگ ها و موسیقی ها قیاس گردد.

آنچه گفته شده در این راستا، شاید پرتوی از آفتاب مجد و عظمت قرآن و نمی از یم تجلیات اعجازی قرآن باشد.

به هر حال، مقیاس و ارزیاب همه انسان ها در این عرصه خرد و عقل آنان است. هر یک از این دانشمندان از نگاه عالمانه خود بر این سخن خدا نگرسته، و جلوه ای از آن را مشاهده کرده اند، ولی مگر ممکن است قرآن و سخن خدای بزرگ که اگر بر کوه نازل گردد آن را متلاشی می سازد با عقل و اندیشه انسان ها ارزیابی گردد؟ هرگز! این الرب و این العبد؟ خدا کجا و بنده کجا؟ انسان های معمولی کجا و فهم اینکه قرآن بر چه افقی

رخشنده است کجا. پس با زبانی که از بیان جلوه های اعجاز قرآن عاجز است بر این چشمه نور نظر می افکنیم و شکوه و عظمت قرآن را از زبان «من خوطب به» که هم سرشت با قرآن اند می شنویم.

## قرآن از منظر اهل بیت علیهم السلام

### اشاره

از منظر اهل بیت عصمت، قرآن بر افق اعلائی مجد و عزت می درخشد و آن بزرگواران با کلام نافذ خود ویژگی های قرآن کریم را بیان فرموده اند.

### 1. نخستین مهمانان خدا

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ كِتَابُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي؛ (1) اولین میهمانی که در روز قیامت بر خدای عزیز وارد می شود من هستم و کتاب خدا و اهل بیت من...».

### 2. برترین موجود خداوند

و نیز آن حضرت می فرماید:

الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ فَمَنْ وَقَرَ الْقُرْآنَ فَقَدَ وَقَرَ اللَّهَ وَ مَنْ لَمْ يُوقِرِ الْقُرْآنَ فَقَدِ اسْتَخَفَّ بِحُرْمَةِ اللَّهِ حُرْمَةً؛ (2) پس از خدای متعال، قرآن از همه چیز برتر است، پس هر کس قرآن را بزرگ شمارد خدا را بزرگ شمرده و هر کس آن را بزرگ نشمارد به حریم خدای سبحان خفت و خواری روا داشته است.

همچنین آن حضرت می فرماید:

يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا حَمَلَةَ الْقُرْآنِ تَحَبَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِتَوْفِيرِ كِتَابِهِ يَزِدْكُمْ حُبًّا وَ يُحَبِّبْكُمْ إِلَى خَلْقِهِ الْخَبِيرِ؛ (3) هان! ای حاملان قرآن می خواهید محبوب خدا بوده و شاهد محبت او را بنوشید، کتاب خدای را بزرگ و گرامی شمارید که محبت شما را افزون می کند و شما را محبوب و عزیز دیگران می سازد.

ص: 50

1- (1) تسنیم، ج 1، ص 241، به نقل از جامع احادیث الشیعه، ج 15، ص 6.

2- (2) همان، جامع احادیث الشیعه، ج 15، ص 7.



### 3. قرآن، منجی و نجات دهنده

معاذ بن جبل می گوید: در سفری ملازم رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، از محضرش تقاضا کردم برای ما سخنی سودمند بیان فرماید. آن حضرت فرمود:

إِنْ أَرَدْتُمْ عَيْشَ السَّعَادَةِ وَ مَوْتَ الشُّهَادَةِ وَ النَّجَاةَ يَوْمَ الْحَشْرِ وَ الظَّلَّ يَوْمَ الْحُرُورِ وَ الْهُدَى يَوْمَ الصَّلَاةِ، فَادْرُسُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ كَلَامُ الرَّحْمَنِ وَ حِرْزٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ رُجْحَانٌ فِي الْمِيزَانِ؛ (1) اگر زندگی سعادت‌مند، مرگ شهیدان، نجات در روز حشر، سایه نشینی در روز سوزندگی، و هدایت در روز گمراهی را می‌طلبید به آموزش قرآن بپردازید که آن سخن خدای رحمان و سپری در برابر شیطان و مایه سنگینی کفه عمل در میزان است.

### 4. مشعل فروزنده راه بهشت

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ وَ أَقْرَؤْهُ وَ اعْلَمُوا...؛ قرآن را فراگیرید و آن را بخوانید و بدانید که قرآن نام شما را پرآوازه می‌کند و وسیله ای برای یاد خداست. قرآن هم گنج است و هم وزر و سنگینی؛ اگر امام و پیشوای انسان بود برای او ذخیره ای گرانبه‌است و اگر کسی خود را بر قرآن مقدم داشت قرآن، بار سنگینی بر دوش او خواهد بود و او را از پشت به جهنم می‌افکند. (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می‌فرماید:

«مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ؛ (3) آنکه قرآن را پیش روی خود قرار داد به بهشت می‌رود و آن کس که به قرآن پشت کند به سوی دوزخ خواهد شتافت».

### 5. وسیله ربانی و قدوسی شدن

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «... حق خدای سبحان بر همگان این است که قرآن را فقیهانه فراگیرند».

ص: 51

1- (1) همان.

2- (2) جامع احادیث الشیعه، ج 15، ص 10.

3- (3) بحار الانوار، ج 89، ص 17.

زیرا قرآن کریم انسان ها را به ربانی شدن فرا می خواند و راه آن را نیز فراگیری قرآن می داند؛ (1) خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(وَ لَکِنْ کُونُوا رَبَّائِینَ بِمَا کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتَابَ) 2

## 6. قرآن، بال پرواز

امام سجاد علیه السلام می فرماید: «در انجیل آمده است تا به دانسته های پیشین خود عمل نکرده اید دانش جدید نخواهید، چون علمی که برای عمل نباشد عامل دوری از خداست». آن گاه فرمود:

خداوند بهشت را با دست خود و با خشتی از طلا و خشتی از نقره آفرید و ملات آن را مشک و خاک آن را زعفران و ریگ های آن را لؤلؤ قرار داد و درجات بهشت را به اندازه آیات قرآن قرار داد: وَ جَعَلَ دَرَجَاتِهَا عَلَی قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَالَ لَهُ أَقْرَأُ وَ اِزْقُ وَ مَنْ دَخَلَ مِنْهُمْ الْجَنَّةَ لَمْ یَكُنْ فِی الْجَنَّةِ أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنْهُ مَا خَلَا النَّبِیْنَ وَ الصِّدِّیقِینَ؛ (2) پس کسی که در دنیا قرآن بخواند خداوند متعال به او فرماید: بخوان و بالا برو و کسی که از اهل قرآن وارد بهشت شود هیچ کس در درجات بهشت از او برتر نیست مگر پیامبران و صدیقان.

حفص بن غیاث نیز همین معنا و مفهوم را از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند و می گوید: «وكانت قرائته حزناً فإذا قرء فکأنه یخاطب انساناً». (3)

## 7. قرائت قرآن درجه ای از نبوت

شگفتا! آن کس که قرآن را فرا گیرد و قرائت کند دریچه ای به سوی ملکوت بر او گشوده گردد و به درجه ای از نبوت نائل شود! امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتْ النَّبُوءَةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ إِلَّا أَنَّهُ لَا یُوحَى إِلَيْهِ؛ (4) آن کس که

ص: 52

1- (1) تسنیم، ج 1، ص 244.

2- (3) جامع احادیث الشیعه، ج 15، ص 15.

3- (4) همان.

4- (5) همان، ص 17.

قرآن را تلاوت کند گویا نبوت در جان او ادراج یافته، و زلال پیامبری در جانش جاری شده است. اگر چه به وحی نمی شود».

البته بدیهی است که این قرائت با آداب و شرایط مخصوصی است و نظیر (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) 1 و (اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ) 2 می باشد.

به هر روی، در روایتی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فَكَأَنَّمَا أُوتِيَ ثُلُثَ النَّبُوَّةِ وَمَنْ قَرَأَ...؛ (1) کسی که ثلث قرآن را قرائت کند گویا ثلث نبوت به او داده شده و کسی که دو ثلث آن را قرائت کند دو ثلث از پیامبری و کسی که تمام قرآن را قرائت کند گویا تمام ملکوت به او داده شده؛ آنگاه به او گفته می شود: «اقْرَأْ وَازُقْ بِكُلِّ آيَةٍ دَرَجَةً...»؛ بخوان و بالا برو، هر آیه ای که تلاوت کند درجه ای از درجات بهشت را بالا می رود و به سوی درجات عالی بهشت پرواز می کند و پس از اوج و صعود در درجات بهشت حکم جاودانگی در بهشت را در دست راست خود و نعمت های الهی را در دست چپ خود می یابد.

## 8. قرآن، عامل نورانیت

خواندن قرآن، دل را نورانی و انسان را در ملکوت حق شناور می سازد. در خبری چنین آمده: ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست تا او را نصیحت و موعظه نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تورا به تقوی الهی سفارش می کنم که سرآمد همه امور است». ابوذر عرض کرد بیش از این مرا نصیحت کنید. آن حضرت فرمودند: عَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَذِكْرِ اللَّهِ كَثِيرًا فَإِنَّهُ ذَكَرَكَ لَكَ فِي السَّمَاءِ وَ نُورٌ لَكَ فِي الْأَرْضِ؛ بر تو باد به تلاوت قرآن و کثرت یاد خدا، زیرا تلاوت قرآن عامل یاد تو در ملکوت و مایه نورانی شدن تو در زمین است. (2)

ص: 53

1- (3) جامع احادیث الشیعه، ج 15، ص 17.

2- (4) همان، ص 19.

## 9. دست یابی به ثواب شاکران

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث قدسی از خداوند متعال چنین نقل می فرماید:

مَنْ شَغَلَهُ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ مِنْ دَعَائِيٍّ وَمَسْئَلَتِي، أُعْطِيَتهُ أَفْضَلَ ثَوَابِ الشَّاكِرِينَ؛ (1) اگر بنده مؤمن به پاس قرائت قرآن و اشتغال به آن از بازگویی خواسته ها و نیازهایش در پیشگاه الهی باز ماند خدای سبحان بدون درخواست، بهترین ثواب شاکران را به او عطا فرماید.

## 10. حاملان قرآن محشور با پیامبران

آن کس که خود را به گوهر رخشنده قرائت و تلاوت قرآن بیاراید و این زلال آسمانی را در جان خود جاری سازد، چون پیامبران بمیرد و همانند آنان محشور گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین رابطه می فرماید:

إِنَّ أَكْرَمَ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ حَمَلَةُ الْقُرْآنِ يَخْرُجُونَ...؛ (2) برترین و گرامی ترین بندگان خدا پس از پیامبران، دانشمندان هستند و سپس حاملان قرآن، عالمان و حاملان قرآن چون پیامبران از دنیا می روند و حشر و عبورشان از صراط همراه پیامبران است و از ثواب درجه و پاداش پیامبران برخوردار می گردند. پس خوشا به حال جویندگان علم و حاملان قرآن که از کرامت و شرف الهی برخوردارند.

## 11. قرآن، مایه نشاط دل ها

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ...؛ (3) و قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که دل ها را بهترین بهار است و به روشنایی آن بهبودی خواهید که شفای سینه های بیمار است، و آن را نیکو تلاوت کنید که سودمندترین بیان و تذکار است.

ص: 54

---

1- (1) همان، ص 21.

2- (2) همان، ص 24.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 110، ص 107.



## 12. قرآن بحر بی کرانه معرفت

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُظْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَسِرَاجًا لَا يَحْبُو تَوَقُّدُهُ وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ فَعْرَهُ...؛ (1) پس فرو فرستاد بر او قرآن را، نوری که چراغ های آن فرو نمیرد، و چراغی که افروختگی اش کاهش نپذیرد، و دریایی که ژرفای آن را کس نداند، و راهی که پیمودنش، رهرو را به گمراهی نکشاند، و پرتویی که فروغ آن تیرگی نگیرد، و فرقانی که نور برهانش خاموش نشود، و تبیانی که ارکانش ویرانی نپذیرد و بهبودیی که در آن بیم بیماری نباشد و ارجمندی که یارانش را شکست و ناپایداری نباشد، و حقی که یاورانش را زیان و خواری نباشد. پس قرآن معدن ایمان است و مرکز آن، چشمه سار دانش است و دریا های آن، باغستان داد است و انگیزه های آن، بنیاد اسلام است و بُنلاد استوار آن...

خدایش مایه سیرایی دانشمندان کرده است، و بهار دل های فقیهان، و مقصد راه های پارسیان، و دارویی که از پس آن بیماری نیست و نوری که با آن تاریکی نیست، و ریسمانی که گرفتنگاه آن استوار است، و پناهگاهی که قله آن پناهنده را نگاهدارست و باعث ارجمندی هر کس است که با او دوستی ورزد، و امان آن کس که بدان وارد شود، و راهنمای هر که بدان اقتدا کند و عذرخواه آن که آن را مذهب خود گیرد، و برهان هر کس که بدان سخن گوید و آن را بپذیرد...، و نگاهدار کسی که خود را بدان از آسیب پاید، و دانش کسی که آن را نیک به خاطر سپارد و حدیث کسی که از آن روایت کند، و حکم آن کسی که خواهد حکم دهد («وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَى»). (2)

## 13. یگانه عامل بی نیازی

قرآن، سرمایه توانگری و بی نیازی است، و غنایی است که هیچ فقری پس از آن نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: «الْقُرْآنُ غِنَى لَا غِنَى دُونَهُ وَلَا فَقْرَ بَعْدَهُ». (3)

ص: 55

1- (1) همان، خطبه 198، ص 234.

2- (2) همان، ص 235.

3- (3) جامع احادیث الشیعه، ج 15، ص 7.

نیز آن حضرت فرموده است:

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَظَنَّ أَنَّ أَحَدًا أُعْطِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ فَقَدْ دَخَلَ حَقْرَ مَا عَظَّمَ اللَّهُ وَ عَظَّمَ مَا حَقَّرَ اللَّهُ؛ (1) آن کسی که قرآن تلاوت کند و پندارش آن باشد که بهره دیگران از او بیشتر است، او آنچه را خدا بزرگ شمرده کوچک و حقیر پنداشته و آنچه را خدای متعال حقیر دانسته، او آن را بزرگ پنداشته است.

همچنین آن حضرت می فرماید:

لَا يَنْبَغِي لِحَامِلِ الْقُرْآنِ أَنْ يَظُنَّ أَنَّ أَحَدًا أُعْطِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ لِأَنَّهُ لَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لَكَانَ الْقُرْآنُ أَفْضَلَ مِمَّا مَلَكَهُ؛ (2) شایسته نیست برای حاملان قرآن که گمان کنند بهره دیگران از بهره قرآنی آنان برتر است، زیرا اگر آدمی مالک سرای دنیا گردد، قرآن از هر چه او دارد برتر و والاتر است.

به هر روی، جایگاه و مکانت عرشی قرآن، در تجلی و جلوه نزولی که فروغ آن بر مردم می تابد، و زلال معرفت و هدایت بر جان پارسایان و مؤمنان می افشاند، چنان بالندگی و تعالی دارد که در پندار ما نمی گنجد. در واقع عقل کوچک ما مبهوت و مات و درمانده از معرفت به آن همه مجد و جلالت است. البته تنها جایگاه حقیقت وحی، پیش از نزول و «یسر» (آسان شدن) مقام بندگی رسول خداست؛ همان طور که خداوند می فرماید: (فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ) 3 که آن اعظم مقامات پس از الهیت خداست. آن بزرگوار و معصومان از خاندانش به آن سیما می نگرند و تجلیات سخن و کلام الهی را مشاهده می نمایند. پس قرآن بر بلندایی از مجد و قدس و عظمت، فروزنده است که قسمتی از آیات آن بدون واسطه جبرئیل امین به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وحی می شود، چه آنکه جبرئیل نیز توان حمل آن آیات مبارکات را نداشته اند.

## (ب) خاتمیت، آیت برگزیدگی

### اشاره

افق دیگری که از آن، فروغ برگزیدگی حضرت محمد صلی الله علیه و آله می درخشد، مسئله خاتمیت آن پیامبر برگزیده است. آن حضرت آخرین آفتابی است که از مشرق نبوت تجلی می کرد

ص: 56

1- (1) همان، ص 16.

2- (2) همان، ص 26.

و تا ابد روشنگر راه انسان هاست. همه عصرها و عرصه ها را نورباران ساخته و زلال معرفت و مکارم اخلاق را به کویر جان ها جاری کرده است.

فروغ خاتمیت آن حضرت از ادله چهارگانه «قرآن، سنت، عقل و اجماع» می تابد و با اشاره ای به آن، مطلب را به پایان می بریم.

قرآن این حقیقت را (خاتمیت) در آیه 40 سوره احزاب چنین بیان می فرماید:

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا)؛ (1)

(محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست، ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است و خداوند به همه چیز آگاه است).

این آیه هرگونه که قرائت گردد؛ چه براساس قرائت «عاصم»، «خاتم» به فتح قرائت گردد یا چون سایر قراء به کسر «خاتم» خوانده شود بر خاتمیت رسالت آن رسول خدا دلالت می کند.

پس براساس قرائت عاصم، چه آن را فعل ماضی بدانیم، همانند مبرد، معنای آیه چنین می باشد: «محمد رسول خداست و پایان داده است پیامبران و منهج رسالت را» و چه آن را معنای اسمی بدانند باز معنای آیه چنین می شود: «محمد فرستاده خداست که به او مقام و منصب پیامبری ختم می شود».

این سخن که او نگین حلقه رسالت است و اشرف آنان، نه پایان دهنده نبوت و رسالت، پنداری بیش نیست، زیرا نگین انگشتر را خاتم گفته اند چون پایان دهنده طغرای بزرگان بود. آنان مهر خود را در نگین انگشتر کنده و پایان نامه خویش را مهر می زدند.

و بر اساس قرائت کسانی که آن را به کسر تاء یعنی «خاتم» قرائت کرده اند، دلالت آیه بر اینکه نبوت به آن حضرت پایان یافت بسیار روشن است و نیازی به بحث ندارد.

به هر روی، آیه شریفه به هر قرائت و تقریری، گویای آن است که امر مهم رسالت، به آن پیامبر بزرگ پایان یافته است.

ص: 57

ممکن است گفته شود آن حضرت، پایان بخش مقام نبوت است نه رسالت، آن هم براساس روایت ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که سؤال کرد: «قلت: یا رسول الله، کم النبیین؟ قال: مائة الف و اربعة و عشرون نبی؛ قلت کم المرسلون منهم؟ قال ثلاثمأة و ثلاثه عشر»<sup>(1)</sup>.

پاسخ این شبهه بسیار روشن است، چون نسبت میان نبی و رسول، عام و خاص است؛ بدین معنا که هر رسولی نبی هست، ولی هر نبی، رسول نمی باشد و بدیهی است که نفی عام گویای نفی خاص است. اگر به کسی گفته شد داخل مسجدالحرام مشو، داخل کعبه نشدن او از اوضح و اضحات و از بدیهیات است.

آیاتی دیگر نیز در شأن و منزلت قرآن است که فروغ هدایت نمای آن را بیان می کند. این مجموعه از آیات نیز با اشاره و ملازمات عقلی بر خاتمیت آورنده کتاب دلالت می کند، همانند:

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ).<sup>(2)</sup>

این آیه می فرماید قرآن کتابی است که هرگز بطلان در آن راه ندارد؛ نه از گذشته و نه از آینده. به گفته ابن عباس، قرآن کتابی است که نه از گذشته غبار باطل بر او نشسته و نه بعد از آن کتابی می آید که آن را نسخ و باطل نماید؛ پس این کتاب و احکامش تا قیامت باقی و جاودان است.

طبرسی در مجمع البیان نیز همین بقا و جاودانگی را از این آیه استفاده می کند<sup>(3)</sup> و سپس این حقیقت را به آیه (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)<sup>4</sup> تأیید می نماید.

به هر روی، فروغ جاودانگی و خاتمیت رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله از آیاتی از قرآن ساطع است و این حقیقت در تفاسیر موج می زند، بلکه این مقصود در اشعار بزرگان نیز طنین افکنده و مولانا پیرامون آن چنین می سراید:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق

ص: 58

---

1- (1) خصال، شیخ صدوق، ج 2، ص 524 «باب خصال التي سألت عنها ابوذر رسول الله صلى الله عليه وآله».

2- (2) سورة فصلت، آیه 42.

3- (3) مجمع البیان، ج 2، ص 322.

من کتاب و معجزت را رافعم بیش و کم کن را ز قرآن مانعم

من تو را اندر دو عالم حافظم طاعنان را از حدیث رافضم

کس نتاند بیش و کم کردن در او تو، به از من حافظ دیگر مجو

رونقت را روزافزون می کنم نام تو بر زر و بر نقره زرم

تا قیامت باقیش داریم ما تو مترس از نسخ دین ای مصطفی(1)

باری، همه کتاب های پیامبران گذشته نسخ گردیدند و از تحریف در امان نماندند، چون فروغ اعجاز پیامبر خود نبودند، ولی قرآن یگانه کتاب بی همتایی است که از مجموعه کتاب های نازل شده که 104 کتاب به شمار می آیند،(2) باقی و معصوم و محفوظ است.

آن کتب، بر عرصه های محدود نورافشانی می کردند، ولی قرآن بر بام جهان تا ابد نورافشانی می کند و در بردارنده همه علوم از گذشته و آینده است. این مفهوم از این آیات استفاده می شود:

1. این کتاب روشنگر همه چیز است.(3)

2. چیزی را در این کتاب فرو نگذاشتیم.(4)

3. چیزی از پروردگار تو پنهان نیست، نه ذره کوچکی در زمین و نه در آسمان و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن، همه در کتاب روشن و مبین می باشند.(5)

4. ما کتابی را بر تو فرو فرستادیم که روشنگر هر چیزی است.(6)

5. خداوندی که از غیب آگاه است، و به اندازه سنگینی ذره ای در آسمان ها و زمین از علم او دور نخواهد ماند و نه کوچکتر و نه بزرگتر، مگر اینکه در کتابی آشکار ثبت است.(7)

قرآن، حقیقت ملکوتی است که آفاق بطونش چنین گستره بی نهایی دارد. بنابراین چنین گوهر عرشی تا ابد ماندگار است و خدای متعال بقا و حفظ آن را ضمانت کرده و

ص:59

---

1- (1) مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 362، ش 1197-1200.

2- (2) معانی الاخبار، ص 333.

3- (3) سوره انعام، آیه 59.

4- (4) سوره انعام، آیه 38.

5- (5) سوره یونس، آیه 61.

6- (6) سورة نحل، آيه 89.

7- (7) سورة سبأ، آيه 3.

کسی جز او، قادر بر حفظ او نیست. پس قرآن، آخرین کتاب و آورنده آن نیز آخرین پیامبر خدا خواهد بود.

آیاتی از قرآن، همانند 33 سوره توبه، 9 سوره صف، 167 سوره اعراف، 56 سوره روم، 115 سوره انعام، 158 سوره اعراف، 107 سوره انبیاء و 19 و 83 سوره آل عمران با لطافت بر ابدیت قرآن و احکام آن و نیز خاتمیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت می کنند.

### آخرین پیامبر از منظر روایات

ده ها روایت با عناوین مختلف بیانگر این حقیقت اند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله آخرین خورشید آسمان رسالت و نبوت است و دین و شریعت او جاودانه و ابدی است.

برخی از روایات با عناوین صریح چون «لا نبی بعدی» و «لا نبی بعده» و «أنا آخر نبی» این حقیقت را گزارش می کنند.

1. قال النبی صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: «أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی»؛ پیامبر اکرم به علی علیه السلام فرمودند: نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی است، جز آنکه بعد از من پیامبری نخواهد آمد.

حدیث فوق از احادیث متواتر و مشهور است. مرحوم بحرانی در کتاب غایه المرام خود این حدیث شریف را از صد طریق از مجامع روایی اهل سنت و به هفتاد سند از جوامع شیعی نقل کرده است.

2. و نیز آن حضرت فرموده اند: «أنا آخر نبی و خاتم الانبیاء و لا یكون بعدی نبی ابداً».<sup>(1)</sup>

3. همچنین حضرت فرموده اند: «ذهب النبوه فلا نبوه بعدی إلا المبشرات الرؤیا الصادقه...».<sup>(2)</sup>

4. فرشتگان در لیله المعراج به آن حضرت عرض کردند: «... مرحباً بک من اخ و من خلیفه، فنعم الاخ و نعم الخلیفه و نعم المختار خاتم النبیین لا نبی بعده».<sup>(3)</sup>

ص: 60

1- (1) بحار الانوار، ج 16، ص 275؛ مناقب، ج 1، ص 120.

2- (2) نهج الفصاحه، ص 341.

3- (3) بحار الانوار، ج 18، ص 391.

5. امیرالمؤمنین از آن حضرت نقل می فرماید که فرمود: «یا علی ما سألتُ ربی شیئاً إلا سألتُ لک مثله، غیر آنکه لا نبوه بعدی...» (1) یا علی! هر آنچه برای خود از خدا خواستم برای تو نیز همانند آن را طلب نمودم، مگر آنکه نبوتی بعد از من نیست».

6. قال النبی صلی الله علیه و آله فی حدیث...: «فخلقنی ربی من ذلک النور لکنه لا نبی بعدی» (2) پس خداوند مرا از آن نور آفرید، ولی بعد از من پیامبری نمی آید».

7. ابی امامه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند: «أیها الناس! إنّه لا نبی بعدی و لا امّه بعدکم...» (3).

8. احمد بن حنبل در مسندش از رسول صلی الله علیه و آله خدا گزارش می کند که آن حضرت فرمود: «فی امتی کذابون و دجالون... و إنی خاتم النبیین لا نبی بعدی» (4).

9. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

اما رسول الله صلی الله علیه و آله خاتم النبیین لیس بعده نبی و لا رسول، ختم بر رسول الله الانبیاء إلى یوم القیامه؛ (5) پیامبر اسلام خاتم پیامبران است، بعد از او پیامبر و رسولی نخواهد آمد و سلسله پیامبران به وجود رسول الله به پایان رسید و تا قیامت پایان یافته است.

10. امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین نقل می فرماید: «بعد از قتل عثمان... و لا نبی بعد محمد صلی الله علیه و آله» (6).

11. امام رضا علیه السلام می فرماید:

وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِينُهُ وَصَفِيهِ... وَأَفْضَلُ الْعَالَمِينَ، لا نبی بعده، و لا تبدیل لملته، و لا تغییر لشریعتہ؛ (7)... او بزرگ پیامبران و خاتم آنان و برتر از همه عالمیان است و بعد از پیامبر، پیامبری نخواهد بود و شریعت و ملت او تغییر نخواهد کرد.

ص: 61

1- (1) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 72.

2- (2) بحار الانوار، ج 15، ص 7.

3- (3) وسائل، ج 1، ص 15، باب 1، ح 12.

4- (4) فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج 1، ص 50.

5- (5) احتجاج، ج 2، ص 220.

6- (6) روضه، ص 68، ح 23.

7- (7) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 120.



12. آن حضرت در پرتو آیه: (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّا كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) 1 می فرماید: «فهی فی ولد علی علیه السلام إلى یوم القیمه اذ لا- نبی بعد محمد صلی الله علیه و آله فَمِنْ این یختار هولاء الجهال» (1) حضرت می فرماید مراد از آنانی که به گوهر علم و ایمان آراسته گشته اند ائمه هدی علیهم السلام هستند و آنان از فرزندان علی علیه السلام می باشند و تا قیامت این امامت امتداد دارد، زیرا پیامبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی آید.

13. در روایتی که از موسی بن جعفر علیهما السلام گزارش گردیده نیز آمده: «ولا نبی بعد نبینا». (2)

14. صدوق، به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

قال النبی صلی الله علیه و آله والمسلمون حوله مجتمعون أیها الناس لا نبی بعدی و لا سنته بعد سنتی...؛ (3) در حالی که مسلمانان گرداگرد او جمع شده بودند رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای مردم همانا پیامبری بعد از من نخواهد آمد و سنتی بعد از سنت من تشریح نخواهد شد، پس هر کس بعد از من ادعای پیامبری کند و آیینی بیاورد، ادعای او و آیینش در آتش است. پس او را بکشید و هر کسی هم از او پیروی نماید او هم از اهل آتش است.

15. همچنین صدوق، از امام هشتم روایت می کند که آن حضرت فرمود: «و شریعه محمد لا تنسخ إلى یوم القیمه و لا نبی بعده إلى یوم القیمه...؛ (4) شریعت محمدی صلی الله علیه و آله نسخ نگردد تا روز قیامت و پیامبری بعد از او تا روز قیامت نخواهد آمد».

16. عبدالعظیم حسنی که از مفاخر علما و سادات حسنی است می گوید:

بر امام هادی علیه السلام وارد شدم چون نگاه آن حضرت به من افتاد به من خوشامد گفت و فرمود: تو دوستدار حقیقی ما هستی. به آن حضرت عرض کردم می خواهم دین و معارف خود را بر شما عرضه بدارم تا اگر مورد قبول شماست تا

ص: 62

---

1- (2) اصول کافی، ج 1، ص 200؛ معانی الاخبار، ص 97.

2- (3) همان، ج 1، ص 264.

3- (4) من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 121، ح 421.

4- (5) علل الشرایع، ج 1، ص 123؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 79.

روزی که خدای را ملاقات کنم بر آن استوار بمانم. آن حضرت فرمود: «هات یا ابالقاسم؟ فقلت... و أن محمداً عبده و رسوله، خاتم النبیین فلا نبی بعده إلى يوم القيامة، و أن شریعته خاتمه الشرایع فلا شریعه بعدها إلى يوم القيامة...» (1).

به هر روی، روایاتی با این مضمون فراوان اند که با صراحت، رسول خدا صلی الله علیه و آله را آخرین پیامبر خدا دانسته، نبوت را به وجود آن حضرت خاتمه یافته اعلام می دارند. (2)

البته مجموعه روایاتی نیز هستند که در آن ها عبارت «لا نبی بعدی» یا «لا نبی بعده» نیامده، ولی با الفاظی مشابه آن چون: «خاتم و ختم و...» این حقیقت را بیانگرند که رسالت به وجود آن حضرت خاتمه یافته است و بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد شد و شریعت و آیین او تا قیامت پایدار خواهد ماند؛ از جمله:

1. عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام فی حدیث قالوا: لقد ختم الله بکتابکم الکتب و ختم بنبیکم الانبیاء. (3)

2. صدوق از امام رضا علیه السلام روایت می کند: «... حتی انتهت رسالته إلى محمد المصطفی صلی الله علیه و آله فختم به النبیین و ققی به علی آثار المرسلین...». (4)

3. أنا خاتم الانبیاء. (5)

4. قال لعلی علیه السلام: لو لا ائی خاتم الانبیاء لکنت شریکاً فی النبوه. (6)

5... فأنا موضع اللبنة ختم بی الانبیاء. (7)

6. ثم بعث محمداً رحمه للعالمین و تمّم به نعمته و ختم به أنبیاء... (8)

7... لأنه لما ختم به الانبیاء... (9)

ص: 63

- 
- 1- (1) کمال الدین، ج 2، ص 379.
  - 2- (2) ر. ک: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، صص 120 و 125 و 72؛ اصول کافی، ج 1، صص 269 و 516 و ج 2، ص 161؛ اثبات الوصیه، صص 145 و 146؛ وسائل، ج 18، ص 147 و ج 1، ص 15؛ بحار الانوار، ج 93، ص 3.
  - 3- (3) اصول کافی، ج 1، ص 177.
  - 4- (4) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 153.
  - 5- (5) تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 284.
  - 6- (6) احقاق الحق، ج 7، ص 377.
  - 7- (7) مجمع البیان، ج 2، ص 249.
  - 8- (8) احتجاج، ج 2، ص 280.
  - 9- (9) همان، ج 1، ص 370.

8.... اذا رفع الانبياء و ختم بمحمد صلى الله عليه و آله... (1)

9. و ختم الله بمحمد صلى الله عليه و آله الوحي و الرساله... (2)

10.... و هو خاتم النبوه و سيدهم... (3)

11.... و ابنك محمد خاتم الانبياء و الرسل... (4)

12. و ختم بأن لا نبى بعده أرسله الله قمراً منيراً... (5)

13. قال على عليه السلام حين يلى غسل رسول الله و تجهيزه: بأبى أنت و امى يا رسول الله لقد انقطع بموتك ما لم ينقطع بموت غيرك من النبوه و اخبار السماء... (6)

14.... و ختم بى النبيون... (7)

15.... و إتمام نبوته... (8)

16.... و لئلا يضلوا فيه من بعده... (9)

17.... و ختم به الوحي... (10)

18.... أول فى النبوه و آخر فى البعته... (11)

به هر حال، روايات فراوان ديگر كه به طرق و دلالت هاى گوناگون، خاتميت آن حضرت را روايتگرند و همه گويای اين حقيقت و برهان بر صدق اين مدعا هستند كه او آخرين پيامبران است. به گفته ابن عربى:

إنَّ الرساله فى الدنيا قد انقطعت فى وقتنا للذى قد جاء فى الخبر (12)

ص: 64

1- (1) همان، ج 2، ص 231.

2- (2) كشف الغمه فى معرفه الاثمه، ج 3، ص 123.

3- (3) بحار الانوار، ج 18، ص 324.

4- (4) همان، ج 15، ص 240.

5- (5) مناقب، ج 1، صص 136-137.

6- (6) نهج البلاغه، خطبه 235، ص 266؛ امالى، شيخ مفيد، ص 60.

7- (7) فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج 1، ص 45.

8- (8) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 6.

- 9- (9) روضه كافي، صص 25-26.
- 10- (10) نهج البلاغه، خطبه 133، ص 131.
- 11- (11) بحار الانوار، ج 15، ص 29.
- 12- (12) فتوحات مكيه، المجلد 2، ص 258.

باری، خاتمیت آن اولین موجود نبی و آخرین مبعوث، نشان درخشنده ای بر برگزیدگی آن حضرت است؛ چرا که قله و افق برینی که تا ابد فراروی انسان کامل گشوده شده، فروغش از رسالت ابدی و کتاب جاودانه ایشان ساطع است و نیل به اوج تعالی در تعالیم و آیین آن شخصیت سماوی نهفته است.

به هر روی، آن حضرت در تمام آفاق کمال و تعالی، مقام خلافت الهی، رسالت و نبوت و در یک جمله «ولایت»، برگزیده ازل و ابد است.

فلسفه نهایی بعثت که در آن حضرت تجلی کرد، نهادن انسان بر فراز قله انسان کامل است و مرز انسان کامل، برتری بر همه موجودات، سوی الله است. او از همه برتر و از خدا پایین تر است، او بر افقی تجلی می کند که قابل تصور نیست.

امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا نقل می کند که خداوند می فرماید:

... بنده من با انجام نوافل به تدریج به من نزدیک می شود تا آنجا که مورد علاقه من واقع می شود، چون محبوب شد گوش او می شوم که به آن می شنود و چشمش می گردد که به آن می بیند و زبانش می شوم که به آن سخن می گوید و دستش می گردد که به آن اشیاء را برمی دارد و پایش می گردد که به آن راه می رود آن گاه که مرا بخواند پاسخش گویم و اگر چیزی از من بخواهد به او خواهم داد. [\(1\)](#)

حقیقت، این رسالت است که می خواهد انسان را به این جایگاه برساند و این کمال و تعالی را به او ارزانی دارد، تا جایی که انسان را «مَثَل» خدا سازد و فرجام بندگی را در افق برین ربوبیت روشن و تفسیر نماید. پس این رسالت و نبوت باید برگزیده از همه موجودات بوده و اسوه و رسول آن، عقل اول، صادر اول و نور محمدی صلی الله علیه و آله باشد.

ص: 65



حضرت فاطمه علیها السلام راز این برگزیدگی و انتخاب را چنین بیان می فرماید:

عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ؛ (1)

این گزینش و انتخاب در آن گاه و قبل از پیدایش عالم رخ داد؛ چون خدا آگاه به پایان کارها و محیط به رویدادهای روزگار و آشنا به زمان و مکان و مقدرات خود بود.

حضرت فاطمه علیها السلام با این بیان، علت و دلیل گزینش رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش از آفرینش موجودات، بر احاطه علمی خداوند بر همه اشیاء و سرانجام و فرجام آنان مدلل می کند.

در قرآن صدها آیه، علم و احاطه علمی خداوند را بیان می دارد. فقط در واژه «علم» و مشتقات آن افزون بر صد آیه بر این افق نور می درخشد، هم چون:

(وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا) 2

(وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا) 3

(إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا) 4

ص: 67

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 15؛ دلائل الامامه، ص 112؛ كشف الغمه، ج 2، ص 205؛ الاحتجاج، ج 1، ص 120، بحارالانوار، ج 29، ص 240.

(يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) 1

(رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا) 2

(وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا) 3

(وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) 4

(قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَفِيِّهَا إِلَّا هُوَ) 5

(قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) 6

(قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى) 7

(قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى) 8

(قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ) 9

طبق آیات بسیاری، آفتاب علم خداوند بر ریز و درشت، آشکار و نهان، و آسمان و زمین می تابد؛ از جمله:

(يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 10

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) 11

(يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)

(إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 12



(يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا) 1

(يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ) 2

و ده ها آیه دیگر که گاه با واژه عالم پرده از احاطه علمی خداوند برمی دارد، هم چون:

(هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ) 3

و نیز با وصف مبالغه «عالم»: (إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ) 4

و نیز با وصف «علیم» که در بسیاری از آیات قرآن می درخشد. (1)

باری، احاطه خداوند بر همه امور از آغاز آفرینش که پرتو او تجلی کرد تا سرانجام خلقت، فراگیر است. در حقیقت، سرانجامی برای وجود مجرد قابل تصور نیست و طنین آیات قرآن از بیان این حقیقت، لبریز است. به هر روی، اوست که آفرید و هستی بخشید و هدایت کرد و کمال یابی را جوهره و سرشت هستی قرار داد؛ به گونه ای که هر موجودی به سوی هدف و غایت نهایی خود در حرکت است:

(وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) 6

این نظام هماهنگ، قانونمند و با هدف که خورشید آن تا قرارگاهش روان است و این اندازه گیری (خدای) شکست ناپذیر و داناست. و برای ماه، منزلگاهی قرار داد، و در این منظومه، نه خورشید برایش سزاوار است که ماه را دریابد و نه شب بر روز پیشی گیرنده است و هر کدام در مداری شناورند.

عظمت و حجم بزرگ خورشید - که تقریباً هشتاد میلیون برابر ماه است - سبب سرکشی و حریم شکنی خورشید نگردیده؛ بلکه او با چهره ای مهربان بر ماه و منظومه کوچک تر خود نور و حرارت نثار می کند و بدین سبب است که هرگز در نظام هماهنگ

ص: 69

آفرینش، تصادم و برخوردی رخ نمی دهد و آهنگ روح بخش وحدت و هماهنگی از جلوه های آفرینش طنین افکن است.

به هر روی، علم خداوند نیز چون قدرتش نامتناهی و نامحدود است، از این رو برخلاف پندار مشرکان - که می پنداشتند خدای سبحان به امور جزئی آگاه نیست - صراحت وحی بر این پندار خط بطلان کشیده، می فرماید:

(يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ) 1 همه چیزها در محدوده علم خدا و زیر پوشش اوست.

قرآن کریم همین مطلب را در آیه ای دیگر از زبان فرشتگان نقل می کند:

(وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا: (1))

(ما فرشتگان بدون اذن خدا فرود نمی آیم، آنچه را پشت سر و پیش رو داریم و آنچه میان این دوست فقط از آن اوست، و پروردگارت فراموش کار نیست).

و نیز می فرماید: (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ): (2))

(آنچه را که پیش روی و پشت سر آنهاست خدا می داند و جز از کسی که دینش مرضی خدا باشد شفاعت نمی کنند و خود آنان هم از خوف خدا هراسناکند).

در پرتو این آیات روشن است که گذشته و آینده و حال، معلوم خداست و از این روست که حضرت فاطمه علیها السلام می فرماید: «عِلْمًا مِنَ اللَّهِ «عَزَّوَجَلَّ» بِمَآئِلِ الْأُمُورِ، وَإِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَمَعْرِفَةً بِمَوَاضِعِ الْمَقْدُورِ». (3))

گویی آن حضرت با این سخنان، آیات قرآن را تفسیر و تبیین می نماید و پرده از رخ این آیه برمی دارد که می فرماید: (وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا) 5 ذرات ریز پراکنده را که در شعاع تابش خورشید از روزنه ها می توان دید و حتی کوچک تر از آن را که فقط با چشم مسلح دیدنی است، همگی معلوم خداست.

ص: 70

1- (2) سوره مریم، آیه 64.

2- (3) سوره انبیاء، آیه 28.

3- (4) بخشی از خطبه حضرت فاطمه علیها السلام.

باری، همه اشیاء در پرتو علم خدا می درخشند و آن آفتاب است که این ذرات را جلوه گر ساخته است. البته علم خدا از گونه مفهوم و صورت ذهنی نیست تا تفاوت آن با علم دیگران در اطلاق و گستره آن باشد، بلکه علم خدا حضوری و شهودی و نامتناهی سیدعی و شدی است، زیرا اگر علم او حصولی یا حضوری محدود باشد در قبال آن، علمی دیگر نیز فرض خواهد شد، در حالی که علم بی نهایت الهی برای علمی دیگر که از شئون علم او نباشد و در عرض علم او قرار گیرد جایی نمی گذارد، چنان که صحیح نیست کسی بگوید: همان گونه که من با علم حضوری به خودم آگاه هستم خدا نیز به عالم آگاه است؛ چون علم حضوری ما محدود و علم حضوری خدا نامحدود است. (1)

سرچشمه همه علوم، ذات اقدس الهی است و آنچه که دیگران نیز می دانند پرتو علم او و از آموزه های اوست. او معلم هستی و آموزگاری است که آفاق «ما لا یعلم» را بر دیگران می گشاید. به عبارتی، دانش دیگران، ظهور علم اوست و همه، دانش خویش را از او گرفته اند و معلوم، چه از عالم غیب بوده یا از جهان حاضر باشد و مقوله معلوم، چه مشهود و چه غیبی باشد، با اذن و تعلیم خداوند است.

بدون تعلیم خداوند متعال هیچ گونه دانشی نیست، همان گونه که آشنایی و معرفت به غیب بدون تعلیم و اذن خدا ممکن نیست. حتی آگاهی و معرفت به عالم محسوس و شهادت نیز بی تعلیم و اذن او امکان ندارد؛ چون موجودات جهان یا امور مجرد غیبی همانند وحی، نبوت و فرشته هستند یا امور مادی و محسوس که عالم کون مشهود نام گرفته و خدا به غیب و شهادت آگاه است (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) 2 و دیگران فقط به اذن او از غیب و شهود آگاه می گردند.

در قرآن چنین آمده: (وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّكُمْ وَذُكِّرُوا لِلَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ) 3 پس اندیشه ای واهی است که گمان شود چون علم به مشهودات امری عادی و فراوان است، تنها علم به غیب، اذن الهی و تعلیم خدا را می خواهد؛ بلکه علم به شهادت نیز منوط به اجازه خداوند است.

گواه صدق این مطلب کلام خداست که می فرماید:

(وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً... 4)

ص: 71

و خدای سبحان است که او را از دانش بهره مند می کند: (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) 1

بارش همین آیات بر جان امام علی علیه السلام در سخن الهی اش چنین تجلی می کند:

لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شَخُوصٌ لِحَظِّهِ، وَلَا كُرُورٌ لِفِظِّهِ، وَلَا اِزْدِلَافٌ رُبُوعِهِ... (1) بر او پوشیده نیست خیره نگریستن بندگان، و نه بازگشتن لفظی بر زبان ایشان و نه نزدیک شدنشان به پشته ای، و افتادن نگاهشان بر آن، و نه فراخ نهادن گامی در شب سیه فام، و نه در شامگاهی بی حرکت و آرام که ماه رخشان در آن برآید.

شیخ محمود شبستری در این باره سروده است:

عالم السر و الخفیات اوست دافع الشر و البلیات اوست

آنچه هست، آنچه رفت آنچه آید همه داند چنانکه می باید

جزوی و کلی و قلیل و کثیر نیست پوشیده بر علیم خبیر (2)

حضرت فاطمه علیها السلام این حقیقت را آشکار و مدلل می نماید که سپاس علم لایزال حق بر اول و آخر است که پیامبر را پیش از آفرینش برگزید و انتخاب نمود، آن گاه که هیچ نبود:

بودم آن روز من از طایفه دردکشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

بنابراین در عالم حقیقت و ثبوت، وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله برگزیده و انتخاب شده خدای سبحان بود، و حضرت فاطمه علیها السلام در جام ملکوت نمای روح خویش، این حقیقت را می دید و برای ما تفسیر فرمود، چرا که اهل بیت علیهم السلام درهای علم الهی و حکمت خداوندند.

علی علیه السلام می فرماید: «وَعِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحِكْمِ وَضِيَاءُ الْأَمْرِ» (3).

ص: 72

1- (2) نهج البلاغه، خطبه 163، ص 166.

2- (3) سعادت نامه، ص 195.

3- (4) نهج البلاغه، خطبه 120، ص 118.

و نیز می فرماید: «- هُم - مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ لَجَأُ أَمْرِهِ، وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ»؛ (1) رازداران پیامبرند و پناهگاه حق جویان و مخزن علم پیامبر و امانگاه قرآن و سنت».

در نظم ناصر خسرو چنین آمده:

علم را از جایگاه او بجوی سر بتاب از عمرو و زید قال قال

قال اول جز پیامبر کس نگفت وانگهی زی آل او آمد مقال

جز که زهرا و علی اولادشان مر رسول مصطفی را کیست آل؟ (2)

گزیده سخن آنکه آفریدگار علیم نظام هستی را در پرتو علم خویش ابداع نمود و براساس حکمت خویش از موج جود خویش، موجودات را هستی عنایت کرد؛ به فرموده علی علیه السلام: «و مُبْتَدِعِ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِهِ، وَ مُنْشِئِهِمْ بِحُكْمِهِ» (3).

و به گفته شیخ محمود شبستری:

عقل داند که عالم به نظام نتوان کرد جز به علم تمام

صنعت خوب و متقن و محکم نکند جز که صانع اعلم (4)

از این رو، رشد و تعالی و بالندگی و نیل به مقصود همه موجودات را در سایه سار نبوت قرار داد. بنابراین پیامبران برای تحقق این آرمان مبعوث شدند که آخرین آنان غایت و هدف از همه هستی ممکن، یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم رسل است.

از این منظر، اولین شخصیت در مقام حقیقت و ثبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود و حقیقت محمدیه، در مقام تابش و تجلی نیز آخر است که باید چنین باشد! همان گونه که علت غایی و هدف در مقام اندیشه و تفکر، اولین است و در مقام تحقق، آخرین. پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله اولین برگزیده پیش از آفرینش بود و آخرین پیامبران در مقام تجلی و ظهور.

ص: 73

1- (1) همان، خطبه 2، ص 9.

2- (2) دیوان ناصر خسرو، صص 73-74.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 191، ص 208.

4- (4) سعادت نامه، ص 195.

چون او هدف و آرمان نهایی از خلقت است؛ همان طور که در حدیث قدسی آمده: «لولاک لما خلقت الافلاک».

بنابراین حدیث مروی - بر فرض صحت - : «مَثَلُ النَّبِيِّ مَثَلُ دَارٍ مَعْمُورَةٍ لَمْ يَبْقَ فِيهَا إِلَّا مَوْضِعٌ لِبَنِهِ وَ كُنْتُ أَنَا تَلَكَ اللَّيْنَةُ»؛ (1) مثل نبوت چون خانه ای است آباد و در حال بنا که از آن جز نهادن یک خشت باقی نمانده بود و من همان آجر آخری هستم.

این حدیث، پرتوی از مقام ظاهری نبوت را بیان می کند و خشت آخر بودن، برای درک و فهم معنای خاتمیت آن حضرت است تا مردم بدانند که بعد از او پیامبری نخواهد آمد، و الا- درک و فهم تجلی اعظم بسیار مشکل و دور از دسترس است و مرغ تیز پرواز اندیشه خردمندان بر سستیغ آن نرسد و فقط بر افق اعلا این حقیقت تجلی می کرد.

### بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه به بیان والاترین رخداد عالم امکان، یعنی بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداختند: «إِبْتَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى «عَزَّوَجَلَّ» إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إِفْضَاءِ حُكْمِهِ»؛ (2) محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا کار خود را به اتمام و آنچه را مقدر ساخته به انجام رساند».

### پیامبران

پیامبران آمدند تا فروغ حضرت حق را که بر انسان تابید و او را به مقام «کَرَمْنَا» و «احسن» مزین ساخت و مسجود فرشتگان نمود و مشرق تابان اسمای الهی ساخت، دیواره او را به مقام قرب باز گردانند، مبادا که آن جلوه در خاک گم گردد و انسان «اشرف» به درک اسفل سقوط کند، بلکه در پرتو هدایت آنان، او از فرشته که عنصری عقلانی است برتر و بالاتر رود.

مرحوم فیض در تبیین این مقصد چنین نگاشته است:

بالاترین و کامل ترین هدف انسان، نیل به سعادت قرب حضرت الهی است و این

ص: 74

1- (1) عوالی اللئالی العزیزیه، محمد بن علی بن ابراهیم الاحسانی، ج 4، ص 122.

2- (2) فرازی از خطبه فدکیه.

سعادت جز با شناساندن انبیا ممکن نبود، پس نبوت مقصود اصلی خلقت را تشکیل می دهد و مراد از نبوت، سیر کمالی و نهایی نبوت است نه آغاز آن؛ زیرا نبوت هم چون پدیده های دیگر، در پرتو فیض الهی تدریجاً به کمال خود می رسد. (1)

این سخن همانند بنای یک ساختمان که به تدریج تمام می شود، البته تمام شدن آن یعنی به کمال رسیدن، چون هر موجود تمامی، کامل است؛ مثلاً، دستی کامل است که پنج انگشت داشته باشد و کمتر یا بیشتر از آن موجب نقص می گردد.

به هر روی، خدای ربّوب منان به پاس عنایتی که به این مشتم خاک بی باک دارد می فرماید:

یا مطلقاً وصالنا راجع و یا مُحلیفاً علی هَجْرنا کفر

ای که پیوند با ما را رها کرده ای باز گرد، ای که بر دوری از ما سوگند خورده ای، کفاره این سوگند بده. ما شیطان را بدین دلیل از خود دور ساختیم که به تو سجده نکرد، شگفتا! که چگونه با او ساخته ای و از ما دوری جسته ای! وای بر تو، تو را قدر و پایه ای است که شب قدر بدان آگاه نیست. (2)

به هر روی، هدف از آفرینش انسان قرب و وصال اوست. در حدیث قدسی ترنم این زمزمه گوش نواز است:

«یا مختارِ اعرفِ قدرکَ وَ اِنَّمَا خَلَقْتُ الْاَکْوَانَ لِاَجْلِکَ، اَقْبِلْ عَلَیَّ فَاِنِّیْ اِلَیْکَ مُقْبِلٌ...؛ ای برگزیده، قدر خویش بدان، تمام عالم وجود را به خاطر تو آفریدم. به من روی آر که من به تو روی آورنده ام تا کی مرا می طلبی؟ من نزد توأم». (3)

پیامبران سفیران این اتصال و ارتباط اند. در حقیقت آنان آمدند تا انسان خاکی، ملکوتی شود و برای خدا باشد.

همان گونه که در حدیث قدسی آمده: «اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی یَقُوْلُ: عَبَدَیْ خَلَقْتُ الْاَشْیَاءَ لِاَجْلِکَ وَ خَلَقْتُکَ لِاَجْلِی، وَ هَبْتُکَ الدُّنْیَا بِاِحْسَانٍ وَ الْاٰخِرَةَ...» (4) بنده من همه چیز را

ص: 75

1- (1) علم الیقین، فیض کاشانی، ص 105.

2- (2) بحرالمعارف، عبدالصمد همدانی، ج 2، ص 396.

3- (3) همان، ص 118.

4- (4) همان، ص 392.

برای تو آفریدم و تو را برای خودم، دنیا را با احسان و آخرت را با ایمان به تو خواهم بخشید...».

تو مظهر حقیقت من - که شامل همه اسماء و صفات و احکام و آثار است - می باشی، و عالم، با تمام وجود تفصیل وجود تو و مظاهر حقایق توست... پس انوار روحانیت خودت را با حجاب تاریکی های عنصر خاکی مپوشان، باشد که تو مشرق تابان نورانیت الهی باشی که تجلی یگانگی الهی فقط در گستره روح آسمانی تو ممکن باشد.

نیل به این مقصود عالم در پرتو آفتاب نبوت است و شگفتا که حضرت فاطمه علیها السلام در این بیان و در دو جمله، آیاتی از قرآن را تفسیر می کند و جریان نبوت را که بالاترین پدیده معنوی است در یک روند بالنده، تبیین می کند و اوج کمال و تمامش را در رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می دارد؛ از جمله این آیات:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ)؛ (1) (وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ)؛ (2) (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ)؛ (3) (الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا)؛ (4) (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ)؛ (5) (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا)؛ (6) (فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ)؛ (7) (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ)؛ (8) (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ)؛ (9) (وَمَا أُوتِيَ)؛ (10) (وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ)؛ (11) (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ)؛ (12) (أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ...) 13 و ده ها آیه دیگر، با مفاهیم و واژگانی مختلف، ارسال رسولان و سفیران حق و آرمان مقدس آنان را تبیین می کنند و آنان را می ستایند.

ص: 76

- 1- (1) سوره حدید، آیه 26.
- 2- (2) سوره زخرف، آیه 6.
- 3- (3) سوره غافر، آیه 78.
- 4- (4) سوره غافر، آیه 70.
- 5- (5) سوره روم، آیه 47.
- 6- (6) سوره مؤمنون، آیه 44.
- 7- (7) سوره مؤمنون، آیه 32.
- 8- (8) سوره حجر، آیه 10.
- 9- (9) سوره انعام، آیه 42.
- 10- (10) سوره بقره، آیه 136.
- 11- (11) سوره آل عمران، آیه 84.
- 12- (12) سوره احزاب، آیه 7.



به هر روی، ربوبیت حق در دو بستر تکوین و تشریح، رود نور جاری ساخته است. نخست عدمستان ماهیات را به پرتو وجود، لباس هستی پوشانده و آنگاه در پرتو آفتاب نبوت، این جهان را تدبیر و هدایت نمود و گلستان آفرینش را طراوت بخشید و زیباترین گل هستی ممکن را به پرتو خاص ربوبیتش زینت داد و انسان را بر تارک هستی جلوه گر ساخت.

بر آسمان ربوبیت آفریدگار مهربان، افق برین نبوت را روشن ساخت و زلال آسمانی رحمت و اسعه از این سرچشمه بر آدمیان جاری گردید. به گفته سنایی:

انبیاء راستان دین بودند خلق را راه راست بنمودند

آنان واسطه فیض خدای متعال اند:

چون خدا اندر نیاید در عیان نایب حق اند این پیغمبران(1)

در واقع نبوت، آفتاب رحمت پروردگار است که از مشرق «ربوبیت» خداوند، ساطع گردید و حقیقت مهربانی و رحمت و اسعه آفریدگار عالمیان است. پیامبران رازداران ملکوتند که دریچه های آمان را بر بشر باز کردند و افق های روشن کمال و تعالی را بر او گشوده اند.

امام صادق علیه السلام بنا بر نقل مصباح الشریعه، سیمای آن فرزنانگان آفرینش را چنین می ستاید:

إِنَّ اللَّهَ «عَزَّوَجَلَّ» مَكَّنَ أَنْبِيَاءَهُ مِنْ خَزَائِنِ لُطْفِهِ وَ كَرَمِهِ وَ رَحْمَتِهِ، وَ عَلَّمَهُمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ، وَ أَفْرَدَهُمْ [وَ اخْتَارَهُمْ] مِنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ لِنَفْسِهِ، فَلَا يُشَدُّ بِهِ أَحْوَالُهُمْ وَ أَخْلَاقُهُمْ أَحَدٌ (أَحَدًا) مِنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ إِذْ جَعَلَهُمْ وَ سَائِلَ سَائِرِ الْخَلْقِ إِلَيْهِ، وَ جَعَلَ حُبَّهُمْ وَ طَاعَتَهُمْ سَبَبَ رِضَاةٍ...؛(2) خداوند متعال مقام و منزلت مخصوصی به پیامبران عطا فرموده، آنان را از مخزن لطف و کرم و مهربانی خویش تعلیم داده است و از میان همه خلائق، آنان را برای خویش برگزیده است. هیچ یک از مخلوقات الهی از نظر حالات و اخلاق همانند آنان نبوده و به مقام و رتبه آنان نمی رسند.

ص: 77

1- (1) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 33، ش 673.

2- (2) مصباح الشریعه، باب 86، ص 364.

خداوند متعال آنان را دلیل و وسیله سیر و سلوک مردم به سوی خود قرار داده است و محبت و طاعت آنان را وسیله رضا و خشنودی خود معین کرده و مخالفت و انکار آنان را سبب غضب و خشم خود دانسته است.

خداوند متعال هر گروه و امتی را موظف کرده تا از دین و روش پیغمبر خود پیروی کنند. اراده او بر آن تعلق گرفته که اطاعت هیچ کس را قبول نکنند، مگر آن که از پیامبران اطاعت کرده و آنان را محترم و گرامی داشته است.

پس پیامبران، یگانه مشعل داران راه هدایت بر مردم اند که فروغ هدایت می افشانند و انسان را به خلعت بندگی آراسته و به سوی مقام قرب الهی رهبری می کنند.

آن حضرت در ادامه می فرماید:

فَعَظَّمُ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ لَا تُنَزِّلُهُمْ مَنَزِلَةَ أَحَدٍ مِمَّنْ دُونَهُمْ، وَ لَا تَتَصَدَّقُ بِعَقْلِكَ فِي مَقَامَاتِهِمْ وَ أَحْوَالِهِمْ وَ أَخْلَاقِهِمْ إِلَّا بِبَيَانٍ مُحْكَمٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِجْمَاعِ أَهْلِ الْبَصَائِرِ...؛(1) پس همه پیامبران الهی را بزرگ بشمار و آنان را به جای دیگران مگذار و با فکر و عقل محدود خود احوال و اخلاق و روش آنان را تفسیر مکن، مگر آنکه بیان روشن و محکمی از جانب پروردگار به تو برسد یا اهل دل و بصیرت که دریچه های ملکوت بر دیده جانشان باز است در آن مورد با تو همراه باشند یا نشانه های فروزنده، نشانگر آن فضائل و مقامات باشد.

با این توصیف، درک حال و موقعیت ممتاز آنان بسیار مشکل است و چون اعمال و گفتار آنان را با دیگران مقایسه و مقابله نمودی بدان که کار بسیار خطرناکی انجام داده ای و از صحبت و آشنایی آنان استفاده نکرده ای و مقامات آنان را آن گونه که باید بشناسی نشناخته ای و به خصوصیات و منزلت والای آنان گمراه و نادان شده ای و در این حال از نیل به ایمان و معرفت به خداوند محروم گشته ای، پس آگاه باش و پیوسته از این خطر بزرگ بر حذر باش و از این مقایسه و سنجش ناروا پرهیز کن.

ص: 78

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیر شیر(1)

این سفیران هدایت - با این مقام و مرتبه - آمدند تا فروغ رحمت و اسعه حق را بر مردم جاری نمایند و با تجلیات ملکوتی، زندگی آدمیان را نور و ضیاء بخشند. آنان آمدند تا چون آفتاب که بر زندگی آدمیان حیات و حرارت و نور می افشاند بر آدمیان، زمزم حیات و نور بیافشاند. آنان آمدند تا جان انسان را حیاتی نو عطا کنند؛ بر چشم خردش روشنی بخشند؛ خلعت برین انسان کامل را بر او بپوشانند و او را به زینت مکارم و معالی اخلاق بیارایند. در حقیقت همه آنان تابش یک حقیقت بودند، اگر چه در گستره تاریخ و زمان از مشارق مختلفی تجلی کردند.

نور هر دو چشم نتوان فرق کرد چونک در نورش نظر انداخت مرد

ده چراغ ار حاضر آید در مکان هر یکی باشد به صورت غیر آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی چون به نورش روی آری بی شکی

گر تو صد سیب و صد آبی بشمیری صد نماند یک شود چون بفشری

در معانی قسمت و اعداد نیست در معانی تجزیه و افراد نیست(2)

انان قطب عالم ملکوت اند که در گردش و حرکت بالنده خود دایره ای را مانند، که هرگز در آن، زاویه، فصل و جدایی دیده نمی شود، بلکه رابطه محیط و مرکز آن در یک شعاع برابر و مساوی است. پس چتر نبوت بر فراز همه مردم گسترده بوده و این باران رحمت بر همه یکسان باریده است، ولی از باغ لاله روید و از شوره زار خس.

شریعت همه آنان اسلام بود و تسلیم، بندگی و اقامه قسط و عدل. پیامبران آمدند تا عدالت و مهربانی را توأمان به انسان هدیه کنند و زنگار ظلم و ستم از زندگی انسان(3) بزدایند. پیامبران می خواستند انسان را به سر منزل مقصود(4) رهبری کنند؛ زنجیر اسارت و

ص: 79

1- (1) همان، ص 367.

2- (2) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 33، ش 677-681.

3- (3) سوره آل عمران، آیات 19 و 85؛ سوره غافر، آیه 66؛ سوره نحل، آیه 81؛ سوره انعام، آیه 71.

4- (4) سوره حدید، آیه 25.

ظلمت شرک را از دست و پایش باز کنند، او را به مقام منزلت خویش آگاه و عارف نمایند و از ظلم بر حذر دارند. آری آنان آمدند تا معجزه آفرینش را آفتابی کنند.

آن ذوات مقدس در ظلمتکده خاک - که لازمه آن حرارت و انرژی، آتش و فساد و خون ریزی و حیوانیت است - حقیقت ملکوت را به نمایش گذاشتند؛ آن چنان که:

یک گروه مستغرق مطلق شدند همچو عیسی با ملک ملحق شدند

نفس آدم لیک معنی جبرئیل رسته از خشم و هوا و قال و قیل

از ریاضت رسته و ز زهد و جهاد گویا از آدمی او خود نژاد(1)

پیامبران، رسولان عزت و شرف و حریت و بندگی خدایند. آنان در محراب عشق به سجودند و بر بام وجود تجلی کرده، همه امور را تدبیر می کنند.

عشق آن بگزین که جمله انبیاء یافتند از عشق او کار و کیا(2)

آری آفتاب رسالت از این مشرق می درخشد و آفریدگار بزرگ، هستی را به پاسداشت نبوت معنا بخشید. آیات قرآن نیز به تأویل و تفسیر، این حقیقت را مدلل می نمایند و صدها حدیث در ترجمه و تبیین این حقیقت از ذوات مقدس معصومین علیهم السلام صادر گردیده است. رسولان خدا، سفیران معارف و معرفت و حکمت و عزتند؛ آنان راه انسان را به ملکوت گشوده اند و آفاق آنچه را که نمی دانند بر او می گشایند. سرانجام زنجیر اسارت و بردگی از انسان باز می کنند و او را از دام خرافه و جهل می رهانند:

خلق را از بند صندوق فسون کی خرد جز انبیاء و مرسلون(3)

مولوی در جایی دیگر این شکوه و هماهنگی را چنین سروده:

گفت اطفال من اند این اولیاء در غریبی خرد از کار و کیا

از برای امتحان خوار و یتیم لیک اندر سر منم یار و ندیم

هان و هان این دلق پوشان من اند صد هزار اندر هزار و یک تنند

ص: 80

1- (1) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 700، ش 1506-1508.

2- (2) همان، ص 11، ش 220.

3- (3) همان، دفتر ششم، ص 1263.

ور نه کی کردی به یک چوبی هنر موسی فرعون را زیر و زبر(1)

امام علی علیه السلام در خطبه خویش نبوت و سیمای سفیران الهی را چنین توصیف می کند:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ...؛(2) پس هر چندگاه پیامبرانی فرستاد و به وسیله آنان به بندگان هشدار داد، تا حق ميثاق الست بگذارند و نعمت فراموش کرده را به یاد آرند، با حجت و تبلیغ، چراغ معرفتشان را بیفروزند تا به آیت های خدا چشم دوزند. از آسمانی بالا برده و زمینی زیرشان گسترده و آنچه بدان زنده اند و چسان می میرند و ناپاینده اند و بیماری های پیرکننده و بلاهای پیایی رسنده، و هیچگاه نبود که خدا آفریدگان را بی پیامبر بدارد یا کتابی در دسترس آنان نگذارد یا حجتی بر آنان نگمارد، یا از نشان دادن راه راست دریغ دارد.

پیامبران که اندک بودند و مخالفشان بسیار، و در دام شیطان گرفتار، در کار خویش درنماندند - و دعوت حق را به مردم رساندند -.

ولی افسوس که بعضی قدر این مکانت را نشناخته و آنان را چون خود پنداشته و در مقابل آنان صف آرایی کردند و به جنگ و ستیز با آنان برخاستند.

مولوی این حقیقت را چنین سروده:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه ماند در نشستن شیر شیر

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

همسری با انبیاء برداشتند اولیاء را همچو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور

این ندانستند ایشان از عمی هست فرقی در میان بی منتها(3)

از این رو با پیامبران جنگیدند و مبارزه کردند.

ص: 81

---

1- (1) همان، دفتر دوم، ص 897.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 6.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 13، ش 263-267.

اکنون آیاتی از قرآن که جدال کافران را با پیامبران بازگو می کند از نظر می گذرانیم:

خداوند متعال در سوره ابراهیم می فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ

وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾؛ (1)

کافران به پیامبران گفتند: ما شما را از سرزمین خود بیرون می رانیم مگر اینکه از دعوت خود دست برداشته، به راه و روش ما باز گردید - خداوند در مقابل این تهدید به آنان پاسخ می دهد - شما از این تهدیدها نهراسید و ما بدون تردید، ستمکاران را پس از فرصتی که به آنان داده ایم هلاک خواهیم نمود و پس از آنان، شما را در سرزمین آنان ساکن می کنیم.

ده ها آیه قرآن این ستیز و نبرد حق و باطل را بیان می کند، گویی صفحات تاریخ با این مرکب خون آلود نگاشته شده که البته غلبه و پیروزی از آن خداپاوران است.

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾؛ (2)

(آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل بنگرند که سرانجام کار کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟ خدا آنان را در هم کوبید و نابود کرد و نیز برای این کافران همانند آنان، عذابی قطعی و ثابت است. این پیروزی مؤمنان و نابودی کافران به سبب این است که خدا سرپرست و یاور کسانی است که ایمان آورده اند و کافران را سرپرست و یاور نیست).

آیات دیگری نیز بیانگر این موضوع اند:

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾3

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾4

ص: 82

---

1- (1) سوره ابراهیم، آیات 13-14.

2- (2) سوره محمد، آیات 10-11.

(وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ) 1

(تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) 2

(الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ) 3

(إِذْ قَالُوا لَنَبِيِّ لَهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ) 4

مولانا در پرتو همین آیات چنین سروده:

صد هزاران نیزه فرعون را در شکست از موسی ای با یک عصا

صد هزاران طب جالینوس بود پیش عیسی و دمش افسون بود

صد هزاران دفتر اشعار بود پیش حرف امی ای آن یک عار بود

با چنین غالب خداوندی کسی چون نمیرد گر نباشد او خسی (1)

### تجلی اعظم

او تجلی رحمت و اسعه حق و حقیقت رحمه للعالمین است؛ همان گونه که در دعای شب بعثت چنین آمده: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالتَّجَلِّي

الاعظم فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مِنْ شَهْرِ الْمَعْظَمِ...» (2).

او که پیامبر بود آن گاه که آدم بین آب و خاک بود و خود فرمود: «أَنَا أَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ خَلَقًا وَ آخِرُهُمْ بَعثًا» (3) من از نظر خلقت، نخستین پیامبرم

و از نظر بعثت آخرین آنهایم».

ص: 83

1- (5) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 26، ش 527-530.

2- (6) مفاتیح الجنان، اعمال شب بیست و هفتم رجب، ص 246.

3- (7) عوالی اللئالی، ج 4، صص 86 و 122.

آری، او خاتم پیامبران بود، چون مرجع همه انبیا و رسولان است و در عالم ارواح و ملکوت الهی همه پیامبران علیهم السلام به او مراجعه می کنند.

خود آن حضرت در حدیث شریفی می فرماید: «آدم و من دونه تحت لیوائی یوم القیامه».(1)

قرآن، شکوه این تجلی آسمانی را چنین می ستاید:

1. (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ)2

2. (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)3

3. (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا)4

4. (وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا)5

5. (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)6

6. (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا)7

7. (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا)8

8. (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا...9)

9. (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ...10)

10. (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)11

ص: 84

---

1- (1) مسند احمد، ج 1، صص 281 و 295؛ امالی صدوق، مجلس 52، با کمی تفاوت.



باری، صدها آیه قرآن با مفاهیم و واژه های مختلف آفاق رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را تبیین می نماید و آن حضرت را به عنوان خاتم پیامبران، که دو وصف نبوت و ولایت مطلقه در وجود آن حضرت به اوج تجلی رسیده می ستاید: (1)

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ... 2)

او یگانه پیامبر عظیم الشانی است که خدای متعال از همه پیامبران برای او عهد و پیمان گرفت: (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ)

در پرتو این آیه، این حدیث آمده: «... وَ لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا وَ لَا رَسُولًا إِلَّا وَ أَخَذَ عَلَيْهِ المِيثَاقَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بِالتُّبُوَّةِ...» (2).

جمال محمدی در گفتار امام علی علیه السلام چنین می درخشد:

حَتَّى أُرَى قَبَسًا لِقَابِسٍ، وَ أَنَارَ عِلْمًا لِيَخَاسِ، فَهُوَ أَمِينُكَ المَأْمُونِ، وَ شَدَّ هَيْدُكَ يَوْمَ الدِّينِ...؛ (3) تا آنکه شعله ای افروخت که جوینده بدان چراغ دانش بیفزوزد، و نشان راه بر پا کرد تا گمراه، دیده بدان دوزد. پس او امین توست و مورد اعتماد و گواه تو بر امت در روز معاد، و انگيخته تو و موجب نعمت و فرستاده بر حق تو و آیت رحمت.

وجودش رحمه للعالمين باد ز حق بر جان پاکش آفرین باد

همچنین حضرت امیر در خطبه ای دیگر می فرماید: «إِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الأنبياءِ، وَ مِسْكَاهِ الضِّياءِ؛ (4) خداوند او را از میان سلسله پیامبران و سرچشمه های نور برگزید».

مصطفی جان است و عالم جمله جسم مصطفی معنا بود کونین اسم (5)

ص: 85

---

1- (1) برای شرح و آشنایی بیشتر به الفتوحات «ولایت مطلقه» مراجعه گردد.

2- (3) تأویل الآيات الظاهرة، سید شرف الدین علی الحسینی استرآبادی، ص 121.

3- (4) نهج البلاغه، خطبه 106، ص 99.

4- (5) همان، خطبه 108، ص 100.

5- (6) طاقدیس، مولی احمد نراقی، ص 89.

او اطيب و اطهر و اسوه برای جهانيان است؛ همان گونه که علی علیه السلام می فرماید:

«فَتَأْسَ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّ فِيهِ اسْوَةٌ لِمَنْ تَأْسَى؛ (1) پس از روش پیامبر پاک و پاکیزه پیروی کن، زیرا روش او کامل ترین الگو برای پیروی است».

خورشید خلد و خواجه دنیا و آخرت

سلطان شرع و صاحب کونین مصطفی (2)

آن یار مهربان که بعثت و رسالت او برترین نعمت و منت از سوی خداوند است:

«... فَمَا أَعْظَمَ مَنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفًا تَتَّبِعُهُ، وَ قَائِدًا نَطَأُ عَقْبَهُ». (3)

دعوتش فرموده بهر خاص و عام نعمت خود را بر او کرده تمام (4)

آنگونه که حضرت علی علیه السلام فرمود: «بَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ»، وَ الْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ، وَ الْمِنْهَاجِ الْبَادِي، وَ الْكِتَابِ الْهَادِي؛ (5) او را با نور رخشا، و برهان هویدا، و راه پیدا و کتاب راهنما برانگیخت».

خواجه دنیا و دین گنج وفا صدر و بدر هر دو عالم مصطفی

آفتاب شرع و دریای یقین نور عالم رحمه للعالمین

خواجه کونین و سلطان همه آفتاب جان و ایمان همه

صاحب موج و صدر کائنات سایه حق خواجه خورشید ذات

مهمترین و بهترین انبیاء رهنمای اصفیا و اولیاء (6)

آن حضرت در خطبه ای دیگر در توصیف رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مُنْبَتًا وَ أَعَزَّ الْأَرْؤُمَاتِ مَغْرَسًا...؛ (7) تا آنکه تشریف بزرگواری از سوی خدای باری

ص: 86

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 160، ص 162.

2- (2) دیوان عطار نیشابوری، ص 3.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 160، ص 163.

4- (4) نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 210، به نقل از عطار نیشابوری.

- 5- (5) نهج البلاغه، خطبه 161، ص 163.
- 6- (6) ديوان منطق الطير عطار، صص 21 و 15.
- 7- (7) نهج البلاغه، خطبه 94، ص 87.

به حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسید و او را از بهترین خاندان و گرامی ترین دودمان برکشید. از درختی که پیامبران خود را از آن جدا کرد و امینان خویش را برگزید و بیرون آورد... او پیشوای کسی است که راه پرهیزگاری پویید و چراغ آن است که راهنمایی جوید. چراغی است که پرتو آن دمید و درخشندگی است که روشنی آن بلند گردید و آتش زنه ای است که نور آن درخشید، رفتار او میانه روی در کار است و شریعت او راه حق را نمودار....

همچنین فرمود:

«قرارگاه او بهترین قرارگاه است و خاندان او شریف ترین پایگاه است، از کان های ارجمندی و کرامت و مهدهای پاکیزگی و عفت، دل های نیکوکاران به سوی او گردیده و دیده ها در پی او دویده»(1).

اوست که اوج آفتاب وحی منیر است و قرآن با حقیقت ازلیه اش بر جان او تجلی کرده و فروغ آن در قالب الفاظ (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ)2 ظاهر گشت، و نازله و آسان شده آن حقیقت ملکوتی چراغ هدایت مردم الی الابد گردید.

قرآن این حقیقت را چنین برمی نماید:

(فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ)3

(وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنُ)4

(اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ)5

(وَآتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ)6

(آتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ)7

ص:87

و آیات دیگری که از این واژه استفاده کرده و نیز ده ها آیه از واژه های «نزل» و «قرأ» و «تلی» و مشتقات آنان. (1)

وحی که در قالب مثال شهد آفرین و نورافروز است، پرتوی از آن بر زنبور می تابد:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي﴾<sup>2</sup>

و مولوی چنین سروده:

گیرم این وحی نبی گنجور نیست هم کم از وحی دل زنبور نیست

چون که (اوحی الرب الی النحل) آمده است خانه وحیش پر از حلوا شده است

او به نور وحی حق عزوجل کرد عالم را پر از شمع و عسل (2)

باری، بر افق برین رسالت، اوج تابش در سیمای «محمد صلی الله علیه و آله» نمایان گشته و تجلی اعظم جلوه می نماید و آیین پایدار و ابدی را برای رهایی انسان و رسیدن او به قله تعالی می آورد:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾؛ (3)

(او کسی است که پیامبرش را برای هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غلبه دهد، هر چند که مشرکان کراهت داشته باشند...).

آری شعشعه اسلام تا ابد بر آسمان دل ها می تابد و فروغ راه هدایت پیشگان است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ، فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَىٰ مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَسِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ...؛ (4) سپاس خدای را که راه اسلام را گشود و در آمدن به آبشخورهای آن را بر تشنگان آن آسان نمود و ارکان آن را استوار ساخت تا کس با آن چیرگی نتواند و نستیزد و آن را امانی ساخت برای کسی که بدان در آویزد، و آرامش برای آن که

ص: 88

1- (1) ر. ک: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن، واژه «وحی» و «نزل» و «قرأ» و «تلی».

2- (3) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 691، ش 1228 تا 1230.

3- (4) سوره صف، آیه 9.

4- (5) نهج البلاغه، ص 98.

در آن درآید و برهان کسی که بدان زبان گشاید و هر که بدان دادخواهی کند گواه آن است و برای آن که از آن روشنی خواهد نوری درخشان است، و فهم است آن را که فهمید و خرد است برای کسی که اندیشید و نشان برای آن که نشانه طلبید و بینایی برای آن که در کار کوشید و عبرت برای کسی که پند پذیرفت، و نجات کسی که تصدیق آن گفت؛ تکیه گاه آن که بر آن اعتماد داشت و آسایش کسی که کار را - بدان - وا گذاشت و نگاهبان آن که خود را - از گناه - باز داشت. روشنی راه و پدیدار، درون آن آشکار، نشانه های آن بر بلند جای پدیدار. جاده های آن نمایان، چراغ های روشن و درخشان...

## جهان در آستانه بعثت

### اشاره

در ادامه خطبه، حضرت فاطمه علیها السلام به بیان زمان بعثت و احوال مردم آن روزگار می پردازد و می فرماید:

فَرَأَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْأُمَّمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا، عَكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عَرَفَانِهَا؛ (1) پیغمبر - که درود خدا بر او باد - مشاهده کرد که هر فرقه ای دینی گزیده و هر گروه در روشنایی شعله ای خزیده، و هر دسته ای به بتی نماز برده و همگان یاد خدایی را که می شناسند، از خاطر سترده اند.

حضرت فاطمه علیها السلام در این گفتار، برای یادآوری نعمت بزرگ رسالت و یادآوری آن زمان وحشت و خطر، نگاه های مردم را به زمان گذشته معطوف می کند و از چهره آن روزگاران، نقاب برمی دارد. ایشان به مردم هشدار می دهند که هان! ای مردم به خود آید و از خواب غفلت برخیزید و به گذشته خود بنگرید و از آن روزگاران درس عبرت فرا گیرید، چرا که این دین با رخداد عظیم بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متولد شد و با این تولد، افقی برین فراروی شما گشوده گردید و تاریخی رخشان ورق خورد، حال چرا به چنین دین و شریعتی جفا کرده، با انحراف و دگرگونی در آن، مسیر نوینی را که برای بشر آماده شده است مسدود و منحرف می سازید. ای مسلمانان، به سرزمین خود بنگرید که چه روزگاران تیره و تاریکی بر شما سایه افکنده بود.

ص: 89

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 15، دلائل الامامه، ص 112؛ الاحتجاج، ج 1، ص 120؛ كشف الغمه، ج 2، ص 205 با کمی تفاوت.

به هر حال برای درک ماهیت واقعی دورانی که حضرت زهرا علیها السلام آن را تذکر می هند بهتر است تا گزارشی کوتاه از اوضاع جهان آن روز عرضه شود.

## سرزمین وحی یا جزیره العرب

### اشاره

جزیره العرب و به تعبیر دقیق تر شبه جزیره عرب در جنوب غربی آسیا با حدود سه میلیون و دویست هزار کیلومتر مربع مساحت، بزرگ ترین شبه جزیره جهان است که هنوز بخش هایی از آن به علت وجود توفان های شنی وحشتناک، ناشناخته مانده است.

این شبه جزیره از طرف شمال به واسطه بیابان ها و ریگ زارهای پهناور، از یک سو به درّه فرات (عراق) و از سوی دیگر به سرزمین سوریه منتهی می شود. همچنین از طرف شرق به خلیج فارس و خلیج عمان، از طرف جنوب به خلیج عدن، تنگه باب المندب، اقیانوس هند و دریای عمان محدود می شود. از طرف مغرب نیز به دریای سرخ می پیوندد و با این حال جز در جنوب، از آب، بهره چندانی ندارد. فقط حاشیه باریکی از زمین های پیرامون آن در جنوب و نواحی کوهستانی معتدل، از نعمت باران برخوردار است. اما در دیگر مناطق کوه های برهنه و صحراهای خشک و غیرقابل سکونت فراوان به چشم می خورد. ارتفاع دیوار بلند این رشته کوه ها که از شبه جزیره سینا آغاز می شود و در امتداد دریای سرخ تا خلیج فارس ادامه می یابد حدود 2470 کیلومتر است.

به هر روی، جزیره العرب از نظر جغرافیایی به سه بخش تقسیم شده است:

1. در شمال و غرب آن، اقلیم حجاز است که شهرهای مکه، مدینه، طائف، ینبوع و جده را در بر می گیرد و سرزمینی کوهستانی با بیابان های وسیع و کم آب را در خود جای داده است.
2. در مرکز و شرق این اقلیم، «صحرای عرب» سرزمین بلند منطقه نجد و بیابان های وسیعی است که در آن از باران و آبادانی خبری نیست. انسان بدوی، شتر، نخل و ریگ زار چهار بازیگر اساسی در زندگی صحرا هستند. همچنین کمی آب، گرمای زیاد، سختی راه ها و نایابی غذا چهار مشخصه اصلی این صحراهاست.
3. منطقه جنوب (یمن) که در گذشته، عربستان خوشبخت یا یمن نامیده می شد. این اقلیم به شکل مثلث است که ضلع شرقی آن را ساحل دریای عرب، ضلع غربی آن را دریای سرخ، و خط فرضی طهران - حضرموت، ضلع سوم آن را شکل می دهد. این

بخش، پرنعمت ترین نقطه جزیره العرب است؛ به گونه ای که آثار تمدن درخشان و با عظمت آن تا به امروز باقی و مشهور است. حدود چهارده قرن قبل از میلاد مسیح، این سرزمین، آباد بوده و از مدنیت و حکومت برخوردار بوده است و دولت هایی چون «معین»، حضرموت، قَتَبان، و سبأ، تا ظهور اسلام بر این اقلیم حکومت کرده اند.<sup>(1)</sup>

آثار تاریخی بسیار زیبای مآرب و سد عظیم آن که به علت سیل ویران شد، و زمین های حاصل خیز، معادن زرخیز صادراتی طلا و نقره و سنگ های گرانبهای آن حکایت گر پیشرفت های هنری، صنعتی و منابع طبیعی این اقلیم است.

خداوند در قرآن در دو سوره از قوم سبأ نام برده است. نخست از ملکه سبأ (بلقیس) و نامه حضرت سلیمان به او و داستان هدیه، تخت ملکه و ایمان آوردن او، و نیز شکستن سد مآرب - حدود پنج قرن قبل از میلاد - و جاری شدن سیل ویرانگر که در نتیجه فساد اجتماعی و انحطاط اخلاقی و روی گردانی مردم سرزمین سبأ از خداوند و انکار فرستادگان الهی پدید آمده بود. همچنین دوره حکومت حبشیان پس از انقراض حمیریان به دست آنان و لشکرکشی ابرهه برای ویران کردن کعبه به سرزمین مکه و داستان ابابیل، که رخدادی آموزنده از تاریخ آن سرزمین است.

باری، توجه و بازگشت حضرت فاطمه علیها السلام به گذشته و نگاه به وضعیت و فساد اجتماعی و انحطاط اخلاقی مردم آن روزگاران برای عبرت و بصیرت یافتن آنان بود.

اکنون که جغرافیای اقلیم شبه جزیره عرب را از نظر می گذرانیم می طلبد سیری کوتاه در اوضاع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی آن دیار داشته باشیم تا در خشننگی فروغ قرآن و بارش رحمت رسالت جلوه بیشتری یابد، زیرا این سرزمین با مردم و فرهنگش، نخستین تجلی گاه آفتاب اسلام بوده است.

## 1. اوضاع سیاسی

بنای ملیت و بافت اجتماعی - سیاسی عرب بدوی براساس قبیله بود. مورخان، اعراب ساکن در جزیره العرب را در سه طبقه تقسیم کرده اند:

ص: 91

---

1- (1) تاریخ تحلیلی صدر اسلام، محمد نصیری، صص 45-47؛ ر. ک: فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج 1، ص 9 به بعد؛ پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، حسینی ادریانی، ص 45 به بعد؛ مروج الذهب، ج 2، صص 74 و 180؛ اسلام و عقاید و آراء بشری، یحیی نوری، صص 234-231؛ الیمن عبرالتاریخ، احمد حسین شرف الدین، ص 53.



1 - عرب باندۀ (بادیه نشینان) مراد اعرابی هستند که سال ها قبل از ظهور اسلام به سبب نافرمانی با بلاهای آسمانی و زمینی هلاک شدند. (1)

2 - عرب عاربه (شهرنشینان) قبایلی که در یمن و دیگر نقاط جنوبی عربستان زندگی می کردند. اوس و خزرج از جمله این قبایل اند که نسب خود را به یعرب بن قحطان، فرزند پنجم حضرت نوح علیه السلام می رسانند. این طوایف را قحطانی خوانند.

3 - عرب مستعربه (عدنانیان) قبیله هایی که از طریق عدنان با چند واسطه از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام شمرده می شوند و قبیله قریش از این گروه اند. (2)

به هر روی، عواملی چون فقدان فرهنگ و جهان بینی مشترک، خشک زار بودن اکثر سرزمین های جزیره العرب، نبود راه های ارتباطی مناسب، دوری مسافت میان مناطق مسکونی و کمبود منابع اقتصادی، سبب پراکندگی و نبود نظم فراگیر سیاسی در جزیره العرب شده بود.

صحرائشینان و شهرنشینان عرب پیرو نظام قبیله ای بودند. در قبیله سه رکن اساسی وجود داشت: نسب، حسب و عصب. براساس شاخصه اول و دوم، تمام افراد باید از شناسنامه قبیله ای و فضایل و مفاخر قبیله باخبر باشند و براساس عصب و عرق قبیله ای، همه در ساختار قبیله محو بودند؛ به گونه ای که همه پیوندها و روابط برای حفظ وحدت قبیله قربانی می گردید.

به عبارت دیگر، این عصبیت برای اعضای قبیله، محدودیت جبری و ملی گرایی قبیله ای و برای رهبران، نوعی استبداد مطلق پدید می آورد. نمایاندن فزونی افراد قبیله، گاهی با شمار گور مردگان، نمودی از این تعصبات بی اساس بود.

از طرفی ضمیمه شدن روح جنگ جویی که دستاورد طبیعت صحرا و بیابان های خشک و سخت عربستان بود با عصبیت قومی و ملی گرایی جاهلی، موجب جنگ ها و خونریزی های بسیار می شد؛ به گونه ای که بخشی از آن جنگ ها به «ایام العرب» نامیده شده اند.

حتی گاه به سبب برخوردی ساده میان دو فرد، جنگ خونین قبیله ای به راه می افتاد.

ص: 92

---

1- (1) سوره عنکبوت، آیه 40؛ سوره دخان، آیه 12؛ سوره ق، آیه 14؛ سوره حاقه، آیات 4-6.

2- (2) تاریخ تحلیلی صدر اسلام، محمد نصیری، ص 49 به نقل از مروج الذهب، ج 2، صص 275-276.

خلاصه از منظر سیاسی، گذشته از تمدن ممتاز «سبأ» و مآرب یمن در سراسر عربستان به ویژه منطقه حجاز، نه تنها نشانی از تمدن و سازمان اجتماعی حکومت به چشم نمی خورد، بلکه به خاطر وجود دشمنی های غیر معقول قبیله ای و کمبود ارتباطات عاطفی و انسانی، مردم این سرزمین در معرض سقوط جدی قرار گرفته بودند. (1)

## 2. فرهنگ، آداب و رسوم

شبه جزیره عربستان سرزمینی است پوشیده از صحراهای سوزان و کوه های برهنه که تابش تند و مداوم آفتاب به آن رنگ و جلوه خاصی بخشیده است. قسمت شمالی این سرزمین صحرای «نفود» است که به بادیه الشام متصل می گردد. در قسمت مشرق و شمال شرقی آن نیز صحرای «دهناء» است که تا ربع الخالی امتداد دارد. ربع الخالی که گاه آن را «الدّهناء» هم می گویند و بین نجد و «الاحساء» قرار دارد، در جنوب شرقی شبه جزیره واقع است. این بیابان پهناور در عصر ما نیز تقریباً هم چنان خالی است.

جز در منطقه جنوبی شبه جزیره، باران اندک و غیر منظمی در موسم زمستان و آغاز بهار می بارد. ممکن است این باران اندک هم سال ها نبارد و ممکن است چند سال پیاپی باران های سیل آسا سرازیر شود و همه چیز را با خود ببرد و زیر توده های شن پنهان سازد. بارش این باران ها و جاری شدن این سیل ها و فرو رفتن آن در زمین سبب می شود که در جای جای آن اندک آبی تراوش کند. ره آب ها به گودال ها می ریزد و گودال ها آب خانواده های کوچک را در کنار خود نگه می دارد. تلاش برای به دست آوردن آب که مایه زندگی است و نیز سبزه که خوراک دام و شتر است، بیابان نشینان را مجبور می سازد تا هر دم از جایی به جایی کوچ کنند. نتیجه این سرگردانی و جابه جا شدن ها این است که در بیشتر مناطق این سرزمین، قانون هایی که شهرنشینان برای خود درست کرده اند تا با اجرای آن زندگی را بهتر سازند، وجود ندارد.

بر این اساس، در این منطقه ها شمار مردم اندک، و همین گروه اندک هم پیوسته در حرکت اند.

اما در جنوب، به خاطر مساعد بودن اوضاع طبیعی و نیز در حاشیه دریای سرخ به خاطر موقعیت اقتصادی، زندگانی بهتر و تراکم جمعیت نیز بیشتر بوده است. از این رو به

ص: 93

مقتضای محدودیت جمعیت، قانون روستایی یا شهرنشینی بر مردم آن حکومت می کند. به حکم غریزه به خاطر ادامه حیات، در چنین محیطی مردم به دو دسته یا بهتر بگوییم به دو گروه اجتماعی تقسیم می شوند: یکی چادرنشینان و دیگری شهرنشینان. گرچه در آغاز دعوت اسلام، قسمت عمده ساکنان این سرزمین را چادرنشینان تشکیل می دادند.

چادرنشین، فرزند صحراست و زیر آسمان صاف و در دامن دشت پهناور تربیت می شود و از این رو تندرست، نیرومند، آزاد، مستقل و بی اعتنا به قید و بندهایی است که شهرنشینان برای خود درست کرده اند یا زندگی شهری برای مردم خویش به ارمغان آورده است، تا آنجایی اعتنا که وقتی عبای پشمین و خیمه مویی را برای روزی چند ترک می گوید و با لباس نرم و زیبا در قصرهای باشکوه می خرامد، می گوید: من این زندگی را دوست نمی دارم خوش دارم به همان زندگی چادرنشین برگردم و به جای این پیراهن حریر عبای درشت بر تن کنم.

در محیط صحرا، واحد زندگی اجتماعی قبیله است و قبیله هم از چند تیره به هم پیوسته تشکیل می شود. هر قبیله شیخی دارد. شیخ، حاکم، قاضی، قانون گذار، فرمانده جنگ و پدر مهربان مردم خویش است. در این اجتماع، آنچه قانون می سازد، آنچه قضاوت می کند و حتی آنچه عقیده ای را پدید می آورد یا آن را تقویت می کند رأی شیخ است. شیخ باید تمام صفات و امتیازاتی را که لازمه چنین سمت و منصبی است دارا باشد. از جمله اینکه او باید دلیر، باهوش، با اراده، قاطع و جوان مرد باشد. معمولاً جوان مردی بیش از دیگر خصلت ها در شیخ آشکار می شود تا آنجا که به درجه فداکاری می رسد؛ آن هم نوعی فداکاری که گاهی با منطق عقل سازگار نیست. او نه تنها برای دفاع از مردم خود، جان خویش را به خطر می افکند، بلکه ممکن است برای نجات جاننداری که به سایه خیمه او پناه برده است نیز آماده کارزار گردد.

خصلت جوان مردی و فداکاری و از خود گذشتگی که نمونه اعلای آن در شیخ وجود دارد در عموم صحرائنشینان دیده می شود. این آزادی، استقلال و صفای طینت را صحرائنشین از معلم خود، یعنی صحرای گسترده و طبیعت آرام و هوای صاف می آموزند، اما این، تنها یک روی از روحیه چنین مردمی است.

گاهی نیز همین مرد آرام و فداکار را می بینیم که ناگهان به هم برمی آید، در خشم می شود، به کینه تیزی می گراید، به پا می خیزد، می جنگد، می کشد تا پیروز شود یا کشته

گردد، چرا؟ چون شتر آن قبیله بی رخصت او به چراگاه قبیله وی درآمده است و او این بی رخصتی را اهانتی به خود و قوم خود می پندارد. پس دیری نمی کشد که آتش جنگ افروخته می شود؛ آن هم نه یک روز و یک هفته و ماه و سال، بلکه برای مدت چهل سال. در این چهل سال، صدها پیر و جوان، دختر و پسر خردسال و حتی گربه و سگ را از دم تیغ می گذرانند بی آنکه بدانند چه می کنند و چرا چنین می کنند. شگفت تر اینکه از این جنگ ها حماسه نامه ها و قصیده ها و قطعه می سازند و کودکان و نوجوانان آن را از بر می کنند و از سینه نسلی به سینه نسل دیگر منتقل می گردد و بسا که حادثه ها می آفریند.

گاه اتفاق می افتد که جمعی گرد هم نشسته اند و می گویند و می خندند و دقیقه ها را با صفا و آرامش می گذرانند ناگهان بیتی یا جمله ای به خاطر یکی می گذرد و با قصد یا بی قصد آن را بر زبان می آورد، و همین مشعل فتنه ای می شود و آنان به جان یکدیگر می افتند؛ چرا که آن بیت یا جمله، طعنی یا طنزی از قومی یا قبیله ای را در بر دارد و یکی از آن قوم یا قبیله در این جمع نشسته است.

این برتری جویی و خود را از دیگران، کهنتر و کمتر ندانستن و چون برق سوزاندن و چون رعد غریدن، آن روی خصال و روش صحرائشینان است که از طبیعت خروشان و متلّون و متغیر صحرای عربستان الهام می گیرد.

فرزند صحرا از این دو موهبت برخوردار است: یکی قهرمانی و عشق و فداکاری بی نهایت، و دیگری خشم و کینه توزی بیش از اندازه و حد. (1)

به هر روی، هر چند وجود خصال پسندیده ای چون روحیه سلحشوری، وفای به عهد، بخشنده‌گی و مهمان نوازی، صراحت لهجه، اهتمام به شعر و شاعری و حمیت و غیرت، وجود پاره ای از ارزش ها را در میان مردم جزیره العرب روایتگر است؛ ولی در بازتابش و ثمرات این خصلت ها باید تأمل کرد، زیرا غالب این ارزش ها به ضدارزش تبدیل شده اند و پیامدهای منفی داشته اند؛ مثلاً روحیه حماسی در بسیاری از اوقات به افروختن آتش کینه و درگیری و خون ریزی در میان قبایل انجامیده است.

حتی شعر، این لطیفه آسمانی و عالی ترین مظهر فرهنگ عرب ها، به دلیل الهام از عقده های قبیله ای و خرافه ها گاه آن قدر خشن و خون فشان بود که گویا از دم شمشیر فرو

ص: 95

می چکد. مضامین این شعر که آمیزه ای از ستایش یا نکوهش قبیله یا رئیس آن بود یا مردم را به غارتگری، فتنه انگیزی، یادآوری خاطره های گذشتگان، عشق و شهوت حیوانی و شراب و شکار دعوت می کرد، ادب و هنر عرب را بی ارزش و بلکه ضدارزش ساخته بود. بهترین قصاید که آن را بر حریر مصری و گاه با آب طلا می نگاشتند و بر کعبه می آویختند فاقد ارزش و اعتبار بود. (1)

تعصب و وفاداری به قبیله، به ظلم و ستمگری دامن می زد و چه بسا افراد مظلوم نابود می شدند. آلودگی به گناهان تا آنجا پیش رفته بود که از رسوم و آداب زندگی شمرده می شد و دیگر مردم از ارتکاب آن شرم نمی کردند. قتل و غارت، دزدی، میگساری و انواع قمار و فحشا، بخشی از سرگرمی و زندگی روزانه مردم بود.

کمیت گرایی، فخرفروشی، حاکمیت خرافات بازمانده از تحریف ادیان، افسانه های باستانی اساطیری و موهومات افسونگر هر یک نشان دیگری از انحطاط اندیشه و خالی بودن سازمان فکری آنان از تفکر منطقی بود. (2)

### 3. زن و نظام خانواده

قصه زن در زندگی انسان ها همیشه حکایت از نیمه پنهان خورشید و ماه و زمین است که در عین وابستگی نیمی به نیمه دیگر، بسیاری منکر آن چهره پنهان اند و آن را همسان نیمه دیگر روشن آن ندانسته، تاریک می انگارند.

زن به پاس تفاوتی که براساس خلقت بدیع و حکیمانه خداوند با جنس مرد دارد در طول تاریخ موضوع بحث و گفت و گو بوده و در طول تاریخ در دوسویه افراط و تفریط قرار داشته است. حتی در قرون اخیر به خصوص شخصیت او در میانه دو لبه قیچی تحجر و جمود از یک سو و تجددمآبی و نوگرایی افراطی از سوی دیگر قلع و قمع شده است.

به هر روی، دوران جاهلیت، عصر حرمان و هجران زن در جزیره العرب بود. در این دوره، زنان گرفتار ننگ آورترین روش زندگی بودند و در سخت ترین وضع، روزگار می گذراندند.

ص: 96

1- (1) تاریخ یعقوبی، ج 1، صص 316-302.

2- (2) بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، سید محمود آلوسی، ج 2، صص 286 و 369؛ فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، صص 41-37.

اعراب، در برخورد با زنان و دختران، وحشی‌ترین روش‌ها را داشتند. از نگاه آنان زن چون حیوانی بود که باید با آن معامله حیوانی شود. او را به هر شکل ممکن می‌کشتند. گاهی او را غرق یا از مکانی بلند پرتاب می‌کردند و یا او را زنده به گور می‌نمودند. در صورت عفو و اغماض نیز، او را با حیوانی معاوضه می‌نمودند.

زنده به گور کردن دختران در نزد عرب جزء رسوم و عادات معمولی و داستان‌زدگانی آنان بود.

اندیشه بی‌ارزش‌انگاشتن زن، مبین اوج جاهلیت فرهنگی آنان بود. در این منطقه، سرنوشت زن مقهور اراده مرد بود. مرد می‌توانست آن گونه که می‌خواست با زن رفتار کند، از جمله حق فروش، کشتن و زدن.

اعراب به گونه‌ای به جنس زن با حقارت نگاه می‌کردند که داشتن دختر را مایه ننگ و عار و سرشکستگی خود می‌دانستند و چون به فردی از آنان بشارت داده می‌شد که صاحب دختر شده است، چهره‌اش سیاه‌گشته، خشم خود را فرو می‌خورد و از ننگ دختردار شدن خود را از مردم پنهان می‌ساخت و با خود می‌اندیشید که آیا دختر را با خفت و خواری نگه دارد یا او را زنده به گور سازد. (1)

زن جزء دارایی و میراث شوهر به شمار می‌آمد و پس از مرگ شوهر، به پسر او به ارث می‌رسید. پسرش حق داشت او را بفروشد یا معاوضه کند. از طرفی دختر هرگز از پدرش ارث نمی‌برد.

عادت عرب این بود که چون مردی از دنیا می‌رفت، وارث، لباس خود را به روی آن زن می‌افکند و می‌گفت: این زن را به ارث می‌برم. به این ترتیب زن در اختیار او قرار می‌گرفت. اگر می‌خواست او را به همسری خود انتخاب می‌نمود و مهری برای او قرار نمی‌داد یا اینکه او را به عقد دیگری درمی‌آورد و مهریه آن زن را خود می‌گرفت یا او را مدام از شوهر کردن منع می‌نمود. قرآن نیز این جنایت را بازگو می‌کند. آیات 19 و 22 سوره نساء نیز بیانگر تحریم این ازدواج در اسلام است.

پدران جز با شرایط سنگین، دختران خود را شوهر نمی‌دادند. مردی که زن خود را طلاق می‌داد هر چه می‌خواست از او می‌گرفت و در غیر این صورت از شوهر کردن او

ص: 97

جلوگیری می کرد و نمی گذاشت او شوهر کند. اگر مردی از زن خود خوشش نمی آمد او را آزار می داد تا مهرش را ببخشد و آنگاه مرد او را طلاق دهد، در غیر این صورت، زن را بدنام می کرد و او را از خود می راند.

برای زن، گرفتن دوستان پنهان ننگ و عار نبود - چون دنیای مدرن امروزی - بلکه آن را نکاح «خدون» می نامیدند. ازدواج با دو خواهر و به صورت همزمان رواج داشت و نیز نکاح با زن پدر جایز بود که آن را نکاح «مقیت» می خواندند. نوه و نواده پسری را عزیز می شمردند؛ ولی از دختر و دخترزاده بیزار بودند.

چون مردی به سفر می رفت ریسمانی بر شاخه یا تنه درختی می بست و پس از بازگشت اگر آن ریسمان را به حال خود می دید، آن را نشانه پاکی و عدم خیانت زن به شوهر می دانست و چنانچه آن ریسمان به هر دلیل، از بین رفته بود آن را نشانه خیانت زن می دانست. شوهر در انجام هرگونه ظلم و ستمی نسبت به همسرش آزاد بود. (1)

البته این فرهنگ عمومی و بدوی مردم جزیره العرب بود، ولی در عین حال جلوه هایی از مکانات و ارزش دادن به زنان در شبه جزیره به چشم می خورد.

از آن جمله، ملکه سبا (یمن) بلقیس که عرب ها قرن ها قبل از میلاد مسیح آن را به عنوان پادشاه خویش پذیرفته بودند و نیز مردم حیره، دختر نعمان بن منذر را به ریاست و زعامت خود برگزیده بودند. در مکه نیز حضرت خدیجه از مکانات و موقعیت ممتازی برخوردار بود. البته زن سالاری در میان عرب نیز کم و بیش رایج بود. شاید نام مؤنث بتان در میان اقوام عرب، چون لات، منات و عزی ریشه اش همین زن گرایی باشد. (2)

#### 4. وضعیت اقتصادی

موقعیت جغرافیایی جزیره العرب که سرزمینی پوشیده از صحراهای سوزان و خشک و کوه های برهنه و بی آب و علف بود، ویژگی های اقتصادی خاصی را می طلبید. پشتوانه اقتصادی عربستان داد و ستد جواهر و سنگ های قیمتی و فرآورده های کشاورزی و دامداری بود. ارزنده ترین پدیده اقتصادی در عربستان آن روز برقراری بازارها و

ص: 98

1- (1) ر. ک: زن از نظر حقوق اسلامی، ابوالفضل حاذقی، صص 33-26؛ زن و اسوه آسمانی، صص 33-30.

2- (2) زن و اسوه های آسمانی، ص 24.

نمایشگاه های فصلی بود که برای رونق بخشیدن به تجارت داخلی و خارجی در هر شهر و منطقه ای متناسب با موقعیت جغرافیایی و اجتماعی برگزار می شد. دومه الجندل، مشقر، صحار، عدن، صنعاء و عکاظ، نام شماری از آن بازارهای موسمی و نمایشگاه هاست. تجار جاهلی در حاشیه نمایشگاه ها برای رونق بازار و داد و ستد مردم خوش گذرانی، شادی، موسیقی و شعرخوانی بر پا می کردند.<sup>(1)</sup>

به هر روی، وضعیت معاش عرب ها اسفبار بود و زندگی در سراسر جزیره با دشواری سپری می شد.

این موقعیت در سخن امام علی علیه السلام این گونه گزارش گردیده:

... وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ. مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارِهِ حُشْنٍ وَحَيَاتٍ صُمَّ...؛<sup>(2)</sup> آن هنگام شما ای مردم عرب! بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده، منزلگاهتان سنگستان های ناهموار، همنشینان مارهای زهردار، آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلوآزار، خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان، بتهاتان همه جا برپا، پای تا سر آلوده به خطا.

## 5. وضعیت دینی

محور اصلی دین عرب جاهلی، شرک و بت پرستی بود. بت ها و بت واره های عرب که شمار آنها در آستانه ظهور اسلام به 360 بت می رسید شمع محافل دینی آنان بود. بت اگر به شکل انسان بود «صنم» و چنانچه شکل دیگری داشت، مانند برخی از سنگ های مقدس و درختان، «وثن» نامیده می شد.<sup>(3)</sup>

در کنار بت های اختصاصی هر قبیله، مانند بت های سواع، ودّ، یغوث، یعوق و نسر، مهم ترین بت هایی که اکثر قبایل عربستان مرکزی آنها را عبادت می کردند عبارت بود از «لات» و «منات» و «عزّی»<sup>(4)</sup> و «هبل» که به شکل انسان و بسیار مورد احترام بودند.

ص: 99

---

1- (1) محیط پیدایش اسلام، سیدمحمدحسین بهشتی، صص 42-40.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 26، ص 26.

3- (3) جامعه شناسی دینی جاهلیت قبل از اسلام، یوسف قضایی، صص 178-17؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 2، در حاشیه، آیه

3 مائده و، آیه 74 انعام.

4- (4) سوره نجم، آیات 20-19.



گذشته از آیین بت پرستی، اعتقاد به جن، (1) ارواح و خرافات و پرستش ماه و ستارگان به ویژه ستاره شعرا (2) در میان برخی از قبایل رواج داشت. البته مراسم تعظیم و طواف کعبه و توقف در عرفه در سایه اعتقاد به یک خدای مقتدر و مجرد که در آسمان هاست، ولی از عبادت خدایان دیگر جلوگیری نمی کند، در میان آنان رایج بود.

گروهی از عرب ها نیز بدون پیوستن به یهود و مسیحیت، از بت پرستی و انحرافات پرهیز می کردند و خود را پیرو دین حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام می خواندند و به «حنفا» شهرت داشتند. (3)

مسیحیت و دین یهود در نقاطی مانند نجران و یثرب گسترش داشت و در مناطقی مانند حیره، کیش «مانی» و زرتشتی نیز مورد توجه بود. (4)

یهودیان و مسیحیانی که به دلایلی به این سرزمین پناه آورده بودند، با زمینه هایی که برایشان فراهم می آمد در گسترش دین خود می کوشیدند. با آنکه بسیاری از آداب و احکام این شرایع تحریف شده بود و با موازین الهی سازگاری نداشت، گاه مورد توجه برخی از قبایل عرب واقع می شد. بسیاری از اسطوره ها، باورهای موهوم و آداب و رسوم خرافی در میان عرب ها از آموزه های آیین یهود و مسیحیت شمرده می شد. (5)

یعقوبی بیش از هشت نوع از اعتقادات دینی عرب ها را برمی شمارد که مهم ترین آنها شرک و دهریت است. (6)

امیرالمؤمنین در تبیین چگونگی دین ورزی عرب جاهلی می فرماید: خداوند متعال در حالی محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت که:

إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ، وَتَمَامِ بُرُوتِهِ... وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَّةٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَ أَهْوَاءٌ مُتَشَرِّعَةٌ... (7) تا آنکه خدای سبحان محمد صلی الله علیه و آله را پیامبری داد، تا دور رسالت را به پایان رساند و وعده حق را به وفا مقرون گرداند... در

ص: 100

1- (1) سوره جن، آیه 6.

2- (2) سوره نجم، آیه 49.

3- (3) سوره آل عمران، آیه 67.

4- (4) تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 226؛ ر. ک: الآثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ص 312.

5- (5) ر. ک: سوره بقره، آیات 85 و 111 و سوره مائده، آیات 57 و 68 و 73 و 77 و 84 و سوره توبه، آیه 32.

6- (6) تاریخ الیعقوبی، ج 1، ص 257.

7- (7) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 6.

حالی که مردم زمین هر دسته به کیشی گردن نهاده بودند و هر گروه پی خواهشی افتاده و در خدمت آیینی ایستاده بودند، یا خدا را همانند آفریدگان دانسته، یا صفتی که سزای او نیست بدو بسته یا به بتی پیوسته و از خدا گسسته، پروردگار آنان را از گمراهی به رستگاری کشاند و از تاریکی نادانی رهاند.

## جاهلیت

تمام آنچه از شرک و بت پرستی، اندیشه های موهوم و خرافه گرایی، ظلم، ستم، کینه ورزی، بی عاطفگی و خشونت و نامهربانی گفته شد از منظر قرآن در واژه جاهلیت تعریف و تبیین گردیده و آیاتی ترجمان این واقعیت هاست. واژه «جاهلیت» از ریشه جهل است. البته در فرهنگ نامه دینی ما، جهل گاهی در مقابل عقل مطرح گردیده، و عالم جلیل و محدث فقیه - کلینی - در اولین جامع حدیثی شیعه آغاز نظام حدیثی خویش را در یک طرح و مهندسی الهی با عنوان کتاب «العقل و الجهل» شروع می نماید. گاهی نیز جهل در مقابل علم مطرح شده است. (1)

به هر روی، از کتب لغت و کاربردهای اساسی در سخنان آل الله و به خصوص کاربرد متفاوت آن در قرآن، برمی آید که جهالت به معانی حماقت و نادانی، و سفاهت و بی خردی استعمال شده است. بنابراین، جاهلیت دورانی است که زندگی مردم از ارزش های معقول، موازین فرهنگی و منطقی و باورهای معنوی و انسانی تهی باشد.

واژه جاهلیت، نخستین بار در قرآن و در خصوص زندگی مردم قبل از بعثت به کار رفته است. از این رو، برخی حدود زمانی روزگار جاهلیت پیش از اسلام را، 150 تا 200 سال قبل از بعثت و محدوده مکانی آن را شبه جزیره عربستان دانسته اند، البته این خصوصیت سازی، با توجه به بیان قرآن و منابع فرهنگی اسلامی قابل بررسی و تحقیق است و بعید است بتوان جاهلیت را نام زمان خاص و ویژه گروه و منطقه خاصی دانست؛ اگر چه می توان محدوده زمانی و مکانی ذکر شده را مصداق کامل جاهلیت دانست، (2) زیرا با کمال تأسف بیشتر مردم این منطقه با آنکه در سرزمین پیامبران و به خصوص شیخ انبیا

ص: 101

- 
- 1- (1) مجمع البحرین، فخرالدین الطریحی، ج 5، واژه جهل، صص 345-346؛ لسان العرب، ج 2، واژه جهل، ص 402.
- 2- (2) تاریخ تحلیلی صدر اسلام، محمد نصیری، ص 60؛ دائره المعارف تشیع، ج 5، مقاله جاهلیت، ص 281؛ پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، ص 148.

و بزرگ ترین صاحبان اندیشه توحیدی چون ابراهیم خلیل علیه السلام زندگی می کردند، گرفتار شرک و بدترین رذایل اخلاقی بودند.

پی جویی این واژه در قرآن، ابعاد و کاربردهای ضداورزشی آن را به خوبی نمایان می سازد. (1)

در قرآن کریم چهار بار کلمه جاهلیت به کار رفته و در موارد بسیاری نیز نشانه های جاهلیت مورد نکوهش قرار گرفته است. چهار نشانه بارز جاهلیت که در قرآن صراحتاً مطرح گردیده، عبارت است از:

1. (أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةَ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ)؛ (2) پیروی از حکم و حکومت ناروا، رفتار خلاف قانون الهی و مبتنی بر امیال و هوس ها، روی گردانی از دستورهای الهی و سرکشی و طغیان در مقابل خداوند، که با بیان قرآن (أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةَ) به گونه ای جامع تعریف گردیده است.

2. (يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ)؛ (3) بی توجهی به وعده ها و وعیدهای خداوند، بداندیشی پیرامون افعال الهی، که در جامعیت قرآن به عنوان (ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ) تبیین گردیده است.

3. (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...)؛ (4) هنجارشکنی و بی پروایی زنان در جامعه و نمایاندن زیور و آرایش های زنانه که در هشدار به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و جلوه گری آنان، با عنوان (تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ...) بیان شده است.

4. (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ...)؛ (5) تعصب و تأکید بر خواسته های نابه جا، تعصب و کفرورزی و جانبداری بی دلیل از عقاید و اندیشه های نادرست و خرافی که در بیان وحی (حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ) عنوان شده است.

افزون بر این چهار آیه که آشکارا سیمای عصر جاهلیت را تبیین می نماید، در قرآن کریم بارها به عقاید، احکام و آداب و اخلاق ناپسند جاهلی اشاره شده است.

ص: 102

1- (1) تاریخ تحلیلی صدر اسلام، ص 60.

2- (2) سوره مائده، آیه 50.

3- (3) سوره آل عمران، آیه 154.

4- (4) سوره احزاب، آیه 33.

5- (5) سوره فتح، آیه 26.

در بحث عقاید جاهلی که در قرآن به آن تصریح شده، یکی اینکه آنان ستایش بتان را رمز قرب و نزدیکی به خداوند می دانستند، همانند:

(وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) 1

و نیز بر این باور بودند که معاذالله خداوند متعال، فرزندان دختر دارد، و بعضی از فرشتگان دختران خدا هستند و به این سبب به پرستش و ستایش آنها می پرداختند تا ایشان را شفاعت کنند؛ همانند:

(لَهُ نَبِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ وُلْدٌ) 2

(وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ) 3

(أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنثَى) 4

پیرامون زندگی پس از مرگ نیز بر این باور بودند که جز همین زندگی دنیوی، زندگی دیگری نیست. ما زنده می شویم و می میریم و ما را جز دهر نابود نمی کند. این ردیلت در قرآن چنین بیان گردیده است:

(وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ) 5

از دیگر رفتارهای مردم آن دوره، خوردن مردار، گوشت خوک، خون، نیم خورده حیوان درنده و ذبیحه ای که با نام غیر خداوند ذبح شده، بوده است. همه اینها احکامی بوده که در جاهلیت رواج داشته و قرآن کریم آنها را حرام دانسته است، همانند:

(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلًا لِبَعِيرٍ لِبَعِيرٍ) 6

از دیگر آداب و امور ناشایست مردم جاهلیت، کوشش آنان در تغییر و گردش ماه های حرام و موسم حج و قرار دادن آن در ماه های مناسب و مطبوع از نظر فصل طبیعی و موسم تجارت بود و نیز یاد نیاکان و فخرفروشی به آنان در مراسم حج و سوت و

دست افشانی در نماز در کنار کعبه، از دیگر نشانه ها و اعمال عبادی جاهلی است که قرآن از آن ها نهی نموده است، چون:

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ<sup>1</sup>

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ<sup>2</sup>

همچنین استبداد مردان که بارها زن را طلاق می دادند، شبه طلاق هایی که زنان را در بی تکلیفی و سردرگمی قرار می داد، چند همسری بدون کمترین محدودیت و نابه سامانی ها در رابطه جنسی، برخی دیگر از نشانه های جهان جاهلیت در آستانه ظهور اسلام بود.<sup>(1)</sup>

بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله نوری بود که از مشرق تابناک نبوت بر آن ظلمتکده جاری گشت و با آوردن احکام و قوانین روشن، دامنه سیاه این عادات و رسوم زشت را جمع کرد.

## اوضاع سایر ملل در آستانه بعثت

### اشاره

با توجه به تعامل و ارتباطات فرهنگی اجتماعی جوامع بشری، می طلبد که پس از بررسی اوضاع شبه جزیره عرب، گزارش مختصری از اوضاع فرهنگی، دینی و اجتماعی دو همسایه بزرگ آن، یعنی ایران ساسانی و روم شرقی ارائه گردد.

## امپراتوری ایران

### اشاره

ایران یکی از دو همسایه بزرگ شبه جزیره العرب بود و با جمعیتی بیش از 140 میلیون نفر، بخش های مهمی از عراق، حاشیه دجله و فرات و کارون، قفقاز، بخارا، سمرقند، خوارزم و غزنه را نیز در بر می گرفت.

این همسایه پهناور شرقی، دست کم یازده قرن پیش از ظهور اسلام تشکیل حکومت داده بود و با تمدنی کهن یکی از دو قطب مقتدر آن روزگار به شمار می رفت. این کشور قدرتمند از موقعیت بسیار خاصی بهره مند بود، ولی به دلایل متعددی، نارضایتی عمومی در آن موج می زد.<sup>(2)</sup> در این بخش از چند نظر به ایران دوران ساسانی می پردازیم:

ص:104

---

1- (3) سوره نحل، آیات 57-58؛ سوره انعام، آیات 137 و 151؛ سوره اسراء، آیه 31؛ سوره تکویر، آیه 8؛ سوره بقره، آیات 230-229؛ ر. ک: تاریخ تحلیلی صدر اسلام، صص 61-62.

2- (4) تاریخ تحلیلی صدر اسلام، محمد نصیری، ص 63؛ مروج الذهب، ج 1، از ص 194 تا 225؛ تاریخ تمدن ویل دورانت ج 9، صص 22-28.

نوع حکومت ایران سلطنتی و استبدادی بود. پادشاهان ساسانی خود را موجوداتی برتر از بشر و فرزندان خدا و دارای شخصیتی ربانی می دانستند. خسرو پرویز که در سال 591 م به سلطنت رسید و هنگام طلوع خورشید اسلام فرمانروای ایران بود پیرامون خود چنین می گوید: «آدمی فناپذیر از میان خدایان و خدای بسیار جلیل در میان مردمان و صاحب شهرتی بسیار، و کسی که در طلوع با آفتاب قرین است»<sup>(1)</sup>.

حکومت میراث پدر بود و دیگران، هوای شاه شدن را در سر نمی پروراندند. البته اعضای خاندان سلطنتی بر سر این ارث به جان یکدیگر می افتادند. گاه پدری پسرش را نابینا می ساخت و می کشت و زمانی پسری شکم پدر خویش را می درید و گاه کودتاها و آشوب های پیاپی، مملکت را ویران و بی ثبات می ساخت؛ به گونه ای که در فاصله چهار سال، ده پادشاه زن و مرد به سلطنت می رسیدند.<sup>(2)</sup>

درباریان ساسانی، به ویژه خسرو پرویز در خوشگذرانی افراط می کرد و علاقه بسیاری به جمع مال و ثروت داشتند و کنیزان و خوانندگان و نوازندگان حرمسرای آنها را بالغ بر چندین هزار نوشته اند.

حقوق اجتماعی و روابط انسانی براساس تصمیمات طبقاتی به گونه ای طراحی شده بود که هر فرد تنها می توانست استعدادهای خود را در درون طبقه خویش بیازماید و فقط در طبقه خود از مواهب طبیعت بهره مند شود.

بر این پندار، بعضی دارای «فره ایزدی» و درخور پادشاهی بودند و گروهی شایسته دبیری و ارتشی، ولی بیشتر مردم، یعنی اصناف، تجار و بازرگانان، کشاورزان و دامداران، سزاوار منصب و مقام حکومتی نبودند، بلکه وظیفه ایشان کار کردن و پرداخت مالیات برای تأمین نیاز شاه و مخارج او بود.

این فلسفه اجتماعی نادرست، چنان در ایران باستان رواج داشت که اردشیر بابکان قانونی وضع کرد که فرزند آهنگر، کاری جز آهنگری و فرزند کشاورز کاری جز کشاورزی انجام ندهد. در قانونی دیگر نیز اعلام شد که غیر از اشراف (سلاطین و دبیران) کسی حق

ص: 105

1- (1) تاریخ تحلیلی صدر اسلام، محمد نصیری، ص 63.

2- (2) همان، ص 63.

درس خواندن ندارد تا بدین وسیله برای همیشه، اشراف و سلاطین بدون رقیب باقی بمانند. داستان مرد کفش دوز و درس خواندن فرزندش و پذیرفتن انوشیروان، نشانه ای از این حقیقت تلخ تاریخی است. (1)

پادشاهان ساسانی عموماً تجمل پرست و تشریفاتی بودند و دربار آنان نمایشگاهی از اشیاء و متاع های گرانبها بود. در عهد ساسانیان، ایرانیان پرچمی داشتند به نام «درفش کاویانی» که معمولاً در میدان جنگ یا مراسم و جشن های پر تشریفات بر فراز کاخ نصب می گردید. این پرچم با جواهرات گرانبهائی تزیین شده بود. برخی از نویسندگان قیمت جواهرات و اشیای گرانبهائی این پرچم بی همتا را افزون بر یک میلیون درهم نگاشته اند. (2)

در کاخ های افسانه ای ساسانیان، فزونی جواهرات و اشیاء نفیس و گرانبها و تصاویر حیرت انگیز، دیده بینندگان را خیره می ساخت و قالی نگارستان با یکصد و پنجاه ذراع طول و هفتاد ذراع عرض و تار و پود زربفت و جواهر نشان یکی از این جلوه ها بود. (3)

به هر روی، در امپراتوری ساسانی یک درصد مردم همه چیز را در اختیار داشت و 99 درصد مردم چون بردگان از حقوق اساسی انسانی خود محروم بودند. (4)

## 2. نظام خانواده و حقوق زن

در خانواده ایران دوره ساسانی، مردسالاری مطلق حاکم و تعداد همسران، نامحدود بود. حتی ازدواج با محارم به دلیل تشویق برخی از منابع زرتشتی رواج داشت.

زن از شخصیت حقوقی بی بهره بود و در زمره وسایل زندگی به شمار می آمد. روابط پدران و فرزندان نیز افسارگسیخته بود و پدر تا آنجا اختیار داشت که می توانست کودکانش را از خود براند یا چون برده و شیء به دیگران بفروشد. شوهر می توانست همسر یا یکی از همسرانش را بی آنکه در انجام وظایفش کوتاهی کرده باشد به دیگری بسپارد تا از خدماتش بهره مند گردد. (5)

ص: 106

- 1- (1) فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، صص 45-47.
- 2- (2) همان.
- 3- (3) همان.
- 4- (4) همان، ص 50.
- 5- (5) تاریخ تحلیلی صدر اسلام، محمد نصیری، ص 65.

در طلیعه بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله ادیانی چون زرتشتی، یهودی، مسیحی، مانوی، صابئی و مزدکی در ایران رواج داشت. البته دین رسمی که از سوی شاهان ساسانی حمایت می شد آیین زرتشت بود. این آیین از سایر ادیان آسیایی آن روزگار به دین های آسمانی نزدیک تر بود و اعتقاد به معاد و بهشت و دوزخ در آن قرار داشت.

باری، دین زرتشتی یک آیین درباری بود. می نویسند خسرو پرویز آتشکده ای ساخت و 12 هزار «هیربد» در آنجا گماشت که سرود مذهبی بخوانند. موبدان با تمام قدرت خود می کوشیدند که طبقات محروم و زحمتکش جامعه را آرام نگه دارند. اما فشار و اختیارات نامحدود موبدان مردم را از آیین زرتشتی گریزان ساخت و مردم می خواستند دینی غیر از آن را برای خود بیابند.

فشار موبدان و آمیخته بودن این آیین به خرافات و موهومات، موجب تزلزل دین زرتشتی گشت و گاه و بی گاه افرادی با آیین جدید در مقابل آن قیام می کردند. در حدود سال 497 میلادی بود که «مزدک» قیام کرد و لغو مالکیت انحصاری و چند همسری و تشکیل حرمسرا را در سرلوحه برنامه اصلاحی خود قرار داد.<sup>(1)</sup>

همین که طبقات محروم از برنامه های او آگاهی یافتند، گرد او جمع شدند و به رهبری مزدک، شورش بزرگ به راه انداختند. بنا بر نقل بعضی، قباد شاه ساسانی نیز در ابتدا آیین او را پذیرفت. سرانجام کار مزدک با مقاومت موبدان و دربار مواجه شد و فتنه ای بزرگ در ایران ایجاد کرد.

ویژگی اصلی آیین زرتشت در زمان ساسانیان، اعتقاد به دوگانه پرستی، یعنی «اهورا مزدا» و «اهریمن» بود. براساس این اعتقاد که گفته می شد به سبب تعالیم مانی در آیین زرتشت پدید آمده بود، جهان دارای دو مبدأ از خیر و شر بود.

خلاصه، مجموعه عوامل مختلف، امپراتوری ایران ساسانی را متزلزل کرده و در آستانه یک تحول و فروپاشی قرار داده بود. تراکم رو به انفجار تضادهای طبقاتی، تمرکز قدرت و ثروت، انحراف های اخلاقی و نابه هنجاری های جنسی و سست شدن بنیان خانواده و به زنجیر کشیده شدن اندیشه ها در استبداد دینی، مردم را به ستوه آورده و آماده تحولی همه جانبه ساخته بود.

ص: 107



همسایه شمالی جزیره العرب، امپراتوری مقتدر بیزانس بود که آسیای صغیر، شامات، مصر و بخش‌های عمده‌ای از اروپای کنونی و آفریقا را در بر می‌گرفت و قسطنطنیه پایتخت آن بود. امپراتور معروف بیزانس در قرن ششم میلادی (527-565) یوستینیانوس بود که حدود چهل سال از دوران فرمانروایی او، عصر رویدادهای بزرگ و رخدادهای عظیم است. در این مدت بیش از پنجاه جنگ در گرفت. بلوای «نیکا» در سال 532 م از رسواکننده‌ترین حوادث سال‌های فرمانروایی وی شمرده می‌شود. دولت روم با استبداد و سلطنت، اداره و تدبیر می‌شد و تشکیلات اداری بسیار پیچیده‌ای داشت. (1) مالیات روز به روز سنگین‌تر می‌شد و به میل و اراده امپراتور بستگی داشت. سنگینی این مالیات بر دوش محرومان بود و ثروتمندان به یاری رشوه از پرداخت آن شانه خالی می‌کردند. مأموران مالیاتی، هنگام گرفتن مالیات به فقرا ستم می‌کردند و در صورت عدم پرداخت، آنان را به زندان می‌افکندند و شکنجه می‌کردند.

خودکامگی، تبعیض نژادی، انحطاط اخلاقی و جنگ‌های توان‌فرسا از عوامل ناخشنودی مردم بود. (2)

## دین و فرهنگ رومیان

مسیحیت از آغاز قرن چهارم میلادی، دین رسمی امپراتوری اعلام شد. در سال 313 میلادی، قسطنطین به سبب رؤیایی که دیده بود دین مسیحیت را مذهب رسمی خود اعلام کرد و برای مردم اقلیم فرمانبر خود نیز آن را برگزید. از این پس مشکلات داخلی و درون فرقه‌ای مسیحیت خود را نشان داد. نزاع فکری «آریوس» و «آتاناسیوس» چنان بالا گرفت که امپراتور ناگزیر شورای 300 نفری اسقفان «نیکیه» را مأمور رسیدگی آن ساخت. این شورا پس از ماه‌ها بحث و بررسی ضمن صدور اعتقادنامه‌ای، روح القدس را وارد مسیحیت ساخت و تثلیث را رسمیت بخشید و افکار واقعی مسیح را نابود کرد و غرب و مسیحیت را در خوابی عمیق فرو برد.

ص: 108

1- (1) تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج 10، ص 175؛ جهان در عصر بعثت، محمدجواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی، صص 72 و 73.

2- (2) تاریخ تحلیلی صدر اسلام، محمد نصیری، ص 67؛ تاریخ تمدن، ج 3، صص 117 و 316 و 778؛ جهان در عصر بعثت، صص 71 تا 76.

البته ریشه و اساس این اختلافات و بگو مگوها در پیروان حضرت مسیح علیه السلام آمیختگی مسیحیت با فلسفه یونان بود. چون در فلسفه مشاء یونان، ماده، صورت و جسم، سه مقوله ای بود که در تحلیل فلسفی، سه حقیقت و در تحقق خارجی بیش از یک حقیقت نبود، این تثلیث فلسفی در دین مسیحیت نیز نفوذ کرد و با آن آمیخته شد و تثلیث خرافی و شرک آمیز آب و ابن و روح القدس شکل گرفت.

دین ستیزی، دین گریزی و همه بی مهری های دیروز و امروز غرب به مذهب به همین فرایند باز می گردد. سکولاریسم و کنار زدن دین و احکام آن از جامعه، و تجربه زدگی افراطی و نامعقول نیز در عملکرد قرون وسطی ریشه دارد که اساس آن در قرن چهارم میلادی نهاده شد.

از این زمان شکل دین در بسیاری از ابعاد تغییر کرد به گونه ای که جز شعائر هفتگانه مسیحیت؛ یعنی تعمید، ازدواج مسیحی، اعتراف، تدهین، عشای ربانی، تأیید یا تثبیت ایمان، دست گذاری یا درجات مقدس روحانیت، چیزی از دین باقی نماند. مردم، حق مراجعه به انجیل ها را نداشتند و در بسیاری از کارها باید به کشیش مراجعه می کردند.

ویل دورانت در این رابطه چنین می نگارد:

بزرگ ترین مورخان عقیده دارند که علت اصلی سقوط روم، مسیحیت بود، زیرا این مذهب کیش قدیم را که به روح رومی، خصلت اخلاقی و به دولت روم، ثبات بخشیده بود از میان برد. مسیحیت با فرهنگ، علم، فلسفه، ادبیات و هنر اعلام جنگ داده بود. فکر افراد را از وظایف این جهانی روانه آمادگی تسلیم طلبانه برای یک حادثه کیهانی ساخته بود و آنان را وا داشته بود تا به جای آنکه در جست و جوی سعادت دسته جمعی از طریق فداکاری در راه کشور باشند، به دنبال سعادت فردی از طریق زهد و انزواطلبی بروند. (1)

باری، امپراتوری روم نیز همانند رقیب نیرومندش ایران، گرفتار ناهنجاری های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی بود، از جمله اینکه نظام طبقاتی موجب شکاف در بدنه جامعه گردیده بود. در این امپراتوری، شایسته سالاری مطرح نبود و هر کس در هر درجه از شایستگی یا بی لیاقتی از مزایای مخصوص طبقه خود بهره مند می شد. از این رو مردم به چهار طبقه اشراف، شوالیه ها، بردگان و طبقه متوسط تقسیم شده بودند. (2)

ص: 109

1- (1) تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج 3، صص 777-778 و ج 4، ص 130.

2- (2) تاریخ تحلیلی صدر اسلام، ص 69.

از این نگاه، امپراتور روم شرقی نیز آماده تحول، دگرگونی و فروپاشی بود. سرانجام نیز قسمت هایی از سرزمین روم به دست مسلمانان فتح شد و در زمره قلمرو حکومت اسلامی قرار گرفت. البته اگر روش و منهج زمامداری رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو وحی و احکام اسلامی آن گونه که در زمان آن حضرت تحقق یافت ادامه پیدا می کرد و مسلمانان گرفتار آن بلیه ها و کج روی ها نمی گشتند و تحول و دگرگونی در نظام رهبری اسلامی رخ نمی داد و به تدریج نظام رهبری به خاندان اموی و تبدیل امامت اسلامی به دیکتاتوری سلطنتی نمی انجامید، بدون شک همان گونه که آیات قرآن ترجمان آن است: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ) 1 کلمه لا إله إلا الله و محمد رسول الله بر سراسر جهان طنین می افکند و جهان در پرتو خورشید اسلام به پیروزی و بهروزی می رسید، ولی هیئات و وا اسفا که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و غروب آفتاب رسالت، چه بدعت هایی که در اسلام پدید آمد و چه تحولات ویرانگری که رخ داد!

## رسالت جهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله

### اشاره

حضرت فاطمه علیها السلام در این بخش از خطبه، به گزارش جهان در آستانه بعثت از منظر رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخته و فرموده است:

فَرَأَى صَلي الله عليه و آله الأُمَّمَ فَرَفِأَ فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا؛ (1) رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از برانگیخته شدن، مشاهده کرد که مردم برخلاف شناخت فطری نسبت به خدا، در دین متفرق اند، و هنوز در آتشکده ها به اعتکاف نشسته و در بتکده ها به پرستش بت ها مشغول اند.

جهان در آتش شرک و بت پرستی می سوخت و آتش اختلاف و جنگ ها بر سر قدرت، جهان را به آشوب کشانده و پیوسته دو امپراتور بزرگ آن روز در حال جنگ و ستیز بودند. فقر و فساد و فحشا و فرهنگ ابتذال و تبعیض، دامن گیر مردم شده بود و جهان در آستانه انفجار و یک تحول و دگرگونی قرار داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، مبعوث به رسالتی بزرگ برای عموم مردم جهان است. دامنه بعثت آن حضرت فراگیر است و به اقلیم خاص و نژاد مخصوصی اختصاص ندارد. اگر چه افق برین

ص: 110

این بعثت شبهه جزیره عرب است، ولی این آفتاب بر تمام جهان پرتو می افکند و جهان را به نور اسلام روشن می سازد، زیرا مخاطب پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم و انسانیت است. آیاتی از قرآن که این بعثت جهانی و دامنه فراگیر را بیان می کنند عبارتند از:

1. (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...)

2. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ)

3. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ)

4. (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا)

5. (وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ)

6. (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ)

7. (لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا)

8. (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ)

9. (إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ)

10. (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي)

11. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ)

12. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ)

13. (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ) 1

14. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ) 2

15. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ...) 3

16. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) 4

17. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى) 5

و ده ها آیه دیگر که با پرتو خود گستره تابش رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تا پایان زندگی انسان بر این اقلیم تعریف کرده اند.

### جهانی بودن رسالت و نامه به سران کشورها

#### اشاره

سال هفتم هجری فرا رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله که از همان آغاز، آفتاب رسالتش فراگیر بود و بر همه می تابید: «فَرَأَى الْأُمَمَ فَرَقًا...» تصمیم گرفت به فرمان خدا، رسالت جهانی خویش را اعلام و به سران دولت های آن روزگار و رؤسای قبایل، نامه ارسال کند. البته بدیهی است که این حقیقت در کنار آیات قرآن، نشان درخشنده ای بر عمومیت رسالت آن حضرت است. از این رو پندار بعضی از نویسندگان انگلیسی چون «سر ویلیام مویر» که می گوید: «موضوع عمومیت رسالت محمد صلی الله علیه و آله بعدها به وجود آمد و محمد صلی الله علیه و آله از هنگام بعثت تا زمان وفات خود فقط عرب ها را به اسلام دعوت می کرد و محمد صلی الله علیه و آله جز عربستان جایی را نمی شناخت»،<sup>(1)</sup> چیزی جز غرض ورزی و خاک بر چهره خورشید پاشیدن نیست.

شگفتا که بعضی از دشمنان تا چه اندازه چشم خویش بر حقیقت می بندند و وجود ده ها آیه از قرآن را که گستره رسالت پیامبر را بیان می کند و نیز ده ها حادثه که در ارتباط با جغرافیای سیاسی فرهنگی جهان آن روز است و همه در منظر رسول خدا صلی الله علیه و آله است نادیده می گیرند. پیامبری که جنگ های دو ابرقدرت روزگارش و پیروزی متوالی این دو بر

ص: 112

یکدیگر را در آیه ای از قرآنش به شکل معجزه به نمایش می گذارد. (1) این حقیقت تاریخی در سوره مبارکه روم هنوز می درخشد. از سوی دیگر یاران آن حضرت بعضی از حبشه و بعضی از ایران بودند و سلمان سرآمد یاران آن حضرت یک ایرانی است.

به هر روی، رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت از زمامداران جهان را در یک مجلس مشورتی مطرح ساخت و به یاران خود چنین فرمود:

بامدادان همگی نزد من حاضر شوید تا پیرامون موضوع بزرگی با شما مشورت کنم. فردای آن روز پس از ادای فریضه صبح به یاران خود چنین فرمود: بندگان خدا را نصیحت کنید؛ کسی که سرپرست امور مردم شد و در هدایت آنان نکوشید، خداوند متعال بهشت را بر او حرام کند. شما برخیزید و سفیران رسالت اسلام در نقاط دور دست باشید، و ندای توحید را به گوش مردم جهان برسانید؛ ولی چون شاگردان حضرت عیسی نباشید و با من مخالفت نکنید. آنگاه از حضرتش سؤال کردند که آنها چگونه با عیسی علیه السلام به مخالفت برخاستند! حضرت فرمود: او نیز مانند من گروهی را مأمور ساخت که سفیران رسالت او در نقاط مختلف جهان باشند، ولی دسته ای که راه آنها نزدیک بود فرمان او را پذیرفتند و گروهی که راه آنها دور بود از پذیرفتن فرمان او خودداری کردند.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، شش نفر از ورزیده ترین افراد را طی نامه هایی که منشور رسالت جهانی آن حضرت در آنها منعکس بود به کشورهای مختلف روانه کرد و سفیران هدایت در یک روز با نامه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رهسپار کشورهای ایران، روم، حبشه، مصر، یمامه، بحرین و حیره شدند. (2)

بر این اساس، دحیه کلبی مأمور شد تا نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قیصر برساند. او به اقلیم شام مسافرت های متعددی داشت و به آن سرزمین کاملاً آشنا بود. درایت، قیافه گیرا و جذاب و سیرت نیکو، او را شایسته این مأموریت ساخته بود. وی پیش از آنکه شام را به قصد قسطنطنیه ترک کند، در «بصری» یکی از شهرهای شام اطلاع یافت که قیصر عازم بیت المقدس است، لذا فوراً با استاندار آنجا یعنی حارث بن ابی شمر تماس گرفت و

ص: 113

1- (1) سوره روم، آیات 4-2.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 606 و 607؛ طبقات ابن سعد، ج 1، ص 264؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 271.

مأموریت خود را به او ابلاغ کرد. در هر صورت ملاقات سفیر با قیصر در شهر حمص بود. او وقتی خواست به حضور قیصر برسد کارپردازان دربار به او گفتند: باید در برابر قیصر سر به سجده بگذاری و در غیر این صورت قیصر تو را نخواهد پذیرفت. دحیه گفت: من برای کوبیدن این روش های غلط رنج این سفر را پذیرفته و این راه پر فراز و نشیب را بر خود هموار کرده ام. من از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمورم به قیصر ابلاغ کنم که بشرپرستی باید از میان برود، حال خود بشر را پرستش کنم؟ هرگز!

منطق نیرومند و پایداری سفیر، موجب شگفت زدگی درباریان گردید. یکی از درباریان خوش طینت به دحیه گفت: «نامه را روی میز مخصوص قیصر بگذار و برگرد، زیرا کسی جز خود قیصر به نامه های روی میز دست نمی زند. بدون شک، قیصر نامه را می خواند و پس از خواندن شما را به حضور می طلبد». دحیه از راهنمایی او تشکر کرد و نامه را روی میز نهاد و بازگشت. قیصر نامه را گشود و چون طلیعه نامه را مزین به «بسم الله» یافت با شگفتی گفت: «من از غیر سلیمان تاکنون چنین نامه ای ندیده ام». آن گاه مترجم ویژه عربی خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند. (1)

نامه چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد بن عبدالله إلى هرقل عظيم الروم، سلام على من اتبع الهدى، اما بعد فإنني أدعوك بدعاية الاسلام. أسلم، يؤتک الله أجرک مرتین...» (2)

### سفیر اسلام به دربار ایران

در آغاز سال هفتم هجری رسول خدا صلی الله علیه و آله، یکی از افسران ارشد خود به نام عبدالله حدافه سهمی را مأمور کرد تا نامه وی را به دربار ایران ببرد و آن را به دست خود به خسرو پرویز برساند و او را به اسلام و آیین یگانه پرستی دعوت نماید. (3)

نامه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله إلى كسرى عظيم فارس، سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله، و شهد أن لا إله... (4) به نام

ص: 114

1- (1) طبقات کبری، ج 1، ص 359؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 290؛ بحار الانوار، ج 20، صص 378-380.

2- (2) مکاتیب الرسول، علی بن حسینعلی الاحمدی، ج 1، ص 105.

3- (3) همان، ج 1، ص 92.

4- (4) همان، ص 90.

خداوند بخشاینده بخشایشگر، از محمد فرستاده خداوند به کسری بزرگ ایران، درود بر آن کس که حقیقت جوید و به خدا و پیامبر او ایمان آورد؛ و گواهی دهد که جز او خدایی نیست و شریک و همتایی ندارد و گواهی دهد که محمد بنده و فرستاده اوست. به فرمان خداوند تو را به سوی او می خوانم، خداوند مرا برای هدایت مردم فرستاده تا آنان را از خشم او بترسانم و حجت را بر کافران تمام کنم... اسلام بیاور تا در امان باشی و اگر از ایمان و اسلام سر برتافتی گناه ملت مجوس به گردن توست.

سفیر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد دربار ایران گشت. خسرو پرویز دستور داد تا نامه را از او بگیرند، ولی او گفت: باید نامه را شخصاً به خسرو پرویز تحویل دهم. به هر حال عبدالله نامه را به خسرو پرویز تحویل داد و او هم مترجم خواست تا نامه را ترجمه کند.

مترجم، نامه را باز کرد و چنین گفت: نامه ای است از محمد رسول خدا به کسری بزرگ ایران، هنوز مترجم از خواندن نامه فارغ نشده بود که زمامدار ایران سخت برآشفته و فریاد زد و نامه را از مترجم گرفت و پاره کرد و با خشم فریاد کشید: این مرد نام خود را جلوتر از نام من نگاشته است. سپس دستور داد عبدالله را از قصر بیرون کنند. عبدالله از قصر بیرون آمد و بر مرکب خود سوار شد و راه مدینه را پیش گرفت و جریان کار را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گزارش داد. (1)

### نامه به مقوقس

پیک اسلام در سرزمین کهن و باستانی مصر حاطب بن ابی بلتعه بود. او مردی شجاع و سوارکاری چابک بود. او یکی از آن شش نفری بود که مأموریت یافتند نامه های تبلیغی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دست زمامداران بزرگ آن روز جهان برسانند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حاطب را مأمور ساخت تا نامه او را به مقوقس، حکمران مصر برساند. متن نامه چنین بود:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر، نامه ای است از محمد فرزند عبدالله و فرستاده خدا به مقوقس بزرگ قبطیان، درود بر پیروان حق، من تو را به آیین

ص: 115



اسلام دعوت می‌کنم، اسلام آور تا در امان باشی، اسلام آور تا خداوند دو پاداش به تو بدهد، و اگر از اسلام روی گردانی، گناهان مردم مصر نیز بر عهده توست.

ای اهل کتاب ما شما را به یک اصل مشترک فرا می‌خوانیم، غیر خدا را نپرستیم و کسی را انباز و شریک او قرار ندهیم... (1)

سفیر رسول خدا صلی الله علیه و آله رهسپار کشور مصر گردید و اطلاع یافت که حاکم در یکی از کاخ‌های خود در کنار دریا و در شهر اسکندریه به سر می‌برد. از این رو به سوی اسکندریه رهسپار گردید و با زورق، خود را به داخل کاخ مقوقس رساند. حاکم، سفیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به حضور پذیرفت و نامه را باز کرد و خواند و پیرامون محتوای نامه دقایقی اندیشه کرد آن‌گاه به سفیر اسلام چنین گفت: اگر به راستی محمد پیامبر خداست، چرا مخالفانش توانستند او را از زادگاهش بیرون کنند و او ناچار به مدینه هجرت کرد و در آنجا مسکن گزید؟ چرا بر آنها نفرین نمی‌کند تا آنها نابود شوند؟!

سفیر دانای پیامبر در پاسخ گفت: حضرت عیسی علیه السلام پیامبر خدا بود و شما نیز رسالت او را پذیرفته اید، ولی آن‌گاه که بنی اسرائیل علیه او توطئه کردند و به ظاهر، او را به صلیب کشیدند چرا بر آنها نفرین نکرد؟ فرماندار که چنین پاسخ روشنی را شنید زبان به تحسین حاطب گشود و گفت: «أَحْسَنَتْ أَنْتَ حَكِيمٌ جَاءَ مِنْ عِنْدِ حَكِيمٍ».

سفیر نیز از استقبال گرم حاکم مصر جرأت پیدا کرد و زبان به تبلیغ اسلام گشود و گفت:

پیش از شما فرعون در این اقلیم سلطنت می‌کرد، و بر مردم فخر و مباهات می‌فروخت. او ادعای خدایی می‌کرد و سرانجام نیز خداوند او را نابود ساخت تا موجب عبرت شما باشد. اینک شما هم آگاه باشید و راهی را انتخاب نکنید که مایه عبرت آیندگان باشد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به آیین پاک دعوت نموده و قریش سرسختانه به مخالفت با ایشان برخاسته اند و توفان دشمنی آنان به حضرت حمله ور گردیده است. ملت یهود نیز با کینه توزی خاصی با او به مقابله برخاسته اند، ولی نصارا نزدیک ترین

ص: 116

---

1- (1) مکاتیب الرسول، ج 1، ص 97 به نقل از: السیره الحلبیه، ج 3، ص 280؛ سیره زینی دحلان هاشم الحلبیه، ج 3، ص 70؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 146؛ الدر المنثور، ج 2، ص 40 فی تفسیر، آیه مباهله، خطط المقریزی، ج 1، ص 29.

مردم به او هستند. سوگند به جانم، همان طوری که موسی بن عمران علیه السلام نبوت حضرت مسیح را بشارت داد، همان گونه نیز حضرت عیسی علیه السلام بشارت آمدن محمد صلی الله علیه و آله را داده اند.

اینک شما را به آیین اسلام و کتاب آسمانی او قرآن دعوت می نمایم؛ همان طور که شما اهل تورات را به انجیل دعوت نمودید. هر ملتی که دعوت پیامبری را بشنود باید از او پیروی نماید، و من ندای این پیامبر را به شما رساندم، پس سزاوار است که شما و ملت مصر از آیین او پیروی نمایید. من هرگز شما را از اعتقاد به آیین مسیح باز نمی دارم؛ بلکه به تو می گویم که بدانی اسلام صورت کامل و متعالی دین حضرت مسیح است. (1)

وقتی مذاکرات سفیر و مقوقس به پایان رسید، مقوقس مهلت خواست تا درنگی کند و آنگاه پاسخ نامه را بدهد. آنگاه پاسخ نامه پیامبر را چنین نگاشت:

نامه ای است به محمد فرزند عبدالله از مقوقس بزرگ قبط، درود بر تو. من نامه تو را خواندم و از مقصد تو آگاه شدم و حقیقت دعوت تو را دریافتم. من می دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد، ولی تصور می نمودم که از سرزمین شام برانگیخته خواهد شد. مقدم سفیر تو را گرامی داشتم و هدایایی تقدیم می گردد. (2)

از این نامه می توان نتیجه گرفت که احترام مقوقس به پیامبر و تقدیم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خودش و ارسال هدایا نزد آن حضرت نشان گویایی است که او دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را پذیرفته بود، ولی علاقه به ریاست و حکومت، او را از اظهار و ابراز اسلام بازداشت.

به هر حال، حاطب با مراقبت ویژه بدرقه شد و از سرزمین مصر به سوی شام رهسپار گردید و چون به شام رسید مأموران را مرخص کرد و خود با کاروانی رهسپار مدینه شد. وقتی حاطب نامه مقوقس را تسلیم پیامبر نمود آن حضرت فرمود: «او از زوال حکومت

ص: 117

---

1- (1) مکاتیب الرسول، ج 1، صص 97-104؛ اسدالغابه، ج 1، ص 362؛ سیره حلبی، ج 3، ص 28؛ سیره زینی دحلان، ج 3، صص 70-73.

2- (2) فروغ ابدیت، ج 2، ص 624؛ مکاتیب الرسول، ج 1، صص 100-102.

خود ترسیده و اسلام را نپذیرفته است، ولی به زودی قدرت و ریاست او نابود خواهد شد» (1).

## بیک اسلام در سرزمین حبشه

سرزمین حبشه (اتیوپی کنونی) در انتهای افریقای شرقی واقع است و وسعت آن اقلیم یک میلیون و چهارصد و چهار هزار و سیصد کیلومتر است. این کشور جمعیتی بالغ بر هفتاد و پنج میلیون نفر دارد که بیش از نیمی از آن مسلمان اند. پایتخت فعلی آن، شهر «آدیس آبابا» است.

شرقیان بیش از یک قرن قبل از اسلام با این سرزمین آشنا شدند. این آشنایی بر اثر حمله ارتش ایران در دوران انوشیروان بود.

«عمرو بن امیه» از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله سفیر حبشه گردید تا نامه آن حضرت را به نجاشی برساند. البته این نامه اولین نامه ای نبود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زمامدار حبشه می نگاشت؛ بلکه پیش از این نامه هم حضرت پیرامون هجرت مسلمانان به حبشه نامه ای برای نجاشی ارسال کرده و از او خواسته بودند تا عنایات خاص خود را در حق مهاجران مبذول دارد.

متن این نامه در مجامع تاریخی موجود است و از آن، رایحه مهربانی و محبت استشمام می گردد. در آن نامه که به نجاشی اول ارسال شده چنین آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله إلى النجاشي الاصحم ملك الحبشه، سلام عليك فإني احمد إليك الله الملك القدوس المؤمن المهيمن و...» (2).

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او درود می فرستد و فروغ مهر آن حضرت بر او می تابد. آن حضرت در این نامه نجاشی را تهدید به عقوبت الهی نمی کند، بلکه می فرماید:

نامه ای است از محمد، رسول خدا به نجاشی زمامدار حبشه، درود بر شما. من خدایی را که جز او خدایی نیست ستایش می کنم، خدایی که از عیب و نقص منزّه است و بندگان فرمانبردار از خشم او در امان اند و او به حال بندگان ناظر و گواه است.

ص: 118

1- (1) همان.

2- (2) مکاتیب الرسول، ج 1، ص 121؛ اعلام الوری، ص 30؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 294؛ البدایه و النهایه، ج 3، ص 83؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 279؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 207؛ اسدالغابه، ج 1، ص 62.

گواهی می‌دهم که عیسی فرزند مریم، و روحی است از جانب خدا و کلمه‌ای است که در رحم مریم زاهد و پارسا و پاکدامن قرار گرفت. خداوند با همان قدرت و نیرویی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید او را نیز بدون پدر متولد ساخت.

من تو را به سوی خدای یگانه و بی‌همتا دعوت می‌کنم و از تو می‌خواهم که همیشه مطیع و فرمانبر او باشید و از آیین من پیروی کنید، ایمان به خدایی آورید که مرا مبعوث به رسالت ساخته است.

زامدار حبشه بداند که من پیامبر خدا هستم من شما و تمام لشکریان تو را به سوی خدای عزیز دعوت می‌کنم. من به وسیله این نامه و اعزام سفیر، شما را به اسلام فرا خواندم و تو را پند و اندرز دادم، درود بر پیروان هدایت. (1)

در نامه اول، رسول خدا صلی الله علیه و آله از ادبیات ویژه و خاصی استفاده کرد؛ گویی به نجاشی به عنوان یک حاکم دادگر و مهربان نگریسته اند، و از او خواسته اند تا مسلمانان را در پرتو عنایات خود قرار دهد.

همان گونه که پیداست ادبیات این نامه با نامه‌هایی که به سایر سران ارسال داشتند متفاوت است، ولی نامه دومی نیز در سال هفتم به نجاشی ارسال شده که گویی این نجاشی دیگری است و متن آن نامه چنین است: «هذا کتاب من النبی صلی الله علیه و آله إلی النجاشی عظیم الحبشه، سلام علی من اتبع الهدی، و آمن بالله و رسوله و اشهد أن لا إله إلا الله وحده...». (2)

ادبیات این نامه، چون سایر نامه‌ها به سران در سال هفتم است و با نامه اول، تفاوت فراوانی دارد. این تفاوت بدیهی است، زیرا نامه اول زمانی ارسال شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بودند و مسلمانان تحت زجر و شکنجه قرار داشتند، از این رو آن حضرت از حاکم حبشه تقاضا کرد تا به مسلمانان پناه دهد، پس در آن نامه دعوت از شخص پادشاه، منظور اصلی نامه نبود، ولی نامه دوم، دعوت از سلطان برای مسلمان شدن و اطاعت و پیروی از خدا بود.

ص: 119

1- (1) همان.

2- (2) مکاتیب الرسول، ج 1، ص 133.

به هر روی، روزی که سفیر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد اقلیم حبشه گردید، هنوز دسته ای از مسلمانان مهاجر در آنجا به سر می بردند، و گروهی نیز به مدینه بازگشته بودند. بنابراین اسلام کم و بیش برای دربار حبشه تعریف شده بود.

سفیر اسلام پس از طی تشریفات به حضور زمامدار رسید و به او گفت: من وظیفه دارم تا پیام رهبر خود را برسانم و سرشت پاک شما نیز اقتضاء می کند که به پیام کاملاً توجه کنید.

ای زمامدار دادگر حبشه! دل سوزی های شما درباره مسلمانان مهاجر فراموش نمی شود. این مهربانی و عاطفه موجب خرسندی ما شد؛ آن گونه که شما را از خود می دانیم و آن چنان به شما اعتقاد داریم که گویا از یاران شمایم.

کتاب آسمانی شما انجیل گواهی محکم است؛ این کتاب، دادرس و دادگری است که ستم نمی کند و دین داور دادگر صریحاً به نبوت رسول اسلام گواهی می دهد. اگر از این فرستاده جهانی و پیامبر خاتم پیروی نمایید، به فوز بزرگ نائل می شوید و به تعالی می رسید. در غیر این صورت شما نیز چون یهود که آیین مسیح را نپذیرفتند و بر دین نسخ شده خود باقی ماندند، بر دین منسوخ خود باقی مانده، گرفتار خسران می گردید.

دین اسلام چون شریعت مسیح، نسخ کننده ادیان آسمانی پیش از خود، و در واقع تکمیل کننده آنان است.

زمامدار حبشه در پاسخ به سفیر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفت: من گواهی می دهم که او همان پیامبری است که جهان اهل کتاب در انتظار اویند و معتقدم که همان گونه که حضرت موسی مبعوث حضرت مسیح بود، مسیح نیز مبعوث پیامبر خاتم است و علائم و نشانه های رسالتش را بیان نموده است. من حاضر رسالت وی را برای عموم اعلام کنم، ولی از آنجا که فعلاً زمینه آماده نیست، باید مقدمات و زمینه این اعلام عمومی فراهم گردد، اگر برای من ممکن بود الان به سوی آن حضرت می شتافتم. (1)

آن گاه جعفر بن ابی طالب علیه السلام و اصحابش را حاضر ساخت و در محضر او اسلام آورد و در پاسخ به نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نگاشت:

بسم الله الرحمن الرحيم إلى محمد رسول الله من النجاشي الاصحم بن ابجر، سلام عليك يا نبي الله ورحمه الله وبركاته، من الذي لا إله إلا هو، ألقى هداني للإسلام،

ص: 120

---

1- (1) فروغ ابدیت، ج 2، ص 630 به نقل از سیره حلبی، ج 3، ص 279 و طبقات ابن سعد، ج 1، ص 259.

أما بعد، فقد بلغني كتابك يا رسول الله فيما ذكرت من امر عيسى، فورب السماء والأرض إن عيسى ما يزيد على ما ذكرت... يا رسول الله  
فأني أشهد أن ما تقول حق والسلام عليك يا رسول الله. (1)

### نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر غسان

پنجمین سفیر رسول خدا صلی الله علیه و آله، «شجاع بن وهب» بود که از سوی حضرت عازم سرزمین غسانی ها شد و نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به حکمران آن اقلیم، حارث بن ابی شمر تسلیم نمود. هنگامی که سفیر به سرزمین غسانیان رسید آگاهی یافت که حاکم مشغول فراهم کردن مقدمات استقبال از قیصر است و قیصر به شکرانه پیروزی بر دشمن (ایران) از مقر حکومت خود قسطنطنیه پیاده به زیارت بیت المقدس می آید. به این دلیل مدتی طول کشید تا سفیر توانست با حارث ملاقات و پاسخ نامه را دریافت کند. در این مدت، سفیر با حاجب (رئیس تشریفات) بساط دوستی گسترد و او را از خصوصیات زندگی پیامبر و آیین پاک آن حضرت آگاه ساخت. بیانات نافذ و مؤثر سفیر، انقلابی در او به وجود آورد تا جایی که به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله بی اختیار اشک از دیدگان او جاری شد و گفت: من انجیل را دقیقاً مطالعه کرده ام و اوصاف پیامبر را خوانده و هم اکنون به او ایمان آوردم، ولی من از حارث می ترسم که مرا بکشد و حارث نیز از قیصر می ترسد. حتی اگر او سخنان تو را از صمیم جان باور کند، باز هم نخواهد توانست اسلام خویش را ابراز کند، زیرا وی و نیاکان او همگی دست نشاندگان امپراطورند. (2)

سرانجام، سفیر رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضور زمامدار رسید و نامه حضرت را تقدیم او کرد. متن نامه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد رسول الله إلى الحارث بن ابی شمر، سلام علی من اتبع الهدی و آمن به و صدق، و ائتی ادعوك أن تؤمن بالله وحده لا شريك له یقنی ملکک؛ (3) به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، نامه ای

ص: 121

1- (1) الطبری، ج 2، ص 294؛ اعلام الوری، ص 30؛ بحار الانوار، ج 6، صص 398 و 567؛ مکاتیب الرسول، ج 1، ص 128 و 129.

2- (2) مکاتیب الرسول، ج 1، صص 134-135؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 286؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 147؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 292؛ جمهره الرسائل، ج 1، ص 40.

3- (3) همان.

است از محمد رسول خدا به حارث بن ابی شمر، سلام بر پیروان حق و هادیان و مؤمنان واقعی، ای حارث من تو را به خدای یگانه که بی نیاز است دعوت می کنم، اگر اسلام بیاوری سلطنت تو باقی خواهد ماند.

حارث از تهدید رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آشفت و ناراحت شد و گفت: هیچ کس نمی تواند قدرت مرا نابود کند. من این پیامبر نوظهور را دستگیر خواهم کرد.

آنگاه برای ترساندن سفیر و به رخ کشیدن قدرت خویش دستور داد لشگریان او در مقابل سفیر رسول خدا صلی الله علیه و آله رژه بزنند. همچنین برای خوش رقصی، نامه ای به قیصر نوشت و او را از تصمیم خود مبنی بر دست گیری آن حضرت آگاه ساخت. اتفاقاً نامه وی هنگامی به دست قیصر رسید که سفیر اعزامی رسول خدا به سوی قیصر (دحیه کلبی) در حضور قیصر بود. قیصر آیین اسلام را بررسی کرد و از تندرستی حاکم غسانی ناراحت شد و در پاسخ حارث چنین نگاشت: «از تصمیم خود منصرف شو و در شهر ایلیا با من ملاقات کن».

پاسخ قیصر، طرز برخورد حارث را دگرگون ساخت، از این رو روش خود را با نماینده رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر داد. نسبت به وی مهربانی کرد و به او خلعت بخشید و او را رهسپار مدینه ساخت و گفت سلام مرا به پیامبر اسلام برسان و بگو من از پیروان واقعی او هستم، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله به این پاسخ او توجهی نکرد و فرمود: «به زودی رشته قدرت او از هم خواهد گسست و ملک او زائل خواهد شد». حارث در سال هشتم هجرت درگذشت.<sup>(1)</sup>

### سفیر اسلام در سرزمین یمامه

ششمین سفیر و نامه رسان رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی یمامه رهسپار گردید و نامه آن حضرت را به امیر یمامه، یعنی هوذه بن علی الحنفی تسلیم نمود.

متن نامه آن حضرت چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد رسول الله إلى هوذه بن علي، سلام علي من اتبع الهدى، و اعلم إن دینی سیظهر إلى منتهی الخف و الحافر، فاسلم تسلّم، و اجعل لك تحت يدك؛<sup>(2)</sup> به نام خدای بخشاینده بخشایشگر، نامه ای است از محمد فرستاده

ص: 122

1- (1) السیره الحلبیه، ج 3، ص 286؛ طبقات ابن سعد، ج 1، ص 261.

2- (2) مکاتیب الرسول، ج 1، ص 136؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 286؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 147؛ جمهره رسائل العرب، ج 1، ص 44؛ نهاییه الأدب، ص 225.

خدا به هود بن علی، سلام بر پیروان هدایت، بدان که آیین من به آن نقطه ای که مرکب های تندرو به آنجا می رسد، خواهد رسید. اسلام آور تا در امان باشی و قدرت و سلطنت تو باقی بماند.

از آنجا که زمامدار یمامه مسیحی بود، سفیری به آن اقلیم روانه شد که با آداب و رسوم مردم آن سرزمین آگاهی داشته باشد. این مرد «سلیط بن عمرو» بود که در دوران فشار حکومت بت پرست مکه به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به حبشه هجرت کرده و با فرهنگ مسیحیت آشنا گردیده بود.

از سوی دیگر او مردی شجاع بود و در پرتو تعالیم عالیه اسلام از نیرومندی روحی نیز برخوردار بود. چون به یمامه رسید و به حضور حاکم بار یافت به او چنین گفت:

بزرگوار کسی است که لذت ایمان را بچشد و از تقوا و پارسایی توشه بگیرد، ملتی که در پرتو سیادت تو به سعادت رسیدند هرگز ناکام و بدفرجام نخواهد گشت.

من تو را به بهترین چیزها دعوت نموده، از بدترین اعمال باز می دارم، تو را به یگانه پرستی می خوانم و از پرستش شیطان و پیروی هوا و هوس باز می دارم؛ نتیجه پرستش و پیروی خدا بهشت برین و سرانجام پیروی شیطان، آتش است. اگر به غیر آنچه من گفتم گوش فرا دادی، صبر کن تا پرده بر افتد و سیمای حقیقت نمایان گردد.

چهره متأثر زمامدار یمامه، حاکی از آن بود که گفتار سفیر در روان او اثر خوبی گذاشته است، لذا مهلت خواست تا پیرامون رسالت پیامبر فکر کند. از قضا، همان روزها یکی از اسقف های بزرگ روم وارد سرزمین یمامه شد. امیر یمامه نیز موضوع را با او در میان گذاشت. اسقف گفت:

چرا از تصدیق و گواهی او سر بر تافتی؟ گفت: من از سرانجام حکومت و قدرت خود می ترسم. اسقف گفت: مصلحت تو در آن است که از او پیروی کنی. این همان پیامبر عربی است که مسیح از ظهور او خبر داده و در انجیل نوشته است که محمد رسول خداست.

پند خیرخواهانه اسقف، روحیه او را تقویت کرد. از این رو سفیر پیامبر را خواست و نامه ای به شرح ذیل برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگاشت:



ما أحسن ما تدعو إليه و أجمله و أنا شاعر قومی و خطیبهم و العرب تهاب مکانی...؛(1) مرا به زیباترین آیین دعوت نمودی. من شاعر و سخنران و سخن ساز ملت خود هستم و در میان عرب موقعیت دارم، همه موقعیت مرا ارج می نهند و از آن حساب می برند. من حاضریم از آیین تو پیروی نمایم، مشروط بر اینکه در برخی از مقامات بزرگ مذهبی (خلافت و نیابت) مرا شریک سازی.

او به این مقدار اکتفا نکرد، بلکه گروهی را به سرپرستی «مجاعه بن مراره» رهسپار مدینه ساخت تا پیام او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسانند و نیز شرط اسلام آوردن او را که اعطای مقام نیابت و خلافت است به آن حضرت اعلام دارند. در غیر این صورت، اعلام کرد که نه تنها مسلمان نخواهد شد، بلکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد جنگید.

این گروه به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و همگی ایمان آوردند و پیام زمامدار خویش را به حضور آن حضرت ابلاغ نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اگر ایمان آوردن او به خلافت و جانشینی من مشروط است، او هرگز شایستگی حکومت و جانشینی مرا ندارد و آن گاه فرمود: «اللهم اكفنيه، چون رسول خدا از فتح مکه بازمی گشت جبرئیل بر او فرود آمد و خبر مرگ او را آورد».(2)

به هر حال رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دعوت از سران قبایل و طوایف عرب و غیر عرب، نامه های فراوانی فرستادند، به گونه ای که بعضی از محققان، بیست و نه نامه از نامه های دعوتی آن حضرت را در کتاب خود جمع آوری کرده اند.(3)

### نشانی بارز بر جهانی بودن اسلام

بدون شک، اعزام شش سفیر در یک روز به اطراف جهان و به خصوص دو ابرقدرت آن زمان، یعنی ایران و روم نشانی رخشنده بر دعوت جهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. شاید آن روز که حضرت در آغاز سال هفتم به چنین عملی بزرگ اقدام نمود برای بعضی که افق برین رسالت آن حضرت برای آنان آشکار نبود، کاری خارج از اعتدال می نمود، ولی به

ص: 124

1- (1) مکاتیب الرسول، ج 1، ص 138.

2- (2) الکامل، ج 2، ص 8.

3- (3) ر. ک: مکاتیب الرسول، علی بن حسینعلی الاحمدی، ج 1 و 2.

مرور زمان این افق بر همگان پدیدار گشت و خود مسلمانان شاهد فتح ایران و قسمت های زیادی از اقالیم جهان متمدن آن روزگار بودند. البته اگر بدعت در نظام رهبری اسلام رخ نمی داد و امامت از همان مطلع نبوت تجلی می کرد و امام و رهبر جامعه اسلامی آن گونه انتخاب می شد که خداوند به آن فرمان داده بود<sup>(1)</sup> و رسول اسلام بارها در غدیر و غیر غدیر آن را اعلام داشتند.<sup>(2)</sup>

اگر علی علیه السلام به مقام پیشوایی مسلمانان می رسید، و دگرگونی در نظام رهبری اسلام رخ نمی داد، بدون شک، جهان در پرتو آفتاب اسلام روشن می شد. آری آن اسقف آلمانی، بی دلیل معاویه را ستایش نمی کند و نمی گوید که ما باید مجسمه او را از طلا بسازیم، زیرا او بود که در جهان اسلام ایجاد فتنه کرد و مقابل علی بن ابی طالب ایستاد و با او جنگید، اگر او چنین نمی کرد اسلام علوی با عدل و داد، عاطفه و مهربانی و عقل و علم، تمام جهان را مسخر می ساخت.

به هر روی، در این فراز از سخنان حضرت فاطمه علیها السلام دو مطلب از درخشش بیشتری برخوردار است.

نگاه ویژه حضرت فاطمه علیها السلام به ایران که با جمله «عُكْفًا عَلٰی نِیرَانَهَا» به آن اشاره شده، بر این دلالت می دارد. که گویی آن بانوی بزرگ می خواهد غبار و سیاهی آتش پرستی را از چهره مردم نجیب ایران بزداید؛ چه اینکه می فرماید: ایرانیان معتکف و ملازم آتش بودند، نه آنکه آتش را می پرستیدند. در واقع ایرانیان به اکرام و اجلال و تقدیس آتش می پرداختند، ولی هرگز آن را معبود خود نمی دانستند، بلکه به شهادت تاریخ، زرتشت موحد بوده و به معاد اعتقاد داشته است، اگر چه در آیین قبل از زرتشت، آتش از جمله خدایان بوده است.

تحقیق بعضی از مورخان ادیان نیز این حقیقت را روشن می کند. طبق بیان مؤلف «قصه الدیانات»، کاهنان دین قدیم که بت پرست بوده اند نزد گشتاسب با زرتشت به گفت و گو پرداختند. زرتشت به شدت از آنان که آفتاب و ماه و آتش و ستارگان و کوه ها را می پرستیدند انتقاد کرد و خدا را به وحدانیت ستود:

ص: 125

1- (1) سوره مائده، آیه 67.

2- (2) ر. ک: الغدیر، ج 1.

اهور مزدا، خدای بزرگ تر و قدیم ازلی از هر گونه عوارض مادی منزّه و مجرد و از هرگونه پلیدی و نقصان پاک است. او زاییده نشده و هرگز نمی میرد و او روح ارواح است. او می بیند، اما گناه نمی کند و چشم ها نمی توانند او را ببینند. او در همه مکان ها وجود دارد، ولی در هیچ مکانی دیده نمی شود. او عالم به حاضر و غایب است. او به غیب و آنچه در دل هاست احاطه دارد. او به همه چیز تواناست و هیچ چیز توان برتری بر او را ندارد. او یار بی یاوران و برطرف کننده اندوه و مانع از گرفتاری های مردم است و نیرومندترین مردم در برابر او احساس ناتوانی می نمایند. او نیروی بزرگی است که همه مردم به سوی آن گردن کشیده اند تا پشتیبان آنها باشد و به آنها نیرو بخشد؛ به همین دلیل هیچ عقل بشری یارای ادراک حقیقت آن را ندارد و هیچ خیال آدمی نمی تواند او را تصور بکند.

برای آنکه مردم بتوانند به اندازه توان خویش این نیروی غیبی را تصور کنند و به ذهن خود نزدیک سازند با دو رمز عادی محسوس به اهورا مزدا اشاره کرده اند تا با دیدن آن دو رمز تا حدی صفات اهور مزدا را به دست آورند و آن دو رمز، آفتاب و آتش است. دو رمز آسمانی و زمینی. آتش، عنصری برای زمین است که برترین اهور مزدا را مجسم می نماید. او تنها یک عنصر ساده ابدی و ازلی نیست، بلکه نیرویی پاک و پاک کننده ای سودمند است. و نیز هلاک کننده ای است که هرگز فساد در او راه ندارد. این است اهور مزدا با رمز زمینی.

مردم گمان می کنند که پیروان زرتشت آتش را می پرستند؛ در حالی که چنین نیست. آنان آتش را نمی پرستند، بلکه آفتاب را که رمز آسمانی و آتش را که رمز زمینی است گرامی می دارند. زرتشتیان بت پرستی و شریک قرار دادن برای خدای یگانه را بزرگ ترین گناه می دانند، زیرا لازمه شرک، آن است که یگانگی خدای یگانه اهور مزدا را انکار کنند. خود زرتشتیان می گویند: «آتش را تقدیس می کنیم نه اینکه می پرستیم، زیرا آن را به عنوان یک رمز مقدس می دانیم».<sup>(1)</sup>

باری، در فقه اسلام هم دین زرتشت از مکانت آسمانی برخوردار بوده و پیروان آن به عنوان اهل کتاب یاد شده اند.<sup>(2)</sup>

ص: 126

---

1- (1) شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، سید عزالدین حسینی، صص 267 و 268 به نقل از قصه الدیانات، صص 313-311.

2- (2) ر. ک: مجامع فقهی، کتاب الطهاره و نیز کتاب النکاح.

آن حضرت در این بخش از خطبه، فروغ آینه خدا نمای فطرت را آشکار می سازد و می فرماید: «مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عُرْفَانِيهَا؛ مردم با آنکه خدا را می شناسد او را انکار می کنند».

طبق این فرمایش، خدانشناسی فروغ دل و جان است و مردم فطرتاً خدانشناس اند.

قرآن می فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ﴾؛ (1)

(پس روی خود را به دین، راست دار و از سرشت الهی که (خدا) مردم را براساس آن آفریده است پیروی کن که هیچ تغییری در آفرینش الهی نیست. این دین استوار است، ولی بیشتر مردم نمی دانند).

در واقع مردم این حقیقت را انکار می کنند و برخی نیز می خواهند نور خدا را در وجود خویش خاموش نمایند: (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلوّاً) 2

آری، آنان خدا را انکار می کنند، با آنکه دل و فطرتشان به خدا گواهی می دهد. پس پیامبران خدا برای آشکار نمودن این جلوه آمدند. آنان آمدند تا

﴿فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَ وَاْتَرَ عَلَيْهِمْ اَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِنْ اٰمِنَاتِهِمْ فِطْرَتَهُ، وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ...﴾؛ (2) پیامبران را در میان مردم برانگیخت و رسولان خود را پی در پی به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه نمایند و نعمت های فراموش شده را به آنان یادآوری نمایند.

ص: 127

1- (1) سوره روم، آیه 30.

2- (3) نهج البلاغه، سیدجعفر شهیدی، خطبه 1.



«فَأَنَارَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا وَفَرَّجَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَّهَا».(1)

سرانجام به دنبال آن شب تاریک، افق نور نمایان شد و خدای بزرگ تاریکی ها را به نور محمد صلی الله علیه و آله روشن ساخت و دل ها را از تیرگی کفر برداشت و پرده هایی که بر دیده ها افتاده بود به یک سو انداخت.

آری، با بعثت آن حضرت جهان نورباران گردید و غبار تیرگی کفر و خرافه گرایی از چهره دل ها زدوده شد و دیدگان، به فروغ اسلام و قرآن روشن گردید.

این سخن حضرت بازتاب سروش وحی است که می فرماید:

(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ)2

(خداوند نور آسمان ها و زمین است، و مثل نورش همانند مشکاتی است که در آن چراغی باشد، و آن چراغ در میان شیشه ای...).

آیات دیگری نیز این حقیقت روشن را بیان فرموده اند؛ از جمله:

1. (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)3

2. (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)4

ص: 129

---

1- (1) فرازی از خطبه، بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 15، دلائل الامامه، ص 112؛ الاحتجاج، ص 120؛ كشف الغمه، ج 2، ص 205؛ بحار الانوار، ج 29، ص 240 و....

3. (... لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)1

4. (الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)2

5. (هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)3

6. (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا)4

7. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا)5

8. (... مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا)6

9. (جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ)7

باری، آفتاب هدایت نمایان و چراغ نبوت ساطع گشت:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا)؛ [\(1\)](#)

(ای پیامبر، ما تو را به رسالت فرستادیم تا بر نیک و بد خلق گواه باشی و خوبان را به رحمت الهی مژده و بدان را از عذاب خدا بترسانی و به اذن خداوند، خلق را به سوی خدا فراخوانی و در این شب تاریک و سیاه، چراغ فروزان عالم باشی).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، با چراغ وحی بر جهان نورافشانی کرد؛ درهای آسمان را بر مردم گشود، و آنچه را که مردم نمی دانستند به آنان یاد داد: (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم). [\(2\)](#)

این گونه بود که آن حضرت مردم را به توحید و یگانه شناسی فرا خواند؛ خدایی بی نیاز و دارنده صفات جلال و جمال تا افق عبودیت و بندگی مردم نمایان گردد و همگان با بندگی او جان خود را به جانان متصل کنند و آدمی به مقام والای انسانیت نائل شود.

ص: 130

---

1- (8) سوره احزاب، آیات 45-46.

2- (9) سوره علق، آیه 5.

آن حضرت پرده جهل و خرافه پرستی را از دیدگان برداشت و ده ها آیه از قرآن تجلی این حقیقت است؛ از جمله:

1. (هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ) 1

2. (هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) 2

3. (قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ) 3

باری، قرآن که از سوی خدای بصیر نازل گردید، نور بصیرت و بینایی را بر دیدگان افشاند و جسم و جان آدمی را روشن و او را به سوی جانان هدایت کرد:

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ)؛ (1)

(ای رسول ما، به امت بگوراه و روش من و پیروانم این است که خلق را به خدا با بینایی و بصیرت به خدا دعوت کنم و خدا را از شرک و شریک منزّه دانم).

پیامبر اسلام، در پرتو آموزه وحی و زلال سنت، آفاق ملکوت را بر مردم گشود تا جایی که آنچه را نمی دانستند فرا گرفتند.

آن حضرت با اصل توحید، مردم را به خدای یکتا و بی همتا هدایت کرد، خدایی بزرگ و مهربان که برای او اسماء حسنی است.

افق معرفت و خداشناسی در پرتو جهان بینی عقلانی اسلام و آموزه های وحی سبب گردید که مردم از پیرایه های زشت شرک آزاد شوند و برستیغ مقام انسانیت بایستند. آن هم شرکی که به فرموده قرآن:

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ)؛ (2)

(هر کس به خدا شرک ورزد، در عجز و خواری، بدان کس ماند که از آسمان (مجد و عزت) فرو افتد و مرغان در فضا بدنش را به منقار قطعه قطعه کرده و در تندبادی به مکانی دور سقوط کند).

ص: 131

1- (4) سوره یوسف، آیه 108.

2- (5) سوره حج، آیه 31.



از سوی دیگر، خردورزی و تدبیر، اندیشه‌گرایی و سیر در آفاق جهان و جان، پرتوی از آموزه وحی بود که چراغ جان و شبستان جهان را فروزان ساخت. پدیده شناخت اقلیم جان، نردبانی برای معرفت الهی گشت و سیر در آفاق جهان، افقی اعلی فراروی او گشود. قرآن این آموزش را در پرتوی از آیات تعلیم داد:

1. (أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 1

2. (أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ) 2

3. (قُلِ انظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 3

4. (قُلِ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ) 4

5. (وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ) 5

6. (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ) 6

7. (أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 7

8. (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) 8

9. (أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ) (1)

10. (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) (2)

و دهها آیه که با مفاهیم گوناگون «تدبیر» و «تفقه» خورشید جان انسان را روشن و چشمه فکر و خرد او را جاری می کند، و از آن، زلال معرفت و معارف پدیدار می شود و در پرتو بصیرت جان، تاریکی از قلب ها زدوده می گردد و پرده تیرگی کفر و خرافه گرایی را از دیدگان برمی گیرد.

ص: 132

---

1- (9) سوره روم، آیه 9؛ سوره فاطر، آیه 44؛ سوره غافر، آیه 21.

2- (10) سوره یوسف، آیه 109؛ سوره غافر، آیه 82؛ سوره محمد، آیه 10.

به هر روی، فروغ معرفه الله از آن افق نمایان گشت و مردم در پرتویکتناپرستی و خداشناسی از گنداب شرک رهایی یافتند. البته این تفکر و اندیشه در آیات قرآن، آشکار و نیل به معرفت فراروی عموم مردم است.

به عبارت دیگر، نظام آفرینش، آینه تجلی خداوند و به مثابه توحیدی عمومی است، ولی اولیاء و صدیقین، نظری به ماورای این حقایق داشته و به مقام تجلی ذات نائل آمده اند. در نیایش های آن ذوات مقدس، این حقیقت جلوه گر شده، از جمله در دعای صباح حضرت علی علیه السلام چنین آمده است: «یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بَدَا تَه ؛ ای خدایی که هستیش دلیل هستی اوست».

امام حسین علیه السلام نیز در دعای عرفه خدای متعال را چنین نیایش می کند:

«أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ، مَتَى غَبَّتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ تَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُؤْصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا ؛ آیا موجودی غیر تو ظهوری دارد که از ظهور و پیدایی تو نیست تا او سب پیدایش تو شود؟ تو کی از نظر پنهانی تا به دلیل و برهان محتاج باشی؟ و کی از ما دور بودی تا آثار و مخلوقات ما را به تو نزدیک سازد؟ کور باد چشمی که تو را نمی بیند با آنکه همیشه تو مراقب و همنشین او هستی» (1).

از سوی دیگر، بدیهی است با تبیین این جهان بینی، چشم اندازی بی نهایت فرا روی آدمی نهاده می شود و لاجرم، اصل معاد و هدفمندی آفرینش انسان و زندگی جاوید و ابدی او مدلل می گردد. همچنین چتر فضیلت بر سر آدمی گشوده می شود و زندگانی اخلاقی، رهیافت این باور و اعتقاد خواهد بود.

### نمندن، جلوه ای از رسالت

چون آفتاب قرآن، پرده تاریکی از جامعه برگرفت، جامعه ای بالنده و متعالی بر بنیان فرهنگ متعالی اسلامی بنا نمود. این تحول و بازتاب آموزه های وحی در آن روزگار در گفتار امیرالمؤمنین علی علیه السلام این گونه بازگو می گردد:

ص: 133

إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...؛ تا آنکه خدای سبحان محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت تا دور رسالت را به پایان رساند و وعده حق را به وفا مقرون گرداند، طومار نبوت او به مهر پیامبران ممهور و نشانه های او در کتاب آنان مذکور، و مقدم او بر همه مبارک و موجب سرور؛ در آن گاه که مردم زمین هر دسته به کیشی گردن نهاده بودند و هر گروه پی خواهشی افتاده و در خدمت آیینی ایستاده، یا خدا را همانند آفریدگان دانسته... - در پرتو رسالت او - پروردگار آنان را بدو، از گمراهی به رستگاری کشاند و از تاریکی نادانی رها کند. (1)

آن حضرت در خطبه دیگری چنین می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا...؛ همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا مردمان را بترساند و فرمان خدا را چنانکه باید برساند. آن هنگام شما ای مردم عرب! بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده، منزلگاهتان سنگستان های ناهموار، هم نشینتان مارهای زهردار، آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلوآزار، خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان، بت هاتان همه جا برپا، پای تا سر آلوده به خطا. (2)

آن پیامبر رحمت، چتر مهربانی خویش را گستراند و با نسیم روح بخش الهی جامعه را به طراوت و نشاط رساند، آنگاه مدینه فضیلت و شهر علم و عقلانیت را بنا نمود و تمدنی جاوید و ابدی را برای مردم به ارمغان آورد.

جهان تاریک بود از کفر کفار ز نور او منور شد به یکبار (3)

حضرت علی علیه السلام در جایی دیگر می فرماید:

أَضَاءَتْ بِهِ الْبَلَاءِ دُبْعَدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ وَالْجَهَالَةِ الْغَالِيَةِ...؛ شهرها به نور هدایت او روشن گشت از آن پس که در گمراهی تیره بود، و نادانی بر همه جا چیره، و درشت خویی و ستمکاری را همگان پذیره، مردم حرام را حلال می شمردند و خردمند را خوار می گرفتند. می زیستند بی داشتن پیامبران، می مردند خداناشناس و بی ایمان. (4)

ص: 134

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 6.

2- (2) همان، خطبه 26، ص 26.

3- (3) خسرونامه عطار، ص 12.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 151، ص 147.

باری «قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ وَ لَمَعَ لَامِعٌ...»؛ خورشید هدایت برآمد و ماه رخشنده پرتو افکند و کوکب فروزنده به درآمد و ناراست راست گردید و خدا مردمی را به جای مردمی دیگر گزید، و روزی را به روزی مبدل گردانید... همانا خداوند تعالی شما را به اسلام مخصوص گردانید و برای اسلام برگزید؛ چه اسلام، نامی از سلامت است و فراهم دارنده هر کرامت است. راه روشن آن را خدا برگزید و حجت های آن را روشن گردانید. از علمی که هویداست و حکمت هایی که نهان و ناپیداست: غرایب آن نابود نشود، عجایب آن سپری نگردد، رستنگاه های نعمت در آن است و تاریکی ها جز به چراغ های آن زدوده نگردد. حوزه آن را حمایت نمود و رعایت آن را بر خود لازم فرمود. در آن شفای خواهنده درمان است و بسنده خواهنده این جهان و آن جهان است. (1)

همچنین آن حضرت در تبیین بازتاب انوار وحی و رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جامعه جاهلی می فرماید:

تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشْتِئِهِمْ وَ تَفَرُّقِهِمْ لِيَأْتِيَ كَانَتِ الْأَكْاسِرَةُ وَالْقِيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُمْ...؛ در کار آنان بیندیشید، و روزگاری که پراکنده بودند و از هم جدا، کسرها و قیصرها بر آنان پادشاه، آنان را از مرغزارهای پر نعمت و دریای عراق و سرزمین های سبز آفاق می ربودند و به زمین هایی که رستنی آن «درمنه» (2) بود، روانه می نمودند. آنجا که بادها از هر سو در آن وزان بود و آنان گرفتار بدی گذران. آنان را وا گذاشتند مستمند درویش، چراننده اشتران پشت ریش، پست ترین جای هاشان خانه و خشک ترین بیابانشان جای قرار و کاشانه. نه - به سوی حق - دعوتی تا بدان روی آرند و خود را از گمراهی - باز دارند و نه سایه الفتی که رخت بدانجا افکنند و در عزت آن زندگی کنند.

حالت ها ناپایدار، دست ها به خلاف هم در کار، جمعیت پراکنده در بلای سخت و تیه نادانی دست و پا زننده، از زننده به گور کردن دختران و پرستیدن بتان و بریدن پیوند خویشان و یکدیگر را غارت کنان.

ص: 135

1- (1) همان، خطبه 152، صص 149-150.

2- (2) گیاهی است بیابانی و خود رو، بلندیش تا نیم متر می رسد (فرهنگ عمید، ص 574).

پس بنگرید که نعمت های خدا چگونه بر آنان فرو ریخت هنگامی که پیامبری برایشان برانگیخت. آنان را به طاعت خدا در آورد و با خواندنشان به سوی او با یکدیگر سازوارشان کرد. (1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در پرتو فرهنگ توحید، آنان را به اتحاد و یگانگی فراخواند و آهنگ و اذان وحدت بر آنان طنین افکند:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، قَدِ امْتَنَّ عَلَى جَمَاعِهِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأُفَّةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا...» (2) خدای سبحان بر این امت منت نهاد، الفت و اتحاد را میان آنان پدید آورد تا در سایه آن زندگی کنند و بدان پناهنده باشند».

به قول مولانا:

اختلاف خلق از نام اوفتاد چون به معنا رفت آرام اوفتاد

اتحادی خالی از شرک و دوئی باشد از توحید بی ما و توئی

آفرین بر عشق کل اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد

این من و ما بهر آن بر ساختی تا تو با خود نرد خدمت باختی

تا تو با ما و تو یک جوهر شوی عاقبت محض چنان دلبر شوی

تا من و توها همه یک جان شوند عاقبت مستغرق جانان شوند (3)

این چنین بود که در سایه سار وحدت و همدلی، دوستی نیرومند و توانا ایجاد شد و جهان در سایه قدرت اسلام آرام گرفت.

قوت اندر فعل آید ز اتفاق چون قران دیو با اهل نفاق (4)

همچنین آن حضرت می فرماید: در سایه سار رسالت، نعمت شهر خود را بر سر آنان گشود و جویبارهایی از آسایش و رفاه برایشان روان نمود. ملت اسلام با برکت های خود

ص: 136

---

1- (1) همان، خطبه 192، ص 220.

2- (2) همان.

3- (3) دیوان مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 309، ش 3680 و ص 310، ش 3727 و دفتر اول، ص 88، ش 1788.

4- (4) همان، ص 215، ش 1101.

آنان را فراهم نمود؛ پس در نعمت شریعت غرقه گردیدند و لذت زندگی خرم و فراخ آن را چشیدند. زندگی شان به سامان، در سایه دولتی قوی شان؛ نیکویی حال آنان را به عزتی رساند ارجمند، در کارهایشان استوار گردید و دولیشان نیرومند، - تا آنجا که - فَهَمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ...؛ حاکم شدند بر جهانیان، و پادشاهان زمین در این کرانه و آن کران. کار کسانی را به دست گرفتند که بر آنان حکومت می نمودند و به کسانی فرمان رانند که فرمانبر آنان بودند نه تیرشان به سنگ می رسید و نه سنگشان سبک می گردید. (1)

چراغ رسالت، شبستان جهل و نادانی مردم را روشن نمود و راه از بیراهه را به آنان نشان داد، دولت اخلاق و حکمت تأسیس شد و کوش مهر و عاطفه جاری گردید.

این بنیان رفیع به تدریج گسترش یافت؛ به گونه ای که در آغاز رسالت، اسلام اندک اندک پیروانی یافت و مسلمانان از مکه به یثرب رفتند، ولی روند بالنده اسلام کم کم فراگیر شد. در نتیجه قبیله ها و طوایف یکی پس از دیگری مسلمان شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو خوی عرب بادیه نشین (صفا و صمیمیت و خشونت و سرسختی) را در راه تعالی اسلام به کار گرفت.

از روحیه صفا و صمیمیت و فداکاری، برادری اسلامی را بین آنان پدید آورد تا آنجا که این مردم با هم یک دل شدند.

مفسران ذیل آیه (وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ) 2 چنین نگاشته اند که روز تقسیم غنائم «بنی نضیر» پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به انصار فرمود: اگر مایل اید مهاجران را در این غنیمت شریک کنید، وگرنه همه غنائم از آن شما باشد. انصار گفتند: ما نه تنها غنیمت را یکجا به آنان می دهیم، بلکه خانه ها و مال های خود را نیز با آنان قسمت می کنیم. (2)

در وجه نزول این آیه داستان های دیگری نیز گفته اند که همه آنها یک حقیقت را می رساند و آن مساوات و مهربانی مسلمانان با یکدیگر، بلکه ایثار و مقدم داشتن هر یک از آنان را بر خویشان است. این برادری و مهربانی چون رودی از نور، در میان عرب جاری شد و جلوه هایی بدیع و به یادگار ماندنی در هنگامه های سخت و میادین جنگ آفرید.

ص: 137

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 221.

2- (3) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 184.

از سوی دیگر، از روحیه دیگر بیابان گردان عرب، یعنی خشونت و سرسختی آنان، روح جهاد و مبارزه در راه دین به وجود آمد تا آن خون‌هایی که در راه نگاهبانی شتر و علف زارها به هدر می‌رفت در راه خدا و بلندی نام دین ریخته شود. فرهنگ وحی به آنان آموخت که در میدان جنگ دوراه فراروی آنان است و هر دوراه به سود آنان خاتمه می‌یابد. اگر کشته شوند به بهشت می‌روند و اگر بکشند غنیمت می‌برند.

این آموزه وحیانی از آن مردم، مجاهدانی تربیت کرد که به آسانی خود را به کام مرگ می‌افکندند و در میدان جنگ، حماسه‌های بزرگ آفریدند، تا آنجا که دروازه‌های اقالیم جهان را گشودند و چنان بود که مشهور شد شمشیر، بدن مسلمان را نمی‌برد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنکه جامعه‌ای اخلاقی، متمدن و فرهنگی ایجاد کند و غبار کینه‌توزی‌های قبیله‌ای را که در دوران جاهلیت در دل آنان ریشه دوانیده بود، از بن برکند، در «حجه الوداع» اعلام فرمود: «هر خونی که در جاهلیت ریخته شده نادیده انگاشته می‌شود و نخستین خونی که من نادیده می‌انگارم خون ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب است»<sup>(1)</sup>.

این شخص از بنی لیث شیر خورده بود و مطابق رسوم قبیله‌ای از آنان به شمار می‌آمد، ولی بنو هذیل او را کشتند<sup>(2)</sup>.

### تحولات تاریخی یا نظامی قانونمند

قرآن کریم از یک سو با فروغ تابناک خویش، ظلمت زمان جاهلی را روشن ساخت و پرده از بصیرت مردم برداشت و جامعه‌ای متمدن، فرهنگی و اخلاقی بنا نهاد و از سوی دیگر با ارائه یک طرح کلی و نظام مند به معرفی الگوها و بیان عوامل پیروزی و شکست ملت‌ها پرداخت و افقی به گستره همه تاریخ فراروی مردم گشود.

این وحی منیر، افق‌های هدایتش بی‌نهایت است، که یکی از پرتوهای آن، رویکرد تاریخی قرآن کریم است. خداوند متعال در بیشتر سوره‌های قرآن به بیان سرگذشت پیامبران و ملت‌های پیشین پرداخته و در نگاهی تحلیلی و تجربه‌آموز، زندگی آنان را

ص: 138

1- (1) تاریخ الطبری، ج 3، ص 150. «خطبه حجه الوداع».

2- (2) پس از پنجاه سال قیام حسین علیه السلام، سیدجعفر شهیدی، ص 38.

کتابی آموزنده پیش روی مردم نهاده است. این کتاب مبین، حوادث بزرگ و رخدادهای الهی را در پرتو بَیِّنَاتِ اللَّهِ 1 یادآوری کرده و آن را موجب برون رفت از ظلمت و نادانی برشمرده است.

به هر روی، رویکرد تاریخی قرآن به خوبی بیانگر اهمیت، اعتبار، سودمندی و علمیت تاریخ است. حتی اگر علمیت را به معنای تجربه پذیری و آزمودنی بدانیم نیز تاریخ از علمیت برخوردار است.

از نظر قرآن کریم، برداشت روایی از یک پدیده طبیعی یا غیرطبیعی، نقل رفتار و کنش و واکنش یک شخصیت خوب یا بد، زن یا مرد، و نیز گزارش فتح یا شکست یک قوم یا کامیابی و ناکامی یک جامعه در ایجاد فرهنگ و تمدن، بسیار مهم است. ولی از آن مهم تر تحلیل ساختارها، بررسی علل وقوع حوادث و شناختن و شناساندن زمینه ها و علل بروز حوادث و پدیده ها و پیامدهای آن، و در نتیجه کشف قوانین حاکم بر وقایع تاریخی و تبیین چگونگی تکرار آنهاست، چراکه همچون آینه ای تابناک فراروی نگاه آیندگان است.

نقش بارز همه انبیاء در تحولات بشر و تاریخ سازی آنان بسیار آشکار است. اسامی برخی از سوره های قرآن، چون: ابراهیم، یونس، هود، کهف، مریم، انبیاء و لقمان، شاهد این حقیقت است که پیامبران تمدن آفرینان بشر بوده اند و اوج آن در دامنه فرهنگ اسلامی پدید آمده است.

آموزه های ژرف نهج البلاغه که ترجمانی از قرآن است، همگام با قرآن، گزیده ای از تاریخ تمدن گذشته بشری، و تصویری از مسائل سیاسی و اجتماعی عصر خود را به نمایش می گذارد. این حقایق موجب بیداری و مایه پند و عبرت برای آیندگانی است که با دقت در سرنوشت گذشتگان از شکست ناسپاسان عبرت و عوامل کامیابی سپاسگزاران را نردبان صعود خود قرار دهند تا جایی که می توانند برای زندگانی کوتاه دنیا ابزار آرامش و برای زندگی جاوید آخرت وسایل آسایش و قرب الهی را فراهم آورند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ زَهِينَةٌ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ، إِنَّ مَنْ صَدَّرَحْتُ لَهُ الْعَبْرَ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ...؛ پیمان و شخصیت خود را در گرو آنچه می گویم قرار می دهم و ضمانت آن را به



عهده می‌گیرم. بی‌گمان هر کس به روشنی از پیشامدهای تاریخی و فرجام بد امت‌ها در گذشته عبرت گیرد، پیوسته آنها را در نظر داشته باشد، ژرف در آنها بنگرد و قوانین و نوامیس حرکت جوامع را از آن حوادث دریابد، واقع بینی و پرواداری، او را از غلتیدن در جایگاه‌های شبهه‌ناک و هلاکت بار باز دارد. (1)

آن حضرت در خطبه ای دیگر می‌فرماید:

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَزْئِهِ بِالْمَاضِينَ...؛ بندگان خدا! روزگار بر آیندگان چنان گذرد که بر گذشتگان گذشت. باز نگرده آنچه گذشت، و نماند چیزی در آن جاودان. پایان کارش با آغاز آن یکسان، سختی‌های آن بر یکدیگر سبقت جویان و هر یک دیگری را پشتیبان. کنش‌های آن از روز نخست تا پایان با یک ضابطه است. بستر زمان ماجراهای تاریخ را میدان مسابقه ای ساخته که هر کدام را پرچم افراشته ای است... پس از آنچه مایه عبرت است پند گیرید و از گردش روزگار عبرت پذیرید و از بیم دهندگان (پیامبران) سود برگیرید. (2)

سخنان روشن‌گر امام علی علیه السلام حقیقت تاریخ را برای همه ما زنجیره ای به هم پیوسته تعریف می‌کند، و اینکه تاریخ مقوله ای قانونمند است و گذشته و آینده آن به هم وابسته می‌باشد. البته نمی‌توان همه تغییرات جوامع را در طول تاریخ، بالنده و متعالی دانست، ولی به طور کلی سیر متعالی مجموع زندگانی بشر انکارناپذیر است؛ همان گونه که حاکمیت سنن، قوانین و حساب‌های دقیق و منظم بر تحولات تاریخ بشر انکارناپذیر است. فلسفه زندگی، که تعالی و رستگاری است و آغاز و انجام و هدفدار بودن نظام آفرینش و اختیار و مسئولیت انسان گویای این روند تکاملی است.

قرآن در پرتو آیاتی به تبیین فلسفه تاریخ پرداخته و بررسی حقیقت و علت وجودی تحولات جامعه بشری، سنن حاکم بر آن تحولات، تعیین منازل برجسته حرکت تاریخ و نقطه‌های عطف، را بیان داشته است و انسان را در روند کمال‌یابی خویش هدایت می‌کند. قرآن به انسان می‌آموزد که تاریخ کنونی را می‌توان به فرمان آورد و آن را ساخت و گذشته را چراغ راه آینده قرار داد.

ص: 140

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 16، ص 17.

2- (2) همان، خطبه 157، ص 157.

این حقیقت که صحنه تاریخ، چون دیگر صحنه های جهان با قوانین و سنن مربوط به خود سرسبز است در قرآن کریم به روشنی بیان گردیده است. آیاتی که از مرگ و زندگی جوامع سخن می گوید جامعه را عنصری زنده معرفی می کند که البته براساس سنن و قوانین حاکم، مرگ و نابودی آن فرا می رسد؛ مانند این آیات:

1. (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) 1

2. (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ) 2

3. (وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ) 3

همچنین آیاتی که ستم و ظلم را موجب هلاکت ملت ها معرفی می کند. در واقع این آیات، رابطه مستقیمی بین ستم و تجاوز و تعدی، و نابودی مُلک و حکومت وجود دارد؛ از جمله:

1. ((وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا) 4

2. (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) 5

3. (إِنْ كَادُوا لَيْسَ بِتَفْرِؤْنَاكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا سَنَنْتَهُ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا) 6

این دو آیه از سوره اسراء و سبأ با پیامبران را رمز نابودی جامعه ها می داند. به هر روی مجموعه آیاتی پیرامون سنت های ملل گذشته سخن می گوید؛ از مبارزه آنان با پیامبران گرفته تا گرایش به رفاه و نازپروری، پیوند زیربناها و روبناها، رابطه ستم و نابودی جامعه و مانند آن که از همه آنها نظریه قانونمندی تاریخ آشکار می گردد.

در آیه ای می فرماید:

(لَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبْرًا عَلٰی مَا كُذِّبُوا) 7؛ همانا پیغمبران پیش از تو را هم تکذیب کردند پس آنها با همه اذیت های منکران صبر و تحمل کردند تا آنگاه که عنایت و

یاری ما شامل حال آنها شد (دل قوی دار که) هیچ کس کلمات خدا را تغییر نخواهد داد و اخبار پیغمبران پیش، به تو رسید.

این آیه، صبر و پایداری و مقاومت را عامل بازدارنده و سبب نصرت و پیروزی دانسته، آن را به عنوان سنت حاکم و کلمه ای از کلمات الهی که تغییر ناپذیر است بیان می دارد.

همچنین آیاتی چون:

1. (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) 1

2. (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ) 2

عامل عمل و عکس العمل افراد را به عنوان یکی از سنن حاکم و لایتغیر الهی بر حرکت تاریخ و جامعه دانسته، تحولات هر جامعه ای را در گرو اعمال و رفتار افراد آن جامعه می داند. اگر جامعه ای اوج می گیرد و بالنده می شود و پله های ترقی و تعالی را می پیماید به پاس رفتار عقلانی و الهی آن مردمی است که به سخن پیامبران خود گوش جان فرا دادند. از سوی دیگر، اگر جامعه ای در سراشیبی سقوط و نابودی قرار می گیرد، عکس العمل رفتار خود آن مردم است که به فرمان های الهی پشت کرده، از امیال و هواهای نفسانی متابعت کردند.

باری، گناه و فساد و فحشا از عوامل انحطاط جامعه ها بوده است و بسیاری از اقوام و ملل گذشته در این دره های خطرناک سقوط کردند. قرآن این حقایق را در پرتو آیاتی فراروی مردم قرار می دهد تا راه از چاه بشناسند و به کج راه و بیراه نروند؛ از جمله این آیات:

1. (فَكَأَيُّ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَ بُنْرٌ مُعْطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ)؛ (1)

ص: 142

1- (3) سوره حج، آیه 45.

(چه بسیار شهر و دیاری که اهلس را در آن حال که به ظلم و ستم مشغول بودند به خاک هلاکت نشانیدیم و اینک آن شهرها از بنیاد ویران است و چه چاه و قنات های آب که معطل ماند و چه قصرهای عالی که بی صاحب گشت).

2. (وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا)؛ (1)

(ای رسول ما، حکایت آن دو نفر مرد مؤمن و کافر را برای امت مثل آر که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و اطرافش را به نخل خرما پوشانیدیم و عرصه میان آنها را کشتزاری مخصوص قرار دادیم. آن دو باغ کاملاً میوه های خود را بی هیچ آفت و نقصان بداد و در وسط آنها جوی آبی نیز روان ساختیم و این مرد را که در باغ، میوه بسیار بود با رفیق خود در مقام گفت و گو و مفاخرت برآمد و گفت: من از توبه دارایی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز محترم و عزیزترم، و روزی به باغ درآمد، در حالی که به نفس خود ستمکار بود، با کمال غرور داخل شد و گفت: گمان ندارم هرگز این باغ و دارایی من نابود شود.)

3. (وَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ)؛ (2)

(و خدا برای شما مثلی آورد [تا گوش کرده و عبرت گیرید] مثل شهری را که در آن امنیت کامل حکم فرما بود و اهلس در آسایش و اطمینان زندگی می کردند و از هر جانب روزی فراوان به آنها می رسید تا آنکه اهل شهر، نعمت خدا را کفران کردند، پس خدا هم به موجب آن کفران و معصیت، طعم گرسنگی و بیم را به آنها چشانید).

4. (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ)؛ (3) (آیا ندیدی که خداوند با قوم عاد چه کرد؟)

5. (إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ \* أَلَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ \* وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ)؛ (4)

(و نیز به اهل شهر ارم چه کیفر داد، آنان که شهری داشتند که همانندش [در استحکام] در عالم نبود، و نیز به قوم ثمود که سنگ را شکافته، کاخ های خود را از سنگ می ساختند، و نیز فرعون را

ص: 143

1- (1) سوره کهف، آیات 32-35.

2- (2) سوره نحل، آیه 112.

3- (3) سوره فجر، آیه 6.

4- (4) سوره فجر، آیات 7-13.

که صاحب قدرت و سپاه فراوان بود چگونه به دریای هلاکت غرق نمود، برای اینکه در روی زمین ظلم و طغیان کردند، و فتنه و فساد بسیار برانگیختند؛ تا آنکه خدای تو بر آنها تازیانه عذاب فرود آورد).

از سوی دیگر، فراوانی برکات و نزول خیر و برکت در سایه سار عمل به فرمان های عقل و شرع است. این حقیقت در آیاتی از قرآن جلوه گر است؛ از جمله:

1. (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ)؛ (1)

(و اگر آنها به دستورات تورات و انجیل خودشان و قرآنی که به تو نازل شد قیام می کردند، البته نعمت های الهی از بالا و پایین بر آنان ریزش و بارش داشت...).

2. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)؛ (2)

(و اگر مردم شهر و دیار، همگی ایمان می آوردند و پارسایی بر می گزیدند ما درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنها می گشودیم، ولی چون آیات و پیغمبران ما را تکذیب کردند ما هم آنان را سخت به کیفر کردار زشتشان رساندیم).

باری، بارها و بارها دریچه های رحمت بر مردم گشوده می شد و ابر رحمت و خیر بر سر آنان سایه می افکند، و انهار و جنات پیش پای آنان سبز و جاری می شد، و آنها در دریای خیر و برکت زمین شناور می گشتند، شاید شرط بندگی به جای آوردند و در محضر خدای سبحان سپاسگزار و شاکر باشند، ولی افسوس که چنین نشد، بلکه آنان راه ستم و جفا در پیش گرفتند و طغیان کردند و فقیران و ضعفا را پایمال امیال خود نمودند:

(مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ)؛ (3)

(ما هیچ دیاری را هلاک نکنیم مگر آنکه اهلس ظالم و بیدادگر باشند).

ص: 144

1- (1) سوره مانده، آیه 66.

2- (2) سوره اعراف، آیه 96.

3- (3) سوره قصص، آیه 59.

قرآن می فرماید یکی از آن اقوام، قوم سبأ بود که برای اولادشان در وطن خودشان از جنوب و شمال، دو سلسله باغ و بوستان که آیت لطف و رحمت حق بود آماده کردیم، و به آنها گفتیم که از رزق خدای خود بخورید و شکر وی به جای آورید، چرا که مسکن شما شهری نیکو و پر نعمت و خدای شما غفور و مهربان است: (بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ) 1 .

ولی آنان روی برتافتند و راه ناسپاسی برگزیدند، ما هم سیلی ویرانگر برای هلاکت آنان فرستادیم و به جای آن دو نوع باغ های پر نعمت، دو باغ دیگرشان دادیم که میوه درختانش تلخ و ترش و بدمزه و شورگز بود. (1) آری، این کیفر و مجازات ناسپاسان است.

یکی از تعالیم قرآن این است که به دنبال ناسپاسی و کفران، زوال دولت و نعمت ها فرا می رسد و ظلم و ستم و طغیان و فساد، دولت ها را دگرگون و نظام ها را از هم می پاشد. گردونه تاریخ و تحولات جامعه ها بر مداری قانون مند در چرخش است. در واقع عواملی موجب تقویت و تثبیت آن می گردند و عواملی نیز سبب زوال و فروپاشی آن می شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

از سختی ها و تنگی هایی که تباہکاری گذشتگان برای آنان پیش آورد بر حذر باشید و روزهای فراخی و روزهای تنگی زندگی آنان را در نظر آورید و از سرگذشتی مشابه سرگذشت آنان بهر اسید و چون به حالات گوناگون آنان می اندیشید، بنگرید که چه بود که برای آنان عزت آورد و دشمنانشان را دور کرد و چتر عافیت بر سر آنان سایه افکند و زندگی شان را فراوانی نعمت داد و شرافت و کرامت و بزرگی به آنان بخشید، تا شما هم همان راه را در پیش گیرید. این عامل چیزی جز دوری از پراکندگی و چنگ زدن به ریسمان وحدت و هماهنگی نبود. همه آنها پیوسته به هم و با آهنگی واحد در سایه سار شجره توحید قرار داشتند و ترغیب و سفارش به وحدت، عامل این سرافرازی بود. از سوی دیگر، آنچه پشت آنان را شکست و بازوی کفایتشان را ویران کرد، دوری دل ها و کینه توزی ها و تفرقه طلبی ها و برادرکشی ها و روی در روی هم ایستادن ها بود، شما از این ها پرهیزید.

ص: 145

به هر روی، قرآن درخشندگی و افول تمدن‌ها را نتیجه مجموعه‌ای از سنت‌های قطعی الهی می‌داند که بر تمام اقوام و ملل حاکم است؛ سنت‌هایی که هرگز قابل تغییر و دست‌خوش دگرگونی نیست؛ چنانکه می‌فرماید:

(فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ...؛ (1))

(این مردم جز سنت و روش‌هایی را که بر ملل و اقوام گذشته حاکم بوده، انتظار دارند؟! هرگز در سنت و قوانین خداوند تبدیل نخواهی یافت).

ممکن است برخی، از جریان سنت‌های الهی بر جامعه و اقوام چنین برداشت کنند که سنن الهی بسان قضا و قدر حتمی و با عنوان جبر تاریخ، زندگی اقوام را در پوشش و گستره خود قرار می‌دهد، پس اقوام چه بخواهند و چه نخواهند باید در مسیری از پیش تعیین شده حرکت کنند، مسیری که دیگران و عوامل بیرون از قدرت، آن را فراهم آورده‌اند. اگر چنین برداشتی درست باشد، این مقوله، با آزادی و اختیار انسان نمی‌سازد، زیرا انسان، موجودی انتخابگر است و مسیر حرکت خویش را خود می‌آفریند.

در جواب باید گفت که قرآن این پندار را بر نمی‌تابد و به شدت، مردود می‌شمارد. قرآن کریم یادآور می‌شود که حکومت سنت‌های الهی بر ملل و اقوام و تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی گزافه و بی‌حساب نیست؛ بلکه هر جامعه‌ای محکوم پیامدهای اعمال و رفتار خویش است.

در حقیقت، سنت الهی چیزی جز عکس‌العمل و واکنش به اعمال جامعه نیست. به بیان دیگر عمل هر فرد و اجتماعی، یک رشته واکنش‌هایی را به دنبال دارد؛ مثلاً جامعه فرو رفته در فساد و شهوت واکنشی را می‌طلبد و جامعه طیب و مزین به مکارم اخلاق واکنشی دیگر، پس سنن قطعی خداوند متعال، همین واکنش‌ها و پیامدهایی است که از اعمال و رفتار هر جامعه نشئت می‌گیرد.

با وجود اینکه مجموعه‌ای از سنن و قوانین الهی بر جامعه حکومت می‌کند، ولی نقش انسان آزاد در این کنش و واکنش‌ها قطعی است. انسان می‌تواند با اعمال و کارهای خود جامعه را به سوی پاکی یا پلیدی سوق دهد. او می‌تواند جامعه‌ای را به تعالی برساند یا در سراسیمگی انحطاط و نابودی قرار دهد.

ص: 146

در اسلام هرگز، قضا و قدر حتمی و سرنوشت قطعی که خارج از حوزه اراده انسان باشد وجود ندارد. این جبریون هستند که برای انسان چنین سرنوشت محتومی را رقم زده اند.

قرآن برای زدودن غبار از چهره این حقیقت می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ)؛ (1)

(خداوند سرنوشت ملتی را دگرگون نمی سازد تا خود آنان وضع خویش را تغییر دهند).

و نیز می فرماید:

(ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ)؛ (2)

(خداوند هرگز، نعمتی را که به قومی عطا کرده است تغییر نمی دهد تا آنان وضع خود را تغییر دهند).

به پاس همین نقش ویژه و ممتاز انسان در تاریخ و سرنوشت خویش است که پیوسته انسان را مسئول اعمال خویش می شناسد، از این رو زندگی ملت های پیشین را فرا روی او نهاده، می فرماید:

(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ)؛ (3)

(این امت و جامعه ای بود که گذشت و رفت، و آنان مسئول اعمال خود بودند و شما نیز مسئول کارهای خویش می باشید و هرگز مسئول اعمال گذشتگان نیستید).

قرآن، تاریخ اقوام گذشته را آینه عبرت، سبب بیداری و وسیله شناخت علل تعالی و انحطاط می داند و می فرماید:

(لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ)؛ (4)

(در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرت و بیداری است).

قرآن به آنان که دلی آگاه دارند دستور می دهد تا به افق های زندگی پیشینیان بنگرند؛ در رفتار و برنامه های آنان سیر نمایند و علل قوت و ضعف آنان را ارزیابی کنند، تا آنچه را بر آنان گذشته، آینه ای فرا روی خود قرار داده، آینده را در آن نظاره نمایند.

ص: 147

1- (1) سوره رعد، آیه 11.

2- (2) سوره انفال، آیه 53.

3- (3) سوره بقره، آیه 134.

4- (4) سوره یوسف، آیه 111.



در قرآن این واکاوی و پژوهش؛ یعنی سیر و نظر در اقوام گذشته، بارها یادآوری شده است؛ از جمله در آیه ای می فرماید:

(أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)؛ (1)

(آیا در زمین به سیر نمی پردازاند تا سرانجام کسانی را که در نیرو افزون تر بودند و زمین را زیر و رو کردند و به عمران و آبادی پیش از آنها پرداختند، ببینند، آنان گروه هایی بودند که پیامبرانشان با دلیل و چراغ های روشن برای هدایتشان آمدند [ولی آنان نپذیرفتند] هرگز خداوند به آنان ستم نکرد، بلکه آنان به خود ستم کردند).

چنین فرمان هدایتگری در قرآن برای تبیین این حقایق است:

1 - بر تاریخ بشر، رشته ای از قوانین محکم و استوار و سنت های محکم حکومت می کند. در واقع این سنت ها، الگوی حرکت و پیشرفت برای جوامع بشری در طول تاریخ به شمار می آیند.

2 - حریت و آزادی انسان در تاریخ نقش اساسی ایفا می کند، زیرا انسان با اندیشه و رفتار خود می تواند سرنوشت جامعه را رقم زند. بدین منظور، خداوند متعال به همگان دستور می دهد در کیفیت زندگانی اقوام گذشته مطالعه کنید و خود را در پوشش آن سنت های قطعی قرار دهید، چرا که موجب سعادت و خوشبختی شماست. همچنین فرمان می دهد از گرایش به عواملی که موجب بدبختی و بدفرجامی شماست پرهیزید.

به هر حال، مباحث قرآن پیرامون سرگذشت ملل پیشین، راهبردی برای دست یابی به این حقیقت است. قرآن با بیان زندگی پیامبران و ملت های گذشته، کلید تحولات تاریخی را از نظر بقا یا نابودی جوامع به دست می دهد و به پیامبر خود می فرماید:

(فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) 2

اما اینکه چرا باید در سرنوشت اقوام گذشته اندیشه کرد، برای آن است که روند و مسیر حرکت یکی است و انسان های بعدی نیز باید همان مسیر را بپیمایند. پس اگر بر

ص: 148

قوانین حاکم بر تحولات جوامع انسانی آگاه شوند و کلیدها و نیروهای محرک تاریخ را به دست آورند و پس از آشنایی و تجربه و تحلیل، مسیر تکاملی و تعالی بخش خود را بیمایند، جامعه ای متعالی خواهند آفرید.

این همه تأکید و سفارش برای آن است که انسان در ساختن تاریخ خود، مختار و آزاد است. انسان باید بداند که حرکت در مسیر بالنده و متعالی پیامبران، او را به ستیغ فرزاندگی و شایستگی می رساند و مدینه فاضله ای را که او به دنبال آن است می سازد. خداوند به ما دستور می دهد:

(قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ)؛ (1)

(پیش از شما سنت ها و قوانینی بر جوامع حکومت می کرد، پس در زمین گردش کنید تا روشن گردد که سرانجام گروهی که پیامبران خدا را تکذیب کردند چگونه بوده است). (2)

امام علی علیه السلام در ترجمان و تفسیر این آیات می فرمایند:

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ...؛ بندگان خدا! روزگار به آیندگان چنان گذرد که بر گذشتگان. باز نگرود آنچه گذشت از آن، و نماند چیزی در آن جاودان، پایان کارش با آغاز آن یکسان...». (3)

به هر حال، روزگار چون گذشتگان بر ما نیز جاری خواهد شد و این ما هستیم که با شناخت قوانین تاریخ، مسیر زندگی خود را انتخاب کرده، راه ترقی و تعالی را می پیماییم. امام صادق علیه السلام در بیان این حقیقت فرمودند: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ؛ (4) آن کس که آگاه به زمان خود است حوادث روزگار بر او نمی تازد».

امام علی علیه السلام ضمن وصیت خود به فرزندش امام حسن علیه السلام جریان قانون مند و هدفمند بودن تاریخ را گوشزد کرده و فرموده است:

أَيُّ بُنَىٰ إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرٌ مَنْ كَانَ قَبْلِي...؛ (5) پسرکم! هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده اند نزیسته ام، ولی اخبار زندگی آنها را به

ص: 149

1- (1) سوره آل عمران، آیه 137.

2- (2) فلسفه تاریخ و نیروی محرک آن، آیت الله جعفر سبحانی، صص 125-131.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 157، ص 157.

4- (4) اصول کافی، ج 1، ص 26، ح 29.

5- (5) نهج البلاغه، نامه 31، ص 297.

دقت مطالعه کرده ام و آثاری را که از آنها به یادگار مانده بررسی نموده ام و با این کار، گویا من در تمام این مدت زنده بوده ام. حوادث تلخ و شیرین زندگی را از نزدیک مشاهده کرده ام، گویا عمرم به گستره تاریخ است.

پیامبران بزرگ، تمدن آفرینان بشرند. افق های (ما لَمْ یَعْلَم) را فراروی انسان روشن ساخته و در روند متعالی کاروان بشر، چراغی فراروی آنان بوده اند. به راستی که آنان اساسی ترین نقش ها را در اصلاح و بهبود و پیشرفت جوامع انسانی داشته اند.

پیامبران نه تنها درهای ملکوت را بر مردم گشودند و دست انسان خاکی را گرفته، راهی آسمان ساختند، بلکه در جریان زندگی مادی او نیز نقش اساسی ایفا کردند و حیاتی عقلانی و اخلاقی را برای او به ارمغان آوردند.

نقش پیامبران در تحولات و دگرگونی های بالنده اجتماعی و خیزش و رستاخیز آنها بدون بدیل است، چون با ایمان آفرینی و آموزش جهان بینی توحیدی، انسان را به موجودی آرمان گرا مبدل ساختند که پیوسته به سوی جهان برتری است و هرگز به آنچه دارد راضی نمی شود و این خود، عاملی قوی برای حرکت و پویایی جامعه انسانی است.

اگر ژرف بنگریم، معلوم می شود که مجموعه معارف و علوم بشری و مکاتب فلسفی همه به گونه ای ریشه در مکتب پیامبران داشته اند و آموزه های عقلانی و درست این مکاتب وام گرفته از مکتب پیامبران است. (1)

از خدمات ارزنده پیامبران، مکتب یگانه پرستی است که موجب آزاد ساختن بندگان خدا از چنگال بت ها و مظاهر طاغوت هاست. در واقع انسان وابسته به خدای یگانه از همه دام ها رها شده و طعم شیرین آزادی و فرزاندگی را چشیده است؛ به قول مولوی:

کیست مولی؟ آنکه آزادت کند بند رقیت ز پایت برکند

چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را زانبیاء آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید (2)

ص: 150

---

1- (1) ر. ک: نقش پیامبران در تمدن، فخرالدین حجازی؛ تمدن اسلام و عرب، گوستاولبون؛ تاریخ تمدن، ویل دورانت.

2- (2) مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1062، ش 4540.

حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه خطبه چنین می فرماید:

ثُمَّ قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْضَ رَافِعٍ وَ اخْتِيَارَ رَغَبَةَ بَابِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] عَنْ هَذِهِ الدَّارِ، مَوْضُوعٌ عَنْهُ الْعِبَادُ وَالْأَوْزَارُ، مُحْتَفٍ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ مُجَاوِرَهُ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، وَ رِضْوَانَ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ أَمِينِهِ عَلَى وَحْيِهِ، وَ صَفِيَّهُ مِنَ الْخَلَائِقِ، وَ رَضِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ؛ (1) سپس از روی گزینش و مهربانی، جوار خویش را به او ارزانی داشت و رنج این جهان که خوش نمی داشت از او برداشت و او را در جهان فرشتگان مقرب گماشت و چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت و طغرای مغفرت و رضوان را به نام او نگاشت. درود خدا و رحمت و برکات او بر محمد پیامبر رحمت، امین وحی و رسالت و برگزیده از آفریدگان و امت باد. (2)

این سخنان بازتاب غروب آفتاب نبوت در جان عرشی فاطمه علیها السلام است. رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حضرت فاطمه در دو افق مشهود است: نخست تجلی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر افق اعلی است. آن حضرت با این عروج، همنشین رفیق اعلی گشت. دست رحمت و اسعه، آن بزرگوار را گرفت و در جوار خود قرار داد. خداوندی که: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) 3 آفتاب جان پیامبرش را (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) 4 متجلی ساخت

ص: 151

- 
- 1- (1) بلاغات النساء، صص 15 و 16؛ دلائل الامامه، صص 112؛ الاحتجاج، ج 1، ص 120؛ كشف الغمه، ج 2، صص 205 و 206؛ بحار الانوار، ج 29، ص 241.
- 2- (2) زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 128.

شخصیتی بی بدیل و فرید و یگانه آفرینش که همه چیز از پرتو جود و جودش آفریده شده است.

وجودی که افضل و اکمل آفریدگان، و سرور اولاد آدم و جهانیان است.

او نخستین نوری است که از مشرق عظمت و جلال الهی نمایان شد و به خطاب «لَوْ لَا كَ لَمَا خَلَقْتَ الْاَفْلَاكَ» مشرف گردید. پس آن حضرت صاحب مرتبه کلیه ای است که جامع مراتب کمال ممکن برای انسان و مرتبه دوم بعد از مرتبه الهیه است؛ یعنی نزدیک ترین ذات، به ذات مستجمع جمیع کمالات الهیه.

آن حضرت مظهر تمام صفات حق، به خصوص «رحمن» است. این اسم به اعتبار قابلیت آن حضرت برای تجلی به تمام صفات و اسمای الهی و نیز قابلیت قبول فبض و جودی و هر کمال دیگری است، بنابراین «فجميع ما يأخذه الأنبياء من المبدأ إلى ختامه» فروغ و جود اوست، زیرا مرتبه کلیه ای است که اصل تمام مراتب است. (1)

آن حضرت که خود نور بود و از طینت نور، از عالم ظلمت که عالم طبیعت و مقام کثرت است به عالم وحدت و نور بال کشید.

خداوند متعال نور محمد صلی الله علیه و آله را از نور خویش آفرید و آن را با دست خود صورتگری و جلوه گر نمود. این نور صد هزار سال در برابر خداوند می درخشید و خداوند در هر شبانه روز هفتاد هزار بار به او می نگریست و در هر نگاه، نور و کرامتی جدید بر آن می افشاند و سپس از پرتو این آفتاب، موجودات را آفرید.

در این باره از آن حضرت چند روایت نقل شده است؛ از جمله:

1. «أنا من الله و الخلق مني» .

2. «أنا من الله و الكل مني» .

3. «أنا من الله و المؤمنون مني» . (2)

آن حضرت برگزیده ای از خداست و همه آفرینش پرتو جمال اویند و از فروغ تابناک رخس، عرش و لوح و قلم و هفت آسمان آفریده شده است.

آن حقیقت منیر بنا بر نقل جابر چنین است:

قال: قلت لرسول الله صلى الله عليه و آله أول شيء خلق الله ما هو؟ فقال: نور نبيك يا جابر، خلقه الله ثم خلق منه كل خير...؛

ص: 152

1- (1) بحرالمعارف، ج 2، صص 452-453.

2- (2) همان؛ مشارق الانوار، صص 29 و 65.

جابر می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم اولین چیزی که خدا آفرید چه بود؟ فرمود: نور پیامبر توسط ای جابر. خداوند آن را آفرید و سپس هر چیزی را از آن آفرید، سپس آن مقدار که اراده نمود آن را در مقام قرب در محضر خود قرار داد، سپس آن را چند قسم نمود. عرش را از قسمتی و کرسی را از قسمتی از آن، حاملان عرش را از قسمتی دیگر و خازنان کرسی را از قسمتی دیگر آفرید، قسم چهارم را در مقام خوف آن اندازه که اراده نمود به پا داشت. سپس آن را چند جزء کرد، فرشتگان را از جزئی، خورشید را از جزئی... پس آن نور را افشاند و صد و بیست و چهار هزار قطره از آن بارید و خداوند از هر قطره ای روح پیامبری را آفرید و سپس ارواح انبیاء نفس کشیدند و خداوند از نفس های آنها ارواح اولیاء و شهدا و صالحان را بیافرید. (1)

همچنین جابر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي إِبْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ، وَ اللَّهُ تَبَّهٌ مِنْ جَلَالِ عَظَمَتِهِ، فَأَقْبَلَ يَطُوفٌ بِالْقُدْرَةِ، حَتَّى وَصَلَ إِلَى جَلَالِ الْعَظَمَةِ فِي ثَمَانِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِيمًا؛ فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ «عَلِيٍّ» فَكَانَ نُورِي مُحِيطًا بِالْعَظَمَةِ، وَ نُورَ «عَلِيٍّ» مُحِيطًا بِالْقُدْرَةِ...؛ نَخْسْتِينَ شَيْءٍ رَأَى أَنَّ اللَّهَ آفَرِيْدَ نُورِ مَنْ بُوْدَ كَيْهَ أَنْ رَأَى نُوْرَ خُوْدِشْ اِبْدَاعَ كَرْدَ وَ اَزْ جَلَالِ عَظْمَتِ خُوْدِ مَشْتَقِ نَمُوْد. اَنْ نُوْر، تَابَانَ كِشْتِ وَ دَرِ اطْرَافِ قُدْرَتِ بِيهِ كَرْدِشْ پَرْدَاخْتِ تَا دَرِ طُوْلِ هِشْتَادِ هَزَارِ سَالِ بِيهِ جَلَالِ عَظْمَتِ رَسِيْد. اَنْگَا بِيهِ جِهَتِ تَعْظِيْمِ پَرُوْرْدِگَارِ دَرِ بَرَابَرِ او سَجْدِي كَرْدِ، پَسْ خُداوَنْدِ مَتَعَالَ نُوْرِ عَلِيٍّ رَأَى اَنْ نَمَائِيَانَ سَاخْتِ....

سپس عرش، لوح، خورشید، تابش روزها، دیدگان، عقل، معرفت، گوش ها و دل هایشان را از نور من آفرید و نور من از نور خدا مشتق است.

فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ الْمُسَبَّبُونَ وَ نَحْنُ الشَّافِعُونَ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ خَاصَّةُ اللَّهِ...؛ ما اول و آخريم، ما پيشی گیرندگانيم، ما تسبیح کنندگانيم، ما شفاعت کنندگانيم، ما کلمه خدايم، ما خاصان خدايم، ما دوستان خدايم، ما وجه خدايم، ما جنب خدايم، ما دست

ص: 153

راست خداییم، ما امینان خداییم، ما گنجینه داران خداییم، ما دربان و حاجب غیب خداییم، ما معدن تنزیل و معنای تأویلیم و جبرئیل در خانه های ما فرود آمده است، ما محل های قدس اوییم، ما چراغ های حکمت و کلیدهای رحمت و چشمه های نعمت هستیم، ما شرف امت و سرور پیشوایانیم، ما ناموس عصر و برگزیدگانیم، ما سیاستمداران بلاد و سروران عبادیم، ما کفایت کنندگان و والیان و حامیان و دعوت کنندگان و سیراب سازان و شبانان راه نجاتیم، ما راه و سیل و [چشمه] سلسبیلیم، ما راه راست و استواریم، هر کس به ما ایمان آورد به خدا ایمان آورده و هر کس ما را رد کند خدا را رد کرده است و هر که در ما شک نماید در خدا شک نموده و هر کس ما را بشناسد خدا را شناخته و هر که از ما روی بگرداند از خدا روی گردانده است. هر که ما را فرمان برد خدا را فرمان برده، ما وسیله [رسیدن] به سوی خدا و موجب رسیدن به خشنودی خداییم. عصمت و خلافت از آن ماست و نبوت و ولایت و امامت در میان ماست. ما معدن حکمت و در رحمت و درخت عصمتیم، ما کلمه تقوا و نمونه برتر و حجت بزرگ و دستاویز محکم خداییم که هر کس بدان چنگ زد نجات یافت و هر کس از آن باز ماند سرنگون گردید. در سرنوشت الهی چنین است که دوست ما به آتش نرود و دشمن ما داخل بهشت نگرده؛ زیرا خداوند در روز قیامت بندگان را در مورد آنچه با آنان عهد کرده بازخواست می کند، نه پیرامون آنچه سرنوشت آنان قرار داده است. (1)

در اخباری پیرامون نور آن حضرت چنین آمده که نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله چون مرغ سفیدی در بحر رحمت که نزدیک عرش است چهارصد هزار سال غوطه ور بود و خدای متعال را به چهار کلمه تسبیح می کرد و چون از آن دریا بیرون آمد او را صد و بیست و چهار هزار بال بود و از هر بالی قطره ای فرو چکید و از هر قطره ای پیامبری آفریده شد.

به هر روی، مجموعه ای از روایات با عناوین گوناگون پرده از حقیقت نور محمدی صلی الله علیه و آله برمی دارد و همه آفرینش و نظام هستی را پرتوی از آن آفتاب عالم تاب می داند. (2)

ص: 154

- 
- 1- (1) بحار الانوار، همان؛ مشارق الانوار، صص 39 و 40؛ بحرال معارف، ص 646.
  - 2- (2) ر. ک: بحرال معارف، ج 2، صص 640-644؛ مشارق الانوار، صص 39-40 و 31؛ بحار الانوار، ج 57 و 25.

نوری که از معدن عظمت و جلال خداوند ظاهر شد و آن نور «لا هویت» بود که از «لاه» یعنی الهیت حق تجلی کرد. (1)

این نور همان بود که پرتوی از آن در کوه سینا بر موسی علیه السلام نمایان شد و از شکوهش نه کوه بر جای ماند و نه موسی علیه السلام بر قامتش استوار، بلکه کوه متلاشی شد و موسی علیه السلام بیهوش بر زمین افتاد. (2)

پیامبر خاتم مظهر اتم و اکمل اسماء و صفات خداوند بوده و تجلی مقام رحمانیت و رحیمیت الله تعالی است.

امام علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: «ظَهَرَتِ الْمَوْجُودَاتُ عَنْ بَسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، فَالنَّبِیُّ مَظْهَرُ «الرَّحْمٰنِ» وَ الْوَلِیُّ مَظْهَرُ «الرَّحِیْمِ» وَالْجَامِعُ لِلْمَرْتَبَتَيْنِ مَظْهَرُ اسْمِ «اللّٰهِ» وَ هُوَ نَبِیُّنَا مِنْ بَیْنِ الْاَنْبِیَاءِ...» (3)

اینک آن مشرق رحمانیت و رحیمیت الله تعالی به جوار حق شتافته است. یگانه ای که خداوند در ثنایش می فرماید:

(وَ مَا رَمِیتَ اِذْ رَمِیتَ وَ لَکِنَّ اللّٰهَ)؛ (4)

(ای رسول، تو تیر نمی افکنی به گاه تیراندازی، که همانا کماندار خداست).

در واقع آن حضرت بازتاب نور عظمت و جلال الهی بود که خداوند متعال به پاس هدایت انسان، او را لباس انسانیت پوشاند و همنشین زمینیان ساخت تا همراز و همراه انسان گردد؛ آنگاه باری تعالی در توصیفش فرمود:

(قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یُوحِیْ اِلَیَّ... )؛ (5)

(بگو همانا من بشری همانند شمایم، جز آنکه به من وحی می شود).

در جایی دیگر نیز فرمود:

(وَ اِنَّهٗ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللّٰهِ یَدْعُوهُ كَادُوْا یَكُوْنُوْنَ عَلَیْهِ لَبِداً)؛ (6)

ص: 155

1- (1) بحرالمعارف، ج 2، ص 653 به نقل از کتاب «تأویل الآیات» از شیخ طوسی.

2- (2) سوره اعراف، آیه 143.

3- (3) بحرالمعارف، ج 2، ص 660.

4- (4) سوره انفال، آیه 17.

5- (5) سوره کهف، آیه 110.

6- (6) سوره جن، آیه 19.



(و چون بنده خاص خدا برای آنکه خدا را بخواند قیام کرد، طایفه جنیان گرد او ازدحام کردند که نزدیک بود بر سر هم فروریزند).

اینک او به سرچشمه نور باز می گردد و در مقام قرب و جوار حق نمایان می شود و بر افق جلال و عظمت الهی تجلی می کند.

او که در زندگی زمینی اش نیز به سیر ملکوت رفت، او که ملکوت اعلی پرتوی از نور اوست.

او که قرآن در ثنائش می فرماید: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ...))1

و نیز می فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ \* ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ \* وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ \* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ \* فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ \* مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ \* أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ \* وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ \* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ \* إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ \* مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ \* لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى)2

آن مشکات نور الهی که تجلی گاه (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)3 است و آن طه و یس قرآن که بر صراط مستقیم مبعوث است. (1)

آن مظهر مهربانی خدا است:

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)5 .

او که جمال و جلال الهی در خلق بزرگش می درخشد: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)6 .

و او که بر مقام محمود جلوه گر است و رود نور شفاعت از آن مقام بر امت جاری است:

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا)7 .

ص: 156

پیامبری که خداوند متعال چندان به برکت شفاعتش ببخشد که راضی گردد:

(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) 1.

آن گوهر عرشی که ولی خداست و آفتاب ولایت مطلقه از جمال او فروزان است: (1)

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) 3.

او که رسول و فرستاده خدا، بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغ روشنگر خداوند است:

(جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ \* وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا) (2).

او که ولایت و اختیارش فوق اختیارات شخصی است:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) 5.

حکم و فرمانش مطاع است و برای کسی در مقابل آن اختیاری نیست:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) 6.

آن وجود با عظمتی که شریعت به او تفویض گردیده:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...) (3).

بدون شک، صاحب ولایت کلیه مطلقه، که تجلی گاه آن، مقام ربوبیت است کون و عالم آفرینش در اختیار اوست.

روایات در بیان این مرتبت الهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولیای معصومش فراوان است. (4)

از نگاه قرآن کریم وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسیله النجاه الهی است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ) 9

روایت صادره در پرتو این آیه نیز بیان می دارند که مراد از «وسیله» رسول خدا صلی الله علیه و آله و آئمه هدی علیهم السلام هستند. (5)

ص: 157

1- (2) ر. ک: فتوحات مکیه، باب ولایت کلیه مطلقه.

2- (4) سوره احزاب، آیات 45 و 46.

3- (7) سوره حشر، آیه 7.

4- (8) کافی، ج 1، صص 267 و 268؛ عین الحیاه، صص 431 و 432؛ خرائج، ج 2، ص 85.

5- (10) ر. ک: کتاب بصائر الدرجات.

قلب منیر آن حضرت مشرق آفتاب وحی بود:

(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ) 1.

وجود با عظمتی که جلال و شکوه و عروج روحش، وحی را از آسمان فرود آورد:

(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) 2.

او که، رسالتش عالم تاب است و تا دامنه قیامت برقرار خواهد بود و بر همه ادیان و مکاتب پیروز خواهد شد:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) 3.

پیامبری که، پاداش پیروی از او بهشت خداست:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) 4.

کسی که خدا و فرشتگانش بر او درود می فرستند و فرمان می دهد که ای اهل ایمان بر او درود و صلوات بفرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گوید:

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) 5

اینک آن روح عرشی انیس رفیق اعلی شد، و بر ملائک، بال نور گشود و در جوار خدا چتر دولتش بگسترده و پرچم شفاعتش برافراشت.

آری، دریا به دریا متصل گردید و او که از خدا بود «أنا من الله و الخلق مني» به خدا پیوست. اینک آفتاب روح مطمئن و راضی و مرضی او، ملکوت را نورباران ساخته (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) 6 و نزد خدای تعالی برکسی قدرت و جلال استقرار یافته است.

بدیهی است که مرگ برای اولیای خدا بازگشت به سوی خداست، و آب دریاست که ولو در بارش باران بر کوه ببارد، چون سیلی جاری می شود و خود را به این سو و آن سو می زند و شتابان به سوی دریا می رود.

آنچ از دریا به دریا می رود از همانجا کآمد آنجا می رود

از سر که سیل های تند روزه تن ما جان عشق آمیز رو(1)

قرآن کریم این گونه به همگان خطاب می کند:

(یا ایها الإنسان انک کادحٌ إلى ربک کدحاً فملاًقیه)؛ (2)

(ای انسان با هر رنج و مشقت در راه طاعت و عبادت حق بکوش که عاقبت به حضور پروردگارت می روی).

از همین نگاه، مرگ برای اولیا و دوستان خداوند آرمانی بزرگ است که آرزوی آن را دارند و نیز وسیله ای است برای رسوا کردن آنان که ادعای دوستی با خدای تعالی را دارند:

(قُلْ یا ایها الذین هادوا ان زعمتکم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقیین)3

(ای رسول ما، جهودان را بگو ای جماعت یهود اگر پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید).

به هر روی، ولی خدا به واسطه مرگ، حجاب ماده را از چهره برمی دارد و همنشین ملکوتیان می گردد و از شهد لقای رب می نوشد و سرمست از این باده به وجه الله می نگرد و شعله عشق او زبانه می کشد.

### رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در نگاه عرشی فاطمه علیها السلام

بازتاب رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در جان حضرت فاطمه علیها السلام فوق تصور است، جدای از اینکه پیامدهای آن در جامعه نوپای اسلامی بسیار ناگوار و اندوهناک بود.

بدون شک، این عروج، غمی بزرگ و جانکاه برای حضرت فاطمه علیها السلام بود و فراق آفتاب نبوت و رحلت جانسوز پدر روح آن حوراء آسمانی را به سختی آزرده ساخت.

روح پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام فروغ یک حقیقت قدسی بودند، و پیوند عرشی آن دو چنان بود که به جز خدا کسی بر این سر آگاه نبود. ابراز محبت های رسول خدا صلی الله علیه و آله به

ص: 159

1- (1) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 48، ش 767.

2- (2) سوره انشقاق، آیه 6.

حضرت زهرا علیها السلام، یک جریان عاطفی صرف نبود، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دختران دیگری نیز داشتند و همه آنان را دوست می داشتند. بنابراین می توان گفت که رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابراز محبت آن حضرت به حضرت فاطمه به فرمان خدای بزرگ بوده است.

عظمت حضرت زهرا را در این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله آن هم در محضر مسلمانان می توان دریافت:

آنان که فاطمه علیها السلام را می شناسند و آنان که او را نمی شناسند، بدانند فاطمه دختر محمد است، او پاره تن من و جانی است که در سینه ام جاری است؛ کسی که او را اذیت کند مرا آزار داده و کسی که مرا آزار دهد خدای را آزرده است. (1)

در جایی دیگر نیز می فرماید: «دیدم که بر در بهشت نوشته بود فاطمه برگزیده خداست» (2) همچنین فرموده اند: «خداوند قلب دخترم فاطمه و سراپای وجود او را لبریز از ایمان کرده و به همین دلیل، او پیوسته در اطاعت و عبادت خداست». (3)

امام صادق علیه السلام در عظمت آن حضرت فرموده است: «مادرم به این سبب زهرا نامیده شد که چون در محراب عبادت به نماز می ایستاد جلوه ملکوتیش، ساکنان آسمان را نورباران می ساخت». (4)

این حوراء آسمانی که با خاکیان بیگانه بود، و به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام کسی او را نمی شناخت اینک یگانه انیس و همراز آسمانی خود را از دست داد. اینک آن پیام آور نور و رحمت به رفیق اعلی پیوسته، و باب وحی قرآنی مسدود گردیده و اخبار آسمانی قطع شده است. (5)

بنابراین غم بارترین روز زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

حضرت زهرا علیها السلام بازتاب این حادثه ناگوار را این گونه بیان می دارند:

با غروب آفتاب نبوت، زمین تاریک شد و به سبب این مصیبت، ستارگان خاموش شدند؛ آرمان های الهی قطع شد، کوه ها خاشع گردیدند و حرمت حریمش هتک شد.

ص: 160

1- (1) الفصول المهمه، ص 128؛ فاطمه الزهراء أم الأئمة، ص 161.

2- (2) تاریخ بغداد، ج 1، ص 259.

3- (3) دلائل الامامه، ج 47، ص 139.

4- (4) علل الشرایع، شیخ صدوق، ص 179، باب 143.

5- (5) فاطمه الزهراء أم الأئمة، ص 174.

به خدا سوگند! رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، بزرگ ترین مصیبتی بود که نازل گردید. همانا آن مصیبت بزرگ ترین حادثه ها بود؛ حادثه ای بی مانند که نظیرش تاکنون نازل نگردیده است و در آینده نزدیک نیز رخ نخواهد داد. (1)

امام علی علیه السلام نیز عظمت این رخداد غمبار را بسیار سنگین و غیرقابل تحمل توصیف می نماید و در هنگام دفن بدن مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است:

«إِنَّ الصَّبْرَ لِحَمِيلٍ إِلَّا عَنكَ...؛ صبر و پایداری نیکوست، مگر در سوگ تو، ناله و فریاد ناپسند است، مگر در رثای تو، مصیبت تو بسیار بزرگ است و تمام مصیبت های تاریخ را به فراموشی می سپارد». (2)

ابن عباس می گوید:

علی علیه السلام پس از پایان غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و کفن نمودن او، پارچه کفن را از صورت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کنار زد و فرمود: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد. پاک زیستی و پاکیزه وفات کردی. با مرگ تو حقیقتی از میان ما رفت که با مرگ هیچ کس چنین نشود، باب نبوت مسدود شد و اخبار آسمانی قطع گردید، عظمت مصیبت تو مصیبت های دیگر را تحت الشعاع قرار داد و سبب تسلیت آنها شد. غمباره وفات تو بر همه سایه افکنده، و اگر فرمان تو به شکیبایی در حوادث ناگوار نبود، بی گمان در فراق تو چشمه های اشک ما خشک می شد... پدر و مادرم فدای تو باد. ما را نزد پروردگارت یاد کن و از خاطر مبارکت دور مدار. (3)

عروج رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام را به سختی آزرده ساخت و برای آن دو بزرگوار بسیار ناگوار بود.

امام علی علیه السلام در جایی دیگر فرمود: «فَنَزَلَ بِي مِنْ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ الْجِبَالَ لَوْ حَمَلَتْهُ عَنَوَهُ كَانَتْ تَنْهَضُ بِهِ؛ از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مصیبتی سترگ بر من وارد شد که اگر بر کوه ها نازل می شد تحملش را نداشتند». (4)

ص: 161

1- (1) فاطمه الزهراء من المهد الى اللحد، ص 463.

2- (2) نهج البلاغه، ص 415، حکمت 292.

3- (3) امالی، شیخ مفید، مجلس 12، ص 103، ح 4.

4- (4) فاطمه الزهراء من المهد الى اللحد، محمد کاظم حسینی قزوینی، ص 464.

پیامد وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امت اسلامی نیز سخت و ناگوار بود. پیامبری که مظهر رحمت و اسعه خدا بود و خدای تعالی به پاس وجود مبارکش عذاب را از امت برداشته بود:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ) 1؛

(چون باز لجاجت کردند و گفتند خدایا اگر این قرآن به راستی بر حق و از جانب توست، پس با این حال بر سرمان سنگی از آسمان ببار یا ما را به عذابی دردناک گرفتار ساز، ولی خدا هم تا تو «پیغمبر رحمت» در میان آنها هستی آنان را عذاب نخواهد کرد).

آنگاه که آن پیامبر نور و رحمت، چهره در پرده غیب نمان ساخت و انیس رفیق اعلی شد، امت اسلامی به بیراهه رفت.

جامعه نوپای دینی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله براساس ایمان و حکمت و آموزه های وحی بنا کرده بود گرفتار تحول و دگرگونی شد و به عصر جاهلیت بازگشت. بار دیگر، تنور عصب، نسب و حسب قریش زبانه کشید و فرهنگ قوم گرایی تجدید بنا شد، در نتیجه بدعت ها آشکار گشت و نظام رهبری اسلام دگرگون گردید.

شگفتا که آن حضرت با زبان وحی این تحول و ارتجاع را پیش بینی نموده بودند:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ)؛ (1)

(و محمد نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و از این جهان درگذشتند، اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذشت، باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ پس هر که مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید، بلکه خود را به زیان انداخته و هر کس نعمت دین را شکر گزارد و در اسلام پایدار بماند، البته خداوند جزای اعمال نیک به شکرگزاران عطا خواهد کرد).

آری بازگشت به جاهلیت و ارتداد پدیده شومی بود که امکان داشت بعد از وفات یا شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتد، که البته پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این

ص: 162

غمی بسیار جانکاه برای حضرت فاطمه علیها السلام بود. به همین دلیل در ملاقات با زنان عیادت کننده از مهاجر و انصار، در پاسخ به آنانکه از حال آن حضرت جو یا شدند پرده از این مصیبت برداشت:

فَقُلْنَ كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ؟ أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُمْ، قَالِيَهُ لِرِجَالِكُمْ؛ (1) در حالی صبح کردم که به خدا سوگند! از دنیای شما بیزارم و بر مردان شما غضبناکم؛ یاد و نامتان را از دهان خود دور افکندم آن گونه که لقمه ناخوشایندی را از دهان دور می افکند.

فَقُبْحاً لِقُلُولِ الْحَدِّ...؛ چه زشت و ناپسند است کندی پس از تیزی شمشیر و نیزه ای که باید بر قامتش بایستد، شکسته شود، و اندیشه ای رخشنده که تیره و تاریک گردد.

در تمام این تشبیهات که حضرت فاطمه علیها السلام به کار برده اند یک نوع واپس گرایی و حرکت ارتجاعی است که همان بازگشت به دوران جاهلیت است.

شمشیر برنده ای که کند گردد و نیزه ای که بشکند، و اندیشه ای که تیره گردد، همه نمودی از حرکت واپس گرایی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو آموزه های قرآن، خطر سقوط و بازگشت مسلمانان را گوشزد کرده و به آنان هشدار داده بود که هان ای مسلمانان! شیطان در کمین است و می طلبد که هوشیار باشید. آن حضرت در پرتو قصص قرآنی به آنان آموخته بود که انسان موجودی است که با شتاب، منقلب و متحول می گردد؛ گاه از فرازی سقوط می کند و زمانی اوج می گیرد.

داستان ساحران دربار فرعون چون آینه ای فرا روی آنان می درخشید؛ کسانی که یک عمر عبادت فرعون نمودند و سر بر آستانش ساییدند، ولی ناگهان جلوه حق بر جانشان تابید و پرده سیاه کفرشان پاره شد و دیدگان آنان به نور حقیقت روشن گردید و شکست در برابر ولی خدا، آنان را پیروز عرصه تاریخ ساخت.

در قرآن می خوانیم:

(فَعَلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ) 2 عاقبت، ساحران با وجود آن سحر بزرگ، مغلوب و

ص: 163

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 20؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص 354؛ بحار الانوار، ج 43، ص 158.



خوار بازگشتند، و در مقابل قدرت خدا به سجده افتادند و گفتند: ما به خدای عالمیان، خدای موسی و هارون ایمان آوردیم.

البته گروهی دیگر نیز بودند، که راه ارتداد در پیش گرفتند با اینکه مدتی در انتظار حضرت موسی ناله و زاری می کردند و آن حضرت را می خواندند. آن گاه که حضرت موسی علیه السلام با آیات الهی و معجزاتش آمد(1) و مردم را از ظلمت فرعون رهاند و به سوی نور فرا خواند و غلّ بردگی فرعون را از گردنشان برداشت و زنجیر اسارت از دست و پایشان گسست، شاهد توحید به کامشان ریخت و آنان را بهروز و پیروز گرداند و قبطیان را در دریا هلاک کرد. آنگاه چشمه های دوازده گانه بر آنان جاری ساخت و ده ها آیه روشن به آنان نشان داد.(2)

با این همه چون موسی علیه السلام به فرمان خداوند به کوه طور رفت تا الواح تورات را برای هدایت آنان بیاورد، ده شب بر میقات خدا افزوده شد:

(وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَا هَا بِعَشْرِ)؛ (3)

(و ما با موسی سی شب وعده کردیم، چون پایان یافت ده شب دیگر بر آن افزودیم تا آنکه زمان وعده به چهل شب تکمیل شد و به برادر خود هارون گفت: تو اکنون پیشوای قوم من باش و راه صلاح پیش گیر و پیرو اهل فساد مباش).

بنی اسرائیل هارون علیه السلام را رها کردند و به تحریک سامری گوساله پرست شدند:

(وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ)؛ (4)

(و یاد آرید هنگامی که با موسی چهل شب وعده نهادیم، پس شما گوساله پرستی برگزیدید و ستمکار و بیدادگر شدید).

باری امت موسی علیه السلام، هارون علیه السلام را رها نمودند و گرد سامری جمع شدند.

(اَتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ...)؛ (5)

ص: 164

1- (1) سوره ابراهیم، آیه 5.

2- (2) سوره اعراف، آیات 103-145؛ سوره قصص، آیات 3-48؛ سوره طه، آیات 9-98؛ سوره بقره، آیات 49-63.

3- (3) سوره اعراف، آیه 142.

4- (4) سوره بقره، آیه 51.

5- (5) سوره اعراف، آیه 148.

(قوم موسی بعد از رفتن او به میعادگاه، از زیورهای خود گوساله ای ساختند با جسد بی جانی که صدای گوساله داشت).

البته گوساله پرستان به زودی به خشم و غضب خداوند گرفتار شدند و به کیفر اعمال خود رسیدند. (1)

شگفتا این آیات چون آینه ای تابناک فرا روی آن مردم بود و این داستان آسمانی بارها از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله با فروغ وحی بر آنان تلاوت گشته، ولی چه سود که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به بیراهه رفتند با آنکه در قرآن کریم خوانده بودند مردمی که در اثر غفلت هارون را کنار زدند و به سراغ سامری که مظهر دنیاپرستی بود روی آوردند، پایان کارشان، خون ریزی و برادرکشی بود! ولی از این قصه عبرت نگرفتند.

قرآن می فرماید:

(إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ)؛ (2)

(و زمانی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم شما با انتخاب گوساله به خود ستم کردید، پس توبه کرده، به سوی خدا باز گردید و خود، یکدیگر را به قتل رسانید. این کار برای شما در نزد خدا بهتر است).

افسوس که امت اسلامی از تاریخ پیشینیان عبرت نگرفتند و برگزیدند آنچه را که نمی باید، برمی گزیدند. آنان خود را در کام فتنه افکندند و تنور اختلاف دامنه داری را فروختند و تاریخ خونباری را رقم زدند.

ص: 165

---

1- (1) سوره اعراف، آیه 152.

2- (2) سوره بقره، آیه 54.



حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه سخنان خویش می فرماید: «ثُمَّ أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ (تُرِيدُ أَهْلَ الْمَجْلِسِ) نُصِبُ أَمْرَ اللَّهِ وَنَهَيْهِ، وَحَمَلَهُ دِينَهُ وَوَحْيِهِ، وَآمَنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَبُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ، زَعَمْتُمْ حَقًّا لَكُمْ لِلَّهِ فِيكُمْ عَهْدٌ، قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ». (1)

آن بانوی بزرگ در نگاه عرشی خویش پیامد شوم این دگرگونی و حادثه تلخ را می نگرد و گدازه های آتشفشان فتنه ای را در سرزمین اسلام مشاهده می کند که سراسر جهان اسلام را در بر خواهد گرفت. آن حضرت پرتوی از این حقایق را در جمع زنان عیادت کننده مهاجر و انصار بازگو می کند آنجا که می فرماید:

وَيُحِبُّهُمْ! (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ...): (2) أما لِعَمْرِ الْهُكْمِ لَقَدْ لَفَحَتْ فَنظِرَةٌ، رَيْثَمَا تَنْتَجِحُ ثُمَّ احْتَلَبُوا طَلَاعَ الْقَعْبِ دَمًا عَبِيطًا...؛ (3) وای بر آنان، آیا آنکه مردم را به راه راست می خواند سزاوار پیروی است یا آنکه خود راه نمی داند؟ در این باره چگونه داوری می کنید، به خدایتان سوگند! آنچه نباید بکنند کردند، نواها ساز و فتنه ها آغاز شد. حال لختی بپایند تا به خود آیند و ببینند چه آشوبی خیزد و چه خون ها بریزد! شاهد زندگی در کام ها شرنگ و جهان پهناور بر همگان تنگ گردد، آن روز زیان کاران را باد در دست است و آیندگان به گناه رفتگان گرفتار و پای بست.

ص: 167

1- (1) بلاغات النساء، ص 16؛ دلایل الامامه، ص 112؛ الاحتجاج، ج 1، ص 120؛ كشف الغمه، ج 2، صص 206؛ بحارالانوار، ج 29، ص 241.

2- (2) سوره یونس، آیه 35.

3- (3) بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 20.

اکنون آماده باشید که گرد بلا انگیخته شد و تیغ خشم خدا از نیام انتقام آهیخته، شما را نگذارد تا دمار از روزگارتان برآرد، آنگاه دریغ سودی ندارد، جمع شما را بپراکند و بیخ و بنشان را برکند. (1)

بزرگ بانوی هستی، این افق خونبار را فرا روی مسلمانان قرار می دهد و به آینده سیاه و اوضاع امت اسلامی می نگرد، اما راه چاره چیست؛ او باید قیام کند و فروغ حق را جلوه گر سازد.

از این رو، تصمیم گرفت تا با جهاد و ارشاد، جلو این خطر بزرگ را بگیرد. بانوی عصمت به مسجد آمد تا در جمع مسلمانان، آنان را از خواب غفلت و جهالت بیدار کند و مردم را از کج راه به صراط مستقیم باز گرداند. در آن روزگار مسجد تنها مرکز دادخواهی بود. هر کس از حاکم یا صاحب قدرتی شکایتی داشت، اگر حقی را از دست داده بود یا خطری برای اسلام و مسلمانان مشاهده می کرد به مسجد می آمد و شکایت خویش را بر مسلمانان عرضه می داشت. مسلمانان نیز مکلف بودند تا آنجا که می توانند او را یاری کنند و حق او را بستانند یا از آن پیامد شوم جلوگیری کنند.

اکنون بدعت ها در اسلام پدید آمده است؛ از یک سو تحول و دگرگونی در نظام رهبری آسمانی اسلام رخ داده، زیرا امامتی که باید براساس انتخاب الهی و به جعل اشراقی و نورانی حضرت حق باشد و در غدیر پرده از این حقیقت برداشته شده و آفتاب خلافت نمایان گشته بود، دگرگون گردید. کار به جایی رسید که گروهی این حق را برای خود مسلم دانستند که خلیفه اسلامی را برگزینند. حضرت فاطمه علیها السلام در جمع زنان عیادت کننده به این حقیقت اشاره فرمود:

وَيَحْتُمُّ أُنِّي زَحْزُحُوها عَنْ رِوَايَةِ الرَّسَالَةِ، وَقَوَاعِدِ النَّبُوَّةِ وَ مَهَبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ...؛ (2) وای بر آنان، چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد؟ و خلافت بر پایه های نبوت استوار ماند؛ آنجا که فرودگاه جبرئیل امین است، و برعهده «علی» قرار گیرد که به امور دنیا و دین عالم است، به یقین کاری کردند که خسرانی مبین است. به خدا علی را نپسندیدند، چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند. دیدند که چگونه بر آنان می تازد و با دشمنان خدا نمی سازد.

ص: 168

1- (1) همان؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 152.

2- (2) بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 20.

از سوی دیگر، اکنون از دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله حقی گرفته شده و با گرفتن این حق، سنتی شکسته گردیده، و این آغاز خطری بزرگ برای اسلام است. آن حضرت می دید که دست مایه تعالیم رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطر است. آن بانوی بزرگ می دید سالیانی چند، سایه مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر سر این مردم بود و آنان، راه مسلمانی را پذیرفته و کم و بیش از تربیتش برخوردار گشته بودند. بدون شک، اگر آن روند الهی ادامه می یافت، و علی علیه السلام پیشوای اسلام می شد، مسلماً در پناه تعلیمات اسلامی و برادری دینی و عدالت اجتماعی، ریشه آن هم چشمی ها و برتری فروشی ها می خشکید و همه می دانستند که باید برای پیشرفت کلمه توحید بکوشند.

حضرت فاطمه علیها السلام راهی را که مسلمانان برگزیده اند می بیند، عجب! حکومت در اسلام رنگ نژاد و قبیله به خود گرفته و امامت اسلامی که از مطلع نبوت ساطع است، لباس سلطنت به تن خواهد داشت. سلطنت با آن همه پیامدهای منفی از کاخ ها و فساد و فحشا گرفته تا ظلم و ستمی که به دنبال دارد چه برسر اسلام خواهد آورد؟ به راستی از اخلاق و مکارمش، از توحید و معادش و از حریت و آزادگی و فرزاندگی چیزی باقی خواهد ماند؟!

متکبران قریش براساس برتری طلبی خود، انصار را از میدان سیاست راندند و انصار که خود یاوران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، خواهان رهبری و ریاست گشتند و نغمه شوم «امیر منا و امیر منکم» سردادند.

قریش خودخواه و برتری طلب، پیش از اسلام، خود را عنصری ممتاز می دانست و امتیازاتی برای خود قائل بود، اما با آمدن اسلام این امتیازها از میان رفت. اکنون بار دیگر این مردم گردن افراشته اند و ریاست مردم را برعهده گرفته و از آن خود می دانند، آن هم نه براساس امتیازات و شئون معنوی، همانند علم و پارسایی و عدالت و جهاد، بلکه فقط بدین جهت که از قریش هستند.

دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی توانست در مقابل این بدعت و نوآوری ها آرام و خاموش بماند. باید مسلمانان را از این خطر برحذر دارد. اگر پذیرفتند که آن حضرت به آرمان الهی خود رسیده است، وگرنه، نزد خداوند متعال معذور خواهد بود. این بود که آن بانوی بزرگ در آن مجمع عمومی، پس از بیان توحید و حمد و ثنای حق و تبیین مقام رسالت، به تحلیل این حوادث ناگوار پرداخت و منشوری آسمانی را رقم زد و محکمه ای به گستره تاریخ برپا نمود و واپس گرایی جامعه اسلامی را در آن روزگار مدلل نمود.

ثُمَّ أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ (تُرِيدُ أَهْلَ الْمَجْلِسِ) نُصِبُ أَمْرَ اللَّهِ وَنَهَيْهِ، وَحَمَلَهُ دِينَهُ وَوَحْيِهِ، وَآمَنَاءَ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَبُلْغَاءَهُ إِلَى الْأُمَّمِ؛ (1) شما بندگان خدا نگاهبانان حلال و حرام، و حاملان دین و احکام، و امانت داران حق و رسانندگان آن به خلق هستید.

آن حضرت با این بیان نخست به تبیین جایگاه و مکانت امت اسلامی پرداخته است و امتیازاتی را که مسلمانان در پرتو تعالیم آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله و آموزه های وحی از آن برخوردارند، و نیز مسئولیتی را که در قبال آن بر عهده دارند، به آنان گوشزد می کند.

أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ؛ شما بر ستیغ بندگی خدا نمایانید و در سایه سار اسلام از قید بندگی «بت» رهیده و در محراب بندگی خدایی آرمیده اید، که لباس کرامت و عزت بر انسان می پوشاند و او را به کمالات می آراید.

عبادتی که بنا بر تعریف بزرگان عبارت است از: «خضوع خاص ناشی عن الاعتقاد بأنَّ لِلْمَعْبُودِ عَظَمَةً». (2)

و نیز: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ، فَمَا فَقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرَّبُوبِيَّةِ». (3) به هر حال، عقل و نقل، عبادت را ویژه ذات اقدس الهی می داند، چون اوست که بر افق اعلائی کمال می درخشد و هیچ کمالی برتر از آن قابل تصور نیست؛ عبادتی که گاه با عنوان طاعت و انقیاد تجلی می کند و زمانی با نام عشق و شور و شمع و شغف؛ عبادتی که توجه به سوی معبود است؛ آن هم معبودی که خالق و رب کل شیء است، پس وظیفه انسان بندگی اوست. عبادتی که سراچه رخشنده و تابناک او دل است و عقربه مغناطیس قلب، مدام به سوی او می چرخد و او را می طلبد.

از حلقه بندگیت بیرون نرود تا نقش حیات در نگین دل ماست (4)

ص: 170

1- (1) بلاغات النساء، ابن طیفور، صص 19-20.

2- (2) مواهب الرحمن، سید عبدالاعلی سبزواری، ج 1، صص 44 و 45.

3- (3) مصباح الشریعه، ص 571، باب صدم.

4- (4) دیوان ابوسعید ابوالخیر، ص 9.

عبادتی که به فرموده امام صادق علیه السلام دارای مراتبی است:

«إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ، وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ «عَزَّ وَجَلَّ» حُبًّا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ، وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» (1).

در برخی از روایات به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» (2). بدون شک، عبادتی که براساس عشق و محبت خدا باشد زیباترین جلوه عبادت است: «لَأَنَّ الْمَحَبَّةَ قَدْ تَصِلُ إِلَى مَرْتَبَةِ الْفَنَاءِ فِي الْمَحْبُوبِ، فَلَا يَرَى شَيْئًا آخَرَ أَبَدًا وَرَاءَ أَهْلِيهِ الْمَحْبُوبِ»؛ (3) محبت به خدا! چه سودای گران سنگی و چه اکسیر کیمیای است که محبت خدای متعال به بنده را به دنبال دارد. محبتی که از عالی ترین مراتب کمال و تعالی انسان است و او را به مقامات عالی می رساند.

بندگی و انقیاد کامل از سوی بنده، افاضه فیض کامل خدا را به دنبال دارد و انسان را به خلعت برین مقام ولایت الهی می آراید.

نیک بخت آن کسی که بنده اوست در همه کارها بسنده بر اوست (4)

و به قول مولانا:

گر تو خواهی حری و دل زندگی بندگی کن بندگی کن بندگی

از خودی بگذر که تا یابی خدا فانی حق شو که تا یابی بقا

گر تو را باید وصال راستین محو شو والله اعلم بالیقین (5)

چه کسی می تواند این قله فتح کند و بر این ستیغ ظاهر گردد؟ بنابراین کوشش و جهادی پیوسته می طلبد، زیرا حق خدای تعالی بزرگ و همه چیز در برابر او ناچیز است و هر آن کس که او را شناخت پیوسته لقای او را می جوید.

ص: 171

1- (1) کافی، ج 2، ص 84.

2- (2) وسائل الشیعه، ج 1، ص 63.

3- (3) مواهب الرحمن، ج 1، ص 47.

4- (4) دیوان حدیقه الشعراء، ص 99.

5- (5) مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 167.



امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ، وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعِظَمِ ذَلِكَ كُلِّ مَا سِوَاهُ؛ (1) آن کس که جلال خدا در دیده جان او بزرگ آید و منزلش در دل او سترک، سزاست که به خاطر این بزرگی هر چه جز خداست نزد او خرد نماید.

و به قول ابوسعید ابوالخیر:

ای آنکه گشاینده هر بند تویی بیرون ز عبارت چه و چند تویی

این دولت من بس که منم بنده تو این عزت من بس که خداوند تویی (2)

و به قول سعدی شیرین سخن:

جمال دوست چندان سایه انداخت که سعدی ناپدید است از حقارت

آری، همه چیز در پرتو جمال او محو است و هر چه هست لطف و محبت اوست. بندگی او فخر و عزت و کرامت است. در حقیقت خیرخواه ترین بندگان به خود، فرمان برترین آنان نسبت به خداوند متعال است.

جان آدمی باید در این مقام رام گردد و بر قله «تسلیم» به قلب سلیم آراسته شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «... فَعَبِّدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ، وَ أَخْرَجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ؛ (3) نفس خود را برای عبادت خدا رام کنید و حق طاعتش را بگذارید».

بندگی او پرواز و بالندگی است، عروج تا بی نهایت است، تجلی بر افق ملکوت است. دل را به دلدار سپردن است، نقطه عطف خاک بر افلاک و فرش بر عرش است، اتصال قطره به دریا و فقر به غناست، دل بستگی و دل دادگی است و به قول نراقی:

پس نه هر کس بنده باشد ای پسر بندگی را هست آداب دگر

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواجه اش در پیش نیست

ص: 172

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 216، ص 249.

2- (2) دیوان ابوسعید ابوالخیر، صص 2 و 103.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 198، ص 233.

گر ببرد خواجه او را پا و دست دست دیگر آورد کاین نیز هست

ور کشد تیغ او کشد گردن درست یعنی اینک گردنم در حکم توست

نی ز خدمت مزد خواهی نی عوض نی سبب جوید ز امرش نی غرض (1)

بنده حقیقی سایه ای است محو جمال آفتاب و خود فانی در اوست، هر آنچه هست او و یاد اوست. بندگی او حریت و آزادگی است، و اطاعتش نردبان تعالی.

به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: «وَ أَطِعِ اللَّهَ فِي جَمِيعِ اُمُورِكَ، فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا؛ (2) و فرمانبر او باش که اطاعت او فوق همه چیز است و انسان را بالا می برد».

فرمان بر خدا و نگهبان خلق باش این هر دو قرن اگر بگرفتی سکندری (3)

امام علی علیه السلام در جایی دیگر می فرماید:

«فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَّا رَبَّ غَيْرُهُ؛ (4) همانا ما و شما بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست، او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست».

پس بیندیش در حقارت خویش سر تسلیم و طاعت آور پیش (5)

از این رو باید دل به فیاض بخشید و هم راه با فیض زمزمه کرد:

جز خدا را بندگی حیف است حیف بی غم او زندگی حیف است حیف

در غمش در خلد عشرت چون کنم ماندگی از بندگی حیف است حیف

جز به درگاه رفیعش سر مننه بهر غیر افکنندگی حیف است حیف

سر ز عشق و دل ز غم خالی مکن بی خیالش زندگی حیف است حیف

عمر و جان در ساحت حق صرف کن در جهان جز بندگی حیف است حیف (6)

ص: 173

1- (1) طاقدیس، ص 36.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 69، ص 354.

3- (3) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 413.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 216، ص 250.

5- (5) دیوان شہریار، ج 2، ص 1079.

6- (6) دیوان فیض کاشانی، ص 226.

به گفته محقق طوسی عبادت را سه تجلی گاه است:

(نخست، عقائد حسنه، که مشرق تابناک آن دل است؛ دوم، اعمال نیکو که رفتار جسم انسان است؛ سوم اخلاق نیکو با مردم که افق برینش جامعه و مردم است).<sup>(1)</sup>

به هر حال حضرت فاطمه علیها السلام در سخنان جاودانه خود، آفتاب عبادت و مقام بندگی خدای متعال را فرا روی آنان نمایان ساخت و از این رو فرمود: «وَأَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ».

بانوی عصمت می خواست آنان پاسدار مقام بندگی خدا باشند و پیرو فرمان های الهی، چرا که مقام انقیاد، پیام و آموزه کتاب صنع خداوند است و همه موجودات، طوق طاعت او را بر گردن نهاده و به درگاهش خاضع و خاشع اند.

همه موجودات، او را تسبیح می گویند و ساحتش را تقدیس می نمایند و او را به یگانگی می ستایند:

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

روح و جوهره ادیان آسمانی، تبیین مقام بندگی و معرفت به آفریدگار است. زبان دین که همان وحی است، با واژه های مختلف بازگوی این مقام است.

1. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) 2؛

(هان ای مردم، پروردگار خویش را که شما و گذشتگان شما را آفرید پرستش کنید، شاید پرهیزکار گردید).

2. (ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) 3

(آن خدای یکتاست که پروردگار شماست؛ خدایی که جز او نیست، خالق همه چیز است، پس او را بپرستید که عهده دار همه چیز است).

ص: 174

قرآن کریم هدف اصلی از دعوت پیامبران را پرستش خدای متعال بر می شمارد؛ از جمله در این آیات:

1. (إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ) 1

2. (إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ) 2

3. (وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ) 3

4. (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا) 4

5. (وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَانْتَهُوا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ) 5

در یک بیان جامع، رسالت همه پیامبران خدا، در گستره تاریخ، فراخواندن مردم به خداپرستی و بندگی خدا بود:

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) 6

(و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کند که خدای یکتا را بپرستند و از بتان دوری کنید...).

و در بیانی جامع تر، هدف از آفرینش هستی، عبادت و معرفت ذات بی همتای الهی معرفی شده است:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) 7؛

(و ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا (به یکتایی) پرستش کنند).

## آرمان بندگی

حضرت فاطمه علیها السلام با وصف بندگی خدا «أنتُم عبادالله» حاضرین را ستود، تا مقام

بندگی و پیامدهای آن را به آنان یادآوری کند؛ چون مقام بندگی، مقام تسلیم است:

(وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ)؛ (1)

(و من کار خود را به خدا وا می گذارم، چرا که او کاملاً بر احوال بندگان آگاه است).

در برخی آیات نیز از مقام اخلاص سخن به بیان آمده است:

(إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) 2

همچنین اخلاص از خصال پیامبران معرفی شده:

(إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) 3

و نیز می فرماید:

(إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ)؛ (2)

(... ولی ما میل او را از قصد بد و عمل زشت بگردانیدیم که همانا او از بندگان با اخلاص و پاکیزه ماست).

از نظر قرآن، بندگان «مخلص» در سیطره شیطان و تیررس او نیستند:

(قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ) 5

گرچه این درجه، اوج مقام بندگی خداست که جز «مخلصین» درکش نکنند و مقام بندگی، ساحت «الوهیت» است که در قرآن کریم با واژه نورانی «الله» می درخشد و ضمیر «ه - و هو» نشانه ای به آن مقام بلند مرتبه است؛ مقامی بسیار جامع و فراگیر که بر سایر مقامات نیز پرتوافکننده است.

به هر روی، ده ها آیه قرآن با عنوان «اعْبُدُوا اللَّهَ» به این حقیقت اشاره دارد، و فرمان بندگی «الله» را که حکم عقل و نقل است بیان می کند.

ص: 176

1- (1) سوره غافر، آیه 44.

2- (4) سوره یوسف، آیه 24.

بندگان خدا باید مطیع فرمان خدا باشند، چون قلب بندگان خدا، مرتع و چراگاه شیطان نیست:

(إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا) 1 .

پس باید بنده خدا بود تا خواجه کائنات گردید:

بنده چون بندگی به کار آرد بندگی خواجگیش بار آرد(1)

و به قول فردوسی:

من از آفرینش یکی بنده ام پرستنده آفریننده ام(2)

و به قول نراقی:

خدمت او کن که سلطانت کند خار او شو تا گلستانت کند

هم سری کز لطف او افسر گرفت افسر از خاقان و از قیصر گرفت

بنده او گر شدی آزاد زی گر غم او می خوری دلشاد زی

سر بنه در آستانش بر زمین پس سر خود برتر از کیوان بین

پیش او دست گدایی کن بلند دست شاهان آن گهی بر پشت بند

نزد او عجز و نیاز آغاز کن پس برو بر هر دو عالم ناز کن(3)

و به قول سعدی:

به بندگی و صغیری گرت قبول کند سپاس دار که فضلی بود کبیر از دوست(4)

ص: 177

1- (2) سعادت نامه، ص 238.

2- (3) لغت نامه دهخدا، ص 139، ص 45.

3- (4) طاقدیس، مرحوم نراقی، ص 124.

4- (5) کلیات سعدی، غزلیات، ص 451.

به هر روی، بندگی دو سویه دارد؛ یک سوی آن بندگی خداست و سوی دیگرش بندگی شیطان. گرچه قرآن کریم به بندگان خدای تعالی بشارت داده:

(لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ... 1)

و نیز:

(يا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ)؛ (1)

(ای بندگان من امروز شما را هیچ ترس و خوفی نخواهد بود).

ولی از سوی دیگر، خداوند می فرماید:

(قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ)؛ (2)

(ای بندگان که به خدا ایمان آورده اید خداترس و پرهیزکار باشید که هر کس متقی و نیکوکار است در دنیا هم نصیبش نیکویی و خوشی است).

در جایی دیگر نیز می فرماید:

(لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا \* وَلَا ضَلَّتْهُمْ وَلَا مَنِّتَهُمْ وَلَا مَنِّتَهُمْ فَلْيُبَيِّتْكَ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا)؛ (3)

مطابق این آیات خدا آن شیطان مردود را از درگاه رحمت خود دور کرد، زیرا او به مجادله با خدا برخاست و گفت که من از بندگان تو قسمتی را زیر بار طاعت خود خواهم کشید، و آنان را به سختی گمراه کنم و به آرزوهای باطل و دور و دراز درافکنم.

در آیه دیگری نیز فرمود: (ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَہٗ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ) 5 .

و نیز می فرماید: (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ)؛ (4)

ص: 178

1- (2) سوره زخرف، آیه 68.

2- (3) سوره زمر، آیه 10.

3- (4) سوره نساء، آیات 118 و 119.

4- (6) سوره زمر، آیه 53.



(بگو به آن بندگانم که به عصیان بر نفس خود اسراف کردند، هرگز از رحمت خدا ناامید مباشید، البته خدا همه گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید که او خدایی بسیار آمرزنده و مهربان است).

## فلسفه محاکمه و دادگاه

حضرت فاطمه علیها السلام می خواست در مسجد دادگاهی بر پا کند تا در آن ظلم و ستم، غضب و تعدی، بیداد و انحراف و کج روی را تا ابد محکوم نماید. وقایع اسف بار و بزرگی در جامعه اتفاق افتاده، پیشوایی و رهبری نظام اسلامی دگرگون گردیده و حرمت حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله شکسته شده است، حقی بزرگ غضب شده، و بدعت ها آغاز گشته است. باید به مسلمانان هشدار داد که خطر در کمین است و روزهای سختی فراروی مسلمانان است تا شاید به وظایف خود آگاه شوند و به اقتضای مقام بندگی خدا و حرمت مسلمانی نسبت به آن قیام کنند. آنان باید بدانند که شیطان در صورت فتنه دمیده، و در سرزمین آرام مسلمانی طوفانی هولناک آغاز گردیده است، پس اگر به خود باز نگردند و به مکانت خویش آگاه نشوند، و در چراگاه و مرتع شیطان اردو بزنند، قطعاً در چاه ویل بندگی شیطان، سقوط خواهند کرد.

باید در این محکمه به آنان تفهیم گردد که آنان بر چه ستیغی می درخشیدند و آیات قرآن چسان آنان را مدح و ثنا گفته و مکانت دینی آنان را ارج نهاده است.

می توان برای این بخش از سخنان حضرت فاطمه ده ها آیه از قرآن برشمرد:

1. (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ)؛ (1)

(آنان که در صدر اسلام به ایمان سبقت گرفتند، از مهاجر و انصار (و در دین ثابت ماندند) و آنان که به طاعت خدا از پیروی آنان کردند از سایر امت (تا روز قیامت) خدا از آنها خوشنود و آنها از خدا راضی اند، و خدا برای همه آنها بهشتی که از زیر درختانش نهرها جاری است مهیا ساخته که در آن بهشت تا ابد متنعم باشند و این به حقیقت، سعادت بزرگ است).

ص: 179

2. (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ)؛ (1)

(خدا بر پیغمبر و شما امت و اصحابش از مهاجر و انصار که در ساعت سختی که نزدیک بود دل های فرقه ای از آنها از رنج و تعب بلغزد و آنها پیروی رسولش کردند، باز لطف فرمود و از لغزش هاشان درگذشت که او درباره رسول و مؤمنان به یقین مشفق و مهربان است).

3. (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ)؛ (2)

(خدا از مؤمنانی که زیر درخت [معهود حدیبیه] با تویبعت کردند به حقیقت، خوشنود گشت و از وفا و خلوص قلبی آنها آگاه بود که وقار و آرامش کامل بر ایشان نازل فرمود و به فتحی نزدیک پاداش داد).

4. (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ)؛ (3)

(هرگز مردمی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند چنین نخواهی یافت که با دشمنان خدا و رسول دوستی کنند، هر چند آن دشمنان، پدران و فرزندان و برادران و خویشان آنها باشند. این مردم پایدارند که خدا بر دل هاشان نور ایمان نگاهشته و به روح قدس الهی آنها را مؤید و منصور گردانیده و در قیامت آنها را به بهشتی داخل کند که زیر درختانش نهرها جاری است و جاودانه در آنجا منتعم اند؛ خدا از آنها خوشنود و آنها هم از خدا خوشنودند. اینان به حقیقت حزب خدا هستند؛ هان ای اهل ایمان بدانید که حزب خدا رستگاران اند).

5. (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)؛ (4)

(و آنان که به خدای یکتا ایمان آوردند و نیکوکار شدند آنها به حقیقت بهترین اهل عالم اند، پاداش آنها نزد خدا، باغ های بهشت عدن است که زیر درختانش نهرها جاری است و در آن بهشت ابد، جاودانه منتعم اند و خدا از آنها خوشنود و آنها هم از خدا راضی اند و این بهشت مخصوص کسی است که از خدا ترسید [و به طاعت او پرداخت]).

ص: 180

1- (1) سوره توبه، آیه 117.

2- (2) سوره فتح، آیه 18.

3- (3) سوره مجادله، آیه 22.

4- (4) سوره بینه، آیات 7 و 8.

6. (كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ)؛ (1)

(و ما همچنان شما مسلمین را به آیین اسلام هدایت کردیم و به اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم تا گواه مردم باشید [تا نیکی و درستی را سایر مردم عالم از شما بیاموزند] چنانچه پیغمبر را گواه شما کردیم تا شما از وی بیاموزید).

7. (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (2)

(شما نیکوترین امتی هستید که بر آن قیام کردند که مردم را به نیکوکاری وادار کنند و از بدکاری باز دارند و به خدا ایمان آورند).

باری، امت اسلامی در پرتو تعالیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و آموزه های وحی سرآمد جهان گردید و بر قله بلند مجد و عظمت درخشید. از سویی، فرهنگ جهاد و هجرت او را مزین ساخت و تاج ایمان را بر سرش فروزان کرد. آن جامعه به مکارم اخلاق و خصال انسانی آراسته گردید، و شایستگی های یک جامعه فرهنگی - اخلاقی را فراهم ساخت. تا جایی که بارش آیات جهاد و هجرت و ایمان، بر سرزمین جان مؤمنین بوستانی از طراوت آفرید:

8. (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَأُوا وَ نَصَرُوا)؛ (3)

(آنان که به خدا ایمان آوردند و از وطن خود هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جانشان کوشش و فداکاری کردند و هم آنانکه به مهاجرین منزل دادند و آنها را یاری کردند، آنها دوستدار یکدیگرند...).

9. (الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ)؛ (4)

(آنان که ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند آنها را نزد خدا مقام بلندی است و آنان همان رستگاران و سعادت‌مندان دو عالم اند).

ص: 181

1- (1) سوره بقره، آیه 143.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 110.

3- (3) سوره انفال، آیه 72.

4- (4) سوره توبه، آیه 20.

10. (لَكِنَّ الرِّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ)؛ (1)

(رسول و مؤمنان از اصحابش که به مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند همه خیرات (دو عالم) و نیکویی ها مخصوص آنهاست و هم آنان سعادت‌مندان جهان اند. خدا برای آنها باغ‌هایی که در زیر درختانش نهرها جاری است مهیا فرموده که در آن تا ابد متنعم باشند و این به حقیقت سعادت و فیروزی بزرگ است).

11. (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ (2)

(آنانکه به دین اسلام گرویدند و از وطن خود هجرت نموده، در راه خدا جهاد کردند، اینان امیدوار و منتظر رحمت خدا باشند که خدا بر آنها بخشاینده و مهربان است).

گویی حضرت صدیقه طاهره به آنان گوشزد می‌کند اکنون که شما به این نشانه‌های فاخر و بالنده آراسته گردیده اید و خدای متعال شما را در هجرت، جهاد، ایمان و پارسایی، بهترین امت و امت وسط، و الگوی همگان قرار داده است؛ شما که «أَنْتُمْ نُصَبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ» دارای منصبی خطیر و شریف هستید. و مخاطب آیات خداوند قرار گرفته اید، می‌طلبید حافظ و نگاهبان حلال و حرام خدا باشید و حاملان دین و شریعت، پس به پا خیزید و امانتی را که خداوند شما را بر آن امین گردانید به صاحب آن برسانید، و حقی را که خدا بر عهده شما نهاده و عهدی را که با او بسته اید پذیرا باشید.

اگر چه کلمات حضرت فاطمه علیها السلام در قالب جملات اخباری بیان شده، ولی مفاد آن انشایی است. آن بانوی بزرگوار به حاضران در مجلس هشدار می‌دهند در حالی که می‌بینید بدعت‌ها و نوآوری‌ها آغاز گردیده و حقوق پایمال می‌گردد و امت اسلامی گرفتار واپس‌گرایی و به‌قبیله‌گرایی بازگشته، چرا این بدعت‌ها را پذیرفته اید و ساکت هستید و در مقابل این منکرات قیام نمی‌کنید.

ص: 182

1- (1) سوره توبه، آیات 88 و 89 چ.

2- (2) سوره بقره، آیه 218.

یکی از مسئولیت های همگانی این است که باید در برابر داعیان گمراهی به پاخواست و از حقوق الهی دفاع کرد و این، حق واجب خداست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّصِيحَةُ يَحْتَجُّ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ... (1) لیکن از جمله حق های خدا بر بندگان، یکدیگر را به مقدار توان اندرز دادن است، و در برپا داشتن حق در میان خود به یکدیگر یاری نمودن است، و هیچ کس هر چند قدر وی در حق بیشتر بود و فضیلت او در دین بیشتر، بی نیاز نیست که او را در گزاردن حق خدا یاری کنند، و نیز هیچ فردی گرچه چشم ها او را کوچک بینند و دل ها او را خوار شمارند کمتر از آن نیست که او را نیز سهمی در کمک رساندن به زمامداران در مسئولیت خویش باشد.

در واقع هدف و مقصود از این بخش از سخنان حضرت فاطمه علیها السلام این است که هان مسلمانان! بدانید که شما بندگان خدا به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله هدف و مقصد امر و نهی و دستورات سعادت آفرین می باشید و حاملان امانت بزرگ دین؛ پس حافظان حدود خدا باشید و از پلیدی ها و بدعت های رخ داده جلوگیری نمایید. قرآن شما را به این خصال مزین نموده آنجا که می فرماید:

(وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ)؛ (2)

(بدانید که توبه کنندگان از گناه، خداپرستان، حمد و شکر نعمت گزاران، روزه داران، نماز با خضوع گزاران، امر به معروف و نهی از منکرکنندگان و نگهبانان حدود الهی (همه اهل ایمان اند) و مؤمنان را [ای رسول ما به هر اجر و ثواب و سعادت] بشارت بده).

پس حفظ حدود و احکام الهی بر شما واجب است و باید به انجام آن قیام کنید.

امانت و عهد خدا را که بر ذمه شماست به صاحب آن برسانید که این فرمان خداوند متعال است:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)؛ (3)

ص: 183

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 216، ص 249.

2- (2) سوره توبه، آیه 112.

3- (3) سوره نساء، آیه 58.

(خدا به شما امر می کند که امانت را البته به صاحبانش باز دهید و چون حاکم بین مردم شوید به عدالت داوری کنید).

و نیز می فرماید:

(وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ)؛ (1)

(و آنان که به امانت ها و عهد و پیمان خود کاملاً وفا می کنند).

شما مؤمنان، پاسداران این حقیقت باشید و امانت را به صاحب امانت باز گردانید و به عهد و پیمان خود (در غدیر و غیر آن) پایبند باشید خیانت به دین خدا و رسول که امانت بزرگ خداست و نیز به اماناتی که در جمع شما جاری است، گناهی زشت و ناپسند است و شما زشتی آن را می دانید. خداوند می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ)؛ (2)

شما امنای خدا بر خود و بر دیگران اید و امین باید پاسدار امانت باشد و چون رسولان امین، که بر آب و آتش زده و همه بلاها و اذیت ها را بر جان پذیرا شدند، تلاش کنید امانت را به صاحب آن برسانید. چون رسولان حق که می گفتند: (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) 3 و در رساندن امانت خدا (دین) به مردم بر منجیق دشمن بالا می رفتند، و به سوی آتش دشمن پرتاب می شدند، و انواع شکنجه ها را می پذیرفتند و لحظه ای از امانت خود غافل نبودند، آن گونه باشید. درنگ بر شما روا نیست و لحظه ای در برابر این همه ناحق آرام نباشید.

### حضرت زهرا علیها السلام و یادآوری بیعت عقبه

جمله «رَعَمْتُمْ حَقًّا لَكُمْ لِلَّهِ فِيكُمْ عَهْدٌ» در کلام حضرت فاطمه علیها السلام افزون بر یادآوری عهد و بیعت مسلمانی و عهد غدیر، به پیمان عقبه نیز اشاره می کند. پیمانی که در عقبه مناجام شد و دومین بیعت مردم مدینه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. کاروان حج مدینه که افزون بر پانصد نفر بودند به سوی مکه حرکت کردند. در جمع آنان، هفتاد و سه تن مسلمان وجود داشت که دو تن از آنها زن بودند. این گروه، مشتاق ملاقات با رسول

ص: 184

1- (1) سوره مؤمنون، آیه 8 و سوره معارج، آیه 32.

2- (2) سوره انفال، آیه 27.

خدا صلی الله علیه و آله بودند. سرانجام آنان با آن حضرت دیدار کردند و برای انجام مراسم بیعت، وقت خواستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «محل ملاقات منا باشد». چون شب سیزدهم ذی الحجه فرا رسید و مردم مکه در بسترها آر میدند در پایین «عقبه» قرار دیدار حاصل شد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش از همه با عموی خود عباس در عقبه حاضر شدند. مسلمانان یثربی نیز یکی پس از دیگری از مکان خود به سوی عقبه روی آوردند و اولین اجتماع مسلمانان در مکه شکل گرفت.

چون همه حاضر شدند عباس عموی پیغمبر مهر خاموشی را شکست و به یثربیان مسلمان چنین گفت:

ای خزر جیان! شما پشتیبانی خود را نسبت به آیین محمد ابراز داشته اید. بدانید و آگاه باشید که او گرامی ترین افراد قبیله خود می باشد. تمام بنی هاشم خواه مسلمان یا غیر مسلمان از او دفاع می کنند؛ ولی اکنون محمد صلی الله علیه و آله مایل است در میان شما باشد، اگر دفاع از او را برعهده می گیرید و او را از هر آسیب و گزند دشمنان حفظ می کنید، او به سوی شما هجرت کند و اگر قدرت دفاع از او را ندارید هم اکنون دست از او بردارید و بگذارید او در میان عشیره خود با کمال عزت و سربلندی زندگی کند.

در این هنگام «براء بن معرور» به پا خاست و گفت:

«به خدا سوگند اگر غیر آنچه را به زبان جاری می کنیم در قلب ما بود همان را ابراز می کردیم، ما جز صداقت و عمل به پیمان و جانبازی در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله چیز دیگری در سر نداریم».

آن گاه خزر جیان رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند و خواستند تا حضرتش سخنی بفرماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله آیاتی چند از قرآن تلاوت کرد و شهد ایمان به خدا را در کامشان جاری نمود و سپس فرمود:

«أَبَايِعُكُمْ عَلَىٰ أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ نَسَائِكُمْ وَأَبْنَائِكُمْ»<sup>(1)</sup> با شما بیعت می کنم بر اینکه از من دفاع کنید؛ آنچنان که از فرزندان و اهل بیت خود دفاع می کنید».

ص: 185

---

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 1، صص 438 تا 442 و ج 2، صص 438 تا 444؛ طبقات ابن سعد، ج 1، صص 221 تا 223.

در این هنگام بار دیگر براء بن معرور برخاست و گفت: «ما فرزندان جنگ و مبارزه و تربیت یافتگان جبهه های جنگیم و این خصلت از نیاکان به ما ارث رسیده است».

در این اثنا که شور و شوق سراسر جمعیت را فرا گرفته بود صدای خزر جیان به شادی برخاست. عباس در حالی که دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دست داشت گفت: مراقب باشید جاسوسانی بر ما گمارده اند، لازم است آهسته سخن بگویید. در این هنگام براء بن معرور و «ابوالهیشم بن تیهان» و «اسعد بن زراره» از جای خود برخاستند و دست بیعت به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند و سپس تمام جمعیت با آن حضرت بیعت کردند. [\(1\)](#)

ص: 186

---

1- (1) همان.



با کمال تأسف، امت اسلامی، کج روی را آغاز کرد و به بیراهه رفت. از آن رو حضرت فاطمه علیها السلام بر آن شد تا امت را از این کج روی و انحراف نجات بخشد. بنابراین نخست سیمای آنان را در قرآن ترسیم نمود و فراروی آنان قرار داد و نشانه های فاخر مسلمانی را بر چهره آنان نمایان ساخت.

در ادامه بانوی عصمت دو چراغ هدایت و روشنگر الهی را فراروی آنان می نهد تا در پرتو آن به صراط مستقیم باز گردند. عترت و قرآن دو آفتاب هدایتند که در این بخش از خطبه به آن دو نور اشاره می کند.

فاطمه علیها السلام می فرماید:

وَنَحْنُ بِرَبِّيهِ اسْتِخْلَفْنَا عَلَيْكُمْ، وَمَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، وَ آيٌ فِينَا مُنْكَشَفَةٌ سَرَائِرُهُ، وَ بُرْهَانٌ مُنْجَلِيَةٌ طَوَاهِرُهُ، مُدِيمٌ الْبَرِيَّةِ اسْمَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاهِ اسْتِمَاعُهُ، فِيهِ بَيَانٌ حُجَجِ اللَّهِ الْمُتَوَرِّهِ، وَ عَزَائِمُهُ الْمُنْفَسِرِهِ... (1)

و ما یادگارانانی هستیم که خداوند ما خاندان را در میان شما به خلافت گماشت و با ما قرآن را، که حجت های آن آشکار است و آنچه درباره ماست پدیدار، برهان آن روشن و از تاریکی وهم و گمان به کنار، آوای آن در گوش مایه آرام و قرار، و پیروی اش راهگشای روضه رحمت پروردگار، و شنونده آن در دو جهان رستگار؛

ص: 187

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 16؛ دلائل الامامه، ص 113؛ الاحتجاج، ج 1، ص 120؛ كشف الغمه، ج 2، صص 206؛ بحار الانوار، ج 29، صص 222 و 223.

دلیل های روشن الهی را در پرتو آیت های آن توان دید و تفسیر احکام واجب او را از مضمون آن باید شنید. حرام های خدا را بیان دارنده است و حلال های آن را رخصت دهنده، مستحبات را نمایانده، و شریعت را راه گشاینده، و این همه را با رساترین تعبیر گوینده و با روشن ترین بیان رساننده است.

## الف) عترت، آفتاب هدایت

### اشاره

حضرت فاطمه علیها السلام در این بیان، نخست تفسیری از حدیث شریف ثقلین را فراروی آنان قرار داد، و قرآن و عترت را چون دو آفتاب فروزنده بر آسمان اسلام به نمایش گذاشت؛ آنجاکه فرمود: «وَنَحْنُ بَقِيَّةُ اسْتِخْلَافِنَا عَلَيْكُمْ وَمَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ» .

ما بقیه خدا، و خاندان رسول خداییم که آن حضرت ما را در میان شما به خلافت گماشت و قرآن کتاب خدا با ماست، آفاق و اسرارش، ظاهر و باطنش، تفسیر و تأویلش همه، در اختیار ماست و ما ترجمان قرآن هستیم.

اکنون شما امت، چرا به بیراهه می روید و از مسیر تعالی بخش اسلام منحرف گشته اید، حال آنکه دو آفتاب فرا روی شما و روشنگر راهتان است.

از روزی که پیامبر به امر خداوند مأمور شد: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) 1 تا ابتدا خویشان خود را بیم دهد و آنان را به اسلام فرا خواند، این چراغ را برافروخت و علی علیه السلام را بر ستیغ هدایت آشکار نمود.

در آن روز که به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مجلسی آراسته و غذایی آماده گردید و افزون بر چهل نفر از بنی هاشم دعوت شدند تا در آن ضیافت، آن حضرت رسالت خویش را بر آنان آشکار کند و آنان را دعوت به اسلام نماید، با کمال تأسف پس از صرف غذا، پیش از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنی بگوید با شیطنت ابولهب مجلس از هم پاشید و آن بزرگوار مصلحت دید مجلسی دیگر برقرار سازد. فردای آن روز، آن مجلس آماده شد و خویشان پیامبر حاضر شدند. پس از صرف غذا رسول خدا صلی الله علیه و آله به سران فامیل خود فرمود:

به راستی هیچ گاه راهنمای یک جمعیت به کسان خود دروغ نمی گوید و هان بدانید، به خدایی که جز او خداوندی نیست، من فرستاده خدا به سوی شما و

عموم مردم جهانم و اینک بدانید: وَإِنَّ اللَّهَ لَم يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ إِخًا وَوَزِيرًا وَوَارِثًا وَوَصِيًّا وَخَلِيفَةً فِي أَهْلِهِ، فَأَيُّكُمْ يَقُومُ فِيهَا يَعْنِي عَلِيٌّ أَثَّةُ إِخِي وَوَارِثِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَيَكُونُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا. فَقَالَ: أَدْنُ مِنِّي... (1)

در علل الشرایع چنین آمده:

«... فقال: يا بني عبدالمطلب، هذا وارثي ووزيری و خلیفتی فیکم بعدی. فقام القوم یضحک بعضهم إلى بعض و یقولون لابی طالب: قد أمرک أَنْ تَسْمَعَ و تطیع لهذا الغلام». (2)

به هر روی، در آن مجلس به جز حضرت علی که پانزده ساله بود کسی برنخواست و دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را نپذیرفت. فقط او بود که دعوت خدا و رسولش را اجابت نمود و به نشان فاخر وراثت، وزارت و خلافت آن حضرت مزین شد.

سال ها بعد پرده حجاب نور از این ولایت برداشته شد و طنین آیه ابلاغ، سرزمین جحفه را نور باران کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور ابلاغ و اعلام امری بزرگ شد، فرمانی که اگر انجام نشود ابلاغ رسالت نگردیده است:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنْ) 3؛

(ای پیغمبر، آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شرّ و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت. بیم مکن و دل قوی دار که خدا گروه کافران را به هیچ راه موفقیت آمیزی راهنمایی نخواهد کرد).

به هر حال در سال دهم هجری و آخرین حج رسول خدا صلی الله علیه و آله که به «حجّه البلاغ» و «حجّه الوداع» مشهور گردیده و آن هم در مسیر بازگشت در بیابان جحفه، طنین وحی آن بیابان را نورباران ساخت و جبرئیل فرود آمد و فرمانی بزرگ را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند که باید آن را به مردم ابلاغ کند. اکنون باید پرسید چه فرمانی از خداست که همتای رسالت

ص: 189

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، ج 15، صص 366 و 367.

2- (2) همان.

است و اگر پیامبرش آن را اعلام نکند، رسالت انجام نشده و پیامبر به وظیفه خود عمل نکرده است؟ چه فرمانی است که گویا سابقاً بر او نازل گردیده (ما نُزِّلَ) و پیامبر از ابراز آن می ترسیده است؟

آیا نماز و روزه و زکات یا حج و جهاد است، اما نه، چون همه این فرایض ابلاغ شده و سال آخر عمر رسول خداست. از طرفی ابلاغ این فرایض که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خطری نداشت. پس چه فرمانی است که اگر اعلام شود بارشی از شر و آزار بر پیامبر می بارد و خداوند آن حضرت را چنین آرامش و تسکین می دهد: «خدا تو را از شر مردم حفظ خواهد کرد».

آیا این فرمان بالنده و آسمانی به جز بیان امامت و خلافت علی علیه السلام است. آیا ترجمان این ابلاغ، به جز رویش امام علی علیه السلام بر دستان سبز پیامبر صلی الله علیه و آله و طنین روح بخش «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» است؟

آیا حرمت مردار و خون و گوشت خوک و مانند آن دلیل یأس دشمنان از دست اندازی به حریم اسلام است، یا آنکه پیشوایی جامعه اسلامی و مقام ولایت خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که امین وحی از آسمان فرود آمده و طنین کلام خدا را در گوش جان رسول خدا صلی الله علیه و آله زمزمه می کند که بدانید!

(الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا) 1؛

(امروز کافران از اینکه به دین شما دستبرد زنند و حریم آن را بشکنند قطع طمع کردند پس شما از آنان بیمناک مباشید و از من بترسید؛ امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و نعمتم را بر شما تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم.)

بدون شک، عقلانیت دینی می گوید که یأس و ناامید شدن دشمن و نیز کمال و تعالی، بالندگی و تمامیت نعمت و برگزیدگی دین به سبب حرمت مردار و خون و گوشت خوک نیست؛ بلکه جریانی است هم شأن و همپای نبوت و آن تجلی ولایت الهی و تعیین رهبری نظام دین است که اسلام را به کمال می رساند؛ آرمان های الهی آن را محقق می سازد و

حافظ و نگهبان دین است. ولایت و خلافت الهی است که دشمنان را از دست اندازی به حریم اسلام باز می‌دارد و اسلام را بر ستیغ مجد و عظمت به نمایش می‌گذارد و فروغ کلمه الله را بر سراسر جهان می‌افشانند.

بدیهی است که جمله: (الْيَوْمَ يَنْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ اِحْشَوْنَ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) با محتوا و افق های روشنی که فراروی فهم انسان می‌نهد بیانگر این حقیقت است که این بخش از کلام الهی جمله ای است معترضه و به صدر آیه ارتباط ندارد و ده ها روایت نیز این حقیقت را تأیید می‌نماید. چون روایات به پردازش و تفسیر (الْيَوْمَ يَنْسَ الَّذِينَ) می‌پردازند و اشاره ای به صدر و ذیل آیه ندارند.

به هر روی، افق برین این دو جمله (الْيَوْمَ يَنْسَ الَّذِينَ) و (الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) روشنگر این حقیقت اند که این دو به صورت مستقل و مرتبط با هم، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده اند و قرار گرفتن آن دو در وسط آیه یا به امر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده یا به دستور کسانی است که پس از آن حضرت به جمع آوری قرآن پرداختند.

نکته دیگر اینکه مفسرین بزرگ از صحابه و تابعین تا به امروز این دو جمله نورانی را متمم و مکمل یکدیگر دانسته و بر این باورند که این دو، با هم نازل شده و در واقع دو مضمون از یک حقیقت رخشنده اند و آن، اسلام کامل و متعالی است.

کفار و مشرکین با دین در ستیز بودند و می‌کوشیدند تا نور خدا را خاموش سازند و ارکان متزلزل شرک را بار دیگر استحکام بخشند؛ همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید:

(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ \* هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) 1؛

(کافران می‌خواهند تا نور خدا را به گفتار باطل و طعن و مسخره خاموش کنند و البته خدا نور خود را هر چند کافران خوش ندارند کامل و محفوظ خواهد داشت. اوست خدایی که رسولش (محمد مصطفی) را به هدایت خلق و (ابلاغ) دین حق فرستاد تا او را هر چند کافران خوش ندارند بر همه ادیان عالم چیره گرداند).

(وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ) 1؛

(بسیاری از اهل کتاب آرزو دارند که شما را از ایمان، به کفر برگردانند، به سبب رشک و حسدی که به ایمان شما می برند).

به هر روی، از روزی که فروغ اسلام در حجاز نمایان شد مشرکین درصدد آن بودند تا این نور را خاموش سازند و این بنیان رفیع را با فریب و نیرنگ ویران سازند. آزار و اذیت ها، تهمت ها و دروغ ها، چون طوفانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان را در بر گرفت و مشرکان از هیچ اقدام و آسیبی فروگذار نکردند. جنگ ها بر پا کردند و امواج شبهات و خرافات و نیرنگ های آنان بر مسلمانان وزیدن گرفت، ولی هیچ یک از این تلاش ها به ثمر نرسید و اسلام راه بالنده و پویای خویش را ادامه داد و یکی پس از دیگری، سنگرهای کفر و شرک را فتح و دژهای آنان را تسخیر کرد و شکوه و قدرت الهی خود را نمایان ساخت!

آخرین روزنه امید مشرکین - که براساس پندار خویش که اسلام را یک نوع ریاست و سلطنت می پنداشتند - این بود که روزی این پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا می رود و چون پسری ندارد که جانشین او گردد لاجرم، حکومت و قدرتش از بین می رود و نام او و دینش محو خواهد شد، همان گونه که سلاطین و امپراتورهای بزرگ چنین بودند. این مطلب آرزوی پیوسته مشرکان بود و آنان را بر ادامه مبارزه و توطئه علیه اسلام مصمم می ساخت.

ولی روزی این شعله خاموش و امید مشرکان و کفار ناامید گردید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند متعال مأمور شد تا برای صیانت و حفاظت این دین کسی را نصب نماید تا در پاسداری و تدابیر امور دین و ارشاد و هدایت امت، قائم مقام و خلیفه آن حضرت باشد. پس از اعلام و ابلاغ رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم و طنین «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» بود که کفار از طمع نابودی اسلام ناامید گردیدند و دین اسلام با حضور علی علیه السلام بر کرسی زعامت و رهبری، کامل و جاودانه شد.

فروغ ولایت الهی که از مشکات جمال رسول صلی الله علیه و آله متجلی بود از مصباح جلال امامت تجلی کرد و دین به کمال رسید و نعمت خدا بر مردم تمام شد و مصداق (وَأُولَى الْأَمْرِ) در آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) 1 تفسیر گردید.

ولایت الهی که یک قانون بود و ناقص و ناتمام، با نصب ولی بعد از پیغمبر تمام شد و اکنون که تشریح دین کامل گردیده و نعمت ولایت تمام گشته است دین اسلام، برگزیده و مرضی خدا می گردد. پس مفاد آیه این است که مؤمنین جشن ایمان برپا کنند و با قلبی آرام بدانند که اینک دوران ترسشان به پایان رسیده و آنان در امن و امان اند و به جز از من (خدای متعال) از کسی دیگر نترسند.

آیه سه سوره مائده ترجمان و مفسر وعده ای است که خداوند متعال به مؤمنین در آیه 55 سوره نور می دهد؛ آنجا که می فرماید:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّ تَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّ تَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا) 2؛

(و خدا به کسانی که از شما بندگان «به خدا و حجت او» ایمان آرد و نیکوکار گردد وعده فرموده که در زمین خلافت دهد، چنانکه امم صالح پیامبران گذشته، جانشین پیشینیان خود شدند، علاوه بر خلافت، دین پسندیده آنان را بر همه ادیان تمکین و تسلط عطا کند و به همه مؤمنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد).

آری، امان و آرامش و دین برگزیده وعده داده شده، در این آیه با (الْيَوْمَ يَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) و (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) 3 تفسیر و تبیین گردید.

البته آیات مبارک دیگری نیز هست که فروغ ولایت الهی علی علیه السلام و فرزندان معصومش از آن ساطع است، مانند:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ \* وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) 4.

این آیه اگر چه در جمع آیاتی است که به مسلمانان هشدار می دهد که دست از یاری یهود و نصارا و کفار بردارند و فقط در صدد یاری خدا و رسول و مؤمنین باشند؛ ولی با توجه به مفاد آیه و نشانه های رخشنده ای که در آن است، از جمله (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) 1 و وجود ده ها روایت در شأن نزول آن، بیانگر همان دیدگاه صحیح مفسرین شیعی است که معتقدند این آیه در شأن علی علیه السلام نازل گردیده است.

البته اشکالات گوناگونی بر دلالت آیه از سوی مخالفان وارد شده که با دقت و تحقیق کافی و مقایسه با آیات دیگر قرآن، به مجموعه اشکالات پاسخ داده شده است. (1)

به هر روی، آنچه از مفهوم ولایت در موارد استعمالش به دست می آید این است که ولایت، حقیقتی فروزنده است که از سوی خدا بر رسول و ولی او اعطا می گردد. در این آیه، ولایت (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) همان ولایت رسول، و ولایت رسول، همان ولایت خداست. البته ولایت خدای متعال بالاصاله و بالذات بوده و ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولی او از سوی پروردگار است.

نشانه اینکه ولایت یک حقیقت است، جمله (فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمْ) 3 است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و (وَالَّذِينَ آمَنُوا) در این آیه هر دو در همان حزب خدایند، چون در پرتو ولایت او قرار دارند.

پس آفتاب ولایت از افق اعلا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام می تابد و یک نور است که از مشرق فیاض مطلق، ابتدا به رسول و سپس به مؤمنی می تابد که نماز بر پا داشته و در حال رکوع صدقه می دهد و او شخصی به جز علی علیه السلام نیست.

البته فروغ ولایت الله از دو افق نمایان است: یکی ولایت تکوینی و دیگری ولایت تشریحی.

آیاتی که در تبیین ولایت تکوینی خدا نازل شده فراوان است؛ که از آن جمله:

1. (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) 4

ص: 194



2. (مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ) 1

3. (أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ) 2

4. (وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ) 3

5. (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) 4

6. (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) 5

7. (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) 6

و آیات دیگری که دامنه قدرت و ولایت تکوینی خدا را می نمایاند، چرا که:

(بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) 7

براین اساس، خدام متعال هرگونه تصرف و تدبیری در هر موجودی و به هر گونه ای که اراده کند برایش ممکن است.

آیاتی دیگر نیز افق تشریح شریعت و هدایت و ارشاد را روشنگر است و فیض حضرت حق و فروغ ولایتش را از این مطلع نمایان می سازد؛ همانند:

1. (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) 8

2. (وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) 9

3. (وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ) 10

4. (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ) 11

باری، این دو خوشه نور از آیات، بیانگر اثبات ولایت تکوینی و تشریحی خدای متعال اند.

بدون شک، رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو این دو ولایت قرار گرفت و به اذن خدا و با اشاره انگشت ماه را به دو نیم کرد، سنگ ریزه در دستانش تسبیح خدا گفت، و شبی تا اوج بی نهایت پرواز کرد و بر بام ملکوت نمایان گردید و به افق اعلی تجلی کرد.

در ولایت تشریحی نیز، او رسول رب العالمین است که برای ارشاد و هدایت مردم مبعوث گردیده است. خداوند او را مأموریت می دهد تا با آیین اسلام، حکومت و جامعه دینی تشکیل دهد. خدای تعالی اداره مردم را به او واگذار می کند و او را بر مردم از خودشان اولی می داند. بیان ولایت تشریحی رسول خدا صلی الله علیه و آله در طنین وحی چنین آمده:

1. (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) 1

2. (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) 2

3. (إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) 3

4. (لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) 4

5. (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) 5

6. (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ) 6

7. (أَنَّ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ) 7

در یک نگاه جامع و کلی، رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو تابش ولایت الهی است و تجلی این ولایت، وجود مبارکش را در عرصه تکوین، مشرق اعجاز نموده است. از سوی دیگر در عرصه تشریح نیز قوام حکومت و امت و جامعه، و تدبیر و تصرف در امور آنان به ید مبارک اوست. در حقیقت، ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله همان ولایت الله است و تفاوت، تنها در ذاتی و

تبعی بودن آن است؛ بدین معنا که ولایت خدا ذاتی و مستقل است و ولایت رسولش از سوی خداوند به او تفویض گردیده و رسول خدا صلی الله علیه و آله مجلا و آینه ولایت خدای متعال است.

از آسمان این ولایت، آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) بارش فیض و رحمت را بر همه موجودات جاری ساخت. از سوی دیگر، رایحه خوش مضامین بلند و عرشی که در زیارت جامعه و صدها روایت دیگر پیرامون مکان و مقام ولایی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ذراری معصومش وارد شده، جان را به طراوت می نشانند که همگی از تابش و بارش این ولایت الهی است.

### علی ولی الله

بدون شک، وجود مبارک علی علیه السلام مشرق تابان ولایتی است که خداوند متعال بالذات، داراست و رسول او به افاضه و تبع از آن برخوردار است. «ولایت» در این آیه، حقیقتی رخسارنده و مقوله ای تابناک است، و اگر چنین نبود واژه (وَلِيُّكُمْ) نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و (وَ الَّذِينَ آمَنُوا) یعنی علی علیه السلام تکرار می شد؛ همان طور که در آیه (قُلْ أَذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) 1 آمده، چون مقوله ایمان به خدا و اطمینان نسبت به مؤمنین تفاوت دارد، از این رو «یؤمن» تکرار گردیده است.

ولی در این آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) آفتاب ولایت یک حقیقت ملکوتی است که مراتب اعلی و عالی دارد. ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی (وَ الَّذِينَ آمَنُوا) همان ولایت خدای متعال است و آینه ولایت حضرت حق است.

بنا به فرموده حضرت امام محمد باقر علیه السلام آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) 2 و آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ) 3 از علل و مبانی نزول (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) 4 می باشد. آن حضرت می فرماید:

خدای عزّ و جَلّ رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ولایت علی علیه السلام فرمان داد و آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) 1 را نازل فرمود و نیز ولایت «اولی الامر» را بر امت اسلام واجب کرد و برای اینکه مردم بفهمند مقصود از اولی الامر کیست به رسول خود دستور داد تا برای آنان تفسیر نماید؛ همان گونه که نماز و زکات و حج و روزه برای آنان تفسیر و تبیین گردیده است. وقتی این دستور رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت پریشان شد و ترسید مردم از شنیدن این فرمان از دین بیزاری جویند و مرتد شوند و او را تکذیب نمایند؛ ناچار به خدای خویش رجوع کرد. خدای متعال آیه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) را بر آن حضرت نازل کرد و به رسول خویش اطمینان داد که (وَ اللَّهُ يَعْصِي مُمْكًا مِنَ النَّاسِ) خدا تو را از شر مردم حفظ می کند، بعد از نزول این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان خدا را امثال نمود و در هجدهم ذی حجه در وادی غدیر خم ولایت علی علیه السلام را بر مردم عرضه کرد، پس دستور داد تا ندا کنند که «الصلوة جامعه» مردم آماده نماز شوند آن گاه دستور پروردگار را بر ولایت علی علیه السلام به مردم اعلام نمود و فرمود تا حاضرین این حقیقت را به غائبین برسانند و در خاتمه آن حضرت فرمود: «وَ كَانَتْ الْوَلَايَةُ آخِرَ الْفَرَائِضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ «عَزَّ وَجَلَّ» (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي)». (1)

این فریضه، آخرین تکلیفی است که از سوی آفریدگار جهان به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و لذا خدای متعال فرمود: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم». (2)

### عصمت ائمه علیهم السلام

آیه مبارکه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) 4 افق برین دیگری دارد که نور ولایت و امامت از آن بر علی علیه السلام و عترت معصومش می تابد. از این آیه افزون

ص: 198

1- (2) سوره مائده، آیه 3.

2- (3) اصول کافی، ج 1، ص 289، ح 4.

بر مقام ولایت و رهبری (اولی الامر) عصمت آن بزرگواران نیز جلوه گر است. چون مفاد آیه، اطاعت و پیروی از (اولی الامر) است، و این اطاعت و پیروی بدون هیچ گونه قید و شرط لازم و واجب گردیده، و چنین اطاعت و پیروی به جز از شخص معصوم که مصون از خطا و اشتباه می باشد قبیح و غیر معقول است.

به بیان دیگر، وقتی اطاعت از اولی الامر عطف به پیروی و اطاعت از رسول خداست و اطاعت از رسول بعد از اطاعت خدای متعال ذکر گردیده، اگر اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در موضوعی مخالف حکم خدا باشد مخالف با اطاعت خداست و این با اطاعت مطلق از رسول نمی سازد که با عصمت، این مشکل حل می گردد.

باری، این آیه، آفتابی از هزار چشمه آفتاب ولایت علی علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت است.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

چون آیه (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ) بر پیامبر نازل شد پرسیدم یا رسول الله! خدا و رسول را شناختیم، ولی اولی الامر چه کسانی هستند که خداوند اطاعت و پیروی آنان را همراه اطاعت پیامبر قرار داده است؟ آن حضرت فرمود: «آنان جانشینان من و پس از من، پیشوایان مسلمانان اند، اول آنان علی بن ابی طالب است و پس از او حسن و حسین و علی بن حسین و فرزند «علی»؛ محمد که در تورات به باقر معروف است و تو او را خواهی دید، وقتی که او را دیدی سلام مرا به او برسان، و پس از آن صادق، جعفر بن محمد و بعد موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و بعد همنام و هم کنیه من که حجت خدا «بقیه الله» در روی زمین و نزد بندگان است و فرزند حسن بن علی است که خدا بدست او مشرق و مغرب زمین را فتح می کند و کسی است که از شیعیان و دوستان خود پنهان خواهد شد. کسی باقی نخواهد ماند، به امامت او مگر آن کس که خدا قلبش را به ایمان آزموده باشد.

جابر می گوید: پرسیدم یا رسول الله آیا شیعه در زمان غیبت از وجود او استفاده می کند؟ فرمود: «آری سوگند به خدایی که مرا به پیامبری فرستاده، از نورش روشنایی می گیرند و از ولایتش در عصر غیبت آن حضرت بهره مند می شوند،

مانند مردم که از خورشید پنهان در پس ابر استفاده می کنند. ای جابر! این از اسرار پنهان خداوند است و از غیر اهلس پنهان بدار». (1)

در پرتو همین آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

این آیه در حق علی بن ابی طالب نازل شد. گفتم: مردم به ما می گویند چه مانع داشت که اسم علی و اهل بیت علیهم السلام در قرآن ذکر می شد؟ امام فرمود: «به آنان بگو خداوند نماز را بر رسولش فرستاد، ولی از سه یا چهار رکعت بودن آن در قرآن چیزی نفرمود تا آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را برای مردم تفسیر نمود، آیه حج نازل شد، ولی هفت بار طواف آن در قرآن ذکر نگردیده است، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تفسیر نمود و نیز خدای متعال آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) را فرستاد که در حق علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده بود و در قرآن نام این ذوات مقدس نیامده، ولی پیامبر خدا پیرامون علی علیه السلام فرمود: «من كنت مولاة فعلی مولاة» و نیز فرمود: «اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی» و فرمود: «فلا تعلموهم فإنهم أعلم منکم، إثم لن یخرجوکم من باب هدی و لن یدخلوکم فی باب ضلال»؛ خداوند متعال در قرآن نازل فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً) 2 تاویل این آیه علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام هستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را گرفت و در خانه ام سلمه زیر عبای خود نشانند و فرمود: «خداوندا! برای هر پیغمبری اهل بیتی بوده است و اینان اهل بیت من هستند». ام سلمه گفت آیا من اهل بیت تو نیستم؟ فرمود: توبه خیری، ولی اهل بیت من اینان هستند. «ولکن هؤلاء ثقلی و اهلی». (2)

به هر روی، این آیات قرآن، نشانه های روشن و آشکاری بر امامت علی علیه السلام است و پرتوی از مکانت قدسی آن حضرت را آشکار می کند. بدون شک، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن

ص: 200

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 298، ح 4.

2- (3) همان، ج 4، صص 438.

حضرت را به خلافت گماشت، چه آنکه نور ولایت و نبوت پیوسته با هم بوده اند و به گفته عارفان:

فإنَّ نور الولاية لا ينفك عن نور النبوه و كذلك الولي عن النبي، كنور النفس عن نور العقل، فإنَّ النفس و العقل...؛(1) نور ولایت از نور نبوت ناگسستنی است و نیز ولی از نبی جدا نمی گردد، مانند پیوستگی نور نفس و نور عقل، این دو با هم اند... و خلیفه خدا در عالم خلق اند و نبی و ولی، خلیفه های خدای متعال در عالم نفوس و ارواح اند.

به راستی اگر نور ولایت و نبوت ازلاً و ابداً متحد نبودند رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی فرمود: «... وَ خَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيًّا...».(2)

همچنین آن حضرت می فرماید: «إِنَّ عَلِيًّا مَخْلُوقٌ مِنْ طِينَتِي، وَ كُنْتُ أَنَا وَ هُوَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ؛(3) علی علیه السلام آفریده شده از سرشت من است و من و او از یک نور آفریده شده ایم».

در حدیث دیگری هم فرموده اند: «خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ».(4)

از سویی فرمایش علی علیه السلام «وَ كُنْتُ وَلِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»(5) ترجمان این حقیقت است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ؛(6) من پیامبر بودم آن گاه که آدم در میان آب و گل جای داشت».

همچنین از آن حضرت روایت شده که فرمود: «لو علم الناس متى سمى على امير المؤمنين [ما أنكروا فضله، سُمي امير المؤمنين و آدم بين الروح و الجسد]؛(7) اگر مردم می دانستند که علی علیه السلام از چه روزگاری امیرالمؤمنین نام گرفته است فضل و عظمت او را انکار نمی کردند، او امیرالمؤمنین نام گرفت آن گاه که آدم میان روح و جسد بود».

ص: 201

1- (1) بحر المعارف، ج 2، ص 410.

2- (2) بحار الانوار، ج 25، باب اول، ص 6، ح 9.

3- (3) عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 13.

4- (4) همان، ص 58.

5- (5) عوالي اللئالی، ج 4، ص 124.

6- (6) همان، ص 121.

7- (7) الفردوس، ج 3، ص 354.

آری از پرتو وجود او بود که زمین و پدیده های آن آفریده شد و بدین سبب او را ابوتراب نامند.

خدای متعال از پرتو چهره علی علیه السلام هفتاد هزار فرشته آفرید که مدام تا قیامت برای آن حضرت و دوستانش استغفار می کنند. (1)

به هر روی، آنچه گفته شد جلوه ای از تجلیات روح قدسی آن حضرت در عالم غیب است که فهم آن بر ما پنهان است و صاحبان علم و اندیشه و عالمان به اسرار می توانند فتح این آفاق کنند. (2)

البته شناخت علی علیه السلام بر افق عالم شهادت نیز برای دیگران ممکن نیست. آن حضرت در زندگی جاودانه اش نیز مظهر العجائب بود و به حق باید گفت علی علیه السلام نیز معجزه ای بزرگ همانند قرآن برای رسول خداست.

در حدیثی قدسی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدای متعال چنین روایت می کند:

قال أنا الله لا إله إلا أنا، خلقت الخلق بقدرتي...؛ امام رضا از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او از جبرئیل و او از میکائیل و او از اسرافیل، از خدای بزرگ، روایت کند که خدای متعال فرمود: «منم الله، معبودی جز من نیست؛ خلق را به قدرتم آفریدم. پس از میان آنان هر که را خواستم از پیامبرانم برگزیدم و از جمع آنان محمد را به عنوان حبیب و خلیل و برگزیده خود انتخاب کردم و او را به عنوان رسول به سوی خلق فرستادم، و علی علیه السلام را برای او برگزیدم و او را برادر، وزیر، و ادا کننده از جانب او به خلقم، پس از وی، قرارداده و جانشین او در میان خلقم. تا کتابم را برای آنان بیان دارد و در میان آنان به حکم من داوری نماید. او را نشانه هدایت از گمراهی قرار دادم، و نیز باب خود که از آن به سوی من وارد شوند، [یعنی] خانه خودم که هر که داخل آن شود از آتشم در امان باشد، دژ خودم که هر که بدان پناه برد از ناخوشایندهای دنیا و آخرت محفوظ باشد، وجه خودم که هر که بدو توجه کند، روی خود را از او برگردانم و او را حجت خود در آسمان ها و زمین بر تمام آفریدگانم قرار دادم. هیچ عملی را جز با اقرار به ولایت

ص: 202

1- (1) منهاج الكرامه، نسخه خطی کتابخانه مجلس، ش 4322، ص 22.

2- (2) ر. ک: فتوحات مکیه، بخش ولایت مطلقه و بحرال معارف، ج 4، صص 400-699؛ مشارق الدراری، مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام، تألیف: الحافظ رجب البرسی.



او نپذیریم، او همراه احمد است، اوست دست گشاده من بر بندگانم، او نعمتی است که آن را به هر یک از بندگانم که دوستش دارم و او را در پرتو ولایت خویش گرفته ام، ارزانی دارم.

هر یک از بندگانم را که دوست دارم شاهد ولایت و معرفت او را به کامش جاری سازم، و هر که از ولایت او دوری گزیند، او را دشمن دارم. به عزت و جلال خود سوگند! که بنده ای که ولایتش را بپذیرد از آتش به دورش سازم و او را داخل بهشت نمایم، و هر که از ولایتش سر باز زند و او را دشمن بدارد او را به دوزخ افکنم و دوزخ، بد جایگاهی است. (1)

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود:

يَا عَلِيُّ! أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، بِمَحَبَّتِكَ يُعْرَفُ الْأَبْرَارُ مِنَ الْفُجَّارِ، وَيُمَيَّزُ بَيْنَ الْأَشْرَارِ وَالْأَخْيَارِ وَبَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَفَّارِ؛ (2) ای علی، تو قسمت کننده بهشت و دوزخی، و با محبت توست که نیکان از فاجران باز شناخته شوند و میان بدان و خوبان و مؤمنان و کافران تمیز داده شود.

مقامات قیامت، هفت مقام است که همه از افاضات وجود علی علیه السلام است که عبارتند از: لواء یا «پرچم» که حامل آن علی علیه السلام است، حوض که حضرت علی علیه السلام ساقی آن است، میزان که علی علیه السلام والی آن است، صراط که جواز عبور از آن با علی علیه السلام است، رجال اعراف که همان علی علیه السلام است، بهشت و جهنم که کلید آن دوه دست علی امیر المؤمنین علیه السلام می باشد.

در تبیین همین مقامات است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقْعُدُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْفِرْدَوْسِ وَهُوَ جَبَلٌ قَدْ عَلَا عَلَى الْجَنَّةِ وَفَوْقَهُ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ...؛ (3)

چون روز قیامت شود علی بن ابی طالب علیه السلام بر فردوس نشیند و آن کوهی است که بر بالای بهشت قرار گرفته و بر بالای آن عرش پروردگار عالمیان قرار دارد و

ص: 203

1- (1) امالی، شیخ صدوق، مجلس 39، صص 196-197.

2- (2) همان، مجلس 11، ص 41.

3- (3) ارشاد دیلمی، ص 235.

از دامان آن کوه، نهرهای بهشت جوشیده و در بهشت سرازیر می شود و جدای از هم جاری می گردند و آن حضرت بر کرسی ای از نور نشسته، و چشمه تسنیم در برابر او جاری است. هیچ کس از صراط عبور نکند، مگر آنکه براتی از ولایت او و ولایت خاندان او دارا باشد.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَوُضِعَ مِنْبَرٌ يَرَاهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ، فَيَصْعَدُ عَلَيْهِ رَجُلٌ...؛ (1)

چون روز قیامت فرا رسد منبری نهاده می شود که تمام خلایق آن را می بینند، پس مردی بر آن بالا رود و فرشته ای در طرف راست و فرشته ای در سمت چپ او بایستد، و آن که در سمت راست او ایستاده ندا دهد: ای آفریدگان! این علی بن ابی طالب است که هر که را بخواهد به بهشت وارد می سازد.

در روایتی از ابوسعید خدری چنین گزارش شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

... أَقْبَلُ أَنَا يَوْمَئِذٍ مُتَّزِرٍ بِرِيطَةٍ مِنْ نُورٍ، عَلَيَّ تَاجُ الْمُلْكِ وَ إِكْلِيلُ الْكِرَامَةِ، وَأَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَامِي...؛ (2) من در آن روز با لباسی از نور و تاج حکومت و افسر کرامت بر سر، به پیش آیم و برادرم علی بن ابی طالب با پرچم من «لوای حمد» پیشاپیش من حرکت می کند. بر آن پرچم چنین نوشته است: «معبودی جز خدای یکتا نیست، محمد و علی و شیعیان او رستگاران اند». چون بر پیامبران گذر کنیم آنان می گویند: «این دو فرشته مقرب اند که تا به حال آنها را نشناخته و ندیده بودیم» و چون از مقابل فرشتگان عبور کنیم آنان می گویند: «این دو پیامبر مرسل اند که تا به حال آنها را ندیده و نشناخته بودیم» و من می آیم و بر مقام خویش بالا می روم و علی هم به دنبال من است تا اینکه چون بر بالاترین درجه قرار گیرم و علی هم در مرتبه ای پایین تر از من بایستد و لوای حمد به دست اوست. در آن روز هیچ فرشته و پیامبر و صدیق و شهید و مؤمنی نماند، جز آنکه ساحت ما را ثنا گویند، و بگویند: «خوشا به حال این دو، چقدر نزد خدا گرامی اند!» آن گاه از سوی خداوند ندا آید آن گونه که همه پیامبران و خلایق بشنوند که این محمد صلی الله علیه و آله حبیب من و این علی ولی من است، خوشا به حال کسانی که او را دوست دارند و وای بر کسانی که با او دشمنی ورزند و بر او دروغ بندند.

ص: 204

1- (1) بصائر الدرجات، ص 414.

2- (2) همان، ص 416؛ تأویل الآیات، ص 152.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! در آن روز در جمع خلائق، کسانی که تو را دوست داشته و ولایت تو را پذیرفته اند روسفید و مسرورند و آنان که با تو دشمنی داشته و حقوق تو را ضایع کرده اند روسیاه و گام هایشان لرزان است.

در ادامه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در این میان دو فرشته پیش آیند یکی از آن دو «رضوان» خازن بهشت و دیگری «مالک» خازن دوزخ است. مالک می ایستد و رضوان نزدیک آمده می گوید: «سلام بر تو ای رسول خدا، من پاسخ او را داده، به او بگویم: ای فرشته چه زیبا و خوش بویی! تو که هستی؟ او پاسخ می دهد: من «رضوان» خازن بهشتم، رب عزت مرا امر فرموده که کلیدهای بهشت را نزد شما آورم. پس ای احمد! اینها را بگیر، من آن را گرفته، می گویم از پروردگارم پذیرفتم او را سپاس که آن را به من بخشیده، آن گاه آن را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام می دهم. رضوان باز می گردد و مالک پیش آمده می گوید: «سلام بر تو ای محمد، جواب سلام او را می دهم و به او می گویم چه زشت و بدبویی ای فرشته! تو که هستی؟ می گوید: من «مالک» خازن دوزخم. رب عزت مرا فرموده که کلیدهای دوزخ را نزد شما آورم. پس ای احمد! اینها را بگیر. می گویم این را از پروردگارم پذیرفتم، او را سپاس که آن را به من بخشیده، پس آن را به برادرم علی بن ابی طالب می سپارم.

در ادامه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ثُمَّ يَرْجِعُ مَالِكُ خَازِنُ النَّارِ وَيَقْبَلُ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ...»؛ مالک، خازن دوزخ باز می گردد و به سوی علی علیه السلام آمده، در این حال کلیدهای بهشت و دوزخ با علی علیه السلام است، او بر پشت دوزخ نشسته و لگام آن را به دست دارد،... در این حال دوزخ گوید: ای علی، از من بگذر که نور تو شعله مرا خاموش ساخته است. علی علیه السلام به دوزخ گوید: آرام باش، این شخص را بگیر و آن دیگری را رها ساز که اولی دشمن من و دومی دوست من است، و در آن روز جهنم، در برابر فرمان علی علیه السلام چون غلامی فرمان بردار و از تمام آفریدگان فرمان بردارتر است. (1)

در روایتی مفصل، مفضل از امام صادق علیه السلام می پرسد:

«لِمَ صَارَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بِنَ ابِي طَالِبٍ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟ قَالَ لِأَنَّ حُبَّهُ إِيْمَانٌ وَ

ص: 205

بُغْضَهُ كَفْرًا...؛ (1) چرا امیرالمؤمنین قسمت کننده بهشت و جهنم است؟ فرمود: چون محبت و دوستی علی علیه السلام ایمان و دشمنی آن حضرت کفر است...».

به هر روی، فروغ ولای علی علیه السلام در قیامت تجلی می کند؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُؤْتَى بِكَ يَا عَلِيُّ عَلَى عِجَلِهِ مِنْ نُورٍ وَعَلَى رَأْسِكَ تَاجٌ لَهُ أَرْبَعَةُ أَزْكَانٍ...؛ (2) چون روز قیامت شود یا علی! تو را بر مرکبی از نور می آورند؛ در حالی که تاجی چهار رکن بر سر داری، و بر هر رکنی سه جمله نگاشته است: معبودی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا و علی ولی خداست، آن گاه کلیدهای بهشت به تو داده شود، سپس کرسی ای که به کرسی کرامت معروف است برای تو برقرار می گردد و بر روی آن می نشینی سپس همه خلایق از اولین و آخرین در محضر تو جمع شوند. پس شیعیان را راهی بهشت و دشمنان را به جهنم می سپاری. بنابراین تو قسمت کننده بهشت و جهنمی، همانا رستگار گردید آن که تو را دوست داشته است و تباہ شد آنکه با تو دشمنی ورزید پس تو در آن روز امین خدا و حجت آشکاری.

امام صادق علیه السلام در حدیثی پرتوی دیگر از جمال حضرت علی علیه السلام را می نمایاند و به سلیمان یکی از اصحاب خود می فرماید:

ای سلیمان آنچه از علی علیه السلام رسیده باید گرفت و از آنچه نهی فرموده باید دست باز داشت. هر فضل و برتری که برای رسول خداست بر آن حضرت جاری است و رسول خدا صلی الله علیه و آله از تمام آفریدگان خدا برتر است. هر که بر علی علیه السلام عیب بگیرد بر خدا و رسولش عیب گرفته، و هر که در هر مورد خرد و کلانی دست رد بر او زند، در مرز شرک به خدا قرار گرفته است. امیرالمؤمنین همان باب خداست که جز از آن به سوی خدا راهی نیست و همان راه اوست که هر که به غیر آن چنگ زند هلاک گردد. حکم امامان پس از او، یکی پس از دیگری نیز همان است خداوند ایشان را ارکان زمین قرارداد و آنان حجت بالغه الهی بر موجودات روی زمین و زیر آن هستند.

ص: 206

1- (1) علل الشرایع، باب 130، ص 155، ح 1.

2- (2) امالی، شیخ صدوق، مجلس 95، ص 598.

آیا ندانستی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من تقسیم کننده میان بهشت و دوزخم، من فاروق اکبرم، من صاحب عصا هستم، تمام فرشتگان و روح بر ولایتم اقرار کردند همان گونه که به رسالت محمد صلی الله علیه و آله اقرار نمودند تمام مسئولیت های الهی رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر دوش او بود بر دوش من نهاده شده...» (1).

همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَا عَلِيُّ أَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِي، وَصَاحِبُ لَوَائِي، وَ مُنْجِزُ عِدَاتِي، وَ حَبِيبُ قَلْبِي، وَ وَارِثُ عِلْمِي وَ أَنْتَ مُسَدِّدُ مَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ أَنْتَ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى بَرِيَّتِهِ، وَ أَنْتَ زَكْنُ الْإِيمَانِ، وَ أَنْتَ مِصْبَاحُ الدُّجَى، وَ أَنْتَ مَمَّارُ الْهُدَى، وَ أَنْتَ الْعَلَمُ الْمَرْفُوعُ لِأَهْلِ الدُّنْيَا، مَنْ تَبِعَكَ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْكَ هَلَكَ، وَ أَنْتَ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ، وَ أَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، وَ أَنْتَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ...؛ (2) ای علی، تو صاحب حوض و صاحب پرچم منی، ادا کننده وعده ها، و محبوب قلب منی، وارث علم من هستی، ودایع و میراث پیامبران نزد توست، تو امین خدا در زمینی، و حجت خدا بر آفریدگانی، تو رکن ایمان و چراغ روشنگر تاریکی ها، و مشعل هدایتی، تو نشانه برافراشته برای اهل دنیایی، هر که از تو پیروی کند نجات یابد و هر که از تو تخلف ورزد هلاک گردد، تو راه روشن و صراط مستقیمی، تو پیشوای سپید چهرگانی، تو زعیم دینی و تو مولای آنی که من مولای او هستم، من مولای هر مرد و هر زن با ایمان بوده و تو نیز چنین می باشی!

دوست تو ولادتش پاکیزه است و دشمن تو ولادتش آلوده و ناپاک است، هیچ گاه پروردگارم مرا به آسمان بالا نبرد و با من سخن نگفت، مگر آنکه فرمود: ای محمد، علی را از جانب من سلام برسان و او را آگاه کن که وی پیشوای اولیا و نور اهل طاعت من است، پس گوارایت باد این کرامت یا علی!

به هر روی، کتاب فضل و کرامت علی علیه السلام بی پایان است.

ص: 207

1- (1) امالی، شیخ طوسی، ج 1، ص 209.

2- (2) امالی، شیخ صدوق، مجلس 50، ص 272.

از عین علی دیده ملت بیناست در لام علی لوای دولت بر پاست

گر چشمه رحمت طلبی ای نادم دریای علی طلب که دریا دریاست

### مشرق امامت و تجلی امام از نگاه علی علیه السلام

مکانت قدسی امامت از منظر علی علیه السلام همان افق اعلایی است که آفتاب نبوت از آن ساطع است. به بیان دیگر، مکانت امامت، قلّه غیرقابل فتحی است که چشم خرد مردم از نگاه بر ستیغ آن عاجز و ناتوان است.

امام در تبیین مقام و منزلت امام به طارق بن شهاب چنین می فرماید:

أَلِإِمَامٍ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ حُجْبَةُ اللَّهِ، وَ وَجْهُ اللَّهِ، وَ نُورُ اللَّهِ، وَ حِجَابُ اللَّهِ وَ آيَةُ اللَّهِ...؛ (1) امام کلمه خدا، حجت و دلیل خدا، وجه خدا، نور خدا، حجاب و آیت خداست. خداوند او را انتخاب می کند و آنچه بخواهد در او قرار می دهد و به این سبب اطاعت او را واجب می شمارد و او را بر تمام آفریدگانش ولایت می بخشد؛ پس او ولی خدا در آسمان ها و زمین است. خداوند از تمام بندگانش بر این ولایت، عهد و پیمان گرفته است. هر که بر او پیشی گیرد به خداوندی که فوق عرش مستقر است کفر ورزیده است، پس امام آنچه خدا بخواهد می کند و هرگاه خدا بخواهد می خواهد، و بر بازوی او نگاشته: (وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا) 2 پس او مصداق بارز صدق و عدل است.

عمودی از نور از زمین تا آسمان برای او نصب می گردد که اعمال بندگان را در آن می بیند؛ لباس هیبت به اندامش پوشیده شود و ضمائر بندگان را می داند؛ از غیب آگاهی دارد؛ حقّ تصرف مطلق به او داده شده؛ آنچه را که میان مشرق و مغرب واقع است می بیند؛ چیزی از عالم (ملک) ملکوت بر او پوشیده نیست و به گاه ولایت، آشنایی با زبان پرندگان به او عطا می گردد «فَهَذَا الَّذِي يَخْتَارُهُ اللَّهُ لِرُوحِيهِ، وَ يَرْتَضِيهِ لِغَيْبِهِ، وَ يُؤَيِّدُهُ بِكَلِمَتِهِ، وَ يُلْقِنُهُ حِكْمَتَهُ، وَ يَجْعَلُ قَلْبَهُ مَكَانَ مَشِيئَتِهِ...»

پس این است آن کسی که خداوند برای اجرای وحی خود برمی گزیند، برای غیب خود می پسندد، به کلمه خود تأییدش می کند، حکمت خود را تلقینش می نماید، قلب او را مکان

ص: 208

مشیت خود قرار می دهد، آوای سلطنت او را سر می دهد، برای حکومت او اعتراف می گیرد و به اطاعت و فرمان برداری از او حکم می فرماید.

و ذَلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَةَ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مَنْزِلُهُ الْأَصْفِيَاءِ، وَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِ اللَّهِ، فَهِيَ عِصْمَةٌ وَ وِلَايَةٌ وَ سُلْطَنَةٌ وَ هِدَايَةٌ...؛ زیرا امامت، میراث پیامبران و منزلت برگزیدگان و خلافت خدا و رسولان الهی است. امامت، عصمت است و ولایت، سلطنت است و هدایت، امامت، متمم دین و رجحان موازین است. امام راهنمای قاصدان، منار هدایت یافتگان، راه سالکان، و خورشید تابان دل های عارفان است، ولایتش سبب نجات، اطاعتش در زمان حیات واجب، و توشه ای برای پس از مرگ است.

موجب عزت مؤمنین و شفاعت گنه کاران و نجات دوستان و رستگاری پیروان است. زیرا ولایت رأس اسلام، کمال ایمان، شناخت حدود و احکام و بیان حلال از حرام است. بنابراین: فَهِيَ رُتْبَةٌ لَا يَنَالُهَا إِلَّا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ قَدَّمَ، وَ وِلَاةٌ وَ حَكْمَةٌ؛ رتبه ای است عالی که کسی بدان دست نیازد، و خدا ولی را برگزیده و مقدم می دارد و ولایت داده و حکومت بخشیده است.

این مکانت عالی چنین است:

فَالْوِلَايَةُ هِيَ حِفْظُ الثُّغُورِ، وَ تَدْبِيرُ الْأُمُورِ، وَ هِيَ تَعَدُّدُ الْأَيَّامِ وَ الشُّهُورِ؛ پس ولایت حفظ مرزها، تدبیر کارها و تنظیم ایام و ماه هاست، امام، آب گوارا هنگام تشنگی و چراغ هدایت است، امام از گناهان پاک و از نهران ها آگاه است، امام، خورشید تابنده نور بر بندگان است، لذا دست ها و دیده ها به آن نرسند و این آیه (وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ) 1 به این حقیقت اشاره دارد. منظور از «مؤمنان» علی علیه السلام و خاندان او هستند، پس عزت از آن پیامبر و خاندان اوست که تا پایان روزگار از هم جدا نمی شوند. آنان رأس دایره ایمان، محور وجود، آسمان جود، شرف موجود، شعاع خورشید شرف و نور ماه، و اصل عزت و مجد، و مبدأ معنا و مبنای آن اند: فَالْإِمَامُ هُوَ السَّرَاحُ الْوَهَّاجُ، وَ السَّبِيلُ وَ الْمِنْهَاجُ، وَ الْمَاءُ الثَّجَاجُ، وَ الْبَحْرُ الْعَجَّاجُ، وَ الْبَدْرُ الْمُشْرِقُ...؛

امام چراغ روشن، راه روشن به سوی خدا، آب ریزان، دریای خروشان، ماه تابان، حوض سرشار، راه روشن، ابر بارنده، باران جاری، بدر کامل، دلیل فاصل و قاطع، آسمان سایه افکن، نعمت بزرگ، دریایی که ته نگیرد، شرافتی که به وصف در نیاید، چشمه جوشان، باغ پر باران، شکوفه خوشبو، بدر زیبا، نور تابنده، بوی منتشره، عمل صالح، تجارت سودمند، طبیب مهربان، پدر دلسوز، پناه بندگان در حوادث کوبنده، حاکم و فرمانده، بازدارنده، امیر خدا بر خلائق، امین او بر حقایق، حجت خدا بر بندگان، راه پهناور او در زمین و بلادش، پاک از گناهان، دور از عیب ها، آگاه بر غیب ها؛ ظاهرش امری است که به دست نیاید، باطنش غیبی است که درک نشود، یگانه روزگار خود است، خلیفه خدا در نهی و امر اوست، نظیری برایش یافت نشود و بدیلی در برابر او نیاید: فَمَنْ ذَا يَنَالُ مَعْرِفَتَنَا، أَوْ يَبِيَّنَ دَرَجَتَنَا، أَوْ يَشْهَدُ كِرَامَتَنَا، أَوْ يُدْرِكُ مَنْزِلَتَنَا؟ حَازَتِ الْأَلْبَابُ وَالْعُقُولُ، وَ تَاهَتِ الْأَفْهَامُ فِيمَا أَقُولُ...؛

پس کیست که به معرفت ما دست یابد، یا بیان درجه ما تواند، یا کرامت ما را شاهد باشد، یا منزلت ما را دریابد؟ عقل ها و خردها متحیر و سرگردان و فهم ها در آنچه می گویم سرگشته اند. بزرگان کوچک، دانشمندان نارسا، شاعران گنگ، زبان آوران لال، سخن گویان کند و شیوایان ناتوان اند. زمین و آسمان عاجز از توصیف شأن اولیاء هستند.

مگر می شود شناخت و توصیف کرد، یا دانست و فهمید یا درک کرد و به دست آورد: شَأْنُ مَنْ هُوَ نَقْطَةُ الْكَائِنَاتِ، وَ قُطْبُ الدَّائِرَاتِ، وَ سِرُّ الْمَمَكِنَاتِ، وَ شِعَاعُ جَلَالِ الْكِبْرِيَاءِ...؛ شأن کسی را که نقطه پرگار آفرینش است، و محور دایره کون است، و سر امکان ممکنات است، و شعاع جلال کبریایی حق است. و شرف زمین و آسمان است؟ مقام آل محمد صلی الله علیه و آله والاتر است از وصف توصیف کنندگان و ستودن ستایشگران، و از اینکه احدی از جهانیان با آنان مقایسه گردد.

چگونه ممکن است و حال آنکه آنان: وَ هُمُ النَّوْرُ الْأَوَّلُ، وَ كَلِمَةُ الْعُلْيَا...؛ نور نخستین و کلمه برتر خدایند،... پس کجا می توان از آنان خبر داد و عقل ها کجا می توانند فتح این قلل بنمایند و کیست که آنان را بشناسد و کیست که آنان را توصیف نماید؟ پندارند که این مقام در غیر آل محمد قرار دارد، دروغ گفته اند و گام هایشان لغزیده است. گوساله را پروردگار خود و شیطان را حزب خود گرفتند و این همه به خاطر ناسازگاری با اهل بیت برگزیدگی و خانه عصمت و پاکیزگی بوده و از روی حسادت با معدن رسالت و



حکمت بود، شیطان کردارشان را در نظرشان زیبا نشان داد: **فَتَبَّأَ لَهُمْ وَ سَحَفًا، كَيْفَ اخْتَارُوا إِمَامًا جَاهِلًا، عَابِدًا لِلْأَصْدِ نَام...**؛ پس مرگ و نفرین باد بر ایشان، چگونه پیشوایی نادان و مشرک و ترسو در میدان جنگ را برگزیدند. امام باید دانا و دلیر باشد، در حسب از همه برتر و در نسب همانندی نداشته باشد، پس امامت کوی فرزند است که بر بام خاندان قریش و شریف هاشم و وارث و یادگار ابراهیم، فروزان است و زلالی جوشان و جاری از چشمه کرامت است؛ گوهری از جان رسول و سرشتی از خشنودی خداست.

پس او شرفی از اشراف، و شاخه ای از عبد مناف است. عالم و آگاه به سیاست و قائم به ریاست و واجب الطاعه تا روز قیامت و شفاعت است.

خداوند متعال راز خود را در او نهاده و زبانش را بدان روان و گویا ساخته است؛ پس او معصومی است موفق، و شجاع و دانا است.

ای طارق! امامت را رها کردند و از هوای خود پیروی نمودند:

(مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ)؛ (1)

(و کیست ستمگر و گمراه تر از آن کسی که راه هدایت خدا را رها کرده و از هوای نفس خود پیروی کند).

وَ الإِمَامُ - یا طارق - بَشَرٌ مَلَكِيٌّ، وَ جَسَدٌ سَمَاوِيٌّ، وَ أَمْرٌ إِلَهِيٌّ، وَ رُوحٌ قُدْسِيٌّ، وَ مَقَامٌ عَلِيٌّ، وَ نُورٌ جَلِيٌّ، وَ سِرٌّ خَفِيٌّ...؛ ای طارق! امام بشری فرشته خصال و جسدی آسمانی است، فرمان الهی، و روحی قدسی است، مقامی عالی و نوری آشکار و سری پنهان است. او فرشته سرشت و الهی صفات است، زیبایی های او بسیار، و عالم به امور غیب و پنهان است. از سوی پروردگار جهانیان ممتاز، و از سوی پیامبر صادق و امین، تعیین گردیده است؛ و این امور همگی برای آل محمد صلی الله علیه و آله بوده و احدی در آن با ایشان شریک نیست.

آل محمد! معدن تنزیل و معنای تأویل قرآن اند، خاصان پروردگار جلیل، و فرود آمد جبرئیل امین اند، پاکان و برگزیدگان خدا و رمز و راز و کلمه اویند، درخت نبوت، معدن جوانمردی و فرزاندگی، سرچشمه سخن، و منتهای راهبری، و نشانه محکم رسالت و نور

ص: 211

جلال اویند، جنب خدای متعال، و امانت او، تجلی گاه کلمه الله، و کلید حکمت خدایند، چراغ های رحمت خدا و چشمه های نعمت و سیل «إلی الله» اند، چشمه سلسبیل، میزان درستی، روش استوار و ذکر حکیم اند، آنان نور ازلی قادر ذوالجلال اند، آنان، اهل بزرگداشت و کرامت و ارزش نهادن و پیش داشتن و برتری دادن هستند، جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و فرزند «پیامبر»، رأفت و مهربانی اند، امینان خداوند والا و بزرگند:

(ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ (1)

(فرزندانی که برخی از برخی دیگرند و خدا شنوای داناست).

امامان: أَلْسِنَامُ الْأَعْظَمِ، وَالطَّرِيقُ الْأَقْوَمُ، مَنْ عَرَفَهُمْ وَأَخَذَ [عَنْهُمْ فَهُوَ] مِنْهُمْ، وَإِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: (فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ (2)

آنان قلّه بس بلند و سرفراز و راه بسیار استوارند، هر کس ایشان را بشناسد و معارف خویش از آنان بگیرد در زمره آنان خواهد بود و این آیه شریفه به آن اشاره دارد که: (... پس هر کس از من پیروی کند از من است).

خداوند ایشان را از نور عظمت خود آفرید و کار مملکت خویش به آنان سپرد؛ پس ایشان سیدّ مخزون خدا و دوستان مقرب اویند، و حقیقت فرمان «کن و فیکون» خدایند، نه بلکه خود «کاف و نون» کن خدای متعال اند. به سوی خدا دعوت می کنند و از جانب او سخن می گویند، و به امر او عمل می کنند، دانش پیامبران در برابر دانش ایشان، سیدّ و راز اوصیا در برابر سرّ ایشان، و عزّت اولیاء در برابر عزت ایشان، چون قطره ای در برابر دریا و موری در بیابان است. تمام آسمان ها و زمین نزد امام چون دست و کف اوست که پشت و رو و ظاهر و باطنش را می شناسد.

چرا امام چنین است؟ زیرا خداوند علم آنچه بوده و خواهد بود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخت و این میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله به عترت و آل او رسید. هر که این حقیقت را انکار کند مورد نفرین خدا و لعنت لعنت کنندگان قرار خواهد گرفت.

ص: 212

1- (1) سوره آل عمران، آیه 34.

2- (2) سوره ابراهیم، آیه 36.

چرا امام باید همه چیز را بداند؟: وَ كَيْفَ يَفْرِضُ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةَ مَنْ يُحِبُّ عَنْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟! چگونه خداوند اطاعت کسی را بر بندگانش واجب فرماید، در حالی که ملکوت آسمان ها و زمین را از او پوشیده داشته باشد؟

سخن آل محمد صلی الله علیه و آله هفتاد گونه توجیه می شود، و آیه ای در کلام حکیم «قرآن» آمده که در آن نامی از چشم و صورت و دست برده شده که منظور و مراد از آن شخص ولی است؛ زیرا «ولی» جنب خدا و وجه خداست، مقصود آنکه ولی، علم خدا، چشم خدا و دست خداست، چون ظاهر آنان، باطن صفات ظاهر، و باطنشان ظاهر صفات باطن است، پس ایشان ظاهر باطن و باطن ظاهرند و به همین مقصود اشاره می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخن خویش که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عَيْنًا وَ آيَادِي، أَنْتَ يَا عَلِيٌّ مِنْهَا؛ به راستی خدا را چشم و دست هایی است که تو ای علی یکی از آنها هستی».

در ادامه این توصیف آسمانی از مکانت امامت و امام، حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«فَهُمُ الْجَنُّبُ الْعَلِيُّ وَ الْوَجْهُ الرَّضِيُّ» (1)؛ پس ایشان جنب بلند مرتبه، و چهره خشنود خداوندند، زلال سیراب کننده و راه راست، و وسیله به سوی اویند. راه نیل به عفو و بخشش خدا، و سرّ واحد و احدند؛ بنابراین هیچ یک از آفریدگان با آنان قابل قیاس نمی باشند. آنان خاصان خدا و برگزیدگان او هستند، سرّ خدای جزا دهنده و کلمه الله اند، باب ایمان و کعبه آن، و حجت خدا و راه روشن او می باشند.

نشانه های هدایت و پرچم آن هستند، فضل خدا و رحمت اویند، بصیرت کامل، و حقیقت آن می باشند، راه حق و عصمت او و مبدأ و آغاز وجود و غایت و نهایت آن اند، قدرت پروردگار و مشیت او بوده، و «أُمُّ الْكِتَابِ» و نهایت آن و فصل الخطاب و دلالت آن می باشند، گنجینه داران وحی و حافظان قرآن و امینان ذکر و مفسران و ترجمان آن هستند، معدن تنزیل و نهایت قرآن اند (2).

این است سیمای ملکوتی امام و مکانت امامت و ولایت که از هر افقی از آن هزاران آفتاب مجد و عظمت ساطع و فروزان است و حکیمان و بزرگان عرصه خرد از درک و فهم آن عاجز و حیران اند.

ص: 213

1- (1) بحار الانوار، ج 25، صص 169-174، ح 38؛ مشارق الانوار، صص 114-117.

2- (2) همان.

به پاسداشت همین مکانت آسمانی است که امام باقر علیه السلام فرمود:

كَمَا لَا يُقَدَّرُ عَلَىٰ صِفَةِ اللَّهِ كَذَلِكَ لَا يُقَدَّرُ عَلَىٰ صِفَتِنَا...؛<sup>(1)</sup> همان گونه که قدرت و احاطه بر صفات خدا و تبیین آن صفات ممکن نیست تبیین و توصیف مقام و مکانت امام نیز مقدور نمی باشد، چون امام مظهر کامل و اتم صفات خداوند متعال است.

و به قول مولانا:

هر هنر کاوستا بدو معروف شد جان شاگردان بدو موصوف شد<sup>(2)</sup>

آنان به اخلاق الله آراسته، و مظاهر تجلیات حضرت حق اند و درباره آنان باید چنین سرود:

رنگ آهن محور رنگ آتش است ز آتشی می داند و آتش وش است

چون به سرخی گشت همچون زرکان پس أنا النار است لافش بی زبان

شد ز رنگ و طبع آتش محتشم گوید او من آتشم من آتشم

صبغه الله هست خم رنگ هو پیسه ها<sup>(3)</sup> یک رنگ گردد اندر او<sup>(4)</sup>

حضرت علی علیه السلام در تبیین مقام و جلالت آل محمد صلی الله علیه و آله می فرمایند:

... لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا، هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ...؛

تخم گناه کشتند و آب فریب به پای آن هشتند و شکنجه و عذاب درو کردند، و بدین حقیقت نرسیدند که از این امت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت، و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در رتبت آنان داشت، که آل محمد صلی الله علیه و آله پایه دین و ستون یقین اند، هر که از حد درگذرد به آنان باز گردد، و آن که وامانده، بدیشان پیوندد. حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر

ص: 214

1- (1) اصول کافی، ج 2، ص 180.

2- (2) مثنوی، دفتر اول، ص 128، ش 2829.

3- (3) چیزهای رنگارنگ.

4- (4) مثنوی، دفتر دوم، ص 223، ش 1350-1345.

مخصوص آنان. اکنون حق به خداوند آن رسید و رخت بدانجا که بایسته اوست رسید. (1)

و حافظ نیکو سروده:

آه از دست صرافان گوهر ناشناس هر زمان خرمهره را با دُر برابر می کنند (2)

مولوی نیز در تبیین این حقیقت می گوید:

گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خواهیم و خور

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

اشقی را دیده بینا نبود نیک و بد در دیده شان یکسان نمود

همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند (3)

حضرت امیر علیه السلام در بیانی دیگر می فرمایند:

مَوْضِعٌ سِرٌّ، وَ لَجَأٌ أَمْرِهِ، وَ عَيْبُهُ عِلْمُهُ، وَ مَوْئِلٌ حُكْمُهُ، وَ كُھُوفٌ كُتْبُهُ، وَ جِبَالٌ دِينُهُ...؛ آنان رازداران پیامبرند و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه برده است. مخزن علم پیامبرند و بیانگر احکام شریعت، قرآن و سنت نزد آنان در امان است و چون کوه افراسنه دین را نگهبان اند، پشت اسلام بدانها راست و ثابت و پایرجاست. (4)

همین حقیقت در سروده شیخ محمد شبستری می درخشد:

نبی چون آفتاب آمد ولی ماه مقابل گردد اندر لی مع الله

نبوت در کمال خویش صافی است ولایت اندر او پیدانه مخفی است

ولی از پیروی چون همدم آمد نبی را در ولایت محرم آمد

بود تابع ولی از روی معنی بود عابد ولی در کوی معنی (5)

ص: 215

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 2، ص 3.

2- (2) تفسیر نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، ج 2، ص 282.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 13، ش 260 تا 265.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 2، ص 9.

5- (5) گلشن راز، ص 80.

وَأَسْفَا! ای کاش بعد از غروب آفتاب نبوت، ماه تابان امامت بر آسمان اسلام می درخشید و بر دامان امت اسلام نور می افشاند، آن گاه تأویلی از این آیات: (وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا \* وَ الْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا \* وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا) 1 تجلی می کرد. روز روشن امت اسلامی فرا می رسید، علی علیه السلام بر کرسی زعامت و رهبری اسلام برقرار، و رود نور اخلاق و فرهنگ و دانش و بندگی خدا بر امت جاری می گشت. اگر چنین شده بود تاریخ اسلام به گونه ای دیگر تدوین می گشت و امروز و دیروز، جهان در دوزخ ستم و بیداد ستمگران نمی سوخت.

علی علیه السلام مخزن اسرار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و باب علم او بود. به قول ناصر خسرو:

در بود مر مدینه علم رسول را زیرا جز او نبود سزای امامتش

گر علم بایدت به در شهر علم شو تا بر دلت بتابد نور سعادتش

گنج خدای بود رسول و ز خلق او گنج رسول خاطر او بود و فکرش

آل پیمبر است تورا پیشرو کنون از آل او متاب و نگهدار حرمتش (1)

و همو سروده:

مر تورا در حصن آل مصطفی باید شدن تا ز علم جد خود بر سرت در افشان کنند

خانه های علم یزدانند ایشان زین قبل گرد ایشان عاقلان همواره می جولان کنند

حجتان دست رحمان از امام روزگار دست اگر خواهند در تأویل بر کیوان کنند

حجت و برهان دین از حجتان او شنو زآنکه این دیوانگان دعوی بی برهان کنند (2)

و باید همه بگوئیم

ره سر یزدان که داند پیمبر پیمبر سپرده است این سر به حیدر

عیبه اسرار نبی بد علی روی سوی عیبه اسرار کن (3)

به هر روی، افق برین جلالت و عظمت عترت در سخن مولا- علی علیه السلام می درخشد؛ گاه آنان را درهای حکمت الهی دانسته و فرموده اند:

ص: 216

1- (2) دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو، صص 214-215.

2- (3) همان، ص 106.

3- (4) نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 30.

«وَعَدَدْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْوَابَ الْحِكْمِ، وَضِيَاءَ الْأُمْرِ؛ (1) درهای حکمت الهی نزد ما اهل بیت گشوده و چراغ دین با راهنمایی ما فروخته است.»

علم را از جایگاه او بجوی سر بتاب از عمرو و زید و قال قال

قال اول جز پیمبر کس نگفت وانگهی زی آل او آمد مقال

جز که زهرا و علی و اولادشان مر رسول مصطفی را کیست آل (2)

همچنین در سخنی دیگر، راهشان را بالنده و راه رستگاری توصیف می فرماید:

... فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَ مَوْتُ الْجَهْلِ، هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ صَمَتْهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ...؛ (3) پس رستگاری را نزد کسانی جوید که اهل آن اند و آنان از خاندان پیامبرند که دانش به آنان زنده است و نادانی به دانش آنان مرده، آنان که حکمشان شما را از دانش آنان خبر دهد و خاموشی شان از گفتار، و نهان آنان از ظاهرشان پدیدار، نه با دین مخالفت دارند و نه در آن خلاف آرند، دین میان آنان گواهی است راست، و خاموشی گویاست.

طوطی از خاموشی آینه می آید به حرف

مهر خاموشی به لب زن تا به دل گویا شوی (4)

امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنی دیگر، شکوه و مجد آل الله را می نمایاند و می فرماید:

نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ، وَ مَحْطُّ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ يَنَابِيعُ الْحُكْمِ...؛ (5)

ما شاخسار درخت نبوتیم، و جایگاه فرود رسالت، جای آمد و شد فرشتگان، و کان های دانش و چشمه سارهای بینشیم، یاور و دوست ما امید رحمت جوید، و دشمن کینه جوی ما انتظار قهر و سطوت، هر که اوج و عروج می طلبد، و راه سعادت و رستگاری می طلبد، و فروغ نور آرزومند است، باید به ریسمان آل الله تمسک جوید و راه بالنده بندگی خدا پوید.

ص: 217

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 120، ص 118.

2- (2) دیوان ناصر خسرو، ص 240.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 147، ص 144.

4- (4) دیوان صائب تبریزی، ص 863.

5- (5) نهج البلاغه، خطبه 109، ص 106.

فیض کاشانی این حقیقت را چنین زمزمه می کند:

ولای آل پیغمبر بود معراج روح من به جز این آسمان ها آسمانی کرده ام پیدا

به جبل الله مهر اهل بیت است اعتصام من برای نظم ایمان ریسمانی کرده ام پیدا

زمهر حق شناسان هر چه خواهم می شود حاصل درون خویشتن گنج نهانی کرده ام پیدا

سخن های امیرالمؤمنین دل می برد از من ز اسرار حقایق دل ستانی کرده ام پیدا

کلامش بوی حق بخشید مشام اهل معنی را ز گلزار الهی بوستانی کرده ام پیدا

به خاک درگه آل نبی پی برده ام چون فیض برای خود ز جنت آستانی کرده ام پیدا(1)

آن حضرت در بیانی دیگر آل رسول را چنین می ستاید: «نَحْنُ الشُّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ...»؛ (2) ما خاصان و یاوران و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم. در خانه ها جز از درهای آن نتوان وارد شد و آن که جز از در به خانه درآمد به دزدی نام گرفت».

در ادامه نیز می فرماید: «فِيهِمْ كَرَامَةُ الْقُرْآنِ، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ، إِنَّ نَطْقُوا صَدَقُوا...»؛ (3) آنان مصداق آیت های بلند قرآن، و گنجینه های خدای رحمان اند، اگر سخن گویند جز راست نگویند و اگر خاموش مانند بر آنان پیشی نجویند».

به هر روی، آنان که عترت را رها کرده، به بیراهه رفتند سرنوشتی شوم برای خود رقم زدند.

علی علیه السلام در سخنی دیگر می فرماید:

فَأَيْنَ تَذَهَّبُونَ وَ أَيْ تُوْفِكُونَ، وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ، بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِترَةُ نَبِيِّكُمْ، وَ هُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَ رِدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ...؛ (4) پس کجا می روید و کی باز پیامبرتان میان شماسست؛ همان ها که

ص: 218

1- (1) دیوان فیض کاشانی، ص 261.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 154، ص 152.

3- (3) همان.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 87، ص 70.



زامداران حق و یقین و پیشوایان دین اند، و با ذکر جمیل و گفتار راست قرین اند. پس همچون قرآن، حرمت آنان را نیک در دل بدارید و چون شتران تشنه که به آب گاه می روند روی به آنان آرید.

یاری ندهد تو را بر این دیو جز طاعت و حب آل یاسین

گرد دل خود ز دوستی شان بر دیو حصار ساز و پرچین

در باغ شریعت پیامبر کس نیست جز آل او دهاقین(1)

حافظان و باغبانان بوستان باطراوت اسلام، آل رسول اند؛ آنان که نگهبانان شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و هادیان به سوی خدایند. آنان از نفوذ و ورود دیو و دد به حریم اسلام جلوگیری کرده، آن را از دستبرد خائنان به کیان و میراث اسلام ممانعت می نمایند، و چون چراغ های فروزنده افق فراروی امت را نوربان می کنند و شیاطین را با شهاب علم و عصمت خود از آسمان اسلام می رانند.

آل پیامبر است تو را پیش رو کنون از آل او متاب و نگه دار حرمتش(2)

نخستین امیر خاندان عترت، علی علیه السلام است او که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بی نظیر و بی مانند بود. شخصیتی که مظهر عجائب و مشرق صفات و اسماء خداوند است. آن نان و خرما به دوش نیمه شب کوچه های کوفه و مدینه که از سر یتیم، غبار غم می زدود، و با نابینا می نشست و رازدار مساکین بود، و از سوی دیگر، سیمای زیبایش در ملکوت، قدسیان را نورباران می ساخت و فرشتگان به زیارت جمالش شرفیاب می شدند. گاهی با فروغ تسبیح لبانش، بهشت نورباران می گشت و گاه دیگر با بوسه بر چهره یتیمی، موج شادی بر گونه معصوم آن کودک جاری می ساخت.

همانا او که ذکر و نامش عبادت است؛ «ذکر علی عباده»(3) به راستی چه کسی او را شناخت و می شناسد؟ آیا جز خدا و پیامبرش کسی او را شناخت، هرگز! آن قدیس عرصات قدوسی، و پرورنده ارواح جبروتی، و شاهد حقانیت هدایت قرآنی، و چکیده رسالت

ص: 219

1- (1) دیوان ناصر خسرو، ص 312.

2- (2) همان، ص 214.

3- (3) کنز العمال، ج 11، ص 601.

محمدی، آن محراب تعبد خون در اثر فجر سبوحی، و دست های خشن کارگرانه در نخلستان وقفی، آن دوش خسته از حمل خوراک برای کودکان یتیم کوفی و مساوات گری بی مانند در تاریخ همه ارزش های بشری، و فریاد عدالت انسانی از نای مجروح تاریخ، آن تنها پناه همه بی پناهان و آن تابش عدالت در لحظه های حضور هستی!

او که «عکرمه» در شناسی می گوید: «برای علی علیه السلام منقبت و فضیلتی است که اگر آن را بگویم زمین و آسمان را لبریز می کند»<sup>(1)</sup>.

ابن عباس نیز می گوید: «علی امیر مؤمنان قرآن است، ما فی القرآن آیه: (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) إِلَّا وَ عَلِيٍّ أَمِيرًا»<sup>(2)</sup>.

و نیز همو گوید: «لَقَدْ سَبَقَتْ لِعَلِيِّ مِنْ سَوَابِقَ مَا لَوْ أَنَّ وَاحِدَةً مِنْهَا قُسِّمَتْ بَيْنَ الْجَمِيعِ الْخَلَائِقِ لَأَوْسَعَهُمْ خَيْرًا»<sup>(3)</sup>.

او که احمد بن حنبل در توصیفش گوید: «برای هیچ یک از اصحاب همانند علی علیه السلام فضائل و مناقب ذکر نگردیده است»<sup>(4)</sup>.

خلیل بن احمد نحوی در ستایش او می گوید:

چه بگویم پیرامون شخصیتی که دشمنان بر پایه کینه توزی و حسدورزی، و دوستانش به خاطر ترس از جان و مال و آبرو، در کتمان فضایل و برتری های او کوشیدند. با این وجود، فضایل بی شمار آن حضرت پهنه و گستره جهان را فرا گرفته است. و همین در مجد و عظمت او کافی است: «إِسْتِغْنَاءُهُ عَنِ الْكُلِّ وَ احْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ، دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ إِمَامُ الْكُلِّ»<sup>(5)</sup>؛ نیاز همگان به او و بی نیازی آن حضرت از همه، برهان امامت و پیشوایی اوست بر همه.

به راستی، اگر تقمص جابرانه رخ نمی داد و ردای خلافت بر دوش آن حضرت آراسته می شد، امت اسلامی راه رشد و بالندگی را می پیمود و جامعه بی مانند اسلامی با تکیه بر فرهنگ غنی اسلام شکل می گرفت.

ص: 220

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، ص 37.

2- (2) همان، ص 36.

3- (3) همان، ص 34.

4- (4) همان، ص 31.

5- (5) تأسیس الشیعه، سید حسن صدر، ص 150.

حضرت فاطمه علیها السلام در جمع زنان مهاجر و انصار که به عیادتش شرفیاب شده بودند با حسرت تمام و سوز مدام، پرتوی از حقیقت علوی را نمایاند و فرمود:

وَيَا لِلَّهِ لَوْ تَكَافَوْا عَن زِمَامٍ بَدَّدَهُ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَسَارَ بِهِمْ سَدِيرًا سَبْحًا لَا يَكْلُمُ خَشَاشُهُ...؛ (1) به خدا سوگند! اگر مسلمانان پای در میان می نهادند و علی را بر کاری که پیامبر صلی الله علیه و آله بر عهده او نهاد، می گذاشتند، آن حضرت به آسانی ایشان را به راه راست می برد و حق هر یک را به او می سپرد؛ آن گونه که کسی زیانی نیند و هر کس آنچه کشته است بچیند. تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیراب گشته و زبونان در پناه صولت او دلیر می گشتند. اگر چنین می کردند، درهای برکت و رحمت از زمین و آسمان بر آنان باز می گشت. (2)

اما نکردند و به زودی به کیفر آنچه کردند آنان را عذاب خواهند فرمود. (3)

منظور حضرت فاطمه علیها السلام از این کلام این است که اگر مسلمانان از تأسیس سقیفه و تقمص غاصبانه جلوگیری می کردند و سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو حکومت علی علیه السلام بر مردم سایه می افکند، آن حضرت جامعه را بر محور عدل و حق و اخلاق بر پا می کرد؛ جامعه ای که مردم در آن راه راست پویند و با تمام وجود حق جویند. در این صورت زلال پارسایی، خردورزی و بندگی خدا بر آنان جاری می گشت و دولت ایمان بر پا می شد و صاحبان حق به حقوق خود می رسیدند. در چنین جامعه ای و در پناه صولت و دولت علوی، روح مردانگی و فرزاندگی بر جامعه حاکم می شد و زبونان در سایه سار حکومتش خلعت مردانگی و دلیری بر تن می کردند. حضور آن حضرت بر کرسی خلافت اسلامی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، رود نور جاری از مطلع نبوت و سرچشمه وحی را بر مردم روان می داشت و به پاسداشت آن دولت ایمان، درهای برکت و رحمت از زمین و آسمان بر آنان گشوده می گشت و آنگونه که قرآن می فرماید:

ص: 221

1- (1) بلاغات النساء، ص 20، معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص 355 با کمی تفاوت.

2- (2) اشاره به، آیه 96 سوره اعراف.

3- (3) زندگانی فاطمه زهرا، سیدجعفر شهیدی، ص 151.

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا) 1 طنین دلربای این آیه، آرام بخش جان مؤمنان می گشت. ولی افسوس که او را تکذیب کردند و به سوی غیر او خرامیدند و مسیری را برگزیدند که حوادث خونبار آن، سیمای تاریخ اسلام را خونین ساخت.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فضا آرام بود. مسلمانان در پرتو تعالیم رسول خدا صلی الله علیه و آله راه اسلام را پیموده و به اخلاق اسلامی آراسته بودند. علی علیه السلام می توانست راه و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله را ادامه دهد. به همین دلیل در آن روزگار، خواهان خلافت شد و به بنیانگذاران سقیفه اعتراض کرد و حق خود را مطالبه نمود، ولی بعد از «تقمص» و بروز بدعت ها و کج روی ها و نفوذ فرهنگ اشرافیت و دل سپردگی مسلمانان به دنیا و زر و زور و تزویر آن، و عیاشی عربی قریشی در میان مسلمانان، دیگر مجالی برای استمرار روش رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی نمانده بود، از این رو هنگامی که مردم برای بیعت هجوم آورده بودند، آن حضرت فرمودند:

أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَى الْحَبَّةَ، وَ بَرَأ النَّسَمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِر... ؛ به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر این بیعت کنندگان نبودند و یاران، حجت را بر من تمام نمی نمودند، و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برنتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم و چون گذشته خود را به کناری می داشتم و می دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی گذارم. (1)

### بازگشت به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله

به هر حال، آن حضرت برای احیای روش بالنده و متعالی رسول خدا صلی الله علیه و آله و اعتراض بر کج روی های حاکمان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله - که براساس رأی گرایی و اجتهاد در مقابل نص، حکومت می کردند - خلافت را پذیرفت و پرچم مخالفت خود را برافراشت و عمل به قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را منهج و روش حکومتی خود اعلام داشت.

ص: 222

روز بعد از بیعت، امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر رفت و فرمود: «وَإِنِّي حَامِلُكُمْ عَلَىٰ مَنْهَجِ نَبِيِّكُمْ...»؛ (1) من شما را به راه و آیین رسول خدا بازگردانده، هدایت می‌کنم».

باری تحولی بزرگ و انقلابی عظیم فراروی علی علیه السلام قرار داشت که باید به آن قیام می‌نمود و روزهای سختی را باید در زندگی سیاسی خود سپری می‌کرد، مردم هم در آزمایشی بزرگ قرار گرفته بودند و باید غربال می‌شدند.

از این رو آن حضرت در بیانی فرمود:

أَلَا وَإِنَّ إِلَهَ بَلِيَّتِكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّكُمْ...؛ (2) بدانید که روزگار دگرباره شما را در بوته آزمایش ریخت، مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت. به خدایی که او را به راستی مبعوث فرمود به هم خواهید درآمیخت، و چون دانه که در غربال ریزند یا دیک افزار که در دیک ریزند، روی هم خواهید ریخت، تا آنکه در زیر است زَبَر شود و آن که بر زَبَر است به زیر در شود و آنان که واپس مانده اند پیش برانند و آنان که پیش افتاده اند واپس مانند.

پیرامون خلافت خلفای پیشین نیز فرمود:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَمَّصُّهَا فَلَان...؛ (3) هان به خدا سوگند، جامه خلافت را در پوشید و می‌دانست خلافت جز مرا نشاید؛ زیرا سنگ آسیا تنها گرد استوانه به گردش درآید. کوه بلند را مانم که سیلاب را از ستیغ من ریزان است و مرغ از پریدن به قله ام گریزان.

و نیز در بیانی دیگر فرمود:

دعوی نزدیکی از آنان برند و او رأی خود را در آن می‌گوید و همان دعوی را بر دیگری عرضه می‌کنند و او به خلاف وی راه می‌پوید...؛ حالی که خدای سبحان گوید: «فرو نگذاشتم در کتاب چیزی را» و گوید: «در آن بیان هر چیزی است» و یادآور شده است که: «بعضی قرآن گواه بعض است و اختلافی در آن نیست»؛ (4)

ص: 223

---

1- (1) بحارالانوار، ج 32، ص 17؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 7، ص 36.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 16، ص 17.

3- (3) همان، خطبه 3، صص 9-10.

4- (4) همان، خطبه 18، ص 20.

در خطبه ای دیگر نیز می فرماید:

وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا...؛ (1) مردی که پشتواره ای از نادانی فراهم ساخته و خود را در میان انداخته، شتابان در تاریکی فتنه تازان، کور در بستن پیمان سازش...، پس میان مردم به داوری نشیند و خود را عهده دار گشودن مشکل دیگری ببیند، و اگر کار سر بسته ای نزد او ببرند تُرّهاتی چند از رأی خود آماده گرداند و آن را صواب داند، کارها بر او مشتبه گردیده، عنکبوتی را ماند که در بافته های تار خود خزیده، نداند که بر خطاست یا به حقیقت رسیده... نادانی است که راه جهالت پوید، کوری است که در تاریکی گم شده خود جوید... آنچه را خود نپذیرد علم به حساب نارد، و جز مذهب خویش مذهبی را نشمارد.

### گلایه از قریش

به هر روی، علی علیه السلام پس از 25 سال کج روی، انحراف، بدعت و خلاف، زعامت جامعه اسلامی را در دست گرفت، ولی آیا می توان آب رفته از جوی را به سرچشمه باز گرداند؟! بدون شک، کاری بسیار دشوار است و به انقلابی بزرگ نیاز دارد، ولی آن حضرت توانست افقی برین بر روش رسول خدا صلی الله علیه و آله گشوده، فروغی از آن را نمایان سازد و نهضت بزرگی که خود و حضرت فاطمه علیها السلام 25 سال پیش آغاز کردند، تکامل و تعالی بخشد، ولی آن حضرت رنج ها تحمل کرد، و خون جگرها خورد.

حضرت علی علیه السلام با آهی سوزناک در گلایه از دشمنی قریش می فرماید:

مَالِي وَ لِقْرِيشِ! وَ اللّٰهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ...؛ مرا چه با قریش - اگر با من به جنگ برآیند - به خدا سوگند آن روز که کافر بودند با آنان پیکار نمودم و اکنون که فریب خورده اند آماده کارزارم. من دیروز هم‌اورد آنان بودم و امروز هم پای پس نمی گذارم. به خدا قریش از ما کینه نکشید، جز برای آنکه خدا ما را بر آنان برگزید، آنان را - پروردیم - و در زمره خود درآوردیم، پس چنان بودند که شاعر گفته است:

ص: 224

به جانم سوگند، بامدادان پیوسته شیر خالص نوشیدی، و سرشیر و خرمای بی هسته خوردی، ما این رتبت را به تو دادیم و تو بلندمرتبه بودی، ما گرداگرد تو اسبان کوتاه مو و نیزه ها فراهم کردیم. (1)

و نیز آن حضرت می فرماید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ، فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي...؛ (2) بارخدا یا از تو بر قریش یاری می خواهم که پیوند خویشاوندیم را برینند و کار را بر من واژگون گردانیدند. و برای ستیز با من فراهم گردیدند در حقی - که از آن من بود نه آنان - و بدان سزاوارتر بودم از دیگران، و گفتند حق را توانی به دست آورد، و توانند تو را از آن منع کنند، پس کنون شکبیا باش افسرده، یا بمیر به حسرت مرده، و نگریستم و دیدم نه مرا یاری است نه مدافعی و مددکاری جز کسانم که دریغ آمدم به کام مرگشان برانم، پس خار غم در دیده خلیده چشم پوشیدم، و گلو از استخوان غصه مجروح، آب دهان را جرعه جرعه نوشیدم و شکیبایی ورزیدم و در خوردن خشمی که از حنظل تلخ تر بود و دل را از تیغ برنده درد آورتر.

## ب) قرآن، چراغ هدایت

### اشاره

«وَ نَحْنُ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفْنَا عَلَيْكُمْ وَ مَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ...»؛ ما خاندان را در میان شما به خلافت گماشت و با ماست کتاب خدا، تأویل کتاب الله را بر عهده ما گذاشت، و حجت های آن آشکار است و آنچه پیرامون ماست پدیدار و فروزان.

فاطمه علیها السلام فرمود: کتاب خدا با ماست، ما آگاه به حقایق قرآنیم و آیات قرآن افق های برین کرامت ماست، در حقیقت ما ترجمان قرآن و قرآن ترجمان ماست، تأویل و تفسیر، و ظاهر و باطن آن برای ما آشکار است.

سخن حضرت فاطمه علیها السلام در این فراز و افق، تجلی گاه دو فروغ است:

الف) فروغ اول: آنکه آل الله! ترجمان، تالیان و مفسران قرآن کریم می باشند.

ص: 225

1- (1) همان، خطبه 33، ص 34.

2- (2) همان، خطبه 217، صص 250-251.

زالال وحی بر جان رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد و از افق وجود آن حضرت بر مردم تجلی کرد. این حقیقت ملکوتی و تابش نور خدا، با آنکه به لفظ عربی و از همان الفبایی که عرب با آن سخن می گفت و شعر می سرود ترکیب شده بود، ولی معجزه بی نظیر و جاودانه رسول خدا صلی الله علیه و آله تا ابد گردید. قرآن این حقیقت را بازگو می کند که اگر جن و انس با هم هماهنگ شوند نمی توانند مانندش را بیاورند(1) و حتی از آوردن سوره ای چون سوره های قرآن عاجزند!(2)

همواره قرآن کریم به منهج جویندگان راه حق نور هدایت می افشاند و از تصرف و دخالت بدخواهان در امان مانده است. بنابراین موضوع «تحریف ناپذیری قرآن»، ضروری اسلام، و مورد تأکید قرآن و مورد وفاق و اجماع مسلمانان است.

قرآن کتاب هدایت و نور است، ریسمان ممدود و آویخته از عرش تافرش است که انسان ها می توانند با چنگ زدن به آن در زمره عرشیان جای گیرند. علی علیه السلام در وصف قرآن می فرماید:

و تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِيْعُ الْقُلُوبِ...؛ و قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که دل ها را بهترین بهار است و به روشنایی آن، بهبودی خواهید که شفای سینه های بیمار است و آن را نیکو تلاوت کنید که سودمندترین بیان و تذکار است.(3)

همچنین آن حضرت در سفارش خود پیرامون قرآن می فرماید:

«فَاللَّهِ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظْتُمْ مِنْ كِتَابِهِ، وَ اسْتَدَعَاكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ؛ پس ای مردم! خدا را، خدا را بپایید در آنچه از کتاب خود شما را نگهبان کرده و حقوقی که نزد شما به ودیعت سپرده است».(4)

امام محمد باقر علیه السلام نیز در توصیف قرآن می فرماید: «خدای تبارک و تعالی چیزی از نیازهای امت را وانگذاشت، جز آنکه آن را در قرآن فرو فرستاد و برای رسولش بیان فرمود...».(5)

ص: 226

1- (1) سوره اسراء، آیه 88.

2- (2) سوره بقره، آیه 23.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 110، ص 107.

4- (4) همان، خطبه 86، ص 67.

5- (5) اصول کفای، ج 1، کتاب فضل العلم، ص 77، ح 2، باب الرد إلى الكتاب و السنه.



و نیز آن حضرت فرمود: «چون به شما از چیزی خبر دهم، از من بپرسید که در کجای قرآن است تا به شما نشان دهم».(1)

از امام صادق علیه السلام در وصف قرآن چند حدیث نقل شده است:

1. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ...؛ خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان چیزی را فروگذار نکرده است، بدان اندازه که هیچ بنده ای نمی تواند بگوید: ای کاش این در قرآن آمده بود، جز آنکه خداوند آن را در قرآن فرو فرستاده است.(2)

2. چیزی نیست جز آن که پیرامون آن آیه یا حدیثی آمده است.(3)

3. قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ...؛ من فرزند رسول خدایم و به قرآن آگاهم، آغاز خلقت و فرجام آن در این کتاب است. خبر آسمان و زمین، بهشت و دوزخ در اوست، خبر گذشته و آینده در آن کتاب است، تمام این علوم و حقایق را می دانم؛ آن گونه که به کف دست خود می نگرم، همانا خداوند متعال می فرماید: در قرآن است بیان آشکار هر چیز.(4)

4. هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف کنند، جز آنکه در قرآن برای آن ریشه و اساسی است، ولی عقل های مردم به آن نمی رسد.(5)

5. همانا قرآن، کتابی است که اخبار گذشتگان و آیندگان در اوست و آن کتاب داور میان شماست و ما آن را می دانیم.

امام کاظم علیه السلام نیز در پاسخ سؤالی فرمود: «قال: بَلْ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله؛ بلکه همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبر است».(6)

به هر روی، قرآن سرچشمه همه حقایق است و علم اول و آخر در آن قرار دارد، فروغ هدایت گر و حیات آفرینش در همه آفاق اعجاز آمیز است.

ص: 227

- 1- (1) همان، ح 5.
- 2- (2) همان، ح 1.
- 3- (3) همان، ح 3.
- 4- (4) همان، ح 8.
- 5- (5) همان، ح 6.
- 6- (6) همان، ح 10.

با توجه به همه آنچه که از زبان معصومان علیهم السلام درباره قرآن کریم گفتیم، این کتاب آسمانی، مفسر و مترجم می خواهد و عترت، ترجمان قرآن است. امام علی علیه السلام می فرماید:

ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسَّ تَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ، وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ، أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءَ دَائِكُمْ، وَنُظْمَ مَا بَيْنَكُمْ؛ (1)

آن - کتاب خداست - قرآن، از آن بخواهید تا سخن گوید، و هرگز سخن نگوید. اما من شما را از آن خبر می دهم، بدانید که در قرآن علم آینده است و حدیث گذشته، درد شما را درمان است و راه شما را سامان.

و نیز می فرماید:

«إِنَّمَا لَمْ نُحَكِّمَ الرِّجَالَ وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ، وَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطُّ مَسِّ ثَوْرٍ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يَدَّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ؛ (2)»

مردمان را به حکومت نگماردیم، بلکه قرآن را داور قرار دادیم، و این قرآن خطی نبشته است که میان دو جلد هشته است، زبان ندارد تا به سخن آید، ناچار آن را ترجمانی باید.

امام علی علیه السلام در حدیثی دیگر می فرماید:

... قَدْ سَأَلْتُ؟ فَافْهِمِ الْجَوَابَ إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا... وَقَدْ كُنْتُ أُدْخِلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلَّ يَوْمٍ دَخْلَةً وَكُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةً...؛ من بودم که هر روز و هر شب به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیدم و با آن حضرت خلوت می کردم و محرم اسرار نبوت و علوم و حقایق لدنی بودم. اصحاب آن حضرت می دانند که آن حضرت فقط با من چنین رابطه ای داشت. بسا بود که در خانه بودم و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من می آمد و گاهی نیز بر آن حضرت وارد می شدم. آن حضرت زنان خود را بیرون می کرد و تنها با من بود؛ ولی چون آن حضرت به منزل ما می آمد، فاطمه و فرزندانم را بیرون نمی کرد. وقتی از او می پرسیدم جواب می داد و چون پرسش تمام می شد شروع به پاسخ می کرد. هیچ آیه ای به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل

ص: 228

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 158، ص 159.

2- (2) همان، خطبه 125، ص 123.

نشد، جز آنکه آن را بر من خواند و املا فرمود و من به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، و خاص و عام آن را به من آموخت و از خدا خواست که درک و حفظ آن را به من عطا فرماید و از زمانی که آن دعا را درباره من فرمود هیچ آیه ای از قرآن و هیچ علمی را که به من آموخت فراموش نکردم. و آن چه را که خدا به او آموخت از حلال و حرام، امر و نهی، گذشته و آینده و آنچه بر پیامبران پیش از او نازل شده بود، از اطاعت و معصیت، همه را به من تعلیم داد و من آن را آموختم و یک حرف از آن را فراموش نکردم، سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست دلم را مالا مال و لبریز از علم و حکمت و نور کند و چنین شد. (1)

نزول قرآن در مسیر هدایت و بارش نور بر مسیر حق جویان، در قالب الفاظ ظاهر شد و مردم با قرآن ملفوظ ارتباط برقرار کردند. این الفاظ، گرچه زبان ندارند، ولی نشانی از مفاهیم و گوهرهای آسمانی هستند که به جز عالمان راسخ و آنان که شاهد علم را دست خدای علیم و دانا در کامشان ریخته، از آن آگاهی ندارند. قرآن، این سخن خداست و از اوج ملکوت نازل شده و به راستی، چه کسی می تواند آن حقیقت ملکوتی را از ورای این الفاظ ظاهر کند! بدون شک کسانی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و برترین تربیت شدگانش، یعنی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فرزندان معصومان علیهم السلام نخواهند بود!

این حضرات دانش را از منابع بشری و از لابه لای کتاب ها فرا نگرفته اند، بلکه شاهد علم را دست خدای علیم در کامشان ریخته است. علم آنان از مقوله علم حضوری است، نه از جنس علم حصولی و چیزی نزد آنان ناپیدا نیست تا آن را با کاوش و جست و جو بیابند.

در زیارت جامعه، در وصف آن ذوات مقدس مفاهیمی است که پرتوی از افق های بلند علم و اندیشه آنان را باز می نمایاند؛ آنجا که فرموده است: «شما گنجینه داران علم خدا، گنج بران دانش و نور و برهان الهی، نگهبانان راز الهی، خزانه داران علم خداوندی، ودیعه داران حکمت ربانی، و زبان های وحی الهی هستید». (2)

ص: 229

---

1- (1) اصول کافی، ج 1، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ح 1، صص 82-83.

2- (2) مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت جامعه.

بنابراین، برای آراستگی به مفاهیم عرشی قرآن و فتح آفاق علم و دانش حکمت، باید روی به درگاه آن عرشیان قدسی نهاد تا گوهر علم و حکمت را نزد آنان یافت و در پرتو بارش و تابش وحی و فراگیری تفسیر قرآن از آنان نورباران شد.

علی علیه السلام و فرزندان معصومش علیهم السلام فرمانروایان اقالیم سخن اند که زمزمه وحی در زبان آنان، زمزم حیات آفرین حدیث را آفرید؛ احادیثی که پرده از ظواهر قرآن برمی داشت و قرآن را تفسیر می نمود. جوشش سخن از چشمه زبان معصومشان چونان نور از چشمه خورشید بود که مسیر پویندگان حق مدار را روشن می ساخت. به همین دلیل اولین معلم و مفسر قرآن بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است که باب علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و عالم به تأویل کتاب و «کتاب ناطق» بود، و نگاهی حق بینانه از قرآن ارائه می کرد.

به عبارت دیگر، گفتار و گهرهایی که از زبان ائمه علیهم السلام می درخشید و حکمت هایی که آن ذوات مقدس در تفسیر و تبیین و ترجمه دین و احکام آن بیان می کردند، ترجمانی از وحی قرآن و بازتابی از فروغ آن بود.

به بیان دیگر تابش و تجلی وحی بر جان آن ذوات مقدس در گفتار و سخنانشان ظاهر می گشت. البته این بازتابش، افق های نورانی مختلفی داشت؛ گاه در محراب عبادت و نیایش و مقام بندگی خداوند متعال بود که در دعاها و نیایش های عرشی ائمه هدی علیهم السلام تجلی کرده؛ نیایش هایی چون مناجات شعبانیه، دعای کمیل، دعای صباح، دعای عرفه، ادعیه صحیفه، و تجلیات دیگر. گاهی نیز، آن تابش و فروغ وحی در رابطه با مفاهیم و معارف کاربردی و امور مورد نیاز مردم در عرصه های گوناگون بود که احادیث و گفتار ائمه علیهم السلام پیرامون اعتقادات و باورها، احکام و معارف و اخلاق و آداب و سنن از این جمله بوده است. بنابراین سخن امام صادق علیه السلام که می فرماید: «خداوند تبارک و تعالی همه چیز را در قرآن بیان کرده است»<sup>(1)</sup> در این راستا قابل تفسیر و تحلیل است.

شاگردان و اصحاب آن ذوات مقدس نیز تفسیر و معارف قرآن را از آنان فرا گرفتند و در کتاب های خود نگاشتند.

### برخی از اصحاب مفسر

1. عبدالله بن عباس، وی دانش آموخته مکتب قرآنی علی علیه السلام است. او از محضر آن

ص: 230

---

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 77، ح 1.

حضرت تفسیر قرآن را فرا گرفت و نامش را به عنوان اولین مفسر در تاریخ اسلام مزین ساخت. (1) ابن عباس کتاب تفسیری تألیف کرد که نجاشی ذیل آثار جلودی از آن نام می برد. (2) البته این تفسیر غیر از تفسیری است که از ابن عباس با عنوان «تنویر المقیاس» ضبط گردیده است. (3)

2. میثم تمار، از حواریون و اصحاب سرّ امیرالمؤمنین علیه السلام بود. او از یاران خاص امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز می باشد. میثم از محضر امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر قرآن را آموخت. ابن عباس با آنکه خود از مفسران بزرگ قرآن است از محضر میثم استفاده می کرد. روزی میثم به او گفت: پسر عباس! آنچه از تفسیر قرآن می خواهی از من بخواه که من تنزیل و تأویل قرآن را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرا گرفته ام. ابن عباس بی درنگ قلم و دوات و کاغذ طلب کرد و بیانات او را نگاشت. مؤلف «الذریعه» می نگارد: «میثم بن یحیی تمار تفسیری تألیف کرد به نام «تفسیر میثم تمار» که مطالب آن را امیر المؤمنین علیه السلام املا کرد و میثم نوشته است. میثم در سال 60 هجری به شهادت رسید». (4)

3. سعید بن جبیر، «التابعی الشهدی للثقیف» دانش آموخته مکتب ابن عباس بود. او تفسیر را از مکتب امام علی علیه السلام و شاگرد او ابن عباس فرا گرفت و کتاب تفسیری تألیف کرد. او در سال 94 یا 95 هجری به دست حجاج بن یوسف به شهادت رسید. (5)

4. ابوحمزه ثمالی، ثابت بن ابی صفیه، از خاصان اصحاب امام سجاد علیه السلام و از حواریون آن حضرت محسوب می شد. امام صادق علیه السلام در شأن او فرمود: «ابوحمزه فی زمانه مثل سلمان فی زمانه».

این فقیه پارسا و عارف ربانی که جامع عقل و عشق بود کتابی در تفسیر قرآن نگاشت. نجاشی پیرامون او چنین می نگارد: «له کتاب تفسیر القرآن». (6) ابوحمزه رساله حقوق امام

ص: 231

1- (1) الذریعه، ج 4، ص 233.

2- (2) رجال نجاشی، ص 240، ش 640.

3- (3) همان، ص 242؛ الذریعه، ج 4، ص 223.

4- (4) الذریعه، ج 4، ص 317، ش 1339.

5- (5) همان، ص 276، ش 1276.

6- (6) رجال نجاشی، ص 115، ش 296.

سجاد علیه السلام را نیز روایت کرده است. نقل دعای سحر او از امام زین العابدین علیه السلام طنین عشق عارفان پارساست. (1)

5. ابومحمد، اسماعیل بن عبدالرحمن، المعروف «بالسدى الكبير» که وفات او را به تاریخ 127 هجری نگاشته اند، از جمله مفسران شیعی است. او از اصحاب امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام است. سدی تفسیر ابن عباس را از محمد بن سائب کلبی روایت می کند. وی کتاب «تفسیر السدی» را تألیف کرده است. (2)

6. محمد بن سائب بن بشر کلبی، نیز از جمله مفسران شیعی است. او نیز از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام و دارای کتابی تفسیری بوده است. (3)

7. هشام بن سالم، وی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است. نجاشی و شیخ طوسی او را به وصف وثاقت آراسته اند. (4) نجاشی ضمن شمارش آثارش، از «کتاب التفسیر» نام برده است. (5)

8. ابوبصیر، یحیی بن القاسم اسدی، که به گوهر وثاقت مزین و از جمله اصحاب اجماع است. وی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود. نجاشی برای او کتاب تفسیری نام برده است. وفات او در سال 150 هجری بوده است. (6)

9. ابوالجارود، زیاد بن منذر که از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام است؛ ولی تفسیرش را فقط از امام باقر علیه السلام روایت می کند. این تفسیر را علی بن ابراهیم به سند صحیح از ابوبصیر نقل می کند، و این موضوع، پیش از گرایش او به زیدیه است. (7)

10. ابی روق، عطیه بن حارث همدانی کوفی، از تابعین است و برای او کتابی تفسیری نگاشته اند. (8)

ص: 232

---

1- (1) مفاتیح الجنان، صص 298-320، به نقل از مصباح شیخ طوسی.

2- (2) الذریعه، ج 4، ص 276، ش 1275.

3- (3) همان، ص 311، ش 1318.

4- (4) الفهرست، شیخ طوسی، ص 356، ش 772.

5- (5) رجال نجاشی، ص 434، ش

6- (6) همان، ص 441، ش 1187؛ الذریعه، ج 4، ص 251، ش 1201.

7- (7) رجال نجاشی، ص 170، ش 448؛ الفهرست، ص 146، ش 308؛ الذریعه، ج 4، ص 251، ش 1202.

8- (8) الذریعه، ج 4، ص 253، ش 1207.

11. جابر بن یزید جعفی که از تابعان و از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام بوده است. او روایات فراوانی از امام باقر علیه السلام نقل می کند. نجاشی در زمره آثارش کتاب تفسیری برای او می نگارد. او در سال 128 هجری وفات کرد. (1)
12. زید بن اسلم، وی از اصحاب امام سجاد و امام صادق علیهما السلام است. برای او نیز تفسیری ذکر گردیده است. نامبرده در سال 136 هجری وفات کرد. (2)
13. عطیه العوفی، که از اصحاب امام باقر علیه السلام بوده است و وفات او را در سال 114 نگاشته اند. او تفسیری تألیف کرده و ابان بن تغلب و خالد بن طهمان و زیاد بن منذر از او روایت می کنند. (3)
14. تفسیری گرانسنگ با عنوان «عن الصادقین من آل الرسول علیهم السلام» بدون نام مؤلف، ذکر شده که محتوای آن، تفسیر، تأویل، ناسخ، منسوخ، محکم و متشابه می باشد. از این تفسیر رضی الدین علی بن طاووس در کتاب سعد السعود نقل می کند. (4)
15. ابن ابی هند، از اصحاب امام باقر علیه السلام، تفسیری داشته است. او در سال 139 هجری وفات کرد. (5)
16. حسن بن محبوب السراد، از فقهای فرزانه و از جمله اصحاب اجماع است. او از شصت نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است و خود از جمله اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام است. از جمله کتاب های او کتاب تفسیر است. این محدث جلیل و فقیه بزرگ در سال 224 هجری وفات کرد. (6)
17. ابان بن تغلب، فقیه پارسایی است که در پرتو قرآن نورباران است. او از زمره اصحاب امام زین العابدین، امام محمد باقر و امام صادق علیهم السلام است. او از آن ذوات مقدس روایت می کند و نزد آنان بسیار با جلالت بود. ابان بن تغلب گهرهای آسمانی وحی را از محضر آنان آموخت، او قاری قرآن، ادیب و لغت شناس بود. کتاب «تفسیر غریب القرآن» به نام او ضبط گردیده است. (7)

ص: 233

- 
- 1- (1) نجاشی، ص 129، ش 332.
- 2- (2) رجال الطوسی، ص 197 و 90؛ الذریعه، ج 4، ص 275، ش 1273.
- 3- (3) الذریعه، ج 4، ص 282، ش 1293.
- 4- (4) همان، ص 278، ش 1281.
- 5- (5) همان، ص 240، ش 1174.
- 6- (6) همان، ص 248، ش 1193.
- 7- (7) رجال نجاشی، ص 11، ش 7؛ الفهرست، شیخ طوسی، ص 6، ش 4.

18. محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، از اصحاب امام جواد علیه السلام است که از محضر آن حضرت کسب حدیث کرد. نجاشی در زمره آثارش کتاب تفسیر او را ذکر کرده است. (1)
19. یونس بن عبدالرحمن، از اصحاب ممتاز امام رضا علیه السلام است. او بین صفا و مروه به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب گردید، ولی روایتی از آن حضرت نقل نمی کند. یونس از محضر امام کاظم و امام رضا علیهما السلام کسب حدیث کرد و از آن دو امام روایت می کند. یونس بن عبدالرحمن دارای آثار فراوانی، از جمله کتاب «تفسیر القرآن» است. (2)
20. احمد بن محمد بن خالد برقی، که از اجله روایت بوده و به گوهر وثاقت مزین است. شیخ طوسی ضمن بیان آثار او چنین می نگارد: «و له کتاب التفسیر و کتاب التأویل». (3)
21. ابن همام، هو الامام الحافظ الکبیر. عبدالرزاق بن همام بن نافع الحمیری در سال 126 هجری متولد گردید و در سال 211 هجری وفات کرد. تفسیر وی از مفاخر شیعه می باشد و نسخه های آن نیز موجود است. (4)
22. ابراهیم بن محمد بن سعید، از مستبصرین زیدی است که در نشر فرهنگ و معارف شیعی سعی بلیغی داشت و در این راه خطرهای می کرد. او کتاب های فراوانی تألیف کرد که از جمله آنان کتاب «التفسیر» است. (5)
23. حسین بن سعید اهوازی، که به گوهر وثاقت مزین و از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام است. او از جمله فقهای فرزانه و مفسرین عالی قدری است که انوار قرآنی آل الله روحش را نورباران کرد و در مجموعه آثار سی گانه اش کتاب «التفسیر» می درخشد. (6)
24. یکی دیگر از محدثان مفسری که مجموعه آثارشان به کتاب «التفسیر» مزین می باشد، احمد بن محمد بن حسین بن دول قمی است که دارای صد کتاب بوده و از جمله آثارش کتاب «التفسیر» است. (7)

ص: 234

- 
- 1- (1) رجال نجاشی، ص 333، ش 896؛ الذریعه، ج 4، ص 321، ش 1351.
- 2- (2) رجال نجاشی، ص 446، ش 1208؛ الفهرست، شیخ طوسی، ص 366، ش 803.
- 3- (3) الفهرست، شیخ طوسی، ص 39، ش 74؛ رجال نجاشی، ص 76، ش 182.
- 4- (4) الذریعه، ج 4، ص 250، ش 1200.
- 5- (5) الفهرست، شیخ طوسی، ص 17، ش 26؛ رجال نجاشی، صص 17-18، ش 19.
- 6- (6) همان، ص 104، ش 225؛ ص 58، ش 137.
- 7- (7) رجال نجاشی، ص 90، ش 223.



25. احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن... همدانی، یکی دیگر از محدثان مفسر همدانی است. نجاشی در گزارش از او چنین می نگارد: «له کتاب تفسیر القرآن؛ برای او کتاب تفسیر قرآن است».(1)
26. احمد بن حسن اسفراینی نیز از جمله محدثان مفسر است که به لقب «المفسر الضریر» متصف گردیده است. او تفسیری با عنوان «المصایح فی ذکر ما نزل من اهل البیت علیهم السلام» داشته که کتاب بسیار مفید و با ارزشی بوده است.(2)
27. محدث جلیل و ثقه با بصیرت، عبدالله بن صلت، ابوطالب قمی است. او از اصحاب امام رضا علیه السلام می باشد. نجاشی در ترجمه او چنین می نگارد: «یعرف له کتاب التفسیر».(3)
28. عبدالعزیز بن یحیی جلودی، از جمله محدثانی است که دارای آثار فراوانی است. از جمله ی این آثار کتاب «التفسیر»، کتاب «القراءات» و کتاب «ما نزل فیہ من القرآن» می باشد.(4)
29. حصین بن مخارق، از جمله راویانی است که کتاب «التفسیر» نگاشته اند. نجاشی در گزارش از او چنین نگاشته: «له کتاب التفسیر و القراءات الکبیر».(5)
30. مسلم بن خطاب براوستانی کتاب «تفسیر یاسین» را تألیف کرد.(6)
31. علی بن اسباط، از اصحاب امام رضا علیه السلام است. او به وصف «اوثق الناس و اصدقهم» مزین گردید و فروغ قرآنی آل الله او را آراست. نجاشی ضمن شمارش آثارش می نگارد: «له کتاب التفسیر».(7)
32. علی بن ابی حمزه بطائنی نیز تفسیری نگاشته است. او از اصحاب امام جعفر صادق و حضرت موسی کاظم علیهما السلام است. علی بن ابی حمزه از جانب امام هفتم منصب وکالت و نمایندگی داشت، اما حبّ دنیا او را فریب داد. از همین رو برای تصاحب اموالی
- ص: 235

---

1- (1) همان، ص 94، ش 223.

2- (2) الفهرست، شیخ طوسی، ص 24، ش 45؛ رجال نجاشی، ص 93، ش 231.

3- (3) رجال نجاشی، ص 217، ش 564.

4- (4) همان، ص 241، ش 640.

5- (5) همان، ص 145، ش 376.

6- (6) همان، ص 187، ش 498.

7- (7) همان، ص 252، ش 663.

که نزد او بود منکر وفات امام کاظم علیه السلام شد. او از ارکان و مؤسسين مذهب واقفيه می باشد. نجاشی برای او کتابی تفسیری ضبط کرده است. (1)

33. علی بن مهزیار، از اصحاب بزرگ حدیثی و فقهای فرزانه ماست. او افتخار نمایندگی و وکالت از امام جواد و امام هادی علیهما السلام را دارا بوده، او چون حسین بن سعید دارای آثار مشهور سی گانه است. افزون بر آن نیز کتاب هایی را تدوین کرد که از جمله آثار فاخر او کتاب «التفسیر» است. (2)

34. از جمله فرزندگان و مشایخ بزرگ مکتب حدیثی کوفه، حسن بن علی بن فضال است. وی نخست گرایش فطحي داشت، ولی از آن عقیده بازگشت و به امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام معتقد گردید.

شیخ، او را در فهرست خویش چنین توصیف می کند: «روی عن الرضا علیه السلام وكان خصیصاً به جلیل القدر، عظیم المنزله، زاهداً ورعاً ثقه فی الحدیث...». (3)

نجاشی نیز او را با این عناوین می ستاید: «كان فقیه اصحابنا بالكوفه، و وجههم، و ثقتهم، و عارفهم بالحدیث». شیخ طوسی و نجاشی ضمن شمارش آثارش از کتاب تفسیری او نام برده اند. (4)

35. علی بن بابویه از روات و فقهای جلیل القدر مکتب حدیثی قم است. آن فقیه پارسا نیز پیرامون قرآن، تفسیری تدوین کرد. شیخ طوسی و نجاشی ضمن شمارش آثار او کتاب «التفسیر» را برای او نگاشته اند. (5)

36. محمد بن اوربمه، ابوجعفر قمی از جمله محدثان قم است. او به غلو متهم گردید ولی از این اتهام تبرئه شد، نجاشی برای او آثاری را ثبت می کند که از آن جمله کتاب «تفسیر القرآن» است. (6)

ص: 236

1- (1) همان، ص 250، ش 656.

2- (2) همان، ص 253، ش 664.

3- (3) الفهرست، شیخ طوسی، ص 93، ش 191.

4- (4) همان، ص 94؛ رجال نجاشی، صص 259-260، ش 679.

5- (5) همان، ص 218، ش 471؛ همان، ص 261، ش 684.

6- (6) رجال نجاشی، ص 330، ش 891.

37. محمد بن علی بن ابراهیم معروف به «ابوسمینه» کتاب تفسیر درباره سوره مبارکه «عم یسائلون» داشته است. (1)

38. محمد بن خالد بن عبدالرحمن برقی، از جمله رجال ناموری است که کتاب تفسیر قرآن تألیف نمود. او از دانایان عرصه ادب و تاریخ و علوم عرب بود. (2)

39. محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلیمان جعفی، در حاشیه آیات قرآن، کتاب تفسیری تألیف نمود. او در ابتدا زیدی بود، ولی عاقبت او به خیر منتهی شد و به مکتب امامیه پیوست. نجاشی ضمن شمارش آثار او چنین می نگارد: «کتاب تفسیر معانی القرآن و تسمیه اصناف کلامه». (3)

40. محمد بن علی بن عبدک جرجانی، از فقهای فرزانه شیعی و از مفسران و متکلمان است. او آثاری دارد که از جمله آنها کتاب «التفسیر» است. (4)

41. نجاشی، برای وهب بن حفص، منحل بن جمیل اسدی و معلی بن محمد بصری کتاب های تفسیر نگاشته است. (5)

42. ابن نعیم، فضل بن دکین نیز تفسیری داشته است. (6)

43. ابوجعفر، محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی از محدثان جلیل القدر و از فقهای ثقه و مورد اعتماد اصحاب است. او کتاب تفسیری تألیف کرد. وفات او در سال 333 هجری بوده است. (7)

44. ابوبکر، محمد بن احمد از جمله مفسرانی است که صاحب کتاب تفسیری بوده است. او در سال 327 هجری وفات کرد. (8)

45. ابوعبدالله، احمد بن صبیح اسدی کوفی که به گوهر وثاقت آراسته شده، دارای کتاب تفسیری است. (9)

ص: 237

1- (1) همان، ص 332، ش 894.

2- (2) همان، ص 335، ش 898.

3- (3) همان، ص 374، ش 1022.

4- (4) همان، ص 382، ش 1040.

5- (5) همان، ص 431، ش 1159؛ و همان، ص 421، ش 1127؛ و همان، ص 418، ش 1117.

6- (6) الذریعه، ج 4، ص 240، ش 1173.

7- (7) همان، ش 1172.

8- (8) همان، ش 1171.

9- (9) همان، ص 243، ش 1183.

46. عیسی بن داود، النجار الکوفی از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است. شرح حال نگاران برای او تفسیری ذکر کرده اند. (1)
47. ابوالقاسم، علی بن احمد العلوی الکوفی که تاریخ وفاتش را در سال 352 هجری نگاشته اند، تفسیری داشته که آن را به آخر نرساند. (2)
48. ابومنصور صرام، از اجلّه متکلمین اهل نیشابور بود. شیخ طوسی ضمن ذکر آثارش می نگارد: «و کتاب تفسیر القرآن کبیر حسن». (3)
49. ابومحمد الاطروش، از فرزندان امام سجاد علیه السلام است که با چهار واسطه به آن حضرت می رسد. او در سال 302 هجری به شهادت رسید. برای او نیز تفسیری ذکر کرده اند. (4)
50. ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی که در سال 283 هجری وفات کرد کتاب تفسیری تألیف کرده بود. این تفسیر را نجاشی به سه واسطه روایت می کند. (5)
51. حسن بن واقد، از جمله مفسران شیعی است که برای او کتاب تفسیری یاد شده است. (6)
52. ابوالفضل، محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلیمان الجعفی الکوفی؛ عالم به فقه و لغت و تفسیر بود. او تفسیری را بر مبنای لغت تألیف کرد. وی نخست زیدی مذهب بود، ولی بعداً پیرو مکتب امامیه شد. او از اساتید جعفر بن محمد قولویه بوده و نجاشی ضمن ذکر آثارش برای او تفسیری نگاشته است. (7)
53. تفسیر «العسکری» که بنا بر نقل ابن شهر آشوب، 120 جلد بوده، و منسوب به امام هادی علیه السلام است. (8)

ص: 238

- 
- 1- (1) همان، ص 249، ش 1196.
- 2- (2) همان، ص 258، ش 1214.
- 3- (3) الفهرست، شیخ طوسی، ص 318، ش 880؛ الذریعه، ج 4، ص 258، ش 1217.
- 4- (4) الذریعه، ج 4، ص 261، ش 1221.
- 5- (5) همان، ص 268، ش 1244.
- 6- (6) همان، ص 271، ش 1260.
- 7- (7) رجال نجاشی، ص 374، ش 1022.
- 8- (8) الذریعه، ج 4، ص 283، ش 1294.

54. تفسیر دیگری با عنوان «العسکری» وجود داشته که پیرامونش گفته اند: «الذی املاه الامام ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام». (1)

55. محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از فقهای با جلال امامیه و از مشایخ بزرگ حوزه حدیثی قم است. او در زمان خود زعامت این حوزه را بر عهده داشت و شاگردانی همانند شیخ صدوق تربیت کرد. نجاشی و شیخ طوسی او را به گوهر وثاقت می آریند. او به نشان فاخر «ثقه عین مسکون إلیه» مزین گردیده و از جمله آثار مبارک او کتاب «تفسیر القرآن» است. (2)

56. در مجموعه آثار و تصانیف بسیار شیخ اعظم حدیث، مرحوم شیخ صدوق که افزون بر دویست اثر نگاشته اند، کتابی با عنوان «التفسیر القرآن» نگاشته گردیده است. (3)

57. محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سمرقندی معروف به «عیاشی» از چهره های وجیه و ممتاز امامیه است. او به گوهر وثاقت و صداقت آراسته است. در آغاز، عامی مذهب بود، ولی سرانجام فروغ حقیقت، جان او را روشن نمود و به مکتب امامیه پیوست. او در راه نشر معارف و معالم شیعی سیصد هزار دینار مصرف کرد. تصانیف و آثارش افزون بر دویست کتاب و رساله می باشد و طلیعه این آثار کتاب «التفسیر» است. (4)

58. فرات بن ابراهیم تفسیری کاملاً روایی نگاشت و روایات فراوانی از حسین بن سعید کوفی در آن تفسیر ذکر نمود. حسین بن سعید از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام است. (5)

59. تفسیر قمی، اثر گرانددر علی بن ابراهیم قمی است. این تفسیر در عالم فرهنگی جهان اسلام شهره است و دوست و دشمن آن را می شناسند و سرچشمه زلال برخی از معارف شیعی است.

نجاشی در شمارش آثار او می نگارد: «وله کتاب التفسیر». (6) شیخ طوسی نیز پیرامون آن چنین نگاشته: «له کتب، منها کتاب التفسیر» و سپس ادامه می دهد: «اخبونا

ص: 239

---

1- (1) همان، ص 285، ش 1295.

2- (2) رجال نجاشی، ص 383، ش 1042؛ الفهرست، شیخ طوسی، ص 284، ش 618.

3- (3) همان، ص 392، ش 1049؛ همان، ص 304، ش 661.

4- (4) همان، صص 350-351، ش 944؛ همان، ص 317، ش 690.

5- (5) الذریعه، ج 4، ص 298، ش 1309.

6- (6) رجال نجاشی، ص 260، ش 680.

بجمیعها جماعه عن ابی محمد الحسن بن حمزه العلوی الطبری، عن علی بن ابراهیم»؛ (1) و نیز شیخ مفید از شیخ صدوق از پدرش، از علی بن ابراهیم به ما خبر داده اند. (2)

به هر روی، این مجموعه قسمتی از کتاب های تفسیری است که تا قرن چهارم، توسط اصحاب ائمه علیهم السلام و دانشمندان نامور مکتب امامیه تدوین گردید و به عنوان میراث قرآنی اهل بیت علیهم السلام در قالب کتاب خاص یا به شکل پراکنده در مجامع روایی باقی مانده و به ما رسیده است.

## جمال قرآنی آل الله در زیارات

در حقیقت، این آثار پرتوی از چشمه آفتاب علوم و معارف قرآنی اهل بیت علیهم السلام است که از آسمان علم و دانش الهی آنان درخشیده و روح و روان اصحابشان را روشن نموده است. البته، همه افق های ملکوتی قرآن بر آن ذوات مقدس، مفتوح بود و همه مراتب از حقیقت ملکوتیه قرآن گرفته تا قرآن نازل و ملفوظ، در دسترس آنان قرار داشت. آنان عالمان به کتاب و ترجمان وحی خدای متعال اند و به همین دلیل است که در زیارات، آن قدسیان عرشی را با وصف «تالی کتاب الله و ترجمانه» زیارت می کنیم. اینک به گوشه هایی از این زیارات نظر می افکنیم:

1. آن انوار مقدس در زیارت جامعه کبیره، چنین زیارت می شوند: «و مَعَادِنِ حِكْمِهِ اللهُ، وَ حَفْظِهِ سِرِّ اللهُ، وَ حَمَلَهُ كِتَابِ اللهُ؛ (3) سلام بر شما که معدن حکمت الهی و حافظان سرّ خدا و حاملان علم کتاب خدا هستید».

2. در ادامه همان زیارت آمده: «وَ خَزَنَةَ لِعِلْمِهِ، وَ مَسَدَ تَوْذَعًا لِحِكْمَتِهِ، وَ تَرَاجِمَةً لِيُوحِيهِ؛ (4) و شما گنج بران علم خدا، امانتداران حکمت خدا، و مفسران وحی خدای متعال می باشید».

3. ساحت مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام نیز این گونه تقدیس و زیارت می شود: «وَ أَنْتَ

ص: 240

1- (1) الفهرست، شیخ طوسی، ص 209، ش 451.

2- (2) همان، ص 210.

3- (3) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، ص 823.

4- (4) همان، ص 824.

المَخْصُوصِ بِعِلْمِ التَّنْزِيلِ وَحُكْمِ التَّأْوِيلِ؛ (1) تو مخصوص به علم قرآن و حکم تأویل هستی».

4. آن حضرت در جایی دیگر این گونه زیارت می شود: «السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ عِنْدِهِ تَأْوِيلُ الْمُحْكَمِ وَ الْمَتَشَابِهِ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ (2)

5. سلام دیگر ما در زیارت مولایمان چنین است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». (3)

6. ساحت امام حسین علیه السلام نیز با این عنوان زیارت می شود: «وَ أَوْضَحَ بِكَ الْكِتَابِ» .

7. همچنین در زیارت سیدالشهداء است: «يَا بِنِ الْمَيَامِينِ الْأَطْيَابِ، التَّالِيْنَ الْكِتَابِ». (4)

8. در زیارت نامه حضرت موسی بن جعفر نیز چنین آمده: «وَ أَنْكَ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ، وَ صَاحِبُ التَّأْوِيلِ». (5)

9. در زیارت امام جواد علیه السلام هم می خوانیم: «... وَ رُكُنُ الْإِيْمَانِ وَ تَرْجَمَانِ الْقُرْآنِ؛ (6) سلام بر تو که اصل ایمان و ترجمان قرآنی».

10. در زیارت آل یس، ساحت حضرت بقیه الله امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین زیارت می شود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرْجَمَانِهِ؛ (7) سلام بر تو ای تلاوت کننده کتاب خدا و ترجمان آن».

اکنون که معنا و مفهوم «وَ مَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ» تبیین گردید، بخشی دیگر از سخن حضرت فاطمه علیها السلام را ذکر می کنیم: «وَ آيُ فَيْتِنَا مُنْكَشَفَةٌ سَرَائِرُهُ» .

هان! ای مسلمانان بیدار باشید، این قرآن کتاب هدایت الهی است که فراروی شما می درخشد. حجت های آن آشکار، و آیات آن تجلی گاه و مشرق تابانی از کرائم و عظمت ماست.

ص: 241

1- (1) همان، زیارت مطلقه امیرالمؤمنین، ص 606.

2- (2) همان، ص 589.

3- (3) همان، ص 586.

4- (4) همان، صص 567-568.

5- (5) همان، ص 728.

6- (6) همان، ص 730.

7- (7) همان، ص 788.

اصبغ بن نباته می گوید: شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ثلث قرآن در بیان فضیلت ما اهل بیت و ثلث آن در سرزنش دشمنان ما نازل شده است و ثلث دیگر آن در بیان احکام و سنن الهی است».(1)

و در روایت دیگر اصبغ، از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت می کند:

نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ: رُبْعٌ فِينَا...؛ قرآن بر چهار بخش نازل گردید، یک چهارم آن در مدح و ثنای ما و یک چهارم آن در بیان مذمت دشمنان ما، و یک چهارم آن در بیان حلال و حرام، و یک چهارم آن در واجبات و احکام نازل شد، «ولنا كرائم القرآن»؛ کرائم قرآن در شأن و منقبت ما می باشد.(2)

به هر روی، فروغ مجد و عظمت حضرت علی و آل معصومش علیهم السلام از آفاق آیات قرآن فروزان است. قرآن کریم به ظاهر و باطنش توصیف کرامت های اهل بیت علیهم السلام را گویا است. ابن عباس می گوید:

«در شأن احدی از مسلمانان همانند علی علیه السلام آیات قرآن نازل نگردیده است».(3)

مجاهد نیز می گوید: «هفتاد آیه در شأن علی علیه السلام نازل گردیده که دیگران از آن فضایل بی بهره اند».(4)

همو در جایی دیگر گوید: «هر آیه ای از قرآن که خداوند پیرامون پارسایان و خداپاوران نازل کرده، علی علیه السلام رأس آن می باشد».(5)

عبدالرحمن بن ابی لیلی نیز می گوید: «در شأن علی علیه السلام هشتاد آیه برگزیده قرآن نازل گردیده است».(6)

پس همان گونه که فاطمه علیها السلام فرمود: «وَأَيُّ فِينَا مُنْكَشَفَةٌ»، آیات بسیاری از قرآن در توصیف و تبیین کمالات و آفاق ملکوتی عترت رسول خداست.

ص: 242

---

1- (1) شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج 1، ص 70، ح 61.

2- (2) همان.

3- (3) همان، ص 63، ح 50.

4- (4) همان، ص 64، ح 52.

5- (5) همان، ح 53.

6- (6) همان، ص 66، ح 56.



بعضی از علما به جمع آوری این آیات پرداخته اند که از جمله آنها عبیدالله بن عبدالله بن احمد، معروف به «حاکم حسکانی» است که قسمتی از آیات را که بالغ بر 210 آیه می باشد به ضمیمه 1172 روایت که در حاشیه و پیرامون این آیات است تدوین کرد و کتابی به نام «شواهد التنزیل» تألیف نمود. این کتاب اخیراً توسط محقق ارجمند محمد باقر محمودی تحقیق شده و در سه جلد به زیور طبع آراسته است که جلد سوم آن فهارس کتاب می باشد.

همچنین السید شرف الدین علی الحسینی الاسترآبادی اثر گرانبهای خود با عنوان «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة» را به مجموعه ای از این آیات نورانی آراسته اند. در تفسیر قمی و دیگر مجامع تفسیری و روایی شیعی و اهل سنت نیز این آیات نورافشانی می کنند.

## سیمای اهل بیت علیهم السلام در قرآن

### اشاره

سرتاسر قرآن کریم، مضمون از مدایح و بیان شأن و عظمت اهل بیت علیهم السلام و به خصوص حضرت علی علیه السلام است. همچنین آیات بسیاری است که دشمنان و منکران فضایل آن حضرات را نکوهش کرده است، از این رو در این قسمت به طور اجمال از هر سوره، خوشه هایی از فضایل آن بزرگواران را بر می چینیم.

### سوره حمد

1. (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

از حضرت امام صادق علیه السلام پیرامون الف و لام و هاء «الله» سؤال گردید، آن حضرت فرمود: «الف آن، نشانه نعمت های خداوند و نعمت ولایت ماست و لام آن، الزام خلق به ولایت ماست و هاء آن، «هوان لمن خالف محمداً و آل محمد؛ خواری و ذلت مخالفان محمد و آل محمد است» (1).

ص: 243

1- (1) تأویل الآيات الظاهرة، ص 25.

## 2. (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

نقل شده که الرحمن، آفتاب رحمت و مهربانی است و از این رحمن، رحم محمد صلی الله علیه و آله می تابد و هر کس بخواهد رحم محمد را گرامی بدارد باید ساحت آل آن حضرت را تعظیم نماید. (1)

## 3. (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)

ابی بریده می گوید: «صراط محمد و آله؛ راه مستقیم، راه محمد و آل اوست». (2)

حذیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «إِنْ تَوَلَّوْا عَلِيًّا - وَلَنْ تَفْعَلُوا - تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَسْلُكُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ؛ (3) اگر ولایت علی علیه السلام را پذیرا باشید، او را هدایتگری که هدایت گردیده می یابید و شما را به راه راست رهبری می کند».

افزون بر بیست روایت در پرتو این آیه، امام علی و فرزندان معصومش علیهم السلام را رهبران راه مستقیم معرفی می نماید. (4)

## 4. (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)

طبرسی در مجمع البیان ذیل این آیه می نگارد: «إِنَّهُمْ النَّبِيُّ وَالْأئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛ آنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند، (5) به دلیل آیه (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ). (6)

5. در بیان مصداق (وَلَا الضَّالِّينَ) از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: «والضالین، الشکاک و الذین لا یعرفون الإمام؛ (7) گمراهان آنان اند که شک می کنند و امام خویش را نمی شناسند».

## سوره بقره

### 1. (الم)

جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: «الم و کل حرف فی القرآن

ص: 244

1- (1) همان، ص 26.

2- (2) شواهد التنزیل، ج 1، ص 89، ح 87.

3- (3) همان، ص 99، ح 103.

4- (4) همان، صص 89-103.

5- (5) تأویل الآیات الظاهره، ص 31.

6- (6) سوره نساء، آیه 69.

7- (7) تؤول الآيات الظاهره، ص 32 (پاورقی).

مقطعه، من حروف إسم الله الاعظم الذى يؤلفه الرسول و الإمام عليهما السلام فيدعو به فيجاب». (1)

2. (ذَلِكَ الْكِتَابُ) 2

حضرت باقر عليه السلام فرمود: «مقصود از کتاب، امیرالمؤمنین است که هیچ گونه شکی در امامت و پیشوایی او نیست». (2)

3. (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) 4

ابن عباس می گوید: «علی علیه السلام آن پارسایی است که یک لحظه به خدا شرک نوزید». (3)

4. (أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) 6

سلمان می گوید:

«چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را ملاقات می کرد دست بر شانه آن حضرت می گذاشت و می فرمود: «یا سلمان هذا و حزبه هم المفلحون»؛ سلمان، علی و پیروانش رستگارانند». (4)

5. (وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا) 8 ابن عباس می گوید: از آیات مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اهل بیت، این آیه می باشد (5)

6. (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) 10

ابن مسعود هم روایت می کند: «این آیه در شأن و فضیلت علی علیه السلام است، زیرا اولین خلیفه خدا آدم و دومین آن داوود و سومین خلیفه و جانشین خدا در زمین علی علیه السلام می باشد». (6)

ص: 245

1- (1) همان، ص 33.

2- (3) تأویل الآيات الظاهرة، ص 33.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، ص 103، ح 107.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 1، صص 104-108، ح 108 و 109.

5- (9) شواهد التنزیل، ج 1، ص 113، ح 114.

6- (11) شواهد التنزیل، ج 1، ص 116، ح 115.

مجاهد از سلمان فارسی روایت می کند که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ وَصِيَّيَ وَ خَلِيفَتِي وَ خَيْرَ مَنْ أَتَرَكَ بَعْدِي...»  
علی بن ابی طالب؛(1) همانا وصی و جانشین و بهترین کس بعد از من علی بن ابی طالب است».

7. (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) 2

از ابی حمراء نقل شده که گفت: ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم علی علیه السلام به سوی ایشان آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ...؛(2) کسی را که مسرور می سازد، مشاهده آدم با علمش، نوح با فهمش و ابراهیم با حلمش نظر نماید به علی بن ابی طالب علیه السلام».

8. (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ) 4

از ابن عباس نقل شده: «این آیه در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، چون «هما اول من صلی و رکع»(3) آنان اولین کسانی بودند که نماز خواندند و رکوع به جا آوردند».

9. ابن عباس در تفسیر آیه (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) 6 می گوید: «این آیه در شأن علی علیه السلام نازل گردید، چون آن بزرگوار اولین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و نماز خواند».(4)

10. (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) 8

سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهد و گواه بر ما و ما گواهان خدا بر مردم و حجت خدا در زمین هستیم».(5)

ص: 246

1- (1) همان، ح 116.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 1، صص 118 و 121، ح 117 و 118.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، ص 131، ح 125.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 1، ص 137، ح 128.

5- (9) شواهد التنزیل، ج 1، ص 139، ح 130.

11. (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ) 1

نزول آیه در شأن امیرالمؤمنین از مشهورات است و دلیل نزولش آن بود که در شبی که قریش می خواستند شبانه به خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حمله برند و آن حضرت را به شهادت برسانند علی علیه السلام در بستر آن حضرت قرار گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی غار ثور رفت. (1)

12. همچنین آیه (وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ) 3 در شأن علی علیه السلام نازل گردیده است. (2)

13. آیه (وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ) 5 نیز پیرامون انفاق علی علیه السلام نازل گردیده است. (3)

14. درباره آیه (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ) 7 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حکمت به ده جزء تقسیم شد، نه جزء آن به علی علیه السلام و یک جزء آن به سایر مردم عطا گردید». (4)

15. (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) 9

ابن عباس درباره این آیه می گوید: «این آیه در شأن علی علیه السلام نازل گردید، آن حضرت فقط چهار درهم داشت که یک درهم آن را در شب و یک درهم آن را روز و یک درهم را پنهان و یک درهم آن را آشکارا در راه خدا انفاق کرد». (5)

## سوره آل عمران

1. (قُلْ أَنتَبُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ) 11 این آیه در شأن علی علیه السلام حمزه و عبیده بن حارث نازل گردید. (6)

ص: 247

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، صص 145-154، ح 143-143.

2- (4) شواهد التنزیل، ج 1، ص 155، ح 144.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 1، ص 156، ح 145 و 146.

4- (8) شواهد التنزیل، ج 1، صص 157-162، ح 147-150.

5- (10) شواهد التنزیل، ج 1، صص 163-175، ح 156-162.

6- (12) شواهد التنزیل، ج 1، ص 177، ح 165 و 166.

2. ذیل آیه شریفه (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) 1 شفیق می گوید: در مصحف عبدالله بن مسعود خواندم: «وآل محمد علی العالمین» (1) البته بدیهی است که درج عبارت «آل محمد» یا «آل احمد»، (2) در واقع تفسیر ابن مسعود و ابن عباس از این آیه است.

3. (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) 4

نزول این آیه در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام معلوم و مشهور است. (3)

حاکم حسکانی می گوید: منظور از (أَبْنَاءَنَا) امام حسن و امام حسین علیهم السلام و مقصود از (وَنِسَاءَنَا) حضرت فاطمه و از (وَأَنْفُسَنَا) علی بن ابی طالب علیهم السلام است. (4)

به هر روی، چون این آیه نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را فرا خواند و فرمود: «اللهم هؤلاء أهلي؛ بارخدا یا اینان اهل بیت من هستند». (5)

4. در پرتو (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا) 8 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النِّجَاهِ وَ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقَى وَ يَعْتَصِمَ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا وَ لِيَأْتِمَّ بِالْهَدَاهِ مِنْ وَلَدِهِ؛ (6) آن کس که دوست دارد بر مرکب نجات سوار گردد و به دست گیره محکم خدا تمسک جوید و به ریسمان خدا چنگ زند، ولایت و امامت علی و فرزندان معصومش علیهم السلام را پذیرا باشد.

ص: 248

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، ص 179، ح 167.

2- (3) همان، ص 180، ح 169.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، صص 183-200، ح 170-177.

4- (6) همان، ص 188، ح 172.

5- (7) همان، ص 191، ح 174.

6- (9) شواهد التنزیل، ج 1، ص 201، ح 179-182.

5. (الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ) 1، (ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً) 2 و (وَلِتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) 3

همه این آیات در شأن و عظمت علی علیه السلام نازل شده اند. (1)

6. (وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) 5 و (سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ) 6

این دو آیه هم در شأن علی علیه السلام می باشد. ابن عباس می گوید: «خدای متعال از اعمال علی علیه السلام در دو موضع از قرآن تشکر و قدرشناسی کرده که آن دو مورد این دو آیه هستند». (2)

7. (ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ) 8 و (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ) 9 این دو آیه شریفه فروغی از مجد و عظمت علی علیه السلام را آشکار می کند.

اصبغ بن نباته از علی علیه السلام روایت کند که رسول خدا دست مرا گرفت و فرمود: «یا اخی قول الله (ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) و (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ) تو ثواب و پاداشی از نزد خدای متعال هستی و شیعیانت ابرار و نیکان اند». (3)

8. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) 11

ابن عباس در تفسیر آیه می گوید: (اصْبِرُوا وَصَابِرُوا) علی محبته علی بن ابی طالب؛ (4) پایدار و مقاوم بر محبت و دوستی علی علیه السلام باشید.

ص: 249

---

1- (4) شواهد التنزیل، ج 1، صص 205-209، ح 184-188.

2- (7) شواهد التنزیل، ج 1، صص 189، 190، 210 و 211.

3- (10) شواهد التنزیل، ج 1، صص 212، ح 191 و 192.

4- (12) شواهد التنزیل، ج 1، صص 213-124.



1. (وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) 1 ابن عباس در تفسیر این آیه می گوید: «لا تقتلوا أهل بيت نبيكم؛ (1) اهل بیت پیامبر را به قتل نرسانید».

2. (أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) 3 امام باقر علیه السلام درباره این آیه می فرماید: «نحن الناس المحسودون؛ (2) ما مردمی هستیم که مورد حسد واقع شدیم». ابن عباس نیز در تفسیر آیه، همین معنا را بیان کرده اند. (3)

3. (فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) 6

امام باقر و امام صادق علیهما السلام می فرمایند:

جعل فيهم أئمة من اطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله؛ (4) ملك عظيم و بزرگ آن است که خداوند در این خاندان پیشوایانی قرار داده که پیروی از آنان اطاعت خداوند است و نافرمانی و عصیان آنان سرکشی و نافرمانی خداست.

4. (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ) 8

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «چون این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید به محضرش گفتم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناختیم ولی «أولوا الامر» چه کسانی اند که الذین قرن الله طاعتهم بطاعتك؛ آنان که خداوند اطاعتشان را به اطاعت و فرمانبری شما قرین ساخته است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هم خلفایي یا جابر و أئمة المسلمين من بعدی، أولهم علی بن ابی طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علی بن الحسين، ثم محمد بن علی المعروف فی

ص: 250

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، ص 216، ح 195 و 196.

2- (4) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 408.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، ص 218، ح 198.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 1، صص 223-224، ح 201 و 202.

التوراه بالباقر... آنان جانشینان و پیشوایان مسلمانان بعد از من اند که اولین آنان علی بن ابی طالب، پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین، و پس از او محمد بن علی است که در تورات به باقر معروف است. در آینده او را درک می کنی، چون به حضورش رسیدی، سلام مرا به او برسان، و پس از او جعفر بن محمد، و پس از او موسی بن جعفر، پس از او علی بن موسی و پس از او محمد بن علی و پس از او علی بن محمد و پس از او حسن بن علی و پس از او، کسی که هم نام و هم کنیه من است، او حجت خدا در زمین و بقیه الله در میان بندگان است، اوست که خداوند به دست او مشارق و مغارب جهان را می گشاید. (1)

همین بیان را سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند. (2)

سعد بن ابی وقاص، مجاهد و دیگر محدثان شیعی و سنی شأن نزول این آیه را در مورد علی علیه السلام می دانند. (3)

5. (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ) 4

ابن عباس در تفسیر این آیه می گوید: «مقصود از (وَ الصَّادِقِينَ) علی بن ابی طالب علیه السلام است». (4)

## سوره مائده

1. (الْيَوْمَ يَسَّرَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا) 6

از ابن عباس و دیگر محدثان مفسر روایت شده که این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گردید؛ پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با فرمان الهی (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا

ص: 251

1- (1) الميزان في تفسير القرآن، ج 4، ص 435.

2- (2) شواهد التنزيل، ج 1، ص 225، ح 204.

3- (3) همان، صص 226-228، ح 205-207.

4- (5) شواهد التنزيل، ج 1، صص 233 و 235، ح 209 و 211؛ الميزان في تفسير القرآن، ج 4، ص 441.

أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) مأمور گردید که علی علیه السلام را به عنوان امام و پیشوای مسلمانان تعیین نماید. (1)

آن حضرت نیز فرمان حق را اطاعت کرد و علی علیه السلام را به عنوان ولی مؤمنین و جانشین خود تعیین نمود. بزرگان از اصحاب در حالی که با جمله «بخ بخ» ولایت علی علیه السلام را به او تهنیت می گفتند با حضرتش بیعت نمودند. (2)

حسان بن ثابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا به پاسداشت و تجلیل از این رخداد آسمانی ابیاتی را تقدیم کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بگو. آنگاه حسان چنین سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و أسمع بالنبی منادیاً

بأنی مولاکم نعم و ولیکم فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا و أنت ولینا و لا تجدن فی الخلق للأمر عاصیاً

فقال له قم یا علی فإنی رضیتک من بعدی اماما و هادیا

در روز غدیر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را ندا کرد، در خم و چقدر خوب ندای پیغمبر را می شنیدند، که من مولی و ولی شما هستم، آری مردم کور نبودند و گفتند خدای تو مولای ماست و تو سرپرست مایی، و هرگز مردم از فرمان تو سرپیچی نمی کنند، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفتند برخیز که پسندیدم پس از من تو امام و راهنمای مردم باشی.

در نقل ابوسعید خدری این ابیات اضافه گردیده است:

فمن کنت مولاہ فهذا ولیہ فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللّهم وال ولیہ و کن للذی عادی علیاً معادیا (3)

هر که را من مولی و سرپرست او بودم، این «علی» پیشوا و سرپرست اوست، پس شما یاران و دوستان او باشید، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد: که خدایا دوست او را دوست مدار و دشمن او را دشمن باش.

ص: 252

1- (1) ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج 5، صص 177-314؛ شواهد التنزیل، ج 1، صص 237-247، ح 213-218.

2- (2) شواهد التنزیل، ج 1، صص 243 و 241 و 216.

3- (3) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 206.

2. (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ) 1

ابن عباس می گوید: «نزلت فی علی بن ابی طالب علیه السلام؛ این آیه در شأن و تجلیل از علی بن ابی طالب نازل گردید» (1)؛ آن گاه که آن حضرت، خاتم خویش را در حال رکوع به سائل داد.

از انس بن مالک، عطاء بن سائب، عبدالملک بن جریح، عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، و نیز از خود امیرالمؤمنین و امام باقر و ذوات مقدس دیگر از ائمه هدی، داستان خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام روایت گردیده است. (2)

3. (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) 4

ابن عباس در تفسیر این آیه می گوید: (وَالَّذِينَ آمَنُوا) یعنی یحب علی بن ابی طالب، و مفاد (فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) مقصود شیعه و پیروان خدا و رسولش و علی علیه السلام می باشند. (3)

ابن عباس می گوید: در این آیه، خداوند نخست تولای خویش و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از آن علی علیه السلام را بیان فرموده و چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «رحم الله علیاً اللهم أدر الحق معه حیث دار» .

ابن مؤمن، محمد بن عبیدالله شیرازی می گوید: «لا خلاف بین المفسرین أنّ هذه الآية نزلت فی امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ هیچ گونه اختلافی در زمره مفسرین نیست که این آیه در شأن و جلالت علی علیه السلام نازل گردیده است». (4)

4. (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) 7

نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام و مقام تبیین امامت آن حضرت معلوم و مشهور است. ابوهیره، ابوسعید خدری، ابن عباس، کلیبی، عبدالله بن ابی، جابر بن عبدالله انصاری، و قاطبه محدثان و علمای شیعه این حقیقت را روایت کرده اند. (5)

ص: 253

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، صص 249-252، ح 221-219 و 224.

2- (3) همان، ح 225، 229، 230، 231، 234، 235 و...

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، صص 291-292، ح 244-245.

4- (6) همان، ص 292، ح 244.

5- (8) شواهد التنزیل، ج 1، صص 294-306، ح 247-254.

ابن عباس درباره این آیه می گوید: «این آیه در شأن علی علیه السلام و حمزه و جعفر و زید بن حارثه نازل گردید». (1)

### سوره اعراف

1. (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ) 3

اصبغ بن نباته از علی علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در پاسخ به عبدالله بن کواء فرمود: «نحن نوقف يوم القيامة بين الجنة و النار؛ ما آن رجالی هستیم که در مقام اعراف می ایستیم». (2)

ابن عباس نیز در تفسیر آیه می گوید: «مقصود عباس، حمزه، علی علیه السلام و جعفر می باشند». (3)

2. (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ) 6

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که این آیه در شأن و جلالت ما خاندان نازل گردیده است؛ «نزلت فینا». (4)

3. (فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) 8

از امیرالمؤمنین علیه السلام ذیل این آیه روایت شده که فرمود: «فأنا ذلك المؤذن؛ آن اعلام گر و اعلان کننده منم». (5)

ابن عباس نیز در تفسیر آیه می گوید: برای علی علیه السلام در کتاب خدا اسمائی است که مردم آن را نمی دانند و از جمله آن اسماء «مؤذن» در این آیه است. (6)

ص: 254

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، ص 309، ح 258.

2- (4) شواهد التنزیل، ج 1، ص 311، ح 260.

3- (5) همان، ص 312، ح 261-262.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 1، ص 315، ح 263-264.

5- (9) شواهد التنزیل، ج 1، ص 317، ح 265.

6- (10) همان، ص 318، ح 266.

4. (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) 1

ابن عباس می گوید: «مقصود از این هادی و راهبر به حق علی علیه السلام است (وَبِهِ يَعْدِلُونَ) نیز بیانگر غضب خلافت از آن خاندان است» (1).

## سوره انفال

1. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) 3

از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود این آیه پیرامون آل محمد علیهم السلام نازل گردید، چون امانت و امامتی که خداوند از آن آنان قرار داده بود مورد غضب و تعرض قرار گرفت (2).

2. (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً) 5

از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ ظَلَمَ عَلِيًّا مَقْعَدِي هَذَا بَعْدَ وَفَاتِي، فَكَأَنَّمَا جَحَدَ نَبَوْتِي وَ نَبُوهُ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي» (3) کسی که به علی علیه السلام ستم کند بعد از وفات من گویا که نبوت من و سایر پیامبران را انکار کرده است».

حسن بصری می گوید: «زبیر این آیه را در روز جنگ جمل تلاوت می کرد و می گفت این آیه پیرامون ما نازل گردیده که به ستم با علی به جنگ برخاسته ایم» (4).

3. (وَ إِذِ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ) 8

ذیل این آیه داستان ایثار جان و خوابیدن علی علیه السلام را در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نموده اند (5).

4. (مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائُهُ إِلَّا) 10

ص: 255

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، ص 320، ح 270-271.

2- (4) شواهد التنزیل، ج 1، ص 322، ح 272 با کمی شرح از سوی مؤلف.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 1، ص 323، ح 273.

4- (7) همان، ص 325، ح 278 و 280 و 282.

5- (9) شواهد التنزیل، ج 1، صص 331-338، ح 278، 288، 290، 291.

ابن عباس می گوید: «مقصود از «متقون» در آیه علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و عقیل می باشند، اینان اند که از اولیاء خدا هستند».

انس بن مالک نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «آل محمد کل تقی؛ پارسایان از آل رسول اند».<sup>(1)</sup>

5. (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ) 2

امیرالمؤمنین فرمود: «لنا خاصه و لم يجعل لنا في الصدقه نصيباً كرامه أكرم الله تعالى نبيّه و آله بها و أكرما عن اوساخ ایدی المسلمین؛<sup>(2)</sup> فقط خمس برای ماست و ما را در صدقه بهره ای نیست و این کرامتی است از رسول خداوند که ما را به آن آراسته اند.

6. (هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ) 4

روایات متعددی است که مفادشان این است: «آیدته بعلی؛ ما رسول خویش را به علی تأیید کردیم». ابوهیره، انس، جابر بن عبدالله انصاری و دیگران راویان این خبرند.<sup>(3)</sup>

جابر می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دو هزار سال قبل از آنکه آسمان و زمین آفریده شوند بر در بهشت چنین نگاشته بود: لا إله إلا الله محمد رسول الله آیدته بعلی».<sup>(4)</sup>

7. (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) 7

امام باقر علیه السلام می فرماید: «نزلت فی علی بن ابی طالب علیه السلام؛ این آیه در شأن و جلالت علی علیه السلام نازل گردید».<sup>(5)</sup>

ص: 256

---

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، صص 339-340، ح 292-293.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 1، ص 341-348، ح 295-297 و 299.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، صص 349-357، ح 302-307.

4- (6) همان، ص 352، ح 305.

5- (8) شواهد التنزیل، ج 1، ص 358، ح 308-309.

1. (وَإِذْ أُنزِلَتْ مِنَ اللَّهِ رُسُولُهُ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ) 1

حکیم بن جبیر از امام سجاده علیه السلام روایت می کند که فرمود: «إِنَّ لَعَلَى اسْمَاءِ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ» قلت: و ما هو؟ قال: (أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) به خدا سوگند، علی علیه السلام «اذان» در روز حج اکبر است. (1)

ابن عباس و انس بن مالک و دیگران روایت کرده اند که چون آیات ابتدای سوره براءة نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را فرا خواند و او را مأمور کرد تا به مکه رود و این آیات را بر مردم مکه تلاوت کند، ولی مقداری از راه را رفته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را باز گرداند و فرمود: «لا- يبلّغها إلا رجل من اهلي؛ این آیات را بر مردم مکه نمی رساند مگر مردی از اهل بیت خودم»، آنگاه علی علیه السلام را فرا خواند و او را به این مأموریت آسمانی فرستاد. (2)

2. (سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ) 4

ابن عباس، انس بن مالک و شعبی می گویند این آیه در شأن و جلالت علی علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب نازل گردیده است. (3)

3. (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ) 6

ضحاک بن مزاحم می گوید این آیه در شأن علی علیه السلام و... نازل گردیده است؛ آنان که در جنگ «حنین» هنگام هجوم دشمن، در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی ماندند؛ هنگامی که لشکر اسلام فراری شد. (4)

ص: 257

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، ص 360، ح 310.

2- (3) همان، صص 361-365، ح 311-320.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، صص 381-393، ح 330-334 و 336.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 1، ص 395، ح 342-343.



4. (وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ) 1

عبدالرحمان بن عوف، ابن عباس، سلیم بن قیس و اسامه بن زید، نزول این آیه را پیرامون علی علیه السلام می دانند، چون او نخستین مرد مسلمانی است که اسلام را پذیرفت. (1)

5. (وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) 3

بنابر آنچه در روایت اهل بیت علیهم السلام آمده منظور از (وَالْمُؤْمِنُونَ) ائمه هدی علیهم السلام می باشند. (2)

6. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) 5

ابن عباس در تفسیر این آیه می گوید: «قال: مع علی و اصحاب علی؛ با علی و اصحاب او باشید». (3)

در برخی روایت ها نیز آمده که با علی علیه السلام باشید، پس این آیه مخصوص علی علیه السلام است.

از سوی ذوات مقدس ائمه هدی علیهم السلام پیرامون این حقیقت روایات بسیاری است (4) که بیان می کند این آیه پیرامون آل محمد علیهم السلام است؛ از جمله (وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ یعنی اینکه همراه آل محمد باشید. (5)

از عبدالله بن عمر نیز روایت شده که مقصود از «الصادقین» محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او هستند. (6)

## سوره یونس

1. (وَ اللّٰهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) 10

ص: 258

1- (2) شواهد التنزیل، صص 397-404، ح 344-350.

2- (4) المیزان فی التفسیر القرآن، ج 9، ص 385.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 1، ص 407، ح 354 و ص 409، ح 358.

4- (7) همان، ص 406، ح 353.

5- (8) همان، ص 407، ح 355.

6- (9) همان، ص 409، ص 359.

ابن عباس در تفسیر آیه می گوید: مقصود از دار السلام و صراط مستقیم ولایت علی بن ابی طالب است. (1)

زید بن علی بن الحسین علیهما السلام نیز آیه را به ولایت علی بن ابی طالب تفسیر کرده است. (2)

2. (... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) 3

ابن عباس در بیان آیه می گوید: «مقصود از (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) علی علیه السلام است». (3)

3. (وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَوْلٌ إِيَّيَّ وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ) 5

امام صادق علیه السلام می فرماید: «مردم مکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامون پیشوایی علی علیه السلام پرس و جو می کردند، پس خداوند به رسولش وحی می کند: (قُلْ إِيَّيَّ وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ)؛ بگو آری قسم به خدای من که البته همه وعده ها حق است». (4)

4. (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ) 7

ابن عباس می گوید: «مقصود از فضل خدا صلی الله علیه و آله پیامبر و از رحمتش علی علیه السلام است». (5)

5. ((أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) 9

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمودند:

إِنَّ مِنَ الْعِبَادِ عِبَادًا يَغِيبُهُمُ الْإِنْبِيَاءُ تَحَابُوا بِرُوحِ اللَّهِ...؛ همانا از بندگان خدا، بندگانی هستند که پیامبران به عظمت آنان غبطه می خورند، و آنان کسانی هستند که به «روح الله» عشق می ورزند، ولی نه به خاطر مال و جلوه های دنیا، چهره های آنان نورباران است، روزی که همه مردم می هراسند آنان نمی هراسند و آنگاه که همه محزون اند آنان را غم و اندوهی نیست. آیا می دانید آنان چه

ص: 259

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، ص 411، ح 360.

2- (2) همان، ص 412، ح 361.

3- (4) شواهد التنزیل، ج 1، ص 413، ح 363.

4- (6) شواهد التنزیل، ج 1، ص 416، ح 365.

5- (8) شواهد التنزیل، ج 1، ص 417، ح 367.

کسانی هستند؟ اصحاب پاسخ دادند: خیر یا رسول الله! آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هم علی بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب و جعفر و عقیل؛ آنان علی، حمزه، جعفر و عقیل هستند» و آنگاه آیه فوق را تلاوت کرد. (1)

## سوره هود

1. (يُوتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ) 2

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: «مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است». (2)

2. (فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ) 4

زید بن ارقم روایت می کند که جبرئیل امین بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و فرمان ولایت علی علیه السلام را به او رساند تا به مردم ابلاغ کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت بود که مبدا منافقان و اهل تهمت او را تکذیب کنند. پس برای انجام فرمان خدا، عده ای از مسلمانان را که من نیز جزء آنان بودم فرا خواند و با آنان به مشورت پرداخت که موضوع ولایت علی علیه السلام را هنگام مراسم حج در جمع مسلمانان اعلام کند. ما عاجز بودیم و نمی دانستیم که چه چیز در پاسخ آن حضرت بگوییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست. جبرئیل بر او نازل شد و گفت: «یا محمد أجزعت من أمر الله؟» فقال: «كلا یا جبرئیل! و لكن قد علم ربی ما لقیتم من قریش إذ لم یقروا لی بالرساله حتی أمرنی بجهادهم...؛ آیا از ابلاغ فرمان خدا جزع می کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه خیر ای جبرئیل، ولی خدای متعال آگاه است که چون به رسالت مبعوث شدم، این قریش رسالتم را نپذیرفتند و چه نامایمات و ناراحتی ها از آنان به من رسید تا سرانجام خدا مرا مأمور کرد تا با آنان جهاد کنم و با آنان به جنگ برخیزم و به دنبال فرمان جهاد، خدای متعال لشکریانی از آسمان را به یاری من فرستاد و مرا یاری کرد؛ حال چگونه این گروه، ولایت و امامت علی علیه السلام را بعد از من می پذیرند. جبرئیل از نزد او بالا رفت و این آیه (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) 5 نازل شد.

ص: 260

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، صص 419-420، ح 368.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 1، ص 421، ح 369.

3. (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) 1

از امیرالمؤمنین روایت شده که فرمود: «أنا الشاهد منه؛ (1) من آن گواه صادقم».

ابن عباس نیز در تفسیر آیه می گوید: «قال هو علی علیه السلام خاصه؛ این افتخار، فقط مخصوص علی علیه السلام است» (2).

4. (فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ يَسْتَهْزِئُونَ عَنِ الْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ) 4

از زید بن علی بن الحسین روایت شده که فرمود: «نزلت هذه فينا؛ این آیه در شأن ما خاندان نازل گردیده است» (3).

### سوره يوسف

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي) 6

امام باقر علیه السلام فرمود: «لا- نالنتی شفاعه جدی إن لم يكن هذه الآية نزلت في علي خاصة؛ به شفاعت جدم نرسم اگر این آیه مخصوص علی علیه السلام نازل نگشته باشد» (4).

ابان بن تغلب از امام صادق روایت می کند که فرمود: «هي والله ولايتنا اهل البيت عليهم السلام، لا ينكره أحد إلا ضال؛ (5) سوگند به خدا که مقصود، ولايت ما اهل بيت است و آن را مگر شخص گمراه انكار نکند».

### سوره رعد

1. (وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَرِزْقٌ وَنَخِيلٌ...) 9

ص: 261

1- (2) شواهد التنزيل، ج 1، صص 426-437، ح 374-387.

2- (3) همان.

3- (5) شواهد التنزيل، ج 1، ص 439، ح 389.

4- (7) شواهد التنزيل، ج 1، صص 440-442، ح 390-392.

5- (8) همان، ح 394.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می فرمود: «یا علی! الناس من شجر شتی و أنا و أنت من شجره واحده، ثم قرء هذه الآیه...؛ ای علی، مردم از درخت های پراکنده روییده اند و من و تو از شاخه های یک درختیم» (1).

ابوسعید خدری نیز همین مقصود را روایت می کند (2).

2. (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) 3

ده ها روایت از مجامع شیعی و اهل سنت حاکی اند که مقصود از هادی، علی علیه السلام است (3).

ابن عباس در تفسیر آیه مذکور می گوید: چون این آیه نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أنا المنذر و علی الهادی من بعدی؛ من ترساننده ام و علی، هادی و راهنمای بعد از من است. و آنگاه با دست بر سینه علی زد و فرمود: یا علی، تو راهنما و راهبر بعد از منی و به تو هدایت می گردند هدایت جویان و ره پویان (4).

این حقیقت آسمانی را کلینی در کافی، صدوق در معانی الاخبار و صفار در بصائر و عیاشی در تفسیرش به اسناد و طرق مختلف ذکر کرده اند (5).

3. (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ) 7

امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون این آیه سؤال شد، آن حضرت فرمود: «هی شجره اصلها فی داری...». و باز از آن حضرت سؤال شد فرمود: «هی فی دار علی». گفته شد: یا رسول الله، شما مرتبه اول فرمودید اصل آن درخت در خانه من است و در پاسخ سؤال دوم فرمودید در خانه علی است! علت این دو پاسخ چیست؟ حضرت فرمود: «إنّ داری و دار علی فی الجنة بمکان واحد؛ همانا خانه من و خانه علی در بهشت در یک مکان قرار دارند» (6).

ص: 262

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، صص 443-444، ح 395 و 397.

2- (2) همان، ص 445، ح 396.

3- (4) شواهد التنزیل، ج 1، صص 450-467؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 11، صص 368-269.

4- (5) شواهد التنزیل، ج 1، ص 452، ح 398-399 و ص 453، ح 400-401 و ص 454، ح 403-404.

5- (6) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 11، ص 268.

6- (8) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 11، ص 303؛ شواهد التنزیل، ج 1، صص 468 و 417.

این حقیقت در روایت جابر از امام باقر علیه السلام نیز می درخشد. (1)

4. (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) 2

ابوسعید خدری می گوید:

سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى (وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) قَالَ: «ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ...»؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم منظور از «آن کسی که نزد او علم کتاب است» که می باشد؟ فرمود: آن، برادرم علی بن ابی طالب است.

ابن عباس نیز در تفسیر آیه گفته است: مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است. (2)

صفار در بصائر، کلینی در کافی، صدوق در معانی الاخبار و عیاشی در تفسیر خود و سیوطی در دُر المنثور این حقیقت را روایت کرده اند. (3)

### سوره ابراهیم

1. (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ) 5

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند: «رسول الله أصلها و امیر المؤمنین فرعها و الأئمة من ذریتها اغصانها...»؛ رسول خدا اصل و بنیان شجره مبارکه و علی علیه السلام فرع آن و ائمه هدی علیهم السلام شاخسار آن اند.».

در برخی روایات نیز حضرت فاطمه علیها السلام فرع آن ذکر شده است. در بعضی روایات هم حضرت محمد صلی الله علیه و آله اصل درخت، امام علی علیه السلام فرع آن، و حضرت فاطمه علیها السلام شاخه آن و امام حسن و امام حسین علیهما السلام میوه آن، و شیعیان برگ های آن درخت می باشند. (4)

ص: 263

1- (1) همان.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 1، صص 473-474، ح 422-423.

3- (4) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 11، صص 317-318.

4- (6) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 12، صص 50-51.

عبدالرحمن بن عوف می گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أنا الشجرة وعلی القلب، و فاطمه اللقاح، و الحسن و الحسين الثمر، و شيعتنا الورق؛ من آن درختم و علی قلب آن است و فاطمه، سبب باروری آن درخت و حسن و حسین میوه آن درخت و شیعیان برگ های آن درختند». (1)

2. (يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ)2

ابن عباس در تفسیر آیه می گوید: «قال: بولایه علی بن ابی طالب علیه السلام؛ قول و عقیده ثابتی که خداوند مؤمنین را بدان در دنیا و آخرت پایدار می دارد؛ ولایت علی بن ابی طالب است». (2)

3. (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ)4

عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند: «أنا دعوه ابی ابراهیم؛ بازتابش نیک فرجام دعای پدرم من و برادرم علی می باشیم، چون هرگز غیر خدا را عبادت نکردیم و خدای بزرگ مرا پیامبر و علی را وصی من برگزید». (3)

## سوره حجر

1. (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ)6

ابن عباس در تفسیر آیه می گوید: «نزلت فی علی بن ابی طالب...؛ این آیه در فضیلت علی، حمزه، عقیل، ابوذر، سلمان، عمار، مقداد و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده است». (4)

از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت شده که فرمود: «فینا و الله نزلت؛ سوگند به خدا که این آیه پیرامون ما نازل گردید». (5)

ص: 264

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، صص 479-481، ح 428-431.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 1، ص 483، ح 434.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، ص 484، ح 435.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 1، ص 487، ح 436.

5- (8) همان، ص 489 و 492، ح 438 و 444.

2. (فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) 1

سَدِّی در تفسیر آیه می گوید: «عَنْ وِلايَةِ عَلِيٍّ؛ سَوَّغْنَا بِهٖ خِدَايَةَ كِهْ اَزْ هَمِّهٖ اَنَّا نِ پِرامون وِلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاَزْ خِواستِ خِواهِيمِ كَرْدَ». (1)

3. (فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ) 3

ابن عباس می گوید: «خِداوندِ پِيامبرِ صِليِّ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا فِرمانِ دادِ تا قِرآنِ رَا ظاهِرِ گِرْدانَد وِ نِيزِ فِضائلِ اهلِ بِيْتِ عَلَيْهِمِ السَّلَامُ رَا هَمَّانِ كِونِهْ كِهْ قِرآنِ رَا نِمايانِ مِی كِنْدِ نِمايانِ سازَد». (2)

## سوره نحل

1. (وَاعْلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) 5

امام باقر عليه السلام در روایتی می فرماید: «النَّجْمُ عَلِيٌّ؛ سِتارَهٗ فِرِوزنَدِهٗ هِدَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ».

در روایتی دیگر هم ابان بن تغلب از آن حضرت روایت می کند که فرمود: «النَّجْمُ مُحَمَّدٌ وَالعَلَامَاتُ الاَوْصِياءُ عَلَيْهِمِ السَّلَامُ؛ كِوكَبِ فِرِوزانِ هِدَايَةِ رِسولِ خِدا صِليِّ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنِشانِهٖ هَايِ هِدَايَةِ جانشينانِ آنِ حِضرتِ، يَعمِنِ ائِمَّهٖ هِدَى عَلَيْهِمِ السَّلَامُ مِی باشنَد». (3)

2. (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) 7

ابوحزمه ثمالی از امام صادق عليه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: «قَرَأَ جِبْرِيلُ عَلِيٌّ مُحَمَّدٌ هَكَذَا وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ... «فِي عَلِيٍّ»؛ چِرا هِرِ آيَهٗ وَفِضيلَتِي كِهْ پِرامونِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نازلِ مِی گِرْدَدِ شِما مِی گِويِدِ افسانِهٖ پِيشنِيانِ اسْتِ بَدِيهِي اسْتِ كِهْ «فِي عَلِيٍّ» بِهٖ عِنوانِ تَفْسيِرِ وَتَأويلِ آيَهٗ مِی باشد نِهٖ آنكِهٖ جِزءِ آيَهٗ باشد». (4)

ص: 265

1- (2) شواهد التنزيل، ج 1، ص 497، ح 451.

2- (4) شواهد التنزيل، ج 1، ص 497، ح 452.

3- (6) شواهد التنزيل، ج 1، ص 499، ح 453 و 454؛ الميزان في تفسير القرآن، ج 12، ص 183.

4- (8) شواهد التنزيل، ج 1، ص 503، ح 456.



امیرالمؤمنین فرمود:

والله إنا نحن أهل الذكر، نحن أهل العلم، ونحن معدن التأويل و التنزيل...؛ سوگند به خدا ما اهل ذکر هستیم و ما اهل علم هستیم، ما معدن و كان تأویل و تنزیل قرآنیم، شنیدم رسول خدا فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها...»؛ من شهر دانشم و علی در آن است و هر کسی بخواهد به دانش برسد باید از در شهر وارد شود. (1)

امام باقر علیه السلام نیز در روایات متعددی می فرماید: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، نَحْنُ هُمْ، هُمُ الْأَيْمَةُ مِنْ عِثْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ...» (2)

### سوره اسراء

1. (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا) 4

ابو سعید خدری در چندین روایت می گوید: «وقتی که این آیه نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به آن حضرت بخشید». (3)

این موضوع از امیرالمؤمنین نیز روایت گردیده است. (4)

2. (أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ) 7

عکرمه می گوید: «مقصود از «وسیله» رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام می باشند». (5)

3. (وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا) 9

ص: 266

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، صص 506-508، ح 459.

2- (3) همان، صص 509-511، ح 460-466.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، صص 513-515، ح 467-472.

4- (6) همان، ص 517، ح 473.

5- (8) شواهد التنزیل، ج 1، ص 522، ح 474.

ابن عباس در تأویل و تفسیر آیه می گوید: «سوگند به خدا که دعای رسول خدا از طرف پروردگارش اجابت شد و خدای بزرگ، علی علیه السلام را نصرت و ظفر بخشید و او را بر دشمنانش پیروز ساخت».(1)

4. (وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)2

ذیل این آیه چنین گزارش شده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، وارد مسجدالحرام گردید و به پاکسازی کعبه از بت ها پرداخت. اطراف و درون کعبه 360 بت و بت هبل نیز بر پشت کعبه نصب شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فرو افکندن بت هبل به علی علیه السلام فرمود: «یا علی ترکب علی او اُرکب علیک...؛ علی جان یا تو بر شانه من بالا رو یا من بر شانه تو بالا می روم تا هبل را از بام کعبه به زیر افکنم». امیرالمؤمنین فرمود: «شما بر شانه من بالا برو، ولی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شانه من قرار گرفت طاقت حمل بار رسالت را نداشتم، به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: اجازه فرماید من بر شانه شما بالا روم. رسول خدا تبسم کرد و از شانه من فرود آمد و من بر دوش آن حضرت بالا رفتم. چون بر آن مکان رفیع قرار گرفتم با دستم می توانستم آسمان را بگیرم، پس هبل را از بام کعبه فرو افکندم و خدای بزرگ این آیه را نازل کرد».(2)

5. (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا)4

ابوحزمه ثمالی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «فأبى أكثر الناس إلا كفورا؛ اکثر مردم از پذیرفتن ولایت علی علیه السلام خودداری کردند».(3)

### سوره کهف

در پرتو آیه (إِنَّمَا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيُنبَأُ بِهِمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)6 عبدالله بن مسعود می گوید: «زینة الارض الرجال وزينه الرجال علی بن ابی طالب؛ مردان زینت

ص: 267

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، ص 529، ح 479.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 1، ص 530، ح 480.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، ص 534، ح 482.

زمین و علی علیه السلام زینت مردان است» (1).

عمار یاسر نیز می گوید شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی إن الله زینک بزینة لم یزین العباد بأحسن منها...؛ علی جان، خداوند تو را به زینتی آراسته که هیچ یک از بندگان را به آن نیاراسته است» (2).

### سوره مریم

1. (وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا) 3

علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از امام حسین علیه السلام از علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود:

لیله عرج بی إلى السماء حملنی جبرئیل علی جناحه الایمن...؛ در آن شب که مرا به آسمان بالا بردند جبرئیل مرا بر بال راستش حمل می کرد، به من گفته شد چه کسی را برای زمینیان به جای خود قرار دادی؟ گفتم: بهترین اهل زمین را، علی بن ابی طالب برادر و حبیبم، داماد و پسر عمویم. به من گفته شده: «یا محمد أتجبه؟»؛ آیا او را دوست داری؟ گفتم: آری ای پروردگار جهانیان. پس فرمود: من نیز او را دوست دارم و امر کن امت را که او را دوست بدارند. من خدای علی اعلی هستم از نام خود برای او نامی برگزیدم و او را علی نامیدم. پس آن گاه جبرئیل فرود آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: همانا خدایت سلام می رساند و می فرماید بخوان. گفتم: چه بخوانم؟ گفت: بخوان (وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا) 4

2. (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) 5

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: یا علی قل رب ائذف لی

ص: 268

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، ص 537، ح 485.

2- (2) همان، ص 538، ح 486.

الموده فی قلوب المؤمنین، رب اجعل لی عندک عهداً، رب اجعل لی عندک وداً...؛ علی جان، بگو خدایا دوستی مرا در قلوب مؤمنین قرار بده و برای من عهدی نزد خودت مقرر فرما، و قرار بده برای من دوستی، نزد خودت، مرا دوست خود قرار بده. پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) 1

براه بن عازب نیز روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

«یا علی، قل اللهم اجعل لی عندک عهداً و اجعل لی فی صدور المؤمنین موده فأنزل الله؛ پس خداوند این آیه را نازل فرمود».

همین بیان در روایات ابورافع از رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبدالله بن عباس، ابوسعید خدری و حضرت امام محمد باقر علیه السلام از آن حضرت نقل گردیده است. (1)

صاحب بن عباد با نظر به محتوای آیه چنین سروده:

و ما حبی علیاً باکتساب و لکن من فوائد فضل ربی

ولو لم أحو من حبه شیئاً کفی منه حلاوته بقلبی (2)

دوستی علی علیه السلام دست یافتنی نیست بلکه موهبت و فضلی است که خداوند عنایت می کند و اگر جلوه ای از محبتش مرا در برنگرفته باشد شیرینی محبتش در درون قلبم مرا کفایت می کند.

## سوره طه

1. (وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي \* هَارُونَ اَخِي \* اَشْدُدْ بِهِ اُزْرِي \* وَ اَشْرِكْهُ فِي اَمْرِي) 4

حذیفه بن اسید از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت دست امیرالمؤمنین را گرفت و فرمود:

ص: 269

1- (2) شواهد التنزیل، صص 548-556، ح 496-509.

2- (3) تنبیہ الغافلین، محسن بن کرامه، ص 163.

أَبَشْرٍ وَأَبَشْرٍ إِنَّ مُوسَى دَعَا رَبَّهُ الْخ؛ حضرت موسی علیه السلام از خداوند خواست تا هارون را وزیر او قرار دهد و به نیرویش پشت او را محکم، و او را در امر رسالت یاری نماید و خداوند دعوتش را پذیرفت. من نیز از خداوند خواستم تا از اهل بیت علی، برادرم را وزیر من قرار دهد و به نیروی او پشت مرا محکم و او را شریک در امر من قرار دهد و خدا دعایم را اجابت کرد. (1)

محتوای این حدیث را به طرق گوناگونی نقل کرده اند. (2)

2. (وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى) 3

جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «ثُمَّ اهْتَدَى، إِلَى وِلَايَتِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ؛ آنان به سوی ولایت ما اهل بیت علیهم السلام هدایت شدند». (3)

3. (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) 5

عبدالله بن عباس در تأویل و تفسیر آیه می گوید: «إِنَّ مَنْ تَرَكَ وِلَايَةَ عَلِيٍّ، أَعْمَاهُ اللَّهُ وَأَصَمَّهُ؛ همانا آنکه ولایت علی علیه السلام را ترک کند خداوند او را در قیامت کور و کر برمی انگیزد». (4)

4. (وَأُمُّ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرْ عَلَيْهَا) 7

ابوحمراء خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید:

لما نزلت هذه الآية؛ وقتی که این آیه نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام نمازهای پنجگانه به در خانه فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود: «الصلاة رحمكم الله»؛ (5) رحمت خدا بر شما وقت نماز است، همانا خداوند اراده کرده است و چنین می خواهد که رجس هر آرایش را از شما خاندان ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند. (6)

ص: 270

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، ص 559، ح 510؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 130.

2- (2) شواهد التنزیل، ج 1، صص 560-571، ح 511-517.

3- (3) شواهد التنزیل، ج 1، صص 572-573، ح 518-519.

4- (4) شواهد التنزیل، ج 1، ص 578، ح 526.

5- (5) سوره احزاب، آیه 33.

6- (6) شواهد التنزیل، ج 1، ص 579، ح 527.

ابوسعید خدری می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هشت ماه هنگام نماز در خانه حضرت علی و حضرت فاطمه می آمد و به آنان دعا می کرد و نماز را یادآور می شد و آیه مذکور را تلاوت می فرمود».(1)

5. (... فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى)2

ابن عباس می گوید: اصحاب الصراط السوی، هو والله محمد و أهل بیته؛ سوگند به خدا که اصحاب «صراط» و «سوی» که همان صراط مستقیم است محمد و آل او علیهم السلام می باشند.(2)

## سوره انبیاء

1. (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ)4

(آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو را از انواع فعل خیرات و به خصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند).

علامه طباطبائی به نقل از کافی و عیون از امام هشتم علیه السلام حدیثی ذکر کرده که آن حضرت مکانت امامت را تبیین و تفسیر می کنند و می فرمایند:

خداوند ابراهیم را گرامی داشت و امامت را در برگزیدگان و پاک سرشتان از ذراری و فرزندان او قرار داد.

گوهر امامت، پیوسته بر سیمای فرزندان او می درخشید و از فردی به فرد دیگر به میراث می رسید، تا آنکه این میراث الهی به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید چون (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ)5؛ (نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی می کنند و این پیغمبر و امتش

ص: 271

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 196.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 1، ص 583، ح 528.

که اهل ایمان اند و خدا دوستدار مؤمنان است) نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه به او نزدیک تر بود، پس امامت مخصوص او گردید. علی علیه السلام به فرمان خدا آن را بر عهده گرفت و در فرزندان برگزیده آن حضرت که به گفته قرآن تجلی گاه علم و ایمان بودند به میراث نهاده شد. (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) 1 و این میراث تا قیامت در فرزندان علی علیه السلام خواهد بود، زیرا بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نخواهد آمد. (1)

2. (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ) 3

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی فیکم نزلت هذه الآية؛ ای علی، این آیه در شأن تو و دوستانت نازل شد». (2)

شیخ صدوق رحمه الله، در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که آن حضرت فرمود: «یا علی أنت و شیعتک علی الحوض تسقون من أحببتم و تمنعون من کرهتکم؛ (3) آن کسی که را دوست دارید سیراب می کنید و آن که را دوست ندارید سیراب نمی کنید».

3. (لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَ تَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) 6

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این آیه در شأن تو و شیعیانت نازل گردید، ایشان اند که فرع اکبر و هنگامه بزرگ قیامت محزونشان نگرداند». (4)

4. (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) 8

مرحوم علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در تفسیر خویش می نگارد: «وارثان زمین امام زمان عجل الله تعالی فرجه و یاوران او هستند؛ قال: القائم و اصحابه». (5)

ص: 272

1- (2) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 252.

2- (4) شواهد التنزیل، ج 1، ص 583، ح 529 و 531.

3- (5) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 274.

4- (7) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 274.

5- (9) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 275.

روایات پیرامون حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و انقلاب جهانی آن حضرت در حد تواتر است، بدین ترتیب که سرانجام روزی آفتاب وجودش نمایان می گردد و جهان فرورفته در تاریکی ظلم و ستم را به نور عدالت روشن خواهد ساخت و دامنه ظلم و بیداد را از عرصه جهان بر می چیند و حکومت عدل و عقل و حکمت و ایمان را بر جهان برقرار خواهد کرد. (1) به امید فرا رسیدن آن روز مبارک.

## سوره حج

1. (هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ) 2

ابوسعید خدری می گوید: «همانا این آیه پیرامون علی علیه السلام و دو یار و همراهش در نبرد بدر؛ یعنی حمزه و عبیده در مقابل عتبه، شبیه و ولید نازل گردید». (2)

2. (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) 4

امام باقر علیه السلام از جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود:

ذلک علی و حمزه و عبیده بن الحارث و ابوذر و المقداد؛ آنان علی علیه السلام و حمزه و عبیده پسر حارث و ابوذر و مقدادند، این مؤمنان پارسای و نیکوکار هستند که در نعمت های بهشت شناور گردند؛ بهشتی که در زیر درختانش نهرها جاری است و آنان را در بهشت بیاریند، طلا و گهرها بر دست بندند و تن به جامه حریر بپوشانند، و به گفتار خوش و زندگی با نشاط و پسندیده هدایت شوند.

3. (... أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ \* الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) 5

ابن عباس می گوید: «این دو آیه در شأن علی علیه السلام و سلمان نازل گردیده و مصداق اتم و کامل «مخبتین» آن دو بزرگوارند». (3)

ص: 273

1- (1) همان.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 1، ص 589، ح 536 و 537.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 1، ص 603، ح 554.



4. (أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) 1

زید بن علی بن الحسین علیه السلام می گوید: «این آیه پیرامون ما نازل گردیده است». (1)

5. (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ) 3

محمد بن زید از پدر بزرگوارش زید بن علی بن الحسین روایت می کند که از حضرت امام باقر علیه السلام پیرامون آیه پرسیدم، آن حضرت فرمود: «نزلت فی علی و حمزه و جعفر ثم جرت فی الحسین علیه السلام؛ این آیه پیرامون علی علیه السلام و حمزه و جعفر و امام حسین علیه السلام نازل گردیده است».

از زید نیز روایت شده که فرمود: «نزلت فینا؛ این آیه در شأن ما نازل گردید». (2)

6. (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) 5

ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: «فینا والله نزلت هذه الآية؛ سوگند به خدا این آیه در شأن ما نازل گردید». (3)

از زید بن علی بن الحسین علیه السلام نیز روایت شده که گفت:

إذا قام القائم من آل محمد يقول...؛ چون که قائم آل محمد علیه السلام قیام کند مردم را ندا می دهد ماییم کسانی که خداوند در کتابش وعده داده است؛ آنهایی هستند که اگر در روی زمین به آنها اقتدار و تمکین دهیم نماز به پا می دارند و به مستحقان زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و عاقبت کارها به دست خداست. (4)

## سوره مؤمنون

1. (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ) 8

ص: 274

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، ص 605، ح 555.

2- (4) شواهد التنزیل، ج 1، ص 606، ح 556-557.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 1، ص 607، ح 558.

4- (7) همان، ص 608، ح 560.

اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود آنان که از راه راست برمی گردند همان هایی هستند که از «ولایتنا؛ ولایت ما» برمی گردند. (1) در روایتی دیگر فرمود: «عن ولایتی؛ از ولایت من» باز می گردند. (2)

2. (قُلْ رَبِّ إِنَّمَا تُرِيدُنِي مَا يُوعَدُونَ \* رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ) 3

جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند: «جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که امت پس از تو با هم اختلاف کنند و به ستیز و جنگ با هم برخیزند، آن گاه این آیات نازل گردید، مقصود از «ظالمین» اصحاب جمل هستند که به جنگ با علی علیه السلام برخاستند». (3)

3. (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ) 5

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود: «کل حسب و نسب یوم القیامه منقطع إلا حسبی و نسبی؛ (4) همه حسب و نسب ها در روز قیامت قطع می گردد مگر حسب و نسب من».

4. (إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُم) 7

ابن مسعود می گوید:

مقصود از آنانکه خداوند به آنان پاداش می دهد به پاسداشت صبر آنان، علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند که در تمام مشکلات، در دنیا، اعم از فقر و گرسنگی و نیز صبر بر معاصی و صبر بر بلاها صابر و شکیبا بودند و آنان رستگاران و سعادت‌مندان عالم اند. (5)

ص: 275

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، ص 609، ح 561.

2- (2) همان، ص 610، ح 562.

3- (4) شواهد التنزیل، ج 1، ص 614، ح 567.

4- (6) شواهد التنزیل، ج 1، ص 615، ح 568.

5- (8) شواهد التنزیل، ج 1، ص 616، ح 569.

1. (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلِ نَارٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) 1

در روایاتی ائمه هدی علیهم السلام نور و تجلیات سبحانی را چنین تبیین نموده اند. مقصود از «مشکاه» قلب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و منظور از «زجاجه» امام علی علیه السلام یا قلب آن حضرت است.

در روایتی امام صادق علیه السلام چنین می فرماید: «أَنَّ الْمَشْكَاهَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَالْمِصْبَاحَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالزُّجَاجَةَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ هَمَانَا مَشْكَاةَ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ، مِصْبَاحِ، إِمَامِ حَسَنِ وَزُجَاجَةَ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است.» (1)

2. (فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ) 3

ابی برزه می گوید:

قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله هذه الآية وقال: هي بيوت النبي؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت کرد و فرمود: مقصود از بیوت، بیوت پیامبر است. از آن حضرت سؤال شد آیا خانه فاطمه علیها السلام از جمله آن بیوت است؛ فرمود: «مِنْ أَفْضَلِهَا؛ خَانه فَاطِمَةَ بَرْتَرِينَ آن خانه هاست.» (2)

انس بن مالک و بریده می گویند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت کرد، مردی به پا خاست و پرسید: این بیوت از آن چه کسانی است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بیوت الانبیاء». ابوبکر برخاست و گفت آیا بیت فاطمه و علی از جمله این بیوت است؟ «قال: نعم مِنْ أَفْضَلِهَا؛ آری، خَانه عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ از برترین آن خانه هاست.» (3)

ص: 276

1- (2) الميزان في تفسير القرآن، ج 15، صص 114-115.

2- (4) شواهد التنزيل، ج 1، ص 617، ص 570.

3- (5) الميزان في تفسير القرآن، ج 15، ص 115؛ شواهد التنزيل، ج 1، صص 618-619، ح 571-572.

3. (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ) 1

ابن عباس در تفسیر و تأویل این آیه می گوید: «أُنزِلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ اِن آیه در شأن و فضیلت علی علیه السلام نازل گردید». (1)

4. (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا سَدَّ تَخَلْفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا) 3

ابن عباس در بیان این آیه می گوید: «نزلت في آل محمد» (2).

عبدالله بن محمد حنیفه نیز می گوید: «هي لنا اهل البيت؛ این آیه در فضیلت ما اهل بیت است». (3)

عیاشی نیز به سند خود از علی بن الحسین علیه السلام روایت می کند که آن حضرت این آیه را تلاوت نمود و فرمود:

«هم والله شيعتنا اهل البيت...؛ این وعده داده شدگان با ایمان و پارسا، دوستداران و شیعیان ما اهل بیت می باشند. خداوند متعال این خلافت و حکومت بر زمین را به دست مردی از ما خاندان که مهدی امت است، به آنان ارزانی خواهد داشت». (4)

### سوره فرقان

1. (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا) 7

سدی گوید: «نزلت في النبي صلى الله عليه وآله وعلى...؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را به ترویج علی علیه السلام در آورد که هم پسر عمو و هم داماد او بود». (5)

ص: 277

1- (2) شواهد التنزيل، ج 1، ص 620، ح 573.

2- (4) شواهد التنزيل، ج 1، ص 622، ص 575.

3- (5) همان، ح 576.

4- (6) الميزان في تفسير القرآن، ج 15، ص 129.

5- (8) شواهد التنزيل، ج 1، ص 623، ح 577.

از ابن سیرین نیز همین معنا نقل گردیده است. (1)

2. (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا)

در جوامع الجامع از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «مقصود از آیه ما اهل بیت علیهم السلام می باشیم». (2)

ابوسعید خدری می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از جبرئیل پرسیدم مقصود از (أَزْوَاجِنَا) کیست؟ گفت خدیجه است، گفتم: از (وَذُرِّيَّاتِنَا) گفت: فاطمه علیها السلام است، پرسیدم منظور از (قُرَّةَ أَعْيُنٍ) چه کسی می باشند؟ گفت حسن و حسین علیهما السلام است؛ از (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ) پرسیدم، فرمود: پیشوای پرهیزکاران علی علیه السلام است. (3)

### سوره شعراء

در پرتو آیه (وَإِنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) 5 مورخان و وقایع نگاران اسلامی نگاشته اند:

خداوند رسولش را فرمان داد تا خویشان خود را به اسلام فرا خواند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بررسی جوانب آن به علی بن ابی طالب که در آن روز سن او از پانزده سال تجاوز نمی کرد دستور داد تا غذایی آماده کند و نزدیکان را که چهل و پنج نفر از بنی هاشم بودند دعوت نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت در آن مراسم ضیافت، راز رسالت خویش را آشکار سازد، ولی با کمال تأسف پس از صرف غذا ابولهب مجلس را به هم زد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نتوانست ارسال رسالت و ابلاغ نبوت خویش نماید. فردای آن روز بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله همان ضیافت و مهمانی را ترتیب داد و سران فامیل را دعوت نمود و پس از حمد و ستایش خدا رسالت خویش را اعلام نمود. سکوت مطلق بر مجلس حکمفرما شد و هیچ

ص: 278

1- (1) همان، ح 578.

2- (3) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 15، ص 199.

3- (4) شواهد التنزیل، ج 1، ص 625، ح 580.

کس برای پذیرش اسلام اعلام آمادگی ننمود. در این هنگام علی علیه السلام که آن روز جوانی پانزده ساله بود سکوت مجلس را در هم شکست و برخاست و با هیجان و اشتیاق فراوان عرض کرد: ای رسول خدا، من آماده پشتیبانی از شما هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا بنشیند، بار دیگر تا سه مرتبه گفتار خود را تکرار نمود، و جز علی علیه السلام کسی به ندای رسول خدا صلی الله علیه و آله لیبیک نگفت و دعوت او را اجابت نکرد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به خویشان نمود و فرمود: «مردم، این جوان برادر و وصی و جانشین من در میان شماست؛ به سخنان او گوش دهید و از او پیروی کنید». در این هنگام مجلس پایان یافت و حضار با تمسخر رو به ابوطالب نمودند و گفتند: «محمد صلی الله علیه و آله دستور داد که از پسر پیروی کنی و از او فرمان ببری و او را بر تو بزرگی و آقایی بخشید». (1)

## سوره نمل

در پرتو آیه: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ \* وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) 2

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«حسنه ای که سبب می گردد خداوند آن شخص را وارد بهشت کند حب و دوستی ما اهل بیت علیهم السلام است و سیئه و پلیدی که سبب می گردد خداوند آن شخص را به جهنم افکند دشمنی و کینه نسبت به ما اهل بیت است». (2)

## سوره قصص

1. (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) 4

ص: 279

1- (1) تاریخ طبری، ج 2، صص 62-63؛ تاریخ کامل، ج 2، صص 40-41؛ مسند احمد، ج 1، ص 111؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، صص 210-221؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 15، صص 267-269؛ شواهد التنزیل، ج 1، صص 630-636، ح 584.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 1، صص 637-638، ح 585 و 586.

«لَتَعَطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا، وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ هَذِهِ الْآيَةُ (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ)» (1).

دنیا پس از سرکشی روی به ما نهد، چون ماده شتر بدخو که به بچه خود مهربان بود و سپس آیه را تلاوت کرد: «و می خواهیم بر آنان که مردم ناتوانشان شمرده اند منت نهیم و آنان را امامان و وارثان گردانیم».

مفضل نیز می گوید:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نگریست و گریست و فرمود: «أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي». مفضل می گوید: به آن حضرت گفتم: مقصود حضرت چه بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود آن حضرت این بود که همانا شما پیشوایان بعد از من هستید؛ همانا خداوند می فرماید: (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ)؛ «فَهَذِهِ الْآيَةُ جَارِيَةٌ فِينَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (2).

این آیه در خاندان ما تا روز قیامت جاری است و ما پیشوایان امت اسلامی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشیم.

2. (قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِيُونَ) 3

انس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله سفیری را به سوی طایفه ای از اعراب فرستاد. آن گروه سفیر رسول خدا را کشتند. خبر به آن حضرت رسید و آن حضرت بسیار غمگین شدند و امیرالمؤمنین را به سوی آن مردم فرستادند. حضرت علی علیه السلام با آن گروه جنگید و بر آنان پیروز شد و به سوی مدینه بازگشت. چون به نزدیک مدینه رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله به استقبالش رفت و او را در آغوش گرفت و میان دیدگان

ص: 280

1- (1) نهج البلاغه، حکمت 209، ص 396.

2- (2) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، صص 12-13؛ شواهد التنزیل، ج 1، صص 645-650، ح 593-601.

آن حضرت را بوسید و فرمود: «بأبی انت و أمی من شدّ الله عضدی به کما شدّ عضد موسى بهارون؛ (1) پدر و مادرم به فدایت باد ای کسی که خداوند بازوی مرا به وجودش محکم ساخت همان گونه که بازوی موسی را بوجود هارون محکم ساخت».

3. (أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ) 2

مجاهد می گوید: «نزلت فی علی و حمزه؛ این آیه در شأن علی علیه السلام و حمزه نازل گردیده است» (2).

### سوره عنکبوت

1. (الْم \* أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) 4

امیرالمؤمنین می فرماید:

«لما نزلت هذه الآية...؛ چون این آیه نازل گردید، به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: یا رسول الله ما هذه الفتنه؟ فرمود: یا علی همانا تویی که آزمایش می گردی و به وسیله تو دیگران آزمایش می شوند» (3).

2. (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) 6

ابن عباس می گوید: «این آیه در رابطه با عتبه و شیبه و ولید نازل گردید، آنان بودند که با علی علیه السلام و حمزه و عبیده مبارزه کردند».

3. (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) 7

ص: 281

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، ص 651، ح 602.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 1، صص 652-653، ح 603-604.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، ص 655، ح 606.



ابن عباس همچنين می گوید: «نزلت فی علی و صاحبیه حمزه و عبیده؛ این دو آیه در شأن و فضیلت علی علیه السلام و دو همراهش یعنی حمزه و عبیده نازل گردید». (1)

4. (وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ \* وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) 2

ابن عباس در تأویل و تفسیر این دو آیه می گوید: «نزلت فی علی و صاحبیه؛ این دو آیه در شأن و فضیلت علی علیه السلام و دو همراهش حمزه و عبیده نازل گردید». (2)

5. (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) 4

زیاد بن منذر و ابان بن تغلب از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «نزلت فینا اهل البیت؛ این آیه، پیرامون ما اهل بیت نازل گردید». (3)

## سوره روم

1. (فَاتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) 6

ابوسعید خدری و ابن عباس می گویند: «چون این آیه نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به او عطا فرمود». (4)

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز در روایات متعددی این حقیقت روایت شده است. (5)

2. (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) 9

ص: 282

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، ص 657، ح 608.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 4، ص 657، ح 608-609.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، ص 659، ح 610-611.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 1، ص 661، ح 612؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 154.

5- (8) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 154.

در آن روایت شریف که چون گوهری بی همتاست، امام هشتم به تبیین مکانت عرشی امامت پرداخته، می فرماید: «فهی فی ولد علی بن ابی طالب خاصه الی یوم القیامه اذ لابی بعد محمد؛ این علم و ایمان مخصوص فرزندان علی بن ابی طالب است تا روز قیامت، زیرا پیامبری بعد از محمد مبعوث نمی گردد»<sup>(1)</sup>.

## سوره لقمان

1. (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ) 2

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود:

أما النعمة الظاهرة فالنبي صلى الله عليه وآله وما جاء به من معرفه الله عزوجل و توحیده و أمّا النعمة الباطنه؛ فولایتنا اهل البيت و عقد مودتنا؛<sup>(2)</sup> نعمت ظاهری که در آیه آمده مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله و معارف دینی است و نعمت باطنی که در آیه آمده ولایت ما اهل بیت و پیمان دوستی با ماست.

2. (وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) 4

انس بن مالک می گوید: «این آیه در شأن و منزلت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گردید، چون او اول کسی بود که: کان اول من أخلص لله الايمان؛ ایمانش را برای خدا خالص گردانید و جان و علمش را برای خدا قرار داد»<sup>(3)</sup>.

## سوره سجده

1. (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ) 6

ص: 283

1- (1) کافی، ج 1، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ص 198، ح 1.

2- (3) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 193.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 1، ص 662، ح 613.

از طرق مختلفی از ابن عباس، چون ابی صالح از ابن عباس، سعید بن جبیر از ابن عباس، عکرمه از ابن عباس، عمرو بن دینار از ابن عباس و نیز عبدالرحمن بن ابی یعلی و دیگران روایت می کنند: «نزلت فی علی و ولید بن عقبه؛ مقصود از مؤمن، علی علیه السلام و منظور از فاسق، ولید بن عقبه است»<sup>(1)</sup>.

بعضی از شاعران عرب پیرامون این تأویل و تفسیر شعر سروده اند؛ مانند:

وقد أنزل الرحمان أنك فاسق فما لك في الاسلام سهم تطالبه

یا همانند این سروده:

أنزل الله و الكتاب عزیز فی علی و فی الولید قرآناً

فتبوی الولید اذ ذاک فسقا و علی مَبِوَأَ اِیماناً

لیس من کان مؤمناً عمّرك کمن کان فاسقاً خواناً

سوف یدعی الولید بعد قلیل و علی إلى الحساب عیاناً

فعلی یجزی بذاک جناناً و ولید یجزی بذاک هواناً<sup>(2)</sup>

2. (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ)<sup>3</sup>

جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «نزلت فی ولد فاطمه؛ این آیه در شأن و منزلت فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام نازل گردید». البته تفسیر آن پیشوایانی از بنی اسرائیل از فرزندان هارون است که به این اوصاف مزین بودند.<sup>(3)</sup>

تأویل آن نیز همان مفاد روایت جابر و ابن عباس است که پیشوایان و امامان از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام را معرفی می کند.<sup>(4)</sup>

ص: 284

1- (1) شواهد التنزیل، ج 1، صص 663-675، ح 614-629؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 219.

2- (2) شواهد التنزیل، ج 1، صص 674-675.

3- (4) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 215.

4- (5) شواهد التنزیل، ج 1، صص 676-677، ح 630 و 632.

1. (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) 1

ابو اسحاق از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: «فینا نزلت،... فأنا والله المنتظر، و ما بدلت تبديلاً؛ این آیه در فضیلت ما خاندان نازل گردید، سوگند به خدا که پیوسته منتظر شهادتم و هرگز این عهد و پیمان تغییر نکند».(1)

ابن عباس در تأویل و تفسیر آیه می گوید: «مقصود از (مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ) حمزه و جعفر و از (مَن يَنْتَظِرُ) علی علیه السلام است».(2)

2. (وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا) 4

ابن مسعود در قرائت خود می گوید: «بعلی، و خدا امر جنگ خندق را از مؤمنان با تجلی قدرتش در دستان علی علیه السلام کفایت فرمود».(3)

حذیفه و ابن عباس نیز گفته اند: «منظور کفایت مؤمنین در جنگ خندق است که خداوند با دست قدرتش که از آستین علی علیه السلام نمایان شد، عمرو بن عبدود را به هلاکت رساند و زمینه پیروزی مسلمانان در این نبرد سخت و نفس گیر فراهم گردید».(4)

3. (... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) 7

انس بن مالک گوید: «به مدت شش ماه رسول خدا صلی الله علیه و آله چون برای نماز صبح از خانه خارج می گشت و به سوی مسجد می رفت هنگام عبور از مقابل در خانه امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام می فرمود: «الصلاه يا اهل البيت؛ و آن گاه آیه را قرائت می فرمود».(5)

ص: 285

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، ص 3، ح 633.

2- (3) همان، ح 634.

3- (5) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 241.

4- (6) شواهد التنزیل، ج 2، صص 7-8، ح 639-640.

5- (8) شواهد التنزیل، ج 2، ص 15، ح 643-646 و...

براء بن عازب نیز می گوید: «امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند آن حضرت از خانه خارج شد و ردایش را بر آنان افکند و فرمود: «اللهم هؤلاء عترتی؛ پروردگارا اینان عترت من هستند».(1)

روایت ام سلمه نیز پیرامون شأن نزول آیه چنین می باشد:

نزلت هذه الآية في بيتي؛ آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) در منزل من نازل گردید و در خانه هفت نفر حضور داشتند: جبرئیل، میکائیل، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و من بر در خانه بودم. چون آیه نازل گردید به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتیم: یا رسول الله ألسْتُ من اهل البيت؛ آیا من از اهل بیت نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إنک علی خیر، إنک من ازواج النبی؛ تو بر خیر و خوبی هستی و از همسران رسول خدایی، ولی از اهل بیت نیستی».(2)

ابوسعید خدری روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نزلت هذه الآية في خسمه في وفي علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام؛ آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) درباره من و علی و فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل گردید».(3)

ده ها حدیث و روایت در مجامع حدیثی و تفسیری و کلامی از شیعی و سنی وجود دارد که تجلی گاه نزول این آیه را خمسه طیبه؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام تبیین می کنند.(4)

4. (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا)5

از ام سلمه، سعد بن ابی وقاص، عمرو بن شاس، ابن عباس، ابوسعید خدری، ابوهریره، جابر و دیگران، روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من أذى علياً فقد أذاني» و در نقل دیگری آمده: «أنت أخي و حبيبي من أذاك فقد أذاني». همچنین روایت شده: «من أذاك فقد أذاني؛ هر که علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است».(5)

ص: 286

1- (1) همان، صص 26-27، ح 651-652.

2- (2) الميزان في تفسير القرآن، ج 16، ص 256.

3- (3) همان، صص 257-258.

4- (4) شواهد التنزيل، ج 2، صص 15-173، ح 643-780.

5- (5) شواهد التنزيل، ج 2، صص 176-188، ح 781-784 و حاشیه.

بدیهی است که کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزار دهند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعن می کند و از رحمت خود دور می گرداند و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.

## سوره فاطر

1. (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ) 1

ابن عباس در تبیین آیه می گوید: «یعنی علیاً کان یخشی الله و یراقبه؛ (1) مقصود علی علیه السلام است که خدا ترس بود و بر افعال خود مراقبت می نمود و مراقب مقام خدا بود».

2. (وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ \* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ) 3

ابن عباس در تأویل و بیان آیه می گوید: «مقصود از «اعمی» ابوجهل و از «بصیر» علی بن ابی طالب علیه السلام است و نیز مقصود از «ظلمات» قلب ابوجهل است که مملو از شرک بود و منظور از «نور» قلب علی علیه السلام است که لبریز از نور خداشناسی بود». (2)

3. (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّ طَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) 5

امام رضا علیه السلام فرمود:

میراث بران کتاب، همانا برگزیدگان از بندگان خدایند و در فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می درخشند، و نیز بعضی راه عدل پیمودند. آنان کسانی هستند که امام را می شناسند، «سابق بالخیرات» که به هر عمل خیر با جان و دل به دستور حق سبقت گیرند و این افق تابناکی است که فضل برگزیدگان خدا از آن ساطع است؛ آن وجود مقدس و مبارک امام علیه السلام است. (3)

ص: 287

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، ص 189، ح 785-786.

2- (4) شواهد التنزیل، ج 2، ص 190، ح 787.

3- (6) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، ص 49.

1. (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) 1

از ابوسعید خدری و ابن عباس روایت شده است که آنچه از او سؤال می گردد ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

در مجمع البیان نیز، از ابوسعید خدری روایت گردیده که مورد سؤال، ولایت علی علیه السلام است. (2)

2. (سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ) 4

براساس قرائت نافع، ابن عامر، یعقوب و زید که «آل یس» قرائت کرده اند امام صادق از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که، آن حضرت فرمود: «یس محمد و نحن آل یس؛ منظور از یس محمد صلی الله علیه و آله و ما آل یس هستیم». (3)

همچنین از ابن عباس روایت شده که مقصود از (عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ) آل محمد صلی الله علیه و آله است. (4)

سلیم بن قیس نیز می گوید: «شنیدم که امیرالمؤمنین می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله یس است و ما آل یس». (5)

### سوره ص

(أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ) 8

ابن عباس در تأویل و بیان آیه می گوید: «بخش نخست آیه در فضیلت علی علیه السلام، حمزه و عبیده می باشد. بخش دوم آیه (كَالْمُفْسِدِينَ) وصف عتبه، شیبه و ولید است، (6) و

ص: 288

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، صص 195-199، ح 792-796.

2- (3) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، ص 118 به نقل از مجمع البیان.

3- (5) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، ص 133.

4- (6) شواهد التنزیل، ج 2، صص 200-202، ح 798-799.

5- (7) همان، ص 204، ح 801.

6- (9) شواهد التنزیل، ج 2، صص 207-208، ح 805 و 807 و 808 و 809.

نیز مقصود از (الْمُتَّقِينَ) علی علیه السلام و یاران او و مقصود از (كَالْفَجَارِ) عتبه و پیروان اوست». (1)

## سوره زمر

1. (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ) 2

امام باقر علیه السلام می فرماید: «نحن الذين يعلمون...؛ ما آنانیم که می دانیم و دشمنان ما در زمره نادان اند و شیعیان ما «أولوا الالباب» حکیم و خردمند می باشند». (2)

2. (وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) 4

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ) من آن مرد فرمانبر و تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم. (3)

امام باقر علیه السلام نیز فرمود: «رجل سليم و فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و شیعیان آن حضرتند...» (4)

3. (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) 7

ابن عباس در تفسیر و بیان آیه می گوید: مقصود از (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) رسول خدا صلی الله علیه و آله و از (وَ صَدَّقَ بِهِ) علی بن ابی طالب علیه السلام است. (5)

از مجاهد نیز همین بیان نقل گردیده است. (6)

ائمه هدی علیهم السلام نیز فرموده اند: «مقصود از (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) محمد صلی الله علیه و آله و (وَ صَدَّقَ بِهِ) علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله است». (7)

ص: 289

1- (1) همان، ص 209، ح 810.

2- (3) الميزان في تفسير القرآن، ج 17، ص 245.

3- (5) شواهد التنزيل، ج 2، ص 212، ح 814.

4- (6) همان، ص 213، ح 815.

5- (8) شواهد التنزيل، ج 2، صص 216-217، ح 820-821.

6- (9) همان، صص 214-215، ح 817-819.

7- (10) الميزان في تفسير القرآن، ج 17، ص 264.



1. (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ \* رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) 1

از ابوالاسود دوتلی روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و فیما نزلت هاتان الآيتان؛ این دو آیه در شأن ما اهل بیت نازل گردید». (1)

ابوذر و انس بن مالک هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند که آن حضرت فرمود: «صلت الملائکه علی و علی علی سبع سنین...؛ فرشتگان هفت سال بر من و علی درود فرستادند، و این هنگامی بود که شهادت به یگانگی خدا «لا اله الا الله» مگر از من و از علی بن ابی طالب بالا نمی رفت». (2)

### سوره فصلت

1. (أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) 4

ابن عباس در تأویل و تفسیر این آیه می گوید: «هو علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او علی بن ابی طالب است». (3)

### سوره شوری

1. (... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) 6

امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این آیه می فرماید: «این آیه در شأن ما خاندان است و محبت و مودت ما مخصوص آنان است که به گهر ایمان آراسته اند». (4)

ص: 290

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، ص 219، ح 823.

2- (3) همان، صص 221-222، ح 825-826.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 2، ص 225، ح 828.

4- (7) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 52.

امام حسن علیه السلام نیز خطاب به مردم فرمود: «أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ؛ مَنْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي هَسْتُمْ كَمَا خَدَّوْنَا مَحَبَّةً وَدُوسْتِي أَنَا رَا بَه هَر مَسْلِمَانِي وَاجِب دَانَسْتَه اسْت» (1).

امام باقر علیه السلام هم در تبیین و تفسیر آیه فرمود: «هم الأئمة؛ اینان که محبتشان اجر رسالت است پیشوایان و امامان از ذراری رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند» (2).

به هر روی، روایات بسیاری در مجامع شیعی و سنی موجود است که مقصود از (الْقُرْبَى) اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند (3).

## سوره زخرف

1. (فَمَا نَذَهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ) 4

جابر بن عبدالله انصاری گفته است: «بعلی بن ابی طالب؛ (4) ای رسول ما، تو را به جوار رحمت خود برده، بعد از تو از آنان سخت انتقام می گیریم، جلال غضب خود را در دستان یدالهی علی علیه السلام نمایان می سازیم و آنان را به کیفر کردارشان می رسانیم».

2. (فَأَسْتَمْسِكُ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) 6

جابر می گوید: «من امر علی علیه السلام» (5).

3. (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ) 8

جابر می گوید: «عن محبه علی بن ابی طالب» (6).

4. (وَ سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا) 10

ص: 291

---

1- (1) همان.

2- (2) همان.

3- (3) همان؛ شواهد التنزیل، ج 2، صص 227-261، ح 829-857.

4- (4) شواهد التنزیل، ج 2، صص 264-265، ح 859-860.

5- (5) شواهد التنزیل، ج 2، ص 263، ح 858.

6- (6) شواهد التنزیل، ج 2، ص 263، ح 858.

ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

لَمَّا اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ...؛ چون مرا به آسمان بردند فرشته ای به استقبال آمد و به من گفت: «یا محمد سل...»؛ ای محمد! از پیامبران پیشین سؤال کن که به چه چیز مبعوث شدند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «ای پیامبران و رسولان الهی، خداوند شما را به چه مبعوث ساخت؟» آنان گفتند: «علی ولایتک یا محمد و ولایه علی بن ابی طالب؛ به ولایت و دوستی تو ای محمد و دوستی و ولایت علی بن ابی طالب».(1)

5. (وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ)2

ضمن روایات متعددی علی علیه السلام می فرماید: «قال لی النبی صلی الله علیه و آله إنَّ فیک مثلاً من عیسی...؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: تو همانند عیسیایی که قومی در افراط محبت به او هلاک گردیدند و گروهی در دشمنی و عداوت با او».(2)

### سوره جاثیه

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ)4

ابن عباس درباره این آیه می گوید: «نزلت فی علی و حمزه و عبیده؛ اینان مبارزان میدان ایمان و عمل صالح بودند و در مقابل آنان عتبه و شیبه و ولید صف آرای کردند، پس آنان عتبه، شیبه و ولید نیز مصداق (اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ) می باشند، چون به خداوند متعال مشرک بودند».(3)

### سوره محمد صلی الله علیه و آله

1. (الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ\* وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا

ص: 292

1- (1) شواهد التنزیل، ج 2، صص 270-272، ح 863-866.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 2، صص 273-284، ح 867-879.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 2، صص 285-286، ح 880-881.

نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ)1

امیرالمؤمنین فرمود: «سوره محمد آیه فینا و آیه فی بنی امیه؛ آیات سوره محمد صلی الله علیه و آله آیه ای در شأن و فضیلت ما و آیه ای در مذمت و سرزنش بنی امیه است».(1)

عبدالله بن حزن نیز می گوید: شنیدم امام حسین علیه السلام در مکه، در تأویل و بیان دو آیه آغازین سوره محمد فرمود: «نزلت فینا و فی بنی امیه».(2)

آری، آنان که به خدا کافر شدند و راه دین خدا را بر خلق بستند، اعمال آنان تباه و باطل خواهد شد، و آنان فرزندان امیه اند، و آنان که به خدا گرویدند و نیکوکار شدند و به قرآنی که بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد که البته بر حق و از جانب خدا بود، ایمان آوردند خدا از گناهشان درگذشت و امرشان را اصلاح فرمود؛ اینان فرزندان نیکوکار هاشم و حضرت فاطمه اند.

2. (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ)4

امام باقر علیه السلام فرمود: «ما أنزل الله في حق علي عليه السلام؛ آنچه در نزد آنان ناخوشایند بود آیاتی بود که خداوند در رابطه با ولایت و شأن علی علیه السلام نازل کرده بود».(3)

3. (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ)6

ابن عباس درباره این آیه می گوید: «مقصود علی علیه السلام، حمزه، جعفر، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام می باشند».(4)

4. (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ)8

ابن عباس می گوید: «نزلت فی رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام؛ این آیه در شأن و فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل گردید».(5)

ص: 293

1- (2) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 227.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 2، ص 290، ح 885.

3- (5) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 253.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 2، ص 292، ح 888.

5- (9) شواهد التنزیل، ج 2، ص 293، ح 889.

5. (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ) 1

ابن عباس می گوید: «مصدق روشن این گروه نامردمان بنی امیه اند که ارحام پیامبر و اهل بیت او را قطع کردند. (1)

6. (... وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ) 3

ابوسعید خدری می گوید: «لحن القول بغضهم علی بن ابی طالب؛ لحن قول منافقان، همان کینه و دشمنی آنان با علی بن ابی طالب علیه السلام است.» (2)

این مسعود نیز می گوید: «ما کتّا نعرف المنافقين علی عهد رسول الله إلا بیغض علی بن ابی طالب؛ (3) در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقان را مگر به دشمنی و عداوت آنان نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام نمی شناختیم.»

### سوره فتح

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ) 6

ابن عباس در بیان آیه می گوید:

سأل قوم النبی صلی الله علیه و آله فقالوا: فیمن نزلت هذه الایه یا نبی الله؟ قال: إذا کان یوم القیامه عقد لواء من نور أیض...؛ (4) از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون آیه پرسیدند که در شأن چه کسی نازل گردیده، آن حضرت فرمود: چون روز قیامت فرارسد، پرچمی از نور سفید بسته گردد و منادی ندا دهد: آقای مؤمنان و آنکه بعد از بعثت به او ایمان آورد برخیزد. علی علیه السلام قیام می کند و پرچم به او داده می شود و در سایه سار پرچمش، تمام سابقون اول، از مهاجر و انصار قرار می گیرند، تا آنکه آن حضرت بر منبری از نور رب عزت قرار می گیرد.... (5)

ص: 294

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، ص 295، ح 890.

2- (4) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 245.

3- (5) همان، ص 246.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 2، ص 301، ح 895.

5- (8) همان، صص 300-301، ح 895.

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)1

ابن عباس در این باره می گوید:

یعنی صدقوا بالله ورسوله ثم لم يترتبوا؛ نزلت في علي عليه السلام وحمزه و جعفر...؛(1) یعنی مؤمنان واقعی که به خدا و رسول او ایمان آوردند و بعداً هیچ گاه شک و ریبی در دل آنان راه نیافت و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند اینان به حقیقت راستگو هستند، و جلوه های بارز و فروزنده این بازتابش آسمانی، علی علیه السلام و حمزه و جعفرند.

### سوره ق

1. (وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ)3

از ام سلمه نقل شده: مقصود از «سائق» رسول خدا صلی الله علیه و آله و منظور از «شاهد» علی علیه السلام است.»(2)

2. (الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ)5

ابوسعید خدری روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون روز قیامت فرا رسد خدای متعال به من و علی می فرماید: دشمنان خود را در آتش افکنید و دوستان خود را وارد بهشت نمایید.»(3)

3. (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ)7

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «فأنا ذو القلب الذي على الله شهيداً؛(4) من صاحب قلبی هستم که خداوند در این آیه فرموده است.»

ص: 295

1- (2) شواهد التنزيل، ج 2، ص 307، ح 901.

2- (4) شواهد التنزيل، ج 2، ص 309، ح 902.

3- (6) الميزان في تفسير القرآن، ج 18، ص 388.

4- (8) شواهد التنزيل، ج 2، ص 315، ح 908.

(كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ) 1

از ابن عباس ذیل آیه روایت شده: «این آیه در شأن و فضیلت علی علیه السلام، امام حسن، امام حسین و حضرت فاطمه علیهم السلام نازل شد. پیوسته علی علیه السلام دو ثلث پایان شب را به نماز برمی خاست و فقط ثلث اول شب را می خوابید، و چون سحر می گشت به استغفار و نیایش می پرداخت» (1).

### سوره طور

1. (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ) 3

از ابن عباس ذیل آیه نقل شده که گفت: «در شأن و فضیلت علی علیه السلام، حضرت فاطمه، حمزه و جعفر علیهم السلام نازل گردید» (2).

2. (مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ) 5

ابن عباس در بیان آیه گوید: «نزلت فی النبی و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام؛ (3) این آیه پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل گردید».

### سوره الرحمن

(مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ \* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ \* فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ \* يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ) 7

ص: 296

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، ص 317، ح 910.

2- (4) شواهد التنزیل، ج 2، ص 319، ح 911.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 2، ص 320، ح 912.

ابن عباس در بیان و تأویل آیه می گوید: (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ) مقصود حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام است (بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ) مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله است، (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْزُ وَالْمَرْجَانُ) مقصود امام حسن و امام حسین علیهما السلام می باشند. (1)

## سوره واقعه

1. (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) 2

ابن عباس می گوید:

نزلت فی حزقیل مؤمن آل فرعون...؛ تأویل آیه در امت حضرت موسی علیه السلام حزقیل است و در امت حضرت عیسی، حبیب نجار که قصه او در سوره یس ذکر گردیده و در امت اسلامی علی بن ابی طالب علیه السلام است، بدون شک، علی علیه السلام بر هر سابقی در امت اسلامی برتری دارد. (2)

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: «السابقون اربعة: ابن آدم المقتول...؛ سابقون چهار نفرند: هابیل، حزقیل مؤمن آل فرعون، حبیب نجار و سابق امت اسلامی علی بن ابی طالب علیه السلام است». (3)

در عیون، روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: «فی نزلت: (4) این دو آیه در شأن و فضیلت من نازل گردید».

ابن عباس در تفسیر و تبیین آیه می گوید: «السَّابِقُ ثَلَاثَةٌ...؛ سبقت گیرندگان سه نفرند، یوشع از امت موسی علیه السلام است که به آن حضرت سبقت گرفت و حبیب نجار از امت حضرت عیسی «صاحب یس» و سابق به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است». (5)

2. (ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى \* وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ) 7

ص: 297

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 103؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 333، ح 927 و 929.

2- (3) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 118.

3- (4) همان.

4- (5) همان.

5- (6) شواهد التنزیل، صص 343-347، ح 933-940.



امام صادق علیه السلام می فرماید: «ثَلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ابْنُ آدَمَ الْمُقْتُولُ...؛ از امت های گذشته سه نفر می باشند که هابیل فرزند آدم علیه السلام، «حزقیل» مؤمن آل فرعون و حبیب نجار صاحب یس اند و (وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ) 1 علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

3. (وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ) 3

از امیرالمؤمنین علیه السلام ذیل این آیه نقل شده که فرمودند: «أُنزِلَتِ النَّبِيُّ عَلَى النَّبِيِّ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ...؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و من صبح سه شنبه به او ایمان آوردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می گزارد و من بی همتایی بودم که در سمت راست او به نماز می ایستادم». (2)

### سوره حدید

1. (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ) 5

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت گردیده که آن حضرت فرمودند: «الصادقون ثلاثة: حبیب النجار، مؤمن آل یاسین و حزقیل، مؤمن آل فرعون، و علی بن ابی طالب، الثالث و هو أفضلهم؛ (3) راستگویان جهان سه کس می باشند، حبیب نجار و حزقیل و علی بن ابی طالب که برترین آنان است».

2. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) 7

ابن عباس می گوید: مقصود از (يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ) امام حسن و امام حسین علیهما السلام و منظور از (نُورًا تَمْشُونَ بِهِ) علی بن ابی طالب علیه السلام است. (4)

ص: 298

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، صص 348-349، ح 941-943.

2- (4) شواهد التنزیل، ج 2، ص 350، ح 944.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 2، صص 355-356، ح 946-947.

4- (8) شواهد التنزیل، ج 2، ص 360، ح 951.

جابر بن عبدالله انصاری نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مقصود را بیان داشته است. (1)

جابر جعفی نیز از امام باقر علیه السلام همین منظور را روایت کرده است. (2)

## سوره مجادله

1. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) 3

مجاهد و دیگران از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کنند که فرمود:

إِنَّ فِي الْقُرْآنِ لَأَيَّةَ مَا عَمِلَ بِهَا غَيْرِي قَبْلِي وَلَا بَعْدِي...؛ در قرآن آیه ای است که هیچ کس جز من به آن عمل نکرد و آن آیه ای است که خداوند فرمان داد: «ای اهل ایمان، هرگاه بخواهید که با رسول خدا سخنی سرّی گوئید پیش از این کار باید مبلغی صدقه دهید که این صدقه برای شما بهتر و پاکیزه تر است». هیچ یک از مسلمانان به مفاد آیه عمل نکردند و حاضر نشدند صدقه بدهند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا کنند، جز من که برایم دیناری بود، آن را به ده درهم فروختم و هر بار که خواستم با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا کرده، از اسرار آسمانی آگاه گردم یک درهم صدقه می دادم و با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا می کردم تا سرانجام آیه از سوی پروردگار منسوخ اعلام شد. (3)

2. (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) 5

از امام صادق علیه السلام روایت شده که این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد. (4)

ص: 299

1- (1) همان، ح 952.

2- (2) همان، ص 361، ح 953.

3- (4) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 191؛ شواهد التنزیل، ج 2، صص 363-383، ح 957-977؛ تأویل الآیات الظاهره، ص 647.

4- (6) شواهد التنزیل، ج 2، ص 384، ح 978.

1. (وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجْزَوْنَ مِنْهَا جِزَاءً لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) وَلا يَجْرِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) 1

ابن عباس در تأویل و تفسیر آیه می گوید: «نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام: (1) این آیه در شأن حضرت علی و حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شد و ایثار آنان را جلوه گر نمود».

2. (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) 3

ابن عباس در بیان مصداق و تأویل این آیه می گوید: فرض الله الاستغفار لعلی فی القرآن علی کل مسلم؛ خداوند دعا و طلب استغفار را برای علی علیه السلام بر هر مسلمانی واجب دانست، چون در این آیه می گوید: «و آنان که پس از مهاجرین و انصار آمدند پیوسته در دعا به درگاه خدا عرض می کنند پروردگارا، بر ما و برادران دینی مان که در ایمان بر ما سبقت گرفتند، همه ما را از کرم بیخش». علی علیه السلام نشان روشن و درخشان آیه است، چرا که او اول سبقت گیرنده به اسلام است و خود حضرت فرمود: «أنا اول المؤمنین إيماناً». (2)

1. ((إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُيُوتًا مَرصُوعًا)) 5

ابن عباس در بیان این آیه و جلوه گر ساختن مصداق های تابان آن می گوید: «حمزه، علی بن ابی طالب علیه السلام، عبیده و مقداد از این صف آریان مرصوص اند». (3)

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، ص 388، ح 981؛ تأویل الآیات الظاهره، صص 653 تا 655.

2- (4) شواهد التنزیل، ج 2، صص 391-392، ح 983-984؛ تأویل الآیات الظاهره، ص 656.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 2، ص 393، ح 985؛ تأویل الآیات الظاهره، ص 660.

2. (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ...)1

از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده: «یریدون لیطفوا ولایه امیرالمؤمنین». (1)

3. (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ...)3

مقصود از دین حق ولایت است. (2)

### سوره جمعه

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)5

ابن عباس در توصیف کتاب می گوید: «مقصود قرآن است و حکمت در آیه، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است». (3)

### سوره تغابن

(فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا)7

ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: «والله نور، الاثمه من آل محمد». (4)

### سوره تحریم

(فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ)9

ص: 301

1- (2) تأویل الآيات الظاهرة، ص 661.

2- (4) تأویل الآيات الظاهرة، ص 662.

3- (6) شواهد التنزيل، ج 2، ص 397، ح 988؛ تأویل الآيات الظاهرة، ص 667.

4- (8) تأویل الآيات الظاهرة، ص 672.

اسماء بنت عمیس می گوید: «شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (وَصَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ) علی بن ابی طالب است» (1).

### سوره ملک

(فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ) 2

ذیل این آیه از حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند: «چون کافران و بدخواهان مکانت و قرب علی علیه السلام را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله می دیدند و نیز حضور آن حضرت را در کنار حوض کوثر با رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کنند، رخسار آنان زشت و سیاه شود» (2).

### سوره قلم

(إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ صَلَّى عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) 4

روایت گردیده که چون قریش، تکریم و اعزاز و برتری علی علیه السلام را در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدند، خودآشفته و ناراحت گشته، پنداشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مفتون و شیفته علی علیه السلام گشته است.

آیات طلوعه سوره قلم (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ \* مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ \* وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ \* وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ \* فَسَبِّحْهُ وَ يُبَسِّطُ رُؤُوسَ \* يَا أَيُّكُمُ الْمُهْتَدُونَ \* إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ صَلَّى عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) نازل گردید و مقصود از (وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) علی بن ابی طالب علیه السلام است (3).

ص: 302

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 341؛ شواهد التنزیل، ج 2، صص 399-411، ح 989-1005؛ تأویل الآیات الظاهره، ص 674.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 2، ص 414، ح 1007-1009؛ تأویل الآیات الظاهره، صص 680-681.

3- (5) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 377.

(لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ) 1

در پرتو این آیه ده ها حدیث و روایت، از علی علیه السلام، جابر، بریده اسلمی، مکحول، ابن عباس و انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند: «لَمَّا نَزَلَتْ سَأَلَتْ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (1)

در نقلی چنین آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

یا علی! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي...؛ علی جان خداوند به من امر کرد که تو را به خود نزدیک ساخته، جام وجود عرشی تو را از دانش خود لبریز سازم و این آیه نازل گردید بنابراین: «فَأَنْتَ أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ لِعَلْمِي؛ یا علی، همانا تو آن گوش شنوا و پذیرایی که لبریز از علوم من است». (2)

### سوره معارج

(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ \* لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ) 4

از سعد بن ابی وقاص، ابوهریره و ابن عباس روایت شده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر منصب ولایت برگزید و «من كنت مولاه فهذا مولاه» از زبان آن حضرت طنین افکند، نعمان بن حارث منذر فهری از جای برخاست و گفت: آیا آنچه پیرامون علی گفتی از سوی خود گفتی یا به فرمان خدایت؟ حضرت فرمود: «لا، بل أمرني به ربي؛ نه، بلکه خدایم به آن فرمان داد». نعمان گفت: حال که چنین است، اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ...؛ پروردگارا از آسمان بر ما سنگ فرود آر، هنوز به کاروانش نرسیده بود که سنگی بر او فرود آمد و مرده بر زمین افتاد. (3)

از طریق شیعه نیز از امام صادق علیه السلام این داستان روایت گردیده است. (4)

ص: 303

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، صص 421-442، ح 1016-1039.

2- (3) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 396.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 2، صص 443-447، ح 1040-1044.

4- (6) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 11.

1. (لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَدًا) 1

ذیل این آیه از ابن عباس چنین نقل شده است: (ذِكْرُ رَبِّهِ) ولایت و امامت علی بن ابی طالب است. (1)

2. (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنْ أَزْنَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا) 3

امام هشتم علیه السلام می فرماید:

فرسول الله عندالله مرتضى و نحن ورثه ذلك الرسول...: (2) خدای متعال رسول خدا صلی الله علیه و آله را برگزید و او را دانای به علم غیب نمود و ما نیز میراث بران رسول خداییم، پیامبری که خداوند او را به آنچه بخواهد دانایش فرمود و ما نیز به علم «ما کان و ما یكون» تا روز قیامت آگاه هستیم.

### سوره مزمل

(إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَهُ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ) 5

ابن عباس در بیان آیه می گوید: «علی علیه السلام و ابوذر». (3)

در روایتی دیگر نیز می گوید: «اول کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند علی بن ابی طالب علیه السلام بود، و اول کسی که با او به نماز شب برخاست علی علیه السلام بود، و اول کسی که با او بیعت کرد علی علیه السلام بود، و اول کسی که با او هجرت کرد علی علیه السلام بود». (4)

### سوره مدثر

(كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ \* إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) 8

ص: 304

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، ص 449، ح 1045.

2- (4) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، صص 58-59.

3- (6) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 78.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 2، ص 451، ح 1046 و 1047.

از امام باقر علیه السلام ذیل این آیه روایت شده که فرمود: «ما و شیعیانمان اصحاب یمین هستیم». در بیان دیگری هم می فرمایند: «هم شیعتنا اهل البیت؛ ایشان شیعیان ما اهل بیت هستند».(1)

## سوره قیامت

(فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى \* وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى)2

ذیل این آیه از ابوذر و حذیفه روایت شده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم به پا خاست و به فرمان خداوند علی علیه السلام را به جانشینی خود برگزید و همه با او بیعت کردند، معاویه از جای خود برخاست و گفت: هرگز گفته محمد را تصدیق نکنم و به ولایت علی اقرار نخواهم کرد، پس خداوند این آیات را نازل فرمود.(2)

## سوره انسان

1. (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسَوِّطًا \* وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا)4

ده ها روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام، امام صادق علیه السلام و ابن عباس در مجامع حدیثی تفسیری شیعی و سنی، به نقل داستان بیماری امام حسن و امام حسین علیهما السلام پرداخته اند. همچنین نذر حضرت فاطمه علیها السلام، امام علی علیه السلام و فضه را برای شفای آن دو بزرگوار گزارش اشاره کرده اند، و اینکه آنان غذای خویش را در هنگام افطار به مسکین، یتیم و اسیر بخشیدند.(3)

2. (يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا)6

درباره این آیه که خدا هر که را بخواهد در رحمت خود داخل می گرداند، گفته شده

ص: 305

1- (1) شواهد التنزیل، ج 2، ص 453، ح 1048 و 1049.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 2، صص 456-457، ح 1050 و 1051.

3- (5) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، صص 132-133؛ شواهد التنزیل، صص 459-481، ح 1052-1080.



مقصود پیمودن راه ولایت است که این مفهوم از چشمه بطون قرآن جاری است. (1)

### سوره مرسلات

1. (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ) 2

ابن عباس می گوید: «آنان امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند». (2)

2. (إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) 4

ابن عباس می گوید: «اهل بیت محمد فی الجنة». (3)

### سوره نبأ

1. (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ) 6

ابی حمزه ثمالی و ابان بن تغلب می گویند: از امام باقر علیه السلام پیرامون (النَّبِيِّ الْعَظِيمِ) پرسیدیم. آن حضرت فرمود:

کان علی یقول لأصحابه: أنا والله النبأ العظيم؛ علی علیه السلام به اصحاب خود می فرمود: به خدا سوگند من آن خبر بزرگ هستم که امت پیرامونم اختلاف کنند، و سوگند به خدا، هیچ خبری از من بزرگ تر نیست و برای خدا نشانه ای بزرگ تر از من نمی باشد. (4)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می گوید: این حقیقت و زلال از سرچشمه های بطون قرآن جاری شده است و از نوع تفسیر قرآن نیست. (5)

ص: 306

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 144.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 2، ص 483، ح 1081.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 2، ص 483، ح 1081.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 2، ص 485، ح 1083 و 1084.

5- (8) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 163.

ابن عباس در بیان مصداق کامل آن می گوید: «هو علی بن ابی طالب؛ او علی بن ابی طالب است، سوگند به خدا او آقای پرهیزکاران و پارسایان است» (1).

3. (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا) 3

محمد بن فضیل از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که فرمود:

نَحْنُ وَاللَّهِ الْمَأْذُونُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْقَائِلُونَ صَوَابًا...؛ به خدا سوگند! ماییم آن کسانی که خدای مهربان به سخن اذن دهد و ماییم که به صواب، سخن گوئیم. گفتیم: ما یقولون إذا تكلّمتم؟ گاه سخن گفتن چه می گوئید؟ فرمود: پروردگارمان را تمجید کرده، می ستاییم و بر پیامبرمان درود می فرستیم و شفاعت شیعیان خود مسألت نماییم (2).

### سوره نازعات

(وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ) 5

ابن عباس در بیان این آیه می گوید: «علی علیه السلام اسوه مقام خوف از خداست و بهشت مأوای آن حضرت است» (3).

### سوره عبس

(وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ \* ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ) 7

از انس بن مالک ذیل این آیه نقل شده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون این آیه پرسیدم، آن حضرت فرمود:

ص: 307

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، ص 488، ح 1086.

2- (4) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 177.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 2، ص 491، ح 1089.

یا انس، هی و جوهنا بنی عبدالمطلب...؛ ای انس، این چهره های ما فرزندان عبدالمطلب است که رخشان و فروزان است و خندان و شادمان اند، من، علی، حمزه، جعفر، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام، از قبور خود خارج می شویم و چهره های ما چون آفتاب رخشنده است. (1)

### سوره مطففین

1. (وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ) 2

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت در بیان «تسینم» فرمود: «هو اشرف شراب الجنة یشر به آل محمد...؛ تسنیم شریف ترین شراب بهشتی است که آل محمد می آشامند و آنان مقرب می باشند. رسول خدا، علی بن ابی طالب، خدیجه و ذراری آن بزرگواران، چراکه آنان منهج ایمان را پیمودند». (2)

2. (إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ) 4

ابن عباس می گوید: «مقصود از مجرمان، فرزندان عبد شمس «بنی امیه» اند». (3)

### سوره فجر

(يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي) 6

از امام صادق علیه السلام ذیل این آیه روایت شده که فرمودند: «نزلت فی علی علیه السلام». (4)

براساس این فرموده امام صادق علیه السلام این نفس قدسی مطمئن و دل آرام به یاد خدا که در گاه بازگشت به سوی خدا او از خدا خشنود است و خدا از او خشنود، و در زمره بندگان خاص خدا در می آید و در بهشت مخصوص خدا وارد می شود، علی علیه السلام است.

ص: 308

1- (1) شواهد التنزیل، ج 2، ص 492، ح 1090.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 2، ص 495، ح 1092.

3- (5) شواهد التنزیل، ج 2، ص 497، ح 1096.

4- (7) شواهد التنزیل، ج 2، ص 499، ح 1098.

در کافی در تبیین «نفس مطمئنه» و مفاد این چند آیه از سدیر صیرفی نقل شده که گفت:

به امام صادق علیه السلام گفتم: یابن رسول الله، آیا مؤمن از مرگ می ترسد و قبض روح برایش ناخوشایند است؟ فرمود: «لا و الله»؛ نه به خدا سوگند - این چنین نیست - چون ملک الموت برای گرفتن روح او آید، او جزع می کند، پس فرشته مرگ به او می گوید: «یا ولی الله»؛ ای دوست خدا جزع نکن، سوگند به آنکه محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برانگیخت من بر تو از مادر و پدر مهربان، مهربان ترم؛ چشمت را بگشای و ببین. در این هنگام جمال رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمه علیها السلام، امام حسن و امام حسین و ائمه از فرزندان آنان علیهم السلام در مقابل او نمایان می گردند، و به او گفته می شود این رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این امیرالمؤمنین علیه السلام است و این فاطمه علیها السلام و این حسن و حسین و پیشوایان دینی علیهم السلام، همراهان تو هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: در این حال او چشم می گشاید و نظر می کند، شادمان و راضی، پس منادی از سوی رب العزه ندا می دهد ای نفس مطمئن و آرام، امروز به حضور پروردگارت باز آی؛ در حالی که تو خشنود به ولایت می باشی و راضی به پاداش، پس در زمره بندگان خاص من در آی و با خشنودی در بهشت من داخل شو. (1)

## سوره بلد

1. (وَ الْوَالِدِ وَ مَا وُلَدَ) 2

جابر می گوید: از امام باقر علیه السلام پیرامون این آیه پرسیدم، فرمود: «علی و ما ولد»؛ (2) مقصود علی علیه السلام و فرزندان اوست».

2. (فَلَا أَقْتَحِمَ الْعَقَبَةَ) 4

ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: «نحن العقبه التي

ص: 309

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، صص 287-288.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 2، ص 201، ح 1100.

من اقتحمها نجا؛ (1) ما آن فراز بلندیم که هر کس بر آن ستیغ نمایان گردید، نجات می یابد».

### سوره شمس

1. (وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا \* وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاها \* وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) 2

ابن عباس می گوید: «شمس، رسول خدا صلی الله علیه و آله، قمر، علی بن ابی طالب علیه السلام، نهار، حسن و حسین علیهما السلام و شب، بنی امیه اند». (2)

2. (إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا) 4

صهیب گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: مَنْ أَشَقِي الْأُولِينَ؟؛ شقی ترین فرد از امت های گذشته کیست؟ علی علیه السلام فرمود: عاقر الناقة؛ آن که «ناقه الله» را پی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفתי، ولی اشقی آخرین کیست؟ علی علیه السلام فرمود: نمی دانم. قال: «الذی يضربک علی هذه، فأشار إلی یا فوخه؛ آن کسی است که بر سر تو ضربت می زند». (3)

### سوره ضحی

(وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) 6

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه علیها السلام آمد، مشاهده کرد چادری از کرک شتر به سر داشت و با دست خویش سنگ آسیا را می چرخاند، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را بر این حال دید گریست و فرمود: «اصبری علی مراره الدنيا...»؛

ص: 310

1- (1) شواهد التنزیل، ج 2، ص 502، ح 1101.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 2، صص 503-504، ح 1103 و 1104.

3- (5) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 301؛ شواهد التنزیل، ج 2، صص 505-518، ح 1105-1118.

فاطمه جانم بر سختی ها و تلخی های دنیا صبور باش تا خداوند با نعمت های بهشت جبرانش کند». در این هنگام، این آیه نازل شد. (1)

### سوره شرح

(فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ) 2

ابو بصیر از امام صادق صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود: «یعنی انصب علیاً للولایه؛ علی علیه السلام را به ولایت منصوب فرما». (2)

### سوره تین

1. (وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ \* وَطُورِ سِينِينَ \* وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ) 4

محمد بن فضیل بن یسار می گوید: امام کاظم علیه السلام در بیان و تأویل این آیات فرمودند:

(وَالتِّينِ) امام حسن علیه السلام، (وَ الزَّيْتُونِ) امام حسین علیه السلام، (وَ طُورِ) امیرالمؤمنین علیه السلام و (وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ) رسول خدا صلی الله علیه و آله است، پس آن گاه سکوت کرد و در ادامه فرمود: «(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا)» آن امیرالمؤمنین و شیعتهم؛ و آن آراستگان به ایمان و عمل نیکو و صالح، علی علیه السلام و شیعیان او هستند». (3)

البته این زلال، از چشمه سار تأویل قرآن جاری است که راسخون در علم، یعنی ائمه هدی علیهم السلام به آن آگاهند.

### سوره بینه

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) 6

ص: 311

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 312؛ شواهد التنزیل، ج 2، صص 519-521، ح 1119-1123.

2- (3) شواهد التنزیل، ج 2، صص 525-526، ح 1126-1129.

3- (5) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، صص 321-322؛ شواهد التنزیل، ج 2، صص 527-534، ح 1130-1134.

جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که در این هنگام علی علیه السلام به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

و الذی نفسی بیده إنّ هذا و شیعته لهم الفائزون...؛ سوگند به آن کسی که جانم به دست اوست همانا این علی و پیروان او در روز قیامت رستگاران اند و در این هنگام این آیه نازل گردید و اصحاب پیامبر هر زمان علی علیه السلام می آمد می گفتند: (خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) آمد. (1)

مقاتل بن سلیمان از ابن عباس روایت می کند که: «نزلت فی علی و اهل بیته؛ (هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) در شأن علی و اهل بیت آن حضرت نازل گردید». (2)

### سوره قارعه

(فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ \* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ) 3

ابن عباس در بیان مصداق و تأویل این آیه می گوید: کَفَّهُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ در قیامت بر همگان ترجیح دارد، چون فقط لبریز از حسنات است و هیچ سیئه ای در آن نیست. آن حضرت «لم يعص الله طرفه عين؛ یک چشم به هم زدن نیز خدا را معصیت نکرد». (3)

### سوره تکوین

(ثُمَّ لِنُسْئِلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) 5

ابو خالد کابلی می گوید: حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا يَسْأَلُكُمْ عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ؛ (4) مقصود از «نعیم» صراط حق و ولایتی است که شما آن را پذیرفته و بالنده آن را می پیمایید».

ابوحمزہ ثمالی نیز از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: «... إِنَّمَا

ص: 312

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 341.

2- (2) همان.

3- (4) شواهد التنزیل، ج 2، ص 552، ح 1159.

4- (6) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، صص 353-354.

یسألكم عما أنعم عليكم بمحمدٍ و آل محمد عليهم السلام؛ (1) همانا از شما از نعمت محمد و آل محمد عليهم السلام سؤال می کنند که در این روایت هم مقصود همان نعمت ولایت است».

به هر روی روایات فراوانی است که «نعیم» را به ولایت و سؤال از ولایت تفسیر می کنند و می فرمایند: «أَنَّ النعیم ولایتنا اهل البیت علیهم السلام». (2)

### سوره عصر

(وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ)

عبدالرحمن بن کثیر ذیل این آیات از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: «الایمان بولایه علی امیرالمومنین»؛ و مقصود از (وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) ایمان به ولایت فرزندان و جانشینان آن حضرت است، (وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) نیز پایداری بر منهج ولایت را توصیه می فرماید». (3)

ابن عباس و ابی بن کعب و ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند که آن حضرت در بیان مصداق (خُسْرٍ) فرمود: «مقصود ابوجهل است و مقصود از آیه (آمَنُوا) علی علیه السلام است». (4)

### سوره کوثر

(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) 5

مفسرین گفته اند: مقصود از کوثر، ذریه طیبه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، که آفتاب تابناک این افق برین، وجود مبارک حضرت فاطمه زهراست. البته این حقیقتی است که آیه (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) آن را بیان فرموده که دشمن بدگوی تو «عاص بن وائل»

ص: 313

1- (1) همان.

2- (2) همان، ص 355؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 553، ح 1160 و 1162.

3- (3) تفسیر قمی، ج 2، ص 414؛ بحار الانوار، ج 24، ص 214، ح 3.

4- (4) شواهد التنزیل، ج 2، صص 555-561، ح 1163-1168.



خدا صلی الله علیه و آله؛ یعنی حدیث شریف ثقلین می درخشد. در خطبه حضرت فاطمه علیها السلام، و سخن عرشی آن حضرت نیز به همین نکته اشاره شده است: «وَنَحْنُ بِقِيَّةٍ اسْتَحْلَفْنَا عَلَيْكُمْ، وَمَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ» (1).

ابتدا باید دید که قرآن کریم چه خصوصیتی دارد تا همراهی و سنخیت اهل بیت علیهم السلام با آن آشکارتر شود:

1. قرآن نور است؛ همان گونه که خود فرموده (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا) 2 یا این آیه شریفه (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ) 3.

2. قرآن، تبیان هر چیزی است؛ آنجا که فرموده (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) 4.

3. قرآن کریم تجلی ذات مقدس خداست که کوه را خاشع و خاضع می کند: (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ) 5.

علی علیه السلام در تبیین این حقیقت می فرماید: «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ» (2) پس خدای سبحان در کتاب خویش - قرآن - بی آنکه او را ببینند خود را به ایشان آشکار گرداند».

همچنین می فرماید: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِيَخْلُقَهُ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (3) همانا خدا در کلام الهی قرآن برای مخلوقات خود تجلی کرده، ولی ایشان او را نمی بینند».

4. قرآن، برترین نعمت (4) و نوری است که مراتب گوناگونی دارد:

(وَ إِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) 9.

البته در این مقام در دسترس فرشتگان الهی است: (بِأَيْدِي سَفَرِهِ \* كِرَامٍ بَرَرِهِ) 10.

ص: 315

---

1- (1) بخشی از خطبه.

2- (6) نهج البلاغه، خطبه 147، ص 142.

3- (7) بحار الانوار، ج 89، ص 107.

4- (8) سوره الرحمن، آیات 1 و 3.

17. قرآن کریم، کتابی جاودان و ابدی است: (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ) 1 .

بر اساس این آیه، قرآن کریم، جهان شمول و همه ادوار زمان را در نور دیده است. امام صادق علیه السلام در پاسخ به این پرسش که چرا قرآن با تکرار و گذشت زمان طراوت و تازگی خود را داراست، فرمودند:

لَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِيَزْمَنْ دُونَ زَمَانٍ وَ لِيَنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ (1)

خدای تبارک و تعالی قرآن را برای زمان مخصوصی و برای مردم خاصی فرو فرستاده است و چون جاودان و همگانی است در هر زمانی نو و برای هر مردمی تا روز قیامت شاداب و با طراوت است.

18. قرآن کریم با فطرت و عقل هماهنگ است و هرگز بطلانی در آن نفوذ نمی کند و از هر تحریف و باطلی پیراسته است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) 3 ؛

(همانا ما قرآن را فرو فرستادیم و قطعاً آن را حفظ و مراقبت خواهیم کرد).

19. قرآن، کتابی عزیز و نفوذناپذیر است، پس آنان که به قرآن هم کفر می ورزند باید بدانند که در این کتاب الهی، نه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، و نه پس از ایشان هیچ باطلی راه نیافته است. (2)

### فروغ اهل بیت علیهم السلام

بدون تردید مقصود از «خانه و بیته» که در این عنوان مقدس «اهل البیت» استعمال شده است، خانه سنگی و گلی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه و مدینه به یادگار مانده، نمی باشد؛ بلکه منظور، بیت نبوت و رسالت و خانه شخصیت حقوقی پیامبر صلی الله علیه و آله است، نه خانه شخصیت حقیقی. (3)

ص: 317

1- (2) بحار الانوار، ج 89، ص 15.

2- (4) سوره فصلت، آیات 41-42.

3- (5) همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، آیت الله جوادی، ص 155.

خانه خشتی و سنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مکه و مدینه از آن حضرت به جای مانده، و آن حضرت در کنار همسران خویش در آن زندگی می کرد اصطلاح دیگری دارد. جالب اینکه در قرآن از آن خانه خشتی و سنگی سخنی به میان آمده و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله همسران متعددی داشت با قالب جمع از آن بیوت یاد شده است؛ آنجا که خداوند متعال می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ) 1

همچنین چون این خانه به زنان رسول خدا نسبت داده می شود، باز با همان صیغه جمع عنوان گردیده است:

(وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ)؛ 2

موضوع اصلی صدر این آیه که خطاب به همسران آن حضرت است این است که در خانه هایتان بنشینید و آرام بگیرید.

در آیه ای دیگر نیز فرموده:

(وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ) 3

یعنی یادآور آیات و احکام الهی که در خانه هایتان تلاوت می شود باشید.

پس روشن است خانه ای که مؤمنان برای زندگی و صرف غذا در آن جمع می شدند خانه سنگی و گلی بود.

بنابراین مقصود از «بیت»، در عبارت «اهل البيت» یا «بیت النبوه» خانه ای است که رابط میان زمین و آسمان است؛ خانه ای ملکوتی که چون بیت المعمور حضرت حق، قدس والایی و بالندگی دارد، پس مراد از آن خانه ای نیست که جسم رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن می زیست و شب هنگام در آن می آرمید، و همسران آن حضرت در آنجا سکنی داشتند، اگر چه آن خانه سنگی و گلی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به پاسداشت انتساب آن به حضرتش شایسته تکریم و تعظیم است.

نُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ قَوْمٌ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ هُوَ الشُّكُّ؛ (1) ما قابل توصیف نیستیم، چگونه می توان گروهی را که خدا رجس و شک را از آنان برداشته وصف کرد؟»

امیر مؤمنان علیه السلام هم در روز شورا که به فرجام بد انتخاب عثمان منجر گردید، با اشاره به آیه مبارکه فرمود:

أَشْهَدُكُمْ اللَّهُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ...، قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا؛ (2) شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی هست که آیه تطهیر درباره او نازل شده باشد؟ آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله من، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را زیر عبای خیری گرد آورد و فرمود: خدایا اینان اهل بیت من هستند، پس رجس و پلیدی را از ایشان دور کن و پاک و مطهرشان گردان. اعضای شورا همگی جواب دادند: نه!

### نمایش حقیقت

با توجه به ضمائر آیات پیش از آیه تطهیر و بعد از آن که به صورت جمع مؤنث نازل گردیده اند، همانند: «لَسْتُنَّ» و «اتَّقِيْتُنَّ» و «تَخَضَعْنَ» و «قُلْنَ» و «بِئُوتِكُنَّ» و «تَبْرُجْنَ» و «أَقِمْنَ» و «أَطَعْنَ» و «اذْكُرْنَ» و «قَرْنَ» و تجلی این آیه با ضمیرهای «مذکر» «کُم»، بر هر خردمند و دانشوری روشن است که فروغی که از این آیه می درخشد با آن آیات متفاوت است و بر این مشرق فروزنده، چهره هایی می درخشند که به موهبت الهی عصمت ذاتی آراسته اند و این بارش نور بر فرزانهگانی غیر از همسران رسول خدا، یا حتی سایر خویشان و نزدیکان چون آل عباس و آل عقیل و آل جعفر می بارد. در حقیقت آنان ذوات مقدسی هستند که به گوهر عصمت مزین اند و اهل بیت رسالت و نبوت و ولایت رسول خدایند و آن قربت و انس و هم سرشتی سبب این عروج و اوج است.

حدیث امام صادق علیه السلام این حقیقت را به روشنی تبیین می کند: «ولایت و دوستی من نسبت به علی بن ابی طالب برای من از ولادت من از او محبوب تر است، چون ولادت از او فضیلت است؛ ولی ولایت او فریضه واجب» (3).

ص: 320

1- (1) تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 274، ح 98.

2- (2) تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 272؛ خصال، ج 2، ص 561؛ احتجاج، ج 1، ص 223.

3- (3) بحار الانوار، ج 39، ص 299، ح 105.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْمَلُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ (1) ثم تلا: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا) 2 ثم قال: إِنَّ وُلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ؛ (2) نزدیک ترین مردم به پیامبران داناترین و آگاه ترین آنان به ره آورد آنهاست. آن گاه به آیه قرآن استدلال کرد که: «نزدیک ترین مردم به ابراهیم آنان اند که پیرو او گردیدند و این پیامبر و کسانی که گرویدند»، آن گاه فرمود: دوست پیامبر کسی است که خدا را اطاعت کند، اگر چه از حیث نسب دور باشد و دشمن آن حضرت کسی است که خدا را معصیت می کند، اگر چه از جهت نسب و قرابت به پیامبر نزدیک باشد.

اکنون روشن گردید که خداوند متعال رجس و پلیدی را به اراده تکوینی از ساحت ذوات مقدس معصومین از آل رسول دفع نمود و به آنان خلعت برین عصمت بخشید. اینان کسانی هستند که با شخصیت حقوقی رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی مقام ولایت الهیه و نبوت انتساب دارند، اگر چه آنان به شخصیت حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز منسوب و از فرزندان آن بزرگوارند.

با این تبیین از آیه شریفه هیچ یک از منسوبین شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله که مقام عصمت ندارند، همانند همسران و سایر اقوام از آل عباس و آل عقیل و آل جعفر، تحت شمول این آیه شریفه قرار نمی گیرند. البته ولادت و قرابت و خویشاوندی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله افتخاری بس بزرگ است، ولی ملاک شمول آیه تطهیر، مقام شامخ ولایت است، نه ولادت و قرابت و همسر بودن.

آیاتی از قرآن نیز این حقیقت را مدلل می فرماید، (3) چون سوره «مسد» که پیرامون ابولهب (عموی رسول خدا) نازل گردید. همچنین آیه ای که داستان پسر نوح را بیان می دارد:

ص: 321

1- (1) بحار الانوار، ج 39، ص 299.

2- (3) نهج البلاغه، حکمت 96، ص 376.

3- (4) همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، آیت الله جوادی آملی، صص 158-163.

(قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ) 1

همچنین آیه ای که وصف زن حضرت نوح و لوط را گزارش می کند:

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ) 2

(خداوند برای کسانی که کفر پیشه کردند به همسر نوح و همسر لوط مثل می زند که تحت سرپرستی دو بنده صالح از بندگان ما بودند، ولی به آنها خیانت کردند. در نتیجه، در برابر عذاب الهی، پیوند با آن دو پیامبر بزرگ سودی به حالشان نداشت و به آنها گفته شد همراه با سایر جهنمی ها وارد دوزخ شوید). (1)

بدیهی است که با توجه به مفاد آیات فوق، همسر و پسر بودن و خویشاوندی ملاک اهل بیت و ورود در عنوان «اهل بیت» نمی باشد.

### مصادیق اهل بیت علیهم السلام

از نظر مفهومی جایگاه اهل بیت علیهم السلام تبیین گردید و معلوم شد آنان کسانی هستند که در «بیت النبوه» و مقام ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله واردند و آنان اند که در بیت المعمور ولایت الهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله انیس و از یک گوهرند.

اکنون در بیان مصادیق این عنوان مقدس باید دید چه چهره هایی بر این افق اعلی می درخشند. بدون شک، رسول خدا صلی الله علیه و آله از اهل بیت علیهم السلام و اساس و بنیان آن است؛ همان گونه که ابراهیم علیه السلام در آیه (قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ) 4 در زمره اهل بیت شمرده شده است و به برکت وجود آن پیامبر بزرگ، رحمت و برکت شامل حال خاندان او نیز شده است.

روایات بسیاری نیز در تعریف و بیان مصادیق اهل بیت علیهم السلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ذوات مقدس ائمه هدی علیهم السلام صادر گردیده است؛ از آن جمله:

1. ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آیه تطهیر درباره پنج نفر نازل گردیده: «پیرامون من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام». (2)

ص: 322

1- (3) همتایی قرآن و اهل بیت، ص 163.

2- (5) در المنثور، ج 6، ص 604، در ذیل، آیه تطهیر.

2. رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود، امام حسن و امام حسین، حضرت فاطمه و امام علی علیهم السلام را فرا خواند و آنان را کنار خود نشاند، آن گاه عبای پشمین خویش را بر روی آنان قرار داد و آیه مبارکه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا) 1 را قرائت فرمود و سپس در حال نیایش عرضه داشت: «اللهم هؤلاء اهل بيتي، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً»؛ خدایا اینها اهل بیت من هستند، پروردگارا رجس و پلیدی را از آنها دور کن و آنان را به پاکی آراسته فرما. ام سلمه با دیدن این صحنه گفت یا رسول الله، آیا آیه، مرا نیز شامل می گردد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تو بر مکانت و منزلت خود می باشی، تو بر خیر هستی» (1) ام سلمه می گوید: عبا را بلند کردم تا وارد شوم رسول خدا صلی الله علیه و آله از دست من گرفت و فرمود: داخل مشو تو بر خیر هستی: «أنت من صالح نسایی»

ام سلمه می گوید: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای آنکه به من فرمود تو از زنان شایسته منی فرموده بود تو از اهل بیت من هستی، برای من بهتر بود از هر چه خورشید بر آن می تابد و از آن غروب می کند. (2)

3. بنا بر نقل روایات بسیار، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت چهل روز، یا شش ماه، یا هفت ماه، یا هشت ماه، یا نه ماه، یا هفده ماه و یا تا آخر عمر، بر در خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می ایستاد و دو دست خود را بر دو طرف چارچوب می گذاشت و می فرمود:

السلام علیکم اهل البيت و رحمه الله و برکاته، الصلاه رحمکم الله أنا حربٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ، أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ؛ (3) ای اهل بیت! سلام، رحمت و برکات خدا بر شما باد برای نماز برخیزید... هر کس با شما بجنگد با من جنگ کرده و هر کس با شما در صلح و دوستی باشد با من در صلح و دوستی است.

4. مصادیق اهل بیت علیهم السلام در داستان مباحله نیز تفسیر شده است،

(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَتُّهُلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) 5

ص: 323

1- (2) شواهد التنزیل، ج 2، صص 15-172، افزون بر 137 حدیث.

2- (3) همان.

3- (4) همان؛ درالمنثور، ج 6، ص 606؛ سوره آل عمران، آیه 61.

جالب اینکه شیوه های اعمال شده اثر بخشید و نتیجه داد. از این رو این حقیقت به شکل گسترده در مجامع روایی - تفسیری اهل سنت و شیعه نقل شده است. اگر چه بعضی به خاطر حب و بغض ها و تعصبات جاهلی، همه قراین و شواهد موجود در اقوال رسول خدا صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و تنها با تکیه به معنای لغوی «اهل البیت» ادعا کردند که این آیه، همسران آن حضرت را شامل می گردد؛ همسرانی که آیه پیش از آیه تطهیر پیرامون آنها می فرماید: «در خانه هایتان بنشینید و آرام بگیرید، و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خودآرایی نکنید» و به هر حال آنان را توبیخ می فرماید.

از طرفی با وجود آنکه در مجموعه سه آیه، دوازده ضمیر مؤنث پیرامون زنان رسول خدا به کار رفته، اما در این بخش فاخر، هیچ ضمیر مؤنثی به کار نمی برد، بلکه مخاطبان آن را جمعی قرار می دهد که غالب آنان مردان اند و این تفاوت ضمائر، نشان و آیه ای روشن و دلیلی قاطع است که آیه تطهیر به یقین شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی گردد.

تأسف و تعجب از گفته ابوحیان اندلسی است که می گوید: «اهل البیت شامل همسران پیامبر اکرم و پدران آنها می شود». عجباً با این تفسیر باید گفت که ابوسفیان با آن سابقه دشمنی با اسلام و جنگ افروزی ها، و نیز نفاقی که پس از اسلام آوردن دارا بود از منظومه اهل البیت است و رجس و پلیدی از او دور است، چون پدر «ام حبیب» همسر رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. (1)

### امامان معصوم در دایره اهل بیت علیهم السلام

#### اشاره

با توجه به تعریفی که از اهل بیت علیهم السلام ارائه گردید، آنان افرادی هستند که سنخیت روحی لازم را با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارا باشند. آن حضرت به عنوان مفسر و مبین رسمی وحی به صورت های گوناگون، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را مخاطبان آیه تطهیر معرفی کرد. پس عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله گویای آن است که آن بزرگواران این سنخیت روحی را دارا بودند.

براین اساس، سایر ائمه علیهم السلام نیز از این سنخیت و هم گهری برخوردارند، بنابراین آن ذوات مقدس مخاطبان آیه تطهیرند و بدین ترتیب، ادعای شیعه که تمام امامان علیهم السلام را از اهلیت می دانند مدلل می گردد.

ص: 325



امام حسین علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است:

بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم، در حالی که در خانه ام سلمه بود و آیه تطهیر بر او نازل شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «یا علی، این آیه درباره تو و نوه هایم حسن و حسین و امامان بعد از توست. گفتم یا رسول الله! امامان بعد از من چند نفرند؟ فرمود: یا علی! اول آنها تو هستی، سپس فرزندان حسن و حسین و بعد از حسین فرزندش علی و... اسامی دوازده امام به همین ترتیب بر ساق عرش نوشته شده است. از خدای سبحان پرسیدم این افراد چه کسانی هستند؟ فرمود: ای محمد! اینها امامان بعد از تو هستند که مطهر و معصوم اند و دشمنانشان ملعون اند». (1)

اخبار بسیاری این حقیقت را مدلل و تبیین می نمایند؛ از جمله اینکه در ایام خلافت عثمان امیرالمؤمنین علیه السلام جمعی از انصار و مهاجرین را مخاطب قرار داد و فرمود:

«پیرامون این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که به ام سلمه فرمود: آیه تطهیر درباره من و برادرم علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و دو فرزندم حسن و حسین و نه فرزند حسین نازل شده است گواهی می دهید؟ آنان پاسخ دادند آری». (2)

امام صادق علیه السلام نیز درباره شأن نزول آیه و مخاطبان اولیه که خمسه طیبه می باشند فرمود:

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نوبت به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و پس از او نوبت حسن و حسین علیهما السلام و در پی آن تأویل آیه (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) 3 فرا رسید و در امامان بعدی جاری شد؛ وکان علی بن الحسین علیهما السلام اماماً ثم جرت فی الائمة من ولده الأوصیاء علیهم السلام. (3)

به هر روی، حدیث شریف ثقلین و نیز روایت: «فِي كُلِّ خَلْفٍ عُذُولٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُنْفُونَ عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الضَّالِّينَ...» (4) نشانگر آن است که عنوان اهل بیت علیهم السلام به

ص: 326

1- (1) همان، ص 78، به نقل از تفسیر برهان، ج 3، ص 13، ح 6.

2- (2) تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 272، ح 94.

3- (4) علل الشرایع، شیخ صدوق، ج 1، ص 195، باب 156.

4- (5) الصواعق المحرقة، ص 180.

عملی است که اراده نفسانی که بین فعل و نفس فاصله می شود در آن دخالت دارد، ولی علم با حصول مقدمات، ضرورت می یابد.

انبیا همگی در مسائل علمی معصوم اند؛ یعنی آنچه را که به هدایت انسان ها مربوط است، از خدا دریافت کرده، آن را می فهمند و سپس آنچه را که فهمیدند خوب نگه می دارند و آنگاه آنچه را نگه داشتند درست ادا می کنند. این ملکه علمی، بدون شهود میسر نیست، زیرا انسان در نشئه وهم و خیال، یافته های خود را بر یافته های عقل عرضه می دارد و آن را مشوب می سازد و این تفکر مشوب، با جهل، سهو و نسیان آمیخته خواهد بود. ولی اگر در حرم عقل ناب به سر برد و از دسترس وهم و خیال رهید معصوم خواهد بود، زیرا در حرم عقل، نه شیطان درونی وهم و خیال راه دارد و نه شیطان بیرونی (ابلیس)، زیرا تجرد ابلیس مانند وهم و خیال در سقفی مادون سقف عقل محض است و در دستگاه تجرد تام عقلی، نه وهم و خیال رهنز آن است و نه ابلیس. (1)

چون ابلیس بر سر راه می نشیند: (قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) 2 و سالکانی را که بر عرشه عقل تجرد نیستند گمراه می کند، ولی آنان که خود گوهر صراط مستقیم اند: «أنتم الصراط الاقوم» و «حجته و صراطه» (2) صراط، عین سالک و سالک، عین صراط مستقیم است، پس اینان از آسیب دو رهنز و اغواگر برون و درون در امان اند. ابلیس نیز آنان را در تیررس اغوای خود نمی بیند: (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) 4 چون آنان به مقام اخلاص علمی و شهودی رسیده، و از سرچشمه زلال علم الهی نوشیده اند، از این رو دیگر چیزی را بد نمی فهمند و در فهمیده ها نیز دچار شک و تردید نمی گردند. آخر، دانش آموخته این عرصه «روح مخلص» است و معلم خدایی است که دانش محض است. چنین دانش آموخته ای، در مسائل علمی هم در فراگیری و هم حفظ و نگهداری آموخته ها معصوم است و از مصونیت برخوردار؛ به همین دلیل علی علیه السلام می فرماید: «ما شككت في الحق مذكر أريته»؛ (3) از آن هنگام که حق را به من نمودند در آن دو دل نگردیدم».

ص: 328

1- (1) همان، ص 186.

2- (3) زیارت جامعه، صص 824 و 826.

3- (5) نهج البلاغه، حکمت 184، ص 393.

## اشاره

این مقام فاخر، برای کسی حاصل می‌گردد که سلطان اقلیم اخلاص باشد؛ در این حال او در حرم امن عصمت است. چنین کسی شهوت و غضب را مهار کرده، آن را به صورت اراده و کراهت در می‌آورد، سپس آن دو را رقیق کرده و به صورت تولی و تبری درآورده است. او بر افق برین انسان کامل طلوع کرده و مراحل جذب و دفع، شهوت و غضب، محبت و عداوت و اراده و کراهت را طی کرده، و به مقام تولی و تبری که رقیق‌ترین مرحله اراده و کراهت و لطیف‌ترین مرحله محبت و عداوت، و صاف‌ترین مرحله شهوت و غضب و پاک‌ترین مرحله جذب و دفع است، رسیده است. (1)

کسی که بر این سستیغ فائق آمد، شیطان را دشمن‌ترین دشمنان درون و برون می‌داند، او را سرکوب می‌کند، و تبری او، وی را به ولایت حق مفتخر می‌سازد و خدای متعال ولی او می‌گردد. توصیف این مقام به زبان وحی چنین آمده:

(إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ)؛ (2)

(همانا ولی من خدایی است که کتاب را فرو فرستاده و او متولی صالحان است).

باری، چون انسان به مقام امن اخلاص راه یافت و از صالحان شد، فروغ ولایت الله بر او می‌تابد و شیطان برای نفوذ در حریم او راهی ندارد، در نتیجه آفتاب معرفت و اخلاص وجودش را نورانی کرده، او را مخزن علم ربانی و حجت بالغه و صراط مستقیم، و نور و برهان خدا قرار می‌دهد. چنین بینش و آگاهی انسان را بر تمام مصالح و مفاسد آگاه می‌کند و جذب مصلحت و دوری از ضرر و فساد، طبیعی او می‌گردد.

از این منظر باید گفت که خصوصیت‌ها و خصال آسمانی اهل بیت عطای ویژه و موهبت الهی است که خدا به آنان عنایت فرموده است، نه آنکه طلب یا اکتسابی از سوی آنان باشد.

این حقیقت در عناوینی چون: «عصمکم الله من الزلزل، و آمنکم من الفتن، و طهرکم من الدنس، و أذهب عنکم الرجس، و طهرکم تطهیراً» (3) روشن می‌گردد.

ص: 329

1- (1) همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، ص 188.

2- (2) سوره اعراف، آیه 196.

3- (3) زیارت جامعه، ص 825.

امام رضا علیه السلام پیرامون ویژگی های اهل بیت علیهم السلام می فرماید:

... مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له، و لا اکتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب؛ (1) امتیازات اهل بیت عطاهاى ویژه و موهبت هاى است که خدا به ایشان بخشیده، نه آنکه با طلب یا اکتساب از سوى آنان باشد.

به هر روی، باید گفت عصمت در اهل بیت علیهم السلام و همه پیامبران به این معناست که آنان از نظر امکان ذاتی، قدرت بر گناه دارند، چون آنان نیز انسان اند؛ همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله که قله انسان کامل است می فرماید: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ) 2

البته آیات دیگری در قرآن نیز این حقیقت را مدلل می سازد:

(وَلَوْ لَا أَنُؤْتِيَنَّكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْنًا قَلِيلًا) 3

طبق این آیه خدای متعال فرموده اگر گام هایت را استوار نمی ساختم نزدیک بود که اندکی به آنها متمایل شوی، ولی این موهبت و عنایت ما بود که مانع از آن سقوط گردید.

به همین دلیل، شیطان به سراغ آنها می رود و برای وسوسه آنها تلاش می کند:

(وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ) 4 ؛

(و اگر از شیطان وسوسه ای به تو رسد به خدا پناه بر).

بنابراین اهل بیت علیهم السلام مجبور به اطاعت و ترک معصیت نیستند، زیرا اگر آنان مجبور می بودند، شیطان به سراغ آنان نمی رفت و وسوسه شیطان بی معنا بود، بلکه در حالی که بر ارتکاب گناه قدرت دارند با اراده و اختیار خود آن را ترک می کردند، به همین دلیل خدای متعال رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در صورت تمایل به مشرکان تهدید به عذاب مضاعف می کند: (إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا) 5 پس روشن است که آن حضرت از لحاظ ساختار وجودی می توانست به مشرکان گرایش پیدا کند، وگرنه نزول آیه بی معنا بود، پس این موهبت الهی و عطای ربانی است که آنان را در مقابل این

ص: 330

لغزش‌ها حفظ می‌کند و با آراستگی به ملکه عصمت، از گزند گناه مصون می‌دارد؛ به بیان امام رضا علیه السلام:

فهو معصوم مؤید موفق مسدد، قد أمن الخطايا و الزلل و العثار، يخصه الله «عزوجل» بذلك ليكون حجة على عباده؛ (1) پس او (امام) آراسته به موهبت عصمت و موفق و مؤید به تاییدات و توفیقات الهی و بر منهج صراط مستقیم است. خداوند او را از خطاء و لغزش در امان داشته، و او را به این مکارم آراسته تا حجت و پیشوای او بر بندگانش باشد.

امام صادق علیه السلام نیز در تبیین این حقیقت فرمودند:

إن الله عزوجل لم يكلنا إلى أنفسنا و لو وکلنا إلى أنفسنا لکننا کبعض الناس؛ (2) همانا خدای «عزوجل» ما را به خودمان واگذار نکرده اند و اگر ما را به خود واگذار کرده بود ما نیز چون سایر مردم بودیم

باری، عصمت خاصی که در پیامبران و امامان علیهم السلام وجود دارد، جز با تأیید الهی ممکن نیست و در برخی روایات از این تأیید خاص به «روح القدس» تعبیر شده است.

انسان کامل که در جام ولایت و کسوت امامت ظهور می‌یابد دارای خلقت نوری است. روایات بسیاری این حقیقت را مدلل می‌کند و صحنه آفرینش این ذوات مقدس را ترسیم می‌نماید. او همتای قرآن کریم است که هرگز باطل در آن راه ندارد: (لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)3 او با داشتن مقام والای امامت و ولایت، برجسته‌ترین شرط حصن حصین توحید است؛ همان گونه که حضرت رضا علیه السلام فرمود: «وَأَنَا مِنْ شَرُوطِهَا». (3)

از طرفی، چون حصار توحید از هرگونه نقص منزّه و از هر عیب مبرا است، بدون شک اگر انسان کاملی که شرط ورود به این دژ امن معرفی شده، اهل گناه و سهو و نسیان باشد، حصن الهی نیز گرفتار آسیب خواهد شد؛ در حالی که آن قلعه امن از هر خطر و خطا مصون و محفوظ است. ذوات مقدسی که نزدیک‌ترین حقایق نورانی به ذات اقدس الهی

ص: 331

1- (1) بحار الانوار، ج 25، ص 127، ح 4.

2- (2) همان، ص 209، ح 22.

3- (4) بحار الانوار، ج 3، ص 7.

بودند و در آینه اهل بیت علیهم السلام درخشیدند، مصنوع بی بدیل حضرت حق بودند و به گفته امیرالمؤمنین علیه السلام: «فَأَنَا صَنَائِعُ رَبَّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا؛ (1) ما پرورده های خداییم و مردم پرورده های مايند».

آنان کسانی اند که دانش را از منابع بشری و از لابه لای کتاب ها فرا نگرفته اند، بلکه شاهد علم را دست خدای علیم و دانا در کامشان ریخته است، از این رو علم آنان از مقوله علم حضوری است نه از جنس علم حصولی و چیزی نزد آنان ناپیدا نبود تا با کاوش و جست و جو آن را بیابند.

در زیارت جامعه کبیره در وصف آن ذوات مقدس چنین آمده: «شما گنجینه علم خدا، گنج بران دانش و نور و برهان الهی، نگاه داران راز الهی، خزانه داران علم خداوند، ودیعه داران حکمت ربانی و زبان های وحی الهی هستید».

امیرالمؤمنین علیه السلام در ترسیم اهل بیت چنین فرمود:

إِنَّ اللَّهَ طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَ جَعَلَنَا شُهُودًا عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ (وَ الْقُرْآنَ) مَعَنَا لَا نُفَارِقُهُ وَ لَا يُفَارِقُنَا؛ (2) همانا خداوند ما را پاک ساخت و از گناه مصونمان داشت، و ما را گواهان بر مردم و حجت بر روی زمین گردانید و ما را با قرآن و قرآن را با ما قرار داد؛ نه ما از او مفارقت جوئیم و نه قرآن از ما مفارقت جوید.

در فروغ سخن علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر افق اعلاى عصمت، در جایگاه اطیب و اطهر است: «فتأس بنبيك الأَطيب الاطهر؛ (3) پس به پیامبر پاکیزه و پاک خود اقتدا کن». همچنین آل رسول صلی الله علیه و آله «الطيبين الطاهرين» (4) می باشند.

### همراهی و همتایی قرآن و عترت

از مطالب گذشته روشن گردید که قرآن کتابی بی بدیل است و همانندی ندارد:

(أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ) 5

ص: 332

1- (1) نهج البلاغه، نامه 28، ص 292.

2- (2) بحار الانوار، ج 23، ص 343، ح 26.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 160، ص 162.

4- (4) همان، نامه 53، ص 341.

از این نظر، عترت نیز بی نظیر و بی بدیل اند؛ همان گونه که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد، فينا نزل القرآن و فينا معدن الرساله؛(1) ما خاندان پیامبریم در خاندان ما قرآن فرود آمد و در خاندان ما نبوت وجود داشت و تجلی نمود».

و نیز همان حضرت می فرماید:

لا- يقاس بآل محمد صلى الله عليه و آله من هذه الأُمَّه احدٌ، و لا- يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا، هم أساسُ الدين، و عماد اليقين؛(2) از این امت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت، هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در رتبت آنان داشت، چراکه آل محمد علیهم السلام پایه دین و ستون یقین اند.

اگر قرآن تجلی رب العالمین است، و مجموعه صفات جمال و جلال حق تعالی در آن تجلی کرده است:

«فَتَجَلَّى سُبْحَانَهُ لَهُمْ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ؛(3) پس خدای سبحان در کتاب خویش - قرآن - بی آنکه او را ببینند خود را به ایشان آشکار گرداند، بدانچه از قدرتش به آنان نمایاند».

نتیجه آن خواهد بود که اهل بیت علیهم السلام نیز عظیم ترین خبر و بزرگ ترین نشانه الهی اند؛ همان گونه که امیرالمؤمنین می فرماید: «ما لله نبأ أعظم مني، و ما لله آية أكبر مني...؛(4) برای خدا خبر و نشانه ای بزرگتر از من نیست».

همچنین خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن است: «كان خلق رسول الله القرآن»(5).

پس علی علیه السلام که به منزله جان رسول خداست، اخلاق او نیز قرآن است و فاطمه علیها السلام که روح آن حضرت است که در سینه اش جاری است، آن حضرت هم به منزله قرآن است. امام حسن و امام حسین علیهما السلام که میوه قلب آن حضرت هستند، آنان نیز خلقشان قرآن است و اخلاق فرزندان معصوم امام حسین علیه السلام نیز که از لحاظ روحی با آن حضرت در سنخیت کامل اند، قرآن است.(6)

ص: 333

- 1- (1) بحار الانوار، ج 26، ص 269، ح 5.
- 2- (2) نهج البلاغه، خطبه 2، ص 9.
- 3- (3) نهج البلاغه، خطبه 147، ص 142.
- 4- (4) بحار الانوار، ج 36، ص 1، ح 2.
- 5- (5) محجه البيضاء، ج 4، ص 120.
- 6- (6) همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، ص 237.

حضرت امام حسین علیه السلام، پرده از این راز ملکوتی بر می دارد و در سخنانی چنین می فرماید:

نحن حزب الله الغالبون وعتره رسول الله الأقربون، وأهل بيته الطيبون، وأحد الثقلين الذين جعلنا رسول الله ثانی کتاب الله تبارک و تعالی...؛ (1) ما حزب الله پیروز، عترت قربای رسول خدا، اهل بیت پاک او و یکی از دو ثقلی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را دومی کتاب خدا و هم تایی آن قرار داده است؛ همان کتابی که تفصیل هر چیزی در آن آمده و باطل و خلاف در آن راه ندارد و در تفسیر قرآن بر ما تکیه می شود.

## دو جلوه همتایی قرآن و عترت

1. قرآن و عترت هر دو تابش و تفسیر صراط مستقیم اند.

صراط مستقیم، همان دین الهی است و در قرآن کریم به صورت مفرد آمده و جمع و تثنیه ندارد، چون یگانه راه است و از سوی خدای یکتا، یگانه راه فوز و رستگاری انسان تبیین گردیده است.

بدون شک، قرآن آفتاب این منهج و سبیل حق جویان و هدایت شدگان است و عترت، چراغ های تابان این مسیر، به همین دلیل در روایات بر قرآن و اهل بیت، صراط مستقیم تطبیق شده است.

شناخت و تمسک به اهل بیت علیهم السلام، بزرگ راه سعادت و نزدیک ترین راه برای رسیدن به خداست و به عبارت دقیق تر تنها راه شناخت و معرفه الله است؛ همان گونه که امام صادق علیه السلام فرمود: «هو الطريق إلى معرفه الله...» .

این صراط، دو راه است: صراطی در دنیا و صراطی در آخرت، صراطی که در دنیاست همان امام واجب اطاعه است و هر کس در دنیا او را بشناسد و به او اقتدا کند، از صراط آخرت، که پلی بر جهنم است عبور خواهد کرد، اما کسی که امام را در دنیا نشناسد هنگام عبور از صراط آخرت می لغزد و به جهنم سقوط می کند. (2)

ص: 334

---

1- (1) بحار الانوار، ج 44، ص 205، ح 1.

2- (2) همان، ج 8، ص 66.



صراط مستقیم، همان دین الهی است و قرآن نیز این حقیقت را تبیین می کند:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) 1

در این آیه شریفه تأکید شده که همه با هم به ریسمان الهی چنگ زنند.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ (1)

(... هر کس به خدا و دین او اعتصام جوید به صراط مستقیم هدایت شده است).

بنابراین دین، حقیقت واحدی است که در قرآن و عترت ظهور کرده، و قرآن و عترت، تفسیر و ترجمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند. (2)

2. همتایی در حدیث شریف ثقلین

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث شریف و متواتر می فرماید: «میراث رسالت من دو گوهر وزین است؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض کوثر، با هم بر من وارد شوند، و شما نیز اگر به این دو یادگار وزین تمسک جوید هرگز گمراه نخواهید شد».

اکنون باید پرسید که همراهی اهل بیت علیهم السلام با قرآن به چه معناست. بدون شک، منظور آن حضرت معیت و در کنار هم قرار گرفتن طبیعی نیست، بلکه منظور آن است که این دو در تمام مراتب و آفاق وجودی همراه و همسان یکدیگرند و هرگز از هم جدا نخواهند شد، چون هر دو بر یک اساس استوار و قائم اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعریف و تبیین این دو فرمود: «هما جبل الله ممدود بینکم و بین الله عزوجل... لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کاصبعی هاتین» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای تفهیم معیت و همراهی قرآن و اهل بیت علیهم السلام انگشت سبابه دست راست و انگشت سبابه دست چپ را کنار هم قرار داد (3) تا همتایی و همراهی بی بدیل آن دو را آشکار کند، حتی دو انگشت سبابه و وسطی از یک دست را مثال آن دو قرار نداد، چون میان این دو انگشت مقدار کمی تفاوت است.

ص: 335

1- (2) سوره آل عمران، آیه 101.

2- (3) همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، ص 241.

3- (4) بحار الانوار، ج 89، صص 102-103.

پس مقصود از معیت و همتایی قرآن، این است که حقیقت قرآن در هر یک از مواظن و مراتب وجودی با حقیقت پیامبر و امام است؛ بدین ترتیب که در دنیا فروغ قلب آنان است و پس از وفات و عروج نزد خدا قرآن با آنان است و این همراهی تا قیامت خواهد بود و سرانجام در کنار حوض بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شوند. (1)

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین، سخن از جدایی ناپذیری ثقلین به میان نمی آورد، جای این توهم بود که تمسک به هر یک به تنهایی برای هدایت بشر کافی است؛ ولی بخش پایانی حدیث شریف بر خلاف این پندار باطل، قرآن و اهل بیت علیهم السلام را دو حجت مستقل معرفی می کند که در مدار تبیین دین کامل، یعنی صراط مستقیم به هم وابسته اند و هیچ یک از دیگری بی نیاز نمی باشند.

پس قرآن و اهل بیت علیهم السلام برای هدایت به صراط مستقیم، دو ثقل یا وزنه متعددند نه یک واحد و نه دو وزنه جدا از یک دیگر. براساس حدیث ثقلین، عترت بدون قرآن معنا ندارد و در واقع، عترت بدون عترت خواهد بود، و نیز قرآن بدون اهل بیت علیهم السلام قرآن بدون قرآن است، پس قرآن و اهل بیت در ارائه دین جامع به منزله یک حجت الهی اند.

پس از تبیین پیوند ناگسستنی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، باید قلمرو استقلال و نیز منطقه هم بستگی آن دو تبیین گردد. قرآن کریم در سه جهت مستقل است: یکی در اصل حجیت، چون قرآن معجزه ای الهی است. دیگری در دلالت ظواهر الفاظ و جهت سوم در ارائه خطوط اصلی و کلی دین.

پس قرآن در همه شئون خود مستقل است و به غیر خود وابستگی ندارد؛ ولی چون دین در ارائه پیام نهایی خود هم به قرآن وابسته است و هم به سنت معصومان علیهم السلام، از این منظر، در محدوده «ارائه دین قابل اعتماد و عمل» قرآن و سنت جدایی ناپذیرند؛ یعنی قرآن عهده دار تبیین خطوط کلی دین است و سنت، عهده دار تبیین حدود و جزئیات و تفصیل احکام.

بدیهی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله عهده دار تبیین جزئیات و تفصیل کلیات شریعت و معلم الهی قرآن کریم است: (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) 2

ص: 336

و آن حضرت نیز به موجب حدیث متواتر تقلین همین سمت را به جانشینان خود سپرده است. بنابراین تبیین حدود و جزئیات معارف و احکام کلی قرآنی بر عهده معصومان علیهم السلام است و سخنان آنان عمومات قرآن را تخصیص و مطلقات آن را تقیید می کند.

بنابراین استناد به قرآن برای معتقد شدن به «اصول اعتقادی» و عمل کردن به «فروع عملی» بدون رجوع به روایات، بی ارزش است. در حقیقت، سخن «مجموع تقلین» سخن اسلام است، نه سخن یکی از دو ثقل به تنهایی. ممکن است عده ای به قرآن یا گروهی به اهل بیت علیهم السلام رجوع کنند، اما از همگرایی و هم آوایی این دو که با بیان شریف نبوی «حدیث تقلین» روشن شده است غافل باشند. پس معنای همتایی این نیست که هر یک به گونه ای مستقل پیامی دارند، بلکه به این معناست که اساساً یکی بدون دیگری پیامی نداشته، ساکت است و هدایت، تنها زمانی ممکن است که در همتایی و هماهنگی این دو توجه و دقت شود. (1)

به هر روی، رسول خدا صلی الله علیه و آله آفاق «ما لم یعلم» را فرا روی انسان باز می کند و چیزهایی را به جوامع انسانی یاد می دهد که هرگز به فکر آنان نخواهد رسید، چون آن حضرت همه علوم الهی را از قرآن بی واسطه فرا می گیرد، و تبیین و تفسیر این کتاب بزرگ نیز بر عهده آن حضرت قرار دارد.

انسان ها در هر زمانی مأمورند که از سنت و سیرت آموزنده آن حضرت در همه شئون، خاصه در فهم قرآن پیروی کنند:

(وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) 2

این سمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی معلمی قرآن که خداوند آن حضرت را به آن آراسته است، به جانشینان آن حضرت، یعنی اهل بیت علیهم السلام رسیده است. آنان هستند که انسان کامل اند و اولین تجلیاتی هستند که از مشرق فیض حضرت حق تجلی کردند. آنان مظهر اسم اعظم ذات باری تعالی هستند و به همه حقایق احاطه دارند. آنان به منزله جان اولین تجلی، یعنی رسول خدا تلقی می شوند. پس آنان به معارف قرآن راه دارند و خود، قرآن معقول و ممثل می باشند و چیزی در قرآن نیست که آنان به کنه آن راه نداشته باشند.

ص: 337

بدون شک، اهل بیت عدل قرآن حکیم اند، و اگر این کتاب الهی بخواهد به صورت انسان کامل متجلی شود، همانا در کسوت اهل بیت و سیمای آنان نمایان می شد و اگر این ذوات قدسی بخواهند به صورت کتاب تدوینی ظهور پیدا کنند، در جمال قرآن حکیم متجلی می شوند، به همین دلیل، اهل بیت علیهم السلام همواره همتای وحی الهی بوده و خواهند بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تبیین این حقیقت می فرماید:

«فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَرُدُّوهُمْ وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ؛ پس همچون قرآن، حرمت آنان را نیک در دل بدارید و چون شتران تشنه که به آبگاه روند، روی به آنان آرید»(1).

این دو حقیقت تابناک پیوسته در یک تعامل نور علی نورند؛ یعنی قرآن، اهل بیت علیهم السلام را مفسر و مبین خود می شناسد و اهل بیت علیهم السلام نیز این آراستگی و دانایی خود را می ستایند.

در بسیاری از روایات آمده که آگاهی به همه قرآن نزد اهل بیت علیهم السلام است و بدون یاری آن ذوات مقدس و معصوم، بهره وری از قرآن به طور صحیح امکان پذیر نخواهد بود و تأمل در آن نیز برای کسی مقدور نیست، پس اگر قرآن بدون اهل بیت علیهم السلام مطرح شود، همان قرآن بدون قرآن است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَالتَّأْوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزَلَ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يُعَلِّمَهُ تَأْوِيلَهُ وَ أَوْصِيَاؤَهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ؛(2) همانا پیامبر خدا برترین مصداق (و الراسخون في العلم) است، پس علم به همه آنچه در کتاب الهی نازل شده است و تأویل و تفسیر آن نزد اوست و خدا تأویل و تفسیری همه آنچه را نازل کرده نزد او و جانشینان بعد از او قرار داده است.

بنابراین بارزترین معدن علم خدا در زمین و سرچشمه جوشان و زلال همه حقایق، قرآن است، و عترت نیز مخزن علوم الهی و صندوق معارف خداوندند.(3) اینان راهبران به

ص: 338

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 78، ص 70.

2- (2) بحار الانوار، ج 89، ص 80.

3- (3) کافی، ج 1، ص 192.

علوم قرآن اند و بدون مراجعه به این گنجینه داران و گنج بران علم الهی، رسیدن به علوم قرآن ممکن نخواهد بود. خداوند، اسرار مکتوم و رازهای نهفته قرآن را به راسخان در علم عطا نموده و پی بردن به معانی قرآن نیز در گرو آگاهی کامل از اسرار آن است. از طرفی، حاملان رموز قرآنی، همان راسخان در علم اند که در نصاب چهارده ذات مقدس تجلی کرده اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخن آفاق علم خود را نمایان کرده، می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَا تَأْتِيَنَّ السَّمَاءُ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ؛ (1) مردم! از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید که من راه های آسمان را بهتر از راه های زمین می دانم».

همان حضرت می فرماید: «سَلُونِي عَنِ كِتَابِ اللَّهِ فَمَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَاعْلَمُ حَيْثُ نَزَلَتْ بِحَضْرَةِ يَصِيبُ جَبَلٍ؛ از من پرسید از کتاب خدا، آیه ای نیست که من ندانم فرود آمد آن کجاست» (2).

بنابراین کسی که همه راه های آسمان و زمین را می شناسد، اوست که به همه حقایق قرآن آگاهی دارد، چون قرآن گنجینه همه معارف و حقایق زمین و آسمان است.

آنکه بر اسرار قرآن گفت من یکتا علیم

آن که بر عرش سلونی گفت من تنها حکیم

«هل أتى» قدر و «سلونی» علم و «لاهوتی» مقام

ملک دین را تاجدار «لافتی» إلا علی است (3)

به گفته عطار:

هم ز هر حضرت خبردار آدمم هم ز فطنت صاحب اسرار آدمم

سال ها در بحر و بر می گشته ام پای اندر ره به سر می گشته ام

وادی و کوه و بیابان رفته ام عالمی در عهد طوفان رفته ام

ص: 339

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 189، ص 206.

2- (2) الطبقات الکبیر، ج 2، ص 292.

3- (3) دیوان الهی قمشه ای، صص 306 و 316.

خدا صلی الله علیه و آله از اخبار آسمانی را دروغ می پندارند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از گفت و گوی منافقان آگاه شد فرمود: سوگند به خدا من چیزی جز آنچه خدا به من می آموزد نمی دانم. اکنون خدا به من خبر داد که شتر من در این صحرا در فلان دره است و زمام آن به درختی پیچیده و از رفتن مانده است، بروید و آن را آزاد کنید. (1)

علم امام اگر چه به اراده و خواست او بستگی دارد و هر چه بخواهد می تواند بداند، ولیکن اراده آن ذوات مقدس تابع اراده و مشیت خداست و تا خدا اراده نکند آنان نیز اراده نخواهند کرد. (2)

از امام هادی علیه السلام روایت شده است:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مُورِداً لِإِرَادَتِهِ إِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئاً شَاؤَهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: (وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) 3»؛ خداوند قلوب اهل بیت را محل اراده خود قرار داده است. هرگاه خدا چیزی را بخواهد آنها نیز می خواهند و معنای کلام خدا که فرمود: شما چیزی را نمی خواهید مگر آنکه خدا بخواهد همین است. (3)

به قول سعدی:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن گهر پیر خردمند

زمصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی

بگفت احوال ما برق جهان است دمی پیدا و دیگر دم نهانست

گهی بر طارم اعلی نشینیم گهی بر پشت پای خود نبینم (4)

البته بعضی از علوم هم تنها نزد خداست و هیچ کس از آن آگاهی ندارد، مانند آنچه امیرالمؤمنین پیش از شهادت خود پیرامون اجل و زمان مرگ بیان می فرماید:

وَ الْأَجَلُ مَسَائِقُ النَّفْسِ، وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَفَّاتُهُ، كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكُونٍ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ، هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَخْزُونٌ؛ (5)

دوران زندگی،

ص: 341

1- (1) سیره ابن هشام، ج 4، ص 166.

2- (2) همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، ص 220.

3- (4) بحار الانوار، ج 25، ص 372.

4- (5) کلیات سعدی، گلستان، ص 75.

5- (6) نهج البلاغه، خطبه 149، ص 145.

میدان رانده شدن اوست در جهان، و گریختن از مرگ، رسیدن است بدان. چند که روزگار را از این سو بدان سوراندم، و به خاطر دانستن این راز پوشیده اش کاواندم، خدا نخواست، جز آن را پوشانند، هیئات که این علمی است نهفته.

البته دسته ای دیگر از روایات آن ذوات مقدس را مخزن علم خدا می دانند و فارق اصلی و میزان اساسی مقام اهل بیت علیهم السلام نیز شناخت همین معارف بلند است که شهر اندیشه دیگران به سپهر آن راه ندارد، وگرنه در مقامات و کمالات عملی، شاگردان و اصحاب خاص آنها نیز می توانستند کم و بیش مأوم و پیرو آن امامان باشند؛ هر چند که فاصله آنان با اهل بیت علیهم السلام بسیار است. اهل بیت علیهم السلام در مسیر مقامات علمی و طی کمالات معنوی، در مرحله ای هستند که: «لا يُقاس بآل محمد من هذه الأمة أحدٌ...»؛ (1) هیچ کس با آنان مقایسه نمی گردد».

آری، تنها امیر المؤمنین علیه السلام است که در بعد معرفت توحیدی می فرماید: «خدای ندیده را عبادت نمی کنم» (2).

همچنین در هم رازی با وحی و مقام رسالت می فرمود:

أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ الثُّبُوهِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَبَّهُ الشَّيْطَانَ جِئِنَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...؛ (3) روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم و هنگامی که وحی بر آن حضرت فرود آمد آوا و ناله شیطان را شنیدم.

هم من از پیرایه داران شهم شه شناسم سر شه را آگهم (4)

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در پاسخ حضرت فرمود:

«إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ؛ (5) همانا - یا علی - تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی».

ص: 342

1- (1) همان، خطبه 2، ص 9.

2- (2) همان، خطبه 179، ص 187.

3- (3) همان، خطبه 192، ص 222.

4- (4) مثنوی طاقدیس، نراقی، ص 139.

5- (5) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 223.

در بعد مقصد و معادشناسی نیز امام علی علیه السلام یگانه دهر است؛ آنجا که می فرماید: «اگر پرده کنار رود و بهشت و جهنم برای من مجسم شود بر یقین من افزوده نمی گردد».(1)

از سویی پرتوی از چشمه آفتاب دانش اهل بیت علیهم السلام در «سنت حجت» تجلی کرده، نهج البلاغه، مجامع حدیثی، کتب اربعه، و در یک سخن بحارالانوار این دائره المعارف بزرگ شیعی را نمایان ساخته است. از افق برین دیگر، کتاب شریف «الجامع» و «مصحف فاطمه علیها السلام» و «علم جفر» و دانش «بما کان و ما یکون» ستارگان دیگر این آسمان اند.

چطور ممکن است به آفتاب دانش آن حضرات مقدس نظاره کرد، وقتی که در یک نجوا که رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام دارد هزار باب علم و از هر باب هزار باب دانش بر آن حضرت مفتوح می گردد و آن حضرت ندای «سلونی» را در جهان و در طول تاریخ طنین افکن می سازد.

البته بازتاب همین افق بلند و اعلای معرفت است که آن ذوات مقدس در عرصه عمل هم بی همتا بوده اند. وقتی علی علیه السلام دنیا را با همه زیبایی هایی که داراست از آب بینی بز(2) و استخوان خوک در دست جذامی(3) پست تر می داند، علتش این است که خدا را بزرگ می بیند و غیر خدا در نزد او بی مقدار و فرومایه است: «عَظْمَ الْخَالِقِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ».(4)

هر که از دیدار برخوردار شد این جهان در چشم او مردار شد

طنین نیایش حضرت امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، فروغ این معرفت است. در نگاه ملکوتی آن حضرت، آثار چه هستند که نشانگر و نشان دهنده مؤثر باشند؛ هیئات، آن حضرت می فرماید:

إلهی ترددی فی الآثار یوجب بعد المزار... کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر إلیک؟...؛(5) پروردگارا جست و جوی من در آثارت موجب می شود که از مقصد و مقصودم که تو هستی بازمانم... خدایا! چگونه برای اثبات وجود توبه

ص: 343

1- (1) بحارالانوار، ج 40، ص 153.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 3، ص 11.

3- (3) همان، ص 400، حکمت 236.

4- (4) همان، خطبه 193، ص 225.

5- (5) مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص 438.



چیزی که در اصل وجود خود، محتاج توسل استدلال شود؟ آیا چیزی یا کسی غیر تو ظهوری دارد که تو فاقد آن باشی و آن غیر بتواند مُظهِر و آشکار کننده تو باشد؟ کی غایب بوده ای تا به دلیل احتیاج داشته باشی که تو را بنمایاند؟ کی دور بوده ای تا آثار و نشانه هایت ما را به تو رساند؟... خدایا دیده ای که تو را مراقب خویش نبیند، کور است. (1)

سایر مناجات ها و نیایش های آن ذوات مقدس، همانند: شعبانیه، رجبیه، مناجات خمسه عشره، و ادعیه ای چون صباح و کمیل، امواجی بی نهایت از این حقایق و معارف زلال آسمانی است.

ص: 344

---

1- (1) همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، ص 229.

حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه گفتار خویش پس از تبیین و روشن کردن آفاق هدایت گر قرآن و عترت به بیان نقش سازنده «شریعت» می پردازد و می فرماید:

وَسَدْرَانِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ، فَفَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ، وَالصِّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْإِخْلَاصِ، وَالزَّكَاةَ تَرْزِيهاً فِي الرِّزْقِ، وَالْحَجَّ تَسَدِّدِ لِمِيَّةِ لِلدِّينِ، وَالْعَدْلَ تَسْكِيناً لِلْقُلُوبِ، وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ، وَإِمَامَتَنَا لِمَا مِنَ الْفُرْقَةِ، وَحُبَّنَا عِزّاً لِلْإِسْلَامِ، وَالصَّبْرَ مُنْجَاةً، وَالْقِصَصَ مَصْحَفاً لِلدَّمَاءِ، وَالْوَفَاءَ بِالتَّدْرِ تَعَرُّضاً لِلْمَغْفَرَةِ، وَتَوْفِيَةَ الْمَكَايِلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيراً لِلْبُخْسَةِ، وَالتَّهْيَةَ عَنِ شَرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ، وَقَذْفَ الْمُحْصَنَاتِ اجْتِنَاباً لِلْعَنَةِ، وَتَرْكَ السَّرْقِ إِجْبَاباً لِلْعَفْهِ، وَحَرَمَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الشُّرْكَ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. (1) (اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) 2 وأطيعوه فيما أمركم به ونهاكم عنه فإنه (إنما يخشى الله من عباده العلماء) 3؛

پس ایمان را واجب فرمود و بدان زنگ شرک را از دل هاتان زدود؛ با نماز، خودپرستی را از شما دور نمود. روزه را نشان دهنده درستی و خلوص ساخت، و زکات را مایه افزایش روزی بی دریغ، حج را آزماینده درجت دین، و عدالت را نمودار مرتبه یقین قرار داد. پیروی ما را مایه وفاق و همدلی، و امامت ما را مانع از افتراق قرار داد. دوستی ما [جهاد] را عزت مسلمانی و خود نگهداری و باز داشتن نفس را موجب نجات، و قصاص را سبب بقای

ص: 345

1- (1) بلاغات النساء، ص 16؛ دلائل الامامه، ص 113؛ الاحتجاج، ج 1، صص 120-121؛ كشف الغمه، ج 2، صص 206-207، بحار الانوار، ج 29، ص 241.

زندگی و وفای به نذر را موجب آمرزش کرد. تمام پرداختن پیمانۀ و وزن را مانع از کم فروشی قرار داد. فرمود: «می خوارگی نکنند تا تن و جان از پلیدی پاک سازند و زنان پارسا را تهمت نزنند، تا خویشان را سزاوار لعنت نسازند». دزدی را منع کرد تا راه عفت پویند و شرک را حرام فرمود تا به اخلاص، طریق یکتاپرستی جویند، پس چنانکه باید، ترس از خدا را پیشه گیرید و جز مسلمان ممیرید. آنچه فرموده است به جا آرید و خود را از آنچه نهی کرده باز دارید که تنها دانایان از خدا می ترسند. (1)

حضرت فاطمه علیها السلام در این بخش از خطبه به تبیین فلسفه و حقایق ملکوتی احکام پرداخته، و چراغ هدایتگر شریعت را که فروغ تابناک قرآن و سنت است فرا روی مردم می نهد.

## الف) زلال ایمان

### اشاره

آن حضرت طلیعه این بخش را با فروغ ایمان به خدای یگانه و معرفه الله می آرید و می فرماید: «فَفَرَضَ اللَّهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ» (2) و در پایان همین قسمت از سخنان نیز از ظلمت و تاریکی شرک فرموده: «وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشُّرْكَ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ». (3)

آنگاه کمال توحید را که در پرتو اخلاص روشن می گردد بیان می دارد، و با این دو جمله، نفی و اثبات (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) 4 را که در آیاتی از قرآن می درخشد، آشکار می نماید.

اینکه حضرت فاطمه علیها السلام می فرماید: «سپس خداوند ایمان را واجب فرمود و بدان زنگ شرک را از دل هاتان زدود، و شرک را حرام فرمود تا با اخلاص، مسلمانان طریق یکتاپرستی جویند»، این پرسش پیش می آید که چگونه ایمان، زنگار شرک را از آینه دل می زداید؟ آیا این حقیقت تکوینی و به جعل تکوینی است؟ به نظر می رسد چنین است و این فروغ تابناک آیه قرآن است که می فرماید:

ص: 346

---

1- (1) زندگانی فاطمه زهرا، صص 128-129.

2- (2) فرازی از خطبه.

3- (3) همان.

بنابراین، انسان دارای یک قلب است و آن هم جام خدا نمای یکتای بی همتاست.

فرد بلاثانی و اول بی آخر است

شُرک در او ره نجست واحد یکتا بود(1)

همچنین علی علیه السلام می فرماید:

وَتُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِّنْ عَمَائِنِ الْغُيُوبِ، وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصُهُ الشُّرْكَ، وَيَقِينُهُ الشُّكَّ؛ (2) بدو ایمان داریم، ایمان کسی که غیب ها را به چشم دیده، و به آنچه وعده داده اند آگاه گردیده، ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده است.

چون الف گر تو مجرد می شوی اندرین ره مرد مفرد می شوی

جهد کن تا ترک غیر حق کنی دل از این دنیای فانی برکنی(3)

باری، خداوند متعال قلب عبد آراسته به ایمان را آزموده؛ همان گونه که حضرت علی علیه السلام فرمود: «إِلَّا عَبْدٌ مُّؤْمِنٌ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيْمَانِ»(4)، بنابراین چنین قلبی، کعبه خدا، و سراچه اسرار الهی و انوار ولایی می گردد.

به قول حاج ملا هادی سبزواری:

دل هیکل توحید است دل مظهر ذات حق

دل منبع تجرید است دل مظهر ذات حق

دل عرش مجید او، دیدش همه دیدار

کو، ند، ندید جز او دل مظهر ذات حق

دل صورت ذات او مجموع صفات او

بل فانی مات او دل مظهر ذات حق(5)

ص: 348

1- (1) دیوان رجاء اصفهانی، ص 107.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 114، ص 112.

3- (3) کلیات مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 32.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 189، ص 206.

5- (5) دیوان ملاهادی سبزواری، ص 80.

آری آنان کسانی اند که آفریدگار، در اندیشه و جانیشان، بزرگ تجلی کرده، و هر چه غیر اوست در دیده‌هایشان خرد نموده است، از این رو عشق به معبود بی همتا تمام وجودشان را لبریز کرده:

هر آن دل روشن از نور الهی است به چشمش هر دو عالم خاک راهی است

چو بیند چشمی آن خورشید جان را نبیند ذره ای هر دو جهان را

چو حسن اعظم یکتای ایزد بر ایوان دل پاکان علم زد

حجاب آفرینش را دریدند ز الله ما سوی الله را ندیدند(1)

اقبال نیز در اشعارش همین حقیقت را جلوه گر می سازد:

تا عصای «لا إله» داری به دست هر طلسم خوف را خواهی شکست

هر که حق باشد چو جان اندر تنش خم نگردد پیش باطل گردش

خوف را در سینه او راه نیست خاطرش مرعوب غیر الله نیست

هر که در اقلیم «لا» آباد شد فارغ از بند زن و اولاد شد

می کند از ماسوی قطع نظر می نهد ساطور بر حلق پسر(2)

و نیز همو سروده:

هر که پیمان با هو الموجود بست گردش از بند هر معبود رست

به هر روی، ایمان کوثری است که جان را شست و شو می دهد و آلودگی‌ها را از آن می زداید. ایمان، شعله عشقی است که هر چه را ماسوی الله باشد، می سوزاند و دست گیره محکم و ریسمانی است که انسان را به معبود متصل می سازد. ایمان، مانع انسان از گناه است و جهان را محضر خدا می شناسد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «أما المؤمن فمنعه الله بإيمانه؛(3) براین اساس خدای متعال مرد با ایمان را به خاطر ایمانش از گناه باز می دارد».

ص: 349

1- (1) دیوان الهی قمشه ای، ص 20.

2- (2) دیوان اقبال لاهوری، ص 20.

3- (3) نهج البلاغه، نامه 27، ص 290.

است و معلوم است که حقیقت ایمان که اولین شرط شهود خدای سبحان است، محسوس و مخیل نیست.

امام خمینی چنین سروده است:

با فلسفه ره به سوی او نتوان یافت با چشم علیل کوی او نتوان یافت

این فلسفه را بهل که با شهپر عشق اشراق جمیل روی او نتوان یافت(1)

در جایی دیگر نیز می سراید:

ای عشق ببار بر سرم رحمت خویش ای عقل مرا رها کن از زحمت خویش

از عقل بریدم و به او پیوستم شاید کشدم به لطف در خلوت خویش(2)

مشهود راستین قلب، همان معبود و مقصود عارف بالله است، او که از چشمه آفتاب قلب سلیمش رود نور معرفه الله جاری گشته است. اگر کسی به چنین بارگاهی راه یافت، او چون علی علیه السلام است که مشهود واقعی او در همه شئون وجودی اش، معبود اوست، علم و عمل و معرفت، اخلاق و ادب و همه آفاق حقیقت نمای او، فروغ یک آفتاب است و آن آفتابی است که در جان علی علیه السلام فروزنده و تابناک است و با این فروغ است که او خداوند را از هر شیء محسوسی شفاف تر می دید، چون باصره خطا می کند ولی چشم جان و بصیرت ایمان خطا نمی کند. چنین بصیرتی خلعت عرشی عصمت را بر قامت آسمانی انسان می پوشاند، به همین دلیل آن حضرت می گوید: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ؛ من خدایی را که نیبم عبادت نمی کنم». در جمله تابناک دیگری نیز می فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ أَحَقُّ وَأَبِينُ مِمَّا تَرَاهُ الْعُيُونُ، لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا؛(3) او خدای حق و آشکار است، آشکارتر از آنچه بر دیده ها پدیدار است. خردها برای او حدی معین نتواند کرد تا همانندی داشته باشد».

سعدی نیکو سروده است:

جهان متفق بر الهیتش فرو مانده از کنه ماهیتش

ص: 351

1- (1) دیوان امام خمینی، ص 202.

2- (2) همان، ص 218.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 155 ع ص 153.

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه در ذیل وصفش رسد دست فهم

درین ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد تخته ای بر کنار

نه ادراک در کنه ذاتش رسید نه فکرت به غور صفاتش رسید

نه هرجای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن (1)

## ایمان و بندگی

به هر روی، ایمان مذهبی قادر است که انسان را مؤمن واقعی گرداند؛ خودخواهی و خودپرستی را تحت الشعاع خداپرستی قرار دهد و نوعی «تعبد» و «تسلیم» در فرد ایجاد کند. ایمان باعث می شود انسان در کوچک ترین مسئله ای که مکتب عرضه می دارد به خود تردید راه ندهد. در این حال، انسان، ایمان را چون گوهری عزیز و محبوب و گرانبها می شناسد، تا آنجا که زندگی بدون آن برایش هیچ و پوچ و بی معنی می شود و با نوعی غیرت و تعصب از آن حمایت می کند. ایمان، سبب می گردد تا انسان تلاش هایی را علی رغم گرایش های طبیعی خود انجام دهد و گاهاً هستی و حیثیت خود را در راه آن فدا سازد.

ایمان مذهبی است که قادر است به اندیشه ها تقدس ببخشد و حکم آنها را در کمال قدرت بر انسان جاری سازد. البته ممکن است افرادی نه به پاس ایمان و عقیده دینی خود، بلکه تحت فشار عقده ها، کینه توزی ها، انتقام گیری و بالاخره به صورت عکس العمل شدید در برابر احساس فشارها و ستم ها دست به فداکاری بزنند و از جان و مال و همه حیثیات خود بگذرند؛ همچنان که نظایرش را در گوشه و کنار جهان می بینیم. ولی تفاوت یک ایمان مذهبی و غیرمذهبی این است که آنجا که پای عقیده و ایمان مذهبی در میان است به آن اندیشه قداست می بخشد و فداکاری ها با کمال رضایت و خشنودی انجام می گیرد. بنابراین فرق است میان کاری که از روی رضا و ایمان صورت گیرد که نوعی انتخاب است با کاری که تحت تأثیر عقده ها و فشارهای ناراحت کننده درونی صورت می گیرد که نوعی انفجار است.

ص: 352

اگر افق برین ایمان مذهبی فرا روی انسان گشوده گردد، نوعی جهان بینی خاص برای انسان حاصل می گردد که نتیجه منطقی آن جهان بینی، پیروی از اندیشه ها و آرمان های اجتماعی است. این ایمان مذهبی پیوندی دوستانه میان انسان و جهان برقرار می سازد، و نوعی هماهنگی میان انسان و آرمان های کلی جهان، ولی آرمان ها و ایمان پنداری غیرمذهبی، نوعی بریدگی از جهان و ساختن جهانی خیالی برای خود است که به هیچ وجه از جهان بیرون حمایت نمی شود.

از سوی دیگر، ایمان مذهبی، تنها یک سلسله تکالیف برای انسان - علی رغم تمایلات طبیعی - تعیین نمی کند، بلکه قیافه جهان را در نظر انسان تغییر می دهد و عناصری علاوه بر عناصر محسوس در ساختمان جهان ارائه می دهد. بنابراین می تواند جهان خشک و سرد و مکانیکی و مادی را به جهانی جان دار و ذی شعور و آگاه تبدیل کند. ایمان مذهبی، تلقی انسان را نسبت به جهان و خلقت دگرگون می سازد.

گذشته از همه اینها، گرایش به سوی حقایق و واقعیاتی مقدس و قابل پرستش در سرشت فرد بشر نهاده شده، و انسان کانون یک سلسله تمایلات و استعدادهای غیرمادی بالقوه است که آماده پرورش و بروز و ظهورند.

تمایلات انسان منحصر به تمایلات مادی نیست و گرایش های معنوی، صرفاً تلقینی و اکتسابی نمی باشد و این حقیقتی است که علم آن را تأیید می کند. ویلیام جیمس می گوید: «هر قدر انگیزه و محرک میل های ما از این عالم سرچشمه گرفته باشد قالب میل ها و آرزوهای ما از عالم ماورای طبیعت سرچشمه گرفته؛ چرا که غالب آنها با حساب های مادی جور در نمی آید»<sup>(1)</sup>.

این امیال چون وجود دارند باید پرورش یابند و اگر درست پرورش نیابند و از آنها بهره برداری صحیح نشود، در یک مسیر انحرافی واقع می شود و زیان های غیر قابل تصویری به بار می آورد، همچنان که بت پرستی ها، انسان پرستی ها، طبیعت پرستی و هزاران مدل پرستش های دیگر معلول همین جریان است.

ص: 353

---

1- (1) دین و روان، ویلیام جیمس، به نقل از کتاب انسان و ایمان، آیت الله شهید مطهری، ص 32.



اریک فروم می گوید:

هیچ کس نیست که نسبت به دینی نیازمند نباشد و حدودی برای جهت یابی و موضوعی برای دل بستگی خویش نخواهد. او خود ممکن است از مجموعه معتقداتش به عنوان دین ممتاز از عقاید غیردینی آگاه نباشد و ممکن است برعکس فکر کند که هیچ دینی ندارد و معنای دل بستگی خود را به غایاتی ظاهراً غیردینی مانند قدرت و پول یا کامیابی فقط نشانه علاقه به امور عملی و موافق مصلحت بداند. مسئله بر سر این نیست که انسان دین دارد یا ندارد؛ بلکه این است که کدام «دین» را دارد. (1)

مقصود این روانشناس این است که انسان بدون تقدیس و بدون پرستش نمی تواند زندگی کند. فرضاً خدای یگانه را نشناسد و نپرستد، چیزی دیگر را به عنوان حقیقت برتر خواهد ساخت و او را خواهد پرستید.

### جلوه کلام فاطمی

اکنون به سخن حضرت فاطمه علیها السلام باز می گردیم؛ آنجا که فرمود: خداوند ایمان را واجب فرمود و بدان، زنگ شرک را از دل هاتان زدود.

چون انسان به ناچار از اندیشه و ایمانی برخوردار است، به واقعیت یا به پنداری وابسته و دل بسته می شود، پس ضرورت دارد که بشر آرمان و ایمانی داشته باشد. اگر دل، سراچه ایمان به خدا گردید بت ها و مدل های گوناگون شرک را در هم خواهد شکست و زنگار شرک را از لوح جان خواهد زدود. (2)

ایمان به خدای یکتا، تنها ایمانی است که می تواند بشر را زیر نفوذ واقعی خود قرار دهد و این، همان فروغ و نوری است که در جان او روشن بوده، و به حکم سرشت خویش در جست و جوی آن بوده است تا او را تقدیس و پرستش کند.

اگر آفتاب ایمان به خدا، جان او را روشن نمود، او با نظام آفرینش هماهنگ است، چون همه موجودات، فرمانبر، تسبیح گوی خدای متعال اند و ساحت او را می ستایند.

ص: 354

1- (1) همان.

2- (2) انسان و ایمان، آیت الله شهید مرتضی مطهری، صص 29-33.

آری ایمان است که زندگی را معنادار می کند، هدف و حرکت می بخشد، گستره آن را بی نهایت می کند، و عوامل فشار و بازدارنده را برطرف می نماید.

ب) دومین اثر ایمان به خدا از منظر بهجت زایی و انبساط آفرینی، روشن دلی است. انسان همین که به حکم ایمان مذهبی جهان را در پرتو نور حق و حقیقت، و علم و حیات روشن دید، و بر بام آفرینش نگاه حکیمانه را نظاره کرد، همین روشن بینی فضای روح او را روشن می کند و چون آفتابی در درون او روشن است؛ برخلاف یک فرد بی ایمان که جهان در نظرش پوچ و تاریک و خالی از درک و بینش و روشنایی است و به همین دلیل خانه دلش هم در این تاریک خانه بزرگ، تاریک است.

قرآن می فرماید:

(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)؛ (1)

(خدا یار اهل ایمان است آنان را از تاریکی جهان بیرون می آورد و به عالم نور می برد و آنان که راه کفر را برگزیدند، یار ایشان شیطان و دیو است و آنها را از عالم نور به تاریکی های گمراهی درمی افکند).

ج) سومین اثر ایمان از این منظر، امیدواری انسان به نتیجه خوب تلاش خود و عاقبت و فرجام این جهان است.

از منظر منطق مادی، نظام هستی نسبت به مردمی که در راه صحیح یا راه باطل، راه عدالت یا ظلم، و نیکی یا بدی می روند، بی طرف و بی تفاوت است؛ ولی از نگاه یک فرد مؤمن، جهان نسبت به تلاش این دو گروه بی تفاوت نیست، عکس العمل جهان در برابر این دو نوع تلاش یکسان نمی باشد، بلکه دستگاه آفرینش حامی مردمی است که جوایز حق و حقیقت هستند و اجر و پاداش نیکوکاران هرگز هدر نمی رود:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) 2

د) چهارمین پیامد مثبت ایمان مذهبی از این منظر، آرامش خاطر است. انسان فطرتاً جوایز سعادت خویش است و از تصور رسیدن به سعادت غرق در مسرت و شادی

ص: 357

می‌گردد. از سوئی دیگری، انسان از فکر یک آینده شوم و تاریک، لرزه بر اندامش می‌افتد و سخت دچار دلهره و اضطراب می‌گردد.

ایمان مذهبی، به انسان نسبت به جهان و جهاندار، اعتماد و اطمینان می‌بخشد، و دلهره و نگرانی او را نسبت به جهان و جهاندار برطرف می‌نماید و به جای آن به او آرامش خاطر می‌دهد، به همین دلیل، یکی از آثار ایمان به خدا آرامش خاطر است. از سوی دیگر، ایمان مذهبی، شاهد لذت‌های معنوی را در کام انسان جاری می‌سازد، و افقی گسترده‌تر را روی او می‌گشاید. ایمان، گزینه لذت‌جویی انسان را محدود به لذت‌های مادی نمی‌سازد، بلکه اوج لذت‌ها را لذات معنوی می‌داند؛ لذت‌هایی که انسان با عمق روح و جان به آنها می‌رسد، همانند لذتی که از احسان و خدمت به دیگران نصیب انسان می‌شود یا دست‌یابی محبوبیت و کامیابی برای خود یا فرزندانش. این گونه لذت‌ها به مراتب از لذت‌های مادی قوی‌تر است، زیرا لذت مادی در اثر برقراری نوعی ارتباط میان یک عضو از اعضا با یکی از مواد خارجی حاصل می‌شود؛ مثل لذتی که چشم از راه دیدن و گوش از راه شنیدن و دهان از راه چشیدن و لامسه از راه تماس می‌برد.

البته برترین لذات معنوی، لذاتی است که گستره و دوام آن بیشتر است: از این منظر، لذت عبادت و پرستش خدا برای انسان‌های عارف و حق‌پرست از همه لذت‌ها بیشتر است و عابدان عارف که عبادتشان توأم با حضور و خضوع و استغراق است، بالاترین لذت‌ها را از عبادت خود می‌برند. به همین سبب در زبان دین از «طعم ایمان» و «حلاوت ایمان» یاد شده است.

بنابراین ایمان حلاوتی دارد فوق همه حلاوت‌ها و دعاها و نیایش‌های ذوات مقدس معصومین لبریز از این حلاوت هاست.

## 2. نقش ایمان در بهبود روابط اجتماعی

شاکله زندگی سالم اجتماعی آن است که افراد، قوانین و حدود و حقوق یکدیگر را محترم‌شمارند؛ عدالت را امری مقدس به حساب آورند؛ به یک دیگر مهر بورزند؛ نسبت به هم مهربان باشند؛ هر یک آنچه برای خود می‌خواهد برای دیگران بخواهد و آنچه را برای خود نمی‌خواهد برای دیگران نخواهد. همچنین به یکدیگر اعتماد و اطمینان داشته باشند؛ هر فردی خود را متعهد و مسئول جامعه خویش بداند؛ نهان و آشکار آنان یکسان باشد؛ در اوج بی‌طمعی به یکدیگر نیکی کنند؛ در مقابل ظلم و بیداد به پا خیزند؛ به ستمگر و فساد

بلکه انتقال از دنیای فانی و گذرا به دنیایی باقی و پایدار و از جهان کوچک به جهان بزرگ است. مرگ انتقال از جهان عمل و کشت، به جهان نتیجه و محصول است.

از این رو، چنین فردی نگرانی خویش را از مرگ، با کوشش در کارهای نیک که در زبان دین «عمل صالح» نامیده شده، برطرف می سازد.

از منظر روانشناسان، بدیهی است که اکثر بیماری های روانی که ناشی از ناراحتی های روحی و ناکامی های زندگی است، در میان افراد غیر مذهبی دیده می شود. افراد مذهبی به هر نسبت که ایمانشان قوی تر است از آفت این بیماری ها در امنیت بیشتری می باشند. به همین دلیل، یکی از عوارض زندگی عصر حاضر که در اثر ضعف ایمان های مذهبی پدید آمده افزایش بیماری های روانی است که گاهی نتیجه آن خودکشی هاست. (1)

در یک تعریف جامع، ایمان و معرفت خداشناسی، حیات جان است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «التوحيدُ حياه النفس». (2)

به هر روی ایمان فروغ دل است و زلال معرفه الله از چشمه قلب جاری می گردد. سیدحیدر آملی در کتاب جامع الاسرار خود حدیثی را می نگارد که عقل را هادی طریق بندگی و عبودیت می شناسد، نه راه رسیدن به معرفت و ادراک حق ربوبیت، زیرا جایگاه معرفت الهی، قلب و جلوه آن، ایمان و ادراک شهودی است. (3)

## ایمان در قرآن

صدها آیه قرآن در قالب صیغه های گوناگون واژه «آمن» به تبیین زلال ربانی ایمان پرداخته و افق های گوناگون آن را فرا روی انسان می گشاید. بارش باران ایمان بر جان انسان، جان را به طراوت روحانی می آراید و او را واجد مقام خلیفه الهی می نماید.

اینک به گوشه هایی از حقیقت ایمان در قرآن کریم اشاره می کنیم:

1. اوج ایمان به خدا، در رسول خدا صلی الله علیه و آله تجلی می کند و این حقیقت در سوره مبارکه بقره (4) بیان شده است.

ص: 360

---

1- (1) انسان و ایمان، آیت الله شهید مرتضی مطهری، صص 34-39.

2- (2) غرر و درر، آمدی، ص 540.

3- (3) جامع الاسرار، ص 485.

4- (4) سوره بقره، آیه 285.

2. ایمان مؤمنان. (1)
3. ایمان مسجدسازان. (2)
4. ایمان راسخون. (3)
5. ایمان حواریون. (4)
6. ایمان سحره. (5)
7. ایمان آنهایی که پیوسته و در حالت ایستاده و نشسته و خفتن خدا را یاد کنند و مدام در خلقت آسمان و زمین می اندیشند و می گویند: «پروردگارا تو این دستگاہ با بی ظمت را بیهوده نیافریده ای پاک و منزهی ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار». آنان در حال نیایش می گویند: (6) «پروردگارا، ما چون صدای منادی که خلق را به ایمان می خواند شنیدیم اجابت کردیم و ایمان آوردیم».
8. ایمان همه کسانی که سرچشمه اعمال نیک می گردد. (7)
9. ایمان پارسایان هدایت شده که بارش قرآن بر جانیشان درخت تقوا می آفریند. (8)
10. ایمان فرمانبران از خدا و رسول. (9)
11. ایمان مجاهدان در میدان جهاد. (10)
12. ایمان برپا دارندگان قسط و عدالت. (11)
13. ایمان آنان که به زبان ایمان آورده اند و خداوند فرمان می دهد که به جان ایمان آورید. (12)

ص: 361

- 
- 1- (1) سوره بقره، آیه 285.
  - 2- (2) سوره توبه، آیه 18.
  - 3- (3) سوره آل عمران، آیه 7.
  - 4- (4) سوره آل عمران، آیه 52.
  - 5- (5) سوره طه، آیه 70.
  - 6- (6) سوره آل عمران، آیات 191 و 193.
  - 7- (7) سوره بقره، آیه 82.
  - 8- (8) . سوره بقره، آیه 3.
  - 9- (9) سوره نساء، آیه 59.
  - 10- (10) سوره نساء، آیه 76.

11- (11) سورة نساء، آيه 135.

12- (12) سورة نساء، آيه 136.

14. ایمان های ظاهری. (1)

15. ایمانی که تجلی گاه ولایت است. (2)

16. ایمانی که سبب حیات و زندگی پاک می گردد. (3)

17. ایمانی که با نزول «سکینه» از سوی خدا، بر آن ایمان افزوده می گردد. (4)

18. ایمانی که سبب ورود به بهشت می گردد. (5)

19. البته آیات دیگری نیز وجود دارد که آثار مثبت ایمان و پیامدهای منفی بی ایمانی را بیان می دارد. (6)

### مراتب و آفاق ایمان

فروغ تابناک آیات قرآن پیرامون ایمان و بیان حال مؤمنین، روشنگر این حقیقت است که ایمان، آفتابی است که نخست چون نقطه ای نورانی در قلب پدید می آید و به تدریج انسان در پرتو آن نورباران می گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تبیین ایمان می فرماید: «إِنَّ الْإِيْمَانَ يَبْدُو لُمُظَةً فِي الْقَلْبِ، كَلَّمَآ اَزْدَادَ الْإِيْمَانُ اَزْدَادَتِ اللَّمُظَةُ؛ (7) ایمان همچون نقطه ای نورانی در دل پدیدار می گردد و هر چه بر ایمان افزوده گردد بر نورانیت آن افزوده می گردد و گسترش می یابد».

ایمان وجودی دارای مراتب ضعف و قوت است و ستیغ آن، جایگاهی است که مشرق و تجلی گاه مقام ولایت الهی است. در این مقام انسان به خلعت برین رسالت مزین می گردد و امام ردای ملکوتی امامت را بر دوش می افکند و برای او جعل امامت می شود. (8)

قرآن کریم داستان ها و قصص پیامبران و پیروان آنان را ذکر می کند؛ به گونه ای که در این داستان ها اعجاز ایمان، مراتب و قوت و ضعف آن آشکار می گردد. لحظه ای بارقه

ص: 362

1- (1) سوره نساء، آیه 137.

2- (2) سوره مائده، آیه 55.

3- (3) سوره نحل، آیه 97.

4- (4) سوره فتح، آیه 4.

5- (5) سوره غافر، آیه 40.

6- (6) ر. ک: المعجم المفهرس لألفاظ القرآن، واژه «آمن».

7- (7) نهج البلاغه، ص 406، شماره 5 من غریب کلامه.

8- (8) اشاره به، آیه 124 سوره بقره.

ایمان بر جان سحره فرعون می تابد و آنان را به گونه ای شیدا و دل بسته خدا می سازد که دیگر جان خود را نمی شناسند و بدون ترس فریاد می زنند: «ما به خدای موسی و هارون ایمان آوردیم او را سجده می کنیم»، و چون فرعون آنان را تهدید می کند و می گوید چرا پیش از آنکه من اجازه دهم به موسی ایمان آوردید؟ معلوم است که او در سحر معلم شما بوده است، دست و پای شما را می برم و شما را به نخله خرما به دار می آویزم تا بدانید که عذاب من و موسی کدام یک سخت تر است، پاسخ دادند که با وجود این معجزات آشکاری که مشاهده کردیم هرگز تو را مقدم نخواهیم داشت، پس در حق ما هر چه می توانی انجام بده، زیرا هر ظلمی بکنی همین حیات دو روزه دنیاست. (1)

به هر روی، ایمان به عده ای لباس عزت و کرامت می پوشاند و آنان را بر قله پاکدامنی سرفراز می سازد. حتی سبب احسان و ایثار می گردد و عشق و مهر و محبت می آفریند. ایمان، انسان را به لباس برین فضایل می آراید و او را از رذایل پیراسته می گرداند؛ مجاهد و مهاجر می پرورد؛ اهل تهجد و نیایش تربیت می کند و انسان را بر بال عبادت به معراج می برد تا جایی که انسان را شایسته مقام خلافت الهی می نماید.

البته گروهی هستند که فقط ظاهرشان به ایمان آراسته است، اما ایمان در قلب آنان نفوذ نکرده و حلاوت آن را نچشیده اند. این گروه فقط اسم ایمان را با خود به یدک می کشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید: «فَمِنْ الْإِيْمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ؛ (2) برخی از ایمان در دل ها برقرار است و برخی دیگر میان دل ها و سینه ها عاریت و ناپایدار».

آن حضرت در خطبه 192 نیز می فرماید: «مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِأَسْمِهِ وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيْمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ؛ (3) با اسلام جز به نام آن بستگی ندارید و از ایمان جز نشان آن را نمی شناسید».

و به قول اقبال:

لا إله اندر نمازش بود و نیست نازها اندر نیازش بود و نیست

ص: 363

1- (1) سوره طه، آیات 70-72.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 189، صص 205-206.

3- (3) همان، خطبه 192، ص 221.



نور در صوم و صلوات او نماند جلوه ای در کاینات او نماند

رفت از او آن مستی و ذوق و سرور دین او اندر کتاب او به گور

روح چون رفت از صلوات و از صیام فرد ناهموار و ملت بی نظام

سینه ها از گرمی قرآن تهی از چنین مردان چه امید بهی (1)

آیات بسیاری از قرآن کریم سیمای مجرمان و اهل شرک و کفر و نفاق و فسق و فجور را توصیف و بیدادنامه ای از ستمکاران را روایت می کند. (2)

### آلایش به شرک

همان گونه که ایمان به خدا، مبدأ همه خوبی ها و زیبایی هاست، شرک، سرچشمه همه آلودگی ها و پلیدی هاست. حنظل شرک، گندابی است که در طول تاریخ، جامعه بشری را متعفن ساخته و تاریخی تاریک و سیاه را برای آن رقم زده است. شرک نیز همانند «ایمان» قوت و ضعف دارد و دارای مراتب مختلفی است. ظلمت شرک با ایمان به خدا تقابل دارد و هر مقدار فروغ ایمان به خدا گسترش یابد ظلمت شرک محدودتر می شود و برعکس. آیات بسیاری در قرآن، از آلودگی و پلیدی شرک روایت می کند و ظلم و ستم، فسق و فجور، پستی و دنائت، و بی شرمی و طغیان را پدیده های شوم شرک معرفی می نماید.

### درکات شرک

1. شرک با عنوان «ظلم بزرگ» مطرح شده و لقمان در اندرز به فرزندش می گوید:

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (3)

2. شرک پلیدی و نجاست می آورد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ؛ (3) مطابق این آیه مشرکان پلید و

ص: 364

1- (1) کلیات اقبال لاهوری، ص 382.

2- (2) ر. ک: المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، واژه های «کفر»، «شرک»، «فسق»، «نفاق» و «لا یؤمنون».

3- (4) سوره توبه، آیه 28.

نجس اند. بدیهی است که مقصود نجاست باطنی است وگرنه ممکن است یک مشرک از نظر ظاهر بسیار زیبا و پاکیزه باشد.

3. شرک گناهی نابخشودنی است:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)؛ (1) (همانا خداوند مشرک را نمی بخشد و سواى شرک هر که را خواهد می بخشد).

4. شرک دروغی بزرگ است:

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا)؛ (2) (و آن کس که به خدا شرک آرد به دروغی که بافته گناهی بزرگ مرتکب شده است).

5. شرک، گمراهی بسیار دور است:

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا)؛ (3) (و هر کس به خدا شرک آرد سخت گمراه شده و از راه نجات و سعادت دور افتاده است).

6. شرک سبب سقوط از آسمان مجد و عزت خواهد بود:

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ)؛ (4) (هر کس به خدا شرک آرد بدان ماند که از آسمان در افتد و مرغان در فضا بدنش را با منقار برابند یا بادی تند او را به مکانی دور افکند).

7. شرک موجب حبط و نابودی اعمال می شود:

(وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)؛ (5) (و اگر به خدا شرک آرند اعمال آنها را نابود می سازد).

8. شرک دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنین است:

(لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا)6

ص: 365

---

1- (1) سوره نساء، آیه 48.

2- (2) همان.

3- (3) سوره نساء، آیه 116.

4- (4) سوره حج، آیه 31.

5- (5) سوره انعام، آیه 88.

9. شرک و کشتن فرزند با هم رابطه دارند:

(وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ)<sup>1</sup>

در نظر بسیاری از مشرکان، عمل ظالمانه کشتن فرزندان را خدایان ایشان نیکو جلوه داده اند، تا آنان را به واسطه این کار زشت هلاک سازند.

البته در آیات دیگر قرآن که واژه های «شرک» و «کفر» و «لا یؤمنون» به کار رفته نیز به آثار شوم شرک اشاره شده است. به هر حال فرهنگ شرک و نفاق، پیامدهای منفی و خطرناکی را به جامعه انسانی تحمیل کرده، و شراره آن، زندگی را به کام انسان ها تلخ نموده و با کمال تأسف در طول تاریخ، شرک به خدای متعال، فرهنگ اکثر مردم بوده است. قرآن کریم می فرماید: (وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ)؛ <sup>(1)</sup> (و اکثر خلق به خدا ایمان نمی آورند مگر آنکه آنان مشرکند).

## تاریکی ریا

گفتیم که شرک، دامنه طولانی و گسترده ای دارد؛ به گونه ای که از نقطه ای سیاه درون قلب آغاز می گردد و کم کم سیاهی آن انسان را در ظلمت و تاریکی مطلق قرار می دهد. اهل ایمان نیز در سایه فرهنگ شوم ریا خود را به آلودگی شرک می آلاینند که در روایات به این حقیقت اشاره شده است.

امیرالمؤمنین در خطبه 153 پیرامون شرک در عبادت می فرماید:

إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذُّكْرِ الْحَكِيمِ الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ...؛ همانا از جمله حکم های خدا در قرآن کریم که قطعی است و در آن تأویل و تغییری نیست و بر انجام آن ثواب دهد و بر ترک آن عقاب کند، و به خاطر آن خشنود شود یا به خشم آید، این است که بنده را سودی ندهد - هر چند بکوشد و کار خود را خالص گرداند - اگر یکی از این گناهان بر گردن او باشد و توبه ناکرده پروردگار خود را ملاقات کند و آن اینکه: «أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ»؛ <sup>(2)</sup> در عبادتی که خدا بر او واجب کرده چیزی را شریک خدا گرداند».

ص: 366

1- (2) سوره یوسف، آیه 106.

2- (3) نهج البلاغه، خطبه 153، ص 151.

گفت پیغمبر به یک صاحب ریا صلِّ إِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ يَافَتِي

خواجه پندارد که طاعت می کند بی خبر کز معصیت جان می کند (1)

سعدی نیز همین حقیقت را چنین می سراید:

سخن ماند از عاقلان یادگار ز سعدی همین یک سخن یاد دار

گنه کار اندیشناک از خدای به از پارسای عبادت نمای (2)

امیرالمؤمنین در خطبه ای دیگر نیز پرده از چهره سیاه ریا برمی دارد و کمترین آن را شرک می شناسد: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ». (3)

شیخ بهایی پیرامون ریا چنین سروده است:

نان و حلوا چیست ای شوریده سر متقی خود را نمودن بهر زر

سر به سر کار تو در لیل و نهار سعی در تحصیل جاه و اعتبار

با همه خودبینی و کبر و منی لاف تقوا و عدالت می زنی

نان حلوا چیست این تدریس تو کان بود سرمایه تلبیس تو

اندرین ره چیست دانی عدل تو وین ریایی درس نامعقول تو

درس اگر قربت نباشد زان غرض لیس درساَ إِنَّهُ بَسَّ المرض

اسب دولت بر فراز عرش تاخت آنکه خود را زین مرض آزاد ساخت (4)

### نفاق و ریا پیامد شوم شرک

از پیامدهای بسیار منفی شرک، نفاق، ریا و کسالت در عبادت است. ریا با ایمان در معارضه و تقابل جدی است. آن کس که به خدای متعال ایمان ندارد، نشانه ها و آیات روشن خدا را نمی بیند. چنین فردی از شاهد توحید نجشیده و فروغ معرفه الله در قلبش

ص: 367

1- (1) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 67.

2- (2) کلیات سعدی، بوستان، ص 301.

- 3- (3) نهج البلاغه، خطبه 86، ص 68.
- 4- (4) ديوان شيخ بهايي، صص 128-129.

پرتو نیفکنده، تا سرمست کوی دوست گردد و جز محبوب معبود، کسی را نشناسد و نستاید. ریاکار به این دلیل نمی تواند حلاوت عبادت را بجشد و به ریسمان عشق و بندگی خدا آویخته گردد که دو دل و دوزبان دارد، از این رو مرغ دلش به هر سو پر می کشد، بنابراین آنچه مقصود اوست رسیدن به جلوه های دنیوی است، و تنها برای رسیدن به این هدف می کوشد و تلاش می نماید. پس اگر عبادتی هم می کند هدفش رسیدن به همان آرمان های مادی است. هدف ریاکار آن است که در جامعه خودنمایی کند و به شهرت و خوبی مشهور گردد؛ مردم از او به خوبی یاد کنند و از وجاهت و مکانت اجتماعی برخوردار باشد و از این طریق به جاه و مقام برسد. چنین انسانی حلاوت عبادت را نچشیده و یاد خدا در کام جانش شیرین نیست و در حال عبادت کسل، پژمرده و دل مرده است. بنابراین توفیق از او رخت بر بسته و به وسوسه های شیطان پیوسته است؛ آنگونه که حضرت علی علیه السلام می فرماید: «فَهُمْ لُمَةُ الشَّيْطَانِ وَ حُمَةُ النَّيْرَانِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ ایشان یاران شیطانند و زبانه های آتش سوزان، آنان پیروان شیطانند و بدانید که پیروان شیطان زیانکارانند». (1)

فی الجملة، ریا از چشمه حنظل نفاق جاری است و در حقیقت، شخص ریاکار ظاهر اعمال خود را می آراید.

اوحدی چنین سروده:

طاعتی را که بر ریا بنیاد بنهی جمله باد باشد باد

طاعت خود ز چشم خلق بیوش زان مکن یاد و در فرونی کوش

هر نمازی و طاعتی که تورا است گندناپی نیرزد ار به ریاست (2)

ریاکار در ادبیات فاخر ما زشت و بد منظر است.

سعدی می گوید:

ریاضت کش از بهر نام و غرور که طبل تهی را رود بانگ دور

به نزدیک من شبر و راهزن به از فاسق پارسا پیرهن

ص: 368

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 194، ص 229.

2- (2) امثال و حکم، دهخدا، ج 2، ص 1064.

هر چیز که در هر دو جهان بسته ی آنی

آن است تو را در دو جهان مونس و معبود(1)

باری ریاکار در فرهنگ نامه اسلام، مشرک و منافق است و همان انسان دو چهره است. البته بروز و ظهور نفاق مختلف است، گاهی نفاق در اعتقادات است که در این حال، شخص منافق خود را مطیع و فرمانبر خدا و رسولش عرضه می دارد، در حالی که در باطن هیچ اعتقادی ندارد.

گاهی نیز در عرصه مسایل سیاسی اجتماعی جامعه، منافق و دورو است؛ بدین ترتیب که نسبت به جامعه اسلامی و انسان ها ابراز همراهی و همدردی می کند؛ در مجالس و جماعات آنان حاضر می شود و خود را با آنان همراه می داند و درد آنها را درد خود و شادی آنها را شادی خویش می داند، در حالی که در باطن، جامعه اسلامی را فاسد و متحجر و خمود و وامانده و پس مانده می داند و حقیقتاً دشمن جامعه اسلامی است. بنابراین خود را به جامعه نزدیک می کند تا آنان را فریب دهد. به قول سعدی:

مرائی که چندین ورع می نمود بدیدند و هیچش در اینان نبود(2)

در عرصه عبادات نیز یک ریاکار عبادتش رنگ و بوی شرک دارد. او نماز می خواند تا مردم ببینند و از او به خوبی یاد کنند و در جامعه محبوب باشد.

در مجموع با توجه به آیات و روایات می توان سیمای ریاکاران را چنین ترسیم کرد.(3)

1. منافق و دو چهره اند؛

2. در حضور مردم با نشاط و شوق عبادت می کنند؛

3. در تنهایی بی نشاط و کسل اند؛

4. دوست دارند مردم آنها را بستایند؛

5. ستایش مردم سبب می گردد آنها بر عمل خود بیفزایند؛

6. اگر مدحشان نگویند از عمل می کاهند.

ص: 370

---

1- (1) دیوان عطار نیشابوری، ص 263.

2- (2) کلیات سعدی، بوستان، ص 318.

3- (3) ر. ک: سوره بقره، آیه 264؛ سوره نساء، آیه 142؛ سوره ماعون، آیه 7؛ سوره انفال، آیه 47.

7. اهل نیرنگ و فریبند.

8. اعمال نیک خود را به رخ مردم می کشند.

9. بر دیگران منت می گذارند.

10. بر خلق متکی اند ولی بر خدا توکل ندارند.

11. بر زبانشان ذکر خدا جاری است، ولی در دل، کمتر خدای تعالی را یاد می کنند.

12. خودپسند و مغرور و تن پرور و رفاه طلبند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در چهره نگاری ریاکار می فرماید:

«أَمَّا عَلَامَةُ الْمُرَائِي فَأَرْبَعَةٌ: يَحْرَصُ فِي الْعَمَلِ لَلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَيَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ، وَيَحْرَصُ فِي كُلِّ أَمْرٍ عَلَى الْمُحَمَّدِ وَيَحْسَدُ سِمْتَهُ بَجَهْدِهِ؛ (1) او در تنهایی کسل و بی حال است، ولی در انظار مردم بانشاط و فعال، و در همه کارهایش به ثنا و ستایش دیگران آزمند، و تمام سعی و تلاش او این است که در جامعه، وجیه و نیکونام باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می فرماید:

«ثَلَاثٌ عَلَامَاتٌ لِلْمُرَائِي يَنْشَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ وَيَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَيُحِبُّ أَنْ يُحَمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ؛ (2) ریاکار سه نشانه دارد، در نزد مردم با حال و نشاط عمل می کند و در تنهایی کسل و بی حال است و دوست دارد که مردم کارهای او را بستايند».

گاهی ریا در صفات و ملکات نفسانی بروز می کند، در این حال، ریاکار خویشتن را بردبار و سخاوتمند نشان می دهد، در حالی که چنین نیست، بلکه فردی بخیل و خشن است. او به ظاهر راستگو و مهربان است، در حالی که دروغ گو است، و سینه اش لبریز از کینه و خشم به مردم است. (3)

به هر روی، مراتب ریا نیز متفاوت است و شدت و ضعف دارد. در خبر است که سیر و حرکت ریا در اعمال مردم از حرکت مورچه بر روی سنگ سیاه در شب تاریک پنهان تر

ص: 371

1- (1) تحف العقول، ص 22.

2- (2) اصول کافی، ج 2، ص 295، ح 8.

3- (3) مواهب الرحمن، عبدالاعلی سبزواری، ج 10، صص 95-96.



است، پس باید در مقابل خطر ریا به خدا پناه برد و از این گناه بزرگ ترسید؛ گناهی که نشان شرک بر چهره دارد، چراکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کم و اندک از ریا نیز شرک است».

امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرمودند:

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الرِّبَاءَ فَإِنَّهُ شِرْكٌ بِاللَّهِ إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ: يَا كَافِرٌ يَا فَاجِرٌ يَا غَادِرٌ يَا خَاسِرٌ، حَبِطَ عَمَلُكَ، وَبَطَلَ أَجْرُكَ وَلَا خَلَاقَ لَكَ الْيَوْمَ، فَاطْلُبْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛ (1) پارسا باشید و از ریا دوری نمایید، همانا ریا، شرک به خدای عزوجل است. روز قیامت ریاکار با چهار نام خوانده می شود؛ ای کافر، ای فاجر، ای غادر، و ای خاسر و زیانکار، اعمالت محو و نابود گردید، پاداشت باطل شد و امروز برای تو پاداش و بهایی نیست، پس اجر و مزدت را از آن کسی که برای او عمل کردی بستان.

بر این اساس باید همه از نفوذ و ویروس ریا بیمناک باشیم، به خصوص خواص که بیشتر در معرض تهدید این گناه می باشند.

## درمان ریا

علاج ریا، با زلال خلوص و اخلاص است. بنابراین نخست باید به تعریف اخلاص پرداخت و اینکه حقیقت اخلاص چیست. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: «والعمل الخالص الذي لا تريد أن يحمداك عليه أحد إلا الله عز وجل»؛ (2) عمل خالص آن است که در آن جز از خداوند عزوجل انتظار ستایش نداشته باشی».

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث قدسی فرمود: جبرئیل به من خبر داد که خداوند عزوجل فرمود: «الإخلاص سرٌّ من أسراری، استودعته قلب من أحببت من عبادي»؛ (3) اخلاص رازی از رازهای من است و آن را در قلب بندگان محبوبم به امانت نهاده ام».

می توان عوامل اخلاص را این گونه برشمرد:

1. یقین؛ امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «سبب الاخلاص اليقين»؛ (4)

ص: 372

1- (1) تفسیر عیاشی، ج 1، ص 283، ح 295.

2- (2) اصول کافی، ج 2، ص 16، ح 4.

3- (3) بحار الانوار، ج 67، ص 249، ح 24.

4- (4) مشکوه الانوار، ص 11.

همچنین فرمود: «الإخلاص ثمرة اليقين؛ (1) إخلاص میوه یقین است».

2. نیت صلح؛ حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید: «إخلاص العمل من قوة اليقين و صلاح النية؛ (2) إخلاص عمل از یقین و باور قوی و نیک اندیشی سرچشمه می گیرد».

و نیز می فرماید: «علی قدر قوة الدين يكون خلوص النية؛ (3) إخلاص هر کسی به مقدار قوت دین اوست».

3. علم و معرفت؛ آنگونه که مولی الموحدين فرموده: «ثمره العلم إخلاص العمل؛ (4) إخلاص میوه علم و معرفت است».

4. ناامیدی از دیگران؛ مولای متقیان در این باره هم فرموده: «أولُ الإخلاصِ أليأسُ ممّا في أيدي الناس؛ (5) سرآغاز إخلاص ناامیدی از آنچه در دست دیگران است».

5. کوتاه کردن آرزوها؛ آن حضرت در این باب می فرماید: «قلّل الآمال نخلص لك الأعمال؛ (6) آرزوهایت را کم کن تا اعمالت خالص گردد».

6. عبادت؛ امام علی علیه السلام درباره عبادت و اثر آن می فرماید: «الإخلاصُ ثمرة العبادَةِ؛ (7) إخلاص میوه عبادت است».

### نشانه های اخلاص در کلام اهل بیت علیهم السلام

اخلاص در سخنان گهربار اولیای دین دارای نشانه هایی است:

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَأَمَّا عَلَامَةُ الْمُخْلِصِ فَأَرْبَعَةٌ: يَسْلَمُ قَلْبُهُ، وَ تَسْلَمُ جَوَارِحُهُ، وَ بَذَلَ خَيْرَهُ وَ كَفَّ شَرَّهُ؛ (8) علامت مخلص چهار چیز است: دلش تسلیم خداست، اعضا و جوارحش از بیماری گناه سالم است، خیرش مبذول و شرش مأمون است».

ص: 373

1- (1) غررالحکم، ص 433.

2- (2) همان، ص 91.

3- (3) همان، ص 93.

4- (4) همان، ص 94.

5- (5) همان، ص 20.

6- (6) همان، ص 20.

7- (7) همان، ص 91.

8- (8) تحف العقول، ص 21.

2. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرَّهُ وَعَلَانِيَتَهُ وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ فَقَدْ أَدَّى الْأَمَانَةَ وَأَخْلَصَ الْعِبَادَةَ» (1) و آن کس که نهان و آشکار و کردار و گفتار او دو گونه نبود، امانت را گزارده و عبادت را خالص به جای آورده است».
3. آن حضرت در موضعی دیگر فرمود: «تَمَامُ الْإِخْلَاصِ تَجَنُّبُ الْمَعَاصِي» (2) کمال اخلاص، پرهیز از گناهان است».
4. امام علی علیه السلام همچنین می فرماید: «الزُّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِ» (3) زهد، شیوه و منش مخلصان است».
5. آن حضرت در بیانی دیگر نیز فرمود: «الْعِبَادَةُ الْخَالِصَةُ أَنْ لَا يَرْجُوا الرَّجُلَ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافُ إِلَّا ذُنْبَهُ» (4) عبادت خالص آن است که انسان به کسی جز خدا امیدی نداشته و جز از گناهش بیمناک نباشد».
6. امام باقر علیه السلام می فرماید:
- لَا يَكُونُ الْعَابِدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ إِلَيْهِ فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي فَيَتَقَبَّلُهُ بِكَرَمِهِ» (5) هیچ عابدی خدا را آن گونه که سزاوار است پرستش نمی کند، مگر آنکه امیدش از تمام خلق بریده شود. در این هنگام خداوند می فرماید: این بنده خالص من است، آن گاه او را با لطف و کرمش بپذیرد.
7. امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (6) عمل خالص، عملی است که مایل نیستی کسی تو را بر آن ثنا گوید مگر خداوند متعال».
8. و نیز آن حضرت فرمود: «مَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ...» (7) هیچ بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد، مگر آنکه دوست نداشته باشد مردم او را بر کارهایی که برای خدا انجام داده است، ستایش کنند».

ص: 374

1- (1) نهج البلاغه، نامه 26، ص 288.

2- (2) بحار الانوار، ج 74، ص 213.

3- (3) غرر الحکم، ص 149.

4- (4) همان، ص 229.

5- (5) مستدرک الوسائل، ج 1، ص 10.

6- (6) اصول کافی، ج 2، ص 16، ح 4.

7- (7) مشکوه الانوار، ص 11.

اخلاص، بازتاب یقین، ایمان، شناخت، معرفت، قطع امید از مردم، کاستن از آرزوها و عبادت و بندگی مخصوص برای خداوند است. این گهر عرشی، آثار و فواید نامحدودی را در جان و روح انسان پدید می آورد که بعضی از آن آثار به شرح ذیل است:

### 1. بصیرت و نورانیت دل

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ بَعِينٌ صَدِّحاً إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ (1) بنده ای که چهل روز، پیوسته قدم در وادی اخلاص نهد و فقط خدا را بندگی کند چشمه های حکمت و معرفت از قلبش بر زبان او جاری می گردد».

### 2. خضوع همه موجودات در مقابل او

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَخْشَعَنَّ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَيُهَابُهُ كُلُّ شَيْءٍ، ثُمَّ قَالَ...؛ (2) همانا هر چیزی در برابر مؤمن خاضع و خاشع است و همه چیز از او می ترسد اگر بنده ای با اخلاص باشد خداوند ترس او را در دل همه اشیاء، حتی حشرات زمین و پرندگان آسمان قرار می دهد».

### 3. کفایت امور

در حدیث قدسی آمده است: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَا أُطَّلَعُ عَلَى قَلْبِ عَبْدٍ فَاعْلَمَ مِنْهُ حُبَّ الْإِخْلَاصِ...؛ (3) خداوند عزوجل فرمود: اگر بنده خود را دوستدار اخلاص و خداجوی بیابم اداره امور او را به عهده می گیرم».

### 4. کامیابی و سعادت

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَخْلَصُوا أَعْمَالَكُمْ تَسْعَدُوا؛ (4) اعمال خود را خالص گردانید تا سعادت مند شوید».

ص: 375

1- (1) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 68.

2- (2) بحار الانوار، ج 70، ص 248، ح 21.

3- (3) همان، ج 85، ص 136، ح 16.



و نیز آن حضرت فرمود: «الْإِخْلَاصُ أَعْلَى الْفَوْزِ؛ (1) اخلاص برترین رستگاری است».

## 5. کمال عبادت

امام جواد علیه السلام فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْإِخْلَاصُ؛ (2) برترین عبادت ها اخلاص است».

## 6. قبول عبادت

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ اخْلِصُوا أَعْمَالَكُمْ لِلَّهِ تَعَالَى فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا مَا خَلَصَ لَهُ؛ (3) ای مردم، اعمالتان را برای خدای متعال خالص گردانید، زیرا خدا فقط عملی را که برای او خالص شده باشد می پذیرد».

آنچه گفته شد بخشی از فروغ اخلاص و بندگی خدای متعال بود. بنابراین انسان بر شهپر اخلاص به معراج می رود و فتح ملکوت می کند، و در این صورت به کامیابی و سعادت می رسد. چنین انسانی تنها به خدا می نگردد و به او می اندیشد و قلبش مالا مال از محبت خداست و در این سرا، جز او ستایش و پرستش نمی گردد و بدین ترتیب غبار ریا و شرک از سیمای انسان پاک می گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى، وَ دُعَى إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا، وَأَخَذَ بِحُجْرَتِهِ هَادٍ فَفَنَجَا، رَاقِبَ رَبَّهُ، وَ خَافَ ذَنْبَهُ، فَدَمَّ خَالِصًا، وَ عَمِلَ صَالِحًا...؛ (4) خدا پیامرزد مردمی را که حکمی را شنیده و نیک فهمیده و به رستگاری خوانده شد و بدان رو آورد و در پی راهنمایی افتاد و رهید و خدا را حاضر دید و از گناه ترسید توشه پیش فرستاد و کرده نیک برای ذخیرت ورزید، و از آنچه پرهیز باید، دوری گزید در پی حق رفت و بدان رسید.

پرده خشم خدا بین نشود خودبینی مرد را آینه زندان سکندر باشد

خود حسابان نگذارند به فردا کاری عید این طایفه روزی است که محشر باشد (5)

ص: 376

1- (1) همان، ص 91.

2- (2) بحار الانوار، ج 67، ص 249.

3- (3) تفسیر قرطبی، ج 5، ص 180.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 76، ص 56.

5- (5) کلیات صائب تبریزی، ص 279.

به گفته امام خمینی قدس سره:

عالم که به اخلاص نیاراسته خود را

علمش به حجایی شده تفسیر و دگر هیچ

عارف که ز عرفان کتبی چند فرا خواند

بسته است به الفاظ و تعابیر و دگر هیچ (1)

### بازگشت به کلام عصمت کبری

حضرت زهرا علیها السلام با عبارت «و الصَّلَاةُ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ؛ آراستگی به نماز و پیرایش از کبر» را یادآور شدند.

آن حضرت پس از تبیین ایمان و اینکه جان را از زنگار شرک می زداید، به تفسیر نماز پرداخته، درخشنده ترین رمز و راز نماز را پیرایش از کبر و خودپرستی تبیین نموده است.

حضرت فاطمه علیها السلام در مسجد، محراب عبادت و بندگی و نماز مسلمانان، از نماز می گوید و یکی از اسرار ملکوتی نماز را که دوری از خودپرستی و کبر است بیان می دارد. مادر امامت، از خودبینی و شیطان گرایی می گوید، چون با کمال تأسف مسلمانان به آن مبتلا گشته بودند و با حرکتی قهقرایی به طایفه پرستی و نژادپرستی بازگشته و فرمان خدا را در روز غدیر زیر پا نهاده بودند.

آنان در مقابل احکام خدا ایستاده و به غضب فدک اقدام کرده بودند. آنان باید می دانستند که نماز این پلیدی ها را پاک می کند و آنکه در محراب بندگی خدا به قیام و رکوع و سجود می پردازد، باید خدانگر باشد و فرمان خدا را اطاعت کند؛ نه اینکه چون ابلیس به هر بهانه، در مقابل خدا بایستد.

حضرت فاطمه علیها السلام از نمازی می گوید که باب شهر ایمان و کلید اسرار ملکوت است؛ ستون دین است و با پذیرفته شدن آن سایر اعمال پذیرفته می گردد، و اگر مردود شد سایر اعمال نیز مردود است. آری، هر عملی پیرو نماز است؛ همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ» (2).

ص: 377

1- (1) دیوان اشعار امام خمینی، ص 74.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 27، ص 290.

نماز که بارزترین مصداق ذکر خداست:

((وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي))؛ (1) (... نماز را به پا دار تا به یاد من باشی).

نماز موجب آرامش روح و روان است:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)؛ (2)

(به درستی که تنها یاد خداست که دل ها را آرامش می دهد).

به هر حال، روح آرام و مطمئن به لغزش گاه های گناه نمی افتد، چون یاد خدا دل ها را به ساحت قدس حضرت حق متصل می سازد، و دل دادگی و توجه کامل به خالق یکتا او را فانی محراب عشق و بندگی می سازد. چنین انسانی در گرداب گناه نمی غلطد و ظلمت گناه بر جان او سایه نمی افکند؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

(أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ)؛ (3)

(نماز را به جای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می دارد).

بدون تردید رابطه نماز با بازدارندگی از گناه، رابطه ای مستقیم است، لذا می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَاصْلُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ)؛ (4)

بر اساس این آیه، شیطان می خواهد در میان شما به وسیله شراب و قمار عداوت ایجاد کند و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد.

این دو مشرق تابناک نماز است که به آن مکانت خاصی بخشیده است. از یک سو در مقام آرامش روح، جان را به جانان گره می زند و به انسان بصیرتی می بخشد که حجاب های نور را بردرد و به نور عظمت واصل گردد و جان ها به مقام قدسی عزت خدا پیوندند، در نتیجه او را به معراج برده و شمس جان بر افق اعلائی معرفت نمایان گردد. بازتاب این اوج و عروج و عزت، بازدارندگی از گناه است. چنین روحی هرگز به ذلت گناه و

ص: 378

1- (1) سوره طه، آیه 14.

2- (2) سوره رعد، آیه 28.

3- (3) سوره عنکبوت، آیه 45.

4- (4) سوره مائده، آیه 91.



پلیدی عمل زشت آلوده نمی گردد. پس می توان گفت که به پاسداشت همین منزلت و ایفای نقش است که در کتاب آسمانی قرآن، کمتر عبادتی چون نماز مورد اهمیت قرار گرفته تا آنجا که حدود صد و چهارده مورد این کلمه در قرآن به کار رفته و در پانزده مورد به آن امر شده است. (1)

نماز، اجلال نزول به ساحت قدس و کبریایی است که تابی نهایت اوج و عروج است و پرواز و دل دادگی به ساحت عشق کبریایی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف آن عرضه می دارد:

هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا أَرْتَمْتَ الْأَوْهَامَ لِتُدْرِكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ، وَ حَاوَلَ الْفِكْرَ الْمُبْرَأَ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ، وَ تَوَلَّهْتَ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ... ؛ او توانایی است که اگر وهم ما چون تیر پرن شود تا خود را به سرحد قدرت او رساند، و اندیشه مبرا از وسوسه، بکوشد تا سمند فکرت به ژرفای غیب ملکوتش براند و دل ها خود را در ره شناخت صفات او سرگشته و شیدا گرداند، و باریک اندیشی خرد، خواهد تا به صفات او نرسیده، ذات وی را داند، دست قدرت بازش گرداند. چه خواهد پرده های تاریک غیب را درد، و راه به ساحت خدای بی عیب برد، آن گاه پیشانی خورده باز گردد و به خردی خود اعتراف کند که: ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست. (2)

اوست که باید در این مقام شیدایی، قلب عاشق خود گیرد: «وَ خُذْ بقلبي إلى مَرَّاشِدِي». (3)

و به قول عطار:

سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا در خاک عجز می فکند عقل انبیا

گر صد هزار، قرن همه خلق کائنات فکرت کنند در صفت عزت خدا

آخر به عجز معترف آیند کای اله دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما

حق را به حق شناس که در قلزم عقول می درکشد نهنگ تحیر، من و تورا

ص: 379

---

1- (1) ر. ک: المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، واژه صل.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 91، ص 75.

3- (3) همان، خطبه 227، ص 262.

چون نیست آفتاب حقیقت نشان پذیر ای کم ز ذره، هست نشان دادنت [خطا\(1\)](#)

و به قول جامی:

ای ذات تو از صفات ما پاک کنه تو برون ز حد ادراک

آری، نماز، قیام در این محضر، و پرستش این ساحت است. به همین دلیل آن حضرت در ستایش نماز می فرماید: «وَأَلَّهَ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ؛ [\(2\)](#) خدا را خدا را درباره نماز، که نماز ستون دین شماست».

و نیز می فرماید: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقَى؛ [\(3\)](#) نماز، موجب تقرب هر پرهیزکاری است».

ابوسعید ابی الخیر چنین سروده:

بر نخل وجود برگ و بار است نماز دیباچه خرم بهار است نماز

راهی به حریم کردگار است نماز فریاد بلند روزگار است نماز [\(4\)](#)

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَ حَافِظُوا عَلَيْهَا...؛ [\(5\)](#) کار - گزاردن - نماز را بر عهده بگیرید و نگاهداشت آن را بپذیرید و آن را بسیار به جای آرید و با نماز خود را به - خدا - نزدیک دارید که نماز بر مؤمنان نوشته شده است و باید به وقت آن گزارده شود.

آیا به پاسخ دوزخیان گوش فرانمی دهید که چون از آنان پرسیدند «چه چیز شما را در دوزخ افکند» گفتند: از نماز گزاران نبودیم. [\(6\)](#) و نماز گناهان را می زداید، چنانکه برگ را از درخت بزدایند، و گناهان را از گناهکار می گشاید، چنانکه بند از کسی می گشایند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را به چشمه آب گرم که بر در سرای مردی بود همانند فرمود که او روزان و شبان پنج بار خود را بدان بشوید، دیگر

ص: 380

---

1- (1) دیوان عطار «منطق الطیر»، ص 1.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 47، ص 321.

3- (3) همان، حکمت 136، ص 386.

4- (4) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 471.

5- (5) همان، خطبه 199، ص 235.

6- (6) سوره مدثر، آیات 42-43.

اقبال نیز در توصیف نماز چنین می سراید:

لا إلهَ إلاَّ اللهُ صدف گوهر نماز قلب مسلم را حج اصغر نماز

در کف مسلم مثال خنجر است قاتل فحشا و بغی و منکر است(1)

این سرآمدی نماز، در مجموعه عبادات بدین سبب است که نماز ظاهری دارد که از اذکار و ارکان و اجزا تشکیل گردیده و در واقع جسم نماز را نشان می دهد. همچنین دارای باطنی است که چون روح به این کالبد، حیات و حرکت و بالندگی می بخشد و آن روح، عبارت است از اخلاص، حضور قلب و تجلی مقام حضور، و نوشیدن شهد لقاء در مقام (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)؛ یعنی امید و دل دادگی و دل بستگی به ذات ربوبی، و اعتماد و رکون به وجود سرمدی، و فنا در مقام عبودیت و بندگی است.

در کلام گهربار امام رضا علیه السلام چنین آمده است: «عَلَّهِ الصَّلَاةُ إِنَّهَا إِقْرَارٌ بِالرَّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ - عزوجل - ...» (2) علت نماز، اقرار به ربوبیت خدا و نفی هرگونه شریک برای او و ایستادن در محضر خدای قادر جبار با خضوع و کوچکی و بیچارگی است».

این نماز است که در فروغ روایات به عنوان ستون دین، معراج مؤمنین، روشنگر سیمای مسلمین و نردبان قرب و تعالی و اخلاص، می درخشد.

بدون شک، نمازی که فقط ترکیب و تألیفی از اجزای ظاهری بوده، فاقد روح باشد انسان را به معراج نمی برد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال به نمازی که دل، همراه آن نباشد نظر نمی کند» (3) بنابراین حضور قلب، یعنی عبادت خدا، به گونه ای باید باشد که گویا تو او را می بینی و قلب تو تجلی گاه اوست و لا اقل، فهم و درک این حقیقت که اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند؛ همان گونه که معصوم علیه السلام فرمود: «أَعْبَدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ لَمْ تَكُن تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (4).

از حضرت موسی علیه السلام روایت شده که از جانب خدا بر او وحی شد ای موسی! چون مرا یاد می کنی، یاد کن و اعضای تو لرزان باشد و در آن هنگام، خاشع و با وقار باش، و چون

ص: 382

1- (1) دیوان اقبال لاهوری، ص 91.

2- (2) میزان الحکمه، ج 5، ص 376.

3- (3) معراج السعاده، ص 668.

4- (4) بحار الانوار، ج 25، ص 204، ح 16.

مرا یاد می‌کنی زبان خود را در عقب دل خود بدار؛ یعنی اول به دل یاد کن و بعد به زبان جاری ساز و چون در حضور من بایستی، چون بنده ذلیل بایست و مناجات کن با دلی ترسناک و زبانی راستگو. (1)

ابوحزمه ثمالی در توصیف نماز امام زین العابدین علیه السلام می‌گوید:

امام علیه السلام را دیدم که نماز می‌خواند و ردای مبارک از شانه آن حضرت افتاد و آن را درست نکرد تا از نماز فارغ شد. من به حضرت عرض کردم: چرا ردای خود را بر شانه قرار ندادی؟ آن حضرت فرمود: آیا می‌دانی در محضر که بودم، به درستی که نماز مقبول خدا نیست، مگر آنکه دل متوجه او باشد. (2)

## ب) نماز مخزن اسرار ملکوت

### اشاره

در این بخش به گوشه‌هایی از اسرار نماز اشاره می‌کنیم:

### 1. راز طهارت

از طهارت نماز که با وضو و غسل آغاز می‌شود، رود نوری از آسمان به اقیانوس جان مؤمن جاری می‌گردد. طهارتی که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آن فرمود:

هیچ مسلمانی نیست که وضو بگیرد و هنگام وضو این دعا را بخواند: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ» جز اینکه عمل وی در برگه‌ای نوشته و بر آن مهر نهاده می‌شود و زیر عرش الهی قرار می‌گیرد تا روز قیامت که سربسته به او باز می‌گردد. (3)

این حدیث، روشنگر آن است که نماز به جز چهره ظاهری دارای صورتی ملکوتی است که از مجموعه حرکت‌ها همراه با آن روح تألیف می‌گردد و آن صورتی که تا زیر عرش بالا می‌رود همان نهان و راز وضو است و به این دلیل وضو در احادیث «نصف ایمان» خوانده شده است. (4)

ص: 383

1- (1) معراج السعاده، ص 668.

2- (2) همان.

3- (3) جامع احادیث الشیعه، ج 2، ص 260، ح 1995.

4- (4) همان، ص 279، ح 2063.

در حدیثی دیگر نیز آن حضرت به فرزندش محمد می گوید برای من ظرف آبی بیاور تا از آن وضو بگیرم. محمد آب را آورد و حضرت با دست چپ، آب بر دست راست ریخت و فرمود: «بسم الله الذی جعل الماء...» تا آنکه مسح پای چپ را انجام داد، همراه با اذکار و ادعیه، آن گاه صورت به جانب فرزندش محمد نمود و به او چنین فرمود: «ای محمد! هر کس مانند من وضو بگیرد و چون من این اذکار و ادعیه را بخواند، در برابر هر قطره از آب وضویش، برای او فرشته ای آفریده می شود که تقدیس و تسبیح و تکبیر خدا گویند و ثواب آن تا قیامت برای او نگاشته شود. (1)

وضو و طهارتی که چهره ملکوتی آن در لیله المعراج و پس از عروج رسول خدا صلی الله علیه و آله از آسمان های هفت گانه به آن حضرت تجلی کرد و آن بزرگوار از «صاد»، یعنی آبی که از ساق عرش خدا جاری است وضو ساخت؛ به همان شکلی که توسط فرزندان معصومش به ما رسیده و ما نیز امروزه همان گونه وضو می سازیم. (2)

بدیهی است که مجرد شستن صورت و دست و کشیدن مسح سر و پاها به روش اهل بیت علیهم السلام و گفتن اذکار مخصوص که از آن ذوات مقدس به ما رسیده، سبب نمی شود که خداوند در برابر هر قطره آب وضو فرشته ای بیافریند که تقدیس و تسبیح خدا گوید و ثوابش برای او باشد، بلکه وضو از آن جهت که سبب طهارت است نهانی عینی و درونی خارجی دارد و هر کس که عمل او آراسته به اخلاص باشد، به آن می رسد و آن کس که دل در گرو جانان قرار نداد، به آن فوز و رستگاری نائل نمی گردد.

## 2. راز قبله

نماز، قیام در محراب عبادت و بندگی خداست و از بهترین حالات روحانی و معنوی انسان در تمام لحظات عمرش به شمار می آید. در این مقام، بنده خود را آماده می سازد تا با معبود خویش به راز و نیایش و عشق دل دادگی بپردازد. در این میان، کعبه، جلوه ای ملکوتی و تصویری از بیت المعمور است که چون آفتاب فرا روی نمازگزار قرار می گیرد؛

ص: 384

---

1- (1) رازهای نماز، آیت الله جوادی آملی، صص 31-32، به نقل از محاسن برقی، ج 1، ص 116، ح 118؛ کافی، ج 3، ص 70، ح 6؛ من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 42، ح 84.  
2- (2) فروع کافی، ج 3، ص 485.

کعبه ای که یادگار پیامبران و تجلی گاه نیایش های بهترین بندگان خداست. به همین دلیل آنان که می خواهند دنیا را پشت سر نهاده، بر ستیغ مقام بندگی بدرخشند، قلب خویش را از همه امور فارغ ساخته، روی به قبله می نهند تا به وصال حق راه جویند.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

هرگاه برای نماز رو به قبله ایستادی از دنیا و آنچه در آن است، و مردم و آنچه به آنان مربوط می گردد، روی بگردان و قلبت را از هر چیزی که تو را از خدا غافل می کند - و حجاب راه است - خالی کن و با چشم دل عظمت خدا را نظاره کن. (1)

بدیهی است که استقبال کعبه که یادگاری از توحیدیان و یگانه پرستان و نمادی از ملکوت است که در سرای مادی تجلی کرده، نماز را به مقصد اعلائی خود که ساحت کبریایی حق است می رساند. همچنین شاهد معرفت و یگانه پرستی را در کام بنده جاری می کند و او را نسبت به مبدأ آفرینش با معرفت می سازد، چرا که بنیان کعبه، حضرت آدم نهاد و چهار هزار سال پیش از آدم علیه السلام مرکز و مطاف فرشتگان خدا بوده است.

از سوی دیگر، حج با مناسک و مشاعرش، طواف و نمازش، بر گرد این خانه، نمادی از قیامت کبراست، بنابراین کعبه، خطی از نور است که انسان را به فرجام زندگی و حشر و رستاخیز او هدایت می کند.

در روایت چنین آمده: «چون در مقابل آن (کعبه) ایستاده ای به یاد قیامت در محکمه عدل خدا در هنگامه رستاخیز باش؛ روزی که هر کس آنچه از پیش فرستاده می یابد و همه به سوی خداوند که ولی و صاحب اختیار همه است باز گردانده می شوند». (2)

بنابراین، قیام در مقابل کعبه و استقبال قبله، مدار توجه به خداوند و اعراض از غیر او و توجه به اوست که سرچشمه جود، و مستحق سجود و کعبه قلوب است.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «إذا استقبل المصلى القبلة، استقبل الرحمان بوجهه، لا إله غیره؛ (3) آن گاه که نمازگزار روی به قبله می ایستد او روی به وجه خدای رحمان آورده، کعبه وجه خدای رحمان است و جز او خدایی نیست».

ص: 385

1- (1) میزان الحکمه، ج 5، ص 396.

2- (2) همان.

3- (3) همان، ص 376.

پس رو کردن به قبله به معنای سپردن دل به صاحب‌دل است.

حاتم اصم را از نمازش پرسیدند در جواب گفت: چون وقت نماز آید وضو سازم و به موضع نماز روم، سپس برای نماز، کعبه را در میان دو ابرو و دیده خود فرض کنم، و صراط را زیر گام‌های خویش و بهشت را در سمت راست خود و آتش را در سمت چپ و ملک الموت را پشت سر، و آن نماز را آخرین نماز خود دانم و با امید و ترس و خشوع و خضوع و اخلاص آن را انجام دهم. (1)

شگفتا که رسول خدا صلی الله علیه و آله که مظهر ولایت کلیه الهیه، و مشرق اتم و اکمل صفات جمال و جلال الهی است و نیز اوصیای آن حضرت، یعنی ذوات مقدس معصومین علیهم السلام که با آن حضرت از یک گوهر و سرشتند روی به سوی کعبه داشتند و با براق نماز به معراج رفته، سیر ملکوت می نمودند. آنان با طواف بر گرد این خانه، ساحت خدای متعال را می ستودند، چرا که به حق، کعبه نقطه پرگار بندگی خداست و جلوه و نمادی از عالم غیب است. بنابراین نمازگزار چون روی به سوی کعبه کند در واقع، به کعبه عزت ربوبی روی آورده و گرد عرش ملکوت و کرسی جبروت با فروتنی و خواری، می گردد، و نزد خدای سبحان در اوج کوچکی و خردی قرار می گیرد. به پاس همین مکانت آسمانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا آن کس که در نماز، صورتش را از قبله برمی گرداند نمی ترسد از اینکه خداوند او را مسخ کرده، صورتش را به صورت حمار مبدل نماید». (2)

این بحث را با عطف‌افشانی این آیه به پایان می بریم:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾؛ (3)

در این آیه چنین آمده که ما توجه تو را بر آسمان به انتظار وحی و تغییر قبله بنگریم، و البته روی تو را به قبله ای که بدان خشنود شوی بگردانیم، پس روی کن به طرف مسجدالحرام و شما مسلمانان نیز هر کجا باشید در نماز روی بدان جانب کنید و گروه اهل

ص: 386

1- (1) احیاء العلوم، محمد غزالی، ج 1، ص 339.

2- (2) المحججه البيضاء، ج 1، ص 382.

3- (3) سوره بقره، آیه 144.

کتاب به خوبی می دانند که این تغییر قبله به حق و راستی از جانب خداست، نه به دل خواه کس و خدا از کردار آنها غافل نیست.

### 3. راز تکبیرهای نماز

اگر چه صورت نماز همه نمازگزاران تقریباً یکسان است، ولی سیرت و باطن نمازها با هم متفاوت است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبیین این حقیقت فرمود:

إِنَّ الرِّجْلَيْنِ مِنْ أُمَّتِي يَقُومَانِ فِي الصَّلَاةِ وَرُكُوعَهُمَا وَسُجُودَهُمَا وَوَاحِدٌ، وَإِنَّ مَا بَيْنَ صَلَاتَيْهِمَا مِثْلَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ (1) دو نفر از امت من به نماز می ایستند و رکوع و سجودشان یکی است، حال آن که تفاوت بین نمازشان برابر با فاصله آسمان و زمین است.

آنچه در این تفاوت اهمیت دارد، تفاوت در آداب نماز است که مبتنی بر حکمت نماز و حکمت نماز نیز برابر با راز و نهان آن است. از آنجا که نماز در معراج تشریح شد، نهان و باطن نماز در آنجا تجلی یافته، و روایاتی که به شرح نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام پرداخته اند، پرده از اسرار نماز برداشته، فروغی از چهره ملکوتی نماز را به نمایش می گذارند. (2) در ادامه بحث به چند حدیث درباره تکبیرهای نماز اشاره می کنیم:

الف) امام کاظم علیه السلام علت تکبیرهای آغازین نماز را چنین بیان فرمود:

لَمَّا أُسِّرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ قَطَعَ سَبْعَةَ حُجُبٍ... فَكَبَّرَ عِدَّةً كُلِّ حِجَابٍ تَكْبِيرَةٌ فَأَوْصَلَ لَهُ اللَّهُ «عَزَّوَجَلَّ» بِذَلِكَ إِلَى مُنْتَهَى الْكِرَامَةِ؛ (3) چون رسول خدا صلی الله علیه و آله شبانگاه به معراج برده شد از هفت حجاب گذشت و نزد هر حجاب یک تکبیر گفت، از این رو خداوند عزوجل او را به نهایت بزرگواری رساند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مقامات نورانی با هر تکبیر از حجابی نورانی گذشت، چون گاهی حجابها از نور است؛ همان گونه که در مناجات شعبانیه آمده: «وَأَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ». (4)

ص: 387

1- (1) جامع احادیث الشیعه، ج 5، ص 31، ح 2292.

2- (2) رازهای نماز، ص 51.

3- (3) جامع احادیث الشیعه، ج 5، ص 59، ح 2377.

4- (4) بخشی از مناجات شعبانیه، ص 260.



ب) جابر بن عبدالله انصاری می گوید با مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که مردی را در حال نماز دید، به او فرمود: ای مرد! آیا تأویل نماز را می دانی؟ آن مرد در پاسخ گفت: آقای من آیا نماز تأویلی جز عبادت دارد؟ فرمود: آری، سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برانگیخت، خداوند پیامبرش را به کاری از کارها فرمان نداد، جز آنکه آن کار، نمونه، تأویل و تفسیری دارد و همه اینها نشانه تعبد و بندگی است. مرد گفت: مولای من بفرمایید تا فراگیرم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تأویل تکبیر اول شروع نماز از تکبیرهای هفت گانه، آن است که چون الله اکبر گفתי به ذهنت چنین خطور دهی که خداوند برتر از آن است که به وصف ایستادن یا نشستن آید، و در گفتن الله اکبر دوم، برتر بودن او را از حرکت یا ایستایی، و در تکبیر سوم، برتر بودنش از جسم یا تشبیه، و در تکبیر چهارم که خدا برتر از آن است که امراض در او حلول کنند، یا بیماری ها او را بیازارند و در تکبیر پنجم، او را منزّه و برتر از وصف شدن به جوهر و عرض می دانی، و نیز از حلول در چیزی یا حلول چیزی در او منزّه بدانی و در تکبیر ششم، به خاطر آوری چیزهایی که بر پدیده ها رواست، از قبیل نابودی، انتقال، تغییر که همه آنها بر آن ذات مقدس نارواست و در تکبیر هفتم، به ذهنت خطور دهی که حواس پنجگانه در او نیست....(1)

ج) در حدیثی دیگر در تبیین و تأویل تکبیرات هفتگانه آغازین نماز چنین وارد شده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست اقامه نماز کند و در کنارش حسین علیه السلام قرار داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت حسین علیه السلام نتوانست بگوید. بار دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت تا سرانجام مرتبه هفتم حسین علیه السلام تکبیر گفت. امام صادق علیه السلام فرمود: از این رو گفتن هفت تکبیر مستحب گردید.(2)

د) امام رضا علیه السلام نیز در تأویل و تبیین تکبیرات هفتگانه ابتدای نماز می فرماید:

تکبیرهای اول نماز بدان دلیل هفت می باشد که اصل نماز دو رکعت است و با هفت تکبیر افتتاح می شود: تکبیره الاحرام، تکبیر رکوع، دو تکبیر سجده، و تکبیر رکوع دوم و دو تکبیر سجده های آن، پس وقتی نمازگزار در آغاز نماز، هفت تکبیر گفت اگر حین نماز بعضی از تکبیرها را فراموش کرد نقصی به نمازش وارد نمی شود.(3)

ص: 388

- 
- 1- (1) جامع احادیث الشیعه، ج 5، ص 60، ح 2379؛ رازهای نماز آیت الله جوادی آملی، صص 53-54.
  - 2- (2) همان، ص 58، ح 2375؛ تهذیب، ج 2، ص 67؛ رازهای نماز، ص 56.
  - 3- (3) جامع احادیث الشیعه، ج 5، ص 59، ح 2378.

ج) «لكل امرء ما نوى» .

د) «ولیکن لك فى كل شىء نیه حتى فى النوم و الأكل».(1)

هـ -) «نیة المؤمن خیر من عمله».(2)

و) «إنما یبعث الناس على نیاتهم».(3)

ز) «یحشر الناس على نیاتهم».(4)

بنابراین نیت، راز و باطن عمل است و با قصد قرب و نزدیکی به خدا عمل با آن زنده می شود و بدون آن می میرد.

البته، فروغ و درخشش نیت به اخلاص وابسته است و اخلاص، راز و سرّی از جانب خداست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: پیرامون اخلاص از جبرئیل پرسیدم جبرئیل گفت: من هم از خداوند متعال پیرامون اخلاص سؤال کردم، حق تعالی فرمود: «الإخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ سِرِّی، اودَّعَهُ فِی قَلْبِ مَنْ أَحْبَبْتُهُ؛(5) اخلاص رازی از نهان من است که آن را در قلب محبوبم به امانت می گذارم».

## 6. راز قرائت

در دو رکعت آغازین نماز، خواندن حمد و سوره، واجب است.(6) با حمد، آغاز می گردد و به همین دلیل این هفت آیه را که عدل قرآن عظیم می باشند؛ مطابق با این آیه (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ)7 فاتحه الكتاب نامیده اند.

فاتحه الكتاب، قائمه نماز است و در روایت آمده: «لا صلوه إلا بفاتحه الكتاب».(7) بنابراین خواندن بخشی از قرآن در نماز آنگونه که در فقه تدوین گردیده، در نماز واجب است.

ص: 390

1- (1) همان، ص 359، ح 699.

2- (2) اصول کافی، ج 2، ص 84.

3- (3) سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1414، ح 4229.

4- (4) همان.

5- (5) جامع احادیث الشیعه، ج 1، ص 375، ح 772.

6- (6) برای دانستن فروع این مسئله به رساله عملیه مراجعه گردد.

7- (8) عوالی اللئالی، ج 1، ص 196، ح 2.

بدون شک، راز قرائت در نماز، همان راز قرآن است، چون قرآن از مقام عربی ملفوظش که در دسترس ماست تا مقام لوح محفوظش که در این آیه بیان شده (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ) 1 متفاوت است، چرا که آن مقام و مرتبت، مقام لفظ عبری و عربی نیست، بلکه امر مجرد کامل و عقلی است. بنابراین قرآن موجودی نورانی است که فقط عقل خالص از آمیزه های توهم و خیال، به ساحت آن راه می یابد، پس راز قرائت در نماز چنین فراز و فرودی مانند قرآن دارد.

قرآن، ظاهر و باطنی دارد. قرآن عربی که تجلی ظاهری قرآن است در دسترس مردم قرار گرفته، ولی آن کس که ناپاک است حق نزدیک شدن و مس کردن آن را ندارد. نهان قرآن نیز همین گونه است و جز پاکان به آن نمی رسند. از طرفی، نماز نیز چنین است؛ بدین معنا که کسی که به غیر خدا می نگرد توان عروج و باریابی به مقام لدنی و عنداللهی را ندارد، و وقتی که نتواند به آن مقام عروج کند توان دست یابی به لوح محفوظ را که سخت والا- و پر حکمت است نخواهد داشت. بنابراین صورت کامل نماز که واجد همه ویژگی های نماز باشد، نمازی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج به جای آورد و واجد همه ویژگی های نماز بود. در روایت چنین آمده: «أَوَّلُ صَلَاةٍ صَلَّى اللَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِتْمَا صَلَّاهَا فِي السَّمَاءِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قُدَّامَ عَرْشِهِ جَلَّ جَلَّالُهُ...» (1) اول نمازی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را انجام داد نمازی در آسمان بود که در محضر خدای تبارک و تعالی و فرا روی عرش آن را اقامه کرد».

این نماز، همان نمازی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان حضرت حق از «ص» همان چشمه ای که از رکن عرش جاری است وضو گرفت و پس از تکبیرات، خداوند به او وحی کرد که به اسم من آغاز کن و با «بسم الله الرحمن الرحيم» نماز را آغاز کرد و به همین دلیل «بسم الله» در آغاز سوره قرار گرفت. البته بسم الله در آغاز هر سوره، معنای مخصوصی دارد که با محتوای آن سوره هماهنگ است. (2)

سوره حمد، رازدار معارف فراوانی است، و بسم الله در آغاز آن حاوی همه آن معارف و کلید اسرار ملکوت است. (3)

ص: 391

1- (2) جامع احادیث الشیعه، ج 5، ص 21، ح 2261.

2- (3) رازهای نماز، ص 84.

3- (4) همان، ص 85.

در حدیث چنین آمده: «بسم الله به اسم اعظم خدای تعالی از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک تر است» (1).

به هر روی، سوره حمد از عظمت بالایی نزد خدا برخوردار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:

ای جابر، آیا برترین سوره ای را که خدا در کتابش نازل فرموده به تو بیاموزم؟ جابر گفت: آری پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا آن را به من بیاموز. رسول خدا صلی الله علیه و آله، سوره حمد را به او تعلیم داد و فرمود: ای جابر از فواید این سوره آگاہت نسازم؟ عرض کرد: چرا پدر و مادرم فدای تو باد. آن حضرت فرمود: آن شفای هر دردی است، جز مرگ. (2)

سوره حمد، سرچشمه همه معارف و معرفت های قرآنی است. کسی می تواند به عمق معارف آن برسد که قرآن با تمام مراتبش بر او تجلی کرده باشد، همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و ذوات مقدس ائمه هدی علیهم السلام و فاطمه علیها السلام و در این زمان، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه که در شب مبارک قدر، قرآن با تمام مراتبش بر آن ذات مقدس تجلی می کند.

خلاصه، مفاهیم و معارف سوره حمد، از زمین تا اوج ملکوت اعلاست و بسم الله آن نشانی از اسم اعظم خداست. اسم جلاله الله نیز جامع همه کمالات و عنوان اسم اعظم است. عنوان ربوبیت نیز از صفات خاص خدای عزوجل است. همچنین رحمانیت و بخشایندگی از صفات خاص خداست. از طرفی رحمانیت براساس آیه: (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) 3 هم مرتبه با «الله» است و فروغ اسم اعظم از آن ساطع است.

عنوان «رحیمیت» نیز از اوصاف خاص خداوند است، چون غیر مؤمن را فرامی گیرد، چون «الله» اسم اعظم و جامع خداست. همچنین عنوان «مالک» و فرمانروایی در قیامت، از شئون حکمت و عدل و قدرت می باشد و هر حاکم دادخواهی، در برابر عمل، فرمان به پاداش می دهد. اگر عمل نیک باشد به بهشت و اگر بد باشد به دوزخ.

ص: 392

---

1- (1) تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 8.

2- (2) تفسیر عیاشی، ج 1، ص 20.

این بخش از سوره مبارکه «فاتحه الكتاب»، مبدأ و معاد و آنچه را که میان آن دوست به خوبی تفسیر می نماید. اما اینکه شامل مبدأ و معاد است از آنچه گفته شد روشن گردید، ولی آنچه پیرامون «میان آن دو»، یعنی مبدأ و معاد است، عبارت است از دین، صراط، نبوت، رسالت، وحی، ولایت و سایر چیزهایی که به ربوبیت حق تعالی برمی گردد، زیرا پروردگار همان گونه که اشجار و انهار و زمین و آسمان را پرورش می دهد، انسان را نیز می پرورد، و پرورش انسان در پرتو شریعت و رهبری است که او را هدایت می کند که همان پیامبر و امام است. پس با رهبری و هدایت اوست که انسان رستگار می گردد.

روشن است که برای هر یک از معارف مزبور رازی مخصوص است و نمازگزاری که با پروردگارش مناجات می کند به آن اسرار دست نمی یابد، جز از راه شناخت و باور این معارف و حرکت به سوی آنها، تا جایی که مصداق خارجی آنها را به شهود بنگرد و به نهان آنها راه یابد. از این رو آنچه در روایات اهل بیت علیهم السلام و آثار پیروانشان به ما رسیده، مانند اینکه هنگام خواندن فاتحه الكتاب غش می کردند یا بیهوش می افتادند، بدین جهت بوده که پاره ای از اسرار نهان آن را می دیدند.

نمازگزار پس از اینکه با برهان قرآنی بدین پایه از معرفت رسید که خدای سبحان مستحق عبادت است می خواهد به معروف خود (خدای سبحان) با شهود نایل گردد و نماز تنها وسیله رسیدن به این مقصود است. از طرفی چون نماز از طهارت ظاهری و باطنی برخوردار است، از آلودگی و آنچه که انسان را از خدا دور می کند ممانعت می کند.

دیگر آنکه نماز پیوندی است میان بنده و مولی. بنده با این عبادت به خداوند متعال نزدیک می شود و با جمله (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) که بیانگر حصر است با او مناجات می کند. در این حال، او به مقام تجلای دل رسیده و معبود بر جاننش راه یافته و در مقام حضور است، لیکن فوز و رسیدن به این مقام و حرکت در مسیر هدایت شدگان، نیازمند کمک است. از سوی دیگر چون ربوبیت فقط از آن خداست، کسی جز او نمی تواند کمک کار او باشد، از این رو در مناجات خویش می گوید: (وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) فقط از تو کمک می جویم، حال چون خداوند سبحان کسی را که از او یاری بطلبد کمک و امداد می کند، به نمازگزار نیز امداد می کند، و او را به راه هدایت شدگان، هدایت می کند؛ یعنی آنان که پیامبران، راستگویان و شهیدان و شایستگان اند و آنان که همدمی نیکو هستند. (1)

ص: 393

به هر روی، اگر در فرهنگ وحی، از شکیبایی، بردباری، تلاش و جهاد و اجتهاد به «قیام» تعبیر می شود، برای آن است که حالت ایستادن، برای انسان نیرومندترین حالتی است که می تواند برای دفاع یا حمله و هجوم تصمیم بگیرد، و نیز در روند کشف و شهود ملکوتی، حالاتی که بیانگر این تعالی و عروج است، چون حضور در پیشگاه خدا، فرمانبرداری از او، اظهار خواری و بندگی در آستان او و منتظر فرمان او بودن، را به قیام و رکوع و سجود تشبیه می کنند.

ولی آنچه در برپاداری نماز اهمیت دارد این است که نمازگزار برای خدا بر پای ایستد، و هیچ چیز او را ناتوان نسازد، و هیچ امری او را زمین گیر ننماید، به همین دلیل در توجیه قیام در حال نماز چنین آمده: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقُمْ صُلْبَهُ فِي رُكُوعِهِ وَ سُجُودِهِ» (1).

پس انسان هنگام مناجات با خداوند باید در برابر همه خاطره ها و دل مشغولی های نفسانی ایستادگی کند. (2) البته منظور و مقصود این حدیث از قیام، فقط ایستادن فیزیکی و بر پا بودن نیست، بلکه حالتی است که شخص نمازگزار برای زنده کردن کلمه الله و اعتلای آن برپاست، و لو آنکه به ظاهر نشسته باشد. از این رو اگر کسی در اعتلای کلمه الله کوشا نباشد، ایستادن او نیز بدون شک نشسته خواهد بود، پس بدون شک مجاهدین بر قاعدین (نشستگان) فضیلت و برتری دارند. (3)

باری، قیام، تبلور حالتی است که بنده به وسیله آن بر شتاب و سرعت خود می افزاید و در آن حالت در میدان مسابقه و عروج به سوی خدا پایداری و استقامت می ورزد و بر این افراد، نسیم بشارت خدا می وزد:

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ)؛ (4)

(آنان که به راستی گفتند پروردگار ما خداست و سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند و به آنان می گویند: هان بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید).

ص: 395

---

1- (1) جامع احادیث الشیعه، ج 5، ص 79، ح 2429؛ بحار الانوار، ج 85، ص 107، ح 14.

2- (2) رازهای نماز، ص 113.

3- (3) سوره نساء، آیه 95.

4- (4) سوره فصلت، آیه 30.

پس روشن شد که قیام خداوند به قسط و عدل، منزله از حالت خاص بدنی است، راز قیام که در نماز نهفته است، نیز منزله از حالت خاص بدنی است. پس اگر چه در مقام ظاهر، قیامی که در ظاهر و شکل نماز اعتبار دارد همان قیام بدنی است، اما نمازگزاری که با پروردگارش به مناجات می پردازد و به حالت ایستاده در برابر معبود خویش نمایان است باید به حال قیام باشد، یعنی قلبش که فرمانده جان اوست در حال قیام باشد زیرا قلبی که قائم است اثر قیامش در اعضا و جوارح او ظاهر می گردد، همان گونه که خشوع و فروتنی قلب نیز در خشوع جوارح تجلی می کند. (1)

## 8. رازهای رکوع و سجود

### اشاره

هر یک از رکوع و سجود، نوعی خضوع عملی در پیشگاه خدای متعال است، و با تسبیح ساحت خداوند، خضوع خویش را روح می بخشد. شیخ صدوق در تبیین آن می گوید: «بنده با فروتنی، افتادگی، پرستش، پارسایی، خواری، آرام و تسلیم بودن، تواضع و نزدیک شدن به پروردگار، تقدیس کننده، و بزرگ دارنده اوست، و شاکر آفریننده و روزی رسان خویش است. (2)

وقتی نمازگزار در حالت رکوع قرار می گیرد در حقیقت با عمل خود به ذلت و خواری خویش و با ذکر رکوع به عظمت و کبریایی خداوند اقرار می کند و این بهترین نوع تواضع عبد در مقابل خدای بزرگ است.

البته، جوهره عبودیت پروردگار بزرگی و ربوبیت است: «العبودیة جوهره کنهها الربویة». به همین دلیل، چون عبد در محضر خدا فروتنی کند خداوند به او لباس عزت می پوشاند. از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که فرمود:

وقتی نمازگزار به رکوع رفت خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان خطاب می کند و می فرماید: ای فرشتگان من، آیا نمی بینید بنده نمازگزار مرا که چگونه برای بزرگی و عظمت من تواضع می کند، شما را گواه می گیرم که هر آینه او را در دار مجد و عظمت و جلال خود بزرگ شمارم. (3)

ص: 396

---

1- (1) رازهای نماز، ص 116.

2- (2) جامع احادیث الشیعه، ج 5، ص 65، ح 2389؛ بحارالانوار، ج 85، ص 101، ح 3.

3- (3) بحارالانوار، ج 82، ص 221.

خاشع، خشوع و فروتنی او در رکوع و سجود نمایان می‌گردد. در واقع همه رازهای نماز، به قلب باز می‌گردد، چون دل، حریم خدا و تجلی گاه بندگی اوست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را نگریست که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کرد، فرمود: «إِنَّهُ لَأَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَّ عَثَ جَوَارِحُهُ» (1) اگر دل این مرد خشوع داشت، اعضای او نیز خاشع بود.

البته این حدیث نقل شده، با حدیثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی در نماز به محاسن شریف خود دست می‌کشید منافاتی ندارد، چون آن حضرت پیرامون سبب آن فرمود: «إِذَا كَثُرَتْ هُمُومِي» (2) چون اندوهم فزونی می‌یابد، چنین می‌کنم». پس دست کشیدن به محاسن در محضر بزرگی، نوعی عذرخواهی است و این غیر از بازی با ریش است.

خضوع و فروتنی که روح نماز را تشکیل می‌دهد، در همه احوال و افعال نماز متبلور است. البته رکوع و سجود، اوج و ستیغ فروتنی است و این دو با هم قرین و همراه اند.

در حدیث چنین آمده: «إِنَّ الْعِبَادَةَ الْعُظْمَىٰ إِنَّمَا هِيَ الرُّكُوعُ وَ الشُّجُودُ» (3)، زیرا هیچ نمازی نیست که دارای رکوع باشد، ولی سجده در آن نباشد. (4)

رکوع، نماد تسلیم بودن در برابر خداست، امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر رکوع فرمود: «مَعْنَاهُ آمَنْتُ بِكَ وَ لَوْ ضَرَبْتُ عُنُقِي» (5) به تو ایمان آوردم و لو گردنم زده شود». کشیدن گردن در رکوع نیز همین تأویل را دارد، و نیز ذکر مأثور رکوع از همین پیام برخوردار است.

امام باقر علیه السلام فرمود: در رکوع چنین بگو:

اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَ لَكَ أَسَلْتُ وَ لَكَ آمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ أَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ قَلْبِي وَ سَمِعْتَنِي وَ بَصَرِي وَ سَمِعْتَنِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ مَخِي وَ عِظَامِي وَ عَصَبِي وَ مَا أَنْقَلْتَهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَكْبِفٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ وَ لَا مُسْتَحْسِرٍ سُبْحَانَ رَبِّي الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» (6) پروردگارا، برای تو رکوع به جا آوردم

ص: 398

1- (1) جامع احادیث الشیعه، ج 5، ص 48، ح 2353.

2- (2) همان، ص 48، ح 2353.

3- (3) همان، ص 193.

4- (4) همان، ص 195.

5- (5) همان، ص 199، ح 2857.

6- (6) همان، ص 196، ح 2841.



از زمین بیرون می آوری. و معانی «سبحان ربی الاعلی و بحمده» این است که همه بندگان پایین تر از اویند و همه را با بلندمرتبتگی خویش مقهور ساخته، تدبیر امور به دست اوست و نیکی ها و برتری ها به سوی او بالا می روند. (1)

ائم هدی علیهم السلام در تبیین فلسفه دو سجده فرموده اند: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج به آسمان بالا رفت و عظمت پروردگارش را مشاهده کرد به سجده افتاد و چون سر از سجده برداشت باز امواج عظمت حق را مشاهده نمود باز به سجده رفت و بر این پایه دو سجده در نماز واجب گردید». (2)

### جایگاه سجده در روایات

ائم هدی علیهم السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله، اسوه های عبادت و بندگی و سجده های طولانی برای خدایند، از این رو فروغ سجده و والایی آن، در روایات آن ذوات مقدس علیهم السلام بسیار درخشنده و تابناک است؛ از جمله:

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی فرمود: «أَعِنَّا بِطَوْلِ السُّجُودِ؛ آری بهشت را برای تو ضمانت می کنم، به شرط آنکه با سجده طولانی ما را یاری دهی». (3)

2. همچنین آن حضرت به گروهی دیگر فرمود: «علی أن تعینونی بطول السجود؛ (4) بهشت پروردگار را برای شما ضمانت می کنم، به شرط اینکه مرا با طولانی کردن سجده یاری رسانید».

3. آن حضرت در حدیثی دیگر به ربیع فرمود: «أَعِنِّي بِكَثْرَةِ السُّجُودِ؛ (5) بهشت را برای تو ضمانت می کنم، در صورتی که مرا به فراوانی سجده یاری دهی».

4. مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! گناهان من زیاد است و عمل من اندک، آن حضرت فرمود: «أَكْثِرِ السُّجُودَ، فَإِنَّهُ يَحُطُّ الذَّنْبَ كَمَا تَحُطُّ الرِّيحُ وَرَقَّ الشَّجَرُ؛ (6) سجده ات را زیاد گردان، چون سجده، گناهان را فرو می ریزد همان گونه که باد برگ درختان را فرو می ریزد».

ص: 400

1- (1) رازهای نماز، ص 120.

2- (2) جامع احادیث الشیعه، ج 5، ص 65، ح 2390.

3- (3) همان، ص 227، ح 2941.

4- (4) همان، ح 2942.

5- (5) همان، ح 2943.

6- (6) همان، ح 2945.

5. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: مرا کاری بیاموز که خداوند و آفریده های او مرا دوست داشته باشند... و کاری بیاموز که در قیامت با تو محشور شوم، رسول خدا فرمود: اگر می خواهی خدا تو را با من محشور فرماید در برابر خداوند یکتای قهار سجده ات را طولانی گردان. (1)

6. ابن طاووس پیرامون امام سجاد علیه السلام روایت می کند که آن حضرت به صحرا رفت. غلام آن حضرت از پی ایشان روان شد و امام را مشاهده کرد که بر سنگی سخت در حال سجده است. آن غلام، اذکار حضرت را شمرد؛ آن حضرت هزار مرتبه این ذکر را بیان کرد: «لا إله إلا الله حقاً، لا إله إلا الله تعبداً و رقاً، لا إله إلا الله ایماناً و تصدیقاً» سپس سر از سجده برداشت. (2)

7. امام صادق علیه السلام نیز سجده هایی طولانی داشت. منصور صیقل می گوید: در بازگشت از سفر حج برای زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدم و برای سلام و زیارت وارد روضه منوره گردیدم. پس از سلام به ساحت رسول خدا صلی الله علیه و آله، ناگهان متوجه شدم که امام صادق علیه السلام در حال سجده است. منتظر نشستم تا آن حضرت سر از سجده بردارد. خسته شدم و با خود گفتم تا آن حضرت در سجده اند من هم تسبیح می گویم. بیش از سیصد و شصت مرتبه ذکر «سبحان ربی العظیم و بحمده، أستغفر الله ربی و أتوب إلیه» را گفتم تا حضرت سر از سجده برداشت. (3)

8. حفص بن غیاث می گوید: امام صادق علیه السلام را در میان نخلستان های کوفه دیدم که قدم می زد. کنار درخت خرمایی وضو گرفت و به نماز ایستاد و به رکوع و سجده رفت، در سجده، پانصد تسبیح آن حضرت را شمردم. (4)

9. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت می فرمود: «سجود نهایت بندگی از سوی انسان به ساحت پروردگار است». (5)

ص: 401

1- (1) همان، ص 232، ح 2965.

2- (2) همان، ص 230، ح 2957.

3- (3) همان، ص 235.

4- (4) همان، ص 228، ح 235.

5- (5) همان.

10. جدای از اینکه ائمه هدی علیهم السلام چنین سجده‌هایی داشتند، شیعیان آن ذوات مقدس نیز به نشان سجده آراسته بودند. امام سجاد علیه السلام به مردی که می‌پنداشتند از شیعیان اهل بیت علیهم السلام است فرمود: «... أَيْنَ السَّمَةِ فِي الْوَجْهِ؟ أَيْنَ أَثَرُ الْعِبَادَةِ، أَيْنَ سِيَمَاءَ السُّجُودِ، إِنَّمَا يُعْرَفُونَ شِيعَتَنَا بِعِبَادَتِهِمْ وَشَعَثِهِمْ...»؛ (1) کجاست نشانه و علامت سجده در چهره او؟ کجاست اثر عبادت او، کجاست چهره سجده‌کنندگان؟ همانا شیعیان ما شناخته می‌شوند به عبادت و چهره‌های غبار آلودشان».

11. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در حدیثی فرمود: «آن پیشانی که در آن نشان سجده نباشد، برای من ناخوشایند است».

غیر از این روایت نورانی، قرآن نیز، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امت اسلامی را به نشان فاخر سجده می‌آراید:

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ)؛ (2)

(محمد فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار قوی دل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربان اند، آنان را در حال رکوع و سجود بسیار بنگری، که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را می‌طلبند و بر رخسارشان از اثر سجده نشانه‌های (نورانی) پدیدار است).

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آنان را به این وصف الهی می‌آراید و می‌فرماید:

وَقَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَقِيَامًا، يُرَآوْحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ...؛ (3) اصحاب گاه پیشانی بر زمین می‌سودند و گاه گونه بر خاک، از یاد معاد چنان ناآرام می‌نمودند که گویی بر پاره آتش ایستاده بودند. میان دو چشمشان چون زانوی بزبان پینه بسته بود، از درازی ماندن در سجود، اگر نام خدا برده می‌شد چندان می‌گریستند که گریبان هاشان تر گردد و می‌لرزیدند چنانکه درخت، روز تندباد لرزد، از کيفری که بیم آن داشتند، یا امیدی که تخم آن در دل می‌کاشتند.

ص: 402

1- (1) همان، ص 232، ح 2964.

2- (2) سوره فتح، آیه 29.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 97، ص 90.

به قول عطار:

هست سیمایی ایشان از سجود کی بود بی سجده «سیما» را وجود(1)

جامی نیز خود را به وصف ساجدان فرا خوانده:

جامی فکن به خواری خود را به خاک کویش

باشد به چشم رحمت سویت کند نگاهی

آفتاب سجده چنان تابان است که زمینی که در آن سجده می شود به سوی آسمان نورافشانی می کند: «إِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي يَسْجُدُ عَلَيْهَا الْمُؤْمِنُونَ يُضِيءُ نُورُهَا إِلَى السَّمَاءِ». (2)

## 9. راز قنوت

### اشاره

از جمله احوال نمایان گر خضوع، قنوت است. قنوت، نیایش، لاجبه، مویه، و ابراز نیاز به ساحت خدای جواد و کریم است؛ او که آرزومندانش را ناامید و گدایان درگاه خویش را مأیوس نمی کند. (3)

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

هیچ بنده ای دست به سوی خدای عزیز و توانا بالا نمی برد، جز اینکه خداوند حیا می کند آن دست را خالی و پوچ برگرداند، از این رو آنچه می خواهد از فضل خویش در آن دست قرار می دهد. بنابراین هرگاه یکی از شما دست به دعا برداشت پایین نیاورد، جز اینکه به صورت خویش بکشد. (4)

به قول بابا طاهر:

خوشا آنانکه سودای تو دیرند که سر پیوسته در پای تو دیرند

به دل دیرم تمنای کسانی که اندر دل تمنای تو دیرند (5)

ص: 403

1- (1) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 127.

2- (2) جامع احادیث الشیعه، ج 5، ص 237، ح 2983.

3- (3) رازهای نماز، ص 140.

4-4) جامع احاديث الشيعة، ج 5، ص 319.

5-5) ديوان بابا طاهر، ص 10.

بنابراین، مطلق نیایش و دعا، و خواندن و خواستن از ساحت خدای رحمان، روح را تعالی می بخشد؛ همان گونه که زلال اشک، کوثر نور است.

به قول مولوی:

چون خدا خواهد که مان یاری دهد میل بنده جانب زاری دهد

کام تو موقوف زاری دل است بی تضرع کامیابی مشکل است

تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی نوشد لبن

طفل یک روزه همی داند طریق که بگریم تا رسد دایه شفیق

تو نمی دانی که دایه دایگان کم دهد بی گریه شیرت رایگان

گفت «فلیبکوا کثیراً» گوش دار تا بریزد شیر فضل کردگار(1)

اما قنوت، ابراز نیاز و نیایش و تضرع و زاری است و در این حال که در فضای نماز و معراج است به انسان، تعالی مضاعف عنایت می کند. دعاهاى مأثورى که با محتوای بسیار عارفانه در قنوت نمازهای واجب و مستحبی به ما رسیده پرده از این راز بزرگ برمی دارد.

به پاس همین مکانت قنوت است که امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ تَرَكَ الْقَنُوتَ مُتَعَمِّدًا فَلَا صَلَاةَ لَهُ». (2) براین اساس از منظر فقهی، فرزندگان فقیه فتوا می دهند، که نماز او کامل نیست و قنوت را مستحب مؤکد می دانند.

البته برای تشهد و سلام و صلوات بر محمد و آل آن حضرت نیز اسراری ملکوتی است که جلوه ای از آن در کتاب «رازهای نماز» اثر فقیه مفسر حضرت آیت الله جوادی آملی، تدوین گردیده است. (3)

### نزاهت و پیراستگی از خودپرستی

اینک که جلوه هایی از آفتاب نماز نمایان گردید و در پرتو آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام پرده هایی از سیمای نماز برگرفته و اسراری از باطن آن آشکار شد، به سخن

ص: 404

1- (1) امثال و حکم، دهخدا، ج 3، صص 1310-1311؛ مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 650، ش 135-140 و دفتر اول، ص 50، ش 817.

2- (2) جامع احادیث الشیعه، ج 5، ص 302.

3- (3) ر. ک: رازهای نماز، صص 142-153.

حضرت فاطمه علیها السلام بازمی گردیم تا راز آن سخن بزرگ آشکار گردد. آن حضرت فرمود: «وَالصَّلَاةُ تَنْزِيهَا عَنِ الْكِبَرِ»؛ پس خدای متعال با نماز خودپرستی را از شما دور ساخت و زنگار کبر از چهره جان شما زدود.

روح سخن حضرت فاطمه علیها السلام، در جان کلام فرزندش حضرت رضا علیه السلام تفسیر می گردد. آن حضرت می فرماید:

إِنَّ الصَّلَاةَ أَنَّهُمَا إِفْرَازُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ خَلْعُ الْأَدْدَادِ، وَ قِيَامٌ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذُّلِّ وَ الْمَسِّ كَنَّهُ وَ الْخُضُوعَ وَ الْإِعْتِرَافَ وَ الطَّلْبَ لِلْإِقْآلِهِ مِنْ سَالِفِ الذُّنُوبِ، وَ وَضَعُ الْوَجْهِ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ إِعْظَامًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ...؛ (1) همانا علت و حکمت نماز، اعتراف و اقرار به پروردگاری خدای بزرگ و توانا و نفی هرگونه همتا از اوست. ایستادن در پیش گاه او با ذلت و بیچارگی و فروتنی و اقرار به گناه و آمرزش از گناهان گذشته است. همچنین صورت نهادن بر خاک در هر روز برای بزرگ داشت خدای بزرگ و همواره به یاد او بودن است.

علاوه بر این، نماز در صبح و شام، نوعی مداومت بر ذکر و بندگی خداست، و اینکه انسان، مولی و آفریدگار مدبر خود را فراموش نکند و دچار ناسپاسی و طغیان نشود و در هر حال از گناه و فساد دوری نماید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه «قاصعه» نماز را مأمن و حراستگاه خدا از شر شیطان و گناه دانسته اند. آن حضرت در ابتدا می فرماید:

فَاللَّهُ اللَّهُ فِي عَاجِلِ الْبُعْثِ، وَ آجِلِ وَخَامِهِ الظُّلْمِ، وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبَرِ، فَإِنَّهَا مَصَّةٌ يَدَهُ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى...؛ (2) پس خدا را! خدا را! بپرهیزید از سرکشی در این جهان و بترسید از کیفر ناخوشایند ستم در آن جهان، و پایان زشت خودبینی که دامی است نهاده شیطان، دامی بزرگ و فریفتی سترگ، بر دل مردان راه یابد، چون زهر کشنده که در اندام ها شتابد. هیچگاه از کار باز نماند و به خطا کسی را از مکر خود نرساند، نه دانشمندی را به خاطر دانش و نه مستمندی را در فرسوده پوشش.

ص: 405

1- (1) علل الشرایع، ج 1، باب 182، ص 244.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 217.

آنچه حفاظ و مأمّن است و انسان را در امان نگه می دارد، نماز و زکات است؛

وَعَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَ مُجَاهِدَهُ الصِّيَامِ... (1)

و خدا بندگان با ایمان خود را از این آسیب بر کنار می دارد، با نمازها و زکات ها و روزه گرفتن های دشوار، در روزهایی که واجب است تا اندام هاشان بیارمد با این کار، و دیده هاشان خاضع شود و جان هاشان خوار، و سبک ساختن دل های آنان و بردن خودبینی از ایشان به فروتنی، که در این عبادت هاست. چهره های شاداب را به تواضع بر خاک سودن و با چسباندن اندام های پاکیزه بر زمین، خردی خویش را نمودن. (2)

از طرفی، در پرتو سجود برای خدا، انسان بر ستیغ تعالی نمایان می شود؛ همان گونه که فرمود:

وَاعْتَمِدُوا وَضَعِ التَّدَلُّلِ عَلَى رُؤُوسِكُمْ، وَإِلْقَاءِ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَ خَلَعَ التَّكْبَرِ مِنْ أَعْنَافِكُمْ؛ (3) افسر تواضع و فروتنی را بر سر نهید و تاج عزت گرای و خودپسندی را به زیر پا درافکنید و نیز گردنبنند خودبرترینی و تکبر را از گردن خود دور سازید.

مولوی در همین باره می سراید:

هر که نقص خویش را دید و شناخت اندر استکمال خود دو اسبه تاخت

علتی بتر ز پندار کمال نیست اندر جان تو ای ذو دلالت

علت «ابلیس» انا خیر بُد است وین مرض در نفس هر مخلوق هست

کز کمان و تیر نالیدن خطاست کآنچه بر ما آمدت آن هم ز ماست

معترف باید به جرم خویش بود پادشاه ما کریم است و ودود

چون عقاب از کبر بر بالا میر گزیده آمد تیر او جت بر جگر

هر چه می بینی ز فعل خویش بین همین مشو گر مرد راهی خویش بین

ص: 406

1- (1) همان.

2- (2) همان.

3- (3) همان، ص 212.



خویشتن بینی مکن ای بی خبر هم مکن در کس به کم بینی نظر(1)

آری سجده باید چنین باشد: «مَنْ تَغْفِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضِعًا، وَ الْإِصَاقِ كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُرًا؛(2) از چهره های شاداب را به تواضع بر خاک سودن و با چسبانیدن اندام های پاکیزه بر زمین، خردی خویش را نمودن».

نیست اکسیری به عالم بهتر از افتادگی

قطره ناچیز گردد گوهر از افتادگی

از تواضع افسر خورشید زرین گشته است

کم نمی گردد فروغ گوهر از افتادگی

خصم سرکش را به نرمی می توان تسخیر کرد

پست سازد شعله را خاکستر از افتادگی(3)

به هر روی، سجود و چهره بر خاک ساییدن در ساحت خداوند، اوج افتادگی و فروتنی است، بنابراین انسان در پرتو عبادت و نیایش و سجود، ربانی می شود. حکمت نماز، اقرار و اعتراف به ربوبیت و پروردگاری خداست و اینکه خود را در محضر او با ذلت و بیچارگی و فروتنی قرار دهی و تنها در این حال است که او تو را عزیز می گرداند و بالا می برد.

تا نگذرد ز نام سزاوار نام نیست تا معترف به نقص نباشد تمام نیست(4)

و به قول مولوی:

ذلت آدم ز اشکم بود و باه و آن ابلیس از تکبر بود و جاه

لاجرم او زود استغفار کرد وین لعین از توبه استکبار کرد(5)

نمازگزار با نماز و سجده، و چهره بر خاک ساییدن، صدف وجود خود را می شکنند و درّ و گوهر وجودش تجلی می کند. او متواضع و فروتن و شکسته است و چنین آدمی کبر

ص: 407

1- (1) مثنوی، دفتر اول، ص 143، ش 3210 تا 3216.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 217.

3- (3) دیوان صائب تبریزی، ص 857؛ معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 261.

4- (4) دیوان فیض کاشانی، ص 36.

5- (5) فرهنگ تلمیحات، ص 88.



نمی ورزد. چون کبر، خودپرستی، خودستایی و خودبینی ویژه شیطان است. او بود که کبر ورزید و بر آدم سجده نکرد؛ همان گونه که در قرآن کریم در چند موضع بدان اشاره شده است:

1. (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) 1

2. (إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) 2

3. (إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ) 3

و نیز آیات دیگری که بیان می دارند همه فرشتگان سجده کردند، مگر ابلیس که کبر ورزید و بر آدم سجده نکرد.

گفت ای روحانیان آسمان پیش آدم سجده آرید این زمان

سر نهادند آن همه بر روی خاک لاجرم یک تن ندید آن سر پاک (1)

امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان راز کبر و خودبینی در خطبه قاصعه می فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكَبْرِيَاءُ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ...؛ سپاس خدای را که لباس عزت و بزرگی را پوشیده، و آن دورا برای خود گزیده است. بر دیگر آفریدگان این دو خلعت برین را ممنوع گردانید. آن را خاص خود فرمود و بر دیگران حرام نمود، آن لباس را برگزید، چون بزرگی او را می سزد، و آن کس از بندگان را لعنت کرد که آرزوی عزت و بزرگی او را در سر پرورند... پس فرشتگان مقرب خود را بدان بیازمود و بدین آزمایش فروتنان را از گردن کشان جدا فرمود. پس خدای سبحان فرمود: «می آفرینم آدمی از گل، پس چون آن را راست و درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، به پایش افتید و او را سجده کنید». پس سجده کردند همگی فرشتگان جز شیطان، که رشک او را فرا گرفت و به آفرینش خویش بر آدم نازید و بر اصل خود - که آتش است - بر او غیرت ورزید. پس شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصبان و پیشرو مستکبران است. پایه

ص: 408

عصبيت را نهاد و بر لباس کبريایی با خدا درافتاد، خود را عزيز پنداشت، ولي نمی دید که چگونه خدایش به خاطر بزرگ بینی او را کوچک ساخت و به سبب بلندپروازی به فرودش انداخت، در دنیا او را براند و در آخرت برای او آتش افروخته آماده گرداند. البته اگر خدا می خواست آدم را از نوری بیافریند که فروغ دیده ها را بر باید و زیبایی آن بر خردها غالب آید، با بویی خوش آن گونه که نفس ها را تازه نماید، چنین می کرد و اگر چنین می کرد گردن ها در برابر او خم بود، و کار آزمایش به فرشتگان آسان، ولی خدای سبحان، آفریدگان خود را به اموری که اصل آن را نمی دانند می آزماید تا فرمانبردار از نافرمان پدید آید و تا بزرگ منشی و کبر را از آنان بزدايد و تکبر را از آنان دور نماید.

پس هان! از آنچه خدا به شیطان کرد پند گیرید، که کردار دراز مدت او را باطل کرد و کوشش فراوان او بی ثمر ماند. او شش هزار سال با پرستش خدا زیست. از سالیان دنیا یا آخرت معلوم نیست. (1)

بنابراین چون شیطان تکبر ورزید، خداوند او را تحقیر کرد و از درگاه مجد و عظمت خود راند. از طرفی آدم، این گل شکفته در خاک را بالا برد؛ به او عزت و مجد عنایت نمود؛ فرشتگان به پایش سجده کردند و او را ستودند و این چنین بود که همه آفرینش را به پایش هدیه کرد.

روز و شب این هفت پرکار ای پسر از برای توست در کار ای پسر

طاعت روحانیان از بهر توست خلد و دوزخ عکس لطف و قهر توست

قدسیان جمله سجود کرده اند جزء و کل غرق وجودت کرده اند

جسم تو جزوست و جانت گل کل خویش را عاجز مکن در عین دل

صد هزاران ابر رحمت فوق تو می ببارد تا فزاید شوق تو

هرچ چندانی ملائک کرده اند از پی تو «فذلک» کرده اند (2)

بنابراین، شعله خانمان سوز اردوی ایمان و بندگی، کبر و خودپرستی است؛ همان چیزی که شیطان را از آسمان مجد و عزت الهی فرو افکند.

ص: 409

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 192، صص 211-210.

2- (2) منطق الطیر، ص 105.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ (ابلیس) بِتَكْبُرِهِ؛ (1) آیا نمی بینید که خدا چگونه ابلیس را به خاطر تکبرش تحقیر کرد».

هر که خود را بزرگ می داند سبک و خورد و خوار می باشد (2)

و به قول سعدی:

هر که گردن به دعوی افرازد خویشتن را به گردن اندازد

سعدی افتاده ایست آزاده کس نیاید به جنگ افتاده (3)

هان ای فرزندان آدم به هوش! قایل بر برادرش هابیل تکبر می ورزید؛ پس «وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَىٰ إِبْنِ أُمَّه...» (4) شما چون قایل مباشید که بر برادر خود تکبر نمود» و این نفخه شوم را ابلیس در دماغ او دمید: «وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنَ رِيحٍ كَبِيرٍ...» (5).

به هر حال، او برادر خویش هابیل را به قتل رساند و گناه قاتلان تا روز قیامت بر گردنش افتاد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه خطبه می فرماید: «فَاَحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنْ يُعَدِّدِيكُمْ بِدَائِهِ...» (6) پس بندگان خدا بپرهیزید از اینکه - شیطان - شما را به بیماری خود (کبر) مبتلا گرداند و با بانگ خویش برانگیزاند و سوارگان و پیادگان خود را بر سر شما کشاند».

در ادامه نیز فرموده است:

أَلَا فَالْحَدَرَ الْحَدَرَ مِنْ طَاعَةٍ سَادَاتِكُمْ وَكِبْرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ...؛ (7) هان بترسید! بترسید! از پیروی مهتران و بزرگانان که به گوهر خود نازیدند و نژاد خویش را برتر دیدند... پس عبرت بگیرید از آنچه به مستکبران پیش از شما رسید؛ از عذاب خدا و سخت گیری های او و خواری و کیفرهای او؛ و عبرت بگیرید از تیره خاکی که رخساره هاشان بر آن نهاده، و زمین هایی که

ص: 410

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 211.

2- (2) دیوان فیض کاشانی، ص 181.

3- (3) کلیات سعدی «گلستان»، ص 35.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 213.

5- (5) همان.

6- (6) همان، ص 211.

7- (7) همان، ص 213.

پهلوهاشان بر آن افتاده است؛ وَاسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبْرِ؛ (1) پس به خدا پناه برید از کبر و خودپرستی.

## سیمای متکبران در آینه وحی

سیمای مستکبران در آینه تابناک وحی به خوبی ترسیم شده تا مایه عبرت همگان گردد؛ از جمله آیات:

1. ((إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ))؛ (2)
2. (فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ)؛ (3)
3. (أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ) 4
4. (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ) 5
5. (وَمَنْ يَسْتَكْبِفْ عَنْ عِبَادَتِي وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا) 6
6. (فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ) 7
7. (فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) 8
8. (وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) 9
9. (وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) 10
10. (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا) 11
11. (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ) 12

ص: 411

---

1- (1) همان، ص 214.

2- (2) سوره غافر، آیه 60.

3- (3) سوره نحل، آیه 29.

از این آیات که بگذریم ده ها آیه دیگر نیز چهره مستکبران و زورمداران تاریخ را تبیین و ترسیم می نمایند؛ آنان که لباس نخوت و کبر یابی پوشیدند و به نبرد و ستیز با پیامبران و مردم مظلوم و مستضعف برخاستند. افرادی مثل فرعون ها و نمرودیان، قارون، هامان و ده ها گروه دیگر از اقوام و ملل گذشته که کبر ورزیدند و پیام روشن پیامبران را نشنیدند و فرجامشان چیزی جز عذاب و خواری و ذلت نبود.

به هر روی، عاقبت کبرورزی بسیار خطرناک است. امیرالمؤمنین می فرماید: «فَاللَّهُ فَالَلَهُ... وَ سُوءَ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ» (1) پس خدا را خدا را، به سرانجام خطرناک و زیانبار کبرورزی بیندیشد».

تاریکی کبر در نگاه سعدی چنین است:

خویشتن را بزرگ پنداری راست گفتند یک دو بیند لوچ

زود بینی شکسته پیشانی تو که بازی کنی به سر با قوچ (2)

و نیز سروده:

کبر یک سونه اگر شاهد درویشانی دیو خوش طبع به از حور گره پیشانی (3)

آخر انسانی که آغازش نطفه ای گندیده است و در پایان جیفه ای متعفن می گردد، چرا تکبر ورزد؛ آن هم نسبت به ساحت پروردگار بزرگی که همه آفرینش پرتوی از جمال و جلال اوست.

مولوی می گوید:

تا بدانی که تکبر همه از بی مزه گی است

پس سزای متکبر سر بی ذوق بس است (4)

ص: 412

1- (2) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 217.

2- (3) کلیات سعدی «گلستان»، صص 179-180.

3- (4) فرهنگ معین، ج 3، ص 3286.

4- (5) دیوان شمس تبریزی، ص 192.

نظامی هم در تکمیل شعر مولوی سروده:

چند غرور از دغل خاکدان چند منی ای دوسه من استخوان

پیشتر از ما دگران بوده اند کز طلب جاه نیا سوده اند(1)

پس اگر پرده غرور و کبر پاره گردد و فروغ تواضع و فروتنی بر جان بتابد، افقی روشن فرا روی انسان باز می گردد.

عطار نیز می گوید:

مکن ز نفس تکبر تو چشم باز گشای که تا همه شکم خاک سیم و زر بینی(2)

باری، اوج و سرافرازی در گرو فروتنی و تواضع است و هر کس غبار کبر از دامن پاک سازد بر ستیغ مجد و کرامت ساطع گردد، در نتیجه به مقام بندگی و محو و فنا می رسد و هرگز خود را نمی بیند.

مرد توحید خود نگوید من گر چه باشد چو جرم خور روشن(3)

فرشتگان مقرب و پیامبران بزرگ، غبار کبر و خودستایی را از چهره جان زدودند، و خداوند بزرگ هم آنان را به خلعت برین رسالت و کرامت بیاراست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِخَاصَّةِ أَنْبِيَائِهِ...؛ اگر خدا رخصت کبر ورزیدن به یکی از بندگانش می داد به یقین چنین منتهی را بر پیامبران گزیده و دوستانش می نهاد، ولی خدای سبحان بزرگ منشی را بر آنان ناپسند دید و فروتنی شان را پسندید. پیامبران نیز گونه های خود را بر زمین چسبانیدند و چهره های خود را بر خاک مالیدند، «فَأَلَصَّ قَوْمًا بِالْأَرْضِ خُدُّوهُمْ وَعَفَّرُوا فِي التُّرَابِ وَجُوهَهُمْ»(4) و صفت زشت و پلید کبر و خودپرستی را از جان و روح خود زدودند».

ص: 413

1- (1) دیوان نظامی گنجوی، ص 101.

2- (2) دیوان عطار نیشابوری، ص 534.

3- (3) سعادت نامه، ص 169.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 214.



نماند بر زمین هر کس به طینت خاکسار آمد

که عیسی از ره افتادگی گردون سوار آمد(1)

فارغ هندی هم می سراید:

خاکساران را به چشم کم مبین این زمین را آسمان دیگر است(2)

بنابراین سیمای گردآلود نزد خدا می درخشد. امیرالمؤمنین در ستایش و توصیف کعبه می فرماید:

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنِ آدَمَ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ؛ (3) آیا نمی بینید خدای سبحان پیشینیان از آدم علیه السلام تا پسینیان از این عالم را آزمود - به حرمت نهادن - سنگ هایی بی زبان و سرد که نبیند و نتواند شنود، پس خدا آن را خانه با حرمت خود ساخت و برای فراهم آمدن و عبادت مردمانش پرداخت. پس آن خانه را در سنگلاخی نهاد از همه سنگ ستان های زمین دشوارتر، و ریگزاری، رویش آن از همه کمتر. به دره ای از دیگر دره ها تنگ تر، میان کوه هایی سخت و ریگ هایی نرم دشوار گذر، و چشمه هایی زه آب آن کم و جدا از هم، که شتر آنجا فریه نشود و اسب و گاو و گوسفند علف نیابد. پس آدم و فرزندان او را فرمود تا روی بدان خانه دارند - و با حرمتش شمارند - پس خانه برای آنان جایگاهی گردید که سود سفرهای خود را در آن بردارند و مقصدی که بارهای خویش در آن فرود آرند، دل ها در راه آن شیدا از دشت هایی بی آب و گیاه، دره های ژرف و جزیره های از یکدیگر جدا - در پهنه - دریا، تا از روی خواری شان هاشان را بجنابند و گرداگرد خانه کلمه تهلیل بر زبان رانند و بر گام ها روند دوان، خاک آلود و موپیشان.

اوج و معراج انسان در چهره بر خاک نهادن و خاکساری است. شیطان هم چون کبر ورزید و آدم را سجده نکرد، از درگاه قدس الهی رانده شد.

ص:414

---

1- (1) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 261.

2- (2) همان.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 216.

باز ابلیس آمد و گفت این نفس سجده ای از من نبیند هیچ کس (1)

آذر بیگدلی تکبر و اعتراض ابلیس را این گونه به نظم آورده:

چو آدم به این پایه موجود شد به کرّ و بیان جمله مسجود شد

ملک، کادمی داشت در تابشان گل آلود از این خاک شد آیشان

زرازی که با آدم آموختند لب اعتراض ملک دوختند

عزازیل کش نام ابلیس بود عزیز ملایک بتلیس بود

فرشته چو بردندی او را نماز کشید آن سپه دل سر از سجده باز

که من ز آتشم آدم از خاک پست به این آتش این خاک چون یافت دست

به آتش اگر سوزیم باک نیست مرا خود سر سجده خاک نیست (2)

قرآن کریم قسّسین و راهبان پارسا، و فرشتگان و پیامبران را می ستاید و آنان را به کسوت تواضع و فروتنی و خاکساری و سجده به ساحت قدس الهی می آراید؛ از جمله در این آیات:

1. (وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسَّيْسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ 3

(این دوستی نصاری نسبت به مسلمانان بدین سبب است که برخی از آن ها دانشمند و پارسا هستند و آن ها گردن کشی و تکبر بر حکم خدا نمی کنند)

2. (إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ)؛ (3)

(فرشتگانی که در حضور پروردگار تو هستند، هیچ گاه از بندگی خدا سرکشی نکنند و پیوسته به تسبیح و تنزیه ذات احدیت و به سجده او مشغول اند).

3. (وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ)؛ (4)

ص: 415

1- (1) منطق الطیر، ص 181.

2- (2) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 26.

3- (4) سوره اعراف، آیه 206.

4- (5) سوره نحل، آیه 49.

(و برای خدا سجده می کنند هر آنچه در زمین و آسمان هاست از جنبندگان و فرشتگان همه بی هیچ کبر و با کمال تواضع و فروتنی به عبادت خدا مشغول اند).

4. (تنها کسانی که به آیات ما ایمان می آورند آنان هستند که چون یادآور نام خدا می شوند، بر خاک رخ نهاده و تسبیح و ستایش پروردگار گویند و هرگز به کبر و نخوت سر از فرمان خدا برنتابند).<sup>(1)</sup>

اکنون که جلوه هایی از نماز و رازهای ملکوتی رکوع و سجود و قنوت آن نمایان گردیده، معجزه سخن حضرت فاطمه علیها السلام که فرمود: «الصَّلَاةُ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ» تجلی می کند، چرا که خداوند نماز را رمز پیراستگی از آرایش به کبر و خودبینی و خودپرستی قرار داد.

### ج) روزه و پایداری اخلاص

در ادامه حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «وَالصَّيَامُ تَثْبِيثًا لِإِلَّاخْلَاصِ».

فروغ این عبادت اخلاص آفرین که قلم شریعت، آن را بر امت اسلامی و امت های گذشته نگاشته: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ) 2 از دو افق فروزان است:

1. آنکه روزه، امساک و پرهیز از خوردن و آشامیدن و مفطرات دیگر به قصد تقرب به ساحت حق است. این عبادت، شکل و تحقق خارجی ندارد، بلکه مجموعه ای است از ترک ها و به همین دلیل، روزه، روح، باطن و معناست، لذا بهترین صدفی است که گوهر فروزنده اخلاص در آن پرورش پیدا می کند، به کمال و تعالی می رسد و استمرار پیدا می نماید. به بیان دیگر، سایر عبادات در خارج نیز شکل و صورتی دارند؛ مثلاً نماز، در حرکات، سکونات، کیفیت و اذکار تجلی می کند و همین طور حج و زکات ولی روزه، مشرق تابانی است که روح را لبریز از معنویت می سازد. از طرفی شائبه ریا در آن کم است و می توان آن را از دستبرد شیطان حفظ کرد. روزه دار ده ها فرمان خدا را امثال می کند، در

حالی که فقط خداوند از آن آگاه است. رسول صلی الله علیه و آله اکرم در قدس و عظمت این عبادت فرمود: «قال الله عزَّوجلَّ: الصَّوْمُ لِي وَاَنَا اجْزِي بِهِ»<sup>(2)</sup> روزه برای من است و من پاداش آن را می دهم».

ص: 416

1- (1) سوره سجده، آیه 15.

2- (3) وافی، ج 2، ص 5.

به هر روی، روزه، جان و جان پرور است، و برای جانان است.

چه جلالی دهد به جوهر روح کآدمی صافی و چکیده شود

قرآن، آرمان این عبادت بزرگ را پارسایی و پرهیزکاری بیان می کند: (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) به همین دلیل روزه، موجب نورانیت قلب و دوری از شهوت می گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام روزه را زکات بدن دانسته و فرموده اند: «وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ» (1) همان گونه که زکات، مال را فزونی می باشد و موجب بالندگی و طهارت روح می گردد، روزه نیز موجب تعالی بدن و روح است.

این دهان بستی دهانی باز شد کو خورنده لقمه های راز شد

چشم کودک همچو خر در آخر است چشم عاقل در حساب آخر است (2)

به واسطه روزه، پرده ها از مقابل دیدگان روزه دار برداشته می گردد و او از شهد لقاء می نوشد. در این حال، روزه دار مدام بر سفره ضیافت خدا مهمان است و از مائده ملکوت محظوظ می گردد.

اندرون از کلام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی (3)

انسان با روزه گرفتن، شیطان را مغلوب خویش می کند، و قلب را آشیان الله تعالی. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ» (4) روزه ماه رمضان سپری در مقابل کیفر گناهان است.

در ماه رمضان شیطان در غل و زنجیر است و آفاق رحمت و اسعه حق، بر خلائق مفتوح و سفره خیر و برکت فیاض مطلق گسترده است.

به قول شمس تبریزی:

دلا در روز مهمان خدایی طعام آسمانی را سرایی

درین مه چون در دوزخ ببندی هزاران در ز جنت برگشایی (5)

ص: 417

1- (1) نهج البلاغه، حکمت 136، ص 38.

2- (2) معارف نهج البلاغه و شعر شاعران، ص 471.

3- (3) امثال و حکم، دهخدا، ج 1، ص 1.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 110، ص 107.

5- (5) دیوان شمس تبریزی، ص 992.

خداوند متعال بندگان با ایمان خود را در پرتو عبادات از آسیب شیطان، حراست می کند.

امیرالمؤمنین می فرماید:

... وَ مُجَاهَدَهُ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ تَسْكِينًا لِأَطْرَافِهِمْ وَ تَخْشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ وَ تَدْلِيلًا لِنُفُوسِهِمْ...؛ (1) و خدا بندگان با ایمان خود را از این آسیب برکنار می دارد، با نمازها و زکات ها و روزه گرفتن های دشوار، در روزهایی که واجب است تا اندام هاشان بیارمد با این کار، و دیده هاشان خاشع شود و جان هاشان خوار، و سبک ساختن دل های آنان و بردن خودبینی از ایشان به فروتنی که در این عبادت هاست. از چهره های شاداب را به تواضع بر خاک سودن و با چسبانیدن اندام های پاکیزه بر زمین، خردی خویش را نمودن و رسیدن شکم ها به پشت به فروتنی و خواری به خاطر روزه داری.

به قول خاقانی:

از جسم بهترین سکنت را صلوات بین و ز نفس بهترین سکنت را صیام دان (2)

به هر روی، حضرت فاطمه علیها السلام با نگاه عرشی خود، راز پنهان روزه را آشکار می کند و فروغ تابناک گهر آسمانی صیام را تثبیت و پایداری اخلاص بیان می دارد، چه آنکه، خداوند در حدیث قدسی فرمود: «الْصَّوْمُ لِي...؛ روزه برای من است...» و شگفتا که اخلاص نیز راز پنهان خداست، چراکه در حدیث قدسیه معراجیه چنین آمده: «الإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ سِرِّي، أَوْدَعَهُ فِي قَلْبِ مَنْ أَحَبَبْتُهُ؛ (3) اخلاص، رازی از پنهان من است که آن را در قلب آن کس که دوستش دارم به امانت می گذارم».

بنابراین روزه و اخلاص هر دو برای خدا هستند و تعامل نورانی آن دو نسبت به هم مدلل و برهانی است. روزه، زلال ملکوت را در جان جاری می کند و جان را به طراوت ملکوت خشنود می سازد. آنگاه جان از عشق لبریز می شود و طنین زمزمه روزه داری عاشق در نیایش ها و ادعیه های شب ها و سحرهای ماه رمضان تجلی می کند.

ص: 418

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 217.

2- (2) دیوان صور معافی، ص 69.

3- (3) جامع احادیث الشیعه، ص 1، ص 375، ح 772.

تا دهن بسته ام از نوش لبان می برم آزار

من اگر روزه بگیرم رطب آید سر بازار

تا بهار است دری از قفس من نگشاید

وقتی این در بگشاید که گلی نیست به گلزار(1)

البته این زمزمه عارفان و عشاق ساحت خدای رحمان است؛ آنان که خرقة پاره کردند و جان را بنمودند:

برهنه کن تو جزو جان و بنما ز خرقة گر به کل بیرون نیایی(2)

ولی ما افتادگان که از سایه آفتاب مهر و رحمت ماه خدا و روزه آن بهره مندیم، عذر به درگاه خدا آورده، همراه شمس تبریزی زمزمه می کنیم:

درین مه عذر ما بپذیر ای عشق خطا کردیم ای ترک خطایی(3)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَا؛(4) بسا روزه داری که از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره نبرد».

و افسا بر حال چنین روزه دارانی، چرا که روزه آدابی دارد، و مقام بندگی خدا اقتضا می کند که انسان مؤدب به آداب باشد.

عطار چنین می سراید:

ای دوست ماه روزه رسید و تو خفته ای آخر ز خواب غفلت دیرینه سر بر آر

سالی دراز بوده ای اندر هوای خویش ماهی خدای را شو و دست از هوی بدار

پنداشتی که چون نخوری روزه مر توراست بسیار چیز هست جز این شرط روزه دار

هر عضو را بدان که به تحقیق روزه ای است تا روزه تو روزه بود نزد کردگار

اول نگاه دار نظر، تا رخ چو گل در چشم تو نیفکند از عشق خویش خار

دیگر ببند گوش، ز هر ناشنیدنی کز گفت وگویی هرزه شود عقل تار و مار

ص: 419

1- (1) دیوان شهریار، ج 1، ص 106 و ج 2، ص 1014.

2- (2) دیوان شمس، ص 992.

3- (3) همان.

4- (4) نهج البلاغه، حكمت 145، ص 386.

دیگر زبان خویش که جای ثنای اوست از غیبت و دروغ فرو بند استوار

دیگر به وقت روزه گشادن مخور حرام زیرا که خون خوری تو از آن به هزار بار(1)

در واقع انسان با روزه داری خود می تواند اسرار ملکوت را مشاهده نماید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: اینکه انسان نمی تواند ملکوت آسمان ها و زمین را مشاهده نماید به خاطر آن است که شیاطین، قلب انسان را احاطه کرده اند و با روزه، دست و پای شیاطین در غل و زنجیر قرار می گیرد و پرده های حجاب دریده، و افق های برین ملکوت در جان روزه دار نمایان می گردد.

علی علیه السلام هم فرموده اند: «وَالصَّيَامُ إِبْتِلَاءٌ لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ؛(2) و [خداوند متعال] روزه را واجب کرد تا اخلاص آفریدگان آزموده گردد».

2. نکته دوم، نورانیت ماه رمضان است که ظرف و زمان روزه و صیام است. رمضان، ماه خدا و ماه نزول قرآن است، ماهی که فروغ مجد و کرامت و شرافت و فضیلت آن بر سایر ماه ها نمایان است. در این ماه ليله القدر است که از هزار ماه برتر است و در آن شب، قرآن نازل گردیده، و فرشتگان و روح فرود می آیند و تا طلوع فجر، شهود روح و رحمت و سلامت و تهنیت است. ماهی که مردم بر خوان گسترده الهی میهمان اند و مائده آسمانی قرآن، فروغ روح و جان آنان است.

شگفتا! روزه، فروزنده ای ملکوتی است که خداوند آن را مکاتبی عظیم عنایت کرده، و در تابناک ترین ایام، آن را واجب دانسته است. این مصداق آشکار تجلی «نور علی نور» است. روزه، آفتاب نور الهی است که در بیکران امواج نور ملکوتی ماه رمضان، شناور است، و این دو در تکامل و تعالی یکدیگر اثرگذارند.

روزه اگر چه فریضه ای مستقل است که خداوند آن را بر مؤمنین نگاشته است، ولی با توجه به مقام باطن و اسرار ملکوتی نهفته اش، آن را در ماهی فرض دانسته که در عرش و فرش بی مانند است. امام سجاد علیه السلام در نیایش خود از رخ این نگار آسمانی پرده برمی دارد و در ثنای این ماه می فرماید:

ص:420

---

1- (1) دیوان صور معانی، ص 73.

2- (2) نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 252، ص 402.



وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنْ تِلْكَ السُّبُلِ شَهْرَهُ شَهْرَ رَمَضَانَ، شَهْرَ الصَّيَامِ، وَ شَهْرَ الْإِسْلَامِ، وَ شَهْرَ الطَّهْوَرِ، وَ شَهْرَ التَّمْحِيصِ، وَ شَهْرَ الْقِيَامِ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ، هُدًى لِلنَّاسِ...؛ سپاس خدایی را سزد که ماه خود، ماه رمضان را از جمله این راه ها قرار داد، ماه روزه، ماه اسلام، ماه پاکی و طهارت و ماه شب زنده داری قرار داد؛ ماهی که خداوند قرآن را در آن فرو فرستاد، قرآنی که نقشه راه، انسان کامل است، دلائل روشن خدا را بیان می کند و حق و باطل را با ارائه میزان و وسیله سنجش تبیین می نماید. پس برتری آن را بر ماه های دیگر به سبب حرمت ها و گرامی داشتن های بسیار و فضائل و برتری های آشکار، قرار داد و از جهت گرامی داشتن آن، خوردنی ها و آشامیدنی ها را در روزهایش ممنوع ساخت و برای آن، وقت آشکاری قرار داد که خدای بزرگ و توانا کم و بیش در آن را روا نمی داند و نمی پذیرد که از آن وقت به تأخیر افتد.

پس از آن شبی از شب های آن، یعنی «شب قدر» را بر عبادت در شب های هزار ماه برتری داد و آن را شب قدر نامید. در آن شب، فرشتگان و روح القدس فرود می آیند، قضا و قدر هر یک از بندگان را محکم و استوار می نمایند و آن شب تا طلوع، سلام و درود است. (1)

در ادامه امام عرضه می دارد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَلْهَمْنَا مَعْرِفَةَ فَضْلِهِ وَ إِجْلَالَ حُرْمَتِهِ...؛ (2) بار خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست و شناخت فضل و فضیلت این ماه و اجلال و بزرگداشت حرمت آن را بر ما الهام فرما، ترک محرمات و ممنوعات خود را به ما الهام کن و ما را بر روزه داشتن آن به وسیله باز داشتن اندام از گناهان و به کارگیری سعی و تلاش در آن ماه به آنچه تو را خشنود می سازد یاری فرما....

امام علیه السلام در این نیایش، چشمه ای از ملکوت این ماه را جاری ساخته، و اسراری از نهان و باطن آن را آشکار می نماید و افقی تابناک به سوی معارف و معرفت الهی فراروی انسان می گشاید. (3)

ص: 421

1- (1) صحیفه کامله سجادیه، ترجمه سید علی نقی فیض الاسلام، دعای 44، صص 283-285.

2- (2) همان، ص 285.

3- (3) ر. ک: دعای 44.

آن حضرت در دعای وداع با ماه رمضان، بار دیگر چهره این ماه خدا را نمایان می سازد و به تقدیس و ثنای آن می پردازد و عرضه می دارد:

اَللّٰهُمَّ وَ اَنْتَ جَعَلْتَ مِنْ صَفَايَا تِلْكَ الْوُضَائِفِ، وَ خَصَّ اِيَّصِ تِلْكَ الْفُرُوضِ شَهْرَ رَمَضَانَ... ؛ پروردگارا! از کارهای برگزیده و واجبات خاص، ماه رمضان را قرار داده ای؛ همان ماهی که آن را از جمع ماه ها به خود مخصوص گردانیدی و بر همه روزگاران، آن را برتری بخشیدی، به سبب قرآن و نوری که در آن فرو فرستادی. و ایمان را در آن ماه چندین برابر نمودی، و روزه را در آن واجب و قیام و شب زنده داری را در آن ترغیب و تشویق نمودی.... و شب قدر را که از هزار ماه بهتر است در آن بزرگ گردانیدی؛ آنگاه ما را به وسیله آن ماه بر همه امت ها برگزیدی، و به فضل و برتری آن فقط ما را بر همه ملت ها و مذاهب ها برتری دادی؛ پس به فرمان تو روزش را روزه داشتیم و به یاری تو شبش را برخاستیم، و خویش را در پرتو رحمت بیکران تو قرار دادیم و آن را وسیله پاداش از سوی تو گردانیدیم، و توبه آنچه از درگاهت خواسته شود توانایی. این ماه در میان ما زیبا تجلی کرد و با ما یار و همدمی نیکو خصال بود....

آنگاه که زمان فراق و وداع، با آن یار آسمانی فرا می رسد، امام سجاد علیه السلام چه سوزناک و حزن انگیز با این معشوق و محبوب وداع می کند:

فَنَحْنُ مُودَعُوهُ وَ دَاعٍ مَنْ عَزَّ فِرَافُهُ عَلَيْنَا... ؛ ما آن را وداع و بدرود می گوئیم، وداع آن که جدایی و فراقش بر ما بزرگ و دشوار است، و رفتنش از میان ما، ما را اندوهگین ساخته و به وحشت افکنده است؛ مانند وداع و خداحافظی کسی که او را بر ما عهد و پیمان محفوظ و احترام رعایت کردنی دارد و ادای حقی که باید پرداخت شود؛ فَنَحْنُ قَائِلُونَ: اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ... ؛ پس می گوئیم: درود بر تو ای بزرگ ترین ماه خدا و ای عید دوستان خدا؛ درود بر تو ای گرمی ترین وقت ها که با ما همراه و یار بودی و ای بهترین ماه در روز و ساعت ها، درود بر تو ماهی که آرزوها در آن نزدیک است، و کردار شایسته در آن پراکنده...، اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ مِنْ شَهْرِ هُوَ مِنْ كُلِّ اَمْرِ سَلَامٌ... (1).

ص: 422

ای کاش تدبّر و اندیشه در این نیایش، سیمای واقعی و انسان ساز این ماه بر ما آشکار گردد و از انوار فیوضات رحمانی و عرصات ملکوتی آن بهره مند گردیم، چرا که ماه رمضان، مدرسه انسانیت است، انسان رمضان، همان انسانی است که مسجود فرشتگان بود و محبوب خداست. وجود چنین انسانی مشرق تابان صفات جمال و جلال الهی است و اوست که شایسته مقام خلافت و امامت است.

امام رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ شَهْرٌ عَظِيمٌ، يُضَاعَفُ اللَّهُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ، وَ يَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتِ، وَ يَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتِ...؛ (1) ماه رمضان، ماه بزرگی است. خداوند در این ماه حسنات را دو چندان می کند و بدی ها را محو می گرداند، و مراتب بندگان را بالا می برد. هر کس در این ماه صدقه ای دهد خداوند او را می آمرزد، و هر کس به زیردستان خود نیکی کند خداوند او را می آمرزد، و هر کس اخلاق خود را نیکو گرداند خداوند او را می آمرزد، و هر کس غیظ خود را فرو نشاند خداوند او را می آمرزد، و هر کس صله رحم کند، خداوند او را می آمرزد. سپس آن حضرت فرمود: «همانا این ماه چون ماه های دیگر نیست؛ چون بر شما وارد می گردد برکت و رحمت با خود می آورد و چون پایان می پذیرد با آمرزش گناهان می گذرد. ماهی است که حسنات در آن دو چندان است و کارهای خیر در آن مقبول درگاه الهی است. هر کس در این ماه برای رضای خدا دو رکعت نماز مستحبی بخواند خداوند او را می آمرزد. در ادامه فرمود: إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ خَرَجَ مِنْ هَذَا الشَّهْرِ وَ لَمْ يُغْفَرْ ذُنُوبُهُ...؛ (2) همانا بدبخت کسی است که در فرصت این ماه مبارک آمرزیده نشود، چنین کسی در هنگامی که نیکوکاران به جوائز پروردگار خویش نائل می شوند زیان کار خواهد بود.

در حدیث دیگری، امام محمد باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرماید:

وَ يُنَادِي مُنَادٍ كُلَّ لَيْلَةٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَتَغْفِرٍ؟...؛ در هر شب ماه رمضان منادی ندا می دهد آیا درخواست کننده ای هست؟ آیا کسی هست که از خدا آمرزش بخواهد؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد و فرمود: «بار خدایا! هر کس

ص: 423

1- (1) جامع احادیث الشیعه، ج 9، ص 8.

2- (2) همان.

که در راه خدا اتفاق کند به جای آن به وی عطا فرما، و هر کس از احسان و بخشش خودداری نماید و مال خود را از مردم نیازمند دریغ کند، مالش را تلف بفرما. این هشدارها و بشارت‌ها از سوی فرشتگان آسمانی تا طلوع هلال شوال ادامه دارد و چون عید فطر فرا رسد به مؤمنان ندا می‌دهند بشتابید و جوایز خود را دریافت کنید. آن‌گاه امام باقر علیه السلام فرمود: «سوگند به آنکه جان من به دست اوست این جایزه‌ها زر و سیم نیست»<sup>(1)</sup>.

## د) زکات مایه فزونی مال و رزق

حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه می‌فرماید: «وَالزَّكَاةُ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»<sup>(2)</sup> پرداخت زکات موجب افزایش مال و روزی می‌گردد».

در تبیین این فراز از سخن حضرت فاطمه علیها السلام باید گفت: که زکات در فرهنگ قرآن به هرگونه انفاق مالی که در راه خدا باشد اطلاق می‌گردد، خواه پرداخت آن واجب یا مستحب باشد؛ همان‌گونه که به خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام اطلاق زکات شده است:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)<sup>3</sup>

از طرفی باید دانست که خداوند زکات را سبب پاک‌ی روح آدمی از آلودگی‌ها و فزونی مال قرار داده، این حقیقت در قرآن تبیین گردیده است:

(خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا)؛<sup>(3)</sup>

(ای رسول ما تو از مؤمنان صدقات را دریافت دار تا بدان صدقات جان‌های آنها را پاک و پاکیزه گردانی...).

و نیز می‌فرماید: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) 5 بدون شک، مصداق بارز آن همان تزکیه نفس است، در حالی که به اخراج زکات مالی، یعنی «فطره» نیز دلالت می‌کند.<sup>(4)</sup>

ص: 424

1- (1) همان، ج 9، ص 9.

2- (2) بلاغات النساء، ص 23.

3- (4) سوره توبه، آیه 103.

4- (6) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 243.

به هر روی، پرداخت زکات، غبار تعلق به دنیا و جلوه های آن را از سیمای جان می زداید و انسان را به زندگانی آن دنیا متوجه می سازد. (1) به همین دلیل، در بعضی از نقل های خطبه چنین آمده: «وَالزَّكَاةُ تَزْكِيَةُ لِلنَّفْسِ وَنِمَاءً فِي الرِّزْقِ؛ (2) خداوند زکات را سبب پاکی روح آدمی از آلودگی ها و فزونی روزی قرار داد».

بدیهی است که پرداخت زکات و انفاق مال، نوعی مبارزه با نفس و هواهای نفسانی است و سبب می گردد که گوهر پارسایی در جان آدمی فروزنده گردد.

خداوند متعال می فرماید:

(وَسَيَجْزِيهَا الْأَتَقَى \* الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى)؛ (3)

(پارسایان از آن آتش دوری جستند که آنان مال خود را به فقیران دادند).

بنابراین پرداخت زکات، انسان را به کسوت پرهیزکاران می آراید و آنان که به این خلعت آسمانی آراسته گشتند، درهای برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می گردد:

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)4

حضرت فاطمه علیها السلام، پرداخت زکات را موجب ریزش برکات الهی و فزونی مال دانسته که در حقیقت ترجمانی از آیات قرآن است.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز که چون حضرت فاطمه علیها السلام روحش از زلال وحی لبریز است و دست خدای علیم از سرچشمه های ملکوت کوثر نور دانش را در جان او جاری نموده، در تبیین حکمت های زکات می فرماید: «وَالزَّكَاةُ تَسِيْبًا لِلرِّزْقِ؛ (4) و زکات را سبب روزی قرار داد».

و نیز می فرماید:

ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيَّبَ النَّفْسَ بِهَا فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً...؛ (5) و دیگر اینکه زکات و نماز برای مسلمانان موجب

ص: 425

1- (1) همان، صص 242-244.

2- (2) الاحتجاج، طبرسی، ج 1، ص 121.

3- (3) سوره لیل، آیات 17-18.

4- (4) نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 252، ص 402.

5- (5) همان، خطبه 199، ص 236.

نزدیکی است - به خدای سبحان - هر که زکات را از روی رضایت دهد کفاره او شود، و از آتش بازدارنده. پناه و نگهدارنده، پس مبادا دلش در پی آنچه داده رود و بر دادن آن دریغ بسیار خورد.

خلاصه زکات دژ محکم و حفاظ امن خداست و انسان را از آتش قهر خداوند حفظ می نماید و اموال را نیز از گزند آسیب و نابودی محافظت می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «... وَ حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ؛ (1) مال هایتان را با پرداخت زکات نگاه دارید».

حضرت فاطمه علیها السلام در پرتو آموزه های قرآن، زکات را در ردیف نماز قرار می دهد. در قرآن ده ها آیه این حقیقت را تبیین می نماید، همانند:

1. ((وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا؛ (2)

2. (وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ)؛ (3)

3. (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ)؛ (4)

4. (فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ)؛ (5)

5. (فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ)؛ (6)

6. (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ)؛ (7)

7. (وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛ (8)

8. (وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ)؛ (9)

9. (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)؛ (10)

ص: 426

---

1- (1) همان، کلمات قصار، حکمت 146، ص 386.

2- (2) سوره بقره، آیه 177.

3- (3) سوره توبه، آیه 18.

4- (4) سوره بقره، آیه 277.

5- (5) سوره توبه، آیه 5.

6- (6) سوره توبه، آیه 11.

7- (7) سوره حج، آیه 41.

8- (8) سورة مائده، آيه 55.

9- (9) سورة بينه، آيه 5.

10- (10) سورة بقره، آيه 3.

10. (وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (1)

11. (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ)؛ (2)

12. (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ)؛ (3)

13. (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ)؛ (4)

14. (وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ)؛ (5)

در این تقارن و همراهی، رازی بزرگ نهفته است و آن، ارتباط بندگی خدا و نماز با خدمت به مردم و جامعه است. بدیهی است که محراب نماز ستیغ بندگی خداست و این مقام با «زکات»، یعنی خدمت مالی به نظام و جامعه، با هم ذکر گردیده است. شاید بتوان گفت که این تقارن، نمایشی از دو سفر سالکان اقلیم معرفت، یعنی سفر سوم و چهارم است. به بیان دیگر آنان که در آن اقلیم، شهد معرفت نوشیدند و در مقام محبت به خدا به فنای مطلق رسیدند، و سیر از حق به حق، و تجلی بر افق اعلا برای آنان حاصل شد، در بازگشت، به خلعت برین خدمت به مردم آراسته می گردند. البته، پیامبران سر سلسله جنبان این قافله سالار عشق اند، و آن ذوات مقدس، بهترین خدمتگزاران به عالم بشریتند.

به هر روی، خدمت به مردم بازتابشی از مقام عبادت و معرفت به خداست، و فرزنانگان اقلیم معرفت و شهود، در بازگشت، فروغ آن مقام را در خدمت به مردم نمایان می سازند. به همین دلیل، امام خمینی قدس سره می فرمود: «من خدمتگزار مردم هستم». البته می توان گفت که رازی دیگر نیز در تقارن و تعامل نماز و زکات و هرگونه انفاق مالی نهفته است و آن اینکه جان و روح انسان در پرتو نماز ملکوتی می گردد و غبار دنیاگرایی را از سیمای جان او می زداید و شخص را برای امتثال فرمان پرداخت زکات آماده می سازد.

ص: 427

1- (1) سوره توبه، آیه 71.

2- (2) سوره نمل، آیه 3.

3- (3) سوره لقمان، آیه 4.

4- (4) سوره بقره، آیه 43.

5- (5) . سوره حج، آیه 78.



اشاره

حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه تبیین فلسفه و حکمت های احکام به بیان فلسفه و راز حج می پردازد و می فرماید:

«وَ الْحَجَّ تَشِيداً [تَسْلِيَةً] لِلدِّينِ ؛ وَ خدای متعال حج را برای استواری و استحکام دین قرار داد».

برای درک بهتر کلام بانوی بزرگ هستی، موضوع حج را از دو منظر قرآن و روایات بررسی می کنیم.

1. حج در نگاه قرآن

بدون شک، فریضه الهی حج، واجبی جامع است. بدین ترتیب که از یک سو با کرامت ویژه ای که دارد عهدی است الهی که انسان بدان تشرّف جسته، آراسته می گردد؛ عهدی مخصوص و ممتاز که با افزودن «لِ -» بر اسم جلاله «الله» او را بی نظیر ساخته، و چنین ترکیب مقدسی در سایر عبادات سابقه ندارد. خدای متعال در قرآن می فرماید:

﴿لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>1</sup>

از سوی دیگر مزین به نماز است:

﴿وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ﴾<sup>2</sup>

چرا که با انجام نماز در مقام ابراهیم، حاجی و معتمر، به همه درجاتی که برای نماز بیان گردیده، نائل می شود. مزید بر این در حج، طواف تشریح گردیده که خود طواف، نماز است؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ إِلَّا أَنْ اللَّهَ أَحَلَّ فِيهِ الْمَنْطِقَ؛ (1) طواف کعبه نماز است مگر اینکه خداوند سخن گفتن در آن را جایز دانسته است».

از طرفی حج، واجد روزه است، زیرا اگر حاجی چیزی برای قربانی نیابد، باید سه روز در حج و هفت روز پس از بازگشت به وطن روزه بگیرد؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

ص: 428

(فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعِهِ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ)1

بنابراین آراستگی این واجب الهی به ابعاد عبادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نیز انجام مناسک و مشاعر آن در اماکن قدسی مخصوص، به این عبادت جلوه ای خاص بخشیده است.

قرآن کریم به تبیین احکام، مناسک و مشاعر این فریضه الهی پرداخته، و اماکن مقدس مربوط به انجام این اعمال نیز بر آفاق قرآن می درخشد؛ همانند: وجوب حج (1)، اقسام حج (2)، محرمات احرام (3)، مناسک حج (4)، مکه (5)، حرم (6)، مسجدالحرام (7)، کعبه (8)، عرفات و مشعر (9)، صفا و مروه (10)، عید قربان و قربانی (11)، طواف (12) و زمان خاص حج (13).

## 2. حج در آینه روایات

### اشاره

از آنجا که زلال سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام از سرچشمه وحی و علم لدنی جاری است، این فریضه بزرگ در گفتار آن ذوات مقدس تجلی ویژه ای دارد.

1. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تَارَكَ الْحَجَّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ» (14) مستطیع و توانمندی که حج نگذارد کافر است».

ص: 429

- 
- 1- (2) سوره آل عمران، آیه 97.
  - 2- (3) سوره بقره، آیه 196.
  - 3- (4) سوره بقره، آیه 197.
  - 4- (5) سوره بقره، آیه 128؛ سوره حج، آیات 29 و 32 و 33 و 34 و 36 و 37.
  - 5- (6) سوره بقره، آیه 126؛ سوره آل عمران، آیه 96؛ سوره شوری، آیه 7؛ سوره ابراهیم، آیه 37؛ سوره بلد، آیه 1.
  - 6- (7) سوره عنکبوت، آیه 67.
  - 7- (8) سوره بقره، آیات 144 و 149 و 150 و 191؛ سوره مائده، آیه 2؛ سوره حج، آیه 25؛ سوره اسراء، آیه 1.
  - 8- (9) سوره بقره، آیات 125 و 137 و 158؛ سوره آل عمران، آیات 96 و 97؛ سوره مائده، آیات 2 و 97؛ سوره حج، آیات 26 و 29 و 33؛ سوره ابراهیم، آیه 37؛ سوره قیش، آیه 3.
  - 9- (10) سوره بقره، آیات 198 و 203.
  - 10- (11) سوره بقره، آیه 158.
  - 11- (12) سوره بقره، آیه 203 و سوره حج، آیات 36 و 37.
  - 12- (13) سوره بقره، آیات 125 و 158 و سوره حج، آیات 26 و 29.
  - 13- (14) سوره بقره، آیات 189 و 197.
  - 14- (15) من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 368.

2. آن حضرت به شخص توانمندی که موفق به حضور در مراسم حج نشده بود فرمود: «به کوه ابوقبیس بنگر! اگر به اندازه این کوه طلای سرخ داشته باشی و آن را در راه خدا انفاق کنی، هرگز به پاداش حج گزاران نخواهی رسید».<sup>(1)</sup>

3. امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف فضای حج می فرماید:

خداوند حج خانه خود را بر شما واجب نمود؛ خانه ای که آن را قبله مردم قرار داد. مردم چونان تشنه کامان که وارد آبگاہ می شوند وارد آن می شوند و همانند کبوتران به آن پناه می برند. خدای سبحان کعبه را نشانه فروتنی آدمی در برابر بزرگی خود و اعتراف به عزت خویش قرار داد و از میان آفریدگان خود شنوایان و اطاعت کنندگانی را برگزید که دعوت او را اجابت کردند، و سخن او را تصدیق نمودند و در جاهایی قرار گرفتند که پیامبران بر آن مقام ایستاده اند. و چون فرشتگان گرد عرش، بر پای بندگی ایستادند، بر سودهای روز بازار عبادت هر دم فزودند و به هنگام تشریف، مغفرت او را از یکدیگر ربودند. خدا، کعبه را برای اسلام نشان و برای پناهندگان خانه امان ساخت. رفتن به سوی خانه را واجب گرداند، و حق آن را بشناساند، و بندگان را به زیارت آن فراخواند که فرمود:<sup>(2)</sup> «بر هر کس که تواند زیارت خانه، واجبی از سوی خدای بی نیاز است و آن که سر باز زند، خدا از جهانیان بی نیاز است».<sup>(3)</sup>

4. آن حضرت پیرامون فضیلت حج در جایی دیگر می فرماید:

... وَ حَجِّ الْبَيْتِ وَ اعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يَرْحَمَانِ الدَّنْبَ؛<sup>(4)</sup> و بهترین وسیله ای که سالکان برای رسیدن به خدا، بدان چنگ می زنند، ایمان به او و پیامبرش و جهاد در راه او و حج و عمره است، همانا این دو، فقر را از میان می برد و گناه را می زداید.

5. آن حضرت ضمن وصایای خود چنین فرمود: «والله أله في بيت ربكم...»؛<sup>(5)</sup> خدا را! خدا را! در حق خانه پروردگارتان آن را خالی مگذارید، چندانکه در این جهان ماندگارید».

ص: 430

1- (1) وسائل الشیعه، ج 11، صص 113-114.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 7.

3- (3) سوره آل عمران آیه 97.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 110، ص 107.

5- (5) همان، نامه 47، ص 321.

6. امام باقر علیه السلام هم فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ...»؛ (1) اسلام بر پنج پایه نهاده شده که یکی از آن پنج پایه «حج» است.
7. آن حضرت پیرامون جامعیت و سابقه کهن حج فرمود: «آدم علیه السلام هزار بار پیاده به سوی کعبه آمد که هفتصد بار آن برای گزاردن حج و سیصد مرتبه برای انجام عمره بوده است». (2)
8. امام صادق علیه السلام در پاسخ زراره که عرض کرد: من چهل سال است پیرامون حج از شما می پرسم و شما پاسخ می دهید، فرمود: «حج گزاردن دو هزار سال پیش از آدم مطرح بود و تو می خواهی مسائل آن ظرف چهل سال به پایان برسد». (3)
9. امام صادق علیه السلام پیرامون علت وجوب حج فرمود: «و خداوند در حج اجتماع مردم را از شرق و غرب قرار داد تا یکدیگر را بشناسند... و به آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و اخبار او پی برند تا یادآوری شود و به فراموشی سپرده نشود». (4)
10. آن حضرت در پاسخ شخصی که از مردم نقل کرد کسی که حج واجب خود را به جا آورده، اگر در سال های بعد به جای حج، صدقه و صله دهد برای او بهتر است فرمود: «دروغ گفتند؛ اگر مردم چنین کنند این خانه تعطیل می شود؛ حال آنکه خدای سبحان کعبه را برای قیام و قوام مردم قرار داد». (5)
- به هر روی، حج مایه و اساس دین و دنیای مردم است (6) و تا کعبه، قائم و پابرجاست دین خدا پابرجا خواهد ماند. امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ». (7)
- حج، میهمانی خداوند است و حج گزاران، همانند روزه داران میهمان خدای رحمان اند.
- امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: «إِنَّ ضَيْفَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلٌ حَجَّ وَاعْتَمَرَ فَهُوَ ضَيْفُ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ». (8)

ص: 431

- 
- 1- (1) الكافي، ج 2، ص 18-19.
- 2- (2) وسائل الشيعه، ج 11، صص 128 و 132.
- 3- (3) همان، ص 12.
- 4- (4) همان، ص 14 و ج 27، ص 97.
- 5- (5) همان، ج 11، ص 22؛ علل الشرايع، ج 2، ص 456.
- 6- (6) همان، ج 11، ص 60.
- 7- (7) همان، ص 21.
- 8- (8) همان، ج 14، ص 586.

و نیز آن حضرت فرمود: «... وَالْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ فَهَمَّا وَفَدَّ اللَّهُ وَ حَقَّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ وَفْدَهُ» (1).

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در پاسخ این پرسش که چرا روزه در ایام تشریق (2) بر حج گزاران حرام است فرمود: «لِأَنَّ الْقَوْمَ رُؤَاؤُ اللَّهِ وَ هُمْ فِي ضِيَاغَتِهِ وَ لَا يَجْمَلُ بِمُضِيْفٍ أَنْ يُصَوْمَ أَضْيَافَهُ» (3).

مردم زائران خدا هستند و آنان در میهمانی خدا می باشند زیرا نیست که میزبان میهمان را به روزه وادارد. البته زائرانی بر سفره حج میهمان اند و خدای سبحان خلیل و ذیححش را فرمان می دهد تا کعبه را بیارایند و طاهر سازند، برای ضیافت راکعان و ساجدانی که خدا سیمای آنان را در قرآن چنین ترسیم کرده که: آنان کسانی اند که با رسول خدایند و همراه با رکوع و سجود خویش، تبر بت شکن ابراهیم را بر دوش گذاشته و علیه کفر و نفاق به پاخاسته اند، و نیز رود مهربانی آنان نسبت به مسلمانان محروم جاری و جانشان لبریز از محبت به آنان است (4).

### آفاق عرشی

کعبه، مظهر تجلی اسمای حسنای الهی است، (فیه آیاتٌ بَیِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ) (5).

پس در آن خانه، نشانه های ربوبیت الهی آشکار و فریضه الهی حج، با احکام و حکمت هایش، دریای بیکران فیض و رحمت الهی است.

در نیایش های ماه رمضان، یکی از درخواست های مکرری که از ساحت قدس الهی تقاضا می گردد تشریف به حج است. شاید بتوان گفت یکی از اسرار نهفته در ماه رمضان آمادگی برای انجام این فریضه الهی است تا بندگان به اسرار نهان این واجب الهی نائل شوند و از طریق کعبه به بصیرت جان برسند. بنابراین مکانت های قدسی مکه، حرم و مسجدالحرام، عرفات و مشعر امری معلوم است، چرا که هر یک چشمه های فیض رحمت و اسعه حق تعالی هستند.

ص: 432

1- (1) همان، ج 4، ص 116.

2- (2) روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذیحجه را ایام تشریق گویند.

3- (3) همان، ج 11، صص 225-226.

4- (4) ر. ک: آیه 29 سوره فتح.

5- (5) سوره آل عمران، آیه 97.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حجه الوداع، هنگام وقوف در عرفات نزدیک غروب خورشید فرمود: «پروردگارتان در این روز بر شما منت نهاد و نیکوکاران را آمرزید و او را شفیع بدکاران قرار داد، پس در حالی که آمرزیده شده اید به سوی «مشعرالحرام» کوچ کنید». (1)

به پاس همین نورانیت و عظمت فریضه حج است که امام صادق علیه السلام به عیسی بن منصور فرمود: «یا عیسی اِنِّی اَحِبُّ اَنْ یَرَاکَ اللّٰه... (2) ای عیسی دوست دارم که خداوند تو را مابین یک حج تا حج دیگر، در حال آماده ساختن مقدمات حج ببیند».

همچنین آن حضرت به آنانی که مانع از رفتن برادر دینی خود به حج می شوند، هشدار می دهد که افزون بر آنچه برای او در آخرت ذخیره شده در دنیا نیز به مصیبت گرفتار می آید. (3)

زمان نیز در پرتو این فریضه بزرگ و احکام و اسرارش، به فروغی خاص مزین گردیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَا مِنْ اَیَّامٍ اَزْکٰی عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالٰی وَ لَا اَعْظَمُ اَجْرًا مِنْ خَیْرِ فِی عَشْرِ الْاَضْحٰی؛ (4) روزهای دهه نخست ذیحجه، پاکترین و بار ارزشترین روزها نزد خداست».

به هر روی، فریضه حج با آن اماکن قدسی اش، این عبادت را ممتاز ساخته و آفتاب قدس و ملکوتی اش از افق های تابناکی ساطع است. البته افق اعلاّی حج، مقام تجلی بندگی و زلال محبت و رود عشقی است که از جان حاجی جاری می گردد و جلوه بندگی او فرش و عرش خدا را روشن می سازد.

### تجلی بندگی

اذان ابراهیمی که در تابش وحی این چنین درخشید (وَ اذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ... (5) جان های مستعد کمال را شیدا و حیران خود کرده و لبریز از دلدادگی به ساحت معبود خود نموده است. این فراخوان بزرگ، مؤمنان را با شوق برای لقا و نوشیدن شهد وصال، به

ص: 433

1- (1) وسائل الشیعه، ج 11، ص 95.

2- (2) همان، ص 138.

3- (3) همان، ج 11، ص 138.

4- (4) همان، ج 14، ص 273.

حجاز عشق و میقات بندگی می کشاند، او با احرام و طنین «لیبیک» او را به حرم الهی و بلد امن مکه می برد. سپس او را به طواف یار و به زمزم و صفا می رساند و در عرفان عرفات مستغرق می کند، آنگاه در شب روشن مشعر، طلوع بدون غروب خورشید حق را می نمایاند.

بعد از آن، او را به منای عشق می برد تا در مسلخ آرزوها، دوستی غیر خدا را ذبح و شیطان و نفس سرکش را رمی کند، و آن گاه که در این کوثر نور خالص گردید، او را واصل می کند و به درون کعبه می خواند، تا خدای تعالی خود به کعبه دل او درآید که: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ» (1). سرانجام نیز او را به محضر دوستان خود بار می دهد و نهال محبت و مودت اهل بیت علیهم السلام را در جان او غرس می کند. (2)

امام صادق علیه السلام پیرامون برخی از اسرار حج فرمود:

... ثُمَّ اغْسِلْ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصِ دُئُوبَكَ، وَالْبَسْ كِسْوَةَ الصِّلَةِ وَالصَّفَا وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ، وَأَحْرِمِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...؛ سپس با آب خالص توبه گناهان خود را بشوی و جامه صدق و صفا و خضوع و خشوع در بر کن و از هر آنچه که تو را از یاد خداوند مانع است، و از اطاعت او باز می دارد، دوری کن و لبیک گو؛ بدین معنا که خدا را پاسخی بی آایش و پاک دادی، چنان که به ریسمان استوار او چنگ زدی. سپس با پای قلب خویش همراه با کروبیان به گرد عرش طواف کن، همچون طواف خویش با مسلمانان بر گرد کعبه، و به قصد فرار از هوا و دوری از همه پلیدی ها با تمام نیرو و توان خویش هروله کن.

آن گاه از غفلت و لغزش های خود با رفتن به منا، برون آی و آنچه را بر تو روا و حلال نیست و سزاوار آن نیستی آرزو مکن، و در عرفات به خطاهای خویش اعتراف کن. در مزدلفه، پیمان خویش را به یگانگی خداوند تجدید کن و به او تقرّب جو، و از او پروا بدار، با صعود بر کوه، با بال روح خویش به ملاء اعلیٰ فراز آی، و به هنگام قربانی کردن، گلوی آمال و آرزوها را ببر و هنگام سنگ زدن به جمرات، شهوات و پلیدی ها را رمی کن، و با تراشیدن موی خویش خود را از عیب های آشکار و نهان پیرایش کن.

ص: 434

1- (1) جامع الاخبار، ص 185؛ بحار الانوار، ج 67، ص 25.

2- (2) ر. ک: جرعه ای از صهبای حج، آیت الله جوادی آملی، ص 11.

سپس با ورود به حرم، در حرم امن خدا گام نه، و کعبه را زیارت کن؛ در حالی که صاحب آن را بزرگ می داری و به جلال و قدرت او آگاهی. حجرالاسود را به نشان خشنودی از زیارتش و سرافکننده در برابر عظمت و عزتش، استلام کن؛ و با طواف وداع، با هر آنچه جز اوست بدرود گوی، و با وقوف خویش بر کوه صفا روح خود را برای دیدار خدا، در روزی که دیدارش خواهی کرد پیراسته ساز؛ و در کوه مروه با پیراستگی از گناهان، نسبت به خداوند صاحب مروت باش...

بدانکه خداوند، حج را واجب فرمود و از مجموعه عبادات و طاعات، آن را با اضافه به نام خود ویژه ساخت، و در خلال مناسک، سنتی برای پیامبر خود تشریح نکرد مگر برای آمادگی و اینکه نمایشی از مرگ و قبر و بعث و قیامت را آشکار نماید... (1)

### حج، وحی مجسم

حج، فریضه ای است که مناسک آن با وحی تجلی یافته است، چون پیامبران علیهم السلام مناسک آن را از امین وحی، جبرئیل فرا گرفتند. (2)

حضرت ابراهیم پس از بنای کعبه، از خدای سبحان خواست تا چگونگی عبادت در آن خانه را به وی نشان دهد:

(وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ). (3)

از این رو جبرئیل به محضر آن بزرگوار رسید و در محضر او اعمال را انجام داد و مناسک را به صورت عینی به او نشان داد و حضرت ابراهیم آن اعمال را تکرار کرد. البته، پیش از ابراهیم علیه السلام جبرئیل بر آدم علیه السلام برای تبیین مناسک حج، ظاهر شده بود.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ جِبْرَائِيلَ إِلَى آدَمَ فَقَالَ... إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ لِأَعَلِّمَكَ الْمَنَاسِكَ...» (4).

ص: 435

1- (1) بحار الانوار، ج 96، ص 124.

2- (2) جرعه ای از صهبای حج، ص 50.

3- (3) سوره بقره، آیه 128.

4- (4) وسائل الشیعه، ج 11، ص 226.



آن حضرت در حدیثی دیگر می فرماید:

با پدرم طواف می کردم. چون به حجر رسید با دستش آن را مسح کرد و بوسید و چون به رکن یمانی رسید آن را در بر گرفت. پرسیدم: فدایت شوم! حجر الاسود را با دست مسح می کنی و رکن یمانی را در آغوش می گیری؟ پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه نزد رکن یمانی می آمدم جبرئیل را نظاره می کردم که در آمدن به سوی آن بر من سبقت گرفته و آن را در بر گرفته است. (1)

پس طبق این حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز مناسک را از جبرئیل آموخت.

اکنون که روشن گردید که حج نماد و نمایشی از وحی مجسم است، چون وحی و کتاب خدا را باطن و ظاهری است؛ «إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا» (2)، بنابراین فریضه حج، ظاهری دارد که مردم بدان معرفت دارند، و باطنی ژرف که تنها شاهدان و عارفان آن را با «قلب» خویش می یابند.

حج، چون سایر موجودات، جلوه ای از خزاین غیب الهی است و از آن مقام نازل گردیده است: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) 3

البته نزول حج، از خزائن غیب، چون نزول باران از ابر نیست که مستلزم نابودی و تهی شدن ابر از باران گردد، بلکه به گونه تجلی و تابش است و چون فروغ علم عالم است که از سرچشمه، هیچ چیزی کاسته نمی گردد.

همه موجودات جهان ماده ای اصلی دارند که نزد خداوند محفوظ است و طبق هندسه ای خاص از آن اصل فرو فرستاده شده اند و آنچه فرو فرستاده شده، نشانه و آینه حضرت حق است، آن گونه که خدای متعال حمد می گردد. (3) «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ». (4)

به هر روی، در حج و عمره اسرار و رموزی است که جز برای زائران خاص که صاحب خانه را در آینه جان و بصیرت قلب زیارت کرده و به دیدار رب البیت و شهود آیات آفاقی

ص: 436

1- (1) همان، ج 13، ص 338.

2- (2) المحاسن، برقی، ج 1، ص 270، ح 26.

3- (4) جرعه ای از صهبای حج، ص 108.

4- (5) نهج البلاغه، خطبه 108، ص 100.

و انفسی آن و امتثال حج ابراهیمی و عمره ناب حسینی علیه السلام نائل گشته اند، مکشوف نمی گردد. آن بندگان مُخْلِص و ذوات مقدس بودند که بر این محراب بلند بندگی، اذان عبودیت گفتند و در بحر بیکران اسرار الهی حج شناور شدند، و بر افق اعلائی آن درخشیدند.

### حج، توحید مجسم

خلوص در همه عبادات معتبر است، ولی تجلی آن در برخی از عبادات نمایان تر، و طرد شرک در آن آشکارتر است. حج از جمله عباداتی است که در حقیقت توحید مجسم، و از آغاز تا انجامش نمونه ای از توحید ناب است، به همین دلیل ترک حج، کفر قلمداد شده است. (1)

معنای تجلی توحید، از افق برین حج بدین معناست که از مناسک و افعال حج فقط فروغ یگانه پرستی فروزان است. از طرفی حج در سیر صعودی خود به خدا می رسد و توحید در سیر نزولی خود به حج مبدل می گردد.

حج، سیر به سوی خدا و رفتن برای دیدار او و تلاش برای نزدیکی به خداست. همچنین روشن است که بنده جز با آراستگی به توحید دائم و پیراستگی از شرک جلی و خفی به مولای خود تقرب نمی جوید. به همین دلیل، رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر حج پس از آمادگی برای حرکت فرمود: «هَذِهِ حَجَّةٌ لَا رِيَاءَ فِيهَا وَلَا سُمْعَةَ» و در ادامه فرمود: «هر کس در توشه حج وی چیزی حرامی باشد خداوند حج او را نخواهد پذیرفت». (2)

### حج تجلی معاد

حج با مناسک و مشاعرش، معاد مجسم و حکایتگر روز رستاخیز است، زیرا نمایشگاهی از یگانگی و همدلی، همرنگی و هم آوایی است. در حج، مردم به یک ندا پاسخ می گویند و یک فرمان و فریاد را اجابت می کنند و جز واحد مهربان، کسی بر آنها فرمان نمی راند.

اینک جلوه هایی از آن تجلی را برمی شماریم:

1. پوشیدن لباس احرام، که جامه ای چون کفن است؛

ص: 437

---

1- (1) سوره آل عمران، آیه 97.

2- (2) جرعه ای از صهبای حج، صص 49-50.

2. دیدن نشانه های روشن خدا که در دیار خود برایشان پنهان بود؛

3. اعتراف مردم به گناهان؛

4. امنیت؛

5. تذلل و فروتنی حج گزاران برای خدا؛

6. در امان و آرامش بودن؛

7. گرد آمدن حج گزاران در میقات و موافق؛

8. مشغول بودن به خود؛

9. فراز از غیر خدا به سوی خدا؛

10. برهنه بودن از پوشاک و مظاهر زندگی؛

11. پیراستگی از زیور و زینت های دنیوی.

### حج نمایشی از اقتدار اسلام

چنانکه بیان گردید حج، تجلی گاه اصول عقاید و معارف بلند و آسمانی دین است. پس این فریضه بزرگ، مشرق تابانی از عزت و اقتدار اسلامی و نمایشی از وحدت و هماهنگی مسلمانان است.

امت اسلامی در یک همایش عبادی - سیاسی، چون جویبارهای نور از جای جای جهان اسلام به هم می پیوندند، و رود موج و لبریز از نور و عشق و مهربانی را جاری می کنند، و آنگاه شکوه امت اسلامی را در سرزمین عرفات و مشعر و منا و کنار بیت الله متجلی می سازند.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

فَجَعَلَ فِيهِ الْإِجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ لِيَتَعَارَفُوا وَلِيَتَنَزَعَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَ التَّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَلِيَتُنْفَعَ بِذَلِكَ الْمُكَارَى وَالْجَمَالَ وَلِيَتُعْرَفَ آثَارُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُعْرَفَ أَخْبَارُهُ وَيَذَكَّرَ وَلَا يُنْسَى؛ (1)

آری خدا حج را قرار داد تا در پرتو این فریضه، امت اسلامی از شرق و غرب اجتماع کنند، مشکلات و مسائل یکدیگر را بدانند، با هم هماهنگ گردند،



همسان، همسو، همتا، همخو، هماهنگ و همراه گردند، و توطئه های دشمنان را دانسته و نقش بر آب کنند.

حج تکریم و زیارت کعبه است و کعبه، محور و کانون وحدت و اتحاد اسلامی است. اگر چه از نگاه و منظر ملکوتی، هر کس به هر سمتی که نظر کند، به سوی خداوند سبحان رو کرده است: (وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) 1 لیکن در اقلیم طبیعت و تجسم عینی، خدای سبحان کعبه را برای وحدت جهان آفرید تا همگان با عنایت به اصول ارزشمند توحید، به او توجه کنند. آنجاست که قبله و مطاف عالمیان است تا مسلمانان از دور و نزدیک در کنار این محور وحدت بخش گرد هم آیند، و در آنجا با یکدیگر آشنا و متحد شده، با طرح و حل مسائل علمی و عملی و مشکلات سیاسی و اجتماعی روابط آنان تحکیم شود. (1)

## کانون قیام

از سوی دیگر، کعبه محور قیام و مقاومت و پایداری انسان هاست؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

(جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ) 3 .

محور اصلی دین، قیام و جهاد است (2) و تکیه گام این قیام و جهاد رو آوردن به سوی معبود و محبوب است که آن هم در آینه کعبه می درخشد. از همین منظر امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ» (3) تا کعبه برپاست دین نیز پایدار است خداوند کعبه را در مرکز زمین نهاد، تا قبله گاه شرق و غرب باشد». (4)

حیات کعبه، حیات دینی است و جامعه نیز با دین زنده است. بنابراین خرابی و انهدام کعبه، ویرانی و نابودی دین است و با مرگ دین، روح جامعه می میرد. بنابراین کعبه به منزله ستون فقرات جامعه اسلامی است؛ همان گونه که قوت و قدرت، ستون فقرات انسان را نیرومند می سازد و اگر ستون فقرات و کمر بشکند، قیام و حرکت ممکن نخواهد بود.

ص: 439

1- (2) جرعه ای از صهبای حج، صص 124-125.

2- (4) سوره حدید، آیه 25.

3- (5) وسائل الشیعه، ج 11، ص 21.

4- (6) همان، ج 13، صص 241-242.

«اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ فَلَا يَخْلُو مِنْكُمْ مَا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تُنَاطِرُوا!» (1) خدا را! خدا را! در حق، خانه پروردگارتان، آن را خالی نگذارید چندان که در این جهان ماندگارید، که اگر حرمت آن را نگاه ندارید به عذاب خدا گرفتار آید».

بر این اساس، ترک خانه خدا و وانهادن آن، عذاب بزرگ نابودی و اضمحلال جامعه اسلامی را فراهم می کند. به همین دلیل، اگر زمانی فرا رسد که مردم نتوانند یا نخواهند به مکه روند و فریضه حج تعطیل گردد، بر رهبر و پیشوای مسلمانان واجب است که برخی را با هزینه بیت المال به حج بفرستد و آن گروه که توان مالی دارند و به حج نمی روند، وادار به اقامه این فریضه نماید. (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام به فرماندار مکه دستور می دهد که: «أَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ» (3). رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب اهمیت اصل برپایی مراسم حج فرمود: «هر کس خواهان دنیا و آخرت است باید این خانه (کعبه) را قصد کند و او را امام و مقتدای خویش قرار دهد و در جست و جوی آن روانه شود؛ مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ فَلْيُؤَمِّمْ هَذَا الْبَيْتَ. (4) بنابراین تجلی گاه این امامت و پیشوایی کعبه، برپایی نماز و حج است.

کعبه، تجلی گاه قیام است، رسول خدا صلی الله علیه و آله بعثت و قیام به رسالت خویش را از کنار آن آغاز می کند و نیز خورشید قیام و انقلاب امام زمان علیه السلام بر افق کعبه تجلی می کند:

إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا خَرَجَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، فَيَسْتَقْبِلُ الْكَعْبَةَ وَيَجْعَلُ ظَهْرَهُ إِلَى الْمَقَامِ ثُمَّ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ يَقُومُ فَيَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ...؛ (5) به تحقیق آن گاه که امام زمان (عج) رخ از پس پرده غیبت نمایان سازد وارد مسجدالحرام گردیده، کعبه را پیش رو و مقام را پشت سر قرار داده دو رکعت نماز می خواند آنگاه می فرماید: ای مردم جهان «انا بقیه الله» و پیام رستاخیز بزرگ و انقلاب آسمانی خود را اعلام می دارد.

ص: 440

1- (1) نهج البلاغه، نامه 47، ص 321.

2- (2) وسائل الشیعه، ج 11، صص 23-24.

3- (3) نهج البلاغه، نامه 67، ص 351.

4- (4) وسائل الشیعه، ج 11، ص 151.

5- (5) بحار الانوار، ج 51، ص 59.

کعبه، بنایی است عتیق که خدایش می فرماید:

(وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ) 1

همچنین می فرماید:

(ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ) 2.

در گستره تاریخ بنای کعبه، دست سلطه ملکی بر آن قرار نگرفته، و پیوسته از تطاول طاغوتیان و تناول مالکان و تداول دولتمردان مصون مانده، و همیشه از قید سلطه و مالکیت بشری و اختصاص به شخص، قوم و نژاد، دولت و حکومت، عتیق و آزاد بوده است.

ابراهیم علیه السلام نیز چون آن را به فرمان خدا ساخت، مالک آن نشد، بلکه او و ذبیحش اسماعیل، خادم کعبه شدند:

(وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) 3.

براین اساس خداوند متعال کعبه را خانه خود نامید: (بَيْتِي) و بنیانگذار آن نیز آن را خانه خدا دانست:

(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ) 4.

به هر روی، کعبه خانه آزادی و آزادگی است و طواف بر گرد چنین بنایی درس آزادی و حریت می دهد و انسان را از هر بردگی، جز بندگی خدای سبحان می رهاند و این بندگی اوج سرافرازی است.

زیارت حقیقی این خانه، از دو سو غبار بردگی را از چهره انسان می زداید:

نخست، بردگی هوا و هوس، شهوت و غضب، و حرص و آز، چون جز آزادگان رسته از بند هواهای سرکش، روی دل و روح خود را به سوی کعبه نمی کنند، و چنین نگرشی به کعبه، انسان را فرشته خو کرده، او را از شهوت و غضب و رذایل اخلاقی پیراسته می سازد.

از سوی دیگر، بردگی با طواف بر مدار آزادگی سازگار نیست، و جز کسانی که خود را از چنگ قدرت زورمداران رهانیده اند بر گرد این خانه، طواف راستین نکنند.

فروغ آزادی این بیت، (کعبه) جان ها را روشن می کند و کسی که در پرتو این فروغ، نورانی شد، کسی را به بردگی و بندگی نمی گیرد؛ همان گونه که خود نیز بنده کسی جز خدا نمی گردد. (1)

فرهنگ حج، فرهنگ مساوات و برابری است که فراخوان و اذان آن از سوی ابراهیم علیه السلام برای همه جهانیان است:

(وَ اُذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ) 2

به همین دلیل شهری و روستایی، متمدن و صحرانشین، دور و نزدیک، غابر و قادم، همه باید همسان و همتای هم از آن بهره مند شوند:

(الَّذِي جَعَلْنَا لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ) 3 .

این خانه، مرجع و مایه آرامش و امان همه انسان هاست، و در کنار آن، جان ها شاهد وصال نوشیده، از زمزم عشق سیراب می گردند، و به آرامش می رسند؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید:

(وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ اَمْنًا) 4

(به یاد آر هنگامی که ما خانه کعبه را مقام امن و مرجع امر دین مردم قرار دادیم).

### حج، افق برین برائت و دوستی

همه پیامبران مبعوث شدند تا بر هرم بلند توحید، کرکس شرک پر نکشد و در حرم والای یکتاپرستی، شیطان احرام نبندد، از این رو کعبه و زیارت آن، محور پرهیزکاری و فریاد و پرخاش در برابر طاغوت است.

ص: 442



چون هیچ کمالی برتر از رسیدن به توحید ناب نیست و رسیدن به توحید خالص، بدون نزاهت و تبری کامل از هرگونه شرک و الحاد و برائت از هر مشرک و ملحدی ممکن نیست، بدین سبب خدای متعال کعبه را محور و کانون انزجار و برائت از هر تباهی دانسته است.

ابراهیم علیه السلام با فراخوان عمومی، همگان را از شرق و غرب و دور و نزدیک به زیارت کعبه فرا می خواند، و زمینه اذان خاص و ناب محمدی صلی الله علیه و آله را فراهم می کند:

(وَ أَذَانَ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ) 1 .

بدین ترتیب و با این اعلام خاص، هدف نهایی از توحید، یعنی رسیدن به توحید، به دور از هرگونه پیرایه شرک را اعلام می نماید. البته اعلام رسول خدا صلی الله علیه و آله یک حرکت بالنده است، به همین دلیل تا مشرک و فرهنگ شرک در جهان هست، اعلام تبری و بیزاری از مشرکان از مهم ترین وظایف حج است. (1)

حج، عبادت ممتازی است که با سیاست آمیخته است. حضور افشار گوناگون مردم جهان، موقعیت مناسبی است تا آفاق این عبادت در آن انبوه جمعیت، به خوبی تجلی کند. بر این اساس حج، عبادتی است که تجلی توحید و طرد هرگونه شرک و پلیدی است؛ عبادتی که ترجمان حقیقت «لا-إله إلا الله» است، و پیام آن نه گفتن بر همه مظاهر شرک؛ عبادتی که طلیعه آن با تلبیه آغاز می گردد، لیکنی که بیان توحید و تجلی آن است؛ عبادتی که در آن شیطان رمی می گردد. پس می توان گفت که این عبادت بهترین مظهر برائت از هرگونه پلیدی و شرک و نفاق است.

از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان وحی، علی علیه السلام را مأمور کرد تا از مشرکان اعلام تبری کند تا مرز توحید، از شرک و نفاق جدا شود و صفوف مسلمانان از مشرکان ممتاز گردد و این یعنی بروز و ظهور چهره سیاسی - عبادی حج.

امروز نیز بر همه مسلمانان و به خصوص حج گزاران است که برای تطهیر کعبه مقدس از دست اشرار، ابراز انزجار کنند، و فریاد قطع دست تولیت طاغوتیان را در سرزمین حج طنین افکن سازند.

ص: 443

«أَمَّا إِنَّ قَائِمَنَا لَوْ قَدْ قَامَ...؛ آگاه باشید اگر قائم ما قیام کرده بود ایشان را می گرفت و دست آنان را قطع می کرد و در کوی و برزن آنان را می گردانید و می فرمود اینان دزدان خدا هستند»<sup>(1)</sup>.

امروز بر امت اسلامی است که خانه خدای سبحان را از هر پلیدی و زشتی پاکیزه سازند. البته منظور مشرک اسمی نیست، چون در حجاز کنونی مشرک اسمی وجود ندارد، ولی مشرک وصفی و آنان که به فرهنگ شرک آلوده اند، و به جای هبل و عزی، به مظاهر مدرن آن روی آورده، و آنان را ستایش می کنند وجود دارد. بنابراین برائت، اعلان انزجار از تفکر شرک آلود و تمدن باطل شرک زدگان و استعمار ظالمانه ملحدان و استعباد بی رحمانه مستکبران و استعمار سامری گونه اسرائیلیان و استضعاف مکارانه ابرقدرت هاست، و مهم ترین تجلی گاه این مقصود عالی و قلّه این نهضت جهانی، حج است که هجرت به سوی خداست و مردم برای انجام آن از نقاط مختلف جهان به سوی آن می آیند.<sup>(2)</sup>

### حج، مکتب ولایت و دوستی

حج آفتاب نمایان دوستی و محبت به خدا و اولیای اوست. حج بدون «ولایت» و آهنگ کعبه، بدون «امامت» و حضور در عرفات، بدون «معرفت امام» تلاشی بی حاصل است و سودی نخواهد داشت. حج اگرچه یکی از مبانی قویم اسلام است، ولی به هر حال، ولایت، رکن استوار اسلام است:<sup>(3)</sup> «وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»<sup>(4)</sup>، بنابراین حج مرتبه ولایت نیست بلکه ولایت، روح حج است و شئون این فریضه با ولایت پیوندی ناگسستنی دارد. کعبه که فروغ قدسش سایر اماکن را قداست بخشیده به محاذی بیت معمور است و بیت معمور برابر عرش خداست.

بیت معمور برای این بنا گردید تا فرشتگانی که مقام انسان کامل را به خلافت نشناختند و تسبیح خویش را راز شایستگی خود برای خلیفه الهی دانستند، بر گرد آن طواف

ص: 444

1- (1) وسائل الشیعه، ج 13، ص 252.

2- (2) جرعه ای از صهبای حج، صص 70-71.

3- (3) همان، ص 55.

4- (4) کافی، ج 2، ص 18.

کنند و با این طواف، غبار نقص از خود بزدایند. ساختمان کعبه نیز برای طواف طائفین بدان جهت است تا به مقام شامخ انسان کامل و خلیفه عصر خویش آگاه گردند و از شهد وصال به معرفت امام بهره مند شوند.

به همین دلیل، نگاه عارفانه و هماهنگ با ولایت به کعبه، مایه غفران و رهایی از اندوه دنیا و آخرت است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ بِمَعْرِفَةٍ، فَعَرَفَ مِنْ حَقِّهَا وَ حُرْمَتِهَا مِثْلَ الَّذِي عَرَفَ مِنْ حَقِّهَا وَ حُرْمَتِهَا غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ وَ كَفَاهُ هَمَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ كَسَى كَهْ بِا مَعْرِفَتِ بَه كَعْبَه نَظَر كَنَد، وَ حَق وَ حَرْمَت مَ ا رَ نِيز چُون حَق وَ حَرْمَت كَعْبَه بَشِنَاسَد خَدَاوَنَد كَنَاهَانَش رَا بِيخَشَد وَ كَرَفَتَارِي هَاي دَنِيَا وَ آخِرَت اَو رَا كَفَايَت كَنَد»<sup>(1)</sup>.

براین اساس، حرمت کعبه به احترام ولایت است و آنکه امام خود را نشناسد و بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است، ولو گرد کعبه هم طواف کند.

امام باقر علیه السلام فرمود: «أَتَرَى هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُلَبُّونَ، وَاللَّهِ لِأَصْوَاتِهِمْ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَصْوَاتِ الْحَمِيرِ»<sup>(2)</sup>. آری، طبق بیان آن حضرت صوت لیبیک گویانی که امام خویش را نشناسند نزد خدا از صدای حمار پست تر است.

امام باقر علیه السلام در حدیثی دیگر می فرماید: «هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ» در زمان جاهلیت نیز گرد کعبه طواف می کردند، ولی رهبر و پیشوای آنان طاغوت و بت بود. اسلام این حرکت را هدفمند نمود و افقی برین فرا روی آن گشود و هدف از این طواف را تبیین نمود. آن حضرت فرمود: «إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّهَمُوا وَلَا يَتَّهَمُونَ وَ مَوَدَّتْهُمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ»<sup>(3)</sup>.

طبق این حدیث، امام فرموده مردم باید بیایند و اطراف کعبه بگردند و پس از آن نزد ما بیایند و نصرت و محبت خویش را اعلام کنند؛ پس هدف و آرمان بلند حج و طواف خانه خدا همین مطلب است و این است استجابت و قبولی دعای ابراهیم علیه السلام؛ آن گاه که از خدای متعال طلب کرد:

ص: 445

1- (1) وسائل الشیعه، ج 13، ص 264.

2- (2) همان، ج 12، ص 389.

3- (3) بحار الانوار، ج 65، ص 87؛ تفسیر عباسی، ج 2، ص 234.

طبق این آیه حضرت ابراهیم علیه السلام چنین دعا می کند: بارخدا یا دل های مردمان را به سوی ذریه ام مایل گردان.

اینکه امام باقر علیه السلام فرمود: «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ»؛ کمال و تمامیت حج به آن است که پس از طواف، نزد امام خود آید، عرضه ولایت و اعلام وفاداری و فداکاری نماید، ترجمانی از این آیه است:

(الْيَوْمَ بَيَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اٰخِشُوْنَ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا) 2.

و «بیت الله» و «ولایت الله» که از مشکات جمال نبی و ولی فروزان می گردد یک حقیقت برین ملکوتی است، و یک آفتاب است که از دو مشرق تجلی کرده است.

پس ابراز و اعلام محبت و فرمانبری نسبت به امام، ابراز و اعلام فرمانبری و محبت به خدای سبحان است. اگر امام سجاد علیه السلام در مسجد جامع دمشق در خلال معرفی خود می فرماید: «... أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَ الصَّفَا» (1) پرده از این راز برمی دارد.

به قول ناصر خسرو:

اگر فضل رسول از رکن و زمزم جمله برخیزد

یکی سنگی بود رکن و یکی شوراب چه زمزم (2)

مردمی که از دور و نزدیک به خانه خدا مشرف می شوند، همزمان که با بدن دور «کعبه گل» طواف می کنند، با جان به دور «کعبه دل» و حرم ولای اهل بیت طواف می نمایند.

### حج در عرصه ملک و ملکوت

در افق مُلک، با برگزاری مراسم حج نمایشی از شکوه، عظمت و اقتدار اسلامی پدید می آید؛ دریایی با موج های سهمگین و خروشان که می تواند بنیان ستم و ظلم را از جهان

ص: 446

1- (3) بحار الانوار، ج 45، صص 137-138.

2- (4) دیوان ناصر خسرو، قصیده شماره 152؛ جرعه ای از صهبای حج، ص 134.

برکنند؛ دریایی موج از عطر بندگی خدا. اما حج در افق ملکوت تواضع و فروتنی به ساحت عظمت خداوند متعال است. در این باره امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

جَعَلَهُ اللهُ بِحَانِهِ عَلَامَةً لِّتَوَاضِعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ، وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ، وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ...؛ (1) خداوند آن را نشان تواضع و فروتنی در برابر عظمت و اعتراف به عزت او قرار داد. از آفریدگانش آن را گزید که چون دعوت او شنید گوش داد و به جان دل آن را خرید. این گروه به راه افتادند و پا بر جای پای پیامبران نهادند و چون فرشتگان گرد عرش، بر پای بندگی ایستادند.

بر سودهای روز بازار عبادت هر دم افزودند و به هنگام تشریف، مغفرت او را از یکدیگر ربودند. خدا کعبه را برای اسلام نشان و برای پناهندگان خانه امان ساخت.

باطن این فریضه بزرگ، احرام جان، و طواف قلب گرد کعبه ای است که مقابل بیت معمور است و بیت معمور در برابر عرش خداست و طواف کنندگان آن، فرشتگان خدا هستند تا گناهشان نسبت به ندانستن قدر انسان کامل بخشیده شود؛ آنگاه که با لحن اعتراض گفتند:

(وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) 2

پس عرفان نسبت به مقام انسان کامل، رمز و راز طواف بر گرد کعبه محبوب است. طواف بر گرد حریم محبوب، بازتابشی از عشق و محبت به ساحت محبوب است. طواف، تجلی ولایت و دوستی است، دوستی با خدا و عشق به ساحت او و ابراز علاقه و فرمانبری از اولیای او، ولی افسوس باید زمزمه کرد کجاست طواف فرشته خصالان، و کجایند طواف کنندگان عارف به مقام امام و امامت؟

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید معشوق همینجاست بیایید بیایید

معشوق تو همسایه دیوار به دیوار در بادیه سرگشته شما در چه هوایید

گر صورت بی صورت معشوق ببیند هم خارج و هم خانه و هم کعبه شما

ص: 447

ده بار از آن راه بدان خانه برفتید یکبار از این خانه برین بام برآید

آن خانه لطیف است نشان هاش بگفتید از خواجه آن خانه نشانی بنمایید

یک دسته گل کو، اگر آن باغ بدیدیت یک گوهر جان کو اگر از بحر خداید

با این همه آن رنج شما گنج شما باد افسوس که بر گنج شما پرده شما [\(1\)](#)

### اماکن قدسی حج

کعبه، تجلی عرش خدا و محاذی «بیت المعمور» است و بیت المعمور برابر عرش خدا قرار دارد. عرش خدا دارای چهار رکن است، و بر هر رکن آن یکی از کلماتی که اساس و بنیان اسلام است قرار دارد: «سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله، و الله اکبر». [\(2\)](#) امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسشگری که پرسید: لِمَ سُمِّيتِ الكعبه؟ فرمود: «لِأَنَّهَا مَرَبَّعَةٌ»؛ آری کعبه است چون چهار رکن دارد و بیت المعمور، و عرش الرحمن نیز دارای چهار رکن اند.

کعبه، مظهر سرّ خدای بزرگ است و تابناک ترین نشان فاخرش همان که فرمود: «بیتی»، یعنی خانه من است. ورود به کعبه، ورود در رحمت بیکران خداست و خروج از آن، برون رفت از گناهان است، و چنین کسی در باقیمانده عمر خویش مصون بوده و از گناهان گذشته آمرزیده شده است: «الدُّخُولُ فِيهَا دُخُولٌ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَ الْخُرُوجُ مِنْهَا خُرُوجٌ مِنَ الذُّنُوبِ، مَعْصُومٌ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ، مَغْفُورٌ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِهِ». [\(3\)](#)

نگاه به کعبه عبادت است و کمترین پاداش کسی که به کعبه می نگرد این است که خداوند در برابر هر نگاهی پاداشی به او می بخشد و گناهی را از او پاک می کند و او را درجه و مرتبه ای عنایت می نماید. [\(4\)](#)

کعبه بر توحید خالص و ناب بنا شده و هندسه و معماری آن الهی است. خداوند می فرماید: (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا) 5 بنیانگذاران آن، خلیل

ص: 448

1- (1) کلیات دیوان شمس تبریزی ص 274.

2- (2) علل الشرایع، ج 2، ص 398؛ بحار الانوار، ج 96، ص 57.

3- (3) وسائل الشیعه، ج 13، ص 272.

4- (4) همان، ص 265.

و ذبیح، نه یهودی بودند و نه نصرانی؛ بلکه در صراط مستقیم دین حنیف، موحد و مطیع محض بودند. آن دو بزرگوار در توحید ذوب شده و از غبار هرگونه شرک، معصوم و پیراسته بودند و در نیایش خود می گفتند: (رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) 1 .

این خانه، محور برائت از مشرکان بوده و مطاف و مدار پاکی و پاکیزگی است؛ کانون قیام و مقاومت است و خانه آزادی و آزادگی و تجلی گاه مساوات و برابری و قبله گاه همه جهانیان است:

(إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَدِّقِينَ وَعِندَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرْنَا بَيْتِي لِّلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) 2

کعبه کهن ترین عبادتگاه، و برترین آن است، چون (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ) 3

همچنین زمین کعبه برگزیده خداست، چون «أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئًا وَاخْتَارَ مِنَ الْأَرْضِ مَوْضِعَ الْكَعْبَةِ». (1) بنابراین، محبوب ترین بقاع متبرک نزد خداوند است: «مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَقْعَةً فِي الْأَرْضِ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهَا» .

و نیز گرامی ترین آنها نزد اوست: «وَلَا أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهَا». (2)

کعبه، سرچشمه جوشان فیض و برکت است و آفتاب تابناک هدایت است: (مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ) 6 و از آسیب و آفات و تهاجمات در امان است: (وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ) 7

و در نهایت اینکه کعبه، قبله گاهی برای عموم مردم است: (فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا) 8

ص: 449

1- (4) وسائل الشیعه، ج 13، ص 242.

2- (5) همان، ص 262.

بهترین گوهر قدسی و ملکوتی کعبه، «حجرالاسود» است. او از نشانه های تابناک الهی در کنار کعبه و دست راست خدای سبحان در زمین است: (1) «هُوَ يَمِينُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ يُبَايِعُ بِهَا خَلْقَهُ» (2)، از این رو استلام و بوسه بر آن به منزله بیعت و پیمان خدا با بندگان است. براساس برخی روایات، سنگی است از بهشت که در ابتدا رنگ آن سفید بوده و به تدریج بر اثر استلام گنهکاران سیاه شده و به حالت کنونی درآمده است. «... إِنَّ الْحَجَرَ كَانَ دُرَّةً بَيضاءَ فِي الْجَنَّةِ...» (3).

امیرالمؤمنین علیه السلام در رد سخن کسی که هنگام استلام حجر می گفت: می دانم که تو سود و زبانی نداری، ولی به سبب محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو دوست دارم، فرمود: حجرالاسود در قیامت با زبان و از جمله شاهدان است: «فَوَاللَّهِ لَيَبْعَثَنَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانٌ وَشَفَتَانِ فَيَشْهَدُ لِمَنْ وَاوَاهُ» (4) سوگند به خدا، خداوند حجرالاسود را در روز قیامت برانگیزد و برای او زبان و لبان قرار دهد و حجر شهادت دهد.

امام صادق علیه السلام نیز در رد آن پندار فرمود: «كَذِبَ ثُمَّ كَذِبَ، إِنَّ لِلْحَجْرِ لِسَانًا ذُلُقًا...» (5).

از منظر و نگاه کعبه، حجرالاسود در سمت راست و مقام ابراهیم در سمت چپ است. امام صادق علیه السلام در بیان راز این حقیقت فرمود: «در قیامت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت ابراهیم مقام و مکانتی آراسته می گردد که مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله در سمت راست عرش و مقام حضرت ابراهیم در سمت چپ عرش پروردگار واقع است» (6).

## ارکان کعبه

### اشاره

کعبه معظمه، دارای چهار رکن است که عبارتند از: رکن حجرالاسود، رکن عراقی، رکن شامی و رکن یمانی. با کرامت ترین ارکان، رکن یمانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در

ص: 450

1- (1) جرعه ای از صهبای حج، ص 151.

2- (2) وسائل الشیعه، ج 13، ص 320.

3- (3) همان، صص 317 و 322.

4- (4) همان، ص 321.

5- (5) همان، ص 239.

6- (6) من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 193.



شأن آن فرمود: «مَا أَتَيْتُ الرُّكْنَ الِیْمَانِیَّ إِلَّا وَجَدْتُ جَبْرئیلَ قَدْ سَبَقَنی إِلَیْهِ یَلْتَزِمُهُ؛ هرگاه نزد رکن یمانی آمدم، جبرئیل را دیدم که به من پیشی گرفته و آن را در بر گرفته است».

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «الرُّكْنُ الِیْمَانِیُّ عَلَی بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ...»؛ رکن یمانی دری از درهای بهشت است که خدا از آن گاه که آن را گشوده، نبسته است. در حدیثی دیگر نیز فرمود: «بَاباً إِلَى الْجَنَّةِ؛ دری از بهشت است که ما از آن وارد بهشت می شویم».

و نیز فرمود: «الرُّكْنُ الِیْمَانِیُّ عَلَی بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ مَفْتُوحٌ لِشِیعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ مَسْدُودٌ عَنْ غَیْرِهِمْ؛ (1) این در از آن پیروان اهل بیت نبوت و شیعه آل محمد است که از آن در وارد بهشت می شوند و بر دیگران مسدود است».

هرگاه مؤمنین در کنار رکن یمانی دعا کنند، آن دعا بالا می رود تا بدانجا که به عرش می رسد و میان آن دعا و خدا حجابی نخواهد بود. (2)

### مَلْتَزَم

فضای نورانی و مقدس بین حجرالاسود و در کعبه «مَلْتَزَم» است. امام صادق علیه السلام فرمود: «هُوَ الْمَوْضِعُ الَّذِي تَابَ اللَّهُ فِيهِ عَلَيَّ آدَمَ؛ (3) در این مکان خداوند سبحان توبه آدم را پذیرفت».

### مُسْتَجَار

کنار رکن یمانی، محاذی و برابر ملتزم، مقام «مستجار» است که معدن فیض و چشمه رحمت خداست. در آن مقام، زائران به دامان لطف خدا چنگ زده، به پرده کعبه آویخته می شوند. امیرالمؤمنین علیه السلام در تبیین راز این دل دادگی فرمود:

«هُوَ مَثَلُ رَجُلٍ لَهُ عِنْدَ آخَرَ جِنَايَةٌ وَ ذَنْبٌ...؛ (4) مانند آن است که شخصی در حق دیگری مرتکب جنایت و گناهی شده به جامه او می آویزد، زاری می کند و در برابرش به کرنش می افتد تا آن شخص از گناهش بگذرد».

ص: 451

1- (1) وسائل الشیعه، ج 13، ص 342.

2- (2) همان، صص 342-343.

3- (3) همان، ج 5، ص 275.

4- (4) همان، ج 11، ص 226.

یکی از نشانه های تابناک خداوند پیرامون کعبه، مقام ابراهیم است؛ همان گونه که خدای متعال فرمود: (فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ) 1  
پیرامون چگونگی شکل گیری آن چند وجه گفته اند:

1. هنگام ساختن کعبه، حضرت ابراهیم علیه السلام بر روی آن می ایستاد که در آن حال، سنگ به اعجاز الهی نرم و اثرپذیر گردید و اثر پای ابراهیم علیه السلام بر روی آن باقی ماند.

2. وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام برای بار دوم به مکه بازگشت، همسر اسماعیل گفت: پیاده شوید تا سر شما را شست و شو دهم. حضرت ابراهیم علیه السلام در آن حال بر این سنگ پا نهاد و اثر پای آن حضرت باقی ماند.

3. هنگام امتثال فرمان خدا: (وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ) 2 بالای آن سنگ قرار گرفت و فرمان خدا را اعلام کرد و در این حال اثر پا در سنگ پدید آمد.

به هر روی، پا گذاشتن حضرت ابراهیم بر سنگی سخت، و فرورفتن پای آن حضرت در سنگ و باقی ماندن اثر پا در آن از معجزات و یادگارهای آن قهرمان توحید است. (1)

### حجر اسماعیل

این موضوع نیز یکی از آیات تابناک الهی و مدفن حضرت اسماعیل و برخی دیگر از پیامبران الهی است. همچنین مدفن مادر و دختران اسماعیل در همین جایگاه است. (2)

آن حضرت اطراف قبر مادر خویش هاجر را سنگ چین کرد تا پایمال طواف کنندگان نشود. (3)

حجر اسماعیل جزء کعبه نیست، ولی به احترام آن قبور همچون کعبه مطاف بوده و طواف از درون آن باطل است.

حجر اسماعیل از برترین مکان ها، در مسجدالحرام، برای نماز گزاردن است. (4) همچنین

ص: 452

1- (3) جرعه ای از صهبای حج، ص 159.

2- (4) همان، ص 155.

3- (5) الکافی، ج 4، ص 210.

4- (6) همان، صص 525-526.

مصلاى «شبر و شبیر» فرزندان هارون بوده و امامان معصوم عليهم السلام نیز در آنجا نماز گزارده، با خدای تعالی راز و نیاز می کردند. (1)

از این گذشته حجر اسماعیل «مَدْرَس» ذوات مقدس ائمه بود و مردم را در آنجا به حضور می پذیرفتند و به سؤالات آنان پاسخ می گفتند. همچنین ناودان کعبه بر فراز آن نصب شده است در برخی روایات سخن از شفابخشی آب بارانی است که از این ناودان جاری گردد. سخن آخر پیرامون حجر اینکه مستحب است حج گزاران در آنجا یا مقام ابراهیم احرام حج ببندند. (2)

### حطیم

محدوده مقدس و مبارک بین حجرالاسود، در کعبه و مقام ابراهیم است. امام صادق علیه السلام در بیان راز این نامگذاری فرمود: «لِأَنَّ النَّاسَ يَحْطِمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا هُنَاكَ؛ (3) در آنجا مردم بر اثر کثرت و ازدحام، همدیگر را در فشار قرار می دهند».

با فضیلت ترین مکان در اطراف کعبه، حطیم است. امام باقر علیه السلام پیرامونش فرموده: «إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ الْأَسْوَدِ وَالْمَقَامِ وَبَابِ الْكَعْبَةِ وَذَاكَ حَطِيمٌ إِسْمَاعِيلَ...» (4)

بنابراین حطیم، برترین بقعه و جایگاه نزول و حضور جبرئیل در پیشگاه حضرت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» می باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «آن گاه که خدای سبحان به حضرت قائم «عجل الله تعالی فرجه» اجازه خروج دهد... جبرئیل را نزد وی می فرستد. جبرئیل بر حطیم فرود می آید... و می گوید: من اولین بیعت کننده با شما هستم». (5)

### زمزم

آب زمزم به برکت دودمان ابراهیم علیه السلام از زمین جوشید و جاری گردید. چون ابراهیم علیه السلام هاجر را به همراه فرزندش در سرزمین بی زرع مکه گذاشت، در پی تشنگی

ص: 453

- 1- (1) همان، ج 7، ص 21.
- 2- (2) جرعه ای از صهبای حج، ص 155.
- 3- (3) وسائل الشیعه، ج 5، ص 274.
- 4- (4) همان، ج 1، صص 122-123.
- 5- (5) بحار الانوار، ج 52، صص 337-338.

کودک، مادرش با نیایش، هفت مرتبه بین صفا و مروه رفت و آمد کرد که ناگهان در زیر پای نوزاد چشمه ای جوشان دید. (1)

آن آب اکنون نیز بعد از هزاران سال می جوشد و این دوام و استمرار و صیانت از هر آلودگی و شفافبخش بودن، هر یک کرامتی است درخشان و تابان، و هر یک جلوه ای از آیات روشن خدا را نمایش می دهد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آب زمزم بهترین آب روی زمین است و به هر قصدی نوشیده گردد مقصود حاصل شود، پس اگر بیماری آن را به قصد درمان بنوشد خداوند او را شفا دهد و اگر کسی از نوشیدن آن رفع گرسنگی را قصد کند خداوند او را سیر می کند». (2) امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود: «مَاءٌ زَمَزَمَ خَيْرٌ مَاءٍ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ؛ (3) آب زمزم بهترین آب روی زمین است».

امام صادق علیه السلام نیز پیرامون آب زمزم فرمود: «مَاءٌ زَمَزَمَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ (4)؛ آب زمزم شفاء از هر بیماری است». رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نوشیدن آب زمزم از خداوند علم سودمند، روزی فراوان و شفا از هر بیماری را طلب می کرد. (5)

به همین دلیل، مستحب است زائران خانه خدا، از آن آب بنوشد و به پیروی از آن حضرت، علم نافع، روزی بسیار و شفا از هر بیماری را طلب کنند. (6) رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه از آب زمزم استفاده می کرد و پس از هجرت به مدینه نیز به شدت علاقه مند به آب زمزم بود و آن را استهدا می کردند، از این روزئران در بازگشت از مکه، آب زمزم را برای آن حضرت سوغات می آوردند و آن حضرت به عنوان هدیه می پذیرفت. (7)

## حرم و مکه

فروغ مجد و عظمت از چشمه نور کعبه، به سرزمین مکه و حرم تابیده و حرمت حرم و مکه، به پاسداشت حرمت کعبه است.

ص: 454

1- (1) جرعه ای از صهبای حج، ص 162.

2- (2) بحار الانوار، ج 57، ص 45.

3- (3) الکافی، ج 6، ص 386.

4- (4) همان.

5- (5) همان، ج 4، ص 25.

6- (6) جرعه ای از صهبای حج، ص 163.

7- (7) همان.

حرم امن الهی، محدوده ای مشخص و معین دارد که فاصله مرز آن اقلیم ملکوتی تا کعبه، در جهات چهارگانه متفاوت است.

حرم از سمت شمال و شمال غربی به «مسجد تنعیم» در مسیر مدینه ختم می گردد، و از ناحیه جنوب و جنوب شرقی به «اضائه اللین» در مسیر یمن می انجامد. از مشرق و مشرق متمایل به جنوب، به «جعراانه» در نزدیکی سرزمین منا و مشعرالحرام، در راه طائف، و از غرب و غرب متمایل به شمال به «حدیبیه» در مسیر جده محدود است. برای تشخیص این حدود، در اطراف مکه نشانه هایی نصب گردیده است. (1)

علی بن موسی الرضا علیه السلام در تبیین اختلاف فاصله حدود چهارگانه حرم به کعبه فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَهْبَطَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ هَبَطَ عَلَى أَبِي قَبَيْسٍ فَشَكَاَ إِلَى رَبِّهِ الْوَحْشَةَ...؛ چون خداوند عزوجل آدم را از بهشت بر کوه ابوقیس فرود آورد، آدم از ترس و وحشت تنهایی و اینکه طنین های بهشتی را نمی شنود به خداوند شکایت کرد. خداوند یاقوتی سرخ از آسمان فرود آورد و آن را در مکان کعبه قرار داد. آدم بر گرد آن طواف کرد. آن یاقوت می درخشید و حدود حرم براساس شعاع تابش آن یاقوت شکل گرفت. (2)

بنابر نقل حدیثی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وقتی که آدم و حوا به درگاه خدا شکایت بردند، خداوند به جبرئیل وحی کرد که من خدای بخشنده و بخشاینده ام فروغ رحمتم بر آدم و حوا تایید و اینک با خیمه ای از بهشت بر آن دو فرود آی و آن را نصب کن. جبرئیل فرود آمد و آن خیمه را در مکان «بیت» کعبه نصب کرد. در آن خیمه عمودی از یاقوت احمر بود که فروغ آن کوه های مکه و اطراف آن را نورباران کرد و در محدوده تابش این نور، حرم شکل گرفت؛ به خاطر خیمه و عمودش، که هر دو از بهشت بودند. (3)

حرم، سرزمین امن خداست: (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا مَّأْمِنًا) 4.

ص: 455

1- (1) جرعه ای از صهبای حج، صص 78-79.

2- (2) الکافی، ج 4، ص 195.

3- (3) همان.

پس باید با احرام وارد این اقلیم نورانی شد. همچنین ورود مشرک و کافر به این سرزمین ممنوع و آزار و ایدای کسی که وارد حرم شده است نیز حرام و ممنوع است. این محدوده احکام مخصوصی دارد که فقها آن را بیان داشته اند. حرم، همچون طیف نوری بر گرد مکه است و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: «لِأَنَّ الْكَعْبَةَ بَيْتُهُ وَالْحَرَمَ بَابُهُ...» (1) حرم دری است به مکانت و قداست کعبه».

## مکه

مکه، ام القری جهان و شهر امنیت و امان است. حضرت ابراهیم علیه السلام از خدای سبحان تقاضا کرد که این سرزمین، شهری آباد و مأمّن و محل آرامش و آسایش قرار گیرد:

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ) 2

خدای متعال نیز دعایش را مستجاب کرد، و آن را آباد و خانه امان و آسایش مردم قرار داد، از این رو دل های مردم را مشتاق به این سرزمین نمود و آن را تجلی گاه آیات تابناک خود قرار داد.

خدای متعال آفتاب کرامت و عظمت و رحمت خود را بر این سرزمین افشاند و بارش قداست را بر آن نازل فرمود. شکوه این مجد و عظمت در وحی طنین افکن است و آیات قرآن این حقیقت را بیان می کنند.

مکه، سرزمینی بی نظیر و اقلیمی از ملکوت و معنویت می باشد؛ آنگونه که فرموده اند: «السَّاجِدُ بِمَكَّةَ كَالْمُسْحَطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (2) کسی که در مکه سجده کند، همچون شهیدی است که در راه خدا در خون خود شناور است».

همچنین نقل شده که یک بار تسبیح خدا در مکه برتر از اینکه خراج و مالیات عراقین (بصره و کوفه) در راه خدا انفاق گردد. (3)

درباره ختم قرآن در سرزمین مکه چنین نقل شده:

«مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ يَرَى مَنَزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ» (4)

ص: 456

1- (1) وسائل الشیعه، ج 11، ص 225.

2- (3) وسائل الشیعه، ج 13، ص 289.

3- (4) همان، ص 288.

4- (5) همان.

کسی که قرآن را در مکه ختم کند نمیرد تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و جایگاه خویش را در بهشت ببیند».

نگاه عاشقانه به کعبه، زلال رحمت خدا، و بارشی از مغفرت اوست. این نگاه، جان را به معراج می برد و زنگار گناه از چهره روح می زداید و خطاها را نابود می سازد: «النَّظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ حُبًّا لَهَا يَهْدِمُ الْخَطَايَا هَدْمًا» (1).

### بازتابشی از سخن حضرت فاطمه علیها السلام

به سخن حضرت فاطمه علیها السلام باز می گردیم که فرمود: «وَالْحَجَّ تَسْلِيَةً [تَشْيِيداً] لِلدِّينِ؛ (2) و حج را آزماینده درجات دین و مایه استواری دین ساخت».

جمله نورانی آن حضرت را چه با «تَسْلِيَةً» بخوانیم بنابر نقل ابن طیفور، و چه «تَشْيِيداً» بنابر سایر نقل ها، هردو، وجوه تابناکی خواهد داشت، زیرا حج، هم مرتبه و درجه دین را می آزماید و آزمایشگاه بزرگ الهی است، و هم موجب شکوه، اقتدار و استواری دین است.

این دو حقیقت، از همه آنچه پیرامون فریضه بزرگ حج و اماکن قدسی آن گفته شد، به روشنی نمایان و آشکار گردید.

### و) عدل جلوه یقین

#### اشاره

آن حضرت در ادامه فرمود: «وَالْعَدْلَ تَسْكَاً لِلْقُلُوبِ؛ (3) و خداوند عدالت را نمودار مرتبه یقین قرار داد».

بنابر نقل متون متأخر چنین آمده: «وَالْعَدْلَ تَسْقِياً لِلْقُلُوبِ؛ و خدای متعال، عدل و داد را سبب برابری قلب ها قرار داد».

هر کدام از دو نقل که صحیح باشد، بیانگر جایگاه ممتاز عدل در گستره باورهای اعتقادی، برابری اجتماعی، و معارف و اخلاق است، زیرا عدل وصف خدای حکیم و فرمان

ص: 457

1- (1) همان، ص 265.

2- (2) بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 16.

3- (3) همان.

اوست. ذات باری تعالی و فرشتگان و «اولوا العلم» صاحبان علم، گواهان یکتایی و عدالت اویند؛ همان گونه که قرآن کریم فرموده:

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) 1

عدل الهی چون آفتاب عالم تابی است که امواج آن بر همه آفرینش پرتو افکنده است. خداوند متعال در این باره می فرماید:

(وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ) 2؛

(او آسمان را برافراشت و میزان را قرار داد).

میزان، نماد عدل و داد است و همتایی او با آسمان، فروغ این حقیقت است که چون مهری فروزان بر بلندای آفرینش می درخشد و ترانه و غزل خوش و یگانه ستای نظام هماهنگ خلقت از حنجره عدل خداوند طنین افکن است. بر همین اساس، گوهر وجود آدمی که معجزه آفرینش و پدیده بی همتای آن است، در پرتو عدل الهی لبریز از اعتدال و میانه روی است: (الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ) 3.

از طرفی با امضای حضرت حق همه پدیده ها و مخلوقات در دریای عدل الهی شناورند:

(وَوَسَّاتُ كَلِمَتَهُ رَبُّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) 4

(کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به کمال رسید و هیچ کس تبدیل و تعبیر آن کلمات نتواند کرد).

امیرالمؤمنین علیه السلام در تبیین این حقیقت می فرماید: «الَّذِي صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ، وَازْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ» (1) خدایی که وعده های او صادق است با آفریدگانش به داد کار کند و در حکم خود بر آنان با عدل رفتار کند».

ص: 458



چنان عدل آمد بنای جهان کز آن عدل تر نقش پرگار نیست

در این نقش پرگار کژی مجوی اگر دیورا با دلت کار نیست

سراسر فروغ است و رخسندگی سیاهی در او جز به مقدار نیست

نگه کن بر این چتر افراشته که زر تاروار است و زر تار نیست(1)

در قلمرو شریعت و نظام اجتماعی نیز «عدل»، فرمان و دستور خداست؛ از جمله در این آیات:

1. (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ)؛ (2)

(همانا خدا خلق را فرمان به عدل و احسان دهد).

2. (وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)؛ (3)

(... و چون بین مردم حاکم شوید به عدل و داد داوری نمایید...).

3. (أَلَا تَطْعَمُونَ فِي الْمِيزَانِ \* وَاقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ)؛ (4)

(و حکم کرد ای بندگان هرگز در میزان عدل نافرمانی نکنید و هر چیز را بر ترازوی عدل و انصاف بسنجید و هیچ در میزان کم فروشی و نادرستی نکنید).

4. (فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ)؛ (5)

(... پس هرگاه به حکم حق بازگشت با حفظ عدالت میان آن دو را صلح دهید...).

5. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ)؛ (6)

(ای اهل ایمان نگهدار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید، هر چند بر ضرر خود و یا پدر و مادر و خویشان شما باشد...).

ص: 459

1- (1) دیوان ملک الشعراء بهار، ص 247.

2- (2) سوره نحل، آیه 90.

3- (3) سوره نساء، آیه 58.

4- (4) سوره الرحمن، آیات 8-9.

5- (5) سوره حجرات، آیه 9.

6- (6) سوره نساء، آیه 135.

6. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ)؛ (1)

(ای اهل ایمان در راه خدا پایدار و استوار، و گواهان عدالت و درستی باشید...).

شگفتا! قوامین «لله» باشید، قوامین «بالقسط» باشید، شهداء «لله» باشید و شهداء «بالقسط» باشید.

7. (فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى)؛ (2)

(و هرگاه سخن گوید به عدالت گوید هر چند پیرامون خویشاوندان شما باشد).

8. (اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى)؛ (3)

(عدالت ورزید که عدل به تقوا و پرهیزکاری نزدیک تر است).

9. (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ)؛ (4)

(همانا پیامبران خود را با نشانه های روشن فرستادیم و بر ایشان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم را به اقامه عدل و داد فرا خوانند).

بر این اساس، به طور کلی هدف از بعثت پیامبران اقامه قسط و عدل است.

### عدل، آرمان پیامبران عليهم السلام

عدل، آرمان مقدس پیامبران الهی است. آنان آمدند تا مردم را به اقامه قسط و عدل هدایت کنند و با شمیم روح بخش عدالت، فضای جامعه را معطر نمایند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در منشوری که برای مالک اشتر نگاشت به او فرمود: «إِنَّ أَفْضَلَ لِقُرْوَةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ سِتْقَامَهُ الْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ؛ (5) همانا برترین فروغ دیده زمامداران، استقرار عدالت در اقلیم خویش است».

نه با قهر و غضب با عدل و با داد به داوود این چنین یزدان خیر داد

ص: 460

1- (1) سوره مائده، آیه 8.

2- (2) سوره انعام، آیه 152.

3- (3) سوره مائده، آیه 8.

4- (4) سوره حدید، آیه 25.

5- (5) نهج البلاغه، نامه 53، ص 331.

که بین ناس باید بود حاکم به عدل و حق نباید بود ظالم

چه باشد عدل و حق حکم مساوات که واجب آمد این از حکم آیات

سزد سلطان به حفظ ملک و ملت نسازد لحظه ای از کار غفلت(1)

آن حضرت در همین منشور الهی، مالک را به انصاف نسبت به حقوق خدا و مردم توصیه می نماید و می فرماید: «أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ...»(2)

خوشا انصاف کز صافی ترین اوصاف انسان است

ترازویی که هر کمیتی با وی به میزان است

گرت توفیق این نعمت بود شکر خدا می کن

پیمبر گفت انصافی که داری نصف ایمان است(3)

از امیرالمؤمنین پرسیدند: از میان عدل وجود؛ کدام یک برترند، فرمود:

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَ مَعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا...؛(4) عدالت امور جامعه را در جایگاه لازمش می نهد، ولی جود و بخشش آن را از مدارش خارج می سازد، عدالت سیاست عمومی و چیزی است که همگان در سایه آن قرار می گیرند، ولی جود و بخشش بر گروهی خاص پرتوافکن است و همگان را شامل نمی شود، بنابراین عدالت اشرف و افضل است.

اگر کشور آباد داری به داد بمانی تو آباد و از داد شاد

اگر دادگر باشی ای شهریار نمایی و نامت بود یادگار(5)

باری، عدل سبب عزت دنیا و شوکت آن است؛ آبخار رحمت خداست که بر همه جاری است، زیرا همه موجودات در نظام هدفمند و عادلانه خدا به سوی تعالی و تکامل در تکاپو هستند. حتی آسمان ها به عدل استوار است.

ص: 461

1- (1) دیوان رفعت سمنانی، ص 357.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 53، ص 327.

3- (3) دیوان شهریار، ج 2، ص 1165.

4- (4) نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 437، ص 440.

5- (5) امثال و حکم، ج 1، ص 173.

آسمان ها ز عدل بر پا شد و انجم از عدل عالم آرا شد

وین سرادق که بی حساب استی عدل اگر نیستی خراب استی(1)

در جامعه نیز، قوام یک جامعه ی پویا و بالنده به عدالت و ستیز با ظلم و نابرابری است. ملک و حکومت با کفر می ماند، ولی با ظلم و ستم هرگز! منشأ بروز همه ناهنجاری های اجتماعی فقدان عدالت می باشد، زیرا وقتی امکانات حقوقی و حقیقی، طبیعی و مادی، فرهنگی و دینی یک جامعه بر محور عدل و داد توزیع نشد، اکثر مردم گرفتار آسیب ها و پیامد منفی آن می گردند و از رسیدن به اهداف خویش باز می مانند؛ از جمله اینکه شکاف طبقاتی عمیق تر می گردد؛ نفرت و انزجار مردم نسبت به هم فزونی می یابد و آتش اختلافات و بروز کینه ها شعله ور می گردد و جامعه را به انحطاط و فروپاشی می کشاند.

در یک نظام دینی، عدالت قطب همه حرکت های بالنده آن نظام است و در سایه سار چنین نظامی استعدادها شکوفا می گردد و هر چیز در جای خود قرار می گیرد. نظام اسلامی نظامی است محکم و استوار و لبریز از مهر و عشق و عاطفه، به گونه ای که اگر حاکم فرمان دهد دست دزد را ببرند، همان دزد دست بریده، مدیحه سرای حاکم می گردد.(2)

در چنین نظامی، پیشوای مردم همانند فقیرترین مردم زندگی می کند. وقتی عاصم بن زیاد به امیرالمؤمنین عرض کرد: شما که در لباس و خوراک از همه بر خود دشوارتر گرفته ای، این لباس زیر و خشت و این غذای دشوار خوارت، امام علیه السلام فرمود:

وَيَحْكَا إِنِّي لَسْتُ كَأَنَّتَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أَيْمَةَ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِصَدِّعِهِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ؛ (3) وای بر تو! من نه چون توام، چرا که خدا بر پیشوایان دادگر واجب فرموده خود را با مردم ناتوان برابر نهند تا مستمندی، تنگدست را به هیجان نیارد و به طغیان و ندارد.

این زلال عدالت علی علیه السلام است که به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله بی همتا و بی مانند است.

چو باشد در ایوان خدیوی است عادل چه آید به میدان هژبری است سالب

زنی تکیه چون بر سریر عدالت ز باس قصاص ای امیر اطالب

ص:462

1- (1) دیوان ملک الشعرا بهار، ص 483.

2- (2) ولایت فقیه، امام خمینی رحمه الله.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 209، ص 242.

گریزنده آهو و پرنده صعوه ز عدل تو ای غالب کل غالب(1)

البته، این زلال عدالت خواهی علی علیه السلام است که در تاریخ بی نظیر و همانند است. آن حضرت فرمود: «... فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً...»(2) در عدالت گشایش است و آن که عدالت را برنتابد ستم را سخت تر یابد».

به هر روی، اگر چه در بعضی از نقل ها آمده که حضرت زهرا علیها السلام در خطبه اش فرموده: «وَالْعَدْلُ تَنْسِيقًا لِلْقُلُوبِ؛ خدای متعال عدل و دادگستری را سبب برابری قلب ها قرار داد»، ولی به نظر می رسد نقل ابن طیفور در بلاغات النساء که نگاهش به «وَالْعَدْلُ تَنْسِيقًا لِلْقُلُوبِ»(3) و عدالت را نمودار مرتبه یقین دانسته، درست تر باشد، زیرا اجرای عدالت، قلب ملامت و لبریز از ایمان به خدا می طلبد.

همان گونه که امیرالمؤمنین فرمود ایمان بر چهار رکن استوار است و یکی از آن ارکان عدل است:

«الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ؛ عدل بر چهار شعبه است، بر فهمی ژرف نگرنده، و دانشی پی به حقیقت برنده، و نیکوداوری فرمودن، و در بردباری استوار بودن»(4).

اساس و شالوده نهاد دادگستری، حق باوری مردم است، به همین دلیل امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «و شما از حق می رمید چون بزغالگان از بانگ شیران، هیات که به یاری شما تاریکی را از چهره عدالت بزدایم و کجی را که در حق راه یافته، راست نمایم»(5).

عدل و عدالت وصف خدای حکیم است؛ آنگونه که مولای متقیان فرمود:

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ عَدْلٌ، عَدْلٌ، وَ حَكْمٌ فَصَلِّ؛(6) گواهی می دهم که او دادگری است عادل، و دادرسی است جدا کننده حق از باطل، و فروغ عدالتش از همه آفاق آفرینش ساطع است؛

ص: 463

1- (1) دیوان آذر بیگدلی، ص 6.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 15، ص 16.

3- (3) بلاغات النساء، ص 16.

4- (4) نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 31، ص 365.

5- (5) همان، خطبه 131، ص 129.

6- (6) همان، خطبه 214، ص 246.

وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ؛ (1) و عدالت او نمایان است در هر چیز که قضای او بر آن روان است و قرآن را ریاض و بوستان عدالت قرار داد؛

... وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَغَدْرَانُهُ؛ (2) و قرآن باغستان داد است و انگیزه های آن.

## ز) امامت محور وفاق و همدلی

بنا بر نقل ابن طیفور، حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه می فرماید: «وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا، وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ» (3) و بنا بر نقل دیگران: «وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمَلِئَةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ؛ (4) و پیروی ما را سبب وفاق و امامت و پیشوایی ما را مانع از افتراق و پراکندگی قرار داد».

پیرامون مقام شامخ ولایت و امامت و لزوم اطاعت و پیروی از آن ذوات مقدس، در دفتر اول، و مباحث گذشته همین دفتر، مطالبی نگاشته شد، و این بحث به طور مشروح در دفتر سوم خواهد آمد ان شاء الله.

## ح) جهاد، مایه عزت اسلام

### اشاره

در کهن ترین نقل تاریخی، در «بلاغات النساء»، از قول آن حضرت آمده «وَ حُبْنَا عِزًّا لِلْإِسْلَامِ» (5) ، و بنا بر سایر نقل ها آمده: «وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ» (6) البته این نقل با سیاق مناسب تر می نماید. به هر روی حضرت فاطمه علیها السلام می فرماید: «و جهاد را سبب عزت مسلمانی قرار داد».

جهاد به معنای عمومی، عبارت است از هرگونه کوشش و تلاش، بذل جان و مال برای اعتلای نام خدا و دین اسلام، و نیز بر پا داشتن شعائر و مظاهر ایمان که با قید اسلام، شامل نبرد با کفار و مشرکین می گردد و با قید ایمان، شامل جنگ و نبرد با

ص: 464

1- (1) همان، خطبه 216، ص 248.

2- (2) همان، خطبه 198، ص 234.

3- (3) بلاغات النساء، ص 16.

4- (4) دلایل الامامه، ص 113؛ الاحتجاج، ج 1، ص 121؛ كشف الغمه، ج 2، ص 207؛ بحار الانوار، ج 29، ص 242.

5- (5) بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 16.

6- (6) دلایل الامامه، طبری، ص 113؛ الاحتجاج، ج 1، ص 121؛ كشف الغمه، ج 2، ص 207.

گروه های یاغی و طاغی و اهل نفاق خواهد بود. البته سرچشمه زلال جهاد، جهاد با نفس است که در لسان روایات به جهاد اکبر مزین گردیده است.

جهاد به معنای خاص که مقصود از آن پیکار علیه بیدادگران کافر و اهل نفاق می باشد، در دو عرصه بروز می کند: یکی جهاد تهاجمی برای دعوت به اسلام و نشر آیین الهی و گسترش فرهنگ دینی در روی زمین و دیگری جهاد دفاعی که برای دفاع و راندن دشمن از سرزمین های اسلامی است.

جهاد تهاجمی با سه گروه صورت می گیرد:

1. اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری و مجوس، جهاد با این سه گروه در صورتی است که از پذیرش دین اسلام و پرداخت جزیه خودداری نمایند. در این صورت پیشوای معصوم با آنها می جنگد و اگر جزیه پرداختند و فرمان دولتی اسلامی را پذیرفتند، با آنان صلح می شود و می توانند آزادانه در ممالک اسلامی زندگی کنند و به مراسم و آیین دین خود عمل نمایند.

2. جنگ با کفار و منکران خدا و مشرکان، که جنگ با این گروه، با پرداخت جزیه پایان نمی گیرد، بلکه باید مسلمان شوند یا کشته گردند.

3. جهاد با «بغاه»؛ آنان افرادی هستند که اسلحه به دست گرفته، علیه امام واجب اطاعه می جنگند، همانند اهل جمل، صفین و خوارج نهروان.

فقها در جهاد تهاجمی یا همان جنگ ابتدایی از سوی مسلمانان - که برای گسترش اسلام انجام می گیرد -، اذن امام معصوم علیه السلام را شرط می دانند. (1) مرحوم صاحب جواهر در این رابطه می فرماید: «وکیف کان فقد تلخص مما ذکرنا أنّ الجهاد علی أقسامٍ: أحدها أنّ یكون إبتداءً من المسلمین للدعاء إلی الاسلام، و هذا هو المشروط بالشروط المزبوره؛ خلاصه از آنچه یادآور شدیم معلوم گردید که جهاد دارای اقسامی است یکی از آن اقسام جهاد برای دعوت کفار به اسلام است که به آن جهاد ابتدایی می گویند و دارای شرایطی است». (2)

ص: 465

1- (1) وسائل الشیعه، ج 15، صص 45-49.

2- (2) جواهرالکلام، ج 21، ص 18.

اگر چه می توان ادعا کرد ادله ولایت مطلقه فقیه و اختیارات گسترده و فراگیر آن، اذن چنین جهادی را نیز در خود نهان دارد، مگر آنکه دلیل خاصی در این مورد وجود داشته باشد.

بدون شک، جهاد و مبارزه علیه شورشیانی که علیه نظام اسلامی اقدامات مسلحانه می کنند، از اختیارات ولی فقیه است و این شعبه ای از جهاد دفاعی است که در آن اذن امام معصوم شرط نمی باشد.

البته در مطلق جهاد دفاعی، اذن امام معتبر نمی باشد و آن صورتی است که خطری از سوی بیگانگان و دشمنان اسلام از خارج و داخل متوجه قلمرو اسلام گردد، در این صورت همه مسلمانان، اعم از زن و مرد و تندرست و بیمار باید علیه دشمن بسیج شوند. مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

و الثانی: أن یدهم المسلمین عدو من الکفار یخشی منه علی البیضه، او یرید الاستیلاء علی بلادهم...؛(1)

اگر گروهی از کفار به مسلمانان هجوم آورند به گونه ای که اساس اسلام در خطر باشد یا خواستند به آبادی های مسلمانان هجوم آورند و آنان را اسیر نمایند، در چنین صورتی دفاع از کفار بر همه مسلمانان واجب می شود؛ خواه آزاد باشند یا بنده، مرد باشند یا زن، سالم باشند یا مریض، کور باشند یا لنگ... در صورتی که احتیاج به حضور آنان در صحنه باشد، در چنین صورتی حضور امام و اذن او لازم نیست.(2)

### جهاد رمز عزت

جهاد، رمز عزت و اقتدار امت اسلامی و از واجبات بزرگ الهی است که ده ها آیه قرآن ترجمان شکوه و عظمت آن می باشند، همانند:

1. (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ)3

ص: 466

---

1- (1) همان.

2- (2) همان.



2.(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ)1

3.(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)2

4.(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا)3

5.(وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ)4

6.(الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ)5

7.(لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ)6

8.(تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ)7

9.(يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ)8

10.(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ)9

11.(انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)10

12.(وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ)11

13.(لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً)12

14.(((وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ)13

15. (أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ) 1

16. (الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) 2

17. (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) 3

18. (وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ) 4

19. (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ) 5

20. (الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا) 6

21. (فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) 7

22. (قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ) 8

23. (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) 9

قرآن ترجمان این حقیقت و باور است و سند مکتوب آن را ارایه می کند و می فرماید:

خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده و آنها در راه خدا جهاد می کنند تا دشمنان دین را به قتل رسانند یا خود کشته شوند. این وعده قطعی بر خدا و عهدی است که در سه کتاب آسمانی، تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده و از خدا باوفا تر به عهد کیست؟ ای اهل ایمان شما به خود در این معامله بشارت دهید که این عهد و پیمان با خدا به حقیقت سعادت و رستگاری بزرگی است. [\(1\)](#)

ص: 468

البته، بعضی از مردان هستند که بر افقی برتر از این داد و ستد با خدا می درخشند؛ آنان به پاس بهشت با خدا معامله نمی کنند، بلکه جان خویش را به خاطر خشنودی و رضای او، تقدیم درگاه حضرت حق می نمایند؛ همانند علی علیه السلام که در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله آرام گرفت تا جان رسول خدا صلی الله علیه و آله محفوظ بماند، و شمشیرهای عریان قریش او را قطعه قطعه نمایند. (1)

چهره شهید راه خدا بر افق ملکوت اعلا می درخشد و فروغ کرامت و عزت او عالم تاب و در پرتو آیات قرآن، زنده و جاوید است. او بر سفره رحمت و رضوان الهی و در مقام (عِنْدَ رَبِّهِمْ) مهیمان خدای مهربان است. (2)

### جهاد از منظر امام علی علیه السلام

از نگاه آن حضرت که سخنش تفسیر و ترجمانی از آیات جهادی قرآن است؛

جهاد دری است از درهای بهشت که خدا به روی گزیده دوستان خود گشوده و جامه تقواست که بر تن آنان پوشیده است.

زره استوار الهی است که آسیب نبیند، و سپر محکم اوست - که تیر در آن نشیند - هر که جهاد را واگذارد و ناخوشایند داند خدا جامه خواری بر تن او پوشاند، و فوج بلا بر سرش کشاند و در زبونی و فرومایگی بماند. (3)

و نیز می فرمود: «وَاللَّهِ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَاللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ (4) خدا را! خدا را! دربارہ جهاد در راه خدا به مال هاتان و به جان هاتان و به زبان هاتان».

جان فشانید و قدم در ره نهید پای کوبان سر بدان درگه نهید

جان چه خواهی کرد بر جانان فشان در ره جانان چه مردان جان فشان (5)

آن حضرت جهاد را رمز عزت اسلام دانسته و فرموده: «وَالجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ؛ (6) و جهاد را برای ارجمندی اسلام و مسلمانان قرار داد».

ص: 469

1- (1) سوره بقره، آیه 207.

2- (2) سوره بقره، آیه 154؛ سوره آل عمران، آیه 169.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 27، ص 27.

4- (4) همان، نامه 47، ص 321.

5- (5) منطق الطیر، صص 40 و 50.

6- (6) نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 252، ص 402.

آن حضرت در جایی دیگر می فرماید: «همانا بهترین چیز که نزدیکی خواهان به خدای سبحان بدان توصل می جویند، ایمان به خدا و پیامبر و جهاد در راه خداست که موجب اعتلای اسلام است».(1)

و نیز آن حضرت یادمان عمار و پسر تیهان را که در راه خدا جنگیدند و شهید وصال نوشیدند، ارج نهاد و فرمود:

و بندگان نیک خدا - از این غم سوختند - و اندک این جهان را که نباید، به بسیار آن جهان که به سر نیاید، فروختند. برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد، زیان نکردند که امروز زنده نیستند - و به! که ندیدند اینان که مانده اند، کیستند - تا پیای ساغر غصه در گلو ریزند و شرنگ تیره - چنین زندگی - را بدان بیامیزند.

به خدا سوگند، خدا را دیدار کردند و مزد آنان را به کمال پرداخت، و از پس آنکه ترسان بودند در خانه امانشان ساکن ساخت. کجایند برادران من که راه حق را سپردند، و با حق رخت به خانه آخرت بردند؟ کجاست عمار؟ کجاست پسر تیهان؟ و کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند همانندان ایشان از برادرانشان که با یکدیگر به مرگ پیمان بستند و سرهای آنان را به فاجران هدیه کردند [پس دست به ریش مبارک خود گرفت و زمانی دراز گریست، سپس فرمود [دریغا از برادرانم که قرآن را خواندند و در حفظ آن کوشیدند. واجب را برپا کردند، پس از آنکه در آن اندیشیدند. سنت را زنده کردند و بدعت را میراندند. به جهاد خوانده شدند و پذیرفتند. به پیشوای خود اعتماد کردند و در پی او رفتند،] آن گاه به بانگ بلند فرمود [جهاد! جهاد! بندگان خدا! من همین امروز لشکر آماده می کنم، کسی که می خواهد به سوی خدا رود بیرون شود.](2)

در خطبه ای دیگر می فرماید:

أَيُّ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ...؛ (3) کجایند مردمی که به اسلامشان خواندند و آن را پذیرفتند و قرآن خواندند و معنای آن را به گوش دل شنفتند؟ به

ص: 470

1- (1) همان، خطبه 110، ص 107.

2- (2) همان، خطبه 182، صص 192-193.

3- (3) همان، خطبه 121، ص 119.

کارزارشان برانگیختند، و آنان همچون ماده شتر که به بچه خود روی آرد، شیفته آن گردیدند. شمشیرها از نیام بر آوردند، و گروه گروه و صف در صف، روی به اطراف زمین کردند.

چون چنین بودند، در پرتو جهاد خویش، عزیز و بزرگ شدند، دروازه های کشورها را گشودند و طنین خداشناسی و زلال اسلام را بر جامعه ها جاری ساختند.

آری، خدای متعال جهاد را واجب دانست و آن را بزرگ شمرد، چون صلاح دین و دنیای مسلمانان در آن است.

آن حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْجِهَادَ وَ عَظَّمَهُ وَ جَعَلَهُ نَصْرَهُ وَ نَاصِرَهُ وَ اللَّهُ مَا صَلَحَتْ دُنْيَا وَ لَا دِينٌ إِلَّا بِهِ؛ (1) همانا خداوند جهاد را واجب کرد و آن را بزرگ شمرد و سوگند به خدا، که دین و دنیا جز به آن اصلاح نگردد».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «اغزوا تورثوا أبناءكم مجداً؛ (2) مبارزه و جهاد کنید تا فرزندان شما لباس فاخر مجد و کرامت بپوشند، و میراث کرامت و مجد را از شما به ارث برند».

جهاد سرچشمه همه خوبی هاست و زلال خوبی ها از شمشیرها فرو می ریزند: «فَالْخَيْرُ فِي السَّيْفِ وَ تَحْتَ السَّيْفِ» (3).

آنگاه علی علیه السلام با افسوس می فرماید: آن روزگار مجد و عزت سپری شد و آنان که معشوقه شهادت را در آغوش خود می گرفتند و از لبانش، شهد وصال رب را می نوشیدند، رفتند:

می کشانش در جهاد و در وصال مردوار الله یجزیک الوصال (4)

و اینک شما نامردمان باقی مانده اید، نفرین بر شما! که از سرزنشتان به ستوه آمدم، آیا به زندگانی این جهان، به جای زندگانی جاودان خرسندید، و خواری را بهتر از سالاری می پسندید؟ که: إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادٍ عَدُوَّكُمْ دَارَتْ

ص: 471

1- (1) وسائل الشیعه، ج 15، ص 15، ح 15.

2- (2) همان، ح 16.

3- (3) همان، ح 14.

4- (4) فرهنگ معین، ج 3، ص 4007 به نقل از مولوی.

أَعْيُنِكُمْ...؛ هرگاه شما را به جهاد با دشمنان می خوانم چشمانتان در کاسه می گردد، که گویی به گرداب مرگ اندرید یا در فراموشی و مستی به سر می برید. در پاسخ سخنانم درمی مانید، حیران و سرگردانید، گویی دیو در دلتان جای گرفته، و دیوانه اید، نمی دانید و از خرد بیگانه اید. (1)

آن حضرت در ادامه می فرماید:

شما افروختن آتش جنگ کجا توانید که فریب می خورید و فریب دادن نمی دانید، پیاپی سرزمین هایتان را می گیرند و پروا ندارید، دیده ها بر شما دوخته اند و از خواب غفلت سر بر نمی دارید.

به خدا مغلوب و خوارند آنان که یکدیگر را فروگذارند. به خدا می بینم اگر آسیای رزم به گردش درآید، و ازدهای مرگ دهان گشاید، پسر ابوطالب را بگذارید و هر یک به سویی رو آرید. به خدا آن که دشمن را فرصت دهد تا گوشت وی را بخورد و استخوانش را بشکند، و پوست از تنش جدا سازد، مردی است ناتوان و زبون، با دلی ضعیف در سینه درون. تو نیز اگر خواهی چنین باش که من نیستم. به خدا، پای پس نگذارم و بایستم تا شمشیر «مشرقی» از نیام برآید و سر از تن ببرد و دست و پاها این سو و آن سو افتد، و از آن پس خدا هر چه خواهد کند. (2)

آن حضرت در خطبه ای دیگر می فرماید:

... اسد تَنْفَرْتُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفَرُوا...؛ خواستم تا برای جهاد بیرون شوید در خانه خزیدید، سخن حق را به گوش شما خواندم، نشنیدید. آشکارا و نهانتان خواندم، پاسخ نگفتید، اندررتان دادم نپذیرفتید... این سو و آن سو می روید، به انجمن های خویش باز می گردید و خود را فریب خورده موعظت و می نمایید. بامدادان شما را راست می کنم، شامگاهان چون کمان خمیده پشت، سویم باز می آید. شما را اندرز دادن، سنگ خارا به ناخن سودن است و آهن موربانه خورده را با صیقل زدودن. (3)

ص: 472

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 34، ص 35.

2- (2) همان.

3- (3) همان، خطبه 97، ص 89.

بر این اساس، از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام مرگ با عزت، زندگانی، و زندگانی با ذلت، خواری و مرگ است. (1)

به شکرانه خداوند، در این روزگار، بار دیگر خداوند متعال در پرتو فرهنگ جهاد و مبارزه علیه مظاهر فساد و تباهی و نظام ستم شاهی، بر قامت ملت بزرگ و دین مدار ایران لباس مجدد و کرامت پوشاند و چشمه آفتاب انقلاب اسلامی به پیشوایی رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (قدس سره) فضای این کشور را نورباران ساخت؛ طنین فرهنگ علوی بر این کشور جاری، و ایران اسلامی را بر قله مجدد و کرامت فروزان ساخت. درخت مبارک انقلاب در سرزمین ایمان مردم این کشور روید و شاخسار آن در فضای جهان اسلام سایه گسترد و جان مؤمنان را لبریز و مالا مال از باورهای خداشناسی، خودشناسی، بیداری و بصیرت و عشق نمود.

هم اکنون نیز این حرکت بالنده و پویا و تعالی بخش به رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای «مدظله العالی» به پیش می رود و آفاق تابناکی را فرا روی ملت های اسلامی گشوده است.

### ط ( جایگاه صبر در کلام حضرت زهرا علیها السلام

فاطمه علیها السلام می فرماید: «وَالصَّبْرُ مَنجَاةٌ؛ و خداوند صبر و باز داشتن نفس را موجب نجات قرار داد». (2) بعضی نیز چنین نقل کرده اند: «وَالصَّبْرُ مَعُونَةٌ عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ؛ (3) و خدا صبر و استقامت را به عنوان کمک برای استحقاق اجر و پاداش قرار داد.

در تعریف ملکه صبر گفته شده: «وَالصَّبْرُ هُوَ كَفُّ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَىٰ مَعَ مَرَاعَاهُ تَكْلِيفِ الْمَوْلَى؛ (4) صبر بازداشت و نگاهداشتن نفس از امیال و هوس های نفسانی در پرتو تکالیف دینی است». بر این اساس از مهم ترین ارکان مکارم اخلاق است؛ بلکه هیچ فضیلت و کرامت اخلاقی وجود ندارد، مگر آنکه صبر در رسیدن به آن قله مؤثر است.

در تابش آیات قرآن صبر، رخشنده و درخشان است.

ص: 473

1- (1) همان، خطبه 51، ص 44.

2- (2) بلاغات النساء، ص 16.

3- (3) دلائل الامامه، ص 113؛ الاحتجاج، ج 1، ص 121؛ كشف الغمه، ج 2، ص 207.

4- (4) مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج 1، صص 291-292.

1. (إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) 1

2. (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ) 2

3. (أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا) 3

4. (لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ) 4

5. (وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا) 5

6. (وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا) 6

7. (وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ) 7

8. (وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) 8

9. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) 9

10. (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ) 10 .

به هر روی، حقیقت و هویت صبر از افق های گوناگونی نمایان است و از این نگاه و منظر است که فروغ صبر در میدان جنگ، شجاعت، در حوادث تلخ و ناگوار، تحمل، در مقابل ناهنجاری ها و پرخاش ها سعه صدر، در رازداری نسبت به مردم، کتمان، در مقابل شهوت، عفت و پاکدامنی، در مقابل ترک دنیا و تشریفات آن، زهد، و در مقابل خوردن و آشامیدن قناعت است. بنابراین حقیقت صبر، مقاومت و ایستادگی در مقابل دشواری و سختی ها، و شهوات و آرزوهاست. از طرفی میدان بروز و ظهور صبر، روح و جان آدمی است، چرا که گوهر صبر، روح را در پذیرفتن تکالیف و انجام واجبات و ترک محرّمات



استوار و مقاوم می‌سازد. در وجود انسان، میان انگیزه دین و هوس‌ها، آتش جنگ شعله‌ور است و میدان این معرکه، روح انسان است. براین اساس صبر، همان پایداری و مقاومت در مقابل انگیزه‌های مادی و شهوات است و این حالت بر دو قسم است:

یکی تحمل بدن و پایداری آن در مقابل رنج‌ها و سختی‌ها، چون تحمل امراض و جراحات هولناک که بدن را به رنج می‌افکند، و دیگری، مقاومت روح و جان است که در مقابل خواهش‌های نفسانی و امیال آن بروز و تجلی می‌کند.

بزرگان دانش اخلاق، پیرامون صبر گفته‌اند: «الْصَّبْرُ هُوَ أَمُّ الْفَضَائِلِ وَأَصْلُ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مِنْهُ تَنْفَرِعُ كُلُّ مَوْهَبَةٍ وَ مَكْرَمَةٍ؛ (1) صبر و شکیبایی، مادر همه فضایل و بنیان همه محاسن و مکارم اخلاقی است و سرچشمه زلال موهبت‌ها و کرامت‌های الهی است».

لقمان، صبر را از عزائم نامیده و در نصیحت خود به فرزندش می‌گوید: (وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ) 2

خدای بزرگ، پیامبران و دوستان خویش را به این صفت ملکوتی بیاراست؛ آنان که فروغ جمالشان بر آسمان انسانیت می‌درخشد و مبعوث شدند تا انسان را از ضلالت و گمراهی برهانند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

1. (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) 3

2. (وَ لَقَدْ كَذَّبْتَ رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبِرْ وَا عَلٰی مَا كَذَّبُوا) 4

3. (وَ اِسْمَاعِیلَ وَ اِدْرِیْسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِیْنَ) 5

4. (وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ اٰیٰتًا یَهْدُوْنَ بِاٰمُرِنَا لَمَّا صَبَرُوْا وَ كَانُوْا بَاٰیٰتِنَا یُوقِنُوْنَ) 6

5. (وَ جَزَاہُمْ بِمَا صَبَرُوْا جَنَّةً وَ حَرِیْرًا) 7 .

ص: 475

به هر روی، پیامبران بزرگ که خود معجزه آفرینش اند و وجودشان تجلی گاه معجزات الهی است، بر این آسمان درخشیدند. آنان که صاحبان عزم و شریعت بودند، و بر آب و آتش زدند؛ عصای دستشان ازدها گردید و دم مسیحایی شان مرده را زنده کرد؛ زبانشان مشرق تابان اعجاز الهی بود و با اشارت انگشت، ماه را به دو نیم کردند. آن اسوه های برتر و بی همتای انسانی، بر شهر صبر پرواز کردند و در سفرهای چهارگانه خود و در محراب عشق و عرفان و بندگی با استعانت از صبر بر مطلع النور نبوت درخشیدند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر ستیغ این ملکوت تجلی کرد و به مقام تجلی اعظم آراسته شد. این گهرهای آسمانی مزین به صبر بودند و به فرمان خدا مأمور بودند تا صبور و صابر باشند. آنان در سفرها و حضرها، جنگ ها و صلح ها، تبلیغ و ارشاد، پیروزی و شکست، و در جای جای زندگی و رسالت و مأموریت الهی خود، مأمور به صبر و شکیبایی بودند.

از سوی دیگر، قرآن صعود و تعالی انسان را در گرو صبر می داند و هر نامور و دانشمند و قهرمانی که شهره آفاق شد مزین به گوهر صبر بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «لَا يَعْدُمُ الصَّبْرُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ؛ (1) شکیبا پیروز است، اگر چه روزگاری بر او بگذرد».

صبر قرین حق است و سوره «والعصر» این حقیقت را بیان می کند.

گفت لقمان صبر هم نیکو دمی است کو پناه و دافع هر جاغمی است

صبر را با حق قرین کرد ای فلان آخر والعصر را آگه بخوان

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر آدم ندید (2)

شکیبایی کلید گشایش است و مشکلات در پرتو صبر، سهل و آسان می گردد:

(فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا \* فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) 3

ور تو اشکالی به کلی و حرج صبر کن کالصبر مفتاح الفرج

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً... جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ؛ (3) خدا بیامرز مردی را که شکیبایی را مرکب نجات ساخت».

ص: 476

1- (1) نهج البلاغه، کلمات فصار، حکمت 153، ص 390.

2- (2) دیوان مثنوی، دفتر سوم، ص 387، ش 1852 تا 1854.

3- (4) نهج البلاغه، خطبه 76، ص 56.

گر صبر کنی به صبر بی شک دولت به تو آید اندک اندک

دریا که چنین فراخ رویست پالایش قطره های جویت

و آن کوه بلند که ابرناک است جمع آمده ریزه های خاکست(1)

آن کس که بخواهد در مقابل هواهای نفسانی بایستد، و پیرو حق باشد و جذبه های باطل او را نفریبد باید قلب را لبریز از حق کند و زرهی از صبر بپوشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَقُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَالْهَمَمَاتِ وَإِيَّاكُمْ الصَّبْرَ؛ (2) خدا دل های ما و شما را به راه حق بگرداند! و به ما و شما شکیبایی ارزانی دارد».

بس گره، کو کلید پنهانی است بس درستی که دروی آسانی است

گر چه پیکان غم جگردوز است درع صبر از برای این روز است(3)

آن حضرت در بیانی دیگر یاران خود را به صبر سفارش می کند و می فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ (4) بر شما باد به شکیبایی، که شکیبایی ایمان را چون سر است به تن».

و قول مولوی:

صبر کردن جان تسیحات توست صبر کن کان است تسیح درست

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر(5)

و همو سروده:

مکر شیطان است و تعجیل و شتاب لطف رحمان است صبر و احتساب(6)

البته صبر باید همراه بصیرت باشد تا انسان رستگار گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام نبرد با اصحاب فتنه جمل و مقدس مآبان اهل قبله فرمود:

«وَقَدْ فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ

ص: 477

1- (1) دیوان نظامی گنجوی، ص 487.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 205، ص 340.

- 3-3) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 309.
- 4-4) نهج البلاغه، كلمات قصار، حكمت 82، ص 373.
- 5-5) مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 289، ش 3145 و دفتر اول، ص 172، ش 3989.
- 6-6) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 744، ش 2570.

وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ؛ (1) میان شما و اهل قبله در جنگ گشوده شد و این علم را بر ندارد مگر آن که بینا و شکیباست و داند که حق در کجاست».

آن حضرت خود یگانه اسوه و الگوی صبر است و در توصیف صبر خویش می فرماید:

... وَ طَفِقْتُ أَرْتَايَ بَيْنَ أَنْ أُصُولَ بَيْدِ جَدِّاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ...؛ (2) دامن از خلافت در چیدم و پهلو از آن پیچیدم و ژرف بیندیشیدم که چه باید کرد، و از این دو کدام شاید یا دست تنها بستیزم یا صبر پیش گیرم و از ستیز بهره‌یزم که جهانی تیره است - و بلا بر همگان چیره - بلایی که پیران در آن فرسوده شوند و خردسالان پیر و دیندار تا دیدار پروردگار در چنگال رنج اسیر؛ چون نیک سنجیدم شکیبایی را خردمندانه تر دیدم و به صبر گراییدم، در حالی که دیده از خار غم خسته، و استخوان آواگیر در گلو نشسته.

بس که طوفان نواهای مخالف شد بلند

آه حسرت در گلوی ناخدا پیچیده است (3)

آن حضرت در شکایت نامه خویش از قریش، پرده از این ستم ها و صبر خود برمی دارد و می فرماید:

بار خدایا از تو بر قریش یاری می خواهم که پیوند خویشاوندیم را بریند و کار را بر من واژگون گردانیدند و برای ستیز با من فراهم گردیدند در حقی - که از آن من بود نه آنان - و بدان سزاوارتر بودم از دیگران، و گفتند حق را توانی به دست آورد، و توانند تو را از آن منع کرد؛ «فَأَصْبِرْ مَعْمُومًا أَوْ مُتً مُتَأَسِّفًا»؛ (4) پس یا با همین غم و اندوه شکیبایی کن و یا بر اثر فشار تأسف قالب تهی نمای.

به هر روی، همان گونه که حضرت فاطمه علیها السلام بیان فرمود: «وَالصَّبْرُ مَنجَاةٌ» (5) یا «وَ الصَّبْرُ مَعُونَةٌ عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ» (6) صبر، موجب نجات است و سبب استحقاق اجر و پاداش.

ص: 478

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 173، ص 179.

2- (2) همان، خطبه 3، ص 10.

3- (3) دیوان لامع، ص 183.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 217، ص 219.

5- (5) بلاغات النساء، ص 16؛ بحار الانوار، ج 29، ص 242.

6- (6) دلائل الامامه، ص 113؛ الاحتجاج، ج 1، ص 121؛ كشف الغمه، ج 2، ص 207.

صبر تلخ آمد و لیکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت

هست مر هر صبر را آخر ظفر هست روزی بعد هر تلخی شکر(1)

### (ی) قصاص در کلام بانوی عصمت

حضرت فاطمه علیها السلام در تبیین فلسفه و حکمت قصاص فرمودند: «وَالْقِصَاصُ حَقُّنَا لِلدِّمَاءِ؛(2) و خداوند قصاص را سبب بقای زندگانی و جلوگیری از خون ریزی قرار داد».

قرآن ترجمان این حقیقت است:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾3

ای عاقلان و صاحبان خرد، حکم قصاص برای دوام و استمرار زندگانی شماست، تا مگر از قتل و کشتن یکدیگر بپرهیزید.

قصاص، در جامعه، یک حکم بازدارنده و دفاعی است. بازتابی از قانون فطرت که خداوند در نهاد همه جانداران قرار داده است.

حکم قصاص برای آن است که دست تعدی و تجاوز قطع گردد، و اگر کسی جان کسی را گرفت جاننش را بگیرند، تا موجب جرأت دیگران نگردد و امنیت جامعه در خطر قرار نگیرد.

قصاص، یک نوع درمان است تا این بیماری به دیگران سرایت نکند و حکمت تمام قوانین جزایی و کیفری همین است.

گر به یک دندان تو کرم اوفتاد نیست دندان بر کنش این اوستاد

بدون شک، قصاص قانونی است عقلانی و خردمندانه، برخلاف قتل و جنایت که عملی بسیار ناپسند و زشت است؛ اگر چه ظاهر این دو، یکسان است، ولی مبنایی کاملاً متفاوت دارند.

ص: 479

---

1- (1) امثال و حکم، دهخدا، ج 1، ص 68.

2- (2) بلاغات النساء، ص 16؛ دلائل الامامه، ص 113؛ الاحتجاج، ج 1، صص 120-121؛ کشف الغمه، ج 2، صص 206-207، بحار الانوار، ج 29، ص 242.

شخص قاتل براساس قوه غضب و درنده خوئی خود چون حیوان به قتل و آدم کشی مبادرت می کند. قاتل، عقل را مغلوب غریزه ساخته و انسانیت خود را باخته است؛ ولی قصاص یک حکم عقلانی و منطقی است. عقل برای استقرار نظم و امنیت در جامعه و برطرف نمودن هرج و مرج و حفظ احترام جان افراد، حکم قصاص را صادر می نماید.

بنابراین قصاص و آدم کشی از یک مقوله نیستند، بلکه دو مقوله کاملاً متفاوتند، زیرا از نظر مبدأ و هدف با هم اختلاف دارند.

بر این اساس، قصاص به منظور حفظ و صیانت از آنچه حیات جامعه را به مخاطره افکنده، تشریح شده، برخلاف قتل و جنایت که خوئی ناپسند و حیوانی است. فرد قاتل برای پاسخ به شعله خشم و غضب خود، زندگانی فردی را در آن می سوزاند و این چنین شخصی باید مجازات شود.

به هر روی، قصاص جلوه ای از آفتاب عدالت است و عدل و داد، پاسدار و نگهبان مصالح عمومی است، بنابراین قصاص هرگز ناشی از غریزه انتقام جوئی نمی باشد.

بعضی پنداشته اند که شخص جانی در آن حال بیمار و روانی است و شعله غضب، قدرت تصمیم عقلانی را از او گرفته و او فاقد اراده و اختیار است. پاسخ این پندار آن است که در نظام اسلامی مرز میان اختلال روانی و جنون با درنده خوئی و پاسخ به غرایز حیوانی از هم جدا شده است. اگر کسی بیمار باشد و مجنون، قلم تکلیف از او برداشته شده، و هرگز چنین شخصی محکوم به قصاص نمی باشد، ولی افرادی که می خواهند با درنده خوئی خود امنیت جامعه را به خطر افکنند، و ایجاد هرج و مرج و ناامنی کنند باید مجازات شوند.

البته با وجود آنکه آفتاب عدالت فراگیر است و خداوند برای اولیای مقتول حق قصاص را قرار داده، ولی برای آنان که بخواهند افق برینی را فراروی خود بکشایند و بر ستیغ مجد و عظمت بدرخشند راه رحمت و عفو و بخشش باز است، همان گونه که گفته اند: «الرَّحْمَةُ فَوْقَ الْعَدْلِ؛ رحمت و عفو برتر از عدل است».

خداوند متعال می فرماید: (فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ)؛ (1) و چون صاحب خونی بخواهد از قاتل، که برادر دینی اوست درگذرد بدون دیه یا به گرفتن دیه، کاری است نیکو.

ص: 480

اسلام بنا بر حکمت و مصالح اجتماعی قصاص را تشریح کرد، ولی برای رسیدن به هدف عالی انسانیت برای اولیای دم، راه بخشودن را باز گذاشت و قصاص را حقی قابل گذشت قرار داد و اولیای مقتول را نسبت به قاتل میان یکی از سه حق مخیر گذاشت:

1. حق قصاص

2. صلح کردن به دیه در صورت رضایت طرفین

3. عفو و گذشت

شگفتا! در قرآن چه لطافت و ظرافتی است، در آن هنگامه سخت خون و قصاص که آتش خشم و غضب در جان ولی دم شعله ور است افق مهربانی و عطف را می گشاید و با واژه «برادر» پرده از این لطافت و صفا برمی دارد که هان! آگاه باش، قاتل ولو جنایت کرده و دستش به خون آغشته گردیده، ولی هنوز در سایه سار اسلام برادر تو می باشد، بر او مهربانی کن و از گناهش درگذر، که به هر روی، عفو و مهربانی به تقوا نزدیک تر است.

### ک) امر به معروف در خطبه حضرت زهرا علیها السلام

#### اشاره

بنا بر بعضی از نقل های خطبه، حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةٌ لِلْعَامَّةِ؛ (1) خدا امر به معروف را برای مصلحت عمومی قرار داد».

واژه «معروف» از واژه های قرآنی و 38 مرتبه ذکر گردیده است. یک بار هم به صورت «معروفه» به کار رفته بنابراین 39 مرتبه این مفهوم برین در قرآن تکرار شده است؛ همانند:

1. (وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا) 2

2. (طَاعَةَ مَعْرُوفَةٍ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) 3

3. (وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا) 4

4. (وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) 5

ص: 481

---

1- (1) دلایل الامامه، ص 113؛ الاحتجاج، ج 1، ص 121؛ كشف الغمه، ج 2، ص 207، بحار الانوار، ج 29، ص 242.



5. (وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) 1

6. (فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ) 2

7. (فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ) 3

8. (وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ) 4

9. (طَاعَهُ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ) 5

10. (يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ) 6

11. (وَ أْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) 7

12. (بِالْمَعْرُوفِ) 8

13. (وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ) 9

14. (وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) 10

15. (مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ) 11

16. (قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ) 12

سخن حضرت فاطمه عليها السلام ترجمانی از این آیات است و نگاه آن حضرت به چنین آفاق بلند است. معروف دارای اقسام و مراتبی است و فراز و فرود دارد. گاهی معروف، جرعه آبی است که کام تشنه ای را سیراب می کند و گاه حفر قنات یا جاری ساختن کوثری که استفاده عمومی دارد. گاهی زدودن غبار از چهره یتیمی است و گاهی، ابداع و ابتکاری

است که نوع انسان از آن بهره مند می‌گردد. گاهی معروف، رسالتی است که چون آفتاب، عالم تاب می‌گردد. گاهی نیز معروف در رابطه با عرصات ملکوتی است و گاهی عرصه بروز و ظهور آن، مظاهر دنیوی است.

به هر روی، جلوه‌های معروف مختلف است، معروف می‌تواند سخنی هدایت‌گر و ره‌گشا باشد یا عملی که آثار مبارکی را برای جامعه به ارمغان می‌آورد.

از سوی دیگر، معروف گاهی با اراده و اختیار است و عملی است عقلانی و خردمندانه که انسان براساس دستورهای شرع منیر یا الهامات آسمانی انجام می‌دهد. گاهی نیز چنین نیست، بلکه عملی است غیراختیاری، ولی معروف است چون ذات و سرشت آن نیکوست: «إِنَّ ذَاتَ الْخَيْرِ مَحْبُوبَةٌ لَهُ «عَزَّوَجَلَّ» سِوَاءَ قِصْدٍ فِي فِعْلِهِ الْقَرْبَهُ أَمْ لَا؛ خَيْرٌ مَحْبُوبٌ خِدَاسَتْ وَ قِصْدٌ قَرَبَتْ فِي ذَاتِ مَحْبُوبٍ دَخَالَتْ نَادِرًا».

البته قصد قربت در بالندگی عمل بسیار مؤثر است. و آنجا که انجام معروف با اختیار و قصد قربت و اخلاص باشد آثار مبارک آن مضاعف خواهد گشت.

از منظر علمای اخلاق: «المعروفُ كُلُّ مَا يَسْتَحْسِنُهُ الْعَقْلُ وَيُقَرِّرُهُ الشَّرْعُ مِنْ أَصْنَافِ الْجَمِيلِ وَأَنْوَاعِ الْبِرِّ وَ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ (1) معروف، چیزهایی است که عقل آن را نیکو می‌شمارد و شرع آن را از جلوه‌های زیبایی و خوبی‌ها و مکارم اخلاق می‌داند».

با این نگاه، خورشید معروف فراگیر است و از ستیغی می‌درخشد که بر همه زیبایی‌ها و کمالات پرتو می‌افکند. پس هر آنچه را سرشت عقل انسان و شرع منور نیکو می‌شناسد، معروف است.

از این رو، معروف، همه واجبات و مستحبات را در بر می‌گیرد، و از این منظر، فقیه، امر به معروف را واجب و مستحب می‌داند. البته فروغ معروف، این گستره را در می‌نوردد و در افقی برتر و والاتر تجلی می‌نماید. ممکن است اقامه معروفی خود سرچشمه هزاران معروف دیگر گردد و چون رود نوری در پهنا و درازای گستره تاریخ جاری شود و حد و مرز زمانی را نشناخته، جاودانه و پایدار باقی بماند. و حتی همه عصرها و نسل‌ها را فرا گیرد.

اقامه معروف پاسخ به ندای فطرت است و بدون شک، فطرت خداشناس انسان، مظهر همه خوبی‌ها و یابنده کمالات و تعالی است.

ص: 483

فطرت، به سوی قله و ستیغ کمالات می شتابد، چون مظهر تجلی نور خداست؛ خدایی که جمیل است و از مشرق جمالش فروغ زیبایی ها و خوبی ها فروزنده و تابان است.

به هر روی، انسان بالفطره متمایل، بلکه مشتاق به خوبی هاست و با اختیار و اراده در مسیر تعالی و کمال گام می گذارد و بالنده به پیش می رود؛ البته مادامی که ابر گناه بر چهره فطرت پرده ظلمت نیفکنده و سرشت آدمی دگرگون نگردیده باشد.

خداوند متعال در حدیث قدسی می فرماید: «خَلَقْتُ عِبَادِي حَنَفَاءَ»؛ بندگانم را بر سرشتی آفریدم که پذیرای حق و برپا دارنده معروف اند، سرچشمه خوبی و معدن مکارم و فضائل اند. بنابراین تا مادامی که چراغ فطرت انسان روشن است به خوبی ها می نگرد و راه رسیدن به کمالات را نشان می دهد. او در این حال میل به سوی ترقی و بالندگی دارد، و می خواهد قله های کمال را فتح کند و با اختیار و اراده و انجام اعمال نیک بر فراز و ستیغ فضیلت بدرخشد.

آهنگ فطرت خداجوست و خدا نمایانگر همه خوبی هاست؛ البته تا مادامی که زنگار گناه چهره دل و جمال فطرت را نپوشانده است. ولی اگر چنین تحولی رخ داد، انسان مسجود ملک و مزین به تاج کرمنا و لباس احسن، از آسمان رفیع انسانیت سقوط می کند، و به سوی پلیدی ها می رود و از مسیر کمال و تعالی باز می ماند. در این صورت نور خدا به نار و آتش شیطانی مبدل می گردد.

آخر آن نور تجلی دود شد آن یتیم بی نوا نمرود شد(1)

در این حال، بر اسب آمال و آرزو می نشیند و تا مرز حیوانیت، بلکه (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) نیز می تازد.

## آثار معروف

آثار معروف فراگیر و دامن گستر است. می توان گفت که بخش عمده تمدن بشری، اعم از جلوه های دینی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مرهون معروف گرایی فطرت انسان است.

ص: 484

در بحث گذشته، نگاه وحی را به معروف در مجموعه ای از آیات قرآن بیان کردیم، اما اینک معروف را در تابش سخنان اهل بیت علیهم السلام که ترجمان وحی اند از نظر می گذرانیم:

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَهُ؛ هر معروفی صدقه می باشد».(1)

2. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَبَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَيَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ...؛ از عوامل بقاء مسلمانان و اسلام آن است که اموال نزد کسانی قرار گیرد که حق شناس بوده و در آن به نیکویی عمل گردد».(2)

3. آن حضرت در حدیثی دیگر فرمود: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَوْصَلَ إِلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مَعْرُوفًا...»(3)

4. امام ششم علیه السلام می فرماید: «رَأَيْتُ الْمَعْرُوفَ كَأَسْمِهِ وَكَيْسَ شَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْمَعْرُوفِ إِلَّا ثَوَابَهُ؛ معروف را دیدم که چون اسمش نیکوست و هیچ چیزی افضل و برتر از معروف نیست مگر پاداش آن».(4)

5. و نیز فرمود: «اصْبِرُوا لِلْمَعْرُوفِ إِلَى كَلِّ أَحَدٍ فَإِنْ كَانَ أَهْلُهُ وَإِلَّا فَانْتِ أَهْلُهُ؛ با هم با نیکی عمل کنید اگر او اهلش نیست تو سزوارا نیکویی کردن هستی».(5)

از این گذشته افزون بر 280 حدیث در 39 باب در تعریف معروف، شرائط، آداب و آثار آن از سوی ذوات مقدس معصومین علیهم السلام صادر شده که این مجموعه روایت بر جایگاه ممتاز معروف و گستره آن دلالت می کنند.(6)

### فروغ سخن حضرت فاطمه علیها السلام

اکنون که دامنه و گستره ملکوتی معروف از منظر قرآن، زلال سنت و قانون فطرت روشن گردید افق اعلا و روشن سخن حضرت فاطمه علیها السلام آشکار می گردد که فرمود: «وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةٌ لِلْعَامَّةِ؛ امر به معروف را برای مصلحت عمومی قرار داد».

ص: 485

1- (1) وسائل الشیعه، ج 16، ابواب فعل المعروف، باب 1، ص 285، ح 2.

2- (2) همان، ح 1.

3- (3) همان، ح 15، ص 290.

4- (4) همان، باب 2، ص 293، ح 1.

5- (5) همان، باب 3، ص 294، ح 2.

6- (6) ر. ک: وسائل الشیعه، ج 16، صص 285-390.

البته معروفی که از یک سو، قانون فطرت و فطرت انسان خداشناس است و خدا آشکارکننده همه خوبی هاست. از سوی دیگر، افق های برین معروف، در پرتو 39 آیه قرآن روشن گردیده و مجموعه ای از مسائل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، عاطفی، اخلاقی و آداب جامعه انسانی را شامل می گردد.

زلزال سنت هم که ترجمان وحی است در پرتو ده ها حدیث، موضوع و آثار و پیامدهای معروف را در زمینه های مختلفی روشن نموده است. بنابراین معروف، فقط دایره واجبات و مستحبات فقهی را در بر نمی گیرد، بلکه به موضوع خیر مطلق می اندیشد، و دامنه آن فراتر از یک حکم واجب فقهی است. پیام حضرت فاطمه علیها السلام این است که جامعه انسانی باید در عرصه های گوناگون، مالا مال از خوبی ها و فضیلت شود.

معروف یا به عبارت دیگر مجموع خوبی ها، آبشار جاری کهنی است که از زمان های دور تا امروز جاری بوده، و جلوه های خوب تمدن و فرهنگ و هنر و آداب و سنن، و قانون و اخلاق، همه گهرهای تابان این کوشند. بنابراین اگر جامعه ای لبریز از خوبی و فضیلت گردید، جایی برای پلیدی و بدی باقی نمی ماند.

ممکن است علت اینکه حضرت نهی از منکر را به عنوان یک عامل بازدارنده ذکر نکرده اند، همین باشد که تحقق معروف و گسترش آن، موضوع منکر را نابود می سازد. این سخن که امر به معروف قوام، صلاح و سداد جامعه دینی است در سخن امام علی علیه السلام نیز آمده، آنجاکه می فرماید: «وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةٌ لِلْعَوَامِّ»<sup>(1)</sup>. بدون شک، نگاه مثبت مدار در عرصه مسائل اجتماعی تأثیر بیشتری دارد و در دانش اخلاق نیز این مطلب ثابت شده است. اگر به یک انسان گفته شود: راست بگو، از اینکه به او گفته شود: دروغ مگو، مفیدتر خواهد بود.

## (ل) جایگاه والدین در خطبه حضرت زهرا علیها السلام

برخلاف نقل ابن طیفور، در بعضی از نقل های خطبه، حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه فرمود: «وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةَ مِنَ السَّخَطِ»<sup>(2)</sup>. خداوند نیکی و مهرورزی به پدر و مادر را سبب حفظ و صیانت از غضب و خشم خود قرار داد».

ص: 486

1- (1) نهج البلاغه، حکمت 252، ص 402

2- (2) الاحتجاج، ج 1، ص 121؛ دلائل الامامه، ص 113؛ کشف الغمه، ج 2، ص 207؛ بحار الانوار، ج 29، ص 242.

سخن حضرت فاطمه علیها السلام بازتابش و ترجمانی از آیات قرآن است؛ همانند:

1. (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) 1

2. (وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) 2

3. (وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) 3

4. (أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) 4

5. (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا) 5

6. (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا) 6

آیات قرآن فروغ مهربانی را بر پدر و مادر می افشاند تا جایی که سپاس و شکر آنان را پس از شکرگزاری خداوند بیان می دارد:

(وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ) 7

قرآن کریم در امور مالی آن دو بزرگوار را مقدم می شمارد و وصیت نسبت به آن دو را مقدم می دارد:

1. (إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ) 8

2. (قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ) 9

در جایی دیگر نسبت به پدر و مادر مشرک هم دستور می دهد که:

(وَ إِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا) 10

در موضعی دیگر ادب نسبت به ساحت پدر و مادر را فرمان می دهد و می فرماید:

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرَهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا) 1

طبق این آیه خدای متعال امر فرموده درباره پدر و مادر نیکویی کنید و چنانکه هر دو یا یکی از آنها پیر و سالخورده شوند که موجب رنج و زحمت شما باشند، زنهار کلمه ای که خاطر آنان را برنجاند مگویید و به ناراحتی، آن دو را از خود مرانید و با ایشان به اکرام و احترام سخن گوید؛ و در آیه بعدی می فرماید: «و پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران و بگو پروردگارا! چنانکه پدر و مادر، مرا از کودکی به مهربانی پرورند تو در حق آنها رحمت و مهربانی فرما» (1).

به هر روی، خدای متعال پیامبران بزرگ خود را به فروغ مهربانی به پدر و مادر آراسته و آن مهرگستران را تجلیل و تکریم نموده است؛ (2) از جمله حضرت یحیی به پدر و مادر خود بسیار نیکو کرد، و نیز خدای متعال به حضرت عیسی علیه السلام (3) امر فرمود تا با مادرش به نیکویی رفتار کند.

لطافت سخن حضرت فاطمه در این است که آن حضرت نیکو و اطاعت از پدر و مادر را سپری در مقابل غضب و خشم الهی دانست و پرده از این راز برافکند، چرا که همه مهرورزی ها و مهربانی ها جلوه ای از آفتاب مهر خداست و انسانی که در فضای مهر و رحمت و مهربانی خداوند قرار گرفت بدون شک از غضب و خشم خدا ایمن است.

امام صادق علیه السلام نیز در حدیثی مهربانی با والدین را مانع از خشم خداوند می داند و در پاسخ ابراهیم بن شعیب که عرض کرد: پدرم بسیار پیر است و در وقت قضای حاجت او را کمک می کنم. امام فرمود: اگر توانستی خودت با مباشرت این عمل را انجام بده و خود به تنهایی به کارهای او رسیدگی نما و با دست خود به دهانش لقمه بگذار؛ «فَإِنَّهُ جُنَّةٌ لَكَ غَدًا» زیرا این کار برای فردای تو سپر است در مقابل عذاب خدا.

ص: 488

1- (2) سوره اسراء، آیه 24.

2- (3) سوره مریم، آیه 15.

3- (4) سوره مریم، آیه 32.

بزرگان دین خدمت به پدر و مادر را محراب بندگی و اطاعت از خدا می دانستند؛ چون آیات قرآن، اطاعت از آن دو و نیکی بر آن دو اسوه مهربانی را لازم و واجب می شمارد.

امام سجاده علیه السلام در نیایش خود در صحیفه از خدا تقاضا می کند:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابَهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعُسُوفِ، وَ أَبْرَهُمَا بَرَّ الْأُمِّ الرَّءُوفِ...؛ (1) بار خدایا مرا چنان گردان که از پدر و مادرم بترسم مانند ترسیدن از پادشاهان ستمکار، و با ایشان خوش رفتاری نمایم همچون مادر مهربان، و اطاعت مرا از آنان آن چنان قرار بده که از خواب بر چشمان خواب آلوده لذیذتر و از شربت آبی بر تشنه کام گوارتر باشد تا خواسته آنان را بر خواسته خود و رضای آنان را به رضای خود مقدم دارم و نیکی آنان را بزرگ شمارم، اگر چه اندک باشد و نیکی خود نسبت به آنان را کم بدانم اگر چه بزرگ باشد. بار خدایا صدایم را در برابر آنان آهسته، و سخنم را خوشایند، و خویم را نرم نما، و دلم را به آنها مهربان نما و مرا با ایشان سازگار و مهربان گردان؛ پروردگارا آنان را به پرورش من پاداش عنایت فرما و در گرامی داشتنم پاداش ده، و پاداش آنچه در کودکی از من محافظت نموده اند برای آنها نگاهدار...

### (م) صلۀ ارحام در خطبہ فاطمیہ

حضرت فاطمه علیها السلام بنا بر نقل بعضی از ناقلان خطبه، در ادامه فرمودند: «وَصَلِّهِ الْأَرْحَامِ مَنْسَأَةً فِي الْعُمْرِ وَمَنْمَاءً لِلْعَدَدِ؛ (2) و خداوند پیوند با خویشان را سبب فزونی نسل و طولانی شدن عمر قرار داد». همین بیان در سخن امام علی علیه السلام نیز آمده، آنجا که می فرماید: «وَصَلِّهِ الْأَرْحَامِ مَنْمَاءً لِلْعَدَدِ». (3) این دو سخن هر دو زلال یک حقیقت و از سرچشمه نور وحی جاری می باشند و بازتابش و ترجمانی از آیات قرآن اند.

خداوند در قرآن می فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾؛ (4)

(و بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر مسئلت و درخواست می کنید و درباره ارحام کوتاهی نکنید).

ص: 489

1- (1) صحیفه سجادیه دعای 24، صص 161-165.

2- (2) الاحتجاج، ج 1، صص 121؛ کشف الغمه، ج 2، صص 207، دلایل الامامه، ص 113 «با کمی تفاوت».

3- (3) نهج البلاغه، حکمت 252، ص 402.

4- (4) سوره نساء، آیه 1.



شگفتا! که «ارحام» در آیه مبارکه عطف به نام جلاله «الله» است. البته از نظر بلاغت و زیبایی کلام مانعی نیست، چون ارحام هم به صنع و آفرینش خدا باز می گردد، ولی لطافت این عطف، در تبیین جایگاه و مکان ارحام است که هان! آگاه باشید همان گونه که انسان باید پارسا باشد و پیوند بندگی و اطاعت خویش را نسبت به خدای متعال مراعات کند، ارحام نیز باید مراعات شوند و پیوند مهرورزی و خدمت به آنان برقرار باشد و حقوق آنان باید مراعات گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «صلوا أرحامكم فإنه أبقى لكم في الحياه الدنيا و خير لكم في آخرتكم؛ (1) صله رحم کنید که این عمل در زندگی دنیا برای شما پایدار و در آخرت برای شما بهتر است».

امام باقر علیه السلام نیز فرمود: «وانتقوا الأرحام أن تقطعوها؛ (2) بترسید از اینکه قطع رحم کنید».

اصبغ بن نباته می گوید شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود:

ممکن است کسی از شما خشمگین شده خوشنود نگردد و آرام نشود تا به آتش وارد گردد، هر مردی از شما که بر خویشاوند خود خشمگین شد باید به وی نزدیک شود. وقتی خویشاوندان با هم رابطه داشته باشند، این نزدیکی پایدار می شود و این رشته به عرش می پیوندد و از آن صدایی پدیدار می شود، همان طور که از کوبیدن آهن پیدا می شود. فریاد می زند: خدایا با آن کس که با من پیوند نماید پیوند نما و از آن کس که از من برد قطع پیوند نما و این تفسیر گفتار پروردگار است که در قرآن می فرماید: (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا). (3)

اینکه رحم کیست، علامه طباطبایی در تبیین آن می فرماید:

والرَّحْمَ كَمَا عَرَفْتَ هِيَ جَهَّةُ الْوَحْدَةِ الْمَوْجُودَةِ بَيْنَ اشْخَاصِ الْإِنْسَانِ مِنْ جِهَةِ اتِّصَالِ مَادَّةِ وَجُودِهِمْ؛ رحم عبارت است از جهت وحدتی که بین خویشان

ص: 490

---

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 157.

2- (2) همان.

3- (3) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 158.

و نزدیکان برقرار می باشد؛ و منشأ آن این است که هستی و پیدایش آنها از یک پدر و مادر یا یکی از آن دوریشه باشد، و این جهت واقعی است که بین خویشاوندان جاری است، و لذا از نظر صورت و سیرت و هم از نظر جسم و روح آثاری حقیقی و غیر قابل انکاری بر آن مترتب است.

اگر چه گاهی عوامل مخالفی پیوندهای خویشی را سست کرده، ولی هیچ گاه این آثار به کلی نابود نمی شود.

در هر حال، خویشاوندی از نیرومندترین اسباب سازگاری طبیعی بین افراد یک خانواده و زلال محبتی است که از عرش خدا جاری می شود و در گلستان خانواده و خویشان، طراوت و شادابی می آفریند و آثار و برکات فراوانی دارد. آنان که قطع رحم کنند، خشم و غضب خدا بر آنان نازل می گردد، چون صله رحم فرمان خداست: (وَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) 1 و رشته ای که آنان را به پیوند آن امر کرده می گسلند؛ یعنی رشته پیوند و محبت با ارحام.

به همین دلیل امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر کسی به خویشاوند خود خشمگین گردید باید به وی نزدیک شود». (1)

البته معنای نزدیک شدن این است که وظیفه خود را نسبت به وی رعایت کرده، او را قرین الطاف و محبت های خود نماید.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «هر کس که بر خویشاوندش خشمگین گردید برخیزد و به سوی او رود و به او نزدیک شود و صله رحم کند، چون تماس خویشاوندان با یکدیگر موجب آرامش و امان است». (2)

به هر روی، رحم، حقیقتی است چون روح که در کالبد اشخاصی که پیوند قرابت آنها را به هم نزدیک نموده، جاری است. پس رحم از امور وابسته به عرش خداست، و چون قطع گردد یا مورد بی مهری واقع شود رحم، به عرش پناه برده و دعا می کند: «اللَّهُمَّ صِلْ مَنْ وَصَلَنِي وَ اقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي». (3) این دعا و نفرین، مفسر و بیانگر روایاتی است که

ص: 491

---

1- (2) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 159.

2- (3) همان.

3- (4) همان.

صله رحم، عمر را طولانی و قطع رحم، عمر را کوتاه می کند، چون رحم، در کنار عرش خدا نیایش می کند و او از خدا چنین می خواهد، و خدا هم دعای او را مستجاب می نماید.

بدون شک، طولانی شدن عمر موجب فزونی نسل می گردد، و این حکمت سخن حضرت فاطمه علیها السلام است که فرمود: «خداوند پیوند با خویشان را سبب فزونی نسل ها قرار داد».

موضوع ارحام، دایره بسیار گسترده ای دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه 172 و 217 نهج البلاغه از قریش شکایت می کند و می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي؛ (1) خدایا من از تو بر قریش و آنکه قریش را کمک کند یاری می خواهم، که آنان پیوند خویشاوندی مرا بریدند».

با توجه به این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که در عرضه شکایت خویش از قریش به ساحت خدای متعال فرمود: «قطعوا رحمی»، رحم، دایره بسیاری گسترده ای دارد، به طوری که از نزدیکان و ارحام بسیار نزدیک تا طایفه و قوم عشیره را در بر می گیرد.

شاید بتوان ارحام را از این منظر هم تقسیم کرد؛ یک قسم از ارحام، موضوع احکام فقها می باشند که صله آنان را واجب و قطع آن را حرام می دانند. و نیز چگونگی و مقدار صله، که چه حدی از صله رحم واجب و چه حدی از آن مستحب است؟

مرحوم شهید در قواعد می فرماید:

هَلِ الصِّلَةُ وَاجِبَةٌ أَوْ مُسْتَحَبَّةٌ؟ وَالْجَوَابُ أَنَّهَا تَنْقَسِمُ إِلَى الْوَاجِبِ وَهُوَ مَا يَخْرُجُ بِهِ عَنِ الْقَطْعِيَّةِ؛ فَإِنَّ قَطْعِيَّةَ الرَّحِمِ مَعْصِيَةٌ بَلَى هِيَ مِنَ الْكِبَائِرِ وَالْمُسْتَحَبُّ مَازَادٌ عَلَى ذَلِكَ؛ (2) آیا صله رحم واجب است یا مستحب؟ پاسخ آنکه یک قسم واجب است و آن عبارت از حدی از صله است که از عنوان قطع رحم خارج می شود، زیرا قطع رحم، گناه، بلکه از گناهان کبیره است و مازاد از این حد مستحب است.

بدیهی است که منظور از رحمی که قطع آن حرام است دایره محدودی است و همان نزدیکانی هستند که عرف، آن ها را از ارحام می شناسد، خواه محرم باشد یا نه، پس لازم نیست خویشاوند نزدیک باشند.

ص: 492

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 172، ص 178 و خطبه 217، ص 250.

2- (2) قواعد، ج 2، ص 53.

همچنین با توجه به آیه (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) 1 که پیرامون موضوع ارث است، می توان میزانی برای شناخت ارحام تعریف کرد.

البته می توان از نگاه اخلاق و آداب و سنن برای ارحام گستره بزرگی را تعریف کرد. در اسلام نسبت به برادران دینی حقوقی تعریف شده، ولو اهل یک اقلیم نباشند. این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در گستره تاریخ اسلام طنین افکن است که: «هر مسلمانی ندای برادر مسلمان خود را بشنود که از او یاری می طلبد ولی پاسخش را ندهد مسلمان نیست» (1).

از این گذشته ده ها روایت در مجامع روایی پیرامون رعایت حقوق برادران دینی وارد شده که خود مبحث بسیار مفصلی است.

به هر روی، از جلوه های عمومی صله رحم، سلام است که هم شامل ارحام خاص و هم عموم مردم می گردد؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ» (2).

شاید بتوان جامعیت ارحام را در نورانیت همان آیه که موضوع رعایت ارحام را بیان می کند، مشاهده نمود، چون پیش از آنکه بفرماید:

(وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) 4

می فرماید: (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفسٍ واحدٍ)؛ (3)

(ای مردم بترسید از عصیان پروردگار خود، آن خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید و هم از آن، جفت او را خلق کرد و از آن دو تن، خلقی بسیار در اطراف عالم از مرد و زن برانگیخت).

شاید بتوان این جامعیت را پیرامون ارحام، در نورانیت بخش نخست آیه، مشاهده کرد؛ بدون شک، این قسمت از آیه مقدمه ای برای سفارش درباره ارحام و رعایت حقوق آنان است، زیرا در این مقدمه یک جامعیت مطلق است؛ چون خداوند متعال به مردم می فرماید: شما مردم از یک ریشه و یک گوهرید، همه مردم از یک مادر و پدر متولد شده اند، پس

ص: 493

1- (2) کافی، ج 2، ص 164، ح 5.

2- (3) قواعد، ج 2، ص 53.

3- (5) همان.

شما در جامعیت انسان همه با هم برادران و خواهران یکدیگرید، بنابراین با هم مهربان باشید. به بیان دیگر نظر به رحم آدم و حوا، همه شما با هم ارحام اید.

غزل سرای شیراز سعدی بزرگ نیکو سروده:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

این سروده پرتوی از سخنان اهل البیت علیهم السلام می باشد.

### (ن) وفای به نذر در خطبه فاطمیه

فاطمه علیها السلام در ادامه می فرمایند: «وَالْوَفَاءُ بِالنَّذْرِ تَعَرُّضًا لِلْمَغْفِرَةِ»<sup>(1)</sup> و خداوند وفای به نذر را موجب آمرزش قرار داد.

نذر، عهد و پیمانی است با خدا که شخص نذر کننده انجام عمل خوبی یا ترک عمل نامطلوبی را بر خود ملزم می سازد؛ به این گونه که می گوید: «لِلَّهِ عَلَيَّ إِنْ كَانَ كَذَا أَنْ أَفْعَلَ أَوْ أَتْرَكَ...». اگر چه آن عمل بر ذات و طبیعت خودش باقی است ولی وفای به نذر واجبی بر عهده شخص نذرکننده است.

نذر، واژه ای است قرآنی، و فرهنگی است که دوستان خدا به آن مزین بوده اند. همسر عمران نذر می کند تا فرزندش پسر باشد و در خدمت مسجدالاقصی قرار گیرد. او می خواهد فرزندش پسر باشد تا براساس صفات زنانه مجبور نباشد در هر ماه مدتی مسجد را ترک کند.

در قرآن چنین آمده:

یادآور آنگاه که زن عمران گفت: پروردگارا من عهد کردم فرزندی که در رحم دارم از فرزندی خود در راه خدمت تو آزاد گردانم، این عهد من را بپذیر که تو دعای بندگان بشنوی و اجابت کنی و به اسرار و احوال همگان آگاهی، چون فرزند بزاد از روی حسرت گفت: فرزندی که زاده ام دختر است.<sup>(2)</sup>

ص: 494

1- (1) بلاغات النساء، ص 16.

2- (2) سوره آل عمران، آیات 35-36.

حضرت مریم نیز پس از تولد فرزند بزرگوارش حضرت عیسی علیه السلام چنین گفت: «با او بگو برای خدا روزه سکوت نذر کرده ام و با هیچ کس سخن نگویم» (1).

در سوره «انسان» نیز فروغ نذر می درخشد. امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب به عیادت آن دو بزرگوار می آیند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: «یا ابأحسن لو نذرت علی ولدک»؛ برای شفای حسن و حسین نذر کن. امام علی و حضرت فاطمه و فضه نذر کردند که خداوند امام حسن و امام حسین را شفا دهد و آنان سه روز برای خدا روزه بگیرند.

خداوند به امام حسن و امام حسین علیهما السلام شفا داد و زمان انجام نذر حضرت علی و حضرت فاطمه فرا رسید. علی علیه السلام سه صاع جو از شمعون خیبری قرض کرد. حضرت فاطمه علیها السلام آن را آرد نمود و با آن پنج قرص نان برای سفره افطار آماده ساخت. هنگام افطار فرا رسید مسکینی در خانه ایستاد و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد، مسکین من مساکین المسلمین أطمعونی أطمعکم الله؛ نان را به مسکین دادند. روز دوم حضرت فاطمه علیها السلام نان را آماده ساخت، یتیمی بر آنان وارد شد، نان را به او دادند و روز سوم نیز همین داستان تکرار شد و نان را به اسیر بخشیدند. (2) البته بعضی از مفسرین نیز سه نبوت اطعام و اکرام را در یک شب گفته اند.

به هر روی، عظمت ایثار علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و فضه، جبرئیل را از آسمان فرود آورد و در جان رسول خدا صلی الله علیه و آله نغمه وحی طنین افکند:

(يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا\* وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا). (3)

باری، نذر یکی از وجوه احسان و انفاق است؛ همان گونه که خداوند در قرآن می فرماید:

(وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) 4

فاطمه علیها السلام می فرماید: خداوند وفای به نذر را سبب آمرزش گناهان قرار داد، زیرا عمل به نذر و انجام آن لیبیک در میقات بندگی خداست. بدیهی است که وفای به نذر واجب،

ص: 495

1- (1) سوره مریم، آیه 26.

2- (2) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، صص 222-223.

3- (3) سوره انسان، آیات 7-8.

است، ولی واجبی است که شخص با اختیار خود آن را بر ذمه خویش قرار داده، و در چنین تکلیف واجبی، روح تسلیم و فرمانبری از مولا بیشتر است. در نتیجه انسان را به خدا نزدیک می کند و هر چه قرب به خداوند افزون گردد غبار گناهان زدوده و روح آدمی درخشان تر می گردد. از سوی دیگر، وفای نذر گاهی موجب خدمات بزرگ فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و عبادی می گردد و پیامد مبارک این آثار بخشش خدا و آمرزش گناهان است.

### س) پیامد کم فروشی

فاطمه علیها السلام در ادامه فرمود: «و تَوْفِيَةَ الْمَكَايِيلِ وَ الْمَوَازِينِ تَعْيِيرًا لِلْبَخْسَةِ (1)»؛ و خداوند تمام پرداختن پیمانانه و وزن را مانع از کم فروشی و کاهش قرار داد).

سخن آن حضرت ترجمانی از آیات قرآن است. خداوند در قرآن با عنوان «ویل» کم فروشان را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

«وای به حال کم فروشان، آنان که چون به کیل یا وزن چیزی از مردم بستانند، تمام بستانند، و چون چیزی بدهند در کیل و وزن به مردم کم دهند، آیا آنها نمی دانند که پس از مرگ، روزی برای مجازات برانگیخته می شوند» (2).

پس خدای متعال بر کم فروشان ندای وای و صلاهی عذاب دارد. از طرفی پس از تبیین چهره منفی کم فروشی به طرح اجرایی آن پرداخته، می فرماید:

(وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) (3)

خدای متعال از زبان شعیب به قومش می فرماید: در سنجش وزن و کیل، عدالت را مراعات نمایید و به مردم کم مفروشید و در زمین به جنایت و فساد برنخیزید.

بدون شک، خیانت و تقلب و کم فروشی در معاملات اساس اطمینان و اعتماد عمومی را که بزرگ ترین سرمایه ملی و پشتوانه اقتصادی است متزلزل می سازد و سبب ضایعات

ص: 496

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، صص 222-223.

2- (2) بلاغات النساء، ص 16.

جبران ناپذیری به جامعه می شود و پیامد بزرگ و منفی آن فساد در زمین خواهد بود. بر این اساس فاطمه علیها السلام فرمودند: خداوند با این فرمان، مانع از کم فروشی گردید و ثبات اقتصادی جامعه را تضمین نمود.

## ع) خمر و آثار زیانبار آن

حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه بیان فلسفه و حکمت احکام پیرامون حرمت خمر فرمود: **وَالنَّهْيَ عَنِ شَرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهًا عَنِ الرَّجْسِ**؛ و خدای متعال نهی از شرب خمر را برای پاکی شخص و جامعه از پلیدی قرار داد، فرمود می خوارگی نکنند تا تن و جان و جامعه را پاک سازند.

سخن حضرت زهرا علیها السلام ترجمانی از آیات قرآن است. از سرچشمه های فساد و تباهی شراب است. اسلام این عنصر گناه آفرین را حرام و با جدیت تمام به مسلمانان هشدار داده تا از آن پرهیز کنند، چرا که فساد دنیوی و عذاب آخرت را به دنبال دارد.

شراب، هر مایع مست کننده ای است که تباهی عقل و خرد را به دنبال دارد و اهل لغت آن را خمر نامیده اند چون عقل را می پوشاند.

آثار زیان باری بر این گناه بار شده که آیات قرآن و روایات به بیان آن پرداخته اند. حرمت شراب، مستفاد از متن آیات قرآن است، چون در آیه 33 از سوره بقره خداوند می فرماید:

(يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ)؛ بر اساس این آیه در شراب و قمار «اثم» بزرگ است.

در آیه 33 از سوره اعراف هم می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ)؛

(بگو ای پیغمبر که خدای من هرگونه اعمال زشت را چه در آشکار باشد یا نهان، منع فرمود و «اثم» را حرام نموده است).

در آیه پیش، شراب را عامل اثم بزرگ تعریف نمود. در واقع اثم، نام و عنوان دیگری برای شراب است. در بعضی از سروده ها چنین آمده:

شربت الاثم حتی ضلّ عقلی کذلک الاثم یصنع بالعقول



به هر روی، حرمت شراب از متن آیات قرآن آشکار است و این حکم، از ضروریات دین مبین اسلام است.

از منظر قرآن و سنت، آثار شوم و ویرانگر آشامیدن شراب تعریف گردیده که از همه پلیدتر آنکه شراب، انسان را از آسمان شرف و فضیلت فرو می کشد و در زمره حیوانات قرار می دهد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِشَرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ؛ (1) همانا خداوند برای بدی و پلیدی قفل هایی قرار داده و کلید این قفل ها شراب است».

و نیز فرمود:

الشَّرَابُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ وَ مُدُّ مِنَ الْخَمْرِ كَعَابِدٍ وَثْنٍ...؛ (2) شراب کلید هر گناه است و آنکه به نوشیدن شراب عادت کرده چون کسی است که بت را عبادت می کند شراب، رأس همه گناهان است و شرابخوار قرآن را تکذیب می کند، زیرا اگر قرآن را تصدیق می کرد حرام آن را حرام می دانست.

یکی از دو امام بزرگوار، امام باقر یا امام صادق علیهما السلام می فرمایند: «گناهی بدتر از نوشیدن مسکر نمی باشد، - چون عقل را زایل می کند - و شخص، نماز را ترک کرده و به حریم مادر و دختر و خواهر خود تجاوز می کند، چون او عقل ندارد». (3)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام سؤال می شود: «أَشْرَبَ الْخَمْرَ شَرًّا أَمْ تَرَكَ الصَّلَاةَ؟ آیا آشامیدن شراب بدتر است و گناهش بیشتر است یا ترک نماز؟ امام فرمود: «شرب الخمر»؛ (4) آشامیدن شراب گناهش بیشتر است، چون آنکه شراب می نوشد در حالی قرار می گیرد که خدایش را نمی شناسد».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنکه شراب می نوشد اگر بیمار شد به عیادتش نروید و چون از دنیا رفت، در تشییع جنازه او شرکت نکنید، شهادت و گواهی او را قبول نکنید و با او ازدواج نکنید و او را امین قرار ندهید». (5)

ص: 498

---

1- (1) وسائل الشیعه، ج 25، ص 315، ح 6.

2- (2) همان، ح 5.

3- (3) همان، ص 313، ح 1.

4- (4) همان، ح 2.

5- (5) همان، ص 310، ح 2.

ده ها روایت در مذمت آشامیدن شراب از سوی ذوات مقدس ائمه علیهم السلام صادر گردیده که در بعضی شراب خوار را در حکم مرتد و بت پرست دانسته اند. (1)

به هر روی، فاطمه علیها السلام از چهره شوم این پدیده شیطانی پرده برمی دارد و در سخن خود آیاتی از قرآن را پیرامون این ام الخبائث (مادر گناهان) تفسیر می نماید.

خداوند در قرآن می فرماید: (ای اهل ایمان شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گرویندی همه اینها پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری نمایید). (2)

فاطمه علیها السلام فرمود: اسلام آشامیدن شراب را حرام کرد تا پلیدی را از دامان تن و جامعه پاک نموده، جامعه را از پیامدهای زیانبار این ماده پلید حفظ نماید.

در وحی و ترجمان آن، یعنی سنت، شراب، همسو و هم ردیف بت پرستی تبیین گردیده و کلید هر پلیدی و زشتی معرفی شده است.

به حق، شراب را مادر گناهان گفته اند. در حدیثی امام باقر علیه السلام در پاسخ به این سؤال که: ما اکبر الکبائر؟ فرمود: «شرب الخمر». چون شرابخوار زنا می کند، دزدی می نماید، آدم می کشد و برای خدای یکتا شریک قرار می دهد و گناهایش از همه گناهان افزون تر و بالاتر است. (3)

امام صادق علیه السلام نیز در پاسخ زندیقی که پرسید: لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ؟ فرمود:

حَرَّمَهَا لِأَنَّهَا ام الْخَبَائِث...؛ (4) خداوند شراب را حرام کرد چون مادر گناهان است و رأس هر پلیدی و بدی است، زمانی بر شرابخوار می رسد که عقلش زایل می گردد، در آن حال خدایش را نمی شناسد و معصیتی نیست، مگر آنکه مرتکب می گردد، حرمتی نیست مگر آنکه حرمتش را می شکند و رحم و خویشاوندی نیست مگر آنکه آن را قطع می نماید و کار زشت و فاحشه ای نیست مگر آنکه آن را انجام می دهد. افسار شرابخوار به دست شیطان است اگر او را فرمان دهد که برای بت سجده کند، سجده می کند، و هر کجا که شیطان بخواهد او را می برد.

ص: 499

1- (1) ر. ک: وسائل الشیعه، ج 25، صص 296-366.

2- (2) سوره مائده، آیه 90.

3- (3) وسائل الشیعه، ج 25، ص 316، ح 10.

4- (4) همان، ص 317، ح 11.

عطار در منطق الطیر داستان شیخ صنعان را به نظم آورده تا شرحی بر حدیث «الخمیر أم الخبائث» باشد.

روز هشیاری نبودم بت پرست بت پرستیدم چو گشتم مست مست

بس کسان کز خمر ترک دین کند بی شکی ام الخبائث این کند

رفت پیر کعبه و شیخ کبار خوگ بانی کرد سالی اختیار<sup>(1)</sup>

## ف) بازدارندگی از پلیدی

حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه می فرماید: «وَقَذَفَ الْمُحْصَنَاتِ إِنْجِنَاباً لِّلْعَنَةِ»<sup>(2)</sup> و زنان پارسا را تهمت ناروا نزنند تا خویش را سزاوار لعنت نسازند».

خدای سبحان به پاسداشت کرامت زن عفیف و پارسا، نسبت ناروا به او را گناهی بزرگ می داند، که در دنیا و آخرت سبب لعنت و نفرین خداست، و این ترجمانی از وحی است؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ<sup>3</sup>؛

(کسانی که به زنان با ایمان و پارسا و پاک و بی خبر از کار بد، تهمت بزنند، به حق در دنیا و آخرت مورد نفرین خدا هستند، و برای آنان عذابی سخت و دردناک است).

حفظ آبرو و حیثیت زن به عنوان همسر و مادر در محیط خانواده نقش بسیار مهمی را در تربیت و بالندگی جامعه ایفا می کند.

مقام زن در قرآن و حدیث بسیار تکریم گردیده و آیاتی از قرآن این مکانیت را ارج می نهد.

مادر بودن افق برین رسالت زن است و این نقش از مهم ترین نقش های اصولی و زیربنایی جامعه است. رسالت مادری دوران طولانی دارد و زن از همان آغاز تکوین نطفه، در رحم، مسئول است و تا آنگاه که کودک متولد می شود، وظیفه او دشوارتر می گردد. او در

ص: 500

1- (1) منطق الطیر، محمد عطار نیشابوری، صص 67-88، به شکل گزیده.

2- (2) بلاغات النساء، ص 16.

دوران رشد و آموزش و تربیت نیز این وظیفه خطیر را بر دوش دارد و تا آنگاه که مادر نفس می کشد و زندگی می کند، دعاهای خیرش بهترین سرمایه رستگاری فرزندان است.

به پاس این مکانت بلند، و نیز مقام والای همسری است که جایگاه مادر در اسلام بسیار ارجمند شده است. اگر چه مکانت مادری در اسلام می درخشد، ولی بنیان آن بر پیمان زناشویی و ایجاد نکاح بین زن و مرد، استوار است. زن پیش از آنکه مادر گردد همسر و زوج است. او مرد را جذب و شیفته خود می سازد، روح مهربانی و رأفت در او می دمَد و او را در بستر خود آرام می کند و سپس به یاری همین اکسیر مهر و مهربانی خانواده آرام و مهربان پدید می آید. او سکاندار کشتی زندگی و سازنده شخصیت و کارآمدی مرد است و در سایه سار وجود او و در ساحل دریای مهرش انسان به سکون و آرامش می رسد.

قرآن کریم این نقش و هنر زن را می ستاید و می فرماید:

«و از نشانه های قدرت او اینکه برای شما از سرشت خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و میان شما دوستی و مهربانی نهاد، در این جلوه ها نشانه هایی است برای مردم اندیشمند» (1).

آنچه گفتیم گوشه ای از نقش زن در سازندگی جامعه و بالندگی آن بوده در واقع اگر جامعه ای بخواهد پاک و لبریز از عطر انسانیت باشد، باید از دامان پاک مادران و همسران آن جامعه، غبار تهمت های ناروا زدوده شود و بدین علت قرآن کریم می فرماید: «و آنان که به زنان باعفت مؤمن نسبت ناروای زنا دهند آن گاه چهار شاهد (عادل) بر دعوی خود نیاورند آنان را با هشتاد تازیانه مجازات کنید» (2).

با این حد و مجازات، خداوند سبحان، هم از دامان زنان پارسا غبار تهمت زدود، و هم مردان را از آنکه مورد نفرین خدا و عذاب دردناک او شوند، در امان ساخت.

در طرحی برتر و فراگیر، خداوند متعال برای حفظ امنیت جامعه و برون رفت از آلایش و آلودگی ها، حکم به حرمت اشاعه فحشاء کرده و می فرماید: «آنان که دوست می دارند که در میان اهل ایمان، کار منکری را اشاعه و شهرت دهند آنها را در دنیا و آخرت عذاب دردناک خواهد بود» (3).

ص: 501

1- (1) سوره روم، آیه 21.

2- (2) سوره نور، آیه 4.

3- (3) سوره نور، آیه 19.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «وَتَرَكَ السَّرْفَةَ إِجَاباً لِلْعَفَّةِ؛ (1) و خداوند دزدی را منع کرد تا راه عفت پویند».

این سخن یادگار نبوت، تفسیر و ترجمانی از این آیه قرآن است

(وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (2)

(دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید، این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته و خدا مقتدر و داناست).

دستی که امانت دار است، ارزش دارد و قیمت آن نصف دیه کامل انسان است؛ یعنی در یک مرد که هزار مثقال طلا دیه اوست یک دست او پانصد مثقال طلا می‌ارزد، ولی وقتی که خیانت کرد و به دزدی آلوده شد، این دست بیمار می‌گردد، جامعه را ناامن می‌سازد، و برای چهار دینار یا کمتر از آن قطع می‌گردد.

ابوالعلائی معری، از سید مرتضی پیرامون حکمت و فلسفه این مجازات سؤال می‌کند

ید بخمس مئین عسجد او دیت ما بالها قَطَعَتْ فی ربع دیناری؟

شگفتنا! دستی که پانصد مثقال طلا می‌ارزد، چرا به خاطر یک چهارم دینار بریده می‌شود؟

سید مرتضی «قدس سره» پاسخ می‌دهد:

عِزُّ الْأَمَانَةِ أَغْدَاها وَ أَرْخَصَهَا ذُلُّ الْخِيَانَةِ فَافْهَمِ حَكْمَةَ الْبَارِي (3)

عزت امانتداری، دست را گران سنگ می‌سازد و ذلت خیانت او را بی‌مقدار، پس حکمت حکم خدای باری تعالی را درک کن!

پس جامعه ای به گوهر عفت و امنیت آراسته است که در آن دزد و دزدی نباشد و دزد دزدی آنگاه از جامعه رخت برمی‌بندد که با اجرای حکم خداوند و قطع دست دزد، او در جامعه شناخته و نشان دار گردد.

ص: 502

1- (1) بلاغات النساء، ص 16.

2- (2) سوره مائده، آیه 38.

3- (3) فاطمه الزهراء من المهد إلى اللحد، ص 408.

البته، مجازات سرقت، مراتبی دارد که سخت ترین آن قطع چهار انگشت است. این مرتبه از سرقت نیز شرایطی دارد که فقهای بزرگوار ما در کتاب های فقهی خود آن شرایط را نگاشته اند؛ از آن جمله:

1. دزدی باید مخفیانه باشد.

2. باید از «حرز» اموال محافظت شده باشد.

3. لااقل به حد نصاب چهار دینار طلای خالص یا قیمت آن براساس نظریه مشهور باشد، اگر چه بعضی از فقها خمس دینار را هم کافی می دانند. در این صورت اگر در نزد حاکم شرع دو مرتبه اقرار کند یا دو شاهد عادل علیه او شهادت دهند چهار انگشت او بریده می شود.

### ق) پاسداری از مال یتیم

بنا بر نقل اربلی، در کشف الغمه، فاطمه علیها السلام در ادامه فرمود: «والتَّزْرَهُ عَنِ أَكْثَلِ أَمْوَالِ الْيَتَامَى وَالْإِسْتِثَارَ بِفِيئِهِمْ إِجَارَةً مِنَ الظُّلْمِ»<sup>(1)</sup> و پرهیز از خوردن اموال یتیمان و اختصاص غنایم به آنان را برای مصون بودن از ظلم به آنان قرار داده است».

این فراز نیز ترجمانی از آیات قرآن است؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾<sup>(2)</sup>

(آنان که اموال یتیمان را به ستمگری می خورند در حقیقت آنها در شکم خود آتش فرو می برند و به زودی به دوزخ در آتش فروزان قهر حق خواهند افتاد).

و نیز می فرماید: «یتیمان را آزمایش کنید تا هنگامی که بالغ شده و تمایل به نکاح پیدا کنند اگر در این مدت، رشد نگهداری مال را از آنان دریافتید، آنگاه مال آنان را به خودشان رد نمایید»<sup>(3)</sup>.

خوردن مال یتیم یکی از مظاهر ظلم و بیدادگری است، و یتیم جداً مظلوم است، چون در دفاع از خود و مالش ناتوان است، و بدون شک، ستم بر چنین موجود ناتوان و ضعیفی ناروا و محکوم است.

ص: 503

1- (1) کشف الغمه فی معرفه الأئمه علیهم السلام، ج 2، ص 207.

2- (2) سوره نساء، آیه 10.

3- (3) همان، آیه 6.

امام باقر علیه السلام در پاسخ ابوبصیر که سؤال کرد: ما ایسر ما یدخل به العبد النار؟ آسان ترین راهی که انسان را وارد آتش می کند کدام است؟ امام فرمود: «مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِ الْيَتِيمِ دَرَهْمًا وَنَحْنُ الْيَتِيمُ؛ (1) آنکه درهمی از مال یتیم را بخورد...».

## (ر) زلال عدل و انس رعیت

بنا بر نقل اربلی در کشفه الغمه، حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه فرمود: «وَالْعَدْلُ فِي الْأَحْكَامِ إِيْنَسًا لِلرَّعِيَّةِ؛ (2) و خدا دادگری و عدالت حاکمان را سبب انس و آرامش رعیت قرار داد».

این کلام گهربار نیز ترجمانی از آیات قرآن است. بدون شک، هدف از ارسال پیامبران آن بود که مردم را به عدل و اقامه قسط فرا خوانند. خداوند در قرآن می فرماید: «همانا ما پیغمبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند». (3)

خداوند بزرگ در قرآن کریم پیامبران را به دادگری فرمان می دهد؛ از جمله در این آیات:

1. (إِنَّ حَكْمَتَ فَاحِكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) 4
2. (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) 5
3. (وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ) 6
4. (وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ) 7
5. (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ) 8

ص: 504

---

1- (1) وسائل الشيعه، ج 9، ص 483، ح 1.

2- (2) همان.

3- (3) سوره حدید، آیه 25.

(و به داوود علیه السلام فرمان می دهد: ای داوود تو را حکومت بخشیدیم و در روی زمین خلیفه و پیشوا قرار دادیم تا میان خلق خدا به حق داوری کنی). (1)

چو خشنود داری جهان را به داد توانگر بمانی و از داد شاد (2)

به هر روی، خدای متعال خود را به عنوان (خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) توصیف می نماید و می فرماید: (وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ) 3

بنابراین جامعه ای که فضای آن در پرتو آفتاب عدالت نورافشان است، مردم آن بهروز، و از آرامش و انس و مهربانی برخوردارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در منشوری که برای مالک اشتر نگاشت به او فرمان داد:

وَ لِيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعَمَّهَا فِي الْعَدْلِ...؛ (3) و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فرو ماند و عدالت را فراگیرتر و رعیت را دل پذیرتر که ناخشنودی همگان، خشنودی نزدیکان را بی اثر گرداند، و خشم نزدیکان، خشنودی همگان را زبانی نرساند.

و به قول شبستری:

جزای عدل نور و رحمت آمد سزای ظلم لعن و ظلمت آمد (4)

و به قول فردوسی:

گر ایمن کنی مردمان را به داد خود ایمن بخسبی و از داد شاد (5)

### ش) تاریکی شرک

حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه می فرماید: «وَ حَرَّمَ اللَّهُ «عَزَّ وَ جَلَّ» الشُّرْكَ إِخْلَاصاً لِلرُّبُوبِيَّةِ؛ و خداوند شرک را حرام فرمود تا مردم به اخلاص طریق یکتاپرستی پویند».

ص: 505

1- (1) سوره ص، آیه 26.

2- (2) امثال و حکم، ج 1، ص 173.

3- (4) نهج البلاغه، نامه 53، ص 327.

4- (5) امثال و حکم، ج 1، ص 174.

5- (6) همان، ص 175.



او فرمان داد تا زنگار شرک، آینه دل مردم را تیره نسازد، بلکه فروغ خداشناسی از آن ساطع و جلوه گر باشد. این سخن حضرت فاطمه علیها السلام بازتابش و ترجمان آیاتی از قرآن است که پیرامون ظلمت و گناه شرک نازل گردید؛ از جمله:

1. (وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا) 1

2. (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا) 2

3. (وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) 3

4. (أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ) 4

5. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا) 5

6. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا) 6

7. (إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) 7

8. (حُنْفَاءٌ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهَوَّىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ) 8

9. (وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) 9

اینک که ظلمت و حرمت شرک تبیین گردید، فروغ اخلاص چون آفتابی فرا روی شماسست تا راه یکتاپرستی را بپویید و زلال معرفه الله جانتان را مالا مال و لبریز نماید. آفتاب توحید بر نگاه دلتان بتابد، و او را مبهوت عظمت خود نماید، شاهد توحید راستین

بنوشید، و هرگز تصور خدای را برای خود ممکن مشماری؛ همان گونه که علی علیه السلام فرمود: «التَّوْحِيدُ أَلَا تَتَوَهَّمُهُ»؛ (1) توحید آن است که او را به وهم در نیاری».

آن حضرت در یکی از خطبه های خود فرموده:

چون یگانه اش ندانسته؛ آن که برای او چگونگی انگاشته؛ و به حقیقت او نرسیده آن که برایش همانندی پنداشته؛ و نه بدو پرداخته آن کس که او را به چیزی همانند ساخته، و نه قصد او کرده، آن که بدو اشارت نموده، یا به وهمش درآورده.

هر چه به ذات شناخته باشد ساخته است، و هر چه به خود بر پا نباشد دیگری اش پرداخته... (2)

به قول سعدی:

هر چه در صورت عقل آید و در وهم و قیاس

آنکه محبوب من است از همه ممتاز آید (3)

و نیز همو سروده:

جهان بر سماع است و مستی و شور

و لیکن چه بیند در آینه کور (4)

و نیز:

ای چشم خرد حیران در منظر مطبوعت

وی دست نظر کوتاه از دامن ادراکت (5)

یادگار نبوت، پایان سخن خود را با طنین دو آیه از قرآن عطرآگین نمود تا هشدار می نیز به مخاطبان جاهل خود باشد؛ خداوند می فرماید:

ص: 507

---

1- (1) نهج البلاغه، حکمت 470، ص 444.

2- (2) همان، خطبه 186، ص 200.

3- (3) کلیات سعدی، غزلیات، ص 514.

4- (4) امثال و حکم، دهخدا، ج 1، ص 13.

5- (5) کلیات، غزلیات، ص 462.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) 1

و نیز می فرماید:

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ)؛ (1)

پس چنانکه باید، ترس از خدا را پیشه گیرید و جز مسلمان ممیرید! آنچه فرموده است به جا آرید و خود را از آنچه نهی کرده باز دارید که تنها دانایان از خدا می ترسند.

حضرت فاطمه علیها السلام در مسجد با حاضرانی سخن می گوید که از یک سو مردمی والا گهر و از نژاد ابراهیم و اسماعیل می باشند و از سوی دیگر آراسته به اسلام و مکارم الهی آن هستند، بنابراین بر ستیغ کرامت و بزرگی می درخشند، آنان باید قدر این مقام ویژه و ممتاز را بدانند و از آن پاسداری نمایند و پاسداری از آن فقط در پرتو عمل به دستورات الهی است. آنان باید فرمانبر و مطیع امر خدا باشند.

حضرت فاطمه علیها السلام در بیانات شیوای خود، پرده از راز و رمز قسمتی از احکام برافکند، و پرتوی از آن رخشنده را در دیدگان آنان آینه کاری کرد، او از معرفه الله و شاهد عبادت و بندگی گفت و اینک به آنان هشدار می دهد که پرهیزکاری و پارسایی را پیشه خود سازید و تلاش نمایید که مسلمان از دنیا بروید و فرمانبر. گرچه پارسایی ممکن نیست، مگر با فرمان برداری از همه احکام و در همه موضوعات، وگرنه تاریخ با حوادث تلخش تکرار می شود و آنچه بر امت های گذشته جاری شده، بر شما نیز جاری خواهد شد.

آنان دین خدا را تجزیه کردند، به برخی از احکام عمل کرده، به بعضی دیگر عمل نکردند و فرجام کارشان نکبت و خواری بود.

خداوند می فرماید: «آیا به بخشی از کتاب «تورات» ایمان آورده و از بخش دیگر سر باز می زنید، پس بدانید پایان این کار جز رسوایی و خواری و گرفتاری در زندگی دنیا چیزی نیست و در آخرت نیز به بدترین وجه به عذاب الهی گرفتار خواهید شد و خدا از آنچه عمل می کنید غافل نیست» (2).

بر این اساس، دین نظام واحدی است که اگر فرهنگ تجزیه در آن نفوذ کند، تماش ویران می گردد و خطرش از کفر و بی ایمانی بیشتر است.

ص: 508

1- (2) سوره فاطر، آیه 28.

2- (3) سوره بقره، آیه 85.

از این رو خداوند متعال می فرماید: «افرادی که به خدا و رسولش ایمان ندارند می خواهند بین خدا و پیامبرشان تفرقه ایجاد کنند می گویند: به بعضی ایمان داشته و بعضی دیگر را قبول نداریم اینان به راستی کافرند و برای کافران عذاب دردناکی آماده کرده ایم».(1)

شما ای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باید حافظ دین و دارای مراتب عالی تقوا باشید، چون تربیت شدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن اند. او آفاق علم، و مکارم الهی را بر شما گشود و شما را مزین و آراسته به تقوا و دانش ساخت، پس از خدا بترسید؛ آنگونه که عالمان از خدا می ترسند، ولی چه گویم که با کمال تأسف به بیراهه رفته اید و ردای خلافت را بر قامت نااهل افکنده اید، و اینک دو حق مسلم را که پیشوایی علی علیه السلام و «فدک» است غصب نموده اید. چرا تسلیم فرمان خدا و رسولش نمی باشید.

حضرت فاطمه علیها السلام به آنان هشدار و آگاه باش می دهد که هان! از خواب جهل و غفلت بیدار شوید و چنان که باید و شایسته است، پارسا و پرهیزکار بوده و مراقب باشید مسلمانان از دنیا بروید.(2) در مقابل دستورات خدا و فرمان های رسولش مطیع گشته، مصلحت سنجی خود را بر دستورات و نصوص صریح رسول خدا ترجیح ندهید.

آیا به سرشت ابراهیمی خود می بالید؟ بشنوید نصیحت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام به فرزندان خویش را آنگاه که آن دو (ابراهیم و یعقوب علیهما السلام) به فرزندان خود سفارش کردند که تسلیم و مطیع فرمان خدا باشند، بدین گونه که ای فرزندان، خدا شما را به آیین پاک برگزید، پس از آن آیین پیروی کنید و تا گاه مردن، تسلیم خدا باشید و مسلمانان از دنیا بروید.(3)

بنابراین شما مسلمانان! مطیع دستورات خدا باشید، آنچه را فرمان داده انجام دهید و آنچه را ممنوع دانسته ترک نمایید؛ پرده جهل و نادانی از چهره جان برفکنید و مزین به لباس دانایان شوید که:

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)4

ص: 509

1- (1) سوره نساء، آیات 150-151.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 102.

3- (3) سوره بقره، آیه 132.

این کلام حضرت زهرا علیها السلام بیانگر این سخن حضرت علی علیه السلام است که فرمود: «فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَاسْتَقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ...»؛<sup>(1)</sup> پس ای شنونده، از پس مستی هشیار باش و از خواب غفلت بیدار، و اندکی بگاہ از شتاب خویش، و بدانچه از زبان پیامبر امی به تو رسیده نیک بیندیش! آنچه که شنیدنش باید و ترکش نشاید.

یک دم به خود آی و ببین چه کسی به چه دل بسته ای به که هممنفسی

زین خواب گران بردار سری برگیر ز عالم اولین خبری<sup>(2)</sup>

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْفِقُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ»؛<sup>(3)</sup> مؤمنان فروتن اند، مؤمنان مهربان اند و مؤمنان ترسان اند».

لباس فخر و کبر و خودپرستی از تن جان بیرون آرید خود را به حُلّی و زیور مکارم اخلاق بیارایید، به گوهر تواضع و مهرورزی به مردم آراسته گردید، به فروع خوف و ترس نسبت به ساحت کبریایی حق منور گردید، تا اعمال و رفتار شما مشرق تابان ایمان به خدا گردد.

پاینده و جاودان باد جمهوری اسلامی ایران که جلوای از آفتاب انقلاب فاطمی علیها السلام است.

ص: 510

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 153، ص 151.

2- (2) دیوان شیخ بهایی، ص 137.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 153، ص 152.

1. الآثار الباقیه عن قرون الخالیه، ابوریحان بیرونی، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، 1380 ش.
2. الاحتجاج، علامه الطبرسی، ذو القری، قم، الطبعة الرابعة، 1413 ق.
3. احقاق الحق وازهاق الباطل، القاضی السید نور الله الحسینی المرعشی التستری، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، بی تا.
4. الاخلاق و الآداب «المحاسن»، ابی جعفر احمد بن محمد بن خالد البراقی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1429 ق - 2008 م.
5. ادیان زنده جهان، رابرت ا. هیوم، ترجمه: دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ، چاپ اول، 1369 ش.
6. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، الشیخ العلامة عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم، تهران، مکتبه الاسلامیه، بی تا.
7. اسلام در ایران، ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، ترجمه: کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، 1362 ش.
8. اسلام و عقائد و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام، علامه یحیی نوری، تهران، بنیاد علمی و اسلامی مدرسه الشهداء، چاپ نهم، بهمن ماه 1360 ش.
9. اعلام الوری باعلام الهدی، فضل بن حسن طبرسی، دارالکتب الاسلامیه، الطبعة الثالثة، تهران، بی تا.
10. اعیان الشیعه، السید محسن الامین، دارالتعارف، الطبعة الثانية، بیروت، لبنان، بی تا.
11. الامالی، شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه، مؤسسه البعثه، قم، دار الثقافه، الطبعة الاولى، 1414 ق.

12. امالی، شیخ صدوق، مقدمه و ترجمه: آیت الله کمره ای، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ سوم، 1355 ش.
13. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، فروردین 1352 ش.
14. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1394 ق.
15. انسان و ایمان، آیت الله مرتضی مطهری، قم، انتشارات صدرا، بی تا
16. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، ترجمه: رشید یاسمی، تهران، بی نا، مهرماه 1317 ش.
17. بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، تحقیق: الشیخ عبدالزهراء العلوی، دار الرضا، بیروت، لبنان، بی تا.
18. بحرال معارف، مولی عبدالصمد همدانی، تحقیق و ترجمه: حسین استاد ولی، تهران، انتشارات حکمت، سال 1381 ش.
19. بحرال معارف، مولی عبدالصمد همدانی، تحقیق و ترجمه: حسین استاد ولی، مؤسسه انتشارات حکمت، تهران، 1373 ش.
20. البرهان فی تفسیر القرآن، العلامة السید هاشم الحسینی البحرانی، مؤسسه البعثه، قم، الطبعة الاولى، 1417 هـ - ق.
21. بلاغات النساء، ابی الفضل احمد بن ابی طاهر المعروف بابن طیفور، منشورات مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.
22. بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، سید محمود شکری آلوسی، مصر، بی نا، 1342 ق.
23. پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، سیدابوالحسن حسینی ادیانی، انوار الهدی، بی جا، 1375 ش.
24. پس از پنجاه سال، پژوهشی تازه پیرامون قیام حسین علیه السلام، سیدجعفر شهیدی، تهران، دفتر نشر فرهنگی، چاپ سیزدهم، 1370 ش.
25. پنج گنج، خمسه نظامی، حکیم نظامی گنجوی، گزیده دکتر حمیدی شیرازی، کنگره جهانی بزرگداشت حکیم نظامی گنجوی، تیرماه 1370 ش.

26. تاریخ الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف بمصر، الطبعة الثانية، قاهره، بی تا.
27. تاریخ یعقوبی، احمد بن اسحاق الیعقوبی البغدادی، بی جا، دارالزهراء، الطبعة الاولى، 1429 ق.
28. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، دارالکتاب العربی، بیروت، لبنان، بی تا.
29. تاریخ تحلیلی صدر اسلام، محمد نصیری، تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف، نوبت چاپ هفتاد، 1390 ش.
30. تاریخ تمدن، ویل دورانت، مترجمان: حمید عنایت - پرویز داریوش، تهران، بی نا، 1370 ش.
31. تأسیس الشیعه لعلوم السلام، السید حسن الصدر، قم، انتشارات اعلمی، چاپ امیر، زمستان 1375 ش.
32. تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، السید شرف الدین علی الحسینی الاسترآبادی الغروی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرّسین بقم، الطبعة الاولى، 1409 ق.
33. التبیان فی تفسر القرآن، شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، قدم له: الشیخ آغا بزرگ الطهرانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی تا.
34. تحف العقول عن آل الرسول، الشیخ الثقه ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1376 ق.
35. تسنیم «تفسیر قرآن کریم»، آیت الله جوادی آملی دام ظلّه العالی، تحقیق و تنظیم: حجت الاسلام سعید بندعلی، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول، 1385 ش.
36. التسهیل لعلوم التنزیل، محمد بن احمد بن جزی القرناطی، شرکه دار الارقم بن ابی الارقم، بیروت، لبنان، بی تا.
37. تفسیر العیاشی، المحدث الجلیل ابی نصر محمد بن مسعود ابن عیاش السلمی، تصحیح: السید هاشم الرسولی الهمدانی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، بی تا.
38. التفسیر الکبیر، الفخر الرازی، الطبعة الثالثة، بی تا، بی جا.
39. تفسیر المنار، محمد رشید رضا، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، مصر، بی تا.



40. تفسير نور الثقلين، الشيخ عبد علي بن جمعه العروسي الحويزي، تحقيق: السيد علي عاشور، بيروت، لبنان، مؤسسه التاريخ العربي، الطبعة الاولى، 1422 هـ - ق، 2001 م.
41. جامع احاديث الشيعة، آيه الله العظمى الحاج آقا حسين الطباطبائي البروجردى، قم، طبع فى مطبعه العلميه، 1398 ق.
42. جامع البيان فى تفسير القرآن، ابى جعفر محمد بن جرير الطبرى، بيروت، لبنان، دار المعرفه للطباعه و النشر، الطبعة الثانيه، 1972 ق.
43. الجامع لاحكام القرآن، ابى عبدالله محمد بن احمد الانصارى القرطبي، دار المكاتب العربى للطباعه و النشر، قاهره، 1387 ق، 1967 م.
44. جرعه اى از صهبای حج، آيت الله جوادى آملی، تنظيم و ويرايش: حجه الاسلام حسن واعظى محمدى، قم، مركز نشر اسراء، چاپ دوم، پاییز 1390 ش.
45. جواهر الكلام فى شرح شرايع الاسلام، الشيخ محمد حسن النجفى، تهران، دار الكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، 1373 ش.
46. جهان در عصر بعثت، محمد جواد باهنر - اكبر هاشمى رفسنجانى، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامى، بى تا.
47. حكمت الهى، محى الدين مهدى الهى قمشه اى، تهران، بى تا.
48. حياه القلوب، علامه مجلسى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، بى تا.
49. الخرائج و الجرائح، قطب الدين الراوندى، تحقيق و نشر: مؤسسه الامام المهدي عليه السلام، منشورات مؤسسه النور للمطبوعات، الطبعة الثانيه، بيروت، لبنان، 1411 ق.
50. دائره المعارف قرآن كريم، مركز فرهنگ معارف قرآن، قم، مؤسسه بوستان كتاب، مركز چاپ و نشر دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، چاپ سوم، 1386 ش.
51. دايره المعارف تشيع، زير نظر صدر حاج سيد جوادى، بهاءالدين خرمشاهى، كامران فانى، حسن يوسفى اشكورى، نشر شهيد سعيد محبى، چاپ اول، تهران، 1375 ش.
52. الدر المنثور فى تفسير المأثور، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر السيوطى، منشورات محمد على بيضوى، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، بى تا.
53. دلائل الامامه، ابى جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبرى الصغير، مركز الطباعه و النشر فى مؤسسه البعثه، قم، الطبعة الاولى، 1413 هـ - ق.

54. دیوان آذر بیگدلی، نشر جاویدان، بی تا، بی جا.
55. دیوان ابوسعید ابوالخیر، کتابخانه سنایی، تهران، بی تا.
56. دیوان اقبال لاهوری، کتابخانه سنایی، تهران، بی تا.
57. دیوان الهی قمشه ای، علمیه اسلامیة، تهران، بی تا.
58. دیوان امام خمینی رحمه الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، تهران، 1372 ش.
59. دیوان حدیقه الشعراء، سید احمد دیوان بیگی، انتشارات زرین، بی جا، بی تا.
60. دیوان رجاء اصفهانی، رجاء اصفهانی.
61. دیوان شهریار، محمدحسین شهریار، زرین، بی جا، بی تا.
62. دیوان صائب تبریزی، نشر طلوع، بی جا، بی تا.
63. دیوان صور معانی، عطار نیشابوری، سنایی.
64. دیوان فیض کاشانی، کتابخانه سنایی، تهران، بی تا.
65. دیوان لامع، محمد رفیع بن عبدالکریم درمیانی، تهران، دکتر محمود رفیعی، چاپ اول، سال 1365 ش.
66. دیوان ملک الشعراء بهار، ملک الشعراء بهار، انتشارات علمی، بی تا، بی جا.
67. دیوان اشعار ناصر خسرو، حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی، تصحیح: حاج سید نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، چاپ افست گلشن، آبان ماه 1348 ش.
68. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب الدین احمد بن عبدالله الطبری، دارالمعرفه للطباعة و النشر، بیروت، لبنان، 1962 م.
69. الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آغا بزرگ الطهرانی، تهران، طبع فی مطبعه مجلس الشوری، جمادی الاولی، 1360 ش.
70. راز بزرگ رسالت، آیت الله جعفر سبحانی، تهران، انتشارات کتابخانه مسجد جامع تهران، 1358 ش.
71. رازهای نماز، مؤلف: آیت الله جوادی آملی، ترجمه: حجه الاسلام علی زمانی قمشه ای، تنظیم و ویرایش: حجه الاسلام حسین شفیعی، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ سوم، آبان سال 1383 ش.

72. رجال النجاشی، احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی الاسدی الکوفی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، شعبان المعظم 1413 ق.
73. زن از نظر حقوق اسلامی، ابوالفضل حاذقی، تهران، چاپخانه مجلس، 1324 ش.
74. زن در حقوق ساسانی، کریستیان بارتلمه، ترجمه: دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی، بنگاه مطبوعاتی عطایی، بی تا، بی جا.
75. زن و اسوه های آسمانی، غلامعلی عباسی فردویی، زائر آستانه مقدسه قم، چاپ اول، 1387 ش.
76. زندگانی فاطمه زهرا، سیدجعفر شهیدی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهل و چهارم، 1385 ش.
77. سعادت نامه، شیخ محمود شبستری، طهوری، بی جا، بی تا.
78. السقیفه و فدک، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، جمع و تحقیق، دکتر محمد هادی امینی، تهران، مکتبه نبوی، بی تا.
79. السیره النبویه، لابن هشام، حققها و ضبطها و شرحها و وضع فهارسها: مصطفی السقا، ابراهیم الیاری، عبدالحفیظ شبلی، دارالمعرفه، بیروت، لبنان، بی تا.
80. شرح خطبه حضرت زهرا، آیه الله سیدعزالدین حسینی زنجانی، قم، مؤسسه بوستان کتاب، نوبت چاپ نهم، سال 1386.
81. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، تهران، انتشارات جهان، دار احیاء الکتب العربیه عیسی البابی، الحلبی و شرکاه، بی تا.
82. شواهد التنزیل، الحافظ عییدالله بن عبدالله بن احمد المعروف بالحام الحسکانی، المحقق: محمد باقر المحمودی، بی جا، مجمع إحياء الثقافه الاسلامیه، الطبعه الثالثه، 1427 ق.
83. صحیفه کامله سجادیه، ترجمه سید علینقی فیض الاسلام، چاپخانه و انتشارات فقیه، چاپ پنجم، تهران، 1379 ش.
84. طاقدیس، مولی احمد نراقی، انتشارات امیرکبیر، تهران، بی تا.
85. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، دار بیروت للطباعه و النشر، بیروت، لبنان، 1405 ق.
86. عصر ظهور، علی کورانی، مترجم: عباس جلالی، سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی، چاپ دوم، بی جا، زمستان 1369.

87. علل الشرايع، للشيخ الصدوق، تصحيح: السيد فضل الله الطباطبائي اليزدي، مكتبة الطباطبائي بالمدرسه الفيضيه، قم، بي تا.
88. علم اليقين، محمد بن المرتضى المدعو بالمولى محسن الكاشاني، المحقق: محسن بيدارفر، قم، منشورات بيدار، الطبعة الاولى، 1418 ق.
89. عوالي اللئالي، محمد بن علي بن ابراهيم الأحسائي، تحقيق: آقا مجتبي العراقي، قم، مطبعة سيدالشهداء، الطبعة المحققة الاولى، 1405 ق 1985 م.
90. عيون اخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، منشورات المطبعة الحيدريه، النجف، 1390 ق، 1970 م.
91. فاطمه الزهراء ام الائمة و سيده النساء، الشيخ محمد حسن نائيني، قم، انتشارات نبوغ، الطبعة الثانيه 1416 ق.
92. فاطمه الزهراء من المهد إلى اللحد، سيد محمد كاظم الحسيني القزويني، دارالعالم الاسلامي، بيروت، لبنان، 1402 ق.
93. فتوح البلدان، احمد بن يحيى بن جابر بلاذري، مترجم: دكتور محمد توكل، تهران، 1377 ش.
94. الفتوحات المكيه، ابي عبدالله محمد بن علي المعروف بابن عربي الحاتمي الطائبي، دار صادر، بيروت (قطع رحلي) بي تا.
95. فروغ ابديت، آيت الله جعفر سبحاني، مركز مطبوعاتي دارالتبليغ اسلامي، قم، بي تا.
96. فصول المهمه، علي بن محمد بن احمد المالكي المكي الشهير بابن الصباغ، مكتبة دار الكتب التجاريه، النجف الاشرف، بي تا.
97. فلسفه تاريخ و نيروي محرک آن، آيت الله جعفر سبحاني، قم، مؤسسه مكتب اسلام، نوبت چاپ اول، تابستان 1376 ش.
98. الفهرست، شيخ الطائفة ابي جعفر طوسي، دانشگاه مشهد، کنگره هزاره شيخ طوسي، بي تا.
99. الكافي، من الاصول و الفروع و الروضه، ثقة الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي، صححه و مقابله و علق عليه: علي اكبر الغفاري، دار التعارف، الطبعة الثالثه، بيروت، لبنان، 1401 ق.

100. الكامل فى التاريخ، تأليف: الشيخ العلامة عزالدين ابى الحسن على بن ابى الكرم، دار و مكتبه الهلال، بيروت، لبنان، بى تا.
101. الكشاف، ابى القاسم جار الله محمود بن عمر الزمخشري، دار المعرفه، بيروت، لبنان، بى تا.
102. كشف الغمه فى معرفه الأئمه، ابى الحسن على بن عيسى بن ابى الفتح الاربلى، قم مركز الطباعه و النشر للمجمع العالمى لأهل البيت، 1426 ق.
103. كشكول شيخ بهايى، موش و گربه، دفتر اول، غزليات، مثنوى نان و حلوا، مثنوى شير و شكر، مثنوى نان و پنير، بى جا، بى تا.
104. كليات ديوان شمس تبريزى، جلال الدين محمد بلخى، تهران، انتشارات اميركبير، چاپ سوم، 1345 ش.
105. كليات سعدى، غزليات، اميركبير، تهران، بى تا.
106. كمال الدين و تمام النعمه، الشيخ الصدوق، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه، 1405 ق.
107. گلشن راز، شيخ محمود شبستري، طهورى، بى نا، بى تا.
108. الله و الانسان فى القرآن، توشيهيكو ايزوتسو، ترجمه و تقديم هلال محمد الجهاد، الطبعه الاولى، بيروت، مارس 2007 م.
109. مثنوى معنوى، مولانا جلال الدين محمد بلخى، تهران، مؤسسه انتشارات دوستان، چاپ هشتم، 1384 ش.
110. مجمع البحرين، فخرالدين الطريحي، بيروت، لبنان، دار و مكتبه الهلال للطباعه و النشر، سال 1985 م.
111. مجمع البيان فى تفسير القرآن، ابى على الفضل بن الحسن الطبرسى، تصحيح و تحقيق و تعليق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى و السيد فضل الله اليزدى الطباطبائى، دار المعرفه للطباعه و النشر، الطبعه الثانيه، بيروت، لبنان، 1408 ق.
112. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقى، تحقيق: مهدى رجائى، قم، مجمع جهانى اهل بيت، سال 1416 ق.

113. المحجّه البيضاء فى تهذيب الاحياء، مولى محسن فيض كاشانى، تصحيح: على اكبر غفارى، مؤسسه اعلمى، بيروت، لبنان، 1403 ق.
114. محيط پيدايش اسلام، آيت الله سيد محمد حسين بهشتى، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چاپ اول، بهار 1367 ش.
115. مروج الذهب و معادن الجواهر، ابى الحسن على بن الحسين بن على المسعودى، الاميره للطباعه و النشر و التوزيع، الطبعة الاولى 1413 ق، بيروت، لبنان، 2010 م.
116. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الحاج ميرزا حسين النورى الطبرسى، قم، تحقيق: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، الطبعة الاولى، سال 1407 ق.
117. مشارق الدرارى «شرح تائيه ابن فارض»، سعيد الدين سعيد فرغانى، با مقدمه و تعليقات سيد جلال الدين آشتيانى، چاپخانه دانشگاه فردوسى، 1398 ق.
118. مشارق انوار اليقين فى اسرار الميرالمؤمنين عليه السلام، الحافظ رجب البرسى، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بيت عليهم السلام، بى تا.
119. مصباح الشريعه (منسوب به امام صادق عليه السلام) ترجمه و شرح علامه مصطفوى، تهران، مركز نشر آثار علامه مصطفوى، چاپ اول، 1382 ش.
120. معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، محمد دشتى با همكارى جمعى از محققان، قم، مؤسسه تحقيقاتى اميرالمؤمنين عليه السلام، چاپ اول، زمستان 1374 ش.
121. المعارف، ابى محمد عبدالله بن مسلم «ابن قتيبه»، تحقيق: ثروت عكاشه، مطبعه دارالكتب، 1960 م.
122. معانى الاخبار، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، تصحيح: على اكبر الغفارى، انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1361 ش.
123. المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم، محمد فؤاد عبدالباقي، تهران، انتشارات اسلامى، چاپ دوم، 1374 ش.
124. المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغه، سيد كاظم محمدى، محمد دشتى، قم، نشر امام على عليه السلام، چاپ دوم، آبان 1369 ش.
125. معراج السعاده، ملا احمد نراقى، انتشارات دهقان، بى جا، تابستان 1372 ق.

126. المغنی فی ابواب التوحید و العدل، القاضی ابی الحسن عبدالجبار الاسدآبادی، تحقیق: الدكتور عبدالحلیم النجار، المجلد 16، اعجاز القرآن، بی تا، بی نا.
127. مکاتیب الرسول، علی بن حسینعلی الاحمدی، بی جا، مکتبه المصطفوی، بی تا.
128. ملکه اسلام فاطمه زهرا در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله للعلامه الحاج میرزا خلیل الکره ای، تهران، چاپخانه اسلامیه، 1348 ش.
129. من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن الحسین ابن بابویه القمی، تحقیق: العلامه محمد جواد الفقیه، بیروت، لبنان دارالاضواء، الطبعة الثانیه، 1413 هـ - ق، 1992 م.
130. المناقب، احمد بن محمد المکی الخوارزمی، تحقیق: الشیخ مالک المحمودی، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، بی تا.
131. منطق الطیر، شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر سیدصادق گوهرین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1342 ش.
132. منهاج الکرامه، جمال اله، نسخه خطی کتابخانه مجلس، ش 4322.
133. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، السید عبدالاعلی السبزواری، نجف اشرف، انتشارات دارالتفسیر، المطبعة الاولى، 1419 ق.
134. موسوعه سیره اهل البیت، باقر شریف القرشی، تحقیق: مهدی باقر القرشی، دار المعروف، الطبعة الاولى، قم، 1430 ق، 2009 م.
135. میزان الحکمه، محمدی ری شهری، بی جا، دار الحدیث، الطبعة الاولى، 1416 ق.
136. المیزان فی التفسیر القرآن، العلامه السید محمد حسین الطباطبائی، دار الکتب الاسلامیه، الطبعة الثانیه، تهران، 1390 ق.
137. نهج البلاغه، مترجم: سیدجعفر شهیدی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، 1368 ش.
138. نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده، تهران، کتابخانه ابن سینا و کتابخانه اسلامیه، چاپ دوم، سال 1337 ش.
139. وسائل الشیعه، المحدث الشیخ الحر العاملی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم، الطبعة الثانیه، 1414 ق.
140. همتایی قرآن و اهل بیت، آیت الله جوادی آملی، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، تابستان 1390 ش.

سرشناسه:عباسی، غلام علی، 1334 -

عنوان قراردادای:خطبه فدک. فارسی. شرح

عنوان و نام پدیدآور:مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه [کتاب]/مؤلف غلامعلی عباسی فردویی.

مشخصات نشر:قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1390 -

مشخصات ظاهری:3 ج.

فروست:انتشارات آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه ، 446

شابک:40000 ریال : ج.1 : 9-184-180-964-978 ؛ 150000 ریال : ج.2 : 5-351-180-964-978 ؛ 200000 ریال :  
ج.3 : 0-372-180-964-978

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:ج.2 (چاپ اول: [1392]).

یادداشت:ج.3 (چاپ اول: 1393) (فیپا).

مندرجات:ج.1. توحید یا فروغ خداشناسی.- ج.2. نبوت، ولایت و فلسفه احکام.- ج.3. سقیفه، فدک، امامت، معاد

موضوع:فاطمه زهرا(س)، 8؟ قبل از هجرت - 11ق. . خطبه فدک -- نقد و تفسیر

موضوع:الهیات

شناسه افزوده:فاطمه زهرا(س)، 8؟ قبل از هجرت - 11ق. . خطبه فدک . شرح

شناسه افزوده:آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره:BP27/22ع/13م2 1390

رده بندی دیویی:297/973

شماره کتابشناسی ملی: 2423028



ص: 1

اشاره

مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه

مؤلف غلامعلی عباسی فردویی

ص: 2

تقدیم:

به ساحت ملکوتی اول مظلوم جهان

مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام

اجر و پاداش معنوی این اثر - اگر مقبول درگاه حضرت حق

واقع شود - نثار روح پدر و مادر بزرگوaram که زلال محبت و

دل دادگی به قرآن و عترت را در جانم جاری ساختند

و به همه ی شهیدان انقلاب اسلامی به ویژه برادر

شهیدم علی اکبر رنجبر فردوئی.

ص: 3



سخن ما 13

پرتو اول: دادنامه

ریشه ها و مبانی روانی - اجتماعی سقیفه 18

حسادت و دنیاگرایی 19

بازگشت از اسلام 20

بازگشت از ولایت 24

سال دهم نقطه عطف 26

ابلاغ ولایت 32

تثبیت ولایت 33

اجرای ولایت 36

زیر سقف سقیفه 38

علل و عوامل پیروزی سقیفه 45

فاطمه علیها السلام حقیقتی عرشی 49

محمد صلی الله علیه و آله بر افق رسالت 54

ص: 5

پرتو دوم: پیام رسالت

افق اول: ابلاغ و انداز 59

افق دوم: پرتوی از ره آورد رسالت 65

زالال دین 66

اسلام یگانه دین الهی 67

انسان از منظر قرآن 69

آموزه های وحی 71

1. آفاق بی کران علم 71

2. تزکیه و تربیت 71

3. اقامه عدل و داد 72

4. آزادی انسان 72

5. همدلی و رفع خلاف 73

6. یادآوری و تذکر 74

7. دعوت به حیات و زندگانی 74

8. وحدت و همدلی 75

9. امنیت 76

10. اقتدار امت 77

ارکان اقتدار امت 77

الف) جزم صائب و عزم صالح 77

ب) رفتار هماهنگ و آهنگ واحد 77

ج) قلب خدایی 78

د) پرهیز از فرومایگی 78

11. اسلام آفتاب اعتدال 80

12. اسلام منادی صلح جهانی 80

13. اسلام و تعالی و آرامش انسان 84

ص: 6

بازتابش دین در تمدن‌ها 87

پرتو سوم: صبح ایمان

جنگ بدر در قرآن 89

آغاز نبرد 91

امدادهای غیبی 92

جنگ احد در قرآن 94

تبیین علل شکست از منظر قرآن 97

تعقیب دشمن 101

جنگ خندق (احزاب) در قرآن 103

غزوه احزاب در آینه وحی 105

فتح مکه و علل مؤثر در آن 109

طلیعه حرکت 111

حرکت برای فتح 112

حرمت مکه 114

پاسداشت قدس و حرمت مکه 116

بازگشت به سخن حضرت فاطمه علیها السلام 119

جاهلیت در سخن فاطمه علیها السلام 119

پرتو چهارم: سیمای ولایت

آفتاب جمال و جلال علی علیه السلام 129

1. جلوه‌هایی از جلال علی علیه السلام 130

الف) یورش به خانه وحی 130



ب) بدر 131

ج) احد 131

د) جنگ احزاب 133

ص: 7

ارزش ضربت علی علیه السلام 135

ه) جنگ خیبر 135

و) جنگ ذات السلاسل 137

ز) نبرد حنین 138

2. جلوه هایی از جمال علی علیه السلام 139

معادشناسی عارفانه 146

رسالت شناسی شهودی علی علیه السلام 149

مشاهده فرشتگان 150

اوج شهود علی علیه السلام 151

علی علیه السلام تجلی صفات خدا 156

علم لدنی 162

علی علیه السلام تجلی گاه قدرت خدا 165

علی علیه السلام مظهر جود و بخشش خدا 168

علی علیه السلام مظهر هدایت الهی 170

علی علیه السلام مظهر حلم خدا 172

علی علیه السلام مظهر رحمت خدا 175

گستره فراگیر رحمت 176

تجلی رحمت علی علیه السلام در قیامت 177

علی علیه السلام بر ستیغ کرامت 178

علی علیه السلام مظهر سلام الهی 179

جایگاه اهل بیت در کلام مولای متقیان 180

بازنمایی سخنان فاطمه علیها السلام 186

علی علیه السلام مظهر ولایت خدا 187

ولایت علوی 191

تابش آیه ولایت بر سایر ائمه علیهم السلام 196

ولایت رسول خدا و امام معصوم علیهما السلام 199

تمثیل تجلی ولایت 200

ص: 8

ولایت و تفاوت آن با تفویض و توکیل 200

غدیر، آینه ولایت خدا 203

غدیر، عید بزرگ ولایت 204

صیانت الهی 205

نامیدی کافران 209

آیا منافقان هم؟ 211

امامت از منظر روایات 213

جایگاه امام در بیان مولای متقیان 217

نمی از یم عظمت مولی علی علیه السلام از نگاه دانشوران 222

شخصیت قابل شناخت علی علیه السلام 228

بارش و تابش وحی 229

پرتو پنجم: ظهور نفاق

هشدارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله 234

نفاق در قرآن 237

علل پیدایش نفاق 242

پیامدهای منفی نفاق 244

حزب قریش یا خانه نفاق 247

تجلی و تابش حق 252

پیامدهای سقیفه 254

الف - ویران ساختن بنیاد دین 254

دین حق و دین باطل 257

علل چهارگانه تبیین دین حق 258

یکتایی دین حق 260

امامت پاسدار و نگهبان دین 261

ب - دگرگونی در نظام رهبری 264

ج - بازگشت به جاهلیت 266

ص: 9

1. شیطان و نقش او از منظر قرآن 267

2. خطرات شیطان در کلام امام علی علیه السلام 268

پرتو ششم: فتنه بزرگ

فتنه از نگاه قرآن 271

فتنه از منظر سنت و روایات 274

تحلیلی از سرشاخه های فتنه 278

آتش فشان فتنه 282

پادشاهی اموی 284

پادشاهی مروانیان 285

باز نمایش فتنه 287

امتداد خط فتنه و نفاق در حکومت بنی عباس 288

مکتب سازی و حقیقت سوزی بنی عباس 289

بزرگترین فتنه فرهنگی یا پیدایش فرقه ها 292

ولایت محور وفاق امت 293

فحشا و مال اندوزی شاهان آل عباس 295

مقابله سقیفه با عترت و قرآن 297

1. جفا به حریم امامت 297

اوج سوگنامه سقیفه در بیان علی علیه السلام 306

2. سقیفه، رویارویی با قرآن 308

پرتو هفتم: غصب فدک

تحلیلی بر جریان فدک 316

1. فدک در آینه جغرافیا 317

2. اختصاص فدک به رسول خدا صلی الله علیه و آله 318

3. بخشش فدک به فاطمه علیها السلام در منابع روایی و تفسیری 321

ص: 10

4. پاسخ به شبهاتی درباره فدک 328

پرونده سیاسی فدک 334

1. بررسی دادرسی 337

2. دادخواست های فاطمه علیها السلام 342

3. بررسی حدیث ابوبکر درباره ارث 346

داوری یا بیداد 353

درآمد فدک 359

انگیزه غصب 360

فدک و سیاست های متضاد 366

پاسخ ابوبکر به حضرت زهرا علیها السلام 372

حقیقت سوزی به نام مصلحت 376

پرتو هشتم: فراخوان فاطمه به پاسداری از حق

اجلال رسول خدا در قرآن 383

هشدار حضرت زهرا علیها السلام به انصار 385

نبرد حرّه 389

پرتو نهم: تبیینی از مرگ و معاد

مرگ و معاد از نگاه فاطمه علیها السلام 397

نگاه اول: مرگ، اوج تعالی انسان 397

نگاه دوم: بهشت و جهنم دو عامل حرکت و بازدارندگی 402

نگاهی به مرگ و قیامت 404

سرمنشأ ایمان به معاد 405



مراتب ایمان به آخرت 408

شاهراه شناخت معاد 409

مرگ، تحولی بزرگ 410

ص: 11

- راز انکار قیامت 412
- مرگ در تابش وحی 413
- زندگی پس از مرگ 416
- عالم برزخ 416
- قیامت کبری 420
- رابطه و پیوستگی زندگی دو جهان 421
- تجسم اعمال 422
- تجسم اعمال از منظر حدیث 426
- تحلیل استدلالی معاد از منظر قرآن 427
- افق اول: تبیین معاد از منظر عدل در نگاه قرآن 431
- افق دوم: معاد در قرآن از منظر حکمت الهی 434
- بازگشت به سخنان یادگار نبوت 438
- بشارت بهشت 439
- نمایش بهشت در زلال حدیث 443
- نقش بازدارندگی قیامت، دوزخ و محاسبه 445
- کتابنامه 451

خطبه «فدکیه» حضرت فاطمه علیها السلام منشوری الهی، آفتابی هدایتگر و بازتابش و ترجمانی از آیات قرآن کریم است. در حقیقت، یادگار نبوت با جلوه‌هایی از تجلیات وحی که از آینه حقیقت نمای جان آن حضرت می‌درخشید و مفاهیمی که از صقع ملکوت بر لوح ضمیر او نگاشته بود مخاطبان را پند و اندرز داد و هدایت نمود. آن حضرت در این سخنان، آیات قرآن را تفسیر کرد و حجاب نور از چهره عرشی این آیات برگرفت. او از سرچشمه وحی، رود نور جاری ساخت و آیات هدایتگر قرآن را فراروی مخاطبان قرار داد؛ قرآنی که کتاب هدایت است و در آیاتی به معرفی و بیان عظمت و حقانیت خود پرداخته است. در برخی از این آیات نکته‌هایی آمده که هر خردمند و صاحب تأملی را به ممتاز بودن قرآن کریم از دیگر کتاب‌ها و فکرها و الهی و آسمانی بودن این کتاب معتقد می‌سازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف و ستودگی قرآن فرمود:

« الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ ؛ (1) قرآن بعد از خداوند از همه کائنات برتر است.»

و نیز فرمود: « فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ ». (2)

در جایی دیگر فرمود: « الْقُرْآنُ غَنَّى لَا غَنَى دُونَهُ وَلَا فَتْرَ بَعْدَهُ ». (3)

همچنین فرمودند: « الْقُرْآنُ مَادِبَهُ اللَّهُ فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَادِبِهِ اللَّهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنُ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ وَهُوَ النُّورُ الْمُبِينُ ». (4)

ص: 13

1- (1) جامع الاخبار، محمد بن محمد الشعیری، ص 40؛ بحار الانوار، ج 92، ص 19.

2- (2) همان.

3- (3) همان.

4- (4) همان.

علی علیه السلام نیز قرآن را در آفاق «نهج البلاغه» به تجلیات سرمدی متجلی ساخته؛ همان گونه که امام سجاد علیه السلام نیز در زبور آل محمد صلی الله علیه و آله قرآن را دارای معارف عجیب و پایان ناپذیر خوانده است و افق های برین و روشنی از آفاق ملکوتی این کتاب حکیم را، برابر چشم خرد اندیشمندان گشوده است. (1)

زلال این کوثر نور که مقدس ترین، الهی ترین، عقلانی ترین، انسان سازترین، هدایت بخش ترین، فردسازترین و جامعه پردازترین کتاب آسمانی است، خطبه فاطمی را لبریز ساخته و بانوی عظمی حضرت صدیقه کبری علیها السلام الهیات و معارف ربانی، ولایتمداری، امام شناسی، معاد باوری، عدالت محوری و فریاد علیه بیداد را از بطون موج و گنجینه علم «لندن» این کتاب حکیم، چون رودی از نور به سرزمین فرهنگستان اسلامی جاری فرمود تا شکوفه های فضیلت و پارسایی، حق بینی و حق شناسی و حق مداری، علی شناسی و ولایتمداری شکوفا گردد.

بدون شک، قرآن کریم و امام معصوم، دو چهره یک واقعیت و دو ظهور از یک حقیقتند؛ یعنی انسان کامل، قرآن ممثل است و قرآن کریم، انسان کامل مدون. امام معصوم، قرآن عینی است و قرآن، امام علمی؛ امام قرآن ناطق و قرآن، امام صامت است. در واقع، این حقیقت، ظهور و تجلی حدیث شریف «ثقلین» و راز و رمز جاودانگی دین است.

از سوی دیگر، یادگار نبوت به مردم بیم داد و آنان را از فرجام بدعتی که آفریدند ترساند، چون او همانند پدر بزرگوارش بشارت دهنده و بیم دهنده است، تا شاید بار دیگر مردم به راه سعادت که همان عبودیت و بندگی خداست راه یابند به بیان دیگر، آن حضرت می خواستند حق به صاحب ولایت و آفتاب غدیر باز گردانده شود و اگر هم چنین اتفاقی نمی افتد آن حضرت به تکلیف الهی خود عمل کرده و نزد خدای متعال مأجورند.

باری، آن حضرت به پاسداشت صیانت و حراست از دین خطبه ای خواند تا این ودیعه الهی و موهبت آسمانی باقی و جاودانه بماند و شمس طالع دین، گستره حیات بشر را روشن نماید و فرصت بهره مندی از مواهب الهی را فراهم سازد تا آدمی با بهره گیری از دین و تمامی توانمندی های لازم به برترین جایگاه خود، یعنی مقام خلافت الهی در زمین، و عبودیت و عنایت در آسمان نایل گردد.

ص: 14

این برترین موهبت الهی همواره مورد تهدید جباران و نیز تحریف اربابان قدرت و نیرنگ بوده است. در واقع، انسان های برخوردار از دین در پرتو قدرت و عزت دین به جایگاهی می رسند که قدرت های طغیان گر همواره از آنها هراسناک اند و در مقام طرد و نفی آنان اقدام می کنند. اربابان قدرت، تمام توان خویش را در جدایی دین از عرصه حیات بشری به کار می گیرند و این فرموده قرآن شامل حال آنان است:

(وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ) 1 .

این پیکار مستمر و همه جانبه گاهی در لباس جنگ نظامی رخ می نماید و زمانی در کسوت فرهنگی و عقیدتی، یا دامن زدن به انحرافات و بدعت ها.

بدیهی است که مقابله در این کارزار به مراتب از نبرد در میدان نظامی سخت تر است. به هر روی دین نیز چون هر پدیده دیگر اوج و فراز و فرود و نزول دارد. از طرفی با قیام پیامبران و یاران آنان پیروز و فروزنده است و با غروب آنان ابر غربت بر آن سایه می افکند.

در روزگاری که حق مداران و خداپرستان پیروز و فاتح اند، دین با فروغ و طنین تمام در ذهن ها و زبان ها، در عقل ها و قلب ها در حرکت و حضور است. دین، دریایی خروشان و موج است که موج های آن صخره های بیداد و جهالت را می شکند. این مقوله آسمانی و آفتاب هدایت - که سابقه ای به امتداد تاریخ بشر و ادامه ای به استمرار جهان دارد - پیوسته بر چهره حق جویان نور می افشاند.

در دوران اوج و پیروزی دین است که فرشتگان و مؤمنان با سروش: (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) 2 و (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا) 3 این شکوه و جلال را جشن می گیرند. ولی آن گاه که نفاق و شیطان با هم یکی شدند و به نبرد با دین برخاستند و بوی نفرت انگیز فتح و ظفر آنان استشمام گردید، دین باوران و حافظان آن به یاری دین می شتابند و اگر سخنان آنان شنیده نشد، لاجرم زانوی غم در بغل گرفته به کناری می روند.

صدیقۀ شهیده این دفاع و یاری از دین خدا و ولایتمداری دینی را با تمام وجود انجام داد و در خطبه الهی خویش، این جهاد حماسی را جاودان و ابدی نمود. آن حضرت با کلام آسمانی اش حجاب نور از چهره همتایی قرآن و عترت - این دو یادگار پیامبر - برگرفت و هماهنگی این دو حقیقت ربوبی و میراث ماندگار نبوی صلی الله علیه و آله را مصباح هدایت مردم قرار داد، تا آنان تأملی کنند و از بی راهه بدعت و نفاق بازگردند. یادگار نبوت با انقلاب بزرگ فرهنگی و نهضت اشک 75 روزه خود، افق برین اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را نشان داد و دانشگاه بزرگ معرفت و معارف شیعی را بنیان نهاد. بنابراین در ثنا و ستایش آن بانوی عرشی باید چنین گفت:.

« ففاطمه الزهراء قطب الاولیاء و العرفا و معراج الأنبیاء و الأوصیاء صدرها خزانه الأسرار و وجودها ملتقى الأنوار، فهي حلقة الوصل بین انوار النبوه و انوار الامامه ».

در پایان با سپاس از درگاه الهی به خاطر توفیق این خدمت، از حمایت های تولیت محترم آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام حضرت آیت الله سید محمد سعیدی دامت افاضاته، ریاست محترم پژوهشکده آستان مقدس جناب حجت الاسلام والمسلمین استاد دکتر احمد عابدی و معاونت ایشان حجت الاسلام والمسلمین علی اشرف عبدی و آقایان محمدرضا هوایی و محسن زند و کلیه دست اندرکاران امور چاپ قدردانی می نمایم.

نگارنده

ص: 16

حضرت فاطمه علیها السلام پس از تبیین توحید، نبوت، ولایت و فلسفه احکام، در جمع حاضران، دادگاهی به وسعت تاریخ اسلام برپا کرد و در آن، سقیفه و بنیانش را محاکمه نمود. آن حضرت ابتدا خود را معرفی کرد و سپس به طرح دعوی خود پرداخت. و چنین فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَقُولُهَا عَوْدًا عَلَى بَدْءٍ: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) 1 فَإِنْ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ آبَائِكُمْ، وَ أَخَا بْنَ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، فَبَلِّغِ النَّذَارَةَ، صَادِعًا بِالرَّسَالَةِ، مَا نِلَّا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا لِثَبَاجِهِمْ، آخِذًا بِكُضْمِهِمْ، يَهْتِمُ الْأَصْنَامَ، وَ يَنْكُثُ الْأَهَامَّ؛ (1) ای مردم، من فاطمه ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است [او که قرآن چنین توصیفش می کند] همانا رسولی از جنس شما (نوع بشر) برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت و نوع پروری، فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می آید و بر آسایش و نجات شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و مهربان است. اگر او را بشناسید می بینید او پدر من است، نه پدر شما و برادر پسر عموی من است نه مردان شما. او رسالت خود را به گوش مردم رساند، و آنان را از عذاب الهی

ص: 17

---

1- (2) بلاغات النساء، احمد بن ابی طیفور، صص 13 و 16؛ دلائل الامامه، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری، ص 114؛ الاحتجاج، احمد بن ابی طالب الطبرسی، ج 1، ص 121؛ بحار الانوار، ج 29، ص 223؛ کشف الغمه، اربلی، ج 2، صص 202-222 با تفاوت در عبارات.

ترساند. فرق و پشت مشرکان را به تازیانه توحید خست و شوکت بت و بت پرستان را در هم شکست.

حضرت فاطمه علیها السلام با این بیانات، به طرح شکایت خود از سقیفه و بنیان آن می پردازد و بدعت ها و دگرگونی ها را محکوم می نماید و غضب خلافت و فدک را بر نمی تابد. بنابراین سیری در جریان سقیفه و عوامل پیدایش و پیامدهای منفی آن لازم و ضروری به نظر می رسد.

## ریشه ها و مبانی روانی - اجتماعی سقیفه

این حقیقت که بازگشت و ارتداد بنیان سقیفه از ولایت، ریشه در عدم دین باوری مردم داشت و عواملی چون حقد و حسد، عناد و دشمنی، ریاست و نژادپرستی و طایفه گرایی در پیدایش آن مؤثر بوده، انکارناپذیر است. به همان دلیلی که طوایفی از عرب، از اسلام روی برتافتند و سراغ پیامبران دروغین رفتند، مهاجر و انصار نیز از ولایت بازگشته، سخن از حاکمیت خاندان ها و نژاد و طایفه به میان آوردند و به بیراهه رفتند.

گویی این دو گونه ارتداد، هر دو از یک سرچشمه شوم جاری گشت. نگاهی به تاریخ صدر اسلام، به خصوص دهه اول هجری، این حقیقت را می نمایاند؛ به خصوص دوران پس از فتح مکه که نقطه عطفی در روند شکل گیری نظام سیاسی اسلام بود. با ورود مکه در اقلیم اسلام، قریش نیز اسلام را پذیرفت، گرچه این پذیرش در برخی افراد براساس صمیمیت و اعتقاد قلبی نبود.

پس از فتح مکه در سال هشتم، فرمان هجرت لغو گردید و مسلمانان در خارج از مدینه نیز می توانستند زندگی کنند. البته پیش از آن هم مسلمانانی در قبایل زندگی می کردند که ایمان خود را مخفی نگه داشته، نقش دیده بان های اسلام را ایفا می کردند.

به دنبال فتح مکه و شکست قطعی قریش و شکسته شدن بت ها در مکه و اطراف آن،<sup>(1)</sup> بسیاری از قبایل اطراف، اسلام را پذیرفتند و مردم فوج فوج به اسلام گرویدند؛ به گونه ای که سال نهم را «عام الوفود» نامیده اند.<sup>(2)</sup>

ص: 18

---

1- (1) المغازی، واقدی، ج 2، صص 870-871؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 417-431.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 559.



خداوند پیش از وقوع فتح مکه، این بشارت و خبر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی کرده و در پرتو آیات سوره نصر، خاطره شکوهمند پس از فتح را گزارش کرده بود. (1)

(چون هنگام فتح و فیروزی با یاری خدا فرا رسد و در آن روز، مردم را بنگری که فوج فوج به دین خدا داخل شوند). (2)

به هر روی، سال نهم و دهم، آفتاب اسلام سراسر جزیره العرب را روشن ساخت و قبایل، گروه گروه به اسلام پیوستند؛ تا جایی که هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله کمتر قبیله قابل ذکری در شبه جزیره بود که اسلام را نپذیرفته باشد.

جمعیت زیادی با حفظ ساختارهای قبیله ای، عرفیات اجتماعی و آداب و سنن ویژه جاهلی و با انگیزه هایی که عمدتاً ناستوار و غیرصمیمی بود به حوزه دارالاسلام وارد شدند و مدینه می بایست بر آنان حکمرانی کند. (3)

محور و اساس تعامل حکومت و طوائف مختلف، پذیرش اسلام از سوی آنان و ایجاد امنیت برای آنان از سوی حکومت بود. البته علاوه بر این می بایست آنان زکات اموال خویش را به مدینه می فرستادند. گرچه در مواردی رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده بود تا ابتدا فقرای همان منطقه از صدقات قبیله بهره مند گردند. علاوه مدینه خود را در برابر تعلیم و تربیت آنان نیز مسئول می دانست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال نهم و دهم کسانی را برای جمع آوری صدقات به سوی قبایل فرستاد. به علاوه افرادی را نیز برای آموزش قرآن و احکام نزد آنان اعزام نمود. از طرفی حاکمانی که بیشتر آنان از رؤسای پیشین خود قبیله بودند برای آنان معین کرد. از این رو این اقدامات را می توان آغاز شکل گیری دولت فراگیر اسلام در شبه جزیره دانست.

## حسادت و دنیاگرایی

از لحاظ ساختاری، یکی از مشکلات اساسی دولت نوپای اسلام، حسادت، دنیاگرایی و ریاست طلبی برخی از قبایل با نفوذ عرب بود. این قبایل اساساً پیروزی اسلام را، پیروزی

ص: 19

---

1- (1) المیزان، ج 20، صص 530-531.

2- (2) سوره نصر، آیات 1-2.

3- (3) تاریخ سیاسی اسلام، «سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله» رسول جعفریان، ج 1، ص 633.

قبیله ای خاص (قریش) بر قبایل دیگر می دانستند. درست به همان صورت که زمانی برخی از قریشیان مطرح شدن اسلام از سوی بنی هاشم را بهانه ای از سوی این طایفه برای غلبه بر دیگر خاندان های قریش تلقی می کردند.<sup>(1)</sup>

## بازگشت از اسلام

اینک همان آتش، دامنگیر قریش گردید و برخی از قبایل که اسلام را وسیله ای برای غلبه قریش بر سایر طوایف می دانست در سال آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله به مخالفت با آن حضرت و دولت نوپای اسلام برخاست. از جمله این مخالفت ها شورش «أسود عنسی» در یمن و «مسیلمه» در بنی حنیفه و «طلیحه» در قوم بنی اسد و «سجاح» در بنی تمیم بود. البته، مسیلمه و اسود نامه هایی را به سوی پیامبر ارسال کردند که حاوی این گزارش و پیام است.

مسیلمه در نامه خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نگاشت: «أما بعد، من با تو در «امر» شریک شده ام، نصف زمین «ارض» از آن ماست، اما قریش قومی نیستند که به عدالت رفتار کنند».<sup>(2)</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ نامه وی چنین مرقوم فرمودند:

«أما بعد، (... إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) 3؛ زمین از آن خداست و به هر آن کس از بندگانش که بخواهد واگذار می کند و عاقبت از آن پرهیزکاران است».

از این نامه روشن می گردد که افرادی مانند مسیلمه، پیروزی اسلام را پیروزی قریش می دانستند؛ حال آنکه قریش، خود از مخالفان اسلام بود و تا آن زمان در برابر اسلام قرار داشت و جنگ هایی را علیه اسلام مدیریت کرده بود. اسود عنسی نیز پرداخت زکات را برنمی تافت و آن را باج خواهی یک طایفه از طایفه دیگری می دانست.

ص: 20

---

1- (1) الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، ج 4، ص 187؛ المصنف، ابن ابی شیبیه، ج 14، صص 91-92.

2- (2) الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 300؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج 2، صص 37-38.

در نامه ای که او به فرستادگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای جمع آوری زکات نگاشته، این موضوع، به خوبی آشکار است. او چنین نگاشت:

«آنچه از ما گرفته اید آن را به ما باز گردانید ما خود به آن سزاوارتریم و شما نیز به آنچه از آن شماست سزاوارید».(1)

باری، حسادت، دنیاطلبی و طایفه گرایی به هم آمیخته شد و شعله فتنه را نمایان ساخت. با آشکار شدن بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از حجه الوداع، مخالفت ها آغاز شد(2) و بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در شورش هایی که به عنوان ارتداد شناخته شد ظاهر گشت.

در ارتباط با مدعیان نبوت، علاوه بر عوامل یاد شده چون حسادت، رقابت و قبیله گرایی، یک انگیزه اساسی دیگر نیز وجود داشت و آن اینکه برخی از قبایل یا اشخاص بلندپرواز پنداشتند که اگر قرار باشد کسی با ادعای نبوت بر دیگر قبایل سروری کند، چرا ما چنین نکنیم؟ این حرکت منجر به آن شد که برخی ادعای نبوت کنند.

از سوی دیگر، بادیه نشین های عرب نیز که پس از فتح مکه یکی پس از دیگری مسلمان شدند، ایمان راسخ و استواری نداشتند. در حقیقت اسلام آوردن آنان بیشتر به آن دلیل بود که قدرت اسلام هر روز گسترش می یافت و هر لحظه ممکن بود مسلمانان به سراغ آنان بروند، بنابراین آنان باید راه جدید را حتی اگر موقت هم باشد بپذیرند. این در حالی بود که آنان نه به درستی اسلام را می شناختند و نه می توانستند به سادگی عقاید کهن جاهلی خویش را رها سازند.

همچنین مسئله پرداخت زکات نیز برای آنان مشکلی جدی بود. در اصل آنان این امر را نوعی باج گیری از سوی مسلمانان می دانستند.(3) مسلمانانی که اسلام بیش از پرده چشمشان عبور نکرده بود و معنا و مفهوم صحیح توحید و ایمان را درک نکرده بودند، در نگاه آنان، مسلمانان جز مردمی از قریش و اوس و خزرج کس دیگری نبودند، بلکه طوایفی بودند همانند طوایف آنان، پس از نظر آنان هر طایفه ای می توانست به چنین سروری و شکوهی نائل گردد.

ص: 21

1- (1) تاریخ طبری، ج 3، ص 229.

2- (2) تاریخ طبری، ج 3، صص 184-185.

3- (3) تاریخ سیاسی اسلام، «تاریخ خلفا» رسول جعفریان، ج 2، ص 28.

اولین کسی که ادعای نبوت کرد اسود بن کعب العنسی است که در یمن دست به شورش زد و به نمایندگان پیامبر نوشت:

« إمسكوا علينا ما أخذنا من أرضنا؛ هر آنچه از زمین های ما گرفته اید به ما باز گردانید». (1)

وقتی این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت دستور داد تا به هر شکل ممکن او را به قتل برسانند. شورش اسود سه ماه به طول انجامید و در نهایت کشته شد. آنگونه که گفته اند فیروز نامی که نژاد ایرانی داشت و در یمن از طایفه «أبناء» بود، اسود عنسی را به قتل رساند. البته خبر کشته شدن او چند روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه رسید. (2)

مسيلمه بن حبيب از طایفه بنی حنیفه از دیگر مدعیان نبوت بود. او در سال دهم هجری، همراه بزرگان طایفه اش به مدینه آمد و اسلام را پذیرفت. (3) ولی پس از بازگشت، پندار پیامبری در سر داشت و به مردمان بنی حنیفه می گفت: «می خواهم بدانم که چگونه قریش نسبت به خلافت و امامت از شما سزاوارتر شده اند؟ به خدا سوگند که جمعیت آنان افزون بر شما نیست و از شما شجاع تر هم نیستند، سرزمین شما از آنان زیادتر است و از آنان ثروتمندتر هستید».

بدین ترتیب او ادعای نبوت کرد و این نامه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد:

« أمّا بعد فإني قد أشركت في الأمر وأن لنا نصف الأرض ولقریش نصف الأرض ولكن قریش قوم یعتدون ». (4)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جوابش چنین نگاشت:

« بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد رسول الله إلى مسيلمه الكذاب السلام على من اتبع الهدى أمّا بعد، فإن الأرض لله... ». (5)

ص: 22

1- (1) تاریخ طبری، ج 3، ص 229.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 30.

3- (3) فروغ ابدیت، ج 2، ص 845.

4- (4) السیره النبویه ج 3-4، صص 600-601.

5- (5) سوره اعراف، آیه 128.

این نامه نگاری در اواخر سال دهم هجری بوده است. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله زمینه بیشتری برای مسیلمه پیش آمد، تا جایی که توانست عده زیادی را در اطراف خویش جمع کند. او به تقلید از قرآن کلماتی را با نثر مسجع می ساخت و بر مردم عرضه می کرد. به علاوه، به مردم گفته بود که نماز صبح و عشا را بر آنان بخشیده است. (1)

سجاح، دختر حارث تمیمی نیز ادعای نبوت کرد. اما پس از ملاقات با مسیلمه با وی ازدواج کرد. گفته شده او مهریه سجاح را بخشودگی نماز صبح و عشاء قرار داد. در فتوح آمده است که چون سجاح نزدیک مسیلمه آمد گفت: اوصاف حمیده تو را شنیدم و تو را برگزیدم. آمده ام تا بر حکم تو شوم، تا زن و شوهر پیغمبر باشیم و به اتفاق یکدیگر عالم را مطیع و منقاد گردانیم.... مسیلمه گفت: در عوض مهر، نماز خفتن و نماز بامداد را از امت تو برگرفتم. (2)

البته فرجام کار مسیلمه نیز شکست و نابودی بود. او در جنگی سخت از مسلمانان شکست خورد و سرانجام کشته شد. جنگی که به روایت ابن اعثم در «الفتوح»، هزار و دویست نفر از مسلمانان که هفتصد نفر از آنان حافظ قرآن بودند به شهادت رسیدند. از این میان تعداد پنجاه و هشت نفر از مهاجر و انصار در جمع شهدا و سیزده نفر از آنان نیز از حاضران جنگ بدر بودند. (3)

به هر روی، آنچه انگیزه و عامل اساسی این فتنه های بزرگ بود، قبیله گرایی، حسادت و قدرت طلبی دنیاطلبان بود. این عوامل در گفته های مسیلمه به خوبی نمایان است. ساده لوحانی نیز که پیرو آنان شدند براساس همان نژادپرستی و عصبیت قبیله بود. وقتی که یکی از طرفداران مسیلمه از او پرسید آیا فرشته ای بر تو نازل می شود؟ گفت: آری، به نام رحمان. گفت: آن فرشته در نور است یا در تاریکی؟ گفت: در تاریکی. گفت: گواهی می دهی که تو دروغ می گویی، ولی به هر حال، دروغگوی یمامه (مسیلمه) از راستگوی حجاز (محمد) بهتر است. (4)

ص: 23

1- (1) موسوعه و النهایه، ج 6، ص 326.

2- (2) الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج 1، ص 26.

3- (3) همان، ص 40.

4- (4) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 599-601.

همان عللی که موجب ارتداد طوایفی از اسلام گردید و سبب شد تا طوایفی از اعراب بادیه نشین از اسلام روی برتافتند و دست به شورش زدند، به گونه ای دیگر سبب ارتداد مسلمانان از ولایت شد. عواملی مانند حسادت و کینه توزی، قبیله گرایی، عدم پابندی به اصول اسلام، قدرت و ریاست و جاه طلبی، سبب گردید تا تحولی آشکار در نظام رهبری اسلام رخ دهد و امت اسلامی گرفتار تحولی ارتجاعی و حرکتی واپسگرا شود!

در این میان، آنچه که موجب حیرت و تعجب است، این باور و پندار غلط برادران اهل سنت (1) - برخلاف متون روایی آنان - است که به گمان آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت، صحابه و تمامی کسانی که به نحوی درگیر این تحول بوده اند، پیرامون آینده این دولت و موضوع جانشینی، کمترین سخنی نگفته اند. آنان فقط حکایت کرده اند که ابوبکر در وقت مرگ خود گفت: «ای کاش در این باره از رسول خدا سؤال کرده بودم!». (2)

واعجب! آیا محمد صلی الله علیه و آله که آورنده کامل ترین شریعت آسمانی و فروزنده ترین آفتاب آسمان رسالت است، برخلاف سیره و آیین رسولان خدا عمل می کند؟ آیا این حضرت موسی علیه السلام نیست که به فرموده قرآن برای میقات چهل روزه، هنگام عزیمت از میان قوم خود، برادرش هارون را جانشین خویش معرفی می فرماید و خداوند این انتخاب را تأیید و در پرتو وحی، آن را جاودانه می سازد:

(وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَزْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي...);

با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات مبارکش هر زمان از مدینه برای جنگ بیرون می رفت برای اداره مدینه شخصی را برمی گزید!

شگفتا! سفری بزرگ و طولانی در پیش است و آیین محمد صلی الله علیه و آله می خواهد چون آفتاب بر همه عالم بتابد و زلال هدایتش بر سراسر جهان جاری شود؛ همان گونه که وعده خداست:

ص: 24

1- (1) ر. ک: الغدير، ج 1، تألیف علامه بزرگوار امینی «قدس سره».

2- (2) تاریخ طبری، ج 3، ص 431.

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) 1

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش که دشمنی ها را می دانند و خود در ده ها میدان مبارزه حاضر شده اند و مشاهده کرده اند که در زمان حیات آن حضرت گروهی مرتد گشته و سر به شورش برداشته اند، نمی دانند که این دین و این امت، زعیم و رهبر می خواهد؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله این امت را بی رهبر رها می سازد؟

جداً جای تعجب است که این پیامبر رحمت و مهربانی و جمع اصحاب هیچ یک به فکر آینده اسلام و امت اسلامی نباشند! آن هم پیامبری که در سال ششم هجرت، همه سران کشورها و ممالک جهان را به اسلام دعوت می کند؟ آیا این ادعا معقول و منطقی و قابل پذیرش است؟

پس بدون شک، رسول خدا صلی الله علیه و آله جانشین خویش را برگزید و این همان سخن حق و منطق شیعه است. بنابر نقل ابن اسحاق، عموم مهاجر و انصار هیچ تردیدی نداشته اند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام صاحب «امر» خواهد بود. (1)

آنچه مسلم است - علی رغم آنچه اهل سنت می خواهند بنمایانند - از دغدغه های اساسی و آرمان های بلند رسول خدا صلی الله علیه و آله و چهره های شاخص اصحاب، مسئله خلافت و جانشینی بود.

مگر ممکن است اعراب طایفه گرای ریاست طلب و در صدر آنان قریش، موضوع خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله برایشان مهم نباشد، هرگز. هنگامی که هنوز اسلام، بساط حکومت خود را نگسترده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حلقه محاصره مکیان بود، وقتی آن حضرت نزد بنی عامر بن صعصعه آمد و آنان را به اسلام فرا خواند، یکی از آنان به حضرت عرض کرد: اگر ما از تو پیروی کنیم و آن گاه که خداوند تو را بر مخالفانت پیروز کرد، آیا این «امر» پس از تو از آن ما خواهد بود: «أیکون لنا الامر من بعدک؟» آن حضرت پاسخ داد:

«ألا أمرٌ إلى الله یضعه حیث یشاء؛ (2) این امر در دست خداست؛ آن را هر کجا که بخواهد قرار می دهد».

ص: 25

1- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 635 به نقل از الموفقیات، ص 580.

2- (3) تاریخ طبری، ج 2، ص 350.

از طرفی، فرهنگ ریاست طلبی در خون قریش جاری بود و آنان پیوسته بر سر شئونات کعبه و ریاست بر آن با هم نزاع و کشمکش داشتند تا جایی که مدام بر سر برتری و چیره شدن بر یکدیگر با هم در نزاع و ستیز بودند.

به راستی چگونه ممکن است در طول دوره ده ساله هجرت هیچ کس در این باره سؤالی نکرده یا خود آن حضرت چیزی نفرموده باشد؟

آری، این موضوع در صورتی که پیامبر، تنها در نقش یک دعوتگر باقی می ماند و نه صاحب حکومت، معقول می نمود. ولی با توضیحاتی که گذشت روشن شد که آن حضرت دولتی پدید آورد و خود در رأس این دولت به ایجاد تشکیلاتی در جهت اداره عمومی مردم پرداخت.

## سال دهم نقطه عطف

آنچه پیرامون مسائل سال آخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شده شامل دو مبحث است: یک قسمت مطالبی است درباره آنچه باید صورت می گرفت و مورد نظر رسول خدا بود و قسمت دوم، مطالبی پیرامون آنچه در واقع صورت گرفته و نقطه مشترک این مباحث، اقداماتی است که برای تبدیل حقیقت به واقعیت صورت گرفته است. (1)

به هر روی، تحلیل جامعه اسلامی، به خصوص مدینه، در آن ظرف زمانی، ریشه های ارتداد و بازگشت مردم را از ولایت علی علیه السلام روشن می نماید.

همچنین ترکیب سیاسی جامعه مؤمنین در مدینه و در سال آخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارت بود از اکثریتی از انصار که ساکنان بومی مدینه به شمار می آمدند، و گروه اقلیت، اما قدرتمند و متنفذ مهاجران که برخی از مکه و تعدادی از نقاط دیگر به مدینه مهاجرت کرده و در آن سکونت گزیده بودند.

در سال های نخست هجرت و تا زمان فتح مکه، ضرورت مبارزه بر ضد کفار، آنان را با یکدیگر پیوند داده بود، ولی پس از فتح مکه و گسترش اسلام در میان قبایل و رفع خطر از سوی کفار، جامعه جدید متوجه مسائل درونی خود گردید و این آغاز رقابت ساکنان قدیمی شهر با مهاجران از راه رسیده بود. (2)

ص: 26

---

1- (1) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 635.

2- (2) همان.



اعراب قبیله گرا، باز در مقابل هم قرار گرفتند و قحطانیان مدنی از یک سو و عدنانیان مکی از سوی دیگر، در کمین یکدیگر نشستند. البته رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو آموزه های وحی، غبارهای کینه و دشمنی را برطرف ساخته و میان مهاجر و انصار، عطر برادری افشاند. سر و شوحی این اخوت و مهربانی را گرامی داشته و فرمود:

(... وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا)؛ (1)

(و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا دل های شما را به هم مهربان ساخت و به لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شدید).

اکنون می پرسیم آیا ممکن است دشمنی و خصومت ریشه دار چند صد ساله که چون میراثی از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد و فرهنگ قبیله و نژادگرایی که چون خون در عروق آنان جاری بود، به یکباره و به طور کلی فراموش گردد؟ هرگز این کینه های کهنه عربی چون آتش زیر خاکستر پنهان بود و اگر نفس و دمی از شیطان این خاکستر را کنار می زد، آن کینه ها زبانه می کشید.

در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی این تنور شعله ور می گشت؛ از جمله بعد از پایان جنگ بنی المصطلق، هنگامی که دو مسلمان، یکی به نام «جهجاه مسعود» از مهاجران و دیگری به نام «سنان جهنی» از انصار بر سر آب با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. در این حال هر یک از آنان طایفه خود را به یاری طلبید و نتیجه این یاری طلبیدن این بود که مسلمانان مهاجر و انصار در صحرایی دور از مدینه به جان یکدیگر بیفتند و خون یکدیگر را بریزند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از این فتنه آگاه شد فرمود: «این دو نفر را رها کنید این طلب یاری و استمداد آنان بسیار نفرت انگیز و بدبوست» و به سان دعوت های دوران جاهلیت است. هنوز آثار فرهنگ شوم از دل اینان ریشه برنکنده است. (2)

همچنین در روز فتح مکه، سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج که پیشاپیش مردم خود می رفت هنگام ورود به مکه بانگ برداشت: «ألیوم یوم الملحمة، الیوم تستحلّ الحرمه؛ امروز، روز نبرد و خون ریزی است و امروز حرمت ها شکسته می گردد». اما رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: 27

1- (1) سوره آل عمران، آیه 103.

2- (2) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 283؛ فروغ ابدیت، ج 2، ص 575.

از این شعار بسیار ناراحت شدند و دستور دادند تا پرچم را از او بگیرند و سعد را از مقام فرماندهی عزل کردند. بنا بر نقلی، علی علیه السلام و بنا بر نقل دیگر، قیس، فرزند سعد پرچم را از او گرفت. (1)

در واقع، او به گمان خود می خواست دوره ریاست مکیان عدنانی را خاتمه یافته اعلام کند و شکوه و اقتدار انصار قحطانی را به رخ آنان بکشد.

همچنین پس از جنگ حنین و تقسیم غنایم در «جعرانه»، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله غنایم را تقسیم کرد، از خمس خویش به تازه مسلمانان غیر مدنی سهم بیشتری داد. در این حال، صدای اعتراض انصار برخاست و سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله با سخنان دلنشین خویش مبنی بر آنکه اگر مردم مکه، غنایم بیشتری می برند، در عوض رسول خدا صلی الله علیه و آله با شما خواهد آمد آنان را آرام کرد:

«ألا ترضون یا معشر الانصار أن یذهب الناس بالشاه و البعیر و ترجعوا برسول الله إلی رحالکم؟» (2)

به هر روی، این نگرانی تا بدانجا بود که انصار بلافاصله پس از شنیدن خبر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به تشکیل سقیفه زدند. این شتاب زدگی و اضطراب، ریشه در همان خصومت کهنه قحطانی و عدنانی داشت.

گذشته از رقابت و مقابله ساکنان قدیمی مدینه (انصار) با مهاجران، انصار نیز خود مسائلی داشتند که عمده ترین آن، رقابت های سنتی اوس و خزرج بود. از این گذشته در میان خود خزرجیان و بین عموزاده ها نیز رقابت و اختلاف وجود داشت.

از سوی دیگر، مهاجران نیز چون انصار دنبال همان رقابت و ریاست بودند. مهاجرین، از جمله قریش و جمعیت زیادی از سایر قبایل عرب، به لحاظ پیوند خویشی با رسول خدا صلی الله علیه و آله موقعیتی برتر داشت، ولی آنان نیز گرفتار پراکندگی بودند. قریش در طول سال های هجرت و بعثت دچار تفرقه و تشتت بود. برخی از آنان بارها با اسلام جنگیده بودند. حتی پیش از ظهور اسلام، میان بنی هاشم و بنی امیه رقابت های اساسی وجود

ص: 28

---

1- (1) فروغ ابدیت، ج 2، ص 730.

2- (2) السیره النبویه، ج 3-4، صص 498-499.

داشت، گرچه پیدایش نبوت در میان بنی هاشم مزید بر علت شد و نه تنها بنی امیه، بلکه سایر تیره و قبایل مهم قریشی مکه را به حسادت وا داشت. این حسادت تا به حدی بود که رسماً به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض می کردند و کسان دیگری را مستحق نبوت می دانستند. (1) به همین دلیل، اکثریت قریش و به تعبیر بهتر بنی امیه و برخی از هم پیمانان آنها مانند بنی مخزوم در مقابل اسلام ایستادند. البته این عده به همراه نماینده خود ابوسفیان، پس از فتح مکه و فقط به خاطر مصالح وقت، اسلام را به ظاهر پذیرفتند. این دسته را در فرهنگنامه اسلام «طلقاً» نامیدند؛ همان نامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان برگزید. (2)

به هر روی، عداوت و دشمنی، کینه توزی، قبیله گرایی و حسادت عرب فراگیر بود و همگان در این آتش می سوختند، ولی با کمال بی شرمی و گستاخی لبه تیز دشمنی ها متوجه بنی هاشم بود. آنان در آغاز بعثت، رسول خدا صلی الله علیه و آله را بسیار آزرده؛ به گونه ای که آن حضرت فرمود: «هیچ پیغمبری چون من آزار ندید».

آنان حتی اعجاز وحی پیامبر رحمت را سحر خواندند:

(فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (24) إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ)؛ (3)

(و گفت این به جز سحر و بیان سحرانگیزی هیچ نیست، این آیات گفتار بشری بیش نمی باشد).

همچنین آن حضرت را مجنون نامیدند:

(مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ)؛ (4)

براساس این آیه، خدای متعال این اتهام را رد می کند و می فرماید:

(تو به لطف و رحمت پروردگارت، عقل کامل و نعمت نبوت یافتی و هرگز دیوانه نمی باشی).

و نیز گفتند: چرا قرآن بر آن مرد بزرگ قریه مکه و طایف (ولید بن مغیره، عروه بن مسعود یا عتبه بن ربیع) نازل نشد. (5)

ص: 29

1- (1) سوره زخرف، آیه 31.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 637.

3- (3) سوره مدثر، آیات 24-25.

4- (4) سوره قلم، آیه 2.

5- (5) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 102؛ سوره زخرف، آیه 31.

از این گذشته، بر او سنگ جفا زدند و آن حضرت را در شعب ابی طالب تحریم و تبعید و محاصره نمودند. سرانجام وقتی همگان اراده قتل او کردند، آن حضرت ناگزیر به هجرت شد. گرچه پس از هجرت نیز با او به جنگ و توطئه برخاستند و چه دشمنی ها که ابراز نکردند!

با این همه، آیات صبر و استقامت،<sup>(1)</sup> بر جان رسول اکرم جاری شد و آن حضرت را در مقابل همه بیداد و ستم ها صبور و مقاوم ساخت.

به هر حال، دشمنی نسبت به بنی هاشم نمایان بود تا جایی که در سال آخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله عباس عموی پیامبر به آن حضرت گفت: «یا رسول الله! قریش وقتی که به هم می رسند با خوش رویی و شادمانی با یکدیگر برخورد می کنند، ولی چون به ما می رسند چهره هایی را می بینیم که آنها را نمی شناسیم!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدایی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست ایمان در دل شخصی وارد نمی شود، مگر آنکه شما را به خاطر خدا و رسول او دوست بدارد».<sup>(2)</sup>

دلیل این دشمنی ها، افزون بر سوابق تاریخی پیش از اسلام، آن بود که در طی جنگ بدر و احد، شمار فراوانی از کفار قریش به دست علی بن ابی طالب علیه السلام و حمزه به قتل رسیده بودند. بنابراین ممکن نیست که این موضوع، واکنشی در افراد وابسته به آنها - با توجه به پیوندهای محکم قبیله ای و خاندانی - ایجاد نکرده باشد.

زمانی عثمان در عهد خلافت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «اگر قریش تو را دوست نمی دارند گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنان را به قتل رسانده ای که چهره شان چونان طلا می درخشید».<sup>(3)</sup>

از این رو حضرت فاطمه علیها السلام نیز علت خصومت قریش را همین می داند و می فرماید:

« وَ مَا الَّذِي يَقْتُلُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ؟ يَقْتُلُوا وَاللَّهِ نَكِيرَ سَيِّفِهِ، وَ شِدَّةَ وَطْأَنِهِ، وَ نَكَالَ وَقَعَتِهِ، وَ تَنْمُرَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛ <sup>(4)</sup> سوگند به خدا با علی دشمنی کردند و او را

ص:30

---

1- (1) سوره احقاف، آیه 35؛ سوره ص، آیه 17؛ سوره غافر، آیات 55 و 77؛ سوره ق، آیه 39؛ سوره طور، آیه 48؛ سوره قلم، آیه 48؛

سوره معارج، آیه 5؛ سوره مزمل، آیه 10؛ سوره مدثر، آیه 7؛ سوره نحل، آیه 127.

2- (2) المعرفه و التاريخ، ج 1، ص 295؛ البدایه و النهایه، ج 2، ص 257.

3- (3) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 637.

4- (4) بلاغات النساء، ص 20.

برنگزیدند، چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند، دیدند که چگونه بر آنان می تازد و با دشمنان خدا نمی سازد».

ابن ابی الحدید نیز می نویسد: «قریش علی علیه السلام را قاتل عزیزان خود می دانستند و این خون ها گرچه برای اسلام ریخته شده، اما از شمشیر علی علیه السلام چکیده بود»؛ واعلم أنّ کلّ دمٍ أراقه رسول الله صلى الله عليه وآله بسيف علي عليه السلام. (1)

حقیقت مطلب همان است که در سخن علی علیه السلام آمده: «عرب، اسلام را فقط برای نیل به قدرت پذیرفت و اگر چنین نبود آن را قبول نمی کرد؛ فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضُرُوبًا مِنَ الشَّرِّ وَالْعُدْرِ...»؛ قریش نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمن بودند و آن را مخفی نگاه می داشتند، و این دشمنی و مکر سبب تحول و دگرگونی در رهبری نظام اسلامی گردید.

از آن حضرت سؤال شد: أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ تَرَكَ وَلَدًا ذَكَرًا قَدْ بَلَغَ الْحُلُمَ وَأَنَسَ مِنْهُ الرُّشْدَ...؛ اگر از رسول خدا پسری باقی مانده بود که برخوردار از رشد و بلوغ و درایت بود، آیا رهبری او را می پذیرفتند؟ قَالَ: لا، بَلْ تَقْتَلُهُ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا فَعَلْتَ...؛ هرگز رهبری او را نمی پذیرفتند، بلکه او را می کشتند، اگر مانند من عمل نمی کرد.

آنان فرمانبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناگوار می دانستند و نسبت به آن حضرت حسد می ورزیدند و از همان زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند که نگذارند خلافت و امامت در خاندان آن حضرت قرار گیرد. اگر نبود اینکه قریش، نام اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله را وسیله ای برای رسیدن به قدرت و نردبانی برای کسب عزّت و حکومت می دانست، هرگز حتی یک روز پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خدا را عبادت نمی کرد. (2)

همین حقیقت در سخن امام سجاد علیه السلام نیز متبلور است. آن حضرت فرمود:

« وَاللَّهِ لَوْ تَمَكَّنَ الْقَوْمُ أَنْ يَطْلُبُوا الْمُلْكَ بِغَيْرِ التَّعَلُّقِ بِاسْمِ رِسَالَتِهِ كَانُوا قَدْ عَدِلُوا عَنْ نُبُوَّتِهِ ؛ (3) به خدا سوگند! اگر آن گروه می توانستند سلطنت و ملک را بدون وابستگی به نام رسول خدا صلی الله علیه و آله، به دست آورند، همانا رسالت او را انکار می کردند».

ص: 31

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 300.

2- (2) الحکم المنثور، ابن ابی الحدید، ص 31.

3- (3) کشف المحجّه، سید بن طاووس، ص 72.

علی رغم همه دشمنی و حسادت‌ها، رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال آخر زندگانی خود با انجام سه رخداد بزرگ، در اعلام و تثبیت ولایت و پیشوایی علی علیه السلام کوشید و پرده از رخسار امامت آن حضرت برگرفت.

نخستین رخداد آسمانی واقعه غدیر است. متن واقعه مورد قبول اکثریت محدثان و مورخان اسلامی است، حتی مورخی چون طبری که در تاریخ کبیر خود یادی از این رخداد نکرده، بعدها کتابی مستقل، با عنوان «طرق حدیث ولایت» نگاشت که تا قرن هشتم هجری در دست برخی از عالمان بوده است. (1) ابن کثیر روایت غدیر را از متن «کتاب الولایه» طبری نقل کرده است، (2) ولی این کتاب متأسفانه هم اکنون در دسترس نمی باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستور خدای متعال که فرمود: (3)

(يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) 4 و با امید و نوید (وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ) آفتاب امامت را نمایان کرد و شمس جمال علی علیه السلام را بر مشرق دستان مبارکش به نمایش گذاشت و با طنین « من كنت مولاه فعلى مولاه » وادی غدیر و بستر تاریخ را لبریز از فروغ ولایت ساخت.

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت علی علیه السلام را اعلام کرد، تمامی حاضران با آن حضرت بیعت کردند.

ده ها صحابی حدیث شریف غدیر را نقل کرده اند. (4) ولی با کمال تأسف باید گفت تعصبات برخی از اهل حدیث سبب گردید تا حدیث غدیر با تمام شهرتش در دو کتاب صحیح بخاری و مسلم ذکر نگردد، این در حالی است که در این دو کتاب، ده ها حدیث وجود دارد که فقط یک صحابی آنها را نقل کرده است. (5)

ص: 32

1- (1) رجال النجاشی، ص 225، ش 591؛ الفهرست، شیخ طوسی، ص 150؛ تذکره الحفاظ، ذهبی، ج 2، ص 713.

2- (2) البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج 5، ص 213.

3- (3) الغدیر، ج 1، صص 214-229، تحت عنوان «الغدیر فی الکتاب العزیز».

4- (4) (5) الغدیر، ج 1، صص 14-61 مبحث «رواه حدیث الغدیر من الصحابه».

5- (6) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 638.

دومین حادثه ای که در دو ماه پایانی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داد روایت معروف به واقعه «یوم الخمیس» یعنی رخداده روز پنجشنبه است. این رخداد بزرگ را همه مورخان و محدثان روایت کرده اند؛ از جمله بخاری در چند جای کتاب صحیح خود، همچون «کتاب العلم» و «باب قول المریض: قومو عنی...» آورده است. (1)

روایت از این قرار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إئتونی بداهه و بیضاء، اکتب لکم لن تضلوا بعدی أبداً؛ هلّمّ اکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعد...» (2) کتاب و دواتی برایم بیاورید تا چیزی بنگارم که پس از من گمراه نشوید. در این میان عمر برخاست و گفت: آن مرد گرفتار تب شده و هذیان می گوید. کتاب خدا ما را کفایت می کند».

پس از این مخالفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برخیزید و بروید که نباید در حضور پیامبری ندای اختلاف برخیزد».

بخاری و ابن سعد گزارش می کنند که ابن عباس در حالی که اشک چون سیل بر گونه هایش جاری بود می گفت:

«الرّزیه کُلُّ الرّزیه؛ ما حال بین رسول الله و بین أن یکتب لهم ذلک الکتاب...» (3) سرچشمه تمامی مصیبت ها همان نغمه شومی بود که با اختلاف و شلوغ کاری مانع از نوشتن کتاب توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و گفتند که آن حضرت هذیان می گوید».

وا اسفا! این تهمت در حالی است که خدای متعال در شأن پیامبرش فرموده:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (3) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (4) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (5))؛ (4)

(و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او چیزی غیر وحی خدا نیست، او را جبرئیل، همان فرشته بسیار توانا علم آموخته است).

ص: 33

1- (1) صحیح بخاری، کتاب العلم، باب کتابه العلم، ج 1، صص 22-23؛ مکاتیب الرسول، ج 2، صص 618-626.

2- (2) مکاتیب الرسول، ج 2، صص 618-619.

3- (3) همان، ص 619.

4- (4) سوره نجم، آیات 3-5.

(... وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛ (1)

(آنچه رسول حق دستور دهد بگیریید و قبول کنید، و هر آنچه نهی کند وانهید و واگذارید).

پیامبری که اطاعت و فرمانبری اش اطاعت خداست؛ از جمله در این آیات:

(الف) (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)؛ (2)

(ب) (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ)؛ (3)

(ج) (وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَا يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا)؛ (4)

(د) (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...)؛ (5)

(ه) (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ...)؛ (6)

(و) (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...) 7.

اکنون به گمان عمر، این پیامبر عظیم الشان هذیان می گوید. او از اجرای فرمان آن حضرت ممانعت می کند و عجیب آنکه بعدها خود عمر بر کرده اش می بالد و افتخار می کند و می گوید:

رسول خدا در هنگام بیماری سر آن داشت تا به اسم او «علی» تصریح کند، ولی من به خاطر اسلام از این کار ممانعت کردم؛ زیرا هیچ گاه قریش بر او اجتماع نمی کردند و اگر او بر سر کار می آمد عرب از سراسر نقاط مختلف به مخالفت با او بر می خاست. رسول خدا صلی الله علیه و آله از تصمیم درونی من آگاه شد و از این کار خودداری کرد. (7)

ص: 34

1- (1) سوره حشر، آیه 7.

2- (2) سوره نساء، آیه 80.

3- (3) سوره آل عمران، آیه 32.

4- (4) سوره حجرات، آیه 14.

5- (5) سوره نساء، آیه 13.

6- (6) همان، آیه 69.

7- (8). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، ص 21.



عجبا! عمر نسبت به اسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله دل سوزتر و نگرانی او بیشتر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهد به نام علی علیه السلام تصریح کند و خلافت را به نام او بنگارد، ولی عمر این کار را به صلاح اسلام نمی داند. به راستی او خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسلام آگاه تر می دانست؟! به راستی که مادر جوان مرده بر این پندار می خندد!

این چه توجیهی است؟ حقیقت آن است که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد حقی را بنمایاند و به نام علی علیه السلام تصریح کند، اصحاب باید کمک کنند تا خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله پیاده گردد.

مگر قریش با اصل اسلام به مخالفت برخاست و با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی نکرد؟! مگر آنان این همه آزار و اذیت، سنگ پرانی و اهانت، تحریم و تبعید، تهمت و افتراء، نثار آن حضرت نکردند؟! با این همه، همین مؤمنین از مهاجر و انصار بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری کردند و سرانجام شهد پیروزی چشیدند. پس اکنون نیز با کمک اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله می توانست خلیفه و جانشین باشد. اگر قریش و قبایلی به مخالفت برمی خاستند، مسلمانان همان گونه که به یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتند و آن حضرت را یاری کردند علی علیه السلام را نیز یاری می کردند. پس چرا مانع از نگاشتن نامه شدند؟

عجیب تر آنکه، همین شخصی که نسبت هذیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله می دهد منکر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و شمشیر از نیام برکشید و گفت: «هر کسی ادعای مرگ پیامبر را داشته باشد، او را خواهد کشت» (1).

عجبا! رسول خدا صلی الله علیه و آله هذیان می گوید، ولی نمی میرد. به راستی سیاست چه بازی ها دارد؟ چرا او در این هنگام، منکر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله می شود، ولی وقتی که ابوبکر می آید و آیه (إِنكَمِيتٌ وَ إِنَّهُمْ مِيتُونَ) 2 را بر او می خواند قانع می شود. (2)

ص: 35

---

1- (1) انساب الاشراف، ج 1، صص 567-565.

2- (3) تاریخ طبری، ج 3، صص 408-409؛ طبقات الکبری، ج 2، ص 267.

به هر حال چراغ راه، سخن حضرت فاطمه علیها السلام است که فرمود:

و تَاللَّهِ، لَوْ تَكَافَرُوا عَنْ زَمَامٍ بَدَّهٖ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سُبْحًا لَا يَكْلَمُ خِشَاشُهُ...؛ (1) به خدا سوگند، اگر پای در میان می نهادند و علی علیه السلام را بر کاری که پیغمبر به عهده او نهاده بود یاری می رسانند، به آسانی ایشان را به راه راست می برد و حق هر یک را بدو می سپرد، چنانکه کسی زیانی نبیند و هر کس میوه آنچه کشته است بچیند. تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیر و زبونان در پناه صولت او دلیر می گشتند. اگر چنین می کردند درهای رحمت از زمین و آسمان به روی آنان می گشود. اما نکردند و به زودی، خدا به کیفر آنچه کردند آنان را عذاب خواهد فرمود. (2)

به هر روی، آنچه معقول و خردمندانه به نظر می آید، سخن ابوجعفر نقیب، استاد ابن ابی الحدید، پیرامون این وقایع و حوادث است. او می گوید:

صحابه و در رأس آنان عمر و ابوبکر، خلافت و زعامت جامعه را همچون نماز و روزه، از معارف دینی نمی دانستند و پیروی از «نص رسول الله» را در این موارد در صورتی که موافق نظر آنان نبود لازم الاطاعه نمی دیدند؛ سپس می افزاید:

«صحابه بسیاری از نصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله را با توجه به مصلحتی که خودشان تشخیص می دادند ترک کردند». (3)

## اجرای ولایت

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تحقق و اجرایی شدن موضوع جانشینی خود تصمیم گرفت تا شهر مدینه را هنگام رحلت خویش از چهره های مزاحم خالی کند تا امر امامت و جانشینی حضرت علی علیه السلام بر مقام و کرسی خود قرار گیرد، لذا آن حضرت تصمیم به اعزام سپاه اسامه به سمت شام گرفت.

ص: 36

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 20.

2- (2) زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، سید جعفر شهیدی، ص 151.

3- (3) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، ص 83.

اعزام این سپاه درست در هنگام آغاز بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. فرمانده سپاه، جوانی به نام اسامه بود که هفده تا بیست سال داشت؛ در حالی که سپاه او ترکیبی از قدیمی ترین صحابه تا جدیدترین آنان بود. به روایت ابن سعد در طبقات، تمامی صحابه اعم از مهاجر و انصار آماده اعزام شدند که از زمره آنان ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح بودند. البته او و تمامی مورخان، نامی از علی علیه السلام به میان نیاورده اند.

با این حال، گروهی به کمی سن اسامه اعتراض کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و تأکید کردند که او لیاقت امیری لشکر را دارد. تجهیز این سپاه در 26 صفر، یعنی دو روز مانده به رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. پیامبر در حالی که سخت بیمار بود مکرر می فرمود: «إنفدوا جيش اسامه» (1) با این حال، آنان از رفتن سستی کردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد.

پرسش های قابل تأملی درباره تجهیز سپاه اسامه وجود دارد؛ از جمله:

1. چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در آستانه رحلت خود این لشکر را مجهز می کند و به سوی شام اعزام می دارد؟
  2. چرا ایشان آن همه تأکید می نمایند که سران اصحاب در جیش اسامه حاضر گردند؟
  3. چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواهند که مدینه از سران اصحاب خالی باشد؟
  4. چرا جوانی کم سن و سال را به فرماندهی لشکر انتخاب می کنند و چون برخی اصحاب به کمی سن او اعتراض می کنند آن حضرت خشمگین می شود؟
  5. چرا از عمر و ابوبکر می خواهد که در جیش اسامه شرکت جویند؟
  6. چرا علی علیه السلام نباید در این جیش باشد و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه باقی بماند؟
- بدون شک، جواب همه این چراها یک پاسخ است و آن اینکه اصحاب از مدینه بیرون روند و به فرموده علی علیه السلام: «ولا يدفعنی دافع من الولاية و القيام بأمر رعیتہ من بعده»؛ (2) و آنان که مزاحم حضور علی علیه السلام در عرصه خلافت هستند در مدینه نباشند تا امر امامت و پیشوایی آن حضرت استوار و ولایت آن حضرت تثبیت گردد.

ص: 37

---

1- (1) طبقات الکبری، ج 2، صص 189-190.

2- (2) بحار الانوار، ج 38، ص 173، ح 1.

باید توجه داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه های آخر عمر مبارک خود، چندین بار نسبت به حفظ اهل بیت در کنار قرآن توصیه فرمودند. از جمله این سفارش ها حدیث شریف ثقلین است که ابن سعد نیز آن را روایت کرده (1) و در میان جمیع فرق اسلامی متواتر است. آن حضرت، پس از بازگشت از غزوه طائف نیز مردم را جمع کرد و پیرامون اهل بیت خود علیهم السلام سفارش های لازم را نمود. (2)

### زیر سقف سقیفه

سیری در تحولات سال دهم و دو ماهه سال یازدهم هجری و اقدامات رسول خدا صلی الله علیه و آله روشنگر این حقیقت است که آن حضرت از تعارضات و بحران سیاسی مدینه و دگرگونی در نظام رهبری اسلام، پس از رحلت خویش بسیار نگران بود.

وقوع حوادث بعد از رحلت و تحول در نظام خلافت، این هراس رسول خدا صلی الله علیه و آله را تأیید و تبیین نمود.

البته تحلیل درست این رخدادها که در ارتباط با رهبری نظام روی داد بدون توجه به ساختار اجتماعی و جناح بندی های موجود در مدینه آن روز، ممکن نیست.

گروه مهمی از مردم مدینه، انصار بودند که از جریان فتح مکه به این طرف در اندیشه مشکلات پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاده و نگران آینده خود بودند. آنان به دلیل ترسی که از تسلط قریش داشتند، بی توجه به بیعتی که در غدیر با علی علیه السلام کرده بودند - و شاید احتمال موفقیت او را نمی دادند - در سقیفه اجتماع کردند.

حباب بن منذر، یکی از سران انصار در سخنان خویش در سقیفه، انصار را برتر از قریش دانست و چنین گفت: «این شمشیر انصار بود که اسلام را پیروز کرده است». او خطاب به انصار گفت: «اینان (مهاجران) از فیء شما و زیر سایه شما هستند و جرأت مخالفت با شما را ندارند».

از سخنان حباب چنین به دست می آید که آنچه انصار را به این اقدام نسنجیده واداشت، ترس همراه با رقابت در برابر قریش بوده است.

ص: 38

---

1- (1) طبقات الکبری، ج 2، ص 194.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 641 به نقل از: المعرفه و التاريخ، ج 1، ص 283.

از سوی دیگر، چند نفر از مهاجران که در دو هفته پایان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به اقدامات مشکوکی زده بودند با شنیدن اجتماع سقیفه، به سرعت به آن محل رفته، به بحث و گفت و گو با انصار پرداختند. خبر این گفت و گوها را خلیفه دوم بعدها ضمن خطبه ای در مدینه بازگو کرد.<sup>(1)</sup>

ابن اعثم در گزارش خود پیرامون سقیفه چنین می نگارد:

پیش از آمدن مهاجران به سقیفه، میان انصار بحث و گفت و گوی فراوانی شد. یکی از انصار گفت: شخصی را برگزینید که قریش ملاحظه هیبت او را بکند و انصار از او ایمن باشند. کسانی سعد بن عباد را پیشنهاد کردند. اسید بن حُضیر که از اشراف اوس بود به مخالفت برخاست. او گفت: خلافت باید در قریش بماند. دیگران بر ضد او سخن گفتند. بشیر بن سعد نیز از قریش دفاع کرد. عویم بن ساعده گفت: خلافت جز از آن اهل بیت نبوت نخواهد بود، همان جایی قرارش دهید که خدا قرار داده است.<sup>(2)</sup> اسید بن حُضیر از اوس و بشیر بن سعد، عموزاده سعد بن عباد اولین افراد انصاری بودند که در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند، البته از مهاجران بنا بر نقل عمر، فقط سه نفر در سقیفه بودند که ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح از آن جمله اند.<sup>(3)</sup>

البته بعدها انصار از تسلط قریش ناراضی شدند. به روایت «زبیر بن بکار»، اوسیان می گفتند: اول بار بشیر بن سعد خزرجی بیعت کرده، و خزرجیان می گفتند: اول بار اسید بن حُضیر بیعت کرده است.<sup>(4)</sup> این رقابت برای ابوبکر شناخته شده بود و توانست از آن سوءاستفاده کند، لذا در همان سقیفه گفت: اگر خزرجیان به خلافت برسند اوسیان برنخواهند تافت و اگر اوسیان قدرت را در دست گیرند خزرجیان از آن نخواهند گذشت. بنابراین پیوسته میان آنان جنگ و خون ریزی خواهد بود. به هر روی، پس از بیعت بشیر بن سعد و اسید بن حُضیر، دیگران هم بیعت کردند؛ به گونه ای که نزدیک بود سعد بن عباد زیر دست و پا کشته شود.<sup>(5)</sup>

ص: 39

- 
- 1- (1) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، صص 15-16.
  - 2- (2) الفتوح، ابن اعثم، صص 3-4.
  - 3- (3) المصنف، ابن ابی شیبه، ج 7، ص 431؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 325.
  - 4- (4) شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 272.
  - 5- (5) تاریخ الطبری، ج 3، ص 208؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 325؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 84.

به گزارش یعقوبی، عبدالرحمن بن عوف نیز در سقیفه بوده است. او چنین گزارش می دهد:

«وقام عبدالرحمن بن عوف متکلم فقال: یا معشر الانصار إنکم و إن کنتم علی فضل، فلیس فیکم مثل ابی بکر و عمر و علی...» (1).

این سخن نادرست است، زیرا آنچه یعقوبی از او نقل کرده مطلبی است که وی فردای آن روز در مسجد گفته است. او خطاب به انصار گفت: شما گرچه اهل فضل و بزرگی هستید، ولی در میان شما کسی همانند ابوبکر، عمر و علی علیه السلام نیست. در این وقت «منذر بن ارقم» برخاست و گفت: ما برتری کسانی که از آنها نام بردی انکار نمی کنیم، البته در میان این افراد کسی هست که اگر امر خلافت را مطالبه کند با او نزاع نخواهد شد و مقصود او علی بن ابی طالب بود. (2)

از گزارش واقعی به دست می آید که صحبت عبدالرحمن بن عوف با انصار پس از ماجرای سقیفه بوده است. قرائن زیادی نیز حکایت دارد که جز سه تن از مهاجران، شخص دیگری در سقیفه حاضر نبوده است. (3) بنابراین سقیفه بدون حضور بزرگان مهاجر و به خصوص بنی هاشم شکل گرفت و بدیهی است که اگر آنان در سقیفه حاضر بودند اتفاق غصب خلافت و تحول در نظام رهبری اسلام رخ نمی داد. دلیل این حقیقت گفته یکی از انصار است، او گفت: اگر علی و بنی هاشم در خانه مشغول دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودند و نگران مراسم دفن در خانه نشسته بودند کسی در خلافت طمع نمی کرد. (4)

بشیر بن سعد انصاری، - اولین کسی که در سقیفه با ابوبکر بیعت کرد - پس از شنیدن استدلال های علی علیه السلام به آن حضرت گفت: اگر مردم این کلمات را قبل از این از تو شنیده بودند هیچ کس بر تو اختلاف نمی کرد و همه با تو بیعت می کردند، جز آنکه تو در خانه نشستی و مردم گمان کردند که تو نیازی به خلافت نداری! امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «ای پسر سعد! آیا می بایست جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خانه رها کرده، برای خلافت به منازعه با مردم برمی خاستم؟»

ص: 40

1- (1) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 83.

2- (2) همان.

3- (3) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 18 (پاورقی).

4- (4) کتاب الرده، محمد بن عمر واقدی، صص 45-46.

ابوبکر نیز گفت: اکنون با من بیعت شده، و اگر می دانستم تو مایل به خلافت هستی به دنبال آن نمی رفتم. تو نیز آزادی بیعت بکنی یا صبر کنی تا در کارت تأمل نمایی، من تو را مجبور نمی کنم. (1)

عجبا! سیاست و ریاست چگونه انسان را دگرگون می سازد؟ آنان مسجد رسول خدا را که مرکز سیاست و هدایت امت اسلامی بود رها کردند و به کناری دور از مسجد و خانه فاطمه و علی علیهما السلام رفتند و بساط فتنه شوم خود را گسترده کردند. آنان باغ بنی ساعده را برگزیدند تا صدای آنان به گوش حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام نرسد و آنان بی خبر از توطئه سقیفه باشند، و اینک که خواسته خود را محقق ساخته و ردای خلافت را بر دوش افکنده اند، چنین می گویند!

استدلال های آنان در سقیفه نیز به طنز شبیه است، چون آنان به مسئله قرابت و خویشی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سن ابوبکر استدلال کردند، حال آنکه علی و فاطمه علیهما السلام خویشان رسول خدایند. آنان خطاب به انصار گفتند: عرب جز زیر بار ریاست قریش نمی رود و جز اطاعت و فرمانبری از این تیره را نمی پذیرد. (2) همچنین تأکید کردند که عرب نمی پذیرد که نبوت در یک خاندان و خلافت در خاندانی جز آن باشد. ابوبکر در سقیفه گفت: «نحن قریش و الائمه منا؛ ما از قریش هستیم و ائمه باید از میان ما باشد». (3)

اینجا ابوبکر در مقابل «انصار» عرب قحطانی می گوید باید رسالت و امامت و خلافت در یک خاندان باشد، چون رسالت در قریش بوده، پس باید خلافت نیز در همان خاندان باشد. ولی وارونگی در اندیشه و گفتار تا آنجاست که بعدها، چون علی علیه السلام به ابوبکر و عمر اعتراض کرد که چگونه به قرابت استناد کردید؛ در حالی که ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تریم؟ عمر گفت: عرب دوست نمی دارد که نبوت و خلافت در یک خاندان باشد. (4) نبوت از آن شما بوده، اجازه دهید که خلافت از خاندان های دیگر باشد!

عجبا! آنجا که مصلحت و منفعت خود آنان اقتضا می کند، باید رسالت و خلافت در یک خاندان باشد، ولی اینجا که به ضرر آنان است، رسالت و امامت نباید در یک خاندان باشند.

ص: 41

1- (1) همان، ص 47.

2- (2) انساب الاشراف، ج 1، ص 582.

3- (3) همان، ص 583؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 38.

4- (4) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 19.

اینها در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به توحید فرا خواند و در پرتو وحی تلاش کرد تا با تکیه بر تعلیمات اسلامی و برادری دینی و عدالت اجتماعی ریشه این برتری طلبی ها را بخشکاند. از طرفی قرآن اعلام می کند:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...؛ (1))

براساس این آیه، گرامی ترین مردم پرهیزکارترین آنان است.

بدون تردید در سقیفه، پس از کنار گذاشتن بیعت با علی علیه السلام رقابت قبیله ای آغاز شد و سرانجام با تکیه به برتری قبیله ای - که قریش به گمان خود داشت - و علی رغم محدودیت نفوذ آنان در مدینه آن روز و البته با استفاده از عناد و رقابت های داخلی انصار، ابوبکر به خلافت رسید. در این میان توجه به سن ابوبکر نیز در این انتخاب دخالت داشت، حال آنکه علی علیه السلام جوان بود.

باید دانست که در سقیفه پیرامون نحوه انتخاب خلیفه، شرایط و شایستگی های لازم او، هیچ گونه سخن محکمی از سوی هیچ کس ابراز نشد. آنچه از متن مذاکرات سقیفه و رویدادهای پیرامون آن گویاست، اینکه انصار، حکومت را حق خود می دانست، از سوی دیگر برخی از مهاجران (ابوبکر، عمر و ابوعبیده) به سقیفه رفته، اظهار کردند که حکومت حق قریش است. حتی آنان به حدیثی نظیر «الائمه من قریش» استناد نکردند، بلکه فقط ابراز داشتند که عرب جز زیر بار ریاست این تیره نمی رود. از طرفی بزرگان بنی هاشم و کسانی مانند زبیر و طلحه در سقیفه نبودند.

بدین ترتیب باید گفت هیچ شیوه و شرایط شناخته شده ای برای انتخاب ابوبکر، جز معیارهای قبیله ای، یعنی استناد به برتری قریش و پیوند خانوادگی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سقیفه مطرح نشد. به ویژه باید دانست که قریشی بودن به هیچ روی، شرط شرعی خلافت دانسته نشده و حتی سال ها بعد، عمر، آرزوی زنده بودن «سالم» مولی حذیفه بن یمان را داشت تا او را به جانشینی خود انتخاب کند، با اینکه سالم به هیچ روی قریشی نبوده است. (2)

ص: 42

1- (1) سوره حجرات، آیه 13.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، صص 19-21.



کسانی هم بر این باورند که شرط قریشی بودن از قرن سوم، در فقه سیاسی اهل سنت مطرح شده است.<sup>(1)</sup>

به هر حال، آنچه به عنوان معیار انتخاب خلیفه مطرح شد، قریشی بودن و سن ابوبکر بود. این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله جوان ترین آنان، اسامه را که هفده سال داشت به فرماندهی لشکر اسلام منصوب کرد و از همه بزرگان اصحاب به خصوص ابوبکر، عمر و ابوعبیده، خواست تا در لشکر او حاضر شوند و فرمانش را اطاعت کنند. آنگونه که از برخی گزارش های تاریخی بر می آید در اندیشه ابوبکر، قریشی بودن و اشرافیت قریش اعتبار خاصی داشت. ابن عساکر می نگارد:

«زمانی پس از اسلام آوردن ابوسفیان، بلال و صهیب رومی و سلمان بر ابوسفیان طعنه زدند. ابوبکر بر آشفت که با شیخ قریش و سید آن چنین می کنید؟ آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند و حضرت فرمود تا ابوبکر از کسانی که آنان را خشمگین ساخته بود عذرخواهی کند».<sup>(2)</sup>

پس از خاتمه جریان سقیفه، آنان از محل خارج شدند. بنا به روایت «براء بن عازب» آنان در کوچه ها به راه افتادند و به هر کس می رسیدند دست او را می گرفتند و به دست ابوبکر می مالیدند، چه آن شخص به این کار راضی باشد یا نه.

براء می گوید در این زمان بود که به در خانه بنی هاشم آمدم و گفتم با ابوبکر بیعت شد. آنان گفتند مسلمانان در غیاب ما چنین نخواهند کرد ما اولای به محمد صلی الله علیه و آله هستیم! عباس گفت: به خدای کعبه چنین کردند.

یعقوبی می افزاید:

«وكان المهاجرون والانصار لا يشكون في علي...؛ مهاجرین و انصار هیچ شکی درباره علی علیه السلام نداشتند».<sup>(3)</sup>

ص: 43

---

1- (1) تطور الفكر السياسي عند اهل السنة، ص 38.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 21.

3- (3) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 84.

طبری و ابن اثیر نیز نقل کرده اند که: انصار یا جمعی از آنان در سقیفه گفتند: «ما جز با علی بیعت نمی کنیم».(1)

به هر روی، زمانی که کار بیعت تمام شد عمر برخاست و درباره آنچه روز قبل درباره زنده ماندن رسول خدا صلی الله علیه و آله تا مردن آخرین اصحابش گفته و در واقع درباره آن حضرت، ادعای مهدویت کرده بود، عذرخواهی کرد. او گفت وی بر این گمان بوده که حضرت باقی می ماند و کارها را سامان می دهد، ولی اکنون شاهد است که قرآن در میان آنهاست. البته این حکایت روشننگر آن است که آنچه مقصود و منظور عمر بود انجام شد و خلیفه مورد نظر او انتخاب گردید و در این باره دیگر مشکلی وجود نداشت.(2)

پس از انتخاب ابوبکر و دگرگونی در نظام رهبری اسلام، کسانی با وی به مخالفت برخاستند و انتخاب او را مردود دانستند؛ از جمله این افراد علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، عباس و کسان دیگری مانند زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان، ابوذر، عمار، ابی بن کعب و براء بن عازب بودند. حتی هواداران ابوبکر در خانه ابی بن کعب رفتند، ولی او حاضر نشد در به روی آنان بگشاید.(3)

نقش اصلی در این ماجرا بر عهده عمر، ابوعبیده جراح، مغیره بن شعبه و خالد بن ولید بود. زمانی که عمر با شدت و جدیت برای گرفتن بیعت به در خانه علی علیه السلام آمد؛ امام بدو فرمود:

«امروز حرص تو بر امارت ابوبکر جز برای آن نیست که فردا در دسترس خودت قرار گیرد».(4)

ص: 44

---

1- (1) تاریخ الطبری، ج 3، ص 208؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 325.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 22.

3- (3) سقیفه و فدک، ص 47؛ تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 84.

4- (4) الامامه و السیاسه، ج 1، ص 29.

از مباحث گذشته روشن گردید که علل پیروزی بانیان سقیفه عبارت بود از:

1. توجه به حس قبیله گرایی و نژادپرستی عرب.
  2. اعلام برتری عدنانیان قریش بر انصار قحطانی.
  3. تحریک کینه و رقابت میان دو طایفه بزرگ اوس و خزرج.
- ابوبکر در سقیفه چنین گفت: «اگر خزرجیان بر این «امر» خلافت تسلط یابند اوسیان از آن نخواهند گذشت، و اگر اوسیان قدرت را به دست گیرند خزرجیان از آن نخواهند گذشت؛ در آن صورت پیوسته میان آنان جنگ و خون ریزی خواهد بود» (1).
4. حاضر نبودن اکثر مهاجرین و به خصوص بنی هاشم در سقیفه. گفته شد که فقط سه نفر از مهاجرین، یعنی ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح در سقیفه حاضر بودند. (2)
  5. دشمنی عرب (قریش) با بنی هاشم و به خصوص با علی علیه السلام. چون سران کفر و شرک در جنگ های اسلامی به دست علی علیه السلام و حمزه کشته شده بودند. (3)
- این سخن عثمان است که به علی علیه السلام گفت: «اگر قریش تو را دوست نمی دارند گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنان را به قتل رسانده ای که چهره شان چونان طلا می درخشید» (4).
- ابن ابی الحدید نیز می نگارد که قریش، علی علیه السلام را قاتل عزیزان خود می دانستند و این خون ها که به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای پیروزی و نصرت اسلام ریخته شده بود از شمشیر علی علیه السلام چکیده بود؛ «وَ اعْلَمَ أَنَّ كُلَّ دَمٍ أُرِقَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِسَيْفِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بِسَيْفِ غَيْرِهِ، فَإِنَّ الْعَرَبَ بَعْدَ وَفَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَصَبَتْ تِلْكَ الدِّمَاءَ بَعْلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحْدَهُ» (5).

ص: 45

1- (1) البیان و التبیان، ج 2، ص 298.

2- (2) المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 7، ص 431؛ طبقات الکبری، ج 3، صص 616 و 344.

3- (3) معرفه الصحابه، ابونعیم اصفهانی، ج 1، ص 301؛ نثر الدر، ج 2، ص 68.

4- (4) همان.

5- (5) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 300.

6. عمده اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و در رأس آنان عمر و ابوبکر، بر این باور بودند که خلافت همچون نماز و روزه از معارف دینی نیست و پیروی از نص رسول الله را در این موارد، در صورت عدم تشخیص مصلحت، لازم الاطاعه و واجب نمی دیدند و به همین دلیل بسیاری از نصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک کردند؛ (1) یکی از آن نصوص، حدیث ولایت علی علیه السلام در غدیر بود. عمر، خود می گوید: «رسول خدا در هنگام بیماری می خواست تا به اسم علی تصریح کند ولی من از این کار ممانعت کردم». (2)

7. از مهم ترین علل کامیابی و پیروزی بنیان گذاران سقیفه، موضوع ارتداد جمعی از طایفه های عرب بود. این مشکل اصلی و اساسی فراروی مسلمانان قرار گرفت و فرصتی برای تثبیت خلافت ابوبکر شد. مسلمانان دلسوز هنگامی که مشاهده کردند از یک سو اصل اسلام از سوی گروه هایی از مدعیان نبوت و طوایفی که سر تمکین نسبت به اسلام و احکام اسلام را نداشتند، در خطر است و از سوی دیگر، منافقان در کمین نشسته آماده براندازی اسلام و توطئه چینی بودند، ناگزیر از مسئله ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کوتاه آمدند. بنابراین چون اصل اسلام به خطر افتاده بود، در مقابل جریان سقیفه تسلیم شدند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به پاسداشت وحدت اسلامی صبر و سکوت را اختیار کرد.

واپسگرایی یا جاهلیت جدید

سیری در علل یاد شده، می نمایاند که فرهنگ اسلام و آموزه های وحی در عمق جان مسلمانان نفوذ نکرده بود.

در واقع، تنها گروه اندکی بودند که در سایه سار رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت گردیده و روحشان لبریز و مالا مال از محبت به خدا و احکام اسلام بود.

به بیان دیگر هنوز در جمع مسلمان، شعله نژادگرایی و قبیله پرستی روشن بود، با آنکه طنین وحی در کنار گوش آنان موج بود:

ص: 46

---

1- (1) همان، ج 12، صص 82-83.

2- (2) همان، ص 21.

(یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)؛ (1)

(ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن گاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا بزرگوارترین شما نزد خدا با تقواترین شمایند).

قرآن، مکان و بلندمرتبگی را تنها در پرتو تقوا و پارسایی می شناسد، ولی هنوز این مردم از نژاد و قبیله می گویند.

با اینکه تعلیم و تربیت و حیانی، بر آنان باران مهربانی و عاطفه جاری ساخته، و مهاجر و انصار، اوس و خزرج، عرب و عجم، و همه مسلمانان را در پرتو وحی برادر دانسته و فرموده بود:

(فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا) 2 و (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ)؛ (2) به حقیقت همه مؤمنان برادر یکدیگرند، ولی مع الاسف آنچه در سقیفه مطرح گردید، رقابت و عناد، دشمنی میان اوس و خزرج، و قریش و انصار بود. آنان با یک حرکت واپس گرایی دوباره به فرهنگ جاهلیت بازگشتند:

(... وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا)؛ (3)

(به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا در دل های شما الفت و مهربانی قرار داد و به لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شدید و حال آنکه در پرتگاه آتش بودید).

ده ها آیه قرآن مقام و معنویت جهاد و قتال در راه خدا را می ستاید و اجر مجاهدان و جنگجویان راه خدا را تبیین و تفسیر می نماید و قدس و شکوه و والایی مقام شهید و شهادت را اجر می نهد؛ ولی اینک این جایگاه رفیع، در نظر واپس گرایان، به ضد ارزش

ص: 47

1- (1) سوره حجرات، آیه 13.

2- (3) سوره حجرات، آیه 10.

3- (4) سوره آل عمران، آیه 103.

تبدیل شده، و علی علیه السلام به خاطر آنکه در جنگ های اسلام مبارزه کرد و سران کفر و شرک را به قتل رسانده محکوم است. او محبوب قریش نیست و به این دلیل نباید ردای خلافت را بر دوش او افکنند. این، همان حرکت ارتجاعی سقیفه است که نتیجه آن این شد که:

« اِسْتَبْدَلُوا وَ اللّٰهُ الذَّنَابِي بِالْقَوَامِ، وَ الْعَجْزَ بِالْكَاهِلِ ؛ (1) به خدا سوگند! سر را گذاشته به دم چسبیدند، پی عامی رفتند و از عالم نپرسیدند، نفرین بر مردمی نادان که تبهکارند و تبه کاری خود را نیکوکاری می پندارند.».

از سوی دیگر، بسیاری از آیات قرآن بر پیروی و اطاعت محض از رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد و پیروی او را اطاعت از خدا می داند؛ از جمله:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) 2

باری آیات قرآن، فوز و رستگاری، بارش رحمت خدا و ورود در بهشت را در گرو اطاعت از خدا و رسولش بیان می دارد، ولی صحابه نصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده، براساس اجتهاد و مصلحت اندیشی خود عمل می کردند.

خلاصه آنکه مبانی سقیفه و آنچه در آن گذشت با صدها آیه قرآن در جنگ و ستیز است، زیرا هیچ کسی در سقیفه نگفت آیات قرآن چه می گویند و دستور خداوند کدام است، عبودیت و بندگی، جهاد و علم، هجرت و سابقه در اسلام، نشان فاخر و برازندگی است هرکس به این اوصاف مزین است او باید ردای خلافت به دوش گرفته و بر مسند زعامت امت قرار گیرد، بلکه همه سخن از نژاد و برتری قریش، و رقابت اوس و خزرج بود.

ص: 48

به هر حال، آن حضرت طرح دعوا به مسجد آورد و کیفرخواست خود را ارائه کرد و سپس سقیفه و بنیان گذاران آن را محاکمه و محکوم نمود. در این دادنامه، سخنان فاطمه علیها السلام شیوا، بلیغ، گله آمیز، ترساننده و آتشین است. (1)

بانوی عصمت که شاکی است، نخست خود را معرفی می کند و می فرماید: « ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ ...؛ مردم من فاطمه ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است».

آن حضرت حقیقتی عرشی و ترجمانی از آیات قرآن است. مشکاه نور خدا (2) و کوکب دری شجره مبارکه (3) و شاخسار شجره طوباست. (4) او تجلی ایثار و بخشندگی (5) و فروغ تابناک آیه تطهیر (6) و مودتش اجر و پاداش رسالت است. (7)

فاطمه علیها السلام تربیت شده خداوند متعال و رسول خدا صلی الله علیه و آله است. او آموزه های خداشناسی، حق مداری و دفاع از حقیقت را در پرتو وحی آموخت. آن حضرت جوهره والای عصمت و یگانه بانوی عالم هستی در معرفت و خداشناسی بود.

هی احمد الثانی و احمد عصرها هی عنصر التوحید فی عرصاتها (8)

در شکم مادر انیس و همراز مادر بوده و با او سخن می گفت و غبار هجران از چهره مادر می زدود.

كانت تحدث أمها وأمها تكتمه إذا النبي دخلا

فقال يا بنت خويلد لِمَن تحدثين و البيت خلا

ص: 49

1- (1) زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 122.

2- (2) المیزان، ج 15، ص 141.

3- (3) کشف الیقین، ص 416.

4- (4) شواهد التنزیل، ج 1، ص 480.

5- (5) همان، ج 2، صص 388 و 474.

6- (6) المیزان، ج 16، ص 318؛ شواهد التنزیل، ج 2، صص 15-172.

7- (7) شواهد التنزیل، ج 2، صص 227-255.

8- (8) . فاطمه الزهراء سرالوجود، ص 85.

نور فاطمه در ساق عرش تسبیح خدا می گفت و وجود مبارکش اشراق فیض سرمدی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف او فرمود: « لو كان الحُسن شخصاً لكان فاطمه...؛ اگر حسن و جمال الهی در سیمای شخصی مجسم می گشت، هر آینه در سیمای فاطمه بود».

در پرتو خلقتش لطیفه و راز آفرینش آشکار گشت و در بهترین آفاق تجلی کرد و نورافشان شد. او نتیجه و عصاره خلقت و سرشت هاست. حقیقت کمال در وجود او ظاهر شد. آن حضرت جمال بدیع آفرینش بر این آسمان بود. در تابش او از آسمان سیمای حور ظاهر، و در تجلی آسمانی اش محور عقول بود، او ليله القدر قرآن بود که از سپهر قدس و عصمتش یازده قرآن ناطق نازل گردید. چون ليله القدر مقام و منزلتش جز بر پدر و همسر و فرزندان معصومش علیهم السلام معلوم نیست، بدون شک، شناخت مقام والایش، درک و تشریف به مقام رفیع ليله القدر است.

او محور پنج تن آل عبا و قطب آفرینش و هستی است.

لَأْتِيهَا قُطْبُ رَحَى الْوَجُودِ فِي قَوْسِي النُّزُولِ وَالصُّعُودِ

مهجه قلب عالم الامكان و بهجه الفردوس في الجنان

و مركز الخمسه من اهل العبا عينان من ماء الحياه و الحياء

بل وجهها الكريم وجه الباري و قبله العارف بالاسرار

روح النبي في عظيم المنزله و في الكفاء كفو من لا كفو له (2)

فاطمه علیها السلام گوهر تابناک قدس و پاکی از گنجینه پنهان آفرینش است که با فروغ وجودش واژه فضیلت تفسیر گردید. او از آسمان عظمت خدا و از افق پرفروغ ترین آسمای الهی تجلی کرد.

او مادر کلمات محکم خداوند است، و «خداگونه» ذاتش در غیب و ناپیداست.

ص: 50

1- (1) صدیقه شهیده، مقدم، ص 27.

2- (2) همان، صص 45-46.



آن حضرت بر افق کرامت، ساطع، و خورشید فروغ و رخسندگی خود را از او دارد. او منشأ نور عالم انوار، و سرانجام طلوع خورشیدهاست. او کهربای جان و عقل ها و کعبه عرفان وصل هاست.

زهرای صلی الله علیه و آله کوثر خدا، جلوه جمال او و تفسیر جلال اوست؛ ادامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و همتای علی علیه السلام و حصن محکم ولایت است؛ آموزگار مکتب شهادت، تلاوت بیداری، بهار سرشار دل های آشناست؛ اوج کمال زن است و اوج عروج انسان کامل؛ چشمه غدیر در باغ سبز او جاری شد و غدیری ها در دامن عصمتش به رویش رسیدند.

می خواهم به عشق نوشیدن قطره ای از جام ولایتش و برگرفتن نمی از یم وجودش، جلوه ای از جلوات و شمه ای از ملکاتش را به شهود گرفته، پرتوی از جمالش، آسمان جان بهشتیان را نورباران کند.

او که طنین فریادش همپای ضربت خندق است؛ او که در جغرافیای خانه گلی اش، تاریخ انسانیت تفسیر شد. او که در وسعت سینه سبز و پرسوزش، چگونگی دفاع از امام زمان خویش تحلیل شد؛ کسی که خورشید در تابوت او غروب کرد و فرشتگان به عشق دیدار او به سجده افتادند و با اشک هایشان راهش را تا خدا علامت گذاری کردند. به راستی چگونه می شود آن را که در دستش عصای موسایی و در نفسش روح مسیحایی و بر لبانش کلام محمدی است توصیف کرد؟<sup>(1)</sup> پس باید در ستایش از او چنین گفت:

«فطامه الزهراء (علیها السلام) قطب الاولیاء و العرفاء، و معراج الانبیاء و الاوصیاء، صدرها خزانه الاسرار، و وجودها ملتقی الانوار، فهی حلقة الوصل بین انوار النبوه و انوار الامامه».<sup>(2)</sup>

آن حضرت از زمره خاصان و یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالت و مصداق آیت های بلند معنی قرآن و از گنجینه های خدای رحمان بود و سخن جز به راست نفرمود.<sup>(3)</sup>

آن بزرگوار به زبان پدر «سیده نساء العالمین من الاولین و الآخیرین» بود و چون بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر می خاست و به وی خوش آمد می گفت، سپس دختر بزرگوارش را در مکان خود می نشاند و دستش را می بوسید. 4

ص: 51

1- (1) چشمه در بستر، مسعود پور آقایی، مقدمه با کمی تغییر در عبارات.

2- (2) فاطمه الزهراء ليله القدر، سید عادل علوی، ص 12.

3- (3) نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه 154، ص 152.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می فرمود: «فاطمه مانند سایر زنان نیست» (1) او محبوب ترین زنان نزد پیامبر بود و بوی بهشت را از او استشمام می کرد. (2)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها او را با عنوان «صدیقه» ستوده بود.

اینک خود آن حضرت می فرماید: «ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٍ؛ ... من فاطمه هستم». وقتی که فاطمه بودن آن حضرت ثابت شد، صدها نشان شرف و فضیلت ثابت می گردد، از جمله صدیقه بودن او ثابت می شود، پس هر چه می گوید صدق و حق است.

فاطمه علیها السلام در محضر آن جمع، بر این نام تأکید کرد، البته نامی که احدی از آنان با آن ناآشنا نیست. آنان همواره این نام مبارک را همراه با احترام فراوان از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند. آنان می دیدند که به هر مناسبتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ساحت فاطمه را می ستود و رفتاری با او داشت که بدون شک برای آن مردم، چراغ هدایت بود. آن حضرت از پیش پای فاطمه بلند می شد سینه و پیشانی اش را می بوسید (3) و آن گاه می فرمود:

«هی بضعه منی و هی قلبی و روحی التي بین جنبی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ؛ (4) فاطمه پاره تن من است، او روح و جان من در درون سینه ام می باشد، هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است».

اینک حضرت صدیقه، با آن همه جلالت و عظمت سخن می گوید و همه او را می شناسند، در میان فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی جز او فاطمه نبود، و هر آنچه القاب عرشی بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله نثارش کرده بود.

بنابراین با ابراز این نام که من فاطمه هستم نتیجه حکم دادگاه روشن بود. آفتاب آیه تطهیر، دهان نورافشان خود را گشوده بود و پرتوافشانی می کرد.

لطافت سخن فاطمه که فرمود من فاطمه ام، در این است که بنا بر گفته عایشه: «قالت: ما رأيتُ أحداً أشبه كلاماً و حديثاً من فاطمه برسول الله...» (5).

ص: 52

1- (1) مسند فاطمه الزهراء، غفاری، ص 134.

2- (2) همان، صص 97 و 106.

3- (3) صحیح ترمذی، ج 2، ص 319؛ مستدرک حاکم، ج 4، ص 272؛ ادب المفرد، بخاری، ص 136.

4- (4) کشف الغمه، اربلی، ج 2، ص 177.

بر این اساس فاطمه علیها السلام شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطابه و سخن بود. او می گوید من فاطمه ام، آن هم در مقابل آنانی که بار دیگر فرار در جنگ احد را تکرار کردند. همان گونه که در میدان احد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته و فرار کردند، در سقیفه نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده، گریختند و راهی غیر از صراط مستقیم او برگزیدند، و به ارزش های اسلامی پشت کردند.

در آن میدان، دشمن فریاد زد: «محمد کشته شد» (1) و مسلمانان گریختند و اینک که محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرده، باز آن صحنه تکرار گردید؛ با آنکه قرآن هشدار داده بود:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...): (2)

(و محمد نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و از این جهان درگذشتند. اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذشت، باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ پس هر که مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید، خود را به زیان انداخته و هر کس شکر نعمت دین گزارد و در اسلام پایدار بماند البته خداوند جزای اعمال نیک به شکرگزاران عطا خواهد کرد).

قرآن گریز مسلمانان در میدان نبرد احد را چنین گزارش می دهد:

(إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ): (3)

(به یاد آرید هنگامی که روی به هزیمت گذاشته، چنان به دهشت می گریختید که توجه به احدی نداشتید تا آنجا که پیغمبر هم که شما را به یاری دیگران در صف کارزار می خواند توجه نکردید تا به پاداش این بی ثباتی غمی بر غم شما افزود).

آری، در آن هنگام گریز، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «مسلمانان من رسول خدایم! به کجا می گریزید». در این میدان گریز مسلمانان از اسلام نیز فاطمه علیها السلام می فرماید: «منم

ص: 53

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3، ص 73.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 144.

3- (3) همان، آیه 153.

فاطمه، مسلمانان چرا از اسلام گریخته اید، چرا به ارزش های اسلامی پشت کرده اید، مگر قرآن نفرمود: مبادا در صورت شهادت یا مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله شما به جاهلیت باز گردید!» و اُسفا که مردم از آموزه های وحی عبرت نگرفتند و در سقیفه، همان ارزش های دوران جاهلیت بار دیگر به عرصه آمد و به شکلی نو، تار و پود نظام اسلامی را شکل بخشید. همچنین می توان گفت سخن فاطمه علیها السلام را که فرمود: «أنا فاطمه» ملهم و گویای این باور دانست که هان! ای مردم، من فاطمه و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است، آیا در این حقیقت شما گرفتار شک شده اید؟ سبحان الله آیا انکار بدیهیات می کنید؟ گرچه دور از انتظار نیست، چرا که آفتاب غدیر از دیدگان شما محو گردیده و بر چنین مردمی چه باک است که حسب و نسب مرا نیز فراموش کنند! مردمی که پس از دو ماه یوم الله غدیر را به طور کلی به فراموشی سپردند، اگر امروز انکار کنند که من دختر محمد صلی الله علیه و آله هستم کار عجیبی نیست!

حضرت صدیقه در ادامه فرمود: «وَأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ پدرم محمد است»؛ کسی که بر آسمان نبوت، جهان افروز است و خداوند او را به نشان فاخر: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) 1 ستوده است.

### محمد صلی الله علیه و آله بر افق رسالت

بر یک افق، چهره رسولی می درخشد که در توصیفش فرمود:

وَأَشَدُّ هُدًى أَنْ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إِخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ يَجْتَبِيَهُ، وَأَصَدَّ طِفْلاً قَبْلَ أَنْ يَتَّبِعْتَهُ...؛ (1) گواهی می دهم که پدرم محمد بنده او و فرستاده خداست. پیش از آنکه او را بیافریند برگزید و پیش از پیمبری تشریف انتخاب بخشید و به نامش نامید که می سزید، و این هنگامی بود که آفریدگان از دیده نهان بودند و در پس پرده بیم نگران، و در عدمستان سرگردان.

این سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر افق نبوت است و فاطمه علیها السلام با چنین نگاه عرشی، رسالت پدر را توصیف می کند. از سوی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر فاطمه است و بدون شک عبارت «و ابی محمد» آن نگاه مهرمدار پدر را توصیف می نماید. زهرا صلی الله علیه و آله دختر رسول

ص: 54

خدا صلی الله علیه و آله، و رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر مهربان اوست. فاطمه علیها السلام از همان آغاز کودکی یار و انیس پدر بود، به یاری او می شتافت و از آن حضرت محافظت می کرد. پس از رحلت حضرت ابوطالب که سنگ جفای قریش از همه سو رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشانه گرفت، فاطمه علیها السلام با آن سنین کم و با چشم گریان به یاری پدر می آمد و از چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله غبار غم می زدود.

روزی به تحریک ابوجهل، کثافت های شتری را بر دوش آن حضرت ریختند. چون فاطمه علیها السلام آگاه شد به مسجد الحرام آمد و آن فضولات را از جامه پدر پاک کرد. (1) دشنام، زخم زبان، سنگ پرانی، دهن کجی، تهمت و افترا، حربه هایی بود که مشرکان قریش علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به کار می بردند، و فاطمه علیها السلام شاهد همه این منظره ها بود. در این دوران، آن حضرت تنها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، بلکه یار و یاور و سرباز فداکار پدر بود، و جانشین عبدالله، عبدالمطلب، آمنه، ابوطالب و خدیجه در مهربانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون دلیل او را به لقب «ام ابیها» مزین نساخت. حضرت صدیقه از یک مادر شفیق به پدر مهربان تر و فداکارتر بود. در آن شرایط خاص، فاطمه علیها السلام هم دختر پدر بود و هم مادر او.

هرگاه دشمن خاکستر بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله می ریخت فاطمه علیها السلام با آن که کودکی بیش نبود شتابان خود را به پدر می رساند و در حالی که چشمان کودکانه و مهربانش پر از اشک بود، خاکسترها را از سر و روی پدر پاک می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به سینه می چسباند و اشک هایش را پاک می کرد و برای آرامش او می فرمود: دخترک عزیزم! گریه مکن که خدا حافظ و نگهبان پدر توست؛ «فَإِنَّ اللَّهَ مَانِعٌ أَيْكَ». (2)

در یکی از روزها قریش در حجر اسماعیل به بت ها قسم یاد کردند که هر کجا رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیدا کنند او را کشته، کارش را یکسره کنند، اما زهرا علیها السلام از این تصمیم آگاه شد، خود را به پدر رسانید و او را باخبر ساخت تا مراقب خود باشد. (3)

ص: 55

1- (1) انساب الاشراف، ج 2، ص 125.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 1 و 2، ص 416.

3- (3) بحار الانوار، ج 18، ص 60.

آن حضرت در طول زندگی همواره یار و مددکار پدر و در محضر آن جناب بسیار مؤدب و باوقار بود. هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او می آمد آن حضرت تمام قامت می ایستاد و مشتاقانه به استقبال پدر می رفت، آنگاه بر دست پدر بوسه می زد و عبا از دوش مبارکش برمی داشت و نعلین ایشان را در مکانی مناسب قرار می داد و پدر را به جای خود می نشاند. آن گاه پیش روی آن حضرت می نشست و هرگاه پدر، فاطمه علیها السلام را می خواند، ندای او «لییک» بود. (1)

فاطمه علیها السلام در جنگ ها نیز در کنار پدر بود، در جنگ احد، پس از انتشار خبر کشته شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با تنی چند از زنان شتابان به سوی احد آمد و فاصله میان مدینه و احد را پیاده پیمود و چون پدر را با دندان شکسته و پیشانی مجروح یافت صورت پدر را شست و زخم پیشانی را درمان نمود. حضرت فاطمه پرستار پدر بود و زخم های آن حضرت را درمان می کرد. (2) بانوی عصمت، حتی شمشیر پدر و شوهر را شست و شو می داد.

وقتی در جنگ احزاب، مدینه در محاصره قرار گرفت، هر کس به اندازه توان خود جنگ را پشتیبانی می کرد.

در این میان، فاطمه علیها السلام نان می پخت و قسمتی از نیازمندی های مجاهدان را تأمین می نمود. در یکی از روزها که برای فرزندان خود نانی تازه آماده کرده بود نتوانست بدون پدر از آن استفاده کند، از این رو به خط مقدم جبهه نزد پدر شرفیاب شد و گفت: پدرجان! قرص نانی پخته ام، دلم آرام نگرفت که بدون شما میل کنم، آن را برای شما آورده ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه مهربانش را به دخترش افکند و آن گاه با صدایی آرام و خسته گفت: «این اولین غذایی است که پس از سه روز، پدرت در دهان می گذارد». (3)

در فتح مکه، برای پدر خیمه ای برپا کرد و آب برای او آماده ساخت تا گرد و غبار را از تنش بشوید و رهسپار مسجدالحرام شود. (4)

به هر روی، علاقه فاطمه علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله محراب عبادتش بود. آن حضرت با طنین نام «ابی» روح رسول خدا صلی الله علیه و آله را شادمان می ساخت و همواره خوشنودی رسول

ص: 56

---

1- (1) همان، ج 43، ص 93.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 100؛ بحارالانوار، ج 38، ص 202.

3- (3) الطبقات الکبری، ج 1، ص 400.

4- (4) چشمه در بستر، ص 346.

خدا صلی الله علیه و آله را بر خود مقدم می دانست و بارها برای کسب رضایت او از غذا، لباس، پرده، گردن بند و حتی دست بند فرزندان گذشت و آنها را در راه خدا ایثار کرد. (1)

در نیایش ها و دعاهایش بعد از نماز، ساحت رسول خدا صلی الله علیه و آله را می ستود و اوج اکرام و اعزاز آن حضرت را می نمود. (2)

آن حضرت در رحلت جانکاه پدر فرمود:

« یا اَبَتاه! إنقطع بک الدنیا بأنوارها...؛ پدر جان! با رفتن تو نور دنیا رفته، و شکوفه های پزمرده گشته، هم اکنون روز تاریک است و از تاریکی های تر و خشک سخن می گویند؛ پدر جان! تا دیدار قیامت پیوسته بر تو اسفناکم، از آن لحظه جدایی، دیگر خواب به چشم نرفته، و پلک های دیدگانم روی هم قرار نگرفته است». (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مهربانی به فاطمه علیها السلام را عبادت و موجب قرب به خدا می دانست و به همین دلیل فراتر از یک پدر به دخترش می نگریست. آن حضرت در نگاه عرشی خود به فاطمه، او را «حورا» می دید که در سیمای انسان تجلی کرده و وجودش را نمایشی از ملکوت بهشت می دانست و آنگاه اوج مهر و عاطفه را نثار فاطمه علیها السلام می کرد.

حضرت فاطمه با این کلام «أبی محمد» که پدرم محمد صلی الله علیه و آله بود می خواهد به مسلمانان یادآوری کند که شما آفتاب مهربانی اش را بر من مشاهده می کردید و خود حاضر بودید که چگونه مرا می ستود و گرامی ام می داشت. او مرا می بویید و می فرمود از فاطمه بوی بهشت استشمام می کنم، فاطمه پاره تن من است و او روح من است که در میان سینه ام جاری است.

آری ده ها روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله، ساحت قدسی حضرت فاطمه را می ستاید و فروغ مهربانی پدر را به آن حضرت می افشانند.

فاطمه علیها السلام، یگانه محبوبه خدا و رسولش بود. البته رحمت رسول خدا، چون آفتاب عالمتاب است و بر همه مؤمنین، این رود نور جاری است؛ همان گونه که خداوند در ستایش پیامبرش می فرماید:

ص: 57

---

1- (1) سفینه البحار، ج 1، ص 231؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 81؛ چشمه در بستر، ص 211.

2- (2) فلاح السائل، ابن طاووس، صص 161-230.

3- (3) مسند فاطمه الزهراء، سید حسین شیخ الاسلامی، ترجمه حیدرعلی حیدری، ص 661.

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ)؛ (1)

(همانا رسولی از جنس شما (نوع بشر) برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت و نوع پروری، فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت بود و به آسایش و نجات شما بسیار حریص و به مؤمنان رؤف و مهربان بود).

در واقع حضرت زهرا به آنان گوشزد می کرد که این الگوی مهربانی و اسوه آسمانی، پدر من است نه پدر زن های شما، برادر پسر عموی من است نه برادر مردان شما. و چه نیکو نسبتی و چه شأن و مقام و منزلتی که شما مراعات آن نکردید!

فاطمه علیها السلام در ادامه فرمود: « فَإِنْ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ آبَائِكُمْ ... »؛ (2) اگر او را بشناسید می بینید او پدر من است نه پدر زنان شما».

همان گونه که خداوند می فرماید:

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ... )؛ (3)

(محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از مردان شما نیست، لیکن او رسول خدا و خاتم پیامبران است).

آن حضرت مبعوث شد تا با دو بال عقل و شرع شما را به کمال و تعالی برساند؛ استعدادهای شما را شکوفا سازد؛ بنای تمدنی بزرگ را پی ریزی کند؛ با فروغ علم و دانش و اخلاق راه های آسمان و زمین را بر مردم بگشاید؛ آنچه به مصلحت شماست به شما باز گوید و آنچه سود است به شما بنمایاند و از آنچه موجب ضرر است باز دارد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گستره اقلیم عقل را در معرض همگان قرار داد و افق های برینی را در پرتو وحی برای انسان ها گشود.

ص: 58

---

1- (1) سوره توبه، آیه 128.

2- (2) بلاغات النساء، ص 13.

3- (3) سوره احزاب، آیه 40.



فاطمه علیها السلام در ادامه سخن خویش فرمود:

« قَبْلَ الْبَلَاءِ، صَادِعًا بِالرَّسَالَةِ، مَا يَلَا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ... » (1) اورسالت خویش را به گوش مردم رساند و آنان را از عذاب الهی ترساند، فرق و پشت مشرکان را به تازیانه توحید خست و شوکت بت پرستان را در هم شکست».

فاطمه علیها السلام در این بخش از کلام خویش دو افق فرا روی مردم گشود که در ادامه به تبیین آنها می پردازیم.

### افق اول: ابلاغ و انداز

خدای متعال به پیامبرش فرمان داد:

(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (1) قُمْ فَأَنْذِرْ)؛ (2)

(ای رسول! ای دثار بر خود پیچیده، قیام کن و مردم را بترسان).

بر این اساس، خدای متعال به پیامبرش دستور می دهد آیات قیامت و نشانه های آن را بر مردم تلاوت کن؛ فرجام نیک و بد آنان را در آینه معاد فرارویشان قرار ده؛ از اقوام گذشته و پیامبرانشان با آنان سخن بگو و آینه عبرت آن مردم را فراروی ایشان بگذار. ای پیامبر، برای آنان از عذاب و آتش جهنم و آتش گیره آن.

ص: 59

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 13.

2- (2) سوره مدثر، آیات 1-2.

در حقیقت فاطمه علیها السلام فرموده است که پدرم آخرین رسول خدا بود که برترین نظام اعتقادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را برای مردم به ارمغان آورد. آن حضرت مردم فرورفته در گنداب جهل و شرک را نجات داد. در مکه 13 سال مردم را اندرز داد و از عذاب الهی ترسانند. در این سال ها، 86 سوره از قرآن بر آن حضرت نازل گردید که حاوی افزون بر پنج هزار آیه می باشد. پیام اصلی این مجموعه از آیات، معرفت و شناخت خدای یگانه متعال، شناخت انسان و نظام زندگی او، تعریف صحیح از فرجام زندگی انسان و مسئله معاد بود.

پیامبر عظیم الشان با فروغ آیات قرآن از چگونگی رستاخیز و مقدمات وحشتناک آن پرده برداشت و مردم را از آینده ترسناکشان آگاه ساخت و برای آنان از معاد و کیفیت برپایی آن فرمود:

(الْقَارِعَةُ (1) مَا الْقَارِعَةُ (2) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (3) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (4) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (5))؛ (1)

(همان روز ترس و اضطراب، چگونه حالت آن (روز هولناک) را تصور توانی کرد! در آن روز سخت، مردم مانند ملخ هر سو پراکنده شوند، و کوه ها از هیبت آن همچون پشم زده متلاشی گردد).

و نیز برای آنان قرائت فرمود:

(هنگامی که زمین به سخت ترین زلزله خود به لرزه درآید، و بارهای سنگین اسرار درون خویش را از دل خاک بیرون افکنند، آن روز محشر، آدمی گوید زمین را چه پیش آمده... در آن روز قیامت، مردم از قبرها پراکنده بیرون آیند تا اعمال خود را ببینند، پس هر کس به قدر ذره ای کار نیک کرده باشد آن را خواهد دید، و هر کس به قدر ذره ای کار زشتی مرتکب شده آن هم به کیفرش خواهد رسید). (2)

و نیز اینکه:

(من شما را از آتش شعله ور دوزخ ترسانیدم، هیچ کس در آن آتش نیفتد مگر شقی ترین خلق). (3)

ص: 60

1- (1) سوره قارعه، آیات 1-5.

2- (2) سوره زلزله، آیات 1-8.

3- (3) سوره لیل، آیات 14-15.

(چنین نیست روزی که از زلزله پی در پی آن زمین به کلی خرد و متلاشی شود، و آن هنگام، امر خدا و فرشتگان صف در صف به عرصه محشر آیند، و آن روز جهنم را بیاورند و همان روز آدمی متذکر کار خود گردد، و آن تذکر چه سود به حال او بخشد؟ و گوید ای کاش در دنیا برای زندگانی ابدی امروزم کار خیری انجام می دادم، و آن روز بمانند عذاب انسان کافر هیچ کس عذاب نکشد). (1)

و نیز می فرماید:

(سپس روزی آنها را به آتش دوزخ درافکنند، و به آنان گویند این همان دوزخی است که تکذیب آن می کردید). (2)

همچنین این آیات:

1. آن گاه که صدای بلند به گوش همه خلق برسد، آن روز که هر کس از برادرش می گریزد، و از مادر و پدرش، و از زن و فرزندش، در آن روز، هر کس چنان گرفتار شأن و کار خود است که به هیچ کس نتواند پرداخت. (3)

2. پس چون آن واقعه بزرگ پدید آید، روزی است که آدمی هر چه کرده بیاد آرد، و دوزخ برای بینندگان آشکار شود، پس هر کس از حکم شرع خدا سرکشی کرد، و زندگی دنیا را برگزید، دوزخ جایگاه اوست. (4)

3. ما شما را از روز عذاب که نزدیک است ترسانیده، آگاه ساختیم؛ روزی که هر کس هر چه کرده در پیش روی خود حاضر بیند و کافر در آن روز آرزو کند که ای کاش خاک بود. (5)

4. و کار آن کافران مغرور به نعمت و مال را به من واگذار و اندک زمانی به آنها مهلت ده، که البته نزد ما غل و زنجیر عذاب و آتش دوزخ برای کیفر کافران مهیاست، و طعامی که از فرط غصه و اندوه گلوگیر آنها می شود و عذاب دردناک بر آنهاست. آن روزی که از وحشت آن روز بزرگ، زمین و کوه ها به لرزه آید و تل ریگی شود و چون موج روان گردد. (6)

ص: 61

---

1- (1) سوره فجر، آیات 21-25.

2- (2) سوره مطففین، آیات 16-17.

3- (3) سوره عبس، آیات 33-37.

4- (4) سوره نازعات، آیات 34-39.

5- (5) سوره نبأ، آیه 40.

6- (6) سوره مزمل، آیات 12-14.

5. سائلی از عذاب قیامت که وقوعش حتمی است از رسول خدا پرسید که آن عذاب چه مردمی راست؟ بدانند که بر فرقه کافران است و هیچ کس از آنان دفع نتواند کرد، که آن عذاب از قهر خدای مالک آسمان هاست... روزی که آسمان بدان عظمت چون فلز گداخته شود، و کوه های بدان صلابت، مانند پشم زده متلاشی گردد. (1)

6. و کافران گویند پس این وعده (قیامت و بهشت و دوزخ) اگر راست است کی خواهد آمد، این منکران قیامت، انتظار نکشند جز یک صبحه که همه را فرا گیرد. (2)

7. امروز در آن آتش به کیفر کفرتان داخل شوید، امروز است که بر دهان آن کافران، مهر خاموشی نهیم و دست های شان با ما سخن گوید و پاهایشان به آنچه کرده اند گواهی دهد. (3)

8. وای بر هر عیب جوی هرزه زبان، همان کسی که مالی جمع کرده و دائم به حساب و شمارش آن سرگرم است، آدمی پندارد که مال و دارایی دنیا عمر ابدش خواهد بخشید، چنین نیست، بلکه محققاً به آتش دوزخ سوزان درافتد، آتشی که چگونه تصور سختی آن توانی کرد؟ آن آتش را که خدا افروخته، شراره آن بر دل ها شعله ور است، آتشی که بر آنها از هر سو سخت احاطه کرده، و مانند ستون های بلند زیانه کشیده است. (4)

از طرفی انذار رسول خدا صلی الله علیه و آله لرزه بر اندام کافران می افکند و حلاوت اعجاز آمیز آیات قرآن موجب شگفتی آنان می گشت. ولید بن مغیره که از بزرگان اندیشمندان عرب بود و بسیاری از مشکلات عرب به دست او حل می گردید، وقتی مشرکان مکه، نفوذ و جذابیّت اسلام را مشاهده کردند نزد او رفتند تا پیرامون قرآن داوری کند که آیا این سخن سحر و جادو است، یا کهنات است یا خطبه و سخنرانی هایی است که شخص پیامبر ساخته است.

دانای عرب در این باره از آنها مهلت خواست تا نظر خود را پس از شنیدن قرآن بیان کند. او نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل نشست و به آن حضرت گفت: «پاره ای از اشعارت را بخوان». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه می خوانم شعر نیست، بلکه کلام خداست که آن را برای هدایت شما فرو فرستاده است».

ص: 62

1- (1) سوره معارج، آیات 1-9.

2- (2) سوره یس، آیات 47-48.

3- (3) همان، آیات 64-65.

4- (4) سوره همزه، آیات 1-9.

ولید از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضا کرد تا قرآن را برای او تلاوت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز سیزده آیه از آیات آغازین سوره فصلت را تلاوت نمود. چون رسول خدا به این آیه رسید:

(فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ)؛ (1) (اگر کافران از خدا روی بگردانند به آنها بگو من شما را از صاعقه ای مانند صاعقه عاد و ثمود می ترسانم).

ولید سخت بر خود لرزید و تمام موهای بدنش راست شد و بهت زده و متعجب از جای خود برخاست و راه خانه خود را پیش گرفت و چند روزی از خانه بیرون نیامد؛ به طوری که قریش او را به باد سخره گرفتند و می گفتند که ولید راه نیاکان خود را ترک گفته و راه «محمد صلی الله علیه و آله» را پیش گرفته است. (2)

طبرسی می گوید:

روزی که سوره «غافر» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله با صدای جذابی آن را می خواند. اتفاقاً ولید نزدیک آن حضرت نشسته بود و بدون توجه، آیات طلیعه این سوره را گوش داد:

(حم (1) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (2) غَافِرِ الذَّنْبِ...؛ (3)

(این کتاب از خدای قادر و دانا فرو فرستاده شده است، خدایی که بخشنده گناهان و پذیرنده توبه هاست، خدایی که مجازات او سنگین و نعمت او فراوان است، جز او خدایی نیست، سرانجام هر چیزی به سوی اوست، درباره آیات او جز کسانی که کافرنند مجادله نمی کنند...).

این آیات، حکیم عرب را تحت تأثیر قرار داد. هنگامی که «بنی مخزوم» دور او را گرفتند وی قرآن را چنین تعریف نمود:

من امروز از محمد سخنی شنیدم که از سنخ کلام انس و جن نیست؛ بلکه: «وَإِنَّ لَهُ لِحَلَاوَهُ، وَإِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَهُ، وَإِنَّ أَعْلَاهُ لَمِثْمَرٌ، وَإِنَّ أَسْفَلَهُ لَمَغْدَقٌ، وَإِنَّهُ يَعْلُو مَا يَعْلى؛ (4) شیرینی خاصی دارد و زیبایی چشم افروزی، شاخسار آن

ص: 63

1- (1) سوره فصلت، آیه 13.

2- (2) اعلام الوری، صص 27-28؛ بحار الانوار، ج 17، صص 211-222.

3- (3) سوره غافر، آیات 1-5.

4- (4) المعجزه الخالده، علامه شهرستانی، ص 66.

پرمیوه و ریشه های آن پربرکت است، سخنی است برجسته و هیچ سخنی از آن برجسته تر نمی باشد».

ولید این جمله را گفت و راه خود را پیش گرفت و قریش گمان کردند که او مسلمان شده است.

عتبه بن ربیعہ، نیز یکی دیگر از بزرگان قریش است که مجذوب آیات قرآن شده بود. در روزهایی که حمزه مسلمان شد، سراسر محفل قریش را غم و اندوه فرا گرفته بود و بزرگان قریش بیم آن داشتند که اسلام توسعه بیشتری بیابد. در آن میان عتبه گفت من به سوی محمد می روم و مطالبی را پیشنهاد می کنم شاید او یکی از آنها را بپذیرد و دست از آیین جدید بردارد. سران قریش نیز نظر او را پذیرفتند. او برخاست و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مسجد نشسته بود آمد و آن حضرت را با جمله هایی ستود. سپس اموری از قبیل ثروت، ریاست و طبابت را پیشنهاد نمود. هنگامی که سخنان او پایان یافت، آن حضرت فرمود: این آیات را گوش ده که پاسخ تمام پرسش های تو است:

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حم (1) تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (2) كِتَابٌ فُصِّلَتْ...)

رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات این سوره را خواند و چون به آیه سی و هفتم رسید، سجده کرد. پس از سجده رو به عتبه کرد و فرمود: «ای ابولید پیام خدا را شنیدی؟» عتبه به قدری مجذوب کلام خدا شده بود، که دست های خود را پشت سر نهاده و به آنها تکیه زده بود و مدتی به همین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله را نظاره می کرد؛ گویا قدرت سخن گفتن از او سلب شده بود، سپس از جای برخاست و به سوی سران قریش رفت.

سران قریش از قیافه او احساس کردند که وی تحت تأثیر کلام پیامبر اکرم قرار گرفته و با حالتی دگرگون بازگشته است. تمام دیدگان به صورت عتبه دوخته شده بود. سپس همگی گفتند: چه واقعه ای رخ داده است؟ او گفت:

به خدا سوگند کلامی از محمد شنیدم که تاکنون از کسی نشنیده بودم « وَ اللّٰهُ مَا هُوَ بِالشَّعْرِ وَ لَا بِالسَّحْرِ وَ لَا بِالْكَهَانَةِ ؛ به خدا سوگند نه شعر است و نه سحر و نه کهنانت». من صلاح می دانم که او را رها کنیم تا در میان عرب تبلیغ کند هرگاه پیروز گردد و ملک و ریاست و سلطنتی به دست آرد از افتخارات شما به شمار خواهد آمد و شما را نیز در آن بهره ای است و اگر در آن میان مغلوب گردد دیگران او را کشته اند و شما را نیز راحت نموده اند.

قریش رأی عتبه را به باد مسخره گرفتند و گفتند: «مسحور کلام محمد واقع شده است».(1)

صدها آیه دیگر نیز وجود دارد که از سیمای جهنم، زبانه های آن، آتش گیره و فرشتگان عذاب، زنجیرهای آتشین هفتاد ذراعی، غذای دوزخیان و نوشیدنی آنان پرده برمی دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله این آینه آینده نما را فراروی مردم نهاد تا در آن بنگرند و غبار کفر و شرک و عصیان از چهره جان پاک نمایند و دل را به فروغ نور ایمان روشنی بخشند، و در دژ محکم و امن توحید وارد شوند و به زینت اسلام آراسته گردند.

آن حضرت با یاد خدا دل مؤمنان را آرام ساخت و از سوی دیگر، با تازیانه توحید و ذکر و یاد خدای یکتا، پشت مشرکان را به تازیانه توحید خست که:

(وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ...)(2)

براساس این آیه چون اهل ایمان، نزد مردم بی ایمان، خدا را به یکتایی یاد کنند، آن مشرکان از ذکر حق سخت ملول و دل تنگ می شوند.

## افق دوم: پرتوی از ره آورد رسالت

### اشاره

اینکه فاطمه علیها السلام فرمود: «صَادِعًا بِالرَّسَالَةِ»(3) بیان رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و رخ نمایی از آفتاب اسلام است. این کلام نورانی، تبیین و ترجمانی از صدها آیه قرآن است که آفاق رسالت و گستره آن را روشن می کنند. طبق بیان قرآن کریم آن حضرت تبلیغ رسالت کرد و به آنچه بدان مأمور بود عمل نمود: (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ). (4)

بر این اساس خداوند می فرماید:

قسم به خدای تو که از همه آنها سخت مؤاخذه خواهیم کرد، روزی از آنچه می کنند بازخواست می شوند، پس تو به صدای بلند آنچه مأموری به خلق برسان و از مشرکان

ص: 65

1- (1) السیره النبویه، ج 1-2، صص 293-294.

2- (2) سوره زمر، آیه 45.

3- (3) بلاغات النساء، ص 13.

4- (4) سوره حجر، آیه 94.

روی بگردان، همانا تو را از شرّ تمسخر و استهزاءکنندگان مشرک که چند نفر از اشراف قریش بودند محفوظ می داریم، آنانکه با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند... (1).

برای آنکه جایگاه رفیع رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اندکی نمایان شود، ابتدا به طور اجمال بحثی را درباره دین مطرح می کنیم.

## زال دین

دین الهی مجموعه ای از عقاید، اخلاق، قوانین و مقررات اجرایی است که خداوند آن را برای هدایت بشر فرستاده تا انسان در پرتو آن تعالیم، امیال خود را کنترل و آزادی خویش و جامعه را تأمین نماید. انسان خداپاور، چون خود را در پرتو ربوبیت ذات اقدس الهی می داند تلاش می کند با عمل به آیین الهی و استقامت و پایداری مقصود واقعی را دریابد. این رهیافتگی بدان جهت است که دین الهی به حقیقت انسان و نیازهای او توجه دارد و برنامه کامل و همه جانبه ای را برای تحقق انتظارات او ارائه می کند.

انتظار گاهی به معنای احتیاج و گاهی به معنای توقع است. انتظار به معنای احتیاج پیش از دین و دین باوری است؛ ولی انتظار به معنای توقع پس از پذیرفتن دین است. (2) همچنین انتظار، گاهی صادق است و گاهی دروغ. انتظار دروغ به تعبیر قرآن، همان «امنیه»، یعنی آرزوهای شیطانی است. (3)

به هر روی، انسان موجود تشنه ای است که عطش او را تنها دین ناب فرو می نشاند و به او سیرابی می بخشد. رجوع انسان به شوره زار علم گرای و نمک زار دین گریزی این تشنه را تشنه تر و به احتضار می کشاند. امروزه که بشر تمامی میدان ها و ساحت های انسانی را تا کرانه ها پیموده و به تعبیر برخی از دانشمندان غرب، بشر پایان جهان را به چشم خود دیده، ندای نیاز به دین و صدای حاجت به وحی را از عمق جانش می شنود و بانگ برمی آورد که تنها راه نجات، پذیرش وحی الهی و تمکین به ره آورد انبیاست. انسانی که تن و جان به دین سپارد و خود را خسرو آن شیرین و مجنون آن لیلی سازد، بهشتی در

ص: 66

1- (1) سوره حجر، آیات 92-95.

2- (2) انتظار بشر از دین، آیت الله حاج شیخ عبدالله جوادی آملی، صص 26-27.

3- (3) سوره نساء، آیه 119.



همین دنیا برای او برپا می شود که طراوت و شادابی آن، باصره جان و عطر دل انگیزش شامه دل را به وجد و سرور می آورد. البته مراد از دین، نه دین خرافی است و نه ادیان بشری و نه ادیان الهی تحریف شده بلکه مراد، دین اسلام است.

## اسلام یگانه دین الهی

اسلام دینی است که از وحی الهی سرچشمه گرفته و بر حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله فرو فرستاده شده است. دینی است که از خرافه به دور و از تحریف مصون مانده است. دینی که به دلیل برخورداری از ویژگی های مخصوص به خود توانایی هماهنگی با پدیده های نو و زندگی این جهان را داراست.

اسلام، دینی است که از نقطه آغازین آفرینش انسان تا انجام هستی او در این عالم و عوالم دیگر او را تحت پوشش قرار داده و از لایه های روین تا طبقات نهانی وجود انسان را تحت شهپر خود دارد و نیز چراغ راه او در همه ساحت های وجودی و حوزه های فردی و اجتماعی است. تصور انفکاک یا جدایی دین از حوزه های بشری پنداری باطل و بدون پشتوانه است، لذا باید با همه وجود آن را پاس داشت.

اسلام، کلید معمای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی همه روزگاران است، البته به شرط آنکه تفسیرهای دل خواسته و تبیین های انحرافی از آن عرضه نشود.

اسلام، دینی است جامع و کامل؛ به این معنا که ناظر به همه ابعاد زندگی مادی و معنوی انسان است. در واقع زندگی دنیوی انسان را هدایت می کند و هرگونه دنیاگریزی را مردود می شمرد همچنین حیات معنوی او را تأمین می کند و زندگی مردم را به مکارم اخلاق می آراید.

اسلام، چراغ عقل را پرفروغ داشته و عقل را همان حجت باطنی تعریف نموده است و بین عقل و شرع رابطه ناگسستنی برقرار ساخته است. بنابراین هم آفتاب وحی در زندگی انسان فروزان است و هم چراغ عقل روشن.

اسلام، پاسخگوی انتقادات انسان هاست؛ بدین ترتیب که با چراغ روشن وحی و عقل، بصیرت و مهارتی را در انسان پدید می آورد که انتظارات حق را از باطل جدا می سازد و به انتظارات درست پاسخ می دهد. این بصیرت در پرتو دین الهی اسلام حاصل می گردد و این اسلام است که انتظارات و آرزوهای حق و صادق را از امیال و هوای نفسانی جدا ساخته و راه رسیدن به آرزوهای متعالی را روشن و هموار نموده است.

در پرتو معارف این مکتب، انسان خود را می شناسد و خویش را آینه معرفت به خدای یکتا قرار می دهد. او با کسب معرفت خدا و حکمت او، ضرورت نبوت را درک می کند و به فرجام مبارکی می اندیشد که غبار پوچی و بیهودگی را از رخسار آفرینش پاک می نماید.

این مکتب، انسانی را تربیت می کند که معتقد است او همواره در محضر خداست و خدا از او به او نزدیک تر و آگاه تر است، پس هر آنچه انجام دهد ضبط می شود و زوال ناپذیر است و نتیجه آن در آینده فراروی او قرار می گیرد. چنین انسانی هرگز به ظلم و احتکار و فساد و فحشا دست نمی یازد و خود را آلوده به گناه نمی سازد، چون روزی فراروی اوست که آموزش حسابرسی می گردد و بسیار سخت است؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً)؛ (1)

(ای رسول، از تو احوال و ساعت قیامت را سؤال کنند که چه وقت فرا خواهد رسید، پاسخ ده که علم آن نزد پروردگار من است. کسی جز او نداند آن ساعت در آسمان ها و زمین بس سنگین است، درنیابد شما را مگر به طور ناگهانی...).

خداوند متعال درباره اسلام می فرماید:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)؛ (2) (همانا دین پسندیده نزد خدا اسلام است).

و نیز می فرماید:

(وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ)؛ (3)

(و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست).

همچنین می فرماید:

(فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ)؛ (4)

(پس هر که را خدا هدایت او خواهد قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح گرداند).

ص: 68

1- (1) سوره اعراف، آیه 187.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 19.

3- (3) همان، آیه 85.

4- (4) سوره انعام، آیه 125.

همچنین می فرماید:

(وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)؛ (1)

(و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم).

درباره حضرت ابراهیم علیه السلام نیز می فرماید:

(مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا)؛ (2)

(ابراهیم نه بر آیین یهود بود و نه نصاری، بلکه او به دین حنیف توحید و اسلام بود).

به هر روی اسلام، دین سلم است؛ دارالقرار و آرامش است؛ خانه پاکی ها و پاکیزگی است و مقام تسلیم بودن در مقابل همه خوبی هاست؛ همان چیزی که خدای متعال مردم را به سوی آن فرا می خواند: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً) 3

البته رسیدن به قله «سلم» و قلب سلیم، مخصوص پیامبران و اولیای خداست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به دینی فرا خواند که خورشید تابناکش گستره حیات بشری را روشن ساخت و فرصت بهره مندی از مواهب طبیعی و الهی را برای او فراهم نمود تا در پرتو این آیین و عمل به دستورات آن انسان به برترین جایگاه خود که مقام خلافت الهی در زمین و «عبودیت» و «عندیت» در آسمان است نائل آید و به تاج «کرّما» و لباس «احسن» آراسته شود.

## انسان از منظر قرآن

در ادامه بحث می طلبد که نخست انسان به عنوان موضوع دین که بارش انوار دین بر سرزمین جان اوست از نگاه قرآن تعریف گردد.

خداوند در قرآن انسان را سراسر فقر و نیاز دانسته و او را عین فقر و ربط وجودی می داند. او چون پرتوی است که به منبع لایزال نور خورشید وابسته است، و اگر آنی کند نازی، فرو ریزند قالب ها!

ص: 69

---

1- (1) سوره مائده، آیه 3.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 67.

تمام هستی او به حق وابسته است. آموزه وحی چنین بیان می‌کند: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) 1 وقتی انسان خود را فقیر و عین ربط دانست، خدای غنی بالذات خود را می‌شناسد؛ همان گونه که فرمود: «من عرف نفسه، عرف ربه». (1)

از سوی دیگر، خدای متعال همین انسان را خلیفه خود دانسته و انسان برای شناخت چگونگی خلافت خود از خدا، باید او را بشناسد، زیرا شناخت خلیفه، بدون معرفت «مستخلف عنه» ممکن نیست. زیرا انسان، جانشین خدا در زمین است و تا معرفت خداوند حاصل نشود چگونگی خلافت از او معلوم نخواهد شد.

قرآن کریم، کتاب وجود انسان را در دو مقام تدوین کرده است: نخست از هویت انسان سخن می‌گوید و او را برخلاف تعریف منطقی «حیوان ناطق»، «حی متألّه» تعریف کرده؛ یعنی موجود زنده ای که حیات او در تأله وی تجلی دارد و تأله، همان ذوب شدن در ظهور الهیت است. (2)

این هویت انسان قابل تبدیل نیست، چون او در «احسن تقویم» و زیباترین صورت آفریده شده است؛ نه خداوند او را تغییر می‌دهد، چون به بهترین نگار آفریده شده و نه غیر خداوند او را دگرگون می‌کند، به دلیل آنکه قدرت بر چنین تغییری ندارد:

(لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) 4

قرآن، انسان را به گونه ای معرفی کرده که بدانند از کجا آمده و پس از این به کجا می‌رود و در فضای دنیا چه باید بکنند.

در مقام دوم، قرآن نسخه پرورش روح و درمان دردهای انسان است و چگونگی باروری و شکوفایی گوهر ملکوتی او را که حیات و تأله است و نیز راه رسیدن وی به کمالات وجودی را بیان می‌کند. همچنین در زمینه اسباب سهولت و صعوبت پیمودن راه و ویژگی های راهنما و راهزن راه، سخن می‌گوید. قرآن انسان را موجودی برخوردار از فطرت توحیدی و امانت دار الهی و دارای عقل و درک دانسته که باید گوهر وجودی خود را

ص: 70

1- (2) بحار الانوار، ج 2، ص 32، ح 22.

2- (3) انتظار بشر از دین، آیت الله عبدالله جوادی آملی، ص 31.

شکوفای کند و سعادت او در شکوفایی گوهر وجودی اوست و این گوهر ناب با ارائه برنامه از طریق انسان شناس واقعی، یعنی خداوند شکوفای می شود. این برنامه، همان دین الهی است که با تحت پوشش قرار دادن ابعاد وجودی انسان و چگونگی ارتباطات او تحقق می یابد. (1)

## آموزه های وحی

### اشاره

در این بخش لازم است برخی از آموزه های وحی را از نظر بگذرانیم.

### 1. آفاق بی کران علم

دین، آفاق (ما لَمْ يَعْلَمْ) را بر انسان می گشاید و آنچه را که در دسترس ادراک او نبوده، فرا می گیرد.

خداوند در بیان این حقیقت می فرماید: (كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ...): (2)

(در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما می خواند و شما را پاک می گرداند و به شما کتاب و حکمت می آموزد و آنچه را نمی توانستید درک کنید و به آن آگاه شوید به شما یاد می دهد).

از این رو چون (خدا ولی مؤمنان است آنان را از تاریکی جهل و نادانی به نورانیت آگاهی و معرفت می رساند)؛ (3) و خداوند فرمود: (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) 4.

### 2. تزکیه و تربیت

یکی از اهداف ملکوتی پیامبران، پیرایش جان از غبار ذائل و آرایش و آراستگی آن به گوهر فضایل و مکارم است. در پرتو آموزه های وحی و تعلیم و تربیت پیامبران، غبار از آینه جان پاک می گردد و فروغ حق در آن آشکار می گردد.

ص: 71

---

1- (1) انتظار بشر از دین، صص 30-31.

2- (2) سوره بقره، آیه 151.

3- (3) سوره بقره، آیه 257.

قرآن یادآور می شود که او خدایی است که میان عرب امی، پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را پاک سازد و شریعت و احکام کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد. (1)

### 3. اقامه عدل و داد

قرآن کریم برپایی عدل و داد را از آرمان های مقدس پیامبران می داند و می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...؛ (2)

(ما رسولان خود را با دلایل آشکار فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم به پا خیزند و بساط عدل و داد بگسترند).

### 4. آزادی انسان

از دیگر اهداف مقدس و آرمان های الهی رسولان حق، نجات انسان از چنگال اسارت و ذلت است. آنان آمدند تا انسان را بر کرسی عزت بنشانند و غل زنجیر بردگی و ذلت را از دست و پای او بکشایند. در طول تاریخ زمامداران مادی برای تثبیت موقعیت خود و رسیدن به آرزوها، انسان ها را به غل و زنجیر می کشیدند. اما این پیامبران خدا بودند که آمدند تا به انسان آزادی بخشند: (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) 3

آن پیامبران آمدند تا مردم را از چنگ دیوان بیرون و درون آزاد سازند و بار سنگین خرافات و عادات غلط را از دوش آنان بردارند؛ زنجیر از دست و پای آنان بکشایند؛ آنان را از استبداد، استثمار، استعباد و استحمار طاغوتیان نجات داده، خلعت برین خدانشناسی، فرزادگی و حریت و آزادگی را بر آنان بپوشانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فلسفه بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین گزارش می کند:

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِالْحَقِّ، لِيُخْرِجَ عِبَادَةَ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَ

ص: 72

1- (1) سوره جمعه، آیه 2؛ سوره بقره، آیه 129.

2- (2) سوره حدید، آیه 25.

مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ...؛ (1) پس خدا محمد صلی الله علیه و آله را به راستی برانگیخت تا بندگان را از پرستش بتان برون آرد و به عبادت او وا دارد و از پیروی شیطان برهاند و به اطاعت خدا کشاند، با قرآنی که معنی آن را آشکار نمود و اساسش را استوار فرمود. (2)

اقبال لاهوری، پیامد مبارک دین را چنین می سراید:

بود انسان در جهان انسان پرست ناکس و نابودمند و زیردست

سطوت کسری و قیصر رهنش بندها در دست و پا و گردش

از غلامی فطرت او دون شده نغمه ها اندر نی او خون شده

تا امینی حق به حقداران سپرد بندگان را مسند خاقان سپرد

تازه جان اندر تن آدم دمید بنده را باز از خداوندان خرید

زادن او مرگ دنیای کهن مرگ آتش خانه و دیر و شَمَنْ

نقش نو بر صفحه گیتی کشید امتی گیتی گشایی آفرید (3)

## 5. همدلی و رفع خلاف

از آرمان های مقدس دین، همدلی و همبستگی جامعه بشری است. شعله های مخالفت و جدال و جنگ و خون ریزی کیان زندگی بشر را تهدید می کند، پس جامعه بشری نیازمند منجی مصلحی است که این شعله ها را خاموش سازد.

قرآن می فرماید: (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ...؛ (4)

براساس این آیه، مردم امتی واحد و همدل بودند، پس [شعله های اختلاف در میان آنان زبانه کشید] خدا پیامبران نوید آور و ترساننده را برانگیخت و با آنان کتاب خود را به

ص: 73

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 147، ص 142.

2- (2) همان.

3- (3) دیوان اقبال لاهوری، صص 70-71.

4- (4) سوره بقره، آیه 213.

حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه که با هم اختلاف داشتند داوری کنند، لاجرم از جام دین شهد اخوت و برادری بنوشند.

## 6. یادآوری و تذکر

یکی از چشمه های زلال معرفت و معارف انسان، عقل است. آدمی در پرتو عقل، حقایقی از عالم هستی را درک می کند؛ حقایقی که سرمنشأ بسیاری از بایدها و نبایدهاست، ولی همیشه وسوسه هایی در ورای این ادراکات عقلی نهفته است. از این رو لطف خدا ایجاب می کند که پیامبرانی را برانگیزد تا ضمن دعوت انسان به سوی خدا، به ادراکات عقلی او صحنه بگذارند و یافته های واقعی خرد انسانی را با بیانی که از وحی آسمانی سرچشمه می گیرد تأیید و تأکید نمایند. این همان حقیقتی است که قرآن از آن به تذکر یاد می کند:

(هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ...): (1)

(این قرآن ابلاغی است به همه مردم تا بدان انداز شوند و بدانند که او (خداوند) معبودی یکتا است تا صاحبان مغز و اندیشه متذکر شوند).  
گفتنی است که عبارت هایی مانند (أُولُوا الْأَلْبَابِ) و (لِأُولِي الْأَبْصَارِ) از عناوین ویژه ای است که قرآن با به کارگیری آنها اندیشوران و خردورزان بشری را مخاطب خود قرار می دهد. (2)

## 7. دعوت به حیات و زندگانی

از آموزه های وحی و مکتب انبیاء آن است که آنان افراد بشر را به یک حیات جامع و کامل واقعی دعوت می کنند:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...): (3)

ص: 74

---

1- (1) سوره ابراهیم، آیه 52.

2- (2) انتظار بشر از دین، ص 54.

3- (3) سوره انفال، آیه 24.



(ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، آن گاه که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را زنده می کند).

## 8. وحدت و همدلی

از آموزه های ارجمند وحی دعوت به وفاق و وحدت امت اسلامی است:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا...); (1)

(و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را یاد کنید، آن گاه که دشمن یکدیگر بودید او میان دل های شما الفت افکند تا در پرتو لطف او برادران هم شوید).

اتحاد و همدلی، رمز عقل محوری جامعه است. از این رو قرآن در سرزنش یهودیان می فرماید:

(... تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ); (2)

(آنان را متحد می پنداری در حالی که دل هاشان سخت پراکنده است، زیرا مردمی هستند که نمی اندیشند).

علی علیه السلام که همتای قرآن است و کلامش ترجمان قرآن، سرچشمه زلال وحدت امت را عقل مداری و مبدأ اختلاف آنان را هوای نفس می داند:

«وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرِ...»; (3) همانا شما برادران دینی یکدیگرید، چیزی شما را از هم جدا نکرده، جز درون پلید و نهاد بد که با آن به سر می برید».

و نیز آن حضرت در نامه ای که به ابوموسی نگاشت چنین فرمود:

«وَلَيْسَ رَجُلٌ - فَأَعْلَمَ - أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعَةِ امَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْفَتْهَى مِنِّي ابْتِغَى بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ...»; (4) بدان که در وحدت امت پیامبر و سازواری آنان با یکدیگر کسی از من حریص تر نمی باشد من بدین کار پاداش نیکو و بازگشت به بهشت را خواهانم».

ص: 75

1- (1) سوره آل عمران، آیه 103.

2- (2) سوره حشر، آیه 14.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 113، ص 111.

4- (4) همان، نامه 78، ص 358.

فروغ گفتار علی علیه السلام که جامعه به آن منور گشته این است که برخی از مسائل جامعه، از جمله وحدت و همدلی، محراب بندگی خداست و موجب قرب به خداوند می گردد.

آن حضرت پیرامون آثار منفی تفرقه نیز فرمود:

فَايَاكُمْ وَ التَّلَوْنِ فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكَرَّهُونَ مِنَ الْحَقِّ...؛ (1) پس در دین خدا از گونه گونه شدن و ناپایدار ماندن بپرهیزید که همراه جماعت بودن در حقی که آن را خوش نمی انگارید، بهتر است از پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می دارید و همانا خداوند خیری نبخشد به کسی که جدایی گزیند - از مردمان - نه از گذشتگان و نه از باقی ماندگان.

پس این سنت الهی است که در سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله طنین افکند: «الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ وَ التَّفَرُّقَةُ عَذَابٌ». (2) بر این اساس، همدلی و جماعت، سرچشمه رحمت و فیض خداست و پراکندگی و اختلاف عذاب الهی را به دنبال دارد؛ به قول مولانا:

جمع کن خود را جماعت رحمت است تا توانم با تو گفتن آنچه هست (3)

رازگویان با زبان و بی زبان «الجماعه رحمه» را تأویل دان (4)

## 9. امنیت

امنیت، از ارکان حکومت اسلامی است. این امنیت همه جانبه، که زمینه رشد و تعالی انسان را فراهم می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با تشکیل حکومت در مدینه، فرهنگ غارت گری جاهلی را به جهاد و ایجاد امنیت و امتیازات و برتری جویی های قومی را به فرهنگ ایثار و احسان تبدیل نمود. از طرفی کلید ورود به بهشت اسلام، کلمه «لا إله إلا الله» است که خود دژ محکم و امن خداست. (5)

ص: 76

1- (1) همان، خطبه 176، ص 185.

2- (2) نهج الفصاحه، ج 1، ص 206.

3- (3) مثنوی، دفتر چهارم، ش 3294، ص 667.

4- (4) همان، دفتر ششم، ش 2236.

5- (5) اشاره به حدیث صحیح و مشهور سلسله الذهب.

### اشاره

اقتدار امت، یعنی اقتدار دولت و ملت اسلامی. گرچه این حقیقت زمانی تحقق می یابد که دولت و ملت به نقش و مسئولیت خود توجه کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

و بزرگ ترین حق ها که خدایش واجب کرده، حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است. حق هر یک را به عهده دیگری واگذار فرمود و آن را موجب برقراری پیوند آنان کرد... پس حال رعیت نیکو نگردد، جز آن گاه که والیان نیکورفتار باشند و والیان نیکورفتار نگردند، جز آن گاه که رعیت درستکار باشد؛ پس چون رعیت، حق والی را بگذارد و والی حق رعیت را به جای آرد، حق میان آنان بزرگ مقدار شود و راه های دین پدیدار و نشانه های عدالت بر جا و سنت چنانکه باید اجرا، پس کار زمان، آراسته گردد و طمع در پایداری دولت، پیوسته... (1).

### ارکان اقتدار امت

ارکان اقتدار امت عبارتند از:

#### الف) جزم صائب و عزم صالح

امتی که تمام افراد آن آراسته به عزم و اراده پدیدارند و از فرهنگ کرش و فرومایگی به دورند؛ آنان امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ به صدق و عدل فرمان می دهند، و از دروغ و باطل و ستم و پلیدی ها بیزارند. با این اوصاف، چنین امتی توانا و مقتدر خواهد بود.

فرهنگ اقتدار و استقلال، گوهری ارزشمند است که در عمق دریای اراده هاست. بدون شک، ساکنان خوشگذران ساحل آسایش را بهره ای از این درّ گرانبها نمی باشد. (2)

#### ب) رفتار هماهنگ و آهنگ واحد

رفتاری عامل اقتدار امت اسلامی می گردد که واجد حقیقت اجتماعی باشد و جماعت به صحت آن فتوا داده، ضرورت انجام آن را امضا کنند.

ص: 77

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 216، ص 248.

2- (2) انتظار بشر از دین، ص 136.

این فضیلت برین همان وحدت اسلامی است که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آن فرمود:

وَالزُّمُو السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَاللهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ...؛ (1) همراه آنان روید و با اکثریت هم داستان شوید که دست خدا همراه جماعت است و از تفرقه پرهیزید که موجب آفت است. آنکه از جمع مسلمانان به یک سو شود بهره شیطان است؛ چنانکه گوسفند چون از گله دور ماند نصیب گرگ بیابان است.

### ج) قلب خدایی

رفتاری پایه و بنیان اقتدار امت است که از سرچشمه زلال قلب الهی جاری گردد. بدین ترتیب که هرگاه قلب انسان حرم امن خدا گردید و مرکز فرشتگان رحمت شد پیام آرامش در آن طنین می افکند و چنین قلبی تجلی گاه سنت و سیرتی است که سبب توانایی و اقتدار امت اسلامی است؛ چون این قلب، تجلی گاه نور توحید و یگانه پرستی است، موجب وفاق و همدلی امت خواهد بود. (2)

### د) پرهیز از فرومایگی

رفتاری سبب اقتدار امت می گردد که پیراسته از ذلت و فرومایگی باشد. امیر المؤمنین علیه السلام در تبیین عوامل ذلت و خواری می فرماید: « أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ ؛ (3) برق طمع سر سرافراز عقل را به پای آز می افکند و پیکر پاک عقل را نثار مقدم شرربار حرص می سازد».

در جایی دیگر نیز می فرماید: « الْأَطَامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ ؛ (4) آزمند در بند خواری است». آن کسی که می توانست خردمندانه زندگی کند و امیرانه به سر برد، هم اکنون به دام حرص گرفتار شده، سفیهانه زندگی می کند.

همچنین فرموده: « وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ ». (5) چون انسان ترسو، درست نمی اندیشد و نمی تواند تصمیم قاطعی بگیرد. او مضطرب و پریشان احوال است و به درختی لرزان و

ص: 78

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 127، ص 125.

2- (2) انتظار بشر از دین، ص 138.

3- (3) نهج البلاغه، حکمت 219، ص 398.

4- (4) همان، حکمت 226، ص 398.

5- (5) همان، حکمت 3، ص 361.

فرسوده ماند که بادی او را می شکند و شاخسارش را پراکنده می سازد. به هر حال چنین امتی شکست خورده و ذلیل است، در این حال، دشمن، متهورانه بر او می تازد و نابودش می سازد.

بر این اساس، استکبار جهانی، پیوسته ملت ها را می ترساند تا بتواند آنان را مقهور و محکوم اراده خود نماید.

البته ریشه همه این رذایل اخلاقی، شرک پنهان است. امیرالمؤمنین فرمود: «فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ، غَرَائِزُ شَتَّى، يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ؛ (1) همانا بخل و ترس و آز سرشت هایی جداجداست که فراهم آورنده آن بدگمانی به خداست». بدگمانی به خدا از شرک پنهان ناشی می شود.

از این گذشته، رفتار برخاسته از انسان شناسی وحی محور و عقل مدار، موجب اقتدار امت می گردد. توضیح اینکه رفتاری پایه اقتدار ملت می گردد که رخدادهای دنیا را از درون و برون بررسی کند. زیرا فرد یا جامعه ای که فقط جلوه های دنیا را می نگرد و از نگرش درون و باطن آن آگاه نیست، به جای تسخیر دنیا مقهور آن می شود و به جای حکومت بر مواهب طبیعی، محکوم آن می گردد و روشن است که فرد یا جامعه محکوم و مقهور، هرگز توانا و قدرتمند نخواهد بود. (2)

آنچه نگاشته گردید و بر این اوراق پرتو افکند، طنین روح بخش «الإسلام يعلو ولا يعلى عليه» (3) است و نیز فروغی از آیه (وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) 4 و نیز درخشش این آیه کریمه که می فرماید:

(فَلَا تَهْتُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَبْرِكُمْ أَعْمَالَكُمْ)؛ (4)

(پس شما ای اهل ایمان در کار دین سستی روا مدارید و دعوت به صلح مکنید که شما بر کفار غالب و بلندمقام تر خواهید بود و خدا با شماست و از اعمال شما هیچ نمی کاهد).

ص: 79

1- (1) همان، نامه 53، ص 328.

2- (2) انتظار بشر از دین، ص 145.

3- (3) بحار الانوار، ج 37، ص 49، ح 15.

4- (4) (5) سوره محمد، آیه 35.

انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است. از سوی دیگر امیال و آرزوهایی دارد که می تواند انسان ها را در مقابل هم و در معرض جنگ و جدال قرار دهد. در این صورت جامعه، گرفتار هرج و مرج و اختلال و بی نظمی می گردد.

جامعه انسانی نیازمند سنت و قانونی است که چتر اعتدال خود را بگستراند و همگان در مقابل آن تسلیم باشند و در سایه سار آن قرار گیرند، اما این سنت و قانون باید از طرف آفریدگار انسان و جهان و آورنده آن نیز از شخصیتی برین و ملکوتی برخوردار باشد تا جامعه بشری او را بپذیرد. از این رو پیامبران از طرف خداوند مبعوث شدند تا اولاً: بشر را به احکام و قوانین الهی آگاه کنند و ثانیاً: در پرتو آموزه های وحی، انسان را به خوبی ها ترغیب کنند و از پلیدی ها باز دارند و ثالثاً: در پرتو اجرای قانون الهی نوع انسان را از زوال و نابودی حفظ نمایند.

## 12. اسلام منادی صلح جهانی

اسلام به عنوان کامل ترین دین، پاسخگوی این نیاز بشر است و از همان آغاز، مردم را به وحدت و همدلی فرا خوانده است و چون حیات و صلح در گوهر اسلام نهادینه شده، توان رهبری صلح جهانی را داراست. رسول خدا صلی الله علیه و آله مظهر رحمت برای عموم جهانیان بوده و خدای بزرگ در توصیفش می فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) 1

اسلام، یگانه دینی است که از سوی خدای رحمان بر آدم و سایر پیامبران نازل شده، و تمام آنچه در صحف ابراهیم و زبور داوود و تورات موسی و انجیل مسیح آمده به صورت جامع و کامل در قرآن تجلی کرده است و این آموزه وحی خداست:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) 2؛

و نیز: (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) 3؛

سرّ وحدت دین ثابت فطرت انسان است: (فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) 1 البته راه و شریعت ها مختلف و تغییرپذیر است و این به خاطر تغییر عوامل تأثیرگذار در زندگی بشر در طول تاریخ است.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا)؛ (1) (ما برای هر قومی شریعت و طریقه ای مقرر داشتیم).

اسلام، اصول ثابتی دارد که نیازهای فطرت ثابت انسانی را تأمین می کند و نیز طرق و راه های متنوع و متفاوتی دارد که پاسخگوی طبیعت متغیر بشری است. به همین دلیل، خود را مفتی اعظم صلح جهانی می داند. اسلام، صراط صلح جهانی را فراسوی سالکان کوی زندگی مسالمت آمیز نصب می کند تا دولت ها با ملت های خود و ملت ها با دولت های خود، صلح جویانه به سر برند و حقوق بشر به ویژه حقوق کودکان، زنان و کهن سالان از گزند تجاوز زورمداران زراندوز مصون بمانند. (2)

انسان در نظام زندگی خویش نیازمند دانش، اخلاق و سیاست است، تا در پرتو آن به مقصود عالی خود نائل آید؛ یعنی نفس خویش را تهذیب، و اخلاق خود را تکمیل و منزل و شهر خود را تدبیر و اداره نماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله الگو و اسوه «خلق عظیم» است و مردم را به مکارم اخلاق فرا خواند و در پرتو رسالتش، نخستین شهر فضیلت شکل گرفت. شهری که در آن جویبارهای فضیلت و اخلاق جاری گردید، و از هر کوی و برزن آن فروغ انسانیت ساطع بود. از آیات قرآن این فروغ جلوه گر است و آیاتی از قرآن، مکارم اخلاق و اصول تدبیر عقلانی و منطقی جامعه را بیان می کند؛ همانند:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)؛ (3)

(خدا به دادگری، نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کارهای زشت و ناپسند و ستم باز می دارد به شما انداز می دهد، باشد که پند گیرید).

ص: 81

1- (2) سوره مائده، آیه 48.

2- (3) انتظار بشری از دین، ص 178.

3- (4) سوره نحل، آیه 90.

جامعه بشری چون پیکری واحد است که احتیاج به قلبی دارد که بر ظاهر و باطن او حکومت کند و امور دنیوی و معنوی او را مدیریت نماید. اسلام پاسخگوی این نیاز است. این قلب، همان ولی خداست که سیمای آن بر افق دین اسلام می درخشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله اعظم اولیای الهی است و اولیای بعد از خود را نیز معرفی نمودند. (1) این اولیای خدا در هر زمان، واسطه فیض و موجب حرکت بالنده جامعه هستند. و آنان مدیران جامعه و مجریان اسلامند و رود نور اسلام در جهان جاری، و زندگی مردم را به حیات طیب و بهروزی می رسانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این رابطه می فرماید:

فَأَنْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ...؛ پس بنگرید که نعمت های خدا چگونه بر آنان فرو ریخت، هنگامی که پیامبری بر ایشان برانگیخت. آنان را به طاعت خدا درآورد و با خواندنشان به سوی او با یکدیگر سازوارشان کرد و چسان نعمت، شهر خود را بر سر آنان گسترد و جویبارهایی از آسایش و رفاه برای ایشان روان نمود، و ملت اسلام، با برکت های خود آنان را فراهم فرمود. پس در نعمت شریعت غرقه گردیدند و لذت زندگی خرم و فراخ آن را چشیدند. زندگی شان به سامان، در سایه دولتی قوی شان؛ و نیکویی حال آنان را به عزتی رساند ارجمند و کارهایشان استوار گردید و دولتشان نیرومند؛ چنانکه حاکم شدند بر جهانیان، و پادشاهان زمین در این کرانه و آن کران، کار کسانی را به دست گرفتند که بر آنان حکومت می نمودند و بر کسانی فرمان راندند که فرمانبر آنان بودند. نه تیرشان بر سنگ می رسید و نه سنگشان سبک می گردید. (2)

چراغ رسالت، شبستان جهل و نادانی مردم را روشن نمود و راه را از بیراهه بگشود. از سوی دیگر دولت عزت و علم و حکمت بنا شد و شهر سلم و مهربانی تأسیس گردید، و جویبار عاطفه و عشق و مهر در آن جاری شد.

ص: 82

---

1- (1) ر. ک: آیات ولایت در قرآن؛ شواهد التنزیل، تاویل الآیات الظاهره.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 220.



جامعه‌شناسان نیز، همبستگی اجتماعی را فروغی از افق دین می‌دانند. «اسمیت» ادعا می‌کند:

«دین دو کارکرد دارد: نخست تنظیم رفتار فردی برای خیر همگان و دیگری برانگیختن احساس اشتراک و وحدت اجتماعی، از این رو مناسک دینی، بیان کارکردهایی است که اشتراک اجتماعی را تحکیم می‌بخشد».<sup>(1)</sup>

دورکیم، نیز یکی از جامعه‌شناسانی است که کارکرد دین را همبستگی می‌داند و می‌گوید:

«مناسک دین برای کارکرد درست زندگی اخلاقی ما به همان اندازه ضروری اند که خوراک برای نگه داشتن زندگی جسمانی ما ضرورت دارد، زیرا از طریق همین مناسک است که گروه خود را تأیید و حفظ می‌کند».<sup>(2)</sup>

آیاتی که در تبیین و تفسیر اخوت اسلامی نازل گردیده ترجمان روح جمعی جامعه اسلامی است؛ همانند:

1. (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) 3؛

2. (... فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا) 4؛

3. (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ) 5؛ در این آیه، زندگی بهشتیان را می‌ستاید و آن را به زینت برادری می‌آراید.

4. (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ) 6؛

5. (وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ) 7؛ این آیه تأکید دارد که مردم، همه دارای یک دین و یک امت هستند.

ص: 83

---

1- (1) جامعه‌شناسی دین، ملکم همیلتون، ترجمه: محسن ثلاثی، ص 170.

2- (2) همان، ص 179.

از این گذشته آیاتی نیز هستند که فرمان می دهد مناسک دینی را با دیگران انجام دهید؛ همانند: (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اذْكُرُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ) 1 .

بستر صراط صلح جهانی و شکل گیری جامعه واحد، همان اسلام ناب محمدی است که پرتوی از آن در سخن علی علیه السلام بدرخشید. این آفتاب وحدت آفرین و منادی صلح و دوستی و برادری با ظهور منجی عالم بشریت حضرت مهدی چهره نمایان خواهد کرد، و امت واحد، در سایه سار عدل و عقل و شرع او شکل خواهد گرفت.

اسلام با تکمیل علوم عقلی، چون کلام، حکمت و عرفان و چگونگی بهره وری از آنها پرچمدار صلح عادلانه جهانی است. اسلام دین را به عنوان قانون اساسی زندگی فردی و اجتماعی در تمام شئون فرهنگی، اقتصادی و نظامی می داند و مردم را به خیزش برای اقامه قسط و عدل فرا می خواند که این حقیقت از ارکان اصیل صلح جهانی است.

اسلام، انسان را به عنوان «حی متاله» تعریف می کند و حیات او را در «تالله» آن تفسیر می نماید و غیر موحد را از حیات ملکوتی محروم می داند:

(لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ) 2

اسلام از این رهگذر، فقه، حقوق، اخلاق و سایر رشته های علوم انسانی را مشروحاً ارائه کرد و اخلاق را ستیغ فرزاندگی دانست و سرانجام راز آفرینش را رسیدن انسان به علم واقع نما و عمل صالح دانست و تأکید کرد که تنها با این دو بال می توان مرغ ملکوتی صلح جهانی را به پرواز درآورد. (1)

### 13. اسلام و تعالی و آرامش انسان

به هر روی، دین - که صورت جامع و کاملش اسلام است - به زندگی روح و معنا می بخشد و آرمان زندگی انسان را برین و آسمانی و گستره آن را بی نهایت می سازد. بعضی از جامعه شناسان در این رابطه می گویند: جوهر دین را باید در این واقعیت

ص: 84

جست و جو کرد، چرا که دین در واقع واکنشی در برابر بی معنایی و پوچ گرایی در زندگی بشر و کوششی برای نگرستن به جهان به صورت یک واقعیت معنادار است. (1)

شاید این فایده و اثر از مهم ترین آثار دین باشد؛ زیرا زمانی زندگی برای انسان معنا دارد که بداند هدف از زندگی چیست و برای چه آفریده شده است. در واقع، این دین است که افقی بی نهایت فراروی انسان می گشاید و هدفی متعالی برای آن تعریف می نماید و حرکت او را پرشتاب و هدفمند می سازد و او را جاوید و ابدی می گرداند؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

1. (وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى) 2

2. (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) 3

3. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ). (2)

در پرتو دین، موج آرامش و قرار در زندگی انسان طنین می افکند و این به دلیل معرفت و شناختی است که انسان در پرتو آموزه های وحی فرا می گیرد. از این منظر، آفرینش، یکپارچه زیبا و دوست داشتنی است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

حکمت باری تعالی، نظامی هماهنگ، زیبا و بدیع به وجود آورده و این نگاه سبب آرامش و قرار آدمی می گردد و بین زندگی انسان و جهان آشتی برقرار می سازد. این حقیقت، ترجمانی از ده ها آیه قرآن کریم است که به تبیین آفرینش بدیع، حکمت الهی، انسان و فرجام زندگی او پرداخته است. بدون شک یاد و نام چنین خدای مهربانی آرامش جان هاست: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ). (3)

ص: 85

---

1- (1) جامعه شناسی دین، صص 239 و 273.

2- (4) سوره مؤمنون، آیه 115.

3- (5) سوره رعد، آیه 28.

جامعه‌شناسان و روانکاوان نیز به این نقش مثبت و سازنده دین توجه کرده‌اند. دکتر «بیل» در پیامی به جهانیان، مردم را به داشتن نگاه مثبت فراخوانده و گفته است: «با اطمینان به نفس، شور و حرارت و نگرش مثبت و کمک پروردگار می‌توانید مشکلات شخصی خود را حل نمایید».<sup>(1)</sup>

بنابراین در پرتو باور دینی، انسان در زمین، تنها نیست. بدون شک یکی از رنج‌ها و دردهای همیشگی انسان که پیوسته از آن رنج می‌برد تنهایی است؛ خواه تنهایی مصطلح که همنشینی ندارد یا تنهایی از آن جهت که جامعه او را درک نمی‌کند؛ چون امام معصوم علیه السلام و پیامبران الهی علیهم السلام که به این معنا همیشه تنها بودند.

دین و ایمان، نقش مهمی در زدودن انواع تنهایی ایفا می‌کند و انسان خدا باور هیچ‌گاه احساس تنهایی نمی‌کند، چون خدا را با خود می‌داند؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

(وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ)<sup>2</sup>

و نیز: (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)؛<sup>(2)</sup>

(و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تر هستیم).

از طرفی خدای متعال انیس و هم‌نشین کسانی است که او را یاد می‌کنند: «إِنِّي جَلِيسٌ مِّنْ جَالِسِيْنَ وَ مونسٌ لِّمَنْ أَنَسَ بذكرى».<sup>(3)</sup>

خداست که انسان را به زندگی جاوید فرا می‌خواند<sup>(4)</sup> و از سرّ و پنهان او آگاه است<sup>(5)</sup> و یگانه‌ای بی‌همتاست که با علم،<sup>(6)</sup> قدرت،<sup>(7)</sup> و رحمت مطلق خود انسان را یاری می‌نماید.

ص: 86

---

1- (1) دین و چشم اندازه‌های نو، صص 127-128.

2- (3) سوره ق، آیه 16.

3- (4) بحار الانوار، ج 67، ص 26.

4- (5) سوره انفال، آیه 24.

5- (6) سوره طه، آیه 7.

6- (7) سوره مجادله، آیه 7.

7- (8) سوره بقره، آیه 106.

از آثار مبارک دین شکوفایی تمدن هاست. در واقع هر جا که فروغ دین جلوه گر شود تمدن نیز جلوه های بیشتری پیدا می کند.

در تعریف تمدن گفته اند:

تمدن نظم اجتماعی است که در نتیجه وجود آن خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می گردد و جریان می یابد؛ نیز اموری از قبیل پیش بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر را از ارکان و عناصر تمدن شمرده اند. بدیهی است که تمدن در شرایطی ظاهر می گردد که هرج و مرج و ناامنی پایان یافته و به جای آن نظم و امنیت حاکم شده باشد. در اثر حاکمیت نظم و برقراری امنیت، انسان می تواند در راه کسب علم و معرفت و تهیه ابزار و آلات بهبود زندگی گام بردارد.

افزون بر عوامل جغرافیایی از قبیل آب و خاک و مواد معدنی و محصولات غذایی و شرایط محیطی، از عوامل اقتصادی از قبیل کشاورزی، تجارت و صنعت و نیز از عوامل سیاسی چون حکومت و دولت و قانون و نیز از عوامل اخلاقی، عقلی، روحی به عنوان عوامل تمدن یاد می شود. (1)

دین مجموعه ای از عقاید، اخلاق، احکام و مقررات فقهی و حقوقی است که برای هدایت انسان و رسیدن او به سعادت واقعی از سوی خداوند به وسیله پیامبر در اختیار مردم قرار گرفته است. دین در مرتبه نخست، انسان را لباس انسانیت می پوشاند و او را از دایره توحش خارج و وارد اقلیم فضیلت می نماید و با پذیرش حیات انسانی و رعایت قوانین الهی که از طریق وحی آسمانی در دسترس او قرار گرفته، کمالات عقلی و خواست های فطری انسان تأمین می شود و او به سعادت ابدی بار می یابد.

همین که انسان، قالب حیوانی را دور افکند به مرتبه عقلانیت می رسد و آن گاه عروج می کند و عقل زمام گفتار و کردار او را به دست می گیرد. جامعه ای که در پرتو

ص: 87

آفتاب عقلانیت قرار گیرد، شمیم روح بخش امنیت در آن پراکنده می شود و عوامل تمدن آفرین در آن شکل می گیرد.

اسلام با نگاه جامع خود در پیدایش تمدن بشری نقش اساسی ایفا کرده است و دانشمندان پیرامون این موضوع کتاب ها نگاشته اند. (1)

ص: 88

---

1- (1) ر. ک: تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون، ترجمه فخر داعی گیلانی؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان.

در ادامه خطبه حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

حَتَّى هَزَمَ الْجَمْعَ، وَوَلَّوْا الدُّبْرَ، وَتَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَاسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَخَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ... (1)

تا جمع کافران از هم گسیخت، صبح ایمان دمید و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید، زبان پیشوای دین در گفتار آمد و شیاطین سخنور لال گردیدند.

فاطمه علیها السلام، با این سخنان به تفسیر و تبیین آیاتی پرداخته که مبارزات رسول خدا صلی الله علیه و آله را بازگو می نمایند و شکوه پیروزی های آن حضرت را ارج می نهند.

## جنگ بدر در قرآن

وقتی حضرت فاطمه می فرماید: « حَتَّى هَزَمَ الْجَمْعَ، وَوَلَّوْا الدُّبْرَ » گویی به آیه شریفه (أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ (44) سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْلَوْنَ الدُّبْرَ (45)) اشاره کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه این آیه را تلاوت می کند، ولی میدان تفسیرش بدر کبری است. عمر می گوید: وقتی این آیه نازل گردید که «این گروه مجتمع شکست می خوردند و پشت به میدان می کنند» من با خود گفتم این کدام جمع است که شکست قطعی آنها در این آیه وارد شده تا اینکه روز بدر مشاهده کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله زره بر تن کرده، جنگ را رهبری می نماید و آیه (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْلَوْنَ الدُّبْرَ)3 را تلاوت می کند. (2)

ص: 89

1- (1) بلاغات النساء، ص 13؛ الاحتجاج، ج 1، ص 121؛ دلائل الامامه، ص 114؛ كشف الغمه، ج 2، ص 209؛ بحار الانوار، ج 29، ص 224.

2- (4) طبقات الکبری، ج 2، ص 25.

فاطمه علیها السلام با اشاره به این آیه قرآن، آنان را به عرصه غزوه بدر می کشاند و آن نمایش الهی را فرا روی آنان می نهد و تأکید می فرماید که ای مهاجران و انصار! به بدر و جلوه های الهی آن توجه کنید و نیز آنچه را که ابوبکر در آن عرصه گفت به یاد آرید، او امروز بر کرسی زعامت امت نشسته است؛ هوشیار باشید و از آن عبرت بگیرید. چون شورای نظامی تشکیل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را به مشورت و هم اندیشی فرا خواند، ابتدا ابوبکر برخاست و گفت: بزرگان و دلاوران قریش در این ارتش شرکت کرده اند، هرگز قریش به آیینی ایمان نیاورده و از اوج عزت به حضیض ذلت سقوط نکرده است و از طرفی ما از مدینه با آمادگی کامل بیرون نیامده ایم، خلاصه آنکه مصلحت آن است که از میدان فرار کرده، به مدینه باز گردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إجلس» و پس از او عمر برخاست و همان سخنان را تکرار نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنشینید؛ اگر چه این دو نفر با سخنان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزرندند؛ ولی بودند مردانی که قامت برافراشتند و از مهاجر و انصار سخنانی گفتند که قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله آرام گرفت. (1)

مقداد از آن میان برخاست و گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قلب های ما با شماست و آنچه را خداوند به تو دستور داده همان را تعقیب کن؛ به خدا سوگند هرگز سخنی را که بنی اسرائیل به موسی گفتند ما به شما نخواهیم گفت. آنان به موسی گفتند: ای موسی، تو و پروردگارت بروید و جهاد کنید و ما در همین جا نشستیم. (2)

ولی ما به شما می گوئیم در سایه عنایات پروردگارت جهاد کن و ما نیز در رکاب شما مبارزه می کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن سخنان مقداد خوشحال گردید و برای او دعا کرد. (3)

طبری از عبدالله بن مسعود نقل می کند که من در روز بدر موقعیت مقداد را آرزو کردم، زیرا سخنی گفت که قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله را شاد کرد. پیامبر پس از سخن ابوبکر و عمر غضبناک بود و چهره مبارکش برافروخته، و مقداد در این حالت موجب خوشنودی آن حضرت گردید. (4)

ص: 90

1- (1) مغازی، واقدی، ج 1، ص 48.

2- (2) سوره مائده، آیه 24.

3- (3) السیره النبویه، ابن هشام، ج 2، ص 615.

4- (4) تاریخ طبری، ج 2، ص 434.



بار دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم نظر شما چیست؟ مقصود حضرت آن بود که انصار لب بگشایند و نظر دهند، زیرا آنان بودند که در پیمان عقبه با آن حضرت بیعت کردند و گفتند تا مادامی که در مکه ای ما نمی توانیم از شما محافظت کنیم، ولی چون به سرزمین ما آیی همانند زنان و فرزندان خویش از شما دفاع خواهیم کرد. (1)

سعد بن معاذ دانست که مخاطب آن حضرت انصارند. از جای برخاست و گفت: گویا منظور شما ما هستیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، سعد گفت: ای رسول خدا ما به تو ایمان آورده ایم و تو را تصدیق کرده ایم و در این باره پیمان ها سپرده ایم، هر چه فرمان دهید ما فرمانبریم. سوگند به آن خدایی که تو را به رسالت برانگیخت، هرگاه وارد این دریا شوید (اشاره به دریای سرخ) ما نیز به پیروی شما وارد آن خواهیم شد و یک نفر از ما نافرمانی شما را نخواهد کرد. ما هرگز از مقابله با دشمن نمی هراسیم باشد که ما در این راه خدمت و جانفشانی از خود نشان دهیم تا موجب روشنی دیدگان شما گردد. ما را به فرمان خدا به هر نقطه ای که صلاح می دانی روانه ساز «فَسِرْ بِنَا عَلٰی بَرَكَةِ اللّٰهِ». (2)

سخنان سعد شوری بر پا کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله فرمان حرکت را صادر نمود و فرمود: سیرو و آبشروا: (وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ...؛ (3) و به یاد آر هنگامی را که خدا به شما وعده فتح بر یکی از دو طایفه را داد، یا غلبه بر کاروان تجارتی و مصادره اموال آنها یا نبرد با لشکر قریش و غلبه بر آنان.

شگفتا که ابوبکر و عمر در این شورای جنگی سخنی را گفتند که همان را در شورای سقیفه هم تکرار نمودند و آن سخن، برتری جویی قریش بود.

## آغاز نبرد

سه نفر از دلاوران نامی قریش به نام های عتبه و برادرش شیبه، فرزندان ربیع و ولید فرزند عتبه، از صفوف لشکر قریش بیرون آمده، به میدان نبرد آمدند. آنان همرمزم و همآورد می خواستند و غرش کنان و غرق در سلاح، در میان میدان تاخت و تاز می کردند.

ص: 91

1- (1) همان؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 2، ص 615.

2- (2) السیره النبویه، ج 2، ص 615؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 435.

3- (3) سوره انفال، آیه 7.

سه نفر از جوانان دلاور انصار به اسامی عوف، معوذ و عبدالله رواحه برای مبارزه با آنان از صفوف مسلمانان بیرون آمدند. عتبه دانست که آنان جوانان مدنی هستند، پس گفت ما با شما کاری نداریم. سپس یک نفر فریاد زد: محمد! کسانی را که از اقوام ما هم شأن ما هستند راهی میدان کن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبیده و حمزه و علی علیه السلام فرمود برخیزید. سپس این سه افسر دلاور لشکر اسلام به سوی میدان شتافتند. عتبه هر سه نفر را پذیرفت و عبیده با عتبه، حمزه با شیبه و علی علیه السلام به نبرد با ولید پرداخت. علی علیه السلام و حمزه هم آوردان خود را به هلاکت رساندند و آن گاه به کمک عبیده شتافته، عتبه را کشتند. پس از کشته شدن دلاوران قریش، حمله عمومی آغاز شد و جنگی سخت در گرفت.

در این نبرد چهارده نفر از مسلمانان شهید و هفتاد نفر از قریش کشته شدند. هفتاد نفر از آنان نیز اسیر گشتند. در جمع اسیران سرانی چون عقبه بن ابی معیط، سهیل بن عمرو و نضر بن حارث وجود داشتند. (1)

### امدادهای غیبی

قرآن شکوه این حماسه را گزارش کرده و آن را می ستاید و حضور فرشتگان و امدادهای غیبی خداوند را یادآور می شود و می فرماید:

(وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ...); (2)

(و خداوند به حقیقت شما را در جنگ بدر یاری کرد و بر دشمن پیروز ساخت با آنکه از هر جهت در برابر دشمن ناتوان بودید).

و نیز می فرماید:

(إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبِّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ...); (3)

(به یاد آرید هنگامی را که به ساحت پروردگار خود استغاثه و زاری می کردید، پس دعای شما را

ص: 92

---

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 2، ص 708؛ مغازی واقدی، ج 1، صص 138-173.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 123.

3- (3) سوره انفال، آیات 9-10.

اجابت کرده و وعده داد که من سپاهی از هزار فرشته به مدد شما می فرستم و این فرشتگان را خدا نفرستاد مگر آنکه بشارت و مژده فتح باشد تا دل های شما را مطمئن سازد و بدانید که نصرت و پیروزی نیست مگر از سوی خدای عزیز و با حکمت). (1)

و نیز در نمایش این یاری و امداد می فرماید:

(ای رسول به یاد آر آنگاه که به مؤمنین گفتم آیا خدا به شما مدد و یاری نرساند، و سه هزار فرشته به یاری شما نفرستاد، بلی اگر شما صبور و بردبار باشید و پایداری نمایید و پیوسته پرهیزکار باشید، چون کافران بر سر شما شتابان و خشمگین بیایند خداوند برای حفظ و یاری شما پنج هزار فرشته را با نشانی مخصوص به مدد شما می فرستد). (2)

در جای دیگری هم می فرماید:

(قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا...); (3)

(نشانه و آیت لطف خدا بر شما مؤمنان این است که چون دو گروه (مؤمن و کافر) با یکدیگر رویه رو شوند، گروه مؤمن را که در راه خدا جهاد می کنند، آنان را در نگاه، دو برابر به کافران بنمایاند و خداوند توانا به هر که بخواهد یاری دهد...).

عجازی بزرگ در جنگ بدر تجلی کرد و جلوه های امداد الهی بر لشکر اسلام پرتو افکند. در این جنگ، فرشتگان به مدد و یاری مسلمانان آمدند و در نگاه دشمن دو برابر جلوه گر شدند و خدای متعال ترس و هراس در دل دشمنان آنان افکند (4) و نیز رود نور آرامش و اطمینان را بر دل های مسلمانان جاری ساخت. (5)

از طرفی، فروغ وحی، امدادهای مادی الهی را که بر مسلمانان نازل گردید بیان داشته، می فرماید:

(إِذْ يُعَشِّبُكُمُ الثُّعَاسُ أَمْنَةً...); (6)

ص: 93

---

1- (1) المیزان، ج 9، ص 17.

2- (2) سوره آل عمران، آیات 124-125.

3- (3) همان، آیه 13.

4- (4) سوره انفال، آیه 12.

5- (5) سوره انفال، آیه 10.

6- (6) سوره انفال، آیه 11.

(یاد آرید هنگامی را که خواب راحت و آرام بخش شما را فرا گرفت، چون از جانب خدا ایمنی یافتید و از آسمان رحمت خود آبی فرستاد که شما را به آن آب پاک گرداند، و وسوسه و کید شیطان را از شما دور ساخت و دل های شما را به ایمان با هم متحد گرداند تا در کار دین ثابت قدم و استوار باشید).

باری، امدادهای غیبی خداوند بر مسلمانان نازل شد، از جمله اینکه فرشتگان به یاری آنان شتافتند و خداوند رعب و هراس در دل مشرکان افکند. همچنین آب و خواب آرام بخش غبار خستگی از سیمای جان مسلمانان زدود، و نزول آب، آنان را با طراوت و شاداب ساخت و از آلودگی ها پاک نمود و زمین را در زیر گام های جنگجویان محکم و آماده نبرد نمود. (1)

## جنگ احد در قرآن

### اشاره

احد دومین پیکاری بود که مسلمانان در برابر نیروهای مهاجم و مشرک قریش صف آرایی کردند. این نبرد، در سال سوم هجرت و روز هفتم شوال به وقوع پیوست. (2)

ارتش اسلام نقطه ای را آوردگاه نبرد و مرکز جنگ قرار داد که از ناحیه پشت به کوه احد محدود می گشت، ولی در میانه کوه دره ای بود که هر زمان احتمال می رفت دشمن، کوه احد را دور بزند و از مسیر آن دره از پشت جبهه به مسلمانان حمله کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله این خطر را احساس کرد و برای جلوگیری از این خطر احتمالی، دو دسته (پنجاه نفر) تیرانداز را بر روی تپه ای که مشرف بر آن تنگه بود مستقر ساخت و عبدالله بن جبیر را فرمانده آنان قرار داد و فرمود: «شما تیراندازان با پرتاب تیر دشمن را به عقب برانید و نگذارید از پشت سر وارد جبهه گردند و ما را غافلگیر سازند. ما خواه پیروز یا مغلوب شویم شما این جایگاه را خالی مگذارید». (3)

آینده جنگ، پیش بینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهمیت آن تنگه را نشان داد، چرا که عامل شکست مسلمانان پس از پیروزی اولیه، هجوم خالد از همین ناحیه بود. با حمله عمومی

ص: 94

1- (1) تسنیم، ج 13، ص 290.

2- (2) الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 148.

3- (3) همان، صص 152 و 154؛ تاریخ الطبری، ج 2، صص 508-509.

سپاه اسلام، لشکر قریش رو به فرار نهاد و اموال خود را در میدان نبرد رها کردند. مسلمانان به جای تعقیب دشمن فراری، به جمع آوری اموال و غنایم پرداختند. یاران عبدالله بن جبیر نیز چون این صحنه بدیدند، از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی کرده، هر چه فرمانده آنان اصرار ورزید به جز ده نفر از آن گروهان پنجاه نفری، مابقی برای جمع آوری غنایم به سوی میدان آمدند. در این هنگام خالد بن ولید از فرصت پیش آمده استفاده کرد و از همان تنگه از پشت سر به مسلمانان حمله کرد. لشکر قریش چون پرچم خویش را برافراشته دید با فریادهای خالد به میدان جنگ بازگشته، از دو سو مسلمانان را در میان گرفتند. نتیجه این دنیاگرایی، مجروح شدن افراد بسیار و شهادت هفتاد مجاهد بود. از جمله این مجروحان، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، زیرا عبدالله بن شهاب پیشانی آن حضرت را مجروح کرد. عتبه، فرزند ابی وقاص نیز با پرتاب چهار سنگ، دندان رباعی سمت راست آن حضرت را شکست. ابن قمیئه لیشی زخمی بر چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد ساخت و این زخم به قدری عمیق بود که حلقه های کلاه خود آن حضرت در گونه هایش فرو رفت و ابو عبیده جراح این حلقه ها را با دندان های خود بیرون آورد و در نتیجه، چهار دندان او در این راه شکست. (1)

خداوند بزرگ گزارش این حماسه خونین را بیان نمود و علل شکست آنان را به سستی اراده و فشل بودن، نزاع و بگو مگو بر سر پایداری یا فرار، نافرمانی از دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و دنیاخواهی، مدلل کرده، می فرماید:

(وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ...؛ (2) و خدا وعده خویش را محقق ساخت و شما را بر دشمن پیروز گردانید، و به فرمان خدا کافران را به خاک هلاک افکندید و همیشه بر دشمن پیروز و جام پیروزی به کام شما بود، تا آن گاه که (حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا...3)

چون چنین کردید، تلخی شکست، شما را تلخکام گرداند، پس از میدان فرار کرده، خود را به غمی بزرگ مبتلا کردید تا جایی که وحشت و ترس بر شما چیره شد و چنان فرار می کردید که ندای رسول را نمی شنیدید که شما را به یاری فرا می خواند:

ص:95

1- (1) تاریخ الطبری، ج 2، صص 514-515.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 152.

(إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ...); (1)

به یاد آرید هنگامی که روی به هزیمت گذاشته، چنان به وحشت می گریختید که توجه به احدی نداشتید تا آنجا که به ندای پیغمبر هم که شما را به یاری دیگران در صف کارزار فرا می خواند توجه نکردید، تا به پاداش این بی ثباتی غمی بر غم شما افزود تا از این پس ثبات و پایداری ورزید...).

و نیز می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ...); (2)

(همانا آنان که از شما در جنگ احد پشت کردند و منهزم شدند، شیطان آنها را به سبب نافرمانی و بدکرداریشان لغزاند).

البته آنگاه که شعله دوزخ دنیاگرایی در جانشان زبانه کشید و بنیان ایمان آنها را متزلزل ساخت و برای جمع آوری غنایم دستورات نظامی رسول خدا صلی الله علیه و آله را نادیده انگاشتند، شیطان از فرصت پیش آمده استفاده کرد و ترس و هراس را بر آنان مستولی ساخت و آنها نیز داغ ننگ فرار را بر چهره خود نشانند. البته پس از توبه و بازگشت، خداوند از آنها درگذشت: (وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ); (3)

قرآن کریم در پرتو (ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُعَاسًا...) آرامش بازیافته مسلمانان را در پرتو عفو و بخشندگی خداوند یادآور می شود و در ادامه از چهره منافقانی که هنوز در حال و هوای جاهلیت می زیستند پرده برمی دارد و می فرماید:

(... وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ...); (4)

(و گروهی که وعده نصرت خدا را از روی نادانی راست نمی پنداشتند، هنوز در غم جان خود بودند و از روی انکار می گفتند آیا ممکن است ما را قدرت و فرمانی به دست آید؟ بگو ای پیغمبر، تنها

ص: 96

1- (1) سوره آل عمران، آیه 153.

2- (2) همان، آیه 155.

3- (3) همان.

4- (4) همان، آیه 154.

خدا بر عالم هستی فرمانرواست، خیالات باطل خود را به تو اظهار نمی دارند، با خود می گویند اگر کار ما به وحی خدا و آیین حق بود شکست نمی خوردیم، و گروهی در اینجا کشته نمی شدیم. بگو ای پیغمبر اگر در خانه های خود هم بودید باز آنان که شهادت و مرگ به نامشان نگاشته شده، از خانه با پای خود به قتلگاه می آمدند تا خدا آنچه در سینه پنهان دارند بیازماید و هر چه در دل دارند پاک و خالص گرداند و خدا از راز درون ها آگاه است).

به هر روی میدان احد، نمایشگاهی از فروغ ایمان و ظلمت نفاق گردید. در آن میدان خونین، چهره پرهیزکاران و پارسایان واقعی درخشید و نامشان بر ستیغ کرامت و مردانگی جاودانه شد. از سوی دیگر گروهی که میدان جنگ را خالی کردند و غم فرار از میدان جنگ، چون شعله آتشی در روحشان آنان را می گذاخت، مشمول رحمت و مغفرت خدا گردیدند و گناهشان بخشیده شد؛ ولی آنان که فرهنگ کفر و جاهلیت سراسر وجودشان را لبریز ساخته بود و فقط به ظاهر مسلمان بودند و با نیش زبان مسلمانان را می آزدند و بگو مگوی مدامشان ملامت و بدگویی مسلمانان بود، اکنون پرده نفاق دریدند و لایه های کفر باطنی خویش را نمایان ساختند. پس آیات قرآن نیز پرده نفاق آنان را برداشت و حقیقت کفرشان را آشکار نمود.

### تبیین علل شکست از منظر قرآن

ابن عوف در این رابطه می گوید: «اگر برآیند تا حکایت نبرد احد را بدانید از آیه یکصد و بیست به بعد سوره آل عمران را بخوانید؛ در آن صورت گویی که در احد با ما بوده اید».(1)

ابن اسحاق نیز می گوید: «شصت آیه از سوره آل عمران به جنگ احد اختصاص دارد؛(2) قال: فکان ممّا أنزل الله تبارک و تعالی فی یوم احد من القرآن ستون آیه من آل عمران».

به هر حال، شماری از آیات به صراحت درباره وقایع احد نازل شده و برخی از آنها به طور غیرصریح به نکات کلی آن اشاره می کنند.

ص: 97

1- (1) المغازی، ج 1، ص 319؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 327.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 106.

در آیه 120 همین سوره خطاب به مؤمنان می فرماید:

(اگر خیری به شما رسد اندوهگین شونید و اگر به مصیبتی گرفتار آید شادمان شونید. اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید زیانی از کفرشان به شما نرسد).

بدین ترتیب، مسلمانان را از لحاظ روحی و نگرانی از شماتت دشمن، برای شکیبایی بیشتر در جهت خلاصی از مکر مشرکان آماده می کند. آنگاه در آیه بعد، روزی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله یادآور می شود که از میان کسان خویش بیرون آمده، مؤمنان را برای صحنه جنگ آماده می کرد. بیشتر مفسرین؛ آیه مزبور را درباره احد دانسته اند، ولی تعبیر «غدوت» که آن را «بامداد» ترجمه می کنند با رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی احد در عصر روز جمعه سازگاری ندارد. البته آنچه مشکل را حل می کند این است که «غده» در اینجا به معنای مطلق خروج است کما اینکه «رواح» مطلق بازگشت. بنابراین برخلاف آنچه در ترجمه ها گفته شده معنای آن «بامداد» نیست.

در آیه 122 از دو گروهی یاد می کند که قصد شرکت در جنگ را نداشتند. مفسران آنان را «بنوحارثه» و «بنوسلمه» از انصار دانسته اند، اما از تعبیر «الله ولیهما» چنان به دست می آید که به هر روی آنقدر اهل «ولایه الله» بوده اند تا همراه مؤمنان در جنگ شرکت کنند. در انتهای آیه نیز آمده: «پس مؤمنان بر خدای توکل کنند».

در اینجا یک سؤال برای مؤمنان بوده و آن اینکه چرا خداوند آنان را در احد یاری نرساند. گویا در پاسخ به این سؤال خداوند متعال شرایط امداد الهی را با یاد غزوه بدر بیان می کند:

(هر آینه خدا شما را در بدر یاری کرد؛ حال آنکه ناتوان بودید پس از خدا بترسید باشد که سپاسگزار شوید. آن گاه که تو (ای پیامبر) به مؤمنان گفتی: اگر خدا سه هزار فرشته به یاریتان فرستد آیا شما را کافی نخواهد بود؟ بلی اگر پایداری کنید و پرهیزکار باشید چون دشمنان بر شما بتازند، خدا با پنج هزار فرشته صاحب علامت شما را یاری می کند و خداوند این کار را جز برای شادمانی و آرامش قلبتان نکرد، و یاری و نصرتی نیست مگر از سوی خدای توانا و دانا).<sup>(1)</sup>

ص: 98



از ظاهر آیات فوق چنین به دست می آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وقوع جنگ احد، از کمک خداوند در بدر یاد کرده و فرموده است که اگر شکیبیا و پرهیزکار باشند چه بسا کمک خداوند افزون بر آن چیزی باشد که در بدر بوده است. به هر روی، پایداری یکی از شروط اصلی امداد الهی است. (1)

واقعی می گوید: «چون در روز احد شکیبایی نکردند و گریختند یک فرشته هم به کمک آنان نیامد». (2)

در ادامه سوره تا چندین آیه ربطی به جنگ احد ندارد، جز آنکه در آیه 132 بر اطاعت از خدا و رسول تأکید دارد. اما بار دیگر از آیه 139 به آنچه در احد رخ داده می پردازد. پیش از آن به سنن الهی در طول تاریخ در از میان بردن اقوامی که رسولان را متهم به دروغگویی می کردند اشاره کرده است. هدف از ذکر سرنوشت اقوام گذشته این است که می خواهد مشعلی فروزان فرا روی مسلمانان و نتایج آن برای مردم، دلیلی روشن و برای پرهیزکاران راهنما و اندرزی سودمند باشد. (3)

اینک مسلمانان با شکست و شهادت چهره هایی چون حمزه سخت به یک بازسازی روانی محتاج اند. از این رو وحی الهی به درمان آنان پرداخته، منزلت رفیع آنان را تعریف می کند:

(شما مسلمانان، هرگز در کار دین نه سستی کنید و نه اندوهناک باشید، زیرا شما فاتح و پیروزید اگر در ایمان ثابت و استوار باشید). (4)

در ادامه پیرامون ضربه ای که مسلمانان در احد متحمل شده اند می فرماید:

(اگر به شما زخمی رسید به آن قوم نیز دوچندان آن رسید). (5)

بسیاری از مسلمانان که در نبرد بدر شرکت نکرده بودند پس از آن آرزوی شهادت می کردند. پس باید میدان خونینی فراروی آنان قرار می گرفت تا خود را ارزیابی کنند که آیا حاضرند معشوقه شهادت را در آغوش گیرند، یا از آن می گریزند. (6)

ص: 99

---

1- (1) مجمع البیان، ج 2، ص 499.

2- (2) المغازی، واقعی، ج 1، ص 320.

3- (3) سوره آل عمران، آیات 137-138.

4- (4) سوره آل عمران، آیه 139.

5- (5) سوره آل عمران، آیه 165.

6- (6) المغازی، ج 1، ص 321؛ مجمع البیان، ج 2، ص 511.

اکنون خداوند می فرماید: (پیش از آن که مرگتان فرا می رسد تمنای مرگ می کردید اینک مرگ را دیدید و در آن می نگرید). (1)

به هر روی، بسیاری از فراریان احد بهانه شان برای فرار، خبر قتل پیامبر بود، از این رو خداوند در آیه 144 سوره آل عمران می فرماید:

«جز این نیست که محمد پیامبری است که پیش از او پیامبرانی دیگر بوده اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما به آیین پیشین خود باز می گردید؟ هر کس باز گردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

از طرفی بسیاری از افراد ضعیف الایمان و منافق بر این تصور بودند که افرادی بی جهت کشته شده اند، اما خداوند در آیه 145 سوره آل عمران می فرماید: «هیچ کس جز به فرمان خدا نمیرد مدت عمر مکتوب است».

پس از آن نیز مثالی از مقاومت پیامبران گذشته در جنگ ها ذکر می کند:

«چه بسا پیامبرانی که دوستان خدا بسیار همراه آنان به جنگ رفتند و در راه خدا، هر چه به آنها رسید سستی نکردند و ناتوان نشدند و سر فرود نیاوردند و خدا صابران را دوست دارد».

در آیه 152 همین سوره، خداوند درباره آنچه که مربوط به وعده خدا و پیروزی و فرار مسلمانان از صحنه و در نتیجه شکست آنهاست سخن می گوید:

«خدا به وعده ای که با شما نهاده بود وفا کرد. آن گاه که به اذن او دشمن را می کشتید و چون غنیمتی را که هوای آن را در سر داشتید به شما نشان داد سستی کردید و در آن امر به منازعه پرداختید و عصیان ورزیدید. بعضی خواستار دنیا شدید و بعضی خواستار آخرت. آن گاه شما را از آنان رویگردان کرد تا شما را امتحان کند، پس شما را بخشید، چرا که او نسبت به مؤمنان با تفضل است».

آیه مزبور به صراحت، ماهیت صحابه را در اینکه بعضی آخرت گرا و برخی دنیاگرا بوده اند نشان می دهد. این روایات همراه با نفاقی که به گستردگی در مدینه وجود داشته دیدگاه هایی را که قصد دارند هر صحابه ای را عادل بشمرند به شدت متزلزل می کند. (2)

ص: 100

---

1- (1) سوره آل عمران، آیه 143.

2- (2) مجمع البیان، ج 2، ص 514.

جالب اینکه همین آیه، شگفتی ابن مسعود را برانگیخته و گفته است: گمان نمی کردم که احدی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله طالب دنیا باشد تا آنکه این آیه نازل شد. « وَ مَا عَلِمْتُ أَنَّ أَحَدًا مِّنْ اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَرِيدُ الدُّنْيَا حَتَّى نَزَلَتْ الْآيَةُ (1) ».

### تعقیب دشمن

ارتش اسلام، در نبرد احد به ظاهر شکست خورد و شهدای مسلمانان بالغ بر هفتاد تن بودند؛ شهدایی که چهره هایی همانند حمزه علیه السلام در میان آنان می درخشید و نیز تعداد بسیاری مجروح گشتند. البته با این وجود، در فرجام جنگ به خاطر ثبات و پایداری عده ای کم در جنگ، نیکو درخشیدند و توانستند در سنگر دفاع از جان رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروزمند گشته، دشمن را ناکام گذارند. ولی به هر روی شکست و فرار مسلمانان، موجب جرأت دشمن گردید و ممکن بود بار دیگر تجدید قوا و سازمان دهی کنند و به مدینه حمله نمایند.

از سوی دیگر، شبی که مسلمانان پس از حادثه احد در خانه های خود آر میدند شبی سخت و حساس بود. منافقان و پیروان عبدالله بن ابی و یهودیان از این پیشامد بسیار خوشحال بودند و مسلمانان را ملامت می کردند و از بیشتر خانه ها ناله و نوحه سرایی بازماندگان بلند بود. افزون بر این مصائب، بیم آن می رفت که منافقان و یهودیان دشمن اسلام شورش کنند و موجب دو دستگی و اختلاف در مدینه شوند و ثبات مرکز اسلام متزلزل گردد.

فردای همان شب رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدای متعال مأمور گشت تا دشمن را تعقیب کند و فقط کسانی در این اردو شرکت جویند که در نبرد احد حاضر بوده اند، ولی کسانی که در نبرد احد شرکت نداشته اند از حضور در این اردو محروم شدند. مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام نقاط شهر اعلام کرد:

« فَأَذِّنْ مُؤَذِّنُهُ أَنْ لَا يَخْرُجَنَّ مَعَنَا أَحَدٌ إِلَّا أَحَدٌ حَضَرَ يَوْمَنَا بِالْأَمْسِ ». بر این اساس فردا باید برای تعقیب دشمن آماده شوند و کسانی که در نبرد احد شرکت نداشته اند، حق شرکت در این اردوی نظامی را نخواهند داشت. (2)

ص: 101

---

1- (1) تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا، ج 1، صص 476-479؛ دلائل النبوه، بیهقی، ج 2، صص 228-229؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 154.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 101.

باید رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک مانور بزرگ و حماسی باور و اعتقاد راسخ و عزم آسمانی خود و مسلمانان را به رخ دشمن بکشد و دشمن مغرور (منافقان داخلی و کفار خارجی) را از هرگونه تصمیم سوء منصرف سازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله «ابن ام مکتوم» را جانشین خود در مدینه قرار داد و در «حمراء الاسد» که هشت میلی مدینه است اردو زد. معبد خزاعی، رئیس قبیله خزاعه با اینکه مشرک بود، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تسلیمت گفت. معبد به منظور خدمت به آن حضرت از حمراء الاسد عازم «روحاء» مرکز ارتش قریش گردید و با ابوسفیان ملاقات کرد. او مشاهده کرد ابوسفیان می خواهد به مدینه برگردد و باقیمانده قدرت مسلمانان را از بین ببرد.

معبد او را از مراجعت منصرف ساخت و به او هشدار داد که هان ای ابوسفیان! محمد اکنون در حمراء الاسد است و با قدرت سربازان بیشتری از مدینه خارج شده و آنهایی که دیروز در نبرد شرکت نکرده بودند امروز در رکاب ایشان حاضر گشته اند.

ای ابوسفیان! من چهره هایی را دیدم که از شدت خشم برافروخته اند و من تاکنون در عمرم چنین قیافه هایی را ندیده بودم. مسلمانان از بی انضباطی دیروز سخت پشیمان اند و درصدد تدارک آن هستند. به هر حال او به قدری در نمایش قدرت روحی و ظاهری مسلمانان سخن گفت که ابوسفیان را از تصمیم خود منصرف ساخت. (1)

قرآن پیرامون این حماسه پرشور می فرماید:

(سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ...); (2)

(ما دل کافران را بیمناک و هراسان سازیم، زیرا برای خدا شریکی قرار دادند که هیچ دلیل و برهانی بر آن ندارند).

حوادث ناگوار نبرد دفاعی احد سبب سستی و بروز آثار حزن و اندوه در مسلمانان گردید. پس خداوند مسلمانان را از نظر روحی بازپروری کرد و آنان را به تجدید قوا و پیراستگی از هر وهن و سستی فرا خواند:

(وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ); (3)

ص: 102

1- (1) طبقات الكبرى، ج 2، ص 49.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 151.

3- (3) همان، آیه 139.

(و شما مسلمانان! هرگز در کار دین سستی نکنید و اندوهناک مباشید، زیرا شما پیروزمند ملل جهان اید، اگر آراسته به گوهر ایمان باشید).

به هر روی، فروغ پیامدها و تجربیات نبرد احد، در غزوه احزاب (خندق) بدرخشید و مسلمانان دانستند که باید مطیع و فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند و دستور و اوامر آن حضرت را کاملاً اجرا نمایند، چرا که هرگونه مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله فرجامی سخت و اندوهناک خواهد داشت. به همین دلیل در غزوه خندق، اوج انضباط و فرمانبری خود را به نمایش گذاشتند و سرانجام در آن هنگامه سخت و جنگ سرنوشت ساز قریش با رسول خدا صلی الله علیه و آله، خورشید ظفر و پیروزی بر مسلمانان پرتو افکند.

## جنگ خندق (احزاب) در قرآن

### اشاره

نیروهای مشرک عرب و یهود در این نبرد بر ضد اسلام بسیج شدند و با تشکیل قرارگاه نظامی مشترک به مدت یک ماه مدینه را محاصره کردند. از آنجا که در این جنگ گروه های مختلف عرب شرکت کرده بودند، جنگ احزاب نامیده شد. از طرفی به دلیل آنکه مسلمانان برای جلوگیری از پیش روی دشمن در اطراف مدینه خندقی حفر کردند آن را غزوه خندق نیز نامیده اند.

آتش افروزان این نبرد، سران یهود «بنی النضیر» و گروهی از «بنی وائل» بودند. این توطئه و تجمع دشمن چنین آغاز شد که سران بنی النضیر همانند «سلام بن ابی الحقیق» و «حی بن اخطب» و جمعی از قبیله وائل وارد مکه شدند و با سران قریش تماس گرفته، چنین گفتند:

محمد شما و ما را هدف قرار داده و یهودیان بنی قینقاع و بنی النضیر را مجبور به ترک وطن نموده است. اگر شما گروه قریش برخیزید و از هم پیمانان خویش استمداد جوید، ما نیز در کنار شمایم و هفتصد شمشیرزن یهودی بنی قریظه در دهانه مدینه به شما خواهند پیوست و شما را یاری خواهند کرد و شما با یورش بساط اسلام و محمد صلی الله علیه و آله را جمع خواهید کرد. (1)

ص: 103

لاف و گزاف آنها و زبان چاپلوسی و تملقشان در سران قریش مؤثر افتاد و نقشه آنها را پسندیده، اعلام آمادگی کردند.

آتش افروزان جنگ با دلی مملو از شادمانی از مکه خارج شدند و آهنگ منطقه نجد کردند تا با قبیله «غطفان» که دشمن سرسخت اسلام بودند، تماس گرفته، آنان را با نقشه خود همراه سازند.

از قبیله غطفان، تیره های «بنی فزاره»، «بنی مره» و «بنی اشجع» با درخواست آنها موافقت کردند؛ مشروط به اینکه یک سال محصول خیبر از آن آنها باشد. البته کار به اینجا پایان نیافت و قریش از هم پیمان خود، یعنی «بنی سلیم» یاری خواستند و آنان نیز اجابت کردند. غطفان نیز از بنی اسد یاری خواستند و آنان نیز پذیرفتند. در واقع، مجموعه طوایف عرب مشرک در یک اقدام نظامی هم داستان شدند. مقرر گردید که در روزی معین تمام طوایف چون سیلی خروشان از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده، مدینه را فتح کنند.

دستگاه اطلاع رسانی رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت را از این توطئه شوم و خطرناک باخبر ساخت. آن حضرت نیز فوراً اعلام عمومی کردند و شورای نظامی - دفاعی برای مشورت تشکیل گردید تا مسلمانان از تجربیات تلخ نبرد احد بهره مند گردند. گروهی مانند در قلعه ها و جنگ از فراز برج ها را مطرح کردند، ولی این پیشنهاد مورد قبول واقع نشد، چون احتمال می رفت سیل سپاه خروشان عرب که از هزاران جنگجو تشکیل گردیده بود، وارد مدینه شده، قلعه ها را ویران و شهر را خراب و مسلمانان را مغلوب نمایند.

سلمان فارسی که به فنون رزمی - دفاعی ایرانیان آن روزگار آشنا بود، طرح حفر خندق را ارائه کرد که مقبول همگان واقع شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هر 40 ذراع را به ده نفر واگذار کرد و دستور داد عمق و عرض آن چنان باشد که سواران چابک نتوانند از آن بپرند. با توجه به اینکه لشکر اسلام سه هزار نفر بودند طول خندق حدود دوازده هزار ذراع بوده است.

به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در کناره های خندق برج هایی ساخته شد تا بر تمام خندق اشراف داشته باشد و حرکات دشمن کاملاً رصد گردد.

مسلمانان شش روز پیش از آمدن مهاجمان از حفر خندق فارغ شدند و لشکر احزاب که چون مور و ملخ به سوی مدینه می آمدند و شماره آنان به ده هزار نفر می رسید و

منتظر بودند تا لشکر اسلام را در دامنه های احد ملاقات کنند، ناباورانه در کنار خندق زمین گیر شدند. (1)

## غزوه احزاب در آینه وحی

خدای متعال در پرتو آیاتی از سوره احزاب گزارش و چگونگی این نبرد و آزمون بزرگ را تبیین کرده، می فرماید:

(إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ...): (2)

(یاد آرید وقتی که در جنگ احزاب لشکر کفار از بالا و پایین بر شما حمله ور شدند و چشم ها (از ترس) حیران شد و جان ها به گلو رسید و به وعده خدا گمان های نادرست کردید).

سپس نیز فرمود:

(هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زَلْزَلًا شَدِيدًا): (3)

(در آن هنگامه، مؤمنان امتحان شدند (و ضعیفان در ایمان) متزلزل گردیدند).

در این مقام، قرآن به تبیین سیمای دو گروه منافق و مؤمنان پارسا پرداخته، و راهبردهای آن دو گروه را چون چراغی فرا روی مردم نهاده است تا در پرتو آن راه را از بیراهه بشناسند. نخست به گزارش رفتار و راهبردهای منافقان پرداخته، می فرماید:

(وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا): (4)

(در آن هنگام منافقان و آنان که در دل هایشان شک و ریب بود (بیماردلان) با یکدیگر می گفتند: دیدید که آخر آن وعده ای که خدا و رسولش به ما دادند غرور و نیرنگی بیش نبود).

در همین هنگامه سخت بود که:

(وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ...): (5)

(و در آن وقت طایفه ای از کفار و منافقان گفتند: ای اهل یثرب، دیگر یثرب جای زندگی شما

ص: 105

1- (1) ر. ک: السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 214-224؛ مغازی واقدی، ج 2، صص 446-452.

2- (2) سوره احزاب، آیه 10.

3- (3) همان، آیه 11.

4- (4) همان، آیه 12.

5- (5) همان، آیه 13.

نیست، باز گردید، و در آن حال، گروهی از منافقان برای رفتن از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواسته، می گفتند خانه های ما دیوار و حفاظتی ندارد، در صورتی که دروغ می گفتند و مقصودشان جز فرار از جبهه جنگ نبود).

اما خداوند پرده نفاق آنان را دریده، چهره آنان را می نمایاند و در ادامه می فرماید:

(وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَسَفَوْا...): (1)

(و اگر دشمنان از اطراف به شهر و خانه آنان از پی غارت هجوم آرند، سپس از آنها تقاضای بازگشت به کفر و شرک را کنند، آنان اجابت خواهند کرد، در صورتی که اندک زمانی پیش در مدینه با آن شرک زندگانی نخواهند کرد).

شگفتا! که اینان: (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ...): 2

حال آنکه آن منافقان پیش از این با خدا عهد محکم بسته بودند که به جنگ پشت نکنند، و عهد و پیمان با خدا را باید پاسخگو باشند.

بر فرض که پشت به جبهه کرده، فرار کنید، به کجا می روید، آیا می توانید از چنگ مرگ بگریزید؟ هیئات که این خیالی باطل و پوچ خواهد بود.

خدای متعال می فرماید: (قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ...): (2)

(ای رسول ما! منافقان را بگو، اگر از مرگ یا قتل فرار می کنید آن فرار هرگز به نفع شما نیست، چه آنکه اندک زمانی پیش از زندگی کامیاب نخواهید شد؛ به آنها بگو اگر خدا به شما اراده بلا و شر کند، یا اراده لطف و مرحمتی فرماید آن کیست که مانع آن شود، و هرگز خلق را جز خدا هیچ یار و یآوری نخواهد بود). (3)

در جایی دیگر نیز می فرماید: (خدا به خوبی آگاه است از حال آنان که مسلمانان را از جنگ می ترسانند و مانع حضور آنان در جنگ می شوند و به برادران خود می گویند با ما همراه باشید، و آنان جز اندک زمانی به جنگ حاضر نمی شدند). (4)

ص: 106

1- (1) سوره احزاب، آیه 14.

2- (3) همان، آیه 16.

3- (4) همان، آیه 17.

4- (5) همان، آیه 18.



و نیز می فرماید:

(آنها به هر نوع کمک مالی و غیرمالی بر شما مؤمنان بخل می ورزند و اگر جنگ و خطری پیش آید آنها را چنان بینی که چشمان آنها در حدقه از ترس می چرخد، و چونان افرادی هستند که خوف مرگ آنها را بی هوش ساخته، و همین گروه، چون جنگ، تمام و خطر رفع شد و فتح و غنیمتی به دست آمد، سخت و با حرص و آز تمام، مطالبه غنیمت می کنند، اینان به خدا ایمان نیاورده اند و خدا اعمالشان را محو و نابود می گرداند و این بر خدا آسان است). (1)

در جای دیگری نیز می فرماید:

(يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا...); (2)

(و منافقان گمان می کنند و می پندارند که لشکرهای کافران از اطراف مدینه پراکنده نشده و شکست نمی خوردند، و اگر آن دشمنان بار دیگر علیه اسلام لشکر کشند، باز منافقان آرزویشان این است که در میان اعراب بادیه از جنگ آسوده و برکنار باشند و از اخبار جنگی شما جويا شوند، و اگر هم در میان شما آیند، به جز اندکی آن هم (به ریا و نفاق) به جنگ نپردازند).

این آیات، هندسه روحی روانی، رفتاری و گفتاری منافقان را ترسیم و نماد و شکل آنها را در همه عصرها و نسل ها به نمایش می گذارند تا برای آیندگان مایه عبرت و بصیرت گردد. البته در برابر این گروه، پارسایان و راسخ قدمان از اهل ایمان اند، که قرآن به تبیین حال آنان پرداخته، و سیمای آنها را به شایستگی و آراستگی تمام می آراید و نشان می دهد: (وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا...); (3)

(ولی مؤمنان چون لشکر و نیروهای کفار را به چشم دیدند (به جای آنکه از کثرت و زیادی آنها بیمناک شوند) گفتند این همان جنگی است که خدا و رسولش به ما وعده داده اند و خدا و فرستاده اش راست گفته اند، و این جز بر ایمان و تسلیم آنها نیفزود).

آری، مؤمنین راسخ قدم گفتند این همان وعده ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما گفته که به زودی احزاب و گروه ها علیه شما متحد گشته و به سوی شما می آیند و چون احزاب

ص: 107

---

1- (1) سوره احزاب، آیه 19.

2- (2) سوره احزاب، آیه 20.

3- (3) سوره احزاب، آیه 22.

را دیدند دانستند که این همان وعده رسول خداست. (1)

همچنین ممکن است که منظور از وعده نامبرده، همان آزمایش بزرگی باشد که آیه 214 از سوره بقره بیانگر آن است: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا...);

(آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید، حال آنکه هنوز مثال (حوادث) کسانی که قبل از شما در گذشته اند به شما نرسیده است؟ به آنان سختی و زیان رسید و چنان متزلزل شدند که حتی فرستاده [خدا] و کسانی که با او ایمان آورده بودند می گفتند: یاری خدا کی خواهد آمد؟! آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است).

به هر حال الگو و اسوه آسمانی و بی مانند، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در تمام سختی ها و مشکلات چون کوه پایدار و مقاوم به سان آفتاب، هدایتگر دیگران بودند:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...); (2)

(به یقین، برای شما در روش فرستاده خدا، الگویی نیکوست! برای کسانی که امید به خدا و روز رستاخیز داشته و خدا را بسیار یاد می کنند).

این نبرد و حماسه بزرگ، مدرسه ای برای فراگیری درس مقاومت و پایداری بود و چون تنور گداخته، عیار ناخالصان را روشن ساخت. از طرفی سیمای نفاق نیز خود را نشان داد و در این میان، مؤمنین بر ستیغ کرامت درخشیدند.

جنگ احزاب، داغ ننگی بر پیشانی یهود نشاناند، زیرا در آغاز جنگ افروزی، سران آنها از جمله حی بن اخطب و سلام بن ابی الحقیق وارد مکه شدند و از قریش خواستند که به پا خیزند و زمینه جنگی بزرگ را فراهم سازند. در این حال، سران قریش از آنها سؤال کردند شما که اهل کتاب و پیرو کتاب های آسمانی هستید و ادیان حق و باطل را از هم می شناسید و می دانید که ما با محمد صلی الله علیه و آله اختلافی، جز به خاطر آیین او که برخلاف آیین ماست، نداریم، به ما بگویید که آیین ما بهتر است یا آیین او که براساس یکتاپرستی و شکستن بت و در هم کوبیدن بتخانه هاست؟ این سران یهود که خود را پیشرو قافله توحید و پرچمدار یکتاپرستی در جهان می دانستند، در پاسخ سران قریش با کمال بی شرمی

ص: 108

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 306.

2- (2) سوره احزاب، آیه 21.

گفتند: «آیین بت پرستی شما بهتر از دین محمد است؛ شما در آیین خود استوار باشید و کوچک ترین تمایلی به دین او پیدا نکنید».(1)

آنان با این گفتار، داغ ننگی بر چهره خود نشانند و تاریخ یهود را که سیاه بود سیاه تر کردند. قرآن این فرومایگی یهود را گزارش می کند:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحاً مِنَ الْكِتَابِ...): (2)

(آیا نظر نمی کنی به سوی کسانی که بهره ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، در حالی که به معبود بت پرستان طغیانگر ایمان می آورند و پیرامون کسانی که کفر ورزیدند می گویند: آنان از کسانی که ایمان آورده اند، راهی هدایت یافته تر دارند؟)

یهود بنی قریظه نیز با آنکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان داشتند، عهد خود را شکستند و با احزاب متحد شدند و سرانجام خداوند آنان را خوار و ذلیل گرداند.(3)

قرآن شکوه و عظمت این آزمون سخت و حماسه بزرگ را به مسلمانان یادآور شده، و امدادهای غیبی را در این نبرد به آنان تذکر می دهد و می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً...): (4)

(ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خویش یادآور شوید، هنگامی که لشکرهایی به سراغ شما آمدند و باد و لشکریانی که آنها را نمی دیدید بر آنان فرستادیم و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست).

## فتح مکه و علل مؤثر در آن

### اشاره

همان طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ خندق پیش بینی کرد، پس از آن دیگر جنگی میان مسلمانان و قریش رخ نداد، تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال هشتم هجرت تصمیم گرفت مکه را بدون خون ریزی فتح نماید.

ص: 109

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3 و 4، ص 214؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 233.

2- (2) سوره نساء، آیه 51.

3- (3) ر. ک: سیره ابن هشام، ج 3 و 4، صص 234-240؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 250.

4- (4) سوره احزاب، آیه 9.

فتح مکه، نقطه عطفی در تاریخ اسلام است. در این مقطع فروزنده، شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، در دو افق نظامی و خصال انسانی درخشید. در این فصل از تاریخ، راستگویی و وفاداری رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان آن حضرت به مفاد صلح نامه حدیبیه روشن و در مقابل، نفاق و خیانت مشرکان قریش در اجرای مواد صلح نامه آشکار گردید.

بررسی و تحلیل این قسمت از تاریخ اسلام، حسن تدبیر و سیاست خردمندانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در فتح مکه اثبات می کند. آن حضرت در یک برنامه ریزی منظم، بدون کمترین آسیبی بزرگ ترین پیروزی را نصیب مسلمانان ساخت و عفو و مهربانی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این فتح، نمایان و جاودانه شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال هشتم، سپاهی سه هزار نفری را به فرماندهی سه تن از افسران ارشد خود، یعنی جعفر بن ابی طالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه به کرانه های شام برای سرکوبی حاکمان روم که به ناحق، مبلغان بی پناه اسلام را کشته بودند اعزام نمود. سپاه اسلام در این نبرد (جنگ موته) اگر چه جان به سلامت برد و فقط سه فرمانده و چند سرباز بیش کشته نداد، ولی آن گونه که انتظار می رفت پیروز بازنگشتند.

انتشار این خبر در میان سران قریش موجب جرأت و جسارت آنان گردید و پنداشتند که مسلمانان ضعیف گردیده و روحیه سلحشوری را از دست داده اند. به همین دلیل، تصمیم گرفتند که محیط صلح و آرامش موجود را به هم زده، فتنه ای ایجاد کنند. نخست در میان قبیله «بنی بکر» که با قریش هم پیمان بودند، اسلحه پخش کرده، آنان را تحریک کردند که شبانه به قبیله «خزاعه» که با مسلمانان هم پیمان بودند یورش برده، گروهی را بکشند و عده ای را به اسارت گیرند. قریش حتی به این هم اکتفا نکردند، بلکه گروهی از آنان شبانه در جنگ بر ضد خزاعه شرکت کردند و بدین وسیله پیمان حدیبیه را زیر پا نهاده، صلح و آرامش دو ساله را به نبرد و خون ریزی تبدیل نمودند.

ستمدیدگان خزاعه برای رساندن پیام مظلومیت خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله، رئیس قبیله، یعنی «عمر بن سالم» را به مدینه فرستادند. او وارد مدینه شد و یک سره به مسجد آمد و در میان مردم ایستاد و سپس اشعار جانسوزی را که حاکی از مظلومیت و استغاثه آنان بود با آهنگی حزین خواند. او در این اشعار، پیامبر اکرم را به احترام آن پیمانی که با قبیله خزاعه داشت سوگند داد تا آنها را یاری کنند و داد آنها را از بیدادگران بنی بکر و قریش بستانند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فتح مکه و گشودن محکم ترین دژ بت پرستی و برانداختن حکومت ظالمانه قریش که بزرگ ترین سدّ راه پیشرفت اسلام بود بسیج عمومی اعلام کرد و از خداوند خواست که این حرکت از دیده قریش پنهان بماند و جاسوسان قریش از حرکت مسلمانان آگاه نشوند.

برای انجام این کار، تمام راه هایی که به مکه منتهی می گشت تحت مراقبت مأموران حکومت اسلام قرار گرفت و رفت و آمدها به شدت کنترل گردید. پیش از حرکت سپاه اسلام، «حاطب بن ابی بلتعه» نامه ای به اهل مکه نگاشت و توسط زنی به نام ساره برای آنان فرستاد. (1) جبرئیل گزارش این خیانت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و آن حضرت، امام علی علیه السلام، زیبر و مقداد را فرستاد تا در راه مکه، این زن را هر کجا دیدند دستگیر کنند و نامه را از وی بگیرند. آنان در نقطه ای به نام «روضه خاخ» آن زن را دستگیر و بارها او را واری کردند، ولی نامه را نیافتند. آن زن نیز به شدت موضوع بردن نامه از سوی حاطب را تکذیب کرد. (2)

علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله خلاف نمی گوید باید نامه را بدهی وگرنه به هر قیمتی باشد نامه را از تو می گیرم». در این لحظه ساره دانست که علی علیه السلام سربازی است که تا فرمان پیامبر را به انجام نرساند دست برنمی دارد، از این رو به حضرت گفت مقداری فاصله بگیر، و سپس نامه کوچکی را از لابه لای گیسوان بلند خود درآورد و به علی علیه السلام تقدیم نمود. (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله از اینکه یک مسلمان مهاجر (حاطب) و با سابقه درخشان که در لحظات سخت به یاری اسلام شتافته بود و نشان فاخر «بدریون» را به چهره داشت، به انجام چنین کار ناشایسته ای اقدام کرده بود، سخت ناراحت گردید. از این رو حاطب را احضار کرد و از او توضیح خواست. او سوگند یاد کرد که هرگز در ایمانش متزلزل نگردیده، بلکه

ص: 111

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 398.

2- (2) همان.

3- (3) همان، ص 399.

برای آنکه فرزندان و خویشان از آزار و اذیت قریش در امان باشند به چنین خیانتی اقدام کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به پاس سوابق درخشانش عذر او را پذیرفت، ولی سرورش وحی در پرتو آیات اول تا نهم سوره ممتحنه این خیانت را ماندگار ساخت تا آینه عبرتی فرا روی دیگران باشد. (1)

### حرکت برای فتح

برای رعایت اصل غافل گیری دشمن تا لحظه فرمان حرکت، وقت، مسیر و مقصد حرکت برای کسی روشن نبود. روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجرت فرمان حرکت صادر گردید. البته فرمان آماده باش به کلیه مسلمانان مدینه و حوالی آن قبلاً داده شده بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با تدبیر الهی اردوی ده هزار نفری سپاه اسلام را تا کرانه های مکه رهبری کرد؛ در حالی که قریش و جاسوسان آنها هرگز از حرکت سپاه اسلام آگاهی نداشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به نزدیک مکه رسید، برای ایجاد ترس و هراس در دل مردم مکه و برای اینکه آنان بدون مقاومت تسلیم شوند، و این دژ بزرگ و مرکز مقدس بدون خون ریزی فتح گردد دستور داد تا هر فردی از سربازان اسلام در نقاط مرتفع آتش افروزند تا نواری از آتش و شعله، کلیه کوه ها و نقاط مرتفع اطراف مکه را فرا گیرد.

قریش و هم پیمانان آنها در خواب غفلت فرو رفته بودند که ناگهان زبانه های آتش و شعله های برافروخته بر فراز کوه ها و مناطق بلند اطراف مکه بر خانه های آنان پرتو افکند و ناباورانه خود را در حلقه محاصره مسلمانان مشاهده کردند. در این حال، رعب و هراس آنان را فرا گرفت و چشم های وحشت زده خود را به اطراف مکه دوخته بودند.

در این هنگامه خطر، سران مکه چون ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام برای تحقیق و آگاهی از مکه بیرون آمدند و به دیدبانی و تفحص مشغول شدند.

ص: 112

عباس بن عبدالمطلب که از جحفه ملازم و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با خود اندیشید که اگر اردوی اسلام با مقاومت قریش روبه رو شوند گروه زیادی از قریش کشته خواهند شد و این به زیان اسلام تمام خواهد گردید، پس چه بهتر که نقشی را ایفا کند که به سود دو طرف تمام گردد و قریش بدون هیچ گونه مقابله ای تسلیم شود.

او بر استر سفید رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شد و راه مکه را در دل شب پیش گرفت تا به وسیله خارکنان و هیزم کشان که از مکه خارج شده بودند، محاصره مکه را به اطلاع اهالی مکه برساند و آنها را از فزونی سپاه اسلام و روح ایمان و سلحشوری مسلمانان بیم دهد و به آنها بفهماند که چاره ای جز تسلیم نیست.

عباس در ایفای این نقش موفق شد و توانست ابوسفیان را بر استر خود سوار کرده، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاورد. عباس با این کار توانست ابتدا ابوسفیان را مرعوب قدرت مسلمانان نماید و سپس او را از اردوی قریش جدا کند، و قریش را در یک سردرگمی قرار دهد، چون آنها نمی توانستند بدون ابوسفیان تصمیمی بگیرند.

ابوسفیان همراه عباس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آن حضرت به او فرمود: آیا وقت آن نرسیده که بدانی جز خدای یکتای بی همتا خدایی نیست؟ ابوسفیان در پاسخ گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، چقدر بردبار و با کرامتی و با بستگان به مهربانی سخن می گویی؟ اکنون دانستم که اگر خدایی جز او بود ما را یاری می رساند و امروز این گونه گرفتار نمی شدیم. بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا باور نکرده ای که من پیامبر خدا هستم؟ ابوسفیان پس از تکریم شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: پیرامون این موضوع تردید دارم. عباس از سخن ابوسفیان ناراحت شد و به او گفت: اگر مسلمان نشوی جانت در خطر است. از این رو ابوسفیان به ناچار مسلمان شد.

البته این ایمان گرچه از بنیان درست نبود و رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز چنین ایمانی را نمی پذیرفت، ولی با توجه به مصالحی که در پیش بود رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در زمره مسلمانان پذیرفت تا بزرگ ترین مانع در راه ایمان آوردن مردم مکه برداشته شود. زیرا ابوسفیان و امثال او بودند که سالیان دراز، محیطی ملامت از رعب و ترس به وجود آورده بودند و کسی را یارای آن نبود که پیرامون اسلام بیندیشد و عقیده خود را ابراز کند. به هر

روی، اگر اسلام ظاهری و ناچاری ابوسفیان برای او بی ثمر بود، ولی برای اسلام و مردم مکه می توانست مفید باشد. (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنکه ام الفساد مکه را کاملاً مرعوب سازد به عباس دستور داد او را در تنگنای دره ای نگاه دارد و ارتش اسلام از مقابل او عبور کند. (2) این نقشه کاملاً مفید و مؤثر واقع شد، چون با عبور گردان های اسلام از مقابل او، کاملاً مبهوت و مرعوب قدرت مسلمانان شد و وحشت و ترس سراپای وجود او را فرا گرفت؛ به گونه ای که وقتی وارد مکه شد و مردم مکه دور او حلقه زدند، او با صورتی رنگ پریده و بدنی لرزان در حالی که به سوی مدینه اشاره می کرد، رو به مردم گفت: ارتشی را دیدم که هیچ کس تاب مقابله و برابری و نبرد با او را ندارد، شهر را محاصره کرده اند و چند لحظه دیگر وارد شهر می شوند، پیشوای آنان (محمد) به من قول داد که هر کس به مسجد و محیط کعبه پناه برد یا اسلحه خود را به زمین گذارد و در خانه بماند یا وارد خانه من شود، جان و مال او محترم و محفوظ است.

ابوسفیان با این پیام، روحیه مردم مکه را شکست و فکر مقاومت و نبرد را از مخیله آنان زدود و فتح مکه آن گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست، یعنی بدون خون ریزی، نصیب مسلمانان شد.

### حرمت مکه

مکه دارای مکانتی عظیم است، آیات قرآن این حرمت و مکانت را عرج می نهند و کعبه که گوهر این صدف عرشی است روبه روی «بیت المعمور» بنا گردیده است.

این اقلیم ملکوتی، ام القری و الگوی مدینه فاضله است. ابراهیم خلیل الرحمان بنیانگذار کعبه و معمار تمدن این سرزمین، اساس شهر فضیلت را بر چهار رکن و حول یک محور نور تنظیم کرد و تحقق آن هندسه عرشی را از خداوند درخواست کرد:

1. پروردگارا! این سرزمین را «شهر» و معمور کن: (رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا)؛ (3)

ص: 114

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 402.

2- (2) همان، ص 403.

3- (3) سوره ابراهیم، آیه 35.



2. امنیت آن را تأمین فرما: (آمناً)؛

3. ساکنان آن را از «اقتصاد سالم» بهره مند فرما: (وَ اَزْرُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ)؛

4. دل های عده ای از مردم را مشتاق پیشوایان این سرزمین کن تا به سویشان مهاجرت کنند: (فَاَجْعَلْ اَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي اِلَيْهِمْ). (1)

زیرا تحقق شهر فضیلت در سایه گرایش دل های مردم به رهبران سیاستمدار و فرزانه آن، تحقق می یابد. بنابراین امنیت و فراوانی نعمت، به تنهایی برای حضور مردم کافی نیست، زیرا همین امنیت و فراوانی نعمت در اقلیم های دیگر یافت شدنی است، پس موج گرایش توده های مردم، رهین قلب های مملو از محبت به این سرزمین است. از این رو حضرت ابراهیم ضمن دعاهای قبلی پیرامون امنیت و اقتصاد، گرایش دل های مردم را به این اقلیم از خداوند طلب کرد.

5. محور اصلی این چهار رکن قویم، شریعت و آیین است که براساس وحی و در سایه رهبری انسان کامل تشکیل شده باشد. بر این اساس حضرت ابراهیم از خداوند خواست که در میان نسل او پیامبری از خودشان برانگیزد:

(رَبَّنَا وَ اَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) 2.

البته این تقاضا با تجلی اعظم و بعثت رسول خاتم صلی الله علیه و آله تحقق یافت.

باری، این سرزمین با هاله ای از حرم احاطه شده که نشانی از فروغ عرشى خدا بر این سرزمین بوده (2) و سبب امن و امنیت این سرزمین گردیده است.

امام صادق علیه السلام پیرامون این قدس و والایی فرمود:

« مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ النَّاسِ مُسْتَجِيرًا بِهِ ...؛ هر کس به حرم پناه برد در امان است و هر گنجهکاری داخل کعبه شود و بدان پناه برد از خشم خدا در امان است و هر حیوانی که وارد حرم شود از هرگونه تهدید یا آزاری در امان است تا زمانی که از حرم بیرون رود». (3)

ص: 115

1- (1) سوره ابراهیم، آیه 37.

2- (3) الکافی، ج 4، صص 195-196.

3- (4) وسائل الشیعه، ج 13، صص 229-230.

از طرفی براساس این آیه های قرآن:

الف) (أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ)؛ (1)

ب) (الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ)؛ (2)

ج) (وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ تَتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا)؛ (3)

د) (أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا...)؛ (4)

روشن می گردد که این اقلیم ملکوتی در زمان جاهلیت نیز مرکز امن و امان بوده است، با آنکه سرزمین شبه جزیره عرب در آن دوران در آتش غارت و قتل و دزدی می سوخت.

### پاسداشت قدس و حرمت مکه

قدس و مکانت آسمانی این شهر اقتضا می کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو تدبیر الهی خود این شهر مقدس را که در واقع مرکز بت پرستی آن روزگار بود بدون خون ریزی فتح کند.

همه گردان های سپاه اسلام، در منطقه «ذی طوی» که نقطه مرتفعی بود و کاملاً بر مکه اشراف داشت به هم پیوستند. (5) رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک هنگ پنج هزار نفری که ایشان را احاطه کرده بود بر این محل استقرار یافت. وقتی دیدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه های مکه افتاد اشک شوق در چشمان آن حضرت حلقه زد و از پیروزی بزرگی که بدون خون ریزی و مقاومت قریش، نصیب سپاه اسلام شده بود، در مقابل کعبه آن چنان خم شد که محاسن مبارکش به جهاز روی شتر رسید.

تمام واحدها بدون نبرد و جنگ وارد شهر شدند و دروازه ها بر روی آنها باز بود. فقط در مسیری که خالد بن ولید فرماندهی آن گردان را به عهده داشت گروهی به تحریک

ص: 116

1- (1) سوره قصص، آیه 57.

2- (2) سوره قریش، آیه 4.

3- (3) سوره قصص، آیه 57.

4- (4) سوره عنکبوت، آیه 67.

5- (5) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 404-405.

عکرمه و صفوان و سهیل به نبرد پرداختند، ولی با کشته شدن بیست و پنج نفر از آنان محرکان و همه جنگجویان متواری شدند. (1)

سرانجام شهر مکه که سالیان طولانی پایگاه شرک و بت پرستی بود در برابر سپاهیان اسلام تسلیم گردید و همه نقاط شهر به تصرف سربازان اسلام درآمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ساعتی چند در خیمه ای که مخصوص آن حضرت در مکانی به نام «حجون» برپا شده بود استراحت کرد و سپس در حالی که سوار بر شتر بود برای زیارت و طواف کعبه رهسپار مسجدالحرام گردید. آن حضرت لباس نظامی بر تن و کلاه خود بر سر داشت و در حالی که زمام شتر وی در دست محمد بن مسلمه بود و گرداگرد ایشان مهاجرین و انصار بودند وارد مسجدالحرام گردید. سپس در برابر حجرالاسود ایستاد و به جای استلام حجر با چوب مخصوصی که در دست داشت به حجرالاسود اشاره نمود و تکبیر گفت. یاران حضرت که پروانه وار گرد شمع وجود رهبر خود می گردیدند به پیروی از آن حضرت تکبیر گفتند. صدای تکبیر شکوهمند مسلمانان در مکه طنین افکند و به گوش مشرکان مکه که به خانه ها و ارتفاعات پناهنده شده بودند رسید. شور و غلغله عجیبی به پا خاست. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنکه در فضایی آرام و سرشار از معنویت به طواف مشغول گردد، اشاره ای به مردم کرد و سکوت و آرامش مسجد را فرا گرفت. نفس ها در سینه ها حبس گردید و دیدگان همه به شمس جمال او نگریسته شده بود. آن حضرت مشغول طواف شد. در نخستین دور طواف متوجه بت های بزرگی به نام های «هبل» و «اساف» و «نائله» گردید که بالای در کعبه نصب گردیده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با چوب بلند یا نیزه ای که در دست داشت ضربه محکمی به آنها زد و آنها را روی زمین افکند و این آیه را تلاوت کرد:

(وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) 2

هبل نیز به دستور آن حضرت در برابر دیدگان مشرکان شکسته شد. این بت بزرگی بود که سالیان درازی بر افکار مردم شبه جزیره و به خصوص مردم مکه حکومت می کرد.

ص: 117

---

1- (1) مغازی واقدی، ج 2، صص 825-826؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 407؛ تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا، ج 1، ص 588.

طواف رسول خدا صلی الله علیه و آله به پایان رسید و آن حضرت در گوشه ای از مسجد آرام گرفتند. سپس بلال را مأمور کردند تا به خانه عثمان بن طلحه که در آن روزگار کلیددار کعبه بود برود و کلید کعبه را گرفته باز گردد. بلال پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به کلیددار رساند. مادر او فرزند را از دادن کلید منع کرد و گفت: کلیدداری کعبه از افتخارات خانوادگی ماست و این افتخار را نباید از دست بدهیم. عثمان دست مادر را گرفته به اتافی برد و به او گفت: اگر با میل و اختیار ندهم به زور از من خواهند گرفت. (1) وقتی عثمان، قفل کعبه را باز کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه خدا شد. آن حضرت پس از ورود به کعبه تصویرهایی را که از حضرت ابراهیم و ملانکه و مریم بر دیواره های درون کعبه بود محو کرد. (2)

به گزارش ابن شیبیه و حاکم نیشابوری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برداشت تا کنار کعبه برد. آن گاه فرمود: بنشین. من نشستم و آن حضرت پای بر شانه من نهاد و فرمود: برخیز، چون ضعف مرا در برخاستن مشاهده کرد فرمود: بنشین، من نشستم، آن حضرت از شانه من فرود آمد. خود نشست و فرمود: بر شانه من بالا رو، بر شانه آن حضرت قرار گرفتم و آن حضرت برخاست و فرمود: بت بزرگ قریش را ببنداز. من نیز آن بت را که از مس ساخته شده بود و آن را با میخ هایی محکم به کعبه نصب کرده بودند بر زمین انداختم. (3)

وقتی در کعبه را گشودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست های خود را بر چارچوبه های در قرار داده بود و همه مردم چهره نورانی حضرت را نظاره می کردند روی به مردم نمود و چنین فرمود:

« أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ وَعْدُهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَ حُدَّهُ؛ سپاس خدایی را که به وعده خود عمل نمود و بنده خود را کمک کرد و دشمنان را به تنهایی سرکوب و منهزم ساخت.»

ص: 118

1- (1) مغازی واقدی، ج 2، ص 833.

2- (2) همان، ص 834.

3- (3) المصنف، ابن ابی شیبیه، ج 7، صص 403-404.

آری این وعده خدای متعال بود که فرمود:

(إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ)؛ (1)

(خدایی که ابلاغ قرآن را بر تو لازم دانست، و به پاس آن از وطن اخراج شدی، تو را به زادگاهت (مکه) باز خواهد گردانید).

### بازگشت به سخن حضرت فاطمه علیها السلام

#### اشاره

حضرت فاطمه علیها السلام در گفتاری شیوا و بلیغ، این پیروزی ها را می نمایاند و شکوه هزیمت مشرکان را از بدر تافتح مکه و پس از آن به نمایش می گذارد و می فرماید:

حَتَّىٰ هَزَمَ الْجَمْعَ، وَوَلَّوْا الدُّبْرَ، وَ تَقَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ؛ (2) تا جمع کافران از هم گسیخت. صبح ایمان طلوع کرد و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید، آفتاب دین بر شب شرک چیره گشت و روز بهروزی و پیروزی ایمان فرا رسید، زبان پیشوای دین در مقال شد و شیاطین سخنور لال، بارش رحمت و پیروزی و طنین فرهنگ توحید، شما را متعالی ساخت و بر سپهر جاودانگی و مکارم اخلاق درخشیدید.

### جاهلیت در سخن فاطمه علیها السلام

آیاتی از قرآن به تبیین و تحلیل عصر سیاه جاهلیت پرداخته و زشتی های فردی و اجتماعی آن دوره را فراروی مردم می نهد که چون آینه ای مردم به آن بنگرند و بر نعمت بزرگ اسلام خدای را سپاس گویند، اینک حضرت فاطمه ترجمانی از آن آیات را با سخنان هدایتگر خود بر آن مردم می افشاند، شاید که هدایت یافته و از کج راه بازگردند.

قرآن کریم درباره دوران جاهلیت فرموده: (وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ) 3.

ص: 119

1- (1) سوره قصص، آیه 85.

2- (2) بلاغات النساء، ص 13؛ دلائل الامامه، ص 114؛ احتجاج، ج 1، صص 120-121؛ کشف الغمه، ج 2، ص 209؛ بحار الانوار، ج 29، ص 236.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در تفسیر آن می فرماید:

مَذْقَةَ الشَّارِبِ، وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ، وَقَبْسَةَ الْعَجْلَانِ، وَمَوْطِئَةَ الْأَقْدَامِ، تَشْرِبُونَ الطَّرْقَ، وَتَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ (الْقِدْمَ)، أَذِلَّةٌ خَاسِمِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ (1)؛ هان ای مهاجر و انصار! در آن هنگام شما مردم چه جایگاهی داشتید. بر کنار پرتگاه آتش بودید، در شعله شرک و خرافه می سوختید و در نگاه همگان، پست و فرومایه می نمودید - دو اقلیم قدرت و تمدن آن روزگار با دیده محنت و خواری به شما می نگریست - لقمه هر خورنده و شکار هر درنده و لگدکوب هر رونده بودید، آبتان گنبدیده و ناگوار و خوراکتان پوست جانوران مردار، پست و ناچیز و ترسان از هجوم همسایه و هم جوار.

سیمای عصر جاهلیت در آینه گفتار علی علیه السلام نیز چنین منعکس گردیده:

وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَّةٌ مُتَّفَرِّقَةٌ، وَأَهْوَاءٌ مُتَشَدِّدَةٌ...؛ مردم زمین هر دسته به کیشی گردن نهاده بودند، و هر گروه پی خواهشی افتاده و در خدمت آیینی ایستاده؛ یا خدا را همانند آفریدگان دانسته، یا صفتی که سزای او نیست بدو بسته، یا به بتی پیوسته و از خدا گسسته بودند. (2)

همچنین آن حضرت در خطبه ای دیگر می فرماید:

... وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ انْجَزِمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ، وَتَرَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ...؛ و این هنگامی بود که مردم به بلاها گرفتار بودند و رشته دین سست و ناستوار، و پایه های ایمان ناپایدار. پندار با حقیقت به هم آمیخته، همه کارها در هم ریخته، برونشو کار دشوار، درآمد نگاهش ناپایدار. چراغ هدایت بی نور، دیده حقیقت شناس کور، همگی به خدا نافرمان، و فرمانبر و یاور شیطان، از ایمان روگردان، پایه های دین ویران، شریعت بی نام و نشان، راه هایش پوشیده و ویران، دیورا فرمان بردند، و به راه او رفتند و چون گله که به آبگاه رود، پی او رفتند - تخم دوستی اش را در دل کاشتند - و بیرق او را برافراشتند. حالی که فتنه چون شتری

ص: 120

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 13؛ دلایل الامامه، ص 114؛ احتجاج، ج 1، صص 120-121؛ کشف الغمه، ج 2، ص 309؛

بحار الانوار، ج 29، ص 236.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 6.

مست آنان را به پی می برد و پایمال می کرد و ناخن تیز بدان ها نشان می داد و آنان در چهارسویه موج فتنه سرگردان بودند، در مانده و نادان، فریفته مکر شیطان، در خانه امن کردگار، با ساکنانی تبه کار و بدکردار، خوابشان بیداری، سر مه دیده شان اشک جاری، در سرزمینی که دانشمند آن دم از گفتار بسته، و جاهل آن به عزت در صدر نشسته. (1)

به قول بهار:

بر باد رفته قاعده ی موسی و از یاد رفته توصیه عیسی

تورات گشته توریه بدعت انجیل گشته واسطه دعوا

جور و فساد سر زده در گیتی صلح و سداد گم شده از دنیا

قومی پلنگ خوی ز هر گوشه در هم فتاده اند پلنگ آسا (2)

اینک حضرت فاطمه آینه ای از گذشته سیاه آن مردم را فرا رویشان قرار می دهد، تا بدان بنگرند و نعمت بزرگ خدا داده، یعنی دین را ارج نهند، و جامعه را بار دیگر به آن روزگار برنگردانند؛ جامعه ای که گوهر و سفال در آن یکسان بود و جاهلان، بازیگران عرصه های گوناگون اجتماعی مردم بودند.

جاهل به مسند اندر و عالم برون در

جوید به حيله راه و به دربان نمی رسد (3)

بدون شک یادآوری و تذکر یکی از روش های بالنده و اثرگذار تربیتی است و اسلام به آن توجه خاصی مبذول داشته است. در قرآن کریم نیز صدها آیه، پرده از چهره اقوام و ملل گذشته برداشته، زشتی ها و زیبایی های آن اقوام را به نمایش می گذارد تا چراغی فراروی مردم باشد.

ص: 121

---

1- (1) همان، خطبه 2، صص 8-9.

2- (2) دیوان ملک الشعراء بهار، صص 254-255.

3- (3) لغت نامه دهخدا، ص 348.

قرآن پس از نزول از مقام «حقیقه نورانیه» در قالب الفاظ تجلی می کند تا برای مردم، ذکر باشد؛ همان گونه که خداوند متعال در موارد فراوانی بدان اشاره فرمود است؛ از جمله:

الف) (ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ) 1

ب) (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ) 2

ج) (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) 3

د) (وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ) 4

ه) (كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ) 5

و) (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ)؛ (1)

(و ما قرآن را برای وعظ و اندرز و درک انسان ها، آسان کردیم آیا کیست که از آن پند گیرد؟)

در پرتو آیات مبارکه سوره قمر است که نقاب از چهره اقوام گذشته برداشته شده و سرنوشت شوم آن اقوام چون آینه عبرت فرا روی مردم نهاده شده است. خداوند متعال می فرماید:

قوم نوح، بنده ما نوح را تکذیب کردند و گفتند او مردی دیوانه است و زجر و ستم بسیار از آنها کشید تا آنگاه که به درگاه خدا دعا کرد که بارالها من سخت مغلوب قوم خود شده ام، تو مرا یاری فرما؛ ما هم درهای آسمان گشودیم و سیلابی از آسمان فروریختیم، و در زمین چشمه ها جاری ساختیم تا آب آسمان و زمین با هم طوفانی آفرید، و نوح را در کشتی محکم نشانیدیم، آن کشتی با نظر ما روان گردید تا کافران به آن طوفان بلا مجازات شدند، و آن کشتی را محفوظ داشتیم تا آینه و نشانه عبرت برای خلق شود، آیا کیست که از آن پند گیرد؟ پس ای بدکاران عالم سختی عذاب ما را بنگرید.

ص: 122



دیگر اقوام نیز چنین بودند، آن قوم عاد بود که پیامبر خویش هود را تکذیب کردند و ما به هلاک آنها تندبادی را در ایام نحسی فرستادیم که آن مردم را از جابر می کند و چون شاخه های خرما از ریشه بر زمین می افکند. قوم ثمود هم آیات حق را تکذیب کردند و گفتند آیا سزد که ما یک بشری از جنس خودمان را پیروی کنیم؛ در این صورت به گمراهی و ضلالت سخت افتاده ایم. آیا از میان ما فقط به او وحی می رسد، نه خیر، بلکه او مردی دروغگو و بی باک است. ما برای آزمایش آنان، ناقه ای را (از درون کوه) بیرون آورده، و صالح را گفتیم مراقب حالشان باش و به آزارشان صبور؛ به آنها خبر ده که نوشیدن آب چشمه، میان شما و ناقه تقسیم شده که یک روز سهم ناقه و روزی برای شماست. آن قوم شقی، صاحب خود را خواندند تا آماده شد و ناقه را پی کرد، پس بنگرید که عذاب و تنبیه ما چگونه سخت بود. ما بر هلاک آنها یک صیحه فرستادیم و همه مانند گیاه خشک شدند. قوم لوط نیز به چنین سرنوشتی مبتلا شدند. و بر ارشاد و هدایت فرعونیان رسول و آیات الهی فرستادیم و آنها همه آیات ما را تکذیب کردند، ما هم به قهر و اقتدار خود از آنها سخت مواخذه نمودیم. (1)

قرآن کریم زیباترین قصص گذشتگان را فرا روی مردم قرار داد تا سبب عبرت و بیداری آنان گردد:

(الف) (... فَأَفْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)؛ (2)

(ب) (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ)؛ (3)

(ج) (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...) (4)

امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش فرمود:

أَيُّ بَنِي إِثْمِي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مِنْ كَانَ قَبْلِي...؛ پسرم! هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده اند نزیسته ام، ولی در کارهاشان نگریسته و

ص: 123

---

1- (1) سوره قمر، آیات 9-42.

2- (2) سوره اعراف، آیه 176.

3- (3) سوره آل عمران، آیه 62.

4- (4) سوره یوسف، آیه 3.

در سرگذشتشان اندیشیده، و در آنچه از آنان مانده رفته و دیده ام تا چون یکی از ایشان گردیده ام؛ بلکه با اطلاعی که از کارهایشان به دست آورده ام گویی چنان است که با نخستین تا آخرینشان به سر برده ام. پس از آنچه - دیدم - روشن را از تار و سودمند را از زینبار باز شناختم و برای تو از هر چیز، زبده آن را جدا ساختم و نیکویی آن را برایت جست و جو کردم و آن را که شناخته نبود از دسترسی تو به دور انداختم. (1)

در قرآن به داستان قوم بنی اسرائیل و نافرمانی های آنان بسیار توجه گردیده و افزون بر صد مرتبه داستان حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل تکرار گردیده است. به راستی چه عبرتی و تشابهی در میان فرزندان اسماعیل و اسحاق علیهما السلام می باشد؟ شاید یکی از شباهت ها آن باشد که پس از رفتن حضرت موسی به کوه طور و تأخیر ده روزه اش، (2) قوم بنی اسرائیل به گمان آنکه موسی از دنیا رفته، با جانشین او، هارون علیه السلام مخالفت کردند و بر گرد سامری و گوساله او جمع شدند و به خوار گوساله گوش دادند. (3)

وقتی حضرت موسی به سوی قوم خود بازگشت با خشم و غضب به قوم خود گفت: شما پس از من بسیار بد حفظ الغیب من کردید آیا در امر خدای خود عجله کردید و الواح را به زمین انداخت و از فرط غضب سر بردارش هارون را به سوی خود کشید. هارون به او گفت: ای فرزند مادرم بر من خشمگین مباش که من در کار هدایت قوم بودم، ولی آنها مرا خوار و زبون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل رسانند! به همین دلیل سکوت کردم.

در واقع بعد از رحلت پیامبر اکرم جای این پرسش است که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر آخرت و مجاورت رفیق اعلی باز می گشت و از علی علیه السلام سؤال می کرد چرا این امت هبه الهیه غدیریه را از تو گرفتند و کرسی زعامت امت اسلامی را از آن خود کردند آیا علی علیه السلام پاسخی جز پاسخ هارون داشت و سخنی جز سخن او می گفت؟

ص: 124

1- (1) نهج البلاغه، نامه 31، صص 297-298.

2- (2) سوره اعراف، آیه 142.

3- (3) سوره اعراف، آیه 148.

به هر روی، داستان قوم بنی اسرائیل در قرآن کریم سرآمد قصه های این کتاب آسمانی است و از زبان پیامبرشان حضرت موسی حقایق تلخ گذشته را به آنان یادآور می شود تا موجب عبرت گردد:

(وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ...): (1)

(ای پیامبر! به یاد آر هنگامی که موسی علیه السلام به قوم خود گفت: به یاد آرید نعمت خدا را بر خودتان، آن زمانی که شما را از آل فرعون نجات داد. آنان شما را با شکنجه و عذاب بد به رنج و مشقت می انداختند؛ پسران شما را سر می بریدند و زن های شما را باقی می گذاشتند تا آنان را به کنیزی خود در آورند. در این دگرگونی، امتحان بزرگی از جانب خدا بر شما بود).

حضرت فاطمه علیها السلام تاریخ سیاه گذشته آن مردم را فرارویشان قرار داد و یادآور شد که ای مسلمانان!

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...): (2)

(به ریسمان استوار الهی چنگ زنی و پراکنده نشوید. به یاد آورید نعمت خدا را نسبت به خود، آن گاه که دشمن یکدیگر بودید. خدا قلب های شما را به هم پیوند زد و میان قلب شما الفت افکند و در نتیجه در پرتو نعمت اسلام با هم برادر شدید. در کنار گودالی از آتش بودید خدا شما را از آن نجات داد. خدا این گونه آیات خود را برای شما روشن ساخت باشد که راه را بیابید).

گویی آن حضرت خطاب به آنان می فرمود که در آن دوران خواری و ذلت، ستم و وحشت، بیچارگی و فقر و بی فرهنگی و مدنیت، شما از چه مکان و مکانی برخوردار بودید و کدام یک از دو اقلیم بزرگ سیاسی اجتماعی، فرهنگی آن روزگار، شما را به رسمیت می شناخت؟ ولی اینک در پرتو اسلام و رسالت پیامبر، رود نور فرهنگ و مکارم اخلاق بر شما جاری است، و دست توانای خدا شما را از خاک مذلت برداشت و سرتان را به اوج رفعت افراشت.

آری چون آفتاب رسالت محمد بر شما پرتو افکند، شما عزیز عزیزان گردیدید و از آن ذلت و خواری به اوج رفعت رسیدید؛ به قول مهیار دیلمی:

ص: 125

---

1- (1) سوره ابراهیم، آیه 6.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 103.

مَا بَرَحَتْ مُظْلَمَةٌ دُنْيَاكُمْ حَتَّىٰ اضْأَتْ كَوْكَبٌ فِي هَاشِمٍ

بُنْتُمْ بِهِ وَكُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ سِرًّا يَمُوتُ فِي ضُلُوعِ كَاتِمٍ

فَصَارَ هَلْ مِنْ مَلِكٍ مُسَالِمٍ يُقَلُّ هَلْ مِنْ مَلِكٍ مُقَاوِمٍ (1)

ای عرب! دنیای شما پیوسته تاریک و وحشتناک بود، تا آنکه ستاره ای از آل هاشم در آن بدرخشید، در پرتو تعالیم او، در جهان به پا خاستید؛ در حالی که پیش از آن بسیار گمنام و به سان رازی بودید که در سینه رازدار پنهان است. به جای آن که شما به قدرت های همجوار خویش بگویید با ما مسالمت نمایید و به ما رحم کنید، گفتید آیا توان مقاومت در برابر ما را دارید؟

به فرموده علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیشوای کسی است که راه پرهیزگاری پویید، و چراغ آن است که راهنمایی جوید. چراغی است که پرتو آن دمید و فروغی است که روشنی آن بلند گردید و آتش زنه ای است که نور آن درخشید، رفتار او میانه روی در کار است، و شریعت او راه حق نمودار. سخنش حق را از باطل جدا سازد، و داوری او عدالت است - و ستم را براندازد - او را هنگامی فرستاد که پیامبران نبودند - و مردمان - به خطا کار می نمودند، و مردم در جهل و نادانی می غنودند...، شما را به خانه سلامت فرا خواند. (2)

و نیز آن حضرت فرمود:

... إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ...؛ (3) همانا خداوند متعال شما را به اسلام مخصوص گردانید و برای اسلام گزید، چه اسلام نامی از سلامت است و فراهم دارنده هر کرامت است، راه روشن آن را خدا برگزید و حجت های آن را روشن گردانید. از علمی که هویداست، و حکمت هایی که نهان و ناپیداست. غرایب آن نابود نشود، عجایب آن سپری نگردد. رستنگاه های نعمت در آن است و در تاریکی ها چراغ های فروزان است. درهای خیر جز به کلیدهای آن گشوده نگردد و تاریکی ها جز به چراغ های آن زدوده نگردد. حوزه آن را حمایت نمود و

ص: 126

1- (1) شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، عزالدین حسینی، ص 438.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 94، ص 87.

3- (3) همان، خطبه 153، ص 150.

رعایت آن را بر خود لازم فرمود. در آن شفای خواهنده درمان است و بسنده خواهنده این جهان و آن جهان است.

به قول عطار:

جهان تاریک بود از کفر کفار ز نور او منور شد به یکبار(1)

آری، فروغ تابناک آن حضرت بر همگان پرتو افشانند، زیرا او (رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) است.

نور او بر نیک و بر بد تافتی زشت و زیبا را همه دریافتی

چون برآید آفتاب از کوهسار هم چمن روشن کند هم شوره زار(2)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروازه جهانی را گشود که مالا مال و لبریز از مکارم اخلاق خواهد گشت.

در جهان آیین نو آغاز کرد مسند اقوام پیشین در نورد

از کلید دین در دنیا گشاد همچو او بطن ام گیتی نژاد

در نگاه او یکی بالا و پست با غلام خویش بر یک خوان نشست(3)

البته این نیک بختی و فرزاندگی به آسانی حاصل نگشت؛ بلکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه رنج ها کشید و چه دشواری ها را تحمل کرد؛ در حالی که سنگ های جفا به سوی او افکندند و شعله جنگ فرا روی آن حضرت افروختند. از یک سو عرب مشرک با تمام قدرت به نبرد با او پرداخت و از سوی دیگر یهود پیمان شکن اوج دشمنی خود را با او به کار بست و از طرفی ترسایان نیز با او به مخالفت برخاستند.

ص: 127

---

1- (1) خسرونامه عطار، ص 12.

2- (2) طاقدیس، مولی احمد نراقی، ص 94.

3- (3) کلیات اقبال، صص 16-17.



## اشاره

فاطمه علیها السلام در ادامه فرمود:

كُلَّمَا حَسَوْنَا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَالَهَا، (1) أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الضَّلَالِ، أَوْ فَغَرَّتْ فَاغْرَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ بِأَخِيهِ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكَفِيءُ حَتَّى يَطَأَ صِمَاخَهَا بِأَخْمُصِهِ، وَيَخْمِدَ لَهَبَهَا بِحَدِّهِ [بِسَيِّفِهِ]، مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَأَنْتُمْ فِي بُلْهَنِيهِ وَإِدْعُونَ آمِنُونَ؛ (2) هرگاه آتش کینه افروختند آن را خاموش ساخت و گاهی که گمراهی سر برداشت، یا مشرکی دهان به ژاژ انباشت، برادرش علی را در کام آن انداخت. علی علیه السلام باز نیستاد تا بر سر و مغز مخالفان نواخت و کار آنان با دم شمشیر ساخت.

او این رنج برای خدا می کشید و در آن خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر را می دید و مهتری اولیای حق را می خرید. اما در آن روزها، شما در زندگانی راحت و آسوده و در بستر امن و آسایش غنوده بودید. (3)

## آفتاب جمال و جلال علی علیه السلام

## اشاره

حضرت فاطمه علیها السلام در این بخش از سخنان خویش، ابتدا به رنج ها و فداکاری پدر اشاره می کند، و سپس به بیان جهاد و ایثار و از خودگذشتگی علی علیه السلام در راه نشر و

ص: 129

1- (1) اشاره به آیه (كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَالَهَا اللَّهُ) سوره مائده، آیه 64.

2- (2) بلاغات النساء، ص 13؛ احتجاج، ج 1، ص 122؛ دلائل الامامه، ص 115؛ كشف الغمه، ج 2، ص 211؛ بحار الانوار، ج 29، ص 237.

3- (3) زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 131.

تثبیت اسلام پرداخته، در دو محور (جلال و جمال) پیرامون آن حضرت سخن می‌گوید که هر یک را جداگانه بررسی خواهیم کرد.

## 1. جلوه‌هایی از جلال علی علیه السلام

### اشاره

در این بخش به مهاجران و انصار، دوران سخت پیشین و آن روزهای حماسه و خونین را یادآوری می‌فرماید؛ آن‌گاه که امواج خروشان دشمنی و کینه عرب و یهود در هم پیچید و چون سیلی خروشان به راه افتاد و می‌رفت تا بنیان اسلام و مسلمانی را برکند. زمانی که آتشفشان جنگ‌ها شعله‌ور گردید و از هر سو عرب با عربده و هل من مبارز خود، عرصه میادین جنگ را بر شما تنگ ساخت. به راستی چه کسی غیر از علی علیه السلام تیزی آن شمشیرهای بران را از شما دور ساخت.

صلابت و جلال حضرت علی علیه السلام در عرصه‌های مختلفی قابل ذکر است که پاره‌ای از آن را به اجمال از نظر می‌گذرانیم:

### الف) یورش به خانه وحی

آن‌گاه که قریش در یک پیمان شوم و شیطانی تصمیم گرفتند تا ناجوانمردانه هنگام شب، به خانه رسول خدا حمله کنند و ایشان را به قتل برسانند، چه کسی جز علی علیه السلام در بستر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آرמיד و جان خویش را در معرض شمشیر جاهلان قریش قرار داد تا جان پیامبر به سلامت باشد؟ (1)

این فداکاری و جانفشانی چنان ارجمند و ارزشمند بود که آفریدگار مهربان در پرتو وحی، آن حماسه را تا ابد جاودانه نمود و فرمود:

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ)؛ (2)

(بعضی مردان اند که از جان خود در راه رضا و خوشنودی خدا می‌گذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است).

ص: 130

1- (1) الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 103؛ سیره ابن هشام، ج 1-2، ص 482؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 372.

2- (2) سوره بقره، آیه 207.



البته این فضیلت چنان رخشنده و تابناک است که علمای اسلام در مجامع تفسیری، حدیثی و تاریخی خود آن را یکی از بزرگ ترین فضائل امیرالمؤمنین دانسته و آن حضرت را یگانه سرباز فداکار و جانباز در راه اسلام معرفی کرده اند. (1)

البته این نخستین باری نبود که علی علیه السلام در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوابید تا اگر قرار باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله طعمه ترور جاهلان قریش گردد، علی علیه السلام در جای آن حضرت باشد؛ بلکه در شعب ابوطالب، جناب ابوطالب علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در بستر خود می خوابانید یا در جای فرزندش علی قرار می داد تا اگر خطری رسول خدا صلی الله علیه و آله را تهدید کند آنان بلاگردان پیامبر صلی الله علیه و آله باشند. (2)

### ب) بدر

در جنگ بدر، چون فرزندان ربیعہ، شیبہ و عتبہ و فرزند وی ولید به میدان مبارزه آمدند و صدای هل من مبارز سر دادند، به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، حمزه و عبیدہ بن حارث به نبرد با آنان برخاستند. علی و حمزه همآوردان خود، یعنی ولید و شیبہ را کشتند و آن گاه به کمک عبیدہ که عتبہ پای او را قطع کرده بود شتافتند و او را نیز کشتند. در این نبرد که اولین رویارویی نظامی میان مسلمانان و قریش بود هفتاد نفر از مشرکان کشته شدند که بنا بر نقل بلاذری نوزده نفر از قریش، تنها به دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام به هلاکت رسیدند. (3)

### ج) احد

در نبرد احد نیز علی علیه السلام یگانه حامی و محافظ رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. در آغاز جنگ نه نفر از پرچمداران لشکر قریش که همه از طایفه «بنی عبدالدار» بودند با شمشیر علی علیه السلام کشته شدند؛ حادثه ای که موجب فرار و هزیمت مشرکان در ابتدای جنگ شد.

ص: 131

- 
- 1- (1) ر. ک: الغدير، ج 2، صص 44-45؛ الميزان، ج 2، ص 84؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 13، ص 262؛ التبيان، ج 2، ص 183؛ مجمع البيان، ج 2، ص 301.
  - 2- (2) دلائل النبوه، ج 2، ص 312؛ مغازی رسول الله لعروه بن زبير، ص 114؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 27.
  - 3- (3) انساب الاشراف، ج 1، صص 297-301.

حضرت علی علیه السلام خود در یک انجمن بزرگ که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا گرد آمده بودند به این جریان اشاره کرد و فرمود: «آیا به خاطر دارید که من شرّ نه نفر از قبیله بنی عبدالدار را که هر یکی پس از دیگری پرچم به دست گرفته، نعره زنان و مبارزطلبان به میدان می آمدند، از سر شما کوتاه کردم» و همه حاضران، علی علیه السلام را تصدیق کردند. (1)

بار دیگر نیز فرمود:

به خاطر دارید پس از نه نفر، «صواب» غلام حبشی آنان وارد میدان شد و هدفی جز کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشت و به قدری خشمناک بود که دهانش کف کرده و چشمانش سرخ شده بود؛ شما از دیدن این جنگ آور مهیب، وحشت زده عقب رفتید، ولی من پیش رفتم و ضربتی بر کمر او زدم و او را از پای در آوردم؟ حاضران همگی تصدیق آن حضرت نمودند. (2)

از طرفی، پس از یورش غافل گیرانه خالد بن ولید و عکرمه و فرار و شکست مسلمانان، علی علیه السلام بود که چون پروانه بر گرد رسول خدا صلی الله علیه و آله می گشت و از جان آن عزیز خدا محافظت می نمود. ابن اثیر پیرامون این جانفشانی چنین می نگارد:

وجود پیامبر از هر طرف مورد هجوم دسته هایی از ارتش قریش قرار گرفت. هر دسته ای که به آن حضرت حمله می آورد علی علیه السلام به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آنها حمله می کرد و با کشتن بعضی از آنها موجب فرار و تفرق آنان می شد. این جریان چند بار در احد تکرار شد. در برابر این فداکاری امین وحی جبرئیل نازل گردید و فداکاری علی علیه السلام را نزد پیامبر ستود و گفت این نهایت فداکاری است که علی علیه السلام از خود نشان می دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله امین وحی را تصدیق کرد و فرمود: «إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ» فقال جبرائیل: « وَأَنَا مِنْكُمْ. قَالَ: فَسَمِعُوا صَوْتًا لَا سَيْفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ؛ او از من است و من از او هستم، جبرئیل گفت: من نیز از شما هستم، سپس ندایی در میدان طنین افکند که شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی به جز علی نیست». (3)

ص: 132

1- (1) بحار الانوار، ج 2، ص 51.

2- (2) خصال، ج 2، ص 121.

3- (3) الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 154؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 100؛ مجمع البیان، ج 2، ص 497.

ابن ابی الحدید نیز داستان فداکاری حضرت را مشروحاً نگاشته است. (1)

خود آن حضرت در سخنرانی مشروحی که برای رأس الیهود در محضر گروهی از اصحاب خود داشت، به فداکاری خویش چنین اشاره می کند:

« وَ أَقْبَلَ الْمُشْرِكُونَ إِلَيْنَا فَحَمَلُوا إِلَيْنَا حَمْلَةً رَجُلٍ وَاحِدٍ...؛ هنگامی که ارتش قریش به سان نیرویی متمرکز و واحد بر ما حمله ور شدند، انصار و مهاجر راه خانه خود گرفتند و من با افزون بر هفتاد زخم از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کردم. سپس آن حضرت قبا را کنار زد و بر آثار باقیمانده از جراحات روز احد دست کشید». (2)

## د) جنگ احزاب

### اشاره

نبرد احزاب، یکی از دشوارترین جنگ های تاریخ اسلام در زمان رسول خداست. افزون بر ده هزار نفر از قبایل و طوائف مختلف عرب که در یک حرکت هماهنگ، مدینه را محاصره کردند، از درون مدینه نیز یهودیان بنی قریظه که با رسول خدا صلی الله علیه و آله عهد و پیمان داشتند نقض عهد کردند و به اردوی احزاب پیوستند. دشواری و سختی این جنگ و آن ایام محاصره در پرتو وحی چنین گزارش شده است:

ای کسانی که ایمان آورده اید از نعمتی که خدا به شما داده است یاد کنید؛ بدان هنگام که لشکرها بر سر شما تاختند و ما باد و لشکرهایی را که نمی دیدند بر سرشان فرستادیم و خدا به آنچه می کردید بینا بود، آنگاه که از سمت بالا و پایین بر شما تاختند، چشم ها خیره شد و دل ها به گلوگاه رسیده بود و به خدا گمان های گوناگون می بردید. (3)

در این دو آیه از وحشت عجیبی که شمار بسیاری از مسلمانان را فرا گرفته بود یاد شده و در آیات بعد به آزمایش الهی و شناخته شدن منافقان اشاره شده است:

﴿هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا﴾؛ (4)

(در آنجا مؤمنان در معرض امتحان درآمدند و سخت لرزیدند).

ص: 133

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 251.

2- (2) الخصال، ج 2، ص 403.

3- (3) سوره احزاب، آیات 9-10.

4- (4) سوره احزاب، آیه 11.

در این محاصره سخت و نبرد وحشتناک، در یکی از روزهای محاصره، سپاه عظیمی همراه با رؤسای قریش، بنی اسد، غطفان و دیگر قبایل، حمله ای را آغاز کردند و با یافتن محل باریکی از خندق عده ای از آنها توانستند از خندق عبور کنند، عمرو بن عبدود، عکرمه بن ابی جهل، نوفل بن عبدالله و ضرار بن خطاب در شمار کسانی بودند که توانستند از خندق بگذرند.

در آن لحظه، عمرو که در جنگ بدر مجروح شده، و به همین دلیل نتوانسته بود در احد شرکت کند و در پی انتقام خویش بود، نعره زنان مبارز می طلبید و از مسلمانان خواست تا کسی به جنگ او رود. او سه بار تقاضای خود را تکرار کرد و هر بار جز علی علیه السلام کسی برای جنگ با او که از شجاعان عرب بود از جای برخواست، چرا که نبرد با عمرو شجاعت خاصی را می طلبید. دفعه سوم که عمرو هم‌آورد خواست، باز علی علیه السلام از جای برخاست و در این نوبت رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست خود عمامه ای بر سر امام نهاد و او را دعا کرد و به سوی عمرو فرستاد. عمرو پس از معرفی علی علیه السلام به امام گفت که چون با پدرش همنشین بوده نمی خواهد با وی بجنگد، ولی امام فرمود که من مایل به جنگ با تو و کشتن تو هستم. در عین حال امام از او خواست تا طبق آنچه خود عمرو در جاهلیت می گفت که اگر کسی در میدان جنگ سه چیز از او بخواهد یکی را می پذیرد اکنون نیز یکی از تقاضاهای سه گانه امام را بپذیرد؛ نخست آنکه اسلام آورد، دوم آنکه جبهه را ترک کند و سوم آنکه برای جنگ از اسب خود پایین آید. عمرو دو خواسته نخست را نپذیرفت ولی از اسب فرود آمد و آن را پی کرد. نبرد میان آنان آغاز شد آنچنان که در گرد و غبار کسی آنان را نمی دید تا آنکه صدای تکبیر امام برخاست و این علامت آن بود که عمرو کشته شده است. بقیه افراد با دیدن این صحنه، به شدت ترسیده روی به گریز نهادند. از میان آنان نوفل بن عبدالله به درون خندق افتاد و مسلمانان او را سنگ باران کردند. او تقاضا کرد که یک نفر به درون خندق رفته، با او مبارزه کند. این بار نیز علی علیه السلام به نبرد نوفل رفت و او را به قتل رساند. این رخداد روحیه دشمن را به شدت دچار آسیب کرد.<sup>(1)</sup>

ص: 134

اگرچه علی علیه السلام به ظاهر قهرمانی را کشته بود، ولی در حقیقت افرادی را که از شنیدن نعره های دل خراش عمرو و رعشه بر اندام آنها افتاده بود زنده کرد و از سوی دیگر، یک ارتش ده هزار نفری را که برای پایان دادن حکومت جوان اسلام، کمر بسته بودند مرعوب و وحشت زده ساخت. اگر پیروزی از آن عمرو بود پیامدهای ویرانگری آشکار می شد و معلوم می گشت که ارزش این فداکاری چقدر بوده است. به همین دلیل هنگامی که علی علیه السلام شرفیاب محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شد آن حضرت ارزش ضربت او را چنین تقدیر کرد:

«ارزش این فداکاری و ضربت برتر از اعمال امت من است، زیرا در سایه این ضربت، بنیان کفر ویران گشت و مسلمانان عزیز گردیدند» (1).

### ه) جنگ خیبر

نبرد خیبر، صحنه ای دیگر از دلیری های علی علیه السلام است. تجلی و درخشش این دلیری و حماسه آن چنان است که نقش آفرینی آن حضرت را در میدان نبرد، بی بدیل ساخت و برتری و فضیلت آن حضرت را ماندگار و جاودانه نمود.

در فتح یکی از دژهای بسیار مستحکم دشمن، رسول خدا صلی الله علیه و آله نخست فرماندهی را به ابوبکر سپرد، ولی دژ فتح نشد. فردای آن روز پرچم در دستان عمر قرار گرفت، اما این بار هم قلعه گشوده نشد. شب روز سوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ».

این در حالی بود که همه آرزو می کردند این نشان فاخر، بر سیمای آنان بدرخشد، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلب کرد. آن حضرت از سوی پیامبر مأمور شد تا دژهای محکم «وطیع» و «ساللم» را بگشاید؛ دژهایی که مسلمانان، دو بار ناکام و شکست خورده از پشت درهای آن باز گشته بودند. علی علیه السلام زره محکمی بر تن کرد و شمشیر مخصوص خود (ذوالفقار) را حمایل نمود. هروله کنان و با شهامت خاصی که شایسته

ص: 135

قهرمانان است به سوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دست او داده بود در نزدیکی قلعه بر زمین نصب نمود. در این هنگام در خیبر باز گردید و دلاوران یهود از آن بیرون آمدند. نخست برادر مرحب (حارث) جلو آمد. هیبت و نعره او چنان مهیب بود که سربازان پشت سر علی علیه السلام بی اختیار عقب رفتند، ولی علی علیه السلام چون کوه، پا بر جا ماند و لحظه ای نگذشت که جسد مجروح حارث بر روی خاک افتاد و جان سپرد.

مرگ برادر، مرحب را سخت غمگین و متأثر ساخت. او برای گرفتن انتقام برادر در حالی که غرق سلاح بود و زره یمانی بر تن و کلاهی که از سنگ مخصوصی تراشیده بود بر سر داشت، در حالی که کلاه خود را روی آن قرار داده بود جلو آمد و چنین رجز خواند: «در و دیوار خیبر گواهی می دهد که من مرحبم. قهرمانی کار آزموده و مجهز، اگر روزگار پیروز است من نیز پیروزم، قهرمانانی که در صحنه های جنگ با من روبه رو می شوند با خون خویش رنگین می شوند».

علی علیه السلام نیز در مقابل او این گونه رجز می خواند: «من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) نامید. مرد دلاور و شیر بیشه ها هستم، بازوانم قوی، و در میدان ها چون شیر مهییم».

رجزهای دو قهرمان پایان یافت و صدای ضربات شمشیر و نیزه های دو جنگجوی اسلام و یهود، وحشت عجیبی در دل ناظران به وجود آورد. ناگهان شمشیر علی علیه السلام، بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان ها دو نیم ساخت. این ضربت چنان وحشت آفرید که دلاورانی که پشت سر مرحب بودند پا به فرار نهاده و به دژ پناهنده شدند. علی علیه السلام یهودیان فراری را تا در حصار تعقیب کرد. در این هنگام یک نفر از یهودیان با شمشیر بر سپر علی علیه السلام زد و سپر از دست او افتاد. علی علیه السلام فوراً متوجه در قلعه گردید و آن را از جای خود کند و تا پایان کارزار به جای سپر از آن استفاده کرد. پس از آنکه آن را بر زمین افکند هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام که یکی از آنان ابورافع بود، سعی کردند آن را از این روبه آن رو کنند، نتوانستند. (1)

ص: 136

این جنگ نیز عرصه بروز و ظهور رشادت و شجاعت علی علیه السلام بود و جلوه ای از جلال صولت آن حضرت در این حماسه بدرخشید. پیک وحی یا سازمان اطلاعات رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش داد که در سرزمینی به نام «وادی یابس» یا «وادی الرمل» هزاران نفر اجتماع کرده، با هم پیمان بسته اند که با تمام قوا برای نابودی اسلام بکوشند و در این راه یا کشته شوند یا به هدف خود که کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و افسر دلاور او علی علیه السلام است برسند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با ندای «الصلوه جامعه» مردم را به مسجد فرا خواند و آنان را از این خطر بزرگ آگاه ساخت و فرمود باید به دفع این گروه قیام کرد، لذا باید گروهی برای نبرد با آنان پاخیزند. اردوی سپاه اسلام آماده شد و فرماندهی آن به ترتیب به ابوبکر، عمر و عمرو بن عاص سپرده شد، اما هر سه فرمانده مغلوب و مرعوب بازگشتند. هاله ای از غم و اندوه مسلمانان را فرا گرفت. در آخرین بار پیامبر سپاهی را بیاراست و علی علیه السلام را به مقام فرماندهی آن انتخاب کرد.

علی علیه السلام وارد خانه خود شد و پارچه مخصوصی را که در لحظات سخت به سر می بست از همسر گرامی خود فاطمه علیها السلام خواست و آن را به سر خود بست. فاطمه علیها السلام از دیدن این منظره سخت گریست و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دلداری داد و اشک از دیدگان فاطمه پاک نمود و سپس علی علیه السلام را تا مسجد احزاب بدرقه کرد. علی علیه السلام مسیر را عوض کرد و در کمال استتار تا نزدیکی دشمن پیش رفت؛ به گونه ای که شب ها حرکت می نمود و روزها در نقطه ای پنهان می گردید و به استراحت می پرداخت. هنوز به دهانه دره نرسیده بود که به همه سربازان دستور استراحت داد و برای اینکه دشمن از ورود آنها به نزدیکی دره آگاه نشود مقرر فرمود تا سربازان اسلام، دهان اسبان خود را ببندند تا شیبه آنها دشمن را بیدار و آگاه نسازد.

سپیده دم، نماز صبح را با یاران خود خواند و سربازان را از پشت کوه تا بالای آن و از آنجا به داخل دره که محل استقرار دشمن بود هدایت کرد. سیل سربازان با شمشیرهای برهنه به فرماندهی آن حضرت، چون شهاب ثاقب بر دشمن خواب ربنده فرود آمدند و

گروهی را کشتند و گروهی را نیز اسیر کردند و دسته ای هم پا به فرار گذاشتند. در این حماسه بزرگ هفت تن از دلاوران دشمن که به مقاومت پرداخته بودند به دست امیرالمؤمنین از پای درآمدند، و آنچنان زهره چشمی از دشمن گرفته شد که هرگز مانند آن را ندیده بودند.

وقتی سردار پیروز، به سوی مدینه بازگشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به استقبال سپاه اسلام آمدند. علی علیه السلام با دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله فوراً از اسب پیاده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست خود را بر شانه علی علیه السلام می زد فرمود: بر اسب سوار شو، خدا و رسول او از تو راضی اند. در این لحظه پرده اشکی از فرط شوق در دیدگان علی علیه السلام حلقه زد و رسول خدا صلی الله علیه و آله جمله تاریخی خود را پیرامون علی فرمود:

یا علی لولا ائتی اشفق أن یقول فیک...؛ علی جان اگر نمی ترسیدم که گروهی از امت من پیرامون تو آن را بگویند که مسیحیان پیرامون حضرت مسیح گفتند، در حق تو سخنی می گفتم که از هر کجا عبور کنی خاک پایت را برای تبرک بگیرند. (1)

این جانبازی و فداکاری در پرتو وحی جاودانه شد و سوره والعدایات نازل گردید و این حماسه را ملکوتی ساخت: «سوگند به اسبان دونده که نفس زنان به سوی میدان پیش می روند و بر اثر برخورد سم آنها به سنگ ها برق از آنها می جهد، و صبح گاهان برق آسا بر دشمن تاخته، او را به غارت گرفتند و با حرکت سریع خود ذرات غبار را در فضا پراکنده ساختند و دشمن را در حلقه محاصره خود قرار می دهند». (2)

## ز) نبرد حنین

نبرد حنین نیز یادآور جنگ احد است که مسلمانان پای به فرار گذاشتند. در این نبرد نیز مقاومت علی علیه السلام و عده ای خاص سبب گردید بار دیگر مسلمانان فراری باز گردند و فضای جنگ به سود مسلمانان تغییر کرده، فتحی بزرگ و غنایمی بسیار نصیب مسلمانان گردد.

ص: 138

1- (1) ارشاد، شیخ مفید، صص 87-90.

2- (2) سوره العادیات، آیات 1-5.



عامل حضور حماسی و عارفانه امام علی علیه السلام در میدان های نبرد، عشق و دلدادگی آن حضرت به خدای متعال بود. حضرت فاطمه علیها السلام در تبیین این حقیقت می فرماید:

« مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ ». (1)

بر این اساس حضور علی علیه السلام، براساس شناخت شاهدانه و ایمان باورانه ای بود که اگر پرده های غیب کنار می رفت برایمانش افزوده نمی گشت. او بر چنین افق برینی از ایمان می درخشید. این شخصیت چگونه قابل توصیف است؟ چشمه قلم نویسندگان و بیان گویندگان درباره سلطان « يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ (2) کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است و مرغ از پریدن به قله ام گریزان» ابکم و الکن است، لیکن با استمداد از سیره سخاوتمندانه صاحب لوای حمد، می توان خوشه هایی از فضایل نورانی آن حضرت را به تماشا نشست.

امام علی علیه السلام تجلی عالی ذات اعلای الهی و برتر از آن است که به وصف آید و همانندی برای او ذکر شود. آن موجود آسمانی در کوتاه مدتی زمینی شد تا معجزه انسان کامل تجلی کند و مظهر العجایب رخ بنمایاند. فقط کعبه می توانست تجلی تولدش را پذیرا باشد و محراب عبادت، شاهد شهادتش گردد. آن حضرت هر جا پا می نهاد سراج فتح می درخشید و چراغ ظفر می افروخت. گرچه دنیا با تمام قامت به طنازی در برابر او ایستاد، ولی با تبر زهدش شکسته شد. همه جلوه های کمال و تعالی و بالندگی که ملک و فلک را به شگفتی نشانده، مرهون حیات عارفانه آن مولاست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را چنین می ستاید: «هر کس بخواهد به علم آدم و فهم نوح و علم ابراهیم و زهد یحیی بن زکریا و شهامت و شجاعت موسی بنگرد، علی بن ابی طالب را نگاه کند». (3)

عبارت آن حضرت پیرامون جلالت علی علیه السلام چنین است: «منزلت علی نزد من، همانند منزلت من نزد پروردگار است». (4)

ص: 139

1- (1) بلاغات النساء، ص 13.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 3، ص 9.

3- (3) البدایه و النهایه، ص 7، ح 357.

4- (4) ذخائر العقبی، ص 120.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را جان خود دانست و فرمود: «ذاک نفسی»، (1) معنای منزلت دقیق تر خواهد بود. از سویی همانندی آن حضرت به کعبه (2) و کشتی نوح، (3) پرتوی از جمال او را آشکار می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام عمود دین، (4) قسیم الجنه و النار، باب مدینه العلم و باب مدینه الحکمه ی (5) پیامبر خداست؛ به خصوص که آن حضرت شهر حکمت را به بهشت تفسیر نمود. رسول گرامی اسلام فرمود: «یا علی أنا مدینه الحکمه و هی الجنّه و انت یا علی بابها و کیف...» (6).

آن حضرت و رسول خدا صلی الله علیه و آله از یک سرشت آفریده شدند؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خُلِقْتُ أنا و علی بن ابیطالب من شجره واحده» (7).

در جایی دیگر نیز فرمود: «خُلِقْتُ أنا و علی من نور واحد» (8).

این حقیقت از آیه (وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) 9 نیز ساطع و درخشان است.

علی علیه السلام بر افقی می درخشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون آن حضرت فرمود:

«یا علی ما عرف الله إلا أنا و أنت...؛ خدای را نشناخت جز من و تو و مرا کسی نشناخت جز پروردگار و تو و ما عرفک إلا الله و أنا؛ (9) و تو را کسی نشناخت مگر خدا و من».

بدیهی است این مفاهیم با مفاهیمی چون علی نسبت به من، به منزله سر من از بدن من است، (10) همتایی رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را می نمایند. آن حضرت که خود لسان

ص: 140

1- (1) اختصاص، ص 223.

2- (2) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، ص 86 به نقل از عمده، ص 285.

3- (3) همان به نقل از خصال، ص 573.

4- (4) مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 76؛ کافی، ج 1، ص 294، ح 3.

5- (5) بحار الانوار، ج 39، ص 210.

6- (6) امالی صدوق، مجلس 61، ص 472، ح 11؛ بحار الانوار، ج 40، ص 201، ح 3.

7- (7) خصال، شیخ صدوق، صص 41 و 72.

8- (8) همان، ص 52، ح 108.

9- (9) مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 267؛ ارشاد القلوب، ص 209.

10- (10) مناقب خوارزمی، صص 148 و 174.

صدق است، گاهی پرده از اسرار ملکوت برداشته، شکوه و جمال و جلال خود را نمایان ساخته است؛ از جمله اینکه خود فرمود: «أنا القرآن الناطق» (1) و «أنا كلام الله الناطق» (2) و «أنا علم الله... و لسان الله الناطق» (3).

در جای دیگری نیز فرمود:

لقد اعطيت السبع التي لم يسبقني إليها احد...؛ هفت چیز به من عطا شد که هیچ کس قبل از من به آنها نرسید: 1. اسماء به من تعلیم شد. 2. داوری میان بندگان 3. تفسیر کتاب و قرآن 4. تقسیم درست غنایم بین فرزندان آدم.

5. چیزی از دانش از من جدا نشد، مگر آنکه به من آموخته شد. 6. حرفی به من عطا شد که از آن هزار حرف گشوده شد. 7. به همسر مصحف و کتابی عطا شد که علمی در آن است و هیچ کس قبل از وی به آن نرسیده است. (4)

در بیان دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را این گونه ستود:

يا على مثلك في أمتي مثل (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) فَمَنْ...؛ یا علی مثل تو در میان امت من چون (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) است. هر کس در قلب خود فقط تو را دوست دارد مانند آن کسی است که یک سوم قرآن را قرائت کرده و اگر افزون بر محبت قلبی با زبان خود، تو را یاری کند، دو سوم قرآن را قرائت کرده و کسی که قلبش لبریز از محبت توست و با زبان و دست به یاری تو برمی خیزد گویی تمام قرآن را قرائت کرده است. (5)

بدون شک، این مشابهت و همانندی، رازهای آسمانی علی علیه السلام را آشکار می نماید و چون سوره توحید و به خصوص «مقام احد» مقامی اعلاست که فهم ظاهری افراد به آن نمی رسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا با این همانندی، ملکوت غیب علی علیه السلام را آشکار نمایند، پس بر این اساس محبت به علی علیه السلام، شرط توحید و ولایت او، روح یکتاشناسی است.

ص: 141

1- (1) ینابیع الموده، ج 1، ص 214، ح 20.

2- (2) بحار الانوار، ج 82، ص 199.

3- (3) توحید صدوق، ص 164، ح 1.

4- (4) بحار الانوار، ج 39، ص 343.

5- (5) خصال، ج 2، ابواب سبعین، ح 1، عبارت 61، ص 636.

اگر کسی با تمام وجود در ولایت علوی ذوب گردد و با قلب و زبان و سایر اعضا به یاری ولایت برخیزد و در همه جهات ولایتمدار باشد گویا در ساحت همه قرآن کریم قرار گرفته و از همه آفاق قرآن بر او نور جاری شده است.

حضرت فاطمه علیها السلام در جمع زنان عیادت کننده نیز از عظمت علی علیه السلام می فرماید:

« وَيُحِبُّهُمْ أَنِّي زَحَزَحُوهَا عَنْ رِوَاسِي الرِّسَالَةِ، وَقَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ، وَمَهْطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ...؛ وای به آنان چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد و خلافت بر پایه های نبوت استوار ماند؟ آنجا که فرود آمد نگاه جبرئیل امین است». (1)

بدون شک، آن امام همام با روح الامین در ارتباط بود و افق های ملکوت بر حضرتش مفتوح؛ همان گونه که امام باقر علیه السلام در توصیف آن حضرت می فرماید: «علی بن ابی طالب به کتاب خدا و سنت پیامبر او عمل می کرد و اگر چیزی رخ می داد که کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن پیام صریحی نداشت، خداوند با الهام خاص او را مُلْهَم می ساخت و این از رازهاست». (2)

از سوی دیگر، امیر مؤمنان شاهد مشهود علم شهودی و حضوری خداوند است.

امام صادق علیه السلام در روایتی آن حضرت را مصداق بارز (وَالْمُؤْمِنُونَ) از این آیه می داند:

(فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ). (3)

بر این اساس، اعمال معروف و منکر مردم، در مرآی و منظر آن حجت بالغه حق و آن «قبله العارفين» (4) است.

علی علیه السلام آگاه به علم شهودی کتاب تدوین و تکوین خداست. قرآن کریم که مهم ترین کتاب آسمانی است و بر سایر کتب آسمانی سیطره، نظارت و حراست دارد؛ همان گونه که خود فرمود: (وَمُهَيِّمِنَا عَلَيْهِ) 5 و (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) 6 حبل ممدود خداوند

ص: 142

1- (1) بلاغات النساء، ص 20.

2- (2) بصائر الدرجات، ص 234، ح 1.

3- (3) سوره توبه، آیه 105.

4- (4) مصباح الزائر، ص 477.

است که طرف نازل آن بر افق الفاظ می درخشد و در دست مردم و دسترس آنهاست و طرف دیگر آن، منزله از هرگونه، وضع و لغت، و مفهوم و اعتبار است و نزد خدای سبحان است:

(إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (3) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ (4))<sup>1</sup>

این کتاب با تمام بطون و ظهور، و تأویل و تفسیر و تنزیل، مشهود شاهد خدای بی همتا، یعنی علی علیه السلام است. چون نزد او علم کتاب است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مصدق بارز و روشن (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) 2 علی علیه السلام است. (1)

البته تمام معارف کتاب، نزد مولای متقیان حاضر بود، نه حاصل. توضیح اینکه علم آن حضرت به تمام و کمال معارف قرآنی از مقولات علم حصولی نیست، بلکه از سنخ علم حضوری و شهودی است که از افق برین اعلی بر قلب حضرتش تابیده است. همچنین از آنجا که قلم تکوین حضرت حق، هماهنگ با قلم تدوین اوست، آن حضرت نسبت به همه آفرینش آگاه بود. در واقع هماهنگی آن دو کتاب چنان است که اگر قرآن بخواهد به صورت آفرینش تکوینی نمایان گردد همان جهان مشهود است و جهان مشهود اگر بخواهد به صورت کتاب تدوینی تجلی کند، قرآن خواهد بود. پس کسی که به همه ابعاد قرآن، علم شهودی دارد و همه آفاق قرآن فراوی او روشن است به همه اسرار و رموز جهان تکوین نیز علم حضوری دارد. (2)

خود آن حضرت می فرماید:

«... وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي فَمَا غَابَ عَنِّي مَا كَانَ قَبْلِي وَلَا مَا يَأْتِي بَعْدِي...؛ به اذن پروردگارم به آفاق ملکوت نگریستم، هیچ چیز بر من پنهان نماند، از ما کان و ما یکون... (3) همه بر من نمایان گردید».

ص: 143

1- (3) شواهد التنزیل، ج 1، صص 473-478، ح 422-427.

2- (4) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، آیت الله جوادی آملی، ص 36.

3- (5) امالی، شیخ طوسی، مجلس 8، ص 205، ح 351.

همچنین در مقام تسبیح خدا فرمود:

سُبْحَانَكَ مَا أَكْبَرُ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ، وَمَا أَصْغَرَ عَظِيمَهُ فِي جَنبِ قُدْرَتِكَ...؛ پاک خدایا! چه بزرگ است آنچه می بینم از خلقت تو، و چه خرد است، بزرگی آن در کنار قدرت تو، و چه با عظمت است آنچه می بینم از ملکوت تو و چه ناچیز است برابر آنچه بر ما نهان است از سلطنت تو، و چه فراگیر است نعمت تو در این جهان، و چه اندک است در کنار نعمت های آن جهان. (1)

این آگاهی و شهود ملکوت از تجلیاتی بود که وجود علی علیه السلام به آن آراسته گردید و جز رسول خدا صلی الله علیه و آله، احدی به این کلیت و جامعیت نرسید. آن حضرت در توصیف خود فرمود: «أَنَا عَلَّمُ اللَّهَ، وَأَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي، وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاظِقُ، وَ عَيْنُ اللَّهِ، وَ جَنْبُ اللَّهِ، وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ». (2)

گرچه افرادی چون حضرت ابراهیم علیه السلام از این زلال شهود نوشیدند و به ملکوت خدا نگریستند تا موجب زیادی ایمانشان گردد:

(وَ كَذَلِكَ نَرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) 3

ولی علی علیه السلام بر ستیغ این مقام می درخشد.

علی علیه السلام گنج بر علم خدا، و مخزن غیب و سرّ خدا بود. (3)

همچنین آن حضرت گنجینه دار علم رسول الله است؛ همان گونه که پیامبر فرمود: «علی عیبه علمی»، (4) به همین دلیل او مخزن علم و اسرار الهی است.

بر این اساس قلب امیرالمؤمنین علیه السلام - که محرم رموز جهان هستی است و چون جام جهان نما، همه چیز از آن ساطع است و به اذن خداوند در آن نهادینه و تعبیه گردیده -، آفتاب آشکار حقیقت و امام مبین است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) 6 فرمود: مقصود علی علیه السلام است.

ص: 144

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 109، ص 103.

2- (2) التوحید، شیخ صدوق، باب 22، ص 164، ح 1.

3- (4) ر. ک: زیارت جامعه.

4- (5) مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 32.

امام باقر علیه السلام در تبیین شأن نزول این آیه فرمودند:

هنگامی که این آیه نازل گردید، دو نفر در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله به پا خاستند و گفتند ای رسول خدا آیا آن تورات است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه. گفتند: آن انجیل است؟ فرمود: خیر. گفتند: آن قرآن است؟ فرمود: خیر. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی آن مجلس آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هو هذا؛ این (علی علیه السلام) آن امام مبین است»؛ او امام و پیشوایی است که خداوند علم اولین و آخرین تا قیامت را در او نهاده است. (1)

باری، علی علیه السلام معدن اسرار الهی و علوم «بما کان و ما یکون» در نزد اوست. البته علم آن حضرت از سنخ علم حصولی نیست، بلکه معارف او از چشمه لدن بر جانش جاری گشته و به همین دلیل، مبدأشناسی و معرفت به خدای سبحان او که «اعلی المعارف» (2) است، حضوری است.

امام صادق علیه السلام در تبیین این مقام فرمود:

وقتی امیرالمؤمنین مشغول خواندن خطبه بر منبر کوفه بود، مردی به نام «ذِعلَب» که فصیح بود و قلبی شجاع داشت از آن حضرت پرسید: آیا پروردگارت را دیده ای؟ حضرت فرمود: ای ذِعلَب! من هرگز خدایی را که ندیده باشم نمی پرستم؛ «ما کنت أعبدُ ربّاً لَمْ أره». ذِعلَب گفت: ای امیرالمؤمنین چگونه او را دیدی؟ فرمود: چشم ها او را از راه مشاهده نمی بیند؛ ولی دل ها او را با حقیقت ایمان دیده اند. (3)

در ادامه همین خطبه نیز فرمود: «به هر چیز نزدیک است نه بدان پیوسته، و از آنها دور است نه جدا و گسسته». (4)

معبود چنین عارفی، همانا مشهود راستین اوست و اگر کسی به چنین بارگاه منیعی راه یافت شهد بندگی از ساغر حضور می نوشد. حکیم و فیلسوفی که معبودش معقول اوست، بدان دلیل است که به آن ساحت و مقام حضور، راه نیافته و شاهد معبود، مشهودش

ص: 145

1- (1) تأویل الآیات الظاهره، استرآبادی، صص 477 و 478.

2- (2) غرر و درر، آمدی، ص 81، ح 1270.

3- (3) کافی، ج 1، ص 138؛ نهج البلاغه، خطبه 179، ص 187.

4- (4) همان.

نگاشته است، ولی آنکه چون علی علیه السلام خداوند را با قلب متحقق به حقیقت شناخت، معبود او همان مشهود واقعی اوست که در همه شئون عبادی خویش، اعم از اندیشه های علمی یا انگیزه های عملی او را می پرستد و خداوند را از هر چیز دیدنی و حسی، شفاف تر می داند، زیرا در باصره خطاهای فراوان است، ولی بصیرت و ایمان انسان معصوم، منزله از هر خطا و اشتباهی است. (1)

بر این اساس آن حضرت فرمود:

« هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ أَحَقُّ وَأَبِينُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ ...؛ او خدای حق و آشکار است، آشکارتر از آنچه بر دیده ها پدیدار است. خردها برای او حدی معین نتواند کرد تا همانندی داشته باشد و وهم ها او را اندازه نتواند گرفت تا در صورتی پنداشته شود». (2)

بنابراین، ایمان به مبدأ و یکتایی خدا برای آن حضرت، چنان عینیت و تحقیقی داشت که به منزله جان آن حضرت بود؛ همان گونه که خود فرمود: « التوحید حیاة النفس ». (3)

### معادشناسی عارفانه

همان گونه که مبدأشناسی و معرفت به خدای متعال برای آن حضرت شهودی بود، معادشناسی آن حضرت نیز چنین بود. آگاهی آن حضرت از سرانجام هستی به نصاب کامل رسیده و پرده ها کنار رفته بود؛ آنگونه که آن حضرت در وصف ایمان خود فرمود: « لَوْ كَشَفَ الْغَطَاءَ مَا ازددت يقيناً ». (4)

آن کس که در یقینش ننگجد زیادتی صد بار اگر ز پیش برافتد غطا علی است

امام صادق علیه السلام در ستایش آن حضرت فرمود: « وَ لَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ عَمَلًا رَجُلًا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؛ (5) علی علیه السلام همانند کسی عمل می کرد که گویا به بهشت و دوزخ می نگرد».

ص: 146

1- (1) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، صص 44-45.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 155، ص 153.

3- (3) غرر و درر، آمدی، ص 84، ح 1345.

4- (4) بحار الانوار، ج 40، ص 153.

5- (5) کافی، ج 8، ص 163.



حضرت علی علیه السلام خود در وصف پارسایان فرموده:

« فَهَمُّ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهَمُّ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهَمُّ فِيهَا مَعَذَّبُونَ ؛ (1) بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده اند و در آن آسوده اند، و دوزخ چنان است که آن را دیده و در آن به عذابند».

بنا بر بیان علی علیه السلام که ترجمان قرآن است، پارسایان بر افقی از جهان بینی و معرفت می درخشند که پرده ها از دیدگان نشان برداشته شده و به رؤیت شهودی نائل گشته اند. در واقع معرفت آنان از مقوله درایت عقلی و روایت نقلی نیست؛ بلکه آنان ساحت عرفان حضوری و شهودی را یافته اند که از فروزنده ترین آنان علی بن ابی طالب علیه السلام است.

چون هنگام نماز فرا می رسید و ندای «قد قامت الصلاة» طنین می افکند، آن حضرت می فرمود:

حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ وَالْمُنَاجَاةِ وَقِضَاءِ الْحَوَائِجِ وَدِرْكِ الْمُتَمَنَّى، وَ الْوَصُولِ إِلَى اللَّهِ «عَزَّوَجَلَّ» وَ إِلَى كِرَامَتِهِ وَ عَفْوِهِ وَ رِضْوَانِهِ وَ غَفْرَانِهِ ؛ (2)  
هنگام زیارت و مناجات فرارسید، وقت دل دادگی و دل سپردگی است، گاه مبارکی است که انسان به آرمان های خود می رسد و به سرچشمه فیض حضرت حق وصل می گردد و از زلال کرامت، بخشش و خشنودی او می نوشد، با او سخن می گوید و به راز و نیاز می پردازد.

بدون شک، چنین عارف شاهدهی، خدای متعال را سوداگرانه نمی پرستد و نیز چون بردگان، او را عبادت نمی کند، بلکه به پاس سپاس گزاری از نعمت های بی حسابش او را عبادت می کند. (3)

آن حضرت می فرماید: « لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدَ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يَعْصِي، شُكْرًا لِنِعْمَتِهِ ؛ (4) اگر خداوند از نافرمانی خود بیم نمی داد، واجب بود که به پاسداشت نعمت هایش نافرمانی نشود».

ص: 147

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 193، ص 225.

2- (2) معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص 41، ح 1.

3- (3) نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 237، ص 400.

4- (4) همان، حکمت، 290، ص 415.

در حقیقت بندگی خدای متعال، گوهر برین آزادگی و آزادی است؛ همان طور که طنین سخن مولای متقیان بدان اشاره دارد:

« ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكِ، وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ (1) نه بیم از آشت و نه طمع در بهشت، مرا به ساحت کبریایی ات به خاک بندگی افکند؛ بلکه مقام و عظمتت مرا بنده مسکین تو ساخت.».

آن امام همام در نماز، فانی در خدا و همه وجود و اعضای بدنش در فرمان خدای متعال بود. در هنگام سجده، پیکان تیر از پای آن حضرت بیرون می آورند، ولی آن حضرت احساس درد نمی کند، چون درد پای اوست و او خود را نمی شناسد، بلکه فانی در بندگی اوست. ولی آنگاه که مستمندی در حال رکوع، از آن حضرت درخواست کمک می کند، آن حضرت خاتم به او می بخشد و این بخشش، در پرتو وحی ابدی می گردد.

به هر حال، نمازگزاری همانند علی علیه السلام در حال نماز در عروج و صعود به سوی معبود و در نجوای با اوست. مجاری ادراک و دریچه های شناخت او چون چشم و گوش، همه در اختیار معبود است، نه در اختیار خود. از این رو آنچه مربوط به خود اوست، فراموش می شود و هر چه رنگ الهی دارد معقول و مقصود است. (2)

دلیل این تحلیل، داستانی است که در روایت نقل شده است:

دو شتر فربه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان هدیه آوردند. آن حضرت به اصحاب خود فرمود: آیا در میان شما کسی هست که دو رکعت نماز با خشوع و خضوع تمام برای خدا به جا آورده باشد تا من یکی از این دو ناقه را به او هدیه کنم؟ علی علیه السلام فرمود: من چنین نمازی را اقامه می کنم و آنگاه برخاست و دو رکعت نماز گزارد. جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: «یا رسول الله! خدایت سلام می رساند و می فرماید: یکی از دو شتر را به علی علیه السلام عطا کن». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شرط آن بود که به چیزی از امور دنیا فکر نکنند و علی علیه السلام در تشهد نماز به فکر این بود که کدام شتر را دریافت کند. جبرئیل گفت: فکر علی علیه السلام آن بود که شتر چاق تر را بگیرد و نحر کند و برای وجه الله صدقه دهد و این فکر الهی بود

ص: 148

1- (1) بحار الانوار، ج 67، ص 197.

2- (2) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، ص 64.

نه دنیوی. رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و هر دو شتر را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد. آن حضرت نیز هر دو شتر را نحر کرد و در راه خدا صدقه داد. (1)

## رسالت شناسی شهودی علی علیه السلام

یکی از افق های برین مبدأشناسی شهودی که خدای متعال با آن نگاه زیارت می گردد، رسالت شناسی است، چون در این نگاه، همه تجلیات الهی مشهود چنین شاهدهی است؛ از جمله، تجلی اعظم که همان آفتاب عالم تاب رسالت رسول خداست.

آن حضرت در تبیین شناخت خود از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

وَلَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِجْرَاءَ، فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي... أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيَ عَلَيْهِ...؛ هر سال در حراء خلوت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید. آن هنگام جز خانه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه در آن بود، در هیچ خانه ای مسلمانی راه نیافته بود، من سومین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنودم.

من هنگامی که وحی بر او فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم، گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ فرمود: این شیطان است که از آن که او را نپرستند نومید و نگران است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر می روی و مؤمنان را امیری. (2)

از سخن امام علیه السلام این نکات معلوم می گردد:

1. وحی و نبوت فروغ تابناک الهی است که بصیرت جان آن را می بیند.
2. حقیقت نبوت عطر آگین و قابل استشمام است.
3. قلب ولی خدا همان طور که نور نبوت را می بیند عطر رسالت را نیز استشمام می کند.

ص: 149

1- (1) همان؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 27؛ تأویل الآیات الظاهره، ص 593.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 192، صص 222-223.

4. قلب ولی خدا، همان گونه که می بیند و بصیر است، سمیع و شنونده است و ناله ابلیس را می شنود.

5. دیدن نور رسالت و وحی، بوییدن رایحه نبوت و شنیدن ناله شیطان از خصوصیات مقام شامخ ولایت الهی است و اختصاص به رسالت و پیامبری ندارد.

6. امیرالمؤمنین علیه السلام به جز مقام رسالت، به سایر مقامات ولایت مزین بود. (1)

### مشاهده فرشتگان

علی علیه السلام ملکوت اعلی را می دید و همه آفاق آن برای او روشن و مشهود بود. فرشتگان خدا را مشاهده می کرد و آنان بودند که در مراسم غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاری او شتافتند. آن حضرت پیرامون چگونگی غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

« وَ لَقَدْ وَ لِيتُ غُسْلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَضَجَّتِ الدَّارُ وَ الْأَفْنِيَّةُ: مَلَأَ يَهْبِطُ وَ مَلَأَ يَعْرُجُ...؛ و شستن آن حضرت را عهده دار گردیدم و فرشتگان یاور من بودند و در خانه و پیرامون آن فریاد می نمودند. گروهی فرود می آمدند و گروهی بالا می رفتند، و بانگ آنان از گوش من نبرید، بر وی درود می گفتند تا او را در ضریحش نهادیم». (2)

از این بیان آسمانی روشن می گردد:

1. آنچه بر همگان پنهان و پوشیده بود مشهود و معلوم آن حضرت بوده است.

2. آن امام همام هبوط و عروج فرشتگان را می دید و ناله و ضجه آنان را می شنید.

3. فرشتگان در مراسم غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاری امیرالمؤمنین آمده بودند.

4. حضرت علی علیه السلام حضور آنان را در مراسم نماز و تحیت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله می دید؛ در حالی که همه این حقایق ملکوتی بر دیگران پوشیده بود.

به همین دلیل آن حضرت درباره اطاعت از خود فرمود:

« غَرَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي، مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ؛ (3) روی رستگاری نبیند آن که خلاف من گزیند، چه از آن روز که حق را دیدم در آن دو دل نگردیدم».

ص: 150

1- (1) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، ص 50.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 231.

3- (3) همان، خطبه 4، ص 12.

در حقیقت امام علی علیه السلام از سرچشمه: (وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) 1 و (مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ) 2 اشراب شده بود، پس علم آن حضرت شهود و رؤیت قلبی بود، نه روایت نقلی و درایت عقلی.

آن حضرت در تبیین حقیقت ایمان شهودی خود فرمود:

« وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مَنْ عَايَنَ الْغُيُوبَ، وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ، إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصُهُ الشُّرْكَ، وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ؛ (1) بدو ایمان داریم کسی که غیب ها را به چشم دیده است و بر آنچه وعده داده اند آگاه گردیده؛ ایمانی که اخلاص آن، شرک را زدوده و یقین آن، شک را زایل نموده است.»

آری، این افق برین اندیشه و معرفت دوستان خداست که ظاهر را در هم می نوردد و به باطن امور می رسد:

« إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا...؛ (2) دوستان خدا آناند که به درون دنیا نگرستند، هنگامی که مردم برون آن را دیدند و به فردای آن پرداختند؛ آنگاه که مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند.»

آن حضرت بر صراط مستقیم، و منهج روشن رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفت و می فرمود:

« وَإِنِّي لَعَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي، وَمِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّ، وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ، الْقُطْبَةُ لَقَطَا؛ (3) و من بر پی آن نشان ها روم که پروردگارم نهاده و آن راه را پویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گشوده، راه راست حق را گام به گام می پیمایم و آن را از کوره راه باطل جدا می نمایم.»

### اوج شهود علی علیه السلام

ستیغ ایمان شهودی علی علیه السلام در نیایش های آن جناب تجلی می کند که شکوه آن را می توان در مناجات شعبانیه مشاهده کرد. در آن نجوا، طنین نیایش آن حضرت چنین است:

ص: 151

1- (3) نهج البلاغه، خطبه 114، ص 112.

2- (4) همان، کلمات قصار، حکمت 432، ص 439.

3- (5) همان، خطبه 97، ص 90.

« إلهي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَانْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مَعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ ». (1).

شگفتا! برخی از پیام آوران الهی درخواست بخشش ملک منحصر به فرد برای خود نمودند:

(قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي)؛ (2)

(سلیمان گفت: پروردگارا به لطف و کرمات از خطای من درگذر و مرا ملک و سلطنتی عطا فرما که پس از من احدی لایق آن نباشد).

ولی علی علیه السلام از خدای متعال درخواست شهود «مالک» می نماید نه «ملک» و نه «مُلک»، زیرا نه هوای مالک شدن دارد و نه هوس «ملک» شدن، بلکه فقط شوق شهود مالک الملک را می نماید و بس. البته رسیدن به چنین تعالی و قدس و عزتی، مبارزه سختی می طلبد، زیرا بنده باید از ماسوای او اعراض کند و همه را رهنز بداند. چنین عروجی، کمال انقطاع می خواهد، نه فقط قطع و انقطاع، زیرا در صورت کمال انقطاع است که هیچ گونه توجهی به ترک ماعدا نخواهد بود. (3).

این ره، باید به نور ویژه الهی روشن گردد تا چشم دل در پرتو آن نور، حجاب های نورانی را بشکافد، چون سلسله معارف الهی در طول یکدیگر است و هر طیف برتر، مانع ارتقای طیف زیرین است. البته در این تموج نورانی، مانع نیز حجاب نورانی است نه ظلمانی. بنابراین برای رسیدن حلقه زیرین به مقام برین دو عنصر محوری لازم است؛ یکی آن که حلقه زیرین قابل شکاف و پرواز به سوی اوج باشد و محکوم به اصل حاکمی چون (وَ مَا مِتَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ) 4 نباشد، چون در این صورت، مقام و موقعیت تغییرناپذیر خواهد بود و امکان عروج نخواهد بود.

ص: 152

1- (1) مفاتیح الجنان، فرازی از مناجات شعبانیه، ص 260.

2- (2) سوره ص، آیه 35.

3- (3) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، ص 66.

نکته دیگر آنکه در این راه باید فیض روح القدس یار و مددکار شود، و به استعداد حلقه نورانی زیرین پاسخ مثبت دهد و چون مغناطیسی جذاب، او را به سوی بالا بکشاند تا او بتواند حجاب نور حلقه برتر را بشکافد و به مقام برین نایل گردد.

از طرفی این اوج و عروج و جذب و اتصال، وابسته به صفاتی است که ورای ادراک عقل است، چون وصف کبریایی و عظمت و جمال، علم و قدرت، حیات و قدرت نه آن صفاتی که نظام آفرینش آینه دار طلعت آن صفات می باشند چون صانع و خالق و حکیم، و بر افق برین عقل می درخشند.

علی علیه السلام در این مناجات به اوصافی چنگ می زند که بدون ظهور جلوه خاص عرفانی که ورای عقل برهانی است ادراک نخواهد شد. از این رو آن حضرت وصول به معدن عظمت الهی را از راه اناره ابصار دل و شکافتن همه حجاب های نوری مسئلت کرده است. (1)

روح انسان سالک پس از خرق همه حجاب های ظلمانی و نورانی نیازی به بدن ندارد، بلکه بدن محتاج به اوست. چنین روحی فقط به مبدأ فاعلی متکی است و از آن لحاظ که مبدأ غایی عین مبدأ فاعلی است، روح و اصل به معدن عظمت به علل وجود خود، یعنی فاعل و غایت اعتماد دارد و از علل قوام، یعنی ماده و صورت و جنس و فصل بی نیاز است. در واقع، چنین وارستگی و پیراستگی از طبیعت و پیوستگی به ماورا همان است که در طنین نیایش شعبانیه از آن به « وَ تَصِيرَ أَوْحَانًا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ » یاد شده است.

آن حضرت در تبیین این مقام و آراستگان به این خصال به کمیل فرمود:

اللَّهُمَّ بَلِي، لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا...؛ بلی زمین تهی نمی ماند از کسی که حجت بر پای خداست یا پایدار و شناخته شده است یا ترسان و پنهان از دیده هاست. تا حجت خدا باطل نشود و نشانه هایش از میان نرود، و اینان چندند و کجا جای دارند؟ به خدا سوگند به شمار اندکند و نزد خدا بزرگ مقدار، خدا حجت ها و نشانه های خود را به آنان نگاه می دارد تا به همانند های خویشش بسپارند و در دل های خویشش بکارند. دانش

ص: 153

نور حقیقت بینی بر آنان تافته و آنان روح یقین را دریافته و آنچه را نازپروردگان دشوار دیده اند آسان پذیرفته اند و بدانچه نادانان از آن رمیده اند خو گرفته، و همنشین دنیایند با تن ها، و جان هاشان آویزان است در ملا اعلی: وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِالْبَدَانِ، أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى؛ (1) اینان جانشیان خدا در زمین اویند و مردم را به دین او می خوانند، وه که چه آرزومند دیدار آنانم.

به هر روی، برای نیایش های شهودی علی علیه السلام تجلیات و جلوه های مختلفی است که فروغی از آن در دعایی که به نوف بکالی آموخته مشهود است:

فَأَسْأَلُكَ يَا سَيِّدَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِي ظَهَرَتْ بِهِ لِيَخَاصَّهُ أَوْلِيَانِكَ فَوْحَدُوكَ وَعَرَفُوكَ، فَعَبَدُوكَ بِحَقِيقَتِكَ، أَنْ تُعَرِّفَنِي نَفْسَكَ لِأَقْرَبَ لَكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ بِكَ، وَلَا تَجْعَلَنِي يَا إِلَهِي مِمَّنْ يَعْبُدُ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى، وَالْحِظْنِي بِلِحْظِهِ مِنْ لِحْظَاتِكَ تَنْوِرُ بِهَا قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ خَاصَّةً، وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَانِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (2)

به هر روی، خانه علی علیه السلام تجلی گاه ایمان شهودی است و همین مشرق تابان و شهود عارفانه در نیایش امام حسین علیه السلام در روز عرفه می درخشد؛ آنجا که آن حضرت عرضه می دارد:

أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ، مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ...؛ آیا موجودی غیر تو ظهوری دارد که آن ظهور از آن تو نیست تا او سبب پیدایی تو گردد، کی از نظر پنهانی تا به دلیل و برهان محتاج باشی، و کی از ما دور شدی تا آثار و نشانه ها ما را به تو نزدیک سازد؛ عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا؛ (3) کور باد چشمی که تو را نمی بیند با آنکه همیشه تو مراقب و همنشین او هستی.

این فروغ ایمان عاشقانه و شاهدانه امام معصوم است؛ ایمانی که امام علیه السلام آن را در کربلا تفسیر نمود و عینیت بخشید. پس این فروغ فقط بر جان معصوم تجلی می کند که

ص: 154

1- (1) نهج البلاغه، حکمت 147، ص 388.

2- (2) بحار الانوار، ج 91، ص 96، ح 12.

3- (3) مفاتیح الجنان، دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه، ص 438.



از همه تعلقات و وابستگی‌ها منزّه و مبرا است و به مقام انقطاع کامل رسیده و فقط به رشته محبت او آویخته است.

علی علیه السلام در نیایش خود به ساحت خدای متعال عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْإِنْسِينَ لِأَوْلِيَائِكَ...؛ (1) خدایا! تو به دوستانت از همه مأنوس تری، و برای آنان که بر تو توکل کنند از هر کس کاردان تر. بر نهان‌های آنان بینایی و به درون‌هاشان آگاه، و بر مقدار بینش آنان دانا. رازهاشان نزد تو آشکار است، و دل‌هاشان در حسرت دیدار تو داغدار، اگر غربتشان به وحشت دراندازد، یاد تو آنان را آرام سازد و اگر مصیبت‌ها بر آنان فرو بارد به تو پناه آرند و روی به درگاه تو دارند. چه می‌دانند سررشته کارها به دست توست و از قضایی خیزد که پای بست توست. خدایا اگر در پرستش خود درمانم یا راه رسیدن و پرسیدن را ندانم، صلاح کارم را به من بنما و دلم را بدانچه رستگاری من در آن است متوجه فرما.

این شکوه و جلال بندگی، عزت و کرامت آفرین است و به انسان خلعت آسمانی می‌پوشاند.

اقبال لاهوری در این باره سروده است:

زانکه ملت را حیات از عشق اوست برگ و ساز کاینات از عشق اوست

روح را جز عشق او آرام نیست عشق او روزی است کورا شام نیست

هر که عاشق شد جمال ذات را اوست سید جمله موجودات را

عاشقان خود را به یزدان می‌دهند عقل تأویلی به قربان می‌دهند (2)

عاشق خدا، جز او را نمی‌شناسد و همه تلخ‌کامی‌ها بر او گواراست. امام خمینی در وصف چنین عاشق عارفی می‌سراید:

غمی خواهم که غمخوارم تو باشی دلی خواهم دل آزارم تو باشی

ص: 155

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 227، ص 261.

2- (2) دیوان اقبال لاهوری، صص 192 و 278 و 283.

جهان را یک جوی ارزش نباشد اگر یارم اگر یارم تو باشی

ببوسم چوبه ی دارم به شادی اگر در پای آن دارم تو باشی

شوم ای دوست پرچمدار هستی در آن روزی که سردارم تو باشی (1)

این فرزانه حکیم در ابیاتی دیگر سروده است:

عشق نگار، سرّ سويدای جان ماست ما خاکسار کوی تو تا در توان ماست

با خلدیان بگو که شما و قصور خویش آرام ما به سایه سروروان ماست

با مدعی بگو که تو و جنت النعیم دیدار یار حاصل سرّ نهران ماست (2)

فروغ بندگی شاهد عارف، فقط پیوستن به اوست، بهشت او خشنودی خدا و شادکامی او هر چه بیشتر بندگی کردن است، او غیر معشوق معبود نمی بیند و نمی شناسد.

به قول مولوی:

خالی از خود بود و پر از عشق دوست پس ز کوزه آن تراود کاندرا اوست (3)

گوش من از گفتِ غیر او کراست او مرا از جان شیرین جان تر است (4)

### علی علیه السلام تجلی صفات خدا

امام علی علیه السلام مظهر اسمای الهی است. آن حضرت مشرق تابانی است که آفتاب صفات جمال و جلال حق از آن می درخشند. آن امام همام مظهر حق و این نام از صفات فعلی خداوند است. در روایات فراوانی به این حقیقت اشاره گردیده است؛ از جمله سلمان، ابوذر و مقداد نقل می کنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که می فرمود:

ص: 156

1- (1) دیوان اشعار امام خمینی «قدس سره»، صص 161 و 181.

2- (2) همان، ص 55.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 962، ش 4041.

4- (4) همان، دفتر پنجم، ص 708، ش 1678.

« إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَهُ، يَدُورُ كَيْفَمَا دَارَ بِهِ؛ (1) عَلِيٌّ بَا حَقِّ اسْتِ وَ حَقِّ بَا عَلِيٍّ، أَنْ حَضْرَتِ مَحْوَرِ حَقِّ اسْتِ وَ حَقِّ بَرِ مَحْوَرِ كِمَالِ وَ جُودِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُورِ مِي زَنْدِ».

این «معیت» تابش دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله است. زیرا آن حضرت فرمود: « أَللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ؛ (2) خدایاندا! حق را علی محور قرار ده، و حق را بر گرد او بچرخان تا دیگران حق را در مسیر او جست و جو کرده، آن را پیدا کنند».

در حدیثی دیگر ام سلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت بارها فرمود:

« عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (3) عَلِيٌّ بَا حَقِّ وَ حَقِّ بَا عَلِيٍّ اسْتِ، هَرَكَزْ اَزْ اَنْ جِدَا نَشُودُ تَا دَرِ قِيَامَتِ وَ دَرِ كِنَارِ حَوْضِ بَرِ مَنِ وَارِدِ گَرْدَنْدِ».

در روایتی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمود:

« إِنَّ الْحَقَّ مَعَكَ وَ الْحَقُّ عَلِيٌّ لِسَانِكَ وَ فِي قَلْبِكَ وَ بَيْنَ عَيْنَيْكَ، وَ الْإِيمَانُ مَخَالِطُ لِحْمِكَ وَ دَمِكَ كَمَا خَالِطُ لِحْمِي وَ دَمِي».(4)

در واقع علی علیه السلام نشان فروزنده و مشعشع حق است، او مظهر حق مبین و بر صراط مستقیم است و بر منهج حق جویان، نورافشان است. هنگامی که ظلمت فتنه و تاریکی جهل همه جا را فرا گیرد، آن وجود مبارک، آفتاب هدایت و جدا کننده بین حق و باطل است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر فرمود:

« سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي فَتْنَةٌ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَلْزَمُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ الْفَارُوقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ؛ (5) پس از من فتنه هایی در جامعه رخ خواهد داد، در چنین موقعیتی همراه علی علیه السلام باشید و از او جدا نشوید زیرا او فاروق میان حق و باطل است».

ص: 157

1- (1) بحار الانوار، ج 38، ص 30.

2- (2) همان، ص 35.

3- (3) همان، ص 29.

4- (4) الغدير، ج 3، ص 179.

5- (5) بحار الانوار، ج 38، ص 32.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار یاسر فرمود:

تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَأَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ يَا عِمَارًا!...؛ (1) تو را گروه ستمگر خواهند کشت و تو با حق هستی و حق نیز با توست. ای عمار، هنگامی که دیدی علی علیه السلام به راهی می رود و همه در مسیری دیگر، تو با علی باش؛ زیرا او تو را در گمراهی قرار نمی دهد و از مسیر هدایت خارج نمی کند.

از این روایت روشن می گردد که همراهی با علی علیه السلام عمار را حق محور می سازد، نه آنکه خود عمار، معیار مستقلى در حق باشد.

در مظلومیت علی علیه السلام همین بس که خواستند در جنگ صفین، حقانیت حضرت را با کشته شدن عمار به دست سپاهیان معاویه ثابت کنند. وقتی عمار یاسر در میدان جنگ صفین به شهادت رسید، غوغای عجیبی در سپاه شامیان افتاد و آنان که در سایه شوم تبلیغات معاویه و عمرو بن عاص، در حقانیت علی علیه السلام گرفتار شک شده بودند، به اشتباه خود پی بردند و عده ای دست از جنگ کشیدند. به همین دلیل، عمرو بن عاص در ابتدا وجود عمار را در سپاه علی علیه السلام منکر شد و سپس کشته شدن او را رد کرد. اما چون شهادت عمار ثابت شد به توجیه و تأویل باطل روی آورد و گفت: «عمار را علی و یارانش کشتند که او را به همراه خود به صحنه کارزار آوردند». (2)

از موضوع حقانیت که بگذریم علی علیه السلام مظهر علم خدای متعال است. علم هم از اوصاف ذاتی خدای سبحان و هم از اوصاف فعلی اوست.

آن حضرت مظهر علم فعلی خدای علیم است؛ چنانکه آن حضرت در توصیف خویش می فرماید: «أَنَا عِلْمُ اللَّهِ». (3)

از امام باقر علیه السلام پرسیدند: «لِمَ سُمِيَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ...؟ چرا آن جناب امیرالمؤمنین نامیده شد، در حالی که کسی بدین صفت قبل از او و بعد از او نامیده نمی شود؟ امام فرمود: چون سفره علم و احکام آسمانی دانش را فراروی مردم نهاد و کسی جز او چنین نکرد». (4)

ص: 158

1- (1) همان.

2- (2) شمیم ولایت، آیت الله جوادی آملی، صص 435 و 436.

3- (3) کتاب التوحید، شیخ صدوق، باب 22، ص 164، ح 1.

4- (4) علل الشرایع، ج 1، باب 129، ص 154، ح 1.

آن حضرت با برخورداری از صفای نفس و عنایت ویژه الهی به کرامتی نائل آمد که جانش مشهد ملکوت اعلی گشت. در واقع زلال علم را دست علیم حکیم در جان او نهاد و همه آفاق لاهوت و ملکوت برای او باز و روشن بود. مولای متقیان راه های آسمان را بهتر از راه های زمین می دانست و به عنایت الهی بر همه عوالم هستی مسلط بود. آن حضرت فراتر از زمان و مکان و حال و آینده بود و تمام حوادث بزرگ و کوچک نظام هستی، حتی پلک زدن انسان ها و افتادن برگ از درخت در معرض دید آن ولی خدا بود.

همه این حقایق، پرتو ولایت کلیه الهیه و در مقام برین الهی و پیش از آن است، که آن گوهر عرشی بر غبار عالم ماده و طبیعت آلوده گردد، ولی پس از تعلق به عالم ماده و طبیعت، آن علم فراخور این جهان تجلی می کند.

در واقع ممکن است که در این مرحله نخواهد چیزی را بدانند و از سیطره علم کنونی او خارج باشد. البته فرق او در این مرتبه دانی دنیا با دیگران این است که آنان به خزانه بی پایان علم الهی راه ندارند، ولی صاحب ولایت کلیه که کلیددار و خازن آن گنجینه بی پایان است هر چه را که بخواهد می تواند بداند. (1)

بر همین اساس در روایات چنین آمده که: « إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ ». (2)

در واقع، امام، آینه دار علم خداست و خدای علیم، به همه امور آگاه است:

(وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) 3 و (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) ؛ (3) بنابراین آفتاب علم علی علیه السلام بر همه موجودات نظام هستی می تابد.

علم امام در سایه علم خداوند فراگیر است، چون متصل به علم بی پایان خداست و خدای خبیر، او را تعلیم می دهد. در این باره روایتی ذکر شده که: « إِذَا أَرَادَ الْإِمَامَ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئًا أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ ؛ (4) اگر امام بخواهد چیزی را بداند خدا آن را به او می آموزد».

ص: 159

1- (1) شمیم ولایت، ص 438.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 852.

3- (4) سوره حجرات، آیه 16.

4- (5) کافی، ج 1، ص 258.

البته علم حضرت حق، ذاتی و استقلالی است و علم رسول و امام متصل، وابسته و پیوسته به علم خدای متعال است. به همین دلیل، چون هنگام عزیمت به تبوک، شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله گم شد، و هیچ کس جای آن را نمی دانست فرصتی پیش آمد تا منافقان زخم زبان زنند. برخی از منافقان از ماجرا سوءاستفاده کرده، این نغمه شوم را پراکندند که جای شتر خود را نمی داند، ولی از اسرار ملکوت و اخبار آسمانی خبر می دهد. این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید آن حضرت فرمود:

« وَ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ إِلَّا مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ وَقَدْ دَلَّنِي اللَّهُ عَلَيْهَا...؛ من چیزی جز آنچه خدا به من می آموزد نمی دانم، اکنون خدا مرا راهنمایی کرد که شتر من در فلان درّه است و زمام آن به درختی پیچیده و از رفتن باز مانده است بروید و آزادش کنید و آن را بیاورید». (1)

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن روان پیر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

بگفت احوال ما برق جهان است دمی پیدا و دیگر دم نماند

گهی بر طارم اعلی نشینم گهی تا پشت پای خود نبینم (2)

به هر روی، علی علیه السلام آن حقیقت عرشی است که طبق فرموده خود « يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ؛ (3) آبشار علم و فضیلت از کوهسار وجودش جاری است» و امیری است که « لِأَنَّهُ مِثْرَةُ الْعِلْمِ...». (4) بر این اساس، همگان دانش و آگاهی و زاد و توشه آسمانی خویش را از آن وجود مبارک می گیرند.

البته همه پیشوایان معصوم ما بر چنین افق اعلایی از دانش الهی می درخشند. در واقع دانش آنان چنان سنگین و وزین است که پیامبران و فرشتگان و انسان های آزموده نیز نمی توانند آن را بر دوش کشند.

ص: 160

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 523.

2- (2) گلستان سعدی، باب دوم (در احوال درویشان)، حکایت 10.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 3، ص 9.

4- (4) علل الشرایع، صدوق، ج 1، باب 129، ص 154.

امام صادق علیه السلام در همین رابطه فرمود: «حدیث مخصوص ما را حتی پیامبران و فرشتگان الهی و انسان های امتحان داده، حمل نکنند». از امام هادی علیه السلام در تفسیر و تبیین این حدیث پرسیدند:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ، صَاحِبِ الْعَسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثُنَا لَا يَتَحَمَّلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ...؛ منظور جد شما از این جمله که فرشته مقرب و رسول مرسل، توان حمل حدیث ما را ندارند، چیست؟

امام هادی علیه السلام فرمود: منظور آن حضرت این است که ما مخزن علوم و گنج بران دانش خدا هستیم و دیگران مجرای آن. ما می توانیم آن علوم را در خود ذخیره کرده نگه داریم، ولی آنها چنین قدرتی ندارند و به افراد دیگر منتقل می کنند. (1)

این علوم و معارف، در حقیقت همان میراث رسول خداست؛ همان گونه که امام صادق علیه السلام فرمود:

« حدیثی حدیث اَبی، و حدیث اَبی حدیث جدی...؛ حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم، حدیث جدم، و حدیث جدم، حدیث امام حسین و او از برادرش امام حسن و او از پدرش امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خداست و حدیث رسول خدا چیزی جز کلام خدای سبحان نیست». (2) آن حضرت در حدیثی دیگر فرمود:

«... وَلَكِنَّهَا آثَارٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَصْلُ عِلْمِ نَوَارِثِهَا كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ...؛ بلکه آثاری از رسول خداست که ریشه ها و بنیان علم است و ما نسل به نسل آن را به ارث می بریم». (3)

به بیان دیگر، این آفتاب علم، از چشمه نور قرآن می تابید، چون آن پیشوایان معصوم، وارثان قرآن بودند؛ چنانکه فرمود: « وَرَثَتُكُمْ كِتَابُهُ وَ خَصَّكُمْ بِكَرَائِمِ التَّنْزِيلِ »، (4) حال آنکه دیگران از این چشمه، قدحی نوشیدند.

ص: 161

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 401، ح 4.

2- (2) همان، ص 53.

3- (3) بصائر الدرجات، ص 319.

4- (4) بحار الانوار، ج 99، ص 207.

امام صادق علیه السلام در همین رابطه خطاب به ابوحنیفه فرمود: « وَ مَا وَرَثَكِ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا؛ (1) خدای متعال یک حرف از کتاب خود را به تو ارث نداد».

## علم لدنی

علی علیه السلام علوم خود را از چشمه فیاض (لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) 2 فرا گرفته است. آن حضرت بی واسطه به ساحت خدای علیم، بار یافت و از آنجا علم را فرا گرفت. در این میان، فرشتگان عالم، شاگردان آن حضرت اند، و وجود نورانی آن حضرت بر بام جهان مشرف و به جهانی راه یافته که بر طبیعت مسلط است. و آن را تدبیر و هدایت می کند.

چنین شخصیت والاگه‌ری می فرماید:

« فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فَمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ... إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ...؛ (2) سوگند بدان کسی که جانم در دست اوست نمی پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت است، و نه از گروهی که صد تن را به راه راست می خواند و صد تن را موجب ضلالت است، جز آنکه شما را از آن آگاه می کنم».

آن حضرت به کمیل فرمود:

« ها! إِنَّ هَهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا [وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ] لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً...؛ (3) بدان که در اینجا (و به سینه خود اشاره نمود) دانشی است انباشته، اگر فراگیری برای آن می یافتم».

امام علی علیه السلام با حضور و شهود علم «لدنی» از گذشته و آینده خبر می داد و پاره ای از حوادث آینده را رونمایی می کرد. آن حضرت از شهادت خویش پیش از مرگ معاویه گفت و اینکه معاویه بر مسلمانان چیره می گردد:

همانا پس از من مردی بر شما چیره شود که گلیی گشاده دارد و شکمی فراخ و برون افتاده، بخورد آنچه یابد و بجوید آنچه نیابد، اگر توانید او را بکشید و نتوانیدش کشت. او شما را فرمان دهد تا مرا دشنام گوید و از من بیزاری جوید،

ص: 162

1- (1) همان، ج 2، ص 293.

2- (3) نهج البلاغه، خطبه 93، ص 85.

3- (4) همان، حکمت 147، ص 388.



اما دشنام، مرا دشنام دهید که برای من زکات است و برای شما نجات، ولی از من بیزار می مجوید که من بر فطرت مسلمانی زادم و در هجرت و ایمان از همه پیش افتادم. (1)

همچنین پیرامون آینده سیاه و پرخطر خوارج فرمود:

« أَمَا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا، وَ سَيُنْفِقُ قَاطِعًا...؛ همانا که پس از من همگی شما خوارید و طعمه شمشیر برنده مردم ستمکار، که این رفتار را سنت شمارند - و شما را از میان بردارند. (2)

علی علیه السلام در مواردی پرتوی از این دانش را بر بعضی از یاران خویش می افکند تا جایی که برخی از آنان از سرنوشت خود و دیگران باخبر بودند. رشید، کمیل، میثم و حبیب بن مظاهر از جمله این افرادند. آنان از حواریون حضرت بودند و علم بلایا و منایا را آموخته بودند. کشی چنین می نگارد:

روزی حبیب، نزد گروهی از بنی اسد سوار بر اسب خود ایستاده بود. میثم تمار سوار بر اسب، او را ملاقات کرد و بسیار به هم نزدیک شدند تا آنجا که گردن های اسبشان به هم رسید. حبیب رو به میثم کرد و گفت: مردی بزرگ را می بینم که جلو سر او موندارد و به پاس محبت او به خاندان پیامبرش، او را به دار زنند و شکم او بر آن چوب پاره گردد. میثم نیز در جواب حبیب گفت: مردی را می بینم که دو گیسوی او آویخته، سرش را بر نی، در کوفه می چرخانند (منظورش شهادت حبیب در کربلا بود) این گفت وگو انجام شد و آن دو از هم جدا شدند. اهل مجلس با خود گفتند از این دو نفر دروغ گوتر نمی شناسیم، هنوز آن جمع پراکنده نشده بودند که رشید هجری، به آنان روی آورد و از میثم و حبیب پرس و جو کرد. اهل مجلس گفتند: آن دو از هم جدا شدند و آنچه از آن دو نفر شنیده بودند بیان کردند. رشید گفت: خداوند رحمت کند میثم را، او مطلبی را فراموش کرده و آن اینکه به کسی که سر حبیب را می آورد صد درهم پاداش می دهند. (3)

ص: 163

1- (1) همان، خطبه 57، ص 47.

2- (2) همان، خطبه 58، ص 47.

3- (3) رجال کشی، صص 75-79، ح 131-140.

البته، اینها جرعه ای از دریای بی کران دانش علی علیه السلام و آل معصوم اوست. امام صادق علیه السلام فرمود: « نَحْنُ وَاللَّهِ نَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ... »؛ (1) سوگند به خدا! ما آن چه را که در زمین و آسمان است می دانیم و نیز آنچه در جهنم و بهشت و میان آنهاست».

آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: (وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا...). (2) خداوند در این آیه شریفه «شهادت» را که تأویل آن ائمه هدی علیهم السلام است و علی علیه السلام را که شاهد بر آن ذوات مقدس است، همتای قرآن قرار داده؛ قرآنی که بیانگر همه اشیای عالم است. (3)

مولانا، در وصف مولای متقیان چنین می سراید:

ای رهنمای مؤمنان الله مولانا علی

ای سرپوش غیب دان الله مولانا علی

تو چشم و جان را می دهی کون و مکان را می دهی

چشم و عیان را می دهی الله مولانا علی

داننده راز همه، انجام و آغاز همه

ای قدر و اعزاز همه الله مولانا علی

هم حی و هم باقی تویی هم کوثر و ساقی تویی

قسام و رزاقی تویی الله مولانا علی

ما جمله سرگردان تو هم واله و حیران تو

گوینده برهان تو الله مولانا علی

وحش و طیور و انس و جان جمله به فرمانت روان

داری تو فضل بیکران الله مولانا علی

ص: 164

---

1- (1) تفسیر عیاشی، ج 2، ص 266.

2- (2) سوره نحل، آیه 89.

3- (3) تأویل الآیات الظاهره، ص 263، ذیل آیه 89 سوره نحل.

تو حاکم هفت اختری هم سالکان را رهبری

هم مؤمنان را غم خوری الله مولانا علی

احسان ز تو ارکان ز تو برهان ز تو ابدان ز تو

هم روح و هم ریحان ز تو الله مولانا علی

هم انبیا گویا ز تو هم اولیا دانا ز تو

هم عارفان شیدا ز تو الله مولانا علی

قیومی و هم اکرمی، سلطانی و هم اعظمی

بر جمله عالم عالمی الله مولانا علی(1)

### علی علیه السلام تجلی گاه قدرت خدا

اگرچه قدرت از صفات ذاتی خداوند متعال است، ولی این صفت در بسیاری از صفات فعلی خدا چون رازقیت و خالقیت، پرتو افکنده و به همین اعتبار، مظاهر و تجلیاتی برای آن تعریف گردیده است، از این رو علی علیه السلام مظهر قدرت الهی است، همان گونه که خود آن حضرت فرمود: «أَنَا يَدُ اللَّهِ» (2) و می دانیم که دست، نماد قدرت خداست.

از طرفی شجاعت آن حضرت، غیرقابل توصیف است، زیرا در برابر دشمنان هرگز اظهار عجز و سستی نکرد و از هیچ حادثه خطرناکی نهراسید. آن حضرت فرمود:

وَ اللَّهُ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَّا وُلِّيتُ عَنْهَا...؛ به خدا سوگند، اگر عرب در جنگ با من پشت به پشت هم دهد روی از آنان برنتابم، و اگر فرصت دهد به پیکار همه بشتابم و خواهم کوشید تا زمین را از این شخص - از فطرت - برگشته، و کالبد - خرد - سرگشته، پاک سازم تا که ریگ از دانه جدا گردد. (3)

ص: 165

1- (1) کلیات شمس تبریزی، ص 1189، ش 3213-3214.

2- (2) توحید، شیخ صدوق، ص 164.

3- (3) نهج البلاغه، نامه 45، ص 318.

در جای دیگری نیز فرمود:

إِنِّي وَاللَّهِ، لَوْ لَقَيْتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طَلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اسَّ تَوْحَشْتُ...؛ به خدا اگر تنها آنان را می دیدم و آنان زمین را پر می کردند، نه باک داشتم و نه می هراسیدم که من بر گمراهی آنان و رستگاری خود نیک آگاهم و با یقین از جانب پروردگار همراه؛ و من آرزومند دیدار خدایم و با دانش نیک او را می یابم. (1)

البته شجاعت و قدرت آن حضرت، تبلوری از ایمان راسخ او به خداست. آن جناب قدرت بی نظیر و همانند خود را به ایمان به خدای متعال مدلل می نماید و در بیانی می فرماید:

« مَا قَلَقْتُ بَابَ خَيْبَرِ بَقُوهُ جِسْمَانِيَّةِ بَلْ بَقُوهُ رَبَّانِيَّةِ ؛ (2) در قلعه خیبر را به قدرت جسمانی از جای نکندم، بلکه با قدرت الهی بود.».

علی علیه السلام نه اینکه فقط شجاع بود، بلکه حقیقت شجاعت بود. به فرموده فاطمه علیها السلام او سید اولیای خداست و مرگ و لقای خداوند برای چنین مردانی آرزوست؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

(... اگر می پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید). (3)

و نیز می فرماید:

(بگو ای پیغمبر [به قوم یهود] اگر خدا سرای آخرت را با آن همه نعمت جدای از سایر خلق به شما اختصاص داده شده، پس همیشه باید در آرزوی مرگ باشید). (4)

پس مرگ و زیارت خدا و قعود در (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) آرمان ولی و دوست خداست و علی علیه السلام هم که سرور اولیاء الله است از دیگران به خدا مشتاق تر است. در واقع، این باور و حقیقت، شجاعت آفرین است تا آنجا که آن حضرت فرمود:

« فَوَاللَّهِ مَا ابَالِي اَدْخَلْتُ اِلَى الْمَوْتِ اَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ اِلَيَّ ؛ (5) به خدا سوگند! پروا ندارم که من به آستانه مرگ درآیم یا مرگ به سر وقت من آید.».

ص: 166

1- (1) همان، نامه 62، ص 347.

2- (2) بحار الانوار، ج 84، ص 32.

3- (3) سوره جمعه، آیه 6.

4- (4) سوره بقره، آیه 94.

5- (5) نهج البلاغه، خطبه 55، ص 46.

در کلامی دیگر هم می فرماید:

« هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتِيَا وَ الَّتِي، وَاللَّهِ لَا بُنْ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدْيِ امَّةِ؛ (1) پسر ابوطالب از مرگ نمی هراسد و بیش از آنچه کودک، پستان مادر را خواهان است، به مرگ مأنوس است.»

فَرَّخَ آن روز که از این قفس آزاد شوم از غم دوری دلدار رهم، شاد شوم (2)

و به قول حافظ:

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جرس فریاد می دارد که بر بندید محملها (3)

به راستی، چه فلاح و کامیابی از این برتر که مرگ انسان شهد شهادت باشد. آن حضرت در این باره هم فرمود:

إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لِأَلْفِ ضَرْبِهِ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةِ عَلِيِّ الْفِرَاشِ؛ (4) گرامی ترین مرگ، کشته شدن در راه خداست، سوگند به کسی که جان پسر ابوطالب در ید قدرت اوست هزار ضربه شمشیر در راه خدا برایم آسان تر از مرگ در فراش و بستر است.

گمنام زیست هر که ز مرگ احتراز کرد

جاوید ماند آنکه ز مردن حذر نداشت (5)

بنابراین، مرگ در نگاه علی علیه السلام، تجلی در ملکوت، و زیارت دوست، و رسیدن جان به جانان است و این معرفت و نگاه شهودی، مولای ما را برستیغ شجاعت، فروزنده و نمایان ساخت. به قول فیض، این طنین سخن عارفانه علی علیه السلام است:

ص: 167

1- (1) همان، خطبه 5، ص 13.

2- (2) دیوان اشعار امام خمینی، ص 159.

3- (3) لغت نامه دهخدا، ص 346.

4- (4) بحار الانوار، ج 97، ص 40.

5- (5) دیوان ملک الشعراء، ص 110.

دلم گرفت از این خاکدان پر وحشت ره بهشت کدام است و منزل راحت  
بلاست صحبت بیگانه و دیار غریب کجاست منزل مألوف و یار بی کلفت  
مگر سروش رحیلی به گوش جان آید دل گرفته گشاید ز کربت غربت(1)

### علی علیه السلام مظهر جود و بخشش خدا

تمامی نعمت ها، از آن خدای متعال و خدای سبحان است. خداوند می فرماید:

(وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ)؛ (2) (هر نعمتی که دارید همه از خداست).

بر این اساس انسان کامل، مظهر این صفت فعلی خدا می گردد و علی علیه السلام مصداق کامل و بارز آن است.

روایات بسیاری این حقیقت را تبیین و مدلل می فرمایند و ذوات مقدس ائمه معصومین علیهم السلام را برخوردار از این موهبت الهی می دانند. در زیارت جامعه چنین آمده:

بِكُمْ فَتَحَّ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ، وَبِكُمْ يَنْزِلُ الْعَيْثُ...؛ و خدا به واسطه شما آفرینش را آغاز کرد و فرجام آفرینش نیز به شما خواهد بود. خدا به واسطه شما باران رحمتش را نازل فرمود و به شما آسمان را به پا داشت تا بر زمین جز به امرش فرود نیاید؛ و به شما غم و اندوه و رنج ها از دل ها زدوده گردد و اسرار فرود آمده به پیغمبران و فرشتگان نزد شماست.

روشن و بدیهی است که تمام فیض وجود و نعمت، اصالتاً از پرتو جود خدای متعال است؛ حقیقتی که آیات قرآن نیز آن را گزارش می کنند:

(إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...)؛ (3)

(خداوند آسمان ها و زمین را از اینکه نابود شود نگاه می دارد).

همچنین می فرماید:

(وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ...)؛ (4) (و اوست خدایی که باران را پس از ناامیدی خلق می فرستد و رحمت و نعمت خود را فراوان می گرداند و اوست خداوند محبوب و ستوده).

ص: 168

1- (1) دیوان فیض کاشانی، صص 45-46.

2- (2) سوره نحل، آیه 53.

3- (3) سوره فاطر، آیه 41.



(... قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً)؛ (1)

(به همگان بگو که اگر خدا بخواهد به شما زبانی یا سودی برساند چه کسی در برابر او برای شما اختیاری دارد).

در ادعیه و نیایش های ماثور ائمه هدی علیهم السلام نیز این اوصاف فقط برای خدای سبحان است، ولی چه اشکالی دارد که همان گونه که صفات خدا، مشارق تجلیات نعمت هاست، این وجود و ذوات مقدس نیز که مظاهر، صفات خدا هستند آفاق فروغ نعمت های الهی نیز باشند. مگر فرشتگان، اموری را از عالم، مدیریت نمی کنند و آنان مدبرات امر و مجری فرمان خدا بر خلائق نمی باشند، (2) در حالی که این تدبیر امور به فرمان خدای متعال است.

بر همین اساس، علی علیه السلام و سایر ذوات مقدس ائمه معصومین علیهم السلام که مظاهر انسان کامل و مسجود فرشتگان خدایند، می توانند مدبر امور الهی باشند. سبب نزول باران و برطرف شدن بلاها و قدرت و کمال الهی آنان، سبب نزول رحمت و برکات الهی است. در واقع، همه این نعمت های بزرگ از جانب خداست که به این ذوات الهی موهبت گردیده است. پس از این منظر، گل واژه های آسمانی زیارت جامعه می درخشند و این نگاه، انسان را از فرهنگ غلو پیراسته و به فرهنگ توحید ناب آراسته می سازد.

قرآن کریم این حقیقت را تبیین می کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را مظهر اغنای خدای سبحان معرفی می کند: (... أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ). (3) بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق افاضه خاص خداوند، وسیله کامروا شدن مردم است. (4)

به هر روی، اگر چه خدای سبحان بر همه امور محیط است؛ ولی همگان این استعداد را ندارند که مستقیماً از ذات ربوبی کسب فیض کنند و از این منظر است که ذوات مقدس معصومین علیهم السلام واسطه فیض و نزول رحمت خدایند. معارف و گل واژه های آسمانی زیارات، همچون زیارت جامعه، برای اهل معرفت و بصیرت، مفتاح غیب و تفسیر و ترجمانی از این

1- (1) سوره فتح، آیه 11.

2- (2) سوره نازعات، آیه 5.

3- (3) سوره توبه، آیه 74.

4- (4) شمیم ولایت، آیت الله جوادی، صص 450-451.



وساطت بین آفریدگار و آفرینش اند، البته مستوران در حجاب غفلت و تعصّب از دو سو به افراط و تفریط در خطرند. از این میان بعضی به دوزخ غلو و گروهی در جهنم تقصیر و کوتاهی در شأن آل الله، سقوط می کنند و چراگاه شیطان و وسوسه و ریب می گردند. بنابراین، نور الهی تنها بر جان کسانی تجلی خواهد کرد که جایگاه حقیقی این امامان بزرگوار را شناخته باشند:

منم ای گوهر گمگشته از این گمراهان گم شدن خواهم در کوی تو پیدا گشتن

جلوه ای کن که سخن با تو کنم چون موسی سینه ام سوخته در حسرت سینا گشتن(1)

این حقایق، از زلال آیات و روایات معتبر جاری است و عارفی که دارای قلبی طاهر و روشن است، از آن سرچشمه می نوشد و گنجینه های معارف الهی به روی او گشوده می گردد.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: « آیات القرآن خزائن العلم، فكلّمنا فتحت خزانه فینبغی لك أن تنظر فیها ». (2)

بر این اساس اگر کلید فهم مطالب به جهت صحیح چرخانده شود، با هر آیه ای در مخزنی از مخازن معارف الهی گشوده می شود و معارفی چون مظهریت و توسل در پرتو تفسیر صحیح قرآن و با داشتن دلی پاک، کاملاً روشن و دست یافتنی است. (3)

### علی علیه السلام مظهر هدایت الهی

در پرتو آیه (... إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) 4 روایات بسیاری از ابن عباس، ابوبرزه، ابوهریره، مجاهد و دیگران روایت گردیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

« أَنَا الْمُنذِرُ وَ عَلَيَّ الْهَادِي مِنْ بَعْدِي، وَ ضَرْبٌ بِيَدِي إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ فَقَالَ: أَنْتَ الْهَادِي بَعْدِي يَا عَلِيُّ بَكَ يَهْتَدِي الْمَهْتَدُونَ ؛ (4) مِنْ بِيَمِ دِهْنَةٍ أَمْ وَعَلِيٌّ هِدَايَتِكُمْ أَسْتَبَعِدُ »

ص: 170

1- (1) دیوان شهریار، صص 628 و 100.

2- (2) بحار الانوار، ج 89، ص 216، ح 22.

3- (3) شمیم ولایت، ص 452.

4- (4) شواهد التنزیل، ج 1، صص 450-457، ح 398-416.

از من و بر سینه علی علیه السلام زد و فرمود: یا علی تو راهنما و هدایتگر بعد از من هستی به وجود تو هدایت می شوند جویان».

آن حضرت خود نیز فرمودند: «... وَأَنَا الْهَادِي إِلَى مَا جَاءَ بِهِ؛ (1) و من راهنما و هدایتگرم به سوی آنچه رسول آورده است».

روایات بسیاری در آراستگی علی علیه السلام به این صفت الهی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است؛ از جمله:

1. علی آیه الحق و رایه الهدی؛ (2) علی مظهر حق و پرچم هدایت است.

2. یا علی... أَنْتَ مَصْبَاحُ الدُّجَى وَأَنْتَ مَنَارُ الْهُدَى؛ (3) ای علی! تو چراغ فروزنده و فروغ هدایتی.

3. یا علی... أَنْتَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ؛ (4) ای علی!... تو راه به سوی خدایی.

4. إِنَّ عَلِيًّا هُوَ مَدِينَةُ هُدَى، فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ؛ (5) همانا امیرالمؤمنین شهر هدایت است، پس هر کس در آن داخل گردید نجات یافت و هر کس از آن جا ماند هلاک شد.

البته سایر ائمه هدی علیهم السلام نیز هادیان الهی این امتند. (6)

علی علیه السلام هادی و همتای قرآن کریم است. یکی از خصوصیات قرآن این است:

(قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ) 7

براساس این آیه، قرآن نور و کتاب آشکار است و هرگز بر آن غبار ظلمت و تاریکی نیست. قرآن کریم حقیقتاً نور است و نور در ذات خود روشن، و روشنگر دیگران است. از طرفی چون علی علیه السلام همسان قرآن است، پس آفتاب هدایت نیز خواهد بود و مزین به ملکه عصمت است.

ص: 171

1- (1) همان، ص 463، ح 413.

2- (2) موسوعه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 8، ص 124.

3- (3) همان، ص 125.

4- (4) همان.

5- (5) توحید، شیخ صدوق، ص 307، ح 1.

6- (6) تأویل الآیات الظاهره، صص 236-237.

عصمت، ملکه ای علمی و عملی است که انسان را از جهل، خطا، سهو، نسیان و مغالطه در اندیشه و تفکر نگه می دارد. بنابراین معصوم، هم در عرصه علم از فهم ناصحیح مصون است و هم در عرصه عمل از کار ناروا محفوظ. عصمت، شهود خاصی است که انسان را از گناه باز می دارد، ولی اصل شهود، متعلق به عقل نظری است؛ چنان که پارسایی و پرهیز از گناه به عقل عملی باز می گردد.

منشأ عصمت عقل عملی، همان عقل نظری است، ولی عصمت علمی متوقف بر عصمت عملی نمی باشد. پس هر کس در مقام عمل، معصوم باشد در مقام علم نیز معصوم است، و اگر کسی حلال و حرام و پاک و ناپاک و زشت و زیبا را نداند در مقام عمل نیز معصوم نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام چون راهنما و هادی است باید ایمن از خطا و اشتباه باشد؛ یعنی هم صحیح بفهمد و هم به فهمیده ها درست عمل کند. از این رو در حرم امن فهم او، جهل قصوری، تقصیر و سهو و خطای در تطبیق راه پیدا نمی کند؛ همان طور که در حرم امن عملی آن حضرت خطا، عصیان و نسیان راه ندارد. آن حضرت، میزان هدایت است و با این میزان، ضلالت از هدایت و ایمان از کفر مشخص می شود. او حجت خداست و سیره و سخن او حجت و برهان الهی است. در زیارت آن حضرت، ساحت مقدسش چنین تجلیل می گردد:

« السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْأَيْمَةِ... وَ مِيزَانَ الْأَعْمَالِ وَ سَيِّفِ ذِي الْجَلَالِ، السَّلَامُ عَلَى صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، الْحَاكِمِ فِي يَوْمِ الدِّينِ » (1).

### علی علیه السلام مظهر حلم خدا

حلیم از اوصاف فعلی خداوند متعال است. در مواضعی از قرآن کریم خدای سبحان به این وصف توصیف گردیده است؛ از جمله:

1. (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ)؛ (2)

2. (وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ)؛ (3)

ص: 172

1- (1) مفاتیح الجنان، ص 550.

2- (2) سوره بقره، آیه 235.

3- (3) سوره بقره، آیه 263.

3. (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ)؛ (1)

4. (وَ اللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ)؛ (2)

5. (إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا). (3)

علی علیه السلام مظهر تام و تمام حلم الهی است؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی... احلم الناس حلماً؛ (4) علی از همه مردم حلیم تر است»

در جای دیگر نیز فرمود: «یا علی! أنت أفضل امتی فضلاً... و أوفرهم حلماً». (5)

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حلم فرمود: «... فَتَشَدَّ عَبَّ مِنَ الْعُقَلِ الْحِلْمِ وَ مِنَ الْحِلْمِ الْعِلْمُ»، (6) پس براساس این حدیث از حلم، چراغ علم روشن است.

آن حضرت و سایر ذوات مقدس ائمه علیهم السلام بر ستیغ این خصلت می درخشیدند و بر مکانتی رسیده بودند که افزون بر آن ممکن نیست؛ آنگونه که در زیارت جامعه چنین ستوده می گردند: «و منتهی الحلم». (7)

سیره عملی علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام، ترجمانی از حلم الهی آن ذوات مقدس است. آنان با تمام قدرتی که با عنایت الهی در اختیار داشتند و می توانستند در چشم بر هم زدنی، آثار فراوانی در نظام آفرینش ایجاد کنند، در برابر آزار و شکنجه های دشمنان صبر کردند و همه ناملایمات را به پاس دفاع از دین تحمل کردند و جز در مواردی خاص، آن قدرت الهی را ابراز نکردند.

البته معنای حلم و بردباری سکون نیست و اینکه انسان، بی خیال از همه چیز، اقدامی نکند؛ بلکه مفهوم واقعی آن این است که عجلولانه و نسنجیده عملی انجام ندهد، وگرنه کسی که در مقابل ناملایمات هیچ اقدامی نمی کند، فاقد قوه غضب است و چنین انسانی از اعتدال بی بهره خواهد بود.

ص: 173

1- (1) سوره نساء، آیه 12.

2- (2) سوره تغابن، آیه 17.

3- (3) سوره فاطر، آیه 41.

4- (4) موسوعه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 9، ص 150.

5- (5) همان.

6- (6) بحار الانوار، ج 1، ص 117.

7- (7) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه.

کسی که از قوای معتدل انسانی برخوردار است، همراه صبر، تحمل و پرهیز از اقدامات عجولانه، انسانی وقت شناس است و در زمان لازم، اقدام مناسب را انجام می دهد.

آن حضرت در تحلیل و تشریح اوضاع سیاسی زمان خود و افشای بازی سیاسی کاران می فرماید:

چون از آشنایی مردم با اسلام زمان چندانی نگذشته بود، نه خاندان ما را می شناختند و نه مزایا و ملاک های برتری دینی را می دانستند. در این جوّ فتنه و غبار آلود، سقیفه ای بی پایه، سایه شوم گستراند و در زیر آن سایه، حق مسلم من که محور سنگ آسیای خلافت بودم غصب شد. حجت و دلیل آوردم، با قهر و مهر، اتمام حجت کردم، ولی چون بسیاری از افراد به حقیقت امر پی نبردند، اقدامات من مؤثر واقع نشد. به طور طبیعی باید برای احقاق حق خود دست به قبضه شمشیر می بردم و اقدام نظامی می کردم، لیکن اقدام نظامی را مصلحت ندانستم، چون غیر از اهل بیت من و عده کمی از اصحاب و یارانم کسی یاری ام نمی کرد و اگر قیام می کردم اینها نیز کشته می شدند و خونشان بی ثمر می ماند؛ فَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ، وَ أَغْضَيْتُ عَلَيَّ الْقَدَى، وَ شَرِبْتُ عَلَيَّ الشَّجِي، وَ صَبَرْتُ عَلَيَّ أَخْذِ الْكُظْمِ، وَ عَلَيَّ أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ؛ (1) نگریستم و دیدم مرا یاری نیست و جز کسانم مددکاری نیست. دریغ آمدم که آنان دست به یاری ام گشایند، مبادا که به کام مرگ درآیند. ناچار خار غم در دیده شکسته، نفس در سینه و گلو بسته، از حق خود چشم پوشیدم و شربت تلخ شکیبایی نوشیدم.

از سوی دیگر، آن حضرت به هنگام لازم، در میدان جنگ حضوری شجاعانه داشت و لذا چون به حکومت رسید و زمینه جنگ با جبهه باطل فرا رسید، دیگر نه در مقابل ناکثان و پیمان شکنان صبر کرد و نه در مقابل قاسطان و طغیان گران شکیبایی نمود و نه در مقابل از دین خارج شدگان حلم ورزید، بلکه در مقابل هر گروه جبهه دفاعی مناسب گشود. (2)

ص: 174

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 26، ص 26.

2- (2) شمیم ولایت، ص 460.

آن حضرت همای رحمت خداست، چون تجلی کامل اسمای حسناى الهی است. پس همانطور که خداوند متعال (ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ) 1 می باشد، چشمه های رحمت الهی از کوهسار وجود امام علی علیه السلام جاری، و آفتاب مهربانی از آن حضرت و سایر ذوات مقدس امامان معصوم علیهم السلام ساطع بود. در حقیقت درس رحمت، عطوفت و مهربانی بی منت را باید از مکتب آنان فرا گرفت. آنان به هر کسی احسان می کردند، هرگز انتظار تقدیر و تشکر نداشتند، زیرا «حِبّاً لِّلَّهِ» اکرام و اطعام می نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که بار سنگین رسالت را بر دوش گرفته بود و به انجام می رساند، هیچ پاداشی جز دوستی و محبت نسبت به «قربا» از مردم درخواست نمی کرد. در واقع مودت اهل بیت علیهم السلام هم فروغی از آفتاب «رحمه للعالمین» بود که در سیمای ذوات مقدس معصومین علیهم السلام مردم را نورباران می ساخت؛ همان ها که در هنگام احسان و اطعام می فرمودند: (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا). (1)

معصومین علیهم السلام تنها از خدا اجر و مزد طلب می کنند:

(... إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ): (2)

(پاداش من فقط بر خداست و او شاهد بر همه چیزهاست).

آنانی که در عشق و دوستی خداوند فانی اند به درگاه پروردگار عرضه می دارند: خدایا! اگر جهنم فروزان و عذاب سوزان آن را تحمل کنیم، فراق تو، و همنشینی با دشمنان تو را چگونه تحمل کنیم؟

تجلی گاه رحمت واسعه و ساطعه پیشوایان هدایت از دو افق قابل بررسی است:

الف: نخست، رحمت عاطفی که دیگران نیز کم و بیش از آن برخوردارند، و علی علیه السلام همواره بر ستیغ این قله رفیع قرار دارد و نورافشانی می کند.

ص: 175

1- (2) سوره انسان، آیه 9.

2- (3) سوره سبأ، آیه 47.

آن حضرت حتی نسبت به قاتل خود، ابن ملجم، مهربانی ورزید و به امام حسن علیه السلام فرمود:

فرزندم! با اسیر خود مدارا کن و به او رحم نما و در حقش احسان کن و با او مهربان باش... آری، ای پسر! ما خاندانی هستیم که در مقابل جسارت دیگران کرم می نماییم و رحمت و مهربانی خصلت ماست. ای پسر! به حقی که بر تو دارم، از آنچه می خوری به او غذا بده و از آنچه می نوشی او را سیراب کن. پای او را میند و دستش را زنجیر مکن... (1)

ب: افق دوم رحمت، عقلی است که برتر و بالاتر از قسم نخست است و از دسترس دیگران به دور است. حیات انسانی، منطقی و عقلانی بشر، مرهون آن است و این رحمت، بازتابش وحی است که در سیمای معصوم، چون ابر باران ریز، برکات و رحمت ها را بر مردم می افشاند.

در حقیقت رسالت، آفتاب این مهر است، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله این بار سنگین را برای کامروا شدن انسان بر دوش کشید و همه رنج ها و سختی ها را در راه رستگاری مردم به جان پذیرا شد. از طرف دیگر، امامت نیز بازتابش آفتاب رحمت و واسعه معقول و عقلانی است و ریزش برکات، و آبشار رحمت از قله رفیع امامت، بر انسانیت مستدام و مستمر است و قوام آفرینش و واسطه فیض مقدس، وجود آن ذوات مقدس علیهم السلام می باشند. (2)

### گستره فراگیر رحمت

رحمت ویژه علی علیه السلام و ذوات مقدس معصومین علیهم السلام همانند رحمت الهی فراگیر است و چون سیل خروشان، تشنگان را سیراب، و چون آفتاب، پرتوافشانی می کند؛ هر چند بهره مندی از آن مخصوص کسانی است که در مسیر و در پرتو آن قرار می گیرند. بدیهی است کسی که از دریا فرار کند و از نور به سوی سایه رود، هرگز کاشمش سیراب و وجودش نوریاران نخواهد شد. چنین کسی چون ظرف در بسته ای است که سال ها در میان امواج

ص: 176

1- (1) بحار الانوار، ج 42، ص 287.

2- (2) ر. ک: زیارت جامعه و ده ها روایت در بیان مقام امامت.

سهمگین و خروشان اقیانوس ها غوطه می خورد، ولی نمی از یم دریا در آن نفوذ نمی کند. پس انسان باید خود را در پرتو آفتاب محبت آنان قرار دهد.

خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی کرد: «ای داوود، همان گونه که خورشید بر کسی می تابد که خود را در پرتو آن قرار دهد، رحمت من نیز بر کسی نازل می گردد که خود را در برابر آن قرار دهد».(1)

به هر روی، انسان باید خود را در پرتو عطوفت امیرالمؤمنین و ذوات مقدس ائمه هدی علیهم السلام قرار دهد تا مشمول لطف و رحمت آن ذوات قرار گیرد، وگرنه با آنکه آن ذوات مقدس، ناظر بر اعمال امتند، ولی نسبت به بعضی نگاه باکرامت نخواهند داشت؛ همان گونه که خدای سبحان به بعضی نظر نمی کند و با آنان سخن نمی گوید:

(... وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). (2)

### تجلی رحمت علی علیه السلام در قیامت

ظهور رحمت علی علیه السلام و آل معصومش علیهم السلام در قیامت همان شفاعت است. فروغ شفاعت آن جناب بر عاصیان می تابد و آنان را مشمول رحمت و بخشش الهی قرار می دهد. رحمت الهی که همان رحمانیت در دنیاست، فراگیر است و دوست و دشمن و مؤمن و غیر مؤمن را شامل می گردد، ولی در قیامت ویژه مؤمنان است. از طرفی شفاعت امیرمؤمنان علیه السلام نیز که مظهر رحمت الهی است فقط شامل کسانی خواهد شد که مؤمن از دنیا رفته باشند؛ هر چند پرتو رحمتش در دنیا بر قاتلش نیز می تابید و عموم را در بر می گرفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِنِّي لِأَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُشْفَعُ وَ يَشْفَعُ عَلِيٌّ فَيُشْفَعُ وَ يَشْفَعُ أَهْلَ بَيْتِي فَيُشْفَعُونَ؛ (3) روز قیامت من شفاعت می کنم، پس پذیرفته می شود، علی شفاعت می کند و پذیرفته می شود و اهل بیت من شفاعت می کنند، پس پذیرفته می شود».

ص: 177

1- (1) بحار الانوار، ج 14، ص 34.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 77.

3- (3) بحار الانوار، ج 8، ص 43.



مُكْرَم، از اسمای فعلی خداوند است و علی علیه السلام و فرزندان معصومش مظاهر کامل خداوند (عَنْيَّ كَرِيمٌ) 1 اند. در زیارت جامعه که مشرق تابانی از تجلیات الهی است که ذوات مقدس امامان معصوم ما به آن آراسته اند چنین می خوانیم:

« وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ، الَّذِينَ لَا يَسْتَبْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْلَمُونَ ؛ (1) بندگان گرامی و مقرب الهی که هرگز بر حکم او سبقت نگرفته و کاملاً مطابق فرمانش عمل می کنند».

کرامت از عبودیت و بندگی خدا تجلی می کند. پس هر چه انسان به عبودیت محض نزدیک شود، به عزت و کرامت الهی نزدیک تر گشته و از حقارت و خواری پیراسته می گردد.

در قرآن مقابله مستقیمی میان حقارت و کرامت بیان گردیده است:

(وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ). (2)

نقل است که علامه طباطبایی رحمه الله می فرمودند:

کرامت معادل دقیق فارسی ندارد. برای بیان محتوای آن، باید چند مفهوم به هم ضمیمه شوند تا انسان معنای آن را درک کند؛ مثلاً اگر انسان به مقام عبودیت محض برسد و حاضر نباشد که جز برای خدا کرنش کرده و سر بر زمین بساید، و از خواری و ذلت به طور کامل پاک و منزّه گردد، می توان گفت که به مقام کرامت رسیده است. (3)

در قرآن چهره ها و جلوه هایی به این صفت الهی آراسته گردیده اند؛ از جمله:

(رَسُولٌ كَرِيمٌ) ، (4) (لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ) ، (5) (كِتَابٌ كَرِيمٌ) ، (6) (مَلَكٌ كَرِيمٌ) ، (7) (قَوْلًا كَرِيمًا) 9 .

ص: 178

1- (2) زیارت جامعه، ص 823.

2- (3) سوره حج، آیه 18.

3- (4) شمیم ولایت، ص 468.

4- (5) سوره تکویر، آیه 19 و سوره حاقه، آیه 40.

5- (6) سوره واقعه، آیه 77.

6- (7) سوره نمل، آیه 29.

7- (8) سوره یوسف، آیه 31.

نکته مهم اینکه چشمه جوشان کرامت از بیوت عترت جاری است؛ به گونه ای که تمام خیرات و برکات در نظام هستی، از فیض وجود آن ذوات مقدس افاضه می گردد و آنان واسطه های فیض حضرت حق اند.

آنان اصل و فرع، و اول و آخر خیر و برکت اند تا آنجا که در زیارت جامعه در مکان آن بزرگواران چنین آمده: «إِنَّ ذُكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرَعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ» (1).

البته فرشتگان نیز به تاج کرامت آراسته اند: (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ)، (2) گرچه درس کرامت را از ذوات «ائمه هدی علیهم السلام» آموخته اند. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید:

إِنَّمَا آلُ مُحَمَّدٍ، كُنَّا أَنْوَارًا حَوْلَ الْعَرْشِ، فَأَمَرَنَا اللَّهُ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا، فَسَبَّحَتْ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا، ثُمَّ أَهْبَطْنَا إِلَى الْأَرْضِ فَأَمَرَنَا اللَّهُ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتْ أَهْلُ الْأَرْضِ؛ (3) همانا ما خاندان محمد صلی الله علیه و آله نورهایی بودیم در اطراف عرش الهی، پس خداوند ما را به تسبیح، فرمان داد، پس ما خدا را تسبیح گفتیم، و فرشتگان به تسبیح ما خدا را تسبیح گفتند. سپس خداوند ما را به زمین فرود آورد و مأمور به تسبیح کرد، پس ما او را تسبیح گفتیم، و اهل زمین به تسبیح ما خدا را تسبیح گفتند.

به هر روی فرشتگان شاگردان مدرسه معرفت «آل الله» هستند و نیز پیامبران شاگرد آنان بوده اند. (4)

بدین ترتیب مجموعه عالم امکان بر سر سفره کرامت امیر مؤمنان و سایر ائمه علیهم السلام میهمانند. (5)

### علی علیه السلام مظهر سلام الهی

سلام از اسمای حسناى الهی است که از مشرق صفات افعالی خدای متعال می تابد و او مبدأ و آغاز هرگونه سلام و سلامتی است.

ص: 179

1- (1) زیارت جامعه، ص 830.

2- (2) سوره انبیاء، آیه 26.

3- (3) بحار الانوار، ج 24، ص 88.

4- (4) شمیم ولایت، آیت الله جوادی آملی، ص 471.

5- (5) همان.

قرآن کریم می فرماید: (هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ...) 1

از طرفی در نیایش آن ذات مقدس چنین زمزمه می شود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ، وَ لَكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يُعُودُ السَّلَامُ» (1).

علی علیه السلام و ذریه معصومش علیهم السلام مظهر کامل و بارز سلام خدایند. توضیح اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر معراج، صفوفی از فرشتگان و پیامبران را زیارت کرد و به آنان سلام کرد. خداوند متعال در پاسخ سلام رسول خود فرمود: «أَنَّ السَّلَامَ وَ التَّحِيَّةَ وَ الرَّحْمَةَ وَ الْبَرَكَاتِ أَنْتَ وَ ذُرِّيَّتِكَ ؛ (2) تو و ذریه تو سلام، تحیت، رحمت و برکات هستید».

همچنین آن حضرت جلوه اعظم «بِرِّ» خداست و آبشار فیض و نیکوکاری از ملکوت وجودش جاری است. قرآن کریم نیز به این نام مبارک اشاره کرده است: (إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ). (3).

در واقع مظهر کامل «بِرِّ» علی علیه السلام و سایر امامان معصوم علیهم السلام می باشند. آنان ریشه و اساس نیکوکاری اند و در زیارتشان با عنوان «وَ عُنَاصِرِ الْإِبْرَارِ» (4) ستوده و تجلیل می گردند.

### جایگاه اهل بیت در کلام مولای متقیان

در تبیین و توصیف این ذوات معصوم علیهم السلام از زبان علی علیه السلام - که لسان خدا و قرآن ناطق است - می توان به این موارد اشاره کرد:

1. «مَوْضِعُ سِدْرِهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبُهُ عَلَيْهِ...»؛ راز پیامبر به آنها سپرده شده و هر که به آنان پناه برد به حق راه برده است. مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگرند و قرآن و سنت، نزد آنان در امان است. چون کوه افراسته، دین را نگهبان اند و پشت اسلام به آنها راست و ثابت و پابرجاست. (5)

ص: 180

1- (2) مفاتیح الجنان، تعقیبات مشترکه، ص 31.

2- (3) اصول کافی، ج 3، ص 486.

3- (4) سوره طور، آیه 28.

4- (5) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه، ص 823.

5- (6) نهج البلاغه، خطبه 2، ص 9.

2. همچنان آن حضرت می فرماید:

لَا يِقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يَسْوَى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أُبْدًا...؛ از این امت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت، و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در رتبت آنان داشت، چرا که آل محمد پایه دین و ستون یقین اند، هر که از حد در گذرد به آنان باز گردد و آن که وامانده بدیشان پیوندد. حق ولایت، خاص ایشان است و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص ایشان. اکنون، حق به خداوند (صاحب) آن رسید و رخت بدانجا که بایسته اوست کشید. (1)

بر این اساس، هیچ کس هم تراز و هم افق آل پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. آنان قدسیانی عرشی اند که برای هدایت مردم آمدند و آنان که ایشان را چون دیگران پنداشتند، تخم کین و فساد در سرزمین اسلام کاشتند. گویا مولوی در همین رابطه سروده است:

گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

اشقیاء را دیده بینا نبود نیک و بد در دیده شان یکسان نمود

همسری با انبیا برداشتند اولیاء را همچو خود پنداشتند

این ندانستند ایشان از عمی هست فرقی در میان بی منتها (2)

3. آن حضرت در یکی از خطبه های خود می فرماید:

أَيُّ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا، كَذِبًا وَبُغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ...؛ (3) کجایند کسانی که پنداشتند آنان - نه ما - دانایان علم قرآن اند؟ [آن هم] به دروغ و ستمی که بر ما می رانند. خدا ما را بالا برده و آنان را فرو گذاشته، به ما عطا کرده و آنان را محروم داشته، ما را در - حوزه عنایت خود - در آورد، و آنان را از آن برون کرد. راه هدایت را با راهنمایی ما پویند. و

ص: 181

1- (1) همان.

2- (2) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 29، ابیات 265-270.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 144، ص 140.

روشنی دل های کور را از ما جویند. همانا امامان از قریش اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته اند. دیگران در خور آن نیستند و طغرای امامت را جز به نام - هاشمیان - نوشته اند.

4. نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ، وَالْحَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ، وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا...؛ ما خاصگان و یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم، در خانه ها جز از درهای آن نتوان وارد شد، و آن که جز از در به خانه درآمد به دزدی نامیده شد.

در ادامه نیز فرمود: « فِيهِمْ كَرَامَةُ الْقُرْآنِ، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ... » (1) مصداق آیت های بلند قرآن اند، و گنجینه های خدای رحمان اند، اگر سخن گویند جز راست نگویند و اگر خاموش مانند بر آنان پیشی نجویند، پس پیشوای قوم باید با مردم خود به راستی سخن گوید و راه خرد پوید و از فرزندان آخرت بود که از آنجا آمده است و هم بدانجا باز رود».

در خانه حقایق آری ز در آری

و آن در در مدینه علم است و مرتضی است (2)

به قول عمان سامانی:

بکوب حلقه طاعت در مدینه علم کننده در خیبر به بازوان یلی

چو در گشوده شد آنگه به شهر یابی راه بلی بری به نبی راه با ولای علی (3)

5. هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ، يَخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ...؛ (4) آنان دانش را زنده کننده اند و نادانی را میراننده، بردباری شان شما را از دانش آنان خبر دهد، و برون آنان از نهان، و خاموش بودنشان از حکمت بیان، نه با حق ستیزند و نه در آن خلاف دارند. ستون های دین اند، و پناهگاه ها - که مردمان را - نگاه می دارند. حق به آنان به جای خود باز گردید و باطل از آنجا که بود رانده شد و زبانش از بن برید.

ص: 182

1- (1) همان، خطبه 154، ص 152.

2- (2) صور معانی، عطار نیشابوری، ص 58.

3- (3) دیوان عمان سامانی، ص 17.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 239، ص 268.

دین را چنانکه باید دانستند و فرا گرفتند و به کار بستند، نه که تنها آن را شنفتند و به دیگران گفتند، که راویان دانش بسیارند، لیکن پاسداران آن اندک به شمار.

در واقع این چراغ دانش آنان است که از چشمه علم خدا نورافشان می شود و شهر اوج و عروج آنان است.

به قول مولوی:

علم های اهل دل حمالشان علم های اهل تن احمال شان

گفت ایزد «یحمل أسفاره» بار باشد علم، کان نبود ز هو

هین مکش بهر هوا آن بار علم تا شوی راکب تو بر رهوار علم

هین بکش بهر خدا این بار علم تا ببینی در درون انبار علم

از هواها کی رهی بی جام هوای ز هو قانع شده با نام هو

خویش را صافی کن از اوصاف خویش تا ببینی ذات پاک صاف خویش

بینی اندر دل علوم انبیا بی کتاب و بی معید و اوستا(1)

6. فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ، وَ أَلَيْسَ لَكُم مِّنْ آيَاتٍ قَائِمَةٍ، وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ...؛ پس کجا می روید و کی باز می گردید که علامت ها بر پاست و دلیل ها هویداست و نشانه ها برجاست. گمراهی تا کجا، سرگستگی تا کی و چرا؟ وَ بَيْنَكُمْ عِترَةٌ نَبِيِّكُمْ؛ خاندان پیامبران میان شماست که زمامداران حق و یقین اند، پیشوایان دین اند، با ذکر جمیل و گفتار راست قرین اند، «فَأَنْزَلْنَاهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ» پس همچون قرآن، نیک، حرمت آنان را در دل بدارید، و چون شتران تشنه که به آبگاه روند روی به آنان آرید؛ مردم از خاتم پیامبران فرا گیرید؛ إِنَّهُ يَمُوتُ مَن مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَ يَبْلَى مَن بَلِيَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ؛ (2) می میرد از ما آن که می میرد، ولی مرده نیست و می پوسد آن که می پوسد، ولی پوسیده نیست. بلکه او بر سپهر حقیقت تجلی می کند و بر احاطه قدرتش افزوده می گردد.

ص: 183

1- (1) مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات 3445-3455.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 87، ص 70.

هر که وارست از جهان در این جهان یافت بی شک او حیات جاودان

این بود از موت آزادی پسر هین بمیر و زندگانی را نگر

زین ممات ادریس بر افلاک شد همنشین خور، مسیح پاک شد

زین ممات آتش چمن شد بر خلیل موسی عمران گذشت از رود نیل (1)

7. نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبِيِّ، وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنَابِيعُ الْحِكْمِ؛ (2) ما درخت نبوتیم و فرود آمد رسالت، و جای آمد و شد فرشتگان رحمت، و کان های دانش و چشمه سارهای بینش، دوست ما امیدوار به رحمت است و دشمن ما منتظر قهر و سطوت.

و فیض چنین زمزمه می کند:

گفت خدا که اولیاء، روی من و ره من اند

هر چه بخواهی از خدا، از در اولیاء طلب

سرور اولیاء نبی است، و ز پس مصطفی علی است

خدمت مصطفی کن و همت مرتضی طلب

پیروی رسول حق دوستی حق آورد

پیروی رسول کن دوستی خدا طلب (3)

و نیز همو سروده:

ولای آل پیغمبر بود معراج روح من

به جز این آسمان ها آسمانی کرده ام پیدا

به جبل الله مهر اهل بیت است اعتصام من

برای نظم ایمان ریسمانی کرده ام پیدا

ص: 184

1- (1) مثنوی طاقدیس، ص 312.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 109، ص 106.





سخن های امیرالمؤمنین دل می برد از من

ز اسرار حقایق دلستانی کرده ام پیدا

کلامش بوی حق بخشد مشام اهل معنا را

ز گلزار الهی بوستانی کرده ام پیدا

قدم در مهر او خم شد عصای مهر محکم شد

برای دشمنش تیر و کمانی کرده ام پیدا(1)

8. همچنین علی علیه السلام در شأن عترت فرمود:

« فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا ؛ (2) پس همانا ما پرورده های خداییم و مردم پرورده های مايند».

9. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ، وَ حُجَجًا عَلَى عِبَادِهِ، وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا، لَا نُفَارِقُهُ وَ لَا يَفَارِقُنَا ؛ (3) خدای باری تعالی، ما را پاک و پاکیزه ساخت و به گوهر عصمت آراست ما را گواهان بر مردم قرار داد و حجت و راهنمای بندگانش ساخت. ما را با قرآن و قرآن را با ما قرار داد، نه ما از آن جدا گشته و نه او از ما جدا گردد.

بدون شک، فضایل عترت افزون بر آن است که ذکر گردید، و نشانه های فاخری که از این مجموعه فضایل حاصل می گردند عبارتند از:

1. خاندان معصوم رسول خدا صلی الله علیه و آله حامل اسرار خدا و گنجینه دانش او و قرارگاه کتاب های آسمانی اند؛

2. هیچ کس از امت اسلامی همتای آنان نیست؛

3. آنان جبال دین، پایه دین و ستون یقین اند؛

4. آنان رهبران و چراغ های هدایت هستند؛

ص: 185

---

1- (1) همان، صص 12 و 417.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 28، ص 292.

3- (3) مستدرک نهج البلاغه، ص 183.

5. کرائم قرآن در شأن آنان است و آنها مفتاح رموز خدا و گنج های خدای رحمان اند؛

6. اهل بیت علیهم السلام صادق و گواه بر دیگران اند؛

7. آنان امیران سخن و صاحبان کلام اند؛

8. آنان حیات دانش اند و علم در پرتو آفتاب دانش آنها زنده است؛

9. به یاری آنان، حق بر جایگاه خود مستقر می گردد و باطل از جایگاهش کنار می رود؛

10. دین خدا را عاقلانه ترجمان اند، و رفتار و عملشان تفسیر قرآن است؛

11. اهل بیت علیهم السلام معصوم اند و خداوند آنان را از گزند و آفت گناه باز داشته است؛

12. آنان همتای قرآن اند و هرگز قرآن را رها نکنند و قرآن نیز آنان را رها نمی کند؛

13. راهشان، راه نجات و هدایت است. آنان زمامداران حق، پرچم های دین و زبان های صدق اند؛

14. آنها در بهترین درجات قرآن منزل دارند و از ستیغ کرامت آن می درخشند، از این رو باید چون شتران تشنه، به کوثر زلال معرفت آنان روی آورد و از آن سیراب شد؛

15. آفتاب ولایتشان همیشه ساطع است و هرگز غروب ندارد؛

16. آنان مصنوع و دست پرورده خدایند و دیگران، پرورش یافته دامن کرامت آنان هستند و از برکات و حسنات علمی و عملی آنان نوریباران اند. (1)

### بازنمایی سخنان فاطمه علیها السلام

آنچه نگاشته شد، پرتوی از آفتاب کرامت علی علیه السلام بود و فاطمه علیها السلام عصاره همه این فضایل را در چند جمله کوتاه تفسیر کرد. آن حضرت فرمود:

« مَكَدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ، [ مُجْتَهَداً فِي أَمْرِ اللَّهِ ] قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدَا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ [ مُشْمِرًا نَاصِحًا، مُجَدِّدًا كَادِحًا، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ ] وَ أَنْتُمْ فِي بُلْهَنِيهِ وَادْعُونِ آمِنُونَ؛ (2) او این رنج را برای خدا می کشید، و در آن، خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر را می دید.»

ص: 186

1- (1) ر. ک: شمیم ولایت، صص 489-490.

2- (2) بلاغات النساء، ص 13؛ احتجاج، طبرسی، ج 1، ص 122؛ کشف الغمه، ج 2، ص 211؛ دلایل الامامه، ص 115؛ بحار الانوار، ج 29، ص 237؛ موسوعه سیره اهل البيت عليهم السلام، ج 9، فاطمه الزهراء، ص 343.

علی علیه السلام این همه تلاش و جهاد را به ساحت ذات کبریایی تقدیم می دارد. در اینجا سخن از نعمت های بهشتی نیست، چون بهشت و نعمت هایش جلوه های مقام صفات حق تعالی هستند؛ و تجلیاتی از مقام رحمانیت و رحیمیت حضرت حق اند، ولی علی علیه السلام مقام ذات را شایسته بندگی خویش می داند و اوج تلاش و جهادش را تقدیم این ساحت کبریایی و مقدس می کند و چنین انسان بزرگی، « سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ ؛ آقا و سرور دوستان خداست».

### علی علیه السلام مظهر ولایت خدا

«ولی» از اسمای فعلی خداوند متعال است. در قرآن کریم به این وصف خداوند متعال اشاره شده است؛ مانند:

1. (وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ...); (1)
2. (إِنَّ وَلِيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ); (2)
3. (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ); (3)
4. (وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ); (4)
5. (فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ). (5)

ولایت، خواه تکوینی و خواه تشریحی، چون سایر اوصاف فعلی خدای سبحان، تنها مخصوص پروردگار متعال بوده و هیچ کس شریک او نیست:

(بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ ۗ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) 6.

ولی از آنجا که این اسم از اسمای فعلی خداوند متعال، مظهر می خواهد، به همین دلیل با وجود حصر ولایت در خدای سبحان (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) 7 فروغ همین ولایت از مشکات

ص: 187

1- (1) سوره شوری، آیه 28.

2- (2) سوره اعراف، آیه 196.

3- (3) سوره بقره، آیه 257.

4- (4) سوره آل عمران، آیه 68.

5- (5) سوره یوسف، آیه 101.

وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله ساطع، و از مصباح (وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ) 1 می درخشد.

به هر روی، ولایت الله، مراتب و آفاقی دارد و مظهر کامل و تمام آن اسم شریف «صاحب ولایت کلیه علویه» است. آن حضرت در تکوین و تشریح، مظهر ولایت اتم خداست، به همین دلیل، در کاینات تصرف می کند و زمین و آسمان و آنچه در آن دو هست مسخر فرمان آن حضرت است. (1) بدون شک فرمان علی علیه السلام بر کل کاینات جاری است و آفتاب و لایتش بر کون و مکان می تابد.

قرآن کریم پیرامون ولایت تکوینی «آصف بن برخیا» وزیر حضرت سلیمان می فرماید:

(قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ...)؛ (2)

(کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن را (تخت بلقیس ملکه سبا) نزد تو خواهم آورد).

طبق بیان قرآن، آصف توانست چنین کند:

(فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي) 4

در حالی که فقط دانشی از کتاب داشت، ولی علی علیه السلام به تمام کتاب عالم بود.

در ذیل آیه شریفه (وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) 5 روایات بسیاری وارد شده که همگی آنها منظور از (وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) را علی علیه السلام دانسته اند. (3)

در یکی از این روایات امام صادق علیه السلام می فرماید: (الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) 7 « هو امیرالمؤمنین ؛ او امیرالمؤمنین علیه السلام است». آن گاه از حضرت پرسیدند: آیا کسی که نزد او علمی از کتاب است آگاه تر است یا آن کسی که علم کتاب نزد اوست؟

ص: 188

1- (2) شمیم ولایت، ص 431.

2- (3) سوره نمل، آیه 40.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 1، صص 473-478، ح 422-427؛ تأویل الآیات الظاهره، صص 242-245.

« ما كان علم الذی عنده علم من الكتاب إلا بقدر ما تأخذ البعوضه بجناحها من ماء البحر؛ (1) دانش کسی که صاحب علمی از کتاب بود نسبت به امیرالمؤمنین مانند مقدار آبی است که پشه با بال های خود از دریا می گیرد».

بر این اساس، آیا چنین انسانی بر مُلک سیطره ندارد و محور ملکوت نیست؟ بدون شک، آن حضرت قطب عالم امکان بود، چون دارای ولایت کلیه الهی بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام اساس مرصوص خلافت بود و اگر بر مصدر خلافت قرار می گرفت و کاخ ولایت بر بنیان الهی اش تأسیس می شد، حکومت اسلامی کاخی سربی و غیرقابل نفوذ بود، ولی او را از اساس محکمش جدا ساختند. امیرالمؤمنین خود در تبیین این حقیقت می فرماید:

... وَ تَقَلُّوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ...؛ و چون خدا فرستاده خود را نزد خویش برد گروهی به گذشته برگشتند و با پیمودن راه های گوناگون به گمراهی رسیدند و به دوستانی که خود گزیدند پیوستند و از خویشاوند گسستند. از وسیله ای که به دوستی آن مأمور بودند جدا افتادند و بنیان را از بن برافکندند و در جای دیگر بنا نهادند. آنان، کان های هرگونه گناه و هر فتنه جو را درگاه و پناه اند، از این سو بدان سو سرگردان، در غفلت و مستی به سنت فرعونیان، یا از همه بریده و دل به دنیا بسته یا پیوند خود را با دین گسسته. (2)

امام باقر علیه السلام در اهمیت جایگاه ولایت فرمود: « بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يَنَاجِدِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ ». (3)

زراره می گوید: پس از آنکه امام باقر علیه السلام ارکان پنج گانه اسلام را بیان کرد از آن حضرت پرسیدم کدام یک از این ارکان برتر است؟ امام علیه السلام فرمود: ولایت برترین پایه

1- (1) تفسیر قمی، ج 1، ص 367.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 150، ص 147.

3- (3) بحار الانوار، ج 65، ص 329.

است، زیرا ولایت در میان ارکان نقش کلیدی دارد و امام، راهنمای دین است. در ادامه امام باقر علیه السلام فرمود: بلندای امر و قلّه بلند و کلید هر چیز و رضایت خدای رحمان پس از شناخت امام، پیروی از اوست و این ترجمان سخن خداست:

(مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ). (1)

اگر کسی تمامی شب ها به نماز ایستد و همه روزها را روزه بدارد و همه اموالش را صدقه بدهد و هر ساله حج خانه خدا کند، اما ولایت ولی خدا را نشناسد و آن را نپذیرد، و همه کارهایش را با راهنمایی امام انجام ندهد از طرف خدا او را هیچ پاداشی نیست و از اهل ایمان نیست. (2)

به همین دلیل علی علیه السلام در ترجمان این حقیقت فرمود:

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ، أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ ؛ (3) مردم! سزاوار به خلافت کسی است که بدان توانا تر باشد و در آن به فرمان خدا آگاه تر».

ولی خدا برترین افراد روی زمین و از همه توانا تر و دانا تر است. او شاهد ملک و ملکوت است و از آنگاه که فروغ حق بر او تابید و حق را شناخت هرگز در آن شک نکرد: « مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ ». (4) ولی خدا کسی است که نور وحی و رسالت را می بیند و شمیم روح بخش نبوت را استشمام می کند و ناله شیطان را می شنود. (5)

او همیشه همراه و همراز قرآن است؛ همان گونه که خود فرمود: « إِنَّ الْكِتَابَ لَمَعِي، مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَدَّ حَبِيبُهُ ؛ (6) همانا قرآن با من است و از آن هنگام که یار آن گشتم، از آن جدا نبودم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محور حق می دانست، پس هر جا علی است حق همان جاست، او میزان شناخت حق و فاروق بین حق و باطل است. (7)

ص: 190

- 1- (1) سوره نساء، آیه 80.
- 2- (2) بحار الانوار، ج 65، صص 332-333.
- 3- (3) نهج البلاغه، خطبه 173، ص 179.
- 4- (4) همان، خطبه 4، ص 12.
- 5- (5) همان، خطبه 192، «قاصعه»، ص 222.
- 6- (6) همان، خطبه 122، ص 120.
- 7- (7) ر. ک: بحار الانوار، ج 37، ص 148.

بنابراین ولی خدا از مردم به خودشان سزاوارتر است؛ همان موضوعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر درباره آن از مردم اعتراف گرفت و فرمود: « أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ ». (1) فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله بازتابی از کلام خدا در قرآن است:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ). (2)

علی علیه السلام این حقیقت را تفسیر کرد و فرمود: « قَوْلَ اللَّهِ إِنِّي لَأَوْلَىٰ النَّاسِ بِالنَّاسِ ؛ (3) به خدا سوگند من از مردمان بر مردمان اولایم ».

## ولایت علوی

ولایت علوی، همان تجلی ولایه الله است. این آفتاب ملکوتی در غدیر از مشرق جمال علی علیه السلام نمایان گردید. غدیر تجلی گاه و روز ابلاغ این حقیقت آسمانی بود؛ گرچه جعل ولایت به آیه ولایت بود: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...) 4 .

ابوذر غفاری می گوید:

روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد. او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که من در مسجد پیامبر تو تقاضای کمک کردم، ولی کسی کمکم نکرد. در همین حال علی علیه السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد و سائل نزدیک آمد و انگشت را از دست آن حضرت بیرون آورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال نماز این ماجرا را مشاهده کرد. هنگامی که از نماز فارغ شد سر به آسمان بلند کرد و چنین فرمود: پروردگارا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که سعه صدرش دهی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبانش بگشایی

ص: 191

---

1- (1) توحید، شیخ صدوق، ص 212.

2- (2) سوره احزاب، آیه 6.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 118، ص 117.

تا بلیغ گردد و مردم گفتارش را درک کنند، و نیز خواست که هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در امر رسالت او را شریک موسی قرار دهی، به موسی آنچه خواست عطا فرمودی و اینک خداوند! من محمد، پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان گردان و از خاندانم علی علیه السلام را وزیر من قرار بده تا به وسیله او پشتم قوی و محکم گردد.

ابوذر می گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جبرئیل فرود آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت بخوان، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه بخوانم؟ گفت: بخوان: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...)<sup>(1)</sup>.

در بسیاری از کتب اسلامی و جوامع حدیثی، تفسیری و تاریخی از اهل سنت و شیعه، روایات بسیاری وارد شده که آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) را در شأن و فضیلت علی علیه السلام می دانند. در بعضی از آن منابع نیز به موضوع بخشیدن انگشتر از سوی آن حضرت در حال رکوع اشاره شده،<sup>(2)</sup> پس تردیدی نیست که آیه ولایت درباره علی علیه السلام نازل شده است.

این آیه از نشانه های فاخر مکتب تشیع امامیه است و چون آفتاب می درخشد. اگر چه خفاش صفتان متعصب دیده بر این آفتاب حقیقت فرو بسته و به بهانه تنها روایت مجعول «عکرمه»، شأن نزول دیگری برای آن رقم زده اند.<sup>(3)</sup> البته این افراد متعصب همیشه دیده بر حقایق بسته و تا توانسته اند کرائم قران را که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده به گونه ای دیگر تحریف نموده اند.

ص: 192

1- (1) سوره مائده، آیه 55.

2- (2) ر. ک: شواهد التنزیل، ج 1، صص 249-290، ح 219-243؛ احقاق الحق، ج 2، صص 399-410؛ در کتاب غایه المرام 24 حدیث در این باره از طرق اهل سنت و 19 حدیث از طرق شیعه نقل شده است؛ منهاج البراعه، ج 2، ص 350؛ المراجعات، ص 155؛ ذخائر العقبی، ص 88؛ تفسیر فتح القدير، ج 2، ص 50؛ جامع الاصول، ج 9، ص 478؛ اسباب النزول، ص 148؛ لباب النقول، ص 90؛ تذکره سبط بن جوزی، ص 18؛ نور الابصار، ص 105؛ تفسیر طبرسی، ص 165؛ الکافی الشافی، ص 56؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 431؛ درالمنثور، ج 3، ص 393؛ کنز العمال، ج 6، ص 391؛ مسند ابن مردویه و مسند ابن الشیخ؛ صحیح نسایی؛ شمیم ولایت، پاورقی ص 166.

3- (3) تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 648.



امام باقر علیه السلام نیز در روایتی فرمود: «أَمَرَ اللَّهُ «عَزَّ وَ جَلَّ» رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ...؛ خدای عزوجل رسولش را به ولایت علی بن ابی طالب امر کرد و به او این آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ) را نازل نمود». (1)

حصر در آیه مبارکه نشانه آن است که مقصود از ولایت، ولایت خاص است، نه مطلق دوستی و یاری و محبت که با صراحت قرآن بر همه مسلمانان سایه گسترده، و همگان باید در پرتو ولایت عام، دوست و یاور یکدیگر باشند:

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) 2.

بنابراین، ولایت در آیه مبارکه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...)، ولایتی است خاص و منحصر در خدا و رسولش، و چهره های خاصی از مؤمنان که مفاد آیه به آنان اشاره می کند و این، همان ولایت خاصی است که به رهبری و سرپرستی مردم تفسیر می گردد.

از طرفی چون آیه خطاب به امت اسلامی است، و خدا و رسول و مؤمنان خاص همچون علی علیه السلام ولی آنان اند، اقتضای خطاب آیه آن است که خداوند متعال، رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام داخل در امت اسلامی فرض نشوند وگرنه اتحاد «ولی» و «مولی علیه» لازم می آید. با این فرض باید منظور از ولایت، ولایت خاص باشد نه ولایت عام، چون ولایت عام همه مؤمنان را در بر می گیرد و همه به آن آراسته اند. پس فروغ ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمن خاص، یعنی علی علیه السلام همان ولایت الله، و تجلیات همان ولایت است. اینکه خدای تعالی ولی مؤمنان است؛ یعنی اداره کننده مردم است و در دو افق تکوین و تشریح، مردم را سرپرستی و تدبیر می کند، پس همین ولایت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام جعل شده و اثبات گردیده است. (2)

توضیح اینکه خداوند از سرچشمه جودش بر شبستان عدم، نور وجود افشاند و همه کائنات را آفرید و در گلستان آفرینش، انسان را آفرید، و همه این آفرینش در پرتو غرایز و داده های وجودی و نیز عقول و هادیان، به سوی هدف نهایی، بالنده و پویا در حرکت اند.

ص: 193

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 289.

2- (3) شمیم ولایت، ص 173.

بر این اساس، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز از همین ولایت، برخوردار و عهده دار تشریح و قانون گذاری و اجرای آن برای مردم بودند. همچنین به واسطه آن ذوات مقدس علیهم السلام فیض خداوند بر آفریدگان جاری است. در واقع آنان از ولایت تکوینی برخوردارند و فروغ این ولایت بر همه کائنات تابیده است. پس رسول الله صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیهم السلام به اذن الهی در همه هستی تصرف می کنند.

لطیفه ادبی که در آیه مشهود است اینکه، این سه تجلی گاه ولایت به شکل سه جمله مستقل آمده و در واقع لفظ «ولی» سه مرتبه در آیه تکرار شده است. در این میان، مفاد دو ولایت در زمان نزول، ولایت فعلی است؛ یعنی ولایت خدا و رسولش ولایت فعلی و اجرایی است، اما ولایت (وَ الَّذِينَ آمَنُوا) یعنی علی علیه السلام ولایتی بالقوه می باشد که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اجرایی می گردد. جالب اینکه چنین استعمالی در قرآن در موارد دیگری هم به کار رفته است؛ از جمله خداوند در داستان زکریا می فرماید:

(فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ) 1

بدون تردید ولایت «یحیی» «ولایت بالقوه» است، زیرا حضرت زکریا تقاضای فرزندی کرد که بعد از خودش «ولی» باشد، نه فرزندی که بر خود زکریا هم ولایت داشته باشد؛ چنانکه این حقیقت از مفاد (يَرِثُنِي) هم آشکار است.

موارد دیگر، استعمال واژه «ولی» در آیه مبارکه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) 2 است که بر وجوب پیروی از «اولی الامر» بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد. پس این کاربردها خود نشانی روشن بر این است که لفظ «ولی» در قرآن به معنای «ولی بالقوه» هم استعمال گردیده است.

بنابراین، آیه ولایت، علاوه بر بیان ولایت الهی و رسول خدا، ولایت چهره ای معصوم و هم ردیف با رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترسیم می کند که در آینده، زمامدار و رهبر جامعه می گردد و آن شخصیت، علی علیه السلام است.

فروغ دیگری که از این آیه و آیات دیگر ولایت ساطع است اینکه، در هر زمان و روزگاری، ولی بالفعل و صاحب نفوذ قدرت، یکی است؛ همان گونه که خدا باید یکی باشد.

روشن است که فرض دو خدای مقتدر و عالم که صفاتشان عین ذات باشد، فرضی است محال و غیر ممکن، چون دو مدیریت و دو قدرت، آسمان ها و زمین را از بین می برند؛ همان گونه که خداوند می فرماید: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) 1

پس نمی توان دو خدای مقتدر و مدیر را که بخواهند براساس حق کار کنند تصور کرد، زیرا غیر از خدای متعال، حقی نیست و سایر موجودات، نسبت به ساحت او عدم محض اند، و هر آنچه هست و خواهد بود، فیض و فعل حضرت باری تعالی است، پس ذات حضرت حق، بدون ندّ و ضد و شریک است. او واحد، احد، وحید، یگانه و حی و قیوم است.

بر این اساس، رسول خدا نیز در عرصه امکان و در عالم کون و تشریح باید یکی باشد؛ زیرا دو رسول، در زمین و زمان واحد، نمی توانند جامعه را رهبری کنند. اگر هم بر فرض در زمانی دو پیغمبر یا بیشتر باشند همانند زمان حضرت ابراهیم علیه السلام که حضرت لوط علیه السلام نیز پیامبر خدا بود، بدون شک همه پیامبران از یکی از آنان پیروی می کنند. به همین دلیل حضرت لوط فرمانبر ابراهیم خلیل علیه السلام بود، به هر روی امامان معصوم علیهم السلام نیز چنین هستند، آنان نیز مظهر تامی از اسمای الهی اند، و هر یک برنامه خاصی دارند، به همین دلیل اگر دو معصوم در یک زمان زندگی کنند، یکی امام و دیگری مأموم خواهد بود.

براین اساس، مصداق (وَ الَّذِينَ آمَنُوا) در آیه ولایت از جمع مؤمنان یکی است و نمی توانند جمع یا گروهی از مؤمنان باشند که در حال رکوع زکات دهند. وگرنه هرج و مرج پیش می آید و نقض عرفی حاصل می گردد، چرا که منظور از تعیین ولی، برقراری نظام و جلوگیری از هرج و مرج اجتماعی است و اگر قرار باشد هر که در حال رکوع صدقه بدهد امام و رهبر جامعه باشد موجب بروز هرج و مرج خواهد شد. از این رو منظور از (وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ) از منظر تفسیر و شأن نزول، فقط علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

ص: 195

نکته دیگر اینکه عنوان جمع (وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ) نیز نشانه درخشنده ای بر تکریم و تشویق است. لذا بعضی به طمع نزول چنین آیه ای چهل بار در حال رکوع صدقه دادند، ولی آیه ای نازل نگردید. عمر می گوید:

«والله لقد تصدقت باربعین خاتماً و أنا راکع لئینزل فی ما نزل فی علی فما نزل» (1).

امیرالمؤمنین علیه السلام همان گونه که برای اثبات امامت خویش به مواردی چون حادثه بزرگ غدیر خم و داستان مباحله استدلال می کردند، به آیه ولایت (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) نیز استدلال فرموده اند. بنا بر نقل صدوق رحمه الله آن حضرت در احتجاج خود با ابوبکر فرمودند: «فَأَشَدُّكَ بِاللَّهِ إِلَى الْوَلَايَةِ مِنَ اللَّهِ مَعَ الْوَلَايَةِ رَسُولُهُ فِي آيَةِ زَكَاةِ الْخَاتَمِ أَمْ لَكَ؟ قَالَ: بَلْ لَكَ؛ (2) تو را به خدا سوگند می دهم آیا این ولایتی که از ناحیه خدا همراه ولایت رسول او در آیه بخشیدن انگشتر ذکر شده است برای توست؟ ابوبکر گفت، بلکه برای توست».

### نابشی آیه ولایت بر سایر ائمه علیهم السلام

اگرچه آیه ولایت بر ولایت و امامت علی علیه السلام دلالت می کند، ولی از منظر تأویل، این آفتاب بر سایر ائمه هدی علیهم السلام نیز می تابد. دلیل ما روایاتی است که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد:

1. امام صادق علیه السلام در تبیین آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...) فرمود:

« إِنَّمَا يَعْنِي أُولَى بَكَمِ أَيْ أَحَقُّ بَكَمِ... يَعْنِي عَلِيًّا وَ أَوْلَادَهُ... (3) سزاوارتر به شما و کارهایتان و جان و امواتان تا روز قیامت خدا و رسولش، و علی و فرزندان آن جناب هستند».

البته اولویت ولایت خدا و رسول در مقام تعیین و لزوم فرمانبری است، نه برتری و تفضیلی و این موضوع پیرامون ولایت علی علیه السلام و سایر ذوات مقدس امامان نیز صدق می کند.

ص: 196

1- (1) تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 648.

2- (2) همان، ص 645.

3- (4) اصول کافی، ج 1، ص 288.

2. ابن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام سؤال می کند که آیا اطاعت اوصیا واجب است یا نه؟ حضرت فرمود:

« نعم، هم الذین قال الله عزوجل (أَطِيعُوا اللَّهَ...) 1 وهم الذین قال الله تعالی (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) 2؛ (1) بلی اطاعت از ایشان واجب است، زیرا آنان کسانی هستند که خداوند اطاعتشان را لازم دانسته و فرمود: «خدا را اطاعت کنید و رسول خدا را پیروی کنید و اولیای امر خود را» و اینان کسانی هستند که خدای متعال در شأن آنان فرمود: «ولی شما خدا و رسولش و کسانی هستند که نماز را به پا می دارند و صدقه می دهند، در حالی که در رکوع نمازند».

3. امام باقر علیه السلام نیز در تبیین این حقیقت فرمود: «(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ...) 4 هم الأئمة علیهم السلام»؛ بر این اساس تأویل و مراد از (وَالَّذِينَ) امامان معصوم علیهم السلام هستند. (2)

4. همچنین حضرت در روایتی دیگر درباره شمول و پرتوافشانی آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) بر سایر ائمه فرمود:

(وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) 6 «... ولایتنا ولایتی است و هرگز دست ستم ظالم و ستمگر به آن نمی رسد و آنان که می پندارند به خدا ستم می کنند، در حقیقت به خود ستم می نمایند، ولی چون ولایت ما ائمه، ولایت رسول و خدای متعال است، ظلم به ما را ظلم و ستم به خود دانسته است، چون ولایت ما ولایت خدا و رسول اوست؛ همان گونه که خداوند می فرماید: «ولی شما فقط خدا و رسول او و کسانی هستند که به ایمان آراسته اند» و مقصود از تأویل آیه امامان از خاندان رسول می باشند. (3)

ص: 197

1- (3) تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 647.

2- (5) بحار الانوار، ج 9، ص 35.

3- (8) اصول کافی، ج 1، ص 146.

5. امام رضا علیه السلام پیرامون تابش ولایت از آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...) 1 می فرماید:

«... وكذلك في الطاعة، قال... كذلك آية الولاية: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...)»؛ و این گونه است آیه ولایت که می فرماید: ولی شما فقط خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند، کسانی که نماز را بر پا می دارند و صدقه می دهند در حالی که در رکوع نمازند. پس طاعت و پیروی آنان را با طاعت رسول، مقرون به طاعت خود کرده است، همچنین ولایت ایشان را با ولایت رسول مقرون به ولایت خود ساخته است. (1)

با توجه به این حقیقت لازم است که ولایت رسول و امام، نه تفویض و واگذاری و نه توکیل و وکالت مداری و نه در عرض ولایت خدا و نه در طول آن است، بلکه خداوند متعال صمد است و صاحب ولایت ذاتیه ازلیه. او کسی است که:

(لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...)؛ (2)

(کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست. روزی را برای هر کس که بخواهد گسترش می دهد و برای هر کس که بخواهد محدود می سازد، او به همه چیز آگاه است).

کلید آسمان ها و زمین به دست خداست، چرا که او علیم و به همه چیز آگاه است:

(هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛ (3)

(یگانه ولی بدون مثل و همانند خداست و اوست که مردگان را زنده می کند و اوست که بر هر چیزی تواناست).

آیات قرآن در دو افق تشریح و تکوین، ولایت را از آن خدا می دانند و با دوزبان نفی و اثبات، به این ولایت اشاره می کنند. بخشی از آیات قرآن، از دیگران نفی ولایت می کنند و بیان می دارند:

(وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ...) 5

ص: 198

1- (2) عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 215.

2- (3) سوره شوری، آیه 12.

3- (4) سوره شوری، آیه 9.

بعضی از آیات هم پرتو ولایت خدا را می افشانند و برای خدای متعال اثبات ولایت می نمایند؛ همانند: (وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ) 1

و نیز آیه (... وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا) 2

همچنین آیاتی که بر توحید و یگانگی ذات مقدس خدای متعال دلالت می کنند، بازگوی این انحصار و یگانگی خدا در ولایت می باشند.

### ولایت رسول خدا و امام معصوم علیهما السلام

اینک جای این پرسش است که ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام چگونه تحلیل و تفسیر می گردد؟ بدون شک، آیات قرآن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام نیز اثبات ولایت می کنند؛ از آن جمله آیه کریمه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) 3 و آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ) 4 .

بدیهی است که ولایت آن حضرات در عرض ولایت خدا نیست، زیرا مظهر شرک خواهد بود. همچنین در طول ولایت خدا نیز قرار ندارد، زیرا ولایت خداوندی که احد و صمد است نامتناهی و خارج از حد و حصر است و چون نامتناهی است به مقطع و زمان خاصی محدود نمی گردد تا از آن زمان به بعد نوبت به ولایت دیگری برسد، پس چون او صمد است جایگاهی برای دیگران باقی نمی گذارد، چه رسد به اینکه آن غیر در رتبه ثانی واقع شود: (وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ)؛ (1)

(اوست که هم در آسمان خداوند است و هم در زمین).

بدون آنکه بر حریم خداوندی اش از آسمان و زمین رنگی نشیند، زیرا او نامحدود و غیرمتناهی است.

ص: 199

از طرفی ولایت رسول و امام تفویض و وکالت مداری نیز نخواهد بود. پس تحلیل و تبیین ولایت رسول و امام چگونه ممکن است؟

## تمثیل تجلی ولایت

بیان شافی و کافی در تبیین این حقیقت، سخن فرزانه کم نظیر، فقیه حکیم و مفسر کبیر حضرت آیت الله جوادی «مدظله العالی» است. او چنین می فرماید:

بهترین مثالی که ظهور و تجلی ولایت الهی را در مجالی مظاهر نشان می دهد، مثال آینه است که هر چه در برابر آن قرار گیرد در آن منعکس می شود. آینه مجلایی است برای تجلی اشیایی که در مقابل آن واقع شده است.

اگر صورت مرآتیه که در آینه در مقابل صاحب صورت قرار دارد با صاحب صورت مقایسه شود، روشن است که این صورت، نه در عرض صاحب صورت است و نه در طول آن، گرچه ممکن است در آغاز تصور شود در طول صاحب صورت است. اما وقتی دقت شود معلوم می شود که در آینه چیزی نیست تا در قبال صاحب صورت کاری انجام دهد. آنچه در آینه هست فقط آیت، علامت و بازتاب صاحب صورت است و تنها او را نشان می دهد.

جهان براساس توحید افعالی، به تعبیر ظریف قران کریم آیت حق است و آیت و علامت چیزی از خود ندارد؛ زیرا اگر در خصوصیتی از خصوصیات خود چیزی داشته باشد دیگر علامت و آیت نخواهد بود، بلکه حجاب خواهد بود و حال آنکه عالم در همه شئون خود آیت الهی است، و چیزی در جهان یافت نمی شود که در جهتی از جهات حجاب بوده و مرآت حق نباشد.

## ولایت و تفاوت آن با تفویض و توکیل

در اینجا بیان یک مطلب ضروری است و آن اینکه ممکن است کسی تصور کند، اگر کسی «ولی الله» شد و به مقام ولایت رسید خدای سبحان کار یا کارهایی از عالم آفرینش را که خود، عهده دار آن بود، به ولی الله تفویض و واگذار کرده به گونه ای که آن ولی، مستقل و خودسرانه عمل می کند یا اگر کسی از ولایت الهی بهره نبرد، و به مقام ولایت نرسیده و با ارتکاب معاصی و گناه از خدا دور شده باشد، خداوند او را به حال خود



رها کرده و کارهایش را با توکیل او به او واگذار می کند. حتی ممکن است در بعضی از ادعیه نیز این معنا از خدا به ذهن خطور کند؛ همانند این دعا: « لا تکلنا إلی غیرک و لا تکلنی إلی نفسی... ».

در جواب این پندار گفته می شود تقویض کار به اولیای خدا به دلایل عقلی و نقلی محال است.

دو برهان عقلی می توان بر امتناع و استحاله آن اقامه نمود.

نخست آنکه چون ربوبیت خداوند نامحدود است امکان ندارد گوشه ای از امور جهان را چه در عرصه تکوین و چه در امور تشریحی به دیگری واگذار کند؛ به گونه ای که ربوبیت مطلقه الهی نقشی در مرحله حدوث یا بقای آن نداشته باشد، زیرا در غیر این صورت، ربوبیت او محدود خواهد شد و محدودیت در ربوبیت الهی راه ندارد. بنابراین تقویض کار به فرشتگان و پیامبران و امامان در تکوین و تشریح محال است.

برهان دوم اینکه فقر ذاتی، مقوم موجودات امکانی است. رها کردن موجودی که ذاتاً فقیر است، به نابودی او می انجامد، و واگذاری امور به چیزی که خود فقیر است و نیاز دائمی به قیم دارد ممکن نیست.

با استفاده از این دو برهان، توکیل کار به غیر خدا امکان پذیر نیست. بنابراین مفهوم و محتوای دعا که فرمود: «خدایا مرا به خودم یا غیر خودم وا مگذار» آن است که خدایا لطف خاص خودت را از من دریغ مدار تا من تحت تدبیر شیطان قرار گیرم.

توضیح اینکه خدای رحمان، دو نوع رحمت و ربوبیت دارد:

یکی ربوبیت و رحمت مطلقه و دیگری رحمت و ربوبیت خاصه.

تدبیر عمومی که همان ربوبیت مطلقه است آن چنان فراگیر است که همه ماسوی الله، چه فرشتگان و چه اولیای الهی و چه شیطان و چه بهشت و جهنم را فرا می گیرد.

ربوبیت هدایت خاصه که رحمت و هدایت خاصی است که برخی از دوستان خدا از آن برخوردارند، چون موسای کلیم علیه السلام که فرمود: (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) 1 یا رسول اکرم اسلام که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) 2.

این فروغ، لطف خاص الهی است که بر این دو پیامبر می تابد. پس معنای دعایی که می گوید: «خدایا مرا به اندازه یک چشم به هم زدن به خویش وامگذار» آن است که خدایا، همواره مرا در پرتو لطف مخصوص خود قرار ده و لحظه ای آن رحمت را از من دریغ مدار.

به هر روی اولیای الهی از چنین لطف و موهبت خاص الهی برخوردارند و این لطف خاص، هر چه بیشتر موجب قرب آنان است، و قرب به حضرت حق، مشرق تابان ولایت الهی است و اولیای الهی، مظاهر ولایت حضرت الهی اند. ولایت به عنوان صفتی از صفات خدای متعال است که مظاهر امکانی می طلبد و اولیاء، مظاهر ولایت آن ولی مطلق اند. (1)

براساس سخنان این حکیم الهی فروغ مهر و رحمت الهی از جمال آن مظاهر ولایت، بر مردم می تابد و آنان چون مظهر ولایت خدایند، حتی بر دشمنان خویش نیز مهربان و عطوف اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به مردمش که بر او سنگ جفا می افکندند، دعا می کرد و از خدای مهربان هدایت آنان را درخواست می نمود.

علی علیه السلام نیز چنین بود. آن حضرت سفارش دشمن و قاتل خود را به امام حسن علیه السلام کرد و نیز در جنگ صفین چون شنید که گروهی از یاران او شامیان را در جنگ دشنام می دهند ناراحت شد و فرمود: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ...»؛ من خوش ندارم شما دشنام گو باشید. لیکن... به جای دشنام بگویید: اللَّهُمَّ أَحِقِّنْ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ، وَ اصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ، وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ...؛ خدایا ما و آنان را از کشته شدن برهان و میان ما و ایشان سازش برقرار گردان و از گمراهی شان به راه راست برسان تا آن که راه حق نمی داند، بشناسد و آن کس که به راه دشمنی می رود و بدان آزمند است باز ایستد». (2)

به هر روی، فروغ لطف اولیای خدا در نگارستان ملکوت چنین است:

هر زمان می گفتم از درد درون إهدِ قومی إنيهم لا يعلمون (3)

ص: 202

1- (1) شمیم ولایت، صص 108-109.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 206، ص 240.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت 1926.

غدیر، مشرق فروزانی است که آفتاب ولایت الهی از آینه جمال علی علیه السلام نمایان شد و بر امت اسلامی پرتو افکند و امامت و پیشوایی معصومانه امت اسلامی تفسیر گردید و چهره نمایان ساخت.

در این روز مبارک، خدای سبحان، امام را ادامه رسالت و همتای آن دانست و بدین سبب به پیامبر خود فرمود:

(وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...)<sup>1</sup> اگر علی را با دست خود به امامت منصوب نکنی و ولایت را تبیین ننمایی، هیچ به رسالت الهی خود عمل نکرده ای؛ یعنی رسالت بدون امامت، برابر است با رسالت منهای رسالت، زیرا آنچه رسالت را حفظ می کند و آن را به ثمر می رساند امامت است.

امامت، بزرگ ترین نعمت خدای متعال است، اگر چه همه نعمت ها از آن اوست:

(وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ)<sup>2</sup>

نعمت های مادی چون آسمان و زمین و آفتاب و ماه و آنچه آفرینش بدیع در خود جای داده است، در نیایش مخصوص حضرت امام حسین علیه السلام چنین ارجمند آمده:

«لَوْ عَمَّرْتُهَا أَنْ أَوْدَى شَكَرَ وَاحِدٍ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ، إِلَّا بِمَنْكَ...»<sup>(1)</sup> اگر عصرها و قرن ها عمر کنم شکر یکی از آن نعمت ها را نتوانم کرد، مگر باز به نعمت دیگری که آن نیز بر من شکری نو و ستایشی جدید واجب گرداند».

از اینها که بگذریم نعمت های معنوی برگزیده ترین نعمت ها هستند که مراتب و درجاتی دارند و برترین آنها نعمت رسالت و امامت است، لذا این دو نعمت از افق برین امتنان خدای سبحان ساطع اند. خداوند متعال پیرامون رسالت و بعثت پیامبران می فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ).<sup>(2)</sup>

ص: 203

1- (3) مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص 422.

2- (4) سوره آل عمران، آیه 164.

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (1).

نکته دیگر اینکه فرشتگان با همه قدس و شرافت، تنها واسطه فیض اند و نمی توانند هدایت و رهبری مستقیم جامعه بشری را عهده دار شوند. پس کامل و جامعی که می تواند فیض الهی را معصومانه از خدا دریافت و معصومانه به بشر ابلاغ کند و خود نیز معصومانه به آن عمل کرده، در جامعه اجرا نماید، پیامبر و امام است. به همین دلیل خدای سبحان، به پاسداشت این دو مقام ملکوتی و موهبت الهی که تجلیات ولایت الهیه اند بر مردم منت می گذارد؛ در حالی که پیرامون آفرینش آسمان ها و زمین و بهشت و قیامت، با آن همه عظمت، از «منت» یاد نکرده است، چون با همه عظمت و بزرگی شان در برابر نعمت رسالت و امامت کوچک اند.

جالب اینکه در قرآن کریم فقط پیرامون غدیر و تجلی ولایت علی علیه السلام تعبیر منحصر به فرد «اتمام نعمت و اکمال دین» آمده است: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) 2 سخن از «أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ» نیست، بلکه خداوند می فرماید: (نِعْمَتِي)؛ یعنی نعمتم را بر شما تمام کردم. همان طور که نبوت و رسالت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کامل و تمام گردید و هرگز پس از آن حضرت پیامبری نخواهد آمد، ولایت و امامت علی و اولاد معصومش علیهم السلام کمال و تمام نعمت ولایت و امامت است و پس از آن امامتی نخواهد بود. (2)

### غدیر، عید بزرگ ولایت

از نگاه قرآن کریم، رخداد بزرگ غدیر، برترین عید امت اسلامی را رقم زد، چون نعمت معنوی خدا، در بالاترین حد و نصاب بر امت فرود آمد. این عید که با نزول آیه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) تجلی کرد نشانگر تجلی دو عنوان رسالت پیامبر و ربوبیت خدای متعال است که در آفرینش رویداد الهی جهانی غدیر خم، نقش اساسی داشتند.

ص: 204

1- (1) سوره قصص، آیه 5.

2- (3) شمیم ولایت، ص 114.

خدایی که مربی و پروردگار انسان است باید آنها را پیروانند و پرورش در پرتو شریعت و مجری معصوم آن است. همچنین «رسول» با نشان تابناک رسالتش، نه «نبوت»، موظف است که پیام خدا را به درستی دریافت و آن را به درستی ابلاغ کند و اگر این پیام به جامعه بشر ابلاغ نشد، گویا هیچ کاری انجام نداده است:

(وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)

بدین معنا که اگر آنچه را که نازل کرده ام ابلاغ نکنی، رسالت خدا را انجام نداده ای. در واقع یادآوری می کند که این رسالت تو نیست، لذا نفرمود: «فما بلغت رسالتک»، بلکه فرمود: (فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) چون غدیر و تابش ولایت، فرمان خدا و رسالت اوست. پس به رسول خود می فرماید: تو رسول خدایی و رسالتت به پایان خود نزدیک می شود. اکنون اگر امامت و خلافت علی علیه السلام را ابلاغ نکنی، به طور کلی رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و دیگر در صف رسولان نخواهی بود.

اطلاق رسالت رب، مقرر و گویای این حقیقت است که در صورت عدم تبیین و تعیین امامت و امام، دیگر سمت رسالت نخواهی داشت و به وظیفه رسالت الهی خود عمل نکرده ای، چون امام و امامت، حافظ و تضمین کننده اصل دین است.

در حقیقت، فرمان ابلاغ امامت یک فرمان جزئی نیست که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را انجام ندهد همان امر را نرسانده باشد، بلکه یک کلیت و نظام است و اگر رسالت ولایت و خلافت علی علیه السلام ابلاغ نگردد، نقش رسالت را هرگز ایفا نکرده است.

### صیانت الهی

در ذیل همین آیه می فرماید: خدا تو را از آسیب مردم حفظ می کند:

(وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)

اکنون جای آن است که پرسیده شود به راستی منظور از حفظ و صیانت الهی چیست؟

وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله که در اوج و ستیغ شجاعت بود هنگامی که یکه و تنها، سنگ جفای دشمنان از چهار سو حضرتش را نشانه گرفته بود آن حضرت از دشمن نهراسید و در برابر همه ایستادگی کرد. او از همان ابتدای رسالت از سوی خدای متعال مأمور به صبر و پایداری بود، ولو هیچ کس او را یاری نرساند.

خدای سبحان به او فرمود: (فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ...): (1)

(پس ای پیامبر تو خود تنها در راه خدا به کارزار برخیز که جز شخص تو بر آن مکلف نیست).

این آیه تأکید می کند که تو موظفی برای حفظ دین دفاع کنی و اگر احدی تو را یاری نکند، تو خود به این واجب الهی اقدام کن و در راه خدا مجاهدت نما. بنابراین او هرگز از کسی نمی ترسید، تا بر اثر هراس از مردم در ابلاغ ولایت و آرمان حادثه غدیر تسامح کند، زیرا به شهادت و گواهی کتاب خدا، آنگاه که همه مسلح بودند و او بی سلاح، از هیچ کس نهراسید.

می دانیم که فرار از میدان جنگ از گناهان کبیره است، اما به هر حال، حد و اندازه ای دارد. در آغاز، مقاومت یک نفر در مقابل ده نفر، و پس از تخفیف خداوند، مقاومت یک رزمنده مسلمان در مقابل دو نفر بود. (2)

ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز نباید از میدان نبرد فرار کند و این موضوع، هیچ حد و مرزی نداشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه نداشت میدان کارزار را ترک گوید، حتی اگر همه مردم روی زمین دشمن او باشند و علیه او در جنگ شرکت کنند. پس هم حکم فقهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله این بود که نباید از میدان جنگ فرار کند و هم سنت و سیره قطعی آن حضرت گویای این حقیقت بود و روشن ساخت که آن حضرت از احدی هراسناک نبود.

آن روز که همه مسلح بودند و انبوه دشمن آن حضرت را احاطه کرده و یکه و تنها بود و فقط علی علیه السلام یار و یاورش بود از احدی نترسید، ولی اکنون که سرزمین حجاز، در آن گاه مبارک و سال حجه البلاغ، در پرتو اسلام روشن گردیده و بتکده ها ویران شده و طنین «لا اله الا الله» آن سرزمین را نورباران ساخته و کشتی اسلام در ساحل امن و آرام لنگر انداخته، موج اسلام مرزها را در نور دیده، و نامه های رسول خدا صلی الله علیه و آله به سران ممالک جهان رسیده است و قدرت ظاهری رسول خدا صلی الله علیه و آله اوج گرفته و مردم فوج فوج وارد دین اسلام می شوند، و افزون بر صد هزار نفر در پرتو وجود آن حضرت مناسک و مراسم حج را انجام داده اند؛ اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله از چه بهراسد و از چه بترسد؛ او که فرمانده کل قوای حجاز است!

ص: 206

1- (1) سوره نساء، آیه 84.

2- (2) سوره انفال، آیات 65-66.

بدون شک با تحلیل و تبیین درست از اوضاع آن روزگار حجاز، نگرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله از نبردهای نظامی دشمن نیست. ولی چرا خداوند در پایان آیه با عبارت (وَ اللَّهُ يَعْصِي مَمَكًا مِنَ النَّاسِ) آن حضرت را آرامش می دهد و می فرماید نگران مباش و هراس به خود راه مده، خدایت تو را از شر مردم حفظ خواهد کرد!

بدیهی است خطری که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن می هراسید، خطری سیاسی - فرهنگی بود. خطر مهم، جوسازی منافقان بود که مبادا مردم را دچار تردید کنند و بگویند رسول خدا در سایه رسالت، خاندان خویش را حاکم ساخت و پسر عمو و داماد خود را جانشین خویش قرار داد و امارت و حکومت بر مردم را میراث خاندان خود گرداند.

این همان ترسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن بیم داشت و خدا دل او را آرامش بخشید و فرمود: من حافظ و نگهبان تو هستم و تو را از شر مردم حفظ می کنم. این ترس فراروی همه پیامبران بوده است، زیرا آنان از ضعف فرهنگی و جهالت مردم می ترسیدند.

موسای کلیم از پیامبران بزرگ الهی، کسی است که از دریا و شمشیر نمی هراسد. وقتی خداوند متعال به او دستور داد به سوی دریا حرکت کن و چون بنی اسرائیل به او گفتند: ای موسی دریا در پیش رو و شمشیر فرعون و لشگریان او پشت سر ماست و ما را در میان دو لبه مرگ قرار داده ای! موسی علیه السلام فرمود: چنین نیست که شما می گوئید، زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد: (قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ)1

هرگز آنگونه که شما می اندیشید نخواهد شد، چون امواج دریا و شمشیر فرعونیان همه در اختیار خدای من است. اگر خدا بگوید باز گرد، باز می گردم و پیروز می شوم و اگر بگوید به دریا برو به دریا می روم و چون فرمان داد که (اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ)2 با عصایت به دریا بزن، موسی علیه السلام عصای خود را به دریا زد و دریا راهی شد برای عبور موسی علیه السلام و پیروان او. ولی چون فرعونیان وارد دریا شدند، دریا آنان را در کام خود گرفت:

(فَغَشَّيْهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشَّيْهُمْ)3

آری، این موسی علیه السلام است که در میان دو لبه مرگبار، امواج دریا و شمشیرهای عریان فراعنه، نمی هراسید و دل به خدا محکم و استوار داشت، ولی آن گاه که ساحران فرعون چوب و طناب های خود را در میدان هموردی با او افکندند:

(قَالَ أَتَقُولُوا لَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ)؛ (1)

(موسی گفت: شما اول اسباب خود بیفکنید چون بساط خود انداختند به جادوی، چشم خلق بر بستند که مردم سخت هراسان شدند و سحری بس بزرگ و هول انگیز برانگیختند).

در این میان، مردم که تماشاچی میدان مسابقه بودند دیدند که مارهای فراوانی در این میدان در حرکت و جنب و جوش است. از سوی دیگر موسایی که عصا را ازدها می کند و خود ازدها فکن است در این صحنه می ترسد: (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) 2.

علی علیه السلام در تبیین ترس حضرت موسی علیه السلام فرمود: « لَمْ يَوْجَسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ...؛ بیم موسی نه بر جان بود که بر مردم نادان بود، مبادا گمراهان به حیلت چیره شوند و به آنان پیروز گردند». (2)

به راستی با آن کس که نتواند بین سراب و آب فرق گذارد و معجزه را از سحر بشناسد، چه باید کرد؟

پس موسی علیه السلام از جهل و عدم بصیرت این گونه مردمان می ترسید. ترس وی از این بود که جاهلان پیروز شوند و مردم را به گمراهی بکشانند. ترس او از این بود که مردم نتوانند بین سحر ساحران و اعجاز او فرق گذارند.

بنابراین هراس و بیم رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این بود که مردم نتوانند بفهمند که ولایت علی علیه السلام در رخداد آسمانی غدیر، فرمان خداست، چون شخصیت علی علیه السلام بی نظیر است و همانندی ندارد، و هرگز سخن از امارت و حکومت خاندان در میان نیست.

پس خدای سبحان به رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقابل این بیم و هراس، آرامش می دهد و می فرماید: (وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ) 4 و خدایت حافظ است و کاری می کند که مردم چنین نپندارند و تو را متهم نسازند؛ همان گونه که به موسی علیه السلام بشارت داد:

ص: 208

1- (1) سوره اعراف، آیه 116.

2- (3) نهج البلاغه، خطبه 4، ص 12.



(قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ وَ أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ...): (1)

(مترس که تو خود برتر و پیروزی، و آنچه در دست داری بینداز تا هر چه را ساخته و بافته اند ببلعد).

در حقیقت، ساخته و صنع آنان، افسون افسونگران است و افسونگر، هرگز رستگار نمی گردد.

بر این اساس، در پرتو عنایت الهی، مردم خواهند دید که در عرصه مسابقه و هم‌وردی موسی علیه السلام با ساحران، اژدهایی خروشان حرکت می کند و آنچه ساحران افکنده اند، جز چوب های خشک و طناب های بی روح و سرد نخواهد بود. پس مردم، طناب و چوب می بینند نه مار و خاصیت اعجاز الهی اژدها این است که کید و صنع ساحران را می بلعد، نه چوب و عصا و طناب را.

حادثه بزرگ غدیر، یعنی ابلاغ و اعلام ولایت و امامت علی علیه السلام اعجازی است الهی، و تمام توطئه ها در پرتو صیانت الهی در زمان ابلاغ و اعلام بی اثر خواهد ماند؛ بلکه همه امت پذیرای آن حقیقت گشته، و طنین «بخ بخ یا علی انت مولای» سرزمین جحفه را لبریز خواهد ساخت. اگر چه در زمان اجرایی شدن فرمان غدیر که علی علیه السلام باید زمام امور را به دست گیرد، توطئه هایی در هم تنیده شد و جریان نفاق، غدیر را به چالش کشید. متأسفانه دست نفاق، آن رکن رکن اسلام را شکست، و امواج سهمگین فتنه سقیفه، این سفینه النجاه الهی را به کنار زدند.

## ناامیدی کافران

### اشاره

البته اعلام امامت علی علیه السلام در واقع تداوم و استمرار رسالت رسول خداست، و با اعلام آن در غدیر، کافران مأیوس گردیدند. بودند دشمنانی که منتظر مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و می پنداشتند که با مرگ آن حضرت بساط اسلام برچیده خواهد شد. وحی الهی پندار باطل آنان را چنین می نمایاند:

(أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ): (2)

(کافران گویند محمد شاعری است و ما منتظر مرگ او هستیم).

ص: 209

1- (1) سوره طه، آیات 68-69.

2- (2) سوره طور، آیه 30.

قرآن، یأس کافران را بعد از جریان غدیر چنین اعلام می کند:

(الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ) 1

آیا به راستی نومیدی کافران، به پاس وجود چند حکم فقهی چون حرمت مردار، خون و گوشت خوک است؟ با اینکه این احکام فقهی قبلاً در سوره های نحل، انعام و بقره نیز نازل گشته بود. در سوره نحل که در مکه نازل شده بود خداوند می فرماید:

(إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ...) 2

در سوره انعام نیز که از سوره های مکی است خداوند می فرماید:

(قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ)؛ (1)

(بگو در آنچه بر من وحی شده، بر خورنده ای که آن را می خورد، هیچ حرامی نمی یابم، مگر آنکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلید است).

در سوره بقره نیز که در سال اول هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه بر آن حضرت نازل شد آمده است:

(إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ) 4

پس نزول چند حکم فقهی همانند حرمت مردار، خون و گوشت خوک که بارها در مکه و در سال اول هجرت در مدینه نازل گردیده، نمی تواند موجب کمال دین و یأس دشمن گردد. در واقع کافران ذکر این گونه احکام را افسانه و اسطوره می پنداشتند و می گفتند:

(وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ)؛ (2)

(و چون بر آنان آیات ما تلاوت شود گویند ما این سخنان را شنیدیم، اگر ما هم می خواستیم مانند آن می گفتیم، این نیست جز افسانه های پیشینیان).

ص: 210

1- (3) سوره انعام، آیه 145.

2- (5) سوره انفال، آیه 31.

پس باور و عکس العمل کافران در مقابل نزول آیات این چنین بود. حال آیا چنین مردمی از نزول چند حکم فقهی می هراسند و چند حکم فقهی، موجب یأس و نومیدی آنان می گردد؟

بدیهی است که مقصود و مراد قرآن از کفار، تنها کافران حجاز نیست، زیرا آنان پس از فتح مکه، تسلیم گردیدند و فوج فوج به دین اسلام درآمدند. آنان یا مسلمان شدند یا تسلیم و از براندازی نظام دین نومید شده بودند.

آیا منظور از آیه (الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا) کافران سایر ملل و نحل گوناگون است؟ یا بقایای کفار حجاز؟ بدون شک آری! و آیا چند حکم فقهی، این جمع کافران را ناامید و مأیوس از برخورد و براندازی اسلام نمود؟ به هر حال معلوم می شود حادثه ای بزرگ و خبری خاص در یوم الله غدیر نمایان شده و پایگاه مستحکمی برای امت و اسلام پدید آمده است که سبب ناامیدی کافران گردیده است.

در روز غدیر، معلم و مفسر قرآن، مدافع دین، مزکی و مربی مردم، حافظ نظام اسلامی و بیت المال و مرزهای کشور، و بالاخره صاحب دین منصوب شد و خط رسالت تداوم یافت. روز غدیر، امام و پیشوای مسلمین آمد و کافران بدخواهی که در کمین نشسته بودند تا به گمان خود بعد از رحلت پیامبر، نظام دینی را از ریشه براندازند ناامید گردیدند، زیرا دانستند دین معجزی و مبین دارد، بنابراین فرمود: (فَلَا تَخْشَوْهُمْ). (1)

### آیا منافقان هم؟

خداوند متعال پس از رخداد بزرگ غدیر و نصب علی علیه السلام برای امامت، می فرماید:

(الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اِخْشَوْنِ). (2)

بر اساس این آیه، در روز غدیر کافران ناامید شدند، ولی آیا منافقان هم مأیوس و ناامید گردیدند؟ یعنی آنان که نقاب اسلام بر چهره داشتند و خود را در ردیف اول مسلمانان جای داده بودند؛ هرگز، آنان مأیوس نگشتند، بلکه از فردای غدیر بر دامنه

ص: 211

1- (1) سوره مائده، آیه 3.

2- (2) همان.

توطئه‌ها افزودند و فعالیت‌های خود را آغاز کردند و برای پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برنامه‌ریزی کردند. طبق بیان ابن ابی‌الحدید:

... أَنَّ الْعَرَبَ كَرِهَتْ «أَمْرًا» مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَسَدَتْهُ... وَأَجْمَعَتْ مُذْكَانَ حَيًّا عَلِيًّا صَرْفًا «الامر» عَنِ أَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ... وَ لَوْلَا أَنَّ قُرَيْشًا جَعَلَتْ اسْمَهُ ذَرِيعَةً إِلَى الرِّيَاسَةِ...؛ (1) عرب، فرمانبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناگوار می‌دانست و نسبت به آن حضرت حسد می‌ورزید و از همان زمان حیات و زندگانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت که نگذارد خلافت و امامت در خاندان آن حضرت قرار گیرد...، اگر نبود اینکه قریش نام مبارک رسول خدا را وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت و نردبانی برای وصول به عزت و حکومت قرار داده بود، هرگز یک روز پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله سرکرنش در برابر خداوند فرود نمی‌آورد.

خدای متعال، گروه نفاق را در کنار کافران ذکر نفرمود، بلکه افق آینده را - که به غبار فتنه اهل نفاق تیره و تار خواهد شد - فراروی مسلمانان قرار داد و هشدار داد که هان! آگاه باشید و مسلمانان از من بترسید، مبادا که شیطان بار دیگر بر شما چیره گردد و از راه بدر کند. شگفت، سخن فخر رازی است که می‌گوید:

هذه الآية دالة على بطلان قول الرافضة، وذلك لأنه تعالى بيّن أنّ الذين كفروا يسوا من تبدیل الدين...؛ این آیه، قول و گفته رافضیان را باطل می‌کند، زیرا اگر ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام از طرف خدا و رسول او بیان و ابلاغ شده بود به مقتضای مفاد آیه، هیچ کس قدرت انکار یا تغییر آن را نداشت و همه آن را می‌پذیرفتند، لیکن چون امت، آن را نپذیرفت معلوم می‌شود که امامت او دستور خدا و پیامبر نبوده است. (2)

عجبا! در جواب باید گفت این آیه می‌گوید: «امروز کافران مأیوس شدند»، پس در اینجا سخنی از منافقان در میان نیست.

ص: 212

1- (1) الحکم المثلثه، ابن ابی‌الحدید، ص 31.

2- (2) التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج 11، ص 139.

به علاوه، مگر آنچه خدا و رسول او بیان فرمود، تحقق یافت و همه از آن اطاعت کردند. پس این همه گروه هایی که مرتد شدند و حتی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن حضرت به نبرد پرداختند و بعد از آن حضرت نیز دشمنی ها با اسلام ادامه یافت از کجا آمدند. مگر تجهیز و شرکت در جیش اسامه، فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، پس چرا بهانه جویان در آن شرکت نکردند. به هر روی، مردم نیازمند به وجود رهبرند و باید پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئولیت امت را شخصیتی همانند او برعهده بگیرد.

در این ره انبیاء چون ساربان اند دلیل و رهنمای کاروان اند

وز ایشان سید ما گشت سالار هم او اول، هم او آخر درین کار

به او ختم آمده پایان این راه در او منزل شده (1)

مقام دل گشایش جمع جمع است جمال جان فزایش شمع جمع است (2)

و آخرین سفیر است، ولی کاروان بشر به پیش می رود و باید چهره هایی معصوم و آسمانی، هدایت او را برعهده بگیرند و او را رهبری کنند. رسول خدا به پاس مکانت عرشی امامت امت اسلامی، مقام امامت را به وجود عرشی علی علیه السلام بیاراست و این خلعت برین آسمانی را به او پوشاند. و حماسه اعجاب آور و دل نشین غدیر، نقطه عطفی در تاریخ اسلام شد که به مذاق عده ای گوارا و شیرین و برای برخی ناگوار و تلخ آمد.

به هر حال رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو رخداد بزرگ غدیر، حجت را بر مسلمانان تمام کرد و این حقیقت در سخن فاطمه علیها السلام می درخشد:

« وهل ترک ابي يوم غدیر خم لأحدٍ عذرا؛ (3) آیا پدرم با انجام حماسه غدیر عذری برای کسی باقی گذارد؟ ».

### امامت از منظر روایات

نبوت و امامت از یک افق برین می درخشد و نبی و ولی از یک سرشت و گوهر آسمانی

ص: 213

1- (1) سوره یوسف، آیه 108.

2- (2) عارف شبستری، نقل از کتاب شمیم ولایت، ص 237.

3- (3) خصال صدوق، ج 1، ص 201.

آفریده شده اند. آنگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « **أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ (1)** » و **أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ النَّاسُ مِنْ شَجَرَةٍ شَتَّى ؛ (2)** من و علی از یک نوریم و من و علی از یک درختیم و سایر مردم از درختان مختلف آفریده شده اند».

این حقیقت در روایات متعددی بازگو شده است. امام موسی بن جعفر علیه السلام در پرتو آیه (وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ) 3 فرمود: خدای تبارک و تعالی نور محمد صلی الله علیه و آله را آفرید و نور محمد صلی الله علیه و آله از نوری است که خداوند از نور عظمت و جلال خود ابداع نمود و آن نور لاهوتیت است که از «لاه» الهیت می تابد و در کوه سینا بر موسی علیه السلام تجلی کرد که نه کوه بر جای ماند و نه موسی علیه السلام طاقت دیدن آورد، بلکه در برابر آن بی هوش بر زمین افتاد و آن نور محمد صلی الله علیه و آله بود: **فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ مُحَمَّدًا قَسَمَ ذَلِكَ النَّوْرَ شَطْرَيْنِ، فَخَلَقَ عَنِ الشَّطْرِ الْأَوَّلِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ مِنَ الشَّطْرِ الْآخِرِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ؛** پس چون خواست محمد صلی الله علیه و آله را بیافریند آن نور را دو قسمت کرد از قسمت اول آن محمد صلی الله علیه و آله را آفرید و از قسمت دیگر آن علی بن ابی طالب علیهما السلام را و خداوند از آن نور هیچ کس دیگر را نیافرید و به جز ذات الهی در آفرینش این دو انسان ملکوتی، هیچ کس دیگری دخالت نداشت. آن دو را به صورت های خودشان تصویر نمود و این دو انسان کامل را امینان خود و گواهان خویش بر خلقش و جانشینان خود بر آفریدگانش، و چشم و نگهبان خود بر آنان و سخن گوی خود بر آنان قرار داد. علم خویش را نزد آن دو به ودیعت نهاد و بیان را به آن دو آموخت و ایشان را از غیب خود آگاه کرد و یکی از آن دو چون نفس و دیگری چون روح است که هیچ یک بدون دیگری بر پا نمی باشند. ظاهر آن دو بشر است و باطنشان لاهوتی است. برای خلایق در کسوت ناسوتی (عالم ماده و طبیعت) آشکار شدند. **(3)**

ص: 214

1- (1) عوالی اللئالی، ج 4، ص 124.

2- (2) مستدرک سفینه البحار، ج 5، صص 337-338.

3- (4) تأویل الآيات الظاهرة، ص 393.

بنابراین مفاهیمی چون « خلق الله روحی و روح علی من شیء واحد » و « نوری و نوره واحد » (1) و « إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ » و « نفسه نفسی » (2) رابطه آسمانی این دو نور ملکوتی را جلوه گر می نماید.

امام هشتم در تبیین مقام امام و امامت می فرماید:

الإمام لا- يوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لا- لَهُ مِثْلٌ وَ لا- نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفِعْلِ [لِفَضْلِ] كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لا إِكْتِسَابَ، بَلْ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفَضَّلِ الْوَهَّابِ...؛ امام را بدلی نمی باشد و مثل و همانندی ندارد، به همه فضائل آراسته، بدون آنکه کسی کند و از کسی بخواهد؛ بلکه اختصاصی است از فضل خدای بخشنده. فَمَنْ ذَا الَّذِي يُبَلِّغُ مَعْرِفَةَ الإِمَامِ؛ پس کیست که به معرفت امام دست یابد و او را برگزیند؟ هیئات! خردها گم و اندیشه ها سرگردان اند. (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم نبوت مطلقه بود و علی علیه السلام خاتم ولایت مطلقه. (4) مقصود آنکه این دو مرتبه ای است که فوق آن، مرتبه ای نیست و مقامی است که هیچ پیامبر و ولی در آن قرار ندارد؛ جز همان شخصی که بدان مخصوص گردیده و از آن افق اعلا تجلی کرده است.

در حدیثی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عَلِيًّا مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا وَ مَعِيَ جَهْرًا ». (5)

البته مقصود و مفهوم چنین روایاتی بر ما مخفی است و ما به آن آگاه نیستیم. در خبری دیگر نیز چنین آمده:

« أَلَا- إِنِّي أَخُو رَسُولٍ وَ صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ، صَدَّقْتُهُ وَ آدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ؛ (6) من برادر رسول خدا و نخستین تصدیق کننده اویم، او را تصدیق کردم آن گاه که آدم میان روح و جسد بود ».

ص: 215

1- (1) ر. ک: بحار الانوار، ج 25، باب اول.

2- (2) همان، ج 38، باب 76.

3- (3) عیون اخبار الرضا، ج 1، باب 20، ص 197، ح 1.

4- (4) مشارق الدراری، مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، ص 94.

5- (5) عوالی اللئالی، ج 4، ص 124.

6- (6) تأویل الآیات الظاهره، ص 626.

پس امام چنین عنصر ملکوتی و امامت تجلی گاه چنین آفتاب منیری است. امام رضا علیه السلام در تبیین این جایگاه در حدیثی دیگر می فرماید:

إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا، وَأَعْلَى مَكَانًا، وَأَمْنَعُ جَانِبًا...؛ امامت قدرش والاتر، شأنش بزرگ تر، مکانتش عالی تر، جانبش منیع تر و عمقش ژرف تر از آن است که مردم با عقل خود به آن رسند، یا به اندیشه هایشان آن را دریابند یا به انتخاب خود امامی نصب کنند. همانا امامت مقامی است که خدای بزرگ بعد از رتبه نبوت و خلّت در مرتبه سوم به ابراهیم خلیل اختصاص داد و به آن فضیلت مشرفش ساخت و نامش را بلند و استوار نمود و فرمود:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) 1 ابراهیم علیه السلام از این موهبت الهی، با سرور تمام به ساحت آفریدگار عرضه داشت: (قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي) 2 و خدای متعال فرمود: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛ (1) عهد من به ستمگران نمی رسد. بنا بر مفاد این آیه، خدای متعال امامت هر ستمگری را تا روز قیامت باطل اعلام کرد. (2)

در حقیقت نام این بزرگواران رمز پرواز و عروج و اوج پیامبران خدا بود. امام هشتم در حدیثی به یک عالم نصرانی فرمود:

آیا می دانی که عیسی علیه السلام صحیفه ای داشت که پنج نام بر او نوشته بود و آن را به گردن می آویخت و چون در مغرب بود و می خواست به مشرق رود آن را می گشود و خدا را به یکی از آن پنج نام مقدس سوگند می داد تا زمین برایش جمع شود و در یک لحظه از مغرب به مشرق گام نهد؟ گفت: من خبری از آن صحیفه ندارم و بی شک آن پنج نام با او بود و چون آن اسامی را واسطه قرار می داد، خداوند آنچه را که او می خواست به او عطا می فرمود. حضرت فرمود: الله اکبر، چون این نام ها را انکار نداری پس مقصود همین است و غرض حاصل است. (3)

ص: 216

1- (3) همان.

2- (4) عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 196؛ کافی، ج 1، صص 174-175.

3- (5) الخرائج و الجرائح، ج 1، صص 349-350.



امام آینه خداست. همه موجودات از (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) پدیدار گشته اند و پیامبر مظهر «الرحمن» و «الولی» مظهر «الرحیم» و جامع بین آن دو مظهر «اسم الله» است. مجموعه ای از روایات در تبیین شخصیت آسمانی این دو مظهر کامل اسما و صفات الهی وارد شده که از فهم و درک انسان ها بیرون است و جز عالمان به کتاب خدا به شناخت آن فضایل نایل نمی شوند، پس باید علم و فهم این گونه روایات را به اهلش واگذار کرد.

### جایگاه امام در بیان مولای متقیان

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی به طارق بن شهاب فرمود:

یا طارق، الإِمامُ کَلِمَةُ اللَّهِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ، وَ وَجْهُ اللَّهِ وَ نُورُ اللَّهِ، وَ حِجَابُ اللَّهِ...؛ امام کلمه خدا، حجت خدا، وجه خدا، نور خدا، حجاب خدا و آیت خداست. خداوند او را بر می گزیند و آنچه بخواهد در او قرار می دهد و به همین سبب، طاعت او را واجب می شمارد و او را بر تمام آفریدگانش ولایت می بخشد، پس او ولی خدا در آسمان ها و زمین است. خداوند از تمام بندگان بر این «ولایت» عهد و پیمان گرفته است. پس هر که بر او پیشی گیرد به خداوندی که بر عرش مستولی است کفر ورزیده است. امام آنچه را خدا بخواهد می خواهد و بر بازوی او نوشته است: (وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا) 1 پس او صدق و عدل است. عمودی از نور از زمین تا آسمان برای او نصب می گردد که اعمال بندگان را در آن می بیند. لباس هیبت بر اندامش پوشیده شود، ضمائر بندگان را می داند؛ از غیب آگاهی دارد؛ تصرف مطلق به او داده می شود؛ آنچه را که میان مشرق و مغرب واقع است می بیند، چیزی از عالم ملک و ملکوت از او پوشیده نیست، و به گاه ولایت، آشنایی با زبان پرندگان به او عطا می گردد.

این موجود برین آسمانی است که خداوند برای حفاظت و اجرا و تبیین وحی خود بر می گزیند؛ برای غیب خود می پسندد؛ به کلمه خود تأییدش می کند؛ حکمت خود را به او تلقین می نماید؛ قلب او را مکان مشیت خود قرار می دهد؛ آوای سلطنت او را سر می دهد؛ برای حکومت او اذعان و اعتراف می گیرد و به اطاعت و فرمانبرداری از او حکم می فرماید:

وَذَلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَةَ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مَنزَلُهُ الْأَصْدَفِيَاءِ، وَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِ اللَّهِ، فَهِيَ عِصْمَةٌ وَ وِلَايَةٌ وَ سَلْطَنَةٌ وَ هِدَايَةٌ؛ چون امامت، میراث پیامبران است و منزلت برگزیدگان، و جانشینی خدا و رسولان الهی. امامت، عصمت و ولایت است؛ سلطنت و هدایت است. امامت، کمال و تمام دین و سبب برتری موازین و قسط عدل است. امام راهنمای قاصدان و ره پویان و منار هدایت یافتگان است؛ راه سالکان و خورشید تابان در دل های عارفان است؛ ولایتش سبب نجات، اطاعتش واجب و توشه ای پس از مرگ است؛ عزت مؤمنین، شفاعت گنهکاران و نجات دوستان و رستگاری پیروان است.

لِأَنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ وَ كَمَالُ الْإِيمَانِ وَ مَعْرِفَةُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ؛ زیرا ولایت رأس اسلام و کمال ایمان، و شناخت حدود و احکام، و بیان کننده و روشن گر حلال از حرام است؛ بنابراین: فَهِيَ رُتْبَةٌ لَا يَنَالُهَا إِلَّا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ قَدَّمَهُ وَ وَلَّاهُ وَ حَكَّمَهُ...؛ مرتبه ای است که کسی بدان نرسد، مگر آن کس که خداوند او را برگزیده و مقدم داشته و ولایت و حکومتش بخشیده است.

فَالْوِلَايَةُ هِيَ حِفْظُ الثُّغُورِ، وَ تَدْبِيرُ الْأُمُورِ...؛ پس ولایت حفظ مرزها، تدبیر کارها و تقدیر و تنظیم ایام و ماه هاست. امام آب گوارا به هنگام تشنگی و چراغ هدایت است؛ امام، از گناهان پاک و آگاه از نپاهان هاست؛ خورشید پرتوافکن بر بندگان است و دست ها و دیده ها هرگز بدان نرسند، - و آیه (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) 1 عزت برای خدا و رسول او و مؤمنان است. منظور از مؤمنان، علی علیه السلام و خاندان او هستند - پس عزت از آن پیامبر و خاندان اوست، که تا پایان روزگار از هم جدا نمی شوند. آنان رأس دایره ایمان، محور وجود، آسمان جود، شرف موجود، شعاع خورشید شرف و نور ماه گون، و اصل و اساس عزت و مجد و مبدأ و آغاز معنا و مبنای آن اند.

فَالْإِمَامُ هُوَ السَّرَاحُ الْوَهَّاجُ، وَ السَّبِيلُ وَ الْمِنْهَاجُ...؛ (1) امام چراغ فروزان، راه و روش [به سوی خدا] آب و بارش حیات آفرین، دریای خروشان، بدر نورانی، حوض سرشار و لبریز، راه نورانی، ابر بارنده، باران ریزنده، بدر کامل و دلیل و برهان فصل کننده و قاطع،

ص: 218

آسمان سایه گستر، نعمت بزرگ، دریایی بی پایان و بی کران، شرافتی وصف ناپذیر، چشمه جوشان، باغی با طراوت و بارانی، شکوفه خوشبو، ماه جمیل، نور فروزنده، بوی پراکنده، عمل صالح، تجارت سودمند، راه روشن، طبیب دلسوز، پدر مهربان، پناه بندگان در حوادث سخت و کوبنده، حاکم و امیر و حافظ، امیر خدا بر خلاق، امین او بر حقایق، حجت خدا بر بندگان، راه پهن‌آور او در زمین، معصوم از گناهان، منزله و پیراسته از عیب‌ها، آگاه بر غیب‌ها، ظاهرش ستیغ برافراشته و تسخیرناپذیر و باطنش غیبی که هرگز درک نشود.

وَاحِدٌ دَهْرِهِ، خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي نَهْيِهِ وَ أَمْرِهِ...؛ (1) امام، یگانه روزگار خود و خلیفه خدا، در نهی و امر خداست. همانندی برای او نیست و بدیلی در برابر او به پای نایستد. فَمَنْ ذَا يَنْأَلُ مَعْرِفَتَنَا، أَوْ يَبَيِّنُ دَرَجَتَنَا...؛ پس کیست که به معرفت ما دست یابد، یا بیان درجه ما تواند، یا کرامت ما را شاهد باشد، یا منزلت ما را دریابد؟ حَارَتِ الْأَلْبَابِ وَ الْعُقُولِ، وَ تَاهَتِ الْأَفْهَامُ فِيمَا أَقُولُ...؛ (2) عقل‌ها حیران، و اندیشه‌ها در آنچه می‌گویم سرگشته‌اند. بزرگان، کوچک، دانشمندان، نارسا، شاعران، گنگ، زبان‌آوران، لال، سخن‌گویان، کُند، شیوایان ناتوان، زمین و آسمان، فرودست و متواضع از توصیف‌شان اولیا هستند.

مگر می‌توان شناخت یا وصف کرد یا دانست یا فهمید یا درک کرد و به دست آورد، شأن کسی را که: مَنْ هُوَ نَقْطَةُ الْكَائِنَاتِ، وَ قُطْبُ الدَّائِرَاتِ، وَ سِدْرُ الْمُمَكِّنَاتِ، وَ شُعَاعُ جَلَالِ الْكِبْرِيَاءِ، وَ شَرْفُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ...؛ (3) نقطه پرگار آفرینش است، محور دایرات و افلاک، و سرّ و راز ممکنات و شعاع جلال کبریا و شرف زمین و آسمان است. مقام آل محمد صلی الله علیه و آله والاتر است از وصف توصیف‌گران و ستودن ستایش‌گران، و از اینکه احدی با آنان مقایسه گردد. چگونه ممکن است، حال آنکه آنان نور نخستین، کلمه برتر خدا، و نامی روشن و فروزان‌اند. آنان تجلیات خدای بزرگ و یگانه‌اند که مغرضان از آنان روی برتافتند. پرده غیب بزرگ و اعظم خدایند. پس کجا و چگونه قابل توصیف‌اند و چگونه مرغ عقول بر این قله اعظم و رفیع پرواز کند؟ کیست که آنان را بشناسد و توصیف نماید؟

ص: 219

1- (1) همان، ص 171.

2- (2) همان.

3- (3) همان، ص 171 به نقل از مشارق الانوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام، تألیف الحافظ رجب البرسی، صص 114-119، با کمی تفاوت.

ظَنُّوا أَنَّ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ...؛ پندارند که غیر آل محمد بر چنین مقامی فائق آید، دروغ گفته اند و گام هایشان لغزیده است، گوساله را پروردگار و شیطان را حزب خود گرفتند، همه اینها به خاطر دشمنی با بیت برگزیده و خانه عصمت و پاکیزگی است. آنان از روی حسادت با خاندان رسالت و حکمت به دشمنی پرداختند، و شیطان نیز کردارشان را در نظرشان زیبا جلوه گر ساخت.

فَتَبَّأَ لَهُمْ وَ سُحْقاً كَيْفَ اخْتَارُوا اِمَاماً جَاهِلاً عَابِداً لِلْاَصْنَامِ، جَبَاناً يَوْمَ الزَّحَامِ؛ (1) مرگشان باد، چگونه امامی جاهل و پرستنده بت و ترسو و بزدل به هنگام جنگ را برگزیدند! لازم است امام، عالمی دانا باشد، و سپری استوار، هیچ کس در حسب بر او برتری نداشته و در نسب به او نزدیک نباشد، پس او در قله خاندان قریش و شریف آن خاندان هاشم، و بقیه از ذراری ابراهیم، و از چشمه جوشان کرامت و از جان رسول خداست.

پس او شرفی از اشراف، شاخه ای از عبد مناف، عالم به سیاست، قائم به ریاست، و واجب الإطاعة تا روز شفاعت است. خداوند سرّ خود را در او نهاده و زبانش را بدان روان و گویا ساخته است.

فَهُوَ مَعْصُومٌ مَوْفِقٌ لَيْسَ بِجَبَانٍ وَلَا جَاهِلٍ؛ (2) پس او معصوم و به توفیق الهی موفق است و ترسو و نادان نیست. ای طارق، آنان امام معصوم را رها ساخته و از هوای نفسانی خود پیروی نمودند: (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ)؛ (3)

(کیست گمراه تر از آن که از خواهش های خود بدون هدایتی از سوی خدا پیروی کند).

ای طارق! امام، بشری فرشته خصال است، جسدش آسمانی است، [اما] امری الهی، روحی قدسی، مقامی از عالم بالاست. نوری آشکار و سرّی پنهان است؛ پس او فرشته ذات، الهی صفات، آراسته به حسنات و آگاه به امور غیب است. از سوی پروردگار جهانیان ویژه و ممتاز گردیده و از سوی پیامبر صادق و امین تعیین گردیده است و این امور همگی برای آل محمد صلی الله علیه و آله می باشد و احدی در این امتیازات و خصال فاخر با آنان شریک نیست،

ص: 220

1- (1) همان، ص 172.

2- (2) همان.

3- (3) سوره قصص، آیه 50.

زیرا آنان معدن تنزیل، معنای تأویل، خاصان پروردگار جلیل و محل فرود آمد جبرئیل اند. آنان پاکان و برگزیدگان خدا و سرّ و کلمه اویند، درخت نبوت، معدن جوانمردی، سرچشمه سخن، و آفتاب بی منتهای هدایتند. آنان آیه محکم رسالت و نور جلالت و جنت خدا و امانت اویند. آنها تجلی گاه کلمه خدا و کلید حکمت او، چراغ های رحمت خدا و چشمه های نعمت او و راه به سوی خدایند. امامان، چشمه سلسبیل الهی و میزان حقّ او و روش استوار ذکر حکیم و نور قدیم اند و اهل کرامت و ارزش نهادن، پیشوا داشتن و برتری دادن و بزرگداشت هستند. آنان جانشینان رسول خدا، فرزندان مهربان او و امینان خداوند والا و بزرگند:

(ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ (1)

(فرزندانی که برخی از برخی دیگرند و خدا شنوای داناست).

السَّنَامُ الْأَعْظَمُ، وَالطَّرِيقُ الْأَقْوَمُ...؛ (2) آنان قله بلند، و راه بس استوار و قویم اند، هر کس ایشان را بشناسد و از ایشان کسب معارف کند از زمره آنان خواهد بود و این آیه شریفه (فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) 3 اشاره به این حقیقت دارد.

خداوند آنان را از نور عظمت خود آفرید و کار مملکت و تدبیر امور را بدیشان سپرد؛ پس ایشان گنجینه اسرار خدا و اولیای اویند، و آنان فرمان و «امر» خدا که به «کن» تحقق می یابد بوده، بلکه خود کاف و نون اند. به سوی خدا می خوانند و از جانب او سخن می گویند و به امر او عمل می کنند. دانش پیامبران در برابر دانش ایشان، اسرار اوصیا در برابر سرّ ایشان و عزت اولیا در برابر عزت ایشان، چون قطره ای در برابر دریا و موری در بیابان است. تمام آسمان ها و زمین نزد امام به سان دست و کف دست اوست که پشت و رویش برای او معلوم است. نیکان دنیا را از ناپاکان، و خشکی ها و تری های آن را می شناسند؛ زیرا خداوند علم آنچه بوده و خواهد بود را به پیامبرش آموخت و این گنجینه اسرار الهی را اولیا و وارثان برگزیده او به ارث بردند. هر کس انکار این حقیقت کند نفرین و لعنت خدا و لعنت کنندگان بر او خواهد بود.

ص: 221

1- (1) سوره آل عمران، آیه 34.

2- (2) بحار الانوار، ج 25، ص 173.

« وَ كَيْفَ يُفَرِّضُ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةَ مَنْ يَحْبُبُ عَنْهُ مَلَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟!...! (1) چگونه ممکن است خداوند اطاعت کسی را بر بندگانش واجب کند که ملکوت آسمان ها و زمین را از او پوشیده و نهان داشته؟ چنین نیست. امام مفترض الطاعه، شاهد عرصات ملکوت و همه چیز برای او آشکار است».

سخن آل محمد، هفتاد افق برین داشته و قابل توجیه است. همه آیاتی که از چشم و وجه، و دست و جنب خدا گویند، مقصود و منظورشان ولی خداست؛ لِأَنَّ جَنْبَ اللَّهِ وَ وَجْهَ اللَّهِ؛ زیرا او پهلو و صورت خداست، یعنی او مظهر علم خدا، چشم خدا و دست خداست. چون این هادیان راه حقیقت، ظاهرشان باطن صفات ظاهر، و باطنشان ظاهر صفات باطن است، پس آنان ظاهر باطن و باطن ظاهرند و به همین معنا اشاره می کند فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: « إِنَّ لِلَّهِ عَيْنًا وَ إِيَادِي، أَنْتَ يَا عَلِيُّ مِنْهَا؛ برای خدا چشم و دست هایی است که تو یا علی یکی از آنهايي».

پس ایشان جانب بلند، چهره خشنود، آنگاه سیراب کننده، راه راست، وسیله به سوی خدا، راه دست یابی به عفو و رضای خداوند. آنان، وَ سِرِّ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ؛ (2) راز واحد و احد می باشند. بنابراین هیچ یک از آفریدگان با آنان قابل مقایسه نیست. آنان خاصان خدا و برگزیدگان او، سِرِّ خدای جزا دهنده و کلمه او، باب ایمان و کعبه آن اند. حجت خدا و راه روشن، نشانه های هدایت و پرچم آن، فضل و بخشش خدا و رحمت او، عین الیقین و حقیقت آن، راه حق و عصمت او، آغاز آفرینش و پایان آن اند. آنان تجلی قدرت و مشیت پروردگارند، آنان وَ أُمَّ الْكِتَابِ وَ خَاتِمَةُ...؛ (3) اساس و مادر کتاب و پایان آن اند. فصل الخطاب و دلالت آن و گنجینه داران وحی و حافظان آن، امینان قرآن و ترجمان آن و معدن تنزیل و نهایت آن اند.

### زهی از یم عظمت مولی علی علیه السلام از نگاه دانشوران

رسول خدا صلی الله علیه و آله، خاتم پیامبران و علی علیه السلام خاتم اوصیای الهی است. آنچه دیگران درباره آن حضرت گفته اند، جز قطره ای از بحر بی کران او نیست. آن امام همام همتای

ص: 222

1- (1) بحار الانوار، همان.

2- (2) همان، ص 174.

3- (3) بحار الانوار، ج 25، ص 175؛ مشارق الانوار، صص 114-117.

قرآن کریم است که اگر به کوه نازل گردد (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ...) 1 از پرتو عظمت قرآن کوه متلاشی می گردد. آن حضرت نیز در سخنی کوتاه فرمود: «لَوْ أَحْبَبَنِي جَبَلٌ لَتَهَاتَفَ؛ (1) اگر کوهی مرا دوست بدارد در هم فروریزد».

بدون شک، حکیمان ستایشگر و وصف نمای او، به جز نمی از یم بی کران عظمتش را ننوشتند، چرا که بزرگی اش برای احدی جز ذوات مقدس معصومین علیهم السلام دست نیافتنی است. امام علی علیه السلام چون لب به ستایش خدا می گشاید، اعجاز آفرینش تجلی می کند و چنان خدای را توصیف می کند که ثقه جلیل و پارسای دلیل، کلینی، در پایان آن خطبه می گوید:

وَ هَذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ مَشْهُورَاتِ خُطْبِهِ...؛ (2) این خطبه از خطبه های مشهور آن حضرت است... و برای کسی که جوینده علم توحید است همین خطبه کافی است... اگر زبان جن و انس گرد هم آیند و در جمع آنها پیامبری نباشد و بخواهند خدای را بستایند و توحید را همانند علی علیه السلام - که پدر و مادرم فدایش باد - بیان کنند قادر نخواهند بود.

صدرالمتألهین بر سخن مرحوم کلینی قدس سره ایراد گرفته و گفته نه همه پیامبران، بلکه پیامبرانی بزرگ چون حضرت نوح و ابراهیم علیهما السلام (3) هستند که می توانند توحید را چون علی علیه السلام توصیف نمایند.

ابوعلی سینا که خود اعجوبه ای در میان مردم است، و دارای مطالب نغز و ستودنی بی شماری است به گونه ای که اعجاب فخر رازی را برانگیخته و در تحسین وی می گوید: «تاکنون مقامات عارفان و علوم اهل معرفت را نه قبل از بوعلی و نه بعد از وی کسی به این نضد و نظم برهانی نیاراسته است» (4).

همین ابن سینا در شأن علی علیه السلام می گوید: «او همانند معقول در بین محسوس بود» (5). پس علی علیه السلام عقل است، و دیگران حس. عقل جامع کلیات و سرچشمه جوشان فیض معارف است.

ص: 223

1- (2) نهج البلاغه، کلمات قصار، ص 379، ش 111.

2- (3) اصول کافی، ج 1، باب جوامع التوحید، صص 182-185.

3- (4) شرح اصول کافی، صدرالمتألهین، ص 342.

4- (5) شرح اشارات و تنبیهات، نمط نهم، فصل یکم.

5- (6) معراج نامه، ص 94.

احمد بن حنبل، پیشوای مذهب حنبلی پیرامون علی علیه السلام می گوید: «آن حضرت به خلافت زینت داد نه آن که خلافت سبب زینت وی شده باشد».(1) خلیل بن احمد فراهیدی بصری در ستایش علی علیه السلام می گوید: «چه بگویم در حق کسی که دوستان او مناقب وی را از ترس دشمن کتمان کردند و دشمنان وی آنها را به دلیل حسد و کینه پنهان نمودند، ولی مناقب آن حضرت در بین این دو کتمان تجلی کرد و مشرق و مغرب زمین را لبریز ساخت».(2)

از او پرسیدند به چه دلیل علی بن ابی طالب علیه السلام «امام الکُلِّ فی الکُلِّ» است. او گفت: «به این دلیل که همگان نیازمند علی علیه السلام هستند و او از همه بی نیاز است».(3)

فخر رازی هم در تبیین شخصیت علی علیه السلام گوید: «وَمَنْ اتَّخَذَ عَلِيًّا إِمَامًا لَدِينِهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فِي دِينِهِ وَنَفْسِهِ؛ (4) آن کسی که علی علیه السلام را پیشوای دین خود قرار دهد در جان و دینش به دست گیره محکم خدا تمسک یافته است».

عمر و بن بحر، معروف به جاحظ بصری در ستایش آن حضرت می گوید:

«هر وقت نامی از سبقت در اسلام و تقدم در آن به میان آید، هر زمان که از فقاها در دین کلامی مطرح شود، هرگاه زهد در اموالی که مورد مشاجره مردم است بازگو گردد، هر زمان از بخشیدن و کمک به همسایگان سخنی به میان آید، کسی جز علی علیه السلام در همه این فضایل نام آور نمی باشد».(5)

او از نظام نقل می کند: «گفتار درباره علی بن ابی طالب سخت است، زیرا اگر گوینده حق او را وفا کند غلو کرده و اگر از حق او بکاهد جفا کرده است، و میانه بین وفا و جفا بسیار سخت و دقیق است و به جز حاذق و ذکی به آن نمی رسد».(6)

ص: 224

1- (1) تاریخ دمشق، ج 42، ص 446.

2- (2) تنقیح المقال، ج 1، ص 403، ش 3769؛ الرواشح السماویه، ص 203.

3- (3) تنقیح المقال، ج 1، ص 403، ش 379.

4- (4) تفسیر کبیر، فخر رازی، ج 1، ص 207.

5- (5) رسائل جاحظ، ج 4، ص 125.

6- (6) امالی، شیخ طوسی، ص 588، ح 1218؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 214.



ابن ابی الحدید مبهوت ساحت ملکوتی علی علیه السلام است و در ثنای او می گوید:

وَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا كَانَ رَجُلًا مُتَأَلِّهًا؛ (1) علی بن ابی طالب اهل دنیا نبود، بلکه مردی مُتأله و در معرفت الهی شناور بود، او سرچشمه جوشان علم و معرفت است.

او در جای دیگری نیز اعتراف می کند:

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ التَّوْحِيدَ وَ الْعَدْلَ وَ الْمَبَاحِثَ الشَّرِيعَةَ الْإِلَهِيَّةَ مَا عُرِفَتْ إِلَّا مِنْ كَلَامِ هَذَا الرَّجُلِ...؛ معارف بلند یگانه شناسی و عدل خدا و سایر مطالب شریف و معارف عالی فقط از فروغ سخن علی علیه السلام بدرخشید و کلام دیگران و بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله روشنگر مسایل اصول اعتقادی نبود و سایر صحابه هرگز این معانی امور و مطالب گرانسنگ را تصور نمی کردند، زیرا اگر مبادی تصویری این معارف عمیق برای آنان روشن بود و آنها توصیف درک مبادی تصدیقی این مطالب عالی را پیدا می کردند، آن را بازگو می کردند، حال آنکه هیچ اثری از این گونه مفاهیم در کلام آنان یافت نمی شود، بنابراین معلوم می شود که این معارف برای خود آنان مجهول بوده است. تنها علی بن ابی طالب فاتح این میدان و کاشف این معادن و مبتکر این مباحث در صحنه معرفتی - اعتقادی بود و این فضیلت علمی نزد من از عظیم ترین فضایل علی علیه السلام است. (2)

البته براساس روایات گذشته، این مباحث علمی - معرفتی فروغی از آفتاب دانش علی علیه السلام است، چرا که آن امام خزینه دار علم الهی و گنجینه اسرار اوست. ابن ابی الحدید در ادامه یادآور می شود:

وَ أَمَّا الْحِكْمَةُ وَ الْبَحْثُ فِي الْأُمُورِ الْإِلَهِيَّةِ فَلَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ أَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ...؛ حکمت و جهان بینی استدلالی و بحث در معارف الهی، در حیطه توان عرب نبود و از بزرگ و کوچک عرب، چیزی در این زمینه نقل نگردیده، و فقط دانشوران یونان و پیشینیان از اهل حکمت و اسطوانه های معرفت الهی به این فن

ص: 225

---

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 203.

2- (2) همان، ج 6، ص 346.

می پرداختند. اول کسی که از قوم عرب به این گونه معارف عالی پرداخت و افق این دانش را فراروی عرب گشود، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. از این رو مباحث دقیق توحید، و عدل الهی و دیگر صفات خدای سبحان را در گستره پیام علوی و طنین خطبه های آن حضرت می یابی. در کلام هیچ صحابی و هیچ یک از تابعین، اصلاً سخنی از این گونه معارف بلند را نمی یابی و این دو نسل آنها را تصور و ادراک نمی کردند و حتی اگر کسی آن معارف را برای آنان تدریس می کرد، باز هم از فهم آن مطالب عاجز بودند؛ زیرا نژاد عرب [بدون وحی الهی و الهام نبوی صلی الله علیه و آله و علوی علیه السلام] توان تحمل این معانی و معالی را نداشت. (1)

ابن ابی الحدید در ادامه می گوید:

وَ لِهَذَا انْتَسَبَ المتكلمون الذين لججوا في بحار المعقولات إليه خاصة دون غيره...؛ عموم دانشمندان کلام اسلامی که در دریای ژرف معقولات وارد شدند دانش خویش را از علی علیه السلام گرفته اند و به آن حضرت انتساب دارند و او را استاد و رئیس خود می شناسند.

اصحاب ما «معتزله» که به واصل بن عطا پیوسته اند، او تلمیذ ابوهاشم حسن بن محمد حنیفه بود و ابوهاشم شاگرد پدرش محمد و محمد شاگرد پدرش علی علیه السلام است. شیعه به جمیع فرقه اعم از امامیه، زیدیه کیسانیه به علی علیه السلام منتسب اند. اشاعره نیز به علی علیه السلام انتساب دارند، چون ابوالحسن اشعری، مؤسس این فرقه از شاگردان ابوعلی جبایی و ابوعلی شاگرد ابویعقوب شحام، و ابویعقوب شاگرد ابوالهذیل و ابوالهذیل شاگرد ابوعثمان طویل و ابوعثمان طویل شاگرد واصل بن عطاست، پس در حقیقت سرآغاز فرقه اشعری نیز سرانجام به علی بن ابی طالب علیه السلام منتهی می شود، سایر فرقه نیز چون کرامیه و خوارج به آن حضرت می رسند. (2)

پس دانش و معارف علی علیه السلام چشمه آفتابی است که از شبکه های گوناگون مکاتب و فرقه ها اعم از عقل گرایان، سنت گرایان و هر دو گرایان می درخشد.

ص: 226

1- (1) همان، صص 370-371.

2- (2) همان، صص 371-372.

آن حضرت در عرصه جهاد، سیدالمجاهدین، بر منبر خطابه و اندرز، ابلغ الواعظین، بر کرسی فقه و تفسیر، رئیس الفقهاء و المفسرین و در بسط عدل و توحید، امام و پیشوای اهل توحید و عدل است. به گفته ابن ابی الحدید: «لیس علی الله بمستتکر أن یجمع العالم فی واحد؛ (1) بر خدا مشکل نخواهد بود که عالم و جهانی را در شخص واحد و یگانه ای جای دهد».

علی علیه السلام جهانی از مکارم و معالی الهی است. آن حضرت هر جمعه بیت المال را جارو می کرد و پس از اقامه دو رکعت نماز در آن می فرمود: «لِیَسَّ هَدَی یَوْمَ الْقِیَامَةِ ...»؛ (2) این خانه برای من در قیامت شهادت دهد که هرگز گنجی نیندوختم و اموال عمومی را ستمگرانه و تبعیض مدار تقسیم نکردم».

فروغ یکی از خطبه های جاودانه امام علی علیه السلام جان ابن ابی الحدید را لبریز از تعجب ساخته و می گوید:

وَ اُقْسِمُ بِمَنْ تُقْسِمُ الْأُمَّمُ كُلُّهَا لَقَدْ قَرَأْتُ هَذِهِ الْخُطْبَةَ مُنْذُ خَمْسِینَ سَنَةٍ وَ إِلَى الْآنَ أَكْثَرُ مِنْ أَلْفٍ مَرَّةٍ ...؛ (3) سوگند به کسی که تمامی امت ها به او قسم یاد می کنند، من این خطبه را از پنجاه سال قبل تاکنون بیش از هزار بار قرائت کردم و هیچ گاه آن را نخواندم، مگر اینکه در دل و جوارحم اثر کرد و آن را تأمل نکردم مگر این که مردگانم را متذکر شدم و خود را مصداق سخن آن حضرت که پیرامون مردگان ایراد فرمود پنداشتم. واعظان و خطیبان و فصیحان در این زمینه زیاد گفته اند و من نیز مکرر بر آنها آگاه شدم؛ ولی در هیچ یک از آنها تأثیر این کلام را نیافتم. آیا این اثر خاص، به پاس ارادت خاص من به آن حضرت است یا آنکه نیت صالح و یقین ثابت و اخلاص اوست که چنین تأثیرگذار است و سزاوار است که همه فصیحان عرب در برابر آن سجده کنند.

شگفتا که معاویه دشمن کینه توز آن حضرت نیز به تحسین و عظمت آن حضرت لب گشوده و گفته است: «سوگند به خدا به جز علی هیچ کس فصاحت را برای قریش سنت و روش قرار نداد». (4)

ص: 227

1- (1) همان، ج 7، ص 203.

2- (2) همان، ج 2، ص 199.

3- (3) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 11، ص 153.

4- (4) همان، ص 152.

باری، آفتاب جمال علی علیه السلام از دو افق تابان است: افقی برین و ملکوتی که او و محمد صلی الله علیه و آله از یک نور آفریده شده، و وجود ممکن به طفیل وجود آن دو نور مقدس آفریده شده است. او که همتای محمد صلی الله علیه و آله و قرآن است، چنین شخصیت و جلالتی از وهم و فهم ما برون است و فقط سخن معصومان پرده از این سیمای ملکوتی برمی دارد، و جلوه واقعی آن را می نمایاند، ولی با این توصیف آن حضرت بر افقی که برای ما قابل درک و فهم است نیز تجلی کرد. آن حضرت در مکه و در خانه خدا به دنیا آمد و در کانون مهر و عاطفه ابوطالب به رشد و بالندگی ادامه داد. در سن ده سالگی به پیامبر صلی الله علیه و آله گروید. علی علیه السلام را محمد صلی الله علیه و آله به خاطر سبک کردن بار معیشت پدر او و عموی خود، ابوطالب و کمک به تنگدستی این مرد هاشمی بزرگ، از کودکی به خانه خود برد و ضمن کفالت معاش او در دامان عطوفت و محبتش پرورش داد و در مکتب اخلاقی خود تربیت نمود.

بیش از آنکه دل و دماغ علی علیه السلام به خرافات و تعصبات جاهلی آلوده گردد در مکتب معلم بزرگ بشریت درس توحید و مسلمانی آموخت و در دامان عفاف و پارسایی، صدق و خلوص، پاکی و پاکیزگی، شرف و مکرمت، بزرگی و بزرگواری، مردی و مردمی، مربی بزرگ خود محمد صلی الله علیه و آله رشد کرد.

کیست که نداند عقل و فکر و قلب و دل و جان یک نوجوان ده - دوازده ساله، لوح سفید و نانوشته ای است که از آن گاه به بعد همه چیز می توان بر آن نگاشت، و این لوح سفید، در اختیار محمد صلی الله علیه و آله قرار گرفت، کیست که نداند میلاد عقلی و فکری آدمی در سن ده - دوازده سالگی است که به تدریج قدرت تمیز و تشخیص می یابد و می تواند بد و خوب را از هم تمیز دهد.

همه مربیان تعلیم و تربیت، جامعه شناسان و روانکاوان معتقدند که زیربنای شخصیت آدمی در کودکی و جوانی شکل می گیرد، آموزه ها و محیط خانه، و دامان تربیت خانواده و مدرسه است که افق های روشن وجود او را نمایان می سازد.

همه می دانند که علی علیه السلام در چنین سنی به رسول خدا پیوست و دریچه روحش را فراروی آموزه های الهی قرارداد.

ولی سؤال: کدام یک از رجال اسلام و سایر اصحاب پیغمبر به شرف چنین موقعیتی رسیدند و از بدو رشد و بالندگی، زلال تربیت رسول خدا بر روحشان جاری شد؟ آنان همه خواه ناخواه سال ها در شرک و بت پرستی به سر برده و با تعصبات جاهلانه قوم و قبیله ای خود و خرافات مرسوم خو گرفته بودند. ولی علی علیه السلام از همان آغاز رشد همراه و همراز رسول خدا بود و در این مسیر رشد و بالندگی به اوج رسید تا آنجا که رسول خدا به او فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ» (1) همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی و وزیری و به راه خیر می روی».

## بارش و تابش وحی

محمد صلی الله علیه و آله از مردمی که رگ و ریشه و خون و استخوانشان طی چندین قرن با آداب و رسوم جاهلی خو گرفته و معتقدات ابلهانه و جاهلانه، بت پرستی، و اطاعت از رئیس قبیله و جنگیدن و مال باختن به امر او و به خاطر توهمات و تعصبات احمقانه، همه در دل و جانیشان جای گرفته و در رگ و ریشه وجودشان چنگ انداخته است؛ مردمی که حرمت و کرامت در چشمشان از آن کسی است که تعداد شتران سرخ مویش بیشتر و خدم و حشمش افزون تر و استخوان پوسیده پدران در نسب نامه، نسابه به قبیله ای بزرگ تر نسبت داده شده باشد به خود می بالید و برترینی آنان گاهی موجب می شد دو طایفه یا چند طایفه به جان هم افتاده و داستان ایام العرب را رقم بزنند.

محمد در پرتو وحی از این مردم، ملتی شریف و نجیب تربیت کرد، مردمی که با شعار (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) همه با هم برادر شدند و شمشیر آنان حافظ دین و آئینی شد که مجموعه ای از کمالات و معالی انسانی را برای بشر به ارمغان آورد.

دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت یک ز دیگر جان خون آشام داشت

کینه های کهنه شان از مصطفی محو شد در نور اسلام و صفا(2)

ص: 229

1- (1) نهج البلاغه، سید جعفر شهیدی، خطبه 192، ص 223.

2- (2) مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 310، ش 3713-3714.

این کار مشکل و شبیه معجزه را روح قادر و توانای رسول خدا صلی الله علیه و آله به انجام رساند؛ اما اکنون که زمان عروج و ارتحال آن پیامبر است، و می رود که آن رهبر آسمانی از مردم جدا گشته و همنشین رفیق اعلا گردد، هدایت مردم را چه کسی عهده دار گردد؟ مردمی که آن گونه غرق در شرک و خرافات و تعصبات نژادی بودند و پیامبر در پرتو تعالیم خود، عطر برادری و اخوت به آنان افشاند، و سیه و سفید را با هم برادر و برابر ساخته.

اولاً إخوان شدند آن دشمنان همچو اعداد عنب در بوستان

وز دم «المؤمنون اخوه» به پند در شکستند و تن واحد شدند(1)

مؤذن و سخنگوی دولت خویش را سیه چرده ای از سرزمین حبشه قرار داده که مخرج «حی» را نمی شناسد و به قول مولوی:

آن بلال صدق در بانگ نماز «حی» را «هی» همی خواند از نیاز

تا بگفتند ای پیامبر نیست راست این خطا اکنون که آغاز بناست

ای نبی و ای رسول کردگار یک مؤذن کو بود افصح بیار

خشم پیغمبر بجوشید و بگفت یک دو رمزی از عنایات نهفت

کای خسان نزد خدا «هی» بلال بهتر از صد حی و حی قیل و قال(2)

این مردم، فرورفته در گنداب کفر و خرافات، چند روزی نفس حیات آفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را حیاتی ملکوتی و جدید بخشیده و در پرتو هدایت رسول خدا آن زنگارها زدوده شده، ولی بدون شک، شعله های نهفته فرهنگ سابق در زیر خاکستر است و ممکن است بادی بوزد و بار دیگر آتشفشان فرقه گرایی و نژادپرستی قریش و عرب زبانه برکشد. چه کسی بر جای پیامبر قرار گیرد تا امت را به همان راه رسول خدا هدایت کند؟ بدون شک آن کس که همتای رسول خدا، همخو و همراز اوست و از سن ده سالگی جان خود را در پرتو هدایت آن پیامبر قرار داده و آن کسی جز علی علیه السلام نخواهد بود؛ ولی با کمال

ص: 230

---

1- (1) همان، ش 3715-3716.

2- (2) همان، دفتر سوم، ص 325، ش 172-176.

تأسف آن دگرگونی و تحول در نظام رهبری اسلام رخ داد و علی علیه السلام خانه نشین گردید و با خانه نشین شدن 25 ساله آن جناب کم کم حرکت جامعه اسلامی از نظام الهی پیامبری فاصله گرفت و تا آن جا به پیش رفت که خلافت و امامت اسلامی دگرگون شده و به سلطنت عربی تغییر شکل داد. افسوس که نگذاشتند آنکه خدا و رسولش می خواست بر مسند خلافت تکیه زند، و نیروی جهان گشای اسلام یک جا و یک جهت گردن به فرمان او نهاده، فتح و ظفر سیاسی و دینی، رشاد و سداد، تصرف قلوب و جان عالمیان در پرتو اخلاق و معارف اسلامی، ارمغان بشریت گردد، غل بردگی و زنجیر اسارت و شهوات از دست و پای مردم بگشاید، آنان را در آسمان آزادی و آزادگی، فرزاندگی و بندگی فقط خدا، به پرواز آورد، به همان راهی که رسول خدا می خواست جامعه را رهبری کند چون او و رسول صلی الله علیه و آله مولی و سرور مردم بودند.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولی نهاد

گفت: هر کاورا منم مولی و دوست ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولی؟ آنکه آزادت کند بند رقیت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید(1)

آری علی علیه السلام همتای رسول و تربیت شده او بود، تنها کسی بود که دنباله رو عقل، روح و فکر محمد صلی الله علیه و آله بود. از ده سالگی قلب و جان و فکر خود را در اختیار رسول خدا قرار داد تا روح تعلیمات عالیه این دین آسمانی را بر آن نقش کند.

ص: 231





فاطمه علیها السلام در ادامه سخنان گهربارش می فرماید:

حَتَّى إِذْ اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ انْبِيَاءِهِ، ظَهَرَتْ خَلَّةُ النِّفَاقِ، وَسَمَلُ جِلْبَابِ الدِّينِ، وَنَطَقَ كَاطِمُ الْغَاوِينَ، وَنَبَعَ حَامِلُ الْأَفْلِينَ، وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَأَطَاعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ، صَارِخاً بِكُمْ، فَوَجَدَكُمْ لِدُعَائِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْغُرَّةِ فِيهِ مُلَا حِظِينَ، فَاسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافاً، وَأَجْمَشَكُمْ فَالْقَاكُمْ غَضَاباً، فَوَسَّ مَثْمَ غَيْرِ إِبْلِكُمْ، وَأُورِدْتُمُوهَا غَيْرَ شَرِّكُمْ، هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَالْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ...؛ (1) چون خدای تعالی همسایگی پیمبران را برای رسول خویش برگزید، دورویی آشکار شد و کالای دین بی رونق و خریدار. هر گمراهی مدعی گشت و هر گمنامی سالار، هر یاوه گویی در کوی و برزن در پی گرمی بازار. شیطان از کمین گاه خود سر برآورد و شما را به خود خواند، و دید چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید و در دام فرییش خزیدید و به آوازش رقصیدید.

هنوز دو روزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته بود و سوز سینه ما خاموش و آرام نگشته، آنچه نمی باید بکنید، کردید و آنچه از آنتان نبود بردید و بدعتی بزرگ پدید آوردید.

قرآن، حادثه ارتجاعی سقیفه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و بازگشت به دوران فرهنگ جاهلیت و طنین نغمه شوم نژادگرایی و تعصبات قبیله ای را پیش بینی نمود و این خطر بزرگ را به مردم یادآوری کرد:

ص: 233

1- (1) بلاغات النساء، صص 13-14؛ دلایل الامامه، صص 115-116؛ احتجاج، ج 1، صص 122-123؛ کشف الغمه، ج 2، ص 212؛ بحار الانوار، ج 29، ص 237.



همین مفهوم را ابوزرعه از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع نقل می نماید.

3. در کتاب حدود و در خطبه حجه الوداع نظیر همین عبارت نقل گردیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر این نقل فرمود: « لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض... » (1).

4. آن حضرت در حدیثی صریح تر می فرماید:

ثم یؤخذ برجال من اصحابی ذات الیمین و ذات الشمال...؛ گروهی از اصحاب من در محشر به طرف راست و چپ از جایگاه من (حوض) منحرف می شوند. آن گاه می گویم اینها اصحاب من هستند کجا می روند؟ جواب می رسد: همین اصحاب تو پس از اینکه از آنان مفارقت کردی به آیین جاهلیت و اعقابشان بازگشتند. آن گاه من همانند عبد صالح عیسی بن مریم می گویم: تا زمانی که زنده بودم بر آنان مراقب و گواه بودم و از هنگامی که مراقب روح نمودی تو خود بر آنان مراقب و گواهی.

5. در آخر تفسیر سوره مائده از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله در توصیف اوضاع روز رستاخیز چنین فرمود: « ألا و الله یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم... » (2) آگاه باشید! به تحقیق مردانی از امت مرا در محشر می آورند و آنها را به طرف چپ جایگاه من می برند. آن گاه می گویم: پروردگارا! اینان اصحاب من هستند! جواب می آید تو نمی دانی پس از تو اینان چه حادثه هایی را آفریدند آن گاه من چون عبد صالح عیسی بن مریم می گویم...».

بدون تردید، نگرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله، به سبب خطری بود که از سوی بزرگان اصحاب، اسلام را تهدید می کرد. برخی از آنان اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را در امور سیاسی واجب نمی دانستند. «ابوجعفر نقیب» استاد ابن ابی الحدید بر این باور است که صحابه، خلافت را همچون نماز و روزه از معارف دینی نمی دانستند و پیروی از نص رسول الله صلی الله علیه و آله را در این موارد در صورت تشخیص عدم مصلحت در اطاعت از آن حضرت لازم نمی دیدند. او می افزاید که صحابه متفقاً بسیاری از نصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله را با توجه به مصلحتی که تشخیص می دادند ترک کردند (3) و حتی گاهی در مقابل صراحت قرآن مخالفت می کردند.

ص: 235

1- (1) همان، ص 1388، ش 6869.

2- (2) همان، ص 936، ش 4625.

3- (3) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، صص 82-83.

احمد امین پیرامون عمر چنین می نگارد: «... فكان يجتهد في تعرف المصلحه التي لاجلها كانت الآيه او الحديث...» (1) عمر چهره بارز و روشن عمل به رأی خویش در مسائل و رویدادهای اجتماعی بود. او در مقابل نصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و حتی آیات قرآن به نظر و اندیشه خود عمل می کرد و آیات قرآن و احادیث را یک سره کنار می زد. به همین دلیل، در حالی که قرآن بهره ای از زکات را از آن (وَالْمُؤَلَّفَهُ قُلُوبُهُمْ) می داند، عمر از آن روی برتافت و گفت ما برای اسلام آوردن چیزی نمی دهیم؛ هر که می خواهد اسلام آورد و آن که نمی خواهد کفر ورزد.

به عثمان نیز نسبت داده اند که پس از فرمان به افراد عمره از حج چنین گفت: «إِنَّمَا هُوَ رَأْيُ رَأْيَيْتِهِ». (2) در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها عمر با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرد، از جمله در جریان صلح حدیبیه، (3) و نیز تصمیم به قتل ابوسفیان در فتح مکه؛ (4) و همچنین اقدام عمر بن خطاب در رد درخواست رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر آوردن قلم و دوات برای نگاشتن مطلبی که آنان را از گمراهی حفظ و ایمن سازد. (5)

می توان گفت که صحابه به تفکیک دین از سیاست معتقد بودند و از این منظر به خود اجازه می دادند در مقابل نظریات رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستند و از خود مقاومت نشان دهند. اگرچه همین گروه، خود با نام دین به ریاست و سیاست رسیدند. به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله نگران آینده اسلام بود که مبادا این گروه با توجه به نظریات و تصمیمات خویش در مقابل سنت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستند و مردم را از صراط مستقیم اسلام منحرف سازند. واقدی می نگارد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کشته شدگان احد نماز خواند و فرمود: «من بر اینان شاهد و گواهم». ابوبکر گفت: یا رسول الله! آیا آنان برادران ما نیستند که اسلام آوردند،

ص: 236

1- (1) فجر الاسلام، احمد امین، صص 237-238.

2- (2) نظره عامه فی تاریخ الفقه الاسلامی، علی حسن عبدالقادر، ص 215.

3- (3) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 316-317.

4- (4) همان، ص 403.

5- (5) بخاری، کتاب العلم، باب کتابه العلم، ج 1، صص 22 و 23 و نیز باب جوائز الوفاء من کتاب الجهاد، ج 2، ص 120؛ مکاتیب

الرسول، ج 2، صص 618-626؛ طبقات الکبری، ج 2، صص 242 و 245؛ مسند احمد، ج 1، ص 325؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص

193؛ تاریخ الاسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص 111.

همان گونه که ما اسلام آوردیم و مجاهده کردند بدان گونه که ما مجاهده کردیم؟ فرمود: بلی، لیکن آنان اجر و پاداش خود را با خروج از دین، از بین نبردند. نمی دانم شما پس از من چه حادثه ها بر پا خواهید ساخت. در این وقت ابوبکر گریه کرد و گفت: «ما پس از تو زنده خواهیم ماند». (1)

## نفاق در قرآن

« حَتَّىٰ إِذْ اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ، دَارَ أُنْبِيَائِهِ، ظَهَرَتْ خَلَّةُ النِّفَاقِ... » (2)؛ چون خدای تعالی همسایگی پیمبران را برای رسولش برگزید، و او همنشین رفیق اعلی شد، دورویی و نفاق چهره نمایان کرد و چشمه زقوم نفاق در سرزمین اسلام جاری گردید.

فاطمه علیها السلام در این فراز، آیات قرآن پیرامون نفاق و منافق را تفسیر می نماید بسیاری از آیات قرآن از چهره منافقان پرده برداشته، طینت شوم این عناصر شیطانی را آشکار می نماید.

در سوره بقره، پس از وصف پارسایان و کفار، به ترسیم سیمای اهل نفاق پرداخته است آیات 8 تا 16 این سوره، تحلیل روانشناسانه و جامعه شناسانه از این گروه است.

خداوند متعال در این آیات می فرماید:

و از مردم گروهی هستند که گویند ما به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم، حال آنکه ایمان نیاورده اند؛ آنان می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند و حال آنکه فریب ندهند مگر خود را و این را نمی دانند؛ دل های آنان مریض است، پس خدا به مرض [جهل و عناد] ایشان بیفزاید و برای آنها عذاب دردناک است، چون دروغ می گویند. و چون به آنان می گویند در زمین فساد مکنید، گویند ما مصلح هستیم، آگاه باشید که ایشان به شدت مفسدند، ولی خود نمی دانند. و چون به آنها گویند ایمان آورید، چنانکه دیگران ایمان آورده اند، پاسخ دهند که چگونه ما همانند بی خردان ایمان آوریم؛ آگاه باشید که ایشان سخت بی عقل و بی خردند، ولی نمی دانند. چون اهل ایمان را ملاقات کنند گویند ما ایمان آورده ایم و چون

ص: 237

---

1- (1) المغازی، واقدی، ج 1، ص 310.

2- (2) بلاغات النساء، ص 13؛ دلائل الامامه، صص 115-116؛ احتجاج، ج 1، صص 122-123.

با شیطان های خود خلوت کنند گویند ما با شما هستیم، همانا مؤمنان را مسخره می کنیم؛ [بلکه] خدا آنان را مسخره می کند و آنان در گمراهی، حیران و سرگردان اند، ایشان اند که گمراهی را به ثمن هدایت خریدارند، پس تجارت آنها سود نکرده و راه هدایت را نیافته اند. (1)

خداوند در این آیات به تبیین و شرح حال منافقان پرداخته و صفات بارز آنها را بیان داشته است. آنان دورو و اهل نیرنگ و خدعه و فریبند، بیمار دلند و در زمین فساد می کنند، خود را مصلح دانسته و در جهل مرکب شناورند، پارسایان را مسخره پنداشته، چون در خلوت به شیاطین و رهبران خود می رسند می گویند ما با شما ایم، آنان پیوسته در ضلالت و گمراهی غوطه ورنند.

نفاق، سرچشمه گناهان، ام الفساد و از پست ترین رذائل اخلاقی است. قرآن کریم مکرراً این صفت را سرزنش کرده تا جایی که افزون بر صد آیه، مرام و عقیده اهل نفاق را تبیین کرده و مردم را از آنان بر حذر داشته است. منافقان از کسانی اند که «أَبْطَنَ الْكُفْرَ وَ أَظْهَرَ الْإِيمَانَ» درباره آنان صدق می کند؛ قلبشان لبریز و مالا مال از کفر است، ولی به زبان، زمزمه ایمان دارند. آنان به چهره خویش نقاب دین می زنند و خطرشان به مراتب بیش از کفار است.

ظلمت نفاق، مردم را پیوسته در تاریکی قرار می دهد. آنان در جهل مرکب غوطه ورنند و هرگز نمی خواهند بیدار شوند. فرد منافق هم نمی داند و هم نمی خواهد که بداند. منافق نه تنها خود را نادان نمی داند، بلکه خود را از همه داناتر می پندارد.

البته دایره بیماردلان فراتر از گروه منافقان است؛ از جمله اینکه گاهی گروهی خاص در کنار منافقان مطرح می گردند:

(إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَلاءِ دِينُهُمْ)؛ (2)

و نیز آیه (وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً)؛ (3)

(هنگامی که منافقان و بیماردلان گفتند خدا و رسولش جز فریبی به ما وعده نداد...)

ص: 238

1- (1) سوره بقره، آیات 8-16.

2- (2) سوره انفال، آیه 49.

3- (3) سوره احزاب، آیه 12.

عبارت (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) 1 مفهومی فراگیر است که منافقان و آنانی را که بیمار دل اند در بر می گیرد؛ گرچه این بیماری به صورت ملکه در سرشت آنان نیست، بلکه فکر و بصیرت آنان آلوده گردیده و حقیقت را نمی شناسند و اهل تفقه و بصیرت نیستند. برخی از بزرگان درباره نفاق گفته اند:

« أَلْنِفَاقِ مِنَ الصِّفَاتِ الذَّمِيمَةِ، بَلْ هُوَ أَمَّا لِأَنَّه يُوْجِبُ تَأْتِيْبَ النَّفْسِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَ الْجَحِيْمِ الْآبِدِي فِي الْآخِرَةِ ؛ (1) نفاق از صفات بسیار ناپسند و اساس همه پستی هاست. در این جهان موجب فرومایگی و سرزنش انسان می گردد و عذاب جاوید و ابدی پاداش آن در آخرت است.»

نفاق سرشت حقیقت مدار و فطرت خداشناسی انسان را دگرگون و متحول می سازد؛ به گونه ای که حجابی از تاریکی بر آن می افکند؛ انسان را غیرقابل اعتماد می سازد؛ ارکان نظام اجتماع را ویران می کند و انسان را چند چهره و رنگارنگ می سازد. به همین علت خداوند متعال نیز به شدت آن را نکوهش می کند و منافقین را پلیدتر از کافران معرفی می نماید.

در واقع خطر نفاق بیش از کفر است، چون منافق لباس دین بر تن کرده، و کار کافر را انجام می دهد. او اگرچه به واقع گرای و حقیقت تظاهر می کند، ولی در باطن از حقیقت گریزان است. خداوند متعال در آیات 60 تا 63 سوره نساء، سیمای منافق را چنین تعریف می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا...؛ (2)

(آنان می پندارند که به قرآن و کتاب های پیشین که بر پیامبران نازل شده ایمان دارند، ولی می خواهند حکم و حکومت را به طاغوت بسپارند با آنکه مأمورند به طاغوت کفر بورزند. در واقع اینان فرمانبران شیطان هستند، آنان در برابر حکم و حکومت خدا می ایستند و با تمام نیرو، مردم را از گرایش به حق باز می دارند و چون مصیبتی به آنان می رسد، به نزد تو ای پیامبر آمده سوگند یاد می کنند که ما - در بازداری مردم از اینکه نزد پیامبرشان بروند - جز احسان و نیکویی و ایجاد

ص: 239

1- (2) مواهب الرحمن، ج 8، ص 391.

2- (3) سوره نساء، آیات 60-63.

توافق و صلح و سداد منظوری نداشتیم. در حقیقت، اینان همان کسانی هستند که بیمار دل اند و خدا می داند در دل های آنان چیست، تو از آنان اعراض کن و تنها به اندرز آنان پرداز، با بیانی دل نشین که در فهماندن ایشان رسا باشد).

در قرآن کریم آیات 137 تا 145 سوره نساء بار دیگر از چهره منافقان پرده برداری شده و خوی و رفتار آنان را بر می نمایاند:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا...؛ (1))

(آنان که نخست ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آورده، دگر باره کافر شدند، پس بر کفر خود افزودند اینان را خدا نخواهد بخشید و به راهی هدایت نخواهد فرمود، و بشارت بده آنان را که عذابی سخت آنان را فرا می گیرد؛ آن گروه که کافران را دوست گرفتند و از مؤمنان دوری گزیدند، آیا از کافران عزت می طلبند؟ خطا می روند که عزت، همه نزد خداست. آیا در کتاب خدا این حکم بر شما منافقان فرستاده شد که چون آیات خدا را شنیدید بدان کفر ورزید و آن را استهزاء کنید؟ پس با این منافقان همنشین مشوید تا در توطئه ای دیگر داخل شوند که آنگاه شما هم به حقیقت مانند آن منافقان هستید، و خدا منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد کرد. منافقان مدام مراقب حال شما ایند که اگر ظفر و پیروزی برای شما رخ دهد، پیش آیند و غنیمت خواهند و گویند ما با شما مسلمانان بودیم و اگر کافران پیروز گردند به آنان گویند که نه این بود که ما شما را به اسرار و احوال مسلمانان آگاه ساختیم و شما را از آسیب آنان حفظ کردیم؟ خدای متعال در قیامت میان شما مؤمنان و آن گروه کافر منافق حکم کند، و خداوند هیچ گاه راه نفوذ کافران بر اهل ایمان را باز نخواهد نمود. همانا منافقان با خدا مکر و حيله می کنند و خدا نیز با آنان مکر می کند و چون به نماز آیند با حال بی رغبتی و کسالت آیند و خدای را ذکر نگویند مگر بسیار کم، دودل و مردد باشند نه به سوی مؤمنان یک دل روند و نه به جانب کافران، و هر کس را خدا گمراه کند، هرگز او را به راه راست نخواهی یافت).

پس از این چهره نمایی خدای متعال فرجام سخت و دردناک این گروه را چنین تبیین می فرماید:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا)؛ (2))

ص: 240

1- (1) سوره نساء، آیات 137-145.

2- (2) همان، آیه 145.



(البته جایگاه منافقان در پست ترین درک آتش جهنم است و برای آنان هرگز یار و یاورى نخواهى یافت).

در سوره های دیگر، همچون آل عمران(1)، حشر(2)، توبه(3)، احزاب(4)، فتح(5)، حدید(6)، انفال(7) و نساء(8) به موضوع نفاق پرداخته شده است.

پلیدترین چهره از منافقان در سوره ای از قرآن و به همین نام ترسیم گردیده است:

(إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ...); (9)

(ای رسول ما، چون منافقان نزد تو آمده، گفتند که ما به یقین و حقیقت گواهی می دهیم که تو رسول خدایی، خدا می داند که تو رسول اویی و خدا هم گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند. سوگندهای [دروغ] خود را سپر جان خویش قرار داده اند تا بدین وسیله راه خدا را ببندند که آنچه می کنند بسیار بد می کنند؛ برای آنکه آنان [به زبان] ایمان آوردند و سپس [به دل] کافر شدند، خدا هم مُهر بر دل هاشان نهاد تا هیچ درک نکنند. ای رسول! چون آنان را مشاهده کنی تو را به شگفت آرند و اگر سخن گویند به سخنانشان گوش فرا خواهی داد؛ گویی که چون چوبی خشک بر دیوار تکیه کرده و هر صدایی را بشنوند بر زیان خویش پندارند؛ ای رسول! اینان دشمنان حقیقی هستند. از ایشان بر حذر باش، خدایشان بکشد اینان را چقدر از حق دورند. هرگاه به آنان گفته شود بیاید تا رسول خدا از حق برای شما آمرزش بخواهد سر باز گردانده و بنگری که با تکبر و نخوت از حق روی می گردانند. ای رسول! تو از خدا برای آنان آمرزش بخواهی یا نخواهی، خدا هرگز آنان را نمی بخشد، چرا که خداوند گروه فاسق را هدایت نمی کند. اینان! همان مردم بدخواهند که می گویند بر اصحاب رسول خدا انفاق مکنید تا مردم از گردش پراکنده شوند، در صورتی که خدا را گنج های زمین

ص: 241

1- (1) سوره آل عمران، آیه 167.

2- (2) سوره حشر، آیه 11.

3- (3) سوره توبه، آیات 64 و 67 و 68 و 77 و 97 و 101.

4- (4) سوره احزاب، آیات 12 و 60 و 73.

5- (5) سوره فتح، آیه 6.

6- (6) سوره حدید، آیه 13.

7- (7) سوره انفال، آیه 49.

8- (8) . سوره نساء، آیات 61 و 88.

9- (9) سوره منافقون، آیات 1-8.

وآسمان هاست، ولی منافقان آن را نمی فهمند. آنان [پنهانی با هم] می گویند اگر به مدینه باز گردیم البته باید اربابان عزت و ثروت، مسلمانان [ذلیل و حقیر] را از شهر بیرون کنند و حال آنکه عزت از آن خدا و رسول او و اهل ایمان است، ولی منافقان این حقیقت را نمی دانند).

## علل پیدایش نفاق

برخی برای نفاق دو سبب اساسی ذکر کرده اند:

« للنفق سببان: الأول: السبب الفاعلی؛ الثاني: السبب الغایبی. أما سببه الفاعلی: فالعمده فیه ترجع إلى عدم العقیده بالمبدأ و المعاد اصلاً او قلّتها و ضعفها...» (1).

برای پیدایش و بروز بیماری نفاق، دو سبب عمده و سبب های تبعی دیگری ذکر گردیده که اولین آن، نبود عقیده یا کمبود ایمان و اعتقاد به مبدأ و معاد است. اگر انسان به خدای قادر عالم و حی قیوم ایمان داشته باشد و او را در تمام حالات، مراقب و ناظر بر خود بداند، هرگز غبار نفاق بر قلب او نمی نشیند، چون عالم را محضر خدا می داند و از افق این باور، نور معرفت و ایمان بر جان او تابیده، سرای قلب او را روشن ساخته است. بنابراین هر قدر فروغ ایمان و اعتقاد انسان به خدا و قیامت بیشتر باشد از ظلمت نفاق دورتر می گردد، چون خدا را بهتر می شناسد. به بیان دیگر خداشناسی و خودشناسی، پیوسته در تعامل با یکدیگرند، زیرا معرفه النفس مقدمه معرفه الله است. از طرفی خداشناسی، انسان را به شخصیت و آرمان حقیقی خویش آگاه تر می سازد.

فرهنگ توحید و آهنگ یگانه پرستی در روح انسان ایجاد وحدت رویه و هماهنگی می کند و رفتار و افکار او را نظام مند و هدفمند می سازد؛ در نتیجه گرفتار تعدد شخصیت و تجزیه روانی نمی گردد، و دورو، دو زبان و دودل نخواهد بود.

چنین انسانی از زلال معرفه الله نوشیده و به حبل متین الهی آویخته است. ایمان به زندگی جاودانه و روز رستاخیز، افقی فروزنده فرا روی او گشوده و او را به رفتاری نیکو، و خصالی عالی و مکارم اخلاق آراسته است. چنین انسانی هرگز به قهقرا باز نگشته، از اوج مجد و عزت، سقوط نخواهد کرد. همچنین دنیا، جاه و مقام او را نمی فریبد و پلیدی شرک به خدا او را نمی آلاید، چون شرک به خدا، عامل سقوط از فراز آسمان عزت و عظمت است:

ص: 242

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ)؛ (1)

(آن کس که به خدا شرک ورزد، چنان است که از آسمان سقوط کرده، مرغان او را برابیند و یا طوفان او را به پرتگاهی برد).

اما دومین عامل: الثانی و أمّا سببه الغایی: فلا ریب فی أنّه لیس له غایه عقلیه . (2) عامل دوم پیدایش نفاق، هدف های پوچ و پوشالی است. این عامل، در حقیقت معلول همان عامل اول است؛ زیرا کسی که خداوند و روز رستاخیز را باور ندارد، به هر خیال واهی و پوچی روی می آورد و برای رسیدن به این آرزوها به هر سو می رود و به هر دست آویزی چنگ می زند. پیامد منفی این پوچ گرایی، چنددلی و چندزبانی خواهد بود. او در لجن زار نفاق می پوید و هر چه به پیش می رود در آن گرداب بیشتر فرو می رود. منافق بنا به تعبیر قرآن، کر و کور است؛ هدفش فقط دنیاگرایی است؛ مدام گرد خود می چرخد و ره به جایی نمی برد و با پوچ و هیچ دنیا دل خوش است. او به راهی می رود که شیطان فانوس دار اوست. بنابراین سرچشمه حنظل نفاق، دل انسان است، و از این سرچشمه در سایر اعضا رخنه می کند و رفتار انسان را آلوده می سازد.

البته عوامل دیگری نیز هستند که در پیدایش بیمار دلی نفاق مؤثرند.

حب نفس، یکی از سرچشمه های این رذیلت انسانی است. همچنین حرص و طمع و آز از اسباب مؤثر در پیدایش این صفت اند. از سوی دیگر، ریاست، مقام، دنیاگرایی و جاه طلبی از ارکان نفاق اند. به علاوه، خشم، کینه، دشمنی با دوستان خدا می توانند از عوامل تأثیرگذار و پدیدآورنده این صفت باشند.

مولای متقیان مجموعه ای از این صفات را در خطبه منافقین بیان فرموده اند:

... وَ أَحَدَرُكُمْ أَهْلَ النَّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ، وَ الزَّالُونَ الْمُزِلُّونَ، يَتَلَوْنُونَ أَلْوَانًا، وَ يُفْتِنُونَ أَفْتِنَانًا...؛ بندگان خدا شما را به ترس از خدا فرا می خوانم و از منافقان می ترسانم که آنان گمراه و گمراه کننده و خطاکارند و به

ص: 243

1- (1) سوره حج، آیه 31.

2- (2) مواهب الرحمن، ج 1، ص 136.

خطاکاری وادارنده، پی در پی رنگ می پذیرند، و راهی را نپیموده راه دیگری می گیرند. هر وسیلتی را برای گمراهی تان می گزینند، و از هر سو بر سر راهتان می نشینند. درونشان بیمار است و برونشان پاک. پوشیده می روند، چون خزنده ای زیانمند و زهرناک، و صفشان داروست و گفتارشان بهبود جان، و کردارشان درد بی درمان... برابر هر حقی باطلی دارند و برابر هر راستی مایلی، و برای هر زنده ای قاتلی و برای هر در، کلیدی و برای هر شب، چراغی. به هنگام طمع، خود را نوید می نمایانند تا بازار خویش بیاریند و بر بهای کالاشان بیفزایند. می گویند و به خلاف حق تقریر می کنند، می ستایند و تزویر می کنند، راه باطل را - بر پیروان خود - آسان نمایند، و آنان را در پیچ و خم هایش سرگردان. فَهَمْ لُمَةُ الشَّيْطَانِ وَ حُمَةُ النَّيِّرَانِ، اولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ (1) (أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ) 2 پس آنان یاران شیطان اند و زبانه های آتش سوزان. آنان پیروان شیطان اند و آگاه باشید که حزب شیطان زیان کاران اند.

گفتار علی علیه السلام ترجمان و تفسیری از ده ها آیه قرآن کریم است که از سرشت دوزخی منافقان پرده برداشته است.

## پیامدهای منفی نفاق

### اشاره

بارزترین آثار شوم و پیامدهای منفی نفاق پنج چیز است:

1. تذبذب در ایمان و اعتقاد: بر این اساس منافق، ایمان می آورد، ولی دوباره کافر می گردد. دوباره ایمان می آورد و سپس کفر می ورزد. او شخصیتی بی اساس و بی بنیان دارد؛ دگرگون و مضطرب است؛ نه با این است و نه با آن، از طرفی هم با این است و هم با آن. او نقاب ایمان به چهره دارد؛ ولی در باطن کافر است. فرجام منافق، نه کفر است؛ بلکه طغیان در کفر است، پس او به مراتب از کافر پلیدتر و خطرناک تر است. قرآن به پیشانی او مهر (ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا) 3 رازده است.

ص: 244

منافق از منظر اعتقادی مذذب است؛ گاهی زمزمه خدا بر زبان جاری می‌سازد و بار دیگر کافر و منکر حق می‌شود. منافق از بعد روحی و روانی نیز چند چهره و چند زبان است. او تعدد شخصیت دارد، گویی هنرمندی است که در هر داستانی نقشی به او واگذار می‌گردد و او هم ایفای نقش می‌کند. لذا هر روز و هر ساعت به شکلی نمایان می‌گردد، آنگونه که قرآن می‌فرماید: (مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا وَ لَا إِلَى هُوَ لَا). (1)

منافق، به هر گروهی می‌گوید من با شما هستم، ولی دروغ می‌گوید، بلکه نه با آن گروه است و نه با این گروه. منافقان چون با مؤمنان ملاقات می‌کنند می‌گویند ما ایمان آوردیم و چون به آشیانه شیاطین خود باز می‌گردند می‌گویند (إِنَّا مَعَكُمْ)؛ (2) (ما با شما هستیم).

2. موالات و دوستی با کافران: منافقین علاوه بر کفر و طغیان در آن، برای رسیدن به آرزوها و آمال خویش به دامان کفار چنگ می‌زنند و با آنان سفره محبت و دوستی می‌گسترند. آنان کفار را دوست و سرپرست خود قرار می‌دهند؛ به پندار اینکه عزت و بزرگی نزد آنان است، به این امید که در سایه لطف آنها بر کرسی عزت بنشینند، و حال آنکه نمی‌دانند عزت و مجد و سرافرازی نزد خداست و منافقان گمراه اند و آب از سراب می‌طلبند.

3. استهزاء: سومین پدیده شوم نفاق، مسخره و استهزاء نسبت به آیات و نشانه‌های خداوند است. آنان وحی را مسخره کرده، آرمان‌های متعالی دین را به تمسخر می‌گیرند. بدون شک، چنین افرادی از فروغ هدایت الهی بی‌بهره اند و زلال وحی بر جانیشان جاری نمی‌گردد.

4. خدعه و نیرنگ: از صفات بارز منافقین، خدعه و نیرنگ است. آنان در تمام عرصه‌ها دو دل و دو چهره اند و به همه نیرنگ می‌زنند و در حالی که روح آنان لبریز از گنداب کفر است نقاب دین بر چهره دارند. آنان در پندار خود نسبت به خدا هم مکر می‌کنند و به زعم خود می‌خواهند خدا را هم فریب دهند.

ص: 245

---

1- (1) سوره نساء، آیه 143.

2- (2) سوره بقره، آیه 14.

5. ریا و کسالت در عبادت: از پیامدهای بسیار منفی نفاق، ریا و کسالت در عبادت است. این حقیقت را قرآن نیز بیان می‌دارد. بدیهی است کسی که به خدای متعال ایمان ندارد و آیات و نشانه‌های آن را هیچ و پوچ می‌داند، از شاهد توحید نچشیده و فروغ «معرفه الله» بر قلبش نتابیده است تا سرمست کوی دوست گردد و جز او کسی را نبیند و نستاید.

منافق نمی‌تواند به ریسمان عشق و بندگی خدا آویخته گردد، زیرا دو دل و دوزبان است و مرغ دلش حیران هر کوی و برزنی است و به هر سو پر می‌گشاید. او تنها به آمال دنیوی خود می‌نگرد و برای رسیدن به آنها تلاش می‌نماید و اگر عبادتی می‌کند هدفش رسیدن به همان آرمان‌های مادی است. چنین انسانی، حلاوت عبادت را نچشیده و یاد خدا در کام‌ش شیرین نیست و باعث آرامش روان او نمی‌گردد، بلکه در حال عبادت کسل و پژمرده و دل‌مرده است، بنابراین توفیق الهی از او رخت بر بسته و به وسوسه‌های شیطان پیوسته است. خداوند این گروه را با صفاتی تعریف کرده که هر صفتی خود منبع و سرآغاز صفات پلید دیگری است. به هر روی، نفاق سرچشمه همه پستی‌ها و رذائل و مجمع آلودگی‌هاست و از این دوزخ شعله‌ها روشن و آشفشان‌های ستم و جفا و بیداد شعله‌ور است، چه آتش فتنه‌ها که برافروخته، و جان و استخوان‌های مظلومین در آن سوخته است. خداوند اهل نفاق را به عذاب سخت و دردناک بشارت می‌دهد و آنان را در درک اسفل آتش می‌افکند. (1) این پدیده شوم و خطرناک، می‌تواند همه شئون جامعه، اعم از اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و تربیتی را ویران سازد. نفاق، ویروس مهلکی است که اگر جامعه‌ای به آن مبتلا گردید در مانس بسیار سخت و به آسانی امکان پذیر نمی‌باشد.

به هر روی، می‌توان بارزترین صفات یک منافق را چنین برشمرد:

1. دو چهره بودن.
2. در تنهایی کسل و بی‌نشاط هستند.
3. در حضور مردم با نشاط و شوق عبادت می‌کنند.
4. دوست دارند مردم آنها را ستایش کنند.
5. ستایش مردم سبب می‌گردد که بر عمل خود بیافزایند.

ص: 246

6. اگر مدحشان نگویند از عمل می کاهند.

7. اهل خدعه، نیرنگ و فریبند.

8. اعمال نیک خود را به رخ مردم می کشند.

9. بر دیگران منت می گذارند.

10. بر خلق تکیه کرده، بر خدا توکل ندارند.

11. بر زبانشان ذکر خداست، ولی سرای قلب آنان، آشیانه شیطان است.

12. خودپسند، مغرور، جاه طلب، تن پرور و رفاه طلب اند.

حزب قریش یا...

در هر حرکت بالنده و مکتب موفق، افرادی فرصت طلب، مآل اندیش و ریاست طلب نفوذ می کنند که از آغاز با همراهی کامل با آن حرکت مترصد آناند که در فرصت مناسب آن انقلاب را مصادره کرده و از آن خود کنند. این نفوذ و مصادره فرصت طلبان، چنان مشهور و مشهود است که ضرب المثل عام و خاص گردیده که: هر انقلابی سرانجام فرزندان خود را می خورد، به این معنا که فرصت طلبان نفوذی، ریاست و پیشوایی آن را مصادره کرده و افرادی را که به پای آن نهضت جانفشانی کردند در کام قهر انقلاب قرار می دهند. اگر چه کلیت این موضوع قابل تردید است؛ ولی بدون شک در اسلام چنین جریانی رخ داد. افرادی فرصت طلب، و وجیه به طمع مصادره ریاست و رهبری اسلام از همان آغاز در اسلام نفوذ کرده، از پیشقراولان و دل سوزان اسلام خود را معرفی کردند و سرانجام به آرزوی دیرین خود رسیده و توانستند در فرصت مناسب بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به هدف خویش برسند. بدیهی است که عرب و به خصوص قریش مردمی ریاست طلب بودند و به پاس برخورداری از مقامات کعبه با هم ستیز داشتند. گروهی از آنان براساس سیاست و مآل اندیشی به اردوگاه اسلام وارد شده بودند. از طرفی مسئله خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان بسیار جذاب و از اهداف آرمانی آنان بود؛ چه آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پسری هم نداشتند و این حقیقت می توانست بهانه ای برای آنان باشد. حتی پیش از هجرت و گسترش دامنه اسلام و شکل گیری حکومت اسلامی، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد بنی عامر بن صعصعه آمدند و آنان را به اسلام فرا خواندند، یکی از آنان به حضرت عرض کرد: «ایکون لنا الامر من بعدک؛ آیا این امر پس از تو از آن ما خواهد

بود؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: «ألا أمرُ إلى الله يَصَدِّعُه حيثُ يشاء؛ (1) این امر در دست خداوند است آن را هر جا که بخواهد قرار خواهد داد». همچنین «هوذ» حاکم یمامه در پاسخ به نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله شرط مسلمان شدن خویش را جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله برشمرد. (2)

کسانی چون ابوبکر از همان آغاز دارای گروه و حزب بودند. او افرادی را به اسلام فرا خواند که آنان دسته جمعی به دعوت او مسلمان شدند؛ از جمله: عبدالرحمن بن عوف، عثمان، سعد بن ابی وقاص، طلحه و ابوعبیده جراح. (3)

اینان وحدت خود را حفظ نموده، در جریان های گوناگون پشتیبان و یار هم بودند. مثلاً وقتی که علی علیه السلام را به مسجد آوردند تا با ابوبکر بیعت کند و امام از بیعت امتناع می نمود، ابوعبیده اظهار داشت: «یا اباالحسن! تو جوانی و آنان سالخوردهگان قریش هستند، تو چون آنان تجربه نداری، ابوبکر به جهت سالخوردهگی و تجربه اندوزی اش، از تو به خلافت شایسته تر است! امروز تو تسلیم خلافت او باش، چنانچه زنده ماندی نوبت به تو هم خواهد رسید». (4)

لذا در حکومتی که پس از سقیفه تشکیل گردید، اینان کارگزاران آن بودند. خلافت در دست ابوبکر و قضاوت در دست عمر و اداره امور مالی در اختیار ابوعبیده قرار گرفت.

ابن اثیر در تاریخ خود می نگارد: «وقتی که ابوبکر به خلافت رسید ابوعبیده به او گفت: من مال را تأمین می کنم. عمر به او گفت: قضاوت را من به عهده می گیرم». (5)

در زمان خلافت عمر نیز این گروه از کارگزاران و فعالان عرصه سیاست بودند و در طول نیم قرن، در دفاع از منافع خود هوادار هم بودند و در همه صحنه های سیاسی - اجتماعی دخالت کامل داشته و تحولات بزرگی را رقم زدند.

با وجود چنین حوادثی و نیز روی کار آمدن جریانی که بدون شک با آل رسول خدا صلی الله علیه و آله در تناقض آشکار بود، روشن می شود که یک حزب سیاسی قوی از همان آغاز بعثت رسول

ص: 248

1- (1) تاریخ الطبری، ج 2، ص 350.

2- (2) مکاتیب الرسول، ج 1، ص 138.

3- (3) شرح خطبه حضرت زهرا، ص 476، به نقل از تاریخ طبری، ج 3، صص 1166-1167.

4- (4) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 12.

5- (5) الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 420.



خدا شکل گرفته بود و این گروه در پنهانی به فعالیت خود مشغول بوده و پیوسته برای رسیدن به هدف خویش که مقام خلافت اسلامی بود تلاش می کرد. گاهی ناخودآگاه این پیوستگی و همبستگی را ابراز می کردند. عمر در هنگام مرگ خود گفت: اگر ابوعبیده زنده بود، او را به خلافت برمی گزیدم. بدون شک این آرزوی گزینش به خاطر قرارها و فعالیت های حزبی قبلی بود و گرنه همانند ابوعبیده در میان صحابه فراوان بودند.

هماهنگی این گروه و به خصوص سه تن از آنان (ابوبکر، عمر و ابوعبیده) در نقاط عطف زندگی سیاسی ایشان کاملاً مشهود و در تاریخ نگاشته و ثبت شده است. به عنوان مثال: در هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر به همراه مغیره بن شعبه به کنار رسول خدا آمدند و پارچه از روی مبارک آن حضرت برداشتند، عمر گفت: عجب! بی هوش گردیده است. مغیره گفت: سوگند به خدا پیامبر از دنیا رفته است. عمر برآشفته و به او بانگ زد که تو دروغ می گویی و می خواهی فتنه بر پا نمایی، هرگز رسول خدا نمرده است. آنگاه شمشیر خود را از نیام برکشید و فریاد زد هر که بگوید محمد مرده است او را خواهد کشت. ابن ام مکتوم این آیه را بر او خواند: (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ...); (1) محمد جز پیامبر نیست، قبل از او پیامبرانی در گذشته اند، اگر او بمیرد یا کشته شود شما به گذشته خود باز می گردید.

عباس عموی پیامبر هم برای عمر استدلال کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرده است. ولی عمر نپذیرفت و اصرار داشت که پیامبر نمرده است، تا اینکه ابوبکر که خارج از مدینه بود آمد و دید که عمر ایستاده و مردم را تهدید می کند. ابوبکر پس از ورود خطبه مختصری خواند و آیه ای را که ابن ام مکتوم خوانده بود قرائت کرد و نیز آیه (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)2 را خواند. عمر گفت: عجب این آیه در قرآن است؟ ابوبکر گفت: آری. عمر مرگ رسول خدا را پذیرفت. (2)

ص: 249

1- (1) سوره آل عمران، آیه 144.

2- (3) طبقات الکبری، ج 2، صص 266-267؛ انساب الاشراف، ج 1، صص 556-557؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 656.

شگفتا! آیه ای که در تبیین و گزارش فراریان جنگ احد نازل گردید، آن گاه که ابن قمیئه لیشی، مصعب بن عمیر پرچمدار اسلام را شهید کرد و تصور نمود که محمد صلی الله علیه و آله را کشته، بی اختیار فریاد زد: ألا قد قتل محمد. (1)

این خبر دروغ دهان به دهان در میان ارتش قریش انتشار یافت و سران قریش به قدری خوشحال بودند که صدای آنان در سرتاسر میدان طنین انداز بود و همگی می گفتند: ألا قد قتل محمد. انتشار این خبر، موجب جرأت لشکر دشمن گردید و در مقابل روحیه مسلمانان را تضعیف نمود به طوری که اکثریت قابل ملاحظه ای از مسلمانان دست از جنگ کشیده و به سوی کوه فرار کردند، و بنا بر نقل ابن هشام، عمر نیز در میان دسته ای از مهاجر و انصار بود که در گوشه ای نشسته و به فکر خود بودند. (2) آیا می توان پذیرفت که این آیه بر عمر خوانده نشده بود و آن گاه که ابوبکر آیه را خواند او تازه متوجه گردید که چنین آیه ای در قرآن است؟ جداً باور کردن چنین مطلبی ساده لوحی و ابلهانه است! آیه ای که در بیان گزارش و چهره نمایی از گروهی نازل می گردد، پیوسته این آیه فراروی آن مردم است و هرگز پیامد منفی آن آیه از ذهن آنان حذف نمی گردد! و عمر خود نیز از فراریان جنگ احد بود.

و نیز در داستان برپایی سقیفه و اجتماع انصار در آن مکان، همین که عمر از ماجرا مطلع می گردد، به سراغ ابوبکر می رود و او را از جریان سقیفه آگاه می سازد و آن گاه به اتفاق او و ابوعبیده به سقیفه می روند. ابوبکر بیعت با آن دورا پیشنهاد می کند و آن دو نفر بیعت با او را و سرانجام عمر با ابوبکر بیعت می کند و گروهی با ابوبکر بیعت می کنند، و در تقسیم ارکان حکومت، نیز هماهنگی کامل میان این مثلث برقرار است، ابوبکر مقام خلافت، عمر قضاوت، و ابوعبیده مسؤول بیت المال می گردد. به هر روی، هماهنگی عمر و ابوبکر مثال زدنی است، حتی در صلح حدیبیه، پس از آنکه عمر به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض کرد، ابوبکر بود که او را ساکت نمود. ابن هشام چنین می نگارد: فلما التأم الأمر ولم يبق إلا الكتاب، وَ ثب عمر بن الخطاب، فأتى ابابكر فقال: يا ابابكر أليس برسول الله؟

ص: 250

1- (1) الميزان في تفسير القرآن، ج 4، ص 37.

2- (2) السيرة النبوية، ابن هشام، ج 3-4، ص 82.

قال: بلی، قال: أولسنا بالمسلمین؟ قال: بلی، قال: أولیسوا بالمشرکین؟ قال: بلی، قال فعلام نعطى الدتیه فی دیننا؟... (1)

سبحان الله! عمر دایه مهربان تر از مادر است. او به رسول خدا اعتراض می کند و قراردادی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته اند، سبب حقارت مسلمانان می داند؟ و سرانجام به ابوبکر یار دیرین و هماهنگ خویش پناه می برد و از او پاسخ می خواهد، و پس از گفتگو با ابوبکر، مجاب شده و آرام می گیرد.

بدون تردید، عمر و ابوبکر در تمام امور با هم هماهنگ بودند و در مثال آنان یک روح در دو پیکر بودند. می توان هماهنگی آن دو نفر را به هماهنگی و همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام مقایسه کرد. این دو با افرادی دیگر از همان آغاز حرکت تعالی بخش اسلام در یک حرکت مخفی سیاسی با هم هماهنگ بودند و پس از رحلت رسول خدا و رخداد سقیفه نیز در تمام امور با هم بوده و یار و یاور یکدیگر بوده اند، بدون شک چهره هایی چون ابوعبیده، عبدالرحمن بن عوف، مغیره بن شعبه، خالد بن ولید از مهاجرین و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و دیگران آنان را در این حرکت همراهی کرده اند. بر هر خردمندی روشن است که داستان سقیفه، و رویش این شجره فتنه در سرزمین اسلام ناگهانی نبوده و مسلماً نتیجه توطئه دامنه داری از قبل بوده است که هم قرآن به آن هشدار داده بود و هم رسول خدا صلی الله علیه و آله خطرات آن را گوشزد فرموده بود. یکی از شاعران زبردست شیعه در پاسخ به ادعای آنان که می پندارند بیعت با ابوبکر کانت فلته؛ بیعت با ابوبکر حادثه تدبیر نشده ای بود چنین سروده اند:

و لکن أمراً کان أبرم بینهم و إن قال قوم فلته غیر مبرم (2)

و نیز دیگری سروده است:

زعموها فلته ما حید لا و ربّ البيت و الرکن المشید

إنما کانت أموراً نسبت بینهم أسبابها نسیح البرود (3)

ص: 251

---

1- (1) همان، صص 316-317.

2- (2) شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، عزّ الدین حسینی زنجانی، ص 488.

3- (3) همان.

می‌پندارند که حادثه ای اتفاقی بود، سوگند به خدا که چنین نبود، تار و پود این فتنه را از پیش بافته بودند، چون بافته های برد.

البته در حاشیه این جریان سیاسی، براساس بعضی از گزارش ها حرکت سری نظامی نیز گفته شده که در نقشه های براندازی و ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله ناموفق بودند. (1)

### تجلی و تابش حق

و اینک با توجه به مجموعه مطالب یاد شده، پیرامون نفاق و حرکت هدفمند و سیاسی آن گروه، اعجاز سخن فاطمی، نمایان می‌گردد که فرمود: « حَتَّى إِذَا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ، ظَهَرَتْ خَلَّةُ النِّفَاقِ، [ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَّةُ النِّفَاقِ]...؛ چون خدای تعالی همسایگی پیامبران را برای رسول خود انتخاب کرد، دورویی آشکار شد و یا خار نفاقی که در باطن بود، نیش خود را ظاهر ساخت و به چشم اسلام فرورفت».

سخن فاطمه ترجمانی از آیات قرآن است که در آن فرهنگ نفاق تفسیر و تبیین گردیده است. به خصوص نفاق سیاسی که حرکتی بسیار مخفی و خزننده است که به گاه و فرصت مناسب یکباره دهان باز می‌کند و تمام ارزش ها را می‌بلعد و نهضت و انقلاب را مصادره می‌کند. بدیهی است که قریش آن تیره سرکش که ریاست مکه و عربستان را از آن خویش می‌دانست، پس از فتح مکه، در مقابل قدرتی بزرگ به نام اسلام قرار گرفت و چون از بیم جان و یا به امید جاه مسلمان شد می‌کوشید تا این قدرت را در انحصار خود بگیرد. بسیار حقیقت پوشی و یا خوش باوری می‌خواهد که بگوییم اینان چون جلسات معدودی با پیغمبر نشسته و به اصطلاح محدثان لقب صحابی گرفته اند در تقوا و پا بر سر هوی نهادن نیز مسلمانی درست بودند.

باری، گروهی دنیاپرست که چاره ای جز پذیرفتن مسلمانی نداشتند خود را در پناه اسلام جای دادند. دسته ای از اینان مردمانی تن آسا و ریاست جو و اشراف منش بودند. طبیعت آنان قید و بند دین را نمی‌پذیرفت. اگر مسلمان شدند از یک سو برای این بود که جز مسلمانی راهی پیش روی خود نمی‌دیدند، یا به طمع آنکه سرانجام اسلام را مصادره و

ص: 252

---

1- (1) بحارالانوار، ج 28، صص 99-111؛ ج 17، ص 29، ج 21، صص 185-252؛ ج 37، ص 114؛ عوالم، ج 15، ص 164؛ ج 3، ص 304؛ کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص 816، ج 37؛ اقبال الاعمال، ص 458.

آن را نردبان قدرت و ریاست خود قرار دهند. این نکته نیز قابل دقت و تفکر است که عدنانیان و قحطانیان از دیرزمان دشمنان کینه توز یکدیگر بودند و پیوسته با عناوین گوناگون و بهانه های مختلف به نبرد و جنگ با هم می پرداختند مردم مکه، «عدنانی» به مقتضای خوی بیابان نشینی مردم یثرب را که از تیره قحطانی بودند و به کار کشاورزی اشتغال داشتند، خوار می شمردند. قحطانیان یا عرب های جنوبی ساکن یثرب، پیغمبر اسلام را از مکه به شهر خود خواندند، به او ایمان آوردند، با وی پیمان بستند. در نبردهای بدر، احد، احزاب، و غزوه های دیگر با قریش درافتادند و سرانجام شهر آنان (مکه) را گشودند. قریش هرگز این خواری را نمی پذیرفت. مردم مدینه این خطر را احساس می کردند و از آنچه حباب بن منذر در سقیفه گفت احساس این بدبینی و خطر به روشنی واضح و آشکار می گردد، به همین دلیل آنان در سقیفه چشم به خلافت دوختند و می پنداشتند که بعد از رحلت رسول خدا فرصتی فرا روی آنان است که پیروزی خود بر قریش نهاده و ثابت نمایند؛ ولی در سقیفه کار برعکس شد و قریش توانست به آرمان از دست داده خود در فتح مکه برسد و بار دیگر بر کرسی ریاست و زعامت عربستان تکیه زند. جمله ای از ابوبکر مبنی بر آنکه «امامان باید از قریش باشند» با چاشنی حسادت و رقابت کهنه و موجود در میان اوس و خزرج به هم گره خورد و بار دیگر قریش گوی خلافت را ربود و به گمان خود شرف از دست رفته خویش را پس گرفت. آخر چرا به یکباره چنین تحولی رخ داد و چرا دو گروه انصار و مهاجر بر سر خلافت به پا خاستند و مسلمانانی که در راه خدا و برای رضای او و حفظ عقیده خود سخت ترین شکنجه ها را تحمل کردند، از مال خود گذشته، پیوند خویش را با عزیزترین کسان خود بریدند، خانمان را رها کردند، به خاطر خدا به کشور بیگانه و یا شهر دوردست هجرت کردند، سپس در میدان کارزار بارها خود را در معرض مرگ قرار دادند، ولی اینک به چنین سرنوشت ذلت باری رسیده اند، اگر چه عامل عمده همان سخن فرزند فاطمه است که فرمود: «آنجا که آزمایش پیش آید دینداران اندک خواهند بود، و مردم متحول و دگرگون می گردند»، ولی باید باور داشت که توطئه ای دامنه دار و عمیق و از پیش تعیین شده در سایه تدبیر یک حزب سیاسی حوادث و جریان ها را به سود خود مدیریت کرد و سرانجام آنچه نمی باید بشود اتفاق افتاد. بدون شک اگر انصار به جای آنکه بگویند امیری از ما و امیری از شما، همان گونه که گرد پیغمبر را گرفتند بر گرد خانواده او جمع می شدند و اگر حریم حرمت این خانواده محفوظ می ماند

بدون شک فتح مکه بار دیگر تکرار می شد و باز اسلام بود که عصیبت قریش متکبر را مغلوب قدرت و اراده خود می کرد و سقیفه آبتن حادثی نمی گردید که تاریخی خونبار برای اسلام رقم زند.

پیامدهای سقیفه

## الف - ویران ساختن بنیاد دین

### اشاره

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: و سمل جلاب الدین؛ نخستین پیامد سقیفه آن بود که تار و پود دین را از هم گسیخت، متاع دین بی مقدار و بازار آن بی رونق گردید.

به هر روی موضوع اول دین است، چرا به دنبال این حادثه، دین پوسیده شد و بازار دین بی رونق گشته و کالای دین بی خریدار گردید؟ بنیان سقیفه به نام دین به ریاست رسیدند و بر کرسی رهبری اسلام نشستند. به جرأت می توان گفت که از این فراز از سخنان فاطمه فروغ اعجاز می درخشید، چرا که آن بانو در نگاه ملکوتی خویش حقایق و حوادثی را مشاهده کرد که بعدها آن حوادث تاریخ اسلام شدند و در صفحات تاریخ ثبت گردیدند.

بنابراین ابتدا لازم است بدانیم که دین چیست. برای دریافت پاسخ درست، سه مطلب باید تعریف و تبیین گردد.

1. در یک تقسیم بندی کلی، دین را به دو دسته وحیانی و بشری تقسیم می کنند. ادیان بشری، ساخته انسان هستند و انسان به سبب نیازهای روانی یا اجتماعی اش به پیروی از باورها، عقاید و رفتارهایی کشانده شده است، مانند بت پرستی یا اعتقاد به نیروی سحر و جادو که ساخته و پرداخته بشرند.

اما ادیان الهی و وحیانی ریشه در غیب دارند و پایه و اساس آنها بر وحی و پیام الهی استوار است. بنابراین انسان، سازنده دین الهی نیست؛ بلکه دریافت کننده پیام الهی است، از این رو باید به آن اعتقاد پیدا کند و به محتوای وحی ملتزم شود و سلوک فردی و اجتماعی خود را براساس آن تنظیم کند. البته مقصود از دین در این نوشتار فقط دین الهی و وحیانی است، نه دین بشری یا اعم از هر دو.

ص: 254

2. در تعریف دین باید از خلط بین دین و تدین و ایمان پرهیز گردد. برخی دین را به باور و اعتقاد تعریف کرده و گفته اند: «دین اعتقاد به هستی های روحانی است»<sup>(1)</sup>. همچنین گفته اند: «دین نظام یک پارچه ای از باورها و عمل کردهای مرتبط به چیزهای مقدس است که از طریق آنها گروهی از آدم ها با مسائل غایی زندگی بشر کلنجا می روند»<sup>(2)</sup>.

برخی نیز گفته اند: «دین، اعتقاد به خدای سرمدی است، یعنی اعتقاد به اینکه حکمت و اراده ای الهی بر جهان حکم می راند؛ خدایی که با بشر دارای مناسبات اخلاقی است»<sup>(3)</sup>.

برخی هم گفته اند: «جوهر دین عبارت است از احساس وابستگی مطلق»<sup>(4)</sup>.

بدیهی است که در این مجموعه تعاریف، بین دین و ایمان و تدین و دین داری خلط شده است، در حالی که ایمان و تدین با دین فرق دارد، زیرا تدین و ایمان وصف انسان است، ولی دین، حقیقتی پیام گونه است که خداوند آن را در اختیار انسان قرار می دهد.

3. تعریف ماهوی از دین ممکن نیست، ولی تعریف مفهومی از آن امکان پذیر است، زیرا تعریف ماهوی هر چیزی عبارت از بیان ماهیات و ذاتیات آن است. تعریف اشیاء یا به جنس و فصل است یا به جنس و عرض که به حد تام و ناقص تقسیم می گردد، ولی تعریف دین به واسطه این امور، برای بشر ممکن نیست، زیرا دین - که مجموعه قواعد اعتقادی، اخلاقی، فقهی و حقوقی است - وحدت حقیقی ندارد و هر آنچه که فاقد وحدت حقیقی است وجود حقیقی ندارد و چیزی که فاقد وجود حقیقی است، ماهیت ندارد و آنچه ماهیت ندارد، جنس و فصل ندارد. از این رو تعریف دین به حد تام یا ناقص ممکن نیست. به عبارت دیگر، دین، تعریف منطقی مرکب از جنس و فصل ندارد.<sup>(5)</sup>

البته تعریف های مفهومی برای دین ممکن است و بزرگان در این رابطه تعریف هایی داشته اند؛ از جمله مرحوم بلاغی در تعریف دین می گوید: «الدین فی هذا المقام عبارة

ص: 255

1- (1) جامعه شناسی دین، ص 21.

2- (2) همان، صص 22 و 31.

3- (3) همان، ص 22.

4- (4) ادیان زنده جهان، ص 22.

5- (5) دین شناسی، آیت الله جوادی آملی، صص 26-27.

عن روابط الانسان مع مقام الالهيه، من حيث الاعتقاد بما يرجع الاله ورسله وكتبه وعبادته الطاعه و الشريعه» (1).

بنابراین تعریف، دین عبارت است از روابط انسان با مقام الهی، از حیث اعتقاد به چیزی که به خدا و پیامبران و کتاب های آسمانی و اطاعت و شریعت ارتباط دارد. در این تعریف، همان خلط بین دین و ایمان و تدین و دینداری مشهود است.

شاید بتوان گفت این تعریف کامل تر است:

دین، مجموعه عقاید، قوانین و مقرراتی است که هم به اصول بینشی بشر نظر دارد و هم درباره اصول گرایشی وی سخن می گوید و هم اخلاق و شئون زندگی او را زیر پوشش دارد. به دیگر سخن، دین مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی است که برای اداره فرد و جامعه انسانی و پرورش انسان ها از طریق وحی و عقل در اختیار آنان قرار دارد.

دین مبتنی بر وحی، از بخش های گوناگون تشکیل می شود؛ بخشی شامل عقاید است؛ یعنی شامل باور و اعتقاد به حقایق و واقعیت های جهان هستی براساس توحید، مانند اعتقاد به وجود خدا، وحی و نبوت، قیامت و معاد و بهشت و دوزخ و مانند آنها، بخش دیگر دین اخلاقیات است؛ یعنی تعالیمی است که فضایل و رذایل اخلاقی را به انسان شناسانده و راه تهذیب نفس او را از رذایل، و تخلق آن را به فضایل ارائه داده است. بخش دیگر دین، شریعت و مناسک و احکام و مقررات است که روابط فرد با خود و با خدای خود و با دیگران، یعنی روابط اجتماعی، حقوقی، مدنی و سلوک اجتماعی و کیفیت روابط اقتصادی و سیاسی و نظامی، در این بخش قرار می گیرد. (2)

ص: 256

---

1- (1) آلاء الرحمن، بلاغی، ص 166.

2- (2) دین شناسی، آیه الله جوادی آملی، صص 27-28.



دین، گاهی به حق و زمانی به باطل توصیف می‌گردد، زیرا مجموعه عقاید و اوصاف اخلاقی و احکام فقهی و حقوقی یا حق است یا باطل، یا ممزوجی از حق و باطل است.

مجموعه عقاید و اخلاق و مقررات حق را دین حق گویند و غیر آن را دین باطل نامند، خواه باطل محض باشد یا باطل مخلوط با حق، زیرا مجموع حق و باطل نیز باطل است نه حق.

بدون شک، اسلام، دینی متین و حق است؛ یعنی عقاید، اخلاق و مقررات آن مطابق با واقع بوده و هر آنچه که مطابق نظام هستی و از سوی خدای سبحان باشد حق است. خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ)؛ (1) حق از پروردگار تو سرچشمه می‌گیرد و آنان که برخلاف اسلام اند، بر باطل اند و هرگز (وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ)؛ (2) به دین حق متدین و معتقد نمی‌شوند.

اسلام، دین الهی است که رهاورد همه انبیاست، همان طور که خداوند می‌فرماید: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ). (3) پس اسلام، دین حقی است که اگر کسی جز آن را انتخاب کند از او پذیرفته نیست: (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) 4 ولی دین باطل، رهاورد طاغوت و طاغوتیان است. خداوند هنگام سخن از باطل‌گرایی فرعون به قومش می‌فرماید: (أَوَأَنْ يَظْهَرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادُ). (4)

موسی می‌خواهد آیینی را که در کشور مصر حکومت می‌کند و بر افکار و اندیشه مردم سایه افکنده، دگرگون سازد، زیرا آنچه بر مردم مصر حکومت می‌کرد مجموعه عقاید و اخلاق و قواعد و مقررات اجتماعی و نظامی و سیاسی غیرالهی بود که محصول اندیشه بشر طاغی، و امری باطل بود.

ص: 257

1- (1) سوره آل عمران، آیه 60.

2- (2) سوره توبه، آیه 29.

3- (3) سوره آل عمران، آیه 19.

4- (4) سوره غافر، آیه 26.

مراد از علل چهارگانه شیء، علت های فاعلی، غایی، صوری و مادی آن است. هرگونه تحلیلی از حقیقت چیزی، به یکی از این علل باز می گردد.

در میان علل چهارگانه دین - که در خارج موجود است - می توان چنین گفت که علت و مبدأ فاعلی دین، خداست؛ یعنی خدای سبحان تنظیم کننده اصول اعتقادی و اخلاقی و علمی دین است. علت و مبدأ غایی دین نیز به دو غایت میانی و نهایی تقسیم می گردد که جامع آن سعادت دنیا و آخرت است. هدف میانی دین، قیام مردم به قسط و عدل است و هدف نهایی آن نورانی شدن انسان به نور الهی است. علت و مبدأ صوری دین به شکل کتاب، سنت و مبانی عقلی جلوه می کند. علت مادی، یعنی موضوع و ماده و محل دین، حقیقت انسانیت است، زیرا درباره انسان، موضوعاتی چون عقیده، انصاف و تخلُّق و عمل مطرح است که موضوع احکام دینی است.

به بیان روشن تر می توان گفت:

1. خداوند متعال، علت و مبدأ فاعلی دین است و مجموعه دین با اراده الهی در اختیار انسان قرار می گیرد؛ بدین ترتیب که وی می تواند از راه وحی و عقل به آن دست یابد.

2. خداوند هدف و غایت دین را به صورت هدف میانی و نهایی تبیین کرده تا در پرتو تحقق این هدف، سعادت دنیا و آخرت تأمین شود. خدای سبحان در بیان هدف میانی می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)؛ (1)

(خداوند رسولان خود را با دلایل روشن فرستاد و با آنها کتاب و میزان نازل کرد تا مردم به قسط و عدالت قیام کنند).

منظور آنکه قیام و قعود و همه فعالیت های فردی و اجتماعی آنان براساس عدل باشد. در واقع نه تنها اندیشه و حرکات افراد باید براساس قسط و عدل باشد بلکه جامعه نیز بر محور قسط و عدل بیندیشد و عمل نماید.

ص: 258

خداوند در تبیین هدف نهایی دین می فرماید:

(كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...); (1)

(قرآن کتابی است که بر توفرو فرستادیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی ها به سوی روشنایی درآوری؛ به سوی راه خداوند عزیز حمید).

براساس این آیه، انسان نه تنها باید در مقام عمل اهل قسط و عدل باشد، بلکه در مقام یافته های قلبی و عقلی نیز باید اهل معرفت و شهود و نورانیت گردد.

نورانی شدن انسان در مرحله عمل به شکل عدل و داد تجلی می کند و در سراچه دل به صورت شهود کامل و معرفت صحیح ظاهر می شود. کسی که حق را به درستی مشاهده و درک کرد و آن را به گونه ای درست پذیرفت و صحنه زندگی او، تجلی گاهی از نور الهی شد، می تواند در این مقام، چراغ هدایت مردم گردد.

خداوند متعال می فرماید:

(أَوْ مَنْ كَانَ مُبْتَلًى فَالْحَيُّنَاةَ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ); (2)

(آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی هاست و از آن خارج نشده است).

بنابراین هدف نهایی دین الهی، نورانی شدن انسان است؛ انسانی که نور آسمان ها و زمین را شهود کند و بازتابش این نور به اندازه سعه وجودی اش، از آن نمایان گردد، چون ماه که بازتاب نور آفتاب از آن، بر آدمیان نثار می گردد. البته اگر جلوه او بی نهایت باشد، او مظهر اسم اعظم خواهد بود، وگرنه مظهر سایر اسمای الهی خواهد شد.

3. علت و مبدأ صوری دین نیز مجموعه اصول و فروعی است که به کمک ادله معتبر از منبع اصیل آن کشف می شود و این ادله، مجموعه ای از نقل و عقل است؛ یعنی صورت دین را هم با نقل و وحی می توان شناخت و هم با عقل. به ویژه در بخش تبیین عقایدی چون وجود خداوند، نبوت و پیامبر و اصل و ضرورت معاد. عقل برهانی اساسی ترین و روشن ترین دلیل و کاشف دین است. آنچه که از مجموعه ادله دین استخراج و استنباط می شود، همه شئون فردی و اجتماعی انسان را زیر پوشش قرار می دهد.

ص: 259

1- (1) سوره ابراهیم، آیه 1.

2- (2) سوره انعام، آیه 122.

4. علت مادی و محل و موضوع دین نیز انسان است؛ زیرا انسان موجودی است که با داشتن قدرت تفکر و شناخت و اختیار و انتخاب می تواند ظرف تحقق دین الهی باشد؛ به گونه ای که شئون علمی و عملی و مراحل جزم علمی و عزم عملی و مراتب اتصاف و استعمال او، موضوع احکام و قواعد دین می شود.

بنابراین در دین حق، همگام با پرداختن به مبدأ فاعلی، باید به مبدأ غایی آن، یعنی تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان، توجه شود و صورت دین به گونه ای تنظیم گردد که توان تأمین آن هدف را داشته باشد.

گفتنی است که در تعریف هایی که در نوشتار برخی از دانشمندان غربی آمده، از غایت نهایی، یعنی ابدیت انسان غفلت شده است. (1)

البته دین باطل نیز علل چهارگانه (فاعلی، غایی، صوری، مادی) را داراست. در واقع، طبق فرموده قرآن، مبدأ فاعلی آن هوا و هوس انسان است: (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) 2 از طرفی مبدأ صوری آن، عقاید، اخلاق و مقررات وهمی و خیالی است، نه حقایق و مقررات عقلی، زیرا هوا و هوس هرگز با عقل و قلب کار ندارد. حتی گوش و چشم را که دریچه ای به سوی حق است می بندد. به سخن دیگر، دین باطل از منظر دانش و اندیشه به محدوده وهم و خیال وابسته است و از جهت گرایش عملی به شهوت و غضب ارتباط دارد.

موضوع و ماده دین باطل نیز، انسانی است که به تباهی تن داده و هدف نهایی و غایی آن سقوط در جهنم و زیان ابدی است. البته این هدفی است که بالعرض گریبانگیر انسان می شود.

### یکتایی دین حق

براساس آنچه گفته شد دین حق یکی است، زیرا مبدأ فاعلی دین حق، خدایی است که هم ذات او نامتناهی و هم قدرت وجودی اش نامحدود است و نیز حق در نظام هستی همواره ثابت و یکتاست.

ص: 260

---

1- (1) ر. ک: ادیان زنده جهان، ص 22؛ جامعه شناسی دین، صص 21-22؛ دین پژوهی، ص 85 به بعد؛ دین و چشم اندازهای نوین، صص 19-20.

بنابراین دین باطل متعدد خواهد بود؛ زیرا مبدأ فاعلی آن، هوا و هوس های گوناگون انسان است. از این منظر ادیان باطل متفرق و پراکنده اند و چون پراکنده و باطل اند، انحصاری ندارند؛ به طوری که گاهی و در گوشه ای از جهان و در زمانی خاص سیصد و شصت بت ظاهر می گشت. در بیان قرآن، در برابر صراط مستقیم که واحد و یکتاست (1) و نیز سیل نور که یگانه منهج حق جویان است، واژه های «سبیل» و «ظلمات» آمده است. خداوند سبحان می فرماید: (وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ) 2 و (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) 3 پس، راه خدای یکتا، یکی است؛ یعنی همان راه ولایت که شتابان از تاریکی به سوی نور می رود. (2)

## امامت پاسدار و نگهبان دین

اکنون که فروغ دین حق و علل چهارگانه آن تبیین گردید، تابش و جلوه سخن حضرت فاطمه که فرمود: «وَسَمَلَ جَلْبَابُ الدِّينِ» نمایان می گردد.

تقمص و پوستین وارونه سقیفه، جلباب دین را پوساند و دین را کهنه کرد؛ یعنی با دگرگونی در نظام رهبری، دژ محافظ اسلام شکست و دین حافظ و نگهبان خود را از دست داد. امامت از نگاه قرآنی فاطمه علیها السلام از دو افق می درخشد. نخست آنکه امامت موهبتی است الهی و دست قدرت خداوند، ذاتی قدسی و عرشی را با آن می آراید، چون ابراهیم خلیل علیه السلام که خدایش می فرماید: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلدِّينِ إِمَامًا) رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز با دست جعل الهی به این موهبت آراسته گردیدند و این دو ذات مقدس، آینه دار ولایت خدا شدند. آن حضرات در پرتو این ولایت، به اسرار ملکوت آگاه شدند و پرده های غیب از دیدگان نشان برداشته شد و مبدأ و معاد و عوالم ملکوت مشهود آن بزرگواران گردید. در تابش این ولایت است که علی علیه السلام می فرماید:

ص: 261

---

1- (1) ر. ک: دین شناسی، آیت الله جوادی، صص 32-34.

2- (4) دین شناسی، ص 34.

«... وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي فَمَا غَابَ عَنِّي مَا كَانَ قَبْلِي وَ لَا مَا يَأْتِي بَعْدِي» (1).

و نیز فرمود:

« وَ إِنِّ بَوْلَايَتِي أَكْمَلَ اللَّهُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ دِينَهُمْ، وَ أَتَمَّ عَلَيْهِمُ النَّعْمَ...» (2) و به ولایت من، خداوند دین این امت را کامل کرد و نعمتش را به آخر رساند و اسلام را دین مرضی و پسندیده برای ایشان قرار داد.»

امام صادق علیه السلام پیرامون ولایت علی علیه السلام فرمود:

« وَ لَوْلَايَتِي لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَلَادَتِي مِنْهُ، لِأَنَّ وَلَايَتِي لَهُ فَرَضٌ، وَ وَلَادَتِي مِنْهُ فَضْلٌ؛ (3) ولایت من نسبت به علی علیه السلام برای من محبوب تر از ولادت من از نسل آن حضرت است چون ولایت من فریضه الهی است و ولادت من از آن حضرت فضل است.»

آن مقام ولایت کلیه الهیه است که عرصه غدیر را نورباران می سازد و فروغ امامت و پیشوایی و مدیریت جامعه برای علی علیه السلام نمایان می گردد. آن مقام ولایت است که خداوند در آسمان ها و زمین علی علیه السلام را به آن آراسته ساخت. این چشمه نور است که عرصه ملکوت را برای علی علیه السلام آشکار می سازد و آن حضرت می شنود آنچه را پیامبر می شنود و می بیند آنچه را که پیامبر می بیند، به جز آنکه پیامبر نیست. آن حضرت ضجه فرشتگان را هنگام مراسم غسل و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنود و می بیند که فوجی از فرشتگان بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشته، بر او درود می فرستند و فوجی بالا می روند. از منظر این ولایت است که آن حضرت عالم بما کان و ما یکون است.

امامت و پیشوایی علی علیه السلام تابش این مقام ولایت الهیه است و حضرت فاطمه علیها السلام امامت و پیشوایی آن حضرت را دژ و محافظ اسلام معرفی می نماید؛ گرچه با کودتایی که در سقیفه انجام گرفت این حفاظ و نگهبان آسیب دید. به هر روی، امامت صدف تابناکی است که گوهر دین را حراست می نماید. اگر چه دین از یک جهت همه آن گوهر است و

ص: 262

1- (1) امالی شیخ طوسی، ص 205، ح 351، مجلس هشتم.

2- (2) همان.

3- (3) بحار الانوار، ج 39، ص 299، ح 105.

هرگز صدفی در حریم دین راه ندارد، ولی در مقام تشبیه و همانندسازی است که برای دین، گوهر و صدف تعریف می‌گردد. پس هرگونه تفسیری که از گوهر دین بشود، امامت، حافظ و نگهبان دین است و به همین دلیل، معرفی و تعیین امام در غدیر سبب یأس کافران گردید.

اکنون اگر مقصود از گوهر دین، تدین و دین داری است، بدون شک معرفت توحیدی و شناخت صفات جمال و جلال الهی و وحی و نوبت و معاد و داشتن اخلاص، به گونه ای که منشأ اعمال صالح گردد، روح دین داری است و امام علیه السلام رهبر و هادی امت در این حرکت بالنده می‌باشد. اوست که با تربیت پیامبرگونه خویش مردم را به فروغ معرفه الله، منور می‌سازد و اساس دین معرفت اوست؛ همان گونه که علی علیه السلام فرمود: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ» (1).

اگر مقصود از دین، مجموعه گزاره های اعتقادی، اخلاقی و احکام عملی باشد گوهر برین این صدف تابناک، توحید است، و تمام آن جلوه ها از تجلیات آن آفتاب است و از آن سرچشمه جاری است. علامه طباطبایی چنین نگاشته اند:

همه معارف گوناگون دین، یعنی اصول معارف الهی، اخلاق کریمه انسانی، احکام شرعی (کلیات عبادات، معاملات، سیاسات و ولایات) و نیز وصف نظام آفرینش (عرش، کرسی، لوح، قلم، آسمان، زمین، فرشتگان، جن، شیاطین، گیاهان، حیوانات و انسان ها) و وصف آغاز و انجام آفرینش و چگونگی آن، اعتماد و تکیه گاهش بر اصل واحد، یعنی توحید است. (2)

بنابراین، گوهر دین و محور و مرکز اساسی معارف دین توحید است؛ یعنی خداوند واحد است و انسان باید بکوشد این وحدت و یگانگی را بفهمد و از این شهد بنوشد و بداند که همه موجودات هماهنگ هستند و در تار و پود آفرینش آنها، همبستگی و پیوستگی تنیده است.

اثر توحید خداوند، در کل نظام کیهانی و جامعه بشری و زندگی انسانی جاری است؛ به گونه ای که همه اشکال، این توحید و نیز حکمت و مشیت یگانه خدای جهان آفرین را

ص: 263

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 2.

2- (2) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 10، صص 128-131.

منعکس می کنند؛ مشیتی که به عینی ترین صورت در قانون تکوینی و تشریحی خداوند مندرج است و باید در هر یک از وجوه اصیل زندگی مسلمانان نیز ظهور و انعکاس یابد.

با توجه به این تعریف است که امام هشتم علیه السلام امامت را شرط توحید می داند و می فرماید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي...» دژ محکم و حصار امن خداست به شرط آنکه پیشوایی امام معصوم در جامعه حاکم و برقرار باشد و حرکت امت را در مسیر یگانه پرستی و شناخت خداوند، هدایت و رهبری نماید.<sup>(1)</sup>

امام در این نگاه، یگانه حافظ و نگهبان دین و شریعت است. به راستی اگر تحول و دگرگونی در نظام رهبری اسلام رخ نمی داد و با زعامت پیشوای معصوم، سنت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله استمرار می یافت، شکوه دولت ایمان و حکومت عقل و اندیشه نمایان می گردید و حرکت بالنده امت در بستر مسلمانی و صراط دین به پیش می رفت.

## ب - دگرگونی در نظام رهبری

دومین پیامد سقیفه تحول و دگرگونی در امر امامت و خلافت اسلامی بود. امامی که باید براساس مشیت و اراده خداوند انتخاب گردد و به جعل الهی، این موهبت آسمانی بر شخصی چون حضرت ابراهیم علیه السلام که لایق آن است، واگذار گردد. با کمال تأسف این انتخاب، به مردم واگذار شد و امامتی آسمانی و الهی، زمینی گردید و مردمی که هنوز زخم های کهنه دشمنی و عداوت در میان آنان التیام نیافته بود و شراره حسد و کینه دیرین در میان آنان زبانه می کشید عهده دار انتخاب امام شدند. این، همان زخمی است که روح فاطمه علیها السلام را مجروح کرد تا جایی که در عیادت زنان مهاجر و انصار، از آن حضرت هنگام بیماری، از این جفای بزرگ و زخم شمشیری که بر جان اسلام نشسته بود سخن ها فرمود.

وأسفًا! آنان از احوال فاطمه علیها السلام می پرسند و آن حضرت از جفا بر امامت و از بی وفایی و نامهربانی آن مردم می گوید. زنان گفتند: قُلْنَ كَيْفَ اصْبَحْتَ مِنْ عَلْتِكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ؟ اَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ....<sup>(2)</sup>

ص: 264

---

1- (1) التوحید، شیخ صدوق، باب ثواب الموحدين، ص 25، ح 23.  
2- (2) بلاغات النساء، صص 19-20؛ الاحتجاج، ج 1، صص 130-131؛ كشف الغمه، ج 2، صص 228-234؛ دلائل الامامه، صص 125-129؛ موسوعه سیره اهل البيت فاطمه الزهراء، ج 9، صص 355-358.



این سخنان، سرآغاز و دیباچه خطبه آسمانی فاطمه علیها السلام است. گفتار یادگار پیامبر، پاسخ به احوال پرسى نیست، بلکه سخنى است بلیغ که مسائل سیاسى، فرهنگى و اجتماعى آن روزگار مدینه را تفسیر می نماید. قدسیه عالم ملکوت، ورقى از مصحف آسمانى خویش را به نمایش گذاشت و از بعضى رازها که جبرئیل برای او گفته بود، چنین پرده بر مى داشت:

به خدا دنیای شما را دوست نمی دارم و از مردان شما بیزارم! درون و برویشان را آزمودم و از آنچه کردند ناخشنودم! آنان چون تیغ زنگار خورده نابرا، و گاه پیش روی، واپسگرایند، خداوندان اندیشه های تیره و نارسایند. خشم خدا را به خود خریدند و در آتش دوزخ جاویدند.

ناچار، کار را بدانها واگذار و ننگ عدالت کشی را برایشان بار کردم. نفرین بر این مکاران و دور باشند از رحمت حق این ستمکاران.

وَيَحْضُرُهُمْ أَنِّي زَحْزُحُوهَا عَنْ رِوَاسِي الرِّسَالَةِ، وَقَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ، وَمَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ، وَالطَّيِّبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَالْأَمِينِ، أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ. وَمَا الَّذِي تَقْمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ، تَقْمُوا وَاللَّهِ نَكِيرَ سَيِّفِهِ، وَشِدَّةَ وَطْأَتِهِ، وَنَكَالَ وَقَعْتِهِ، وَتَمْرَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ...؛ (1) وای بر آنان، چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد و خلافت بر پایه های نبوت استوار ماند؟ آنجا که فرود آمد جبرئیل امین است و بر عهده علی علیه السلام که عالم به امور دنیا و دین است. به یقین، کاری کردند که زیانش آشکار است. سوگند به خدا علی را برنگزیدند چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند؛ دیدند که چگونه بر آنان می تازد و با دشمنان خدا نمی سازد.

به خدا سوگند! اگر پای در میان می نهادند و علی علیه السلام را بر کاری که پیغمبر به عهده او نهاد می گذاردند، آسان آسان ایشان را به راه راست می برد و حق هر یک را بدو می سپرد، چنانکه کسی زبانی نبیند و هر کس میوه آنچه کشته است بچیند. تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیر و زبونان در پناه صولت او دلیر می گشتند. اگر چنین می کردند درهای رحمت از زمین و آسمان بر آنان می گشود، (2) اما نکردند و به زودی خدا به

ص: 265

1- (1) همان.

2- (2) اشاره به آیه 96 از سوره اعراف.

کیفر آنچه کردند آنان را عذاب خواهد فرمود. (1)

« أَلَا هَلْ مَنَ فَاَسَ مَعَنَ ... »؛ بیایید و بشنوید! شگفتا! روزگار چه بوالعجب ها در پس پرده دارد و چه بازیچه ها یکی پس از دیگری برون می آرد. راستی مردان شما چرا چنین کردند و چه عذری آوردند؟ دوست نمایانی غدار، در حق دوستان ستمکار (2) و سرانجام به کیفر ستم کاری خویش گرفتار. (3) اَسَ تَبَدَّلُوا وَ اللّٰهُ الذُّنَابِي بِالْقَوَادِمِ، وَ الْعَجَزَ بِالْكَاهِلِ ...؛ (4) سر را گذاشته به دم چسبیدند، در پی عامی رفتند و از عالم نپرسیدند. نفرین بر مردمانی نادان که تبهارند و تبه کاری خود را نیکو می پندارند:

(يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) ، (5) (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ) 6 وَيَحْتَمِلُونَ : (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَّا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) ؛ (6) وای بر آنان، آیا آنکه مردم را به راه راست می خواند سزاوار پیروی است یا آنکه خود راه را نمی داند و در این باره چگونه داوری می کنید.

### ج - بازگشت به جاهلیت

#### اشاره

سومین پیامد منفی سقیفه، بازگشت به جاهلیت و پیروی از وسوسه های شیطان است؛ بار دیگر شیطان در دل ها لانه کرد و سراجچه دل ها را که روزی لبریز از محبت اسلام و خدا بود مالا مال از آمال دنیوی، ریاست خواهی، قبیله گرایی و در یک جمله بازگشت به جاهلیت ساخت.

وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْعَاوِيْنَ، وَ نَبَغَ حَامِلُ الْأَفْلِيْنَ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِيْنَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرَزِهِ، صَارِحًا بِكُمْ، فَوَجَدَكُمْ لِدَعَائِهِ

ص: 266

1- (1) اشاره به ذیل همان آیه.

2- (2) اشاره به آیه 13 از سوره حج.

3- (3) اشاره به آیه 50 از سوره کهف.

4- (4) بلاغات النساء، ص 20.

5- (5) سوره کهف، آیه 104.

6- (7) سوره یونس، آیه 35.

مُسَّ تَجْبِينِ، وَلِغَرِّهِ فِيهِ مَلَا حِطِينَ، فَاسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِيفًا...؛ (1) هر گمراهی دعوی دار و هر گمنامی پیشوا و سالار، هر یاوه گویی در کوی و برزن خویش، در پی گرمی بازار. شیطان از کمین گاه خود سر بر آورد و شما را به خود دعوت کرد، و دید که چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید، و اطاعتش را به جان خریدید و به آواز او رقصیدید. (2)

## 1. شیطان و نقش او از منظر قرآن

فاطمه علیها السلام با این بیانات، دلیل حرکت واپسگرا و ارتجاعی و انحطاط جامعه اسلامی را حضور شیطان و نقش آفرینی او دانسته است. هشدار حضرت فاطمه این است که ای مسلمانان! پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله این فرصت برای شیطان پیش آمد تا از کمین گاه خود برون آید و مردم را به سوی خویش بخواند. مگر قرآن فرا روی شما نیست و این همه از فریب و نیرنگ و دشمنی شیطان نمی گوید و شما را پند نمی دهد؟ از جمله این آیات:

1. (وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا) 3

2. (ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ) 4

3. (وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا) 5

4. (يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ) 6

5. (إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ) 7

6. (إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا) 8

ص: 267

- 
- 1- (1) بلاغات النساء، ص 13؛ الاحتجاج، ج 1، صص 122-123؛ دلایل الامامه، صص 115-116؛ كشف الغمه، ج 2، ص 212؛ موسوعه سيره اهل البيت، الجزء التاسع، فاطمه الزهراء، صص 344-345.
- 2- (2) زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، سید جعفر شهیدی، ص 131.

7. (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ) 1

8. (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ... ) 2

9. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ) 3

10. (وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ) 4

ولی با کمال تأسف، گویی فروغ این آیات قرآنی را نمی بینید و به زمان پیش از نزول قرآن بازگشته اید و بار دیگر شیطان در میان شما سالاری می کند.

## 2. خطرات شیطان در کلام امام علی علیه السلام

علی علیه السلام در تفسیر این آیات، در جای جای گفتار خویش از شیطان و خطر او می گوید:

1. و این هنگامی بود که مردم به بلاها گرفتار بودند و رشته دین سست و ناستوار و پایه های ایمان ناپایدار. پندار با حقیقت به هم آمیخته، همه کارها در هم ریخته، برون شد کار، دشوار، درآمد نگاهش ناپایدار، چراغ هدایت بی نور، دیده حقیقت بین، کور، همگی به خدا نافرمان، فرمانبر و یاور شیطان: عَصِيَ الرَّحْمَنُ، وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ... از ایمان روگردان، پایه های دین ویران، شریعت بی نام و نشان، راه هایش پوشیده و ناآبادان. أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ... دیورا فرمان بردند و به راه او رفتند و چون گله که به آبگاه رود پی او گرفتند - تخم دوستی اش در دل کاشتند - و بیرق او را برافراشتند. حالی که فتنه چون شتری مست آنان را پی می سپرد و پایمال می کرد و ناخن تیز بدان ها درمی آورد؛ و آنان در موج فتنه سرگردان بودند، درمانده و نادان فریفته مکر شیطان. در خانه امن پروردگار با ساکنان تبهکار و بدکردار، خوابشان شب بیداری، سرمه دیده شان اشک جاری، در سرزمینی که عالم آن از گفتن دم بسته و جاهل به عزت در صدر نشسته است. (1)

ص: 268

2. **إِتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً...**؛ شیطان را پشتوانه خود گرفتند، و او از آنان دام ها بافت، در سینه هاشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آنچه می دیدند شیطان بدیشان می نمود و آنچه می گفتند سخن او بود، به راه خطاشان برد، و زشت را در دیده آنان آراست. شریک او شدند، و کردند و گفتند چنانکه او خواست. (1)

3. **أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ...**؛ آگاه باشید که شیطان حزب خود را فراهم ساخته، و سوار و پیاده اش را فرا خوانده - و به سوی شما - تاخته. (2)

4. **أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسَّ تَجَلَّبَبَ جَلْبَهُ...**؛ آگاه باشید! همانا شیطان یارانش را برانگیزانده، و لشکر خویش را از هر سو فرا خوانده، خواهد که ستم به جای خود برقرار باشد و باطل پایدار. (3)

5. **إِنَّمَا بَدَأَ وُفُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءَ تَتَّبِعُ...**؛ همانا آغاز پدید آمدن فتنه ها پیروی خواهش های نفسانی است و نوآوری در حکم های آسمانی. نوآوری هایی که کتاب خدا آن را نمی پذیرد و گروهی از گروه دیگر یاری خواهد تا برخلاف دین خدا، اجرای آن را برعهده گیرد. پس اگر باطل با حق در نیامیزد حقیقت جو آن را شناسد و داند، و اگر حق به باطل پوشیده نگردد، دشمنان را مجال طعنه زدن نماند. لیکن اندکی از این و آن گیرند، تا به هم درآمیزند و شیطان فرصت یابد و حیلت برانگیزد تا بر دوستان خود چیره شود و از راهشان به در برد. (4)

6. **وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ...**؛ و شیطان بر او نگهبان است و هر لحظه گناه را در دیده او می آراید تا خویش را بدان بیالاید. (5)

7. در تبیین مکر و حیلت شیطان نیز فرمود: **« فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ... »**؛ به قلب آن حمله برید و از کارش بیندازید که شیطان در چین و شکن آن خانه گرفته است؛ دستی پیش برای حمله و ستیز و پایی در پس برای گریز. (6)

ص: 269

1- (1) همان، خطبه 7، صص 13-14.

2- (2) همان، خطبه 10، ص 14.

3- (3) همان، خطبه 22، ص 22.

4- (4) همان، خطبه 60، ص 43.

5- (5) همان، خطبه 64، ص 50.

6- (6) همان، خطبه 66، ص 51.

8. إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْئُرُ لَكُمْ طُرْفَهُ...؛ شیطان راه های خود را به شما آسان می نماید و خواهد که گره های استوار دینتان را یکی پس از دیگری بگشاید؛ و به جای هماهنگی بر پراکندگی تان بیفزاید. پس از دمدمه و وسوسه او روی برگردانید؛ و نصیحت آن کس را که خیرخواه شماست قبول کنید و در گوش کشانید و به جان پذیرید. (1)

25 سال بعد، علی علیه السلام در این خطبه و خطبه های دیگر سخنانی فرمود که تابشی از آیات قرآن و شرحی از فرمایش فاطمه علیها السلام است که فرمود: وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ...؛ شیطان از کمین گاهش بیرون آمد و بر آنان بانگ زد و آنان را به سوی خود فرا خواند و اجابتش کردند. تخم کینه و دشمنی افشانند، و فساد و تباهی آفرینند، موج فتنه از چشمه نفاق جاری شد و طراوت اسلام محمدی خزانی گرفت این کار، آرام آرام آغاز گشت، ولی به پایانی وحشتناک رسید. مولوی در این باره نیکو سروده است:

اندک اندک راه زد سیم و زرش مرگ و جسک (2) نو فتاد اندر سرش

عشق گردانید با او پوستین می گریزد خواجه از شور و شرش

اندک اندک روی سرخش زرد شد اندک اندک خشک شد چشم ترش

وسوسه و اندیشه بر وی در گشاد راند عشق لا ابالی از درش

اندک اندک شاخ و برگش خشک گشت چون بریده شد رگ بیخ آورش

اندک اندک دیو شد لا حول گو سست شد در عاشقی بال و پرش

عشق داد و دل بر این عالم نهاد در برش زین پس نیاید دلبرش

چون ربودند از صدف دانه گهر بعد از آن چه آب خوش چه آذرش

آن صدف بی چشم و بی گوش است شاد در به باطن در گشاده منظرش

عشق را بگذاشت و دم خر گرفت لاجرم سرگین خر شد عنبرش

ملک را بگذاشت و بر سرگین نشست لاجرم شد خرمگس سرلشکرش (3)

ص: 270

1- (1) همان، خطبه 121، ص 119.

2- (2) رنج، بلا، مصیبت، آفت.

3- (3) کلیات دیوان شمس تبریزی، ص 491، ش 1255.

حضرت فاطمه علیها السلام این موج فتنه را پیش بینی کرد و در ادامه سخن خود فرمود:

« فَوَسَّ مَثْمَ غَيْرِ إِبِلِكُمْ، وَأُورِدْتُمْ غَيْرَ شَرِّ بَكْمَ، هَذَا، وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَالْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ: (أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) 1 فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ، وَأَنْتِ بِكُمْ، وَأَنْتِ تُؤْفَكُونَ؛ هنوز دوروزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته و سوز سینه ما خاموش نگشته که آنچه نمی باید بکنید، کردید و آنچه از آنتان نبود، بردید و بدعتی بزرگ پدید آوردید. به گمان خویش خواستید فتنه برنخیزد و خونی نریزد، اما در آتش فتنه افتادید و آنچه کشتید به باد دادید، که دوزخ جای کافران است و منزلگاه بدکاران. شما کجا و فتنه خواباندن کجا - شما خود مشعل فتنه اید - دروغ می گوید! و راهی جز راه حق می پوید! ».

### فتنه از نگاه قرآن

سخنان بانوی عصمت، ترجمان و تفسیری از آیات قرآن کریم است؛ آنجا که خدای بزرگ از فتنه سامری و پیامد شوم آن سخن می فرماید:

(قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ)؛ (1)

(خدا فرمود: ما قومت را پس از تو (به فتنه سامری) آزمایش کردیم و سامری آنان را گمراه کرد).

در ادامه نیز فرموده: (موسی که از فتنه سامری آگاه شد متأسف و غضبناک به سوی قوم بازگشت: و گفت ای مردم مگر خدای شما به شما وعده احسان نداد که شما را نعمت بزرگ تورات عطا

ص: 271

کند... قوم به موسی گفتند ما به میل و اختیار خود خلاف وعده تو نکردیم، و لیکن اسباب تجمل و زینت بسیاری که از فرعونیان بار دوش ما بود آنها را در آتش افکندیم و سامری فتنه انگیز بر ما چنین القا کرد). (1)

دنیاگرایی و فتنه انگیزی سامری در هم آمیخت و گوساله را معبود و پیشوای آن مردم قرار داد.

قرآن کریم درباره فتنه گری فرعون می فرماید:

(فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا...); (2)

(پس از آن همه ظهور معجزات موسی و ابطال سحر ساحران، باز از آن مردم باطل پرست کسی به موسی ایمان نیاورد جز قبیله او آن هم با خوف و ترس از فرعون و پیروانش که مبادا درصدد فتنه و قتلشان برآیند).

در حقیقت، فتنه، دام گسترده شیطان است و از این رو خداوند متعال می فرماید:

(يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ...); (3)

(ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را فریب دهد).

در آیه ای دیگر هم تأکید فرموده که دام شیطان فرا روی اهل نفاق است:

(يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمُ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ); (4)

(باز منافقان ندا کنند که آخر نه ما هم با شما بودیم آنها جواب دهند بلی راست می گوئید، لیکن شما خود را به چنین فتنه افکندید و انتظار داشتید و در کار دین به شک و ریب بودید و آرزوهای دنیا فریبتان داد).

آیات دیگری نیز درباره فتنه سخن گفته اند؛ از جمله:

الف) (ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا...5)

ص: 272

1- (1) همان، آیات 85 و 87.

2- (2) سوره یونس، آیه 83.

3- (3) سوره اعراف، آیه 27.

4- (4) سوره حدید، آیه 14.



ب) (قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ) 1

ج) (أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ... 2)

د) (يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ) 3

ه) (مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ) 4

و) (وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا) 5

ز) (لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ) 6

نکته مهم دیگر اینکه به فرموده خدای متعال، فتنه از قتل بدتر است:

(وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ) 7

در جایی نیز تأکید ورزیده که بزرگ تر از قتل است: (وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ). (1)

به همین دلیل خداوند متعال فرمان می دهد:

(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ)؛ (2)

(با کفران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین رخت برچیند و نور دین بر همه بتابد).

بدون شک، زقوم فتنه کام مسلمانان را تلخ خواهد کرد؛ آن گاه که حقیقت را رها و از دستور خدا سرپیچی کنند و این فرموده خداوند متعال

است که: (إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ) 10 و شما مسلمین اگر آن را که خدا دستور داده به کار نبندید

ص: 273

---

1- (8) همان، آیه 217.

2- (9) همان، آیه 217؛ سوره انفال، آیه 39.

همانا فتنه و فساد بزرگ کفر و بی دینی روی زمین را فرا خواهد گرفت و شما نیز در این گرداب غرق خواهید شد.

همچنین می فرماید:

(وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ)؛ (1)

(و بترسید از بلایی که چون آید تنها مخصوص ستمکاران شما نباشد و بدانید که عقاب خدا بسیار سخت است).

آیات دیگری نیز پیرامون فتنه آمده که پیامدهای منفی شخصی و اجتماعی آن را در ابعاد گوناگون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بیان می دارد. (2)

### فتنه از منظر سنت و روایات

علی علیه السلام فرجام تیره و گستره فتنه را چنین بیان می فرماید:

رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ فَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامٍ بِدْعَةٍ...؛ (3) مردی که خدا او را به خود وانهاده و از راه راست به دور افتاده؛ دل او شیفته بدعت است و خواننده مردمان به ضلالت است. دیگران را به فتنه در اندازد و راه رستگاری پیشینیان را به روی خود مسدود سازد. در مرگ و زندگی گمراه کننده پیروان خویش است و برگیرنده بار گناهان دیگران و مرهون به گناهان خویش، و مردی که پشتواره ای از نادانی فراهم ساخته، و خود را میان مردم در انداخته. شتابان در تاریکی فتنه تازان.

همچنین آن حضرت می فرماید:

إِنَّ الْفِتْنََ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ...؛ همانا فتنه ها چون روی آورد، باطل را به صورت حق آراید و چون نشست کند حقیقت چنانکه هست نماید. فتنه ها چون روی آرد شناسندش، و چون باز گردد دانندش. چون بادهایی گرد گردانند، به شهری

ص: 274

1- (1) همان، آیه 25.

2- (2) ر. ک: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، واژه فتن.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 17، صص 18-19.

برسند و شهری را واگذارند؛ أَلَا إِنَّ أَحْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمِيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءٌ مُظْلِمَةٌ عَمَّتْ حُطَّتْهَا وَ حَصَّتْ بَلِيَّتُهَا...؛ (1)

همانا ترسناک ترین فتنه ها در دیده من، فتنه فرزندان امیه است که فتنه ای است سردرگم و تار، حکومت آن بر همگان و آزارش دامنگیر خاص از مردم دیندار. آن که فتنه را نیک بیند و بشناسد، آزار آن بدو رسد و آن که آن را نبیند از بلای آن رهد. به خدا سوگند! پس از من فرزندان امیه را برای خود اربابان بدی خواهید یافت. چون ماده شتر پیر بدخوی که به دست به زمین کوبد و به پا لگد زند و به دهان گاز بگیرد و دوشیدن شیرش را نپذیرد. پیوسته با شما چنین کنند تا از شما کسی را به جای نگذارند، جز آن که به آنان سودی رساند، یا زبانی به ایشان باز نگرداند... بلای آنان بر سرتان آید، با چهره ای زشت و ترس آور و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیت برابر. نه نور هدایتی در آن آشکار و نه نشانی در آن پدیدار....

آن حضرت پیرامون فتنه بنی امیه و به خصوص معاویه فرمود:

... وَ لَكَائِي أَنْظُرُ إِلَى ضَلِيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ، وَ فَحَصَ بِرِأْيَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ...؛ (2) گویی مردی را می بینم سخت گمراه که از شام بانگ بردارد و در تازد، و درفش های خود را پیرامون کوفه برپا سازد. و چون دهان گشاید و سرکشی کند و به فرمان نیاید و جور و ستم از حد درگذرد، فتنه دندان خود را در فتنه انگیزان فرو برد. موج پیکار از هر سو پدیدار گردد و چهره ترش روزگار آشکار، شب و روز بارور رنج و سختی بسیار. چون کشت او به بار رسید و میوه او آبدار گردید، و چون شتر مست بخروشید و چون برق بدرخشید، سپاه فتنه از هر سو درفش بر بسته برخیزد و چون شب تار و دریای زخار روی آرد و به هم درآمیزد. آن هنگام چه تندر بلا- که کوفه را ویران نسازد و چه تندبادها که بر آن بگذرد و برج و بارویش را در اندازد، و دیری نباید که دو سپاه در هم ریزند و توده ها به هم آویزند و با یکدیگر بستیزند.

ص: 275

---

1- (1) همان، خطبه 93، ص 86.

2- (2) همان، خطبه 101، ص 93.

« فِتْنٌ كَفَطَعَ اللَّيْلَ الْمُظْلِمَ، لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ... » (1) فتنه‌هایی چون تاریکی شب، نه نیرویی تواند با آن بستیزد و نه شکست خورد و بگریزد... فتنه جویان گروهی هستند شرور، با آزار سخت، خون ریز،...».

همچنین آن حضرت در تبیین پیامد شوم فتنه فرمودند:

فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ النَّعْمَةِ، وَاحْذَرُوا بَوَائِقَ النَّعْمَةِ... وَاعْوِجَاجِ الْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا، وَظُهُورِ كَمِينِهَا...؛ (2) از مستی‌های نعمت بپرهیزید و از سختی‌های عقوبت بترسید و بگریزید، و بر جای خویش بمانید آن‌گاه که شبهت‌گردی برآرد و یا فتنه راه کج پیش پای گذارد؛ و هنگامی که طلوع آن آشکار شود و نهفته‌اش پدیدار، کارش استوار باشد و آسیایش به کار، که فتنه از رهگذرهای نهانی در آید و به زشتی و رسوایی گراید. آغازش چون عنفوان جوانی خوش و دلربا، آثارش چون نشانه‌هایی که از ضربت سنگ بر جای ماند، زشت و نازیبا. ستمکاران این فتنه را به ارث پذیرند، با عهدی که از یکدیگر گیرند. نخستین آنان پیشوای آخرین است و آخرین ایشان اقتداکننده به نخستین. بر سر دنیای دون بر یکدیگر پیشدستی نمایند، و چون سگان این مردار گندیده را از هم ربایند. و دیری نپاید که تابع از متبوع بیزار باشد و امیر از مأمور در آزار. دشمنانه از هم جدا شوند و با لعنت یکدیگر را دیدار کنند. ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ، وَالْقَاصِمَةِ الرَّجُوفِ...؛ (3) پس فتنه سر برآرد؛ سخت لرزاننده، در هم کوبنده، و خزان خزان رونده - در آن فتنه - دل‌ها پس از پایداری دودلی پذیرند، و مردانی که سلامت مانده بودند، گمراهی پیش گیرند. به هنگام هجوم آن، هواها و هوس‌ها گونه‌گون بود و بسیار، و به وقت پدیدار شدن آن، رأی درست به نادرست آمیخته گردد - و شناختن آن دشوار - کسی را که بدان نزدیک شود بشکند و دو تا کند، و کسی را که در آن بکوشد خرد سازد و از هم جدا کند. به دندان یکدیگر را گاز بگیرند همچون خران وحشی که در رمه گرد آیند.

ص: 276

1- (1) همان، خطبه 102، ص 94.

2- (2) همان، خطبه 151، ص 147.

3- (3) همان، ص 148.

قَدْ اَصَّ طَرْبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ، وَعَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ...؛ رشته تافته دین گسسته گردد و نشانه های راه راست پوشیده، و چشمه حکمت خشک و خوشیده، ستمکاران در آن فتنه به سخن آیند و بیابان نشینان را با سوهان ستم بسایند و با سینه مرکب جور خرد نمایند. تکران از غبار آن فتنه تباه گردند و سواران درونش به هلاکت رسند؛ تَرْدُ بِمَرِّ الْقَضَاءِ، وَ تَحْلُبُ عَيْطَ الدَّمَاءِ، وَ تَتَلَمُّ مَنَارَ الدِّينِ، وَ تَنْقُضُ عَقْدَ الْيَقِينِ...؛ (1) با قضای ناگوار درآید، خون دوشد و خون پالاید. در نشان دین رخنه افکند و یقین استوار را بشکند. زیرکان از آن فتنه بگریزند و پلیدان به سر و سامان دادن کارش برخیزند. با رعد و برقی است بسیار و آماده کارزار. پیوند خویشاوندی در آن بریده باشد و - مردم - از اسلام جدا گردیده. آن که از آن فتنه به کنار است از آسایش بیمار است و آن که خواهد خود را برهاند نتواند و هم در آن بماند. بَيْنَ فِتْيَلٍ مَطْلُورٍ وَ خَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ...؛ - در آن فتنه - کشته ای است که خوش به رایگان است و ترسانی که پناه خواه از این و آن است. فریشان دهند با بستن پیمان و مغرورشان سازند به نام ایمان. پس نمودارهای فتنه و نشانه های بدعت مباحثید و آن را که پیوند جماعت مسلمانان بدان استوار است و ارکان طاعت بر آن پایدار بر خود لازم شمارید. (2)

در خطبه ای دیگر فرمود:

وَ اخَذُوا يَمِيناً وَ شِمَالاً ظَعْنَاءُ فِي مَسَالِكِ الْغَىِّ...؛ (3) چپ و راست رفتن گرفتند بر پیمودن راه های ضلالت، و واگذاردن راه های هدایت، پس بدانچه بودنی است و انتظار آن می رود شتاب میارید! و آن را که فردا خواهد آورد دیر شمارید، چه بسا شتابکاری که چون به چیزی که می خواست رسید دوست داشت که کاش آن را نمی دید.

لامع پیرامون فتنه چنین سروده:

ز ابر فتنه بس باران غم باریده بر عالم مگر در خواب بیند چشم انسان شادمانی را (4)

ص: 277

1- (1) همان.

2- (2) همان، خطبه 151، صص 147-148.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 150، ص 146.

4- (4) دیوان لامع، ص 126.

از روزی که حضرت فاطمه علیها السلام این سخنان آتشین را در مسجد ایراد فرمود، بیش از یک ربع قرن نگذشت که عربستان آرام و متحد به سرزمینی پر آشوب مبدل گشت. بار دیگر دشمنی های روزگاران پیش از اسلام که مدت زمانی بود فراموش شده بود یا مجالی برای خودنمایی نمی یافت، آشکار گردید. دوران امتیاز قبیله ای و نژادی تجدید گردید. دیگر بار فرهنگ فتنه انگیز و خانمان سوز قحطانی و عدنانی از چشمه خلافت جاری شد و طوایف به جان هم افتادند. مردم غیر عرب هم که به امید رحمت یا دریافت نعمت، مسلمان شده و از سرزمین های خارج از شبه جزیره خود را به این اقلیم رسانده بودند و هر دسته ای یا خانواده ای در پناه قبیله ای به سر می برد، چون بدانچه می خواستند نرسیدند یا آنچه را بدان گرویده بودند ندیدند، از آشفته بازار فتنه استفاده کرده، به دسته بندی پرداختند و یا در پی دسته هایی به راه افتادند که سود خود را در کنار آنان می دیدند.

خورشید اسلام در آغاز از مکه طلوع کرد؛ شهری که اداره آن در دست شیوخ و رؤسای عدنانی بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیزده سال این مردم را به خداپرستی خواند، اما گروهی که به آن حضرت گرویدند ستمدیدگان، محرومان یا طبقات فرودست بودند. از آن گردنکشان مال اندوز و از آن مهتران زیردست آزار، نه تنها کسی روی موافق به رسول الله صلی الله علیه و آله نشان نداد، بلکه تا آنجا که توانستند از آزار ایشان و پیروانش دریغ نکردند.

در مقابل، همین که آوازه این دین به یثرب رسید، مردم از دین اسلام استقبال کردند و با پیغمبر پیمان بستند و آن حضرت را به شهر خود فراخواندند. از این تاریخ مردم این شهر که بعداً «مدینه الرسول» نام گرفت، «انصار» لقب یافتند و آنان که در مکه مسلمان شدند و به یثرب آمدند، «مهاجر» خوانده شدند.

البته بیشتر این مهاجران، عدنانی یا در حمایت عدنانیان بودند. همین که مهاجران در یثرب اقامت جستند پیغمبر صلی الله علیه و آله در همان ماه های نخستین هجرت میان آنان و انصار، عقد برادری بست و بدین ترتیب دو تیره قحطانی و عدنانی به هم پیوستند و برادران اسلامی شدند. این پیوند سبب گردید تا موقتاً کینه توزی دو دسته از میان برود و قرآن شکوه این برادری را ابدی سازد:

(وَ اذْكُرُوا لِلّٰهِ عَلَیْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَیْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا... (1).

ص: 278

اما آیا به راستی ممکن بود دشمنی هایی که در طول چند صد سال از نسلی به نسل دیگر به ارث رسیده بود در فاصله ده سال به کلی از میان برود و اگر تئی چند، آن قدر خود را به خوی اسلامی بیاریند که خوی جاهلی را به کلی ریشه کن سازند، آیا این تحول و انقلاب، برای همگان ممکن است؟ بدیهی است که پاسخ این پرسش منفی خواهد بود.

واکاوی و پژوهش در تاریخ اسلام نشان می دهد که حتی در دوران زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنکه هر دو دسته مهاجر و انصار تحت تربیت مستقیم آن حضرت بودند و موعظه های ایشان را به گوش خویش می شنیدند، گاهی که برای آنان فرصت مناسب دست می داد از نازش به تبار خویش و نکوهش خصم خود دریغ نمی کردند.

گاه نیز می شد که هر یک از دو عدنانی یا دو قحطانی - که از دو تیره بودند - هنگام مشاجره، به سنت عصر پیش از اسلام نسب یکدیگر را خوار بشمارند.

نوشته اند که پس از تمام شدن غزوه «بنی المصطلق» و به هنگام بازگشت، دو مسلمان یکی به نام «جهجاه بن مسعود» از مهاجران و دیگری به نام «سنان جهنی» از انصار بر سر آب با یکدیگر مشاجره کردند و هر کدام طایفه خود را به یاری طلبید. نتیجه این استمداد این می شد که مسلمانان (مهاجر و انصار) در این صحرای دور از مدینه به جان یکدیگر بیفتند و بنیان خود را از ریشه برکنند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از جریان آگاه شد فرمود: «این دو نفر را رها کنید و این استمدادشان بسیار نفرت انگیز و بدبو است و بسان دعوت های دوران جاهلیت است. هنوز آثار شوم جاهلیت از دل اینها ریشه کن نشده است».<sup>(1)</sup>

همچنین در روز فتح مکه، سعد بن عباد، رئیس قبیله خزرج که پیشاپیش مردم خود می رفت هنگام ورود به شهر، بانگ برداشت: «امروز خون ها ریخته می شود، امروز حرمت ها شکسته می گردد».<sup>(2)</sup>

او به گمان خود می خواست دوره ریاست مکیان (عدنانی) را خاتمه یافته اعلام کند و شکوه و عظمت انصار قحطانی را به رخ آنان بکشد.

ص: 279

---

1- (1) المیزان، ج 19، ص 283.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 406.

همچنین نوشته اند: روزی مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص با هم نزاع کردند. مغیره عمرو را دشنام داد. عمرو گفت: هصیص کجاست؟ او نیای خود را به نام خواند، پسر او عبدالله برآشفت و به او گفت: ای پدر به راه جاهلیت رفتی. (1)

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هر زمان در گوشه و کنار اقلیم اسلامی، شعله ای از نژادگرایی زبانه می کشید آن حضرت با تدبیر و تعلیم الهی خود، آن را خاموش می کرد. ولی افسوس، همین که موج اسلام در تمام شبه جزیره طنین افکند و مسلمانان در پرتو تعالیم اسلامی آموختند که دیگر دوره مهتری قبیله ای پایان یافته و باید کینه های گذشته را فراموش کنند و به دیگران مهربان باشند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی ملکوت رفت و همنشین رفیق اعلا شد و به جوار پروردگار شتافت.

اگر پس از جنگ حنین که آخرین نبرد در داخل شبه جزیره عربستان در عهد رسول الله بود، سالیانی چند سایه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر سر این مردم گسترش می یافت و همه آنان که مسلمانانی را پذیرفتند کم و بیش از برکت تربیت آن حضرت برخوردار می شدند و نسل حاضر این تربیت را به نسل بعد منتقل می ساخت، مسلماً در پناه تعلیمات اسلامی و برادری دینی و عدالت اجتماعی ریشه آن هم چشمی ها و برتری فروشی ها خشک می شد و هر دو طایفه می دانستند باید برای پیشرفت «کلمه توحید» بکوشند. ولی با کمال تأسف، هنگامی که اسلام فراگیر شد و عموم قبیله های پراکنده متوجه شدند که باید جنگ با یکدیگر را کنار بگذارند و از حکومتی که به نام خدا در مدینه تأسیس شده اطاعت کنند رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی حق شتافت.

روشن است که حکومت اسلامی بر پایه دین تأسیس شد و مردم رئیس حکومت را انتخاب نکردند، بلکه خدای متعال به او تشریف پیغمبری بخشید. پس هر آنچه آن حضرت می گفت وحی آسمانی و گفته خدا بود.

پس از مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله که دوره نبوت خاتمه یافت اگر ریاست و زعامت مسلمانان به دست نژاد خاصی سپرده نمی شد و اگر ملاک امتیاز، تنها قریشی بودن معرفی نمی گردید، و اگر وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حادثه بزرگ غدیر فراموش نمی شد، بدون شک حادثه سقیفه رخ نمی داد.

ص: 280



به هر حال قریش که در حجه الوداع با خطبه کوتاه رسول خدا صلی الله علیه و آله امتیازهای خود را از دست داده و با دیگر تیره ها در یک صف قرار گرفت، با داستان سقیفه، برای خویش جای پای یافت و انصار قحطانی را بار دیگر زیر بار حکومت خود قرار داد. البته در آغاز حکومت ابوبکر، چون از یک سو مسلمانان مشغول سرکوبی مرتدان بودند و از سوی دیگر حکومت هنوز سازمان منظمی نیافته بود یا لاقابل منصب های دولتی درآمد و امتیازی نداشت ریشه اختلافات طایفه ای به شکل گسترده نمایان نبود.

در حکومت عمر هم که فرمانداران او اداره شهرهای بزرگ را به دست گرفتند و رقم درآمد خزانه عمومی از برکت غنیمت های جنگی و خراج و جزیه ایران و روم بالا رفت سیاست خشک و خشونت آمیز خلیفه تا حد ممکن توازن بین دو دسته را برقرار می داشت. اگر حکومت یک شهر را به دست عدنانیان می سپرد، حکومت شهر دیگر به قحطانیان سپرده می شد. اما هنوز یک ربع قرن از ماجرای سقیفه نگذشته بود که نه تنها قریش و عدنانیان کارهای بزرگ را عهده دار شدند، بلکه سیل درآمد عمومی هم به خانه آنان سرازیر گردید. مروان بن حکم، معاویه بن ابی سفیان، یعلی بن امیه، طلحه بن عبیدالله، زبیر بن عوام، عبدالرحمان بن عوف و سلسله جنابان این حرکت، خود عثمان هر یک به پول آن روز، میلیون ها درهم و دینار ذخیره کردند و فرزندان امیه به این امتیاز هم قناعت نمودند، بلکه کوشیدند تا آنجا که ممکن است دست طایفه قحطانی را از کارهای بزرگ کوتاه کنند. (1)

نوشته اند مردی از بنی جفنه نزد عثمان آمد و گفت: مگر در خاندان شما کودکی نیست که او را به حکومت بگمارید؛ این پیر یمانی (ابوموسی) تا کی می خواهد حاکم بصره باشد. (2) این هنگامی بود که حکومت شام را معاویه، کوفه را ولید بن عقبه بن ابی معیط و مصر را عمرو بن عاص در دست داشت و این هر سه نفر مضری یا به تعبیر دیگر عرب عدنانی بودند و تنها ابوموسی حاکم بصره، از اعراب شمالی و قحطانی بود.

ص: 281

---

1- (1) ر. ک: زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، سید جعفر شهیدی، صص 169-179.

2- (2) انقلاب بزرگ، طه حسین، ترجمه سید جعفر شهیدی، ص 120.

دیری نکشید که فرزندان امیه از دیگر خاندان قریش پیش افتادند؛ خاندانی که افرادش هیچگاه از بن جان اسلام را نپذیرفتند، بلکه اسلام را روزی پذیرفتند که راهی جز مسلمان شدن پیش پای خود نمی دیدند.

در نتیجه این انحصارطلبی بود که بار دیگر کینه های خفته بیدار شد. شورش در مرزها و سپس در داخل شهرها آغاز گردید، و سرانجام دامنه آن به مرکز خلافت رسید و خلیفه، جان خود را بر سر این کار باخت.

این حقیقت تلخ طایفه گرایی، که دین و ارزش های آن را پایمال خود ساخته بود، در شعرهای این خاندان موجود است. بعضی از شعرها روشن گر این حقیقت است که گوینده آن بیت ها به چیزی که نمی اندیشیده، دین و عدالت اسلامی بوده و در مقابل به تنها چیزی که توجه داشته امتیازات خانوادگی و برتری قبیله ای بوده است.

روزی که عثمان به دست شورشیان کشته شد ولید بن عقبه، برادر مادری وی در سوک او به بنی هاشم چنین گفت:

بنی هاشم ایه فما کان بیننا و سیف ابن أروی (1) عندکم و خزائنه

بنی هاشم زُدوا سلاح ابن اختکم و لا تنهبوه لا تحلُّ مناهبه

بنی هاشم کیف الهوادہ بیننا و عند علی درعه و نجائبه

لعمرك لا أنسی ابن اروی و قتله و هل ینسنّ الماء ما عاش شاریه

بنی هاشم! از جان ما چه می خواهید؟ شمشیر عثمان و مرده ریگ او نزد شماست. بنی هاشم! جنگ افزار خواهرزاده خود را برگردانید! آنها را غارت مکنید که به شما روا نیست. بنی هاشم چگونه ممکن است ما با هم نرم خوباشیم، در حالی که زره و اسب های عثمان نزد علی است اگر کسی در سراسر زندگی آبی را که نوشیده فراموش می کند من عثمان و کشته شدن او را فراموش می کنم.

ص: 282

درست در این بیت بنگرید! گوینده آن برادر عثمان، خلیفه وقت است؛ یعنی کسی که از جانب عثمان، حکومت کوفه را عهده دار بود.

از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهان رفت تا روزی که این بیت ها سروده شد، بیش از یک ربع قرن نگذشته بود. ولی بنگرید که چگونه سنت مسلمانی در مدینه - مرکز نشر دعوت اسلام - به زبان این مردم به ظاهر مسلمان نابود می گردد.

در این اشعار هیچ گونه اشاره ای نیست که چرا عثمان کشته شد، به حق کشته شد یا ناحق؟ روزی که او را کشتند بر سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سیرت آن حضرت بود یا از آن عدول کرده بود. هیچ نمی پرسد شورشیان چرا و برای چه به خلیفه هجوم بردند و او را کشتند، بلکه آنچه در این بیت ها موج می زند عداوت و کینه توزی فرزندان امیه از فرزندان هاشم است.

حالا اگر هاشمیان در کشته شدن عثمان دخالت مستقیم یا غیرمستقیم داشتند ممکن بود گوینده را معذور داشت، ولی او آشکارا تهمت می زند و می گوید مرده ریگ عثمان در خانه علی است! همه می دانستند که در روزهایی که عثمان در بند بود، علی علیه السلام از وی حمایت کرد و اگر بر فرض به گفته خویشاوندان عثمان، علی علیه السلام او را یاری نکرد، باری به جنگ او برخاست و شورشیان را نیز یاری نداد و مرده ریگ عثمان را به غارت نبرد. کرامت آن حضرت چنان بود که زره از تن عمرو بن عبدود بیرون نیاورد! پس او را به مرده ریگ عثمان چه کار؟

آیا جز این است که ولید از بنی هاشم آزرده است، چون پیغمبر از میان آنان برخاسته؟ آیا جز این است که چون پس از کشته شدن عثمان، مسلمانان خلیفه ای از خاندان هاشم برگزیدند؟ این انتخاب بر او گران آمده است آیا جز این است که بگوئیم همان شعله کینه توزی قبيله ای است که بار دیگر مشتعل گردیده است؟ آیا این فروغ سخن خدا نیست که فرمود: (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...)<sup>1</sup>

در واقع این فتنه ها، مولود خون آشامی بود که از دامان سقیفه به دنیا آمد.

سلطنت خاندان اموی، که اصل آن از بازار مکه و به سردمداری ابوسفیان پی گرفت با حضور عثمان در مسند خلافت و نیز حکومت معاویه بر شام تثبیت گردید.

از سال چهارم هجرت و پس از صلح حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه، او به عنوان حاکم بی رقیب امت اسلامی بر مسند قدرت نشست. بدعت‌ها، فضیحت‌ها و رذیلت‌های او در حکومت بیست ساله اش بی شمار است. جنگ با خلیفه و پیشوای به حق امت اسلامی، غصب خلافت، پیمان شکنی و زیر پا نهادن قرارداد صلح، نصب یزید و موروثی کردن خلافت، کشتن عده زیادی از پارسایان از اصحاب رسول خدا، نشر فرهنگ جبر برای توجیه و عوام فریبی مسلمانان، و پول دادن و خرید شیاطینی که به اصحاب رسول خدا موسوم بودند، چون سمره بن جندب، و جعل هزاران حدیث دروغ و اسرائیلی و ده‌ها بدعت دیگر، از پیامدهای شوم حکومت این ولیده نحس سقیفه است که تاریخ اسلام را به سیاه‌نامه ای مبدل کرده است. (1)

پس از او پسرش یزید در مسند قدرت و سلطنت تکیه زد او زادهٔ میسون، دختر بجدل کلبی است. (2) یزید به لهو، شکار، شراب و زنان میل عظیم داشت. (3) این مسیحی زاده میگسار، در دوران کوتاه سلطنت خویش حوادث بزرگی آفرید. نخستین آن، حادثه خونین عاشورا است. او ارواح دوزخی اجداد مشرک خویش را با به شهادت رساندن حجت خدا، و مظهر عدالت قرآنی و اصحاب بزرگوارش از خود شاد کرد. این بود که در مقابل بی شرمی او، حسین علیه السلام یعنی خون خدا و فرزند پیامبر خدا در روز عاشورا چنان از عدالت قرآنی دفاع کرد که نقش خونین اسلام خواهی و عدل و دادگری، از الواح فجر و شفق تا همواره به حماسه گستری و خونفشانیه ادامه خواهد داد. (4)

ص: 284

1- (1) ر. ک: الغدیر، ج 10، صص 179-271.

2- (2) تجارب السلف، ص 67.

3- (3) همان، ص 66.

4- (4) ر. ک: شیخ مجتبی قزوینی خراسانی، مقدمه از محمدرضا حکیمی، ص 36.

در سال دوم حکومتش واقعه خونین و ننگین حره اتفاق افتاد که افزون بر چهار هزار نفر در آن کشته شدند و به ساحت روضه منوره رسول خدا صلی الله علیه و آله اهانت گردید. (1) در سال سوم، لشگریان او به فرماندهی ابن نمیر، کعبه را آتش زدند. (2)

### پادشاهی مروانیان

عبدالملک بن مروان یکی دیگر از این حکام پلید است که خود می گوید: پیش از رسیدن به حکومت از کشتن مورچه ای در رنج بودم، ولی در پاسخ زهری که از او می پرسد: شنیده ام که شرب خمر می کنی می گوید: آری خون هم می آشامم!

او در سراسر جهان اسلام حمامی از خون جاری ساخته بود. والیان خون آشامی چون حجاج در عراق، مهلب بن ابی صفره در خراسان، هشام بن اسماعیل در مدینه، عبدالله بن عبدالملک در مصر، موسی بن نصیر در مغرب، محمد بن یوسف در یمن و محمد بن مروان در جزیره، مجریان فرمان های ستمگرانه او بودند. (3)

هشام بن عبدالملک، فرعون دیگری از این خاندان بود که به بخل، حرص، سنگدلی و کمی دانش شهرت داشت. در سفری که به حج می رفت، سیصد شتر جامه های او را حمل می کردند. او در زراندوزی بی نظیر بود و ثروت بعضی از استاندارانش چون خالد قسری بی شمار بود. (4)

دیگر پادشاه فحشاگستر این تیره، یزید بن عبدالملک بن مروان است. مؤلف تجارب السلف می نگارد:

یزید خلیع بنی امیه بود و خلیع کسی را گویند که قدم او را خلع کرده باشند، تا اگر جنایتی کند ایشان به جنایت او مؤاخذه نشوند و خلیع الغدار کسی را گویند

ص: 285

---

1- (1) تاریخ الطبری، ج 5، صص 487-491؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، صص 111-121؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 175-176؛ مروج الذهب، ج 3، صص 59-61.

2- (2) همان.

3- (3) ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 188-197؛ مروج الذهب، ج 3، صص 77-103؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، صص 191-522؛ تاریخ الطبری، ج 6.

4- (4) مروج الذهب، ج 3-4؛ صص 171-177؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 221-230.

که از قبایح و فضایح باک ندارد و یزید همچنین بود و گویی این معنی خاصه یزید نامان است.

یزید بن عبدالملک دو کنیزک داشت به نام های سلامه و حبابه و به هر دو مشعوف بود و چون حبابه بمرد، او از دفن حبابه جلوگیری کرد و پیوسته جیفه او را می بوسید تا جسد متعفن شد. به اصرار بزرگان بنی امیه اجازه داد او را دفن کردند بر بالای قبر او می نشست و معاشقه داشت. (1)

یکی دیگر از فراعنه این خاندان، ولید بن عبدالملک است که به میگساری شهره بود. اشعار و سروده های او پیرامون شراب مشهور است. (2)

مسعودی، در مروج الذهب پیرامون او می نگارد:

فعله بالمصحف و قد استفتح به: وقرأ ذات يوم: (وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (15) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (16)). (3) فدعا بالمصحف فنصبه عرضاً للنشأ، و أقبل یرمیه و هو یقول:

أَتُوْعِدُ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ فَهَذَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ

إذا مَا جِئْتَ رَبِّكَ يَوْمَ حَشَرَ قُلُوبًا يَارَبِّ حَزَقْنِي الْوَلِيدُ (4)

بدون شک، حاکمان و شاهان این خاندان، ملحد و کافر بودند. تنها یزید بن معاویه شعر: «لعبت هاشم بالملک» را در حال مستی از خمر و باده غرور و پیروزی بر آل الله نخواند، بلکه همین ولید هم سروده ای دارد همانند سروده یزید:

تَلَعَّبَ بِالْخِلَافَةِ هَاشِمِي بَلَا وَحَى أَتَاهُ وَلَا كِتَابَ

فَقُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي طَعَامِي وَقُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي شِرَابِي (5)

ص: 286

1- (1) تجارب السلف، ص 80؛ مروج الذهب، ج 3-4، ص 166.

2- (2) مروج الذهب، ج 3-4، ص 181.

3- (3) سوره ابراهیم، آیات 15-16.

4- (4) مروج الذهب، همان، ص 182.

5- (5) همان.

اعجاز سخنان حضرت فاطمه علیها السلام و امیرالمؤمنین پیرامون فتنه، این مولود خون آشام سقیفه، از حنجره خونین تاریخ اسلام بازگو گردید. از سال چهارم هجری که معاویه خود را زمامدار مسلمانان خواند تا سال صد و سی و دو هجری و پس از آن در دوره بنی عباس و تا امروز در چهره سلفی های تکفیری، چه رود فساد و ستمی بر گستره جهان اسلام جاری است. از نظر ناامنی و جنگ تنها در دوره حکومت عبدالملک بن مروان آرامش نسبی برقرار بود، البته آن هم نه به خاطر اینکه مردم از او راضی بودند، بلکه به سبب والیان خون آشامی که در سراسر اقلیم اسلامی به حکومت گمارده بود. (1)

این حاکمان، هر کسی را که در نکوهش آل ابوسفیان یا حاکم دست نشانده آنان سخن می گفت می کشتند یا به زندان می افکنند. در نیمه دوم حکومت مروان بود که دوران دیشان و عاقبت بینان دانستند موجب اصلی بدعت هایی که یکی پس از دیگری در دین پدید آمد چه بوده است. گرچه آن روز نمی دانستند که زمامداری از تیره «تیم» و «عدی» به خاندان ابوسفیان و مروان می رسد و سرسخت ترین دشمنان اسلام حکومت مسلمانان را به دست می گیرند. از اواخر حکومت عبدالملک به بعد اندک اندک، این فکر قوت گرفت که اگر در نخستین سال ها حق را از صاحب آن نگرفته بودند، امویان هرگز مجال این گستاخی را نمی یافتند و کار مسلمانان این چنین سخت نمی شد. در این روزگار بود که جلوه های پیش بینی زهرا علیها السلام فروغ دیدگان آنان شد و فرموده آن حضرت که «اگر پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله کار را به دست کاردان عادل می سپردند همه را از شهد عدالت و چشمه معدلت سیراب می کرد»، ولی چنین نکردند و لاجرم پیامدهای شوم آن را هم دیدند. (2)

در این زمان بود که افق برینی فراروی مردم گشوده شد و فروغ بیداری بر مردم افشانده گردید و دیگر بار مردم ستمدیده، گرد علویان را گرفتند و هر چند قیام های آنان یکی پس از دیگری سرکوب می شد، اما سرانجام دل بستگان به سنت و سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله و

ص: 287

1- (1) ر. ک: تاریخ الیعقوبی، ج 2، صص 188-205؛ مروج الذهب، ج 3، صص 77-129.

2- (2) بلاغات النساء، ص 20.

علی علیه السلام معتقد شدند که چاره همه این نابسامانی ها این است که حکومت از خاندان امیه به خاندان هاشم انتقال یابد و به جای نواده های ابوسفیان فرزندان علی علیه السلام رهبر مسلمانان گردند. هنوز قرن نخستین هجرت به پایان نرسیده بود که دسته های مقاومت، نخست در نقاط دورافتاده (شرق ایران) و سپس در ایران مرکزی و بالاخره در شهرهای کوفه و بصره به نام حمایت از خاندان پیغمبر و فرزندان فاطمه علیها السلام تشکیل گردید. ناخشنودان از حکومت نیز خود را بدین دسته ها بستند. گرچه اندک اندک سودجویان و حکومت طلبان هم بدان ها پیوستند. اینان کسانی بودند که برای رسیدن به هدف؛ بهره گیری از هر وسیله ای را روا می شمردند. شعار اینان این بود که حکومت امویان را سرنگون کنند و آل علی علیه السلام را به جای آنان بنشانند. اما آنانکه بهره کشتارها، رنج ها، شکنجه ها، به زندان افتادن های پیروان و دوستان علی علیه السلام را گرفتند، نه فرزندان فاطمه علیها السلام بودند و نه نواده های علی علیه السلام، بلکه مردی زیرک، حادثه جو، موقع شناس از تیره عباس، پای پیش گذاشت و به جای «الرضا من آل محمد» که شعار راستین و نخستین انقلاب بود، شعار «الرضا من آل عباس» را سرلوحه خود قرار داد و سرانجام سفاح بزرگ خاندان عباسی بر کرسی خلافت تکیه زد.

### امتداد خط فتنه و نفاق در حکومت بنی عباس

پایان، نهضتی که طومار ستمگری بنی امیه را در هم پیچید، قیامی الهی و اسلامی نبود. بلکه خود نیز آلوده به فرهنگ نفاق و دورویی گردید، زیرا دویاره سخن از خاندان و برتری نژاد و قبیله مطرح شد؛ همان سودایی که در سقیفه نیز مطرح بود. آرمان آنان این بود که تا دیروز بنی امیه به عنوان تنها خویشان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر امت اسلام حکومت می کردند و امروز این گروه. از سوی دیگر در این نهضت، امام یک شخصیت الهی - آسمانی، همساز و همتای رسول خدا صلی الله علیه و آله و آراسته به گوهر علم و عصمت به شمار نمی آمد، بلکه بار دیگر ابر باطل بر چهره حق سایه افکند، به همین دلیل در آغاز، شعار انقلابیون «یا لثارات الحسین علیه السلام» و «الرضا من آل محمد» بود، ولی کم کم جای خود را به «الرضا من آل عباس» داد.

امام صادق علیه السلام پیشوای این نهضت را نپذیرفت و بیعت ابومسلم را نیز قبول نکرد. به هر حال خاندان بنی عباس نیز در فساد، فحشا، ستم و تعدی همپا و همتای بنی امیه گردید.



حاکمان این دو خاندان در مقایسه، چون دوروی یک سکه اند؛ یعنی هر دو گروه، پیروان شیطان اند و هیچ یک حقوق الهی را نمی شناسند.

روزی که مجلس ابوالعباس سفاح در حیره از بزرگان بنی امیه آکنده بود طبق قرار قبلی، شاعر آنان ستم های بنی امیه را بر آل هاشم و خاندان عباسی برشمرد و سپاهیان خراسانی کافر کوب ها(1) را کشیده، بر سر و مغز امویان کوفتند. سپس سفره ها را بر روی تن های مجروح و نیمه جان آنان گسترده و سفاح و نزدیکان او بر سر سفره نشستند و به خوردن غذا مشغول شدند. ناله مجروحان از زیر سفره های گسترده به گوش می رسید، خلیفه گفت: هیچ خوردنی را چون غذای امروز گوارا نیافتم.(2)

به هر روی، انقلابی که به نام علی علیه السلام و آل او آغاز شد، میراث عباسیان گردید، در حالی که راه و روش عباسیان و سیرت داد و عدل علی علیه السلام با هم هیچ سنخیتی نداشت. آن حضرت حتی نسبت به قاتل خود هم مهربان بود و به امام حسن علیه السلام وصیت کرد که با او مهربان باشد.

### مکتب سازی و حقیقت سوزی بنی عباس

دیری نگذشت که تشنگان عدالت اسلامی دیدند کسانی که به نام «الرضا من آل محمد» کار را به دست گرفتند دست کمی از «الرضا من آل ابوسفیان» ندارند. خاندان عباسی نخست با آنان درافتادند که راه ریاست ایشان را هموار ساختند و سپس به سر وقت آل علی علیه السلام رفتند. در این دوره، علویان یا از دم تیغ گذشتند یا در سیاهچال های زندان پوسیدند یا از ترس جان، در دهکده ها و بیغوله ها گمنام به سر بردند.(3)

شاهان بنی عباس نیز همانند فرزندان امیه که از فرهنگ التقاطی و جعل حدیث و اسرئیلیات و جبر بهره بردند، با سم مهلک فرهنگ التقاطی و آلوده و فلسفه ترجمه شده و ناپخته آن روزگار، اسلام ناب را به ویروس این فرهنگ وارداتی و التقاطی آلوده کردند.

ص: 289

1- (1) نوعی گرز است.

2- (2) الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج 4، صص 492-493.

3- (3) ر. ک: تاریخ الطبری، ج 6؛ الکامل فی التاریخ، ج 5 و 6؛ مروج الذهب، ج 3-4.

در این خاندان کوشش های بسیاری به عمل آمد و هزینه های بسیاری صرف شد، تا افکار التقاطی و فرهنگ های متفاوت غیراسلامی وارد حوزه اسلامی شود. در شبستان های مساجد و مدارس اسلامی به جای معارف علمی و عملی ناب و فوق متعالی قرآن و اهل قرآن علیهم السلام، افکار متخالف و همانی یونانی و اسکندرانی، و عرفان وحدت وجودی خیالی هندی و گنوسی، و سلوک صوفیانه زهبانی مابین النهرینی به دست ملاحده و دشمنان یهودی و مسیحی و صابئی مطرح گردید و تفکر ناب قرآنی از مسلمین گرفته شد. در این دوره، قرآن که اختلاف های پیشین ملت ها را مورد نکوهش های سخت قرار داده بود، خود دستخوش فرقه های پدید آمده در درون اسلام گردید و از ساختن امت واحد بازماند. (1)

دستیاران بنی عباس در ترجمه کتب بیگانه و نشر افکار التقاطی در میان مسلمانان کوشیدند تا مکتبی در مقابل قرآن و ترجمان او که از زبان پیشوای معصوم علیه السلام صادر می گشت ایجاد کنند. چهره هایی چون واصل بن عطا، عمرو بن عبید، نظام و دیگران تا آغاز سلطنت متوکل با محوریت عقل گرایی بی قید و شرط، بازیگران این عرصه بودند. گرچه وقتی لبه شمشیر این گروه کند گشت، احمد بن حنبل را از زندان آزاد کردند و بر مسند نشانندند تا او بار دیگر مکتب حدیثی - سلفی عصر بنی امیه را احیا کند.

از مجالس مناظرات مرو که خلیفه غدار و بی آبروی آل عباس (مأمون) تشکیل داد نیز مسائل بسیاری به دست می آید و اغراضی در جهت نفی فهم اهل بیتی قرآن استنباط می شود. البته در آن مجالس عظیم، پرچمدار «عاشورای مرو» پیروزمندانه از نبرد در آمد و توحید قرآنی را از زیر آوار تهاجم های فرهنگ ها و اصطلاحات وارداتی دور از فضای فرهنگ قرآنی نجات داد. روزی که جنازه مسموم و مطهر حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در سناباد طوس تشییع می شد حقایق توحیدی و قرآنی و شمه ای از معارف غنی اوصیایی و مبانی تربیت صحیح اسلامی، در اقطار خراسان نفوذ یافته بود.

بدین سان مأمون عباسی، نتوانست تا امت را کاملاً از تربیت حرّیت آموز قرآنی آن امام همام علیه السلام محروم گرداند. هدف مأمون این بود که مفسران و متکلمان و فیلسوفان ارسطویی را که خود تهیه دیده بود بر مسند تربیت بنشانند تا پشتوانه سیاست غدار و خون ریز آل عباس باشند و آن همه جنایات و سفاکی ها و چپاول های مالی و معیشتی و

ص: 290

تبعیض ها و تفاوت ها را تأیید کنند و باز او اسکندر جهان گشایی باشد و ارسطو پیشوا و رهبرش.

به هر روی، در دو عاشورای «حماسه و توحید» 61 و 203 قمری، قسط قرآنی و حقایق ربانی و معارف آسمانی از هجوم ظلمات شیطانی و آرای نفسانی جان به در بردند و این دو عاشورا، در هر دو صحنه تا امروز - به تصریح نهج البلاغه - تا روز ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه ادامه دارد؛ چنانکه می فرماید: (1)

« يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ، إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ؛ (2) مهدی علیه السلام که ظاهر شود همه آراء را به ملاک قرآن باز می گرداند، در آن زمان که قرآن را به آراء باز گردانده اند».

از سوی دیگر، دشمنان اسلام اگر چه نتوانستند چشمه نور حقیقت آل الله را خاموش سازند، ولی کید و شیطنت و دشمنی آن دو خاندان (اموی و عباسی) و جریان های معطوف به آنها توانستند فرق و مکتب های گوناگون باطلی را در امت اسلامی ایجاد کنند.

جبر توراتی بنی امیه، همراه با فلسفه ترجمه شده یونانی و اسکندرانی و عرفان هندی خاندان عباسی با ظاهری از اسلام با هم ممزوج شد و استقلال و اصالت معارف اسلامی را از میان برد. از سوی دیگر دستگاه های خلافت و مخالفان پیشرفت اسلام که مرجعیت سیاسی آل علی علیه السلام را غصب کرده بودند با تهاجم فرهنگی گسترده، به دست عوامل یهود و مسیحیت و حرانی و گنوسی و همچنین ملاحظه آن زمان، و کمک های دربار مسیحی بیزانس کوشیدند تا مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام را نیز از آنان سلب کنند. آنان عقلانیت کامل دینی را پایمال کردند و به جای آن، عقلانیت ناقص یونانی و بنیاد التقاطی را نشانند. آنان فضای سراسر بلاد اسلام را به جای آهنگ و فهم قرآن، با افکار ملل و نحل مختلف درآمیختند و فرقه ها پدید آوردند، و شبهه ها آفریدند. در این اوضاع نابسامان بود که شعله جنگ فرق را فروختند و خون مسلمانان را به دست خود مسلمانان از راه همین ایجاد اختلاف ها ریختند و چقدر از بزرگان آل محمد صلی الله علیه و آله و پاکان مطهر از فرزندان

ص: 291

1- (1) همان، ص 38.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 138، ص 135.

علی و فاطمه علیهم السلام را به جرم دفاع از حریم های قرآنی در جای جای سرزمین های اسلامی سر بریدند و به شهادت رساندند(1) تا جایی که فریاد ابن خلدون مغربی بلند شد که:

« وَ طُلَّتْ دِمَاءُ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ ؛ (2) در جای جای سرزمین های اسلامی خون آل محمد صلی الله علیه و آله بر زمین ریخت».

در تهاجم سیاسی اول مرجعیت سیاسی ال محمد صلی الله علیه و آله را گرفتند و در تهاجم فرهنگی بعدی مرجعیت علمی و معارفی آن ذوات مقدس را، و در واقع هنگامی که معلمان و مفسران قرآن خانه نشین باشند، خود آن کتاب خانه نشین شده است. آری هر خردورز منصفی می داند که وقتی امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام که تجسم علوم قرآنی و اخلاق محمدی و ارزش های ابدی انسانی است خانه نشین گردید، سفاکان بنی عباس مانند منصور و عمرو بن عبید، نمی توانند معلم قرآن و سازنده جامعه در تراز قرآن باشند و نخواهند بود.

### بزرگترین فتنه فرهنگی یا پیدایش فرقه ها

سیاست ها، حکومت طلبی ها و دنیاگرایی بنی عباس باعث شد پیکر اسلام پاره پاره شود و امت واحده ای که قرآن فرموده بود: (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً)3 و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایجاد آن رنج های فراوانی برده بود، تشکیل نگردد. در نتیجه ذهنیت واحد قرآنی بر امت اسلام حاکم نشد و مسلمانان به قدرت و وحدتی که باید، دست نیافتند و به تعقل کامل قرآنی نرسیدند، بلکه به فرقه هایی متضاد تبدیل شدند. در یک کلمه، سیادت مسلمین تحقق نپذیرفت و عدالت جهانی قرآن نتوانست سیاست بازان، تکاثرخواهان و دنیاخواران و دیکتاتورهای مال و منال را از تخت فرعون گرایی و قارون گری به زیر کشد. اهل بیت علیهم السلام، این هادیان و نجات بخشان راستین امت، زندانی شدند و سرانجام هر کدام در مظلومیت به شهادت رسیدند.

ص: 292

1- (1) ر. ک: مقاتل الطالیین، ابوالفرج اصفهانی.

2- (2) تاریخ ابن خلدون، ج 4، ص 3.

غاصبان در راه رسیدن به این سیاست، از سست عنصری برخی از مسلمین و هم دستی دشمنان اسلام و قرآن به خوبی بهره بردند و کار را به نتیجه مطلوب خود رساندند. مذهب سازی ها و فرقه بازی ها و فقیه و مُقری و مفسر و محدث و متکلم و فیلسوف و عارف و صوفی تراشی ها چنان گسترده شد که اهل بیت علیهم السلام را از همه صحنه ها دور داشت تا جایی که چه بسا امام صادق و امام کاظم علیهما السلام که ولی خدا و وصی رسولش و صاحب علم الهی دین و فقه ربانی کتاب مبین بودند نمی توانستند فتوای خود را بیان کنند و گاه مجبور می شدند به فتوای دیگران عمل کنند.

همین تقیه که شیعه بدان سرزنش می شود از آنجا بروز یافت که ائمه طاهرین علیهم السلام و یاران و پیروانشان نه در بیان آرای سیاسی خویش آزادی داشتند و نه در بیان احکام اعتقادی خود. به راستی با وجود فرهنگ التقاطی و وارداتی اموی و عباسی و کاروان پرهیاهوی متکلمان، فقیهان، فیلسوفان، عارفان صوفی، معلمان قرائت و مفسران شریعت، دیگر صدای امام موسی بن جعفر علیه السلام از گودترین سیاه چال های زندان های زیرزمینی انفرادی بغداد - که نور در آنها نفوذ نمی کرد و نمازها را به قرینه می خواندند، به گوش چه کسی می رسید؟!

و اینها شد که از برکت فرهنگ جبری گرای اموی، و جعل جعلان حدیثی و نیز فرهنگ التقاطی - وارداتی عباسی، فلسفه یونانی و عرفان هندی گنوسی، امت قرآن دارای بیش از هفتاد فرقه شد و در میان آنان که باید امت واحد تراز قرآن را می ساختند، ده ها طرز فکر حاکم گشت و جدایی ها پدید آمد و فرقه ها چون قارچ روئید و خون ریزی ها شد که تا امروز نیز ادامه دارد. چه ضربه ای از این مهلک تر و شکننده تر که یهود و مسیحیت و صابیان و... براساس توطئه و شیطنت شاهان اموی و عباسی بر پیکر اسلام وارد کردند و چه سدی از این محکم تر که برابر سیل خروشان قرآن قرار دادند؟ و ساخته شدن امت واحد جهانی قرآنی را پیش از ظهور موعود به امری محال بدل ساختند.

## ولایت محور وفاق امت

به هر حال، حافظ و نگهبان اصلی قرآن، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نخست به جمع آوری آیات و سوره قرآن از روی نسخه های قرائت شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت و هنگامی که او را از جریان که در سقیفه بنی ساعده به راه انداخته بودند خبر دادند،

خداشناسی و مسئولیت‌گرایی دقیق و حساس خود را نسبت به دین خدا و کتاب الهی نشان داد و فرمود تا قرآن را جمع نکنم و مرتب نسازم ردا به دوش نخواهم گرفت، جز برای نماز. (1)

از آن روز به بعد نیز ائمه آل علی علیه السلام و شیعه دین شناس و سلحشور، همواره قرآن را در حفاظت خویش گرفتند و از سرِ دار، تا زیر تیغ جلاد، دست از قرآن و علی علیه السلام برنداشتند و در پاسداری از عدالت قرآنی و قسط اسلامی شمشیر زدند و جان باختند و صاحبان قلم متعهد، از حنجره واژه های پربار، توحید قرآن و عدالت اسلامی را فریاد کردند و می کنند.

نهج البلاغه، و خطب توحیدی آن و نیز خطب فاطمیه و بیانات ذوات مقدس معصومین علیه السلام، راه نوری گشت که در این تهاجم فرهنگی بنیان سقیفه و وارثان اموی و عباسی آنان، افق برین هدایت را گشود و عاشورای کربلا، ستیغ آسمان سای فریاد عدالت گشت که فرزند فاطمه علیها السلام، حسین علیه السلام خورشید آن بود و با شهادت خویش، ظلمت اموی و بنیان سقیفه را درید و صبح بیداری اسلامی را فراروی مسلمانان به نمایش گذاشت.

و نیز، در اوج مکر و نیرنگ شیطان بنی عباس، مأمون، این علی بن موسی الرضا علیه السلام بود که در مقابل آن همه نیرنگ فرهنگی، ایستاد و سیمای منور و جهت بخش و اتحاد‌آفرین قرآنی را به نمایش گذاشت. مأمون می خواست با لشکری از فقیه، متکلم، صوفی، طریقت‌گرا، شریعت شناس، قرآن دان، چون عاشورای 61، امام مظلوم و معصوم را به گونه ای دیگر سر از تن جدا کند، ولی این جهاد و فداکاری حسین گونه هشتم بود که در مقابل این سیل خروشان از عداوت و دشمنی ایستاد.

در پایان این نبرد حق و باطل، اگر چه عاشورای مرو پدید آمد و امام نیز به شهادت رسید، ولی همان طور که طنین پیام نهضت امام حسین علیه السلام در عاشورای 61 ابدی گردید و دین جاودانه شد، فلسفه مشربان و متکلمان مأمونی نیز در مقابل امام رضا علیه السلام مغلوب گشتند. اگر توطئه گران فرهنگی مأمون، پیروز می شدند دعوت توحیدی خالص و حقایق ناب قرآنی و تعالیم اصیل دین محمدی را در زیر ظلمات مغلطه و مناظره پوشیده

ص: 294

می داشتند و به حکومت ظالم و جبار عباسی کمک می رساندند، اما در یکی از مناظره ها مأمون مجبور شد بر سر سلیمان مروزی - متکلم فلسفه گرای خراسان - فریاد بکشد که این همه ظفره مرو و سخنان یاه خود را تکرار مکن(1) و این به هنگامی بود که حاضران در مجلس نیز در پی ژاژخایی سلیمان بر سر این بحث که اراده، صفت ذات است و امام رضا علیه السلام سخن او را رد می کرد و می فرمود: صفت فعل است، بر سلیمان و سخنانش خندیدند و او را مضحکه کردند.

البته اصحاب و شاگردان تربیت یافته ائمه طاهرين نیز نگرانی از این سنگر حفظ معارف قرآنی را بر عهده گرفتند. یکی از این بزرگان، هشام بن حکم از شاگردان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است و پس از او حدود هفتاد تن از دیگر اصحاب، این جهاد فرهنگی را استمرار بخشیدند.

در ادامه نیز وظیفه محافظت از معارف خالص قرآنی از طریق عالمان عصر غیبت صغری و کبری پیگیری شد. در این میان، شیخ مفید بغدادی، در عین عقلانیت دینی و تعقل قرآنی به نوشتن کتاب «الرد علی الفیلسوف» دست یازید(2) و سوءاستفاده و توجیه های غیر منطقی و خلاف قرآن و سنت را محکوم ساخت، البته آن جناب در کتاب «تصحیح الاعتقاد» خویش و نیز در جای جای مباحث و مناظرات خود از ادله برهانی و فلسفی استفاده می کرد.

### فحشا و مال اندوزی شاهان آل عباس

شاهان آل عباس نیز همچون فرزندان امیه زراندوز، خون ریز و فحشاگستر بودند و در بعضی از این رذایل و به خصوص اشرافیت و زن بارگی، گوی سبقت را از بنی امیه ربودند.

منصور، دومین شاه جائر این خاندان، به خون آشامی و زراندوزی، بخل و حرص و تنگ نظری شهره بود. لقب او دوانیقی، از دائق «دانگ» به پاس همین تنگ نظری او بود.

وقتی منصور عباسی مُرد، ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار از خود به جای گذاشت.(3)

ص: 295

1- (1) الاحتجاج، طبرسی، ج 2، صص 143-146.

2- (2) ر. ک: متأله قرآنی، مقدمه محمدرضا حکیمی، صص 35-46.

3- (3) مروج الذهب، مسعودی، ج 3، ص 260.

پس از او، فرزندش مهدی به جای پدر به حکومت رسید و سیره پدر را ادامه داد. (1) پس از او هادی (2) و سرانجام خلافت به هارون رسید.

هارون فرعون‌نی از فراعنه آل عباس است. او نیز چون منصور بسیار زراندوز، ستمگر و عیاش بود. (3) او در یکی از مجالس عیش و طرب خود دستور داد سه میلیون درهم از بیت المال مسلمانان را به پای رقاصان و آوازه خوانان مجلسش بریزند. بوزینه ای را لباس امارت پوشاند و شمشیری بر کمرش بست و هر کس که به کاخ وارد می شد باید دست بوزینه را می بوسید. سفره های این پادشاه نیز بسیار رنگین بود. در ضیافتی که ابراهیم عباسی به افتخار هارون برادر خود بر پا کرده بود خوراک ماهی پخته نزد او آوردند که ورقه های ماهی پخته در آن بسیار نازک و ظریف بود و معلوم شد که غذای مزبور از زبان صد و پنجاه ماهی تدارک دیده شده است. (4)

زییده همسر هارون اولین بانویی بود که اثاث و آلات طلا و نقره و جواهرنشان فراهم کرد. جامه های زیبا و گلدار برای او دوختند که ارزش یک پارچه ای آن به پنجاه دینار می رسید. او اول کسی بود که قبه هایی از نقره و آبنوس و صندل با قلاب های طلا ساخت و پارچه های گلدار ابریشمی و انواع حریر سرخ و زرد و سبز و آبی را پوشید و کفش های جواهرنگار به پا کرد. او بنیان گذار مجالس لهو و لعب بود. هارون در زراندوزی و جمع ثروت بی نظیر بود و چون از دنیا رخت بر بست ثروت بسیاری به جای گذاشت. (5)

امین، فرزند هارون و زییده نیز چون پدر و مادر به عیش و نوش پرداخت. او اموال بیت المال را به پای طنّازان و خوانندگان می ریخت. امین به آوازه خوانی که او را به طرب آورده بود و موجب تحریک او شده بود چنان درهم افشاند که آن آوازه خوان گفت تاکنون بیست میلیون درهم به من بخشیده ای! (6)

ص: 296

---

1- (1) همان، صص 261-273.

2- (2) همان، ص 275.

3- (3) همان، صص 303-304.

4- (4) همان، ص 306.

5- (5) همان، ص 308.

6- (6) ر. ک: اغانی و عقد الفرید.



در مراسم عروسی مأمون با دختر هیجده ساله وزیرش حسن بن سهل چنان پولی هزینه شد که بیت المال به تاراج رفت و خاطره آن تا چند نسل باقی بود و ضرب المثل شده بود؛ از جمله در روز عروسی، داماد و عروس بر حصیری که از طلا بافته و با جواهرات گرانبها تزیین شده بود ایستادند و هزار دانه مروارید غلطان از میان سینی هایی که از طلا ساخته شده بود بر سر آنها به عنوان شادباش ریختند. در شب عروسی، آن قدر شمع کافوری روشن کرده بودند که سراسر شهر همچون روز روشن بود. هنگام عرض تهنیت هزاران گلوله مشک و عنبر که در میان هر یک قباله ملک یا سند غلامی بود به پای عروس نثار شد. (1)

این همه اسراف و ریخت و پاش شگفت آور، در زمانی صورت گرفت که بسیاری از مردم فقیر و گرسنه بودند.

ابوالفرج اصفهانی در تبیین علت قیام محمد بن ابراهیم در زمان منصور چنین می نگارد:

روزی همچنان که از یکی از کوچه های کوفه می گذشت، نگاهش به پیرزنی افتاد که دنبال بارهای خرمایی را گرفته و دانه های خرمایی را که از بارها به زمین می افتاد، در میان عبای پاره خود جمع آوری می کرد. محمد حال او را پرسید. پیرزن جواب داد که زن بیوه ای هستم و مردی که زندگی مرا اداره کند ندارم. دارای چند دختر یتیم هستم که نمی توانند خود را اداره کنند. این خرماها را که می بینی جمع آوری کرده، زندگی خود و دختران یتیمم را با آن اداره می کنم. محمد از دیدن این منظره گریه سختی کرد و گفت: سوگند به خدا! تو و امثال تو هستی که مرا وادار به قیام می کنید و به این ترتیب آماده قیام شد. (2)

## مقابله سقیفه با عترت و قرآن

### 1. جفا به حریم امامت

#### اشاره

تحول و دگرگونی در نظام رهبری اسلام، اولین بدعت و پدیده شومی است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حادث گردید. دو حزب سیاسی قریش و انصار به هم پیوستند و

ص: 297

---

1- (1) مروج الذهب، ج 3، ص 373.

2- (2) مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص 521.

ریاست طلبی قریش با رشک و حسد و کینه توزی موجود در میان دو طایفه اوس و خزرج ممزوج گردید، و آنگاه بیعتی با حضور سه نفر از مهاجرین (ابوبکر، عمر، ابوعبیده) و رشک و حسادت بشیر بن سعد خزرجی نسبت به عموی خود سعد بن عباد، و اسید بن حضیر اوسی، نسبت به طایفه خزرج، شکل گرفت. مردم نیز عالم و هادی را کنار گذاشته، به آن کس که خود، راه نمی دانست روی آوردند. در واقع حرکتی ارتجاعی و واپسگرا انجام شد و سقیفه در تاریخ اسلام سرآغاز فساد و خون ریزی گردید.

بانیان سقیفه، سیاه نامه ای را تدوین نمودند که فساد، بدعت، تفرقه، تبعیض، تکاثر ثروت، فحشاء، خون ریزی، ستمگری، پیدایش مکتب ها و رویش افکار التقاطی و افزون بر هفتاد فرقه و مکتب رهاورد آن بود.

پس از خاتمه بیعت در سقیفه، آنان از آن محل خارج شدند. بنا بر روایت براء بن عازب، آنان در کوچه ها به راه افتاده، به هر کس می رسیدند دست او را گرفته به دست ابوبکر می مالیدند، چه آن شخص بدین کار تمایلی داشت یا نداشت. (1)

در این وقت کسانی به مخالفت برخاستند. افزون بر دو شخصیت برجسته بنی هاشم حضرت امام علی بن ابی طالب علیهما السلام و عباس، کسان دیگری همچون زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان، ابوذر، عمار، براء بن عازب و ابی بن کعب مخالفت خویش را اعلام کردند. (2)

هواداران ابوبکر در خانه ابی بن کعب رفتند، اما او حاضر به باز کردن در نشد. (3) ولی سخنی از آوردن هیزم و آتش زدن خانه به میان نیامد.

آن گونه که در کتاب های «عقد الفرید» و «انساب الاشراف» نگاشته اند، داستان چنین است:

خانه عایشه ماتمکده است. علی علیه السلام، فاطمه، فرزندان فاطمه (حسن، حسین، زینب، ام کلثوم) عباس و زبیر اشک می ریزند. علی علیه السلام به همکاری یکی از صحابه مشغول غسل پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می باشند. در آن لحظه های دردناک بر آن جمع کوچک چه گذشته است؟ خدا می داند.

ص: 298

1- (1) تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ج 2، ص 21.

2- (2) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 84.

3- (3) سقیفه و فدک، ص 47.

شست و شوی بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام شده یا نشده، بانگی به گوش می رسد الله اکبر! علی علیه السلام به عباس می گوید: عمو معنی این تکبیر چیست؟ عباس می گوید: معنای آن این است که آنچه نباید بشود شد.

دیری نمی گذرد که بیرون حجره عایشه، همه و فریادی به گوش می رسد. فریاد هر لحظه رساتر می شود: بیرون بیاید! بیرون بیاید! وگرنه همه شما را آتش می زنیم.

دختر پیغمبر به در حجره می رود. در آنجا با عمر مواجه می شود که آتشی در دست دارد.

فاطمه علیها السلام فرمود: عمر چه شده، چه خبر است؟ عمر گفت: علی، عباس و بنی هاشم باید به مسجد بیایند و با خلیفه پیغمبر بیعت کنند.

فاطمه علیه السلام فرمود کدام خلیفه؟ امام مسلمانان هم اکنون درون خانه عایشه بالای پیکر پاک پیغمبر خدا نشسته است.

عمر گفت: از این لحظه، امام مسلمانان ابوبکر است. مردم در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کردند. بنی هاشم هم باید با او بیعت کنند. فاطمه علیها السلام فرمود: و اگر نیایند؟

عمر گفت: خانه را با هر که در او هست آتش خواهم زد، مگر آنکه شما هم آنچه مسلمانان پذیرفته اند بپذیرید. بلاذری می نگارد:

«فاطمه علیها السلام فرمود: ای عمر آیا می خواهی خانه ما را آتش بزنی؟ عمر گفت: آری. فقالت له: أترَاکَ مُحْرِقًا عَلَیَّ بَابِی؟ قال: نعم و ذلک أقوى ممَّا جاء به ابوک» (1).

ابن عبدربه در عقد الفرید می نگارد:

«... فَأَقْبَلَ بِقَبْسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يَضْرِبَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَتْ: « يَا بْنَ الْخَطَابِ أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ » قال: نعم، أو تدخلوا فيما دخلت فيه الأمه» (2).

طبری نیز در تاریخ خود می نگارد:

« أتى عمر بن الخطاب منزل عليّ وفيه طلحه و الزبير و رجال من المهاجرين فقال: والله لأحرقنّ عليّكم أو لتخرجنّ إلى البيعه» (3).

ص: 299

1- (1) أنساب الاشراف، بلاذری، ج 1، ص 586.

2- (2) العقد الفريد، ج 5، ص 12.

3- (3) تاريخ الطبري، ج 3، ص 198.

مسعودی نیز چنین می نگارد:

«... فَأَقَامَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ فِي مَنْزِلِهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَوَجَّهُوا إِلَى مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ، وَاحْرَقُوا بَابَهُ، وَاسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ كُرْهًا وَضَغَطُوا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ بِالْبَابِ» (1).

شهرستانی در الملل و النحل خود می نگارد:

«أَنَّ عُمَرَ كَانَ يَصِيحُ: أَحْرَقُوا دَارَهَا - أَيِ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ - بَمَنْ فِيهَا، وَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ غَيْرَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» (2).

ابن ابی الحدید نیز پیرامون این حادثه می نگارد:

«جاء عمر إلى بيت فاطمه عليها السلام في رجال من الانصار و نفر قليل من المهاجرين فقال: و الذي نفس عمر بيده لتخرجن إلى البيعه أو لأحرقن الدار عليكم» (3).

همچنین عمر رضا كحاله می نگارد:

تفقد ابوبكر قوماً تخلّفوا عن بيعته عند علي بن ابي طالب، كالعباس، و الزبير و سعد بن عباده فقعدوا في بيت فاطمه عليها السلام فبعث ابوبكر عمر بن الخطاب فجاءهم عمر، فناداهم و هم في دار فاطمه عليها السلام فأبوا أن يخرجوا، فدعا بالحطب و قال: و الذي نفس عمر بيده لتخرجن أو لأحرقنّها علي من فيها. فقيل له: يا ابا حفص، إنّ فيها فاطمه. قال: و إنّ (4).

ابن ابی شیبہ نیز در وقوع این حادثه غمبار چنین نگاشته:

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه علیها السلام به گفت و گو و مشاوره پرداختند. این خبر به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه علیها السلام آمد و گفت: ... عمر این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی که علی علیه السلام و زبیر به خانه بازگشتند فاطمه علیها السلام داستان آمدن عمر و تهدید او را گفت و فرمود که اگر شما در اینجا اجتماع کنید خانه را بر شما بسوزاند و به خدا سوگند آنچه را که گفته است انجام می دهد. (5)

ص: 300

1- (1) اثبات الوصیه، ص 123.

2- (2) الملل و النحل، ج 1، ص 56.

3- (3) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 124.

4- (4) اعلام النساء، ج 4، ص 114.

5- (5) المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 8، ص 572.

دینوری نیز این حقیقت را می نگارد. (1)

عبدالفتاح عبدالمقصود نیز در کتاب الامام علی علیه السلام داستان را چنین نقل می کند:

عمر بن خطاب فریاد زد قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، یا بیرون بیاید یا خانه را بر ساکنانش آتش می زنم!

عده ای که از خدا می ترسیدند و رعایت منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس از او می کردند گفتند: اباحفص! فاطمه علیها السلام در این خانه است! او بی پروا فریاد زد باشد. سپس نزدیک خانه شد، در زد آنگاه با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. (2)

حادثه تلخ هجوم به خانه فاطمه علیها السلام، در کتاب های دیگر چون «مروج الذهب»، «المعجم الكبير» و «الوافی بالوفیات» ذکر گردیده است.

بعضی از محققین در این باره گفته اند:

«و اجمع المورخون و الرواه علی هجوم القوم علی دار الامام علیه السلام التي هی موضع تقدیس النبی صلی الله علیه و آله...؛ قاطبه مورخان و گزارشگران حوادث اسلامی، این حادثه سیاه و شوم را در کتاب های خود ثبت کرده و غالب آنان آتش زدن در خانه علی و فاطمه علیهما السلام را نگاشته اند که نمونه هایی ذکر گردید». (3)

در این هجوم دردناک به بیت وحی و بضعه الرسول، فاطمه علیها السلام مجروح و مصدوم شد و جنین آن حضرت سقط گردید؛ جنینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بودند. با آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را پس از تولد نام نهادند، ولی این کودک را در شکم مادر، محسن نامید. این نام گذاری دو پیام و دلیل داشت: نخست آنکه فاطمه جان! هنگام تولد این کودک، من در این جهان نخواهم بود و پیام دوم آن است که نخواهند گذاشت این کودک از مادر متولد گردد، بلکه او را در شکم مادر شهید خواهند کرد. (4)

ابن قتیبه پیرامون این حادثه شوم می نگارد: «إنّ محسنًا فسد من زخم - ای دفع - قنفذ العدوی». (5)

ص: 301

1- (1) الامامه و السیاسه، دینوری، ص 30.

2- (2) الامام علی، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج 4، ص 276.

3- (3) موسوعه سیره اهل البیت، الجزء التاسع، فاطمه الزهراء علیها السلام، باقر شریف قرشی، صص 319-321.

4- (4) همان، ص 213.

5- (5) مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 133.

همچنین طبری در دلائل الامامه می نگارد: «و كان سبب وفاتها - أي سيدة النساء - أن قنذ مولى الرجل لكزها بنعل السيف بأمره، فأسقطت محسناً و مرضت من ذلك مرضاً شديداً». (1)

مسعودی نیز چنین می نگارد: «و ضغظوا سیده النساء بالباب حتی أسقطت محسناً». (2)

شهرستانی در ملل و نحل خود گفته است: «... أن عمر ضرب فاطمه حتى ألقى الجنين من بطنها و كان يصيح: احرقوا دارها بمن فيها». (3)

ذهبی نیز در میزان الاعتدال چنین نگاشته: «... قال حضرتة و رجل يقرأ عليه إن عمر رفس فاطمه حتى أسقطت بمحسن». (4)

صفدی هم چنین می گوید: «إن عمر ضرب بطن فاطمه يوم البيعه حتى ألقى المحسن». (5)

ابن حجر نیز پیرامون این حادثه شوم نگاشته است: «إن عمر رفس فاطمه حتى أسقطت بمحسن». (6)

بازگویی و گزارش این حادثه شوم در کتاب های شیعی بسیار است. طبرسی در کتاب «الاحتجاج» منازعه و بگو مگوی امام حسن علیه السلام را با جمعی از دشمنان که در میان آنان مغیره بن شعبه نیز حضور داشت چنین گزارش می کند:

و أما أنت يا مغیره، فإنك لله عدو، و لكتابه نایذ، و لنبیه مكذب... و أنت الآذی ضربت فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله حتى أدميتها، و ألقيت ما في بطنها...؛ (7) ای مغیره! تو همان دشمن کینه توز خدا هستی که قرآن را طرد کرده، و پیامبر خدا را تکذیب کردی... و تو همان جفاکاری هستی که فاطمه را کتک زدی تا پیکرش خونین شد و فرزندش سقط گردید.

ص: 302

1- (1) دلائل الامامه، طبری، ص 134.

2- (2) اثبات الوصیه، ص 143.

3- (3) الملل و النحل، ج 1، ص 57.

4- (4) میزان الاعتدال، ج 1، ص 139.

5- (5) الوافی بالوفیات، ج 5، ص 347.

6- (6) لسان المیزان، ج 1، ص 261.

7- (7) الاحتجاج، طبرسی، ج 1، صص 335-336.

مرحوم مجلسی نیز این حادثه شوم را از زبان فاطمه علیها السلام چنین می نگارد:

فَأَخَذَ عَمْرُ السَّوْطِ مِنْ يَدِ قُنْفُذٍ - مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ - فَضَرَّ رَبِّ بِهِ عَضُدِي، فَالْتَوَى السَّوْطُ عَلَيَّ عَضُدِي حَتَّى صَارَ كَالدَّمْلَجِ، وَرَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ، فَرَدَّ عَلَيَّ وَأَنَا حَامِلٌ، فَسَقَطْتُ لِوَجْهِهِ، وَالتَّارُ تَسَّ عُرِّي وَتَسَّ فَمْعُ وَجْهِهِ... وَجَاءَنِي الْمَخَاضُ، فَأَسَقَطْتُ مُحْسِنًا قَتِيلًا بِغَيْرِ جُرْمٍ؛ (1) عمر تازیانه را از دست قنفذ غلام ابوبکر گرفت و بر بازویم زد، تازیانه بازویم را متورم ساخت، با پای خود در را کوبید، در بر من فرود آمد، با صورت بر زمین افتادم، آتش بر چهره ام زبانه کشید، درد مخاض مرا فرا گرفت، محسنم سقط گردید و کشته شد؛ در حالی که هیچ جرمی نداشت.

سید بن طاووس در زیارت جامعه ائمه المؤمنین چنین می گوید:... يَدْعُونَهُ إِلَى بَيْعَتِهِمُ الَّتِي عَمَّ شَمُومُهَا الْإِسْلَامَ وَزَرَعَتْ فِي قُلُوبِ أَهْلِهَا الْأَثَامَ...؛ آنان علی علیه السلام را به عهد و پیمانی خواندند که شومی و ستم آن، عالم اسلام را فرا گرفت. بذر گناه در دل مسلمانان کاشت و سبب رنج مسلمانان، طرد مقداد و تبعید ابوذر شد. دشمنی آن، شکم عمار را پاره کرد و احکام قرآن را تحریف و دگرگون ساخت و مقام خلافت را تغییر داد. خمس پیغمبر و آتش را به آزادشدگان (طلاق) رساند و اولاد آنان را که به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن شده بودند بر شرف و خون مسلمانان حکمفرما ساخت. حلال و حرام را در هم آمیخت و ایمان و اسلام را خوار و خفیف ساخت؛ وَ هَدَمَتِ الْكَعْبَةَ وَ أَغَارَتْ عَلَيَّ دَارَ الْهَجْرَةِ يَوْمَ الْحَرَّةِ...؛ کعبه را ویران کرد و مدینه را - که شهر هجرت بود و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله - روز حرّه به غارت داد...، سقیفه ای که اجازه داد تا اهل نفاق، فرزندان پیامبر خدا را در مسلخ بیداد خود قتل عام کنند و شاخسار شجره مبارکه عترت را در هم شکنند و حرم آن حضرت را به اسارت برند و یارانش را بکشند و منبرش را بشکنند و مفاخر و مکارم خاندان وحی را وارونه جلوه دهند و به پندار خویش، فروغ دین او را محو سازند و نامش را از آسمان عزت حذف نمایند.

ص: 303

ای پیشوایان هدایت! اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله حال شما را مشاهده می کرد؛ در آن هنگام که تیره‌های امت جفاکار، غرق در خون پاک جگرهای مجروح شما بود و نیزه هایشان آب از گلوی شریف شما می نوشید و شمشیرهایشان به ریختن خون پاک شما حریص بود و فرزندان (امیه) و عباس، شفای عطش فسق و جورشان را از خون پاک شما برطرف ساختند. و شما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی در محراب عبادت به تیغ دشمن فرقت شکافت، یا شهید بالای تابوت که کفش از تیره‌های دشمن سوراخ سوراخ می گشت یا کشته ای در بیابان افتاده، در حالی که سر مبارکش بالای نیزه ها رفته، و برخی بسته به حلقه های زنجیر در زندان، در حالی که زیر کنده آهن و فشار زنجیر گران، اعضای شریفش در هم کوفته یا مسمومی که از جرعه های زهر، امعای شریفش قطعه قطعه گشته...؛ ای سروران من! آیا بلا و ستمی در این جهان بود که بر شما روا نداشتند. (1)

به هر روی، این سیل ویرانگر فساد و تباهی و سیاهی، بدعت و جور و ستم بود که از کوه سقیفه فرود آمد و همه چیز را ویران ساخت. پیامد شوم آن بیعت بود که افضل را در مقابل مفضول به سازش و تسلیم وا داشت.

وقتی علی علیه السلام را برای بیعت با ابوبکر آوردند و آن حضرت در مقابل ابوبکر قرار گرفت به آن حضرت گفتند باید بیعت کنی: فقال عمر: إِنْ كُنْتَ لَسْتَ مَتْرُوكًا حَتَّى تَبَايَعْتَ. فقال له علي عليه السلام «احلب يا عمر حلباً لك شطراً!» (2) عمر گفت رهایت نمی کنم تا آنکه بیعت کنی. علی به او گفت: بدوش که می خواهی قسمتی از آن برای خودت گردد. فریاد امروز تو برای رسیدن به خلافت در آینده است.

علی علیه السلام فرمود:

أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ لَا أَبَايُكُمْ وَأَنْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَةِ لِي، أَخَذْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَاحْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِالْقُرَابَةِ...؛ (3) شگفتا! من سزاوارترم از شما به امر خلافت، با شما بیعت نمی کنم و شما باید با من بیعت کنید. مگر این شما نبودید که خلافت را از انصار به پاس قرابت و خویشاوندی با رسول خدا گرفتید و آنان

ص: 304

1- (1) مصباح الزائر، سید بن طاووس، صص 464-465.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 11.

3- (3) همان.



نیز در مقابل دلیل شما تسلیم شدند و خلافت را واگذار کردند. انصاف کجاست؟ به همان دلیلی که خود گفتید و انصار را از صحنه رقابت و هم‌آوردی بیرون راندید، من از شما به خلافت سزاوارترم؛ البته اگر شما پارسا و خداترس باشید و در غیر این صورت به ظلم و ستم باز گشته و خود به آن آگاهید.

آن حضرت در رابطه با محکومیت تقمص در سقیفه فرمود:

«... إحتجُّوا بالشَّجرِ وَأَضَاعُوا الثَّمَرَةَ؛ (1) شگفتا! حجت آوردند که آنان از درخت رسول اند و خلافت را بردند، ولی خاندان رسول را که میوه آن درختند تباہ کردند».

باری درختی که در سقیفه غرس گردید بارور شد، در حالی که میوه آن برای عترت بسیار تلخ بود. عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسلخ قداره بندگان تاریخ، مظلومانه ذبح شدند. برخی در صحراهای سوزان پیکر پاکشان به خون تپید و گروهی دیگر در زندان های تاریک، جان سپردند.

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز دارها اذان مردانگی و آزادی را فریاد زدند، و از حنجره های خونین آنها نغمه اسلام خواهی در گستره تاریخ طنین افکند. در واقع اگر چه رنج و غبار ستم سقیفه بر دامان همه مسلمانان نشست، ولی بیش از همه نصیب فرزندان امیرالمؤمنین شد، تا جایی که ابوالفرج اصفهانی می نویسد: «افزون از دویست نفر از فرزندان ابوطالب در میدان های مختلف جنگ در طول قرن اول و دوم هجری کشته شدند». (2) ابن خلدون مغربی نیز می نگارد: «و طُلَّتْ دِمَاءُ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ؛ در جای جای سرزمین های اسلام خون آل محمد بر زمین ریخت». (3)

به فرموده حضرت فاطمه علیها السلام افعی فتنه دهان باز کرد و نیش خود را بر پیکر اسلام فرو برد و جامعه اسلامی را زهرآلود و مسموم ساخت. بار دیگر مفاخره ها و نژادگرایی فرهنگی عمومی شد، و این فرهنگ جاهلی ریشه و اساس جنگ های بزرگ شد. از کنار کوه سقیفه، شط خون در گستره اقلیم اسلامی جاری شد تا جایی که بزرگان دین هتک شدند، احکام اسلام نابود شد و غبار فتنه و جنگ، آسمان اسلام را پوشاند.

ص: 305

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 67، ص 52.

2- (2) ر. ک: مقاتل الطالیین، تألیف ابوالفرج اصفهانی، مجموعه کتاب پیرامون این موضوع است.

3- (3) تاریخ ابن خلدون، ج 4، ص 3.

این همه فجایع و بیداد دست آور انکار غدیر و تأسیس سقیفه بود. این یک چشمه گنداب بود که از سقیفه جاری شد، پیامد دیگر سقیفه آن بود که پس از حذف اهل بیت علیهم السلام از عرصه مرجعیت سیاسی امت، کم کم آن خزان علم الهی را از مرجعیت علمی جامعه هم کنار گذاشتند و باب علم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر امت بستند. دیگر کسی فرصتی نمی یافت تا حقایق تعلیمی و تربیتی اهل بیت علیهم السلام را در توحید و نبوت و وحی شناسی، قرآن شناسی، امام شناسی، سیاست اقتصادی و عدالت معیشتی و سلامت قضایی و تزکیه محمدی و حکمت یمانی را در میان امت نشر دهد. آنان با توطئه های خود، مردم را سرگرم مسائل فتنه انگیز می کردند؛ گاهی مسئله قدر و گاهی مسئله حدوث و قدم قرآن، و گاه به مسائلی از فلسفه مترجم وارداتی یونان، و دیگر فرصتی فرا روی مردم نبود تا به سراغ آل الله رفته، جان و روح خویش را از علوم الهی آنان لبریز و مالا مال کنند.

در این میان زلال حقیقتی نیز که از دریای بیکران علوم ائمه علیهم السلام جوشید و جاری شد - و قسمتی از آن نیز امروز در دسترس ماست، - با هزاران خون جگر و قسمت عمده آن در نزاع و جنگ قدرت بین بنی عباس و امویان، به وسیله امام باقر و امام صادق علیهما السلام نصیب امت اسلام گردید.

### اوج سوگنامه سقیفه در بیان علی علیه السلام

ستیغ سوگنامه سقیفه، بیان شیوا، آتشین و سوزناک علی علیه السلام است. آن حضرت می فرماید:

اللَّهُمَّ اِنِّي اسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ، فَاِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَ اَكْفَأُوا اِنَابِي، وَ اَجْمَعُوا عَلَيَّ مُدَارَعَتِي...؛ بارخدایا از تو بر قریش یاری می خواهم که پیوند خویشاوندی ام را بریدند و کار را بر من واژگون گردانیدند، و برای ستیز با من فراهم گردیدند؛ در حقی - که از آن من بود نه آنان - و بدان سزاوارتر بودم از دیگران، و گفتند حق را توانی به دست آورد، و توانند تو را از آن منع کرد. فَاصْبِرْ مَغْمُومًا اَوْ مَتَّسِفًا...؛ پس کنون شکیبیا باش افسرده، یا بمیر به حسرت مرده، و نگریستم و دیدم نه مرا یاری است، نه مدافعی و مددکاری، جز کسانی که دریغ آمدم به کام مرگشان برانم. سپس خار غم در دیده خلیده، چشم پوشیدم و گلو از استخوان غصه مجروح و متورم، آب دهان را جرعه جرعه نوشیدم،

و شکیبایی ورزیدم در خوردن خشمی که از حنظل تلخ تر بود و دل را از تیغ برنده درد آورتر. (1)

کدام سوگنامه و سروده حزین، از آه جانکاه پسر ابوطالب دردناک تر است، آنجا که می فرماید:

« فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي، فَضَعَّ نَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيِّ، فَأَغْضَبَتْ عَلَيَّ الْقَذَى...؛ نظر کردم و دیدم هیچ کس مرا یار و مددکار نیست، مگر اهل بیتم که دریغ آمدم به کام مرگشان برانم».

وا أسفا! بانیان و مهندسان سقیفه مصمم بودند در صورت مقاومت علی علیه السلام و پی گیری و مطالبه حقش با او بجنگند او و اهل بیتش را به شهادت رسانند. مرحوم کاشف الغطاء می سراید:

تَاللَّهِ مَا كَرِبَ لَوْ لَا سَقِيفَتُهُمْ وَ مِثْلُ هَذَا الْفَرْعِ ذَاكَ الْأَصْلُ أَنْتَجَهُ (2)

سوگند به خدا! اگر سقیفه نبود، حادثه خونین و جانگداز کربلا رخ نمی داد و این شاخه از آن درخت پدید آمد.

در جواب این شعر باید گفت سقیفه در باطن و لایه های پنهانش خود کربلایی خونین بود و اگر امام مظلومان تاریخ، علی علیه السلام بنا بر مصلحت الهی و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خار در چشم خلیده سکوت نمی کرد، و چون فرزند بزرگوارش حسین علیه السلام در عاشورا، در برابر بنیانگذاران سقیفه می ایستاد، روز سقیفه نیز چون روز عاشورا که حسین خورشید آن بود به خون فرو می رفت، با این تفاوت که در نبرد علی علیه السلام با حزب قریش، افزون بر شهادت فرزندان و آلس، اسلام نیز نابود می شد. این رازی است که علی علیه السلام در گفتار خویش از آن پرده برمی دارد و مظالم سقیفه را نمایان می سازد.

ص: 307

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 217، صص 250-251.

2- (2) فاطمه الزهراء علیها السلام، الجزء التاسع، شیخ باقر شریف قرشی، ص 301.

## 2. سقیفه، رویارویی با قرآن

حضرت فاطمه علیها السلام این موج فتنه را در جام حقیقت نمای روح خویش مشاهده کرده و بر مهاجر و انصار خطاب نمود؛ چرا در دام شیطان افتاده و از ستیغ کرامت سقوط فرو افتاده اید این قرآن است که با آیات روشنگرش فراروی شما می درخشد، پس چرا به بیراه رفته و در امواج فتنه گرفتار آمدید:

« زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ: (أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقُطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) 1 فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ، وَ أُنَى بِكُمْ، وَ أُنَى تُوَفِّكُونَ. »

به گمان خویش خواستید فتنه برنخیزد و خونی نریزد، اما در آتش فتنه افتادید و آنچه کشتید به باد دادید، که دوزخ جای کافران است و منزلگاه بدکاران. شما کجا و فتنه خواباندن کجا - شما خود مشعل فتنه اید - دروغ می گوید! و راهی جز راه حق می پوید! وگرنه، این کتاب خداست میان شما! نشانه هایش بی کم و کاست آشکار و امر و نهی آن روشن و نمایان. آیا داوری جز قرآن می گیرید یا ستمکارانه گفته شیطان را می پذیرید؟ و ستمکاران که به جای خدا شیطان را اطاعت کردند مبادله و معامله بسیار بدی کردند. و کسی که جز اسلام دینی بپذیرد، روی رضای پروردگار خویش را نبیند و در آن جهان با زیانکاران نشیند.

حضرت فاطمه علیها السلام به مخاطبان خویش هشدار می دهد که ای مسلمانان این همه فتنه انگیزی، شرارت و ضلالت چرا؟ چرا سایه شوم جاهلیت بار دیگر بر سر شما سایه افکنده و جاهل پیش تاز و مسندنشین قدرت گردیده و عالم، خانه نشین و مهجور شده است. به قول شاعر:

جاهلی بینی به دعوی بر گشاده لب چو غار گوش گردون گشته کر از بانگ استیلائی او

آری آری هر که نادان تر بلند آوازتر و آن که فضلش بیشتر کوتاه تر آوای او (1)

ص: 308

و در سروده شهریار:

خوبان جهان ملعبه دست بدانند ارباب خرد مسخره بی خردان اند

در مکتب دنیا همه خان و همه دانا از درس دل و دفتر دین هیچ ندانند(1)

و نیز لامع:

عاقل و جاهل به یک قدرند در بازار دهر

فرق پیدا نیست مر لعل و گهر را با خزف(2)

و نیز حافظ:

آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس

هر زمان خرمهره را با دُر برابر می کنند(3).

فاطمه علیها السلام فرمود: مسلمانان! این آفتاب قرآن با تمام درخشندگی، در جمع شما می درخشد:

وهذا کتابُ اللهِ بَیِّنَ أَظْهَرِكُمْ، رَوَّاجِرُهُ بَیِّنَةٌ، وَ شَوَاهِدُهُ لَائِحَةٌ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، أُرْغَبُهُ عَنْهُ تُرِيدُونَ، أَمْ بَعِيْرِهِ تَحْكُمُونَ ، (4) (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَدَلًا) 5. (وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) 6؛ و این قرآن! کتاب خداست میان شما! نشانه هایش بی کم و کاست هویدا و امر و نهی آن روشن و آشکارا، آیا داوری جز قرآن می جوئید یا ستمکارانه گفته شیطان را می پذیرید؟ کسی که جز اسلام دینی پذیرد روی رضای پروردگار نبیند و در آن جهان با زیانکاران نشیند.

ص: 309

---

1- (1) دیوان شهریار، ج 2، ص 959.

2- (2) دیوان لامع، ص 377.

3- (3) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 30.

4- (4) بلاغات النساء، ص 14؛ الاحتجاج، ج 1، ص 123؛ دلائل الامامه، ص 116؛ كشف الغمه، ج 2، ص 212؛ موسوعه اهل البيت، الجزء التاسع، فاطمه الزهراء علیها السلام، ص 345.

این قرآن است که می فرماید: آیا آنان که می دانند و آنان که نمی دانند برابرند؟(1)

آیا کور و بینا با هم مساوی اند؟ آیا نور و ظلمت یکسان اند؟(2) آیا آفتاب و سایه یکی هستند؟(3)

خدای متعال از راه لطف و رحمت بی کرانش، مقدس ترین، الهی ترین، عقلانی ترین، انسانی ترین، هدایت بخش ترین و فردسازترین و جامعه پردازترین کتاب های خویش را برای هدایت و تربیت انسان و خروج او از حرکت وضعی حیوانی به سوی حرکت انتقالی از صقع علم اطلاقی، با الفاظ آسمانی و حیوانی، بر قلبی عظیم تر، وسیع تر، و گنجایش دارتر از همه کائنات فرو فرستاد؛ یعنی قلب اعظم وجود سر شهود، تجلی تام جلوه های ازلی، تجلی عام فیض های ابدی، شعشعه لاهوت کبری، پرتو مضمهر در مستأثرات عظمی، منظم اول اکوان، منور حقایق اعیان، مربی بزرگ انسان، مطلع لیل القدر قرآن، حضرت سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله. خداوند با فرستادن این کتاب و برانگیختن این پیامبر، تجسم راستین تزکیه و تعلیم و تربیت، و شاهکار خلقت در دانستن و آموختن حکمت، بر بشریت منت نهاد و این معارف فوق تصور را به صورت منحصر به فرد به شما ارزانی داشت و خود در این باره با صراحت فرمود:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...): (4)

(به حق و به حتم خداوند بر مؤمنان منت نهاد [و به آنان نعمتی داد] آن هنگام که از میان ایشان پیامبری برانگیخت تا آیات قرآن را بر آنان بخواند و به آنان بیاموزد و سرشت آنان را بپیراید، و کتاب ربّانی و حکمت آسمانی به ایشان یاد دهد؛ در حالی که همه مردمان از آن پیش در گمراهی آشکار غرق بودند).

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون قرآن فرمود: « الْقُرْآنُ أَفْضَلُ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ ؛ (5) قرآن، بعد از خداوند از همه کائنات برتر است».

ص: 310

1- (1) سوره زمر، آیه 9.

2- (2) سوره رعد، آیه 16.

3- (3) سوره فاطر، آیه 21.

4- (4) سوره آل عمران، آیه 164.

5- (5) بحار الانوار، ج 92، ص 19.

قرآنی که در آفاق نهج البلاغه به تجلیات سرمدی متجلی است؛ همان گونه که امام حسین علیه السلام در عاشورا آیاتش را با خون خویش، بر الواح فجر و شفق بنگاشت و امام سجاد علیه السلام در صحیفه، زبور آل محمد صلی الله علیه و آله قرآن را دارای معارف عجیب و پایان ناپذیر خواندند. (1)

امام صادق علیه السلام نیز قرآن را تجلی ذات ازلی شمرده است:

« لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِحَلْفِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يَبْصُرُونَ ؛ (2) خداوند، به حتم و قطع، خود را در کلام خویش (قرآن) نشان داده است، لیکن کو چشم بینا؟».

امام هشتم، قرآن را یگانه سرچشمه هدایت دانسته و هدایت یافتن و حق جویی، فرزاندگی و بالندگی را از غیر این کتاب، عین ضلالت می داند و می فرماید:

« كَلَامُ اللَّهِ لَا تَتَجَاوَزُوهُ، وَ لَا تَطْلُبُوا الْهُدَى فِي غَيْرِهِ فَتَضِلُّوا ؛ (3) از کلام خداوند در نگذرید، هدایت را از هیچ کتاب و کسی دیگر نجوید که به یقین گمراه می شوید».

طراحان و بنیانگذاران سقیفه، در حقیقت، قرآن را کنار زدند، پس نباید تصور کرد که آنان فقط عترت را کنار زدند، بلکه قرآن را هم کنار زدند چون این دو گوهر گرانبها با هم هستند و هرگز از هم جدا نمی شوند. (4)

آیات ولایت و امامت، (5) ابلاغ و اکمال و اتمام دین، (6) انذار عشیره، (7) مودت و محبت به ذی القربی (8) که اجر و پاداش رسالت پیامبر بود، آیاتی که در شأن علی علیه السلام نازل گشته بود، همگی بیانگر اتحاد قرآن و اهل بیت هستند.

همچنین براساس آیه خمس که فرموده: (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) 9

ص: 311

1- (1) صحیفه کامله، دعای 42، و کان من دعائه علیه السلام عند ختم القرآن، صص 264-275.

2- (2) بحار الانوار، ج 92، ص 107.

3- (3) امالی، صدوق رحمه الله، ص 326.

4- (4) اشاره به حدیث متواتر ثقلین.

5- (5) سوره مائده، آیه 55؛ سوره نساء، آیه 59.

6- (6) سوره مائده، آیات 3 و 67.

7- (7) سوره شوری، آیه 23.

8- (8) ر. ک: پرتو هفتم از دفتر دوم مبانی قرآنی فدکیه.

همه مسلمانان می دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله قسمتی از خمس را برای اقارب خود قرار داده بود و این حکم الهی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود ادامه داشت، ولی پس از آنکه ابوبکر بر کرسی قدرت قرار گرفت: «أسقط سهم النبي صلی الله علیه و آله و سهم ذوالقربی و منع بنی هاشم من الخمس و جعلهم کغیرهم»<sup>(1)</sup>.

آری، ابوبکر خمس را ممنوع اعلام کرد و این موهبت الهی را از آل رسول سلب کرد. هنگامی که فاطمه علیها السلام قاصدی به سوی او فرستاد تا مقدار باقی مانده از خمس خیبر را به او بدهد، ابوبکر از این کار سر باز زد.<sup>(2)</sup> او می خواست با این حيله و مکر، غبار فقر بر خانه فاطمه علیها السلام بنشیند و این باب رحمت و برکت به سوی مردم فقیر و محتاج مسدود گردد. البته او تنها خمس را ممنوع نکرد، بلکه برای تحمیل فشار اقتصادی بر فاطمه علیها السلام و آل او آیه ای دیگر از قرآن را زیر پا گذاشت و آن داستان فدک بود که خداوند متعال به پیامبرش وحی کرد: (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)<sup>3</sup> و بر این اساس، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را طلبید و فدک را به او بخشید.<sup>(3)</sup>

ص: 312

---

1- (1) تفسیر الکشاف، زمخشری، ج 2، ص 221، تفسیر آیه الخمس.

2- (2) صحیح بخاری، ج 3، ص 36؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 72.

3- (4) شواهد التنزیل، ج 1، صص 513-521، ح 467-473.



حضرت فاطمه علیها السلام در بخش های پیشین، به تبیین معرفت و معارف اسلامی پرداخت. از شکر و ثنای الهی گفت و نقاب از چهره آفرینش و زیبایی های آن برداشت. از نبوت و بیان جایگاه رفیع این مکان فرمود، از شخصیت رسول خدا، رسالت و هدف بزرگ این رسالت و از مقام والای ولایت و شخصیت علی علیه السلام. در ادامه از راز و اسرار فرائض، نکاتی را بیان فرمود و سرانجام از تحول و دگرگونی در نظام رهبری اسلام، و بدعت و غصب خلافت. از فتنه ای فرمود که چون ابری سیاه بر آفتاب اسلام سایه افکند و اولین پیامد شوم آن غصب خلافت و دومین آن غصب فدک بود. آن حضرت داستان غصب فدک را چنین گزارش فرمود:

« ثُمَّ لَمْ تَرَيْتُمَا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسَدَّ كُنَّ نَعْرَتَهَا، تَشْرِبُونَ حَسَوًا، وَ تُسْرِوْنَ فِي ارْتِعَاءٍ، وَ نَصَبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى، وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا - أَفْحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ (1) - وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ». (2)

« وَ يَهَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ! أَلْبَتُّ إِرْثَ أَبِي؟ [ يَابْنَ أَبِي قُحَافَةَ! ] أَيْ الْكِتَابِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا إِرْثَ أَبِي؟ (لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا) 3 ». »

عبارات فرارو در بلاغات النساء، نقل نشده، بلکه آن از کتاب «الاحتجاج» و «کشف الغمه» نقل می گردد:

ص: 313

1- (1) اشاره به سوره مائده، آیه 50.

2- (2) فرازی از سوره مائده، آیه 50.

[ أفعلى عمده تركتم كتاب الله و تبدتوه وراء ظهوركم إذ يقول: (و ورت سليمان داود) 1 و قال فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا إذ قال: (فهب لي من لدنك وليا يرثني ويرث من آل يعقوب) 2 و قال: (و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله) 3 و قال: (يوصيكم الله في أولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين) 4 و قال: (إن ترك خيرا الوصية للوالدين والأقربين بالمعروف حقا على المؤمنين) 5 و زعمتم أن لا حظوة لي، و لا- إرث من أبي، و لا- رحم بيننا، أفخصكم الله بآية أخرج منها أبي؟ أم هل تقولون: إن أهل ملتين لا يتوارثان؟ أو لست أنا و أبي من أهل مله واحده؟

أم انتم أعلم بخصوص القرآن و عموميه من أبي و ابن عمي؟ [ (1) فدوونكها مخطومه مرحوله، تلقاك يوم حشرك، فنعم الحكم الله، و الزعيم محمد، و الموعد القيامة، و عند الساعة يخسر المبطلون، (2) (لكل نبي مستقر و سوف تعلمون) 8. ] ثم انحرقت إلى قبر النبي صلى الله عليه و آله و هي تقول:

قد كان بعدك أنباء و هنبته لو كنت شاهدا لها لم تكثر الخطب

إنا فقدنا ناك فقد الأرض و ابلها و اختل قومك فاشهدهم و لا تغب (3)

چندان درنگ نکرید که این ستور سرکش، رام و کار نخستین تمام گردد؛ نوایی دیگر ساز و سخنی جز آنچه در دل دارید آغاز کردید! می پندارید ما میراثی نداریم. در تحمل این

ص: 314

1- (6) الاحتجاج، طبرسی، ج 1، ص 124؛ كشف الغمه، ج 2، ص 214.

2- (7) اشاره به آیات: سوره جاثیه، آیه 27 و سوره غافر، آیه 78.

3- (9) بلاغات النساء، ص 14؛ الاحتجاج، ج 1، صص 123-124؛ دلایل الامامه، صص 116-117؛ كشف الغمه، ج 2، صص

213-216؛ موسوعه سيره اهل البيت عليهم السلام، الجزء التاسع، فاطمه الزهراء عليها السلام، صص 346-349.

ستم نیز بردباریم و بر سختی این جراحت پایداریم. مگر به روش جاهلیت می گرایید و راه گمراهی می پیمایید؟ برای مردم با ایمان چه داوری بهتر از خدای جهان؟

ای مهاجران! این حکم خداست که میراث مرا بر بایند و حرمت مرا نپایند؟ پسر ابوقحافه! خدا گفته تو از پدر ارث بری و میراث مرا از من ببری؟ این چه بدعتی است در دین می گذارید! مگر از داور روز رستاخیز خبر ندارید؟

ای ابوبکر! آیا با آگاهی به حکم قرآن و دانستن احکام ارث، از روی عمد، کتاب خدا را پشت سر نهاده ای و عمل بدان را ترک نموده ای؟

مگر خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید نمی فرماید: «سلیمان از داود ارث برد»، و در آنجا که حکایت یحیی پسر زکریا را حکایت می کند از زبان زکریا می گوید: «پروردگارا! ولی ای به من ببخش که از من و از آل یعقوب میراث برد» مگر در قرآن خداوند نمی فرماید: «خویشان رحمی بعضی بر بعضی مقدم اند» و نیز فرمود: «خداوند شما را درباره اولادتان وصیت می کند که نصیب و بهره یک مرد دو برابر یک زن است» و نیز می فرماید: «بر شما واجب است که وقت مردن وصیت کنید، برای والدین و خویشاوندان، دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر دارای اموال است، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به آنچه شایسته آنان است این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است».

گمان کردید که مرا از پدرم مکانتی نیست و از او ارث نمی برم؟ آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانیده که پدرم را از آن خارج کرده است؟ [وارث پدرم را از من ممنوع و محروم سازید] یا آنکه من و پدرم از دو ملت هستیم، و اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برند، آیا من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و بدین جهت از ارث پدر محروم می باشم؟ آیا شما از پدر و پسر عمّ علی به قرآن آگاه تر هستید، و خاص و عام آن را بهتر می شناسید؟

اکنون تا دیدار آن جهان این ستور آماده و زین بر نهاده، تو را ارزانی باد!

وعده گاه روز رستاخیز! خواهان محمد صلی الله علیه و آله و داور خدای عزیز! آن روز ستمکار رسوا و زیان کار، و حق ستمدیده برقرار خواهد شد! به زودی خواهید دید که هر چیزی را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی آن گاه فاطمه علیها السلام به روضه پدر نگریست و گفت:

رفتی و پس از توفتنه ها بر پا شد کین های نهفته باز آشکارا شد

## تحلیلی بر جریان فدک

### اشاره

بر عموم دانشوران روشن است که حضرت فاطمه علیها السلام به بهانه غضب فدک، به مسجد آمد و با خطابه الهی و نورانی خود، دستگاه خلافت و بنیان سقیفه را محاکمه و رسوا نمود. آن حضرت از بدعت بزرگ واپسگرایی و دگرگونی در نظام رهبری اسلام سخن گفت و به امت اسلامی هشدار داد تا در مقابل این اجتهادات نوظهور و بدعت‌ها آرام و خاموش ننشیند که اگر چنین باشد، از اسلام جز پوستی باقی نخواهد ماند و هر روز، حاکمانی خودرأی به بهانه‌های واهی و تنها برای حفظ منافع خود تفسیری دلخواه از اسلام ارائه خواهند کرد. بیان این حقایق و روشنگری در آن هنگامه خطر، بر فاطمه علیها السلام لازم و واجب بود؛ چه غیر او کسی دیگر جرأت نمی‌کرد که در مقابل دستگاه سقیفه بایستد و از حق دفاع کند. البته همین خروش و انقلاب فاطمه علیها السلام بود که در ظلمت سقیفه شکافی پدید آورد و افقی آشکار شد و از آن فروغ فرهنگ شیعی جاری گردید. اگر آن انقلاب و قیام نبود، معلوم نبود که امروز از اسلام راستین خبری باشد و شاید از اصل اسلام هم خبری نبود. به هر روی، قیام و انقلاب الهی حضرت فاطمه ادامه نهضت پیامبران و اولیای الهی بود به گونه‌ای که وجود میلیون‌ها شیعه، ثمره مبارک این نهضت است.

غضب فدک، بزرگ‌ترین سند مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام و جفای دستگاه خلافت است. این موضوع به پاس ابعاد گوناگونش از سوی علمای دین و معارف اسلامی در عرصه‌های مختلفی مورد بحث و کاوش قرار گرفته است. مفسران قرآن، در تفاسیر خود به یمن وجود آیات «فیء»، «خمس» و «حق ذوی القربی» به بحث پیرامون آن پرداخته‌اند و ده‌ها روایت در مجامع روایی از بزرگان دین در حاشیه این آیات روایت شده است. علمای کلام هم در کتب کلامی به این موضوع پرداخته‌اند، زیرا سخن از گفتار معصومه‌ای است که همه، آن بزرگوار را فروزنده‌ترین مصداق آیه تطهیر می‌شناسند؛ کسی که به گوهر برین عصمت آراسته، و از مشرق تابناک «مقام صدق» می‌درخشد. آیا تکذیب

ص: 316

سخن معصوم و باور نکردن کلامی که بدون شک از لسان صدق جاری شده، شرط مسلمانی است؟ فقهای ما نیز در کتاب های فقهی و در رابطه با موضوعات خمس، و انفال و سهم ذوی القربی، پیرامون آن بحث کرده اند.

در کتاب های تاریخی نیز موضوع فدک، حادثه ای تلخ و بزرگ به شمار آمده است. بررسی ها نشان می دهد که فدک در دو قرن اول تاریخ اسلام، بارها به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گردانده و باز پس گرفته شده، بنابراین بحث پیرامون آن، اهمیت به سزایی دارد.

## 1. فدک در آینه جغرافیا

فدک، نام دهکده ای است در حوالی شرقی خیبر که فاصله آن تا خیبر کم تر از هشت فرسخ و تا مدینه بیست و چند فرسخ است. یاقوت بن عبدالله حموی در معجم البلدان چنین می نگارد: « بینها و بین المدینه یومان و قیل ثلاثه، أفاءها الله علی رسولہ صلی الله علیہ و آله و سنه سبع صلحاً » (1).

آورده اند چون فدک بن حام، اولین کسی بود که در این سرزمین ساکن گردید این ناحیه را به این اسم نامیدند. (2)

فدک در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آباد و دارای چشمه ای پر آب و نخلستانی بزرگ و اراضی مزروعی بود. قلعه ای به نام «شمروخ» نیز در آن وجود داشت. فدک از منزل گاه های مسافران شام به مدینه و برعکس به شمار می آمد و همین موقعیت، موجب رونق بازار اقتصادی آن گردیده بود. همچنین از آنجا که بت منات که اوس و خزرج آن را می پرستیدند، در فدک نصب شده بود، به نظر می رسد که این دهکده از موقعیت ویژه ای برخوردار بوده است. (3)

در جنگ با یهودیان خیبر، یهودیان فدک قصد داشتند تا خیبریان را در نبرد با مسلمانان یاری دهند، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از این تصمیم باخبر شد، از این رو علی علیه السلام را با صد نفر به سوی آنان گسیل داشت تا از تصمیمات سوء آنان آگاهی کامل پیدا کند. با

ص: 317

1- (1) معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله حموی، ج 4، ص 238.

2- (2) معجم معالم الحجاز، ابن غیث بلادی، واژه فاء، ص 27.

3- (3) تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 255.

کاوش از سوی سازمان اطلاعاتی رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن شد که آنان با خیبریان رایزنی کرده و اعلام کرده اند که شما را در جنگ علیه مسلمانان یاری خواهیم داد.

به هر روی، فدکیان در این ماجرا مقصر شناخته شدند و با ترس و وحشت، منتظر سرنوشت جنگ با خیبریان بودند که جام پیروزی نصیب چه کسانی خواهد شد. آنان با شنیدن خبر پیروزی مسلمانان سخت ترسیدند و تصمیم گرفتند بدون جنگ و خون ریزی تسلیم پیامبر اسلام شوند. به همین دلیل نماینده ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند و ابراز کردند. مانند اهل خیبر با گرفتن نصف درآمد فدک با ما صلح کنید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواسته آنان را پذیرفت و با آنان مصالحه کرد؛ مبنی بر آنکه نصف درآمد فدک از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. به این ترتیب فدک بدون جنگ و خون ریزی در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. (1)

## 2. اختصاص فدک به رسول خدا صلی الله علیه و آله

اموال و املاکی که متعلق به حکومت اسلامی بوده است و پیامبر خدا به عنوان ولی مسلمانان در آنها تصرف می کرد و در راه مصالح اسلام و مسلمانان به مصرف می رسانید، اصطلاحاً «خالصه» نامیده می شود. در مباحث فقهی نیز بایی به نام «فیء» وجود دارد که در کتاب جهاد و نیز گاهی در باب صدقات از آن بحث می کنند. «فیء» در لغت عرب به معنی بازگشت است و مقصود از آن، سرزمین هایی است که بدون جنگ و خون ریزی به تصرف حکومت اسلامی درآمده، و ساکنانش تحت شرایطی تابع حکومت اسلامی شده اند. این گونه زمین ها که بدون جنگ و هجوم ارتش اسلام در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می گرفت به آن حضرت اختصاص داشت و مسلمانان در آن حقی نداشتند.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

(وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ... 2)

مضمون آیه این است که اگر کفار، بدون جنگ برای صلح و تسلیم شدن و غیر آن چیزی پرداخت کردند، چون سایر غنائم جنگی نیست که یک پنجم آن خمس و چهار

ص: 318

پنجم آن میان مجاهدان تقسیم گردد؛ بلکه آنان سهمی ندارند و همه آن در اختیار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار می گیرد. پس عبارت (وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ) یعنی چیزی که خدا برگرداند و شاید مقصود این باشد که مالک اصلی املاک خداست، و در این موارد، آن را از ملک کفار به خود برمی گرداند.

آیه دیگری که این گونه اموال را مختص رسول خدا صلی الله علیه و آله می داند آیه انفال است:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...): (1)

(چون امت از تو حکم انفال را پرسند، جواب ده که انفال مخصوص خدا و رسول است در این صورت شما مؤمنان باید از خدا بترسید).

یکی از مصادیق انفال، اموالی است که بدون جنگ از کفار به دست مسلمانان می افتد. همچنین براساس آیه خمس (2) یک پنجم غنایم جنگی نیز مختص رسول خداست و چهار پنجم باقی مانده میان مجاهدان تقسیم می گردد.

روشن است که قرآن کریم میان غنیمت جنگی و «فیء» و «انفال» فرق گذاشته است؛ به این معنا که از غنایم، یک پنجم، از آن پیامبر خداست ولی در مورد «فیء» و «انفال» تمام آن از آن خدا و رسولش می باشد. بنابراین روشن است که چون فدک بدون جنگ و قتال گرفته شد، مشمول آیه «فیء» و «انفال» است و تمام آن متعلق به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشد. (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله منافع و درآمد این اموال را در مصالح عمومی اسلامی به مصرف می رساند و گاهی نیز آن را در میان افراد مستحق تقسیم می کرد تا با استفاده از آن و با کار و کوشش خویش، زندگی خود را تأمین نمایند.

نمونه ای از روش رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص این نوع اراضی ذکر می گردد تا مقدمه ای باشد برای موضوع بخشیدن فدک به فاطمه علیها السلام.

ص: 319

---

1- (1) سوره انفال، آیه 1.

2- (2) سوره انفال، آیه 41.

3- (3) فدک، آیت الله رضا استادی، صص 33-34.

در اطراف مدینه سه طایفه از یهود و از جمله «بنی النظیر» ساکن بودند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد، اوس و خزرج به آن حضرت ایمان آوردند ولی این سه طایفه از یهود ایمان نیاوردند، و بر دین خود باقی ماندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایجاد وحدت میان اهالی مدینه و این سه طایفه بسیار کوشش کرد و سرانجام هر سه طایفه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان بستند؛ مبنی بر آنکه از هر نوع توطئه بر ضد مسلمانان خودداری کنند، و در عوض پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان با آنان در صلح باشند و امنیت آنان را تأمین کنند. ولی هر سه طایفه به تدریج در آشکار و نهان پیمان شکستند و از هر نوع خیانت و توطئه برای سقوط دولت اسلامی و حتی کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله خودداری نکردند.

طایفه بنی النضیر، از آن عهدشکنانی بودند که حتی تصمیم بر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتند. پس از کشف این توطئه رسول خدا صلی الله علیه و آله همه آنها را مجبور کرد مدینه را ترک کنند، در نتیجه ملک و اراضی این طایفه بدون جنگ و خون ریزی نصیب مسلمانان شد و لذا از «فیء» بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه ها و مزارع ایشان را در میان مهاجران و برخی از مستمندان انصار تقسیم کرد. (1)

در تاریخ اسلام نام برخی از کسانی که اراضی بنی النضیر به آنان واگذار گردید نگاشته شده که از آن جمله می توان از ابوبکر، عبدالرحمن بن عوف و بلال از مهاجرین و ابودجانه و سهل بن حنیف و حارث بن صمد از انصار نام برد. (2)

به اتفاق محدثان و سیره نویسان، فدک از جمله املاک خالصه بود، زیرا فدک سرزمینی بود که هرگز به جنگ و غلبه فتح نشد، بلکه هنگامی که خبر شکست خیبریان به دهکده فدک رسید اهالی آن حاضر شدند با رسول خدا صلی الله علیه و آله صلح کرده، نیمی از اراضی فدک را در اختیار آن حضرت بگذارند؛ در مقابل، آنان نیز در انجام مراسم مذهبی خود کاملاً آزاد باشند و حکومت اسلامی امنیت منطقه آنان را تأمین کند.

مهم تر اینکه هیچ کس از علمای اسلام در این مسئله اختلاف نظر ندارند.

ص: 320

- 
- 1- (1) تاریخ الطبری، ج 2، صص 553-555؛ مغازی، واقدی، ج 1، ص 364؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 173-174؛ السیره النبویه لابن هشام، ج 3-4، ص 192.
  - 2- (2) فتوح البلدان، بلاذری، ترجمه محمد توکل، صص 25-33؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 192-193؛ مجمع البیان، ج 5، ص 260.



### 3. بخشش فدک به فاطمه علیها السلام در منابع روایی و تفسیری

روایات فراوانی گواه آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فدک را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشیده و این موضوع در کتاب های تفسیر و حدیث و تاریخ و کلام و لغت موجود است. از طرفی تعداد این روایات به حدی است که جای تردید برای کسی باقی نمی گذارد.

علمای شیعه و گروهی از محدثان اهل سنت اتفاق نظر دارند که وقتی آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) 1 نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را طلبید و فدک را به آن بزرگوار بخشید؛ از جمله:

1. جلال الدین سیوطی در تفسیر خود چنین می نگارد: وقتی که آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل گردید پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را خواست و فدک را به او داد. سیوطی می گوید: این حدیث را محدثانی چون بزاز، ابویعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از صحابی معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوسعید خدری نقل کرده اند. و نیز می گوید: «ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است که چون آیه یاد شده نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه تملیک کرد». (1)

همچنین در جای دیگری می گوید: و أخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضی الله عنهما، قال: لَمَّا نَزَلَتْ (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَكَ. (2)

2. علاء الدین علی بن حسام معروف به متقی هندی ساکن مکه و متوفای سال 976 هجری حدیث یادشده را نقل کرده (3) و می گوید: «محدثانی مانند ابن النجار و حاکم در تاریخ خود این حدیث را از ابوسعید خدری نقل کرده اند». (4)

ص: 321

---

1- (2) الدر المنثور، ج 4، ص 177. متن حدیث چنین است: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكَ».

2- (3) همان، ج 4، ص 320.

3- (4) كنز العمال، باب صلة رحم، ج 2، ص 157.

4- (5) همان.

3. ابواسحاق، احمد بن ابراهیم نیشابوری معروف به ثعلبی، متوفای 427 یا 437 هجری در تفسیر خود به نام «الکشف و البیان» داستان مباحثه امام سجاد با مرد شامی را نگاشته که امام فرمود:

« أَقْرَأَتِ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَفَمَا قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) قَالَ: إِنَّكُمْ الْقُرَابَةُ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُؤْتَى حَقَّهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. (1)»

4. بلاذری متوفای 279 هجری متن نامه مأمون را به والی مدینه نگاشته است که در آن نامه چنین آمده:

«وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أُعْطِيَ فَاطِمَةَ فَدَكَ وَتَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهَا وَكَانَ ذَلِكَ أَمْرًا مَعْرُوفًا لَا - اِخْتِلَافَ فِيهِ بَيْنَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَمْ تَزَلْ تُدْعَى... (2)»

5. جوهری در کتاب السقیفه می نویسد:

«هنگامی که عمر بن عبدالعزیز زمام امور را به دست گرفت نخستین مظلومه ای را که به صاحبانش باز گردانید این بود که فدک را به حسن بن حسن بن علی علیه السلام باز گردانید.» (3)

و همو گوید:

« فَقَالَتْ فَاطِمَةُ إِنَّ فَدَكَ وَهَبَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَمَنْ يَشْهَدُ بِذَلِكَ؟ (4)»

علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: هرگاه من مدعی مالی باشم که در دست مسلمانی است از چه کسی شاهد می طلبی؟ از من که مدعی هستم یا از کسی که مال در تصرف اوست؟ خلیفه گفت: در این صورت از تو گواه می طلبم که مدعی هستی نه از آنکه مال در تصرف اوست. علی علیه السلام فرمود: مدت هاست که فدک در اختیار و تصرف فاطمه علیها السلام است و در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله مالک آن شده است؛ پس چرا از او شاهد می طلبی؟ ابوبکر ساکت شد. (5)

ص: 322

1- (1) الکشف و البیان، ثعلبی، ج 4، ص 45.

2- (2) فتوح البلدان، بلاذری، مترجم محمد توکل، صص 48-49؛ معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله حموی، صص 239-240.

3- (3) السقیفه و فدک، ص 104؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 216.

4- (4) السقیفه و فدک، ص 103.

5- (5) بحار الانوار، ج 29، ص 129، به نقل از احتجاج.

براساس نقل طبرسی عمر در این مجلس حضور داشت و چون دید کسی یارای پاسخ دادن به علی علیه السلام را ندارد و ممکن است سکوت ابوبکر گران تمام شود گفت:

« یا علی، دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ فَإِنَّا لَا نَقْوِي عَلَى حِجَّتِكَ، فَإِنَّ أَيْتَ بَشْعُورِ عَدُوِّهِ وَإِلَّا فَهُوَ فِيءٌ لِّلْمُسْلِمِينَ لَا حَقَّ لَكَ وَلَا لِفَاطِمَةَ فِيهِ ». (1)

6. ابن ابی الحدید شأن نزول آیه یاد شده را پیرامون فدک و واگذاری آن به حضرت فاطمه علیها السلام نقل نموده است. (2)

7. حلبی در کتاب سیره خود، ماجرای دعوی سیاسی خلیفه با حضرت فاطمه علیها السلام را نگاشته و می گوید: «خلیفه وقت قباله فدک را به نام حضرت فاطمه زهرا صادر نمود، ولی عمر آن را گرفت و پاره کرد». (3)

8. مسعودی در کتاب مروج الذهب پیرامون حادثه چنین می نگارد: «وما كان من قصه فدك... و ما كان من فاطمه و كلامها». (4)

9. یاقوت حموی پیرامون فدک می نویسد:

«فاطمه علیها السلام پیش ابوبکر رفت و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به من بخشیده است. خلیفه شاهد خواست». در پایان نیز می نگارد: «ثم ادی اجتهاد عمر بن الخطاب بعده لَمَّا ولى الخلفه و فتحت الفتوح و اتسعت على المسلمين أن يردّها إلى ورثه رسول الله». (5)

10. نور الدین علی بن احمد السمهودی در کتاب وفاء الوفاء مذاکره حضرت فاطمه علیها السلام را با ابوبکر نقل می کند و سپس می گوید:

«علی علیه السلام و ام ایمن به نفع فاطمه علیها السلام گواهی دادند و هر دو گفتند که پیامبر فدک را در زمان حیات خود به فاطمه بخشیده است». (6)

ص: 323

1- (1) الاحتجاج، ج 1، ص 112.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، صص 284 و 268.

3- (3) السیره الحلبیه، ج 13، صص 399-400.

4- (4) مروج الذهب، ج 1-2، ص 547.

5- (5) معجم البلدان، فدک، ج 4، ص 238.

6- (6) وفاء الوفاء، ج 2، ص 160.

11. عطیه به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند: « لَمَّا نَزَلَتْ : ( وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ) 1 اعطی رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه فدکاً ». (1)

12. ابو یعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابوسعید خدری روایت می کنند: « لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَةُ ( وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ) دَعَا رَسُولَ اللَّهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ فَاعْطَاهَا فَدَكًا ». (2)

13. خوارزمی در کتاب مقتل خود همین روایت را نقل می کند. (3)

14. رواه ایضاً الطبرانی كما فی مجمع الزوائد، ج 7، ص 49 و نیز فی میزان الاعتدال، ج 2، ص 228 و نیز رواه فیروزآبادی فی کتاب فضائل الخمسه، ج 3، ص 136 و نیز روی المتقی فی الحدیث الا-خیر من عنوان صله الرحم و الترغیب فیها من کتاب منتخب کنز العمال بهامش مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 228 و نیز این روایت را حاکم در تاریخ خود نگاشته است. (4)

15. در کتاب شریف ملحقات احقاق الحق آمده است:

«وقتی جبرئیل آیه یاد شده را بر پیامبر خدا فرود آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ذوی القربی کیست و حق او چیست؟ جبرئیل گفت: او فاطمه علیها السلام است پس فدک را به او بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به او بخشید». (5)

16. ابن عباس می گوید: «هنگامی که آیه ( وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ) نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه داد». (6)

17. ام ایمن می گوید: «گواهی می دهم که فدک از آن فاطمه است». (7)

18. ابوسعید خدری گوید: «هنگامی که آیه یاد شده نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام عطا کرد». (8)

ص: 324

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، ص 514، ح 467.

2- (3) همان، ص 517، پاورقی.

3- (4) مقتل الامام الحسین، ج 1، ص 70؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 517، پاورقی.

4- (5) شواهد التنزیل، ج 1، صص 516-517، پاورقی.

5- (6) ملحقات احقاق الحق، ج 3، ص 549.

6- (7) شواهد التنزیل، ج 1، ص 517.

7- (8) الاحتجاج، ج 1، ص 111.

8- (9) تفسیر فرات الکوفی، ج 1، ص 240، ح 323.

19. ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«چون آیه (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل گردید: اعطی رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه فدکاً. ابان می گوید: پرسیدم که آیا رسول خدا به او بخشید؟ امام صادق علیه السلام غضب کرد و فرمود: الله اعطاها» (1) همین حدیث را عیاشی نیز در تفسیر خود ذکر کرده است. (2)

20. عطیه می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبیر را فتح کرد و فدک در اختیار او قرار گرفت و آیه (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل گردید، فرمود: ای فاطمه، فدک مال توست». (3)

21. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«هنگامی که آیه یادشده نازل شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل گفت: مسکین را شناختم، ولی ذوالقربی کیست؟ جبرئیل گفت: نزدیکان تو. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را فرا خواند سپس فرمود: «إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أُعْطِيَكُمْ مِمَّا آفَاءَ عَلَيَّ؛ فدک را به شما عطا کردم». (4)

22. جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

فاطمه علیها السلام پیش ابوبکر رفت و ابوبکر از او شاهد خواست، آن حضرت ام ایمن را شاهد آورد. ابوبکر به ام ایمن گفت: به چه شهادت می دهی؟ ام ایمن گفت: شهادت می دهم که جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و آیه را نازل کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی دانست که مقصود کیست؟ به جبرئیل گفت: از خدا سؤال کن ذوی القربی چه کسانی اند؟ جبرئیل گفت: مقصود از ذوی القربی فاطمه است. فأعطاها فدکاً. (5)

23. سید بن طاووس می گوید:

«محمد بن عباس بن علی بن مروان در تفسیر آیه یاد شده به بیست سند روایت

ص: 325

1- (1) همان، ص 239، ح 322.

2- (2) تفسیر عیاشی، ج 2، ص 310، ح 47 و 48.

3- (3) تفسیر عیاشی، ج 2، ص 310، ح 50.

4- (4) همان، ح 46.

5- (5) همان، ح 49.

می‌کند که یکی از آنها این است: و حدثنا جعفر بن محمد الحسين... عن عطيه العوفى عن ابى سعيد الخدرى...؛ هنگامی که آیه نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به او عطا کرد». (1)

24. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«چون آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: فدک از اموالی است که بدون جنگ گرفته شده و به من اختصاص دارد و من آن را به امر خدای متعال برای تو قرار دادم، پس فدک را برای خود و فرزندان بگیر». (2)

25. علی بن ابراهیم در تفسیرش در پرتو آیه یاد شده می‌گوید:

«مقصود از قرابت، قرابت با رسول خداست و آیه در شأن فاطمه علیها السلام نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به او عطا فرمود». (3)

26. علامه مجلسی در بحارالانوار چنین می‌گوید:

«بسیاری از مفسران، نزول آیه را درباره فدک روایت کرده‌اند و از طریق شیعه و سنی در این رابطه روایاتی موجود است». (4)

همچنین در پاورقی مُصَحَّح و مُحَشَّی چنین می‌نگارند:

این روایت و نقل‌ها را می‌توانید در کتاب‌های «مجمع الزوائد»، «کنز العمال»، «تاریخ الطبری»، «العقد الفرید»، «تاریخ ابی الفداء»، «ارشاد الساری»، «اعلام النساء»، «شواهد التنزیل»، «مجمع البیان»، «احقاق الحق» [بر ملحقات آن] و «الغدیر» ببینید. (5)

27. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود فدک را برای فاطمه علیها السلام قرار داد». (6)

28. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه داد». (7)

ص: 326

- 
- 1- (1) بحارالانوار، ج 29، ص 123 به نقل از سعد السعود، ص 101.
  - 2- (2) عیون اخبارالرضا، ج 1، ص 233؛ بحارالانوار، ج 29، ص 106.
  - 3- (3) تفسیر القمی، ج 2، ص 18، ذیل آیه مبارکه.
  - 4- (4) بحارالانوار، ج 29، ص 106.
  - 5- (5) همان.
  - 6- (6) لسان العرب، ج 1، ص 473؛ علل الشرایع، ص 190؛ بحارالانوار، ج 29، ص 124؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 419.
  - 7- (7) کشف الغمه، ج 2، ص 474.

29. فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را برای من قرار داد». (1)

30. امام کاظم علیه السلام هم می فرماید:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک و حوالی آن را فتح کرد خدای متعال به او وحی کرد: فدک را به فاطمه بده. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را فرا خواند و گفت: ای فاطمه، خدا مرا امر کرده تا فدک را به تو بدهم، پس فاطمه علیها السلام گفت ای رسول خدا، قبول کردم از خدا و از تو». (2)

31. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را خواند و به او فرمود: «برای فاطمه علیها السلام فدک را به عنوان نحلّه ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله بنویس». (3)

32. امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه خود به عثمان بن حنیف چنین نگاشتند:

بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكُّ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ، فَشَاحَتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ، وَ نِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ...؛ (4) آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود. مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی سخاوتمندانه از آن دیده پوشیدند و بهترین داور پروردگار است و مرا با فدک و جز فدک چه کار است.

امام علیه السلام پس از گذشت افزون بر بیست و پنج سال از فدک یاد می کند؛ فدکی که خود آن حضرت، گواه صدیق آن بود. آن حضرت با این بیان از داوری زورمدارانه آن روز یاد می کند و می فرماید بهترین داور خداست؛ همان جمله ای که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ وَ الزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ». (5)

بدون شک، گویاترین جمله بر مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام بر فدک، همین بخش از سخن امام علی علیه السلام است. آن حضرت داوری زورمدارانه ابوبکر را محکوم می کند و آن را در مقابل حکم خدا می داند و با جمله «و نِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ» آن را بیان می دارد. آن حضرت،

ص: 327

1- (1) فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، ص 46؛ شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 274، عوالم العلوم، ج 11، ص 427.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 494.

3- (3) الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 112.

4- (4) نهج البلاغه، نامه 45، ص 317.

5- (5) بلاغات النساء، ص 16.

این حرکت را یک جریان سیاسی قلمداد می کند که بخل ورزان و کینه توزان آن را رقم زدند؛ یعنی کسانی که می خواستند مردم را از گرد خانه رسالت دور سازند و از فروغ آن بکاهند، این پندار که حضرت فرمود: «بلی کانت فی ایدینا» و ید اماره مالکیت نیست، بسیار دور از انصاف است. امام علی علیه السلام همه آفرینش و همه اشیا را ملک خدا می شناسد. همه مظاهر دنیا را با چنین نگاهی تفسیر می کند؛ حتی لباسی که بر تن دارد. از منظر آن حضرت هر آنچه در دنیا هست، امانتی بیش نیست و دیر یا زود از دست انسان بیرون می رود؛ همان گونه که در نیایش خود به ساحت حضرت حق می گوید: «أنت المالك و أنا المملوك».

به هر روی امام علی علیه السلام فدک را چون سایر اموال خویش می دانسته و غصب آن را به دلیل بخل ورزی گروهی دانسته، وگرنه معنا نداشت که آنان را بخیل بداند. اگر فدک حق فاطمه علیها السلام نبود، آنان چه بخلی ورزیده اند. از سوی دیگر، اگر فدک، ملک حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام نبود، جمله «و سَخَّتْ عَنْهَا نَفْسُ قَوْمٍ آخِرِينَ» چه معنا و مفهوم دارد؟

بدون شک، سخاوت و چشم پوشی فاطمه و علی علیهما السلام آن گاه معنا می یابد که فدک ملک آنان باشد، و آن بزرگواران براساس مصالحی از آن چشم پوشیده باشند، نه آنکه آن را واگذار کرده اند، چون در تاریخ مسلم است که فاطمه علیها السلام، علی علیه السلام و خاندان آن حضرت، خود را مالک فدک می دانستند.

#### 4. پاسخ به شبهاتی درباره فدک

بخشی از ادله و شواهد مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام بر فدک تبیین گردید، اینک به بعضی از شبهاتی که دانشمندان اهل تسنن مطرح کرده اند و استاد فرزانه حضرت آیت الله رضا استادی مدظله به جوابگویی آنها پرداخته اشاره می گردد.

شبهه اول: ماجرای فدک هفت سال پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه روی داده و آیه مزبور (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) در مکه نازل شده است، پس چگونه می گویند هنگامی که این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به آن حضرت بخشید؟



پاسخ: روشن است که ترتیب فعلی سوره ها و آیات قرآن مجید با ترتیب نزول سوره ها و آیات آن، مطابقت کامل ندارد. برای نمونه، سوره بقره دومین سوره ای نیست که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده باشد و نیز سوره ناس آخرین سوره ای نیست که نازل شده باشد؛ بلکه آن طور که در کتاب های علوم قرآنی بحث و تحقیق شده هنگامی که آیه یا آیاتی نازل می شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله جای آن آیه یا آیات را تعیین می کرد. بر این اساس ممکن بود آیه یا آیاتی در مدینه نازل شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله جای آنها را در میان سوره ای قرار دهد که آیاتش در مکه نازل شده بود. از همین رو سوره هایی داریم که بخشی از آنها مکی و بخش دیگرشان مدنی است. در قرآن های چاپ مصر که علمای دانشگاه الازهر آنها را تأیید کرده اند، در آغاز سوره اعراف چنین نگاشته شده: «سوره الاعراف مکیه إلا من آیه 163 إلى غایه آیه 170 فمدنیه». و در آغاز سوره انفال نوشته شده: «سوره الانفال مدینه إلا من آیه 20 إلى غایه 26 فمکیه».

آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَالْابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا) که آیه 26 سوره اسراء است، در آغاز آن آمده: «سوره الاسراء مکیه إلا الآیات 26 و 32 و 33 و 57 و 73 إلى 80 فمدنیه». پس این آیه مدنی است و این آیه از سوره اسراء است که در روایات، محور بخشش فدک به حضرت فاطمه علیها السلام تعریف گردیده است، نه آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...) که آیه 38 از سوره روم است که البته معلوم نیست این آیه نیز مکی باشد.

در تفسیر مجمع البیان یادآوری شده که سوره اسراء مکی است، جز پنج آیه آن و به قولی هشت آیه آن که مدنی می باشد و یکی از آن آیات (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) می باشد. [\(1\)](#) بنابراین پاسخ اشکال یادشده که در «تفسیر القرآن العظیم» آمده، پیش تر در مجمع البیان طبرسی ذکر گردیده است.

تذکر و یادآوری این نکته مناسب است که اگر این پاسخ هم موجود نبود، وجود روایت یا روایاتی که می گوید هنگامی که آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام داد، می تواند دلیل مدنی بودن آیه باشد؛ زیرا همان طور که گفته شد دلیلی در دست نیست که آیات یک سوره به ترتیب فعلی نازل شده باشد.

ص: 329

شبهه دوم: اگر آن طور که از آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) و روایات ذیل آن استفاده می شود فدک، حق حضرت فاطمه علیها السلام بود که باید به او داده می شد، پس چرا می گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به او بخشیده است؟ آیا حق کسی را به او دادن با هبه بودن آن سازگار است؟

پاسخ: پیرامون قرار دادن فدک در دست حضرت فاطمه علیها السلام، در نقل ها و روایات و گزارش های تاریخی، علاوه بر واژه هبه (بخشش) هفت واژه و تعبیر دیگر نیز به کار رفته است که اگر یکجا ملاحظه شوند، روشن می گردد که مقصود از آنها تحویل دادن فدک به حضرت فاطمه بوده است. پس همه عناوین، گویای این حقیقتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام داد و لازم نیست مقصود فقط عنوان هبه باشد.

این واژه ها عبارتند از:

1. اقطاع: روایاتی این عنوان را مطرح کرده اند، چون:

الف) عن ابن عباس قال: لَمَّا نَزَلَتْ (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) أَقْطَع رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ فَدَكَ. (1)

ب) امام سجاده علیه السلام فرمود: «أَقْطَع رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ فَدَكَ». (2)

2. اعطاء: در برخی از گزارش ها و روایات از واژه «اعطی» استفاده شده است، همانند:

الف) كتب مأمون إلى عامله في سنة 210: قد كان رسول الله اعطى فاطمه بنت رسول الله فدكاً. (3)

ب) محمد عبده در تعلیقه خویش بر نهج البلاغه چنین نگاشته اند: «اجماع الشیعه علی أنه كان اعطاها فاطمه قبل وفاته». (4)

ج) امام صادق علیه السلام فرمود: «لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...) فَدَعَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

ص: 330

---

1- (1) الدر المنثور، ج 4، ص 320.

2- (2) كشف الغمه، ج 2، ص 195.

3- (3) فتوح البلدان، بلاذری، ص 46.

4- (4) نهج البلاغه، محمد عبده، ذیل نامه 45 به عثمان بن حنیف.

حسناً و حسیناً و فاطمه فقال: إِنَّ رَبِّيَ أَمَرَنِي أَنْ أُعْطِيَكُمْ مِمَّا أَفَاءَ عَلَيَّ قَالَ: اعْطِيكُمْ فَدَكَ» (1).

3. تملیک: یکی از واژگانی که در این رابطه در روایات و گزارش های تاریخی استعمال شده، این واژه است، چون:

الف) قال رسول الله صلى الله عليه و آله لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: « فِدَكٌ هِيَ مِمَّا لَمْ يَوْجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ هِيَ لِي خَاصَةٌ دُونَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَدْ جَعَلْتُهَا لَكَ لَمَّا أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى بِه فَخَدِيهَا لَكَ وَ لَوْلَكَ » (2).

ب) عطیه عوفی روایت می کند: «لَمَّا افْتَحَ رَسُولُ اللَّهِ خَيْبَرَ وَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَدَكَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ: (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) قَالَ: يَا فَاطِمَةُ لَكَ فِدَكٌ» (3).

4. نحله:

الف) علی علیه السلام در نامه ای که به ابوبکر نگاشت چنین فرمود: «... وَ اقْتَسَمُوا مَوَارِيثَ الطَّاهِرَاتِ الْإِبْرَارِ، وَ احْتَقَبُوا ثِقَلَ الْأَوْزَارِ بِغَضَبِهِمْ نَحْلَةَ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ...» (4).

ب) حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: « هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَزُّنِي نَحْلَةَ أَبِي وَ بُلْغَةَ ابْنِي » (5).

5. اعطای حق:

الف) ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام فرمود: « أَنْزَلَ اللَّهُ (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) فَأَعْطَاهَا رَسُولُ اللَّهِ حَقَّهَا، قُلْتُ: رَسُولُ اللَّهِ أَعْطَاهَا؟ قَالَ: بَلِ اللَّهُ أَعْطَاهَا » (6).

ص: 331

1- (1) تفسیر العیاشی، ج 2، ص 310، ح 46.

2- (2) بحار الانوار، ج 29، ص 106، ح 1.

3- (3) تفسیر العیاشی، ج 2، ص 310، ح 50.

4- (4) بحار الانوار، ج 29، ص 140، ح 30.

5- (5) همان، ص 234، ادامه خطبه.

6- (6) تفسیر العیاشی، ج 2، ص 310، ح 47.

ب) در بعضی از نقل ها نیز چنین آمده است: ابان بن تغلب عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: أكان رسول الله صلى الله عليه وآله اعطى فاطمه عليها السلام فدكاً؟ قال: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله وقفها فأنزل الله تبارك وتعالى عليه: (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) 1 فاعطاها رسول الله صلى الله عليه وآله حقها» قلت: رسول الله صلى الله عليه وآله اعطاها؟ قال: «بل الله تبارك وتعالى اعطاها» (1).

6. دفع:

رسول خدا صلى الله عليه وآله فاطمه عليها السلام را فرا خواند و فرمود: «يا فاطمه إن الله أمرني أن أدفع إليك فدك»؛ فاطمه عرض کرد: «قد قبلتُ يا رسول الله من الله و منك» (2).

7. صدقه:

الف) قالت فاطمه عليها السلام: «سَهْمُنَا بخير و صدَقْتُنَا فدك» (3).

ب) كتب مأمون: قد كان رسول الله اعطى فاطمه فدكاً و تصدق بها عليها، و كان ذلك امراً ظاهراً معروفاً لا اختلاف فيه (4).

8. هبه:

قالت فاطمه عليها السلام: «إنَّ فدك وَهَبَهَا لى رسول الله صلى الله عليه وآله» (5).

بنابراین، هر کس در این عبارات دقت کند درمی یابد که مقصود از تمام این عناوین آن است که فدک تحویل حضرت فاطمه عليها السلام گردید و آن بانو نیز پذیرفت. پس الفاظی مانند اعطاء، اقطاع، هبه، و مانند آن، بیانگر آن است که فدک حق فاطمه عليها السلام بود، - همان گونه که آیه می فرماید - ولی گاهی از آن حق به عنوان جایزه یا بخشش و گاهی به دیگر عناوین یاد شده است و منافاتی در میان نیست. در تعبیرات روزمره عمومی نیز گفته می شود که این بخشش حق او بود و باید به او داده می شد.

ص: 332

1- (2) كشف الغمه، ج 2، صص 195-196.

2- (3) اصول کافی، ج 1، ص 494.

3- (4) فتوح البلدان، ص 38، مترجم، ص 47.

4- (5) همان؛ معجم البلدان، ج 4، ص 240 «فدک».

5- (6) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 16، ص 216؛ السقيفه و فدك، ص 103.

شبهه سوم: به اجماع علمای شیعه و سنی، ملکیت در هبه، منوط به قبض و تصرف موهوب له می باشد و فدک در حین حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله در تصرف زهرا علیها السلام نبوده، بلکه در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن جناب در آن، تصرف مالکانه می فرمود. پس ابوبکر، حضرت فاطمه علیها السلام را در دعوی هبه تکذیب نکرد، بلکه تصدیق نمود، ولی او به یک مسئله فقهی مورد وفاق همگان عمل کرد که تا وقتی قبض محقق نگردد، موجب ملک نمی شود. (1)

در پاسخ به این ادعا باید گفت طنین سخن علی علیه السلام که فرمود: « بلی کانت فی ائدینا فدک... » (2) تکذیب این ادعاست و اخبار متعددی، دلیل و روشنگر این حقیقت است که فدک در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بوده است.

از طرفی، همه نقل هایی که می فرمایند: « اعطی رسول الله فاطمه فدکا » مفسر آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام تحویل داد و آن حضرت نیز مالکیت فدک را در اختیار گرفت، بنابراین، آنچه که قاضی القضاة گفته که فدک در دست فاطمه علیها السلام نبوده، و هیچ دلیلی هم ذکر نکرده، سخنی نادرست است. (3) علاوه بر این، اخبار فراوانی دلالت می کنند که فدک در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بوده است؛ از جمله:

1. اینکه ابوبکر فدک را از فاطمه علیها السلام گرفت: «إنَّ ابابکر انتزع من فاطمه فدکاً». (4)

2. امیر مؤمنان به ابوبکر فرمود: «اگر مالی در تصرف مسلمانان باشد و من آن را ادعا کنم، از چه کسی شاهد و بینه می خواهی؟ ابوبکر گفت از تو (نه از آن که ملک در تصرف اوست). علی علیه السلام فرمود: پس چرا در قبال فدک که در تصرف زهرا علیها السلام است از فاطمه شاهد می خواهی؟». (5)

3. حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

چون با ابوبکر بیعت شد و ردای خلافت به دوش افکند، و امر خلافت بر او مستقر گردید و مهاجرین و انصار او را پذیرفتند، افرادی را به سوی فدک فرستاد

ص: 333

1- (1) فدک، رضا استادی، ص 42 به نقل از تشیید المطانن، ج 1، ص 240.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 45، ص 317.

3- (3) الشافی فی الامامه، علم الهدی سید مرتضی، ص 236.

4- (4) تاریخ المدینه المنوره، عمر ابن شبه، ج 1، ص 199.

5- (5) الاحتجاج، ج 1، ص 112.

تا کارگران و نمایندگان حضرت فاطمه علیها السلام را اخراج کند، آنان رفتند و عوامل حضرت فاطمه را از فدک بیرون کردند، آن گاه فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفت و حق خویش را مطالبه کرد.<sup>(1)</sup>

4. علاوه بر این امور، کلام خود ابوبکر گزارش می کند که او فدک را که در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بود، از دست آن حضرت بیرون آورد؛ زیرا اگر فدک در تصرف فاطمه علیها السلام نمی بود، ابوبکر در جواب فاطمه علیها السلام می گفت: چون تصرف نکرده ای، مالک نشده ای، نه اینکه از ایشان شاهد طلب کند. بنابراین در هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک در اختیار و تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بوده است.<sup>(2)</sup>

## پرونده سیاسی فدک

### اشاره

از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ده روز بیشتر نگذشته بود که به حضرت زهرا علیها السلام خبر رسید که مأموران خلیفه، کارگران او را از سرزمین فدک بیرون کرده اند و رشته کار را به دست گرفته اند. از این روزها علیها السلام با گروهی از زنان بنی هاشم به قصد باز پس گرفتن حق خویش نزد خلیفه رفت و محکمه ای بر پا کرد که نخستین بیداد و خلاف شرع خلیفه را (پس از غضب خلافت) آشکار ساخت و تا ابد، دیدگان بر مظلومیت آن بانو می گریند.

طبرسی در «الاحتجاج» می نگارد: امام صادق علیه السلام فرمود:

«هنگامی که با ابوبکر بیعت شد و خلافت او تثبیت گردید کسی یا کسانی را فرستاد تا وکیل فاطمه زهرا علیها السلام را از فدک اخراج کند. پس از اخراج، فاطمه زهرا علیها السلام نزد او آمد و فرمود: «یا ابا بکر لِمَ تَمْنَعِنِ مِيرَاثِي مِنْ اَبِي رَسُولِ اللّٰهِ بِاَمْرِ اللّٰهِ تَعَالٰی».<sup>(3)</sup>

بدون شک، پس از غضب خلافت، اولین خلاف شرع ابوبکر ماجرای غضب فدک است، چرا که قبل از طرح مدعای خود در محکمه ای عادل و بی طرف، فدک را از حضرت فاطمه علیها السلام گرفت. این کار خلاف موازین قضایی اسلام و نشانه جهل ابوبکر یا تعمد او در مخالفت با احکام اسلامی است.

ص: 334

1- (1) همان، صص 110-111.

2- (2) فدک، آیت الله رضا استادی، ص 23 به نقل از التبیان شیخ طوسی، ج 6، ص 469.

3- (3) الاحتجاج، ج 1، صص 110-111.

البته حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام به این بدعت ابوبکر اعتراض کرده، خواستار باز گرداندن فدک شدند.

شهرستانی در کتاب الملل و النحل چنین می نگارد:

در ایام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله که به رحلت او انجامید و در هنگام رحلت و پس از آن چند اختلاف پیش آمد که... ششمی آن، موضوع فدک و ارث بردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در آن اختلاف پدید آمد. حضرت فاطمه علیها السلام فدک را ملک یا ارث خود می دانست، ولی در مقابل گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ...» (1).

به هر روی، حضرت فاطمه علیها السلام به ابوبکر گفت: چرا کارگران مرا از سرزمین فدک اخراج کردی و چرا مرا از حق خویش باز داشتی؟

خلیفه گفت: من از پدرت شنیدم که پیامبران از خود چیزی به ارث نمی گذارند!

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: پدرم فدک را در حال حیات خود به من بخشیده بود و من در زمان حیات پدرم مالک آن بودم.

خلیفه گفت: آیا برای این مطلب گواهی داری؟

یادگار نبوت فرمود: آری دارم. گواهان من عبارتند از علی و ام ایمن، و آن دو به درخواست زهرا علیها السلام به مالکیت او بر فدک در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی دادند. گرچه بسیاری از نویسندگان فقط از علی علیه السلام و ام ایمن به عنوان شاهدان فاطمه علیها السلام نام برده اند، ولی برخی نگاشته اند که حسن و حسین علیهما السلام نیز بر مالکیت حضرت زهرا علیها السلام گواهی دادند. (2)

فخر رازی می نگارد: «غلامی از غلامان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به حقانیت فاطمه علیها السلام گواهی داد». (3)

بلاذری آن غلام را «ریاح»، آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله می نامد. (4)

ص: 335

1- (1) الملل و النحل، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ج 1، صص 21-23.

2- (2) السیره الحلبیه، ج 3، ص 40.

3- (3) التفسیر الکبیر، ج 29-30، ص 284.

4- (4) فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، ص 46.

از نظر تاریخی می توان گفت که این دو نقل باهم منافاتی ندارند، زیرا طبق نقل مورخان، خلیفه، شهادت یک مرد و زن را برای اثبات مدعا کامل ندانسته، از این جهت ممکن است یادگار نبوت برای تکمیل شهود، حسنین علیهما السلام و غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را آورده باشد.

از نگاه روایات شیعه، حضرت فاطمه علیها السلام علاوه بر گواهان یاد شده، اسماء بنت عمیس را نیز آورد. همچنین در احادیث ما وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله سند مکتوبی به فاطمه علیها السلام داده بود که طبعاً آن حضرت به نامه استناد کرده است، (1) ولی در محاکم سیاسی، شهود تأثیرگذار نیستند، بلکه حکم پیش از تشکیل دادگاه صادر می شود و در زمان تشکیل دادگاه، فقط اعلام می گردد.

برنامه فدک یک حرکت سیاسی - اقتصادی بود و خلیفه با مشورت عمر تصمیم خود را گرفته بود وگرنه در کجای دنیا از متصرف شاهد می خواهند که ابوبکر از فاطمه علیها السلام شاهد طلب کرد! البته امیرالمؤمنین علیه السلام در جمع مهاجرین و انصار به ابوبکر فرمود تو بر خلاف حکم خدا نسبت به ما حکم می کنی، آیا این قضا و داوری اسلام است که شاهد از حضرت فاطمه علیها السلام می خواهند؟ در حالی که فاطمه علیها السلام فدک را در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن حضرت در اختیار داشت، پس کسانی که ادعا می کنند فدک از آن مسلمانان است باید بر ادعای خود اقامه شاهد کنند. (2)

از عایشه نیز روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام کسی را نزد پدرم ابوبکر فرستاد و سه چیز مطالبه کرد:

«صدقه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه، فدک و باقیمانده خمس خیبر. پدرم به او گفت: لا نُورُثُ ما تَرَکنا صَدَقَهُ. فاطمه علیها السلام بر پدرم خشمگین گردید و تا پایان عمر [که چند ماه بود] با او سخن نگفت، نیز هنگامی که از دنیا رفت علی علیه السلام بر او نماز خواند و او را شبانه دفن کرد و پدرم را خبر نکرد». (3)

ص: 336

---

1- (1) فروغ ولایت، آیت الله جعفر سبحانی، صص 218-219، به نقل از بحار الانوار، ج 8، صص 93 و 105.

2- (2) الاحتجاج، ج 1، ص 112.

3- (3) تاریخ المدینه المنوره، ج 2، ص 196؛ فدک، ص 44.



اعتراض حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام به ابوبکر پیرامون فدک بسیار جدی بوده، ولی داستان فدک یک جریان سیاسی بود و بانیان سقیفه به هر شکل ممکن باید فدک را از فاطمه علیها السلام می گرفتند. ابوبکر در پاسخ آنان گفت: قبول دارم که فدک بدون جنگ و خون ریزی فتح شد و اختصاص به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد، اما این ادعا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به شما داده باشد باید شهود، آن را گواهی کند، وگرنه من جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم باید فدک در اختیار من باشد و مانند سایر اموال مسلمین هر طور که صلاح بدانم مصرف گردد.

به هر روی، داستان محکمه استثنایی ابوبکر و شهردان فدک یک حقیقت تاریخی است. صاحب تشیید المطاعن 25 کتاب از منابع اهل سنت را نام می برد که مسئله شهادت پیرامون فدک در آنها یاد شده است؛ آثاری همانند المواقف، شرح المواقف، الصواعق المحرقة، نهایه العقول، التفسیر الکبیر، معجم البلدان و فتوح البلدان. (1)

### 1. بررسی دادرسی

پس از گواهی علی علیه السلام و ام ایمن و بنا بر نقل های دیگر، گواهی رباح غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسنین علیهما السلام باز ابوبکر گواهی آنان را نپذیرفت. البته در این محکمه، مدعی خود قاضی بود و حکم هم پیش از تنظیم کیفرخواست و تشکیل محکمه، صادر شده، بلکه اجرا شده بود.

در این داوری اشتباهات متعددی رخ داده که به بعضی از آنها اشاره می گردد:

1. در فقه اسلام و کتاب قضا، از مسلمات است که اگر کسی خانه ای را در تصرف داشته باشد و دیگری ادعای مالکیت آن را نماید، مدعی باید ادعای خود را اثبات کند، نه کسی که خانه در تصرف اوست. ابوبکر برخلاف این حکم مسلم اسلامی، از امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام - که فدک در اختیار آنان بود - خواست که مالکیت خود را اثبات کنند.

2. همچنین از مسلمات فقه اسلامی است که تا کسی علیه متصرف شکایت نکرده، قاضی نمی تواند متعرض او شود، و در این باره کسی نزد خلیفه شکایت نبرده بود.

ص: 337

3. اگر خود خلیفه شکایت داشت می بایست طبق مقررات قضای اسلامی نزد قاضی دیگری شکایت می کرد، زیرا به قول خود او، فاطمه علیها السلام مدعی و وی منکر بوده و لازم است که داور، غیر از مدعی و منکر باشد.
4. خلیفه که خود مدعی بود به قضاوت پرداخت و این نیز از نظر فقه اسلام جایز نیست.
5. قاضی ابتدا باید سخن مدعی و منکر را بشنود و بعد حکم کند و پس از آن حکم اجرا شود؛ ولی در این محکمه، قبل از داوری و حکم قطعی، ابوبکر فدک را گرفته بود که این نیز با موازین قضایی اسلام سازش ندارد.
6. قاضی می تواند به علم خود عمل کند و ابوبکر به حکم آیه تطهیر که درباره فاطمه علیها السلام نازل شده بود می دانست که فاطمه علیها السلام دروغ نمی گوید، ولی سخن او را نپذیرفت و دو شاهد طلبید.
7. از دو شاهد حضرت فاطمه علیها السلام یکی معصوم و دیگری را رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بهشت دانسته بود. واضح است که شهادت دادن علی علیه السلام به دلیل عصمت او، برای کسی که به آیه تطهیر اعتقاد داشته باشد، علم آور است و می تواند جایگزین دو شاهد باشد. همچنین شهادت ام ایمن به دلیل سخنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون او فرموده بود، برای کسی که به گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان داشته باشد اطمینان آور است و می تواند جایگزین شهادت دوزن باشد، اما ابوبکر شهادت این دو شاهد را نپذیرفت.
8. برای اثبات مالکیت در محکمه، به دو شاهد مرد نیاز نیست، بلکه یک شاهد و قسم را نیز کارساز دانسته اند، یعنی سوگند مکمل گواهی یک شاهد می شود. از طرفی نزاع فدک نیز نزاعی مالی بوده است.
9. فاطمه علیها السلام فدک را در تصرف داشت و مدعی مالکیت آن بود و خود آن حضرت و امام علی علیه السلام و ام ایمن و حتی حسنین علیهما السلام به این مطلب گواهی دادند. گذشته از این، طبق گفته یکی از علمای شیعه به دلیل کثرت مصاحبت خلیفه اول و دوم با رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان به طور قطع از واگذاری فدک به حضرت زهرا اطلاع داشته اند. بنابراین ابوبکر و عمر با علم و عمد و با هدفی دیگر، مسئله را این گونه طراحی کردند.

10. شاید از مهم ترین ادله بی اساس بودن داوری ابوبکر این باشد که هیچ گاه در طول تاریخ، قضاوت او پذیرفته نشده و بارها فدک به اهل بیت علیهم السلام برگردانده شده است.<sup>(1)</sup> حتی بنا بر نقل «حموی» در معجم البلدان، عمر پس از فتح ایران و روم و سرازیر شدن غنایم و اموال به سوی مدینه، فدک را به علی علیه السلام باز گرداند.<sup>(2)</sup>

حقیقت آن است که موضوع فدک، عطف به انکار غدیر است. پس بر کسانی که به آسانی توانستند بر آن آفتاب حقیقت، دیده فرو بندند و تصمیمی را که در حضور افزون بر صد هزار نفر درخشیده بود، به آسانی نادیده انگارند، انکار گواهی علی علیه السلام و ام ایمن آسان خواهد بود. بنابراین غصب فدک، ادامه همان جریان ولایت ستیزی است که از سقیفه شروع گشته و حزب حاکم مجری آن بود.

به بیان دیگر، انکار غدیر و فدک، دو چهره از یک ظلم بزرگند و حضرت فاطمه علیها السلام نیز به این پیوستگی و روند زورمدارانه اشاره فرمود:

«ثُمَّ لَمْ تَرَيْتُهَا...؛ چندان درنگ نکردید که این ستور سرکش (غصب خلافت) رام و کار نخستین تمام گردد، که نوایی دیگر ساز و سخنی جز آنچه در دل دارید آغاز کردید! می پندارید ما میراثی نداریم...».

این پیوستگی از نگاه حقیقت مداران اندیشمند نیز مخفی نمانده است؛ از جمله ابن ابی الحدید می گوید:

از علی بن الفارقی که از مدرسان مدرسه غربیه بغداد بود پرسیدم: با اینکه ابوبکر می دانست فاطمه علیها السلام در مسئله فدک راست می گوید چرا فدک را به او نداد؟ استادم لبخندی زد و سخنی لطیف گفت: اگر آن روز ابوبکر به مجرد ادعای فاطمه علیها السلام و اینکه او را راست می گوید، فدک را به او می داد، فردای آن روز باید خلافت را به علی علیه السلام می سپرد، چون فاطمه علیها السلام خلافت را برای علی علیه السلام می خواست و ابوبکر نیز راستگویی او را تصدیق کرده بود و باید واگذار می کرد چون عذر و بهانه ای نداشت و او خود قبلاً به راستگویی حضرت فاطمه علیها السلام اعتراف کرده بود و بدون شهود و گواه ادعای او را پذیرفته بود.<sup>(3)</sup>

ص: 339

---

1- (1) فدک، آیت الله رضا استادی، صص 48-50.

2- (2) معجم البلدان، ج 4، ص 238.

3- (3) شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 284.

بعضی از دانشمندان اهل تسنن نیز گفته اند:

چون فاطمه زهرا در طلب و استرداد فدک با ابوبکر سخن گفت و اظهار کرد که پدر بزرگوار و سید ابرار آن را به او بخشیده است ابوبکر گفت مرا گمان آن بود که تو به عنوان ارث از سوی رسول خدا آن را تصرف کرده ای، اما اگر قبل از وفات، آن را به تو بخشیده است تو را از آن منع نمی کنم و خواست که در رد فدک سندی بنویسد، که عمر او را از این کار منع کرد و گفت: او زنی بیش نیست از او گواه باید خواست. (1)

همچنین علامه حلی در این رابطه نگاشته:

«هنگامی که فاطمه علیها السلام ابوبکر را در مورد غصب فدک موعظه کرد ابوبکر نوشته ای به فاطمه علیها السلام داد که فدک به او مسترد گردد، ولی وقتی آن حضرت از نزد ابوبکر خارج شد عمر او را دید و آن نوشته را گرفت و پاره کرد». (2)

در گزارشی دیگر چنین آمده است که پس از گواهی امام علی و ام ایمن، ابوبکر نامه ای نوشت که فدک به حضرت فاطمه علیها السلام باز گردد. در این هنگام عمر وارد شد و نوشته را گرفت و پاره کرد و در بعضی از نقل ها آمده که حضرت فاطمه علیها السلام نامه را نمی داد. اما عمر، نامه را به زور و با اسائه ادب گرفت و فاطمه علیها السلام او را نفرین کرد. (3)

اگر چه وجود این نقل ها کم و بیش در مجامع روایی و تاریخی آمده است، ولی با توجه به این حقیقت که موضوع فدک از پیامدهای سقیفه بود و همان جریانی که با سقیفه، آفتاب غدیر را انکار کرد، در صدد برآمد تا فدک را نیز از دست امام علی و فاطمه علیهما السلام خارج کند و بدون شک، شخص اول جریان سقیفه، ابوبکر بود. او بود که با هر سخن خویش، ارکانی از این بنا را ایجاد کرد، بنابراین دور از حقیقت است که ابوبکر نامه ای بنویسد و عمر آن را پاره کند یا مانع از کتابت آن گردد.

ص: 340

---

1- (1) مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ص 22.

2- (2) فدک، ص 47 به نقل از اللوامع الالهیه، فاضل مقداد، ص 308.

3- (3) تلخیص الشافی، ج 3، ص 124.

بر هیچ کس پوشیده نیست که نزدیک ترین یار و کارگزار ابوبکر دوست دیرین او عمر بود که از قضا رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان برادر کردن مهاجران در مکه، میان آن دو پیوند برادری بسته بود. (1) ابوبکر علی رغم آنکه خود از طراحان اصلی و نقش اول ماجرای خلافت بود و در جریان مبارزه با مرتدین نیز نشان داد که فکر حکومتی برتری نسبت به عمر دارد، ولی پیوسته با عمر هماهنگ بود و هرگز آن دو با یکدیگر مخالفت نمی کردند. در تمام مراحل تاریخی، سیره این دو نفر قرین یکدیگر است. در طول تحولات سقیفه نیز همه جا با یکدیگر بودند و به همین دلیل امام علی علیه السلام در جریان سقیفه عمر را متهم کرد که به خاطر آینده خود تلاش می کند. (2) ابوبکر درباره عمر گفت: «او دوست داشتنی ترین مردم برای من است». (3)

او قاضی ابوبکر بود و در غیاب او به جای وی نماز می خواند.

ابوبکر او را در سال یازدهم هجری به عنوان امیر الحاج برگزید، خلیفه بن خیاط در ضمن بر شمردن امرا و کارگزاران ابوبکر می نویسد: «و علی أمره کله و القضاء عمر بن الخطاب». (4)

آنان چون روحی واحد در دو کالبد بودند. همین ارتباط مستحکم سبب شد تا ابوبکر او را به جای خود نصب کند. به عبارت دیگر، اساساً مردم خلافت آن دو را جدای از یکدیگر نمی دانستند، به همین دلیل زمانی که ابوبکر در حالت اغما اراده نوشتن عهدی را داشت، عثمان کاتب او در وقت بیهوشی ابوبکر، نام عمر را در عهد مزبور نوشت، زیرا به خوبی می دانست که او چه کسی را در نظر دارد. شگفتنا! عهد ابوبکر در زمان اغما صحیح است، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله که همه گفتارش وحی خدا بود هذیان می گوید. به هر روی عمر کاملاً مطیع و فرمانبر ابوبکر بود و در جریان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط او توانست عمر را ساکت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، با آنکه آیه ای که ابوبکر خواند پیش از او ابن ام مکتوم و دیگران نیز بر عمر خوانده بودند. البته ابوبکر گاهی با عمر مخالفت می کرد، مانند داستان خالد بن ولید و مالک بن نویره که عمر خواستار اجرای حد بر خالد بود.

ص: 341

- 1- (1) تاریخ خلفا، ج 2، ص 39، به نقل از تاریخ جرجان، سهمی، ص 96.
- 2- (2) انساب الاشراف، ج 1، ص 587؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 11.
- 3- (3) نثر الدر، ج 2، ص 17؛ الادب المفرد، ص 29.
- 4- (4) تاریخ خلفا، ج 2، ص 40.

وقال: عدو الله عدا عليّ امریء مسلم فقتله ثم نزا علی امرأته... والله لأرجمنک باحجارک، (1) ولی وقتی خالد با ابوبکر ملاقات کرد و ابوبکر از او خشنود گردید عمر با آنکه سوگند یاد کرده بود که خالد را رجم می کند، سکوت کرد. (2)

بنابراین جای این سؤال است که اگر ابوبکر در صدد باز گرداندن فدک بود آیا عمر می توانست او را از این کار منع کند؟ از طرفی اگر ابوبکر چنین مهربانی از خود نشان داده بود، چرا فاطمه علیها السلام بر هر دوی آنها در خانه اش را بست و تا آخر عمر با آن دو سخن نگفت، و نیز چرا وصیت کرد شبانه او را دفن کنند، تا ابوبکر بر او نماز نخواند.

## 2. دادخواست های فاطمه علیها السلام

گزارش این محکمه و دادخواست ها از کتاب فدک تقدیم می گردد:

طرح دعوا و گفت و گوی حضرت فاطمه علیها السلام با ابوبکر به سه صورت مطرح شده است:

1. ادعا و مطالبه اصلی فاطمه علیها السلام مالکیت فدک بود، ولی وقتی خلیفه ادعای آن حضرت را نپذیرفت فرمود: اگر ملک من نیست، ملک پدر من است و آن را از او به ارث می برم. (3) و چون خلیفه با طرح یک حدیث بی اساس، ارث بردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله را منتفی دانست، فاطمه علیها السلام فرمود: اگر ملک من نیست و از پدرم هم به من به ارث نرسیده، پس به عنوان سهم ذی القربی از خیر باید به من داده شود که فدک هم دنباله خیر بود (و باز با اغماض از این سخن) فرموده باشد: اگر هیچ کدام از اینها را نمی پذیرید به حکم آیات قرآن باید از غنایم باقی مانده و جدید، سهم مرا بدهید.

2. محققان گفته اند حضرت فاطمه علیها السلام مطالبات متعددی داشت؛ از جمله:

برگرداندن خلافت به حضرت علی علیه السلام، فدک، ارث، سهم خیر، صدقات رسول الله و سهم ذی القربی از غنایم جدید.

شواهد روایی و تاریخی نیز همین دعاوی را تأیید می کند. از این رو در این گفتار نیز بحث ما بنا بر همین نظریه تبیین می گردد.

ص: 342

---

1- (1) تاریخ الطبری، ج 3، ص 280؛ الکامل فی التاریخ.

2- (2) همان.

3- (3) التبیان، ج 6، ص 469.

### 3. مطالبات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پنج فقره بود:

ارث، سهم خبیر، سهم ذی القربی از خمس، صدقات رسول خدا و فدک. بی تردید رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال و اشیایی در اختیار داشته که مالک آنها بوده است، مانند خانه و اتاق های مسکونی خود و خانواده اش، لباس های شخصی، اسباب و اثاث زندگی و بدون شک، این قبیل اموال به ورثه منتقل می شود.

همان طور که نگاشته شد خبیر در سال هفتم هجری به دست سپاه اسلام فتح شد و غنایمی به دست آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به حکم آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...) 1 یک پنجم آن را برای مصارفی برداشت که ذی القربی از جمله آنها بود. از برخی گزارش های سیره ابن هشام بر می آید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقداری از خمس خبیر را میان همسرانش تقسیم کرد و قسمتی را هم به فاطمه زهرا علیها السلام بخشید. (1)

بنابراین از آنجا که خبیر همواره درآمد داشت بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می بایست سهم حضرت زهرا علیها السلام به آن حضرت داده می شد. افزون بر این، فاطمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عنوان ذی القربی از خمس های جدید سهم داشت. همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قسمتی از زمین های یهود بنی نضیر را که به خودش اختصاص داشت وقف کرد و جزء صدقات قرار داد و ایشان در زمان حیات خود متولی آنها بود و بعد از وفات آن حضرت، امام علی و فاطمه علیهما السلام و فرزندان شان تولیت آنها را بر عهده گرفتند. پیرامون این قبیل از صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله روایاتی از امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام در دست است و یکی از مطالبات فاطمه علیها السلام همین صدقات و به تعبیر دیگر موقوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. (2)

آن حضرت علاوه بر این چهار سهم (اموال شخصی پیامبر، سهم خبیر، سهم ذی القربی از خمس های جدید و صدقات رسول خدا) فدک را نیز مطالبه کرد. مطالبه فدک به دو طریق صورت گرفته است: اول اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در زمان حیات خود به ایشان

ص: 343

1- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 352-353.

2- (3) اعیان الشیعه، سید محسن امین، ترجمه علی حجتی کرمانی، ص 99 به بعد.

داده بود و دیگر اینکه - پس از آنکه سخن او را نپذیرفتند - فرمود: اگر هم به من نداده باشد، چون ملک رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده به ارث به من می رسد.

بنابراین، هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک ملک حضرت زهرا علیها السلام بود. و سالانه سهمی از درآمد خیر نیز باید به ایشان پرداخت می شد. افزون بر این، فاطمه علیها السلام تنها فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که باید هر چه از ایشان مانده به استثنای یک هشتم آن که سهم همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، به فاطمه علیها السلام می رسید. از طرفی صدقات پیامبر می بایست در اختیار امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام قرار می گرفت. همچنین حضرت فاطمه علیها السلام به حکم آیات خمس و فیء و انفال، به عنوان ذی القربی از خمس و انفالی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیار حکومت بود سهم داشت.

می دانیم که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، همه این حقوق از سوی خلیفه مصادره شد و فاطمه علیها السلام از حاکم پنج شکایت داشت.

به همین دلیل در کنزالمعال از عایشه چنین نقل شده است:

« إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ إِزْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «مِمَّا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» ، وَفَاطِمَةُ حِينَئِذٍ تَطْلُبُ صَدَقَةَ النَّبِيِّ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكٍ وَمَا بَقِيَ مِنْ خَمْسٍ خَيْرٍ» (1).

ابن ابی الحدید نیز می نویسد:

« إعلم أنّ الناس يظنون أنّ نزاع فاطمة ابابكر كان في امرين: في الميراث والنحلة، وقد وجدت في الحديث أنّها نازعت في امر ثالث و منعها ابو بكر اياه و هو سهم ذى القربى » (2).

همچنین طبری از عایشه نقل می کند:

« إِنَّ فَاطِمَةَ وَعَبَّاسَ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ يَطْلُبَانِ مِيرَاثَهُمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَهُمَا حِينَئِذٍ يَطْلُبَانِ أَرْضَهُ مِنْ فَدَكٍ وَسَهْمَهُ مِنْ خَيْرٍ... فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَةُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ فِي ذَلِكَ حَتَّى مَاتَتْ قَدْ دَفَنَهَا عَلِيٌّ لَيْلًا وَ لَمْ يُوْذَنْ بِهَا ابَا بَكْرٍ » (3).

ص: 344

1- (1) صحیح مسلم، ج 5، ص 155.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 230.

3- (3) تاریخ الطبری، ج 3، ص 208.



احمد بن حنبل نیز می نگارد: « إِنَّ ابابكر لم يكن يعطى قربي رسول الله ما كان رسول الله يعطيهم... » (1).

صاحب کتاب دلائل الصدق می گوید:

«غیر از فدک و ارث و سهم خیبر که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فاطمه تعیین شده بود ایشان مطالبه چهارمی نیز داشت، زیرا ابوبکر خمس غنایمی را که پس از پیامبر می گرفت به اهل بیت علیهم السلام و فاطمه علیها السلام نمی داد. از این رو فاطمه علیها السلام در این باره نیز با ابوبکر نزاع داشت.» (2).

خواست پنجم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این بود که خلیفه به آیات قرآن مجید پیرامون ذی القربی عمل کند و سهم او را از غنایم جدید بپردازد. بنابر نقل احمد بن حنبل، خلیفه از عمل به این وظیفه سر باز زد و این حق قرآنی و قانونی را از اهل بیت علیهم السلام گرفت.

براساس نقل صحیح بخاری و صحیح مسلم، حضرت فاطمه سهم خود را از درآمد خیبر و صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مطالبه کرد، اما خلیفه در جواب می گفت:

«وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَغِيرُ وَشَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ...» (3) من به همان شیوه ای که رسول خدا عمل می کرد، عمل می کنم و تغییر در روش او ایجاد نمی کنم».

اما برخلاف این ادعا آنچه را که سالانه از درآمد خیبر برای اهل بیت و فاطمه علیهم السلام مقرر شده بود از ایشان منع کرد و به سنت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکرد. گرچه همه این پنج شکایت و دادخواست حضرت فاطمه علیها السلام درست بوده و اسناد تاریخی و روایی گویای آن می باشند، ولی در خطبه مسجد یادگار نبوت، در زمینه فدک و ارث با ابوبکر سخن گفت و او را با محکومات قرآن در طول تاریخ محکوم ساخت.

افزون بر این حقیقت، عنوان میراث گاهی نشان از حق مسلم انسان است؛ همان طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون خلافت در خطبه ششقیه فرمود: « أرى تُراثي نُهباً؛ می دیدم که میراثم را به غارت می برند». بر این اساس آن حضرت از خلافت که موهبتی

ص: 345

---

1- (1) المسند، احمد بن حنبل، ج 4، ص 83 بنا به نقل آیت الله نوری همدانی در کتاب الخمس.

2- (2) دلائل الصدق، محمد حسن مظفر، ج 3، ص 77.

3- (3) فدک، ص 55.

الهی است و به جعل خدای سبحان برای افرادی خاص جعل می گردد با واژه ارث یاد کرده است. (1)

### 3. بررسی حدیث ابوبکر درباره ارث

حدیث معروف و سرنوشت سازی که فقط ابوبکر در داستان سقیفه و غصب فدک راوی آن است، در متون روایی اهل سنت به چهار شکل نقل گردیده که فقط یک صورت آن به سود ادعای ابوبکر است.

1. نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَباً وَلَا فِضَّةً وَلَا اِزْضاً وَلَا عِقَاراً وَلَا دَاراً وَ لَكِنَّا نُورَثُ الْإِيمَانَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ السُّنَّةَ ؛ ما گروه پیامبران، طلا، نقره، زمین و خانه به ارث نمی گذاریم، میراث ما، ایمان، حکمت، دانش و سنت است.

2. إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يورَثُونَ .

3. إِنَّ النَّبِيَّ لَا يورَثُ .

4. لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً ؛ چیزی به ارث نمی گذاریم آنچه از ما بماند صدقه است.

اینها متونی است که محدثان اهل سنت آنها را نقل کرده اند. خلیفه اول در باز داشتن یادگار نبوت از میراث خویش، به صورت چهارم استناد کرد. پیرامون متن اول می توان گفت که مقصود از این حدیث آن است که هدف عالی پیامبران جلوه های مادی دنیا نیست و آنان عمر شریف خود را در گردآوری سیم و زر و آب و ملک صرف نکرده اند، بلکه هدف عالی و مقصود بزرگ آنان این بود که فروغ ایمان، حکمت، دانش و بینش بر مردم بتابد و جامعه به خصال و مکارم انسانی آراسته گردد. البته مفهوم این سخن ارجمند آن نیست که اگر پیامبری عمر شریف خود را در راه رشد و بالندگی و هدایت مردم صرف کرد، و خود نیز با کمال زهد و پیراستگی زندگی نمود، پس از درگذشت او به حکم اینکه پیامبران چیزی را به ارث نمی گذارند؛ هر کس پس از آن پیامبر زمام حکومت او را به دست می گیرد، به سراغ فرزندان او بیاید و آنها را از خانه و اموالشان بیرون کند؛ به حکم اینکه این صدقه است و باید برای بیت المال باشد.

ص: 346

حقیقت آن است که بر فرض صدور چنین روایتی، افق برین آن هم طراز با این سخن امام صادق علیه السلام می باشد که فرمود:

« إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ ذَاكَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا وَرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ ؛ (1) دانشمندان وارثان پیامبران هستند، زیرا پیامبران درهم و دیناری به ارث نگذاشته، بلکه میراث گرانبهای آنان احادیث و معارف است».

بر این اساس، پیامبران با چنین آرمانی مبعوث شدند تا رود نور ایمان و علم را بر مردم جاری سازند و این در حقیقت میراث گرانبهای آنان است. آنان چون شاهان به دنبال زراندوزی و تکاثر اموال نیستند، بلکه شایسته حال آنان این است که برای امت خود علم و ایمان به یادگار گذارند، ولی این به آن معنا نیست که اموال محدود و متصرف آنان در زندگی نیز باید از وارثان آنان گرفته شود. از طرفی قرآن و سیره پیامبران نیز این حقیقت را تأیید می کند.

البته پیامبران پیوسته با گروه ملاء و مترف در نبرد و کارزار بودند؛ مثلاً موسی علیه السلام نماد مال و ثروت اندوزی را در محضر خداپرستان نه تنها به خاک سیاه افکند، بلکه او را در کام زمین پنهان ساخت.

نکته دیگر اینکه ابوبکر به چنین حدیثی استناد نکرد بلکه آنچه ابوبکر به آن استناد کرد، این بود که: « لا نُورثُ ما ترکنا صدقه ؛ چیزی به ارث نمی گذاریم آنچه از ما بماند صدقه است».

اکنون جای این سؤال است که این حکم پیرامون همه پیامبران جاری بوده، در این صورت مخالف مضمون آیات قرآن است و این حدیث از اعتبار می افتد. البته قالب متن نیز چنین پیامی دارد، زیرا عنوان جمع در آن به کار رفته است؛ یعنی «لا نورث» و «ما ترکنا» که به ظاهر، مقصود همه پیامبران الهی است. بر فرض که منظور مجموع پیامبران نباشد و فقط مقصود شخص رسول خاتم صلی الله علیه و آله باشد، در این صورت با آیات فراگیر و عمومی میراث در قرآن، ضدیت و مخالفت دارد؛ به خصوص که ارث نبردن دختران از پدر یک حکم جاهلی بوده و قرآن درصدد آن بوده تا اساس و شالوده جاهل و جاهلیت را از بن

ص: 347

برکنند. در این صورت، اگر حکمی هم افق با حکم جاهلیت باشد، بیان استثنایی بودن آن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است. به هر روی، اگر حدیثی بخواهد در برابر آیات ارث و نحوه تقسیم آن بایستد و با آن مجموعه معارضه کند، باید آنچنان صحیح و معتبر باشد که بتواند ظاهر آن آیات را تخصیص بزند؛ در حالی که بدون شک حدیث بالا فاقد چنین اعتباری است، زیرا:

1. فقط ابوبکر ناقل حدیث مذکور است و این از مسلمات تاریخ است، تا آنجا که ابن حجر تفرد او را در نقل این حدیث، گواه بر اعلمیت او می داند. (1)

ابن ابی الحدید نیز می نویسد:

«پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر در نقل این حدیث متفرد بود و احدی جز او این حدیث را نقل نکردند، فقط گاهی گفته می شود که مالک بن اوس نیز حدیث یاد شده را نقل کرده است. آری برخی از مهاجران در دوران خلافت عمر به صحت آن گواهی داده اند». (2)

بنابراین آیا پذیرفتنی است که خلیفه وقت که خود طرف دعوا بوده به حدیثی تمسک جوید که در آن زمان جز او کسی از آن اطلاع نداشته است؟

از طرفی چگونه عمل خلیفه قابل توجیه است، زیرا او با حدیثی که خود نقل می کند و در صحت آن نیز تردید دارد کتاب خدا و آیات محکم ارث را کنار گذاشته است. دلیل آن هم این است که او در داوری خود مذبذب بود، و اعمال ضد و نقیض از او گزارش شده، و حتی برخی نگاشته اند که او سند فدک را برای فاطمه علیها السلام نگاشت.

2. بر فرض که حکم خداوند پیرامون میراث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این بوده که اموال او مصادره گردد، چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را به یگانه وارث خود نگفت؟ آیا معقول و باورکردنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم الهی را از دختر گرامی خود که حکم مربوط به او بوده است پنهان سازد؟ یا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم را به دخترش بگوید، ولی فاطمه علیها السلام آن را نادیده بگیرد؛ آن هم کسی که محور فروزنده آیه تطهیر است و به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله جان فاطمه علیها السلام لبریز از ایمان است.

ص: 348

1- (1) الصواعق المحرقة، ص 19.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 227.

بدون شک، پاسخ منفی است و چنین چیزی ممکن نیست، زیرا عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مصونیت دختر گرامی او از گناه، مانع از آن است که چنین احتمالی پیرامون آن برود؛ بلکه باید انکار آن حضرت را شاهد این حقیقت بدانیم که چنین حکمی واقعیت نداشته و حدیث یاد شده مولود اندیشه بنیان سقیفه بود که به علل خاص سیاسی می خواستند وارث به حق پیامبر را از میراثش محروم سازند.

3. اگر حدیثی را که ابوبکر راوی آن بود، حدیثی صحیح و استوار بود، پس چرا موضوع فدک در کشاکش گرایش ها و سیاست های متضاد شاهان اموی و عباسی این همه دست خوش رد و مصادره شده است. توضیح اینکه در هر دوره ای، حکومت ها نسبت به فدک سیاست خاصی داشتند؛ خلیفه ای آن را به وارثان فاطمه علیها السلام باز می گرداند و خلیفه بعدی آن را مصادره می کرد تا جایی که افزون بر ده مرتبه، رد و استرداد فدک عملی گردید. پس موضوع فدک، همیشه به عنوان یک مسئله حساس و بغرنج اسلامی مطرح بوده است. (1) حتی گفته شده که در دوران عمر، فدک به امام علی علیه السلام و عباس باز گردانیده شد، اگرچه ظاهر سخن امیرالمؤمنین در نامه خود به عثمان بن حنیف: «کانت فی ایدینا فدک...» (2) این مطلب را برنمی تابد. به هر روی اگر حدیث محرومیت فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از میراث، حدیثی مسلم و درست بود، هرگز فدک گرفتار چنین سرنوشت تأسف آورنده نمی شد.

4. رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از فدک میراث دیگری هم داشت، ولی حساسیت خلیفه فقط در موضوع فدک بود. از جمله اموال باقی مانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه های زنان آن حضرت بود که هرگز خلیفه متعرض آنان نشد و در دست زنان باقی ماند. حتی ابوبکر وصیت کرد تا او را در جوار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند و این کار درست نبود، مگر آنکه حدیث ابوبکر، مجعول باشد. او از دخترش عایشه اجازه خواست تا او را در قسمتی از اتاق رسول خدا صلی الله علیه و آله که سهمیه ارث او می شود دفن کند. البته اگر سهم عایشه برای محل دفن ابوبکر کافی می بود، چون سهم عایشه یک نهم از یک هشتم اتاق می باشد. پس اگر اموال رسول خدا صلی الله علیه و آله صدقه بود و به همه مسلمانان تعلق داشت، ابوبکر باید از همه مسلمانان اذن

ص: 349

1- (1) ر. ک: الغدیر، ج 7، صص 159-196.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 45.

می گرفت، نه تنها از عایشه؛ تازه، اگر افراد بالغ و مکلف به او می بخشیدند، اطفال و افرادی که نیاز به قیم دارند که نبخشیده بودند، چرا فدک باید از فاطمه علیها السلام گرفته شود، ولی خانه های زنان گرفته نشود؟ سبب این تبعیض چه بود؟ چرا فدک صدقه باشد، ولی سایر اموال و بیوت صدقه نباشد؟ چرا خانه ها برای زنان باقی بماند و آنان همانند مالک در آن تصرف کنند؟ آیا این حکم، فقط مخصوص فاطمه علیها السلام بود؟ افزون بر این فاطمه علیها السلام فرمود پدرم فدک را به من بخشید، ولی هیچ یک از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعای بخشش نکردند. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به عنوان همسر آن حضرت در این خانه ها زندگی می کردند، نه آنکه خانه ملک آنان باشد. بدون شک خانه برای پیامبر بود و در قرآن نیز به عنوان خانه های پیامبر یاد شده است. (1)

علاوه بر اینکه خانه های زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را مصادره نکرد، انگشتر و عمامه و شمشیر و مرکب و لباس های رسول خدا صلی الله علیه و آله را هم که در دست علی علیه السلام بود از آن حضرت نگرفت و سخنی از آنها به میان نیاورد.

5. آیا مفاد حدیثی که ابوبکر نقل کرد، از طریق وحی به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده بود و مصلحت اقتضا می کرد که حتی از وقت حاجت و نیاز هم به تأخیر بیفتد و بیان نکند؟ یا اینکه پیامبران، پیرامون تبلیغ و رساندن این مطلب به جانشینان و ورثه خویش مسامحه کردند و به خاطر طمع به مال دنیا می خواستند اموالشان همیشه در خاندان آنان باقی بماند و به این دلیل ابراز نکردند یا پیامبران گفتند که وارثان ما از میراث ما محروم اند، ولی وراثت به فرمایش پیامبران گوش نکردند یا گوش کردند ولی در تاریخ، اثری از آن باقی نمانده و در قصه های قرآنی و خبرهای پیامبران از آن یاد نشده است؟

آیا خداوند که به رسولش چنین فرمان منحصر به فردی را صادر می کند، نمی توانست در قرآن در کنار آیات میراث این حقیقت را آشکار سازد که میراث پیامبران، فقط علم و حکمت است و هیچ درهم و دیناری را به ارث نمی گذارند؟

حقیقت آن است که اساساً این فرض ها مطرح نیست، بلکه پیامبران خدا نیز چون سایر مردم اموال مخصوصشان به میراث می رود و آنان علاوه بر ارث، در نیایش های خود پیوسته به ذراری و فرزندان خویش دعا کرده، برکت، خیر، و سرزمین آباد و قلب های پر از

ص: 350

عشق و محبت را برای آنان طلب نموده اند. نتیجه اینکه سیاست بانیان سقیفه و حکومت در آن روز اقتضا می کرد چنین حدیثی ساخته و پرداخته گردد تا حاکمان بدون هیچ دغدغه ای به کار خود پردازند و به زعم آنان، به غیر از قدرت سیاسی طرف مقابل که در سقیفه نابود گشت، قدرت اقتصادی او نیز شکسته گردد.

6. اگر محرومیت وارثان رسول خدا صلی الله علیه و آله از میراث او امری قطعی بود، چرا یادگار نبوت که به حکم آیه تطهیر از هر نوع آلودگی پاک، و آراسته به گوهر عصمت بود در خطابه آتشین خود به ابوبکر چنین فرمود:

يَا بَنَ أَبِي قَحَافَةَ! أَمَى كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثَ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا أَفَعَلَى عَمَدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ فَبَدُّنُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ... زَعَمْتُمْ أَنْ لَا حِظْوَةَ لِي، وَ لَا إِرْثَ مِنْ أَبِي، وَ لَا رَحِمَ بَيْنَنَا، أَفَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِأَيِّهِ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارِثَانِ؟ أَوْلَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟...؛ (1) ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب الهی است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ عجباً! امر عجیبی آوردی! آیا به عمد کتاب خدا را ترک کردید و آن را پشت سر انداختید و تصور کردید که من از میراث پدر محروم و پیوند پدر و فرزندى میان من و او نیست؟ آیا خداوند در این موضوع، آیه مخصوصی برای شما نازل کرده و در آن آیه پدرم را از قانون وراثت خارج ساخته است یا اینکه می گوید پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی برند؟ آیا من و پدرم پیرو آیین واحدی نیستیم؟ آیا شما به عموم و خصوص قرآن از پدرم و پسرعمویم آگاه ترید؟...

آیا می توان پذیرفت که سرور زنان جهان در مقابل حکم خدا این گونه برآشفته گردد؟ آیا با این سخنان فاطمه علیها السلام، جعلی بودن حدیث یادشده کاملاً مدلل نمی گردد؟ (2)

برای محکومیت ابوبکر همین بیان فاطمه علیها السلام کافی است و مخالفت امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام، هر حجتی را از مرتبه حجیت ساقط می کند، زیرا آن دو بزرگوار عدل

ص: 351

1- (1) الاحتجاج، ج 1، ص 124.

2- (2) فروغ ولایت، صص 240-246.

قرآن و همتایان کتاب خدایند؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین فرمود: «به آنان تمسک جوید که موجب هدایتند، آنان هرگز از قرآن جدا نمی شوند». بدون شک اگر میان گفته های امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام با دیگران اختلاف پدید آید، سخن آن دو بزرگوار باید پذیرفته گردد، چون به حق، مفسر و ترجمان قرآن کریم اند.

7. مضمون روایت یاد شده با امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام ارتباط مستقیم دارد و آنان باید به این حکم آگاه باشند. هیچ کس باور نمی کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را به ابوبکر گفته باشد، ولی چیزی به علی و فاطمه علیهما السلام که حکم پیرامون آنان است نفرموده باشد؛ آن هم حکمی که آینده، موجب ناراحتی و نگرانی و رسیدن آزار به آنان خواهد شد و دانستن این حکم، تمام این مشکلات را از فراروی آنان برطرف می کند. بدون تردید، امام علی و حضرت فاطمه از چنین حکمی آگاه نبودند و گرنه دو معصوم که با حکم خدا مخالفت نمی کنند. پس بدون شک، رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را به ابوبکر نفرموده بود.

8. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اموال عمومی و بیت المال اهتمام جدی داشت از اینکه اموال عمومی به مصرف درست آن نرسد سخت بیمناک بود، پیش از رحلت آن بزرگوار هفت دینار نزد او بود آن حضرت نگران آن هفت دینار بود از آن هفت دینار پرس و جو کرد و آن حضرت خوف داشت که خداوند او را قبض روح کند و آن هفت دینار در خانه او باشد، دستور داد که آن هفت دینار صدقه داده شود. عجا پيامبری که از هفت دینار غافل نمی گردد ممکن است از زمین و مزرعه بزرگ فدک که درآمد آن بسیار است غافل گردد؟ فدک از بیت المال باشد و مال عموم مسلمانان، و آن حضرت آن را در اختیار حضرت فاطمه علیها السلام قرار دهد و به آن حضرت نگوید این مال بیت المال است و باید به حکومت باز گردد؟ به راستی این بهتانی بزرگ است و بدون شک، فدک برای فاطمه علیها السلام بود و از زمره اموال مسلمین نبود. و حدیث «ما نورث ما ترکناه صدقه»، حدیثی مجعول است.

9. این روایت بنا به گفته دانشمندان اهل تسنن، فقط از ابوبکر روایت شده و هیچ شخص دیگری ادعا نکرده که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است. از طرفی بسیار بعید است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را در مجلس خصوصی به ابوبکر گفته باشد. همچنین پندار و توهم اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با توجه به اینکه ابوبکر به خلافت خواهد رسید چنین حدیثی را به او گفته هرگز قابل قبول نیست، چون بانیان سقیفه اعتقادشان این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را به خلافت نصب نکرده، و حتی خود ابوبکر باور رسیدن به خلافت



را نداشت. شاهد خلافت به کام ابوبکر از کندوی حسادت و کینه دو طایفه اوس و خزرج نسبت به هم جاری شد. حتی عمر بارها می گفت: انتخاب ابوبکر، اشتباه و غلطی در تاریخ بود. خود ابوبکر هم در هنگام مرگ تأسف می خورد که ای کاش خلافت را نمی پذیرفتم و یکی از دو نفر، یعنی ابو عبیده و عمر این کار را می پذیرفتند. (1)

10. در صحیح مسلم آمده است که خلیفه دوم به علی علیه السلام و عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم، پس نزد او آمدید و یکی از شما ارث برادرزاده را خواست و دیگری ارث همسرش فاطمه علیها السلام را مطالبه کرد. پس ابوبکر گفت: رسول خدا فرمود: «مَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ» و شما او را دروغگو دانستید». (2)

از این حدیث معلوم می شود امام علی و عباس، ابوبکر را در نقل این حدیث دروغگو دانسته اند و اگر علی علیه السلام که آیه تطهیر درباره اش نازل شده مطلبی را دروغ بدانند، نباید در بی اساس بودن آن تردید داشت.

11. شیخ مفید در رساله ای پیرامون این حدیث چنین نگاشته:

این روایت نمی تواند مستند محرومیت فاطمه علیها السلام از ارث پدر گردد، چون شرایط حجیت را ندارد و مضمون آن پذیرفتنی نیست، مگر این طور ترجمه کنیم: «ما پیامبران الهی، آنچه از صدقات بر جای می گذاریم به وارثان ما به ارث نمی رسد» که این تفسیر درست است، ولی به پیامبران اختصاص ندارد. هر مسلمانی صدقاتی نزد او باشد و بمیرد به وارثان او نمی رسد، بلکه صدقات باید به مصارف معین برسد، ولی بدیهی است که ماترک رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از صدقات بوده است. (3)

## داوری یا بیداد

با این مدارک روشن، چرا و به چه دلیل از داوری عادلانه درباره فدک خودداری شد؟

ص: 353

1- (1) مروج الذهب، ج 1-2، ص 545.

2- (2) آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، محمد جواد بلاغی، ج 2، ص 38 به نقل از صحیح مسلم، کتاب جهاد.

3- (3) فدک، آیت الله رضا استادی، ص 61؛ فدک فی التاریخ، محمدباقر صدر، صص 120-125.

این پرسشی است که هر انسان با انصافی که این پرونده را بخواند از خود و دیگران می پرسد. از طرفی خلیفه مسلمانان، باید حافظ حقوق امت و حامی منافع آنها باشد. اگر به راستی فدک جزو اموال عمومی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به طور موقت در اختیار فردی از خاندان خود گذاشته بود، باید پس از درگذشت پیامبر، به مقام رهبری مسلمانان واگذار می شد و زیر نظر او در مصالح عمومی مسلمانان مصرف می گردید، و این مطلبی است که همه بر آن اتفاق نظر دارند، ولی خلیفه نباید اموال شخصی را مصادره کند. به بیان دیگر حفظ حقوق ملت و حمایت از منافع عمومی مردم به معنای آن نیست که آزادی های فردی و مالکیت های شخصی نادیده گرفته شوند و املاک خصوصی افراد را به عنوان املاک عمومی مصادره و ضبط نمایند.

اسلام، همان گونه که جامعه را محترم می شمارد، و به اموال عمومی بیت المال احترام می گذارد و برای آن حریم و حرمت قائل است به مالکیت های فردی که از طریق مشروع حاصل شده باشد نیز احترام گذاشته است. بنابراین دستگاه خلافت همان طور که حافظ اموال عمومی است، باید حافظ املاک و اموال خصوصی افراد نیز باشد و آن را به رسمیت بشناسد. به بیان دیگر، همان گونه که دادن اموال عمومی به اشخاص، بدون رعایت اصول و مصالح کلی جامعه یک نوع تعدی و تجاوز به حقوق مردم است، سلب مالکیت مشروع از افرادی که بر اصول موازین اسلامی مالک چیزی شده اند تعدی به حقوق ملت است.

اگر ادعای یادگار نبوت نسبت به مالکیت فدک با موازین قضایی اسلام مطابق بوده و حضرت فاطمه علیها السلام برای اثبات مدعای خویش گواهان لازم را در اختیار داشت و از نظر قضایی دادگاه، پرونده دارای نقص نبوده است، در این صورت خودداری قاضی از اظهار نظر و بیان حکم حق یا ابراز تمایل به خلاف مقتضای ادله و شهود پرونده، اقدامی بر ضد مصالح مردم و جرمی است بزرگ که در آیین دادرسی اسلام سخت از آن نکوهش گردیده است. قسمت های خاصی از پرونده گواهی می دهد که پرونده از نظر ادله و مستندات، هیچ گونه نقصی نداشته و خلیفه از نظر موازین قضایی اسلام باید به نفع دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم می کرد.

آیا شاهدانی همانند امام علی علیه السلام، ام ایمن، رباح غلام رسول خدا، امام حسن و امام حسین و اسماء بنت عمیس برای اثبات حقانیت یگانه یادگار نبوت کافی نبودند؟ گواهانی که یکی از آنان امیر مؤمنان است که آفتاب منظومه آیه تطهیر است و به خلعت برین

عصمت آراسته و از گناه پیراسته است و بنا به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله او با قرآن و همتای قرآن است؛ کسی که حق مدار و حق محور است، بلکه او محور حق است و چرخ حقیقت بر گرد او می گردد. مع الوصف خلیفه شهادت آن حضرت را به بهانه اینکه باید دو مرد یا یک مرد و دوزن، شاهد باشند رد کرد و نپذیرفت.

بر فرض، اگر خودداری ابوبکر از پذیرش شهادت شهود به این دلیل بود که کمتر از حد معین و تعریف شده در قضای اسلام بود، در این صورت موازین قضایی اسلام ایجاب می کرد که از فاطمه علیها السلام مطالبه سوگند کند، زیرا در آیین دادرسی اسلام در مورد اموال و دیون، می توان به یک گواه به انضمام سوگند داوری کرد. چرا خلیفه از اجرای این اصل خودداری نمود و نزاع را خاتمه یافته اعلام کرد؟

نکته دیگر اینکه بنا بر بعضی از نقل ها ابوبکر اشتباه آشکار دیگری انجام داد. او از یک طرف سخن دختر گرامی رسول خدا و گواهان او را تصدیق کرد، و از طرف دیگر ادعای عمر و ابوعبیده را که شهادت داده بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد فدک را میان مسلمانان تقسیم می نمود. سپس به داوری برخاست و گفت: همگی راست می گویند، زیرا فدک جزو اموال عمومی بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از درآمد آن زندگی خاندان خود را تأمین می کرد و باقی مانده آن را میان مسلمانان تقسیم می فرمود؛ حال آنکه این دو شهادت یکسان نبودند، زیرا علی علیه السلام و ام ایمن بر مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام گواهی دادند، در صورتی که عمر و ابوعبیده فقط گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله باقیمانده درآمد آنجا را میان مسلمانان تقسیم می کرد. آن دو گواهی ندادند که فدک جزو اموال عمومی بود و این کوچک ترین تضادی با مالکیت زهرا نداشت. ابوبکر می بایست در مفاد شهادت آن دو نفر دقت کند، نه اینکه بگوید همگی راست می گویند و فدک را مصادره نماید.

ناگفته پیداست که پیش داوری خلیفه و تمایل باطنی او به مصادره فدک سبب شد تا خلیفه شهادت آن دو (عمر و ابوعبیده) را که تنها بر تقسیم درآمد میان مسلمانان گواهی داده بودند، دلیلی بر مالک نبودن حضرت زهرا بگیرد؛ حال آنکه هرگز چنین مفهوم و دلالتی در این گواهی وجود ندارد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می تواند از جانب دختر گرامی خود مأذون بوده باشد که باقی مانده درآمد آنجا را میان مسلمانان تقسیم کند.

جالب تر از همه اینکه خلیفه به حضرت فاطمه علیها السلام قول داد که روش او پیرامون فدک، همان روش رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود. اگر به راستی فدک جزو اموال عمومی بود چه

نیازی به استرضای خاطر حضرت زهرا علیها السلام بود؟ و اگر ملک شخصی حضرت فاطمه بود، چرا ملک را از آن حضرت گرفت؟(1)

یگانه عاملی که می تواند چهره حق را آشکار نماید و نقاب از پرونده فدک کنار زده، به همه این اگرها و فرض ها خاتمه دهد و حکم حقیقی و صحیح این پرونده بدون نقص را آشکار سازد، این است که پرونده فدک یک پرونده سیاسی بود و آن را از مسیر حقوقی خارج ساختند. در طول تاریخ نیز هر جا که پرونده ای حقوقی در چالش سیاست و سیاست بازان و چنگال زورمداران قرار بگیرد نتیجه ای جز صدور حکم ظالمانه نخواهد داشت. پرونده کامل فدک نیز به چنین فرجامی رسید و سرانجامش صدور یک حکم ظالمانه بود تا جایی که در گستره تاریخ اسلام قاضی این پرونده را محکوم ساخت.

به هر روی، حضرت فاطمه علیها السلام در خطبه خویش، با استدلال به آیات قرآن مجید، بی اساس بودن ادعای خلیفه و روایت مجعول او را اثبات کرد و به ابوبکر فرمود: طبق آیات قرآن همان طور که تو از پدرت ارث میبری من نیز از پدرم ارث می برم و قرآن در مسئله ارث، بین فرزند پیامبر و دیگران فرقی نگذاشته است. مضمون روایتی که به پدرم نسبت می دهی این است که از پیامبران، ارثی به فرزندانشان نمی رسد. این گفته تو با آیاتی که به صراحت می گوید: یحیی از زکریا و سلیمان از داود ارث برد مخالف است. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم مطلبی مخالف قرآن نمی فرماید و آنچه به عنوان حدیث نبوی نقل می کنی، گفته پدرم نیست.(2)

برخورد غیر منطقی و مخالف آیات قرآن ابوبکر با حضرت فاطمه علیها السلام آن هم از سوی کسی که خود را خلیفه رسول خدا می نامید حضرت فاطمه علیها السلام را سخت آزرده و خشمگین ساخت و برای اینکه مسلمانان آن روز و نیز آیندگان بدانند که خلیفه به او ستم کرده، و حق مسلم وی را غصب کرده است خشم خود را به صورت های گوناگونی ابراز داشت.

شیخ طوسی می گوید:

به تواتر نقل شده که حضرت فاطمه علیها السلام پس از خارج شدن از مجلسی که درباره ارث و مطالبات خود با ابوبکر گفت وگو کرد تا پایان عمر با ابوبکر و عمر سخن

ص: 356

1- (1) فروغ ولایت، صص 228-230.

2- (2) فدک، ص 55.

نگفت و وصیت کرد وی را شبانه دفن کنند و امام علی علیه السلام نیز همین کار را کرد و آن دو نفر خبر نشدند تا بر پیکر فاطمه علیها السلام نماز بخوانند. و چون علی علیه السلام نمی خواست که آنان بر جنازه زهرا علیها السلام نماز بخوانند قبر آن حضرت را پنهان ساخت تا بر قبر آن بزرگوار هم نتوانند نماز گزارند، و نیز سند روشنی بر مظلومیت فاطمه علیها السلام باشد. (1)

همچنین از ابن عباس روایت شده:

«حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرده بود هنگامی که از دنیا رفت، ابوبکر و عمر را برای تجهیز او آگاه نکنند و آنان بر پیکر او نماز نخوانند. به همین دلیل، علی علیه السلام آن حضرت را شبانه دفن کرد و به آن دو نفر اطلاع نداد». (2)

در صحیح بخاری هم آمده است:

«فاطمه علیها السلام و عباس، میراث خود را از ابوبکر مطالبه کردند و منظورشان فدک و سهم آنان از خبیر بود. ابوبکر گفت: از پیامبر شنیده ام که فرمود: ما پیامبران الهی برای بازماندگان خود ارثی نمی گذاریم، و خواسته آنان را رد کرد. پس حضرت فاطمه علیها السلام از نزد او رفت و تا زنده بود با او سخن نگفت». (3)

همچنین در صحیح بخاری آمده است:

«چون ابوبکر از دادن مطالبات حضرت فاطمه علیها السلام خودداری کرد، فاطمه علیها السلام بر او غضبناک شد و تا زنده بود با وی سخن نگفت». (4)

ابن قتیبه در کتاب «الامامه و السیاسة» چنین می نگارد:

عمر به ابوبکر گفت: برویم نزد فاطمه علیها السلام زیرا ما او را خشمگین کردیم. آنان به در خانه فاطمه آمدند و اذن ورود خواستند، وی اجازه ورود نداد، تا آنکه با وساطت علی علیه السلام وارد خانه شدند. حضرت فاطمه علیها السلام از آن دو روی برتافت و پاسخ سلامشان را نداد. پس از دل جویی از دختر پیامبر و ذکر اینکه چرا فدک را به او ندادند، زهرا علیها السلام در پاسخ آنان گفت: شما را به خدا سوگند! آیا از پیامبر

ص: 357

1- (1) تلخیص الشافی، ج 3، ص 131.

2- (2) همان، ص 132.

3- (3) صحیح البخاری، ج 4، ص 101.

4- (4) همان، ج 3، ص 35.

شنیده اید که فرمود: رضایت فاطمه رضایت من و خشم او خشم من است، فاطمه دختر من است هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را راضی سازد مرا راضی ساخته است و هر کس زهرا را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است؟ هر دو نفر تصدیق کردند که از رسول خدا شنیده اند.

حضرت فاطمه علیها السلام افزود: من خدا و فرشتگان را گواه می گیرم که شما مرا خشمگین کردید و مرا راضی نساختید و اگر با پیامبر ملاقات کنم از دست شما به او شکایت می کنم. ابوبکر گفت: من از خشم پیامبر و تو به خدا پناه می برم. در این موقع خلیفه شروع به گریه کرد و گفت: به خدا من پس از هر نمازی در حق تو دعا می کنم. این را گفت و گریه کنان زهرا علیها السلام را ترک کرد. مردم دور او را گرفتند. وی گفت: هر فردی از شما با حلال خود شب را با کمال خوشی به سر می برد، در حالی که مرا در چنین کاری وارد کردید. من نیازی به بیعت شما ندارم، مرا از مقام خلافت عزل کنید. (1)

ابوبکر با عتاب به مسلمان می گوید چرا مرا برگزیدید، مرا از خلافت عزل کنید؛ ولی در هنگام مرگش و آن هم در حالت بیهوشی به کاتب خود عثمان دستور می دهد که منشور خلافت را به نام عمر بنگارد. (2)

ابن کثیر، غضب و خشم فاطمه علیها السلام را بر ابوبکر و عمر تصدیق می کند، ولی می گوید غضب او مهم نیست، زیرا او هم یکی از انسان های عادی و غیر معصوم است که گاهی از برخی از پیشامدها ناراحت شده، خشمگین می گردند. (3)

علامه امینی در پاسخ ابن کثیر می گوید:

«با توجه به آیه تطهیر و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره فاطمه زهرا علیها السلام - که با عبارات مختلف در شصت کتاب از اهل تسنن نقل شده و مضمونش این است: که غضب فاطمه، غضب خداست - سخن ابن کثیر گزاف و لاف است». (4)

ص: 358

1- (1) الامامه و السياسه، ج 1، ص 14.

2- (2) تاریخ الطبری، ج 3، ص 428؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 425.

3- (3) البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج 5، ص 270.

4- (4) فدک، ص 63.

البته این سخن ابن کثیر تقلید از خلیفه دوم است که همین کلام را گفته است. (1) به راستی آنان در مقابل این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که: « فاطمه بضعة مني فمن أغضبها أغضبني » چه پاسخی دارند؟ (2)

از اینها که بگذریم، واژه «ایتاء» روشن ترین دلیل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را تحویل فاطمه علیها السلام داده و این ملک در تصرف فاطمه علیها السلام بوده است. این سؤال از خاطر تاریخ محو نمی گردد که خلیفه خوب می دانست که فاطمه علیها السلام راست می گوید، زیرا آن حضرت مطهر به آیه تطهیر، آراسته به موهبت عصمت و پاره تن سرور پیامبران خدا بود، پس چرا با آنکه خود علم داشت باز از فاطمه علیها السلام شاهد خواست.

رمز و راز این پرونده سازی و بازی قضایی و داوری جائزانه، درآمد فدک است که خلیفه در آن روز به آن محتاج بود.

### درآمد فدک

پیرامون ارزش اقتصادی و درآمد فدک گزارش های بسیار متفاوتی وجود دارد که اگر همه آنها صحیح باشد، باید پذیرفت که ناظر به زمان های گوناگون اند.

ابن طاووس درآمد سالانه فدک را هفتاد هزار دینار یاد کرده است. (3)

ابن داوود می گوید: عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، در حالی که درآمد فدک چهل هزار دینار بود.

جوهری نیز نگاشته که در زمان خلیفه دوم نصف فدک که سهم یهودیان بود به پنجاه هزار درهم ارزش گذاری شد که خلیفه این مبلغ را به یهودیان آن سرزمین داد و آنان از آنجا به شام کوچ کردند. (4)

ابن ابی الحدید می نگارد:

وقتی متوکل عباسی فدک را به عبدالله بن عمر بازدار کرد، هنوز یازده

ص: 359

---

1- (1) ر. ک: الغدير، ج 7، صص 232-235.

2- (2) همان.

3- (3) برنامه سعادت، ترجمه کشف المحججه سيد بن طاووس، ص 156.

4- (4) السقيفة و فدک، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، ص 98.

درخت خرما از درختان کاشته شده به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا باقی بود. گاهی که فدک در دست فرزندان فاطمه علیها السلام قرار می گرفت خرمای آن را می چیدند و به حاجیان اهدا می کردند، حاجیان هم خرماها را از باب تبرک می گرفتند و به آنان احسان می نمودند. (1)

باری، فدک سرزمینی آباد بود و درآمد قابل توجهی داشت. فدک، دهکده ای بود که مردمش در جنگ خیبر با یهودیان در رایزنی بودند و به آنان کمک می رساندند. چنین سرزمینی بدون شک، از اشجار و کشت خوبی برخوردار بوده است. ابن ابی الحدید در بیان این حقیقت می نگارد:

«و كان فيها من النخل نحو ما بالكوفة الان من النخل». (2) بر این اساس، نخل های آن چون نخلستان های کوفه در زمان ابن ابی الحدید بوده و این جایگاه اقتصادی - مالی فدک را به روشنی مدلل می سازد.

معاویه در زمان به قدرت رسیدن خویش فدک را سه سهم کرد: ثلث آن را به مروان بن حکم و ثلث دیگر آن را به عمرو بن عثمان و ثلث باقیمانده را به فرزند خود یزید بخشید. (3) بنا بر نقلی در همان آغاز غصب فدک، ابابکر، پس از استدلال حضرت فاطمه علیها السلام خواست تا سند فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام بدهد، اما عمر بر او بانگ زد و مانع شد و گفت: اگر فدک را به فاطمه علیها السلام برگردانی هزینه این نیروها و جنگ با مرتدین را چگونه جبران می کنی؟

### انگیزه غصب

با توجه به آنچه نگاشته شد روشن می گردد که چرا ابوبکر پس از غصب خلافت، یکسره به سراغ فدک رفت و عاملان و کارگران حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک اخراج کرد. انگیزه همان است که فرزند فاطمه علیها السلام امام صادق علیه السلام می فرماید:

« لَمَّا وَلَّى ابوبکر بن ابی قحافه، قال له عمر: إِنَّ النَّاسَ عَمِيدَ الدُّنْيَا لَا يَرِيدُونَ

ص: 360

1- (1) شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 217.

2- (2) همان، ص 236.

3- (3) همان، ص 216.



غیرها، فَأَمْنَعُ عَنْ عَلِيٍّ وَاهْلِ بَيْتِهِ الْخُمْسَ وَالْفَيْءَ وَفِدْكَ...؛ (1) چون ابوبکر جامه خلافت پوشید عمر به او گفت: مردم، بندگان دنیا هستند و جز آن هدفی ندارند تو خمس و غنایم و فدک را از علی و خاندان او ممنوع کن. وقتی مردم دست او را خالی دیدند او را رها کرده، به تو متمایل می گردند».

زلال این حدیث، سرچشمه جوشان تحلیل های درستی است که بزرگان دین در رابطه با غصب فدک ارائه کرده اند. قاضی نورالله شوشتری، چنین می نگارد:

غرض ابوبکر و عمر از باز گرفتن فدک آن بود که اهل بیت رسالت علیهم السلام فقیر گشته، مردم از گرد ایشان پراکنده گردند و جمعیت ایشان پریشان و از هم پاشیده گردد، چنانکه پیش از این نیز - جریان نفاق - با رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد (2) و سرورش وحی این حقیقت را جاودانه ساخت: (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا). (3)

در فروغ ولایت نیز چنین نگاشته اند:

«در نخستین روزهای خلافت هدف از تصرف فدک و مصادره اموال دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله تقویت بنیه مالی حزب حاکم و تهی ساختن دست خلیفه راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله از مال دنیا بود»، (4)

همو می نگارد:

امام علی علیه السلام همه شرایط رهبری را دارا بود، زیرا علم، تقوا و سوابق درخشان و قرابت با پیامبر و توصیه های آن حضرت در حق او قابل انکار نبود و هرگاه فردی با این شرایط و زمینه ها، قدرت مالی نیز داشته باشد و بخواهد با دستگاه متزلزل غاصب خلافت رقابت کند، این دستگاه با خطر بزرگی روبه رو خواهد بود. در این صورت اگر سلب امکانات و شرایط دیگر امام علی علیه السلام امکان پذیر نیست و نمی توان با زمینه های مساعدی که در او بود مبارزه کرد، ولی می توان علی علیه السلام

ص: 361

1- (1) بحار الانوار، ج 29، ص 194.

2- (2) مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ص 22.

3- (3) سوره منافقون، آیه 7.

4- (4) فروغ ولایت، ص 206.

را از قدرت اقتصادی سلب کرد، به این دلیل برای تضعیف خاندان و موقعیت علی علیه السلام فدک را از دست مالک واقعی آن خارج ساختند و خاندان پیامبر را محتاج دستگاه خود قرار دادند.

بدیهی است که هر مسلمانی با سیری در زندگی زاهدانه امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام به این حقیقت پی می برد که آنان فدک را برای خود نمی خواستند، بلکه برای کمک به مستمندان و فقیران می خواستند تا همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به فقرا کمک می کرد آنان نیز چنین کنند. بدون شک، اگر پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اموال در اختیارشان قرار می گرفت همین کار را می کردند. طبیعی است که این کار برای آنان محبوبیت مضاعفی ایجاد می کرد و خلیفه نمی خواست چنین شود.

گزارشی که در پی می آید این مطلب را تأیید می کند. ابوبکر به فاطمه علیها السلام گفت: من هرگز نمی توانم سهم ذی القربی را به شما بدهم، بلکه حاضرم هزینه زندگی شما را از آن تأمین کنم و باقی را در مصالح مسلمین مصرف کنم. (1)

بسیار روشن است که پرونده فدک، یک پرونده سیاسی است، نه حقوقی، زیرا دهکده ای بزرگ بود که درآمد نخلستان هایش با نخلستان های کوفه برابری می کرد، پس اگر فدک در آن روزگار که هنوز دروازه های ایران و روم بر مسلمین باز نگشته و سیل اموال و غنایم به سوی مدینه جاری نشده بود، در دست حضرت فاطمه علیها السلام باقی می ماند، برای دستگاه تازه به قدرت رسیده و متزلزل غاصب خلافت، زیان بار می بود، چون موجب بذل و بخشش این خاندان و در نتیجه محبوبیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می شد. آنان که گرد خانه علی علیه السلام بودند باقی می ماندند و دستگاه خلافت این موضوع را بر نمی تافت. پس باید هر چه زودتر فدک را از دست فاطمه علیها السلام بیرون می آوردند و عاملان آن حضرت را از فدک اخراج می کردند. این کار، سفارش عمر به ابوبکر بود و او نیز به سفارش عمر عمل کرد و پس از ده روز از داستان سقیفه و رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله عاملان و کارگران فاطمه علیها السلام را از فدک اخراج کرد.

مؤلف تفسیر الفرقان فی تفسیر القرآن پیرامون این موضوع چنین می نگارد:

ص: 362

---

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 231.

ولقد كانت فتوى الخليفة في استلاب فدك فتوى سياسيه، صدر عنه تضعيفاً لساعد اهل البيت عليهم السلام و تقويةً لصالح الخلافه، لكي يخمد اهل البيت عن كل حراك ضد حكمهم. (1)

غضب و تصرف فدك، حرکتى سياسى بود، نه حقوقى و اين دستگاہ حکومت بود که می خواست با این عمل از قدرت اهل بیت عليهم السلام بکاهد و دستگاہ خلافت را تقویت کند و شعله انقلاب فاطمى را خاموش نماید و از حرکت توفنده انقلاب جلوگیری کند.

از سوى ديگر، بر فرض محال، آن گونه که بعضى از علمای اهل سنت پنداشته و نگاشته اند، اگر فدک آن گونه که ابوبکر ادعا می کرد از بیت المال مسلمین بود و فاطمه عليها السلام از پدر ارث نمی برد، پس مهر و عطوفت و اخلاق اسلامى کجا رفته بود؟ آیا عاطفه اسلامى و مهر به فاطمه عليها السلام که یگانه یادگار نبوت بود و آن همه از سوى رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت مهربانى می شد و مورد توجه مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود اقتضاء نمی کرد که خلیفه از اختیارات خود استفاده می کرد یا از مسلمانان اجازه می گرفت و تقاضای حضرت فاطمه عليها السلام را برآورده می ساخت؟ آیا اگر چنین تقاضایی بر مسلمانان عرضه می شد، کسی مخالفت می کرد؟ هرگز! مسلمانان در آن زمان هنوز آراسته به اخلاق اسلامى بودند؛ همان کسانی که در غزوه تبوک، خرما از دهان خود بیرون آورده، به دهان برادر دینی خود می گذاشتند، پس آنان هنوز درس کرامت و اخلاقی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخته بودند، فراموش نکرده بودند.

این مسلمانان در جنگ بدر، هنگام عسرت و سختی، آزمایش شده بودند. در آن جنگ ابوالعاص که شوهر زینب، خواهر حضرت زهرا عليها السلام بود اسیر مسلمانان شد و خلاصی او منوط به فدیة گردید. زینب نیز همراه فدیة دیگران، گردنبندی را که از حضرت خدیجه به او رسیده بود فرستاد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهش به گردنبد افتاد بسیار متأثر شد، و با وجود عسرت و فقر بسیار مسلمانان و به خصوص مهاجرین، از آنان خواست تا گردنبد را به زینب برگردانند. مسلمانان از صمیم جان پذیرفتند و آن را باز گرداندند. ممکن است بگوئید گردنبد کجا و فدک با آن درآمدش کجا. جواب این است که مهرورزی رسول

ص: 363

خدا صلی الله علیه و آله و حرمت به اقربای خود حد و مرز نمی شناخت. در جنگ حنین، قبیله بنی سعد در نبرد با اسلام شرکت کرده بودند و گروهی از زنان و کودکان و مقداری از اموال آنان در نبرد حنین به دست مسلمانان افتاده بود. این قبیله، همان گروهی بودند که دایه رسول خدا صلی الله علیه و آله حلیمه سعدیه در آن بود و مردم این قبیله به خاطر داشتند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله دوران کودکی خویش را در میان آنان گذرانده و با شیر یکی از زنان این قبیله بزرگ شده است. آنان می دانستند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کانون مهرورزی و مهربانی و حق شناسی است و اگر آن حضرت را متوجه این موضوع سازند، بدون تردید اسیران آنها را آزاد خواهد کرد و به قبیله باز خواهند گشت.

چهارده تن از سران قبیله که همگی مسلمان شده بودند به همراه زهیر بن صرد، شرفیاب محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و چنین گفتند: در میان اسیران عمه و خاله ها و خواهران رضاعی و خدمتگزاران دوران کودکی شما وجود دارند، و لازمه کرم و حق شناسی این است که به پاس حقوقی که برخی از زنان این قبیله بر گردن شما دارند کلیه اسیران را از زن و مرد و کودک آزاد فرمایید؟ اگر ما از نعمان بن منذر یا حارث بن ابی شمر، حاکمان عراق و شام چنین تقاضایی می نمودیم امید پذیرفتن آن را داشتیم تا چه رسد به شما که کانون مهربانی و عطوفت هستید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان گفت: زنان و فرزندان خود را بیشتر دوست دارید یا اموال خود را؟ فقالوا خیرتنا بین اموالنا و أحسابنا؛(1) ما زنان و فرزندان خویش را می خواهیم که شرافت ما هستند و با هیچ چیز آن را عوض نمی کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من حاضریم سهم خود و فرزندان عبدالمطلب را به شما ببخشم، ولی سهم سایر مسلمانان مربوط به خود آنهاست. باید خودشان از حق خویش درگذرند، بنابراین شما به مسجد بیایید و پس از آنکه من نماز ظهر را گزاردم در میان صفوف نماز برخیزید و رو به مسلمانان کنید و چنین بگویید: ما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پیش مسلمانان شفیع می سازیم و مسلمانان را نزد پیامبر واسطه قرار می دهیم که فرزندان و زنانمان را به ما باز گردانید. در این هنگام من برمی خیزم و آنچه مربوط به من و فرزند ان عبدالمطلب است به شما می بخشم و از دیگران نیز تقاضا می کنم که قسمت خود را ببخشند.

ص: 364

نمایندگان هوازن، پس از نماز ظهر، سخنانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان آموخته بود به مردم گفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله سهم خود و کسان خویش را به آنها بخشید، سپس مهاجر و انصار هم از پیامبر پیروی کرده، قسمت مربوط به خود را به آنان بخشیدند. در این میان چند نفر انگشت شمار، چون اقرع بن حابس و عینیه بن حصن، از واگذار کردن قسمت خود ابا و ورزیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: «اگر شماها اسیران خود را بدهید من در برابر هر اسیر شش تن از اسیرانی که در نخستین جنگ به دست من بیفتد به شما می دهم» (1).

اقدام عملی و سخنان دل نشین آن بزرگوار سبب گردید تمام اسیران هوازن، جز یک پیرزن که عُنیه از بازگرداندن او امتناع ورزید آزاد گردیدند و یک عمل صالح و بذریکی که شصت سال پیش در سرزمین قبیله بنی سعد به دست حلیمه سعدیه غرس شده بود بارور شد و ثمر داد و کلیه اسیران هوازن به برکت شیر حلیمه سعدیه از بند بردگی آزاد شدند. پیامبر خواهر رضاعی خود «شیماء» را به حضور طلبید، آنگاه عباى خود را پهن کرد و او را روی آن نشانند و از حال او و خاندانش جو یا شد. (2)

اکنون باید از دستگاه خلافت و بنیان سقیفه سؤال کرد که مگر شما این امور را از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده نکردید؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در اوج فقر و عسرت مسلمانان، در جنگ بدر گردنبد زینب را به او باز نگرداند؟ مگر به پاسداشت شیر قبیله بنی سعد و ارج نهادن به این پیوند، هزاران اسیر هوازنی را به آنان باز نگرداند؟ آیا قیمت فدک بیشتر بود یا آن همه اسیر؟ آن هم فاطمه علیها السلام با آن همه مکانت والا و آن همه محبتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به ایشان داشتند، و همه مسلمانان می دانستند که محبوب ترین فرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام است؛ کسی که پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله، و روحی بود که در میان سینه آن حضرت جاری بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بزرگوار را سیده نساء العالمین نامید و قدس و والایی او را از مریم علیها السلام برتر دانست و فرمود: «مریم سیده زنان زمان خودش بود ولی فاطمه علیها السلام سیده زنان عالمین است». فاطمه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دست او بوسه می زد و می فرمود: «از فاطمه بوی بهشت استشمام می کنم»؛ معصومه ای که نقطه پرگار آیه تطهیر بود.

ص: 365

---

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، صص 489-890؛ تاریخ الطبری، ج 3، سنه 8، صص 86-87؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 268-269.

2- (2) همان.

با این اوصاف، آیا اگر ابوبکر از مسلمانان تقاضا می کرد که فدک در اختیار حضرت فاطمه علیها السلام باقی بماند آیا هیچ یک از مسلمانان منکر می شد؟ هرگز بلکه همه از صمیم جان دستور خلیفه را می پذیرفتند. چون مسلمانان قرب و منزلت فاطمه علیها السلام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند، ولی چرا خلیفه چنین نکرد؟ و البته هرگز چنین نمی کرد! بلکه بر عکس او به هر بهانه ممکن فدک را از دست فاطمه علیها السلام بیرون می آورد. حقیقت همان است که گفته شد، ابوبکر می خواست به هرگونه ممکن خانه زهرا علیها السلام را فقیر و به زعم خودش، وابسته به دستگاه خلافت کند.

به هر روی، خلیفه برخلاف آیات قرآن مجید و موازین فقهی و قضایی اسلام و برخلاف ادعای دو معصوم که آیه تطهیر راست گویی و عصمت آن بزرگواران را تضمین کرده بود، کوشید تا این حق مسلم اهل بیت به آنان نرسد.

سیری بر تحولات فدک در دو قرن اول و دوم به خوبی روشن می سازد که همه مردم اعم از دوست و دشمن فدک را از آن حضرت فاطمه علیها السلام می دانستند، حتی خود دستگاه خلافت نیز فاطمه علیها السلام را صاحب فدک می دانست، ولی سیاست، ریاست و دنیاگرایی شیطانی، بصیرت انسان را کور می نماید و انسان تصمیماتی می گیرد که در هنگام مرگ از آنها اظهار پشیمانی می کند. (1)

### **فدک و سیاست های متضاد**

باز گرداندن مکرر فدک به فرزندان حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام در طول دو قرن اول و دوم و سوم، دلیل ثابت و محکمی است که دوست و دشمن فدک را ملک فاطمه علیها السلام می دانسته اند.

پس از گسترش حکومت اسلامی و فتوحات بزرگ مسلمین، دروازه های کشور ایران و روم بر مسلمانان گشوده و سیل ثروت به مرکز خلافت روانه شد. در این زمان دستگاه خلافت خود را از درآمد فدک بی نیاز دید و بنا بر نقل بعضی از مورخان، عمر که در روزهای اول، سند مکتوبی را که ابوبکر برای حضرت فاطمه علیها السلام نوشته بود پاره کرد، خودش فدک را به امام علی علیه السلام باز گرداند.

ص: 366

البته باز گرداندن عمر، هبه و بخشش از سوی او نبود؛ بلکه چون فدک را از آن فاطمه علیها السلام می دانست. البته بر مبنای فقه اهل سنت، عباس هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث می برد(1) و نزاعی را بین علی علیه السلام و عباس نگاشته اند.(2)

به همین دلیل حدیث مجعول ابوبکر مبنی بر آنکه پیامبران میراثی نمی گذارند، برای عمر ثابت نبود.

بنابراین نقل، وقتی که پایه های خلافت خلفا در جامعه اسلامی محکم شد و دیگر کسی گمان نمی برد که خلیفه راستین، علی علیه السلام با درآمد فدک به فکر مخالفت با آنان بیفتد و نیرو آماده کند و در مقابل آنان صف آرای نماید، فدک به آن حضرت مسترد گردید.

با آنکه در دوران خلفای دیگر، علل اولیه تصرف فدک که عبارت بود از تقویت مالی دستگاه خلافت و تهیدست ساختن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از میان رفته بود، ولی اقلیم فدک و درآمدش، همچنان در قلمرو سیاست و اموال خلفای غاصب قرار داشت و هر خلیفه با توجه به سیاستی که نسبت به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت پیرامون آن تصمیم می گرفت. گاهی فدک به مالکان واقعی آن یعنی فرزندان حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام باز می گشت و گاهی فدک را از دست آنان بیرون می آوردند و آن را جزو اموال عمومی و خالصه حکومت قرار داده، یا به یکی از نزدیکان خود می بخشیدند.

بنابراین بودند کسانی که کم و بیش به خاندان رسالت مهر می ورزیدند یا سیاست زمانه ایجاب می کرد که از فرزندان فاطمه علیها السلام دل جویی کنند و فدک را به آنان بازگردانند. بدین ترتیب فدک، هیچ گاه وضع ثابت و استواری نداشت، بلکه وضعیت آن پیوسته به گرایش های مختلف و سیاست های متضاد حکام وابسته بود.

فدک در دوران خلافت ابوبکر، کاملاً در اختیار او قرار داشت و از درآمد آن مبلغی مختصر به عنوان هزینه زندگی به خاندان پیامبر پرداخت می شد و باقیمانده آن مانند دیگر اموال عمومی زیر نظر خلیفه مصرف می شد. گفته شد که بنا بر نقل بعضی عمر، آن را به امام علی علیه السلام باز گرداند، ولی عثمان بار دیگر آن را تصرف کرد. بنا بر نقل بلاذری،

ص: 367

---

1- (1) معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله حموی، ج 4، صص 238-239.

2- (2) همان.

عثمان فدک را تیول مروان بن حکم قرار داد. (1) چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خلافت رسید شأن و مقام والای حکومتی آن حضرت ایجاب می کرد که پیرامون آن سکوت کند، زیرا با توجه به اهداف انقلابیون که عثمان را از میان برداشتند و با حیف و میل های عثمان بیت المال به تاراج رفته بود، سیاست علوی که همان سیاست محمدی صلی الله علیه و آله بود اقتضا می کرد که خود آن حضرت به استرداد فدک اقدام نکند، زیرا ممکن بود موجب گمراهی عده ای گردد.

پس از شهادت علی علیه السلام و روی کار آمدن معاویه، او فدک را به سه قسمت تقسیم کرد، ثلث آن را به عمرو بن عثمان و ثلث دیگرش را به مروان بن حکم و ثلث باقیمانده آن را به فرزندش یزید واگذار کرد. فدک، پیوسته دست به دست می گشت تا آنکه خلافت به مروان بن حکم رسید. او همه سهام را از دو نفر دیگر خرید و از آن خود قرار داد و سرانجام آن را به فرزند خود عبدالعزیز بخشید. او نیز فدک را به فرزند خود عمر بن عبدالعزیز هدیه کرد یا برای او به ارث گذاشت.

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید تصمیم گرفت تا بسیاری از لکه های ننگین بنی امیه را از دامان جامعه اسلامی پاک سازد. از این رو به جهت گرایشی که به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، نخستین مظلومه ای را که به صاحبان اصلی آن بازگردانید فدک بود. وی آن را در اختیار حسن بن حسن بن علی علیه السلام قرار داد. او نامه ای به فرماندار مدینه ابوبکر بن عمرو نوشت و دستور داد فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام پس دهد. (2)

فرماندار بهانه گیر مدینه در پاسخ نامه خلیفه نوشت: فاطمه علیها السلام در مدینه فرزندان بسیاری دارد و هر کدام در خانواده ای زندگی می کنند. من فدک را به کدام یک باز گردانم؟ عمر بن عبدالعزیز وقتی پاسخ نامه فرماندار را خواند سخت ناراحت شد و گفت: من اگر تو را به کشتن گاوی فرمان دهم مانند بنی اسرائیل خواهی گفت که رنگ آن گاو چگونه باشد. هنگامی که نامه من به دست تو رسید فدک را میان فرزندان علی علیه السلام که از فاطمه علیها السلام هستند تقسیم کن.

ص: 368

---

1- (1) سنن بیهقی، ج 6، ص 301؛ العقد الفرید، ج 5، ص 33؛ المعارف، ص 84؛ تاریخ ابوالفداء، ج 1، ص 168.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 216.



حاشیه نشینان دربار که همه از تیره بنی امیه بودند از دادگری خلیفه سخت برآشفتند و گفتند: تو با این عمل، ابوبکر و عمر را خطاکار دانستی. چیزی نگذشت که عمر بن قیس با گروهی از کوفه وارد شام شد و از کار خلیفه انتقاد کرد. خلیفه در پاسخ آنان گفت: شما جاهل و نادانید. آنچه را که من به خاطر دارم شما هم شنیده اید، ولی فراموش کرده اید. استاد من ابوبکر بن محمد، از پدرش و او از جدش نقل کرد که پیامبر گرامی اسلام فرمود: «فاطمه پاره تن من است، خشم او سبب خشم من و خوشنودی او موجب خوشنودی من است». فدک در زمان خلفا جزو اموال عمومی و خالصه حکومت بود و سپس به مروان واگذار شد و او نیز آن را به پدرم عبدالعزیز بخشید. پس از درگذشت پدرم من و برادرانم آن را به ارث بردیم و برادرانم سهم خود را به من فروختند یا بخشیدند و من نیز آن را به حکم حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداندم. (1)

پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز، آل مروان یکی پس از دیگری زمام امور را به دست گرفتند و همگی برخلاف روش و سیره عمر بن عبدالعزیز گام برداشتند. در مدت خلافت آنان، فدک در تصرف غاصبانه بود و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از درآمد آن محروم بودند. (2)

پس از انقراض حکومت امویان و تأسیس دولت عباسی، فدک تحولات بسیاری داشت. سفاح اولین خلیفه عباسی فدک را به عبدالله بن حسن باز گردانید، ولی پس از او منصور، آن را باز ستاند. مهدی فرزند منصور از روش پدر پیروی نکرد و فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداند. پس از درگذشت مهدی، فرزندان وی موسی و هارون که یکی پس از دیگری زمام حکومت را به دست گرفتند فدک را از فرزندان فاطمه پس گرفتند و در تصرف خود درآوردند تا اینکه مأمون، زمام خلافت را به دست گرفت.

روزی مأمون برای رسیدگی به شکایت جلوس کرد و بار عام داد و نامه هایی از ستمدیدگان به دست او رسید. اولین نامه ای که به بررسی آن پرداخت، نامه ای بود که نویسنده آن، خود را وکیل و نماینده فاطمه علیها السلام معرفی کرده، خواستار باز گرداندن فدک به دودمان نبوت شده بود. مأمون نامه را نگریست و گریست، آنگاه دستور داد نویسنده نامه را احضار کنند. پس از چندی پیرمردی وارد مجلس خلیفه شد و با مأمون پیرامون فدک به

ص: 369

---

1- (1) همان؛ فروغ ولایت، آیت الله جعفر سبحانی، صص 207-208.

2- (2) همان.

بحث پرداخت، پس از یک رشته مناظرات، مأمون قانع شد و دستور داد تا نامه ای رسمی به فرماندار مدینه بنویسند و فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گردانند.<sup>(1)</sup>

مأمون در سال دویست و ده هجری فرمانی به این شرح به قثم بن جعفر، عامل و فرماندار مدینه نگاشت:

امیرالمؤمنین از روی دیانت و به حکم منصب خلافت و به خاطر خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله از دیگر مسلمانان، به پیروی از سنت پیغمبر و اجرای امر او و پرداخت عطایا و صدقات جاری به مستحقان و گیرندگان آن سزاوارتر است. خدا امیرالمؤمنین را توفیق دهد و از لغزشش باز دارد و او را به کاری که موجب قربت اوست وا دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله - در زمان حیات خویش - فدک را به فاطمه علیها السلام دختر خویش بخشید و این واگذاری در زمان پیغمبر امری آشکار و شناخته بود و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند. فاطمه علیها السلام تا زنده بود حق خود را مطالبه می کرد. امیرالمؤمنین لازم دید فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام برگرداند و آن را به ایشان تسلیم نماید و با اقامه حق و عدالت و تنفیذ فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجرای صدقه او به پیغمبر تقرب جوید. امیرالمؤمنین دستور داد این فرمان را در دیوان ها ثبت کنند و به عاملان وی در شهرها بنویسند. هرگاه پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهان رفت رسم چنین بوده است که در موسم حج در جمع مسلمانان اعلام می کرده اند: هر کس صدقه ای یا بینه ای یا عده ای دارد سخن او را بشنوید و بپذیرید، فاطمه علیها السلام سزاوارتر است که گفته او درباره آنچه پیغمبر برای او قرار داده است تصدیق شود.

امیرالمؤمنین به مولای خود مبارک طبری می نویسد فدک را هر چه هست و با همه حقوقی که بدان منسوب است و هر چند برده که در آن کار می کند و هر مقدار غله که در آمد آن می باشد و نیز دیگر متعلقات آن به ورثه فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر برگرداند. امیرالمؤمنین تولیت فدک را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن حسن بن

ص: 370

---

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، صص 216-217.

علی بن حسین بن علی بن ابی طالب می دهد تا درآمد آن را به مستحقان آن برسانند و توقم بن جعفر! از دستور امیرالمؤمنین و طاعتی که خدا وی را بدان ملزم ساخت و توفیقی که در تقرب خود و پیغمبر خود نصیب او فرمود آگاه باش و کسان خود را نیز از آن آگاه ساز و محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله را به جای مبارک طبری بگمار و آنان را در کار افزون کردن محصول فدک و آباد نمودن آن یاری کن. ان شاء الله روز چهارشنبه دوم ذیقعده سال دویست و ده. (1)

این فرمان در آغاز قرن سوم هجری، یکصد سال پیش از مرگ طبری و یکصد و سی سال پیش از مرگ بلاذری نوشته شده و فرمان خلیفه ای است به مأمور خود، یعنی فرمانی رسمی و سندی دولتی است. از مضمون فرمان فهمیده می شود که آنچه در روزهای نخستین پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داده مصلحت بینی های سیاسی و اغراض شخصی بوده است و این مصلحت بینی سنت جاری رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داده است، چون در فرمان نگاشته: «واگذاری فدک به فاطمه علیها السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله امری آشکار و شناخته شده بود و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند».

حال اگر غرض مأمون تنها دل جوئی از خاندان امام علی علیه السلام و جلب عواطف شیعیان آنان بود می بایست کاری نظیر آنچه عمر بن عبدالعزیز کرد انجام دهد و تنها درآمد فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام واگذارد و نیازی نمی بود که خط بطلان بر کردار گذشتگان و به خصوص خلفای نخستین بکشد. اگر فدک صدقه ای بوده که پیغمبر به موجب شئون امارت مسلمانان در آن دخالت می کرده، چگونه به فاصله ربع قرن پس از رحلت آن حضرت، خلیفه ای آن را تیول خویشاوند خود می کند. (2)

فدک همچنان در دست فرزندان زهرا علیها السلام بود تا اینکه متوکل برای خلافت انتخاب شد. وی که از دشمنان سرسخت خاندان رسالت بود، فدک را از فرزندان زهرا علیها السلام باز گرفت و آن را تیول عبدالله بن عمر بازاریار قرار داد. در سرزمین فدک یازده اصله نخل وجود داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را به دست مبارک خود غرس کرده بود و مردم در ایام حج، خرماهای آن نخل ها را به عنوان تبرک و به قیمت گزافی می خریدند و این خود

ص: 371

---

1- (1) فتوح البلدان، بلاذری، صص 37-38؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، صص 216-217.

2- (2) زندگانی فاطمه زهرا، صص 117-118.

کمک شایانی به خاندان نبوت بود. عبدالله از این مسئله بسیار ناراحت بود. از این رو به فردی از اهالی بصره به نام بشیران دستور داد تا به مدینه رود و آن یازده درخت خرما را قطع نماید. او نیز با جسارت و شقاوت تمام مأموریت خود را به انجام رساند و درختان را قطع کرد، ولی چون به بصره بازگشت به جزای عمل خویش رسید و بدنش فلج گردید. (1)

محدث قمی در کتاب «فیض العلام» چنین می نگارد:

پس از مأمون، باز فدک غصب گردید و واثق آن را برگردانید، پس از او دیگر باره توسط متوکل غصب شد و فرزندش منتصر آن را باز گردانید. بعد از منتصر توسط مستعین بالله غصب گردید و مهتدی آن را به آل فاطمه علیها السلام برگردانید. معتمد جانشین او نیز فدک را در اختیار آل فاطمه علیها السلام قرار داد. بعد از معتمد بار دیگر فدک غصب گردید و معتضد آن را به آل علی و فاطمه علیهما السلام باز گردانید. بار دیگر به تصرف جانشینان او درآمد تا سرانجام الراضی بالله بیستمین خلیفه عباسی آن را به وارثان فاطمه علیها السلام باز گردانید. (2) بعد از او دوباره غصب شد و از آن روزگار به بعد فدک از دست خاندان نبوت بیرون آمد و حکومت های ستمگر از باز گرداندن آن به فرزندان فاطمه علیها السلام خودداری کردند. (3)

خلاصه، این همه رد و بازگشت، دلیل آن است که داوری ابوبکر را حتی موافقان خلافت او قبول نداشتند و داوری او را باطل و خلاف موازین اسلامی می دانستند. (4)

### پاسخ ابوبکر به حضرت زهرا علیها السلام

پاسخ ابوبکر به حضرت فاطمه علیها السلام به دو گونه گزارش گردیده است؛ نخست آنچه ابن طیفور در بلاغات النساء می نگارد که پاسخی نرم و با احترام تمام است که با لحنی همراه با ادب، حق فاطمه علیها السلام را غصب می کند. در این پاسخ چنین آمده:

يَا اِبْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفًا رَحِيمًا، وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا، وَإِذَا عَزَوْنَاكَ كَانَ أَبَاكَ دُونَ النِّسَاءِ، وَأَخَا بِنِ

ص: 372

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، صص 216-217؛ فتوح البلدان، بلاذری، ترجمه محمد توکل، صص 44-50.

2- (2) فیض العلام، حاج شیخ عباس قمی، ص 212؛ هدآیه الانام، محدث قمی، ص 73.

3- (3) فروغ ولایت، ص 210.

4- (4) فدک، آیت الله رضا استادی، ص 51.

عَمَّكَ دُونَ الرَّجَالِ...؛ (1) دختر بیغمبر! پدرت غمخوار مؤمنان و به آنان مهربان بود، دشمن کافران، و مظهر قهر یزدان بر ایشان بود. اگر نسب او را بجوییم او پدر توست نه پدر دیگر زنان. برادر پسر عمومی تو است نه دیگر مردان. در دیده او از همه خویشاوندان برتر و در کارهای بزرگ او را یاور بود. جز سعادت‌مند شما را دوست ندارد و جز پست سرشت، تخم دشمنی آنان را در دل نمی پرورد.

شما در آن جهان ما را پیشرو و پیشوا و به سوی بهشت رهگشایید. من چه حق دارم که پسر عمت را از خلافت باز دارم! اما فدک و آنچه پدرت به تو داده اگر حق توست و من از تو گرفته ام ستمکارم.

و أمّا المیراث: می دانی پدرت گفته است: ما پیمان میراث نمی گذاریم. آنچه از ما بماند صدقه است.

فاطمه علیها السلام در جواب او فرمود:

« إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ عَنِ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ (يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ) 2 و فرمود: (وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) 3 فهذان نَبِيَّانِ. وقد علمت أَنَّ النَّبِيَّ لَا نَوْرَ، وَ إِنَّ مَا يورث مادونها، فمالي أَمْنَعُ إرْثَ أَبِي؟ أَنزَلَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ إِلَّا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ فَتَدْلُنِي عَلَيْهِ...؛ (2) فاطمه علیها السلام فرمود: اما خدا درباره دو تن از پیامبران می فرماید: «از من و از آل یعقوب میراث می برد» و نیز گوید: «سلیمان از داود ارث برد». این دو، پیامبر خدایند و ارث نهادند و ارث بردند. آنچه به ارث نمی رسد پیمبری است، نه مال و منال. چرا ارث پدرم را از من می گیرند آیا در کتاب خدا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله از این حکم بیرون شده است؟ اگر چنین آیه ای است بگو تا بپذیرم».

ص: 373

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 19.

2- (4) بلاغات النساء، ص 19.

ابوبکر در پاسخ گفت: «دختر پیغمبر گفتار تو بین است و حجت و منطق تو زبان نبوت (أَنْتِ عَيْنُ الْحُجَّةِ وَ مَنْطِقُ الرَّسَالَةِ) و منطق رسالت هستی، کسی را چه رسد که سخن تو را نپذیرد و چون منی چگونه تواند بر تو خرده گیرد؟ شوهرت میان من و تو داوری خواهد کرد» (1).

ابن ابی الحدید عکس العمل ابوبکر را به صورتی دیگر نوشته است:

يَا ابْنَتَهُ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ... (2)

دختر رسول خدا! به خدا سوگند، هیچ یک از آفریدگان خدا را بیشتر از پدرت دوست نمی دارم! روزی که پدرت مرد دوست داشتم آسمان بر زمین فرود آید. به خدا دوست دارم عایشه بینوا شود و تو مستمند نباشی. چگونه ممکن است من حق همه را بدهم و درباره تو ستم کنم. تو دختر پیغمبری! این مال از آن پیغمبر نبود، مال همه مسلمانان بود. پدرت آن را در راه خدا می داد و نیاز مردمان را با آن برطرف می ساخت. پس از مرگ او من نیز مانند او رفتار خواهم کرد.

در واقع حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام محرم اسرار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، پس چگونه ممکن است رسول الله حکمی از احکام خدا را که ویژه آن دو بزرگوار است به آنها نگوید؛ حکمی که نگفتن آن، موجب آزار و اذیت فاطمه علیها السلام می گردد و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «هر که او را آزرده کند مرا آزرده ساخته است». حضرت فاطمه علیها السلام از این سخنان سخت آزرده شد و برآشفته و به ابوبکر چنین فرمود:

« وَاللَّهِ لَا كَلِمَتُكَ أَبَدًا! وَاللَّهِ لِأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ... (3) به خدا سوگند هیچ گاه با تو سخن نخواهم گفت... به خدا سوگند تو را نفرین می کنم».

البته ابن ابی الحدید پاسخی اهانت آمیز نیز روایت کرده که ابوبکر در آن به علی علیه السلام اهانت می کند:

چون ابوبکر خطبه دختر رسول خدا را شنید بر او گران آمد. پس به منبر رفت و گفت: أيها الناس ما هذه الرَّعَة إِلَى كَلِّ قَالِه!...؛ مردم چرا به هر سخنی گوش

ص: 374

1- (1) همان.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 214؛ الاحتجاج، ج 1، ص 126، با کمی تفاوت.

3- (3) همان.

می دهید؟ چرا در روزگار پیغمبر چنین خواست هایی نبود؟ هر کس از این مقوله چیزی شنیده بگوید. هر کس دیده گواهی دهد... را ماند که گواه او دم اوست. می خواهد فتنه خفته را بیدار کند. از در ماندگان یاری می خواهد، از زنان کمک می گیرند. ام طحال را ماند که بدکاری را از همه چیز بیشتر دوست داشت. من اگر بخواهم می گویم و اگر بگویم آشکار می گویم! لیکن چندانکه مرا واگذارند خاموش خواهم بود. شما گروه انصار! سخن نابخردان شما را شنیدم! شما بیشتر از دیگران باید رعایت فرموده پیغمبر را بکنید! چه شما بودید که او را پناه دادید و یاری کردید. من دست و زبانم را از کسی که سزاوار مجازات نباشد کوتاه خواهم داشت. (1)

پس از این سخنان بود که دختر پیغمبر به خانه بازگشت ابن ابی الحدید می گوید: این سخنان را بر نقیب ابو یحیی، یحیی بن ابوزید بصری خواندم و گفتم: ابوبکر به چه کسی کنایه میزند؟ او گفت: کنایه نمی زند به صراحت می گوید. اگر سخن او صریح بود از تونمی پرسیدم. خندید گفت: مقصودش علی علیه السلام است. پرسیدم، روی همه این سخنان تند با علی است؟ پاسخ داد آری پسرکم! حکومت است! انصار چه گفتند؟ از علی علیه السلام طرفداری کردند اما او ترسید فتنه برخیزد، آنان را نهی کرد. (2)

به هر روی، آیا به راستی در آن زمان، خلیفه وقت چنین سخنانی گفته است؟ آیا فاطمه علیها السلام در مسجد حاضر بوده و شنیده که به شوهر وی و پسر عموی پیغمبر و نخستین مسلمانان چنین بی حرمتی روا داشته اند؟ آیا درایت، کاردانی و مصلحت اندیشی، رخصت می داده که خلیفه در مجمع مسلمانان چنان سخنانی بگوید؟ اگر این سخنان گفته شده عکس العمل آن در حاضران چه بوده است؟ آیا پذیرفته اند یا به اعتراض برخاسته اند یا اینکه خاموش نشسته اند؟ آیا می توان گفت این کلمات، ساخته و پرداخته ابن ابی الحدید است؟ در حالی که می دانیم ابن ابی الحدید و نقیب بصری شیعه نبودند، آنان در این کار چه سودی داشته اند؟ (3)

علی علیه السلام پاسخ این معما را گفته اند:

ص: 375

---

1- (1) همان، صص 214-215.

2- (2) همان.

3- (3) زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، سیدجعفر شهیدی، صص 139-140.

« فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ ضُرُوباً مِنَ الشَّرِّ وَالْغَدْرِ ... »؛ (1) همانا قریش نسبت به رسول

خدا صلی الله علیه و آله دشمنی می ورزیدند و انواع بدی ها و مکرها را برای ناکام گذاردن بعثت متعالی و هدایتگر آن بزرگوار به کار گرفتند».

همچنین وقتی از آن حضرت سؤال شد:

أرأيت لو كان رسول الله ترك ولداً ذكراً قد بلغ الحلم و أنس فيه الرشد...؛ اگر برای رسول خدا فرزند پسر باقی مانده بود و او برخوردار از رشد و بلوغ و درایت بود آیا رهبری او را می پذیرفتند؟ امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: «قال لا بل يقتلوه إن لم يفعل ما فعلت...»؛ هرگز رهبری او را نمی پذیرفتند، بلکه او را می کشتند؛ اگر آنچه را من انجام دادم انجام نمی داد... عرب پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناگوار می دانست و نسبت به آن حضرت حسد می ورزید و از همان زمان حیات و زندگانی پیامبر خدا تصمیم گرفتند که نگذارند خلافت و امامت در خاندان آن حضرت قرار گیرد. اگر نبود اینکه قریش نام مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را وسیله ای برای رسیدن به قدرت و نردبانی برای وصول به عزت و حکومت قرار داده بود، هرگز حتی یک روز پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله سر کرنش در برابر خداوند فرود نمی آورد. (2)

همین معنا را سید بن طاووس از امام زین العابدین علیه السلام روایت می کند:

و لَقَدْ قَالَ مَوْلَانَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَاللَّهِ لَوْ تَمَكَّنَ الْقَوْمُ أَنْ يَطْلُبُوا الْمَلِكَ بِغَيْرِ التَّعَلُّقِ بِاسْمِ رِسَالَتِهِ، كَانُوا قَدْ عَدَلُوا عَنِ نَبْوَتِهِ؛ (3) به خدا سوگند! اگر آن گروه می توانستند سلطنت و ملک را بدون وابستگی به نام رسالت پیامبر به دست آورند همانا رسالت او را انکار می کردند».

### حقیقت سوزی به نام مصلحت

به هر روی، از جریانی که چنین لایه های پنهانی داشته و آرمان آن فقط دنیاگرایی و رسیدن به مقامات دنیوی بوده چنین گفتاری باورکردنی است.

ص: 376

1- (1) الحکم المنثور، ابن ابی الحدید، صص 30-31.

2- (2) همان.

3- (3) کشف المحجبه، سید بن طاووس، ص 72.



علی علیه السلام اولین شخصیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و محبوب ترین چهره نزد آن حضرت، همتای قرآن و همراه حق بود و از سوی دیگر، فاطمه علیها السلام سیده زنان جهان و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود آنها نزد دنیاگرایان باید مظلوم و محکوم گردند و حقشان پایمال شود. البته، حقیقت داستان همان است که ابن ابی الحدید و ابن طاووس ذکر کردند. حال اگر بر فرض بپذیریم که آنان به گمان خود می خواستند اختلاف پیدا نشود و فتنه برنخیزد، وحدت کلمه باید حفظ شود، اگر گروه هایی به مخالفت با حکومت تازه برخیزند، قدرت مرکزی را ناتوان خواهند کرد. به هر صورت که ممکن است باید آنان را به جمع مسلمانان باز گرداند، ابوسفیان دشمن دیرین اسلام در کمین است، می خواهد میان مسلمانان تفرقه ایجاد کند، (البته علی علیه السلام آن شیطان را به شدت راند) ولی به هر صورت اگر ابوسفیان موفق گردد و در داخل مدینه نیز دو دستگی پیش آید و انصار مقابل مهاجران بایستند، آشوبی بزرگ بر خواهد خاست. سعد بن عباده رئیس خزرج چشم به خلافت دوخته است. هنوز با خلیفه بیعت نکرده، انصار خود را برای رهبری مسلمانان سزاوارتر از مهاجران می دانند. اگر در آغاز کار، حکومت سخت نگیرد هر روز از گوشه ای بانگی بر خواهد خاست. (1) به هر روی مصلحت اقتضاء می کند همه بیدادها بر فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام نازل گردد خلافت غصب گردد، فدک گرفته شود، حریم خانه هتک شود، و سخنان یاوه خلیفه علیه علی علیه السلام بگوید آخر مصلحت است، باید حقیقت را سوزاند. وای بر چنین توجیه و توجیه گرانی! که با این توجیهاات پوشالی بنیاد حقیقت را می سوزانند.

این توجیهاات از همان روزهای نخستین تا امروز صدها بار تکرار شده است، ولی باید پیامدهای این مصلحت اندیشی را ملاحظه کرد. آیا به راستی مصلحت مسلمانان در آن بود که چهره حقیقت این گونه پایمال مصلحت بازان گردد؟ آیا این مصلحت گرایی بزرگ ترین آفت مسلمانی نیست؟ آیا اگر در اجتماع اسلامی - به هر غرض و نیتی - اصلی مسلم دگرگون شود، برای آیندگان چه باورهایی پدید خواهد آمد؟

آیا پیامد این، حقیقت سوزی و مصلحت سازی، فتنه های بزرگ، شورش ها و قیام ها نخواهد بود؟ آیا به قدرت رسیدن شجره ملعونه، دستاورد این بازی ها نبود؟ آیا روز عاشورا و حرّه، دو میوه تلخ این درخت مصلحت اندیشی نبود؟

ص: 377

باری، اگر به جای این مصلحت بازی، حقیقت، مدار و محور امور قرار می گرفت، بدون شک تاریخ اسلام این گونه خونبار رقم نمی خورد؛ بلکه لبریز از تعالی و بالندگی، اوج و سرافرازی، آراستگی به مکارم اخلاق، معطر به عطر ایمان و منور به فروغ پارسایی و عدالت می گشت و رود نور انسانیت جاری می شد، و جامعه جهانی، بهار انسانیت را جشن می گرفت؛ یعنی همان چیزی که ما منتظر تحقق آن توسط فرزند بزرگوار فاطمه علیها السلام مهدی موعود می باشیم.

ص: 378

پس از حکم بیدادگرانه و خلاف موازین قضایی ابوبکر، فاطمه علیها السلام از مسلمانان یاری خواست تا علیه این پدیده شوم بدعت و ناداوری به پا خیزند و از او و ارزش های اصیل اسلامی دفاع کنند.

آن حضرت چنین فرمود:

مَعَشَرَ الْبَقِيَّةِ، وَأَعْضَادَ الْمَلَّةِ، وَحُصُونَ الْإِسْلَامِ، مَا هَذِهِ الْغَمِيزَةُ فِي حَقِّي؟ وَالسَّنَّةُ عَنْ ظَلَامَتِي؟ أَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَرْءُ يَحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟ سَرَعَانَ مَا أَجْدَبْتُمْ فَأَكْدَيْتُمْ، وَعَجْلَانَ ذَا إِهَالَةٍ. تَقُولُونَ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَخَطَبُ جَلِيلٍ، اسْتَوْسَعَ وَهَيْبُهُ، وَاسْتَنْهَرَ فَتَقَهُ، وَفُقِدَ رَأْيُهُ، وَأُظْلِمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ وَانْكَأَبَتْ خَيْرَهُ اللَّهُ لِمَصْدِ بَيْتِهِ، وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ، وَأَكْدَتِ الْأَمَالَ، وَاضْيَعَ الْحَرِيمُ، وَادْبَلَتِ الْحُرْمَةَ عِنْدَ مَمَاتِهِ. وَتِلْكَ نَازِلَةٌ عَلَيْنَا. بِهَا كِتَابُ اللَّهِ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ فِي مُمَسَاكُمُ وَمُصَدِّحِكُمْ، يَهْتَفُ بِهَا فِي أَسْمَاعِكُمْ، وَقَبْلَهُ حَلَّتْ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرُسُلِهِ؛ (1) ای گروه مؤمنین! ای یاوران دین! ای پشتیبانان اسلام! چرا حق مرا نمی گیرید؟ چرا دیده به هم نهاده و ستمی را که به من روا داشتند، می پذیرید؟ مگر نه اینکه پدرم فرمود: احترام فرزند حرمت پدر است؟ چه زود رنگ پذیرفتید و بی درنگ در غفلت خفتید. پیش خود می گوید محمد از دنیا رفت، آری او از جهان رحلت کرد و جان به خدا سپرد، مصیبتی است بزرگ و

ص: 379

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 17؛ الاحتجاج، ج 1، ص 124؛ كشف الغممه، ج 2، صص 216-217؛ دلائل الامامة، ص 120؛ موسوعه سيره اهل البيت عليهم السلام، الجزء التاسع: فاطمه الزهرا، صص 349-350 با تفاوت فراوان در الفاظ.

اندوهی است سترگ، شکافی است که هر دم گشاید و هرگز به هم نیاید. فقدان او زمین را لباس ظلمت پوشاند و برگزیدگان خدا را به سوگ نشاند. شاخ امید بی بر و کوه ها زیر و زبر شد. حرمت ها تباه و حریم ها بی پناه ماند. اما نه چنان است که شما این تقدیر الهی را ندانید و از آن بی خبر مانید. قرآن در دسترس شماست شب و روز می خوانید. چرا و چگونه معنی آن را نمی دانید که پیامبران پیش از او نیز مردند و جان به خدا سپردند. «محمد جز پیغمبری نبود. پیغمبرانی پیش از او آمدند و رفتند، اگر او کشته شود یا بمیرد شما به گذشته خود باز می گردید؟ کسی که چنین کند خدا را زبانی نمی رساند و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

حضرت فاطمه علیها السلام براساس تعالیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و آموزه های قرآن، چون پیامبران، ارشاد و هدایت می کند. در واقع هم بشارت دهنده است هم ترساننده. پس در آغاز، آنان را به شناخت موقعیت و جایگاه خویش فرا می خواند که ای مسلمانان! شما یاری کنندگان دین و پشتیبانان اسلام بودید و از حریم اسلام و احکام آن دفاع می کردید، ولی امروز شما را چه شده است؟ بدعت ها یکی پس از دیگری ظاهر می گردد؛ حقوق تضییع می شود؛ با احکام خدا مخالفت می گردد، ولی شما آرام و ساکت فقط نظاره می کنید؟ چرا در مقابل این منکرها قیام نمی کنید و از اسلام دفاع نمی نمایید، مگر این قرآن فراروی شما نیست؟ «كِتَابُ اللَّهِ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ فِي مُسَاكِمٍ وَ مُصْبِحِكُمْ؛ شب و روز آن را می خوانید، پس چرا و چگونه معنای آن را نمی دانید».

آیاتی از قرآن مسلمانان را به صفت امر به معروف و نهی از منکر می آراند و به آنان فرمان می دهد تا از حق دفاع کنند و در مقابل تجاوز و تعدی، بایستند؛ از جمله:

1. (الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ...)؛ (1) امر به معروف و نهی از منکرکنندگان و نگهبان حدود الهی و مؤمنان را به هر اجر و ثواب و سعادت، بشارت ده.

2. (يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (2) خلق را به کار نیکو فرمان دهند و از کار زشت باز دارند.

ص: 380

---

1- (1) سوره توبه، آیه 112.

2- (2) همان، آیه 71.

3. (يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ). (1).

4. (تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ). (2).

5. (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (3) و باید از شما مسلمانان برخی خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری فرمان دهند و از کارهای بد باز دارند.

6. (يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (4) به خدا و روز قیامت ایمان می آورند و به نیکویی امر و از کارهای بد، نهی می کنند.

7. (... وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (5) آنهایی هستند که اگر در روی زمین به آنها اقتدار و مکانت دهیم نماز به پا می داند... و امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

8. (يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (6) ای فرزند عزیزم! نماز به پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن.

در برخی آیات نیز تأکید فرموده که شما بهترین امت ها هستید، ولی آن گاه که مردم را به نیکوکاری و ادار نمایند و از کارهای بد بازدارید. (7)

بر این اساس، افتخار حکومت دینی آن است که حافظ و نگهبان عدالت باشد. از حقوق مردم حراست نماید و پاسدار ارزش های دینی باشد. همچنین حریم ها را محترم شمارد تا مردم احساس آرامش کنند. اینک، پس از رحلت آخرین فرستاده الهی، نظام حاکم که مدعی جانشینی پیامبر است، حریم حق را شکسته، عدالت را پایمال ساخته و محکمه او برخلاف موازین حقوقی اسلام - و فقط براساس منافع سیاسی - حکمی خلاف اسلام صادر کرده و بدعتی دیگر پدید آورده است.

ص: 381

1- (1) سوره اعراف، آیه 157.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 110.

3- (3) همان، آیه 104.

4- (4) سوره آل عمران، آیه 114.

5- (5) سوره حج، آیه 41.

6- (6) سوره لقمان، آیه 17.

7- (7) سوره آل عمران، آیه 110.

اقامه عدل و داد، آرمان بزرگ پیامبران است: (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ). (1)

بر این اساس آیات قرآن، همه را به این وظیفه فرا می خواند؛ از جمله:

1. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ سُدَّ هُدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ)؛ (2) (ای اهل ایمان نگهدار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید هر چند بر ضرر خودتان باشد).

2. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ)؛ (3)

3. (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) 4

4. (... اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى)؛ (4) مبدا عداوت و کینه با گروهی شما را بر آن بدارد که از راه عدالت خارج شوید، هرگز. عدالت ورزید که از هر عمل دیگر به تقوا و پارسایی نزدیک تر است.

5. بر مسلمانان است که به حق سفارش کنند: (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) 6

6. (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...)؛ (5) (و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم به قتال و دشمنی برخیزند، البته شما مؤمنان بین آنها صلح برقرار نمایید، ولی اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن گروه ظالم قتال کنید تا به فرمان خدا باز آید، پس هرگاه به حکم حق برگشت با حفظ عدالت، میان آنها صلح برقرار نمایید، و همیشه عدالت ورزید که خداوند اهل عدل و داد را دوست می دارد).

7. (وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ)؛ (6) برای خدا به پا خیزید.

8. (قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأَحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَى)؛ (7) (ای رسول ما! به امت بگو که من شما را به یک سخن اندرز دهم، و آن سخن این است که شما برای خدا دو نفر با هم یا هر یک به تنهایی قیام کنید).

ص: 382

1- (1) سوره حدید، آیه 25.

2- (2) سوره نساء، آیه 135.

3- (3) سوره مائده، آیه 8.

4- (5) سوره مائده، آیه 8.

5- (7) سوره حجرات، آیه 9.

6- (8) سوره بقره، آیه 238.

7- (9) سوره سباء، آیه 46.

حضرت فاطمه علیها السلام به مردم هشدار داد که آیات قرآن چون چراغی نورافروز فرا روی شماست، پس چرا بیراهه می روید و به وظیفه مسلمانی خود عمل نمی کنید؟ آن گاه فرمود: «أَمَّا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْمَرْءُ يَحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟»؛ مگر نه اینکه پدرم فرمود احترام فرزند حرمت پدر است؟ چه زود رنگ باختید.

برخی از آیات قرآن کریم متذکر مواردی شده اند که مسلمانان باید در برخورد با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را رعایت کنند؛ از جمله:

1. (لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا)؛ (1) ای مؤمنان ندا کردن پیامبر را مانند ندای یکدیگر در میان خود قرار مدهید.
2. مؤمنان حقیقی آنهایی هستند که به خدا و رسولش ایمان و انقیاد کامل دارند و هرگاه در کاری اجتماعشان به حضور رسول خدا لازم باشد، حاضر آیند و تا اجازه نخواهند هرگز از محضر او بیرون نمی روند. (2)
3. (لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ)؛ (3) بر خدا و رسول سبقت نجوید.
4. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...؛ (4) ای اهل ایمان (با رسول خدا با ادب سخن گوید و فوق صدای پیغمبر صدای خود را بلند نکنید) و به «یا محمد» و «یا احمد» بر او فریاد مکشید، که اعمال نیک شما در اثر بی ادبی - به ساحت رسول خدا - محو و باطل می شود.
5. (إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ...؛ (5) آنان که نزد رسول خدا با صدای آرام و آهسته سخن می گویند کسانی هستند که در حقیقت، خدا دل هایشان را به گوهر تقوا آزموده و آمرزش و اجر عظیم به آنان ارزانی داشته است.

ص: 383

---

1- (1) سوره نور، آیه 63.

2- (2) همان، آیه 62.

3- (3) سوره حجرات، آیه 1.

4- (4) همان، آیه 2.

5- (5) همان، آیه 3.

6. (إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...)؛ (1) همانا مردمی که تو را از پشت حجره ات به صدای بلند می خوانند، اکثرشان بی عقل و بی شعورند.

7. (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ...)؛ (2) و اگر آنها صبر می کردند تا وقتی که تو بر ایشان خارج شوی، بسیار برای آنها بهتر و پاداش آن بیشتر بود و (باز هم اگر توبه کنند) خداوند بخشنده و مهربان است.

8. (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...)؛ (3) خدا و فرشتگان بر روان پاک پیغمبر صلی الله علیه و آله درود و صلوات می فرستند، شما مؤمنان هم بر او درود و صلوات بفرستید.

اکنون باید پرسید که آیا حفظ این اجلال و احترام، فقط منحصر به زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ مگر آیاتی که حرمت و احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله را واجب دانسته بود منسوخ شده؟ هرگز چنین نیست! آیات یاد شده چون آفتاب، فرا روی مسلمانان می درخشد و آنان می دانند که باید آن حضرت را تعظیم و تکریم نمایند! ولی افسوس که مردمانی دنیاگرا زود رنگ می پذیرند و کیان و دیانت خویش را در برابر شیطان می بازند؛ همان گونه که حضرت فاطمه علیها السلام به این مقصود اشاره فرمود: «سَرَعَانَ مَا أُجْدِبْتُمْ فَأَكْدَيْتُمْ وَ عَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ؛ چه زود رنگ پذیرفتید و بی درنگ در غفلت خفتید».

بدون شک، آنان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حریم آن حضرت را شکستند و آن بزرگوار را آزار و اذیت کردند و خویش را مشمول این آیه (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا)4 قرار دادند و مستحق لعن و نفرین خدا و عذاب خوارکننده ابدی شدند.

همه محدثان شیعی و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: «فَاطِمَةُ بَصَدَّ عَنِّي فَمَنْ أَعْصَى بِهَا أَعْصَبَنِي»؛ (4) فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر کس او را خشمگین سازد مرا خشمگین ساخته است.

ص: 384

1- (1) همان، آیه 4.

2- (2) همان، آیه 5.

3- (3) سوره احزاب، آیه 56.

4- (5) ر. ک: الغدير، ج 7، صص 232-235، طبع نجف.



در ادامه خطبه، حضرت فاطمه عليها السلام انصار را مخاطب خود قرار دادند و به آنان فرمودند:

«إِيهَا بَنِي قَيْلِهِ، (1) أَهَضُمُ تُرَاثَ أَبِيهِ وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى وَمَسَمَعٍ، تُبَسِّدُ كُمْ الدَّعْوَةَ، وَتَمَثِّلُكُمْ الْحَيْرَةَ، وَفِيكُمْ الْعَدَدُ وَالْعُدَّةُ، وَلكُمْ الدَّارُ وَعِنْدَكُمْ الْجَنُّ، وَأَنْتُمْ الْأَمَنُ نُحِبُّهُ اللَّهُ الَّتِي انْتَحَبْتَ لِدِينِهِ، وَأَنْصَارُ رَسُولِهِ، وَأَهْلُ الْإِسْلَامِ، وَالْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتِيرَتْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَبَادَيْتُمْ الْعَرَبَ، وَنَاهَضْتُمْ الْأُمَّمَ، وَكَافَحْتُمْ الْبُهَمَ.

لا- تَبْرَحُ نَأْمُرُكُمْ وَتَأْمُرُونَ، حَتَّى دَارَتْ لَكُمْ بِنَارِ حَى الْإِسْلَامِ، وَدَرَّ حَلَبُ الْأَنْامِ، وَخَصَصَتْ نَعْرَةَ الشَّرْكِ، وَبَاخَتْ نِيرَانُ الْحَرْبِ، وَهَدَأَتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ، وَاسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَأَتَى حُرْتُمْ (حِرْتُمْ) بَعْدَ الْبَيَانِ، وَنَكَّصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ (الْإِقْدَامِ) وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ.

لَقَوْمٍ نَكَّثُوا أَيْمَانَهُمْ: (أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) 2 أَلَا وَقَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَرَكَنْتُمْ إِلَى الدَّعَاةِ، فَعَجَّجْتُمْ عَنِ الدِّينِ، وَمَجَجْتُمْ الذِّي وَعَيْتُمْ، وَدَسَّ عَيْتُمْ. الذِّي سَوَّعْتُمْ: (... إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنِي حَمِيداً) 3 أَلَا وَقَدْ قُلْتُ الذِّي قُلْتُهُ عَلَى مَعْرِفِهِ مَنِي بِالْخِذْلَانِ الذِّي خَامَرَ صُدُورَكُمْ...؛ (2)

ص: 385

1- (1) بعضی نگاشته اند «قَیْلَهُ» نام زنی است که انصار از نژاد او هستند. ابوالفرج اصفهانی آنجا که نسب اوس و خزرج را آورده چنین می نگارد: مادر آنان قیله دختر جفنه بن عتبه بن عمرو است و قُضَاعَه گویند: او دختر کاهل بن عذره بن سعد بوده است (اغانی، ج 3، ص 40)؛ دکتر سیدجعفر شهیدی می نگارد: باید توجه داشت که قیله واژه ای است جنوبی، یعنی یمنی است. مردم یثرب (مدینه) از مهاجرانی هستند که پس از ویرانی سد مآرب یا به سبب دیگر از یمن هجرت کرده، در یثرب سکونت گزیدند. در دوره دوم حکوم سبائیان بر جنوب، پادشاهان این منطقه مشاوران سیاسی داشتند که از میان اشراف انتخاب می شدند و آنان را قَیْل می گفتند؛ بنابراین قیله مرادف بزرگان و اعیان است. (زندگانی فاطمه زهرا، ص 134، پاورقی)

2- (4) بلاغات النساء، ص 18؛ الاحتجاج، ج 1، صص 124-125؛ دلائل الامامه، صص 120-121؛ کشف الغمه، ج 2، صص 218-220؛ بحار الانوار، ج 29، صص 228-229؛ موسوعه سیره اهل البيت، الجزء التاسع: فاطمه الزهراء عليها السلام، صص 351-352.

آوخ، پسران قیله، پیش چشم شما میراث پدرم ببرند و حرمتم را ننگرند! و شما همچون بیهوشان فریاد مرا نشنوید؟ حالی که سربازان دارید با ساز و برگ فراوان و تجهیزات لازم.

امروز شما برگزیدگان خدا، حامیان دین و یاوران پیغمبر و مؤمنین و پشتیبانان اهل بیت طاهرین اید! شما باید که با بت پرستان عرب در افتادید و برابر لشگرهای گران ایستادید! تا آن گاه که از ما فرمانبردار و در راه حق پایدار بودید نام اسلام را بلند و مسلمانان را ارجمند و مشرکین را تار و مار و نظم و آرامش را برقرار، و آتش جنگ را خاموش کردید و کافران را حلقه بندگی در گوش افکندید. اکنون پس از آن همه زبان آوری دم فرو بستید، و پس از پیشروی واپس نشستید، آن هم برابر مردمی که پیمان خود را گسستند و حکم خدا را به کار نیستند؛ از اینان بیم مدارید از خدا بترسید اگر حق پرستید، اما جز این نیست که به تن آسایی خو کرده اید و به خوشگذرانی و آسایش دل بسته اید، از دین و جهاد در راه آن خسته اید و آنچه را شنیده اید، فراموش کرده و به کار نبسته اید، ولی بدانید «اگر شما و همه اهل زمین یک مرتبه کافر شوید خدا از همه بی نیاز است». او محتاج عبادت و سپاس گذاری خلق نیست، بلکه این بندگان اند که به اطاعت و شکر خدا محتاج اند تا بدین وسیله به کمال و سعادت برسند.

به هر روی، من آنچه شرط بلاغ است با شما گفتم، ولی می دانم که خوار و زبونید و در چنگال پستی و ذلت گرفتار آمده اید، چه کنم که دلم خون است؟ و باز داشتن زبان شکایت از طاقت برون! و نیز می گویم برای اتمام حجت بر شما مردم دون! بگریید این لقمه گلوگیر را، به شما ارزانی و ننگ حق شکنی و حقیقت پوشی بر شما جاودانی باد. (1)

پس همان گونه که حضرت فاطمه علیها السلام مهاجران را مخاطب قرار داد و به آنان فرمود: « وَیْهَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِینَ، اَلْبَتَّزُّ اِزْتُ اَیِّ ؛ ای مهاجران این حکم خداست که میراث مرا بر بایند و حرمتم را نپایند؟ ».

ص: 386

اکنون با این سخنان آتشین و جان سوز، انصار را مخاطب قرار داد و از آنان گله کرد و استمداد خواست.

در آیات قرآن آن گاه که خداوند می خواهد مکانت مهاجرین و انصار را بیان دارد چنین می فرماید: (وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ). (1)

و نیز می فرماید: (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ). (2)

از این رو حضرت فاطمه با اقتدا به قرآن، ابتدا مهاجرین را مخاطب قرار داد و آنان را محکوم ساخت، و سپس انصار را مخاطب سخنان حق نما و آتشین خود قرار داد. البته سخن حضرت فاطمه علیها السلام با انصار ادبیات دیگری دارد. آن حضرت از آنان استمداد می جوید و به علت سکوت مرگبارشان آنان را به شدت محکوم می نماید. چون انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند تا از او و خاندانش دفاع نمایند.

در سال سیزدهم بعثت، یک کاروان پانصد نفری از اهالی یثرب به مکه آمد. از این تعداد، حدود هفتاد تن مسلمان و دو نفر از آنان زن بودند. این گروه در نزدیکی جمرات، جایی که اکنون مسجد البیعه قرار دارد با آن حضرت دیدار و بیعت کردند. نکته تازه این بیعت، دفاع از جان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آمدن به یثرب بود. در این دیدار، سخنان زیادی مطرح گردید؛ از جمله برخی از انصار از قطع پیوند آتی خود با یهود سخن گفتند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند که پس از پیروزی، در کنار آنها باقی خواهد ماند یا نه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند: «ذمه من ذمه شما و حرمت من حرمت شماست؛ من از شما هستم و شما از من، با دشمن شما خواهم جنگید و با دوست شما دوستی خواهم کرد».

در این دیدار شرط بیعت چنان بود که اهالی مسلمان یثرب همان گونه که از جان و مال و فرزندانشان دفاع می کنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم دفاع کنند. در این دیدار براء بن معرور گفت: به خدا سوگند هرگاه در دل ما غیر از آنچه بر زبان ما جاری می شود چیز دیگری بود آن را ابراز می کردیم. ما جز صداقت و عمل به پیمان و جانبازی در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله چیز دیگری در سر نداریم.

ص: 387

1- (1) سوره توبه، آیه 100.

2- (2) همان، آیه 117.

سپس خزر جیان رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند و تقاضا کردند تا حضرتش سخنی بفرماید. رسول اکرم آیاتی از قرآن تلاوت نمود و شوق اسلام را در جان آنان تشدید نمود و آن گاه فرمود: «أَبَايِعُكُمْ عَلَىٰ أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ نَسَائِكُمْ وَأَبْنَائِكُمْ؛ با شما بیعت می‌کنم به شرط اینکه از من دفاع کنید آن گونه که از زنان و فرزندان خود دفاع می‌کنید».

در این هنگام براء دو مرتبه برخاست و گفت: ما فرزندان جنگ و مبارزه و تربیت یافتگان جبهه های جنگیم، این خصلت از نیاکان ما به ما ارث رسیده است. (1)

در واقع فاطمه علیها السلام آن بیعت و آن گفتار را فرا روی انصار قرار داد. شما که می‌گفتید ما فرزندان جنگ و مبارزه ایم و خصلت جنگجویی از نیاکان ما به ما رسیده است. اکنون کجاست آن مردانگی و غیرت؟ پیش چشم شما میراث پدرم را بردند و حرمت را نگه نداشتند، در حالی که شما سرباز دارید و ساز و برگ نظامی، پس چرا از خاندان پیامبرتان دفاع نمی‌کنید؟ مگر با او بیعت نکردید که چون جان و مال و ناموس خویش از او دفاع کنید؟ شما را چه شده است که امروز چون بیهوشان فریاد استمداد مرا نمی‌شنوید؛ در حالی که عده و عده دارید. شما بودید که با بت پرستان در افتادید! و در برابر لشگرهای گران ایستادید؛ نام اسلام را بلند و مسلمانان را ارجمند و مشرکان را تار و مار و نظم را برقرار و آتش جنگ را خاموش و کافران را حلقه بندگی در گوش کردید، اما اکنون پس از آن همه زبان آوری و شهرت دم فرو بستید، کجا رفت آن غیرت و مردانگی؟

بدون شک ذلت و خواری این پیمان شکنی و بی تفاوتی گریبان شما را خواهد گرفت و بازتاب و پیامد این گناه بزرگ، روزگارتان را سیاه خواهد کرد. آتشی فرا روی شما شعله ور گردیده؛ که هم زندگی جاویدتان در شرر آن خواهد سوخت و هم شعله های آن دنیای شما را تباہ خواهد کرد.

دیری نگذشت که آنچه حضرت فاطمه علیها السلام از رخدادهای تلخ و سیاه پیش بینی می‌کرد، چهره نمایان کرد و وقوع حوادث خونین و سیاه، روزگار مردم مدینه و سایر مسلمانان را تباہ ساخت. یکی از این حوادث، حادثه خونین و ننگین حرّه بود.

ص: 388

---

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 1-2، ص 442؛ تاریخ الطبری، ج 2، صص 360-362؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2، صص 98-99.

از وحشتناک ترین جنایات امویان، پس از حادثه خونین و جان‌گداز عاشورا، واقعه حرّه است. این واقعه مربوط به شورش مردم مدینه در بیست و شش یا بیست و هفت ذیحجه سال 63 هجری (1) (نه 62 و 64) (2) است که توسط سپاه شام به خاک و خون کشیده شد.

مورخین پیرامون علل این شورش سه روایت نقل کرده اند (3) که سومین آن مطلبی است که طبری نگاشته و آن اینکه پس از منصوب شدن عثمان بن محمد در حکومت مدینه، او گروهی از بزرگان مدینه را نزد یزید فرستاد تا از آنان دل‌جویی و استمالت کند، و از خزائن بیت المال به آنها بذل و بخشش نماید. اینان به شام رفتند، ولی زمانی که بازگشتند به جای تمجید و تعریف از یزید، شروع به بدگویی از او کردند که او مسلمان نیست؛ لیس له دین، یشرب الخمر، یغرف بالطنابیر و یضرب عنده القیان و یلعب بالکلاب؛ او دین ندارد، مشروب می‌آشامد، بر طنبور می‌کوبد و بردگان نزد او می‌نوازند و با سگان بازی می‌کند، لذا گفتند که حاضر به اطاعت از او نمی‌باشند. (4)

علاوه بر این عامل، به یقین زبیری‌گری نیز عاملی اساسی در تحقق این پدیده شوم گردید؛ به این معنا که ظهور ابن زبیر در صحنه سیاسی و ضعف بنی امیه در حجاز، زمینه شورش مردم مدینه را فراهم ساخت.

یزید در ابتدا کوشید توسط عبدالله بن جعفر آنان را دعوت به آرامش کند، ولی آنها نپذیرفتند. نعمان بن بشیر از انصار که حامی اموی‌ها بود از طرف یزید به مدینه آمد و آنها را به اطاعت از یزید فراخواند، ولی مردم باز هم نپذیرفتند.

شورشیان، امویان و یاران و موالی آنها را که حدود هزار نفر بودند در خانه مروان بن حکم محاصره کردند (5) و پس از آن با خفت و خواری، در حالی که بچه‌ها آنان را سنگ باران می‌کردند از شهر بیرون راندند. (6)

ص: 389

- 1- (1) تاریخ الطبری، ج 5، صص 487-495؛ انساب الاشراف، ج 4، ص 41.
- 2- (2) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 175؛ انساب الاشراف، ج 4، ص 42.
- 3- (3) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 184؛ انساب الاشراف، ج 4، ص 31.
- 4- (4) تاریخ الطبری، ج 5، صص 487-495؛ انساب الاشراف، ج 4، ص 31.
- 5- (5) تاریخ الطبری، ج 5، ص 485.
- 6- (6) الامامه و السیاسه، ج 1، ص 208.

مردم مدینه با رانده شدگان شرط کردند که قسم یاد کنند تا همراه سپاه شام باز نگردند. آنان نیز پذیرفتند و سوگند یاد کردند. از این رو، مردم مدینه به آن گروه از امویان اجازه دادند که از شهر خارج شوند. اگر چه افراد پلیدی چون مروان و بسیاری دیگر عهد خود را شکستند. یزید سپاهی را به فرماندهی مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد. بعد از این واقعه، مسلم به سبب کشتار فراوان به نام مسرف شهرت یافت.

سپاه پنج هزار نفری (1) او احتمالاً برای از بین بردن مدینه و مکه کافی به نظر می رسید، گرچه ممکن است جمعیت بیشتر از این بوده باشد.

به مردم شام گفته شده بود که پس از پیروزی می توانند شهر مدینه را غارت کنند و آنچه از اموال مدینه می خواهند از آن خود کنند. آنان در وقت اعزام، سهمیه خویش را از بیت المال به طور کامل گرفتند و علاوه بر آن، صد دینار اضافی هم به آنان داده شد. (2)

مردم مدینه در مدخل ورودی شهر (محل حفر خندق در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی فاصله بین حرّه شرقی و غربی در شمال مدینه) خندقی حفر کردند تا بتوانند از شهر دفاع کنند. رهبران آنها عبدالله بن مطیع، معقل بن سنان و در رأس آنها عبدالله بن حنظله بود که در حین درگیری، خود و فرزندان کشته شدند. زمانی که سپاهیان شام به مدینه رسیدند، با مشورت عبدالملک بن مروان که او نیز همراه سایر بنی امیه از شهر اخراج شده بود در منطقه حرّه مستقر شدند و به کمک مروان توانستند با وعده های مالی، گروهی از بنی حارثه را فریب داده، از طریق آنها وارد شهر شوند. حمله امویان به داخل شهر و درگیری آنها کمتر از یک روز به طول انجامید و پس از آن شهر به تصرف شامیان درآمد. طبق وعده یزید، سه روز اموال شهر برای سپاهیان حلال شمرده شد و آنها از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. در این میان علاوه بر کشته شدن عده زیادی، به بسیاری از زنان نیز تجاوز شد. مسلم بن عقبه بسیاری از اسیران را که شامل تعدادی از قریشیان بودند به قتل رساند. در میان مقتولین کسانی از میان صحابه پیامبر بودند که بعد از کشته شدن، سرشان از تن جدا گردید.

ص: 390

---

1- (1) تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 175.

2- (2) انساب الاشراف، ج 4، ص 23.

تعداد کشته ها بنا به نقل ابن قتیبه، یک هزار و هفتصد نفر از انصار و مهاجر و فرزندان آنها بود و از سایر مردم ده هزار نفر کشته شدند. (1)

او می نویسد: «تعداد هشتاد نفر از صحابه در این حادثه کشته شدند». (2)

هیثم بن عدی، تعداد تلفات را شش هزار و پانصد نفر ذکر کرده است. (3)

مسعودی می نگارد: «نود و چند نفر از قریش و همین تعداد از مهاجر و انصار و چهارهزار نفر کسانی بودند که شناخته شدند». (4)

او در ادامه می نگارد: «مردم با عنوان بندگان یزید با مسلم بن عقبه بیعت کردند و هر کس نمی پذیرفت کشته می شد». (5)

ابن اعثم می گوید: «از اولاد مهاجرین یک هزار و سیصد نفر و از فرزندان انصار یک هزار و هفتصد نفر کشته شدند». (6)

این آمارها نشان می دهد که شمار زیادی از مردم مدینه در این واقعه کشته شدند و خانه های زیادی غارت شد. گفته شده لشکریان شام در حالی با مردم مدینه می جنگیدند که آنان را یهودی خطاب می کردند. (7)

این بود پیامد شوم سکوت ذلت بار انصار و مهاجران در مقابل غصب خلافت و فدک. آن زمان که حضرت فاطمه علیها السلام از آنان یاری خواست مردم مدینه سکوت کردند و بذر این فتنه را افشانند، و در حرّه محصول تلخ ستم و خیانت خود را درو کردند. آری این حادثه، میوه تلخ شجره زقوم سقیفه بود که این گونه کام مسلمانان را زهرآگین ساخت.

حضرت فاطمه علیها السلام این آینده سیاه را برای آنان پیش بینی کرد و در جمع زنان مهاجر و انصار که به عیادتش آمده بودند چنین فرمود:

أَمَّا لِعَمْرِ الْهَكْرَى لَقَدْ لَقِحتْ، فَنظَرَهُ رَيْثَمَا تُنْبِجُ، ثُمَّ احْتَلَبُوا طِلَاعَ الْقَعْبِ دَمًا

ص: 391

1- (1) الامامه و السياسه، ج 1، صص 213-215.

2- (2) همان، صص 216-220.

3- (3) انساب الاشراف، ج 4، ص 42.

4- (4) مروج الذهب، ج 3-4، ص 60.

5- (5) همان.

6- (6) الفتوح، ج 5، ص 295.

7- (7) تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفا، ج 2، صص 50-56.

عَبِيطاً... ؛ (1) به جاودانگی خدا سوگند! این عمل ناشایست شما عاقبتی ناگوار خواهد داشت، تخم آشوب در خاطره ها کاشته شد و زمانه، آبستن حوادث ناگوار گشت؛ خطر ناامنی و هرج و مرج و آشوب از یک سو و فروغلتیدن در دام استبداد از سوی دیگر. البته این پیامدها قطعی است و شما را در بر خواهد گرفت، اما نه به زودی که اندکی درنگ لازم است تا این مادر فتنه، بچه بزاید و آن گاه است که از پستان روزگار پرفتنه، به جای شیر، خون زهرآلود خواهید دوشید، آن هم نه اندک، که ظرف روزگار شما مالا مال از آن خواهد گشت و جز مرگ و اندوه بهره دیگری نخواهید برد. آن وقت است که زیان و خسارت، دامان مردم هوسباز و باطل گرا را خواهد گرفت و نسل ها و نژادهای آینده، نتیجه وحشتناک عمل پایه گذاران سابق خویش را خواهند دید و بانیان این همه سیه روزی را خواهند شناخت.

هم اکنون با این فریاد در گلو شکسته ام به شما هشدار می دهم به آینده ای پر آشوب و خطر، دل خوش دارید! خود را مهیای فتنه و آشوب های متوالی سازید که دیر یا زود گرفتار آن خواهید شد. سه شعله جانگدازش این است که نخست گردن های خمیده را به لبه بران شمشیر بسپارید، و نیز سرهای فرودآمده به ذلت و خواری در برابر فرومایگان و ناکسان به خاک پست نهید، چنگال خونین استبداد با یک دست گریبان شماها را خواهد گرفت و با دست دیگر، تازیانه استبداد و قانون شکنی بر سرتان خواهد زد، و در نتیجه آبخار فتنه، زهرش را به کامتان خواهد ریخت. اندک زمانی شما را به حال خود گذارند، ولی همین که جای پای خود را محکم نمودند چوب حراج به هستی و شرف شما خواهند زد و همه را یکجا به یغما خواهند برد... (2).

ممکن است کسی پرسد حوادثی که بعد از گذشت ده ها سال بعد اتفاق می افتد، چه ارتباطی به گذشته آن تاریخ دارد؟ پاسخ آن است که پدیده های تاریخی چون زنجیره ای به همه پیوسته اند و گذشته، علت حوادث آینده است. به همین دلیل، در سال صد و چهل هجری آن هنگام که منصور دوانیقی به مدینه آمد و به دستور او عبدالله بن حسن و

ص: 392

- 
- 1- (1) بلاغات النساء، ص 20؛ دلائل الامامه، ص 129؛ کشف الغمه، ج 2، ص 234؛ موسوعه سیره اهل البيت عليهم السلام، الجزء التاسع: فاطمه الزهراء عليها السلام، ص 357، با تفاوت هایی در متون.
- 2- (2) معانی الاخبار، ترجمه عبدالعلی محمدی، ج 2، صص 333-334.



برادرش ابراهیم و دیگر نوادگان حضرت امام حسن علیه السلام را در کجاوه ها نشانده بود و به مقتل و مسلخ استبداد فرستادند، (1) امام صادق فرمود: «به خدا سوگند انصار و فرزندان انصار به عهد و پیمانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در عقبه بستند عمل نکردند» و سپس انصار را نفرین کرد و فرمود: «خدایا خشم و انتقام خویش را بر انصار سخت کن». (2)

ص: 393

---

1- (1) مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی، ص 209.

2- (2) تتمه المنتهی، ص 194.



از مفاهیم بلند و آسمانی که چندین مرتبه در خطبه حق نما و آتشین حضرت فاطمه، طنین افکند، ایمان به معاد و زندگی جاوید پس از مرگ است. آن حضرت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در پرتو آموزه های قرآن، ایمان به مرگ و معاد را آموخت و سپس آن را برای مردمان مطرح نمود. در باور آن بانوی بی همتای اسلام، ایمان به معاد، چون معرفه الله و یگانه پرستی است که زندگی انسان را هدفمند ساخته، و این وجود را به گوهر برین انسان کامل که مسجود فرشتگان است می آراید.

البته حضرت فاطمه علیها السلام در این عرصه، زیباترین الگو و اسوه است، زیرا با وجود آن همه قدر و منزلت که در قیامت داراست، باز هم از رستاخیز و حضور در آن مقام، سخت بیمناک بود.

مرکب نوری که آن حضرت در قیامت بر آن سوار می گردد رأسش «خشیه الله» است. (1)

آن بانو، چگونگی حال مردم را در قیامت از پدر جو یا می شود:

«یا أَبَتِ أَخْبَرْنِي كَيْفَ يَكُونُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... يَا فَاطِمَةُ يَشْغَلُونَ فَلَا يَنْظُرُ أَحَدٌ إِلَى أَحَدٍ، وَلَا وَالِدٌ إِلَى وَلَدِهِ وَلَا وَلَدٌ إِلَى أُمِّهِ؛...» (2)

پدر جان! مرا از احوال مردم قیامت آگاه ساز... فاطمه جانم! جملگی به خود مشغول اند و از دیگران فارغ، به یکدیگر نگاه نکنند، نه پدر به فرزند توجهی کند و نه فرزند به مادر... آیا هنگام خروج از قبر کفنی دارند؟ ای فاطمه! کفن های آنها پوسیده، ولی بدن هایشان باقی مانده است».

ص: 395

1- (1) سفینه البحار، ج 2، ص 375.

2- (2) بحار الانوار، ج 7، صص 110-111؛ نوادر الاخبار، ص 336؛ جامع الاخبار، صص 217 و 400 و 500.

در حدیثی دیگر، آن بانوی بزرگوار از پدر پرسید:

یا اَبه اَینَ أَلقاک یومَ القِیامه...؛ (1) پدر جان! در روز قیامت کجا شما را زیارت کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزد میزان، هنگام محاسبه و در مقام محمود که فروغ شفاعت به امت می تابد و هنگام عبور از پل صراط که هر کسی به فکر نجات خود می باشد، ولی من به امتم دعا می کنم و می گویم: خداوندا! امت مرا به سلامت دار و سایر پیامبران نیز به امت من دعا می کنند.

در روایتی دیگر چنین آمده است:

« یا اَبتاه اَینَ أَلقاک یومَ الموقِفِ الاعظم و یومَ الفِزَعِ الاکبر؟ قال: یا فاطمه عند باب الجنه و معی لواء الحمد...؛ حضرت فاطمه پرسید: پدر جان! روز قیامت شما را کجا ملاقات خواهم کرد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه جان! در آستان بهشت، در حالی که پرچم حمد به همراه دارم و آنجا امتم را شفاعت می کنم. عرض کرد: پدر جان! اگر آنجا شما را ملاقت نمودم؟ فرمود: مرا کنار حوض کوثر ملاقات می کنی، در حالی که امتم را سیراب می کنم. پرسید: پدر جان اگر آنجا ملاقات نکردم؟ فرمود: کنار پل صراط ملاقات می کنی، در حالی که ایستاده ام و می گویم: بارالها امتم را به سلامت دار. پرسید: اگر شما را آنجا زیارت نکردم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرا کنار آتش جهنم ملاقات می کنی، در حالی که شعله جهنم را از امت خویش دور می کنم. فاطمه علیها السلام از این بشارت مسرور و خوشحال گردید». (2)

روزی آن بانوی عصمت، پدر را گریان دید، پرسید: پدر جان چه چیز موجب گریه شما شده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه نگریم، حال آنکه جبرئیل این آیه را فرود آورده:

(وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ)؛ (3)

(البته، وعده گاه تمامی مردم گمراه جهنم خواهد بود، برای جهنم هفت در است و برای هر دری، گروهی معین).

ص: 396

1- (1) همان.

2- (2) الامالی، شیخ صدوق، ص 166؛ بحار الانوار، ج 43، ص 21، ح 11.

3- (3) سوره حجر، آیات 43-44.

در پایان روایت آمده است:

« فسقطت فاطمهُ عَلَى وجهها و هی تقول: الویل، ثم الویل لمن دخل النار؛ (1) بعد از شنیدن این سخن از رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام با چهره بر زمین افتاد و فریاد برداشت ای وای، ای وای، ای وای بر کسی که داخل آتش گردد».

این زلال معارف و معرفت، از چشمه جوشان وحی، جان فاطمه علیها السلام را لبریز و مالا مال کرده بود، و فروغ این معرفت در بخش هایی از خطبه حق نما و معرفت آفرین آن حضرت نمایان گشت؛ یعنی جلوه ای از مرگ و معاد و زندگی ابدی و جهنم و بهشت را فرا روی آن عهدشکنان و حق پوشان قرار داد.

## مرگ و معاد از نگاه فاطمه علیها السلام

### اشاره

مرگ و معاد از منظر حضرت فاطمه از دو نگاه ساطع است:

### نگاه اول: مرگ، اوج تعالی انسان

مرگ دریچه ای است به اوج تعالی و بالندگی انسان، و مشرق فروزانی است که خورشید جمال انسانیت از آن نمایان می گردد. وقتی آن حضرت سخن از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید، چنین افق رفیعی را می گشاید؛ افقی که گستره آن تا همجواری خدا و مقام قرب و «عند» نمایان است. حضرت فاطمه فرمود:

ثُمَّ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَاخْتِيَارٍ، رَغْبَةً بِأَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ، مَوْضُوعاً عَنْهُ الْعِبْ وَ الْأَوْزَارُ، مُحْتَفٍ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ مُجَاوِرِهِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ...؛ (2) سپس از روی گزینش و مهربانی، جوار خویش را بدو ارزانی داشت و رنج این جهان که خوش نمی داشت، از دل او برداشت. او را در جهان فرشتگان مقرب گماشت و چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت و طغرای مغفرت و رضوان را به نام او نگاشت. درود خدا و برکات او بر محمد صلی الله علیه و آله رسول رحمت، امین وحی و رسالت و گزیده از آفریدگان باد.

ص: 397

1- (1) عوالم، ج 11، ص 634؛ بحار الانوار، ج 8، ص 303 و ج 43، ص 88؛ رباحین الشریعه، ج 1، ص 148.

2- (2) بلاغات النساء، ص 16.

این همان افق برین مرگ و نوشیدن صهبای عشق و شهد لقای پروردگار است؛ فاصله گرفتن از حیات زودگذر دنیا و پیوستن به حیات جاوید است؛ ساحل آرام بخش زندگی و پایان پیروزمند پیوستگی و سیر به سوی خداست؛ بازگشت به اوست و پیوستگی رود به دریاست. در حقیقت این همان مرگی است که آرزوی اولیای خداست.

خداوند متعال می فرماید:

(قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ...): (1)

(ای رسول ما جهودان را بگو، اگر می پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید، و حال آنکه به پاس کردار بد خود هرگز آرزوی مرگ نمی کنند و خدا از کردار ستمکاران آگاه است).

و نیز می فرماید:

(قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ...): (2)

(بگو ای پیغمبر اگر سرای آخرت را با آن همه نعمت، خدا به شما اختصاص داده، و دیگران را بهره ای نیست، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید، و هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد، زیرا به واسطه اعمال بد خود، عذاب سخت را در آخرت برای خویش مهیا کرده اند و خدا به ستمکاران آگاه است).

این همان افق تابناکی است که در سخن امام علی علیه السلام نیز می درخشد:

« وَاللَّهِ لَا بُنْ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ امِّهِ ؛ (3) به خدا سوگند پسر ابوطالب به مرگ مشتاق تر است از کودک به پستان مادر».

البته آن حضرت نسبت به معاد، معرفت شهودی دارد و اگر حجاب ها برگرفته شود چیزی بر یقینش افزوده نگردد، از این رو می فرماید:

فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يوصفُ لَكَ مِنْهَا لَعَرَفْتَ نَفْسَكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا... ؛ و اگر به دیده دل بنگری بدانچه از بهشت برایت ستایند، دل

ص: 398

1- (1) سوره جمعه، آیات 6-7.

2- (2) سوره بقره، آیات 94-95.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 5، ص 13.

برکنی از آنچه در دنیا است، هر چند بدیع و زیباست. از خواهش های نفسانی و خوشی های زندگانی و منظره های آراسته، و بیندیشی در جنبش کناره های جویباران و در آویختن خوشه های لؤلؤ آبدار بر شاخه های آن درختانی که ریشه های آن در پشته های مشک نمان است و رسته بر شاخسار، و رستن این میوه های گوناگون، در غلاف ها و پوشش های درون.

شاخه ها بی رنجی خم گردد و چنان که چیننده آن خواهد در دسترس او بود. ساقیان زیبای حور و غلمان، گرد ساکنان آن و پیرامون کاخ هایشان گردند و آنان را عسل های پاکیزه و شراب های پالوده دهند. مردمی باشند که بخشش - الهی - به آنان پیوسته بود، تا در خانه قرار بار گشودند و از رنج سفرها آسودند. پس أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمُؤْتَقَةِ الْمُؤْتَقَةِ لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا...؛ (1) ای شنونده اگر دل خود را مشغول داری به اندیشه رسیدن بدان منظره های زیبا که به خاطر آری جانت از شوق آن برآید - تا به بهشت رخت گشاید - و خود از این مجلس من رخت برداری و به همسایگی خفتگان در گورها شتابان روی.

فیض کاشانی در پرتو آفتاب سخن علی علیه السلام چنین می سراید:

دلم گرفت از این خاکدان پر وحشت ره بهشت کدام است و منزل راحت

بلاست صحبت بیگانه و دیار غریب کجاست منزل مألوف و یار بی کلفت

مگر سروش رحیلی به گوش جان آید دل گرفته گشاید ز کربت غربت (2)

البته این فروغ بهشت جاودان، از منظر امام علی علیه السلام پاسداشت عمل سوداگران است و گرنه علی علیه السلام که فقط محبوب را می جوید و می خواند و مقام رضوان و خوشنودی خدا، آرمان اوست و حضور (عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) میقات سرور اوست. او که براساس آیه: (وَ جَاءَ

ص: 399

1- (1) همان، خطبه 165، صص 171-172.

2- (2) دیوان فیض کاشانی، صص 45-46.

رُبُّكَ وَ الْمَلِكُ صَفًا صَفًا) 1 همایشی را در قیامت به نمایش می بیند که در آن، عرصه جلوه های حضرت حق متجلی می شود و مقام فرمان مطلق خدا آشکار، و تجلیات قهر و مهربانی حضرت حق ساطع می گردد.

در رستاخیز، چهره ها مشرق تابان احسان، لطف، رحمت و مغفرت خدای رحمان است؛

1. (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ)؛ (1)

(آن روز، رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است و با چشم جان جمال خدا را مشاهده می کنند).

2. (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ)؛ (2)

(آن روز، طایفه ای رخسارشان فروزان است، و خندان و شادمان اند).

3. (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَالِيَةٍ... )؛ (3)

(جمعی دیگر به نعمت های بهشتی رخسارشان شادمان و خندان است و از سعی و کوشش خود خوشنودند، که در بهشت بلندمرتبت مقام عالی یافته اند، و در آنجا هیچ سخن زشت و بیهوده نشوند، در آن بهشت، چشمه های آب جاری است، و هم در آنجا تخت های عالی و کرسی های بلندپایه نهاده اند، و قدح های بزرگ گذاشته اند، مسند و بالش های مرتب داشته اند و فرش های عالی و گران بها گسترده اند).

البته ستیغ این تجلیات مهربانانه خدا، و جلوه جمالی حق، در تَرْتَم این آیه طنین می افکند:

(يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِزْجِعِي... )؛ (4)

(ای نفس قدسی، مطمئن و دل آرام به یاد خدا، امروز به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود و او راضی از توست. باز آی و در صف بندگان خاص من در آی، و با خشنودی در بهشت من داخل شو).

ص: 400

1- (2) سوره قیامت، آیات 22-23.

2- (3) سوره عبس، آیات 38-39.

3- (4) سوره الغاشیه، آیات 8-16.

4- (5) سوره فجر، آیات 27-30.



به قول نراقی:

یک نظر کن از عنایت سوی من فارغم گردان ز قید خویشتن

زین رفیقان تنگ شد یا رب دلم کن تهی زایشان خدایا محفلم

بلکه دل از این دیارم سیر شد جان از این آب و گلم دلگیر شد(1)

در واقع، در نگاه عارفانه و شهودی دوستان خدا، زندگی این دنیا مرگ آنان است:

آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایندگی است(2)

به قول سعدی:

سعدی این منزل ویران چه کنی جای تو نیست

رخت بر بند که منزلگه احرار آنجاست(3)

گوهر قدسی جان که جلوه ای از روح خداست و بارقه ای تابناک است که پرتو آن خاک را روشن و انسان ساخته و خاک را مسجود فرشته قرار داده، از خداست و باز به سوی او باز می گردد. همتای قرآن، امام علی علیه السلام در تبیین این حقیقت می فرماید: «... وَ إِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ...» (4) سفارش می کنم شما را به ترس از خدایی که آفرینشان را آغاز فرمود و بازگشتشان به او خواهد بود».

کز جهان زنده از اول آمدیم باز از پستی سوی بالا شدیم

جمله اجزا در تحرک در سکون ناطقان «کائنا الیه راجعون»(5)

این نگاه عرشی حضرت فاطمه علیها السلام به مقوله مرگ و معاد است که فقط مخصوص اولیای خداست؛ آنان که پیوسته زمزمه می کنند:

ص: 401

1- (1) مثنوی، طاقدیس، مولی احمد نراقی، ص 85.

2- (2) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 176.

3- (3) کلیات سعدی، غزلیات، 429.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 198، ص 232.

5- (5) مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 335، ش 463-465.

ای خوش آن ساعت که آید پیک جانان بی خبر

گویدم بشتاب سوی عالم جان بی خبر

ای خوش آن ساعت که جام بی خودی از دست دوست

خواهم و گردم ز خواهش های دوران بی خبر(1)

شهریار نیز می سراید:

هر شب هجر بر آنم که اگر وصل بجویم همه چون نی به فغان آیم و چون چنگ بمویم

لیک مدهوش شوم چون سر زلف تو ببویم گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم

چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

و همو سروده:

من هم ای گوهر گمگشته از این گمراهان

گم شدن خواهم و در کوی تو پیدا گشتن

جلوه ای کن که سخن با تو کنم چون موسی

سینه ام سوخته در حسرت سینا گشتن(2)

### نگاه دوم: بهشت و جهنم دو عامل حرکت و بازدارندگی

حضرت زهرا علیها السلام در بخش هایی از خطبه خود، پاداش بهشت و عذاب دوزخ را عاملی مهم در انجام کارهای نیک و دوری از انجام گناهان تبیین فرمودند:

« ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، زِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ، وَحَيَاشاً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ؛ (3) پاداش را در گرو فرمانبرداری نهاد و نافرمانان را به کیفر بیم داد تا بندگان را از عقوبت برهاند و به بهشت کشاند».

ص: 402

1- (1) دیوان ملک الشعراء بهار، صص 90 و 318.

2- (2) دیوان شهریار، صص 628 و 100.

3- (3) بلاغات النساء، ص 15؛ دلائل الامامة، ص 112؛ الاحتجاج، ج 1، ص 120؛ كشف الغممة، ج 2، ص 204؛ بحار الانوار، ج



حضرت فاطمه علیها السلام در این بخش از خطبه به دو هدف حکیمانه الهی در تعیین پاداش و کیفر دوزخ اشاره فرموده اند که همچون چراغی فرا روی مردم اند. نکته مهم این است که آنچه در این دو هدف منظور شده، سود و منفعت انسان است نه ذات باری تعالی. همچنین این حقیقت را بر پایه یک اصل عقلانی، یعنی جلب سود و دفع ضرر محتمل، تعریف می نمایند.

اینکه آن حضرت فرمود: « وَحَيَاشَا لَهُمْ إِلَى جَنَّةٍ ؛ از جانب خود، بندگان را به بهشت بکشاند». به این معناست که پاداش نیکوکاران، ریشه در تفضّل الهی دارد، پس همه کارهای نیکی که انسان انجام می دهد به کمک نیروها و سرمایه هایی است که آفریدگار در اختیار او قرار داده، لذا هیچ گونه استحقاقی در برابر کارهای نیک خود ندارد. به بیان دیگر، اگر پروردگار کریم به افراد با ایمان و رستگار، جزای نیک می دهد از تفضّل و احسان الهی عنایت می گردد، نه از استحقاق بنده.

آن حضرت بعد از توجه دادن به موضوع تفضّل الهی در پاداش امور نیک فرمود: « وَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ ؛ بندگان را از کارهایی که سبب عقوبت او می شود منع کرد».

این تعبیر، نشانگر آن است که عذاب از سوی خداوند تبارک و تعالی نیست، بلکه این خود انسان است که در طول زندگی با نیت پلید و انجام کارهای ناروا، دوزخ و عذاب آن را برای خود فراهم می سازد.

پس در نگاه آن حضرت، دوزخ، چیزی جز پاداش کردار انسان نیست. در واقع عذاب دوزخ، اثری است قهری که از ناحیه خود انسان دامنگیر او می شود؛ برخلاف بهشت که از چشمه فضل و کرم خدا می جوشد و جاری است.

البته در این بخش از سخنان حضرت فاطمه علیها السلام یک سؤال مطرح می شود و آن این است که حضرت فرموده: «بندگان، عبادت را به پاسداشت بهشت یا ترس از جهنم انجام می دهند»، پس در این عبادت چه فایده و حکمتی وجود دارد؟ آیا این عبادت بی ارزش نیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این ارتباط فرمودند: «آنان که از ترس عبادت می کنند، عبادتشان، عبادت بردگان و آنان که به طمع پاداش عبادت می کنند، عبادتشان، عبادت مزدوران است».(1)

اکنون در جمع بین سخن حضرت فاطمه علیها السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوئیم فاطمه علیها السلام برای عموم مردم و سطح درک و فهم آنان سخن می گوید و عموم مردم نیز براساس جلب منفعت و دفع ضرر محتمل، به کارها اقدام می کنند. از طرفی کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله ناظر به عبادت «مخلصین» است. به بیان دیگر، اولیای الهی نه به پاسداشت نعمت های بهشتی و نه به خاطر ترس از جهنم، خدا را عبادت می کنند و ساحتش را می ستایند، بلکه آنان محو جمال محبوبند و تجلیات جمال و جلال الهی، جان آنان را لبریز و نورباران ساخته است.

پس آنچه حضرت فاطمه علیها السلام می فرماید راه عموم مردم است و اگر بخواهیم اکثر مردم را تربیت کنیم؛ به گونه ای که هم دنیایی سرشار از خوبی ها داشته باشند هم در پیمودن راه به سرای آخرت درست حرکت کنند، باید از همین راه وارد شویم.

### نگاهی به مرگ و قیامت

یکی از اصول جهان بینی اسلامی - که از ارکان ایمانی و اعتقادی دین اسلام است - ایمان به زندگی جاوید و حیات اخروی است. ایمان به عالم آخرت، شرط مسلمانی است؛ یعنی اگر کسی این ایمان را از دست بدهد و آن را انکار کند از زمره مسلمانان خارج است.

مهم ترین اصلی که همه پیامبران الهی پس از توحید، مردم را به آن خوانده اند در اصطلاح متکلمان اسلامی به اصل «معاد» معروف شده است.

در قرآن کریم صدها آیه به زندگی پس از مرگ، روز قیامت، کیفیت حشر مردگان، چگونگی میزان و حساب و ضبط اعمال، بهشت و جهنم، جاودانگی عالم آخرت و سایر مسائلی که به عالم پس از مرگ ارتباط دارد پرداخته اند. همچنین در دوازده آیه، رسماً پس از ایمان به خدا از ایمان به «روز آخر» یاد شده است.(2) قرآن با این تعبیر، دو نکته را یادآوری کرده است:

ص: 404

1- (1) اصول کافی، ج 2، ص 84.

2- (2) سوره نساء، آیه 59؛ سوره بقره، آیه 232؛ سوره توبه، آیه 99؛ سوره بقره، آیه 288؛ سوره طلاق، آیه 2.

الف) اینکه حیات انسان، بلکه جهان، مجموعاً به دو دوره تقسیم می شود و هر دوره را به عنوان یک روز باید شناخت؛ یکی دوره ای که اول و ابتداست و پایان می پذیرد که همان دنیاست و روز دیگر، دوره ای که آخر است و پایان ناپذیر است که همان دوره آخرت است. در برخی از تعبیرات قرآن نیز از حیات دنیا به «اولی» و از حیات اخروی به «آخرت» یاد شده است. (1)

ب) دیگر اینکه هم اکنون که دوره نخستین حیات بر ما می گذرد و هنوز به دوره دوم نرسیده ایم و از ما پنهان است، سعادت ما وابسته به این است که به آن دوره ایمان داشته باشیم. سعادت ما در امروز از آن جهت بسته به ایمان ما به قیامت است که ما را متوجه بازتاب اعمالمان می کند و بر ما روشن می گردد که اعمال و رفتار ما از کوچک ترین اندیشه ها، گفتارها و کردارها گرفته تا بزرگ ترین آنها چون خود ما روز اول و آخر دارند و چنین نیست که در روز اول، پایان یابند و معدوم گردند، بلکه باقی می مانند و در روزی دیگر به حساب آنها رسیدگی می شود.

پس این ایمان چون چراغی فرا روی ماست و باید تلاش کنیم خود و اعمال و نیات خویش را آراسته و از کارهای بد، پیراسته سازیم؛ به این ترتیب همواره در راه نیکی و نیک خویی و نیک رفتاری حرکت می کنیم.

از سوی دیگر سعادت ما در آن روز از آن جهت وابسته به این ایمان است که آنچه موجب سعادت یا شقاوت در آن جهان جاوید و ابدی است، اعمال و رفتاری است که انسان در این جهان انجام می دهد. به همین دلیل، قرآن در پرتو آیات بسیاری ایمان به آخرت یا روز آخر را برای سعادت و تعالی انسان حتمی و ضروری می شمارد.

## سرمشأ ایمان به معاد

### اشاره

سرآغاز این اعتقاد، وحی الهی است که پیامبران آن را به بشر رسانده اند.

بشر پس از آنکه خدا را شناخت و به صدق گفتار پیامبران ایمان آورد و پذیرفت که آنچه آنان به عنوان وحی ابلاغ می کنند، واقعاً از طرف خداست، به روز قیامت و حیات

ص: 405

اخروی که همه پیامبران، ایمان به آن را مهم ترین اصل پس از توحید دانسته اند، اعتقاد پیدا می کند.

در واقع می توان گفت که درجه ایمان هر انسان به زندگی جاوید و ابدی، به مقدار ایمان او به اصل نبوت و راستگو دانستن پیامبران بستگی دارد. همچنین سطح معارف انسان و تصور معقول و منطقی او از امر معاد و عالم آخرت یا تصورات جاهلانه و عامیانه انسان در این اعتقاد مؤثر است. (1)

به عبارت دیگر، یکی از برجسته ترین ره آوردهای پیامبران الهی، معارف و احکام مربوط به معاد است. ایمان به وحی و رسالت، بدون اعتقاد به معاد سودمند نیست، زیرا دین، همان صراط است و صراط، راه رسیدن به مقصد است. پس اگر مقصد و مقصودی به عنوان جهان ابد و عالم حساب و عدل و پاداش و کیفر نباشد، صراط بی معناست. بنابراین یقین به آخرت در پرتو ایمان به وحی و رسالت حاصل می شود و با این اعتقاد و باور است که ارکان تقوا و پارسایی کامل می شود.

نکته مهم دیگر اینکه مهم ترین عامل صیانت انسان از تبهکاری، همان اعتقاد به قیامت و معاد است؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

(إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرَى الدارِ)؛ (2)

(ما آنان را برای یادآوری سرای آخرت خالص و پاک دل گردانیدیم).

بنابراین آنچه سبب انحراف و ابتلای به عذاب الهی است، فراموشی قیامت است:

(إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ). (3)

ممکن است فردی از نظر توحید ذاتی و توحید خالقی موحد باشد، ولی معتقد به معاد نباشد؛ همانند بت پرستان حجاز که خدا را آفریدگار آسمان ها و زمین می دانستند:

(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)؛ (4)

(و اگر از این کافران سؤال کنی آن کیست که آسمان ها و زمین را آفریده، البته جواب دهند خداست)

ص: 406

1- (1) ر. ک: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 2، صص 502-503.

2- (2) سوره ص، آیه 46.

3- (3) سوره ص، آیه 26.

4- (4) سوره لقمان، آیه 25.

ولی آفریدگار را به عنوان حکیم عادل که در کمین گاه است و برای هر انسانی عتید و رقیب گماشته اند، انسان را مسئول می شناسد و روزی را برای حساب رسی و پاداش و کیفر قرار داده و ذرات ریز اعمال خوب و بد را به نمایش می گذارد(1) نمی پذیرفتند، چون اعتقاد به خدایی که از انسان بازخواست نکند آسان است، ولی ایمان به خدایی که نسبت به دنیا و آخرت ربوبیت دارد، بسیار دشوار و مسئولیت آفرین است.(2)

افزون بر وحی راه های دیگری برای اثبات معاد وجود دارد که نتیجه تلاش های عقلی و علمی انسان است و می توان از آنها به عنوان تأییدی بر صحت سخن پیامبران در موضوع معاد و عالم آخرت بهره برد؛ از جمله:

1. شناخت خدای حکیم؛

2. شناخت جهان هدفمند؛

3. شناخت روح و جاودانگی آن.

البته اثبات این طرق، مستلزم بحث های علمی و فلسفی است و موجب طولانی شدن بحث می گردد.

همچنین باید یادآور شد که معاد از برخی جهات همتای توحید است؛ یعنی فطرت انسان هرگز به زوال و نابودی خود فتوا نمی دهد و هیچ گاه به یأوه بودن نظام کیهانی و بیهوده بودن گستره آفرینش حکم نمی کند و خداشناس و کافر را یکسان نمی شناسد. به اقتضای فطرت، محکمه عدل و حق باید بر پا گردد تا به حساب ها رسیدگی شود و چون امکان برپایی چنین داوری عادلانه و کرسی قضای عدالت گستره در این دنیا وجود ندارد، بنابراین باید پس از مرگ بر پا شود. این معنا به طور اجمال در باطن جان هر انسانی وجود دارد(3) و هر صاحب دلی این حقیقت را در خود می یابد. به همین دلیل، تبیین معاد نیز چون توحید بر گونه های متفاوت است و قرآن کریم، آن را به صورت های مختلف ارائه می کند؛ گاهی با نگاه به همان اصل فطری و بدون ذکر دلیل و گاهی با سوگند:

ص: 407

---

1- (1) ترجمانی از ده ها آیات قرآن.

2- (2) ر. ک: تسنیم، ج 2، صص 197-198.

3- (3) همان، ص 488.



(زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ...؛ (1) همچنین قرآن کریم گاهی با اقامه براهین و همانندسازی در جلوه های طبیعی و تحولات آفرینش و خلقت انسان به اثبات معاد پرداخته است. (2)

## مراتب ایمان به آخرت

بنا به تعریف قرآن، انسان ها نسبت به آخرت سه دسته اند:

الف) برخی به قیمت سنگین از دست دادن سعادت ابدی، دنیا را برگزیده، آن را بر حیات اخروی و جاوید ترجیح می دهند.

قرآن درباره این افراد می فرماید:

(فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ (37) وَ آثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (38) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ)؛ (3)

(پس هر کس از حکم خدا سرکشی کرد و زندگی دنیا را برگزید، دوزخ جایگاه اوست).

در جای دیگری هم فرموده: (أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ). (4)

بنابراین خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد تا از این گروه روی برگرداند:

(فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ...؛ (5)

(ای رسول ما از هر کسی که از یاد ما [و قرآن ما] روگردانید و جز زندگی دنیای (فانی) را نخواست اعراض کن. فرجام فهم و درک این مردم تا همین حد است [که در پی دنیا و لذات حیوانی باشند] خدا به حال آن که از راه حق گمراه شد و آن که هدایت یافت کاملاً آگاه است).

ب) دسته دوم گروهی هستند که گاهی اهل دنیا و گاهی اهل آخرتند، مانند این قول خدای متعال: (خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا). (6)

ص: 408

1- (1) سوره تغابن، آیه 7.

2- (2) سوره حج، آیات 5-7.

3- (3) سوره نازعات، آیات 37-39.

4- (4) سوره بقره، آیه 86.

5- (5) سوره نجم، آیات 29-30.

6- (6) سوره توبه، آیه 102.

ج) گروه سومی نیز هستند که با بی‌اعتنایی به ظواهر فریبای دنیا، آخرت را برمی‌گزینند. در حقیقت این گروه، همان دوستان خدا و بندگان «مخلص» هستند که یقینشان به آخرت در مقام منبع لقای حق است، نه منحصر به ترس از جهنم یا شوق به بهشت. (1)

پس می‌توان گفت که بهره این گروه از قرآن، برترین بهره و سودمندی است، زیرا از خدا راضی‌اند و خدای سبحان نیز از آنان راضی است: (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...)؛ (2) هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند چنین نخواهی یافت که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند آن دشمنان پدران و فرزندان و برادران و خویشان آنها باشند؛ این مردم پایدارند که خدا بر دل‌هاشان نور ایمان نگاشته و آنها را به روح قدس الهی مؤید و منصور گردانید، و در قیامت به بهشتی داخل کند که نهرها در زیر درختانش جاری است و جاودان در آن منتعم‌اند، خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا خشنودند، اینان به حقیقت حزب خدا هستند. ای اهل ایمان، بدانید که حزب خدا رستگاران‌اند.

### شاهراه شناخت معاد

پرفروغ‌ترین راه معادشناسی وحی و نبوت است. لازم است در پرتو آفتاب وحی، مسائلی مورد بحث قرار گیرند:

الف) ماهیت مرگ؛

ب) زندگی پس از مرگ؛

ج) عالم برزخ؛

د) قیامت کبری؛

ه) رابطه پیوستگی زندگی دنیا با زندگی پس از مرگ؛

و) تجسم و جاویدانی اعمال؛

ز) وجوه مشترک و متفاوت این جهان و آن جهان؛

ح) استدلال‌های قرآن پیرامون آخرت. (3)

ص: 409

---

1- (1) تسنیم، ج 2، ص 200.

2- (2) سوره مجادله، آیه 22.

3- (3) مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 2، صص 502-503.

آیا مرگ، نیستی و نابودی و اعدام است، یا تحول و تطور و انتقال از سرایی به سرای دیگر؟

این پرسشی است که همواره فرا روی انسان بوده و هست و هر کسی به دنبال پاسخ آن می‌گردد. قرآن کریم در پاسخ به این پرسش از اصطلاح «توفی» استفاده کرده که حاوی پیامی بزرگ است.

توفی و استیفاء هر دو از یک ماده اند، یعنی از ریشه «وفی». هرگاه کسی چیزی را به کمال و تمام و بدون کم و کسر دریافت کند به اصطلاح می‌گویند آن را «استیفاء» نموده است. در زبان عربی، این واژه در جایی استعمال می‌گردد که شخص تمام مالش را بدون نقص دریافت کرده باشد.

این تعبیر در چهارده آیه قرآن، پیرامون مرگ به کار رفته و از آنها استنباط می‌شود که مرگ از نظر قرآن، تحویل گرفتن است؛ یعنی انسان در حین مرگ، با تمام ابعاد و شخصیتش در اختیار مأموران الهی قرار می‌گیرد و آنان انسان را دریافت می‌کنند.

رهاورد این تعبیر عبارت است از:

1. مرگ، فنا و نابودی نیست، بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است، بنابراین پس از مرگ نیز رود حیات انسان به گونه دیگر، جاری است.
2. آنچه شخصیت واقعی انسان و «من» حقیقی او را شکل می‌دهد، بدن و اجزای جسمانی اش نیست؛ زیرا آنها به جایی تحویل نمی‌شوند، بلکه در همین جهان تدریجاً منهدم می‌گردند. بنابراین آنچه که شخصیت واقعی انسان را شکل می‌دهد همان است که در قرآن از آن به «نفس» و «روح» تعبیر می‌شود.
3. روح یا نفس انسان که ملاک شخصیت واقعی و موجب جاودانگی اوست، از نظر رتبه وجودی در افقی مافوق ماده قرار گرفته است. روح یا نفس هر چند محصول تکامل جوهری طبیعت است، ولی بر افقی ساطع می‌گردد که قوانین ماده در آن جا حاکم نیست، بلکه از ماورای طبیعت است. از این رو به واسطه مرگ و زدوده شدن جسد مادی، روح به آن جهانی که از سنخ اوست می‌پیوندد.

وقتی قرآن از آفرینش انسان سخن می گوید، به ما گوشزد می کند که در انسان، گوهری وجود دارد که از جنس آب و گل نیست؛ از جمله پیرامون آفرینش حضرت آدم می فرماید:

(وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)؛ (1) (از روح خود در او دمیدم).

در خلقت سایر انسان ها نیز فرموده:

(... ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ). (2)

بدیهی است که این عنوان ترجمان این حقیقت است که انسان، به گوهری آراسته گردیده که در آن صفات ماده وجود ندارد، بلکه عنصری مجرد و آسمانی است. (3)

به هر روی، مسئله روح و نفس و بقای روح پس از مرگ، از امتهات معارف اسلامی است. در واقع نیمی از معارف اصیل و غیرقابل انکار اسلامی بر اصالت روح و استقلال آن از بدن و بقای بعد از مرگ استوار است؛ همچنانکه انسانیت و ارزش های واقعی انسانی بدون آن، پوچ و بی اساس است.

تمام آیاتی که صریحاً زندگی پس از مرگ را بیان می کنند دلیل آن است که قرآن، روح را واقعیتی مستقل از بدن و باقی بعد از فنای آن می داند.

برخی می پندارند که از نگاه قرآن، روح و نفسی در کار نیست، بلکه انسان با مردن پایان می پذیرد؛ یعنی پس از مرگ، شعور و ادراک یا سرور و رنجی در کار نیست تا آن گاه که قیامت کبری بر پا شود و انسان حیات مجدد بیابد، تنها در آن وقت است که انسان بار دیگر خود و هستی جهان را می یابد. ولی این پندار برخلاف صریح آیات قرآن است، زیرا آیاتی که بلافاصله پس از مرگ، حیات انسان را بیان می کند دلیل محکمی بر رد این پندار است.

مخالفان می پندارند که دلیل قائلین به روح، آیه کریمه (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) 4 است. آنان می گویند درست است که در قرآن، مکرر نام روح به میان آمده، اما مقصود چیز

ص: 411

1- (1) سوره حجر، آیه 29.

2- (2) سوره مؤمنون، آیه 14.

3- (3) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 15، صص 20-21.

دیگر است، زیرا نمی دانند که دلیل قائلین به روح، این آیه نیست، بلکه حدود بیست آیه دیگر مورد استناد آنان است. تازه این آیه نیز به کمک آیات دیگری که ذکر «روح» در آنها آمده - که برخی به صورت مطلق «روح» و بعضی به صورت مقید «روحنا»، «روح القدس» یا «روحی» ذکر شده، مثل (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) - نشانگر این واقعیت است که از منظر قرآن، حقیقتی برتر از ملائکه و انسان به نام «روح» وجود دارد که ملائکه و انسان ها، فروغ روح خویش را به اذن پروردگار از فیض او دارند. از طرفی، مجموعه آیات روح به ضمیمه آیه (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) گویای این حقیقت اند که روح انسان، واقعیتی غیرمادی است. (1)

حقیقت این است که انکار روح، اندیشه ای متعفن و برگرفته از دوران کهن باستانی است که امروزه نیز ریشه در جهل مدرنیته و عدم شناخت صحیح از انسان و جهان و فلسفه پوچ گرایی حسی و مادی گرایی دارد. متأسفانه پیامدهای شوم انکار این باور ارزشمند، دامان بشریت را گرفته و او را به موجودی پوچ گرا و بی هدف تبدیل نموده است.

## راز انکار قیامت

موضوع انکار قیامت را می توان به دو عامل بازگرداند؛ یکی: شبهه علمی و دیگری شهوت عملی.

شبهه علمی که در آیاتی از قرآن نیز گزارش گردیده، مانند: (مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ) 2 است که با اندکی تأمل و عقل گرایی زایل می شود.

در حقیقت نگاهی واقع بینانه به جهان هستی به این شبهه پایان می بخشد، زیرا در این نگاه منطقی، انسان مشاهده می کند که خدای سبحان همواره ذرات پراکنده و بی جان را در جهان طبیعت جمع می کند و به آنها حیات گیاهی، حیوانی و انسانی می بخشد.

ص: 412

---

1- (1) ر. ک: المیزان، ج 13، ص 195 ذیل (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...) سوره اسراء، آیه 85؛ و نیز ج 20، ذیل (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ) سوره نبا، آیه 38.

قرآن کریم در پاسخ کسانی که نسبت به رستاخیز و جمع و زنده شدن ذرات پراکنده و بی جان حالت انکار دارند می فرماید: «خدای سبحان نه تنها قادر است که انسان را برانگیزد و زنده کند، بلکه می تواند خطوط سر انگشتان او را که از ظرافت های آفرینش آدمی است به صورت اول بازسازی کند»؛ (بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانَهُ) (1).

شهوت عملی عمده ترین عامل انکار معاد است، چون راه فجور را پیش روی تبهکار می گشاید و بدون شک، فرجام این آلودگی و پلیدی انکار معاد است؛ همان طور که خداوند می فرماید: (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) (5) يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ (2).

پس همان گونه که اعتقاد به قیامت، مهم ترین مانع تبهکاری است عمده ترین عامل انکار قیامت نیز گناه است، چون هر یک از این دو، دیگری را نابود می کند. اگر ایمان بیاید تبهکاری می رود و اگر تبهکاری به سراغ انسان آمد باور به قیامت در او متزلزل می گردد.

## مرگ در تابش وحی

گفته شد که برخی آیات از جریان مرگ انسان با عنوان «توفی» یاد کرده است. اینک جلوه ای از آن آیات:

1. (إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ...): (3)

(همانا آنان که هنگام قبض روح ستمگر بمیرند، فرشتگان از آنها باز پرسند که در چه کار بودید؟ پاسخ دهند که ما در روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان بودیم. فرشتگان گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن هجرت کنید، [چون پذیرای ظلم شدند] مأوای ایشان جهنم و بازگشت آنها به جایگاه بسیار بدی است).

این آیه پیرامون مردمی است ستم پذیر که در محیط نامساعدی زندگی می کنند و دیگران، آن اقلیم را براساس اندیشه های ستمگرانه خود اداره می کنند. اینان محکوم جریانات محیط خود هستند و همین بهانه را که محیط، فاسد و نامساعد است و از ما

ص: 413

1- (1) سوره قیامت، آیه 4.

2- (2) سوره قیامت، آیات 5-6.

3- (3) سوره نساء، آیه 97.

کاری ساخته نیست، دلیل ستم پذیری و سکوت خویش می پندارند. این مردم به جای آنکه برخیزند و محیط را از آلاینده ها پیرایش کنند و اگر توان قیام ندارند دست کم خود را از گنداب آن محیط نجات دهند و به محل مناسب و امنی هجرت کنند، در همان محیط فاسد زندگی می کنند و در منجلاب فساد غرق می گردند.

براساس آیه ای که گذشت فرشتگان پس از قبض روح این افراد، با آنها به گفت و گو می پردازند و عذر آنها را غیر موجه می شمارند، زیرا کمترین کاری که از آنها بر می آمد هجرت به محیط مناسب دیگری بود که آن را نیز انجام ندادند. بنابراین فرشتگان به آنان یادآوری می کنند که خود مسئول ستم هایی هستند که دیگران بر آنان روا داشته اند.

قرآن در پرتو این آیه یادآوری می کند که بیچارگی و درماندگی یا ضعف و ناتوانی، عذر منطقی برای پذیرش ظلم به شمار نمی آید، زیرا راه هجرت و گریز از محیط ستم و جور فرا روی مردم باز است.

این آیه با عنوان «توقی»، یعنی تحویل و دریافت تمام و کامل، بیانی روشن بر بقای انسان پس از مرگ است، زیرا اگر واقعیت انسان پس از مرگ باقی نباشد و همه واقعیت او همان لاشه و جسد بی حس و بی شعور پس از مرگ باشد، مکالمه فرشتگان معنا ندارد. پس این آیه ترجمان این حقیقت است که انسان پس از مرگ و انتقال از این جهان، با چشم و گوش و زبان دیگری با موجودات نامرئی به نام فرشتگان به گفت و شنود می پردازد. (1)

2. (... قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...); (2)

(و کافران گویند که آیا پس از آنکه ما در زمین نابود شدیم باز از نوزنده خواهیم شد؟ بلی، آنان به شهود و لقای خدایشان کافرند، ای رسول ما به آنها بگو فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدای خود باز می گردید).

در این آیه، قرآن کریم یکی از شبهات منکران معاد را پاسخ گفته است. شبهه این است که پس از مرگ هر ذره بدن ما نابود و در فضا منتشر می گردد و اثری از ما نیست؛ حال چگونه ممکن است باز آفریده و زنده شویم؟

ص: 414

1- (1) ر. ک: مجموعه آثار، استاد شهید مطهری، ج 2، صص 508-509.

2- (2) سوره سجده، آیات 10-11.

قرآن می فرماید این شبهات، بهانه جویی های شما و بیانگر عناد و انکاری است که در باطن دارید. شما آن نیستید که ذره ذره گم و نابود می شوید، بلکه حقیقت شما به تمام و کمال در اختیار فرشته خدا قرار می گیرد.

این شبهه، مطلب جدیدی نیست، چون اکثر منکران به همین پندار گرفتارند و همین فروپاشی و اضمحلال ظاهری، حجاب بینش آنان از شخصیت واقعی انسان گردیده است. حال آنکه این گم شدن ها و نابودن گشتن ها از نظر ظاهرینان گم شدن است و برای آنان که همه چیز را با مقیاس و میزان قدرت خود ارزیابی می کنند، موضوعی غیر ممکن است، ولی برای خدا که علم و قدرتش نامتناهی است، بازآفرینی او بسیار آسان است، زیرا خدایی که در آغاز، بدون طرح و نقشه آفرید، بازآفرینی دوباره برای او دشوار نیست. (1)

شبهه کنندگان می پندارند با متفرق شدن اجزای بدن، شخصیت آنان نیست و نابود می شود، اما قرآن تأکید می کند که بر خلاف گمان شما شخصیت واقعی انسان هیچ وقت گم نمی شود تا نیازی به پیدا کردن داشته باشد، بلکه از همان آغاز به کمال و تمام در اختیار فرشتگان قرار می گیرد.

3. (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي ...); (2)

(خدا آن کسی است که وقت مرگ، ارواح خلق را می گیرد و آن کس را که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز در حال خواب، روحش را قبض می کند، سپس آن را که حکم به مرگش کرده جاننش را نگاه می دارد و آن کس را که حکم به مرگش نکرده، به بدنش باز می فرستد تا وقت معین مرگ).

این آیه، شباهت و سنخیت خواب و مرگ و نیز شباهت بیداری و بعث اخروی را بیان می کند.

خواب، مرگ موقت است و مرگ، خواب دائم، پس در هر دو، روح و نفس انسان از سرایی به سرای دیگر انتقال می یابد؛ با این تفاوت که در حین خواب، انسان غالباً توجه ندارد و هنگامی که بیدار می شود نمی داند که در حقیقت از سفری بازگشته است، بر خلاف حالت مرگ که همه چیز برای او روشن است.

ص: 415

1- (1) اشاره به آیه 79 از سوره یس.

2- (2) سوره زمر، آیه 42.



به هر روی، از مجموع این سه آیه استفاده می شود که ماهیت مرگ از نظر قرآن، نیستی و نابودی و تمام شدن نیست، بلکه انتقال از نشئه ای به نشئه دیگر است. ضمناً از نظر قرآن روشن شد که هر چند در خواب از نظر جسمی و ظاهری قوای طبیعت تعطیل است، ولی از نظر روحی نوعی گریز و رجوع به باطن و ملکوت است. البته مسئله خواب نیز چون موضوع مرگ از مجهولات علم است و رهیافت علم در این عرصه فقط پاره ای از تحولات جسمانی است که در قلمرو بدن صورت می گیرد. (1)

## زندگی پس از مرگ

اینکه آیا انسان پس از مرگ، یکباره وارد عالم قیامت می شود یا در فاصله میان مرگ و قیامت عالم خاصی را می پیماید و تنها هنگامی که قیامت کبری بر پا شد وارد آن رستاخیز بزرگ می گردد موضوعی است که نیازمند توجه و بررسی است.

مطابق قرآن کریم و روایات متواتر و غیر قابل انکار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام هیچ کس بلافاصله پس از مرگ، وارد عالم قیامت نمی شود، زیرا قیامت کبری مقارن با دگرگونی ها و تحولات کلی در نظام آفرینش است، بدان سان که هیچ چیز به شکل موجود آن باقی نمی ماند و علم آن فقط نزد اوست.

از نگاه قرآن کریم، هیچ کس در فاصله مرگ و قیامت کبری در خاموشی و بی هوشی مطلق فرو نمی رود، بلکه انسان پس از مرگ، وارد مرحله ای نو از حیات می گردد، به گونه ای که از چیزهایی لذت می برد و از چیزهایی رنج می کشد. البته لذت و رنج او به افکار و اخلاق و اعمالش در این جهان، بستگی دارد. این مرحله ادامه دارد تا آن گاه که صور قیامت دمیده شود و آن رستاخیز بزرگ بر پا گردد. پس از نظر قرآن کریم عالم پس از مرگ، دو مرحله دارد، مرحله نخست آن عالم برزخ و مرحله دوم آن قیامت کبراست.

## عالم برزخ

برزخ در لغت به فاصله بین دو چیز گفته می شود و بدین سبب، زندگی پس از مرگ تا قیامت کبری را برزخ گویند. در قرآن چنین آمده است:

ص: 416

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (99) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (100))؛ (1)

(تا آنگاه که یکی از آنها را مرگ فرا می‌رسد می‌گوید: پروردگارا مرا باز گردان، باشد که کار شایسته‌ای انجام دهم. ابداً این صرفاً سخنی است که او گوینده آن است و از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند).

تنها در این آیه، فاصله میان مرگ و قیامت، برزخ نامیده شده است.

دانشمندان اسلام، با نگاه به همین آیه، نام جهان بعد از مرگ و پیش از قیامت را برزخ نامیده‌اند. در این آیه، از ادامه حیات بعد از مرگ همین قدر سخن گفته شده که برخی پس از مرگ، اظهار ندامت و پشیمانی می‌کنند و خواهان بازگشت به دنیا می‌شوند، ولی به آنها پاسخ منفی داده می‌شود. این آیه، کاملاً صراحت دارد که انسان پس از مرگ، دارای نوعی حیات است و حتی تقاضای بازگشت می‌کند، ولی تقاضایش پذیرفته نمی‌شود.

افزون بر ده آیه، ترجمان این باورند که انسان در فاصله مرگ و قیامت از نوعی حیات مخصوص برخوردار است و در آن حال، شدیداً احساس رنج یا سرور دارد. این آیات بر چند گونه‌اند:

1. بعضی همانند آیات ذکر شده، گفت و شنود فرشتگان با انسان‌های نیکوکار یا بدکار را گزارش می‌کنند، بدین سان که بلافاصله بعد از مرگ این گفت و گوها صورت می‌گیرد، مانند آیه 97 سوره نساء و آیه 100 سوره مؤمنون که ذکر هر دو آیه گذشت.

2. در برخی آیات فرشتگان به صالحان و نیکوکاران می‌گویند از این پس از نعمت‌های الهی بهره‌مند گردید؛ یعنی نیکوکاران را در انتظار رسیدن قیامت کبری نمی‌گذارند، همانند:

الف) (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ...)؛ (2)

(کسانی که فرشتگان، آنان را در حالی که پاکیزه‌اند تحویل می‌گیرند و به آنان می‌گویند: درود بر شما! همانا به موجب کردارهای شایسته تان به بهشت درآید).

ص: 417

1- (1) سوره مؤمنون، آیات 99-100.

2- (2) سوره نحل، آیه 32.

ب) آیاتی که از سرنوشت «مؤمن آل یس» خبر می دهند که چون به پاس یاری و تأیید رسولان الهی کشته گردید وارد بهشت شد:

(قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (26) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ)؛ (1)

(پس از کشته شدن، به او گفته شد: داخل بهشت شو! او گفت: ای کاش مردم من که پند و اندرز مرا نشنیدند، اکنون می دانستند که چگونه پروردگارم مرا آمرزید و مرا جزء بندگان مکرم خویش قرار داد). (2)

بدیهی است که این ورود به بهشت و اکرام، قبل از قیامت کبراست، زیرا در قیامت کبری همه مردم از اولین و آخرین جمع اند و کسی در روی زمین باقی نیست.

3. دسته سوم، آیاتی است که در آنها سخنی از گفت و شنود فرشتگان با انسان ها در میان نیست، بلکه از حیات انسان های سعادت مند و بهره مندی آنان از نعمت های الهی و نیز بدکاران و رنج آنان، در فاصله مرگ و قیامت، سخن به میان آمده است، همانند:

الف) (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...): (3)

(گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه نزد پروردگار خویش زنده اند و روزی داده می شوند، بدانچه خدا از فضل و رحمت خویش به آنان عنایت کرده شادمان اند و آرزو می کنند که بشارت شهادت دوستانشان در دنیا به آنها برسد).

ب) (... وَ حَاقَّ بِآلِ فِرْعَوْنَ...): (4)

(... و عذاب سخت بر آل فرعون فرا رسید، اینک که در عالم برزخ اند آتش دوزخ را صبح و شام بر آنها عرضه می دارند و چون روز قیامت شود خطاب آید که فرعونیان را به سخت ترین عذاب جهنم وارد کنید).

این آیه دو نوع عذاب را برای فرعونیان برمی شمارد: یکی قبل از قیامت که از آن به «سوءالعذاب» تعبیر شده، بدین ترتیب که روزی دو بار بر آتش عرضه شوند، بدون آنکه

ص: 418

1- (1) سوره یس، آیات 26-27.

2- (2) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، ص 79.

3- (3) سوره آل عمران، آیات 169-170.

4- (4) سوره غافر، آیات 45-46.

وارد آن گردند. عذاب دوم بعد از برپایی قیامت است که از آن به «اشدّ العذاب» تعبیر شده که فرمان می رسد آنها را به دوزخ افکنید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در توضیح و تفسیر این آیه فرموده است: «عذاب اول مربوط به عالم برزخ است و در این عذاب، به تبع عالم دنیا صبح و شام و هفته و ماه است، ولی عذاب دوم مربوط به قیامت است و در آن، روز و شب معنایی ندارد»<sup>(1)</sup>.

در روایات و اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام پیرامون عالم برزخ و حیات اهل ایمان و معصیت، مطالب فراوان دیگری نیز موجود است.<sup>(2)</sup>

در یکی از روایات آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از پیروزی در جنگ بدر، کشته های قریش را به درون چاه بدر افکند و آن گاه سر به درون چاه برد و به آنها فرمود: «ما آنچه را خداوند به ما وعده داده بود یافتیم، آیا شما نیز وعده های راست خدا را به درستی یافتید؟» بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله شما با کشته شدگان و مردگان سخن می گوید، مگر اینان سخن شما را می شنوند؟ فرمود: «آنها اکنون از شما شنواترند»<sup>(3)</sup>؛ و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیروزی در جنگ جمل در میان کشتگان به جستجو پرداخت و چون به کعب بن سور قاضی بصره رسید او را مشاهده کرد که قرآنی برگردنش آویخته و در آن حال کشته شده است امام فرمود تا قرآن را از گردن او برداشتند آنگاه دستور داد تا کعب را در برابرش بنشانند و همانند سخنی که پیامبر در بدر به کشتگان قریش فرمود خطاب به جنازه او گفت: ای کعب من آنچه را که وعده پروردگارم بود یافتم آیا تو نیز آنچه را پروردگارت وعده کرده بود یافتی. حضرت با طلحه و بعضی دیگر نیز چنین رفتار نمودند.<sup>(4)</sup>

از این حدیث و امثال آن استفاده می شود با آنکه مرگ، میان جسم و جان جدایی می افکند، اما روح، علاقه خود را با بدن که سال ها با او متحد بوده از دست نمی دهد. امام حسین علیه السلام در روز دهم، پس از آنکه نماز صبح را با اصحاب به جماعت خواند، برگشت و

ص: 419

1- (1) مجموعه آثار، استاد شهید مطهری، ج 2، ص 517.

2- (2) ر. ک: نهج البلاغه، خطبه 221، ص 253 و خطبه 222، ص 256.

3- (3) المغازی، واقدی، ج 1، ص 117.

4- (4) الجمل، ص 392.

خطاب به یاران خود فرمود: «اندکی صبر و استقامت کنید، مرگ جز پلای نیست که شما را از ساحل درد و رنج به ساحل سعادت و کرامت و بهشت های وسیع می رساند»<sup>(1)</sup>.

## قیامت کبری

مرحله دوم حیات جاوید، قیامت کبراست. قیامت کبری برخلاف عالم برزخ که هر فردی بلافاصله وارد عالم برزخ می گردد، مربوط به جمع است؛ یعنی حادثه ای است که همه اشیاء و انسان ها را در بر می گیرد و واضح است که کل نظام آفرینش را متحول و دگرگون می سازد. در واقع با برپایی قیامت، کل جهان وارد مرحله جدید، حیات جدید و نظام جدید می گردد. قرآن کریم ما را از وقوع چنین رخداد بزرگی آگاه کرده، و مقدمات آن را با خاموشی ستارگان، بی فروغ شدن خورشید، خشک شدن دریاها، هموار شدن ناهمواری ها، متلاشی شدن کوه ها و پیدایش لرزش ها و غرش های عالم گیر و دگرگونی ها و انقلابات عظیم و بی مانند تبیین نموده است.

مطابق آنچه از قرآن استفاده می شود، تمامی عالم به سوی انهدام و خرابی می رود و همه چیز نابود می شود و بار دیگر جهانی نو، با حیاتی برین و جدید و با قوانین و نظامات بدیع که با نظامات موجود جهان کنونی تفاوت اساسی دارد، متولد می گردد و برای همیشه، جاوید و باقی است.

وقوع قیامت در قرآن با عنوان های درخشنده و الهام آمیز مطرح گردیده که هر کدام نشان دهنده کیفیت مخصوص و نظام خاصی است؛ مثلاً از آن جهت که همه مردم از آغاز تا فرجام این جهان در یک عرصه، جمع و حاضر می گردند و از این نظر با هم برابرند، روز «حشر»،<sup>(2)</sup> «روز جمع»<sup>(3)</sup> و «روز تلاقی»<sup>(4)</sup> خوانده شده و از آن جهت که باطن ها و رازهای نهان آفرینش آشکار می گردد به (یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ)<sup>(5)</sup> و روز «نشور»<sup>(5)</sup> نامیده شده است.

ص: 420

1- (1) اعتقادات صدوق، باب یازدهم.

2- (2) سوره یونس، آیه 45؛ سوره سبأ، آیه 40.

3- (3) سوره شوری، آیه 7؛ سوره تغابن، آیه 9.

4- (4) سوره زخرف، آیه 83؛ سوره طور، آیه 45.

5- (5) سوره فاطر، آیه 9.

همچنین از آن جهت که فناپذیر و جاوید است به (يَوْمُ الْخُلُودِ) 1 و از آن جهت که انسان ها در حسرت و ندامت فرو می روند، به (يَوْمُ الْحَسْرَةِ) 2 و از این حیث که مردم، در آن احساس غبن می کنند به (يَوْمُ التَّغَابُنِ) 3 و از این جنبه که بزرگ ترین خبرها و عظیم ترین حادثه های هستی است (النَّبَا الْعَظِيمِ) 4 خوانده شده است.

## رابطه و پیوستگی زندگی دو جهان

مطلب مهمی که پیامبران و کتب آسمانی، ما را بدان آگاه کرده اند پیوستگی و رابطه بین این زندگی و حیات اخروی است. به بیان دیگر، زیبایی ها و زشتی های زندگی آخرت کاملاً به این جهان باز می گردد و بذر آن به دست خود انسان افشانده می گردد، پس سرنوشت هر کسی بعد از مرگ به واسطه اعمال خود او رقم می خورد.

بر این اساس، ایمان و اعتقاد طیب، خلق و خوی پاکیزه، پیراستگی از حسادت ها، مکرها، حقه ها و کینه ها، آراستگی به اخلاق و مکارم و اعمال صالح، و هر آنچه در جهت تعالی و تکامل فرد و جامعه صورت می گیرد، سازنده یک حیات سعادت مند و جاوید است. از سوی دیگر بی ایمانی، باورهای غلط، پلیدی و پلشتی، خودخواهی و خودپرستی و آلا-یش ها، ریاکاری ها و رباخواری ها، دروغ و تهمت، خیانت، غیبت، فساد و فتنه، و خودپرستی و طغیان در برابر آفریدگار، سبب حیات پلید و شقاوت آلود برای انسان در جهان آخرت خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه این حقایق تابناک را در تعبیری کوتاه بیان فرمود: «الدنيا مزرعه الاخرة؛ دنیا کشتگاه آخرت است».

بنابراین هر تخمی افشانده شود، خوب و یا بد، در آخرت به ثمر می نشیند و همان گونه که محال است انسان، جو بکارد و گندم برداشت کند یا خار کشت کند و گل بچیند، محال است که در دنیا بذر بد بيفشانند و در آخرت نتیجه خوب درو کنند.

نکته دیگر اینکه جهان آخرت، بازتاب اعمال دنیاست. از قرآن کریم و روایات ائمه هدی علیهم السلام استفاده می شود که نه تنها انسان، باقی و جاوید است، بلکه اعمال و آثار انسان نیز ضبط و نگهداری می شود و از بین نمی رود. به بیان دیگر قیامت، تجلی گاه اعمال خوب و بد انسان است و آنچه را که در این جهان انجام داده به صورت مصور و مجسم مشاهده می کند. قیامت عرصه حضور و شهود اعمال است؛ یعنی رفتار خوب به صورتی زیبا تجسم می یابند و اعمال پلید به صورت های زشت و وحشت آفرین. این حقیقت در پرتو آیاتی از قرآن بیان گردیده؛ از جمله:

1. (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ...)؛ (1)

(روزی که هر شخصی، همه آثار نیک خویش را فرا روی خود حاضر می بیند و نیز رفتار بد خویش را مجسم می یابد، در آن حال، آرزو می کند که ای کاش میان او و عمل بدش مسافتی بسیار دور و جدایی بود).

2. (وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا)؛ (2)

(هر عملی که در دنیا انجام داده اند در آنجا حاضر می بینند).

3. (يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا...)؛ (3)

(در این روز، مردم از قبرها پراکنده، بیرون آیند تا اعمال خود را ببینند، پس هر کس به قدر ذره ای کار نیک کرده باشد آن را خواهد دید، و هر کس به قدر ذره ای کار زشتی مرتکب شده باشد آن را خواهد دید).

براساس بیان برخی آیات خداوند متعال همه نفوس را احضار می کند:

(إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَاحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ)؛ (4) و تنها «مُخْلِصَان» به سبب مقام والای بندگی شان، شاهدان و حاضران این عرصه نورند.

ص: 422

1- (1) سوره آل عمران، آیه 30.

2- (2) سوره کهف، آیه 49.

3- (3) سوره زلزال، آیات 6-8.

4- (4) سوره یس، آیه 53.

می توان گفت که از واژه احضار، نوعی تندی و خشونت استشمام می گردد. (1)

خداوند متعال با صلاهی حشر، همه را محشور می فرماید و چون نفوس حاضر شدند، اعمالشان را احضار می کنند: (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُحْضِرَتْ). (2)

البته عمل در قیامت به گونه ای ظهور می یابد که انسان، خود آن عمل را می بیند؛ یعنی شخص عامل، خاطرات، اهداف و نیاتش را کاملاً مشاهده می کند. گرچه ظهور اخروی، کیفیت مخصوصی دارد. توضیح اینکه در آخرت، باطن عمل هر فاسقی به او ارائه می شود، اما این ظهور به این معنا نیست که خداوند در آن عرصه نور و حضور پیامبران و اولیا، نمایشی از صحنه فحشا و فسق جوارح یا جوانح دنیا را به نمایش می گذارد، بلکه آنچه در دنیا بوده در قیامت به گونه ای مناسب با آن نشته ظهور می کند، به گونه ای که انسان یقین دارد مشهود وی، عین عمل او در دنیاست. این لطیفه ای بزرگ است که ظهور اخروی عمل به لحاظ خصوصیت عوامل دنیوی، مانند عمل دنیوی نیست، ولی در عین حال، نوعی عینیت میان آن دو برقرار است.

توضیح آنکه اشیاء، قبل از ظهور در عرصه طبیعت و تجلی به صورت ماده و عنصر، در عالم برین، وجودی متناسب با آن نشئه داشته اند؛ یعنی در عالم مثال و عوامل برتر از آن، همه موجودات در یک طرح مهندسی الهی با همه مبادی و مبانی و عوامل اختیاری به این عرصه، تنزل و ظهور پیدا می کنند و به صورت ماده و عنصر موجود شده، به رنگ خصوصیات این جهان درمی آیند؛ در حالی که سرمنشأ وجود خاص آنها عالم دیگری است.

حوادث نیز این گونه است که قبل از ظهور در این دنیا، در عالم مثال و عوامل برتر از آن، نقشه برداری شده و از آنجا با حفظ همه مبادی، شئون و عوامل اختیاری به این عالم تنزل کرده، ظاهر می شوند. بنابراین آنچه در جهان طبیعت واقع شده و یافت می شود، عین آن در عالم دیگر و الواح عالی به گونه ای که مناسب با آن عالم است وجود داشته و دارد. به عبارت دیگر آنچه در عالم غیب و آنچه در عالم طبیعت است واقعاً دو تاست؛ یعنی یکی بر اثر تجرد، ماده ندارد و سنگین نیست و قابل تجزیه و تقسیم به نصف و ثلث نمی باشد و

ص: 423

1- (1) سوره نساء، آیه 10؛ سوره فرقان، آیه 23؛ سوره ابراهیم، آیه 18؛ سوره نور، آیه 39؛ سوره تکویر، آیه 14؛ سوره صافات، آیه 127.

2- (2) سوره تکویر، آیه 14.



مرگ ندارد، ولی آنچه در جهان ماده و طبیعت، نمایان است همه این احکام را داراست، لیکن تردیدی نیست که عین آنچه در عالم طبیعت است در نشئه برتر نیز هست و عین همان حقیقت به نحو تجلی - نه تجافی - در این افق ظهور و تجلی کرده است.

عینیت یاد شده هم در قوس نزول و هم در قوس صعود موجود است؛ یعنی همان گونه که در قوس نزول، خواه در جهان تکوین و خارج یا در حیطه نفس انسان بین عالم مثال و عالم طبیعت و در مرحله بالاتر، بین عالم عقل و عالم طبیعت، نحوه ای از عینیت وجود دارد. در واقع تجلی این حقایق در عرصه های مختلف در طول هم و مناسب با همان نشئه می باشد، از این رو در قوس صعود نیز این گونه است که آنچه در جهان طبیعت است عین آن به عوالم دیگر می رود، نه غیر آن. البته در هر نشئه و در هر موطنی، اثر خاص همان موطن را داراست.

راز آگاهی پیامبران و اولیای الهی از حوادث آینده و علم آنان به غیب نیز آگاهی به آن نشئه و برقراری ارتباط حضوری با الواح عالیه، یعنی لوح محفوظ، ام الکتاب، کتاب مبین، لوح محو و اثبات و همانند آنهاست، زیرا آنچه در آینده رخ می دهد از قبل با همه مبادی اختیاری آن در الواح تنظیم شده است. اینکه برخی افراد در رؤیای صادفانه، گاهی بی تعبیر و گاه با تعبیر آینده را در جام روح خود می بینند، نیز بر همین مبناست.

بسیار بدیهی است که عینیت وجود طبیعی و فراطبیعی به معنای بودن وجود مادی و تدریجی و نیز تجزیه پذیری طبیعی در عالم مثال نیست. آب زلال یا قدح شیری که انسان در عالم رؤیا می بیند و از آن می نوشد، تعبیرش بهره مندی از عصاره علم یا حکمت چندین ساله ای است که نصیب عالم یا حکیم می شود. غرض آنکه حقیقت علم و حکمت در نشئه عقل، تمثّل به آب زلال و شیر در نشئه مثال می گردد. بنابراین رنج چندین ساله درس و بحث و دعای سحر و نیایش پگاه، در نشئه طبیعت و سرانجام نیل به مقام شامخ علم و حکمت در قوس صعود، همگی یک حقیقت است که هر لحظه به شکلی و با جلوه ای در نشئه ای تجلی می کند.

مثال دیگری که این حقیقت را بر می نمایاند، وحدت و عینیتی است که انسان در گفتار و نوشتار خود، هم در سیر نزولی و هم در سیر صعودی و تعالی دارد؛ یعنی آنچه را می گوید یا می نویسد پیش از آنکه بر زبان و قلم جاری شود، در اندیشه عقلانی خود تصور و تصدیق می کند و آن گاه در مرحله وهم و خیال تنزل داده، سپس آن را می گوید یا

می نویسد و چنین می گوید: آنچه را در ذهنم بود و فهمیدم بیان کردم یا نگاهشتم؛ با اینکه آنچه در ذهن و روح انسان است، علم مجرد، بسیط و ثابت است و تجافی و خالی شدن ذهنی از آن بی معناست.

بنابراین هر چیزی در هر نشئه و عالمی، ظهوری خاص و مناسب با همان عالم دارد. در واقع، عمل در دنیا به صورتی و در قیامت به صورتی دیگر نمایان می گردد، ولی آن عمل که در قیامت به صورت مخصوص آن نشئه تجلی می کند عین همان عمل دنیاست، اما چون ظهور جداگانه دارد گفته می شود آن عمل، پاداش و جزای این عمل است، وگرنه در حقیقت همان عمل دنیاست که به آن صورت ظهور کرده و به عمل کننده ارائه می شود.

خلاصه، غذای آلوده ای که در قرآن با تعبیر (صَدِيدٍ)، (1) (غَسْلِينَ)؛ (2) (چرکابه) و (ضَرِيحٍ)؛ (3) (خار خشک) آمده است حقیقت و عین گناهی چون غیبت، زنا، زبان گزنده، قلم منحرف و خط مشی و سیره گزنده است. از این رو در قیامت آن گاه که این غذای آلوده و چرک و خون و گزنده را به شخص غیبت کننده - که به صورت سگ درآمده است (4) - و زناکار و گزنده گو و هتک کننده حیثیت دیگران می خوراند به آنان می گویند:

(ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) 5 یا (وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ) 6 یا (ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ) 7 که اینک بچشید آنچه را که شما کسب کردید.

در واقع آیات می فرمایند: «آنچه را می یابید عین و حقیقت عمل شماست، نه آنکه چون اعمال زشت مرتکب شده اید این پاداش و جزای آن اعمال است.» (5).

ص: 425

1- (1) سوره ابراهیم، آیه 16.

2- (2) سوره حاقه، آیه 36.

3- (3) سوره غاشیه، آیه 6.

4- (4) بحار الانوار، ج 72، صص 246 و 262، ایاک و الغیبه، فإِنَّهَا اِذَا كَلَبَ النَّارَ.

5- (8) تسنیم، ج 8، صص 340-354 و ج 13، صص 685-715.

پیرامون تجسم اعمال روایاتی از ائمه هدی علیهم السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رسیده که در حقیقت تفسیر و تبیین همان آیات قرآن اند. در اینجا به ذکر دو حدیث اکتفا می کنیم.

1. سعید بن مسیب می گوید:

كان علي بن الحسين عليه السلام يعظ الناس و يزهدهم...؛ امام سجاد در هر جمعه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را موعظه می کرد و اندرز می داد و آنان را نسبت به دنیا بی رغبت و به آخرت تشویق می کرد؛ و كان يقول: «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ و اعلموا أنكم إليه ترجعون، فتجد كل نفس ما عملت في هذه الدنيا من خير محضراً...؛ آن حضرت با توجه و استشهاد به آیات قرآن می فرمود: مردم از خدا بترسید و از مرگ غافل نباشید، بدانید که به سوی او باز می گردید و هر کسی آنچه از اعمال خوب و بد انجام داده است آن را حاضر خواهد یافت و هر کس از مؤمنین در دنیا به مقدار ذره ای کار خیر یا شر انجام دهد آن را در قیامت می یابد» (1).

خلاصه مفاد این حدیث مبارک عبارت است از:

الف) هیچ عملی از بین نمی رود.

ب) هیچ عملی عامل خود را رها نمی کند.

ج) هیچ عاملی از عمل دیگران بهره ای نمی برد.

د) در معاد به جز عمل صالح چیزی کارآمد نیست. (2)

2. امام صادق علیه السلام نیز در تبیین این حقیقت فرمود:

إذا بعث الله المؤمن من قبره، خرج معه مثال يقدم أمامه، كَلِّمًا رأى المؤمن هولاً من أهوال يوم القيامة، قال له المثال: لا تفزع و لا تحزن و أبشِر بالسرور و الكرامة من الله (عزوجل)...؛ هنگامی که خداوند شخص با ایمان را از قبر برمی انگیزد، همراه او صورت مثالی از قبر خارج می گردد که پیشاپیش او

ص: 426

---

1- (1) الكافي، ج 8، صص 72-74.

2- (2) تسنيم، ج 13، ص 718.

حرکت می کند. هرگاه مؤمن، هول و وحشتی را ببیند، آن صورت مثالی به او می گوید: هراسان و محزون مباش و بشارت باد تو را از سوی خدای عزوجل به سرور و کرامت، تا آنگاه که در محضر خدای بزرگ برای حساب می ایستد. با آسانی به حساب او رسیدگی می شود و سپس خداوند فرمان می دهد او را به بهشت برند. آن مثال در جلو حرکت می کند و وارد بهشت می شوند. مؤمن از آن صورت مثالی سؤال می کند خداوند تو را رحمت کند ای همراه نیکو و زیبای من، تو با من از قبر خارج شدی و پیوسته با من بودی و مرا به سرور و کرامت بشارت دادی تا سرانجام به آن رسیدم، بگو تو کیستی که این گونه به من مهربانی؟ آن مثال می گوید: انا السرور الذی كنت ادخلت علی اخیک المؤمن...؛ من آن سرور و خشنودی هستم که تو در زمان غم برادر دینی خود در دنیا در جان او آفریدی. خداوند از آن سرور مرا آفرید تا امروز بشارت دهنده بر تو باشم. (1)

## تحلیل استدلالی معاد از منظر قرآن

### اشاره

گرچه ایمان و معرفت ما به قیامت از ایمان به قرآن و گفتار پیامبران سرچشمه می گیرد و لزومی ندارد که پیرامون قیامت، برهان و دلیل عقلی ارائه گردد یا برای آن، شاهد و قرائن علمی آورده شود، ولی از آنجا که خود قرآن کریم به ذکر برخی استدلال ها پرداخته تا افکار ما را از راه استدلال و به طور مستقیم، درگیر جریان قیامت سازد، به نمونه هایی از این استدلال ها اشاره می شود.

قابل ذکر است که این استدلال های قرآنی جواب هایی است که به منکران قیامت داده شده است. برخی از این جواب ها بیانگر این است که مانعی در راه تحقق قیامت وجود ندارد و در حقیقت، پاسخی است به کسانی که قیامت را امری ناشدنی فرض می کردند.

برخی آیات یک درجه جلوتر رفته، می فرمایند که در همین جهان، چیزهایی شبیه به قیامت وجود دارد که با دیدن آنها انکار قیامت بعید است.

ص: 427

برخی از آیات قرآن هم، باز یک درجه جلوتر رفته و وجود قیامت را یک امر ضروری و نتیجه قطعی خلقت حکیمانه جهان می دانند. بنابراین مجموع آیاتی که پیرامون قیامت به آنها استدلال شده است سه گروه اند:

1. در سوره یس می فرماید: (وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا...)<sup>(1)</sup>؛

(برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت چه کسی این استخوان های پوسیده را زنده می کند؟ بگو همان کسی که اولین بار آن را ابداع کرد و او به هر مخلوقی علیم است).

این آیه، پاسخ به مردی کافر به نام «ابی بن خلف» است که استخوان پوسیده ای را در دست گرفت و آن را با دست خود سایید و به صورت پودر درآورد و سپس آن را در هوا پراکنده ساخت و آن گاه گفت: چه کسی می تواند این ذرات پراکنده را زنده کند؟ قرآن جواب می دهد همان کسی که اولین بار او را آفرید.

گاهی انسان، براساس قدرت و توانایی خود، امور را به شدنی و ناشدنی تقسیم می کند و چون چیزی را ماورا و فوق قدرت خود دید گمان می کند آن کار در ذات خود ناشدنی است. قرآن کریم پاسخ این داوری غلط را می دهد و می فرماید: با قیاس به توانایی بشر، البته این کار ناشدنی است، ولی مگر قیامت و حشر به دست انسان است، هرگز، بلکه قدرتی که قیامت را بر پا می کند، همان قدرتی است که برای اولین بار حیات را در جسم مرده آفرید و از درون خاک مرده، گوهر جان و حیات را پدید آورد.

آیات فراوانی از قرآن، از چهره این حقیقت پرده برداری می کند و با تکیه بر قدرت الهی، رستاخیز بزرگ و قیامت کبری را مدلل می فرماید. مفاد همه این آیات این است که مشیت خدای عادل حکیم چنین اقتضا دارد که قیامت باشد و هیچ مانعی در راه انجام مشیت الهی وجود ندارد؛ همان گونه که نخست، فروغ حیات از مشرق قدرت و اراده حضرت حق تجلی کرد.<sup>(2)</sup>

2. گروه دوم از آیات، خود به دو دسته تقسیم می شود:

الف) آیاتی که براساس جریانی خاص در گذشته، زنده شدن مرده ای را شرح می دهد؛ همانند آیاتی که در داستان حضرت ابراهیم آمده است که به ساحت ربوبی عرض کرد:

ص: 428

1- (1) سوره یس، آیه 78.

2- (2) مجموعه آثار، استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری، ج 2، ص 526.

(پروردگارا به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد، خداوند فرمود: آیا باور نداری؟ گفت: آری باور دارم ولی می خواهم تا با مشاهده آن دلم آرام گیرد، خداوند فرمود: چهار مرغ بگیری و گوشت آنها را به هم درآمیزی، آن گاه هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذاری، سپس آن مرغان را فراخوان تا به سوی تو شتابان پرواز کنند و آن گاه بدان که همانا خداوند بر همه چیز توانا و حکیم است). (1)

(ب) آیاتی که نظام موجود و مشهود را آینه ای از یک رستاخیز و قیامت می داند، زیرا همواره، زمین و گیاهان در فصل پاییز و زمستان می میرند و سپس در بهار زنده می گردند و در قیامت نیز حیات و زنده شدن پس از مرگ وجود دارد.

خداوند متعال در یکی از این آیات می فرماید:

(وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ...): (2)

(خداست آن که بادها را بفرستد تا ابرها را برانگیزد و آن ابر را به شهر و دیار مرده برانیم و به بارانش زمین را زنده گردانیم، زنده شدن در قیامت نیز همین گونه است).

در جایی دیگر نیز می فرماید:

(وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ...): (3)

(زمین را وقتی خشک و بی گیاه است بنگری آنگاه باران بر آن فرو باریم تا به جنبش آید و برآید و سبز و خرم شود، و - تخم ها در آن - نمو کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند، این (آثار قدرت) دلیلی است که خدای قادر، حق است، و هم او البته مردگان را زنده خواهد کرد و به حق، او بر همه چیزی تواناست و همانا ساعت قیامت، بدون تردید فرا رسد و خدا مردگان را از قبرها برانگیزد).

این حقیقت و عقیده متعالی در آیات دیگری از قرآن نیز مدلل و تبیین گردیده است. (4)

به هر روی، قرآن کریم، قیامت را نوعی تجدید حیات تفسیر می نماید. این فرهنگ متعالی و رخشنده، در برگ های زرین و لرزان درختان پاییزی و گلبرگ های شکفته شده بهاری نگاشته شده و طوفان یغماگر و مرگبار پاییز و زمستان آن را فریاد می کند؛ همان

ص: 429

1- (1) سوره بقره، آیه 260.

2- (2) سوره فاطر، آیه 9.

3- (3) سوره حج، آیات 5-7.

4- (4) سوره روم، آیات 19 و 50.

گونه که نسیم روح بخش بهاری با رویش و جوشش و با موسیقی بهجت آفرین خویش حیات دوباره را به ارمغان می آورد.

بر همین اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

« إذا رأيتم الربيع فاكثروا ذكر النشور؛ [\(1\)](#) هر وقت بهار فرا رسید از قیامت بسیار یاد کنید».

بنابراین بهار، مثال و آینه ای تابناک از قیامت است.

مولوی در بیان تناسب میان بهار و رستاخیز می گوید:

این بهار نوز بعد برگ ریز هست برهان بر وجود رستاخیز

آب و ابر و آتش و این آفتاب رازها را می برآرد از تراب

در بهاران سرها پیدا شود هر چه خورده است این زمین رسوا شود

بر دمد آن از دهان و از لبش تا پدید آرد ضمیر و مذهبش

رازها را می کند حق آشکار چون بخواهد رُست تخم بد مکار [\(2\)](#)

و نیز همو سروده است:

فرو شدن چو بیدیدی بر آمدن بنگر غروب، شمس و قمر را چرا زیان باشد

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست چرا به دانه انسانیت این گمان باشد [\(3\)](#)

3. گروه سوم آیاتی است که قیامت را موضوعی ضروری معرفی می کند. در واقع این آیات نبود قیامت و زندگی اخروی را مستلزم امری ناروا و غیر معقول درباره خدا می داند.

این آیات از دو افق، جلوه گرند:

الف) از راه عدل الهی و اینکه خداوند به هر مخلوقی آنچه را که استحقاق دارد و شایسته آن است عنایت می کند.

ص: 430

---

1- (1) التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج 17، ص 17، ذیل آیه 4 سوره یونس.

2- (2) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 798، ابیات 3970-3974.

3- (3) مجموعه آثار، استاد شهید مرتضی مطهری، ج 2، ص 529 به نقل از دیوان شمس تبریزی.

ب) از راه حکمت خداوند و اینکه ذات اقدس الهی مخلوقات را برای آرمان و هدفی والا آفریده است. پس حکمت الهی ایجاب می کند که موجودات را به کمال و غایت ممکنشان سوق دهد.

قرآن کریم تأکید می فرماید که اگر قیامت و حیات جاوید و پاداش و کیفر اخروی نباشد، با عدل خداوند ناسازگار است، زیرا نوعی ظلم است و ظلم بر خداوند نارواست. همچنین اگر حیات جاوید و ابدی در کار نباشد و آینده ای پایدار فرا روی حرکت و حیات دنیوی بشر قرار نگیرد، خلقت، عبث و پوچ است و کار عبث و بیهوده بر خداوند روا نمی باشد. در ادامه بحث، موضوع لزوم برپایی قیامت از دو جنبه عدل و حکمت الهی در دو افق تبیین می گردد:

### افق اول: تبیین معاد از منظر عدل در نگاه قرآن

آیات ذیل را می توان در راستای عدل الهی تبیین نمود:

1. (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ...): (1)

(آیا ما آنان را که به خدا ایمان آورده و به اعمال نیکو پرداختند مانند مردم مفسد در زمین قرار می دهیم؟ آیا مردان پارسا و خداترس را همانند فاسقان جزا خواهیم داد؟).

2. (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ...): (2)

(آیا آنان که مرتکب اعمال زشت شدند گمان کردند رتبه آنان را همانند کسانی که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند، قرار می دهیم تا در مرگ و زندگانی با مؤمنان یکسان باشند [هرگز چنین نخواهد بود] حکم و داوری آنها باطل و جاهلانه است).

بنابراین هر کسی آن می چیند که کشته و آن می بیند که انجام داده است؛ همان گونه که قرآن می فرماید:

(كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ)3

ص: 431

---

1- (1) سوره ص، آیه 28.

2- (2) سوره جاثیه، آیه 21.



همچنین فرموده: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ)؛ (1)

(هر نفسی در گرو عملی است که انجام داده است).

و نیز می فرماید: (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ)؛ (2)

(نیکی های هر شخص به سود خود او، و بدی هایش نیز به زیان خود اوست).

انسان نمی داند که فقط آنچه را که انجام داده دریافت می کند و پاداش و عمل خود را به زودی خواهد دید. (3)

باری، عدل و داد، فرمان خدای حکیم (4) و سفارش به حق، دستور مطاع اوست. (5) در واقع نظام هستی، بر عمود عدل و داد، قائم و استوار است و «میزان»، یعنی همان نشان فاخر عدل و داد، چون آفتابی بر بام جهان آفرینش می درخشد. (6)

از این رو نظام آفرینش بر این محور گردش می کند و هر موجودی در نظام عدل و احسان، به رتبه و درجه ای که قابلیت آن را داراست نائل می گردد.

به عبارت دیگر، هر یک از موجودات جهان در درجه ای از هستی و قابلیت فیض گیری از خداوند قرار دارند. پس فیض خداوند نسبت به هیچ موجودی تا آن اندازه که امکان و قابلیت دارد دریغ نمی شود. در واقع هر موجودی که فاقد چیزی است به این دلیل است که امکان و قابلیت داشتن آن چیز را ندارد.

بنابراین اگر برخی موجودات با یک سلسله تجهیزات و امکانات به وجود آیند، ولی همواره از افاضه آن کمال لایق به آنها خودداری گردد برخلاف عدل الهی است، بلکه به مقتضای عدالت، متناسب با استحقاق ها به آنها افاضه فیض می شود.

انسان در میان سایر موجودات، یگانه موجودی است که سرمایه، استعداد، لیاقت و امکانات ویژه دارد. انگیزه هایی که عامل حرکت انسان هستند و او را وادار به کار و فعالیت

ص: 432

1- (1) سوره مدثر، آیه 38.

2- (2) سوره بقره، آیه 286.

3- (3) ر. ک: سوره نجم، آیات 39-40.

4- (4) سوره نحل، آیه 90.

5- (5) سوره عصر، آیه 3.

6- (6) سوره الرحمن، آیه 8.

می‌کنند منحصر به غرایز حیوانی نیست. حیوان صرفاً دارای غرایزی است که او را به طبیعت و زندگی مادی پیوند زده، ولی انسان، غرایزی دارد که با حساب‌های این جهان سازگاری ندارد و سطحی بالاتر و برتر می‌طلبد.

انسان با تکیه بر انگیزه‌های عالی اخلاقی، علمی، ذوقی، مذهبی و الهی بسیاری از کارهای خویش را انجام می‌دهد و احیاناً زندگی مادی و طبیعی خود را فدای آن هدف‌های فاخر و عالی می‌کند. انسان به تعبیر قرآن، نظام عملی خویش را براساس «ایمان و عمل صالح» قرار می‌دهد و در این نظام عملی، خواهان حیات جاوید و خشنودی خداوند است.

به بیان دیگر، اندیشه عظیم جاودانی شدن و غرایزی که آدمی را به آن سو حرکت می‌دهد، بیانگر نوعی استعداد و قابلیت برای جاویدان ماندن است. و همه اینها از تجرد و غیرمادی بودن روح آدمی سرچشمه می‌گیرد.

درست است که انسان در زندگی این دنیا نیز از نظام ایمان و عمل صالح بهره‌مند می‌گردد، ولی این بهره‌وری به تبع و جزئی است. نظام ایمان در حکم بذری است که تنها در یک حیات جاویدان قابل رشد و پرورش است و در آنجا مفهوم و معنای صحیح پیدا می‌کند. انسان در نظام ایمان و عمل صالح در اوجی بالاتر از طبیعت پرواز می‌کند و بذرهایی مافوق روابط مادی می‌افشاند. البته در نظام مادی ضد دین و ایمان نیز که در فرهنگ قرآن، به کفر و فسق نام گرفته، استحقاق نوعی از حیات جاویدان را یافته که به اصطلاح دین، او را جهنمی می‌کند.

پس انسان چنین نیست که اگر در مدار ایمان و عمل نیک حرکت نکرد، خود را در مدار حیوان محدود کند، بلکه او در حرکت قهقرایی و حیوانی خود نیز به سوی ابدیت و بی‌نهایت شدن حرکت می‌کند و قالب حیوانی را می‌شکند و به کسوت (بَلُّهُمْ أَضْلُ) 1 درمی‌آید.

حال اگر حیات جاویدانی در کار نباشد، مثل انسان‌های صالح و طالح همانند شاگردانی است که در یک نظام آموزشی، برخی تکالیف خود را به بهترین شکل انجام داده‌اند و برخی دیگر، وقت خود را به بازیگوشی گذرانده‌اند. اگر معلم بخواهد همه آنها را از نمره محروم سازد، این محرومیت و حرمان، ظلم و برخلاف عدل است.

به عبارت دیگر، خداوند متعال همه مردم را دعوت به ایمان و نیکوکاری کرده است. مردم نیز در پاسخ به این دعوت دو گروه اند: برخی دعوت الهی را پذیرفته و نظام فکری و اخلاقی و عمل خود را بر آن تطبیق داده اند و برخی دیگر، آن را نپذیرفته و به کارهای بد و فساد پرداخته اند. از سوی دیگر می بینیم که این جهان به گونه ای نیست که نیکوکار، صددرصد به پاداش عمل نیک خود و بدکار به کیفر اعمال زشت خود برسند، بلکه برخی از نیکوکاری ها هست که حیات انسان با آن پایان می یابد همانند شهادت و مجالی برای پاداش نیست. پس جهانی دیگر باید باشد تا نیکوکاران پاداش کامل عمل نیک خود را دریافت کنند و بدکاران به کیفر اعمال بد خود برسند، و گرنه برخلاف عدل الهی است. (1)

## افق دوم: معاد در قرآن از منظر حکمت الهی

مجموعه امور و افعال را در یک نگاه کلی می توان به دو گروه تقسیم کرد: یک قسم از امور و رفتارها، هدفمند، بخردانه و بالنده اند و نتیجه ای مناسب بر آن مترتب می گردد و به سوی هدفی در حرکت و انجام است. اما بعضی از امور و افعال، بیهوده، عبث و پوچ اند و هدف و غایتی ندارند.

از منظر قرآن کریم، آفرینش الهی، براساس حکمت دارای هدف و آرمانی متعالی است. این حقیقت در پرتو آیاتی از قرآن کریم می درخشد و می توان از دو جنبه، آنها را ارزیابی کرد:

الف) آیاتی که هدفمندی خلقت آسمان ها و زمین را یادآور می شوند، مانند:

1. (وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا...)؛ (2)

(ما آسمان و زمین و هر آنچه را بین آنهاست پوچ نیافریده ایم. این گمان کافران است، وای بر کافران از عذاب سخت آتش دوزخ).

2. (وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزِيَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ)؛ (3)

ص: 434

---

1- (1) ر. ک: مجموعه آثار، استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری، ج 2، صص 532-534.

2- (2) سوره ص، آیه 27.

3- (3) سوره جاثیه، آیه 22.

(و خداوند آسمان ها و زمین را به حق [نه باطل و پوچی] آفریده است و برای اینکه هر کسی به جزای آنچه کسب کرده برسد و آنان هرگز مورد ظلم قرار نخواهند گرفت).

(ب) آیاتی که تأکید می کند خود انسان، موجودی برین و برخوردار از یک هدف متعالی است، مانند:

1. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)؛ (1)

(آیا چنین پنداشتید که ما شما را عبث و بیهوده آفریده ایم و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؟).

2. (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى)؛ (2)

(آیا آدمی می پندارد که او را مهمل از تکلیف و پاداش و کیفر رها سازند، و او بیهوده و پوچ آفریده شده است؟ هرگز).

3. (إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ)؛ (3)

(به حقیقت به سوی پروردگارت باز خواهی گشت).

4. (ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ)؛ (4)

(پس آنگاه بازگشت شما به سوی من خواهد بود).

5. (وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ)؛ (5)

(و فرجام کار خلق به سوی خدا منتهی می شود).

ده ها آیه دیگر از این قبیل واژه ها (6) بازگشت انسان را به سوی خدا تبیین و لقا و حضور در ساحت حضرت کبریایی را آرمان بلند آفرینش انسان تعریف می نماید.

اکنون این پرسش مطرح می گردد که کارهای حکیمانه و بخردانه انسان مجموعه

ص: 435

1- (1) سوره مؤمنون، آیه 115.

2- (2) سوره قیامت، آیه 36.

3- (3) سوره علق، آیه 8.

4- (4) سوره آل عمران، آیه 55. این آیه با تعبیر «الی الله» سوره مائده، آیه 48؛ «الیه» سوره انعام، آیه 60؛ «الینا» سوره یونس، آیه 23 آمده است.

5- (5) سوره نجم، آیه 42.

6- (6) ر. ک: المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، واژه رجوع.



فعالیت هایی است که او برای رسیدن به اهدافی که به آن نیاز دارد و موجب تعالی و کمال است انجام می دهد، ولی کارهای حکیمانه خدا چطور؟ آیا کار حکیمانه خداوند نیز او را به سوی کمال سوق می دهد؟ هرگز چنین نیست! زیرا خداوند غنی و بی نیاز است. آنچه او می کند فضل و جود و بخشش است. او کاری را برای رفع نیازی از خود و برای رسیدن به کمال و سعادت انجام نمی دهد، بلکه می آفریند تا احسان خود را بر مخلوقاتش جاری سازد.

مولوی، همین نکته را به زیبایی در مثنوی خود سروده است:

گفت پیغمبر که حق فرموده است قصد من از خلق احسان بوده است

آفریدم تا ز من سودی کنند تا ز شهدم دست آلودی کنند

نه برای آنک تا سودی کنم و ز برهنه من قبایی برکنم

چند روزی که ز پیشم رانده است چشم من در روی خویش مانده است (1)

به بیان دیگر، کار حکیمانه خداوند عبارت است از کاری که در پرتو فیض خود، مخلوق را به کمال لایق خود برساند. همچنین نسبت دادن کار عبث به خداوند به این معناست که مخلوقی را بیافریند و بدون آنکه آن مخلوق را به کمال ممکن و لایقش برساند او را رها سازد که البته چنین پنداری درباره خدای متعال کاملاً مردود است. پس مفهوم حکمت خداوند با آنچه درباره انسان گفته می شود فرق اساسی دارد.

به تعبیر دیگر، حکمت در انسان، عبارت است از خردمندی و گام برداشتن در مسیر کمال انسانی، ولی در مورد ذات حضرت باری تعالی عبارت است از آفرینش آفریده ها و سوق و حرکت آنان به سوی اهداف کامل و لایق آنها.

پندار بعضی از انسان ها این است که چون دنیا و طبیعت، مدام در تحول و تغییرند هر مقصد و مقصودی هم که در این دنیای متحول و دگرگون شونده در نظر گرفته شود، نیز به نوبه خود بی ثبات و تغییر پذیر است و هیچ کدام مقصد نهایی نیست.

ص: 436

براساس این پندار واهی، اندیشه بیهودگی و پوچ‌گرایی در آفرینش برای گروهی پیدا شده است. آنان می‌پندارند که جهان، حکم قافله‌ای را دارد که دائماً در حرکت است و منزل عوض می‌کند و هیچ‌گاه به مقصد واقعی نمی‌رسد.

پاسخ قرآن به این پندار پوچ این است که اگر تنها طبیعت و دنیا بود و بس، اگر همه زادن‌ها برای مردن و همه رویدن‌ها و سبز و خرم شدن‌ها برای زرد و خشک و متلاشی شدن بود، و اگر همه نو شدن‌ها برای کهنه شدن بود، این پرسش شما جا داشت، ولی این‌گونه اظهار نظر و تبیین هستی از شناخت ناقص سرچشمه می‌گیرد. این پندار و گمانه‌زنی از آنجا ناشی می‌شود که هستی را در قالب محدود دنیا و طبیعت، محصور و زندانی بدانیم؛ ولی هستی به دنیا و طبیعت محدود نمی‌شود. به بیان دیگر، دنیا با همه قوانین و نظام‌هایش، روز اول است و روز اول، «روز آخری» را به دنبال خود دارد. دنیا «رفتن» است و آخرت «رسیدن».

علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ؛ (1) مردم! همانا دنیا خانه‌ای است رهگذار و آخرت سرایی است پایدار، پس از گذرگاه خود - توشه - بردارید برای جایی که در آن پایدارید».

اگر جهان جاودان آخرت نبود، جهان، مقصد نهایی نداشت. بنابراین پیامبران آمدند تا مردم را به حقیقتی آگاه سازند که ندانستن آن، سراسر هستی را در نظرشان پوچ و بی‌معنا می‌کند و اندیشه پوچ‌گرایی را در اندیشه آنان رسوخ می‌دهد. با رسوخ اندیشه پوچی و به عبارت دیگر با پوچ‌پنداری، خود ما به صورت موجودی پوچ و بی‌معنا و بی‌هدف در می‌آییم. پس یکی از آثار ایمان و اعتقاد به عالم آخرت و قیامت این است که بشر را از پوچ‌پنداری و پوچ و هیچ بودن نجات می‌بخشد (2) و به ما اندیشه آرمان‌گرایی ابدی عطا می‌کند. اعتقاد به معاد افقی بی‌نهایت فرا روی انسان می‌گشاید؛ به گونه‌ای که بهره‌ابرار و نیکان، جلوه‌های ماندگار نعمت‌ها و فیوضات و شاهد لقای رحمانی است و سهم بدکاران و مجرمان شررهای آتش و خشم خداوند است.

ص: 437

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 203، ص 238.

2- (2) ر. ک: مجموعه آثار، استاد شهید مطهری، صص 535-537.

با توجه به تفسیر حکیمانه قرآن از مرگ و برزخ و معاد، و بهشت و جهنم، فروغ سخنان حضرت فاطمه علیها السلام پیرامون معاد و کيفر و پاداش تجلی می کند. آن حضرت با نگاه معاد محور خود، آموزه های وحی را پیرامون این اصل معرفتی و اعتقادی فرا روی نگاه خرد حاضران و مخاطبان قرار داد. سخنان آن بزرگ آموزگار انسانیت، ترجمانی از صدها آیه نورانی قرآن است که مرگ و معاد و پیامدهای آن را تبیین می نماید.

حضرت فاطمه علیها السلام از یک سو، معاد را فروغ حکمت و عدالت الهی دانسته، و از سوی دیگر، آن را عامل تشویق به اعمال نیک و بازدارندگی از اعمال و کردار زشت می داند. بنابراین از مفاهیم بلند آسمانی و ارزش آفرین مکتب فاطمی، ایمان به معاد و زندگی جاوید پس از مرگ است. آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در پرتو آموزه های وحی آموخته بود که ایمان به معاد، چون ایمان به توحید و یگانه پرستی است.

آن بانوی بزرگ اسوه ای تابان و آفتابی درخشان بر آسمان ایمان به معاد بود. جایگاه رفیع آن بزرگوار چنان است که چون در عرصات جنان بر مقام خویش مستقر گردد حضرت آدم و همه پیامبران علیهم السلام به زیارتش می آیند. (1)

سلمان پیرامون عظمت حضرت زهرا علیها السلام می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: مولای من، به خدا سوگندت می دهم که ما را از فضیلت و مقام فاطمه در روز قیامت خبر ده؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با تبسم فرمود: قسم به خدایی که جان من در دست قدرت اوست فاطمه علیها السلام روز قیامت سوار بر ناقه ای وارد محشر می شود، در حالی که جبرئیل از سمت راست او، میکائیل از سمت چپ او، علی علیه السلام پیشاپیش او، حسن و حسین علیهما السلام به دنبال او و خداوند نگهبان و حافظ اوست؛ سپس از سوی خداوند عزوجل به اهل محشر خطاب می رسد: غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكْسُوا رُؤُسَكُمْ هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله... چشمانتان را ببندید و سرهایتان را فرود آورید، همانا این دختر محمد صلی الله علیه و آله پیامبرتان و همسر علی و مادر حسن و حسین است که با لباس های سفید وارد بهشت می شود.

ص: 438



آن گاه فاطمه علیها السلام با دیدن نعمت ها و کرامات الهی این آیه را تلاوت می کند:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ...)؛ (1) حمد خدا را که حزن و اندوه ما را ببرد. همانا خدای ما بخشنده و پاداش دهنده به شکرگزاران است؛ شکر آن خدایی را که از لطف و کرم ما را به منزل دائمی بهشت وارد کرد که در اینجا هیچ درد و رنجی به ما نرسد و ابداً ضعیف و خستگی نخواهیم یافت.

آن گاه از جانب خدای متعال خطاب می شود: ای فاطمه! هر چه دوست داری از من درخواست کن که اجابت کنم و آنچه عطایت کنم که مسرور و خشنود شوی.

فاطمه علیها السلام می گوید: پروردگارا! تنها آرزویم لقای تو و رضوان و خشنودی توست، استدعایم این است که دوستان من و فرزندانم را عذاب نفرمایی.

از سوی خداوند متعال به فاطمه علیها السلام ندا می شود: به عزت و جلال خودم سوگند که دو هزار سال قبل از آفرینش زمین و آسمان عهد کرده ام که دوستان تو و دوستان فرزندان تو را از آتش عذاب خود عفو کنم. (2)

به هر روی، روح فاطمه علیها السلام لبریز از ایمان و اعتقاد به مبدأ و معاد است. این چشمه ایمان، از زلال قرآن و آموزه های وحیانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرشت عرشی آن بانوی آسمانی جاری گشته و بازتابش آفتاب قرآن بر آینه روح خدانمای فاطمه علیها السلام است.

در حقیقت، این دست خداوند علیم و تواناست که این شهید را به کام جان فاطمه علیها السلام جاری ساخته، و ملکوت اعلی را عرصه حضور و شهود آن بانوی بی همتا قرار داده است. بنابراین معاد و حیات جاوید انسانی که از بطون و آفاق باطنی جهان آفرینش است، مشهود اوست. آن حضرت بر مشرق تابناک (عِلْمَ الْبَاقِيَاتِ) است و بهشت و دوزخ را مشاهده می کند.

## بشارت بهشت

آن حضرت در ابتدا با ترسیم سیمای یک مسلمان واقعی فرمود:

ص: 439

---

1- (1) سوره فاطر، آیات 34-35.

2- (2) سفینه البحار، ج 2، ص 375.

« ثُمَّ أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ (ترید اهل المجلس) نُصِبُ أَمْرَ اللَّهِ وَنَهْيِهِ، وَحَمَلَهُ دِينَهُ وَوَحْيِهِ، وَآمَنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِهِكُمْ وَبُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ؛ (1) شما بندگان خدا! نگاهبان حلال و حرام و حاملان دین و احکام و امانت داران حق و رسانندگان به خلق اید». (2)

آن بزرگوار با این سخنان مقام و مسئولیت بندگی خدا را به آنان تفهیم و به آنان تأکید کرد که پاداش چنین رستگاران، بهشت و نعمت هایش، لقا و رضوان خدا خواهد بود. بهشتی که ده ها آیه به توصیف نعمت های آن پرداخته و مقام رضوان و لقای خداوند را که شهد جان مخلصان و صدیقان است بیان می دارد:

(وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ...). (3)

قرآن کریم پا به پای تبیین احکام و حکم دین، اثر و ثمره ایمان یا کفر به آنها را نیز بازگو می کند. در این آیه، مؤمنان را به بهشتی بشارت می دهد که نهرها در زیر آنها جاری است. همچنین از ثمرات مداوم و جلوه های مشابه و همسران پاکیزه و جاودانگی آن حیات خبر می دهد. این بشارت های قرآن برای آنانی است که عمل نیک را با اندیشه و نیت نیکو در هم تنیدند.

سرّ نامگذاری بهشت به جنت آن است که شاخسار درختانش در هم فرو رفته و این شاخه ها و برگ های فراوان، مانند سقفی سبزرنگ زمین بهشت را می پوشاند. بنابراین می توان گفت که از زیر این باغ ها نهرها جاری است.

گرچه فضای بهشت پوشیده از درختان است، اما با این وجود، فضای آن روشن است، زیرا نور بهشت از چشمه آفتاب نیست، چون چشمه خورشید پیش از فرا رسیدن قیامت تاریک می گردد (4) و آفتاب و ماه بساط خود را جمع می کنند؛ (5) همان طور که قرآن فرموده: «و در آن بهشت بر تخت ها تکیه زنند و آنجا نه آفتابی بینند و نه سرمای زمهریر». (6) بلکه

ص: 440

1- (1) بلاغات النساء، ص 16.

2- (2) زندگی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 128.

3- (3) سوره بقره، آیه 25.

4- (4) سوره تکویر، آیه 1.

5- (5) سوره قیامت، آیه 9.

6- (6) سوره انسان، آیه 13.

سرچشمه نور، همان افق برین جان مؤمنان آرمیده در آغوش نعمت های بهشتی است. (1)

در واقع، در جهان آخرت، کمیت و کیفیت بهشت هر کسی در گرو مقدار ایمان و عمل صالح اوست؛ برخی دارای یک بهشت و گروهی دارای دو بهشتند: (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ) 2 و برخی دارای چند بهشت هستند: (لَهُمْ جَنَّاتٍ...). (2)

رابطه انسان بهشتی با بهشت، در قرآن و روایات تبیین گردیده؛ بدین معنا که انسان مؤمن، علت و مالک تکوینی بهشت است، چون بهشت ظهور و تجلی عمل صالح اوست. بنابراین، اراده فرد بهشتی بر بهشت حاکم است و هر چه بخواهد با اراده او موجود می شود؛ مثلاً با عزم و اراده او چشمه بهشتی می جوشد و جاری می گردد: (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا). (3) همه این امور نشان فاخر آن است که بهشت، محکوم و مملوک تکوینی انسان بهشتی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این حقیقت می فرماید:

« فَأَعْلُ الْخَيْرِ، خَيْرٌ مِنْهُ وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ؛ (4) نیکوکار از کار نیک بهتر است و بدکار از کار بد، بدتر)».

باری، هرگونه مالکیتی در قیامت، از سنخ تکوینی است، نه از نوع اعتباری آن، زیرا منطقه اعتبار فقط اقلیم دنیاست. البته روشن است که علت حقیقی و مالک تکوینی اصیل و بالذات، در سراسر هستی، خواه در دنیا خواه در قیامت، خداوند متعال است و تنها علیت طولی و مالکیت رتبی به انسان نسبت داده می شود.

هرگاه پارسایان در بهشت، ثمرات بهشتی را دریافت می کنند می گویند: این همان است که از پیش روزی ما شده بود؛

(كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ). (5)

اکنون پرسش این است که این «مرزوق پیشین» چیست؟ مفسر حکیم و فقیه نامور،

ص: 441

1- (1) تسنیم، ج 2، ص 468.

2- (3) سوره بقره، آیه 25.

3- (4) سوره انسان، آیه 6.

4- (5) نهج البلاغه، حکمت 32، ص 366.

5- (6) سوره بقره، آیه 25.

آیت الله جوادی معتقدند که مقصود از (مِنْ قَبْلُ)؛ «روزی پیشین» حقایقی است که در دنیا رزق و روزی انسان گردیده است. به این شرح که اعمال صالح انسان، در آخرت نزد او حاضر است: (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ). (1)

قرآن با حصر و جزم، جزای انسان را فقط عمل او می داند؛

مانند: (وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)؛ (2) (ثُمَّ تُوفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ)؛ (3)

(مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ)؛ (4) (إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا) 5.

پس عمل انسان نیز چون خود انسان جاوید است، چون میوه های بهشتی، ظهور همین اعمال است. بنابراین هر بار که در بهشت میوه ای نصیب بهشتیان می شود می یابند که آن ثمره و میوه، همان عقیده فاخر، اخلاق نیکو و عمل صالحی است که خداوند در دنیا روزی آنان کرده بود که اکنون به صورت این میوه ها دیده می شود. بنابراین آیه در صدد تبیین، تجسم و حضور اعمال در قیامت و بهشت است. البته در بهشت، افزون بر آنچه بازیافت اعمال نیکوی خود انسان است، در پرتو فیض و فضل الهی بارش نعمت ها بر او فرو می ریزد، و فرد بهشتی را مستغرق نعمت های الهی می گرداند: (5)

(لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ)؛ (6)

(بر آن بندگان در آنجا هر چه بخواهند مهیاست و باز افزون تر از آن نزد ما خواهد بود).

آنان در بهشت عزت بر سریرهای زریفت مرصع تکیه زنند، همه با دوستان رویه روی یکدیگر بر آن سریرهای عزت می نشینند، و پسرانی که حسن و جوانی شان ابدی است گرد آنها به خدمت می گردند، با کوزه ها و مشربه ها و جام های پر از شراب ناب، نه هرگز (هر چه نوشند) در دسری یابند و نه مستی عقل و رنج خمار کشند، و میوه خویش برگزینند، و

ص: 442

1- (1) سوره آل عمران، آیه 30.

2- (2) سوره یس، آیه 54.

3- (3) سوره بقره، آیه 281.

4- (4) همان، آیه 174.

5- (6) تسنیم، ج 2، صص 478-479.

6- (7) سوره ق، آیه 35.

گوشت مرغان و هر غذایی که مایل باشند، بخورند. و زنان سیه چشم و زیبا صورت که در بهاء و لطافت چون درّ و لؤلؤ مکنون اند، این نعمت های الهی پاداش آن بهشتیان است. هیچ سخن لغو و بیهوده نشنوند و نه بر یکدیگر گناهی بندند، جز سلام و تحیت و احترام، نگویند و نشوند، و اصحاب یمین چه خوش روزگارند. در سایه درختان سدر پر میوه بی خار، و درختان پر برگ سایه دار، همه در سایه بلند درختان، و در کنار نهر آب های روان و زلال، و میوه های بسیار که هیچ وقت قطع نشود، و هیچ کس بهشتیان را از آن میوه ها منع نکند... (1) مؤمنان بهشتی در آنجا همسرانی پاکیزه دارند و پاکیزگی همسران بهشتی این است که از همه نقص ها از جمله عادات زنانه، پیراسته اند آنان ازواج مطهرند، (2) طیب و پاکند، و آراسته به سلامت و سلام، و زیننده دارالسلام اند. (3)

### نمایش بهشت در زلال حدیث

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره بهشت می فرماید:

« مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَحْيَى لَا يَمُوتُ ... ».

براساس این حدیث کسی که داخل آن سرای جاوید گردد زندگی اش پایدار است و مرگ در تعقیب او نیست؛ نعمتش پیوسته و مداوم است؛ لباسش کهنه نگردد و جوانی او به پیری نگراید.

از آن حضرت پرسیده شد کیفیت ساخت و بنای آن چگونه است؟ فرمود: «خشتی از طلا و خشتی از نقره است و ملاط آن از مشک است، سنگ ریزه آن، لؤلؤ و بافت و خاک آن زعفران است». (4)

و نیز فرمود: «خداوند حصار بهشت را با خشتی از طلا- و خشتی از نقره ایجاد فرمود، در آن نهرها جاری ساخت و اشجار در آن غرس کرد؛ چون فرشتگان، جلوه و زیبایی و درخشندگی آن را دیدند گفتند: طوباک منازل الملوک». (5)

ص: 443

1- (1) سوره واقعه، آیات 15-33.

2- (2) سوره بقره، آیه 25؛ سوره نساء، آیه 57.

3- (3) سوره یونس، آیه 25؛ سوره فجر، آیه 47؛ سوره نور، آیه 26.

4- (4) الدر المنثور، ج 1، ص 84.

5- (5) همان، ص 85.

آن حضرت در جمله ای کوتاه در تعریف بهشت فرمود:

« الشَّبْرُ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؛ (1) و جیبی از بهشت از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.».

نعمت های خلد برین در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین ستوده شده:

فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يوصفُ لَكَ مِنْهَا، لَعَرَفْتَ نَفْسَكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا اخْرَجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَآذَاتِهَا...؛ و اگر به دیده دل بنگری بدانچه از بهشت برایت ستایند، دل برکنی از آنچه در دنیا است، هر چند بدیع و زیباست، از خواهش های نفسانی و خوشی های زندگانی، و منظره های آراسته، و بیندیشی در جنبش کناره های جویباران، و در آویختن خوشه های لؤلؤ آبدار بر شاخه های آن درختانی که ریشه های آن در پشته های مشک نمان است، و رسته بر شاخسار؛ و رستن این میوه های گونه گون در غلاف ها و پوشش های درون.

شاخه ها بدون رنج خم گردد و چنانکه چیننده آن خواهد در دسترس او بود، گروهی به گرد کاخ هایشان گردند و آنان را از غسل های پاکیزه و شراب های پالوده دهند. مردمی باشند که بخشش - الهی - به آنان پیوسته بود تا در خانه قرار بار گشودند و از رنج سفرها آسودند. (2)

آن حضرت در خطبه ای دیگر می فرماید:

... خَلَقْتَ دَاراً وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَدَابِئَهُ؛ مَشْرَباً وَ مَطْعَمًا وَ أَرْوَاجاً...؛ ستودن تو راست که خانه ای آفریدی و خوانی گستردی؛ نوشیدنی و خوردنی و جفت ها و خدمتکاران در آن فراهم آوردی؛ و کاخ ها و نهادهای روان و کشتزارها و میوه های فراوان. سپس دعوت کننده - پیامبران - فرستادی تا بندگانت را بدان خانه بخواند، خانه ای که به آسایش در آن بماند. (3)

و نیز آن حضرت فرمود: «اما اطاعت پیشگان، پاداش آنان را جوار خود ارزانی دارد و در

ص: 444

1- (1) همان، ص 86.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 165، صص 171-172.

3- (3) همان، خطبه 109، صص 103-104.

خانه خویش جاودانی؛ جایی که فرود آمدگان از آن رخت نبندند و دگرگون حال نگردند، نه بیم آنان را فرا گیرد و نه بیماری بدان ها روی آورد و نه خطری آنان را پیش آید». (1)

البته چون مردم از مراتب ایمان متفاوتی برخوردارند و لاجرم اعمال آنان نیز از درجات مختلفی برخوردار خواهد بود، بهشت نیز که ظهور همان اعمال و تجسم آنهاست دارای درجات و مراتب است.

امیرالمؤمنین در بیان این حقیقت می فرماید:

« دَرَجَاتٌ مُتَفَاوِئَاتٌ، وَ مَنَازِلٌ مُتَفَاوِئَاتٌ، لَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا، وَلَا يَطْعَنُ مُقِيمُهَا...؛ (2) پایه های فروتر و برتر، منزل هایی برخی از برخی بهتر، نه نعمت آن بریده گردد و نه باشنده آن از آنجا رخت ببرند، نه آن که در آن جاودان است پیر شود و نه آنکه در آن ساکن است فقیر».

به هر روی، یادگار نبوت چهره مسلمانان پارسا را که در آیات قرآن به نشان فاخر جهاد و ایمان آراسته بودند تبیین نمود؛ آنانی که به مقام والای بیعت رضوان تشرف یافته بودند و آفتاب رضوان خدا بر آنان سایه افکنده بود. کسانی که با هجرت و جهاد و ایثار خود نام مسلمانی را فروزنده ساخته، و در واقع حافظان و نگهبانان دین و آرمان اسلام بودند. آنانکه خدای بزرگ، بهشت و نعمت هایش را به پاسداشت شخصیت ایمانی شان برای آنان قرار داده بود که در حقیقت بهشت را خود با ایمان و عمل صالح خویش آفریده بودند.

در واقع فاطمه علیها السلام با تبیین این مکانت به آنان هشدار می دهد که ای مسلمانان آگاه باشید، گرچه شما بر اوج و بر افق بلند کرامت و عظمت بودید؛ ولی آگاه باشید که هر چند اوج و ستیغ بلندتر باشد، سقوط آن خطرناک تر است، نکند از آن اوج و فراز سقوط کرده و از بهشت خدا به جهنم الهی سقوط کنید.

### نقش بازدارندگی قیامت، دوزخ و محاسبه

یادگار نبوت در دو فراز، جریان غصب خلافت و فدک را تبیین نموده و پیامد شومی را که فراروی غاصبان است بازگو می نماید:

ص: 445

1- (1) همان، ص 106.

2- (2) همان، خطبه 85، ص 67.

1 - « فِدُونَكهَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ، تَلَقَّاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعَمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَالرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ، وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، (1) و (لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ)؛ (2) آری، مسرور و شادمان و سرمست از باده پیروزی باشید! اینکه که اسب راهوار خلافت رامتان گردید و بر آن سوارید به پیش می تازید؟ ولی، به هوش و آگاه باشید: اکنون تا دیدار آن جهان، این ستور آماده و زین بر نهاده، تو را ارزانی باد! وعده گاه ما روز رستاخیز! خواهان و شاکی محمد صلی الله علیه و آله و داور، خدای متعال.

آن روز، ستمکار رسوا و زیانکار خواهد بود و حق ستمدیده برقرار خواهد شد! به زودی خواهید یافت که هر خبری را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی. آری، به ظاهر مرکب خلافت، رام غاصبان گردیده بود و آنان به هدف خویش رسیده بودند، زیرا علی علیه السلام از عرصه زعامت مسلمین برکنار شد و ابوبکر به جای آن حضرت قرار گرفت.

تاریخ خونبار اسلام، و وقوع هزاران حادثه شوم و مفساد بزرگ تا امروز، سند بزرگ شکست جریان سقیفه است. آن حضرت لایه های پنهان غضب خلافت را تحلیل فرمود:

2- فِدُونَكُمُوهَا، فَاحْتَبِئْهَا مُدْبِرَةَ الظُّهْرِ، نَاكِبَةَ الْحَقِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ، مَوْسُومَةً بِشَدِّ نَارِ الْأَبَدِ، مَوْصُولَةً بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ: (الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) 3 فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) 4 وَ أَنَا إِبْنُهُ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابِ اللَّهِ، فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ (3) (وَ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ)؛ (4) بگیریید خلافت و فدک را این لقمه گلوگیر به شما ارزانی باد و نشان ننگ حق شکنی و حقیقت پوشی بر شما جاودانی! ولی شما را آسوده نگذارد تا با آتش افروخته خدا بیازارد؛ آتشی که هر دم فرورود و دل و جان را بسوزد، آنچه را می کنید خدا می بیند و ستمکار به زودی داند که در کجا نشیند و

ص: 446

1- (1) بلاغات النساء، ص 14.

2- (2) سوره انعام، آیه 67.

3- (5) اشاره به آیه 121 از سوره هود.

4- (6) سوره هود، آیه 122.



جایگاه او کجاست! من پایان کار را نگرانم و چون پدرم، شما را از عذاب خدا می ترسانم، به انتظار بنشینید تا میوه درختی را که کشتید بچینند و کیفر کاری را که کردید ببینند. (1)

آنچه دختر گرامی پیامبر، مردم را از آن بیم می دهد همان آتشی است که خداوند در آیات سوره همزه از آن پرده برداشته است و نیز؛

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...)؛ (2)

(ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ نگاهدارید، آتشی که مردم و سنگ خارا آتش افروز آن اند، و بر آن دوزخ فرشتگانی سخت دل مأمورند).

در واقع، خود مردم آتش افروز جهنم اند: (وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ) 3 و ستمگران هیزم جهنم می باشند (وَأَمَّا الْقَاسِيَةُ طُونَ فَكَانُوا لِيَجَهَنَّمَ حَطَبًا) 4

همچنین از آنجا که دوزخ، مظهر قهر و غضب خدای جبار است، انواع گوناگونی از عذاب ها در آن وجود دارد:

(إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ...)؛ (3)

(چون گردن هاشان با غل و زنجیرهای (آتشین) کشیده شود، تا به حمیم دوزخ و گنداب متعفن آن در افکننده و سپس در آتش افروخته شوند).

عذاب جهنم، عذابی است سازنده و با استمرار، و این گونه نیست که شخص در آن معدوم و نابود گردد:

(كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا)؛ (4)

(آنان که به آیات ما کافر شدند به زودی به آتش دوزخشان درافکنیم و هر چه پوست تن آنها

ص: 447

1- (1) زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 135.

2- (2) سوره تحریم، آیه 6.

3- (3) سوره مؤمن، آیات 71-72.

4- (4) سوره نساء، آیه 56.

بسوزد به پوست دیگرش مبدل سازیم تا سختی عذاب را بچشند که همانا خدا مقتدر است و کارش همه عدالت و از روی حکمت است).

به هر روی، فاطمه علیها السلام چون پدر و قرآن، نذیر و بشیر است. نذیر است و مردم را از برپایی قیامت و دادرسی سخت و حاکم و داور آن می ترساند؛ از جهنمی که بر همه کافران احاطه دارد: (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) 1 از سقوط در فتنه و فساد و تباهی، از کج روی و بیدادگری.

نظامی درباره لزوم عاقبت اندیشی آدمی سروده است:

عاقبتی هست بیا پیش از آن کرده خود بین و بیندیش از آن

روز قیامت که بود داوری شرم نداری که چه عذر آوری

ظلم شد امروز تماشای من وای ز رسوایی فردای من

روز قیامت ز من این ترک تاز باز پرسند و پرسند باز(1)

و به قول رفعت سمنانی:

قیامت بهر این آمد مقرر که ظلم و عدل هر دیندار و کافر

شود در پیش هر کس آشکارا که شاید این سزا را یا جزا را(2)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز درباره عمل و حساب رسی از آن می فرماید: «وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ؛ (3) همانا امروز روز کار است و روز شمار نباشد و فردا روز شمار و حساب است و کس را مجال کار نباشد».

باری، حضرت فاطمه علیها السلام در خطبه خویش از یک سو افق متعالی بهشت را فرا روی مسلمانان باز نمود و از سوی دیگر، جهنم را با عذاب دردناکش پیش پای آنان قرار داد، تا

ص: 448

---

1- (2) دیوان نظام گنجوی، صص 55 و 57.

2- (3) دیوان رفعت سمنانی، ص 457.

3- (4) نهج البلاغه، خطبه 42، ص 40.

با بشارت بهشت به سوی اعمال نیک و صالح بشتابند و با ترس از جهنم از سقوط در گرداب گناه پرهیزند؛ رفتار خویش را ارزیابی کنند؛ وظیفه مسلمانی خویش را بشناسد؛ از دگرگونی‌ها در نظام رهبری اسلام جلوگیری کنند و از بروز فتنه‌ها و بدعت‌ها که در اقلیم فرهنگی اسلام رخ داده بود ممانعت نمایند، چون آنگونه که امام علی علیه السلام فرمود:

« إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ... مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعِهِ ؛ (1) دشمن‌ترین آفریدگان نزد خدا کسی است که دل او شیفته بدعت است.»

مولوی در این باره به زیبایی سروده:

هر که او بنهاد ناخوش سنتی سوی او نفرین رود هر ساعتی (2)

و نیز سروده:

هر که بنهد سنت بد ای فتا تا در افتد بعد او خلق از عمی

جمع گردد بر وی آن جمله بزه کو سری بوده ست و ایشان دم غزه (3)

به هر حال، آن حضرت در این منشور آسمانی، زمزمی از معارف و معرفت اسلامی را جاری نمود، و آفتابی فرا روی امت اسلامی نمایان ساخت. آن بزرگوار در خطبه خود اصول پنجگانه اسلامی را تبیین و فلسفه‌ای از احکام الهی را تشریح نمود، در نتیجه، فرق میان سیاست اسلامی و سیاست بازی را آشکار ساخت و سند مظلومیت خود و علی علیه السلام را بر تارک تاریخ تا ابد آشکار نمود.

حسن ختام این دفتر، روایتی از رسول خداست که فرمود:

فَاطِمَةُ بِهَجَجِهِ قَلْبِي، وَ أَبْنَاهَا ثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَ بَعْلُهَا نُورُ بَصْرِي، وَ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي، وَ حَبْلُهُ الْمَمْدُودُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، مَنْ اعْتَصَمَ بِهِ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَوَى ؛ (4) فاطمه، سرور قلب من است و فرزندانش میوه دل من

ص: 449

1- (1) همان، خطبه 17، ص 18.

2- (2) امثال و حکم دهخدا، ج 1، ص 16.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 719، ش 1956-1957.

4- (4) فرائد السمطين، ج 2، ص 66.

می باشند، شوهرش نور دیدگان من است و امامان از فرزندانش امناء پروردگار بوده و ریسمان ممدود و ممتد بین خدا و آفریدگانش می باشند. کسی که به آن ریسمان اعتصام جوید نجات می یابد و کسی که از آن بازماند هلاک و نابود می گردد.

بمنّه و کرمه و توفیق منه

غلامعلی عباسی فردوئی

ص: 450

1. اثبات الوصیه، مسعودی، منشورات رضی، قم، بی تا.

2. الاحتجاج، ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، تعلیقات: محمد باقر الموسوی الخرسانی، الناشر: ذوی القربی، الطبعه الرابعه، بی جا، 1431 ق.

3. ادیان زنده جهان، رابرت ارنست هیوم، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، نشر علم، 1386 ش.

4. اسد الغابه فی معرفه الصحابه، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی تا.

5. اسرار فذک، محمد باقر انصاری، نشر الهادی، قم، چاپ دوم، پاییز 1376.

6. اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، امّ علی مشکور، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، 1411 ق.

7. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، چاپ دوم، المطبعه الهاشمیه بدمشق، 1378 ق.

8. اعیان الشیعه، السید محسن الامین، دارالتعارف بیروت، الطبعه الثانيه، بی تا.

9. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق: دار الاحیاء تراث العربی، بیروت، لبنان، الطبعه الثانيه، 1418 ق.

10. امالی طوسی، شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه، مؤسسه البعثه، الطبعة الاولى، نشر دار الثقافه، قم، 1414 ق.
11. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، فروردین ماه 1352.
12. انتظار بشر از دین، آیت الله جوادی آملی، تحقیق و تنظیم: حجت الاسلام محمدرضا مصطفی پور، نشر اسراء، قم، چاپ ششم، تابستان 1389 ش.
13. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر البلاذری، حقه و علق علیه: الشیخ محمد باقر المحمودی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، الطبعة الاولى، 1394 ق - 1974 م.
14. الايضاح، فضل بن شاذان النیشابوری، تحقیق: محدث ارموی، بیروت، الاعلمی، تهران، 1363 ش.
15. بحار الانوار، الشیخ محمد باقر المجلسی، تحقیق: الشیخ عبدالزهراء العلوی، ناشر: دار الرضا بیروت، لبنان.
16. بحر المعارف، مولی عبدالصمد همدانی، تحقیق و ترجمه: حسین استاد ولی، انتشارات حکمت، 1381 ش - 1423 ق.
17. بلاغات النساء، ابی الفضل احمد بن ابی طاهر المعروف بابن طیفور، منشورات مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.
18. البیان و التبیان، عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق: عبدالسلام هارون، قاهره، 1948 م.
19. پرتوی از مکتب زهرا علیها السلام، غلامعلی عباسی فردویی، ناشر: زائر، چاپ اول، تابستان 1386.
20. تاریخ الامم و الملوک، ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، مطبعة الاستقامة بالقاهره، 1358 ق - 1939 م.

21. تاریخ یعقوبی، احمد بن اسحاق یعقوبی البغدادی، دار الزهراء، الطبعة الاولى، 1387 ش - 1429 ق.
22. تاریخ تمدن، ویل دورانت، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران، بی جا.
23. تاریخ خلفا (از رحلت پیامبر تا زوال امویان)، رسول جعفریان، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، پاییز 1374 ش.
24. تاریخ سیاسی اسلام (سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله)، رسول جعفریان، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، مهر 1373.
25. تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ هشتم، 1372 ش.
26. التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ الطائفه، ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق و تصحیح: احمد حبیب قصیر العاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی تا.
27. تتمه المنتهی فی وقایع ایام خلفا، حاج شیخ عباس قمی، کتابخانه مرکزی، تهران، 1325 ش.
28. تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی، تصحیح: عباس اقبال به اهتمام دکتر توفیق سبجانی، ناشر: کتابخانه طهوری، تهران، 1357 ش.
29. تسنیم، تفسیر قرآن کریم، آیت الله جوادی آملی (مد ظله العالی)، تنظیم و ویرایش: علی اسلامی، نشر اسراء، قم، چاپ هشتم، زمستان 1390 ش.
30. تفسیر القمی، لابی الحسن علی بن ابراهیم قمی، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، بی تا.

31. التفسير الكبير، الفخر الرازي، الطبعة الاولى، بی جا، بی تا.

32. تفسير فرات الكوفي، ابي القاسم فرات بن ابراهيم بن فرات الكوفي، تحقيق: محمد الكاظم، مؤسسه النعمان للطباعة و النشر و التوزيع، حسن محمد ابراهيم على، بيروت، 1412 ق - 1992 م.

33. تفسير نور الثقلين، عبد على بن جمعه العروس الحويزي، تصحيح و تعليق: سيدهاشم رسولى محلاتي، مطبعة الحكمة بقم، 1383 ق.

34. تفصيل وسائل الشيعه، المحدث الشيخ الحر العاملي، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، الطبعة الثانية، قم، جمادى الاخره 1414 ق.

35. تلخيص الشافي، شيخ طوسي، تحقيق: سيدحسين بحرالعلوم، مكتبه العلمين الطوسي و بحر العلوم فى نجف الاشرف، الطبعة الثانية، 1383 ق.

36. تنقيح المقال فى احوال الرجال، عبدالله بن شيخ محمد حسن، المامقاني، تهران، بی نا، بی تا.

37. التوحيد، للشيخ الجليل الاقدم الصدوق، ابي جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمي، صححه و علق عليه: السيد هاشم الحسيني الطهراني، منشورات جماعه المدرسين فى الحوزه العلميه فى قم المقدسه، 1357 ش.

38. توضيح المقاصد، بهاءالدين محمد بن الحسين العاملي، چاپ در مجموعه نفيسه، منشورات مكتبه بصيرتى، قم، بی تا.

39. جامع البيان فى تفسير القرآن، ابي جعفر محمد بن جرير الطبرى و بهامشه تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان للنيسابورى، دار المعرفه، بيروت، الطبعة الثانية، 1392 ق - 1972 م.

40. جامعه شناسى دين، جابر دانش، نهاد مقام معظم رهبرى در دانشگاهها، بی جا، 1386 ش.



41. حکمت الهی، مهدی الهی قمشه ای، چاپ سوم، بی جا، بی تا.

42. الخرائج و الجرائح، المحدث و المفسر الكبير قطب الدين الراوندي، تحقيق و نشر: مؤسسه الامام المهدي عليه السلام، قم، منشورات مؤسسه النور للمطبوعات، بيروت، لبنان، الطبعة الثانية، 1411 ق.

43. خطابه فدک، محمد باقر انصاری، سید حسن رجایی، قم، دفتر نشر الهادی، بی تا.

44. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، منشورات محمد علی بیضوی، نشر کتب السنه و الجماعه، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

45. دلائل الامامه، الشیخ ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری الصغیر، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه، مرکز الطباعه و النشر فی مؤسسه البعثه، قم، الطبعة الاولى، 1413 ق.

46. دلائل الصدق من فضائل امیرالمؤمنین و امامته، محمد حسن مظفر، بصیرتی، قم، 1395.

47. دین پژوهی، علی اکبر رشاد، پژوهشگاه فرهنگ و انقلاب اسلامی، بی جا، 1388.

48. دین شناسی، آیت الله جوادی آملی، تحقیق و تنظیم: حجه الاسلام محمدرضا مصطفی پور، نشر اسراء، چاپ ششم، تابستان 1390 ش.

49. دین و چشم اندازهای نوین، ویلیام آلستون، ترجمه: غلامحسین توکلی، بوستان کتاب، 1380 ش.

50. دیوان اشعار حکیم ابومعین الدین ناصر بن خسرو قبادیانی، تصحیح: حاجی سید نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، چاپ افست گلشن، آبان ماه 1348 ش.

51. دیوان حکیم ابوالمجد، محدود بن آدم السنایی الغزنوی، تهران، شرکت طبع کتاب، 1320 ش.

52. دیوان خلاق المعانی، ابوالفضل کمال الدین اسماعیل اصفهانی، با مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهرست ها به انضمام رساله القوس، به اهتمام حسین بحر العلومی، تهران، انتشارات کتابفروشی دهخدا، اسفند 1348 ش.
53. دیوان شرف الشعراء، بدرالدین قوامی رازی، تصحیح میرجلال الدین حسینی ارمومی، چاپخانه سپهر، چاپ اول، 1374 قمری برابر با 1334 ش.
54. دیوان صور معانی، عطار نیشابوری، انتشارات سنایی، تهران، بی تا.
55. دیوان کامل، دکتر قاسم رسا، ملک الشعراء آستان قدس رضوی، مشهد، کتابفروشی باستان، چاپ دوم، اسفند 1344 ش.
56. دیوان لامع، محمد رفیع بن عبدالکریم درمیانی، ناشر: دکتر محمود رفیعی، تهران، چاپ اول، 1365 ش.
57. دیوان ملاهادی سبزواری، ملاهادی سبزواری، نشر طلوع، بی جا، بی تا.
58. دیوان ملک الشعراء بهار، انتشارات علمی، بی جا، بی تا.
59. دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهرعلی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی، بی جا، بی تا.
60. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، تألیف: محب الدین احمد بن عبدالله الطبری، دار المعرفه للطباعه و النشر، بیروت، لبنان، 1974 م.
61. رازهای نماز، آیت الله جوادی آملی، ترجمه: حجت الاسلام علی زمانی قمشه ای، نشر اسراء، قم، چاپ هیجدهم، زمستان 1390 ش.
62. رسائل الجاحظ، تحقیق و تقویم: علی ابوملحم، بیروت، لبنان، 1987 م.
63. روح المعانی، الالوسی البغدادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی تا.

64. السقيفه و فدك، ابوبكر احمد بن عبدالعزيز جوهرى، جمع و تحقيق: دكتور محمد هادى امينى، تهران، مكتبه نينوى، بى تا.
65. سنن الدارمى، ابو محمد عبدالله بن بهرام الدارمى، دارالفكر، بيروت، 1398 ق.
66. سنن الكبرى، ابوبكر احمد بن حسين البيهقى، حيدرآباد، افست بيروت، دارالمعرفه، 1344 ق.
67. سنن النسايى، ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب بن على النسايى، دارالفكر، بيروت، لبنان، بى تا.
68. السيره النبويه، ابن هشام، تحقيق، ضبط و شرح: مصطفى السقا، ابراهيم الاييارى، عبدالحفيظ شلبى، جامعه القاهره، بدار الكتب المصريه، ناشر: دار المعرفه بيروت، بى تا.
69. السيره النبويه، ابوالفداء اسماعيل بن كثير، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار الرائد العربى، بيروت، لبنان، 1407 ق.
70. سيره رسول الله صلى الله عليه وآله واهل بيته عليهم السلام، المؤلف: لجنه التأليف مؤسسه البلاغ، الناشر: المعاونه الثقافيه للمجمع العالمى لاهل البيت عليهم السلام، قم، الطبعة الاولى، قم، المجمع العالمى لاهل البيت عليهم السلام، 1414 ق.
71. الشافى فى الامامه، الشريف المرتضى، تحقيق: السيد عبدالزهراء الحسينى الخطيب، مؤسسه الصادق للطباعه و النشر، تهران، الطبعة الثانيه، 1410 ق.
72. شرح خطبه حضرت زهرا عليها السلام، آيت الله سيد عزالدين حسيني زنجانى، بوستان كتاب، چاپ نهم، 1386 ش.
73. شرح دفتر دل، علامه حسن زاده آملى، شارح: داوود صمدى آملى، انتشارات نبوغ، چاپ اول، 1379 ش.
74. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، انتشارات جهان، دار احياء الكتب العربيه، عيسى البابى الحلبي و شركاه، قاهره، 1960 م.

75. شمیم ولایت در آثار آیت الله جوادی آملی، تنظیم و ویرایش: حجه الاسلام سید محمود صادقی، نشر اسراء، چاپ ششم، پاییز 1390 ش.
76. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم البخاری، دار الطباعة العامره الغراء، 1315 ق.
77. الطبقات الكبرى، ابن سعد، دار صادر للطباعة و النشر دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت، 1958 م.
78. العقد الفريد، شهاب الدين احمد المعروف بابن عبد ربّه الاندلسي، اعداد: الاستاذ عصام شعيتو، منشورات دار و مكتبه الهلال، بیروت، 1985 م.
79. علل الشرايع، ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، تصحيح: السيد فضل الله الطباطبائي اليزدي، مكتبه الطباطبائي بالمدرسه الفيضيه بقم، بی تا.
80. عوالي اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیہ، محمد بن علی بن ابراهیم الاحسائی المعروف بابن ابي جمهور قدم له: سماحه آیه الله العظمی السيد شهاب الدين النجفی المرعشی، تحقیق: البحاثه المتتبع الحاج آقا مجتبی العراقي، الطبعة الاولى، مطبعة سيدالشهداء، قم، 1403 ق.
81. عیون اخبار الرضا علیه السلام، الشيخ الصدوق ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، منشورات المطبعة الحیدریه، النجف، 1390 ق.
82. الغارات، ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی اصفهانی، مقدمه و حواشی: جلال الدين ارموی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ دوم، 1355 ش.
83. الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، شیخنا الاکبر، عبدالحسین احمد الامینی النجفی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، الطبعة الرابعة، الجمادی الاولى 1410 ق - دی 1368 ش.

84. فاطمه الزهراء ام الائمه و سيده النساء، الشيخ محمد حسن نائيني، انتشارات نبوغ، قم، مطبعه باقري، الطبعة الثانية، 1416 ق.
85. فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفى، احمد رحمانى همدانى، مؤسسه النعمان للطباعة و النشر و التوزيع، حسن محمد ابراهيم على، بيروت، لبنان، الطبع الاول، 1413 ق.
86. فاطمه الزهراء من المهد إلى اللحد، سيد محمد كاظم القزويني، دار العالم الاسلامي للتأليف و الترجمة و النشر، بيروت، 1401 ق.
87. فاطمه دختر محمد صلى الله عليه و آله، سيد جعفر شهيدى، كتابفروشى حافظ، چاپ سوم، تهران، بى تا.
88. فتوح البلدان، احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى، مترجم: دكتور محمد توكل، نشر نقره، 1337 ش.
89. الفتوح، مترجم: محمد بن احمد بن مستوفى هروى، به كوشش غلامرضا طباطبايى مجد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، تهران، 1372 ش.
90. فجر الاسلام، احمد امين، مطبعه لجنه التأليف و الترجمة و النشر، قاهره، 1364 ق.
91. فدك در فراز و نشيب، آيت الله سيد على حسيني ميلانى، ترجمه و ويرايش: هيئت تحريريه مركز حقايق اسلامى، ناشر: مركز حقايق اسلامى، چاپ اول، 1386 ش.
92. فدك فى التاريخ، محمد باقر الصدر، الناشر: محمد كاظم الكبتى، المطبعه الحيدريه فى النجف، 1374 ق - 1955 م.
93. فدك، آيت الله سيد محمد حسن قزوينى، ترجمه: سيد احمد علم الهدى، ناشر: كتابخانه چهل ستون مسجد جامع، تهران، 1398 ق.
94. فدك، رضا استادى، قدس، چاپ اول، بى جا، پاييز 1383 ش.
95. الفرقان فى تفسير القرآن، الدكتور الشيخ محمد الصادقى، الطبعة الثانية، انتشارات فرهنگ اسلامى قم، 1410 ق.

96. فروغ آفتاب، غلامعلی عباسی فردویی، ناشر: زائر، چاپ اول، بهار 1382.

97. فروغ ولایت، آیت الله جعفر سبحانی، انتشارات صحیفه، چاپ اول، 1368 ش.

98. الكامل فی التاریخ، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم، محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی المعروف بابن الاثیر، دار و مکتبه الهلال، بیروت، بی تا.

99. کتاب الخصال، ابی جعفر محمد بن علی الحسین بن بابویه القمی، تصحیح: علی اکبر الغفاری، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، 1426 ق.

100. کتاب المحاسن، ابی جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، الطبعة الاولى، 1429 ق - 2008 م.

101. الکشاف، ابی القاسم جار الله محمود بن عمر الزمخشری الخوارزمی، تعلیق و تخریج: خلیل مأمون شیخا، دارالمعرفه، بیروت، لبنان، الطبعة الثالثه، 1430 ق.

102. کشف الغمه فی معرفه الائمه علیهم السلام، ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی، الناشر: مرکز الطباعه و النشر للمجمع العالمی لأهل البیت علیهم السلام، قم، 1426 ق.

103. کلیات دیوان شمس تبریزی، مولانا جلال الدین رومی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، 1345 ش.

104. گزارش لحظه به لحظه از ماجرای فدک، محمد باقر انصاری، انتشارات دلیل ما، قم، چاپ هشتم، بهار 1385 ش.

105. لسان العرب، للامام العلامه ابن منظور، تعلیق و فهارس: علی شیری، دار احیاء التراث العربی للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، الطبعة الاولى، 1408 ق.

106. ماجرای فدک، سید احمد فالی، کانون نشر اندیشه های اسلامی، قم، 1412 ق - 1371 ش.

107. متآله قرآنی، محمد علی رحیمیان فردوسی، انتشارات دلیل ما، قم، چاپ اول، بهار 1382.
108. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، تصحیح: براساس نسخه قونیه و مقابله با تصحیح نیکلسون، انتشارات دوستان، تهران، چاپ هشتم، 1384 ش.
109. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، الشیخ ابی علی، الفضل بن الحسن الطبرسی، تصحیح و تحقیق و تعلیق: السید هاشم الرسولی المحلاتی و السید فضل الله الیزدی الطباطبائی، دار المعرفه للطباعه و النشر، بیروت، الطبعة الثانية، 1408 ق - 1988 م.
110. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، تهران، چاپ اول، 22 بهمن 1369 ش.
111. المحجّه البيضاء فی تهذیب الاحیاء، الحکیم المتآله محمد بن المرتضی المدعو بالمولی محسن الکاشانی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، الطبعة الثانية، بی تا.
112. مروج الذهب و معادن الجوهر، ابی الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی، ناشر: الامیره للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، الطبعة الاولى، 1432 ق - 2010 م.
113. مسار الشیعه، شیخ مفید، چاپ در مجموعه نفیسه منشورات مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.
114. المسند، احمد بن حنبل، دار صادر، بیروت، بی تا.
115. مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام، الحافظ رجب البرسی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، تهران، بی تا.
116. مصباح الزائر، رضی الدین السید علی بن موسی بن طاووس، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، 1416 ق.

117. المصنف فى الاحاديث والآثار، ابوبكر عبدالله بن محمد بن ابى شيبه، تقديم وضبط: كمال يوسف الحوت، دار التاج، بيروت، 1409 ق.
118. المصنف، عبدالرزاق بن همام الصنعانى، تحقيق: حبيب الرحمن الاعظمى، بيروت، 1392 ق.
119. معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، محمد دشتى با همكارى جمعى از محققان، نشر مؤسسه تحقيقاتى اميرالمؤمنين عليه السلام، قم، چاپ اول، زمستان 1374 ش.
120. المعارف، ابن قتيبه، ابى محمد عبدالله بن مسلم، تحقيق: ثروت عكاشه، مطبعه دار الكتب، 1960 م.
121. معجم البلدان، شهاب الدين ابى عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموى الرومى البغدادى، دار صادر للطباعه و النشر، دار بيروت للطباعه و النشر، بيروت، 1376 ق - 1957 م.
122. معجم المعالم الجغرافيه، عائق بن غيث البلادى، دار مكه للنشر و التوزيع، 1402 ق.
123. معجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم، محمد فؤاد عبدالباقى، ناشر: انتشارات اسلامى، تهران، چاپ دوم، تابستان 1374 ش.
124. المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغه، مؤلفين: سيد كاظم محمدى - محمد دشتى، نشر امام على عليه السلام، قم چاپ دوم، آبان 1369 ش.
125. معجم قبائل العرب، عمر رضا كحاله، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، بى تا.
126. معرفه الصحابه، ابونعيم اصفهانى، تحقيق: الدكتور محمد راضى بن حاج عثمان، مكتبه الدار، مدينه منوره، 1408 ق.
127. مغازى رسول الله، عروه بن زبير، جمع الدكتور نور سيف، بيروت، بى تا، بى نا.
128. مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهانى، تحقيق: السيد احمد صقر، الطبعة الثانيه، قم، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، 1970 م.



129. ملکه اسلام، فاطمه زهرا علیها السلام، الحاج میرزا خلیل الکره ای، چاپخانه اسلامی، تهران، 1348 ش.
130. المناقب، احمد بن محمد المکی الخوارزمی، تحقیق: الشیخ مالک المحمودی، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، بی تا.
131. منطق الطیر، شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، تهران، 1356 ش.
132. منطق الطیر، شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین، پایگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1357 ش.
133. موسوعه سیره اهل البیت علیهم السلام، باقر شریف القرشی، تحقیق: مهدی باقر القرشی، الناشر: دار المعروف، قم، الطبعة الاولى، 1430 ق.
134. میزان الاعتدال، شمس الدین ذهبی، دار المعرفه، بیروت، الطبعة الاولى، 1382 ق.
135. میزان فی تفسیر القرآن، العلامه السید محمد حسین الطباطبائی، الطبعة الثانيه، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ایران، 1391 ق.
136. نثر الدر، ابوسعید آبی، الهیئه العامه المصریه للکتب، مصر، 1981 م.
137. نقش سیاسی و تاریخی فدک، آیت الله شهید سید محمد باقر صدر، مترجم: علی اکبر حسینی، انتشارات فدک، بی جا، بی تا.
138. نهایه الارب فی فنون الأدب، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب النویری، مطبعه دار الکتب المصریه، قاهره، 1342 ق.
139. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ابوالسعادات مبارک بن محمد الجزری، تحقیق: طاهر احمد الزاوی، محمد الطناحی، افست قم، اسماعیلیان، 1364 ش.

140. نهج البلاغه، مترجم دكتور سيد جعفر شهيدى، ناشر: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، تهران، چاپ اول، 1368 ش.
141. نهج الفصاحه، مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه و آله، مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاينده، چاپ اسلاميه، خرداد 1337 ش.
142. وحى و نبوت، آيت الله جوادى آملى، تحقيق و تنظيم: حجه الاسلام و المسلمين مرتضى واعظ جوادى، نشر اسراء، چاپ دوم، تابستان 1389 ش.
143. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى، نورالدين على بن احمد السمهودى، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1404 ق.
144. وفيات الاعيان، ابن خلّكان، تحقيق: احسان عباس، افست قم، منشورات رضى، 1969 م.
145. الهدى إلى دين المصطفى، علامه شيخ محمد جواد بلاغى، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ دوم، 1965 م.
146. همتايى قرآن و اهل بيت عليهم السلام، آيت الله جوادى آملى، تحقيق و تنظيم و ويرايش: حجه الاسلام سيد محمود صادقى، نشر اسراء، چاپ دوم، تابستان 1390 ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

